۳۶۰

جلد اول و دوم حدیث

ترجمه فارسی نسخه کامل

فهرست ابواب جلد اول کتاب ترجمه مشکاة چون کسی خواهد که باب غرض را ملاحظه کند
باید که بند باب را با بند ورق مقابل کند بمجرد دیدن دریابد کتاب الایمان

باب در لواحق و تتمات الحج
گذشت در ۵ باب سابق

زيارة القلوب
زیارت القبور

تا ورق ۴۴۷ ب خاتمه جلد اول است

جلد ثانی از ورق
۴۴۸ ب شروع شده
تا ۹۷۴ الف

شماره اوراق صحیح لذا این ورق فهرست
تا آخر جلد دوم همانست که در بالای
صفحه گوشهٔ دست چپ نوشته‌ام لذا ورق یک
(که این صفحه است) تا ورق ۹۷۴
که شماره‌ها مراده و غلط است
که با مداد است ساقط شد

در صحافی ورق بیرون دیگر قرار گرفته نمره درست زده‌ام
بعد از ورق ۱۰ ورق ۱۷ است و بعد از ۱۷ نمره ۱۱ و بعد از
۱۶ ورق ۱۸ نمره زده‌ام تسلسل اوراق درست است از روی نمره
مسلسل مطالعه کنید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاکمل الحمد علی کل حال وفی کل حین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وامام المتقین محمد
وآله واصحابه واتباعه اجمعین هداة طریق الحق ومحیی علوم الدین اما بعد بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین
الدهلوی الموطن البخاری [illegible] بعد از رجوع از حرمین شریفین زادهما الله تشریفا
وتعظیما وحصول اجازه روایت حدیث از مشایخ آن دیار شریف چون بتوفیق وتایید الهی دستگیری کرد
در خدمت این علم شریف در مقام استقامت نشاند خواست که کتاب مشکوة المصابیح که درین
روزگار بسمت اشتهار موسوم است شرح کند و از فواید که در کتب قوم دیده و از مشایخ وقت شنیده
یا بخاطر فاتر روی رسیده بطالبان رساند بعضی از اجلاء اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند که اگر شرح
بزبان فارسی واقع شود در این زمانه نفع آن اعم واشمل باشد وچون شروع کرد در اثنای آن سخنان
روی می‌نمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد و از دست دادن آن سخنان را نیز گنجایش ندارد
پس در شرح بلسان عربی نیز شروع نمود تا جندگاه هر دو شرح فارسی و عربی معا تسوید می یافت
آخر چنان نشست که عربی چون اسب تازی بیشتر رفت و تمام شد و فارسی در نیم راه ماند و چون بامر
نظر ثانی مقید شد و تبیض نمود زمانی مدید بران گذشت و مسوده فارسی حکم نسیا منسیا گرفت باز امر شد که
فارسی نیز تمام کند و از سواد به بیاض رسد و بروی کار آید بحکم المامور معذور آنقدر که تسوید یافته بود
به بیاض آورد و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد وبالله التوفیق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا و
اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات
علم حدیث بقدر کفایت نوشته شد بدانکه حدیث در اصطلاح محدثین قول و فعل و تقریر رسول الله را گویند

دران

فقره

صلی الله علیه وسلم و معنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کاری کرد یا سخنی گفت
و وی صلی الله علیه وسلم بران مطلع شد و از ان نهی نکرد و انکار ننمود و سکوت ورزید و از امقرر داشت این
را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعضی قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را رضوان الله
علیهم اجمعین حدیث نیز گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت گردد از احادیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت
یا کرد یا تقریر نمود بحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن
عباس و آنچه منتهی بصحابه گردد موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا گویند از ابن
عباس آمده موقوفا یا موقوف است بر ابن عباس مثلا و آنچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند و مشهور
آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده است و بعضی اثر بر حدیث
مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره دعا ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است
و بعضی حدیث را مخصوص بحضرت رسالت و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و
تابعین کاری و سخنی نقل کنند که از اجتهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و
نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آتیه خبر دهند این نیز حکم مرفوع است
و بعضی گویند صحابه و خلفاء راشدین نیز احتمال دارد وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت
کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار آن نیز اطلاق کنند و متن حدیث آنچه منتهی
گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد
آن پیوسته آید آن حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال [illegible] و اگر یکی یا زیاده ساقط
گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند و اوایل است آنرا معلق
خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار
است و همان صحیح است در حکم اتصال دارند زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد
و بعضی ازانها در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعی آن حدیث را
مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعضی محدثین
مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است
نزد جمهور علما چه نتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است
و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا
ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نبود

مرفوع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع است

۳

ارسال کنی نمود و قال رسول الله میگفت و نزد امام شافعی اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر
مقبولست و از امام احمد دو قولست بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای سناد
است اگر ساقط دو راوی باشد بتوالی و پیهم باشند آنرا معضل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد
معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا زیاده جا آنرا منقطع بمعنی شامل همه این اقسام نیز
آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع هست که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدد و فعل آنرا
تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را بگذارد و از شیخی که
فوق اوست روایت کند بلفظی که موهم سماع است و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن
فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه
و در آن غرض فاسد باشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ترحال که بسبب
طعن کرده و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدنست و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام نیز
آید و بعضی اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال
نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع
شود بتقدیم یا تاخیر یا زیادت و نقصان یا بابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن
آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان حدیث در آورده بجهت غرضی و مصلحتی
آنرا مدرج گویند **تنبیه** این کلام منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا
اختلافست اکثر برآنند که جایز است اما از کسی که عالم باشد بعربیت لفظا و معنی و ماهر باشد
در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت
و نقصان راه نیابد و معنعن روایت حدیث بلفظ فلان عن فلان و معنعن حدیثی که
روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از مدلس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هم
حدیثی که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور آنست و بعضی متصل
را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود و بعضی مرفوع را مسند گویند هرچند مرسل و معضل
و منقطع بود و المعتمد هو الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در
لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است
مخالف آنچه روایت کرده اند از ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه
است پس در اینجا ترجیح است بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا
که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف
کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هردو راوی ضعیف

گویند منقطع

یکی

یکی ضعیف‌تر از دیگری و شاذ و محفوظ هردو قوی یکی قوی‌تر از دیگری و شاذ و منکر هردو مرجوح و
محفوظ و معروف هردو راجح و بعضی در شاذ و منکر قید مخالفت راوی ثقه قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته
اند که شاذ حدیثی است که روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نباید و
بعضی در ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنین منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث
مطعون بفسق یا فرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاحة فیها
و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است
در صحت آن و دریابند آنرا اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده
و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را تابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل
و معنی اگر محدثان میگویند تابعه فلان و این را متابعات و متابعت موجب تقویت و تایید است و لازم
نیست که تابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می شاید
و تابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثل کنند و اگر موافق در معنی است
در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هردو حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو
صحابی باشند آنرا شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد له حدیث فلان و تتبع طرق
و اسانید را بقصد معرفت تابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند **وصل** حدیث بر سه
قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلاست و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط
حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند غیر معلل و غیر شاذ ثابت شده باشد اگر این
صفات بر وجه کمال و تمام بود آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان
راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آنرا حسن لذاته
گویند و ظاهر کلام قوم مذکور آنست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق
آنست که در حسن لذاته خفت و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است
و در ضعیف و حسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید
بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل
و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک
و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط است که از
طاقت بیرونست مگر اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از
بعضی خسایس و نقایص است که مقتضای همت و مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه
چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام

[illegible]

ترا است از عدل شهادت که عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط حفظ و ثبت مسموع
و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار وآن دو قسم است ضبط
صدر و ضبط کتاب ضبط صدر یاد داشت و حفظ قلب است و ضبط کتاب نگاه داشت
و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا **فصل** وجوه طعن متعلق بعدالت راپنج داشته اند اول
کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سیوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی
آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم و حدیثی را که مطعون
راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در
تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست بخلاف شاهد زور چون توبه کند
کذا قالوا و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین نیست که الّا البته ثابت شود وضع و کذب
در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان
راه نیست فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده
باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از وی ثابت
نشده و روایت مخالف قواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را
متروک خوانند چنانکه گویند حدیث متروک او متروک الحدیث و این چنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح
شود و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و
آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد اما فسق مراد بوی فسق در عمل
نه در اعتقاد که آن داخل بدعت دارند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب اگرچه داخل
فسق است ولیکن بجهة شده طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت راوی نیز
سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نیست حال وی نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست
که ثقه است یا غیر ثقه چنانکه گوید اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ از ا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود
مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدل اند و اگر مبهم بلفظ تعدیل اند چنانکه اخبرنی عدل او اخبرنی ثقة ایضا
اختلافست و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد
و در نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است و اما
بدعت مراد بدان اعتقاد امری است که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف
و معلوم است از رسول صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر

است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبول
و بعضی گفته اند هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین
مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام
ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام ترویج
و تزیین آن بود قبول نکنند و اگر نه چنین بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت
وی بود درین تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و
ارباب مذاهب زایغه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و
از انهای که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع
نموده اند از اخذ حدیث این فرق و هر کدام را نیاتست انتهی و شک نیست که اخذ حدیث از فرقها
بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت رسیده است
که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه رجوع اقرار میکردند
والله اعلم **فصل** وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت
غلط سیوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر
غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و اداء آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در
متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است اعتبار وی از وجوه طعن متعلق
بضبط از جهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغیر و
تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل
توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقراین دال بر آن و در یافت علل و اسباب قادحه
از احادیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتوانند نمود بآن مگر کسی
که داده شده او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب روات و احوال اسانید
و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بوده اند تا دار قطنی که میگویند بعد از وی شل و سے
در باب بسته شده و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند
کرد بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب
بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با
صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است معتبر غلبه و کثرت صواب و
ایقانست و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و
این قسم را نیز شاذ گویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و عارض شده باشد بجهت عارضی مثل

7

اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر حدیثی را پیش از
اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز گردانیده است از انچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و
اگر تمیز نکرده و جدا ناساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات
و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث
مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح اگر راوی یکی است ان را غریب نامند و اگر دو بود عزیز
گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق
ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند مراد بانکه راوی یکی بود است
که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است ولیکن ان را فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آید
فرد مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید نیست که همه جا همچنین اید اگر یکجا یکی اید ان
عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و برهمین قیاس اعتبار زیاده بر دو در مشهور و این است
معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و ازین جا معلوم شد که غرابت منافات
بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح میتواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد
و غریب بمعنی شاذ نیز اید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب
مصابیح که در بعضی احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعضی شاذ را نیز بمفرد
راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی
فرد ثقه و انکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالف ثقات است **وصل** حدیث ضعیف انست
که یکی ازین شرایط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت
یا عدم ضبط او اسناد او بانقطاع متهم بود شذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و
باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افرادا و ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و
لغیرهما متفاوتست بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت
و حسن و اینقوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و مثلا از اسانید ذکر کرده اند و گفته
اند که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شاملست ولیکن بعضی ازان فوق بعضی است
اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص است علی الاطلاق اختلاف و بعضی گفته اند
اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جد و بعضی مالک از نافع از ابن عمر و بعضی گفته زهری
از سالم از پدرش ابن عمر و صواب انست که حکم بر اسنادی مخصوص یا صحت علی الاطلاق
نتوان کرد الا انکه در اینجا مرتبه اعلاست و عده از اسانید را اتحاد داخلند و اگر مقید بقیدی کنند
چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در

فلان

8

فلان مسئله درست است والله اعلم **تنبیه** عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث
حسن صحیح و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته
باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می ارند که ترمذی در حسن تعدد
طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن
نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی ازوست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر
است و بعضی گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که بعضی غریبست و بعضی حسن یا او
بمعنی او است که تشکک و تردد دارد در انکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراد بحسن اینجا مصطلح
نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع بعید است **وصل** احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و
همچنین بحسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون
حدیث ضعیف بتعدد طرق بدرجه حسن برسد آن نیز مجتمع به است و انکه مشهور است که حدیث
ضعیف در فضایل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرد انش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق
داخل حسن است نه ضعیف صرح به الائمه و بعضی گفته که اگر ضعف حدیث بسبب سوء حفظ بعضی
رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب
راوی یا شذوذ و فحش و خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف
باشد و در فضایل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود انچه گفته اند که لحوق
ضعف بضعف افاده نمیکند قوة را و الا این سخن بظاهر الفساد است فتدبر **وصل** مراتب
صحیح متفاوتست و صحاح بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین انست
که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث
و جودت وضع و ترتیب است و ما ندانستیم که کسی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب
و رعایت دقایق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن
در صحت و قوت و انچه متعلق است بدان بیرون و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی
صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعضی توقف
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم کما بینه فی موضعه
والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج ان حدیث متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان
گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سیصد و بیست و شش است و بالجمله مذهب
جمهور محدثین انست که اعلا مراتب حدیث صحیح متفق علیه است بعد از ان انچه منفرد است بان بخاری

و حدیث غریب حسن

صحیح مسلم را

ف ۲۳۲۶
احادیث متفق علیه دو هزار و سیصد و بیست و شش است

بهتر صحیحه متفرد است ستان

مسلم بهتر آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد بهتر آنچه بر شرط بخاری بود بهتر آنچه بر شرط مسلم باشد بهتر آنچه
بر شرط بخاری و مسلم بود لذا ائمه حدیث که از اقسام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام این
ترتیب هفت اند و مراد از شرط بخاری و شرط مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند
که رعایت کرده اند از آن بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت
در بیان معنی شرط کلام زیاده بر نیست که در مقدمه شرح سفر السعادت گفته شده است و الله
اعلم **وصل** احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامه
صحاح را بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری
گفت که نیاوردم من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت
که هر چه درین کتاب آوردم از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاوردم در وی ضعیف است و اللّه
درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود و خواه از حیثیت اصحیة یا از جهت مقاصد
دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشابوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاد یعنی
آنچه از بخاری و مسلم در احادیث صحیحه فرو گذاشت شده از تلافی و استدراک نموده و درین
کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرطهای ایشان
و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان
تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته اند که درین عصر ما جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن
برائمه دین کشاده اند که تمامه آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث به ده هزار و مانند آن نرسد از بخاری
نقل کرده اند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر آنست
که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار
و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر در صحاح تصنیف
کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در
شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد
الفاظ صحیحه او را و زیادت او را بعزوی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل
صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل و امام بود و حاکم در شان او گفته است
که بود وی از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح ابو
عبد الله نیشابوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل
بسیار یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر در اسانید و متون و چنانکه مختاره حافظ ضیا مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و گفته اند

بهتر بتیی کوری

که وی بهتر احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود و این کتب همه
مخصوص بصحاح و لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و براه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم
علیم و الله اعلم **وصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن
ابی داود و نسائی و ابن ماجه و نزد بعضی موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را
اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث است و از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است
و تسمیه آن بصحاح است بطریق تغلیب و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان
نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و بعضی
گفته اند که کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که در رجال وی در ضعف
کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذه در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع
احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که
در وی حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود و الله اعلم
و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمه حدیث کرده و ما نیز بیان احوال آنها نهاده ذکر
کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال
از آن بر وجه اتم و اکمل ذکر کردیم و بالله التوفیق **احوال بخاری** کنیت او ابو عبد الله است و نام
او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بفتح موحده و سکون را و کسر مهمله و سکون
زای و فتح موحده و وی را بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزله علم او و کتاب او
گشته و او را جعفی بضم جیم و سکون عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد اوست مجوسی بوده و
بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی
گفتند چنانچه نسبت بشافعی گویند و بخاری شیخ او مقتدای فن حدیث و اول ایشان بوده و او را
در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویة و ناشر المواریث المحمدیة
القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بجد و اندازه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون
نزد وی در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث و یا استاد الاستادین
و یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است او را خدای تعالی زینت این امت
و ابن مدینی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفت نیست بزیر کبودی آسمان دانا تر
بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است
که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان او و فهم
معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع

شافعی

و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و وفور نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول نظیر نداشت
و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث
از اصحاب مالک و طبقه ایشان دارد و بوده وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها میگفت
که خداوند دعاهای مرا همه در دنیا مستجاب گردانید و چیزی برای آخرت نگاه نداشت و مادرش نیز مستجاب
الدعوات بوده و آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر
وی بدرگاه حق توجه آورد و دعا کرد ابراهیم خلیل را علیه السلام در خواب دید که با او گفت حق سبحانه
و تعالی بصر پسرت را باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و وی در صباح آن بینا برخاست و
آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در
شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه بدر
او مع والده و برادر او راه حج برد و در سن هژده سالگی کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف
کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهای مهتاب
مینوشت پس برای سماع و قرات حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نمود منقولست از وی
که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار ببصره در آمدم و در حجاز شش سال
اقامت نمودم و احصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و
هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث
نبود و مشایخ او در پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعضی تلامذه او و
هستند که از ایشان نیز بجهت فواید که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت کرده از وی رضی الله
عنه منقولست گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن مثله و عمن دونه
و خلایق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان
و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سایر عباد
الصالحین و آورده اند که بخاری در غایت متمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوان
مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان
علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی دو بادام یا سه بادام می
گذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد و چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خورش
نخوردن عارض شده پس بمبالغه بزرگان با نان اختیار کرد و مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبوری
هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کامله و بخاری را غیر این جامع
صحیح مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر

و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفا و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب
الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب الوحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط **ذکر باعث بر تصنیف**
بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب کبار و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین
احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دایره حفظ ایشان بواسطه
برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا
و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده و
نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط
شود و در بادی النظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر ایشان عارف بصنعت
کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در اواخر عصر تابعین پیدا آمد
جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند
و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث
بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنجا از احادیث
اهل حجاز آنچه بیشتر صحت و قوت داشته درج کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعدهم
درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بجمع اول مشغول بود و در شام ابو عمرو
عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کردند بعد
از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و اکثر ائمه محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق
بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعضی تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن
در مجموع این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف
کرد بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست که
گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شد و من در مقابله آنحضرت ایستادم و مروحه
در دست منست و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را به معبری
عرض کردم گفت چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و موکد
شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و بثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شش صد
هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال
تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نمودم از
احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب درج ننمود
و کتابت نکرد تا استخاره ننمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز نگذارد و در روایتی آمده که

غسل بآب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد و هر حدیثی که در صحت آن بیقین می پیوست
در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب
خود نیز در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که
نوشت دو رکعت نماز میگذارد و وجه توفیق میان نقل که در مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در
مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره از بیاض برده و از وی منقولست که گفت کتب خود را
سه نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده و کثرت اختلاف نسخ بخاری
ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که
احادیث را بر آنحضرت عرض میکرده و هرچه او را یقین میشد از حضرت وی صلی الله علیه و سلم
در واقعه یا بالهام مجاز و رخص میگشت می نوشت والله اعلم ابو زید مروزی گوید که در میان رکن
و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا
درس نمیگوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعضی
عظمای آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم
که آنحضرت رسید میرفت بخاری بر همان محل قدم مینهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او در صحت
مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات
والشواهد والمتابعات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و دو حدیث است انتهی و در میان
علما در اصول حدیث و شراح بخاری اختلاف نیز هست والله اعلم و اعلی او قرب اسانید
احادیث جامع صحیح او آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه واسطه باشند و بیست و
دو حدیث مع المکرر ازین قبیل است و باسقاط مکرر شانزده و بسیاری از مشایخ و علما از
ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف
کرامات و برای صحت و شفای بیماران و در مضایق و شدائد خوانده و بمراد رسیده و مقصود
خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت
و استفاضه رسیده است میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه
نقل کرده است که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری در وقایع و مهمات برای خود و
برای مردم خوانده ایم و بهر نیتی که خوانده ایم مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده و
در میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که

۹۰۸۲

نجات

نجات و گشاد از آن شدت حاصل شده و در سر کشتی هر جا که آن کتاب بوده خدایتعالی از غرق و حرق
نگاه داشت و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوة بوده و در زمان قاری صحیح خود
دعای خیری کرده **ذکر قصه وفات بخاری رحمه الله** آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و
رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شده بخارا که وطن و مولد او بود باز گشت اهل بخارا تعظیم و
تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن یک فرسنگ برای او زدند
و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود و بنشر احادیث و افاده علوم اشتغال
داشت و بعضی اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بر آن داشتند که بخاری را التماس نمود که صحیح
جامع خود و تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاد او را گفت من
خوار نمیگردانم علم را و نمیبرم از ابواب مردم اگر او را احتیاجی هست بچیزی از علم باید که نزد من حاضر شود
در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا التماس نمود از بخاری که مجلس خاص
با اولاد او معین سازد که در آن مجلس بغیر ایشان کس نباشد و اسماع صحیح خویش نماید بخاری
در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این
امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا
بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد لیکن چون وقت در رسیده بود جلب تشویش وقت
او و والد والی بخارا و جمعی از اعیان آن که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعا بد کرد و
گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خداوندا بنما ایشانرا جزای آنچه قصد
کردند مرا از آن در ذات های ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او در شان ایشان
قبول کرد ماهی نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شد بعزل والی و بازگونه برو بر دراز گوش
ماده نشاندند و گرد شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بد کردار اینست و در زندان حبس کردند
تا هم در حبس بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی ببلای گرفتار شدند که مایه
عبرت خلایق گشتند **شعر** بد قوم اذا حلوا ابر له حل الرضا و لبر لحود ان سار و تغلت
که بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند و از وی
استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بخرتنگ رسید که از دیهای
سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در آن بلده در آنجا
توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظه اختلاط خلایق و اختلاف ایشان و وقوع
وقوع در فتنه ایشان که بسبب وی بود ملول و دلتنگ شد و بعد از نماز تهجد دست دعا برداشت
و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمد بر من زمین با

این فراخی که دارد پس بردارم او کفن سوی خود پس در همان ماه انجا خسته شد وفات یافت
ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز دوازدهم یا سیزدهم از ماه شوال سنه اربع وتسعین ومائه
بلده بخارا و وفات در شب شنبه غره شوال سنه ست وخمسین ومائتین بود رحمة الله
علیه و خطیب ابو بکر بغدادی باسناد خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم را در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب ایستاده بودند و انتظاری میکشیدند
سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین
موضع چیست فرمود انتظار محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص
نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم نقل است که چون وی را دفن کردند رایحه طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رایحه مدتی
از خاک تربت او بر آمد پس مردم بتجربه از خوب بر تربت ترتیب دادند و مردم خاک او حمل نموده
میبردند و همان رایحه می شمیدند و تا مدتها مدید آن رایحه باقی بود **بیت** هر جا که تو بگذری و برداری
پی گل روید و لاله روید از رهگذری جمال هفتین در من از گرد و گر من همان خاکم که هستم
احوال مسلم ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و النیشابوری وطنا
و مسکنا یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم
ارباب این فن و یکی از متقنان و مبرزان این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد
اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف
عالم و سماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و غیرهما و در ری از
محمد بن مهران جمال و ابی غسان سمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن
مسلمه قعنبی و غیرهما و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن
سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق
او بوده اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند
از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی
بن هارون و احمد بن سلمه ابو عیسی ترمذی و ابو بکر بن خزیمه و غیرهم و خلایق بسیار که حصر و احصار
ایشان متعذر است و در صحیح مجرد کتاب تصنیف کرده که علما از آن تلقی بقبول کرده اند بعد از کتاب صحیح
بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود از آن درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بر آن اجماع کرده بودند
آورده ام و گفته که این مسند صحیح خود را از سیصد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن
احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس عقده را گفتم از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری کدام شنیدم

که کدام یکی ازین اعلم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم است باز مکرر گفتم و همین کلمه گفت
بعد از آن گفت یا ابا عمرو گاهی غلط میکند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جائی یکی از ایشان را بکنیت و ذکر
میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن دو کس اند و اما مسلم کم تر واقع میشود او را اغلاط و
خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و رفته بر وی
بر اثر وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشابور آمد مسلم ملازمت او کرد و بحرمت وی پیش وی رفت
و بسیار آمد و رفت کرد بر وی و دار قطنی گفته که اگر بخاری نمی بود نه می رفت مسلم و نه می آمد و بالجمله از
مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او ست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است
که مسلم اکثر احادیث کتاب او و کتاب خود متفرق آورده بسیار دیگری کرد که با و منسوب نساخت و در صحیح
خویش از وی روایت نکرد و الله اعلم و اعلما گفته اند مسلم است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار اوساط
باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر
و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمیز و کتاب من لیس له الا راو واحد و کتاب طبقات
و کتاب طبقات و کتاب مخضرمین شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از
سر تحقیق و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید
احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفایس تحقیق و جواهر تدقیق
و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و اختصار طرق حدیث و ضبط متفرق و غرایب امور
از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای سابقت که هیچ لاحق بعد از وی بدو نرسیده و کسی که
مساوی یا بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب او تلو کتاب بخاریست در صحت متانت
و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع
و ترتیب و حسن سیاقت و از هیچ احدی از علما اسلام تصریح بالصحت او بر صحیح بخاری
واقع نشده و بی شک صفاتی که صحت بر آن دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ
و اتقان رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات
اقوی و اشد و ولادت مسلم سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات
او به نیشابور اتفاق روز یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در
ظاهر بلده نیشابور واقع شده رحمة الله علیه **احوال امام مالک** ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک
بن ابی عامر بن عمرو بن الحارث الاصبحی المدنی پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینه مطهره بوده کان
نقه مأمونا و رعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از

زهری وجماعه دیگر از تابعین وتبع تابعین روایت کرد یحیی بن سعید انصاری وزهری با انکه از شیوخ او بود واز
جمله تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند وابن جریج وسفیان ثوری وسفیان بن عیینه
واوزاعی وشعبه ولیث بن سعد وابن مبارک وشافعی وابن وهب وخلایق بیشمار وطوایف
علما از وی سماع نموده وبجلالت شان وتقدیم او در علم وحفظ احادیث وتقوی وورع
وی قایل شده وشافعی درشان او گفته لولا مالک وابن عیینه لذهب علم اهل حجاز وهم از
شافعی منقولست که در حق او گفته اذا ذکر العلما فمالک النجم ودر تعریف کتاب او که موطاست
گفته ما تحت ادیم السما اصح من موطا مالک ودران زمان صحیح بخاری ومسلم مولف نشده
بود ووهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث گفته که میان مشرق ومغرب هیچ احدی در حدیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک نیست واز امام مالک منقولست که گفت کم کسی باشد که
من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده تا ازمن فتوی نگرفته ووی در تعظیم واحترام حدیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت میکوشید وچون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک
آمدی جاریه خود را گفتی که برو وبپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی
میخواهد مالک بیرون امدی وجواب فتوی او بگفتی واگر گفتی حدیث میخواهم او بنشاندی وغسلی
تازه برآوردی ولباس پاکیزه پوشیدی وخود را مطیب ومتنظف ساختی وساده بنهادی
وبر بالا وساده باهیبت ووقار نشستی انگاه دستوری دادی تا ان شخص درآمدی واورا
حدیث شنوانیدی اورده اند که هارون الرشید در ایام سلطنت خود بروضه رسول صلی الله
علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد ومجلس پرسش ومصاحبت
ومکالمت بانجام رسید مالک خواست تا بیرون اید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل
فرماید هر روز نزدیک ما حاضر اید وفرزندان ما امین ومامون ازو سماع حدیث کنند ازوفت
رعایت مالک بکراهیت در وی نگریست وگفت یا امیر المومنین لا تضع عزا رفعه الله العلم
یوتی ولا یاتی یعنی بگذار وپست مگردان عزت چیزی که بلند گردانیده است اورا حق عز شانه علم چیزیست
که جانب وی باید شد علم بجانب کسی نرود وبروایتی انکه اعزک الله علم از پیغمبر اصل وفضل شماست
ناشی وپیدا شده ودر شماست که او را عزیز دارید هارون بانصاف درآمد وگفت صدقت
ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فانتهارست گفتی ای برای سهوی ولغزشی بود که ازمن
صادر شد بپوش ازان رنجه مکن ازان پس امین ومامون را بدر سرای مالک فرستادی
ومالک ایشانرا از انکار بار دادی که دیگر طالب علمان را همدران صف نشاندی که دیگرانرا
واورده اند که هارون بمالک نذری فرستاده ومالک بخدمتکاران خود گفت که این مال را نگاه دارید

وچرخ گمید بعد از ان هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی ودر صحبت ما باشی کتاب ترا مشهور
گردانیم ورواج دهیم وهمه را بمذهب تو وموافق کتاب تو باریم مالک گفت حاشا این کتابیست که
من باندازه علم ودانش خود جمع کرده وفراهم اورده ام وشاید که در او بجا خطاها کرده باشم ودیگر
دانا تر از من باشند دیگرانرا بمذهب من آوردن چه معنی وارد اما ان مبلغ که امیر المومنین فرستاده پیش
است وامانت نهاده پس مبلغ بهارون باز پس فرستاده وهارون اعتذار نمود ومبلغ
نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسان وبغله چند از بغال مصری
بسته که ندیده بودم هرگز بهتر از انها ودر سبیل تعجب باوی گفتم چه نیکوی نماید این از اسپها
وبغال گفت یا ابا عبد الله این هدیه ایست از من بسوی تو قبول کن از او گفتم پس از انها یکی
دابه برای خود نگه دار تا سواری کنی بران گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت
رسول الله صلی الله علیه وسلم دران باشد سواره بران روم ومالک در تعظیم ومحبت مدینه
رسول الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیده وهرگز از مدینه بیرون نرفت الا یکبار برای حج ومدت
عمر در مسجد ان حضرت در روضه شریف درس گفته رحمه الله علیه وولادت وی سنه خمس
وتسعین از هجرت یا احدی وتسعین یا اربع یا سبع وتسعین ووفاتش در سال صد وهفتاد
ونه بود والله اعلم بالصواب احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس
بن عثمان بن شافع بن السایب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف
القرشی المطلبی ویرا مطلبی برای ان گویند که جد اعلی او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد
مناف است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم واورا
بجد او شافعی گفتند ونسبت نبوی هم برین لفظ کنند وگویند که مادر عبد یزید بن هاشم
دختر هاشم بن عبد مناف است که جد انحضرت است صلی الله علیه وسلم ومادر شافعی خلده
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وخواهر فاطمه بنت اسد که والده امیر المومنین علی است
وگویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزه بن القاسم بن یزید بن الحسن بن علی بن ابی طالب
پس امام شافعی را پنجهات نسبت بیت نبوت ثابت باشد واورده اند که شافع بن سایب
ملاقات بانحضرت کرده در حالی که بحد بلوغ رسیده بالیده بود وپدر او در روز بدر صاحب رایت
بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد وفدیه خویش داد ومسلمان گشت ولادت
شافعی در غزه بود وبقولی در عسقلان وبقولی در منی واورا بمکه بردند ونشو ونما در مکه
یافت ووی هفت ساله بود که حفظ قران کرد وچون ده ساله شد موطا امام مالک یاد داشت
وفقه بر مسلم بن خالد که دران زمان مفتی مکه بود خواند وچون پانزده ساله گشت علما عصر اورا

وفات مالک در سنه ۱۷۹

اذن فتوی دادند بعد از آن رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقولست که در ابتدا مرا
میل بسیار بود بشعر و بسیار شعر زیدم از آثار بیدم بیایم که زنهار پدر مثل این پایه مکرد و حظی عظیم روزی در حیاط
خانهٔ کعبه نشسته بودم و بمجلس در نرسیده بود و از عقب خود شنیدم که گوینده میگفت یا محمد علیک
بالفقه ودع الشعر و هم از وی منقولست که پیش از آن بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم
که با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم از قوم تو فرمود نزدیک
من آی دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان
و لب من فرو کشید و فرمود امض بارک الله فیک و گفت بعد از این واقع در من لحنی و خطایی در
حدیث و در کلام عرب واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی
نظر بجانب من نمود و مالک را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس
از خدا تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شانی عظیم است و هم میان امت
محمد صلی الله علیه وسلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل
کردم و چون اجازت سفر از او خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستی که خدای
تعالی در دل تو نوری القا فرموده است پس لطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت
روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیر هم خلق کثیر و روایت کرده
از وی احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلایق بسیار و آورده اند بعد از
ملازمت مالک ببغداد رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علما بر وی جمع شدند اخذ حدیث
و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نمود و بعد از آن بمکه بازگشت پس نوبتی دیگر
ببغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در آنجا
تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد بود و در فروع از صد متجاوز
است و از احمد بن حنبل منقولست که گفت ما نشناختیم ناسخ احادیث رسول الله صلی
الله علیه وسلم از منسوخ آن و خاص آن را از عام آن و مجمل آن را از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم
از حسن بن محمد زعفرانی منقولست که گفت هرگز بر شافعی درنیامدم الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و
از وی استفاده میکرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس
الشافعی و میگفت شافعی مثل آفتاب مر روز را و مانند عافیت مر مردم را و گفت سی
سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا کردم برای شافعی و استغفار خواسته ام برای او و آورده
اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا
احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر یمین بغلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم و فقه را

تو نیز پیاده بر رفتی زیر بسیار بغلهٔ او **بیت** هر که دانش نباشد نشی روزی تنگ دار در دانش آموزی و محمد بن
حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آن را
در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بر وی نقل میکنند و وی در حفظ حدیث
و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکین و حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست
و نجابت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت در درجهٔ کمال بوده است و از ابو محمد خواهرزادهٔ شافعی
منقولست که گفت شافعی در یک شب چند بار بیدار شد و جاریه وی چراغ روشن میساخت و در سایهٔ
چراغ کتابت میکرد و مطالعه مینمود و آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس تذکر و
تفکر اشتغال مینمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که از این مصباح چه اراده میکرد
گفت که در تاریکی ذکر جلا بیشتر میبود و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت
و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته است من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظه علانیة فقد فضحه و شانه
و فرموده زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقولست
که گفت اگر علما اولیا حق تعالی نیستند پس در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط
و گویند هارون الرشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو عالمی بطب بگو حکمت در چیست
گفت برودت آب و طیب هوا و قلت رغاب و حسم مادهٔ طمع و هوا بدایع جناب هارون گفت
هذا ایة القصیدة و وی گفت آنچه علما را زینت و بهر فقر است با قناعت و خشنود بودن بآن و
صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال فقر اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت
موت بر وی رسید پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم
بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بر صدد آشامیدن جام موت و بیدها
کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیاتی چند از خود
در رجا عفو و مغفرت الهی بر خواند و جان داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش
روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر
و قبر بها مشهور زیارتگاه بزرگ است رحمة الله علیه

احوال احمد بن حنبل

ابو عبد الله احمد بن محمد
بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن
معد بن عدنان پیش او مقتدا بود در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت باو شناخته شد
صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد
از آنکه از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود و در تحصیل سند عالی و سماع
از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از

علما و مشایخ بلاد غیر کونکو روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و
شافعی و خلایق بسیار و روایت دارند از و مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری
و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان اسحاق بن راهویه در حق او گفته
احمد بن حنبل حجت است میان خداوند و بندگان بر روی زمین شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون
آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل و سعید دارمی گوید من
ندیدم هیچ جوان را که احفظ حدیث رسول خدا را صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان
مردم مشهور و معروف است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان
او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفت این مسند خود را انتخاب
کرده ام زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود سجستانی منقولست که گفته مجالس احمد بن حنبل
مجالس آخرت بود و یاد نمی کرد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرده و شصت
سال بران صبر می نمود از هیچ کس هیچ چیز قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر ابی حسن بن عبد العزیز
میراث او صد هزار دینار رسید که آنرا بار کرده بغداد فرستاد و از آنجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار
داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این وجه از میراث حلال من رسیده
است بگیر اینها را بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی بان نیست و هیچ ازان قبول
نکرد بیت گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر باب چشمه خورشید دامن تر کنم و از وی در باب
صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و احتیاط از تقوی حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که
دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمة الله رحمة واسعة کاملة
از ابو داود سجستانی منقولست که گفت دویست شخص را از مشایخ حدیث دیده ام
مثل احمد حنبل نیافتم و از ابن ابو زرعه رازی منقول است که گفت چشمان من هیچ کس مثل احمد
حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و در زهد و فقه و در جمیع نیکوئیها علی بن المدینی
گوید در اصحاب ما مر الاحادیث بغیر را احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید
که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل بن ضحاک بن مخلد حاضر شدند گفت آمده اید که ما را
فقیه گویید و حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در اسناد و مذمت ایشان می نمود گفتند
در میان ما کسی هست فقیه است پرسید کیست گفتند همین ساعت حاضر شد خواهد پس چون
بدرس پیدا شد گفتند که بتحقیق که امروز که سجستانی آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت
بگیر روبالاتر بنشین گفت مکروه میدارم که بالا مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از
جمله فقهای است آنگاه گفت گشاده سازید برای او مجلس را پس گشاده ساختند و او را

در برابر خود نشاند و بروی مسایل الفقه کرد و وی در زمان جواب گفت دیگر پرسید و جواب شنید و
همچنین مسایل می پرسید و او جواب مسایلش میگفت ابو عاصم گفت این از آن مردانست که بر
روی دریا بروند نه از آنانکه بر روی زمین روند و از اقوای حجج واسنی براهین علو مقام و رفعت مکان
و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم است که شیخ شیوخ و قدوه اولیا و قطب
اقطاب و فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه در حال
مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی
مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از پیجا ظاهر میشود که آنحضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت
یکی ازین دو مذهب و مشهور و متقررست که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در خاتمه
واقع و ثابت است ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائة و وفات او هم در بغداد
احدی و اربعین و مائتین رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر احوال ابو داود
سجستانی ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشر سجستانی یکی از آنهاست که رحلت
کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث
و تصنیف نموده مشایخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث
از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علما ذوی الاقدار مانند مسلم بن
ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرهم و روایت کرده اند از پسر وی
عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابو داود در بصره ساکن بود و به
بغداد در آمد مرات متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن با جهد روایت سنن
او از و نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود و از ابی داود
منقولست که پانصد هزار حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و حیطه
کتابت در آوردم و سنن خود را ازین پانصد هزار بیرون آوردم و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد
حدیث ایراد کردم که صحیح است و یا نزدیک باوست و آدمی را از جمله این احادیث که درین
کتاب آوردم چهار حدیث کافیست اول انما الاعمال بالنیات دوم حسن اسلام المرء ترکه
ما لا یعنیه سیوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین و ان
الحرام بین و بینهما شبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته ابو داود [illegible] بود در
عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت در فن حدیث موصوف و معروف
ابو سلیمان خطابی گفت که کتاب ابی داود کتابی است شریف که در علم دین کتابی مثل آن
نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داود منقولست که گفت در سنن خود حدیثی

ایراد کرده ام که علما حدیث اجماع کرده باشند بر ترک ان و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب
الا مصحف بعد از ان کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف
نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که تتبع میکردند بان و مخالفت
میکردند او و موسی بن هارون گوید که ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در اخرت برای بهشت
و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته ابو داود یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث
و نسک و ورع و اتقان ولادت وی در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد
و پنج بوده احوال ترمذی ابو عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک السلمی ترمذی یکی از علمای اعلام
و از حفاظ احادیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه بوده و مر او را در حدیث و فقه
ید صالح است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و تمام
تبحر او درین فن و مثل الکتاب درین باب مولف نشد از ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین
و تضعیف ان و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان
کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ
مثل قتیبه بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن
وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد
محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یکی حدیث در سنن او این
حال دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر فیهم علی دینه کالقابض علی الجمر
و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد از بر علمای حجاز و
عراق و خراسان و پسندیدند او را و مرضی افتاد ایشان را و شمایل النبی تصنیف اوست و
ان از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و منافع بیشمار دارد
و خواندن ان برای مهمات مجرب اکابر است و ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات
او در سال دویست و هفتاد و نه بوده والله اعلم احوال النسائی ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب
بن علی بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوه بود بین
اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلما در اول کتابی نوشته که ان را سنن کبیر
نسائی گویند و ان کتابیست جلیل الشان که مثل ان نوشته نشده در جمع طرق حدیث و
بیان مخرج ان و بعد از ان اختصار کرده از و مسمی ساخته بمجتبی نمود و سبب اختصار آن
بود که یکی از امرای زمان او از و پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن
امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از ان انتخاب نمود و هر حدیثی که در اسناد

آن تکلم کرده و معلل داشته اند از کتاب اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد مجتبی باشد
این کتاب مختصر آن کتاب کبیر و مجتبی گاهی گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و
سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند حاکم ابو عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم
از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث ائمة الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن
نسائی برده و نیز از حاکم منقولست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکبار
که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و جرح و تعدیل رواة ان مذکور شود در
زمان خود او و بود در غایت ورع می نشستی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین
طریقه می کند که قری علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت
دیگری از مشایخ خود میگوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از و آنست که میان حارث
و نسائی خشونتی واقع شده بود بعد از ان بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث
حارث در گوشه پنهان مینشست چنانکه حارث او را نمی دید لیکن اواز او را می شنید و از وی استماع
حدیث مینمود و ابن حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار
مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داود سجستانی
و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر بن السنی و ابو القاسم
طبرانی و غیر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبد الله یافعی منقولست که در تاریخ خود آورده که
عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت
و تصانیف او در ان دیار منتشر است و مردم بسیار از و اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر
بدمشق امد بعد از ان ناچار نوبتی در مسجد با او گفتند چه میگوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد
شده او در جواب سایل گفت اما رضی معاویه ان یخرج راسا براس حتی یفضل و در روایتی آمده گفت
نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند و روی پیچیدند و بخصیتها
کردند و چندان زدند تا نعشش که از مسجد بیرون اوردند و او را بر مکه بردند تا انجا بیمار شد و در ان
بیماری از دنیا رفت و در روایتی آمده که برمله بردندش و از انجا بیمار شد و در رمله وفات یافت و
میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصایص در فضل امیر المومنین علی
و اهل البیت رضی الله عنهم تصنیف کرد با او گفتند چرا در فضل صحابه دیگر کتابی نویسی گفت باعث
من بران تصنیف آن بود که چون در دمشق در آمدم و مردم آن ناحیه منحرف یافتم از امیر المومنین علی
خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست ارد بسبب آن کتاب مذکور تالیف کردم و او یک روز روزه
میداشت و یک روز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان

قسم میکرد و ورا ان سراری بیر رسیده شسته ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرة و وفاتش
در سال سیصد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی بولا ایهم القزوینی یکی از
پیشوایان و حافظان احادیث و فقه و محتج به است و صاحب سنن از اصحاب مالک ولیث سماع
حدیث کرده و رحلت نمود در طلب حدیث بلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین العلماء
باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح
مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و نسائی و سنن ابن ماجه و چون محدثان حدیثی را گویند
رواه الجماعة مراد آنست که این شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند
رواه الاربعة مراد ازان این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه چند حدیث غایت بست و وی
در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بروی و بهر کتاب وی از جهت
طعن و عیب کرده اند از حیثیت که آن حدیثی است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث
بسیار آمده نزد محدثان آن همه موضوع است و میسره شخصی بود از زهاد اصفهان که انها را وضع
کرده ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه احوال
دارمی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث و از علماء
اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است با زهد و ورع و دیانت و صیانت و کتاب او از
احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن هارون و حبان بن هلال و النضر بن شمیل و
حیوة بن شریح و روایت کرده اند از وی کبار علماء محدثین مانند مسلم و ترمذی و فریابی آورده اند
شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را از ابو المنذر در جواب گفت بیت نا سم او را بتحقیق دور و
دراز کشید غیبت برادران ما از ما فراگیر عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک
السید بندار گوید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخاری ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج
در نیشابور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او نست که میان پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و او سه واسطه باشد و یازده حدیث در کتاب او بدین طریق مروی گشته ولادت او
در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج اسحق بن احمد بن خلف
بخاری گوید با ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید
ساعتی سر خود را پیش انداخت آنگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع گفت و آب چشم بر رخسارهای
او فرو دوید رحمة الله علیهما احوال دارقطنی ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث
و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عامل فرید عصر و وحید دهر خویش بوده در علم حدیث
و معرفت علل آن و اسماء رجال و روات حدیث بی عدیل با صدق و امانت و ثقه و عدالت و صحت

اعتقاد

اعتقاد و گویند که بعد از وی درین باب کسی نیامده این فن بروی ختم شده در تفسیر و فقه و ادب
و نحو و صاحب کمال تفقه بر ابو سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و واز خلایق بسیار داره
و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر [illegible] و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم
ابو عبد الله نیشابوری و از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود مثل نه دیده من
چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سیصد و پنجاه و شش و وفاتش هم
در آنجا روز چهار شنبه بیست و دویم ذی القعده سال سیصد و هشتاد و پنج احوال بیهقی ابو بکر
بن احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده در زمان خود و در
تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره نهایت انصاف مرعی میداشت و تصانیف
بیشمار کرده و گویند که تصانیف به هزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما
گفته اند هفت کس اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
تصانیف ایشان گرفته اند و بعضی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشابوری
سوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمرو
ابن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن
علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و در عهد وی
در خراسان مجلس املا برای او نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم با وجه یعنی [illegible]
[illegible] اجازت و اسناد وجه ممتاز است تفرد کردی و او را روایت حدیث از حاکم ابو عبد الله حاکم
که مصنف تاریخ نیشابور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی داره
و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط و کتاب السنن و کتاب دلایل النبوة و کتاب معرفة علوم
الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضایل صحابه و کتاب فضایل اوقات و
کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات ولادت او در خسروجرد که قریه است از قرای بیهق واقع
شده در شعبان سال سیصد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشابور در سال چهارصد و پنجاه
و هشت بود و جنازه او را از انجا بر کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاول
سال مذکور مدفون گشت احوال رزین ابو الحسن رزین بن معویة العبدری صاحب کتاب
تجرید فی الجمع بین الصحاح وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب
بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمه الله احوال امام نووی لقب وی
محیی الدین و کنیت وی ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحاء مهمله مکسوره
و زای منسوب است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در عشر اول از محرم سنه احدی و ثلاثین

وشش ماه در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت نووی بنوا وی بر گوینده قرائت کرد و از ابس
قدیم و در دمشق در سنه تسع واربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار نیم ماه و
باز گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و تمکث کرد دو سال چنانکه پهلو نهاد بر زمین و میخواند در شب و روز
دوازده درس بر مشایخ خود انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین
اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی بود و ممهد و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی و الان مدار
مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمه الله بر جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش
نمی در آمد بحمام و نمی خورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل آنست بر پرست بجهت آنکه در ضمانت آن بود
از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و وی اکل میکرد دو در شب و
روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب میکرد مگر یکبار در سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیانست
و اختیار کرد تجرد و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را تزویج و بسیار میکرد بیداری را در عبادت و تصنیف
میکرد و امر معروف و نهی میکرد ملوک و امرا و غیرهم را و همیشه مداهنت را درین کار رد و با پیچ رفت
و مشغول شد دار الحدیث اشرفیه را در خمس و ستین و نگرفت از وظایف وی چیزی تا رفت از عالم و نبود
لحیه مبارک وی مگر چند موی سفید و غالب بود بر روی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه
بود از تعصب شافعیت و منصف بود با انصاف و نقل میکرد در کتب خود از اقوال اصحاب ابو حنیفه
و منصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد به بلده خود و زیارت قدس خلیل را
باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه
ست وسبعین وستمایه و دفن شد در شهر خود رحمه الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال
ابن جوزی کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الفقیه مشهور
با بن جوزی است و آن نسبت بموضعی که از آنجا فرضة الجوز میگویند و میکرد پدر وی کار رونق کری عالم بود
و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و
اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و
حکایات و جواب میداد سوال مردم را بر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود
در میان اهل سنت و شیعه در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند
در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ میگفت پرسیدند از وی که من افضل
الصحابة پس رعایت جانبین کرده اصابت و تمرس کرده نمود و گفت که افضل صحابه
رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف تحامل الجنبین
ذکر کرد این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که ناصر الدین الله که از

سبحانه داده است او را از فضل و کرامات بخشاد است غفر او را از مشایخ نسال الله العافیة والعاقبة
بالخیر اکنون وقت است که شروع کنیم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بگوییم الحمد تمام ما و او جداً نوح حامدی
بهر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا
ابد بر وجه دوام و اتصال ثابتست مر خدا را و راجع و این حاید است بوی و مخصوص است بذات
اقدس وی که بخشنده جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف بجمیع کمالات و
مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان مر حمد را گفت بنده و همگان اوست
و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات
خود و ستایش در کلام قدیم و بث آیات و اظهار کمالات و افاضت کمالات نعمای عظیم باقیست و ثابت
است با وجود آن چون امر کرد بندگان را بثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم غیر عدیل خود واجب شد
امتثال این امر نمودن و زبان بحمد و ثنای حضرت وی گشودن پس گفت مصنف نحمده و نستعینه
و نستغفره حمد میکنیم بالمجموع افراد انسانی بلکه تمام مخلوقات جسمانی و روحانی بر زبان قال
و حال آن کریم ذی الانعام ظل افضال را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل این رغایب عظیم
و خطرات یاری میجوییم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی بجز آنکه نیایم از حول و قوة خود و طلب
آمرزش میکنیم از وجود نقصان و تقصیر در تحریر و تقریر و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه
باید و در کارگاه صمدیت حق را شاید بیت اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند که راه شکر خدا را بسر
بپویند باتفاق درست جوی آن نزنند باجتماع ره گفت و گوی آن جویند بصد هزار زبان گر کنند ممکن
نیست که حمد و شکر یکی نعمت خدا بگویند و نعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم بخدا از بدیهای
نفسهای خود و من سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است با شوق
ریا و سمعه خلق و اثبات حول و قوت نفس با تکلم و اشتغال بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی یا بتواتر
الا و دوام نعما یا قصدی برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح و اخلاص طویت یا تقصیر
در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری یا تکلم بباطل و ما لا یعنی و غفلت از ذکر حق تعالی
یا تهاون در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یهده الله فلا
مضل له هر کرا هدایت کند خدا تعالی نیست هیچ گمراه کننده مر او را و من یضلل الله فلا هادی له و هر کرا
گمراه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبر است از بیان واقع
و اثبات توحید و تفرد حق در هدایت و اضلال در معنی طلب و سوال هدایت و حفظ و وقایه
از ضلالت از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نیست عطا
کن ما را هدایت و نگاهدار از ضلالت و تحقیق آنست که هدایت دو معنی دارد یکی راه

ز توفقه دارین بهره جو حلی

نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای از او این را اسناد بقران و پیغمبر صلی الله علیه و
سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام را دوم راه نمودن بمعنی
بردن بمقصود و رسانیدن بان و این کار حضرت حق سبحانه و از غیر وی نیاید و چون در حدیث
امده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دست بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفایده
اورد مصنف شهادتین را و گفت اشهد ان لا اله الا الله و گواهی میدهم و اخبار می نمایم
بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن بذات که متصف است بجمیع
صفات کمال و منزهست از سمات و نقص زوال وحده لا شریک له نهایت و جهت
و نیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد باعث رستگاری را از
آتش دوزخ و از عذاب و عقاب بعد و سخط خداوند تعالی سبب دوست او بنزول رفع الدرجات
کیفلم بلند گردانیدن با نها بهشت و قرب در رضای سوی تعالی را خاص و بنیز قار و آن شهادت
که بتصدیق و اخلاص و مواطات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت
بران تا روز اخر چنانکه در قران مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اوردن مسبوق
جمع و سجع در حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد در شهادت بجهة آنست که در آنجا
ملاحظه کثرت و رویت الاء و تقصیرات ذنوب و کشف منافات و اینجا محل مشاهده وحدت
ذات و سقوط ما سوی الله پس اول مقام فرقت و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت
اخبارات بر سبیل جزم و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف
این را متعهد کرد دیگر از نفس خود بخلاف حمد و نا موافق و مطابق بکلا ایمان و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم بر سبیل جزم و یقین که محمد بنده خدا و فرستاده او ست بخلق الذی
بعثه و طرق الایمان قد عفت اثارها محمد که صفت وی اینست که برانگیخت و فرستاد او را الله
تعالی در حالیکه راههای ایمان نا پدید و نیست شده بود نشانهای ان و بجا انوارها و فروغ
بود و نشانهای آن و وهنت ارکانها و سست و بی بنیاد گشته بود که راههای وقوی آن و رکن
بضم کرا لقوی هر جنبی کذا فی الصحاح و جهل مکانها و نادانسته و پوشیده شده بود جای آن
و مراد از طرق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین فانکه روان
و متابعان ایشانند از علمای دین و سالکان طریق یقین و مراد بنا پدا شدن اثار دور و نیستن
انوار و سست گشتن ارکان ترک عمل و با بجا ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده
و واضح و روشن گردانیده اند از اعمال و اخلاق و اداب و علوم و معارف و ترک تعلم و
تخلق و تادب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت نا

خلفا بجا به بود در مثلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش پیران خود اما ابن جوزی بر سبیه
سن افضل الناس بعد رسول الله پس این در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست
در موضوعات حدیث که افراط کرده است در ایجاد نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر
بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت انچه نزد وی بود و از علما شیخ ابن حجر عسقلانی در
بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث و ولادت
ابن جوزی در سنه عشر و خمس مایه و وفات در سنه سبع و تسعین و خمسمایه در عهد دولت الناصر
الدین و ابن جوزی را کتابیست مشهور مسمی تلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقها که راه
یافته است شیطان بطوایف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طایفه
صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان در انچه منقولست ازین قوم از حکایات بغلبه حال
و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طایفه علیه را بجنون و جهل و حماقت و باوجود آن کتابهای
خود را مسطر ساخته است بکلمات و غرایب حکایات ایشان و بحقیقت این تلبیس ابلیس است که بر وی
این راه در آمد و مغرور ساخت وی را اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم و تایید سنت است
تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع
دلالت بر خلاف آن دارد که اکابر علما و فقها صوفیه از منکران است و ظاهر میشود که وی از
منکران طایفه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند محققان
ازین کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ و گفته که وی را القرشی تنبیها نموده از جهت
عدم عصمت و غلبه حال و سابقه تقدیر لازم است ترهات ائمه و هفوات کبار و اگر غایت گمان
در مقام نصیحت و تذکر نمیه بران مصلحت اقتضا باید که تعرض بر قبول کنند بغیر قابل زیرا که
منزلت لا بد واجب است و انصاف در حق لازم و وی بانی که مصاحب و مشوب بهوا النفس
باشد معلول و این طریق اسلم است و اسلم اسلم و تحقیق جواب داده اند انچه گفته است ابن
جوزی و افراط کرده است در شان این طایفه و انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی انچه
قوم بدان چه جمع میکنند میان طریقین و اصلاح میدهد میان الفریقین تقریر و تحریر نموده است از انجمله امام جلیل
عفیف الدین یافعی در توالیف خود و سیدی احمد زروق را کتابیست دقیق متین مبین مسمی
بقواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة و الحقیقة سلوک کرده در وی طریق انصاف و بیان کرده
است حق را بی تکلف و اعتساف تعلیم کرده ان کتاب را و اجازت داده روایت ان کتاب شیخ
سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مسائل ان را در رسائل خصوصا
در رساله مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین و بالله التوفیق بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل و لیکن

مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود بود متقشف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود از طریقه قوم و محجوب
در اعتقاد و اعتماد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بود در زمان کرامات ایشان شیخ
محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات صحبت و حسن عقیدت با ایشان و
سلوک میکرد با آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک تا انکه بود که تصنیف
میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توضیح و تکمیل میکرد از
تجمیل ذکر حضرت شیخ و شتم ده شده است این حال از وی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ
عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فتوحه در
فصول سته که از نصایح نفایس ایشانست در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ
الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن محمد علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ
فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول نزد خاص و
عام و بود ولادت او به بغداد در سنه ثمان و خمس مایة و وفات یافت در رمضان سنه
سبع و تسعین و خمس مایة و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در پنهانخانه بخیال
سبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور
بر شیخ و بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و
غرور و عجب او وی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بمجالس کلمات و ذکر مقامات و حالات
ایشان مطرز میکرد اند کلام خود را و اذکر صلاحات سیما مذا ابن جوزی در طعن و انکار وی
بر مشایخ و علما پاکیزه و صلاحات پیشماند و تلبیس و متحلی بحلل مجالس و بود بر وی
محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را امر طایفه از جمله
رانا اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله علیه واسعه و کاتب حروف گوید اصلح
الله شانه و صانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکی زاده الله تشریفا و تعظیما رساله که
بود در وی ذکر ابن جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر مولف آن رساله میگوید که نشسته
رد نداو را بعضی مشایخ و علما حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و
تجاوز از وی پس عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جریمه وی
پس رغم من رب ای الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم و حکایت
عفو حضرت شیخ را از ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و فرمود مردی
عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ
و شان او اعظم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدا بتعالی نگاهدارد از آن و فرمود حق

نگا

شناسای حق ایشان و احتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات و
تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان
طریق حق است توان رسید و مراد از عفا آثار شهر و جنوا انوار و دمن ادکان و جهل مکان عدم سلوک
این طریق و رعایت و اهتمام بتحصیل و تکمیل آن شد صلوات الله و سلامه علیه من معالمها ما عفا
پس برافراشت و بلند کرد آنچه آنحضرت رحمتهای خدا و سلامات او نازل باد بر وی از محلهای نشانهای
طریق ایمان آنچه نیست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگرچه کو حشم این
باطن از آن تقرر نموده بود و بدان نرسیده باوجود غایت ظهور و کمال وضوح آن و شفی من العلیل
فی تایید کلمة التوحید من کان علی شفا شفا نمود رستی و اعبر ما بنده وی صلی الله علیه و سلم از علت
جهل و شرک در قوت دادن کلمه توحید کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کوشه و کرانه
از راه راست و سلوک میکرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفره آتش دوزخ پس این تلمیح بود
بقول حق تعالی و کنتم علی شفا حفرة و مراد بکلمه توحید کلمه ایمانست که لا اله الا الله محمد رسول الله
و علیل را اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیمار است و من بیانیه است یا
تبعیضیه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع
ما و جمیع نسخ حاضر از کتاب مشکوة علیل بعین بی لفظ مصحح شده بمعنی بیمار و معنی آنست که گفته
شد و روایت که بعض معجمه خوانند و برین تقدیر ستوانند بود و مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل
بر وزن خلل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی است و مراد جماعتی باشند که کینه ورا
اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشته و الله اعلم بالصواب
انتهی کلامه من و بخدا توفیق غلیل صدر یعنی تنگی و تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش سینه آمده
کما قال الشاعر و شفی غلیل صدورهم پس اگر باین معنی باشد و متعلق بشفی کرده شود وجه دارد و
معنی ظاهر تر است کما لا یخفی و اوضح سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها و روشن
کرد انید راه هدایت را و ایمان را برای کسی خواهد برود در آن راه و اظهر کنوز السعادة لمن قصد
ان یملکها و هویدا و پیدا ساخت گنجهای سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد آن کند ان داشته باشد
که مالک گردد آن گنجها را و مراد گنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و
توجهات که مقتضای این مقامات و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب
این مکاسب اند هر که این کنوز را حایز شد او را سعادت ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت
عزت و دیدار وی تعالی و تقدس نصیب وی گرد و لا حول و لا قوة الا بالله که من کنوز
الجنة اشارت بآنست اللهم ارزقنا و صدق من قال ای لذت تن مانده و کرنه راه جه

کنجهاست که در ملک جان مهیا نیست. اگر گویند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز کنج سعادت
که عبارت از جان شریعت و تعلیم نیست برای همگنان است خواه اراده سلوک و قصد تملک نماید
و خواه نماید جواب شی آنکه چون منتفع بان ایضاح و اظهار ایشان شدند فایده و نفع ان بایشان عاید
میشود گویا ان ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند
اما بعد فان التمسک بهدیه لا یثبت مابعد کلمه ایست که چون شخصی کلامی را نمید اسلوبی
و خواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد و اختلاف است ارباب تواریخ و اخبار را که اول کسی که
باین کلمه تکلم نمود کیست و مشهور آنست که اول کسی که باین کلمه تکلم نموده داود پیغمبر است علیه
السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است والله اعلم و تقدیر کلام اینست که اما بعد حمد و نعت و
و صلوة مذکور میشود که درستی که چنگ زدن بسیرت و طریقت و عادت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم تمام نمیشود و درست نمی آید و استوار نمیگردد الا باقتفاء لما صدر من مشکوة تم
پیروی کردن هرچیزی که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آنحضرت مشکوة روزنی در دیوار
که کنار نداره و چراغ در روی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینه مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
بطاقچه که در ان چراغ باشد و افاضه نور مقتبس از دل منیر که بمنزله چراغ است بخلق بینماید یا قلب
شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب درخشان و لطیفه در سینه منوره و در دل مطهر او بمثابه
چراغ ناموافق افتد کریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیه و الاعتصام بحبل
الله لا یتم الا ببیان کشفه اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا و کشف ده گفتن کشف
کن ده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب
قرب وی کرده تمام نمیشود مگر به بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانیست که خداوند سبحانه و تعالی با سوی بندگان خود در سال
دان ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در روز الست این عهد را
بربسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح با بدان و سبب طریان کدورت
بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبایح و معاصی که پیدا شده فراموش کرده و پیغمبران صلوة الله و سلامه
علیهم العهد را یاد دهند خصوصا سید رسول علیه من الصلوة افضلها و اکملها به بیانات فصیح
و کشفی صریح از ظاهر می سازد و بآیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میگوید که ان
عهد را بجای آرید تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعده
که به نعیم مقیم و رضا و قرب و رویت وجه کریم خود کرده وفا نماید **نظم** چونکه در عهد خدا کردی
وفا ۰ از کرم عهدت نگهدارد خدا ۰ یک زمان اوفوا بعهدی گوش دار ۰ تا که اوف عهدکم آید زیار

الجماعت

الجماعت را که واقع بوده اند بر همه اصناف آن افزوده اند و تو یک عهد خود گر بجا آوری زر فلک
زیر پای آوری و نوا مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده که القرآن حبل الممدود من السماء
الی الارض میفرماید قرآن رسن خدای است فرو هشته از آسمان بزمین و در باب فضایل القرآن این حدیث
و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن آب چاه که سبب زندگانی است میشود
عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات جاودانیست میگردد یا چنانکه چنگ در زدن برسن
سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج باب آن میشود و تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات
جحیم میگردد و شک نیست که وصول بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف
آنحضرت که از احادیث معلوم میشود و کان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام الهمام و بود کتاب مصابیح
که تصنیف کرده او را امام پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف گونه گونه کردن چیز او جدا کردن بعضی از بعضی
مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی گونه و اصناف جمع اوست محیی السنة زنده گرداننده
سنت و سنت در لغت روش و طریقه و در شرع حدیث رسول الله گویند صلی الله علیه و سلم اعم از
قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه گذشت و آنچه آنحضرت بران مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب
آن نباشد از اقسام سنت گویند و بعضی با مواظبت ترک احیانا نیز اعتبار نموده اند قامع البدعة قمع
کننده و خوار گرداننده بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان
اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد کنیت
امام است الحسین نام شریف وی بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفرا بفتح فا و تشدید را ابو سلیمان
دو وصف پدر شیخ است که این کار میکرد البغوی منصوب به بغشور که دهی است میان هرات
و مرو و در قاموس گفته که بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و مرو خسن و نسبت بغوی بر غیر قیاس
معرب کوشور و محیی السنة ابو محمد الحسین بن الفرا منسوب باوست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت
بجزو ثانی افتد و گاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت بمعدیکرب و بعلی در نسبت به بعلبک
و ان قریه رابغ نیز گویند و این هنگام احتیاج باعتذار نبود در نسبت او زیاده میکنند چنانکه در نسبت
بملی دهلوی گویند و در نسبت بغزنه غزنوی و از از در علم صرف قاعده قرار داده رفع الله درجته بلند گرداند
خدای تعالی پایه ان امام را و مجمل احوال امام محیی السنة آنست که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر
و اوان خود بوده و مفتی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر و اسوه اصحاب حدیث حضرة سید
انام علیه الصلوة و السلام صاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و او را
فتاوی است در مذهب شافعی مشهور بفتاوی بغوی و در مولفی دیگر فتاوی شیخ خود را قاضی
حسین نیز جمع کرده در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در

علم قرات مهارت تمام داشته و به تکلفی و خشونت عیش و فقر میگذرانید در اول حال بوسته در اکل نان خشک اکتفا کردی و چون اصحاب و تلامذه وی تکلیف کردند و گفت نان خشک خوردن مورث ضعف بدنست قدری ازیت و روایتی زبیب نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقه سلف صالحین و در وجه تلقیب او بمحیی السنه آورده اند که چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدا تعالی چنانکه زنده داشتی تو سنت مرا و وی بر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیست خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بوده اند و جماعه سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و گویی از هشتاد تجاوز نموده و قبر وی در دار الامت وی در مرو نزد قبر استاد وی قاضی حسین واقع شده رحمهما الله تعالی رحمة واسعة اجمعین کتاب صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و مانا که مراد اینست که از جمله جامع ترین کتب حدیث والا کتابها هست در حدیث که جامع تر ازینست یا مراد مبالغه است در مدح کتاب و این نوع مبالغه در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورة جواز دارد بلکه احتمال صدق در وی غالبست چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم و اضبط الشوارد الاحادیث و اوابدها و ایدها و بود کتاب مصابیح نگاهدارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد از شرود جمع شارد و شرود رمیدن نفر و اوابد جمع آبده بمعنی متوحشه و فی الصراح ابد رمیدن و نا آموختن ستور با مردم و بدر منده و کان میر جمال الدین محدث فرموده که مراد بشوارد احادیثی که صحیح است در کتب اصول و مواضع ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان رمیده و گریخته و مراد با وابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و بایراد مثل آنها در یک مناسب و لایق است در مصابیح از وصف شرود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و لما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد و چون رفته است شیخ خشنود باد خدای تعالی ازو در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند در آن و اعتراض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان نقره از ناسره و جدا کننده کان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه

دادن چیزی بچیزی و برداشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارتست از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابه و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف در مشکات کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابه و بیان مخرج در هر حدیثی نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و توهم که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال باجمعهم لیکن مولف اکتفا کرد به ذکر مخرج چنانکه خواهد گفت اسی چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه و سلم و باین وجه ذکر صحابه محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خود آورده اند پس مولف میگوید یعنی نقاد بجهة حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و ان کان نقله و انه من الثقات کالاسناد یعنی و اگرچه هست نقل شیخ و حال آنکه وی بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن اطلاق میکنند بر شخصی معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال و اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن نیست راهی که در وی نشان نهاده و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشان نهاده و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال بر زن وزن جمع غفل بضم غین و سکون فا بمعنی زمینی است که در آن اثر عمارت نبود و از هیچ نشان نباشد و اعلام اغفال بکسر همزه بلفظ مصدر نیز روایت است فاستخرت الله تعالی و استوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی او از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب نسیار کرده بس در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و او ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود و گر ایراد آن در حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی در قسم دوم از غرایب آن و لیکن پس در حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانچه روایت کرده اند آنرا در مصنفات

خود امامان که استوار گشتگان کارند و متقدمان و استوار دانسته شدگان که ثقات و استوار و بابرجا
اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری
وابی عبد الله مالک بن انس الاصبحی وابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد
بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی
وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجه القزوینی وابی محمد عبد الله
بن عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی
الحسن رزین بن معاویه العبدری این یزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را اسانید کرده اند
در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده اند کی ا
که بعض از ان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغرایب ان بسیار اندکست ذکر غیرشان
وجون جائی ان بود که کسی گوید سخن نقادر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و
حیثه هنوز باقی است چه ترک یکی ازین مصنفات اسناد ذکر نیافت واز برای دفع این توهم میگوید
وانی اذا نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه وسلم و بدرستی که جون من
نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا من اسناد کرده و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت
لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زیرا که این ائمه بتحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از
اسناد آوردن و فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد وسردت الکتب و
الابواب کما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و بابها را چنانکه آورده محی السنة
در مصابیح واقتفیت اثره فیها و پیروی کردم وبرگزیدم پی نشان شیخ را در کتب وابواب
و ترتیب ان و در کاری پیوسته کردن و سخن راندن و پیوسته گفتن واقتفا از پی فرا رفتن
و برگزیدن واثر بکسر همزه و سکون ثلثه بفتحتین نشان پای یعنی جون وی کتب وابواب را
ترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات از ابرو جه لایق و طریق صواب آورده من نیز بهمان
بی تبدیل و تغیر و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت مصنفان آنکه جنسی عام
شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر نوعی از ان جنس
چنانکه کتاب الطهارت گویند و در وی از وضو بابی نهند واز غسل بابی دیگر و باز در هر بابی
فصلی نهند در بیان صنفی از ان نوع چنانکه غسل جنابت وغسل جمعه وغسل عیدین مثلا لیکن
مصنف درینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب جز الجزو ذکر فصول جزئی نیز کرد
نکرد چنانکه ما تصور کردیم فقد بر چنانکه گفت وقسمت کل باب غالبا علی ثلثة فصول و بخش کردم
هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بابی از ابواب سه

فصل نوشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما اول ان
فصول احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده از هر دو شیخ یعنی بخاری ومسلم یا یکی ازان دو و
اکتفیت بهما و بسنده کردم بذکر شیخین وان اشترک فیه الغیر و اگرچه انباز شده اند در آن احادیث
غیر شیخین و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلو درجتهما فی الروایة از جهت بلندی پایه
شیخین در روایة در وقت شان در ان که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد
بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در زیادت و تاکید دخل دارد با حصول اختصار
وبدانکه حدیثی که بخاری ومسلم هر دو روایت کرده باشند واگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرد
و دیگری از صحابی دیگر از افراد در اصطلاح متفق علیه اند صرح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبة الفکر وثانیها
ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین وفصل دوم ازان سه فصل احادیثی است که آورده اند از
غیر شیخین از ائمه که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب وفصل سوم از
فصول ثلثه جزئهائی است که در گیرنده و فرا رسنده است بر معنی که مقصود است از باب و
عقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقات مناسبة از جزئهائی که رسانیده و چسبانیده و
در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه است بمقصود
باب را مع محافظة علی الشریطة یعنی با نگاه داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی
و بیان مخرج است در حدیثی و ان کان ماثورا عن السلف والخلف واگرچه آن مشتمل بر معنی باب
که در فصل سوم است ماثور و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طایفه که پس از ایشان
آمده یعنی متقدمان و متاخران یعنی بجز در فصل سوم آوردم التزام ان نکردم که البته حدیث
مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات
صحابه و من بعدهم که مناسب باب باشد نیز آوردم و در مقدمه معلوم شد که ان نیز در
اصطلاح حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و
در مصابیح همان دو قسم اول و ثانی آورده و انها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه
اول را که احادیث شیخین باشد هر دو را یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را
که احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان اصطلاحی
جدید است از صاحب مصابیح والا در اینجا احادیث صحاح و ضعاف نیز هست یا باعتبار تغلیب
گفته شد چون غالب درین احادیث حسانست همه را حسان گفته والله اعلم و صاحب مشکوة معنون
ساخت بقول خود الفصل الاول والفصل الثانی والفصل الثالث و بعض حذف آورده و از کتب مذکوره
احادیث التقاط نموده جدا از شیخین وجدا از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بآن ضم کرده در

اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند نیز و الاکثر در هر دو از صحابی روایت کرده

اینجا نیز ذکر راوی از صحابه و غیرهم وذکر مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا
فی باب فذلک بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه در بسیاری تو اگر گم کنی ونیابی حدیثی را در بابی از
ابواب این کتاب وحال آنکه صاحب مصابیح این حدیث را در آن باب آورده باشد فذلک عن
تکریر اسقط پس آنکه گم کردی ونیافتی از جهت مکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن
مکرر را اسقاط نموده انداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره واگر یابی تو بعضی دیگر
را از احادیث که گذشته شده بر اختصار خودش او مضموما الیه تماما فراهم آورده شد بسوی آن
حدیث تمام وباقی آن فعن داعی اهتمام اترکه والحقه وپس از جهت داعی وباعث اهتمام واعتنا
نیک از تمام آن حدیث بر اختصارش بالالحاق دیگرم ومیرسانم تمام او یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث
باشد بر ترک والحاق اما باعث بر ترک آن اختصار آن باشد که پاره الست از حدیث در از
مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو وصف است از اختصار کردم واگر شیخ نیز باین جهت
اختصار کرده من نیز تابع وی شدم ورعایت این مناسبت از اختصار کردم وهر حدیث که
باین دو وصف یافتم تمام از ابواب ملحق گردانیم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد بدانکه باعث و
داعی بر ترک والحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم وان عثرت علی اختلاف فی الفصلین واگر اطلاع
یابی ودیده ور شوی بر اختلاف در دو فصل اول وثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف
نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول وان اختلاف انست که ذکر غیر شیخین در فصل اول وذکر شیخ
الفانی وذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری کرده است احادیثی که در قسم
اول آورده از بخاری ومسلم است ودیگر در قسم ثانی آورده از بخاری ومسلم نیز غیر او ومن بعضی
احادیث فصل اول را بغیر بخاری ومسلم نسبت کرده ام وائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول
از باب سنن الوضوء ودر فصل اول از باب فضائل القرآن ودر فصل اول از باب السلام
من کتاب الآداب وجز آن وبعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری ومسلم داده وذکر
ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب ما یقرا بعد التکبیر وجز آن واز اینجانب قصور
ونقصان تتبع واستقرا صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انه بعد تتبع کتابی الجمع بین
الصحیحین للحمیدی وجامع الاصول لیسبق الی غرس حدیث مخالفت ودلیل مرا برین نسبت
این است که من بعد از سعی کردن وتتبع وتفحص نمودن من دو کتاب را یکی کتاب حمیدی که در وی
جمع کرده است میان صحیح بخاری ومسلم واحادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب
جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی بر نقش کتاب یکجا کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین ومتنیهما
اعتماد نمودم وتکیه کردم بر صحیح بخاری ومسلم وبر متون احادیث که در این دو کتابست وانوا ندکه اکثر

انها اصل

انها اصل کتاب انها باشد جمع بین الصحیحین وجامع الاصول که بمنزله فروع انها اند یعنی نظر
ومحال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشانست وهر دو کتاب مذکور را که در اینها یافتم نکردم اگرچه
نیز شیخ کرده باشد واکتفا بجمع بین الصحیحین وجامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که گوینده می
گفت شاید که در صحیحین ومتن ایشان باشد پس هر چهار کتاب را تتبع وتفحص نمودم تا وثوق
واعتماد شود وظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کردم وبعدم صحت آنچه صاحب
مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین ومتون انها وجمع بین صحیحین وجامع الاصول
که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین
در فصل اول تتبع وتفحص کتب وسنن غیر شیخین باید کرد تا معلوم گردد آنچه صاحب مصابیح در اول
ذکر کرده ونسبت بشیخین کما لا یخفی ومصنف بذکر انها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد ووضوح
ان فتدبروا بالله التوفیق وان رایت اختلافا فی نفس الحدیث اگر ببینی وبدانی اختلاف
میان من وصاحب مصابیح داد حدیث غیر شیخین است در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را
بلفظی آورده ومن بلفظی دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف
ناشی از تشعب وتفرق وکثرت طرق که اسانید حدیث است که راه های رسیدن حدیث
اند در طریقی واسنادی حدیث باین لفظ آمده ودر طریق دیگر واسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده و
ولعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله عنه وشاید بود که من اطلاع
نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق از او وآن لفظ بآن طریق یافته وقلیلا ما
تجد اقول ما وجدت وانکی است که می یابی تو که میگویم من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة
فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابها
ائمه که اصل ومدار روایات اند واعتماد درین باب بر آنهاست او وجدت خلافها
فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ کرده است در کتب اصول فاذا وقفت
علیه چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لا الی الشیخ پس نسبت
کن قصور وکوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش ودریافت لا الی جناب الشیخ نه بسوی
درگاه شیخ ودر ذکر این کلمه تعظیم واحترام است یعنی او جنابست که نام او بر زبان نتوان آورد
مگر نام درگاه او وبرهمین قیاس است ذکر حضرت ومجلس وخدام ونواب علما زمان که در امثال
این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداناد خدای تعالی بزرگی وعظمت شیخ را در هر
سرای حاشا لله من ذلک منزه است شیخ از نسبت قصور واین منزه بودن او از جهت
خداست واین لفظ التحقیق وبیان است که در شرح کرده است رحمه الله من اذا وقف

نسبت باشیخین کرده ام اگرچه
شیخ بغیر ایشان کرده باشد
واگر در انها نیافتم

۲۲

علی ذلک ببخشاد و مهربانی کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ
در مصابیح آورده و من نیافتم در کتب اصول تنبیها علیه بیدار سازد آگاه گرداند ما را بر آن و ارشد
طریق الصواب و بنماید ما را راه راستی دریافت حق و شبهه و ارشاد اگر حقیقت عمل کند مخصوص
بزمان حیات مولف خواهد بود الامر او درست کردن کتابت بر طریق محو و اثبات و تبدیل و تغییر یا
تعلیق خواستی بر کتاب و اشارة بدان کردن بهمان و لم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش و تقصیر نکردم
در کوشش و توانائی در باز کاویدن و جستن و تفحص کردن و تصحیح نمودن احادیث و روایات
مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة بر اندازه توانائی در سایئی تنقیر و تفتیش یک معنی
است چنانکه وسع و طاقت و آوردن الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارفست میان ارباب تصنیف
و قلیلا ما وجدت ذلک الاختلاف کما وجدته فیه و نقل کردم ان اختلاف روایات را چنانکه یافتم
یعنی بعلم تغییر و تبدیل و ما اشار الیه رضی الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا
و آنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدای تعالی از وی از حدیث غریب یا ضعیف
یا غیر آن غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه از اکثر و اندکی است که بیان نکردم
وجه از جهت ما فات وجه امری دیگر والله اعلم و ما لم یشر الیه مما فی الاصول و آنچه اشارت
نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصولست و نگفت غریب او ضعیف مثلا فقد قفیته فی ترکه پس
تحقیق تتبع و پیروی کردم در ترک اشارت و متعرض نشدم بر بیان حال حدیث از صحت و حسن
ضعف و غرابت و جز آن الا فی مواضع لغرض مگر در مواضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و باوجود
که وی بحال حدیث اشارت نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از
احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مولف از ترمذی و غیره نقل کرده که این
حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم ایشان باطل گردد و غرض دیگر آنکه محی السنه در
دیباجه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث
منکره هست پس مصنف بیان میکند از جهت اظهار حق کذا قال الطیبی و ربما تجد مواضع
مهملة کم است و آن هست یا بسا است که می یابی جاها را از کتاب من که مشکوة است که بیان
کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ائمه مذکورین و ذلک حیث لم اطلع علی راویه
و این اهمال و ترک بیان در جائی خواهد بود که مطلع نشدم بر راوی آن فترکت البیاض پس گذاشتم
بس برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه پس اگر مطلع شوی
تو ای مخاطب و ای ناظر در کتاب من پس لاحق و پیوسته گردان آن را بانجا و بنویس در موضع بیاض
نام راوی را احسن الله جزاک نیک گرداند خداوند تعالی جزای ترا و بعضی از علما مثل شیخ شمس الدین

محمد جزری و بغوی و بیهقی مواضع مهمل نموده اند و برکنار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاض
که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین
زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی
است چنانکه بنظر در نسخ مشکات ظاهر میگردد و سمیت الکتاب و نام نهادم این کتاب را بمشکوة
المصابیح و وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در وی چراغ نهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر
یک از احادیث را تشبیه کرده بچراغ که روشنائی می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور
میگرداند دل بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محی السنه است در جوف اوست
و این کتاب مشتمل است بر آن چنانکه طاقچه مشتمل می باشد بر چراغ و اسال الله التوفیق و
میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و تمام آن بلکه در سایر امور و
احوال و توفیق دست دادن اسباب کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است
قدرت و قوت طاعت را در بنده والاعانة والهدایة والصیانة و میخواهم از وی یاری دادن و راه
راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخواهم نگاه داشتن از خطا درین کتاب و غیره و
تیسیر ما اقصده میخواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم از او و ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات
و سوال میکنم از خدای تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه
و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطای اجر و ثواب و رضا و خشنودی و جمیع
المسلمین والمسلمات و همه مسلمانان را از مرد و زن حسبی الله و نعم الوکیل بس است مرا خدای
و وی تعالی نیکو وکیل است که کار خود را باو بگذاشتم که خود را بجز او بکار ... کت می کنم
این بهتر کار و لا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم نیست گردش و دور شدن از معصیت و
قوة و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اسماء حسنی
از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت
آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه التیسیر ابتدا کرده مصنف رحمه الله
علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب
طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شایبه
اغراض و اعواض و گویا در آمدن در راه در طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا دارد و
همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است در اینجا نیز باید و هم برین جاری شده عادت اکثر از
مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را بحدیث چنانچه بخاری که سر کرده این طایفه
است سر کرده خطابی گفته که متقدمین مشایخ ما مستحسن میداشتند حدیث انما الاعمال بالنیات

رابطش اندر امری که ابتدا میکرده اند از امور دین و این حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم
و قدر وی بعظم موقع و کثرت فواید وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما
از اهل نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت اجل اعمال قلب و اصل
آنست و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمام اعمال از عبادات و عادات و معاملات بر حسن نیت نظر
نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این
حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و ظاهر آنکه مقصود وی رحمة الله ازین عبارة
تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا اوی در بیشتر
ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لا یعد و لا یحصی است
و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی از متواتر
گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم روایت است از امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس
مگر به نیتها آن در اکثر روایات و مشهور آن انچنین آمده و در بعضی روایات الاعمال بالنیات
بی کلمهٔ انما و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی العمل بالنیة نیز آمده و مراد از همه این عبارات یکیست
یعنی هیچ عمل قلبی و قالبی و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول
و معتبر نبود و ثواب بران مترتب نگردد و غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعضی مقصود لذاته چنانکه نماز
مثلا درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جایز نباشد و قسمی دیگر وسیلهٔ عمل دیگر چنانکه وضو
اینجا نیز ثواب مشروط به نیت است ولیکن بی نیت جایز بود و نماز بوضوی بی نیت درست گردد
مذهب امام ابو حنیفه انچنین است و نزد ائمهٔ دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جایز نه و مراد
به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کاری که کند برای خدا کند و به قصد امتثال امر و طلب
رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دلست زبان گفتن حاجت نبود و اگر زبان گوید و دل
غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضا نیت در دل حاصل کرد و در زبان نیابد یا بر زبان خلاف
آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آنکه گفتن آن
نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح آنست که شرط نیست و شرط داشتن
آن خطاست ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب است تا زبان با دل موافق
و ظاهر با باطن مطابق و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان
گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بزبان گفتی هیچ قدر

آمده که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی هر آینه روایت نمودندی پس طریقه
سنت و اتباع آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کند و اتباع همچنانکه در فعل واجبست در ترک نیز می
باید پس اگر مواظبت نماید بر فعلی که شارع نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون و انما لامر ما نوی
و نیست مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعضی روایات انما لکل امرا آمده بزیادة
لفظ کل و این جمله موکد و مکرر کلام سابق است و سودی و مآل هر دو کلام یکی است که نیت بعمل صحیح
معتبر نبود و هر عمل را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همانست که نیت آن کرد و مثلا اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او ست چیزی بدهد اگر بنیت فقر او بدهد
و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه یابد نه صلهٔ رحم و اگر بنیت قرابت کند نه فقر ثواب صلهٔ رحم
یابد نه صدقه و اگر هر دو کند هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابها متعدده که در آن
دارد برسد مثلا نشستن در مسجد یک عملست ولیکن در وی نیات متعدده میرود و بهر نیتی
ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می در آید گویا بزیارت
و دریافت خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم ضیافت
زایر آن خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید و دوم انتظار نماز
بجماعت و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نماز میبرد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد
میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا
و صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعضی از مفسرین همین است و در حدیث آمده که
انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرمود
فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی
و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف
گفته اند هر وقت که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف
ساعت است ثواب آن دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتیست که حصول آن
آسانست و مردم از تحصیل غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت امام صلی الله علیه و سلم
و ادعیهٔ دیگر در آمدن و بر آمدن مسجد ماثور است و فضیلت و ثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای
ذکر خداوند عز و علا است و تلاوت قران یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم را هفتم ورود
اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی
در بیتی از بیوت خدا ننشینند و تلاوت قران و مدارست آن نمایند مگر آنکه فرو گیرند ایشانرا ملائکه
و بپوشد ایشانرا رحمت هشتم قصد ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود

و نماز بگذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بیشتر قصد افاده
و استفاده علم و امر بمعروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت
برادر دینی که در راه خدا مدد کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم
تفکر و مراقبه و صرف قوه فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت
خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بر بشاشت وجد حق
و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی
است و بمقتضای اضافت بیتی حاصل است مشرف کرده و دخول در مسجد چون از اعمال آخرة و محل
عبادت است اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن در یابد چه جای اعمال
دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه و سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و در دفع روایح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و از
همسایگان و هم نشینان از ملیکه و بنی آدم قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او میکنند بروایح
خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکا
زیاده شود و درک علم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذت جسمانی و شهوت نفسانی
خود نمایی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد و پس معلوم شد که مدار کار و حصول
ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد و تفصیل نمود از او بیان کرد در مثال
جزئی و فرمود فمن کانت هجرته الی الله و رسوله پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و
رسول وی و نیت طلب رضا امتثال امر ایشان فهجرته الی الله و الی رسوله پس هجرت او بسوی
خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب و من کانت هجرته لدنیا یصیبها
و در روایتی الی الدنیا و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که میرسد بدان و امر حقیر
و تجمایا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند اورا نه برای رضا خدا و رسول او امتثال امر ایشان فهجرته
الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزیست که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن دنیا
یا نکاح کردن زن و تصریح ذکر نکرد از اینجا چنانچه در فقره اول کرد از جهت کراهت تکرار ذکر دنیا
و زن و تکرار رد اولی بجهت استلذاذ و استحلال ذکر خدا و رسول است و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل
باشد هر چیز را که برای آن هجرت کنند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صورتی را که نیت در آن مشوب
و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امراة و برین
تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار و بعضی گویند
که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همین است یا رب مگر نیت حق تعالی

بوده الله

بوده والله اعلم تخصیص ذکر امراة با آنکه وی از دنیاست جهت آنست که اینجا هرچه ماسوای حق و شاغل از ذکر اوست
از جهت زیاده تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است
از ذکر حق و از سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند که سبب ورود این حدیث قصه
مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس میگفتند و مغیله بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال
او را بران حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرموده بعد ازین آن مرد را مهاجر ام
قیس میخواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امراة بذکر آنست که عرب نمیدادند
بموالی یعنی عجمیان نسای عرب را و رعایت میکردند کفایت را در نسب و چون نوبت اسلام رسید
و عصبیت عرب کم شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند بسیاری از مردم بمدینه
بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه
است و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری
ظاهر گردد والله اعلم و بدانکه هجرة در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از زمینی
بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا و هجرة در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال
از دار حرب بدار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا اسلام بحبشه هجرة کردند تا از خوف شر و فساد
از مشرکان مکه در امان باشند و بعضی از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم
و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن استقرار آنحضرت صلی
الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرة نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرة در آنوقت
باعتبار غالب تخصیص یافته از مکه بسوی مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه بر طرف شد
اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرة از مکه است زیرا که
مکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرة بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر کرا بران قدرت بود
باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لا تنقطع الهجرة
حتی تنقطع التوبة منقطع نمیشود هجرت و بر طرف نمیگردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه یعنی
نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرة درین حدیث انتقال از وطن است بغیر
وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز آن برای طلب رضای حق یا غیر آن یا هجرت بسوی
دنیا و امراة را نیز شامل باشد و هجرة بمعنی دیگر است خاص که هجرة حقیقی آنست و آن بر آمدنست
از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته از او و این در حدیث
آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه مهاجر یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که گذاشته است
چیزی را که نهی کرده الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه

چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو از یک صحابه روایت کرده باشند
و حدیث انما الاعمال بالنیات اگرچه این حدیث که مشهور است بلکه هر دو ایشان روایت کرده باتفاق همه
صحیح است و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرود آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه
زیاده از آن رسیده و بعضی گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند
بلکه از سیصد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فایده در اخبار وارد شده که
نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موهم
بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوالست اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادتست
و اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف
بر نیتست و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه که ملاحظه میشود و نیز آمده و
هر که بخواب رود و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب
تهجد اگرچه بجهت غلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار
درین باب بسیار است وجه ثانی آنکه نیت عمل دلست و دل مکان معرفت لاجرم انچه از معرفت
زاید و این معدن براید فاضلتر و شریفتر خواهد بود از انچه از غیر آن حاصل شود از سهل بن عبدالله
تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافریده که
نزد وی تعالی عزیزتر از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفرموده و عزیزتر از
معرفت پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد و اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت
خود را در آن نهادی و فرموده خسیس همت بنده که عزیزترین مکانها را از حق تعالی بغیر ذکر حق
مشغول گرداند که ادب کسی که از او وی تعالی در جای نشسته برکند و بجای آن دیگری نشاند
وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقیست و عمل ناپایدار و فانی و خلود
و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دایمی است و اگر بقدر
عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کرده اند رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول
و فاسد گردد بخلاف نیت خیر که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملایکه چون
اعمال بندگان باسمان میبرند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید القی تلک الصحیفة القی الصحیفة
بینداز آن صحیفه را بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر
کرده و ما از او شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه از او بیندازیم خطاب آید که
بروجه و جهی نخواسته نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعضی دیگر را از ملایکه ندا آید که بنویس
لفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه

نویسم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر محدود و اندازه است و نیت
مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست
و خیرات و طاعات در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیت الکافر شر من عمله که نیت تمام معاصی
دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آنست کذا قال بعض المشایخ الصوفیه **نظم** چون نباشد
پاک اعمال از ریا * هست بیحاصل چو نقش بوریا * هر کرا اندر عمل اخلاص نیست * در جهان از بندگان خاص
نیست * هر کرا کار از برای حق بود * کار او پیوسته با رونق بود * پاک گردان عمل را از ریا * شمع ایمان تا
باشد ضیا * و بالله التوفیق **کتاب الایمان** ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا آورده و به بندگان خدا رسانیده و آوردن وی از یقین
معلوم شده و خواه گرویدن بر اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا آورد
حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر خبری که آورده ایمان آرند و بگروند و طبعا
آرند و بگروند و ایمان اجمال در اصل اتصاف بایمان کافیست و لیکن در جا ایمان تفصیلی اتم و اکمل است
و باید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا مرتبه تصدیق
که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی از آن گرویدن گویند نرسد و باطن ترسد و باطن بران
آرام و قرار نگیرد تا حال اهل کفر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار رفته و باوجود معرفت
حق و دانستن صدق پیغمبر کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرموده و جحدوا بها و استیقنتها
انفسهم و فرموده یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و
اقرار بزبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه بالکلیه ایمان آورده
همان ساعت بمرد و درینجا قسمی دیگر است که باوجود تصدیق و اقرار چیزی کند که شارع از امارات
و علامات کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافرست
اگرچه فرضا تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط
کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق باید و صاحب او را
مؤمن فاسق خوانند اگر استحقاق و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل
سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف همین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند
و احکام اسلام بروی اجرا می نمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعضی سلف صحابه
و تابعین و غیر ایشان منقولست که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان
و مراد ایمان کامل است و بر همین محمولست انچه از بعضی منقولست بدلایل مذکوره و بتصریح
محققین ایشان بدان اگرچه بعضی ظواهر عبارات ایشان موهم بخلاف اینست و بعضی از علما

متکلمین قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین نموده اند چنانکه
صاحب مواقف وغیره و تحقیق همانست که گفته شد فتدبر و بالله التوفیق و خوارج مرتکب کبیره
بلکه صغیره را نیز کافر گویند و معتزله که او را نه مومن و نه کافر گویند و واسطه میان ایمان و کفر ثابت کنند و این اول بدعتی
است که در عقاید پیدا شده و بعضی آیات و احادیث که ظاهر در نسبت تمسک کنند و آیات و
احادیث دیگر را که نص در مذهب اهل سنت و جماعت است تاویل کنند و در حقیقت مراد
بآیات و احادیث همانست که سلف و اهل که زبان دان و اهل دین و مرادشناس شریعت اند
از آن فهمیده اند از جهت علم ایشان بقراین و موارد که چه بظاهر خلاف آن در فهم در آید و این اصلی
عظیم است در باب فهم نصوص و تعیین مرادات و وجود زیغ و زلل بتتبع از اینجاست و من الله
العصمة و التوفیق و مبادا که مؤلف چنانکه در اول کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که مبنای
تمام طاعات و عبادات است در اول کتاب الایمان حدیثی آورد که مشتمل بر فروع و اصول دین
است و این را حدیث جبریل گویند از جهت آنکه سایل آن از آنحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم وی بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمله علوم است که از احادیث معلوم
میگردد چنانکه فاتحة الکتاب و ام القرآن و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سوره کریمه تمام معانی
و مقاصد قرآن عظیم را و ائمه حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخاری و مسلم و ائمه دیگر
این حدیث بطریق مختلفه از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت کرده اند و
صاحب مشکوة از امیر المومنین عمر بن الخطاب آورده و گفت **الفصل الاول** عن عمر بن الخطاب
قال روایتست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بینما نحن عند رسول الله در اثنا آنکه
ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم ذات یوم یک روزی اذ طلع علینا رجل ناگاه
پیدا گشت و ظاهر شد در غایت هیبت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماه بر آید بر ما مردی شدید بیاض
الثیاب سخت سفید جامها شدید سواد الشعر سخت سیاه موی و الشعر بسکون عین و فتحها نیز آمده
لایری علیه اثر السفر دیده نمیشد بر وی نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ
روی و سستی و ماندگی گویا مردیست از همین شهر آمده و لا یعرفه منا احد و حال آنکه نمی شناسد
او را از ما هیچ کس یعنی از این شهر هم نیست و اگر از اینجا می بود میشناختیم و او را حتی جلس الی النبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت مایل و متوجه بسوی وی چنانکه
متعلم پیش معلم نشیند فاسند رکبتیه الی رکبتیه پس تکیه داد و متصل کرد این مرد هر دو زانوی خود را
بهر دو زانوی آنحضرت و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان کرد در استماع سوال
و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و موانست که میان ایشان بود وضع

کفیه علی فخذیه و نهاد آن مرد هر دو کف دست خود را بر دو ران آنحضرت از برای تمکین و تنبیه وی
صلی الله علیه وسلم بر اصغای کلام و فهم و افهام آن حاضر و ثابت باشد یا تنها بر دو کف دست
خود را بر رانهای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این بظاهر مناسب است
بآمدن جبریل و تقرب وی بآنحضرت و نشستن در پیش وی بر صورت تعلم و لیکن وجه اول راجح
تر است زیرا که در روایت نسائی که صریح آمده است حتی وضع یدیه علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم
و جبریل اگر چه بظاهر در صورت سائلی و متعلم بود و لیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بآنحضرت از جانب
حق تعالی و آمدن وی برای تعلیم و استماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکه در آخر حدیث معلوم
میگردد و اسناد تعلیم بجبریل در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود علمه شدید القوی ذو مرة و الله اعلم
و قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام و گفت ای محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام جبریل قال گفت
در جواب اسلام مر الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله حقیقت اسلام آنست
که گواهی دهی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدای و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستاده خدا است
بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی
بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعتراض و در شرع عبارت است از
انقیاد و اطاعت احکام الهی و بجای آوردن ارکان خمسه دین مسلمانی که مذکور شد پس اسلام
ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمانست و اکثر در
عقاید مذکور است که اسلام و ایمان یکیست باین معنی است که مومن مسلم است و هر مسلم مومن
و نفی یکی از این دو اسم از مسلمان نتوان کرد و تحقیق اسلام ثمره ایمان و فرع آنست و علما
را در این مسأله بسیار کلام است و تحقیق آنست که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی
دادنست بوحدانیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و از ظاهر
حدیث چنان معلوم میشود که تکلم بلفظ شهادة شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگوید
یا بجای اشهد اعلم ارد مسلمان نشود و لیکن بضرورت از دین معلوم شده است که هر که لا اله
الا الله محمد رسول الله گوید مسلمانست و لابد چون صیغه اشهد در احادیث واقع شده است
لفظ بیان اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود و تقیم
الصلوة و بر پای داری نماز را و مراد باقامت صلوة گذاردن اوست و درست بتعدیل ارکان و
محافظت شرایط و رعایت سنن و آداب آن مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه
گویند اقام العود راست ساخت چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بر آنست و جد و
جهد نمودن در آن مشتق از اقامت بمعنی مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رایج و گرم شدن

بار سوم از ارکان اسلام برآوردن زکوة مالست چنانکه فرموده و توتی الزکوة و بدهی زکوة را
و شکوة است و زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر است و دادن زکوة سبب نما و زیادة مال و برکت
در آن موجب طهارة مال و طهارت صاحب اوست از رذیلهٔ بخل و امساک و اشفاق از زکوه
شهود و نیز احتمال دارد که گویا گواهی میدهد بصحت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالی
چهارم روزه رمضان داشتن چنانکه گفت و تصوم رمضان و روزه داری ماه رمضان را و صوم
در لغت بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن است و در شرع عبارة از نگاه داشتن نفس از طعام
و شراب و جماع و نزد بعضی علما و سفیان ثوری از ایشان است نگاه داشتن از غیبت نیز
و غیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزه کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را
از ناشایسته شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن و سوختن چون در
روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردن و این وجه بر
تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بوده و گویند که در وقتی که تعیین اسما
شهور نمودند دران ماه هوای گرم بوده و تابستان بوده و الله اعلم و تحج البیت پنجم از ارکان
اسلام آنست که قصد کنی کعبه را و بگذاری مناسک حج را ان استطعت الیه سبیلا اگر بتوانی
رفت و راه یافت بسوی آن و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر
کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین
باب غالب احوال است و وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت اگر
در موسم نشنیده و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس راه حج نیز روا باشد و سقوط
فرضیت نکرده و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و
نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بی واسطه ملک میکند قال چون گفت آنحضرت حقیقت
معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صدقت راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی
فعجبنا له یسأله و یصدقه عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت
را و تصدیق میکند او را چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین
عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که وی جبرئیل بود که برای
تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند صحابه بشنوند
و تجدید یاد دیگر نمودن و این در آخر عهد حیات آنحضرت بود قال فاخبرنی عن الایمان گفت آن مرد
پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت
ان تؤمن بالله حقیقت ایمان این است که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه

سقط

وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقایص و امارات حدوث و ملائکته و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بهر چه امر کنند او را او
متصرفند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بذکورت و مردی و باقی صفات ایشان که در کتاب
و سنت واقع شده است و کتبه و ایمان آری بکتابها حق تعالی که کلام قدیم اویند مجرد از حرف
و صوت و فرستاده است انها را بر پیغمبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملائکه
یا بواسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل انهاست
از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع انها صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث
و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتاب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان
و الله اعلم و رسله و ایمان آری به پیغمبران وی تعالی که فرستاده است از بخلق برای هدایت ایشان
و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانید بمعجزات و آیات و واجب است ایمان آوردن
بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت
نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است
قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل برادران یوسف
و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آنست که
برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید آدم نسبت بعصیان کرده و عتاب نموده مبنی
بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد که بزرگ اولی و افضل اگر چه بحد معصیت نرسیده
بنده خود هر چه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نیست که تواند گفت و اینجا ادبست که لازم
رعایت آن و آن اینست که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقربان درگاه اند عتابی
و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعی و ذلی و انکساری صادر گردد
که موهم نقص بود ما را نباید که دران دخل کنیم و بدان تکلم نماییم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی
الله علیه و سلم که هر چه جز مرتبه الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه
فضایل و کمالات بشر را شامل و در همه راسخ و کامل و الیوم الآخر و ایمان آری بروز پسین
که آخر زمن معدوده است و آن عبارت است از مدة میدارنما بعد موت تا قیام قیامت تا در
آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرة از عذاب
قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت
و نار همه حق است و تؤمن بالقدر خیره و شره و ایمان آری بآنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد
در ازل دانسته و تقدیر کرده است هر چه در کاینات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و اراده

صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند

اوست چنانکه فرمود انا کل شی خلقناه بقدر و با وجود ان بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را
در فعل وکسب دخل داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل
اوست و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر اوست و این مسئله بوجهی
در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر
تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله و طالب صادق را باید که اصل مسایل ازین
قبیل و قال اهل بحث و جدال تکمیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و انجه خیر و ربست ازان در
رساله تکمیل الایمان و تقویة الایقان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعضی روایات ذکر
سوال و جواب ایمان مقدم امده بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و
مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه
ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام
و اعلا مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صدقت فاخبرنی عن الاحسان گفت امرد
باتحضرت راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری ایات و احادیث ذکر
احسان واقع شده و ازا درجه عالی نهاده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین تمام و کمال مبین گردد معنی احسان نیکو کردن است
وان بر دو وجه اطلاق میباید نیکی کردن با انعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید
و اتقان چنانکه باید و شاید بجای آوردن ازانکه گویا اینجا احسان کردنست بنفس خود و
در خلاف اینصورت ظلم است بر نفس و بدی کردنست با او و حاصل ان اخلاص و
حضور و خشوع است در عبادة و ان بحقیقت شرط کمال بلکه شان صحت اسلام
و ایمان است قال الاحسان گفت انحضرت در بیان حقیقت احسان ان تعبد الله کانک
تراه عبادة کردنست خدای تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست کسی را که این حال
باشد در نهایت هیبت و تعظیم و جلال و خضوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد
بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فرو تر ازان مرتبه
مراقبت است که اگاه بودنست از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن
تراه فانه یراک پس اگر نیستی تو باین حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که
حاضر نگه دارنده اینرا که می بیند وی ترا در ینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات
و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانیت و عدم التفات یمین و شمال لازم
حال خواهد بود چنانکه کسی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهده احوال اوست ایستاده

باشد بمجال هیچ قیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و انکه با وجود ان ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حالی
دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق ان متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله
علیه و سلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاترو کامل ترازمقامات تمام است
ثم فتم و بالجمله در طاعت و عبادت سر تبه است یکی بهمان قدر که ادا کند انا دای وجب چنانکه
قضا واجب نگردد و دیگر انکه احکام و ارکان و شرایط و اداب از ابجای اورد که موجب حصول رضا و
رتبت ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادة و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه انست که در مشاهده
معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات
محاذات معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن بنور انیت ان منوری
گردد که کیفیت ان جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و این حدیث امکان رویت حق تعالی
در اخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا بر اکثر محجب جسمانی ازان محروم و محجوبست در اول
روز و اخر ان که میقات رویت باریست تعالی در بهشت یعنی نماز کشف و شهود ذات بهم رسد
و منتهی و مستعد رویت بصری گردد که قوة بصیرة در وی در ان نشاة ابداع خواهد یافت
قال صدقت گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین
و کمال ان بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بدانکه بیان انمقام کرده اسلام
اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شریعه فرعیه است و ایمان باعتقادات
که مسایل اصول کلام اند و احسان اشارة باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله
و جمع معانی تصوف که مشایخ طریقت بان اشارة کرده اند بدین راجع است فقه و تصوف و
کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگر تمامی نپذیرد و صورة نبندد و تصوف بی فقه صورت نبندد زیراکه
احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیراکه عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد و در مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازینجا
فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق
و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت باقی بر شیخ و منا الیست و التوفیق من الله الکریم المتعال
و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین گشت اشارة بقیام قیامت و وجود علامات
و امارات که دنیا فنا گردد و باعث شود بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فاخبرنی عن
الساعة گفت امرد باتحضرت بعد ازانکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت
قیامت که کی قایم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان ان باعتبار آن میگویند که
قیام او بیکبارگی شود در ساعتی یا بجهت انکه با وجود این همه طول و امتداد از حق تعالی حکم یک ساعت

وارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان بی‌تعیین و تحدید و در اصطلاح اهل حساب نجوم
یک جزو از بیست و چهار جزو از روز و شب قال گفت آنحضرت ما المسئول عنها باعلم من السائل
یعنی آنکس که پرسیده شد او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی
نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من و تو در برابریم در ندانستن آن بلکه نیز سایل و مسئول همین حال
دارند که از اجزا خداوند تعالی کس نداند و وی تعالی هیچ کس را از ملائکه و رسل اطلاع بدان نداده
قال فاخبرنی عن اماراتها گفت جبرئیل اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای
او قال ان تلد الامة ربتها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید برده مالک و مربی
خود را و در تاویل و بیان مراد این عبارت شراح را اقوالست اکثر را آنند که مراد بدان اکثر اتخاذ سراری
و بسیار آمدن داه زادگان که نسبت با دران خود بجهت نسبت بدران مولی و سید شوند و حکم مالک دارند
یا باعتبار آنکه اموال ادمی بعد از موت صاحب و راجع باولادست یا باعتبار تصرف اولاد در مال
والد در حیات بی اذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادة و علامت بودن این حال بر قیامت یا
بجهت وجود تزوج و تنعم و خروج از دایره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت که مقتضی
بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلالست یا بجهت استلزام آن کثرة جهاد و بسیاری بندها و
و بر ساختن ایشان و شاید که درین بیان بعضی از اولاد مادران خود را بنده کرده و بر ساخته باشند
و مالک ایشان شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دایم در ستر و ملک باشند و اگر ظاهر
گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث بر استیلا اسلامیان بر بلاد کفر
و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی را زوالی در پی است منجر شود بتنزل یا انتهاء و
انقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیام قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب
اولاد با امهات و عقوق ایشان و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرة
جهاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آنست که علامات قیامت در
آخر زمان پیدا گردد و جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمانست بنسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت
نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر
از پیشتر گردد والله اعلم و بعضی گویند که این اشارت است به بیع امهات اولاد در آخر زمان
بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد
او بعد از آن بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعضی گویند که این
کنایتست از زاییدن داهان ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای
ایشان باشند و ملاک و سادات شمول نسبت با اینها این نیز در آخر زمان پیدا شود خصوصا در آنجا

دولت

جواب اینکه اگر پرسی فرش نفسی ... کہ لفظی ... ذکر روایات ہست

دولت بنی عباس در روسا و اکابر اگفته شود که ربتها تا که برای تانیث میباشد بجهت گفت بزرگ بها و جلال
آنکه تصور آن نکرده شد شامل ذکور و اناث بود و نیز رب نگفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت
پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب با اضافت بغیر وی سبحانه آمده مراد و نیست است و چون حکم در
اینچنین است درین بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی
رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز بعضی توجیهات مذکوره صادق است چنانکه گرفته
در بند کفار آورده و او را مادر خود ندانسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدد اول اما و استنکاف
داشتند از وطی اما و رغبت میکردند در حرایر والله اعلم و ان تری الحفاة العراة العالة رعاة
دیگر از علامات قیامت آنست که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرای چرانندگان
گوسپندان یعنی مردم فقیر بی‌نوا را با این صفت یتطاولون فی البنیان تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر
در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و مذلت در بیابانها میگذرانیدند و
گوسپندان را میچرانیدند احوال عزت بهم رسانیده و متمول و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانها
بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمانست که موجب اختلال و بی
انتظامی مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و بی عقلان و اهانت اعاظم و اکابر
علامات آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بحرفها و صنعتها و کارها که آبا عن جد بود
بود و مناسبت حال هر طایفه بود میداشت و تغیر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت
و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشد بهره ور
و بختمندترین مردم در دنیا لئیم ابن لئیم و نیز آمده است که از علامات قیامت آنست که نیکان پست
و زبون باشند و بدان بلند و غالب ... علامات قیامت از صغری و کبری بسیارند
چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید ان شاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور
شد مگر مقام اقتضا آن کرده باشد والله اعلم قال گفت عمر بن الخطاب ثم انطلق این سوال کننده
از ما و جدا شد ما شنیدیم از آنحضرت بعد رفتن او که گفت فلبثت ملیا پس درنگ کردم من زمانی دراز
یعنی بر نسیدم از آنحضرت که او کی بود توربشتی گفت مراد زمانی طویل است یعنی دراز کوتاهی ام
نیست است در مثل این قصه عجیب غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در
تفتیش و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابو
هریره آمده که برگشت و داد ... پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانید بیارید پس شدند
تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را ثم قال لی پس گفت آنحضرت مرا یا عمر اتدری من السائل ای عمر آیا در
یابی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر اند بدان و این

داب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام و
استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت
این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم ربانیست معنی او عبد الله اتاکم یعلمکم دینکم امد شما را در
حالیکه تعلیم میکند شما را دین شما را و قواعد احکام از او و اسناد تعلیم درینجا بجبرئیل بجهت باعث
اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب از او و شنوانیدن آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل
وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد و غایتش درانجا این احکام معلوم بود
و مقصود تذکر و تجدید علم بان بود و ازانجا معلوم شد که دین عبارة از مجموع اسلام و ایمان و
احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین را اسلام بخصوصه نیز این اطلاق یافته
چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و
طریقت و حقیقت گویند و این هر سه نیز شعب و اجزای دینند و حقیقت حقیقت شریعت است
تا آنچه بدان ایمان آورده اند بحقیقت آن برسند و آنچه شنیده اند عیان ادریابند نه چیزی دیگر مغایر
آن و مجملا دین یکی است دو نمیشود و هر که بغیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب رواه مسلم روایت کرد
این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز از روایت کرده است و لیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق
علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن با حدیث عمر مخالفتی
در الفاظ دارد چنانکه گفت رواه و ابو هریره مع اختلاف و روایت کرد این حدیث را ابو هریره
با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و وفیه و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده است اینچنین
آمده که و اذا رایت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض و ان از قرب قیامت است که چون
بینی تو برهنه پایان برهنه تنان کران و گنگان یعنی نادان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم
فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل است دران پنج چیز که کسی
دانا نیستند آنرا هیچ کس مگر خدای تعالی ثم قرأ پس خواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که آنرا
جز خدا نداند این آیة را که ان الله عنده علم الساعة هر آینه که خدای تعالی نزد اوست نه نزد غیر او
علم قیامت که کی خواهد رسید و ینزل الغیث الآیة نزد اوست علم باران که کی خواهد فرستاد
تا آخر آیة که و یعلم ما فی الارحام و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر
و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و نمی داند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما تدری نفس بای
ارض تموت و نمیداند هیچ کسی که بکدام زمین می میرد مراد نیست که به تعلیم الهی بحساب عقل
هیچ کس پنهان اند و اینها از امور غیب اند که جز خدا کسی از انها نداند مگر آنکه وی تعالی از
نزد خود کسی را بدانا نماید بوحی و الهام متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما و لادت وی

بعثت از وحی یکسال بود اسلام آورد و همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند بیش
از وی آورد و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور او احد را اختلاف
است و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد سخت احتیاط و تحری و توقف در فتوی و قوی
و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ کس از ما مگر آنکه میل کرد دنیا بوی
الا ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله روایتست از ابن عمر گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده است خانهٔ مسلمانی بر پنج چیز شهادة ان لا اله الا
الله و ان محمدا رسول الله اول گواهی دادن بخدای تعالی و تقدس و بپیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم
و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و گذاردن آن راست و درست و ایتاء الزکوة سوم دادن
زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کرده اند اسلام
را بخانه که این پنج چیز قواعد و عمائم و ارکان اند و این خانه بانها برپاست متفق علیه وعن
ابی هریره رضی الله عنه در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز
گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمر و غالب آمده کنیت بجهت نگاه داشتن
وی گربه صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرة و حاضر
شد از ابا آنحضرت بعد از ان ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و راضی و قانع شد بسیر
شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ التثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و
تهلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از ابی هریره گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الایمان بضع و سبعون شعبة ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکسر با و فتح
نیز آمده نام عددیست از سه تا ده که بفارسی از وی بلفظ چند تا اند تعبیر کنند پوشیده نماند که شعبهای
ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد حصر و احصاست
و تعیین عدد وی مفوض بعلم شارع شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که
فرموده است و در بعضی روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف روایت شاید که بجهت آن باشد که
ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده و فرموده و گاهی از انجهة که
اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بران افزوده شد و بعضی گفته اند که مقصود
از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد
که ذکر آن در بیان معنی تکثر متعارف است نه در ستین یا آنکه ذکر بضع زاید بر سبعین نیز خالی از منافی
باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد
معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان

برون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصا در جمعیت با صل واحد که
تکمیل نفس و تحصیل سعادت اوست در مبدا و معاد و تحصیل کمال علمی و عملی وان بصحت اعتقاد
واستقامت در عمل است چنانکه در قران مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و
در حدیث امده قل امنت بالله ثم استقم و انحضرت صلی الله علیه وسلم مبدا و منتهای از ایمان بود
بقول خود فافضلها قول لا اله الا الله پس فاضلترین و سابقترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیب
است و ایمان اوردنست بدان و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و فروترین ان شعبها
دور کردن انچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه ظاهر از دور کردن برداشتن است
بعد از افتادن و اگر هم اول نیندازند و راه را پاک نگاه دارند بدان نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد
مطلق ترک ایذای مردم و ازار ایشانست بناحق و تحقیقت این رمزیست بترک وجود و
دعوی هستی که مبدا همه شرور و قبایح است بیت بردار خار و سنگ ز راه این چه رمز بود یعنی
وجود خود همه بردار از میان والحیاء شعبة من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و نابایستها
شعبهٔ عظیمی است از ایمان و عمده است در کار دین و لهذا او را جدا اورد و بتخصیص ذکر کرد و
حیا در لغت تغیر و انکساریست که عارض میشود ادمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و
در شرع مراد بدان غریزتیست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از انچه فرموده و مانع می اید از تقصیر
در حق و حیا اگر چه بحکم طبیعت و جبلت بدا اید لیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت
او را دخل هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب ان سید الطایفه جنید بغدادی فرمود قدس سره
العزیز الحیاء حالة تتولد من رؤیة الالاء و رؤیة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در حق خود بی اندازه می بیند
و در ادای حق شکر ان تقصیر مشاهده مینماید پیدا می اید از وی شرم متفق علیه و عن عبد الله بن
عمرو رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن وایل سهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی است
از قریش عابد عالم صایم و قایم بود از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی
بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث مینوشت و من نمینوشتم
و محب اهل بیت بود اگر چه بجهت رضای پدر که انحضرت او را بدان وصیت کرده بود در صحبت
معاویه و پدر میبود نام او در اصل نام جد او بود عاصی انحضرت عبد الله نام کرد قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم
المسلمون من لسانه و یده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی
و دست وی تا زبان بدشنام نبرد و غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند و
غضب نکند و تخصیص دست و زبان بجهت انست که اکثر انواع ایذا بدین دو عضو می باشد و

زبان معبر است از انچه در نفس انسانست و بیشتر کارها از دست می اید و تقدیم لسان بجهت
انکه ایذا بزبان غالبتر و سختتر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس ایندگان افتد و ایذای دست
جز بیجا فران نبود و کتابت در حکم زبانست بلکه در وی دست و زبان هر دو اداتست و تخصیص
بمسلمانان باعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخلند
و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عامتر است کذا ذکره السیوطی و بر هر
تقدیر مراد ایذا بناحق است و الا بحکم شرع هر چه ایذا از زجر و ضرب و شتم جایز بود و در بعضی مواضع
واجب کرده بیت بپی حکم شرع اب خوردن خطاست و گر خون بفتوی بریزی رواست
و مراد انست که مسلمان را صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که
برین صفت باشد گویا مسلمان نیست نه انکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کاملست اگر چه
باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند مصراع مباش در پی ازار و هر چه خواهی کن
حقیقت مراد اینست که هر که با ادای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای ارد مسلمان کامل
اوست والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه و مهاجر گفته کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز
داشته است خدای تعالی از ان هجرت در شرع بمعنی بیرون امدن از دار کفر بدار اسلام و ترک کردن
از فتنه دین است و این را هجرت ظاهر گویند و هجرت باطنه انکه از موطن طبیعت بر اید و از انچه نفس
و شیطان بدان دعوت کند بگریزد و ترک دهد و تحقیقت شریعت هجرت برای این غرض است
و هر که از وی این غرض حاصل شده در معنی مهاجر است اگر چه در وطن باشد مگر انکه صورت هجرت
و ظاهر آن نیز واجب کرده چنانکه در زمان انحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم که مسلمانان از مکه هجرت
واجب بود بهجرت کردن و مقصود از حدیث حث و ترغیب مهاجرانست بترک مناهی تا بمجرد
اسم و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر الجماعه است که صورت از او در یافتند
بحصول صواب این نیز منهیات هذا لفظ البخاری این حدیث که مذکور شد لفظ بخاریست که وی
باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم مغایرتی و مخالفتی در لفظ وارد چنانکه گفت
و لمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه و آله وسلم و در مسلم را اینچنین امده که مردی پرسید از انحضرت
ای المسلمین خیر کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جواب
سایل من سلم المسلمون من لسانه و یده و در مسلم این نیز هست والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه متفق
علیه و عن انس انس انصاری خزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خدمت کرد انحضرت را ده سال
و در آمد در خدمت و وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه
تا تفقه کنند مردم از وی و وی اخر صحابه است که در بصره سنه احدی و تسعین مناقب

او بسیار است رضی الله عنه و آنحضرت او را بالتماس والده انس دعا کرد و در دنیا و دین و در دین
چگونه آنرا در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سالی دو بار میوه می
داد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه ایمان نمی آرد یکی از شما
و نمیگردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر بسوی وی من والده و ولده والناس
اجمعین از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق علیه ایشان ایمان کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم محبوب تر و معظم تر از همه چیز و از همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب
در میشوند و چه یار و مردم که با ایشان علاقهای محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت و چه باختیار
و باید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده برون است و بحکم طبیعت
و جبلت بی اختیار با نها انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چه سخن در ایمان است
که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن
دخلی باشد و تکلیف دران جاری گردد و مراد باحبیت اینجا ترجیح جانب آن حضرت است صلی
الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی
الله علیه وسلم بر هر که و هر چه غیر او ست از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود
بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب بفوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب
بود و ذکر نفس درینجا کرد چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرموده اللهم
اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت والد و ولد اختیار را مدخلی هست
بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن است بدان در احبیت خود شدن و حرجی یافت پس تکلیف
بدان بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لهذا در بعضی روایات و من الماء البارد للعطشان
نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست با آنکه تدریج و ترتیب را در تعلیم و تربیت و رعایت
کرده تا این مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد است حاصل پس از آن نسبت بنفس ایشان نیز
تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت از عمر رضی الله عنه پرسید که حال محبت
مرا دوست میداری و بس یا غیر ما نیز شریک میکردانی گفت که محبت مشترکست شما را دوست
میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت دستی بر سینه عمر
زد و تصرفی کرد پرسید اکنون حال چیست و چگونه می یابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال الا محبت
نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد تمام شد
الا محبت تو یا رسول الله نظم عمرم همه صرف در قفایت بادا • جان و دل و دین من فدایت بادا •
محبوب من از جان و دل و عمر توئی • هر چیز من خسته برایت بادا • و بدانکه منشاء محبت و باعث مودت

حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات
که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل
الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آنحضرت مرآت جمال و کمال اوست پس محبت
را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بآنحضرت رسالت دارند هر دو صحیح است و بحقیقت هر دو یکی نظم
هم حسن و جمال بی نهایت داری • هم جود و کرم بحد غایت داری • هم حسن ز اسلم و هم احسان محبوب
تو کجی هر دو رایت داری • وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از انس روایت است
که آنحضرت فرموده ثلث من کن فیه سه خصلت است که هر که باشد آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة
الایمان بیابد بسبب این سه خصلت یعنی ایمان را ذوق میکرد بدان من کان الله و رسوله احب
الیه مما سواهما اول آنکه خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از همه چیز غیر خدا و رسول او و من
احب عبدا لا یحبه الا لله دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا
و طلب رضای او و من یکره ان یعود فی الکفر سیوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر بعد ان انقذه
الله منه بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه نا
خوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب عم رسول
الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلانتر بود از آنحضرت بسه سال و بعضی گفته اند
بدو سال بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت مسجد حرام و
سقایه آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن
او بغزوه بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود عمر ایشان هشتاد و هشت و آزاد کرد پیش از نبوت
هشتاد بنده مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید مزه ایمان را من رضی بالله ربا
کسی که خشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را و بالاسلام
دینا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بآنچه در وست و بمحمد رسولا و راضی شد
بمحمد و گرفت پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را و رواه مسلم و در اینجا اشارتست بآنکه دلهای
سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکنند بلذاید معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذاید
اطعمه و سلامت قلب و عافیت این امراض باین سبب بود و هر که نه اینچنین بود حلاوة ایمان
را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه کار بعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از ابی هریره که
گفت گفت آنحضرت والذی نفس محمد بیده سوگند بخدائی که بقای ذات محمد در دست قدرة او ست

یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام

لا یسمع بی احد من هذه الامة نشنود مرا هیچ یکی ازین امت و نرسد خبر رسالت من یهودی و نه
جماعت را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی و لا
نصرانی یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به
بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من الا کان من اصحاب
النار مگر آنکه باشد آنکس از دوزخیان یعنی هر که خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من
و نگروید بدین من کافر است و دایم در دوزخ اگرچه اهل کتاب باشد رواه مسلم وعن ابی موسی الا
شعری صحابی جلیل کبیر است نام وی عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکی از اجداد اوست اول
از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمت آنحضرت آمد و با
نعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله علیه و سلم مشرف شد و مناقب وی کثیر است رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که ایشان را دو اجر
است و ثواب ایشان مضاعف است رجل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیست از
اهل کتاب یهودی یا نصرانی که آمن بنبیه و آمن بمحمد ایمان آورده بپیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود
آن ایمان آورد بمحمد والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه دوم از آن سه کس بنده که مملوک
کسی است چون ادا کند حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که
فرمایند و رجل کانت عنده امة یطأها سوم مردیست که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم
ملکی که داشت چنانکه عادت است فادبها فاحسن تادیبها پس ادب کرد آن داه را و بیاموخت
او را آداب متعلق باحوال و اخلاق و نیکو کرد تادیب او را و علمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را
علم متعلق بمسایل و احکام پس نیکو کرد تعلیم او را نیکو کردن تادیب و تعلیم آنست که بروجهی که
میباید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن و بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی ثم اعتقها فتزوجها
پس آزاد کرد آن داه را پس نکاح کرد با وی فله اجران پس مر این مرد را دو اجر است تکراریست
تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر او ذکر کبیر را و ثبوت دو اجر مر دو کتابی و عبد مملوک را ظاهر
است که دو عمل کرده اند و اما امر داه داشت ثبوت دو اجر این مرد باعتبار اعتاق و تزوج
است و اما تادیب و تعلیم شامل است همه مردم را و خصوصیت اینجا ندارد و اینجا نیز و اینجا
نیز توطیه استحقاق و استیهال عتاق و تزوج است متفق علیه آنکه گویند که تعدد اجر بتعدد
عمل حسابی است و غرابتی ندارد و اجر بمقابله عمل هرچند باشد و هر که گفته فضل و زیادتی که مراین
سه کس راست که است مخصوص دو عمل کرد اینها ان را بدان جواب میگویند که مراد ثواب و اجر
و مضاعف اوست در تمام اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر دیگران را ده حسنه ثبت

ثبت باشد و هر ثوابی که دیگر از ابرار اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء و الله اعلم وعن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت ان
اقاتل الناس امر کرده شده ام من بکارزار کردن مردم را حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که خدای یکی است و محمد فرستاده اوست مراد از شهادة اینجا
اقرار باین کلمه است یا بجز و در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان در
آمدن یا آنکه صدور این قول پیش از مشروعیت این احکام بود و یقیموا الصلوة و یؤتوا
الزکوة و تا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بشهادة است و ذکر عبادة
اشارة بتمام و کمال اوست یا بیان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که ترک واجبات و فرایض و
اصرار بر آن بتاویل فاسد نیز قتال ثابت کرده چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه بمنع کنندگان زکوة
بلکه گفته اند که سنتی که از شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک دهند و بر آن مصر و دایم
باشند امام را رسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بذکر بجهت بزرگ بودن اینهاست اصل
عبادات یا اشارتست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور شده و شاید که در آن
وقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد فاذا فعلوا ذلک پس چون بکنند ایشان شهادة
و نماز و زکوة را عصموا منی دماءهم و اموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا
بحق الاسلام مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه کسی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع
بقصاص و حد باید کشت یا مال کسی بروی واجب است ستدن مال او را باید گرفت وحسابهم علی الله
و حساب ایشان در آخرة بر خداست عز و جل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال
او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدای تعالی داناست بدان حکم در آخرة
باطن وی خواهد کرد متفق علیه الحدیث روایت بخاری و مسلم هر دو روایت الا انّ مسلما لم یذکر
الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام را ذکر نکرده است و این حدیث دلیل است
بر قبول توبه ملحدان و زندیقان اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم
و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال است طیبی از آن ذکر کرده اصح اقوال
قول است و اظهر اقوال آنکه اگر کسی الحادی کرده و نا سزائی گفت و زود از آن برگشت و بعد تجدید
توبه کرد قبول کرده شود و اگر مصر است و متهم و از ترس جان معذرت وقت میکند
قبول کرده نشود والله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان مقبول نیست مراد آنست که ایشان را
میکشیم اگر در واقع توبه وی صحیح است در آخرة سود خواهد کرد وعن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوتنا کسی که میگذارد نماز ما را یعنی

نمازی کرد در دین اسلام است و استقبل قبلتنا و روی می آرد بقبلهٔ ما که کعبه است و اکل ذبیحتنا
و میخورد ذبح کرده شدهٔ ما را فذلک المسلم الذی له ذمة الله و ذمة رسوله پس آن کس مسلمانیست که مر او راست
عهد و امان و ضمانت خدا و رسول او و ذمام بکسر ذال بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آمده
این معانی نزدیک یکدیگرند و اهل فرو دین که میگویند هم از جهت است که در عهد و امان و ضمانت
مسلمانان در آمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس عذر و عهد شکنی نکنید خدا را در ذمهٔ او سبحانه و تخفروا
بضم تا و سکون خا و کسر فا است از اخفار بمعنی عذر و عهد شکنی کردن و اکتفا بذکر این سه چیز
کرده و دیگر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانها درست است
بر اسلام و تمیز مسلمانان از غیر مسلمانان چه هر که نماز بگذارد و چنانکه مسلمانان میگذارند و آن
دارد بر اعتراف وی بنبوة محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جل
کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون نماز ذکر کرد گویا از آن نیز ذکر کرد بجهت
آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص بنماز ما بخلاف قیام و قرائت که دیگران از اهل
کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام و یهود ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی اعرابی النبی آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال
پس گفت آن اعرابی بآنحضرت دلنی علی عمل راه نما مرا و مطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت
الجنة چون بکنم آن کار را در آیم به بهشت را قال گفت آنحضرت در جواب آن اعرابی تعبد الله و لا
تشرک به شیئا پرستش میکنی خدا را و شریک نمیکنی باوی چیزی را اینجا شبها ذهن ذکر نکرد از
جهت شهرت آن و مراد باشراک پرستش بتان است یا یاد کردن همچو شریک میکردند خلق را
بخدا او خلق را احادیث از اشراک اصغر خوانده اند و ظاهر در این حدیث این معنی است بعد از آن
بیان کرد عبادة بقول خود و تقیم الصلوة المکتوبة و بر پا میداری نماز فرض را که نوشته
شده و حکم کرده شده است بدان و تؤدی الزکوة المفروضة و میدهی زکوة فرض کرده شده
است زکوة نام همین فریضه است و مراد از زکوة اینجا صدقه است و تصوم رمضان و
روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرایض زیرا که آن در اصل نجاة از آتش دوزخ
و در آمدن در بهشت کافیست و شاید که فرایض در آن وقت زیاده برین نبود و چون از وی
طالب اصل در آمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده و سوگند بآن خدا که نفس
من در دست قدرة اوست لا ازید علی هذا شیئا و لا انقص منه زیاده نکنم برین چیزی
که فرموده یعنی چیزی را از نوافل و نقصان نکنم از این فرایض چیزی را و صاحب این حال ناجی است
بی شبهه اگر چه ترک سنن مستی بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم باشد مراد

زیادت

زیادت رحمة مشروع است و نقصان از آن مثل زیاده رکعت و نقصان آن یا مراد است
که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان نمیکنم در قبول یا این سایل رسول قومی بود پس سوگند
خورد که زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت از مبالغه و شدت
در اخذ و اتمام است نه خارج و حقیقت کلام مراد نیست فلما ولی پس هر گاه که روی گردانید آن اعرابی
و پشت داده و برفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة
کسی که شاد گرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را
ببیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق یقین
و عقیدهٔ او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت متفق علیه وعن سفیان
بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طایفی که صحابیست عامل عمر بن الخطاب
بود بر طایف رضی الله عنه گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب
اسلام و ایمان صحیحی سخنی را لا اسال عنه احدا بعدک که محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ کسی را
بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم و فی روایة غیرک و در روایتی بجای بعدک غیرک آمده
این روایت مبین معنی اولست قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم
بگو ایمان آورده ام بخدا پس استقامت ورز یعنی گواهی ده بوحدانیت حق با اسما و صفات
و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است
تمامه آنچه نمارا که بآن ایمان باید آورد پس از آن التزام کن که بحق آن قیام نمایی و بر آن استقامت
ورزی و استقامت ملازمت کردن است لغت راه راست را و راست ایستادن و مراد اینجا
بجای آوردن جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس
گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استوار بودن در اتباع حق بر منهاج
سداد بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقه فرموده که استقامت بر داشتن نفس است بر
اخلاق کتاب و سنت و مراعات مقاصد ساختن اوست بتحصیل ملکات رسوخ در وی
از فضایل رواه مسلم وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله
علیه و سلم من اهل نجد و این جست از طلحه که از عشرهٔ مبشره است و برادر زاده ابوبکر صدیق است
رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور کرده اند ان شاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی
آنحضرت از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل
مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست تا بلا راس
پراکنده موی سر شمع دوی صوته کرد در حال که می شنویم آواز بیت وی و نمی فهمیم بفتح دال

وضم آن وکسر واو و شدة تحتیه او از بیت را گویند که مفهوم نکرده چنانکه او از کسی شنیده و مانند آن و لا
نفقه ما یقول و نمی فهمیم چیزی را که میگوید امر دو نسمع و نفقه بفتح نون نیست بر صیغه معلوم و با
تحتیه مضموم بر لفظ مجهول نیز روایت است بر تقدیر اول دوی منصوبست و بر ثانی مرفوع حتی
دنی من رسول الله یا آنکه نزدیک شد امر دو از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاذا هو یسال عن الا
سلام یعنی ناگاه امر دو می پرسد از احکام اسلام و فرایض وی و توان که سوال از حقیقت اسلام
کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرة و علم بان باشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم خمس صلوة فی الیوم و اللیلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس
گفت امر دو هل علی غیرهن آیا هست بر من از نماز بجز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا
ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این نماز مگر آنکه از خود باری از نماز چیزی که فریضه نه
باشد فی القاموس صلوة التطوع النافلة و قال فی الصراح اطاعت فرمان برداری کردن
تطوع توانائی نمودن از خود و آنچه نه فریضه باشد آوردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم و صیام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال
هل علی غیره پس گفت آیا هست بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت لا الا ان تطوع
نیست جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری قال گفت طلحة بن عبد الله که راوی حدیث
و ذکر له رسول الله و ذکر کرد برای امر دو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الزکوة زکوة را فقال هل علی
غیرها پس گفت امر دو آیا هست بر من جز زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت
نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت
امر دو و هو یقول و حال آنکه وی میگوید و الله لا ازید علی هذا و لا انقص بخدا سوگند زیاده
نمیکنم برین فرایض و نه کم میکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و بهروزی یافت
امر دو اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا در بن رغبت و التمام کرار کلام وی مفهوم میشود در
گوشت پس فوز و فلاح بر مقتضی بصدق این نیت است و ان صدق بفتح همزه نیز روایت است
متفق علیه چون سوال امر دو از فرایض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت از برای وی و ما نا که حج در آن
وقت فرض نشده بود یا امر دو از اهل حج بود و مرتیز در آن وقت واجب نشده باشد یا چون وتر
فرض قطعی نبود ذکر کرد و بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود چنانچه فرمود از اینجا لازم
نیاید که هیچ چیزی دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه بحدیث بر نفی فرضیت تسمیه در
ذبح و امثال آن نا رسا است چنانچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضی الله عنهما مناقب او

بسیار است احتیاج به بیان ندارد تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت
آنحضرت سیزده سال یا پانزده سال بود یا اختلافی که در سنت و وی دید جبرئیل را دو بار و در دیدار
اجمل الناس و در گفتار آنحضرت افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن
و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور بود
طویل القامت و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس از وی دراز تر و عبد
المطلب از وی و بود ابیض مشرب بحمرة جسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنه ثمان و ستین و
بود عمر وی هفتاد و یک رضی الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القیس بدرستی که
رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام بزرگان ایشان نام وی
میخوانند و اکثر نامهای قبایل همچنین است که نام پدران میخوانند لما اتوا النبی چون آمدند پیغمبر
صلی الله علیه و سلم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من القوم کیست این قوم او
من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است قالوا ربیعة گفتند این قوم ربیعه اند
قال گفت آنحضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را و یا این وفد را مرحبا جای فراخ
را گویند و این کلمه را برای اکرام و استیناس در اینجا گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی
اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملایم را غیر خزایا و لا ندامی
آمده اید در حالی که رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدة و پشیمانی نبینید و این بشارت و دعای
خیر است از آنحضرت مر این قوم را فقالوا گفتند آن وفد یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیک
بدرستی که ما نمیتوانیم که بیاییم ترا الا فی الشهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی
الحجه و محرم و رجب است که عرب در آن با یکدیگر جنگ نمیکردند محاربه را درین ماهها حرام میدانستند
بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن زائران بیت الله را پس درین اوقات
ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها و بیابانها و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر و حایل است میان ما
و میان تو این قبیله از کافران مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نام قبیله ایست مقابل ربیعه و اولاد
مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون
بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد و از شرایع رسید امر کن ما را بحکمی محکم و واضح که نیست در وی
اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا خبر دهیم بان حکم کسی را که در پس
ما مانده اند یعنی القوم خود را که ایشان را گذاشته آمده ایم و ندخل به الجنة و در آییم بعمل کردن بان
حکم با ایشان بهشت را و نخبر و ندخل تا مرفوع بر دو روایت است و سالوه عن الاشربة و پرسیدند
وفد عبد القیس آنحضرت را از اشربه در ظروف مخصوصه ممنوعه که ذکر آنها بیاید فامرهم باربع

ونهیهم عن اربع پس فرمود آنحضرت ایشانرا چهار خصلت وباز داشت ایشانرا از
چهار خصلت امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد ایشانرا بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت
آنحضرت اتدرون ما الایمان بالله وحده آیا در می یابید چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله و
رسوله اعلم گفتند خدا و رسول داناتر است این ادب صحابه بود در حضرت نبوی که چون چیزی پرسیدندی
در برابر این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز دانستندی قال گفت آنحضرت ایمان آوردن بخدا تنها
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گواهی دادنست بالوهیت خدای تعالی و رسالت
محمد صلی الله علیه وسلم واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان چهار چیز که امر کرد بدان اینها
و انکه حج ذکر نکرد وجهان مکرر گذشت وایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا
اسلامست وقبول او وان تعطوا الخمس من المغنم وامر کرد بانکه بدهید خمس را از غنیمت
زیادت کرد بران چهار بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند بجهاد میکردند بکفار
مضر وبعضی گفته اند تحقیق ان چهار اقامت صلوة است که با اعطای خمس چهار میشود و
ذکر شهادة برای تبرک است زیرا که قوم مؤمن بوده اند ومقر بدان وبرین وجه اعطای خمس داخل ایمان
بالله وحده باشد ونهاهم عن اربع جواب از سوال اخیره در ظروف مخصوصه است پس نهی
کرد از چهار ظرف چنانکه فرمود عن الحنتم نهی کرد از حنتم بفتح خاء مهمله وسکون نون وبفتح فوقانی
کوزه سبز والدباء بضم دال وتشدید باء موحده ممدوده کدو وهی نیز از ظروف خمر است یا
کدو بحقیقت یا مراد کدو که بر شکل آن وی بسازند والنقیر ونهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر
بمعنی کاویدن ومراد بیخ درختیست که بکاوند ودروی نبیذ اندازند والمزفت ونهی کرد
از مزفت بضم میم وفتح زا وفا اشد در زفت طلا کرده شده وزفت بکسر زای وسکون فا چیزیست
بگفتی وماننده آن بمالند تا آب نتراود وازقار وقیر نیز گویند وقال احفظوهن واخبروا بهن من
وراءکم وگفت آنحضرت یاد دارید این احکام را باین کلمات یا این اشیا را وخبر دهید
باینها کسانی را که پس شما اند متفق علیه لفظ للبخاری بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا
نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز عن شرب شراب بحمره وانی آن
یا نهی است از تصنیع ونبیذ انداختن دران زیرا که شدت واسکار در اینها بیشتر می آید
ولهذا در احادیث آمده است که اتباذ در مشکها کنید بجهت اکل اشتداد واسکار دران دیر می
کنند وبا وجود آن جمهور برانند که حرمت این در ابتدای اسلام بود که مبالغه واهتمام در تحریم خمر
وقلع وقمع آثار وسواد آن بیشتر بود بعد از آن این حکم منسوخ شد وعن عبادة الصامت رضی الله
عنه بضم عین وتخفیف موحده از نقبای انصار بود حاضر شده عقبه اولی وثانیه را وبدر را طویل

جسم جمیل وبود یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی ومعلم و
ذکر او در آخر کتاب در اسامی اهل بدر باید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوانیست
از عبادة بن صامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحوله عصابة من اصحابه وگرد
آنحضرت جماعه بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعه از ده تا چهل بایعونی علی ان لا تشرکوا
شیئا مبایعت کنید مرا وعقد بندید با من در اصل مبایعت از بیع است گویا هر که عهدی میبرد
باکسی میفروشد ذات خود را بدست وی وچنانکه در بیع دست بر دست میزنند در معاهده نیز عادة
بران جاری شده پس پیغمبر مانند بیعت کنید مرا بر آنکه شریک نگردانید بخدا چیزی را مراد با شرک بت پرستی
یا ریا در عمل ولا تسرقوا ودزدی نکنید ولا تزنوا وزنا نکنید ولا تقتلوا اولادکم ونکشید اولاد خود را
چنانکه عادة جاهلیت بود که اولاد خود را از خوف فقر میکشتند ولا تأتوا ببهتان تفترونه وپیا رید و
نگوئید دروغی را که بپدا میکنید او را بین ایدیکم وارجلکم میان دستها خود وپایهای خود یعنی از
ذاتهای خود ودست وپا را کنایت از ذات داشته اند چه بهتان را افترا همان باشد که از پیش خود پیدا کنند
ومردم از آن پاک وبری باشند یا پیدا میکنید از دلها وضمایر خود بنابر آنکه دلها ودل آدمی چون در سینه
است میان دستها وپایهاست یا آنکه بهتان اقرا بدست وپا بجهت آنست که اکثر کارها بدست
وپا میشود اگرچه جمیع اعضا در آن دخل دارند واین هر سه وجه در اصل مقصود یکی است با معنی بیدا
کردن میان دستها وپایها خود نیست که انکار از روی مردم میگوئید ودادی بجائی و برو قبح میدهند
ولا تعصوا فی معروف ونه فرمانی کنید در امری که شناخته میشود در شرع وجود او یعنی در امر شرع
فمن وفی منکم فاجره علی الله پس کسی که وفا کند از شما باین مبایعت مرد ولازمست بر خدا بفضل
خود ثواب بران میدهد ومن اصاب من ذلک شیئا وکسی که برسد وبکند ازین گناهان مذکور
بعزا آنکه چیزی را فعوقب فی الدنیا پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده
شود وسزا داده شود بران فهو کفارة له پس آن عقاب کردن کفارتست مر او را وسبب محو
وعفو آن گناه شود ودر آخرت بدان عقاب نبیند ومن اصاب من ذلک شیئا وکسی که کرد چیزی
از آن گناهان ثم ستره الله علیه پس پوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی وحد
زده نشد بدان فهو الی الله پس وی یعنی کار وی مفوض است بسوی خدا ان شاء عفی عنه
اگر خواهد خدای تعالی درگذرد از وی وعقاب نکند وان شاء عاقبه واگر خواهد عقاب کند او را
واین مذهب اهل سنت وجماعت است ونزد معتزله واجبست عقاب عاصی وعفو معتزله
نمی باشد وحدیث حجت است بر ایشان فبایعناه علی ذلک پس بیعت کردیم وعهد بستیم با آن
حضرت برین شرط که مذکور شد متفق علیه وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه صحابی مشهور است

از اصحاب نجرد از بنی خدره بضم خا معجمه بطنی است از انصار اول مشاهده او خندق است و
دوازده غزو همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعید بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی
است قال خرج رسول الله گفت برون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی در روز قربان
اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاه است و وی در اصل نام گوسفندیست که قربانی
کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند او فطر شک راویست که در روز عید اضحی یا عید فطر بر آمد
الی المصلی بسوی عیدگاه فمر علی النساء پس بگذشت آنحضرت بر جماعه زنان و زنان نیز در عهد
رسول بامر شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعا مسلمانان محروم نمانند
فقال پس گفت آنحضرت یا معشر النساء ای گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی
در راه خدا فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی دانانیده شده ام باخبار
یا بکشف و عیان که شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفه زنان باشند
و مردان کمتر فقلن و بم یا رسول الله پس گفتند زنان بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ
اند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت بسبب آنکه بسیار میکنید ای زنان لعنت را یعنی در حرف
و حکایات لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور انداختن
حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافرانست و بر هیچ کس شخص
حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر بیقین معلوم کرده و بود
او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نگردد چنانکه ابلیس رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و عنوان
میتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری و لعنت
گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آمده این مخصوص کافرانست و اطلاق
این بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و
اگر آن کسی مستحق لعن نیست هم بقایل باز گردد و تکفرن العشیر و کفران نعمت میکنند شوهر از
زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیدم
کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده
و ظاهر است که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده ام
از ناقصات عقل و دین اذهب للب الرجل الحازم بحاء مهمله و زاء معجمه من احدیکن برنده تر و برنده تر
مر عقل مرد دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی شما قلن و ما نقصان دیننا
و عقلنا گفتند زنان جهت نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد از آن یا رسول الله
قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت آیا نیست گواهی زن در شرع

همچو نیز گواهی مرچه گواهی دو زن بجای یک گواهی یک مرد است قلن بلی گفتند آری گواهی زن
همچو نصف گواهی مرد است قال فذلک من نقصان عقلها گفت آنحضرت پس این همه
بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل است که آن مقدار تفقه و تحفظ در تحمل شهادت
و ادای آن ندارد که مرد دارد قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم گفت آنحضرت آیا نیست
که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها گفت
آنحضرت پس آن نقصان دین زنست اگرچه آن بحیض بر انیش طبیعیست و نزد او در انجا اختیاری
نیست و لیکن همین بجا آوردن زنان به نوعی منع کردن وی از عبادات مردان را نقصان کرده
درجه زنان از درجه مردان متفق علیه و از اینجا معلوم شود که زیادة عبادة سبب زیادة دینست
و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد بدانکه ایا حایض را ثواب
نماز ها که از و بعذر فوت میگردد هست چنانکه مریض و مسافر ثواب نوافل عبادة که بعذر مرض
و سفر از وی فوت میگردد می یابند و ظاهر حدیث نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام
داشتند و اهل آن هستند بخلاف حایض که از اهل نیت است کذا قال الطیبی و عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدای
تعالی نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم ولم یکن له ذلک و روا نیست و نیز سزاوار او که نسبت بدروغ
کند مرا که پروردگار عالم از جهت بودن آن مخالف ربانی و منافی مرتبه عبودیت و شتمنی ولم
یکن له ذلک و دشنام کرد مرا و نیز نسزد او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ
کردن او فقوله لن یعیدنی کما بدانی پس گفتن آدمی است که هرگز باز نمی آرد مرا خدای تعالی چنانکه
نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب درین قول راجع است باخبار الهی تعالی شانه بر آن یا
تضمن اعتقاد عجز از اعاده را چنانکه فرمود ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست
نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بمن از باز برانگیختن بعد از هلاک
شدن بلکه اعاده آسانتر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم بربستن آسان تر است
از اختراع کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بادیانست والا نزد
خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشند ایجاد آسان و مشکل بنیاد شده و این
قول آدمی است که قایل است بانکار او بر زبان شرع حکم آورده و اند اگر نظر صحیح کار فرماید
واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست که گرفت
خدا فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهودی عزیر را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان
را گویند که دختران خدا اند بودن این قول دشنام بجهت آنست که این قول بجا نمود ولدست

الله تعالی را ازو ماهیت واستخلاف او مراو را چنانکه عادت وجنین نقایص وعیوب دیگر فساد وصفات
محال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود انا الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ومنم یگانه در ذات وصفات
بی نیاز محتاج بکسی وهمه محتاج من آنکه نزایم ونزاییده شوم ولم یکن له کفوا احد ونیست مرا مثل و
مانند هیچ یکی واین نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد ازمیان برآید یا ولد ازین جهت
چه وی نیز مثل پدر میباشد وفی روایة ابن عباس ودر روایت ابن عباس اینچنین آمده که واما
شتمه ایای اما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد پس گفتن اوست که مرا ولد است وسبحانی ان
اتخذ صاحبة ولا ولدا وپاک ومنزهم من ازین که بگیرم زن را یا فرزند را ودر بعضی روایات وا ربست
بجای او رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقال الله
تعالی گفت خدا تعالی یؤذینی ابن ادم مرنجانند مرا فرزند ادم ومیکند چیزی که مکروه است نزد من و
راضی نیستم من ازان زیرا که یسب الدهر دشنام میکند ابن ادم روزگار را وزمانه را چنانکه نزد محنت
ونزول بلا ونکبات از زمانه وروزگار گله کنند وبد گویند وانا الدهر وحال آنکه منم دهر یعنی فاعل ومدبر
ومتصرف چون سب کردن دهر مشعر باعتقاد فاعلیت وتصرف اوست گویا دهر نام فاعل
متصرف شد پس فرمود منم دهر یعنی دهر را که فاعل ومتصرف اعتقاد میکنند آن فاعل ومتصرف
منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر وکرمانی گفته مرانا انا الدهر المدبر است للامور متقلبه
وبعضی گفته اند دهر از اسماء حسنی الهی است تعالی شانه وخطابی ازان انکار شده اما از قاموس
صحت این مفهوم میگردد وبا قطع نظر ازان در مقام جودت معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و
متصرف دارند وانا الدهر بنصب نیز روایت است ووجه آن ادر سب دهر جهت آنست که ذم
وسب وی مشعر نسبت تصرف باوست یا جهت آنکه این ذم وسب راجع بجناب الهی میگردد
زیرا که چون فاعل حقیقی اوست سب بروی واقع میشود کذا قالوا بیدی الامر بدست قدرة منست
کار وبدی ومنست نیز روایت است اقلب اللیل والنهار میگردانم شب را وروز را وپدید می آرم ایشان را
بیت: چرخ را دور شبانروزی دهم شب برم روز آورم روزی دهم متفق علیه وعن ابی موسی الا
شعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله نیست
هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که میشنود از آن یدعون له الولد میخوانند برای وی فرزند وانبازی
کنند برای وی آنچه ناشایسته جناب قدس اوست ثم یعافیهم ویرزقهم باز تندرست وسلامت
میدارد وی ایشان را از بلا وآفات وروزی میرساند ایشان را بانواع نعم وحقیقت صبر نگاه داشتن
نفس است بر مکروه وضد وی جزع است ومراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است بانتقام
از گناهکاران بعفو یا تاخیر وصبور یکی از اسماء حسنی است الهی تعالی وتقدس را وحلیم نیز بمعنی صبور است

لیکن

لیکن کنایه کار از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد ودر حلیم ایمن است متفق علیه وعن
معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه وعظمای ایشانست مناقب او خارج از حد حصر وحساب است در
آخر کتاب چیزی ازان مذکور میگردد رضی الله عنه قال گفت معاذ بن جبل کنت ردف النبی
بودم من ردیف پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی حمار بر خری که آنحضرت احیانا بجهت تواضع وعدم تکلف
برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که من نیز روزی در عقب آنحضرت سوار بودم در حالی
که لیس بینی وبینه الا موخرة الرحل نبود میان من ومیان آنحضرت مگر چوبی که پس پالان میباشد وسوار
بدان تکیه میکند وموخره بضم میم وسکون همزه وخاء معجمه مکسوره است وبهمزه مفتوح وتشدید خاء مفتوحه
نیز آمده ومقصود ازین سخن بیان قرب اوست از فهم وضبط کردن کلام شریف وی فقال پس گفت
آنحضرت یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب کردانیده بندگان
است بر خود بحکم عبودیت وامر شریعت وما حق العباد علی الله وچیست حق بندگان بر خدا که
لازم کردانیده است وی تعالی بر خود بفضل وکرم خود قلت الله ورسوله اعلم گفتم خدا ورسول خدا
داناتر است قال فان حق الله تعالی علی العباد گفت آنحضرت پس بدرستی وراستی حق خدا بر بندگان
ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا این است که پرستند او را وشریک نکردانند با وی چیزی را یعنی بت
پرستی نکنند ویا این معنی که ریا نکنند واخلاص ورزند در عبادت وحق العباد علی الله ان لا یعذب
وحق بندگان بر خدا اینست که عذاب نکند من لا یشرک به شیئا کسی را که شریک نکرداند با وی چیزی را
اگر مراد کفر است که با شد مراد آنست که عذاب نکند مثل عذاب کافران اگر ریاست اصلا عذاب
نخواهد بود فقلت پس گفتم من یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا پس بشارت ندهم باین خبر
مردم را وبشارت بکسر باء وفتح وضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره بشرت
واثر خبر خوش شنیدن بیشتر در بشره ظاهر میشود قال لا تبشرهم فیتکلوا فرمود آنحضرت بشارت
مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران وترک ندهند عمل را فیتکلوا بتا فوقانیه مشدده وکسر
کاف از اتکال بمعنی اعتماد وفینکلوا بفتح تحتانیه وسکون نون وضم کاف نیز روایت است از
نکول بمعنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه نهی
کرد آنحضرت ازان جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باهل آن زمانست
که نو عهد بمسلمانی بودند ومعتاد بتکالیف شرعیه نشده پس ازان چون شرایع وتکلیفات ثابت
شده فضیلت امر ونهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد از بعد از آنکه بوجوب تبلیغ وورود
وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشر نسبت بجماعت بود که اتکال کنند وروایت کرد با جماعت که باین
صفت بودند وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال

قال روایت است از انس که آنحضرت دران حال که معاذ ردیف او بود گفت یا معاذ قال گفت
معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ایستادگی دارم در خدمت وفرمان برداری تو ای رسول خدا و
یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار دیگر یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک
قال باز گفت آنحضرت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت
معاذ را و معاذ این کلمه گفت ودر وی تاکید ومبالغه است در القای این کلام وبیدار وهشیار کردن
معاذ برای استماع ان ومعنی لبیک اجابت وفرمان برداریست ومعنی سعدیک یاری دادن
وموافقت کردنست یعنی ایستاده ام بخدمت واطاعت وموافقت تو بفرما چه
میفرمای قال گفت آنحضرت ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله نیست
هیچ یکی که گواهی دهد وبگوید بانکه خدا یکی است ومحمد فرستاده اوست صدقا من قلبه از
روی صدق واخلاص ناشی از دل احتراز از شایبه کذب ونفاق الا حرمه الله علی النار مگر که
حرام میکرداند خدا تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا
حرام میکرداند بروی خلود در نار وابن المسیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرایض واوامر
ونواهی بود وحسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است باداء حق وفریضه ان وبعضی
گفته اند مراد انست که نادم وتوبه کند وبمیرد بران قال گفت معاذ یا رسول الله افلا اخبر به
الناس آیا پس خبر ندهم این خبر خوش مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند بدان وخوشدل
شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم را بدان وترک میدهند
عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه وباین کلمات معاذ نزد موت خود تا
شمار رجعت احتراز کردن وباز ایستادن از بزه در کتمان علم وترک تبلیغ این کلام مفهوم
میکردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه ومن ابی ذر رضی الله عنه از
زمره صحابه وعباد قال ایشانست ومذهب او در ترک ادخار مال است اگرچه حق ان ادا کرده
باشد مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال گفت اتیت النبی آمدم
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض وحال آنکه بود آنحضرت جامه سفید وهو نائم و
آنحضرت در خواب بود ثم اتیته وقد استیقظ پس باز آمدم وحال آنکه بتحقیق بیدار شده بود وذکر
این احوال از برای تحقیق وتثبیت ومزید اطلاع بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت از
روی تثبیت وتیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب یا قطع نظر از ان تزین ولذت است
وغالبا این وحی درهمین منام شد پس ذکر ان از جهت نیز توانند بود والله اعلم فقال پس
گفت آنحضرت ما من عبد قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس بمرد

بر اعتقاد این کلمه وهیچ منافی ان نگفت ونکرد الا دخل الجنة مگر آنکه در می آید آن بنده بهشت را ابو ذر
میگوید قلت گفتم من وان زنی وان سرق اگرچه زنا کرده باشد ان بنده و
دزدی کرده باشد قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق وی در آید اگرچه زنا کرده باشد ودزدی
کرده باشد وچون این حکم مستبعد ومستغرب نمود ابوذر باز اعاده کرد از برای تحقیق وتثبیت
ونواند که تکرار واعاده از جهت کمال سرور برحمت حق وشکرگذاری نعمت وی جل وعلا باشد
باز میگوید قلت گفتم من وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر می در آید بهشت را برغم انف
ابی ذر ورغم بمعنی بخاک مالیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک کنایت از خواری وانقیاد
یا کراهت چون ابوذر استبعاد کرد واستغراب نمود این حکم را گویا مطبوع ومحبوب نزد وی
خلاف ان نمود پس حکم کردن ان بموجب خواری وننگ اوست واو را اکراه وجبر بران
اورد است اینکه مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا این سخن گفت این معنی دارد و
کان ابوذر اذا حدث بهذا وبود ابوذر وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این
کلمه را که وان رغم انف ابی ذر چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای تذکار الحال وتاکید و
تحقیق آن والتذاذ بدان چنانکه دشنام من ان محبوب جانها کمینی عمر گذشت ولذت
لذت آن در دلست متفق علیه بدانکه این حدیث وامثال ان دلالت دارند برانکه مومن
اگرچه فاسق باشد ومرتکب کبیره می در آید بهشت را یا بعفو ومغفرة پروردگار تعالی بفضل وکرم
خود یا بشفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب وی در آوردن در آتش بقدر گناه
واما حدیث حرام بودن او بر نار وتاویل او انست که در حدیث معاذ گفته شد ومذهب اهل سنت
وجماعت اینست که فاسق مومن است ومال مومن آخر بهشت است واحادیث
صحیحه درین باب بسیار است واجماع سلف از صحابه وتابعین همین بوده اند واعتقاد
امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله وغیر ایشان همین بود ومذهب ایشان انست
که فاسق مومن نیست ومخلد است در نار وعمل داخلست در حقیقت ایمان وایشان
میگویند که اگر میگوییم که بنده بمجرد لا اله الا الله بهشت در آید باعث میکردد او را بر اعتماد وغرور و
ارتکاب معاصی وفسق وفجور ومیگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت وقید شریعت
می برآورد وجنین است که ایشان میگویند چه تهدید ووعید در شان عصاة که ورود
یافته بسیار است وان کافی است در انذار واز جا رود اگر خواهند بر کمعصیت عذاب
کشند که بیرون از حد حصر واحصا باشد وآمده است که ادنی مدة عذاب مسلمانان گناهکار
مدة عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است ودر بعضی روایات هفتاد هزار سال آمده و

ومراد از رغم انف

علی

عمده این کلمه تصدیق و اخلاص وثبات ودوام بران بی عروض نفاق و محو نفاق از شک و تردد کاری
اجابت خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و مخمور است بتراکم ظلمات شبهات واقع
اند در ورطه استخفاف و استحلال و با وجود فسق که تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبه شهوه
از نفس معصیتی صادر کردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه بآن مقارن باشد بمقتضای وعده
وکرم امیدوار است که ببخشد و بعد از زجر او جزا دادن آخر به بهشت در آرد بحکم الله ما یشاء و یفعل
ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة ابن صامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله کسی که کواهی دهد
که عیسی بنده خداست و رسول اوست در اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را
الله یا ابن الله میگویند و در شهادة برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت او یند
وابن امته و کواهی دهد که عیسی بنده زاده خدا تعالی است که مریم باشد و چون مر او را عبد الله می
کویند زن را امت الله میخوانند و زن و مرد هم غلام و داه بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهرا
که این رد بر نصاری است و تاکید اوست و طبیی که در رد بر یهود نیز تواند بود و مراد برات
ساحت اوست از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند و کلمة القاها الی مریم و عیسی
کلمه حق تعالی که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمة الله از آن جهت کویند که بمجرد
کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در
کهواره وقت صغر پس نظیر کامل باسم المتکلم باشد و روح منه و عیسی روحی است صادر
از جناب حق او را روح بجهت آن کویند که احیاء اموات کرد و یا دلهای مرده را بحیات معنوی
زنده کردانید یا مراد خدا و ند روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و ماده والجنة
والنار حق کواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است ادخله الله الجنة می در آرد
او را خدا تعالی در بهشت ابتدا یا بعد از عذاب علی ما کان علیه من العمل بر آنچه دارد وی از
عمل نیک یا بد و این حدیث صحیح است در مذهب اهل سنت و جماعت متفق علیه وعن
عمرو بن العاصی رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است و از عقلای قریش و اهل دهاست
احوال وی در کتاب جامع المناقب باید قال کفت اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک پس کفتم بآنحضرت فراخ کن دست راست خود را
تا بیعت اسلام کنم ترا ولابایعک را بکسر لام و نصب عین و بفتح لام و رفع عین هر دو خوانده
اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت دست خود را فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را
فقال پس کفت آنحضرت مالک یا عمرو چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت

اردت

اردت ان اشترط کفتم میخواهم که شرط کنم قال تشترط ماذا کفت چه شرط میکنی قلت ان یغفر لی کفتم این شرط
میکنم که آمرزیده شود مرا کناهان که پیش ازین کرده ام قال کفت آنحضرت اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و بر طرف میکرداند هر کناهی
را که پیش بود مظالم و غیر مظالم وان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که هجرة و کذاشتن دار حرب
بدار اسلام هدم میکند کناهان را که پیش از وی بوده وان الحج یهدم ما کان قبله و نمیدانی که حج هدم می
کند چیزی را که پیش از ان بوده از کناهان هدم هجرة و حج مخصوص است بغیر مظالم و در حج قوتی بهدم
مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب ورود یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است
که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیاری نمود و بی تابی میکرد پسر وی عبد الله
بن عمرو کفت که چرا اینچنین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته
و در خدمت وی کارها کرده کفت مارا در عمر سه حالت پیش آمده است اول آنکه ابتدا اول دشمن
ترین مردم پیش ما رسول خدا بود و با وی کارزارها کردم دیگر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوست ترین
مردم نزد ما آنحضرت شد و در خدمت او بوده و فرمانبرداری او کردیم ثالث بعد از حضرت امارتها
و حکومتها و واقعهای عجیب پیش آمده و در انجا افراطها و تفریطها و جرمها واقع شده است
تا عاقبت کار ان چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیثی که روایت کرده
شده اند از ابی هریره و دو حدیثی که روایت کرده شده اند از ابی هریره در مصابیح در کتاب ایمان
آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک
والآخر و دو حدیث دیگر که در اول او این لفظ است الکبریاء ردائی سنذکر بتمامه انجام است
که ذکر کنیم این دو حدیث را در باب الریاء والکبریاء ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن معاذ
قال قلت کفت معاذ بن جبل کفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی عن النار خبر ده مرا
بعملی که در آرد مرا در بهشت و دور کرداند مرا از آتش دوزخ قال کفت آنحضرت لقد سالت
عن عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری بس بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله تعالی علیه و بدرستی
و راستی این کار هر آینه آسانست بر کسی که آسان کرداند آن را خدا تعالی بر آن کس بعد از آن
بیان آن کار کرد بقول خود تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مکردان باو چیزی را
وتقیم الصلوة و بر پای دار نماز را وتؤتی الزکوة و بده زکوة را وتصوم رمضان و روزه دار ماه
رمضان را وتحج البیت و قصد کن زیارت خانه کعبه را ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس کفت
آنحضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که یکی از انها می در آید پس بیان کرد آنها را بقول خود الصوم جنة روزه
داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بستن ان

راه شیطان والقصد و نطفی الخطیئة و عطا کردن بفقیر برد میکرداند و محو میکند نقش گناه را کما یطفی الماء
النار چنانکه بر دمیکرداند آب آتش را اگر چه نیکی مطلقا ای بردو محو میکرداند بدیرا بحکم ان الحسنات
یذهبن السیئات ولیکن در صدقه بیشتر است که سبب وصول نفع بفقرا است و دلالت قوی
دارد بر صدق معنی دعوی ایمان و محبت مولی تعالی و صلوة الرجل فی جوف اللیل و نماز
کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و از امور آمدن فیوض و انوار و سبب اطفاء خطیئات
بیت گر روز نیابیش ز غوغای عرب شب محرم ما نفقان است شبهاش طلب ثم تلا یعنی
خواند آنحضرت از برای استشهاد در فضیلت نماز شب و صدقه این آیه را که تتجافی جنوبهم
عن المضاجع حتی بلغ یعملون تا آنکه رسید باخر آیه یا که تا جزاء بما کانوا یعملون و حاصل معنی این
کریمه آنست که پروردگار علم اعلا و تقدس ستایش میکند جماعتی را و بهلو از فراش راحت دور از نگاه
دار از آنچه مولی کریم عز و علا ایشانرا از نعمتها داده انفاق کنند کان را و میفرماید که عبد ازین هیچکس
آنچه پنهان داشته شده است ایشانرا در دار آخرت و از آنچه سبب قرار دارم و لذة و روشنی چشم
ایشان گردد از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند بیکار او در نماز شب
را و میداد و نماز امور الایات بیت شرف نفس بجود است و کرامت بسجود هر کاین هر دو ندارد
عدمش به ز وجود ثم قال پیش انتخاب کرد آنحضرت از وین و شعار رفت افضل و خلاصه اجزا
و گفت الا اخبرک برأس الامر یا اراه تمامی تر با اصل در همه کارها که دین است آن وجود ذکر چنانکه
سرشت بجید و عموده و راه تمامی تر ستون دین که بدان دین بر پا بود و قوة و کمال بدو چنانکه
خانه ستون و ذروه سنامه و راه تمامی تر بلندی کوهان دین که دین اثبات علو و ارتفاع گیرد
و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل پشته کوه را گویند و سنام بفتح سین
کوهان شتر قلت بلی چون رغبت و شوق سایل را شنیدن و در یافتن امر عظیم درین مرتبه
با سماع عظیم وی بیشتر شد گفت بلی و راه تمام ابد آن یا رسول الله قال فرمود راس الامر
الاسلام سر تمام ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میکرد دین ان
اصل دین و عموده الصلوة و ستون دین نماز است که قوة می باید بدان تا دین مسلمانی
و ذروه سنامه الجهاد و بلندی کوهان در دین کارزار کردن با کافران که بدان کار دین
ارتفاع میگیرد و بلند میگردد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سواره می باشد در صورت
بلندی دارد ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام
این همه چیزهاست که مذکور شد منا ذلک اشارت باسلام است و تکیه باعتبار اجزا و ارکان
اوست و ملاک آنچه غنی بدان قوام میزد و نظام گردد بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تو پشتی کرد

که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است قلت گفتم بلی خبر ده مرا این
یا نبی الله فاخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان و قال کف
علیک هذا باز دار بر نفس خود و نگاه دار این را یعنی زبان را فقلت پس گفتم من بطریق تعجب
و استفهام یا نبی الله و انا لمواخذون بما نتکلم به ای پیغمبر خدا ما گرفت و گرفته شویم بچیزی که
تکلم میکنیم بان قال ثکلتک امک گریه کند بر تو مادر تو باساعه ثکل بضم موت و هلاک و فقدان
حبیب و ولد و اصل این دعاست بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین
ورطه که در وافتاده و گفته اند که این لفظیست که بجریان عادة بر زبان میرود و معنی اغراد
نیست غرض تعجب انکار مخاطب است و هل یکب الناس فی النار آیا می اندازد مردم را
در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای ایشان او علی مناخرهم شک راویست که علی وجوههم گفت
او یا علی مناخرهم و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خاء معجمه یا کسروی در اصل بمعنی
سوراخ بینی اند و اینجا مراد بینی است چه هرگز بر روی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزا
روست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد الا حصاید السنتهم مگر سخنان ایشان که بر
زبان ایشان میرود بی تمیز و بی احتیاط میگویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و
حصاید جمع حصیده است بمعنی آنچه درو کرده شود از کشت بداس و در درو کردن تمیز کرده
نمیشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرد سخنان بیهوده گفتن را بدان و این باعتبار
اکثر و اغلب است چه هر چه آدمی را در رسد از آفت و بلا در دنیا و آخرة اکثر از شر زبان برسد
بیت هر چه بر آدمی رسد ز زبان همه از آفت زبان برسد هرچه آمد بر یانت گفتنی و آنچه آید بهمه
خوردنی دیگر آنچه که است که تو خویش را خویشتن بدوزخ بردی رواه احمد و الترمذی
و ابن ماجه و عن ابی امامة رضی الله عنه اسم او صدی بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یاء
صحابیست اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای وی بالاتفاق ... ساکن شد مصر را
بعد از ان انتقال کرد بحمص و وفات یافت در ان و اکثر روایات و اکثر حدیث وی نزد شامیان
است مات سنة ست و ثمانین او احدی و ثمانین او احد و تسعون سنة و هو آخر من مات من
الصحابة بالشام بر قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب لله و ابغض لله
هر که دوست دارد کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا و اعطی لله و
منع لله و بهد برای خدا و منع برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هر چه کند بطلب رضای
حق و اراده وجه الله کند بیت وطن برای تو کردم سفر برای تو جویم خمش برای تو باشم سخن برای
تو گویم فقد استکمل الایمان پس بتحقیق کامل کرد ایمان خود را چه کمال ایمان در اخلاص است که تمام

صدیقا انت رزقها الله رواه ابوداود و روایت کرد این حدیث را ابوداود و رواه الترمذی **وعن** معاذ
بن انس و روایت کرد او را ترمذی از معاذ بن انس مع تقدیم و تاخیر بعضی فقرها بر بعضی و لفظ مصابیح
همان اولست و فیه نود در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان فقد استکمل ایمانه آمده **وعن** ابی ذر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الحب فی الله والبغض فی الله فاضلترین
عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا رواه ابوداود
معنی این حدیث ایقا اماره است و بودن این عمل فاضلتر از اعمال دیگر بجهت آنست که باعث و
مبنای جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غلبه کرد چنانکه هیچ کس و هیچ چیز را دوست ندارد
مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی
و امثال این حدیث از جوامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمام احکام شریعت
و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر طباخی را دوست
میدارد که طعام خوب می پزد بفضلی و بفقرا میخوراند این دوستی از جهت خداست و اگر اوستاد را
دوست دارد تا علم از وی آموزد و از او وسیله دنیا سازد این دوستی نه بجهت خداست
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون
من لسانه و یده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست
وی و شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت والمؤمن من امنه الناس
علی دمائهم و اموالهم و مومن کامل کسی است که ایمن گیرند او را مردم بر خونهای خود و مالهای
خود یعنی ایمن باشند از وی نه بر خود در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث
موهم است تغایر اسلام و ایمان و مسلم و مومن و اختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد
با سلام و ایمان یکی است و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولیست بر اسلام سلامت مردم را مرتب
ساخت و بر ایمان امن مردم را از جهت تفنن و رعایت تناسب و در ثانی ترک کلمان دست
اختصار بود و کنایه ازو ترا انکار نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر و شایع است حاجت بتکرار ندارد
و آفت دست محتاج بیان و تقریر است کذا ذکر الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون
عبارت از تصدیق و عمل قلب قوی و کامل تر از اسلام است که عبارت است از انقیاد در اسلام
در ظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت عدم آفت
ضرر است با وجود توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا
و نیز امن و خوف در دما و اموال مخصوص بدست نیست زبان نیز دخلی تواند بود بسعایت
و نمیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدماست و در حکم آنست فافهم و بالله التوفیق ولله

الاعمال

الکلم الجوامع

الترمذی والنسائی روایت کرد این حدیث را ترمذی و نسائی و زاد البیهقی فی شعب الایمان بروایت
فضالة و زیادت کرده است بیهقی در شعب الایمان بروایت فضالة بفتح فا که از موالی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله و مجاهد حقیقی کامل
کیست که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس او ابا می آرد و تمرد میورزد از طاعت
فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میکرداند و میکشد او را والمهاجر من هجر الخطایا و
الذنوب و همچنین مهاجر حقیقی آن کسی است که ترک میدهد و میکذارد گناهان را از صغایر و کبایر و
عمدا و خطا و تحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمر گذشت **وعن** انس قال قلما خطبنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت
برای ما الا قال مگر آنکه میگفت این کلمه را و صیت میکرد و عمل بدان لا ایمان لمن لا امانة له نیست
ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را و لا دین لمن لا عهد له نیست دین مر کسی را که نیست پیمان
مر او را رواه البیهقی فی شعب الایمان بدانکه ظاهر آنست که مراد بامانت معنی متعارف اوست
که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشت پیمانها که با یکدیگر
می بندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و
اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقی که در روز
الست پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل
تمامه دین و ایمان است فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر
والله اعلم **الفصل الثالث** عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
عبادة بضم عین و تخفیف با که از کبرای انصار و نقبای ایشان است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم یقول گفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار
کسی که گواهی دهد باین کلمه و بیقین بگوید و اقرار کند حرام میکرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را
شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت رواه مسلم **وعن** عثمان رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و هو یعلم انه لا اله الا الله کسی که بمیرد و حال آنکه میداند
و یقین دارد بوحدانیت حق و رسالت پیغمبر دخل الجنة در می آید بهشت را اگر چه در مقابل گناهان
که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله در گذرند از گناهان
او و در دوزخ رواه مسلم **وعن** جابر رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر
صحابه و اکابر ایشانست کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و حاضر نشد عقبه اولی را
و حاضر شد بدر را و اصح آنست که حاضر نشد و حاضر شد بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت

ابن الصامت

ووی از نقبا انصار است وو در اخر عمر اعمی شد وامام محمد باقر سلام الله علیه وعلی ابائه از وی روایت
دارد وخلق کثیر جزوی مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم شیئان موجبتان قال رجل یا رسول الله ما الموجبتان فرمود دو خصلت است واجب
کرداننده اند جزای خود را قال من مات یشرک بالله شیئا کسی که بمیرد در حالتی که شریک می کرده
بخدای تعالی چیزی را وکفر میورزد بوی دخل النار در می اید آتش دوزخ را وهمیشه میباشد در ان
ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة کسی که بمیرد در حالتی که شریک نمیکرد اند بخدا چیزی را
می در اید البته بهشت را در حال یا در مال رواه مسلم ومن ابی هریرة رضی الله عنه قال کنا
قعودا حول رسول الله گفت ابو هریره ما نشسته بودیم گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ومعنا ابو
بکر وعمر ودر حالی که بودند با ما ابو بکر وعمر فی نفر در ضمن جماعه که بودند ونفر جماعت از مردان از
سه تا ده وبمعنی مطلق قوم وجماعه نیز آمده فقام رسول الله پس بایستاد وبیرون رفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا از میان ما اظهر بفتح همزه وسکون ظا وضم ها جمع ظهر است
بمعنی پشت چون هر که در میان قومی است مستظهر ومستند است بایشان این لفظ
را مقحم می ارند وزیاده میکنند ولفظا هر معنی لفظ این میشود که برآمد از میان پشتهای ما
یعنی از میان ما این لفظ همچنین شایع است در زبان عرب فابطا علینا پس درنگ کرد
انحضرت بر ما در باز امدن وزمانی گذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا وترسیدیم ما که
تنها یافته شود انحضرت وگرفته شود ورسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی باجز آن
جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وفزعنا وترسیدیم وفزع هر دو بمعنی ترسید
غالبا انحضرت رسیدن در دل وتوهم شدن مراد است دیتوقع وجود اثر ان در ظاهر چنانکه
بر خاستن ونگران شدن ولهذا گفت فقمنا پس بایستادیم ما همه جماعه ونگران شدیم بیت
نشسته ان دبر جائی بکجانم همچو جان در تن • اگر یکدم جدا افتد جان از تن برون آید فکنت
اول من فزع پس بودم من نخستین کسی که ترسید وبایستاد از ینجا زیادت محبت والتجای
نسبت بسرور کاینات صلی الله علیه وسلم از ابو هریره مفهوم میشود ودر واقع چون نباشد
ان عزیز نامرادرا عزاز جناب وی ولطف وکرم او پشت وپناهی نبود بیت جز آستان
توام در جهان پناهی نیست • سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست • فخرجت ابتغی رسول الله پس
بیرون آمدم در حالی که میجویم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حایطا للانصار تا امدم
بستانی را که مر کسی از انصار را بود لبنی النجار مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار وحایط
در اصل بمعنی دیوار است که محیط است بچیزی وبر بستان نیز اطلاق کنند وگویا که ابو هریره

بقیاس

بقیاس وقرینه دریافت که انحضرت درین بستان خواهد بود بلکه بمشام محبت وی بوی از
نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت رفت ربوی سر زلف تو صبحی بچمن • ورنه کی بوی نسیم سحری
بود بی غرض • فدرت به هل اجد له بابا پس گردیدم گرد آن بستان تا بیابم مر او را دری و
دراییم دران بستان فلم اجد پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا درهای از ان بسته بودند یا ابا
هریره بجهت قلقی واضطرابی که در انوقت داشت نیافت فاذا ربیع یدخل فی جوف حایط من بئر
ناگاه دیدم جدولی صغیره که در می آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون ان بستان بود
وبعضی گویند خارجه نام مردی بود که ان چاه از ان او بود وبر معنی اول بئر وخارجه هر دو را
بنصب بی تنوین بصیغه اضافه والربیع الجدول وربیع بمعنی جدولست یعنی جوی خورد این تفسیر از راوی است
قال گفت ابو هریره فاحتفزت پس گرد آوردم دست وپای خود را تا بگنجانم خود را در ان
جدول ودر ایم فی الصراح احتفاز بفاوزا بر سر پای نشستن وخویشتن در چیدن فدخلت
علی رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت انحضرت بطریق
تعجب واستفهام ابو هریره تو ابو هریره وتعجب داشت انحضرت از در آمدن وی در بستان
با وجود انکه راه بسته بود یا انحضرت در انوقت بجهت استغراق وغیبتی که از خود وی داشت
واز خود غایب بود او را نشناخت فقلت نعم پس گفتم آری منم ابو هریره یا رسول الله قال
ما شانک فرمود چیست حال تو وچه کار میکنی وچون آمدی قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطات
علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت هذا الحایط ابو هریره
تمام قصه را برخواند وصورت حال وا نمود وگفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس
برخاستی ودرنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکروهی رسانیده شود ترا پس ما پس برخاستیم
ما پس بودم من نخستین کسی که ترسید پس امدم من این بستان را فاحتفزت پس در آمدم
جدول کما یحتفز الثعلب چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود ودر تمام قصه برخواندن وحکایت
المجرای وترس از اصحاب مکروه نمودن کمال محبت ودوستی است واعتذار در این
در خلوة وگستاخی کردن را نیز متضمن است وهؤلاء الناس وراهی این مردم می در آیند ودر پس
من فقال پس گفت انحضرت یا ابا هریره واعطانی نعلیه وداد مرا نعلین خود را تا نشان من
باشد که این بشر حضرت می ایم وتخصیص نعلین بجهت ان باشد که این جنس چیزی دیگر حاضر نبود که
بدهد وبعضی مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن نعلین که سبب سهولت وآسانی رفتنی
است اشارتست بانکه بعثت انحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر وتسهیل است واسلام کار آسانی
وزبونی ثبات قدم واستقامت بعد از شهادة چنانکه فرمود امنت بالله ثم استقم فقال

ذهب بنعلي هاتين پس گفت برین نعلین من فمن لقيت من وراء هذا الحائط پس هر کرا پیش آید
ترا پس این بستان یشهد ان لا اله الا الله در حالی که گواهی میدهد بالوهیت و نبوت پیغمبر مستيقنا
بها قلبه در حالی که یقین کننده است باین شهادت دل وی فبشره بالجنة پس بشارة است اورا
به بهشت یعنی خبر ده هر کرا این صفت است بهشتی است فکان اول من لقيت عمر پس بود نخستین
کسی که پیش آمد من اورا عمر فقال پس گفت عمر ما هاتان النعلان چیست این نعلین یا ابا هریرة
فقلت هاتان نعلا رسول الله گفتم این نعلین پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم بعثني بهما فرستاده است
مرا با آنها برای آنکه من لقيت يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد
باین کلمه یقین دل بشرته بالجنة بشارة دهم اورا به بهشت فضرب عمر بین ثديي پس زد عمر میان
دو پستان من فخررت لاستي پس بزمین افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر باز
گرد یا ابا هریرة فرجعت الی رسول الله پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجهشت
بالبكاء پس زاریدم و پناه جستم بآنحضرت وجهش و اجهاش پناه بردن ادمی بکسی با اراده
بکا چنانچه کودک پیش مادر خود میرود وفي الصحاح جهش زاریدن بکسی و اماده گشتن گریستن
را و اجهشت هر دو روایت است در کتب و رکبني عمر و رسیده آمده بالای من عمر فاذا هو علی اثری
پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون ثلثه و بفتحتین هر دو
روایت و هر دو لغت فصیح است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مالك يا ابا هريرة چیست ترا و چکار رسیدی و چرا میگریی ای ابو هریره قلت گفتم من لقیت عمر پیش
آمدم عمر را فاخبرته بالذي بعثتني به پس خبر دادم من اورا بآن حکمی که فرستاده بودی مرا بدان
مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت مر کسی را که گواهی دهد بلا اله الا الله فضرب بين
ثديي ضربة خررت لاستي پس زد عمر در میان دو پستان من زدنی سخت که افتادم بر مقعد
خود فقال ارجع پس گفت عمر باز گرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یا عمر ما حملك على ما فعلت ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی چرا زدی ابو هریره را و باز
گردانیدی اورا قال گفت عمر یا رسول الله بابي انت وامي مادر و پدر من فدای تو باد ابعثت
ابا هريرة بنعليك ايا برانگیختی و فرستادی ابو هریره را با نعلین خود و حکم کردی که من لقي
یشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم گفت آنحضرت آری فرستادم
اورا که این بشارة دهد قال فلا تفعل گفت عمر پس مکن این حکم را فاني اخشى ان يتكل الناس
علیها زیرا که من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارة باین کلمه مجرد و عمل نکنند فخلهم يعملون پس
بگذار مردم را که عمل کنند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فخلهم پس چون

تو مصلحت در گذاشتن مردم است بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند
از امری که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گرداند ابو هریره را و نگذارد
که بشارت دهد جواب این است که عمر رضی الله عنه معلوم داشت از نزد آنحضرت که این امر ایجابی نیست و
بشارت از برای تطییب قلوب مومنان است و اگر ایشان میشنوند اعتماد میکنند بران چنانکه
خود بمعاذ فرموده اذن یتکلوا لیکن غایة رحمت و شفقت او بر ایشان بجهة احساس معنی محبت
و اخلاص نسبت بحضرت خود بران داشت و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت
بگذار تا عمل کنند اگر امر بطریق ایجاب میبود چون تخلیه میکرد و از بشارة باز میداشت فافهم وبالله
التوفیق رواه مسلم وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و
سلم مفاتيح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلیدهای بهشت گواهی دادنست باین کلمه طیبه
و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مومنانست یا باعتبار تعدد جنات یا برای مبالغه
است گویا هر جزوی از وی مفتاح است چنانچه طیبی گفته است رواه احمد وعن عثمان رضی
الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی رضی الله عنه قال روایت است
از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب النبي بدرستی که مردانی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم
حين توفي در هنگامی که میرانیده شد آنحضرت حزنوا علیه اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت حتی
کاد بعضهم یوسوس تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسواس و شبهه افتد و وسوسه
حدیث نفس را گویند و در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در ان سودی و بهبودی
نباشد و یوسوس بکسر واو است و فتح خطاست و بعضی در وسوسه افتاد و در وسوسه افکند
هر دو آمده است قال عثمان وکنت منهم گفت عثمان و بودم من از آن مردان که نزدیک بود
که در وسواس افتد فبينا انا جالس مر علي عمر پس در اثنای آنکه من نشسته ام گذشت بر من عمر
وسلم و سلام داد فلم اشعر پس آگاه نشدم من بمرور و گذشتن وی فاشتکی عمر الی ابی بکر پس
گله برد عمر بسوی ابو بکر رضی الله عنهما ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا پس روی آوردند ابو بکر و
عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو فقال ابو بکر ما حملك على ان لا ترد على اخيك عمر سلامه چه داشت
ترا برین کار که رد نکردی بر برادر تو که عمر است سلام اورا یعنی جواب وی نگفتی قلت ما فعلت
گفتم من نکردم من این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام فقال عمر بلی والله
لقد فعلت پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آینه بتحقیق کرده تو آنرا قال گفت عثمان ثم قلت
گفتم والله ما شعرت انك مررت بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشتی ولا سلمت و نه آگاه
شدم که سلام کرده تو قال ابو بکر صدق عثمان گفت ابو بکر بتحقیق راست گفت عثمان و بود فوق

برصدق وی است گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن وخطاب کرد وگفت قد شغلک عن
ذلک امر تحقیق باز داشته از آگاه شدن بر ورود عمر وسلام وی امری عظیم فقلت اجل پس گفتم من آری
ایچنین است باز داشتم از ان امری قال گفت ابوبکر ما هو چه چیز است آن امر قلت گفتم توفی
الله تعالی نبیه میرانید خدا تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر پیش از آنکه
بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر قال ابوبکر قد سألته عن ذلک گفت ابوبکر بتحقیق پرسیدم
من آنحضرت را از نجاة این امر فقمت الیه پس ایستادم بسوی ابی بکر و رفتم بجانب او وقلت
بابی وامی وگفتم مر او را بابی و مادر من فدای تو باد انت احق بها تو سزاوارتری باین نجات و
باین خصلت ورسیدن از ان ازین جهت بکمال قرب تو از ان حضرت وحرص تو بر علم ومخصوص
بودن بمحبت اسرار قال ابوبکر گفت ابوبکر قلت گفتم یا رسول الله ما نجاة هذا الامر گفتم یا رسول الله چیست نجات این کار فقال پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی کسی که قبول کند از من کلمه که
ظاهر کردم بر عم خود که ابوطالب است فردها پس قبول نکرد عم من ان کلمه را فهی له نجاة پس آن
کلمه مر آنکس را نجات است رواه احمد بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جایز است که مراد بامر
امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ وخلاص از ان بچه چیز است یا مراد بامر آنچه اکثر مردم
در آن افتاده اند از قرب شیطان وحب دنیا ووقوع در شهوات وارتکاب معاصی پس
نجات ازان جهت فرمود این کلمه است که تصدیق بدان سبب نجاة از آتش دوزخ
ومداومت وملازمت وی موجب صفای قلب وطهارت باطن که سبب دفع غرور
شیطان وزهد در دنیا وحصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول ازین دو وجه
نظر است زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد ومیداند لا اله الا الله
در آمد بهشت را پس چون گوید پرسیدم آنحضرت از آنکه در دین سبب نجات از آتش دوزخ
است وخود چون روا بود که این علم که اول واجل ارکان اسلام است عثمان را حاصل نباشد
مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضی الله عنه از آن از دهشت مصیبت وشدت حیرت و
با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان است چنانکه سوق حدیث در ان
ناظر است ودر روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بروی پس رد
نکرد بروی سلام او را پس شکایت نزد ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از آنکه رد کنی
سلام برادر خود گفت عثمان بخدا که سوگند نشنیدم من از او ومن حدیث میکردم نفس خود را
گفت ابوبکر در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت
در نفس من چیزها که دوست ندارم که بر زبان آرم آنرا اگر چه تمام آنچه بر روی زمین است

مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش میپرسیدم
من پیغمبر خدا را چه نجات میدهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت
ابوبکر بدرستی من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نجاة میدهد شما را ازان حدیث اینکه بگوید
آن کلمه را که امر کردم عم خود را بدان نزد موت وقبول نکرد رواه ابویعلی فی مسنده وقال البوصیری فی زوائد العشرة
سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی وشیخ مشایخ حدیث با شیخ حجر مکی در شرح قول وی بوسوسه
گفت که مراد بوسوسه اینجا نزدیک بود مردم در ان نیفتد انقضای دین و انطفاء انوار وغفلت
سلطان بود قدیم وعن المقداد انه سمع رسول الله روایت از مقداد بن الاسود که
از فضلا ونجبای اصحاب قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المومنین علی بن ابی
طالب ونسبت او با تربیت او بود در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندیست ذکر او در آخر
کتاب در ذکر اسما اهل بدر رضوان الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر بفتح میم ودال
مهمله خشت وکلوخ ووبر بفتح واو وموحده پشم یعنی خیمه ومراد ببیت مدر شهرها وقریها
وبیت وبر بادیها وصحراها که اهل خیام در انجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است پس
معنی اینست که هیچ مکان نباشد چه شهر وده و چه بادیه وصحرا الا ادخله الله کلمة الاسلام مگر که می آرد
خدا تعالی در آن خانه کلمه اسلام را ودر بعضی نسخ ادخله الله تصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و
ذل ذلیل می درآرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود وبخواری
شخصی که خوار میکرد وبسبب آن کلمه چنانچه فرمود اما یعزهم الله با آنکه عزیز وغالب میکرداند
خدا تعالی اهل این خانها را فیجعلهم من اهلها پس میگرداند خدا تعالی ایشانرا از اهل آن و
گردند بدان او یذلهم یا خوار وزبون میکرداند ایشانرا فیدینون لها پس مطیع ومنقاد میشوند
مران کلمه را بقبول ذمه وجزیه پس چون این کلمه در همه خانها در آید قلت مقداد میگوید گفتم فیکون
الدین کله لله پس باشد دین همه مر خدا را وغالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها رواه احمد
وعن وهب بن منبه بضم میم وفتح نون وتشدید موحده مکسوره واز فضلا تابعین است وتابعی ثقه
است وقاضی یمن بود ومات سنة اربع عشر ومایة قیل له گفته شد مر وهب ابن منبه را در وقتی
که ترغیب کرد مردم را بر عمل وتهدید کرد بر ترک آن ومبالغه نمود در آن الیس لا اله الا
الله مفتاح الجنة کلید بهشت که گشاده میشود بدان درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل
چه شرط است باشد بجا شد قال بلی گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است
ولیکن لیس مفتاح الا وله اسنان ولیکن نیست هیچ کلیدی که گشاده شود بدان در مگر آنکه مر او را

وبدانهاست فان جهت بمفتاح داستان بفتح لکن بس اگر می اری تو کلید برای او را خدا نهاهست
کش ده مفتشو در این بوستان را کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعده کریم در این
بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود مبالغه در اتیان عمل است
رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است ابن حدیث را بخاری در ترجمه بابی واز تعلیقات
اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه چون نیک کرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی اسلام آورده
بصدق و اخلاق فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کار نیک که میکند نوشته میشود
بده مانندان الی سبعمایة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد یعنی مثل است وکل سیئة
یعملها تکتب بمثلها وهر کار که بد میکند نوشته میشود بمانند آن حاصل که جزا نیکی یکی بده است
تا هفتصد بر اندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی لقی الله تا انکه ملاقات
کند وبخشش ابد خدا تعالی را یعنی تا دم مرگ ولقای خدا کنایت از موت است متفق علیه وعن
ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سال رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم ما الایمان چیست نشان صحت ودرستی ایمان قال گفت آنحضرت
اذا سرتک حسنتک چون شاد وخوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو وشکرانه توفیق و
اعانت حق وامید قرب در راه وی تعالی و بیازرد ترا بدی تو و اندوه گین وبدحال گرداند ترا
بدی که از تو بوجود اید بجهت خوف عذاب وکراهت بعد وحجاب فانت مومن درست
ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بجزا و احکام وی است ایمان بروز
اخرة وجزای اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در ان تعیین است
بجزا اعمال شیخ امام عالم عامل عارف عبد الوهاب المتقی المکی قدس الله روحه واوصل
الینا فتوحه در رسالة الحبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک
این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند خدا یکی است بجمیع صفات
کمال موصوف وهرچه در عالم بود از نفع و ضرر و خیر و شر و منع و عطا همه بحکم وتقدیر اوست
فایده ان عدم التفات است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل
کردن واستوار داشتن ضمانت خدا تعالی در رسانیدن رزق وفایده آن اجمال در طلب
وعدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن در جزا اعمال ثواب و عقاب وفایده
ان اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خدای
تعالی بر احوال بنده در همه حال وفایده ان سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در ان بنحو

ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب نا اندوه گین شدن است بر فوت
طاعات و پشیمان نابودن از وجود زلات قال گفت ام دیار رسول الله فما الاثم پس چیست
بزه و نشان دانستن آنکه درین کار بزه کاری است قال گفت آنحضرت اذا حاک فی نفسک شیء
چون بخلد در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و مردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد بران دل تو
و منشرح نگردد بران سینه تو فدعه پس بگذاران کار را این نشان است که در وی بزه است و مومن
معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود امام مراد قلب قدسی است متحلی بحلیه تقوی و منور
بنور ایمان و صافی بصفای یقین اینچنین دل اگر در کردن مردد گردد خلجان پذیر شود علامت
است که درین کار چیزی هست بزه دل عام مومنان که محشو است بظلمت معصیت و کدورت
که نیک را بد پندارد و بد را نیک انکار دیز باید دانست که فتوی قلب در جای معتبر است که دلایل
شرعی دران مفقود و متعارض باشد چنانکه نص قران و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال
علما در انجا متعارض و متخالف باشد انجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدور و فتوی
قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه احمد وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل
است سیوم یا چهارم در اسلام و قصه آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن در وقت
شدن خالی از غرابتی و حالتی و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر کرده شده است رضی الله
عنه قال اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود در
ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله من معک علی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق
تو در دین اسلام قال حر و عبد گفت آنحضرت موافق است با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن
ابوبکر و بلال است و بعضی گفته اند مراد بعبد زید بن حارث است وقول اول اصح است
زیرا که در روایتی از مسلم آمده که معه ابوبکر و بلال و بعضی گفته اند که مراد کل ناس است از حر و عبد مراد
بان جنس است از استقبال خواهد بود بعد از ان شیوع امر اسلام و قران گویا که گفت که موافقت خواهد
کرد درین امر فرمود تمام مردم از آزاد و بنده قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال
ان قال گفت آنحضرت طیب الکلام و اطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن
بمردم غالب مقصود ذکر مکارم اخلاق و حمایه صفات است لیکن اکتفا کرد خدا از جمله انها بذکر این
دو صفت که تواضع و سخاوت و واصل است از انها بخلق الله باین دو صفت اوجل
و اصلح بود بحال سایل ولهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه نورود یافته است
و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملایم بحال اوست و همچنین است کلام در قول
او قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال ان قال فرمود الصبر والسماحة ایمان صبر و سماحت

است اول اشارت است بترک منهیات وثانی بفعل ماموراة چنانکه تفسیر کرده است این را
امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله والسماحة علی اداء فرایض
الله قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق
وصفاة اسلام فاضلتر است واز مسلمانان کدام فاضلتر است قال گفت آنحضرت من
سلم المسلمون من لسانه ویده کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی قال
گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال وشعب
ایمان فاضلتر است قال خلق حسن گفت فاضلترین شعب الایمان خلق خوش است
که اشق واصعب امهات است بر نفس وانفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل گفت
گفتم کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان وافعال نماز فاضلتر است قال طول القنوت گفت
درازی قیام قنوت بمعانی متعدد آمده طاعت وخشوع وصلوة ودعا وقیام وسکوت وگفته
اند مراد اینجا قیام است وعلما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی
سجده وبعضی برانند که طول قیام افضل است وبعضی گویند درازی سجده وبعضی برانند
که در نماز شب طول قیام افضل ودر روز سجده ودلایل همه در شرح سفر السعادت
مذکور ساخته ایم وبعضی برانند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل وفضیلت قیام تمام بقراءة است
وفضیلت سجود بهیئت تذلل وخشوع ودر مذهب حنیفه افضلیت قیام است که مشقت
در وی بیشتر وخدمت زیاده تر است قال قلت ای الهجرة افضل گفت گفتم کدام هجرة
فاضلتر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه دارد آنرا پروردگار
تو وراضی نیست از آن وکلام در معنی سابقا گذشته است قال فقلت گفت عمرو بن
عبسه چون این همه احکام وارکان اسلام پرسیدم وجواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی
وارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل پس کدام جهاد فاضلتر است
قال من عقر جواده واهریق دمه گفت جهاد کسی که پی کرده شده است اسپ تک دو وی
وریخته شده خون او یعنی اسب وسوار هر دو بکار رفت ولابد غایت سعی واجتهاد
در مقاتلی وجهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده ونیز محض ثواب آخرة را برده واز غنیمت ومال
دنیا پاک رفته ودنیا بدین نخورده چون افضل ارکان نماز رسید افضل اوقات وی را نیز تحقیق
کرد وغالبا مقصود وی سوال از نماز شب وقیام آن بود قال قلت ای الساعات
افضل گفت گفتم کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضلتر است قال جوف اللیل
الاخر گفت میان شب که در جانب آخر است که آن دانگ چهارم است یا پنجم وکار شتم رانیز

داخل

داخل دارند شامل کرده وسدس اجر اتبر رواه احمد وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من لقی الله کسی که ملاقات کند خدا را وپیش آید جناب عزت
او لا یشرک به شیا در حالی که شریک نگیرد باوی چیزی او یصلی الخمس وبگذارد وی نمازهای پنجگانه
را ویصوم رمضان وروزه دارد ماه رمضان را غفر له امرزیده شود مر او را وکی اقتصار بر ذکر نماز
وروزه بجهت افضلیت وشهرت واعمیت ایشان است یا زکوة وحج در این وقت فرض شده
باشد یا نماز وروزه را در حساب فضل وکرم الهی اقدر وعزت که اگر چه گناهان کرده وترک فرایض دیگر
نموده باشد برکت این دو عبادت می بخشند انجامیت وهنوز نیست فقال اعلم قلت گفتم
افلا اخبرهم آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول الله قال دعهم یعملوا فرمود بگذار مردم را که عمل
کنند شرح این سخن سابقا گذشته است رواه احمد وعنه قال سال النبی وهم از معاذ روایت است که
پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن افضل الایمان از فاضلترین افراد ایمان وخصال وی قال
ان تحب لله گفت افضل صفاة ایمان اینست که هر کرا دوست داری برای خدا داری وتبغض
لله وهر کرا دشمن داری برای خدا داری وتعمل لسانک فی ذکر الله ودر کار داری زبان خود را بیاد
خدا قال گفت معاذ وماذا وبعد از ان چه حکم یا بعد از ان چه میفرمایی یا دیگر افضل الایمان چیست یا
رسول الله قال وان تحب للناس ما تحب لنفسک گفت اینکه دوست داری مردم را چیزی که دوست
داری مر نفس خود را وتکره لهم ما تکره لنفسک وناخوش داری مر ایشان را چیزی که ناخوش داری
مر نفس خود را یعنی چیز خواه هر چه باشد وهیچ کس تا اند بپنی رواه احمد

باب الکبایر وعلامات النفاق

باب در بیان گناهان کبیره وشناختهای نفاق وگناهان کبیره آنکه در شرع بروی حدی تعیین یافته
یا وعیدی واقع شده یا نهی از ان بدلیل قطعی ورود یافته وموجب هتک حرمت دین گشته و
هر چه نه اینچنین بود صغیره است ومراتب کبیره متفاوت وبعضی بزرگتر وشنیعتر از بعضی و
عددی چند از ان در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید ومنحصر نیست در ان بلکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از انچه بوحی شده بتقریب حاضران وسایلان بعضی از ان ذکر کرده وذکر باقی بوقت دیگر
ومولانا جلال الدین دوانی در شرح عقاید عضدیه از بعضی اصحاب شافعی آورده که کبایر بیست
خون ناحق ریختن وزنا ولواطت کرده ودزدی کردن وخمر وهر مسکری که در حکم خمر است خوردن
وگوشت خوک تناول کردن ومال کسی بغصب گرفتن وکسی را بزنا دشنام دادن وگواهی دروغ
دادن وروزه ماه رمضان عمدا بی عذر شکستن وسوگند دروغ خوردن وقطع رحم کردن ومادر وپدر
مسلمان را بناحق رنجانیدن واز جنگ کافران گریختن ومال یتیمان خوردن ودر وزن وکیل خیانت
کردن ونماز پیش از وقت وگذاردن وزکوة منع نمودن ومسلمانان بناحق جنگ کردن و

دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن وصحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام
کردن وگواهی بعذر پوشیدن ورشوة گرفتن ومیان مردوزن جنگ انداختن وسعایت
نزد سلطان نمودن وامر معروف ونهی منکر عند القدرة ترک کردن وقران بعد از تعلم فراموش
کردن وحیوانات را سوختن وزن را بمرد بیگانه تن در ندادن واز رحمت خدا نا امید
بودن واز عذاب وی ایمن شدن واهانت اهل علم وحاملان قران کردن وبازن ظهار کردن
اینقدر ذکر کرده وبه تفصیلی که ذکر کرده بشتر ازین است وشیخ ابن حجر مکی دران کتابی تصنیف
کرده مسمی بزواجر رحمه الله العافیه **الفصل الاول** عن عبد الله بن مسعود روایتست
از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه وذکر مناقب وی افزون از شمار است درکتب جامع
المناقب اخر کتاب مذکورست رضی الله عنه قال قال رجل گفت عبد الله بن مسعود که گفت
مردی یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله کدام گناه بزرگتر وبدتر است نزد خداوند تعالی قال
ان تدعو لله ندا وهو خلقک فرمود بزرگترین گناهان کبار ان است اینست که بگردانی
پروردگار عالم را مانند وهمتا وحال انکه تو میدانی که خلق کرده است ترا وبدان که ید اکثر جز یکذات بی ند تعالی
کبریا او ند کبر نون مانند شخص بذاته وصفات که مخالف بود او را در افعال واحکام وضد
مخالف غیر مانند وحق تعالی را نه ضد است ونه ند وبت پرستان اگر چه بتان را مانند خدا ومثل
او تعالی میدانند ومیگویند ولیکن چون انها را میپرستند وتعظیم میکنند گویا مثل ومانند اوی
دانند واعتقاد دارند که اینان را از عذاب خدا وا میرهانند وبالجمله شرک بر دو قسم است در وجود
ودر خالقیت ودر عبادة قال ثم ای گفت ان مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است قال ان
تقتل ولدک خشیة ان تطعم معک فرمود گناه بزرگتر بعد از کفر کشتن است فرزند خود را
از جهت ترس انکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر ودر عهد جاهلیت این کار میکردند بخوف
فقر وعار اولاد صغار را میکشتند وقتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد بجهة
خوف فقر که منافی توکل واعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر وبدتر این قید این
جهت کرد یا بملاحظه خصوص حال سائل اینچنین فرمود قال ثم ای گفت پس کدام گناه بعد از
قتل بزرگتر است قال ان تزنی حلیلة جارک فرمود زنا کردن است بازن همسایه تو یعنی تقیید
بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد فانزل الله تصدیقها پس فرو فرستاد خدای
تعالی برای تصدیق این احکام این ایه را حق تعالی بدان مرح بندگان خاص میکند ومیفرماید
والذین لا یدعون مع الله الها اخر وانکسانی که نمیخوانند با خدا وند تعالی خدای دیگر ولا تقتلون
النفس التی حرم الله الا بالحق وانکه نمیکشند ذاتی را که حرام کرده اند به است تعالی کشتن از امر بحق

شرع چنانکه حد وقصاص ولا یزنون وزنا نمیکنند الایة اخر ایة که بیان شناعت وترتیب عذاب
بران میکند وازین ایة معلوم میشود مقصود ازین حدیث بیان مطلق قتل وزناست وآن
قیدها برای عقد زیادت تشنیع وتقبیح با رعایة خصوص حال سائل چنانکه گفته شد متفق علیه
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبایر گناهان کبیره وابن گناهان اند
الاشراک بالله شریک کردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت ومراد بشرک کفراست بهر نوع
که باشد وذکر شرک بجهة انست که کفار مکه مشرک بوده اند وبتها را می پرستیدند ودر بعضی مقامات
که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریا ست یا نهی است از ان **وعقوق الوالدین** وبدکردن ورنجانیدن
مادر وپدر مسلمانان را بنا حق شرعی وظاهر حدیث در انست که رنجانیدن مادر وپدر علی الاطلاق
کبیره باشد ولیکن مراد همانست که گفته شد بقرینه احادیث دیگر ورنجانیدن کافر بغیر انکه موجب
اخراج از کفر کرده درست نیست ورفق ومهربانی نمودن لازمست اسماء بنت ابی بکر رضی
الله عنها بحضرت رسالت امد وگفت یا رسول الله مادر من نزد من امده است ووی مشرکه
و سوختن هست از ایمان صله رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید **وقتل النفس**
ودیگر کشتن کسی را بنا حق **والیمین الغموس** ودیگر از کبائر سوگند دروغ خوردن بر چیزی
که گذشته است چنانکه گویند چنین کردم وگفتم ودر واقع نکرده است وگفته یمین غموس بفتح
غین معجمه اینچنین گویند سوگند را وغموس بمعنی غوطه داد انست واین شنیعه غوطه میدهد
صاحبش را در اتش دوزخ وبعضی گویند غموس انکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی
را ببرد وقید گذشته برای ان کرده شد که اگر بکار اینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد واز کفارت
کفاره ببرد واز بزه ان خلاص شود رواه البخاری وفی روایة انس وشهادة الزور بدل الیمین الغموس
ودر روایت انس وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای والیمین الغموس
متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی الیمین الغموس مذکور است
از افراد بخاریست وبروایت انس که در ان بجای والیمین الغموس وشهادة الزور است
متفق علیه **وعن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات بپرهیز
شوید وترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما هن و
چه چیزند وکدامند ان هفت خصلت که هلاک کننده قال گفت انحضرت الشرک بالله شرک آوردن
بخدا **والسحر** وجادوی کردن وتعلیم سحر نیز همین حکم دارد وبعضی گویند اموختن او روا ست
تا دفع سحر از خود تواند کرد وجمال الدین در حاشیه شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است باتفاق
وجماعه از صحابه وغیر ایشان بر انند که ساحر را باید کشت وبعضی میگویند که اگر سحر بموجبات

کفر باشد باید گشت اگر از ان توبه نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم
کردن و فرا گرفتن بر ان همه حرام است و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و کشتن ذاتی که حرام
گردانیده است خدای تعالی مگر بحق و اکل الربوا و خوردن ربوا و اکل مال الیتیم و التولی یوم الزحف
پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران و زحف جنبیدن و رفتن بر رقعه خانک
کودک رو و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن است بشقت و از دحام مشابه بزحف
است و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بر ان حرام
نیست و در ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود بعد از ان تخفیف واقع
شد و بر دو قرار یافت و قذف المحصنات المومنات الغافلات و از کبایر است دشنام
دادن بزنا زنان پارسا مسلمان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است و این
مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از انجا باید جست متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم و هم از ابی هریره روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یزنی الزانی
حین یزنی و هو مومن زنا نمیکند زنا کننده در ان هنگام که زنا میکند و حال انکه مومن است یعنی در
در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تهدید است بر ارتکاب
زنا و مبالغه است در نهی از ان و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مومن و دزدی نمیکند
دزدی کننده هنگامی که دزدی میکند و حال انکه او مومن است و لا یشرب الخمر حین یشربها و هو مومن
و می نوشد شراب را کسی هنگامی که مینوشد و حال انکه وی مومن است و لا ینتهب نهبة یرفع
الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها و هو مومن و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر می
دارند مردم بسوی غارت کننده در ان چشمهای خود را و نگران میمانند در ان یعنی انکار غارت
میکنند چنانکه مردم در وی می نگرند و می نالند و قدرت بر دفع ان ندارند و حال انکه وی مومن است
و غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا این صفت و بر یغالت و نهبه بفتح نون بمعنی
غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است و لا یغل احدکم حین
یغل و هو مومن و خیانت نمیکند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال انکه مومن است
غلول خیانت کردن از غنیمت و دزدیدن از ان پیش از وقت قسمت و بمعنی مطلق خیانت
نیز آمده و سابقا در حدیث گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید
و دور دارید خود را ازین گناهان مذکور متفق علیه و فی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس
این عبارت نیز آمده و لا یقتل احد حین یقتل و هو مومن و نمیکشد هیچ کس هنگامی که میکشد
و حال انکه مومن است قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی و شاگرد ابن

کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده تعلیم کردن و فرا گرفتن ... ۱۲۲۵

عباس بود و راوی از وست گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه چگونه کشیده میشود
ایمان ازین شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود و شبک بین اصابعه ثم
اخرجها و تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر کرد او رد انگشتان را پس بیرون
آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت بر کشیدن ایمان که گشت مخلوط و ممزوج بود
باذات آدمی پس از ان بر آمد فان تاب عاد الیه هکذا پس اگر توبه کرد و برگشت از ان معصیت
باز میگردد ایمان بسوی وی و شبک بین اصابعه و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن
صورت عود و ظاهر این حدیث انست که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر انکه مراد
از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در اخر فصل ثالث از حدیث ابی هریره
باید که چون بیرون امد از ان عمل باز می اید ایمان و قال ابو عبد الله گفته است بخاری در توجیه
این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاریست علیه
الرحمة لا یکون هذا مومنا تاما نمیباشد این شخص که بدکار است مسلمان کامل و لا یکون له نور الایمان
نمیباشد مر او را در ینحالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست هذا لفظ البخاری این عبارت
که گفته شد عین عبارت بخاریست و انیمعنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست
بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعضی مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است
و این عبارت می ارند که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت
صحیح است اما معنی ایمان کاملست نزد ایشان و نزد همه اهل سنت جماعت و این سخن را
در مواضع دیگر مشروح تر در مقدمه للمعات گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم زیاده کرده است مسلم
این عبارت را و ان صام و صلی و زعم انه مسلم و اگرچه روزه میدارد و نماز میگذارد و گمان میبرد و
میگوید که من مسلمانم ثم اتفقا پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این
عبارت اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت از ان منافق گفته است اذا
حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید و اذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند وفا
نکند بانچه وعده کرده است مگر بجهت ضرورتی که پیش آمد و گفته اند که این بر تقدیریست که وعده
کند بنیت خلاف و وفای وعده از مکارم اخلاق است و تفصیل ان در باب الوعد
باید و اذا اوتمن خان و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخنی نزد وی و اعتماد کرده
شود بر وی خیانت کند این سه خصلت از ان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر
تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد انست که این صفات لایق منافقانست

ونزاوار انجان مسلمان نیست که از نهان پاک و بری باشد چه در اینها باطن مخالف ظاهرست
چنانکه منافق را اول بازبان کجی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادة نکند و مصر را
نباشد تا مبادا بدان خو کرده و رفته رفته بتحقیق نفاق کشد و بالجمله علامات نفاق مستلزم
وجود نفاق نیست و بتحقیق مراد انذار تحذیر مومنانست از اتصاف باین صفات
و تشدید و تغلیظ بران کسان که این صفات دارند و بعضی گفته اند باین کلام آنحضرت نشان
داد صحابه را بر اشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه و سلم بذکر و
صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان و اسما
نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و ازینجا معلوم میشود که در مومنان صحابه
این صفات نبود وجه اول ظاهرترست متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اربع من کن فیه چهار خصلت در وی کان منافقا خالصا باشد
آنکس منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن و هر که باشد در وی یک خصلت
ازین چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی یک خصلت از نفاق و
بهمین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت اینست اذا
اؤتمن خان چون امانت برده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند واذا حدث کذب
و چون سخن کند دروغ گوید واذا عاهد غدر و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی
خلاف وعده کردنست و فردی خاص ازوست واذا خاصم فجر و چون جدل کند و پیکار کند
باهم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المنافق کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال
او مانند گوسپند نیست مایل و متردد میان دو گله گوسپند تعیر الی هذه مرة میرود بسوی این گله
یکبار والی هذه مرة و بسوی این گله دیگر بار دیگر چنانکه گاهی منافق بجانب طایفه می آید
و گاهی بجانب دیگر میرود و دوروی میکند و در اصل عائره مادهٔ گوسپند را گویند که میگردد تا نری
یابد که بروی بر جهد رواه مسلم **الفصل الثانی** صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید
سین مهمله صحابیست ساکن کوفه و حدیث او در ایشانست دوازده غزوه همراه آنحضرت
حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی
لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مریار خود را اذهب بنا الی هذا النبی برو ما را بسوی
این مرد که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او
لا تقل نبی مگو که پیغمبرست انه لو سمعک بدرستی که وی اگر بشنود این کلمه را لکان له اربع

خصلت زاید که هر کس بهان برای اجمالیه

امین

امین برایه باشد مر او را چهار چشم کنایت از غایت سرور و خوشحالی چه سرور و شادی در قوة
باصره بیفزاید و چون غم و محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن
نماید همچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود والله اعلم که مراد آنست که آنکه
میشنود منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردد و چه هر که انتظار دارد و نگران میباشد چنانکه
میگویند چشم من در راه انتظار توچهارست فاتیا رسول الله پس آمدند هر دو یهودی پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و سلم فسألاه عن تسع آیات بینات پس پرسیدند آنحضرت را از نه آیة ظاهر
و پیدا آنچه مشار در نفهم پرسید آنست که مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام چنانکه
فرموده ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن که در تفاسیر بیان
کرده اند ولیکن آنچه در حدیث جواب ایشان مذکورست احکام اند که همه ادیان و ملل را شامل اند
پس بعضی میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب اشارة کرد که سوال از معجزات چه میکنید
از احکام کنید که اهم و اتم است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت
مقررگشته است و بعضی گویند که آنحضرت بعد از ذکر معجزات که جواب اینها شود و احکام دین نیز بیان
کرد برای انذار و ارشاد و راوی از جهت شهرت ذکر نکرد و بعضی گویند مراد بآیات بینات همین
احکام است چه احکام فرع علامات و نشانه اند بر سعادة کسی بدان عمل کند و شقاوة آنکه عمل نکند
و این احکام ظاهر و بین و مشهوراند در جمیع ملل فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدای صلی
الله پس گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم لا تشرکوا بالله شیئا شریک نگردانید بخدا چیزی را ولا تسرقوا
و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق نکشید ذاتی را که
حرام گردانیده است خدا تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببرئ و مبرید شخصی را که بی گناه
و بیزارست از آنچه تهمت میکنید او را و نرسانید قصه او را بدروغ الی ذی سلطان بسوی
کسی که خداوند سلطنت و قوة و زورست لیقتله تا بکشد او را او بکشد و ایذا رساند و ظلم کند
چنانکه نزد سلاطین یکی را بگیرانید و بکشتن و مصادره کردن میدهند ولا تسحروا و سحر نکنید ولا
تاکلوا الربوا و ربا نخورید ولا تقذفوا المحصنة و دشنام زدن بزنا زن پاک پارسا را ولا تولوا
للفرار یوم الزحف و پشت ندهید و رو نگردانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا
این نه حکم همه ملتها را شامل است بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص یهود است و فرمود
وعلیکم خاصة الیهود و واجبست بر شما که یهود باید بالخصوص ان لا تعتدوا فی السبت که تجاوز از
حد نکنید و بیفرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان
ده حکم برای سوال مهیا ساخته و دهم را که مخصوص باینانست در دل مضمر داشته اند و از نه

حکم بصحیح سؤال کردند پس آنحضرت آن نه را ذکر کرد و هم را که سفیر داشته بودند باین عبارت جدا
کشف فرمود نماز پس بجهت بوسه بر دست و پای شریف دادند قال کذا صفوان فقبلا یده
و رجلیه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پای آنحضرت را و قالا نشهد
انک نبی و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهودی دانستند این
شهادت ایمانی نیست که اذعان و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت که داشتند و ایمان
تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته و از اینجهت قال کفت
آنحضرت فما یمنعکم ان تتبعونی پس چه باز میدارد شما را از آنکه اذعان و قبول نمایید و متابعت کنید
مرا قالوا ان داود گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا کرد بان لا یزال من ذریته نبی دعا کرد بر وردگار خود
که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت و لا بد دعای وی مستجاب شده باشد
پس البته پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و ایشانرا غلبه
و شوکت خواهد بود وانا نخاف ان تبعناک ان تقتلنا الیهود و ما میترسیم که اگر متابعت
کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود و این افترا محض است از یهود تا سهو که کذب
و افترا و تهمت بستن است ایشانرا نیست و هرگز داود علیه السلام این دعا نکرده و در تحویه است و چگونه
درخواهد و وی در توریت و زبور خوانده است که محمد صلوات الله و سلامه علیه خاتم النبیین
است و دین وی ناسخ تمام ادیان و بعضی گویند که یهود قایل بودند بنبوت آنحضرت بعرب
خصوصا و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند و درینجا نیز لازم میشود که دروغ بر پیغمبر روا باشد
و آنحضرت خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس لازم آمد تصدیق وی در آن کاه
الترمذی و ابو داود والنسائی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث من اصل
الایمان سه خصلت است از جمله اصول ایمان و اقوی اعمال که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد
و از بیخ برکنده شود الکف عمن قال لا اله الا الله باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا
نکفره بذنب بیان کف است یعنی کافر ندانی و مکفر از آنکه این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از
وی اگرچه کبیره باشد و درین رد است مر قول خوارج را که گویند مؤمن بارتکاب معصیت
اگرچه صغیره باشد کافر گردد و لا تخرجه من الاسلام بعمل و بیرون میار و حکم مکن به برآمدن او از
مسلمانی بهر عملی که بد بکند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون
می آید از اسلام اگرچه در کفر نمی آید و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر گویند که
مرتکب کبیره مؤمن نیست و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مؤمن و کافر والجهاد
ماض منذ بعثنی الله و دیگر از اصول دین آنست کارزار کردن بکفار دایم و مستمر است از آنگاه که بر

انگیخته

انگیخته و فرستاده است مرا خدای تعالی و امر کرده است بجهاد الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال تا آنکه کار
زار کنند آخر این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج برایند و مجال کارزار
بایشان تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی
زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد و لا یبطله جور جائر و لا عدل عادل باطل نکند وجوب جهاد را جور
سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق
باشد و بهر حال واجبست موافقت وی بر آمدن با وی از برای جهاد اگر گفته شود جور جائر
محل آنست که مبطل گردد اما ابطال عدل متصور نیست پس نفی آن چه فایده دارد جواب آنست
که مقصود استوار هر دو حالتست یعنی همچنانکه عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد با آنکه چون عدل
موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بقتال است جای آنست که از جهاد مستغنی
و محتاج بدان نشوند از اینجهت فرمود و لا عدل عادل فافهم والایمان بالاقدار سیوم اصل دین
ایمان آوردنست بتقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر اوست تعالی
رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان
چون زنا کند بنده بیرون می آید از وی ایمان فکان فوق راسه کالظلة پس می باشد بالای سر وی
مانند سایبان و ظله بضم ظا معجمه هرچه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی
است ایمان را و هر چیز را از معانی در آن عالم مثالی است چنانکه از اجسام این عالم است :
گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان و سیوطی در رسایل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارد
در آن آورده است و جمله از آن در شرح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بظله و
تشبیه وی بدان اشارتست که اگرچه بنده بمعصیت کند از حکم ایمان و نور اینست برآمده
است ولیکن هنوز در پناه و در سایه حمایت اوست و مطلقا از وی مفارق نشده که باز
نیاید چنانکه فرمود فاذا خرج من ذلک العمل پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل
زشت که زناست و در تعبیر بعمل تلویح است که جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا رجع
الیه الایمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث
عن معاذ قال اوصانی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا بعشر
کلمات بده سخن قال لا تشرک بالله شیئا انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمه کفر را وان قتلت و حرقت
و اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت او را باخذ عزیمت بالغ
فرمود در آن و دیگران را برخصت ترا ذن کرد و لا تعقن والدیک و عاق مکن مادر و پدر خود را
و مکن خلاف فرموده ایشان مادام که آن فعل مباح باشد وان امراک ان تخرج من اهلک و مالک

اگرچه فرمایند تزا به بیرون آمدن از زن وفرزند ومال وگفته اند این بمبالغه وتاکید است درین باب
وواجب نیست بیرون آمدن از انجمله ومچ ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا وترک مکن نماز فرض را
دیده ودانسته فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا ازیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را بعمدا فقد
بریت منه ذمة الله پس بتحقیق بیزار شد ودور شد از وی عهد خدا که بامن وامان مومنان
ثابت شده است فظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است وهمین است مذهب
شافعی وبعضی ایمه دیگر ودر مذهب حنیفه ومالکیه او را باید زد وتعزیر کرد وبند وزندان فرمود و
گفته اند که صحابه هیچ کس هیچ کاری را از اعمال بکفر منسوب نمیداشتند مگر تارک صلوة را ولا تشربن خمرا والبته منوش
خمر را فانه رأس کل فاحشة پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه وبدکاریست چه مدار ایمان
وطاعت بر عقل است چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک وایاک والمعصیة
ودور دار خود را از گناه ونیز ازان فان بالمعصیة حل سخط الله وایاک زیرا که بگناه کاری فرود می
آید خشم وبیزاری الله وایاک والفرار من الزحف ودور دار خود را از گریختن از جنگ کافران
وان هلک الناس واگرچه هلاک شوند مردم این نیز بمبالغه است وقاعده همانست که سابقا
گفته شد که یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد واذا اصاب الناس موت وانت فیهم وچون
برسد مردم را مرگ از وبا وطاعون وحال آنکه تو در ایشان فاثبت بر جای خود باش وبیرون
مرو حکم انست که در شهری که وبا پیدا گردد ازان جا بیرون نباید رفت واز جای دیگر هم بآن
شهر نباید شد وگریختن از طاعون معصیت است ودر حکم فرار از زحف واگر اعتقاد
کند که اگر بگریزد البته بمیرد واگر بگریزد البته بسلامت بماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک وانفق
علی عیالک من طولک وصرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقه واجبه که
بر گردن تست ولا ترفع عنهم عصاک ابدا وبر مدار ازایشان عصای خود را یعنی ایشان را
از برای ادب واخفهم فی الله وبترسان ایشان را بجهت خدا رواه احمد وعن حذیفة قال
انما النفاق کان علی عهد رسول الله حذیفة بن الیمان صحابه بزرگ عظیم الشانست صاحب سر
رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر
زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واما الیوم ومامروز در زمان ما فانما هو الکفر او الایمان
پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف او میان مردم بودند مومن وکافر ومنافق
وحکم شریعت دران زمان ان بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند ودر حال
ایشان میمودند وتعرض بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها ومصلحتها که دران بود اما
الان آن حکم نماند واگر نفاق ظاهر شود وثابت گردد که کسی نفاق میکند وپنهان کفر می ورزد او را

قتل

قتل میکنیم واحکام کفر بروی اجرای تمام رواه البخاری باب فی الوسوسة ووسوسه در اصل
لغت آواز نرم وآواز زیور زنان مثل خلخال وجز آن واندیشه بد مراد اینجا حدیث نفس وشیطان
است از افکار فاسده وخواطر ردیه که باعث گردد بر کفر ومعصیت وبجا باعث بر ایمان وطاعت
گردد از الهام خوانند ووسواس بفتح واو وکسر نیز هم بمعنی اوست وبمعنی شیطان نیز آمده و
کریمه من شر الوسواس را بعضی بدان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی بدرستی که خدای تعالی در
گذرانیده است از امت من ما وسوست به صدورها چیزی که وسوسه کرد بدان چیز سینهای
ایشان در بعضی نسخ نفسها ما لم تعمل به ما دام که عمل نکرده بدان چیز او تتکلم یا نگفته یعنی عملی
نباید کرد نفس وشیطان بدان وسواس بد ودر خاطر میکنند اندیشه او را کنند یا سخنی که نباید
گفت در خاطر وسواس میکنند تا نگویند نمی نویسند وبران مواخذه نمیکنند واین از
خواص این امت مرحومه محمدیه است وامم دیگر بدان ماخوذ ومعاقب بودند متفق علیه
وظاهر این حدیث انست که بعزم معصیت ماخوذ نبود وباین رفته اند بعضی از علما ومتوفی
انست که بنده بعزم معصیت ماخوذ است وتفصیل مقام انست که انچه در نفس یکایک
افتاد بی اختیار واز ان جنس نماند عفو است از همه امتها از جهت عدم اختیار وچون در
دل افتاد وباقی ماند ودر ساحت سینه جولان کرد وآنرا خاطر خوانند این قسم عفو است
ازین امت واین فضل ورحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهو ونسیان که ان
نیز مرفوع است ازین امت وبعد از جولان چون محبت ولذت ان پیدا آمد وخواهش حصول
ان ووصول بدان حادث گشت واز او هم کویند این است ابرین نیز مواخذه نیست وناعل
نیازمند در نامه اعمال نمینویسند بلکه اگر قصد کرد وبتر باز دو هست نفس ازان حسنه برای بنویسند
اینجا قسمی دیگر است که نام ان عزم است وان قرار داد نفس است بر معصیت وجد وعزم
بران چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب ان مهیا نیست واگر
مهیا کرده میکند البته برین قسم مواخذه هست چه این قسم از اعمال قلب است چنانچه عقاید
واخلاق ذمیمه وبنده ماخوذ است باعمال قلب چنانکه باعمال جوارح اما باید دانست که عزم
معصیت همین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است وبنده بران
ماخوذ ولیکن زنا نیست ومواخذه بران مثل مواخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت است
فروتر از پایه زنا وعنه قال وهم انا بهریرة روایت است که گفت جاء ناس من اصحاب رسول الله
آمدند جماعه از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسألوه

پس رسیدند آنحضرت را انا نجد فی انفسنا براستی که ما می یابیم در دلها خود از وساوس و خواطر ما
یتعاظم احدنا ان یتکلم به چیزی که بغایت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان
آرد آنرا قال گفت آنحضرت او قد وجدتموه آیا بتحقیق یافتید شما کراهیت و گرانی بر زبان آوردن
آن چیز را که در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یافتیم قال ذاک صریح الایمان فرمود این گران
یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمانست زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت
حق و تعظیم امر اوست و اینها آثار و نتایج ایمانست چه قبیح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان
نتوانند آورد از صدق ایمانست رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان
احدکم می آید یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان اویند بلکه اگر عامتر
از شیطان جن و انس دارند نیز میشود چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه
و اضلال مخصوص بابلیس است و مرجع و مدار این کار اوست فیقول پس میگوید شیطان و
وسوسه میدهد من خلق کذا کس خلق کرد و که پیدا کرد فلان چیز را و که پیدا کرد فلان چیز را و لابد در
جواب شیطان که پیدا کرد این همه را پروردگار حتی یقول تا آنکه برسد که بگوید شیطان من خلق ربک
که پیدا کرد پروردگار ترا فاذا بلغه پس چون برسید شیطان این قول را فلیستعذ بالله پس باید که پناه
جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان ولینته و باید که باز آید از وسوسه و گفت و گوی شیطان و از
بحث و مجادله با وی و برخاستن از مجلس و تغیر حالت نیز موثر است در آن چنانکه در حالت
غضب برای دفع و فرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه شیطان فتح باب وسواس
و مزید آثار شر اوست و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع وی
نباشد پس پناه استعاذه بجناب حضرت حق جل و علا و طلب دفع شر از وی و گریختن از اسم المضل
باسم الهادی سبیل نجات و علاج اقسام استعاذه و اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از
و نفی تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه بزبان کافی نیست و لیکن
این نیز مجربان کار راست پوشیده نماند که سوال کردن که کس خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق
الظاهر الفساد است و مستلزم تناقض است زیرا که هرچه موصوف بمخلوقیت است در تحت الله
خلق الخلق در آید بعد از آن نسبت خلق الله تعالی و گفتن که کس خلق الله نامعقول و متناقض
است فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس یتساءلون همیشه
هستند مردم که سوال و گفت و گو میکنند یکدیگر بروجه مجادله و محاجت با نفس و شیطان بطریق توهم
و خواطر حتی یقال هذا تا آنکه گفته میشود این قول که خلق الله الخلق پیدا کرد هذا خلق را خدا خلق
الله پس که پیدا کرد هذا را فمن وجد من ذلک شیئا پس کسی که بیابد از این قول و از این وسواس چیزرا

قلیل

قلیل است باعوذ و رسله پس باید که بگوید از برای دفع آن آمنت بالله ایمان آوردم بخدا که منزه است از آن و ایمان
آوردم بپیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را و نفی نقایص پس این قول بجای استعاذه و انتهاست
که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله و وساوس و طیبی گفته که آن کلمه کفر است پس
واجب گردد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که این تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد متکلم گردد
اما اگر بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بروجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لایق
آنست که سخن بروجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس وی آمنت
بالله و رسله تجدید ایمانست و اگر بطریق خطور و وسوسه است از برای دفع وسواس و رفع خلجان
است و ظاهر شق آخر است فافهم متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما منکم من احد الا و قد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است
بروی قرین و مصاحب وی از جنیان و قرینه من الملائکة و قرین و مصاحب وی از فرشتگان
یعنی هر آدمی را دو قرینست یکی جن که کار وی میل بمعاصی بود و وسوسه می افکند او را و دیگر فرشته که
بکار نیک امر میکند و الهام مینماید بخیر و در بعضی روایات آمده است که زائیده میشود آدمی زاد را فرزندی
مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن او را همزاد وی میگویند قالوا و ایاک گفتند صحابه و ترا نیز ای
نیکی و داخل میداری در این عموم و ترا نیز قرینی از جن هست یا رسول الله قال گفت آنحضرت
و ایای و مرا نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن هست و لکن الله اعاننی علیه و لیکن
خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بروی فاسلم این لفظ را بر دو وجه روایت کرده اند
یکی برفع میم بصیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه بر قرین من از جن پس سلامت
میمانم از شر وی و از آفت وسواس وی ایمنم و وی منقاد و مسخر من است دوم بفتح میم بلفظ
ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمان
برداریست و این معنی راجع بوجه اولست و در بعضی روایات تصریح فاستسلم نیز آمده مگر اسلام
بمعنی ایمانست یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه
مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب
نهایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شاهد این معنی است فلا یامرنی الا بخیر گفت
پس امر نمیکند مرا بهیچ چیز در هیچ حال مگر بنیکی و طاعت رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من الانسان براستی که شیطان میرود
ادمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی و بیان تصرف
و تمکن اوست براغوا و از راه بردن او را غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود

در بدن آدمی در رود نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که روان بود در اجسام کثیفه ممکن
است چنانکه آتش و هوا ظاهر آنست به تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم **وعن** ابی هریره رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود نیست از فرزندان آدم هیچ زاییده
شده الا یمسه الشیطان حین یولد مگر آنکه می ساید او را بدست شیطان و میخلاند در هنگامی که زاییده
میشود چنانکه ایذا میکند و درد ناک میگرداند او را فیستهل صارخا پس آواز میکند آن زاییده شده
در حالی که فریاد برزند و می نالد و گریه میکند من مس الشیطان از دست سودن شیطان یعنی
گریه که میکند بچه در هنگام زاییده شدن باین سبب است و غرض آن لعین از این مس تباه کردن این
فرزند است از فطرة اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد در وجود وی غیر مریم وابنها جز مریم
و پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان واقعا دفتر و مطهره از جهت
دعای مادر مریم او را و اولاد و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را
که گفت و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت این
مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم چه مر آنحضرت را فضائل
و معجزات و کرامات است که هیچ یکی از انبیا را نیست و فوائد که در مفضول منتفی باشد که در فاضل
نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود و گفت بنده ضعیف محرر این سطور
صواب است که آنحضرت مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت جز نبید جدا از احوال
عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او و تطهاره ارفع و اعلا است که شیطان را در هنگام ولادت
بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلام که میگوید در محاورات
خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است بر آن و این سخن هویدا است که گفتیم والله اعلم **بحقیقة**
دامن اجلال آن نازک نهال باغ دین برتر از مدینه که روی دست نامحرم رسد متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم روایة از ابی هریره است رضی الله عنه
که گفت گفت آنحضرت صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان آواز کردن و نالیدن فرزند
هنگامی که بیرون می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغة بفتح نون و سکون زای
و بعین معجمه خلانیدن نیزه در رختن بچوب و بمعنی افساد و اغوا نیز آمده متفق علیه **وعن**
جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه
علی الماء بدرستی که ابلیس مینهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار کبر و تجبر و شوکت و سطوت
اگر مراد نهادن تخت است بروی آب پس نگاه داشتن حق تعالی او را از آب مکر و استدراج
است و اگر کنایت است فلا اشکال ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس بیشتر می انگیزد و میفرستد

ابلیس فوجهای خود را در بلاد و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید
یا پاره لشکر که بر دشمن بفرستند از پنج تن تا سیصد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش در اصل
بمعنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و رحمت و گناه
و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة پس نزدیکتر
لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبه بزرگترین ایشانست از روی فتنه و کم او کردن این و
محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیز تر زد وی مقرب تر و معزز تر یجیئ احدهم فیقول می آید یکی
از آن شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا و کذا کردم من چنین و چنین کار بد
و فتنه فیقول ما صنعت شیئا پس میگوید ابلیس کردی تو چیزی کار را و نه چیزی کار بد قال گفت
آنحضرت یا جابر بروایت از آنحضرت ثم یجیئ احدهم فیقول بعد از آن می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما
ترکته حتی فرقت بینه و بین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افکندم میان وی و میان
زن وی فیدنیه منه پس نزدیک میکرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود ویقول نعم انت می
گوید نیکو یار و مددکار منی تو قال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر او را
قال اراه گمان می برم من جابر را که گفت این لفظ را قال فیلتزمه پس کنار میکرد ابلیس آن لشکری
خود را و این لفظ را جابر زیاده در حدیث گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد در روایه مسلم
اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن دو وجه گفته اند بعضی از اکابر گفته اند که مراد به تفریق جدا
انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوهر حرام گردد و وطی کند حرام افتد و فرزندی که بیاید حرام
زاده باشد پس اولاد زنا بر روی زمین بیشتر شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث
خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرة و بعضی گفته اند در توجیه این کلام و ممکن است
که گفته شود مراد بتفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان
یا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد
آدم گردد والله اعلم **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قد ایس من
ان یعبده المصلون فی جزیرة العرب بدرستی که شیطان نا امید شد از آنکه پرستش نمایند او را نمازگزارندگان در جزیره عرب و زمین وی حد زمین عرب طول و عرض در شرح بتفصیل و اتمام
کرده است نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوی دریای
فارس و روم و نیل و دجله و فرات ولکن فی التحریش بینهم ولیکن شیطان در مقام برانگیختن
و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیره عرب طمع و امید دارد در آنچنانکه بعد از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقایع افتاده رواه مسلم اما بانکه معنی

جست گر مراد بمصلین کسیست تقریر نه چنین گفته
در معنی عبادت شیطان ام

عبادت شیطان کفر وارتداد است ومراد بمصلین مومنان که نماز را برپای میدارند بعد ازان انکار
اورد که بعضی از مومنان بعد از انحضرت صلی الله علیه وسلم مرتد شدند وتابع مسیلمه کذاب شدند و
براه کفر وعناد رفتند وجواب داده که انحضرت نفرمود که ایشان کفر وارتداد نورزند بلکه خبر داد از ناامید
شدن شیطان از انچه انچه دریافت از شوکت وعزت واجتماع وکثرت مومنان ولیکن با وجود ناامیدی
ارتداد واقع شد پس منافاتی میان این حدیث وان قصه نباشد یعنی مقصود انحضرت اخبار ست از انکه
دولت وشوکت اسلام بجایی رسد که شیطان ناامید گردد که بعد از وی ارتدادی واقع شود نه عدم
وقوع ارتداد قطعا واین تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و متبادر از ناامید شدن شیطان
عدم وقوع است وکنایت است ازان وطیبی گفته که مراد بمصلین مومنانند ومراد بعبادت
شیطان عبادة اصنام واگرچه اصحاب مسیلمه مانع الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام
نکردند انتهی وممکن است که گفته شود معنی حدیث اخبار است بعدم تبدل دین وانهدام قاعده
اسلام وعود بملت کفر واشراک بر سبیل استمرار ودوام چنانچه قبل از بعثت بوده واین منافات
ندارد بارتداد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادة اصنام کنند نیز منافات ندارد والله اعلم **الفصل
الثانی عن** ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم جاء رجل امد او را مردی فقال پس گفت انی احدث نفسی بالشی
بدرستی که من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسهای اکون حمة احب الی هر آینه اگر گردم انگشت
شوم دوست داشته شده تر است بسوی من ان اتکلم به که کردن من بیان چیز که حدیث می
کنم بالنفس و بر زبان آوردن از احممة بضم حا وفتح هر دو میم انگشت وحمم جمع وی یعنی اگر بسوزم
وماند انگشت خاکستر وسیاه و فنا بود شوم بهتر که ان سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان ارم قال
گفت انحضرت الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة حمد مر خدای را که باز گردانید امر او را یعنی امر شیطان را
که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمان قدر در گذرانید و قدرت
که عمل کند بدان و بر زبان ارد او را تا مواخذه شد او بر ان رواه ابوداود **وعن** ابن مسعود رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة بابن ادم بدرستی که مر شیطان را
لمه است بفرزند ادم وللملک لمة ومر فرشته را نیز لمه است بفتح لام وتشدید میم از المام
بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطان با اوست وهم فرشته
و هر دو را با او کار است فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدنست
بیدی وگفتن که اگر این کار خیر کردی ببدی گرفتار خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردی وخود را
بعبادت وی گذاشتی بفقر وخواری مبتلا خواهی شد وتکذیب بالحق ونسبت بدروغ

از تکلم

کردن بحق است واما لمة الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق واما کار فرشته نوید دادنست
بنیکی ونسبت راستی کردنست بحق واندا خاص بیقین است در دل ومشهور انست که در
نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما الجنب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را در دیگری اطلاق
میکنند ونیز تخصیص بر تقدیر یست که کلمه خیر وشر مذکور نباشد ونزد ذکر هر دو برابرند فمن وجد ذلک
پس کسی که یابد از وعده خیر را که لمه ملکست فلیعلم انه من الله پس باید که بداند که ان از
خداست یعنی صادر است از جناب رحمت ولطف وی فلیحمد الله پس باید شکر گوید وثنا
گوید خدا را تعالی شانه ومن وجد الاخری وکسی که یابد لمه دیگر را که از شیطانست فلیتعوذ
بالله من الشیطان پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان ثم قرا پس خواند انحضرت
صلی الله علیه وسلم موافق مضمون این حدیث ومؤید وی این ایة را الشیطان یعدکم الفقر
شیطان وعده میکند شما را یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ویامرکم بالفحشاء
وامر میکند بجل وعرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال البیضاوی فی
احزا ایة انیست والله یعدکم مغفرة منه وفضلا وخدا تعالی نوید میدهد شما را در انفاق امرزیدن
گناهان وزیاده بران یعنی ثواب بر انفاق یا بیرون زیاده بر انچه نفقه کرده اید در دنیا و
اخرة وموافق ایة بحدیث بجهة انست که چون لمه ملک منسوب بجناب حق است پس وعده
مغفرت وفضل از وی تعالی در معنی لمه ملک است رواه الترمذی وقال روایة کرد این حدیث را
ترمذی وگفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است ومعنی حدیث غریب در مقدمه معلوم
شد بدانکه این حدیث اشارتست بعلم خواطر واین علم از دقایق علوم معلوم است قوم است
و میزیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی وتصفیه قلب وتنور ان بنور یقین ومشهور میان قوم
انست که خواطر چهار قسم است حقانی ونفسانی وملکانی وشیطانی ووجوه تمیز میان اینها مذکور است
در کتب قوم وبسی دقیق است وبعضی از متاخرین مشایخ گفته اند که خاطر اگر در شهوات
مباح است نفسانیست واگر در محرمات است شیطانیست واگر در طاعت است ملکی است
واگر در قطع از ماسوی الله است حقانیست وحضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی را قدس
سره رساله ایست بمفاتیح الغیوب فی معرفة خواطر القلوب بسی نافع ومفید در شرح جزوی ازان نقل
کرده ایم **وعن** ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قال گفت لا یزال الناس یتسالون حتی یقال هذا همیشه اند مردم که می پرسند تا گفته شود این
سخن را خلق الله الخلق فمن خلق الله بیدا کرد خدای تعالی خلق را پس که پیدا کرد خدا را عز وجل و
تعالی وتقدس فاذا قالوا ذلک پس چون بگویند ایشان این قول را فقولوا پس بگویید شما ای

سامعان برای رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسه و خاطر الله احد خدای یگانه در ذات
وصفات خود و نیز همتاست الله الصمد خدایست که محتاج بوی هر که غیر اوست وهمه در
حوائج و مقاصد قصد بدرگاه او دارند لم یلد ولم یولد نزاد هیچ کس را و نزاییده شد از هیچ کس
ولم یکن له کفوا احد و نیست مر او را مانند و همتا هیچ یکی این صفات منافی مخلوقیت غیر خالق را
ثم لیتفل عن یساره ثلثا پس باید که بعد از ذکر این صفات تفل کند از جانب چپ خود سه بار
کسی که شنود این کلمات را و تفل دم کردنی که با وی اندکی اب دهن اید و او را تاثیر است در
دفع شیطان و شر او و تخصیص جانب چپ برای انکه شیطان دران جانب می باشد ولیستعذ بالله
من الشیطان الرجیم و باید استعاذه جوید بخدا از ان دیو رانده شده رواه ابو داود و شد ذکر
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص
را که در مصابیح درین باب ذکر کرده است در باب خطبه روز نحر بجهة انکه مناسبت وی بان باب
ظاهر تر و بیشتر است ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا همیشه اند مردم سوالها میکنند از
یکدیگر تا انکه میگویند این قول را الله خلق کل شیء خدای تعالی پیدا کرد هر چیز را فمن خلق الله عز وجل
پس که پیدا کرد خدا را رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری و باین لفظ که مذکور شد مسلم
ولمسلم را روایت باین لفظ است که قال گفت آنحضرت قال الله تعالی گفت خدای عز وجل
ان امتک لایزالون یقولون هر چیستی که است تو همیشه می گویند ما کذا ما کذا این چیست این
چیست یعنی سوال میکنند از حقایق اشیا و کاوش مینمایند از احوال آن حتی یقولوا هذا الله
میگویند این قول الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل وعن عثمان بن ابی العاص ثقفی است
عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طایف و همه آن بود در حیات آنحضرت و خلافت
ابی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت چون ثقیف عزم
ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما اخر مردم در اسلام پس نباشید اول در
ردت پس بگفته او باز ماندند و مرتد نشدند روایة کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن
المسیب مادر او گفت چون امد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم زاییدم من حاضر بودم قال روایت
از عثمان بن ابی العاص که گفت قلت گفتم یا رسول الله ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی
وبین قراتی هر آینه که شیطان حایل میگردد و مانع می اید میان من و میان نماز من و میان قرات
من یلبسها علی یخلطها میکند قرات را بر من و در شک می اندازد مرا دران و در وسواس می
افکند مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاک شیطان آن که حایل میشود

میان تو

وسبکره او ونماز تنها نیز

میان تو و نماز میان تو و تلبس میکند قرات را بر تو خنزب یقال له خنزب گفته میشود و مر او را خنزب
بکسر خا و زا و فتح هر دو و بضم اول و فتح ثانیه و بهر وجه نون ساکن است و این لقب ان شیطانست
که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل یعنی گوشت پاره گندیده را گویند فاذا احسسته بر وزن
اول مفتوح و ثانیه ساکن چون دریابی این وسواس را فتعوذ بالله منه پس پناه جوی بخدا از ان
شیطان واتفل علی یسارک ثلثا و تفل کن بر جانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابو هریره
معلوم شد ففعلت ذلک پس کردم من ان را فاذهبه الله عنی پس دور گردانید او را خدای تعالی
از من رواه مسلم وعن القاسم بن محمد روایة است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی
الله تعالی علیهم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبعه مدینه است و از افضل اهل زمان
خود است گفت یحیی بن سعید در نیافتیم با مدینه هیچ یکی را که تفضیل کنیم او را بر قاسم بن محمد فقه
بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عایشه
صدیقه و وی ابن خال الامام زین العابدین است و صهر امام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق
مات سنة احدی و ثلثین ومائة عمر وی هفتاد و دو رضی الله عنه ان رجلا سال که مردی پرسید او را
فقال پس گفت انی اهم فی صلوتی و هم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه
میکند مرا شیطان که تو نماز تمام و درست نکرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل
بسوی چیزی بی قصد ان در نگاه داشتن حساب و جز ان فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود ان وهم
بر من و وهم بر من و در روایتی فیکبر بالموحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران مینماید این
حال بر من فقال له پس گفت قاسم بن محمد مر ان مرد را امض فی صلوتک بگذر در نماز خود و تمام کن
نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسه او را فانه لن یذهب ذلک عنک پس
هر آینه که هرگز نمیرود آن وهم و وسواس از تو حتی تنصرف تا انکه باز میگردی تو از نماز بعد از ادا
واتمام ان وانت تقول و حال آنکه تو میگویی یعنی شیطان ما اتممت صلوتی اری تمام نکردم
من نماز را چنانکه تو میگویی لیکن قبول نکنم سخن ترا و اعاده نکنم از برغم تو و شکست کار تو و
این اصلی عظیم است در دفع وسواس که تو سوسه شیطان کار نکنند و برگفته او زود رواه مالک
و در حکایات مشایخ اورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این
نماز را که خوب نگذارده گفت باز نمی گردانم گذاردم چنانکه از دست من اید و عذر میکنم از تقصیر خود
بدرگاه حق شیطان گفت سالها کس در نماز باز گردان که نماز جای سالها نیست گفت باز نمیگردانم
شد هر چه شد پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیرخواه توام نماز عبادت عظیم
است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی شانه رفیع سو اجبت بکن حضرة خداوند تعالی را چنین

نمازی گفت اعاده میکنم و راضی شدم بستی مقام خود گفت خدا قبول میکند اینچنین نماز را
گفت پروردگار من کریمست قبول میکند بتفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست
من نمی آید بروش هرگز اعاده میکنم پس مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازینها
رد و نکوهش ای شیطان و دفع وسوسه و بستن راه اوست نه که عمل نادرست و ناتمام کند و
بسا باید در ان راضی باشد بتسویل نفس و بهانه اعتماد بر کرم حق تعالی که هرچه کند کفایتست کریم است
می بخشد و بدانکه اصل وسواس از خیال عقل و تباهی اوست که بزور وهم که شیطان عالم انفس است
و و بیل شیطان عالم آفاق است هرگز حق قرار نمیتوانند گرفت و هیچ چیز نبود در دفع آن چیز
تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطان بزرگی را در طهارت نماز وسواس راه یافت پس هر جا که
در طهارت مکان شک و شبهه میبود همانجا نماز میکرد تا برای دفع وسواس **باب الایمان بالقدر**
فی القاموس قدر بتحریک قضا و حکم و فی النهایة قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و
بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمال
بندگان و در صراح گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدای رشته از حکم و ازین عبارات ظاهر
شد که قضا و قدر یک معنی است و گاهی فرق میکنند و گویند که قضا حکم ازلیست و قدر وقوع آن در لا
یزال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرموده یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشاره بقضا و برعکس این نیز اطلاق یابد
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرموده فقضاهن سبع سموات
ای خلقهن و باین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شأن عبارت
از قضا و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا
و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است و وی سبحانه مسبب
همه اسبابست مجملا و مفصلا و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع
اسباب را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قایم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن
آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات متناسبه آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و
معدوم نمیگردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضاست و متوجه گردانیدن این اسباب با حوال
و حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات و حادث گشتن آن لحظه بلحظه قدر است
پس حکم تدبیر اول کلی و امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیه دایمه را و قدر
توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیاده و نقصان نکرده و ازینجاست
که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادة و نقصان نپذیرد تعالی شأنه و مراد

بایمان

بایمان بقدر آنست که ایمان داریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جز آن
همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کاینات را در ازل و همه بخلق اوست
و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کار خود اختیاری هست که ثواب
و عقاب بران مرتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتب
ثواب و عقاب بران اشکالی و صعوبتی تمام دارد در کتب کلامیه تحقیق آن کرده اند و اجمالا
ترجمه توان گفت اینقدر هست که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار
خوانند که دیده و دانسته باعث شوق و تقرب یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگری ترجیح میکند
برخلاف حرکت مرتعش که اصلا در ان اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل
حرکات جماد است باطل باشد و این خود بمشاهده معلوم است و بحجت کتاب و سنت معلوم
شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست پس مذهب
قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس
حقیقت حال بیان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه
و علی آبائه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی
در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرایط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانکه آتش برای
گرم کردن و سوختن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن
همه بخلق و ایجاد اوست و لکن بمحض خلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود
سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد اختیار او سبب است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و
پیدا کننده همه اوست و وجود اسباب و مسببات و شرایط و مشروطات همه در حیطه قضا و قدر
داخلند و منافات بان ندارد و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب
تصرف در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و در
ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفته اند که این سریست که هیچ یکی از
انبیا و اولیا را بدان اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است
ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که سرور انبیا
و خلاصه اهل اصطفا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که
علوم اولین و آخرین او را داده و حقایق اشیا کماهی نموده اند والله اعلم و علمه احکم
الفصل الاول عن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله گفت عبدالله بن عمرو که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلایق نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلق را

یعنی ثابت کردانیده از ازل در لوح محفوظ یا جاری قلم بران بامر کرد بعضی فرشتگان را بنوشتن و بعضی
گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین انهاست چنانکه خلاف ان نرود و این تاویلست و ظاهر
از نوشتن اثبات نقوش و حروف در لوح وماندن ان قبل ان تخلق السموات والارض
پیش از پیدا کردن اسمانها و زمین بخمسین الف سنة بمدة پنجاه هزار سال مراد طول مدة و
مبالغه در تمادیست میان تقدیر و خلق سموات و ارض نه تعیین و تحدید اینعدد مخصوص
زیراکه تقدیر و تعیین مقادیر خلق در ازلیست پس تعیین سبق ان بعددی معین از زمان
درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتابت است بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر
حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر
در لایزال بود پیش از پیدا کردن آسمان و زمین بمدة مذکوره کما لا یخفی و درینجا کلامی
است که در شرح ذکر آن کرده شده است قال وکان عرشه علی الماء گفت انحضرت
و بود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات فی ستة ایام
وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حایلی
میان ایشان نبود نه انکه عرش موضوع بود بر زمین اب پیش از خلق سموات و ارض و شیخ
ابن حجر گفته مراد باب دریا نیست بلکه این ابیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه و تعالی خواست
و محتمل که مراد اب باشد یعنی انکه حاملان عرش در دریا اند انتهی و بعضی گفته اند که بودن
عرش بران کنایت از قدرتست والله اعلم رواه مسلم وعن عبد الله ابن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر و هر چیز که در عالم است بقضا و قدر الهیست
حتی العجز والکیس تا انکه عجز و کیس که از صفات ادمیانست نیز بتقدیر اوست مراد بعجز
ناتوانی و بیچارگی در امضاء امور بضعف رای و قلت عقل و تجربه و مراد بکیس
توانائی و چلدی در گذرانیدن کارها بقوة رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون
تحتانیه ضد حمق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم احتج ادم و موسی عند ربهما خصومت کردند و احتجاج نمودند یکدیگر ادم و موسی
علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالم دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در اسمان یا زنده کردن در عالم برزخ یا زنده کردانیدن
ادم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا فحج ادم موسی پس غالب امد بحجت
ادم بر موسی تفصیل اینقصه انست که قال گفت موسی آدم را انت ادم الذی خلقک الله
بیده تو ان ادمی که پیدا کرد ترا خدا تعالی بید قدرت خود ونفخ فیک من روحه و دمید در تو از
روح که مخصوص کردانید او را بتشریف خود واسجد لک ملائکته و ساجد کردانید مر ترا فرشتگان
خود را واسکنک فی جنته و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی
الارض پس فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بزمین گویا که این خطیه از ادم بوجود
نمی امد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولادی اوردی پس بسبب فرود افتادن تو
ایشان نیز بزمین افتادند پس با وجود مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد مقصود
انست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی امد فقال ادم انت موسی الذی اصطفاک الله
برسالته وبکلامه پس گفت ادم در جواب موسی تو ان موسی که برگزید خدا تعالی به پیغمبری
خود و بکلام خود بیواسطه واعطاک الالواح و داد ترا الواح فیها تبیان کل شیء در ان
الواح بیان هر چیز است از احکام دین که کفایت کند امت را و مراد بالواح تختهاست
از زمرد و یاقوت که توریت دران نوشته فرود امد و گویند که صحایف توریت هفتاد
شتر بار بود و قرائت جزوی از وی در سالی تمام می شد و قربک نجیا و نزدیک کردانید
خدا تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و راز گوینده بکلم و جدت الله کتب التوریة قبل
ان اخلق پس بازگو که چند یافتی الله تعالی را که نوشت توریت را پیش از انکه پیدا
کرده شوم من قال موسی باربعین عاما گفت موسی نوشته شد توریت پیش از پیدا
شدن تو بچهل سال توریت خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن در
مدت و مراد بسال یا سال این عالم است یا سال که نزد خداست که هزار سالست قال
ادم فهل وجدت فیها گفت ادم پس ایا یافتی تو در توریت مضمون این ایت را که وعصی
ادم ربه فغوی گناه کرد ادم پروردگار خود را پس گم کرده راه را قال نعم گفت موسی آری یافتم در
وی اینمعنی را قال افتلومنی علی ان عملت عملا گفت آدم ایا پس ملامت میکنی مرا
این که کردم من کاری را که کتبه الله علی ان اعمله نوشته است خدا تعالی بر من و تقدیر کرده
که بکنم ازا قبل ان یخلقنی باربعین سنة پیش از انکه بیافریند مرا بچهل سال قال رسول الله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی پس غالب امد ادم موسی را باین حجت رواه مسلم تو
نماند که وجود اسباب و شرایط و امر و نهی و مدح و ذم و عقاب و ملامت منافی سابقه و قدر
نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای
ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی تکلم کرد آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر
تقدیر فرمود و هر دو بر حق اند زیرا که این مباحثه وی و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود بعد از
ارتفاع مواجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسایط در ان جایز نباشد

صفحات توریت سبز بوده

وهذا آدم علیه السلام بزد رحیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا وازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات
ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام انسب است تا موسی علیه السلام
در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم وعن ابن مسعود قال حدثنا
رسول الله گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق
وا دوست راست گوینده که خبر داد است از بهتی ودرست گفته شده که خبر داد حق تعالی او را براستی صدق
اینست که ان خلق احدکم بدرستی که ماده پیدایش یکی از شما که آب منی است یجمع فی بطن امه فراهم
آورده میشود وگذاشته میشود در شکم مادرش در رحم وی اربعین یوما نطفة چهل روز بصورت
نطفه بلا تغیری که در وی پیدا شود تا بحرارة رحم ثم یکون علقة مثل ذلک پس میگردد نطفه خون بسته
سخت سرخ چهل روز ثم یکون مضغة مثل ذلک پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله
الیه ملکا پس میفرستد خدا تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث انست که فرستادن فرشته
بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان وپوست و
دست و پا ساختن او بصورت آدمی چنانکه از آیة قرآنی معلوم میگردد وکلام درین مقام بسیار است
پاره از ان در شرح خود کرده شده است وانیجا نکته ایست که ذکر ان ترجمه مناسب است وان نکته
که پروردگار تعالی شانه قادر است که در یک لحظه بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن باین ترتیب و
تدریج نه از نقصان قدرتست حاشا بلکه از ان کمال قدرة وحکمت است چه در خلق اسباب وترتیب
مسببات بران قدرتهای متعدده وحکمتهای متنوعه که در پیدا کردن بی سبب نبوده وتیز درین
تعلیم وتلقین بندگان است در رعایت تأنی وتدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها وزمینها
در شش روز مثل این نکته گفته اند ومحققین گفته اند که این تنبیه است بر اعلام است مران را با انکه
وصول معنوی عیان شد که بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظر حصول کمال ظاهر ورسیدن بدان درجه
درجه وانتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد
فسبحان الله القدیر الحکیم وبالجمله بعد از تمامی خلقت وتسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته که
موکل است بر ارحام وامر میکند وی تعالی فرشته را باربع کلمات بنوشتن چهار چیز واین
نوشتن بهر تقادیر سابقه بر خلق سموات وارض است سنت الهی برین جاری شده که از برای
تاکید وتقریر تقدیر سابق در هر وقت نیز بنویسند ودر حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن
در میان دو چشم وی سرنوشت عبارة از انست ودر روایتی آمده که در صحیفه نیز مینویسند
فیکتب عمله پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را هرچه کار را خواهد کرد از نیکی وبدی واجله
مینویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود وکی خواهد مرد واجل مدت معلوم که برای چیزی وکار

بهند

بهند وباجل گاهی تمام ایام مدت مراد دارند که تمام عمر است وگاهی جزو اخر وباینوجه اجل گاهی بمعنی
مرگ نیز آمده ورزقه ومینویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام وشراب وسایر منافع ومرافق و
شقی او سعید ومینویسد که بدبخت است وی یا نیک بخت وعاقبت کار او چیست ودر بعضی احادیث
ذکر اثر ومضجع ومصایب نیز آمده که کجاها سفر خواهد ودر روی کدام زمین خواهد گشت وکی خواهد خفت
وهر دو وجه از مصایب وحوادث بوی خواهد رسید وظاهر آنکه این زیادتیها بعد از ان وحی شده
باشد والله اعلم ثم ینفخ فیه الروح پس دمیده میشود در وی روح ظاهر حدیث انست که نوشتن این امور
پیش از دمیدن روح ودر آوردن جان است در بدن ودر روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن
روح آمده ولیکن روایة بخاری ومسلم اصح واثبت است والله اعلم چون نوشتن سعادة
وشقاوة با وجود نوشتن عمل خفای داشت بیان آن کرده فرمود فوالذی لا اله غیره پس سوگند
انکسی است که نیست هیچ خدای غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة بدرستی وراستی که
یکی از شما هر اینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان وعمل صالح حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع
تا آنکه نمی باشد میان وی ومیان بهشت که مقداری یک دست کنایت از قرب مسافت ورسیدن
بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند وپیشی مینماید بر وی سرنوشت وی که در تقدیر
رفته ودر شکم نوشته شده است از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند بکارهای دوزخیان
از کفر وفساد فیدخلها پس میدر آید در دوزخ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار وبدرستی که یکی از شما
عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع تا آنکه نمی باشد میان او ودر میان دوزخ
مگر یک دست فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند بر وی سرنوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس
عمل میکند بعمل بهشتیان فیدخلها ومراد انست که گاهی بر سبیل ندرة اینچنین هم واقع می
شود ولیکن غلبه لطف ورحمت وی ان اقتضا کرده که انقلاب مردم وبرگشتن ایشان
از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس آن بجانب در غایت قلت وندرة والحمد لله علی ذلک
متفق علیه واین حدیث دلالت کرد بران که اعتبار بخاتمه است ودر حدیث آمده تصریح نیز
آمده ونعم من قال حکم مستوری ومستی همه برخاتمتست کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد
وگفته اند که درین حدیث حث وترغیب است بر مواظبت طاعات ومراقبت اوقات وحفظ
آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد وخاتمه بخیر گردد واین سخن خوب
برغم بعضی مردم که شنیدن خبر قضا وقدر از عمل تقاعد شوند وانکار سعی در عمل کنند وگویند
که چون سعادت وشقاوت ودخول جنت ونار مرتب بقضا وقدر است وهرچه مقدر نوشته
است شد نیست عمل برای چیست چنانکه بعضی صحابه نیز پرسیدند از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت

جواب داد که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی
توقف شما در عمل و انکار کردن شما از عمل از شنیدن قصه قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی
از شارع وارد شده و شما را قوة فهم خطاب داده و در شما قدرتی و اختیار که بدان عمل توانید
کرد پیدا کرده پس لابد درینجا چیزی خواهد بود که بجهت ان نبکار از امر توان کرد و از اتیان فعلی
طلب توان کرد و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فایده نخواهد بود و در نهاد
بعضی از اسودی نا اگر چه این سر غامض است بکنه ان نتوان رسید و بر اسرار که بنده را بران
اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف ان موقوف نبود و وی تعالی مالک ملک
است و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نکند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء
و منتهای کلام متکلمین درینمقام این است که لا یسال عما یفعل و هم یسالون محققان
از ارباب کشف گفته که تکلیف و امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت
است فایده ان ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار مقتضای اسما و صفات و کمالات خود
است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم
والله اعلم بحقایق الامور وعن سهل بن سعد کنیت وی ابو العباس و بعضی گفته اند
ابو یحیی سهیل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی او را
صحبت است و نام او حزن بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهل نام
نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود و وفات در سنه احدی و
تسعین و بعضی گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که در مدینه از صحابه رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار بدرستی که بنده هر آینه میکند
بالفعل کار دوزخیان و انه من اهل الجنة و حال انکه وی در واقع بموجب سابقه ازل و حکم
عاقبت کار از بهشتیان است و یعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و گاهی میکند کار
بهشتیان و حال انکه در واقع از دوزخیان است و انما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار
اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عملست همان اعتبار دارد چنانکه گذشت و خواتیم بروزن
مساجد و خواتیم بروزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است متفق علیه عن عایشة
رضی الله عنها قالت دعی رسول الله گفت عایشه طلبیده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
الی جنازة صبی من الانصار بسوی جنازه کودکی از قبیله انصار تا نماز بگذارد و جنازه بکسر جیم
و فتح هر دو آمده و بعضی فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس
یا بکسر سریر یا میت فقلت پس گفتم یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را

عصفور

عصفور من عصافیر الجنة گنجشکیست از گنجشکان بهشت گنجشک خواندن بسبب
خردسالی اوست و از گنجشکان بهشت بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی لم
یعمل السوء نکرده است بدی و لم یدرکه و در نیافته است ازرا فقال پس گفت آنحضرت او
غیر ذلک این کلمه را بفتح واو و سکون ان هر دو خوانده اند و معنی ان بر تقدیر فتح چنین شود
که ایا واقع شد انکه تو میگویی که وی بهشتی است و حال انکه غیر الجنة تو میگویی که بهشتی باشد
واقع است و بر تقدیر سکون معنی اینست که ایا واقع است که تو میگویی یا غیر انکه تو میگویی
و نیز تواند که او بمعنی بل بود و ان معنی باشد که این نه بلکه واقع غیر انست که تو میگویی مقصود
انست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از ان بیان کرد وجه ازا و فرمود یا عایشة
ان الله خلق للجنة اهلا ای عایشه بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعه را
مستحق و سزاوار خلقهم لها و هم فی اصلاب ابائهم پیدا کرد ایشانرا برای بهشت و حال انکه
ایشان در صلبهای پدران خود بوده اند و خلق للنار اهلا و پیدا کرد جماعه را برای اتش اهل
و سزاوار خلقهم و هم فی اصلاب ابائهم و حال انکه ایشان در صلبهای پدران خود بوده اند و حاصل
سخن ظاهر انحدیث انست که بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر
و قضای الهی است و وی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت افریده خواه عمل نیک کند
یا نه و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بکنند یا نه پس این صبی که از برای دوزخ
افریده شده است می در آید از اگر چه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عایشه که وی
بهشتی است ظاهر این حدیث اینست اما انچه از ضروریات دین بنص کتاب و
سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بران منعقد گشته انست که اطفال مسلمانان در بهشت
اند و در اطفال کافران سه قولست اول در آمدن در اتش دوم توقف سیوم در آمدن
در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شد که پروردگار تعالی بی
گناه هیچکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این سخن از عایشه رضی الله عنها بجهت ان بود که در وی حکم بغیب بود و جزم بایمان
مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین است در حکم ایمان و صواب انست که صدور این قول
از حضرت نبوة صلی الله علیه و سلم پیش از وحی بود بانکه اطفال مشرکین در بهشت اند هم
خواهند بود پدران و مادران را که مسلمانند در بهشت خواهند در آورد چنانکه در حدیث امده است
والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد
نیست از شما هیچ کسی الا و قد کتب مقعده من النار مگر انکه حال انست که بتحقیق نوشته شده جای

و بعد ازان وحی آمد که [illegible] در بهشت

ساخته شده است جائی نشست او از آتش دوزخ و مقعده من الجنة و نوشته شده جای نشست
وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام است قالوا گفتند صحابه
یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا پس چون نوشته و تعیین کرده شده است جای هر یک از
ما در بهشت و دوزخ اعتماد بکنیم برین نوشته خود و ندع العمل و ترک کنیم عمل از برای که چون در
آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم
قال گفت آنحضرت اعملوا فکل میسر لما خلق له عمل کنید پس هر کس موافق و مهیا کردانیده شده
است آنکس برای آنچه آفریده شده اما من کان من اهل السعادة و اما کسی که هست از اهل سعادة و در
تقدیر الهی سعادت او مقرر شده فسییسر لعمل السعادة پس موافق و مهیا کردانیده شده است
مر عمل سعادت را و اما من کان من اهل الشقاوة فسییسر لعمل الشقاوة و اما کسی که هست در
سابقه تقدیر از اهل شقاوة مهیا کردانیده میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و
قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان
بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل علامات سعادة و شقاوت کردانیده
است و این نیز داخل قضا و قدر است بر هر کس که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که
تقدیر کرده نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیست که در ملک خود میکند بر هر تقدیر این
سخن شما که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در راز نیست ثم قرأ پس خواند آنحضرت
برای تایید و اثبات این قول این آیت را که فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی اما کسی
که داد حقوق مال را یا مطلق طاعة را و پرهیز کرد از نا فرموده حق و تصدیق کرد کلمه نیکو را از همه کلمات
یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکوتر از همه ملتهاست یعنی ملت اسلام الایة تا تمام آیه که اینست فسنیسره
للیسری پس نزدیکست که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که موودی و مفضی باشد بحالتی که در آمدن
بهشت است و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسنیسره للعسری و اما کسی که بخل ورزید
بمال یا باداء هر چه امر کرده شد بان و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید
و تکذیب کرد بکلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیکست که مهیا کردانیم او را برای اعمالی
که موودیست بدشواری که در آمدن در آتش دوزخ است متفق علیه و عن ابی هریره قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله کتب علی ابن آدم بدرستی که خدای تعالی نوشته و تقدیر
کرده است بر آدمی حظه من الزنا نصیب او را از زنا ادرک ذلک لا محالة در می یابد آن نصیب
خود را از زنا و محاله بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغیر و جولان یعنی کردیدن از حالی بحالی و معنی لا
محالة لابد و البتة یعنی این نیست که تغیر کردیدن بود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند

انست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا ثابت کرده بخلق حواس و قوی که بدان لذت می یابد
و با بداع و ترکیب شهوت و میل بنساء البته آن نصیب از زنا بوی میرسد و در می یابد لیکن حق
تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میکذارد بعضی را از حقیقت زنا که آن دخال فرج
در فرج است و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرامست چنانکه فرمود فزنا العین النظر
پس زنای چشم نظر حرام است و زنا اللسان المنطق و زنای زبان سخن حرام و بهمین قیاس
زنای گوش و دست و پا و دل و النفس تمنی و تشتهی و نفس آدمی میکند و میخواهد و الفرج
یصدق ذلک و یکذبه و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست میکرداند آرزوی
نفس و شهوة وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ
میکرداند او را و اطاعت نمیکند و ابا می ارد از زنا متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را که منفرد است
بدان انجینین آمده که قال گفت آنحضرت کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنا نوشته شده بر
آدمی نصیب وی از زنا مدرک ذلک لا محالة دریابنده است آدمی آنرا البتة العینان زناهما
النظر چشمها زنای ایشان نظر حرام است و الاذنان زناهما الاستماع و گوشها زنای
ایشان شنیدن سخنان حرام است و اللسان زناه الکلام و زبان زنای او کلام حرام
و الید زناها البطش و دست زنای وی گرفتن است و نیز الفراح بطش حمله کردن و
سخت گرفتن و الرجل زناها الخطی و پای زنای وی گام نهادن و رفتن است بجانب آن
و القلب یهوی و یتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند و یصدق ذلک الفرج و یکذبه
و تصدیق میکند از آن فرج و تکذیب میکند از آن و عن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حا و
فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهورست اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریره تا سی
سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملایکه سلام میکردند بروی یکباری داغ کرد پس ملایکه پنهان
شدند چون بشد باز آمدند این پیر گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحابه رسول الله صلی الله
علیه و سلم اقدم و افضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من
مزینة قالا که دو مرد از قبیله مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یا و نون گفتند یا رسول الله ارأیت
ما یعمل الناس الیوم خبر ده ما را که آنچه عمل میکنند مردم امروز و در دنیا که دار تکلیف است و
یکدحون فیه و کوشش می نمایند و سعی میکنند در آن اشیء قضی علیهم آیا چیزی است که قضا کرده
شده است بر ایشان و حکم کرده شده و مضی فیهم و گذشته است و در ایشان من قدر سبق از
تقدیر الهی که پیش رفته در ازل او فیما یستقبلون به یا واقع است در چیزی که استقبال میکنند

بدان جزوبخش می اید در زمان اینده یعنی میکنند بقدرة و اختیار خود یا انکه چیزی که گذشته باشد پیش
ازین از قضا و قدر بما انا بهم بعیهم از آن چیزی که اورده است ایشان را آنحضرت پیغمبران و ثابت
الحجة علیهم و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی قضا
قدری سابق نیست پیغمبران آمده امر و نهی کرده اند و مردم از بخش خود بقدرت و اختیار طاعت
می کنند یا معصیت میورزند چنانچه مذهب قدریه است فقال لا بل گفت آنحضرت نیست
امری مستقبل بل قضی علیهم و مضی فیهم حکم کرده شده است بر ادمیان و گذشته است
در ازل در باب ایشان و تصدیق ذلک فی کتاب الله و تصدیق آن و دلیل صدق بر آن
در کتاب خداست عز و جل که فرموده و نفس و ما سوّیها فالهمها فجورها و تقویها تسویه
نفس عبارت است از ایجاد کردن او بر وجه سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت
بترکیب قوی و الاتی که بدان مستعد فهم و احکام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام
فجور بامور جبلیه و قضایای طبیعیه بود بترکیب حب شهوات حیه در وی و الهام تقوی بنصوص
شرعیه و ادلهٔ عقلیه تلقین علم بمقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه است
فسویها که دلالت دارد که انسان بخلق و تقدیر اوست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قلت گفت ابو هریره یا رسول الله انی رجل شاب بدرستی که من مردی جوانم
و انا اخاف علی نفسی العنت و من میترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین بمعنی
فساد و اثم و هلاک و مشقت و زنا آمده و لا اجد ما اتزوج به النساء و نمی یابم از مال چیزی
که بزنی بگیرم بدان زنا را کانه یستأذنه فی الاختصار راوی میگوید که گویا ابو هریره با این سخن
دستوری میخواست از آنحضرت در خصی شدن قال فسکت عنی گفت ابو هریره پس
خاموش شد آنحضرت و روی گردانید از من ثم قلت مثل ذلک باز گفتم من مانند آن
سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت
مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا ابا هریره جف القلم بما انت
لاق خشک شد قلم بچیزی که تو بخش اینده که ایستاده از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از
کتابت آن فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو بر علم بانکه هر چه قضا رفته است شدنیست
و درین تهدید است بر وجه تنبیه در مقابله تقدیر و گریختن از آن یا بگذار اختصار و
راضی شو بقضا یعنی از خصی شدن و نشدن ذات و در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد اختصاکن
یا مکن و این اذن در اختصا نیست بلکه توبیخ و ملامتست بر دستوری خواستن در قطع
عضو بیفایده و در بعضی نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بلفظ امر از اختصار یعنی ترک

تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه کن بر آن و تسلیم شو و
ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هر چه خواهی بکن و تشدید بر نسخهٔ اول در امر اولیست و بر
ثانی فافهم رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
قلوب بنی آدم کلها بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه بین اصبعین من اصابع الرحمن میان دو
انگشت اند از انگشتان خدای تعالی کقلب واحد این دلها در دو انگشت وی مانند یک دلیست
که یصرفه کیف یشاء میگرداند آن یک دل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف
در جمیع اشیا بیک دفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف در یک چیز بیش از این
آسان تر و بیشتر است از تصرف در اشیا متعدده و الا بر حضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و
یکسانست و الکران مشکل و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرة از متشابهاتست و در متشابهات
دو مذهب است بعضی توقف کنند و علم آن را بحضرت حق حواله نمایند و بعضی از او بر وجه مناسب
حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جمال و جلال و قهر و لطف است که باول تقلیب و تصرف
بجانب طاعت مینماید و بثانی بسوی معصیت و اشارتست بآنکه این تصریف و تقلیب
در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اصابع رحمن از جهت سعت رحمت
و غلبهٔ او است بر غضب یا آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارة بهر دو قسم تصریف
تواند شد جمالی و جلالی ثم قال رسول الله باز گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای تعلیم امت
و تادب بحضرت صمدیت عز و جل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی
طاعت و معصیت صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت
و مستقیم دار بر آن و لفظ بر آنست که صیغهٔ جمع از برای شمول امتست بلکه در حقیقت دعای
برای ایشانست اگر چه خود نهایت اعتدال و استقامت تصریف و تقلیب چه باشد رواه
مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مولود الا یولد
علی الفطرة نیست هیچ زاینده شده مگر آنکه زاینده میشود بر فطرة و فطر در لغت بمعنی شکافتن و
نو بنا کردن و او بدین آمده و معنی فطرة اینجا خلقت مولود است که زاینده میشود بر آن و مراد
بآن حالتی و هیئتی است که ساخته کنند و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق
و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جواهر
ذاة وی که متمکن گردد بر آن بر هدایت قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح بکار فرماید و عوارض و
موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام ثابت بودن باز دارد و اشارة کردن
باین عوارض بقول خود فابواه یهودانه پس پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را و ذکر

یا نصرانی میکند او را و یمجسانه یا مجوسی میسازند او را یا متابعت و مطاوعت و تقلید وی مر
ایشان را و عدم استعمال فطرتی که بدان دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر یا بقهر او را
در دین خود میدارند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین
اسلام نمی نماید و الف بمحسوسات معهودات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح
و دریافت نیز در حکم تهوید و تنصیر ابوینست که باعث بر تقلید و اتباع ایشان و اینست مراد بقول
سبحانه فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانچه در آخر حدیث مذکور کرده و اگر
گفته شود که پس این صفت چون تبدیل می یابد و تهوید و تنصیر ابوین پس لا تبدیل لخلق الله
چون درست آید جوابش آنکه این استعداد دریافت صفتی است که ممکن نیست تبدیل
و ازاله آن چه این استعداد و تهوید هرگز تبدیل نگردد و اگر وضع بر خلاف مقتضای آن بود
و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود هست و حجت است بروی
و اگر مانع از ظهور اثر آن بوجود نمی آید و مستمر میماند البته مراد بر مقتضای آن و اختیار نمیکند
جز دین اسلام را که حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیم و انظار صحیح چنانچه مولود
است بر محبت شیر خوارگی تا باز ندارندش دایم میماند بر محبت آن و از نیجا گفته اند بعضی
از فضلا که فطرت سلیمه مجبولست بر اختیار دین اسلام و مراد بولادة بر فطرة آنست
که مولود است بحقیقه بر صفت اسلام بالفعل بعد از آنکه پدر و مادر کافر میسازند تا طبعت
ایشان محکوم بکفر است چه اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است
معقولیت ندارد و نیز وی بتبدیل پذیر است مگر آنکه بلا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمی
باید که تبدیل کنند و اگر چه در بعضی روایات علی فطرة الاسلام یا علی الملة عبارة از دین اسلام
آمده اما مراد همانست که گفته شد یعنی مستعد و متهیئ اسلام زاینده شد اگر آفتی از خارج پیش
نمی آمد اختیار میکرد ازو در شرح زیاده برین بحث کرده شده بود و وجوه دیگر ایراد نموده شده است
اینجا اینقدر کفایتست بعد از آن تشبیه کرد ولادة مولود را بر فطرة و محل قویم و عدم آفت
اعوجاج از خارج بزاینده بهیمه بسلامت و عدم نقصان پس از آن بقول خود کما تنتج البهیمة
جمعاء چنانکه زاینده میشود چارپایه تمام کامل سلیم الاعضا و نتج بلفظ مجهولست از نتج بمعنی
زایانیدن و ناتج آنکه بزایاند او را و متولی امر نتاج گردد چنانچه دایه در آدمی و تحقیق این لفظ در
شرح مفرد ازین واقع شده هل تحسون فیها من جدعاء آیا احساس میکنید و می بینید شما در
بهایم زاینده شده هیچ بهیمه یعنی یا گوش یا دست یا لب بریده و اگر از خارج آفتی بحال
وی متعرض نمیشد همچنان میماند که بود ثم یقول پس گفت و خواند آنحضرت این آیه را فطرة

الله

الله التی فطر الناس علیها لازم گیرید خلقت خدا را که پیدا کرده او مردمان را بران و دایم باشید بر مقتضا
آن لا تبدیل لخلق الله نیست تغیر و تبدیل مر پیدایش خدا را و نباید تغیر و تبدیل داد ازو ذلک الدین
القیم آن یعنی موجب فطرة و مقتضای وی دین راست و درست متفق علیه وعن ابی
موسی الاشعری رضی الله عنه قال قام فینا رسول الله ابو موسی اشعری گفت ایستاد میان
ما و خطبه خواند برای وعظ و تذکیر ما و اتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخمس کلمات
بپنج سخن فقال پس گفت آنحضرت ان الله تعالی لا ینام بدرستی که خدای تعالی خواب نمیکند
و غافل نمیشود از حال بندگان خود و احوال تمامه کاینات این نخستین کلمه است از ان پنج کلمه که
شارحان گفته اند و کلمه دوم و لا ینبغی له ان ینام و نمی ابد از وی و نمی سزد او را که خواب کند یعنی محال است
بر وی خواب و با نجهت مغایر شد این کلمه کلمه نخستین را چه از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب
لازم نیاید کلمه سیوم یخفض القسط و یرفعه پست میکند قسط را و بالا میبرد از قسط بکسر قاف
و سکون سین مهمله بمعنی رزق آمده پس در معنی آنچه بود که یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را مر هر کرا میخواهد و تنگ میکرداند بر هر که میخواهد و قسط بمعنی
میزان نیز آمده و این معنی ظاهرتر و مناسب تر است بحدیث آینده که گفت بیده المیزان یخفض و یرفع
یعنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگانست که نازلست از جناب تقدیر و اعمال
ایشان که صاعد است بدرگاه عزة وی تعالی و دانایند مقادیر انهام فرشتگان را که
موکل اند بران یا اشارة است بقول حق سبحانه کل یوم هو فی شان و یا آنکه وی تعالی حکم
می کند در خلق خود بمیزان عدل و این وجه این کلمه موکد و مقرر کلمه دوم گردد که لا ینبغی که
آن ینام است چه هر که در حفظ و میزان تصرف وی دایم و مستمر باشد خواب کردن و غافل
بودن او را از انبود و ممکن نباشد کلمه چهارم یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار برداشته
میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش
از عملهای که در روز میکنند و عمل النهار قبل عمل اللیل و برداشته میشود عمل روز پیش
از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عمل در ان واقع نشده که عمل شب بالا می برند و شب
نرسیده که عمل روز بر میبرند و درین مبالغه است در مسارعت ملایکه موکل باعمال عباد و در
امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمحال عرش و مصاعد سموات و قدرة ایشان بر رفع
اعمال در ادنی ساعت چه فرق میان روز و شب خرافی و جز لا یتجزی شود یا مراد آن باشد
که برداشته میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن
عمل شب و هر یک را جدا جدا بدرگاه میبرند و عرض مینمایند و این معنی از عبارة ظاهرتر است و دیگر

جودة و بلاغت در معنی اول مشترا است و این کلمه رمز مو که لا ینبغی ان نام کلمه ترجمه حجابه النور
پرده حق سبحانه و تعالی و تقدس نور است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبریائی او که
مدهوش و متحیر میگردد نزد ملاحظه و مشاهده ان عقول و ابصار و این پرده بحسب رجوع بخلق
است که محجوب ایشانند نه حق سبحانه بر مثال دیده کور نسبت با افتاب و حق سبحانه و تعالی
را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود بلکه محتجب گویند که مستتر است
بذاته خود از هیچ تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریا تواند که معنی وی ان باشد که وی
سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور و غایت بروز چنانکه در محسوسات افتاب
که چون بسیار تابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت صفات که انوار ذاتند پرده
اویند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد
هر چه در ادراک در آمد و شهود گردد نور صفات است و حق تعالی ورای انست بیت
هر چه اندیشی پذیرای فناست وانچه در اندیشه ناید ان خداست و اگر پرده صفات
از میان برافتد و ذات بحت تجلی نماید کاینات همه در احدیت ذاة مستهلک و مضمحل
گردند چنانچه فرمود لو کشفه لاحرقت سبحاة وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه اگر برداشتی
این پرده را هر آینه بسوختی انوار ذاة وی هر چیز را که بنهایت رسیده بسوی ان چیز بصر وی
تعالی که خلق بیان شد چه بصر الله تعالی محیط است بتمام کاینات و رسیده است به
نهایات ان نظم هست از پس پرده گفت و گوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و
نه من و سبحاة بضمتین جمع سبحة است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه
اوست و در قاموس گفته شد سبحاة وجه الله انواره و انوار را سبحات از ان خوانند که بنده گان
و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیه و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجهت هیبت و
دهشت جلال ذاة و عظمت او تعالی شانه رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یمین الله ملأی دست خدا و کرم الله تعالی پر است کنایه
است از غایت زیادة غنی و کمال سعت و نهایت جود و عطای وی جل جلاله و عم
نواله لا یغیضها نفقة ناقص و تهی نمیسازد او را هیچ نفقه و عطای سحاء اللیل و النهار
ریزنده و سیل کننده است وی شب و روز یعنی دایم و باقیست عطای او و سح ریختن
و سیلاب کردن اب از بالا سطر سحاح باران سخت بارنده ارأیتم ما انفق منذ خلق السماء
والارض خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق و اعطا کرده است وی تعالی از ان باز که پیدا کرده
است اسمان و زمین را فانه لم یغض ما فی یده پس بدرستی که عطا و انفاق او کم نساخت

چیز را که در دست او بود و کان عرشه علی الماء و بود در وقت پیدا کردن اسمان و زمین عرش
او بر اب شرح این کلمه در حدیث اول از فصل گذشت و بیده المیزان و بدست قدرة و حکمت
اوست ترازو یخفض و یرفع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این نیز گذشت متفق
علیه و فی روایة مسلم و در روایتی مر مسلم را انچنین آمده که یمین الله ملأی دست راست
خدا پر است چون عطا غالب بدست می باشد بخصوص یمین را ذکر کرد قال ابن نمیر گفت
ابن نمیر بضم نون که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ ملآن سحا لا یغیضها شیء اللیل و النهار
بجای ملأی ملآن گفت و انچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ملأ بمد مونث
ملآن است و ملآن لفظ مذکر اما روایت ان صحیح باشد باید را تاویل بتوان بجود و احسان
کردن نیز بجای نفقه شیء آورد و در بعضی الفاظ تقدیمی و تاخیری نیز کرد الله اعلم وعنه قال
سئل رسول الله و هم از ابی هریره روایتست که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت باشند یا در دوزخ
ذراری جمع ذریت وان نسل جن و انس را گویند صغار باشد یا کبار و مراد اینجا صغارند قال گفت
آنحضرت در جواب سایل الله اعلم بما کانوا عاملین خدای تعالی داناتر است بانچه بودند ایشان عمل
کننده گان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این می نماید که معلق کرد احوال اطفال مشرکین را
بانچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده میماندند و بلوغ
بایمان میمردند می در آرد در بهشت و اگر دانسته است که کافر میمردند می در آرد در آتش و این
سخن مشکلست یکی از آنجهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود
مردن او را در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن بر ایمان یا بر کفر چه معنی دارد و
فرض ان چه فایده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه
گناه کاران بر گناهان که بر تقدیر طول عمر از ایشان بصدور رسد منتفی است و از اطفال
که ضعیف و در قوة کمتر اند احق و اولی باشد و بضرورة دین معلوم است که حق تعالی گناه
ناکرده کسی را نگیرد و بعضی گفته اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد این سوال اگاه نبوده
نشد از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او درین باب پس توقف
کرد در ان یا دانست و از حضرة حق اذن در کشف اظهار نیافت بجهت مصلحتی که در ان
باشد پس جواب داد بانچه داد و معنی حدیث انست که خدا داناتر است بانچه باز گشت
ایشان بدانست و بانچه خواهد بود و مال حال ایشان که در بهشت در ایند یا در آتش یا در
جای دیگر غیر بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه متنعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال

میر سید جمله گفته که ظاهراً از آنکه دانسته است صلاح
در تقدیر رسیدن بلوغ

مشرکین مختلف است بعضی سکوت کرده و توقف ورزیده اند و بعضی بعلم الهی تعالی معلق
داشته چنانکه گذشت و بعضی گفته اند ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در
دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعضی گفته که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار
مرد ولایت ابوین از وی زایل شد و رجوع کرد باصل فطرة و گشت از اهل جنت و بعضی
گفته اند که در بهشت در آیند و لیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خادم
ملوک در قصور و منازل ایشان و بعضی گویند در جائی دیگر باشند میان بهشت و دوزخ
نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف نمود در شان ایشان و جزم کرده نشود بهیچ جانب
و بهیچ قول زیرا که جزم درین باب بی وصول خبر از جناب رسول صلی الله علیه و سلم بنقل صحیح
قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب وارد نیافته و هرچه
گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب شد توقف
کذا قال التورپشتی والله اعلم الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال
رسول الله گفته عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اول ما خلق الله
القلم بدرستیکه نخستین چیزی که پیدا کرد خدا تعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را
بنویس و قال ما اکتب پس گفت چه نویسم گفت خدا تعالی اکتب القدر بنویس هر
چیز را که تقدیر کرده شده است فکتب ما کان و ما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه
بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت با ازل
زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش آنکه آنحضرت نسبت بزمان خود
فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر
و کتابت یا گوئیم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از
خلق سموات و ارض بود پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند
که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لا یزال بود چنانکه ظاهر تعیین عدد دلالت
دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لا یزال است چنانکه اولیت خلق
او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لا یزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد
رواه الترمذی قال هذا حدیث غریب اسنادا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد
بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد و عن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله
عنه عن هذه الآیة روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است و ثقه و فاضل و

عابد و ورع بود و از اولیاء خدا بود و هیچکس را از زمان وی بر وی فضیلت نمی نهادند توفی سنة
مائة رضی الله عنه گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب را از تفسیر این آیة که و اذ اخذ ربک من بنی آدم
من ظهورهم ذریتهم الآیة و چون گرفت پروردگار تو از بنی آدم از پشتهای بنی آدم اولاد
ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت ذریت او بر آورد و
همچنین تا قیامت بطریق توالد و تناسل خواهد بود و لیکن در آیة ذکر آدم و بر آوردن
ذریت از پشت وی نکرد از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه
مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم است از یهود و غیرهم بنقض عهدی که روز میثاق بسته
و تمام آیة اینست و اشهدهم علی انفسهم گواه کرد ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت
پروردگار تعالی با ایشان الست بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری
تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین
این گواهی گرفتن ایشان را بر ذاتهای ایشان بجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت
که بودیم ما ازین غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب از این آیة قال گفت در جواب
این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یسأل عنها پرسیده میشد
از تفسیر این آیة فقال پس گفت آنحضرت ان الله خلق آدم بدرستیکه خدا تعالی پیدا کرد
آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس بسود بر پشت آدم را بدست راست خود و نهاد
مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه
شهری بنا کرد و بنا کنندگان دیگر اند و چون بامر پادشاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرده و تخصیص
یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست
خداوند تعالی یمین است و این از قبیل متشابهات است علم بحقیقت آن مفوض
بعلم الهیست عز شانه فاستخرج منه ذریة پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بر وجهی
که گفته شد ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة پس گفت خدا تعالی در شان ایشان
پیدا کردم اینجماعت را برای بهشت و بعمل اهل الجنة یعملون و بعمل اهل بهشت عمل میکنند
ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة پس بسود باز بر پشت آدم پس بیرون آورد جماعت دیگر را
از ذریت فقال خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار یعملون پس گفت پیدا کردم اینها را
برای آتش و بعمل اهل آتش عمل میکنند فقال رجل ففیم العمل پس مردی گفت از صحابه
پس بجهت چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فایده میکند عمل یا رسول الله فقال
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة

بپرستی که خدا تعالی چون بیافریند بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان
حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة تا که می‌میرد بر کاری از کارهای بهشتیان فیدخله به
الجنة پس می‌درآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار
حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخل النار و چون بیافریند بنده را برای آتش در کار
میدارد او را بکار دوزخیان تا که بمیرد بر کاری از کار دوزخیان پس می‌درآورد خدا تعالی
آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ که می‌درآرد و عمل علامت است و
بعمل امر کرده و عمل نیز قضای اوست پس عمل برای چه کنیم و فایده آن چیست چه معنی دارد رواه
مالک والترمذی وابوداود وعن عبدالله بن عمرو قال خرج رسول الله گفت عبدالله بن عمرو
بن العاص بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یدیه کتابان و حال آنکه در دو
دست آنحضرت دو کتاب بود فقال پس گفت آنحضرت أتدرون ما هذان الکتابان آیا در
یابید که چیست این هر دو کتاب و چه نوشته‌اند در آن اهل تاویل گویند که این تمثیل و تصویر
و تقریر است یعنی بصورت و بالذات در تحقیق آن و تعیین بدان و متکلم چون خواهد
که تحقیق قول نماید و غیر خود را تفهیم کند و معنی دقیق حقی را بمشابه سامع وانماید تصویر کند آنرا
بصورت و اشارت کند بدان اشاره محسوس اگرچه در خارج و عالم حس نیامده و چون کشف
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت امر و مطلع شد بر آن چنانکه شبهه و خفای نماند
در آن تمثیل و تصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی که گویا در دست اوست و حال
آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته‌ای و اهل باطن و ارباب مکاشفه گویند که چون کتاب حق
است و محمول بر حقیقت بی شایبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته
که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی آنکه آنچه حاصل کرده‌اند عامه را از علوم بکسب و
تعلیم حاصل میشود مر خواص را بی کسب و تعلیم از نزد پروردگار علیم حکیم و از علم لدنه
خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب بینند خاصه از او در بیداری مشاهده نمایند و حکایات مشایخ
درین باب بسیار است در کتاب الرویا بیاید ان شاء الله تعالی و چون خواص امت را
این حالت و رتبه حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم بلکه ظاهر حدیث دلالت
که صحابه را این دو کتاب نیز نمود و لیکن مضمون آنچه در آنها بود ندانستند و مشایخ گفته
که هر که این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت نبوة ندارد فقلنا لا پس گفتیم ما در نمی‌یابیم که چیست
درین دو کتاب یا رسول الله الا ان تخبرنا تا که تو خبر دهی مرا این التماس است از حضرت
وی تا چیزی بود از آن فقال للذی فی یده الیمنی پس گفت در شان کتابی که در دست راست

وی بود هذا کتاب من رب العالمین این کتابیست از پروردگار جهانیان فیه اسماء اهل الجنة و اسماء
آبائهم و قبائلهم درین کتاب نامهای بهشتیانست و نامهای پدران ایشان و نامهای قبیلهای ایشان
بجهت تعیین و تمیز ثم اجمل علی آخرهم پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادة
اهل حسابست که بعد از تفصیل اعداد در آخر آن عدد مجمل نویسند که چنین شد فلا یزاد فیهم پس چون
چنین بمبالغه در ضبط و تعیین کرده شد زیاده کرده نمیشود در ایشان نام دیگری که نوشته نشده است
در آن بعد آید ولا ینقص منهم و کم کرده نمیشود از ایشان نامی از آنها که نوشته شده است کسی هم
رو ابدا همیشه ثم قال للذی فی شماله پس گفت آنحضرت مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود
هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا
یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ترجمه این عبارة از ترجمه عبارت اول ظاهر شد فقال اصحابه ففیم
العمل پس گفتند یاران آنحضرت پس برای چیست عمل یا رسول الله ان کان امر قد فرغ عنه اگر هست
امری که پرداخته شده است از وی فقال پس گفت آنحضرت در جواب ایشان سددوا و در کار
دارید عملهای خود را مستقیم بر طریق حق و قاربوا و بجویید قربت خدا او طاعت کنید او را که ذا
قال الطیبی یعنی گفته قاربوا تاکید سددوا است یعنی طلب کنید باعمال خود سداد و استقامت را
و میانه روی کنید در عمل و دوری ورزید از افراط و سستی مکنید و در مجمع البحار گفته که طلب کنید
سداد را یعنی صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از آن عاجز آیند قربت بآن
کنید و در بعضی روایات و قربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل حاصل آنکه عمل کنید و
از قضا و قدر ذکر کنید فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستی که بهشتی ختم کرده
میشود مر او را بعمل بهشتیان و ان عمل ای عمل و اگرچه عمل کند در مدة عمر هر عملی که باشد نیک یا بد
آخر ختم کار او بر عمل نیک بود و ان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار و ان عمل ای عمل و
دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد ثم قال رسول
الله پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه بهر دو دست خود قول بمعنی اشارة
بسیار بسیار آمده و در احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده است قال بیده و
قال برأسه و قال برجله و جز آن فنبذهما پس انداخت هر دو کتاب را از هر دو دست
پشت خود و نبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیرش کرده اند
اشارة بآنکه این امریست که پرداخته شده است از آن و انداخته شده است پس
پشت ثم قال پس گفت آنحضرت فرغ ربکم من العباد پرداخت پروردگار شما از کار
بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را فریق فی الجنة و فریق فی السعیر گروهی در بهشت و گروهی

دردوزخ رواه الترمذی وعن ابی خزامه بکسر خاء معجمه وزای تابعیست حدیث او در ثقت وابو
خزامه صحابی دیگراست حدیث او در غریبیست کذا فی جامع الاصول عن ابیه روایت میکند از
پدرش قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ارایت رقی نسترقیها جزده مارا از حال افسونهای
که افسونگری میکنیم ما بانها ورقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بدمند
ازان یا در گلو و بازو ببندند وحکم او انست که اگر بقران وادعیه ماثوره باشد درست والا حرام
وایمعنی تفصیل در کتاب الطب والمدرکی یابد وده و انتد اوی به و جزده ارداروهای مداوی میکنیم بان
وتقاة نتقیها وپناهای که بناه میجوییم بان وبپرهیز میکنیم از افتها بان مثل ما سپر و زره و مثال
آن هل ترد من قدر الله شیئا آیا بر میگرداند از قضا و قدر خدا تعالی چیزی را قال گفت آنحضرت
هی من قدر الله انچه گفتی نیز از قضا و قدر الهی اند که خواسته است و تقدیر رفته که شفا بخشند
و پناه دهد اسباب انها از هرچه خواهد کردانید و تقدیر مضافات باسباب و شرایط انها و
و همه داخل تقدیر است و تقدیر همه را شامل و محیط و هیچ چیز از احاطه وی بیرون نرود رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریره قال خرج علینا رسول الله گفت ابوهریره بیرون
آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن نتنازع فی القدر و حال انکه ما بحث و نزاع
میکردیم در مسئله قضا و قدر که چونست و چگونه است فغضب حتی احمر وجهه پس خشم کرد
آنحضرت تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان تا انکه گویا شکسته
شده است در هر دو رخساره وی دانهای انار فقال ابهذا امرتم پس گفت آیا باین شما
امر کرده شده اید شما ام بهذا ارسلت الیکم آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما
یعنی شمارا امر بطاعت و عبادة کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن
در قضا داخل آن نیست ان سر الهیست او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و
بقضای او راضی باشید انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر هلاک شدند کسانیکه
بودند پیش از شما مگر هنگامی که تنازع و بحث کردند در شان قضا و قدر عزمت علیکم عزمت
سوگند میخورم بر شما یا واجب میکردانم بر شما ان لا تنازعوا فیه که نزاع نکنید درین امر
رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی وروی ابن ماجه نحوه وعن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده وروایت کرد ابن ماجه مانند او از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نحو نا
نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای که لفظ
و معنی هر دو موافق باشند مثله میگویند چنانچه در مقدمه گذشت وعن ابی موسی قال سمعت
رسول الله گفت ابوموسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

عنکم م

یقول میگفت ان الله خلق آدم من قبضة بدرستی که خدا تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی فی القبض والقبضة
بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاکست قبضها من جمیع الارض که گرفت
انرا از تمام زمین و هر موضع یعنی امر کرد ملک را بگرفتن ان فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند
اولاد آدم باندازه زمین و تفاوت اجزای ان مختلف در صورت و سیرت منهم الاحمر والابیض
والاسود وبین ذلک بعضی از ایشان سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی میان
سرخ و سفید و سیاه والسهل والحزن و بعضی نرم و بعضی درشت سهل بفتح سین و سکون
ها و کسر ان هر چیز مایل بنرمی و زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زمین درشت والخبیث والطیب
بعضی پلید و بعضی پاک و ناخوش و خوش و خبث از زمین شوره که نروید و طیب ضد و
واین چهار از صفات باطنه است و چهار اول از ظاهر رواه احمد والترمذی وابوداود وعن
عبدالله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه فی ظلمة
بدرستی که خدا تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالقی علیهم من نوره پس بینداخت بر خلق
از نور خود فمن اصابه من ذلک النور پس کسی که رسید او را از ان نور اهتدی راه راست
یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت ومن اخطاه ضل و کسی که نرسید او را از ان گمراه
شد و نرسید بان مقام فلذلک اقول جف القلم علی علم الله پس از جهت میگویم خشک
شد تقدیر بر انچه دانست خدا در ازل از احوال خلایق از هدایت و ضلالت رواه احمد
والترمذی گفته اند که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد با انس باشد و مراد بظلمت
انچه مجبول اند بران از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاکت و
مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرد حق سبحانه از از آیات بینه و حجج نیره منبثه در انفس و آفاق
از دلایل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت ان نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان وجود باری تعالی
و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست خدا تعالی که هدایت کند بان
انوار و آیات مهتدی و منتفع کرداند راه راست یافت و هر کرا نخواست که هدایت کند
و محروم کرداند از ان نور گمراه شد چنانچه فرمود افمن کان میتا فاحییناه او فرمود افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت
حق و تقدیر اوست حق جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت
اگر مراد بان وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا خود همه مهتدی بودند
و همه اقرار کردند بربوبیت حق و از ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت و خروج
از بطون امهات است همه بنور فطرة اند چو ایشان انکه در روز الست که اقرار کردند بوبیت

قلم و الذ نبت م

وجعلنا له نورا

حق بعضی رغبت کردند و بعضی کره از جهت غلبه سطوت جلال حق پس انها که رغبت کردند افا
کردند بر ایشان نور هدایت را و اصابت کرد انها از او انها که کره کردند محروم ماندند از ان نور و مراد بخطر
که معلوم ماند بران تهیو دیمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت
نفس و طبیعت چه آدمی از جهت روحانیت روعلیت منتهی رشد و هدایتست و از جهت
نفسانیت منتهی غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت
حق و القا نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر ان نشد محکوم نفس اماره و
مغموره ورطه ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه ورا فطرتست و انحدیث
اشارة بسابقه تقدیر و علم و اراده الهی است و با حدیث فطرة منافاة ندارد و بالله التوفیق
وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ان یقول
بسیار میکرد و گفتن این قول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ای گرداننده دلها از حالی
بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاهر اضافت قلب بثبات شریف خود کرده و در حقیقت
طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه و سلم مامون العاقبة و محفوظ القلب
است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تعلیم و تلقین امت است بطریق تعریض و کنایة
و لهذا انس گفت فقلت یا نبی الله امنا بک ای پیغمبر خدا ایمان آوردیم ما بتو و بما جئت به
و بدانچه اوردی تو آیا از اهل تخاف علینا پس ایا می ترسی تو بر ما زوال دین و ایمان را و
تطرق فتور و نقصان بدان که این دعا میکنی قال نعم گفت آنحضرت اری می ترسم ان
القلوب بین اصبعین من اصابع الله زیرا که دلها در تصرف و قدرت الهیست یقلبها کیف
یشاء میگرداند دلها را چنانکه میخواهد رواه الترمذی و ابن ماجه وعن ابی موسی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل القلب حال و مثال دل در قلب و گشتن
از حالی بحالی کریشة بارض فلاة مانند پرست در زمین دشت که تقلبها الریاح ظهرا لبطن
میگردانند بر او بادهای مختلف و میگردانند ظاهر از او بجانب باطن همچنین دلها در خواطر و
حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشود و میگردانند رواه احمد وعن علی قال
قال رسول الله روایت از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم لا یومن عبد حتی یومن باربع ایمان نمی آرد مومن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان بیارد
بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله خصلت اول بدل ایمان آوردن و
بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و بپیغمبری من باین طریق که یعنی بالحق برانگیخته
و فرستاده است مرا الله تعالی بجانب کافه خلق بحق و یومن بالموت دوم ایمان بموت

یعنی بفنا دنیا و اهل او بجمیع اجزا ایام او ذات که اعتقاد کنند که موت بحکم پروردگار تعالیست بطبیعت
و فساد مزاج با اراده علت بمقتضای ایمان بموت و البعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن
برانگیختن حق تعالی بندگان را و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن و یومن بالقدر چهارم
ایمان آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کاینات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد
تقدیر کرده و تعیین نموده است رواه الترمذی و ابن ماجه وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب
المرجئة و القدریة دو قسم اند از امت من که نیست ایشان را در دین مسلمانی نصیبی ان
دو گروه کدام اند یکی مرجیه دیگری قدریه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب مرجیه بهمزه از
ارجا بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طایفه اند که قایلند بان که ایمان قول بی
عملست و تسمیه ایشان باین نام بجهت موخر گردانیدن و ساقط کردانیدن ایشان است
عمل را و اکثر برانند که مرجیه نام فرقه جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و اختیار
در ان اصلا و نسبت فعل بوی بمنزله نسبت فعل بجماداتست چنانکه گویند سیب افتاد
و جوی روان شد و ایشان را مجبره گویند و قدریه بجهت انکار ایشان از او مذهب ایشان انست
که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و
قدریه بفتح دالست و جبریه را نیز بفتح یا خوانند بجهت مشاکلت وی و اصل در وی سکون
یاست نسبت بجبر و صاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد اهل
سنت را مرجیه و جبریه خواند بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق
افعال نمیگویند و این غلط است زیرا که اهل سنت و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق
و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است
میان جبر و قدر و لیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث و امثال ان صریح اند در
تکفیر قدریه و مرجیه لیکن صواب انست که مسارعت نمباید در تکفیر اهل هوا که براه تاویل
رفتند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان مگر تاویل میکنند و از کفر
و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند
و بیاقتند از او فرقست میان لزوم کفر و التزام ان مختار از علمای امت همین است
و احتیاط همین است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در شان ایشان
واقع شده است از انچه دلالت دارد بر کفر ارباب اهل زجر و تشدید مبالغه و تضلیل
است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علما محدثین سخن است والله اعلم

اما قدریه منسوب شده

59

یقول یکفت یکون فی امتی پیدا شد در امت من خسف و مسخ فرو بردن در زمین و
مسخ تحویل صورت دیگر بدتر از آن و ذلک فی المکذبین بالقدر این در تکذیب و انکار کنندگان
قدر است و ازینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه ایست که منکر قدر اند نه آنکه مثبت قدر اند
چنانکه ایشان بما میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر است خذلهم الله رواه ابو
داود و روی از مدح و از حدیث معلوم گردد که درین امت خسف و مسخ واقع شدنیست چنانکه در امم سابق
بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب فتن
بیاید و بعضی گفته اند که مراد آنست که اگر درین امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه
واقع میشد والله اعلم و عنه و هم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم القدریة
مجوس هذه الامة فرقه قدریه که انکار میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت
اند یعنی حال و اعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابه حال و اعتقاد مجوس است که قایلند
بتعدد الهه و اثبات میکنند دو خدا در آن یزدان و اهرمن یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعضی علما
راه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است که اثبات شرکا لا یعد و لا یحصی
میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشان را و ان ماتوا فلا تشهدوهم
و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را یعنی نماز نکنید بر جنازه ایشان یعنی رعایت نکنید در باره ایشان
حقوق اسلام نه در حالت حیوة و نه بعد از ممات رواه احمد و ابو داود و عن عمر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تجالسوا اهل القدر همنشینی نکنید با اهل قدر و لا تفاتحوهم
و حاکم نسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در کریمه ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق
آمده و حاکم را فاتح گویند و در تفسیر فتاح که از اسماء حسنی الهیست تعالی گفته اند که بنده ابواب رزق
و رحمت بر بندگان و حکم میان ایشان و بعضی گفته اند که مراد بمفاتحه ایشان ابتدا بسخن و مناظره
است با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و ازینجا
معلوم گردد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثه است با اهل تعصب که غرض میکنند در اعتقاد
و بتوانند که مراد نهی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است
بقول حضرت لا تجالسوا واشد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصا
از بحث و جدال و قیل رواه ابو داود و عن عایشه رضی الله عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه رضی الله عنها گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم ستة لعنتهم شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشان را و لعنهم الله لعنت
کناد ایشان را خدای تعالی پس این جمله دعاییه است یا چون گفت لعنت کردم ایشان را گویا گفت پس

هر که لعنت کرد ایشان را جواب داد و نیز اگر لعنت ایشان را خدای و این چنین کلامی را اهل عرب
استیناف گویند و کل نبی یجاب و هر پیغمبری قبول کرده شده است دعای او و این جمله کلامی
است ذکر کرده شده بجهت تاکید و تقریر لعنت بر ایشان الزاید فی کتاب الله یکی از آن شش کس است
که زیاده کننده است در کتاب خدا یعنی در آن چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ
یا معنی او را چنانچه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند
که توان که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و اراده حکم از کتاب درست است و شایع چنانکه گفت
بمعنی فرض آمده است والمکذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کننده بتقدیر الهیست
تعالی شانه و انکار کننده از اینجا که قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم تسلط و قهر و غلبه نماینده
بر مردم بتعظیم و تکبر لیعز من اذل الله تعالی گرامی و ارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است
او را خدای تعالی و یذل من اعزه الله و خوار و بیقدر گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را
خدای تعالی مراد ظلمه سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبه قهرمان خود کافران و فاسقان
و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند والمستحل لحرم الله
چهارم استحلال کننده محرم خدا از آنکه است و آنچه گرداند است از زیکل حرم چیزی که حرام ساخته
خدای تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت و مانند آن و در بعضی نسخ حرم الله بضمتین جمع
کردند جمع کردند جمع حرمة الله یعنی حلال گرداننده چیزی که حرامست و تورپشتی گفته که این تصحیف
از کسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود این چنین
ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتی ما حرم الله پنجم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله
و اهل قرابت من چیزی که حرام گردانیده است خدای تعالی کردن آن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم
و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگر چه استحلال حرام مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس
و عترت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا از غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن در پنجا سخت
و سخت تر است پس تخصیص بجهت زیادة اهتمام و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد
از جهت زیاده شرف و اجتماع حق تعظیم و حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی بیانیه است
یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را استحلال نماید عتاب و عقاب
در آن بیشتر است که با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب
نساء مطهرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما ای زنان پیغمبر فاحشه و بدکاری
کند عذاب بر وی دو چند کرده شود و درینجا تنبیه امر است شرفا سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت
نورزند و هتک حرمت سیادت و قرابت رسول صلی الله علیه و سلم ننمایند و بدان مغرور نشوند

ترسی از روی خوب خویش دارد که بدان روی کار زشت کنی عجب جمیل وجلیل عجب ملیح و
صبیحی ولی چه سود که قدر جمال خویش نداند والتارک لسنتی ششم از آن شش کس که لعنت کرده
خدا ورسول خدا ترک کننده سنت منست وارتکاب کند بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف
واستهانت وقلة مبالات است کفر است ولعنت محمول بر طریق تحقیر وتکاسل بود معصیت
ولعنت بمعنی زجر وشدت ودوری از مقام قرب وغربت واگر احیانا ترک شهوة معصیت
بود ومثل همین تفصیل است در استحلال محرمات ومانند آن وبالله التوفیق رواه البیهقی فی
المدخل ورزین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب اوست وروایت
کرد رزین در کتاب خود وعن مطر بن عکامس رضی الله عنه بضم میم وتخفیف کاف وکسر میم و
بین معلم او در اصحاب معدود است در کوفه همین یک حدیث دارد وبس وبعضی
گفته اند که شناخته نشده است او در اصحاب والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض چون حکم وتقدیر کند خدای تعالی مر بنده از بندگان را که بمیرد در زمینی
از زمینها جعل له الیها حاجة بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی وکاری
حاجتی وکاری تا بجهت آن کار روان حاجت در آن زمین برود وبمیرد بیت ز کویش بروم
با صد هزار محنت وزاری ندانم که روزی می دواند یا اجل مارا رواه احمد والترمذی
وعن عائشة قالت قلت روایت از عائشه که گفت گفتم یا رسول الله ذراری المؤمنین
اطفال مسلمانان کرده اند جهت حال ایشان در بهشت اند ایشان قالت فقلت پس گفتم یا
رسول الله بلا عمل چه عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند
قال فرمود الله اعلم بما کانوا عاملین خدا دانا تر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان آن را
اشارت بقضا وقدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه
روند فرمود تعجب مکن چه اطفال را اگرچه بالفعل عملی نیست شاید که در علم الهی عملی باشد وتقدیر
بروی چنین رفته قلت گفتم فذراری المشرکین پس اطفال مشرکان حکم ایشان چیست
قال من آبائهم فرمود ایشان از پدران خود اند وحکم ایشان دارند قلت بلا عمل قال الله
اعلم بما کانوا عاملین کلام درین مقام سابقا گذشته است رواه ابوداود وعن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوائدة والموؤدة فی النار زن گور کننده فرزند
خود یعنی آن که این کار از زنان میکردند وموؤدة دختری گور کرده شده رواه ابوداود واشکال این حدیث
آنست وائده مستحق بودن او در آتش از جهت کفرش اما موؤده که طفلست وهیچ
گناه نکرده وکفر نورزیده چگونه در آتش باشد ودر دفع این اشکال مضطر شده اند

توجیهات

یا در دوزخ ... حصه ... قال من آبائهم ... یعنی حکم پدران خود دارند در بهشت اند ۱۲

توجیهات متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکست ورفتن
او در دوزخ بحکم قضا وقدر چنانکه در احادیث دیگر آمده است وباین اعتبار صاحب مصابیح
این حدیث را درین باب آورده وآنها که قایلند که اطفال مشرکین نروند تاویل میکنند این حدیث
را باین که مراد بوائده دایه است وبموؤده مادر است یعنی الموؤدة لها زیرا که گور میکرد طفل را دایه
بامر مادر وبعضی گفته اند که ورود این حدیث در ماده خاص است واین حکم از عالم غیب است
وغیر از آن قیاس نتوان کرد وحق تعالی حکم میکند در بندگان خود بهر چه میخواهد وموؤدی
ملحق است بقتل خضر غلام را که تواند که موؤده بحد بلوغ رسیده وکفر ورزیده باشد وبا
لجمله حدیثی در حق او ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد ومذهب صحیح همان توقف است
والله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله عز وجل فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس هر پرستی که خدای تعالی فارغ شده ومنتهی
شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات اوست از پنج چیز وچون فراغ محالست بر حق
عز وجل مراد بدان عدم تبدیل وتغیر تقدیر اوست وفی الصراح فراغ پرداختن از کاری پس از آن
بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجله وعمله ومضجعه واثره ورزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده
یقین کرد که مدت عمر وی چند است فارغ شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد وفارغ
شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین ومراد اینجا سکون است
ومراد با اثره حرکت جمیع حرکات وسکنات بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت است
واثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارتست باقامت واثر که بمعنی نشان پایست بر روی
زمین اشارت بمسافرت ومراد برزق هر چه به بنده رسید از منافع ومرافق رواه احمد
وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من تکلم فی شیء من القدر کسی که سخن کند وبحث کند در چیزی
از مسایل واحکام قضا وقدر سئل عنه یوم القیمة پرسیده میشود از آن سخن کردن روز
قیامت ومن لم یتکلم فیه لم یسأل عنه وکسی که سخن نکند در آن وپرسیده نمیشود از آن مقصود زجر
ومنع است از خوض کردن ودر افتادن در مسئله قضا وقدر هیچ فایده نیست در تکلم کردن
ودر افتادن در آن مگر زیان وعتاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بدان
بیارند وسکوت کنند ودر عمل مشغول باشند وکاوش نکنند که فایده ندارد رواه ابن ماجه
وعن ابن الدیلمی قال روایتست از ابن دیلمی که از تابعین است قال گفت اتیت
ابی بن کعب فقلت آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه واجلای ایشان بود پس گفتم مر اورا

نام او ضحاک بن فیروز دیلمی است یا ... دیلمی است
و میگویند که در آن اختلاف ... است
از ابن اثیر ... ۱۲

که قد وقع فی نفسی شیء من القدر بتحقیق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه از در حکم از آنکه
اگر همه بقضا و قدر اوست امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشاره بقول خود فی نفسی کرد
آن از قبیل وسوسه و حکایت نفس بود فحدثنی پس حدیث بگو مرا از احادیث آنحضرت
یا سخنی بگو از پیش خود لعل الله ان یذهبه من قلبی شاید که خدای تعالی بیرون برد شک و
شبهه را از دل من فقال پس گفت ابی ابن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه او و اشعار دارد
تعذیب و مواخذه پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علی مالک الملک علی الاطلاق
و همه مملوک اویند بکند هر چه میخواهد هر تصرف که مالک در ممالک خود کند ظلم نباشد و گفت
لو ان الله عذب اهل السموات واهل ارضه اگر آنست که خدای تعالی عذاب کند آسمانیان را و زمینیان را
عذبهم و هو غیر ظالم لهم عذاب میکرد ایشان را و اگر عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی
غیر ظلم کننده است مر ایشان را ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر رحمت میکرد
میبود رحمت او بهتر و سودمندتر ایشان را از عملهای ایشان پس بتر اشارت کرد که ایمان بقدر
در جمیع کاینات عموما و احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات و برابری نمیکند باوی هیچ عملی
از اعمال اگرچه بس عظیم باشد بیرون از قدرت شده و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت
ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله
منک حتی تؤمن بالقدر قبول نمیکند او را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان آری بقضا و قدر و تعلم
ان ما اصابک لم یکن لیخطئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه تجاوز کند از تو
و نرسد او را و ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است
بتو نبود برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد نگوئی که بسعی و کوشش من رسید و نرسد نگوئی که
اگر سعی میکردم میرسید و باید بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی
شانه و لو مت علی غیر هذا لدخلت النار و اگر فوت شوی بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان
بقدر نداری هر آینه درمیآئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود گفت ابن الد
یلمی پس آمدم بعبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت بود در شان او فرموده است که رضی
شدم برای امت بهر چه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن مسعود مانند این
سخن که ابی بن کعب گفته بود قال ثم اتیت حذیفة بن الیمان پس آمدم حذیفه بن الیمان را
که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود فقال مثل ذلک پس گفت حذیفه نیز مانند همان
سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که از عظمای و علمای صحابه بود فحدثنی
عن النبی صلی الله علیه و سلم پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال مثل

ذلک

ذلک پس گفت زید بن ثابت مانند آن رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه از اینجا معلوم میشود
که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم که ابی و ابن مسعود و حذیفه اسناد نکردند و رفع آنحضرت
نمودند و زید بن ثابت رفع نمود و عن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت از نافع که مولی
ابن عمر است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنه فقال پس گفت آن مرد با ابن عمر که ان فلانا یقرأ
علیک السلام فلان کس و نام برد که مذهب قدریه اختیار کرده و این بدعت را در میان آورده و
میخواند بر تو سلام یعنی ترا سلام میرساند و لفظ عرف همچنین است که میگویند فلان میخواند
مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همانست که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بروی سلام وی
نیز میخواند بروی سلام پس لازم می آید که خوانانیدن او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه
بلغنی انه قد احدث بتحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده
است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان قد احدث
پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرأه منی السلام پس مخوان از من او را
از جانب من سلام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم پس بدرستی که من شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت من او فی هذه الامة
یا گفت میباشد درین امت شک راویست که این لفظ فرموده یا آن خسف او
مسخ او قذف فی اهل القدر در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان
بارانیدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر قدراند و از اینجا معلوم شد که ظهور این بدعت و حدوث
این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی و ابو داود
و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب بتحقیق و این عبارة و جمع کردن
بیان این صفات در مقدمه معین شده است وعن علی رضی الله عنه قال سالت خدیجة
رضی الله عنها روایت از امیر المؤمنین علی که گفت پرسید خدیجه النبی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند وی از غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرده بودند در
جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی
الله عنه فلما رای الکراهة فی وجهها قال پس هرگاه که دید آنحضرت اثر ناخوشی را در روی
خدیجه گفت لو رایت مکانهما لابغضتهما اگر ببینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت
و خواری و دوری از نظر رحمت الهی تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و
ابغضتهما یا بعد از آنکه از جهت اتباع کفر و بیزار او شدید و این صنو همچنین در احادیث بسیار آمده

وفقه گفته اند حدیث و بعضی گفته اند اعرب است

قالت کفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزندی من که از تو شده بود حال او چیست
وان عبد الله بود که او را طیب وطاهر لقب هست بجهة ولادة او در مبادی ظهور دین
اسلام قال کفت انحضرت آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله
پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المومنین واولادهم فی الجنة بدرستی که مسلمانان و
فرزندان ایشان در بهشت وان المشرکین واولادهم فی النار و بدرستی که کافران واولاد ایشان
در دوزخ اند ثم قرا رسول الله پس بر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد اینکه
اولاد تابع پدران اند ومادران واز برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که وی چون مسلمان شده
است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیة را که والذین امنوا واتبعتهم
ذریتهم وانکسانیکه ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان با یمان واخرتیمینت
که الحقنا بهم ذریتهم پیوسته کردیم با ایشان ذریت ایشان را رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله ادم مسح ظهره هر کاه که پیدا کرد خدا تعالی ادم را مالید
به قدرة پشت او را یا امر کرد فرشته موکل بر ارحام را که بمالد فسقط من ظهره کل نسمة پس
بیرون افتاد از پشت ادم هر آدمی هر آدمی نسم ونسمة بفتح نون وسین مردم هو خالقها من ذریته
الی یوم القیمة خدا تعالی پیدا کننده اوست از اولاد ادم تا روز قیامت بهمین طریق که
در اینجا توالد وتناسل خواهد بود ودو بار در زیارت از پشت بنی ادم بر آمدند وچون همه از
پشت بنی ادم بر آمدند وچون همه از پشت ادم بود نسبت بوی داد که وجعل بین عینی کل
انسان منهم وکردانید میان دو چشم هر آدمی از آدمیان وبیضا من نور بریق ولمعان از نور
ثم عرضهم علی ادم پس عرض کرد وانمود ایشان را بر آدم فقال پس کفت ادم ای رب ای
پروردکار من هولاء کیستند اینکسان قال ذریتک کفت پروردکار تعالی ایشان اولاد
تو اند فرای رجلا منهم پس دید ادم مردی را از ایشان فاعجبه وبیص وما بین عینه پس خوش
آمد ادم را لمعان ودرخشش که در میان دو چشم او بود فقال ای رب من هذا پس کفت
ادم ای پروردکار من کیست این قال داود کفت پروردکار تعالی این داود نبی است
پوشیده نماند که از خوش آمدن بر تو میان دو چشم آدم از آن خوب خود شد و ندو الا بلفیت
که نور ولمعان سید رسل بیشتر وتمامتر وکاملتر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل که
ما فی فضل خیری است فقال ای رب کم جعلت عمره پس کفت آدم پروردکارا
چند کردانیدهٔ عمر او را قال ستین سنة کفت پروردکار کردانیده ام عمر او را شصت سال
قال کفت چون ادم داود علیه السلام خوش نمود ورا بطه وداد ومحبت پیدا شد کفت ادم رب

وانزوی آدم لا الذریته جنانچه کریمی ...
دادم من شنایه ... [illegible]

زده من عمری اربعین سنة ای پروردکار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی
به صد سال باشد قال رسول الله کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر ادم الا اربعین
سنة پس هر کاه که کذشت عمر ادم کذشت عمر ادم که چهل سال باقی ماند وعمر ادم در اینجا مشهور است
هزار سال بود جاءه ملک الموت آمد ادم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال ادم اولم
یبق من عمری اربعون سنة آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال فقال پس کفت ملک
الموت بادم اولم تعطها ابنک داود آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست پسر تو را که داود
است فجحد ادم فجحدت ذریته پس انکار کرد ندادن را ادم پس انکار شدند بیان ایشان نیز انکار روش بی آدم وفراموش
کرد ادم نهی الهی تعالی مر او را از اکل از شجره فاکل من الشجرة پس خورد از آن شجره فنسیت
ذریته پس فراموش کردند اولاد او وپیدا شد در ایشان نیز فراموشی وخطا وخطاء ت
ذریته وخطا کرد ادم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد وخطا کردند ذریت او وخطا بایشان
راه یافت یعنی این صفت انکار ونسیان وخطا از اصل آدم بود در اولاد او از اینجا
سرایت کرد رواه الترمذی بدانکه کفتند که انکار ادم واقع است از وی علیه السلام چون بوجود
امده که کذبت جواب میکویند که صدور این انکار بحکم جبلت وطبیعت بود که پیدا کرد حق
تعالی از ادر بشر از حرص عمر زدیری وکبر سن چنانکه در حدیث امده است یشیب ابن ادم
ویشب فیه خصلتان الحدیث نه بقصد واختیار وبعضی از احکام جبلت در انبیا باقی می
کذارند واز آن متروک میشند وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم وعن ابی الدرداء عن النبی
صلی الله علیه وسلم وروایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کفت انحضرت
خلق الله ادم حین خلقه پیدا کرد خدا تعالی ادم را هنکامی که پیدا کرد او را فضرب کتفه الیمنی پس
زد حق تعالی بدست قدرة خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست ادم را فاخرج ذریته
بیضاء کانهم الذر پس بیرون آورد ذریت سفید را کانهم الذر کویا ایشان مورچهای خورده اند
ودر بعضی نسخه کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله بمعنی مروارید وبرین تقدیر بیان باید
میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد وبر تقدیر اول مقدر است وضرب کتفه الیسری
وزد شانه چپ او را فاخرج ذریته سوداء پس بیرون آورد ذریت سیاه را کانهم الحمم کویا که
ایشان انکشتان اند در سیاهی فقال للذی فی یمینه پس کفت مر آن کروه را که در جانب
راست بوده اند الی الجنة اکر خطاب بآن کروه است یعنی کلام همچنین شود که بروید بسوی
بهشت واکر خطاب بملائکه است سخن از حال این کروه با ایشان میکوید یعنی این بود که
این کروه بروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این کروه را ولا ابالی وباک ندارم از آنکه ایشان

مجحود ادم فجحدت ذریته

حکم بخت کردم پیش از صدور در عمل مالک یکفرف مطلقم هرچه میخواهم میکنم و قال الذی فی کتفه و در
بعضی نسخ فی کفه الیسری الی النار و کفت مران کروه راکه در کتف یا در کف چپ بودند سوی
آتش و دوزخ روبیه ولا ابالی رواه احمد و عن ابی نضرة بفتح نون و سکون ضاد معجمه نام او
منذر بن مالک تابعی ثقة کثیر الحدیث مات سنة نحو ثمان و مایة ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله
علیه وسلم روایتست از ابی نضرة که مردی از یاران پیغمبران صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله
که کفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه درآمدند بروی یاران او یعودونه در حالتی
که در بیماری پرسی میکردند او را و هو یبکی و حال انکه او میگریست فقالوا له ما یبکیک پس کفتند یاران
او مر او را چه چیز میگریاند ترا الم یقل لک رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا نکفته است ترا پیغمبر خدای
صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک بکیر از موی بروت خود پست و کوتاه کن ثم اقره حتی تلقانی پس بر
قرار دار از همین حال و دوام کن و دوایم باش بران تا آنکه ملاقات کنی و پیش ای مرا یعنی
یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات پس چرا میگریی و حال آنکه حضرت ترا بشارت عظیم
خود داده و لا امن آن یا اسلام نبود قال بلی کفت ابو عبد الله آری کفته و بشارت داده است
و لکن سمعت رسول الله و لیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میکفت
ان الله قبض بیمینه قبضة مر کسی را که خدای تعالی کرفت بدست خود مشتی و جماعة از اولاد
را و اخری بالید الاخری و کرفت جماعة دیگر بدست دیگر و قال و کفت هذه لهذه و هذه لهذه
این قبضه و این جماعة که در دست راست منند مر این راست را یعنی بهشت را و این جماعة دیگر که در
دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالی و باک ندارم ولا ادری فی ای القبضتین انا و در
نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی از این دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوة بسلامت
ایمان و دوام من بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بی نیاز است و قادر مطلق هرچه خواهد
بکند و کفته می درآرم در بهشت هر کرا خواهم و می افکنم در دوزخ هر کرا خواهم و باک ندارم و هیچ
کس را نرسد که بگوید چرا کردی این خوف از دل بیرون نمی رود که این است یعنی از عواقب الامر
اگر چه بمقتضای صدق وعده و بشارت شارع امتی و اطمینان حاصل میشود و لکن خوف لا ابالی
از دست ساخته پینهای برون نمی شود و درین حال مبنی است تمنی صحابه با وجود بشارت
بالیت کذا یکی کفته ای کاش من کوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون
افکندندی و دیگری کفتی ای کاش من کیاهی بودمی و خاک بودمی و این تحقیقی و بیانی
است که در رسالة التسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد و عن ابن عباس رضی الله
عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم روایتست از ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

قال اخذ الله المیثاق من ظهر آدم کرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی که برون آورد از پشت آدم
بنعمان بفتح نون نام نزدیک بعرفات در میان مکه و طایف و اینست مراد بقول راوی و تفسیر
کرد نعمان را او و کفت یعنی عرفه از جهت قرب جوار او بوادی عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها
پس برون آورد حق تعالی از پشت آدم هر ذریتی را که پیدا کرد از آن فنثرهم بین یدیه پس پراکنده
کرد ایشان را در پیش آدم کالذر مانند مور چهای خورد ثم کلمهم قبلا پس کلام ایشان کرد رو برو
قبل بضمتین یعنی مواجهه و رو برو قال الست بربکم کفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار
شما قالوا بلی شهدنا کفتند آری هستی تو پروردگار ما ما کواهی دادیم بربوبیت تو و سخن کردن
این ذراری مثل سخن کردن نمل سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا
عن هذا غافلین تا نکویند روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل او تقولوا انما اشرک
اباونا من قبل یا نکویند که شرک بیاوردند مکر پدران ما پیش از ما و کنا ذریة من بعدهم و بودیم
ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشانرا افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس
هلاک میکردانی ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بتوحید
الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادقه خبر بدان داده و تذکار نموده اند
اما عارفان کویند که این یاد دادن عهد الست بران غافلان و بیخبران بود الا هوشمندان
بیدار دل هنوز بکوش آن سوال و جواب میشنود بیت الست از ازل همچنان شان
بکوش بفریاد قالوا بلی در خروش علی بن سهل صفهانی را کفتند که روز بلی را یاد داری
کفت چنان یاد دارم که کوی دیروز بود بزبری قدس سره کوید که درین سخن نقص است
صوفی را دی و فردا چه بود از روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است انتهی
و محققان کویند که در عالم اله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح
ولا مساء بیت اکه از جوان نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حالست و بس
سرور انبیا علیه صلوات الله و سلامه فرمود موسی را می بینم بهفتاد هزار نفر بنی اسرائیل بحج می آید
و بحقیقت در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آید انکه از ماضی خبر میدهد جهت این
کلام را تحقیق تحقیقی است در مقام خود مذکور و عن ابی بن کعب انصاریست وحی وافر
اصحابه و تابعین ازوی روایت و تابعین ازوی روایت دارند و احوال وی در بسیاری
از مواضع مذکور است فی قول الله عز وجل بود آنست از ابی بن کعب در تفسیر قول خدای
عز وجل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و این تفسیر را اکرچه ابی بن کعب رفع
بحضرت نکرده و لیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید عالم صلی الله

علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقدر گذشت قال گفت ابی بن کعب جمعهم فراهم اورد پروردگار تعالی
ایشانرا فجعلهم ازواجا پس خواست که گردانید ایشانرا اصناف پس گردانید صورهم پس صورت
بخشید ایشانرا فاستنطقهم پس گویا گردانید ایشانرا فتکلموا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ
علیهم العهد والمیثاق پس گرفت بر ایشان عهد و پیمان را و اشهدهم علی انفسهم و گواه کردانید
ایشانرا بر ذاتهای ایشان الست بربکم گفت آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری
تو پروردگار مائی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع گفت پروردگار تعالی
پس بدرستی که من گواه میکنم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را و اشهد علیکم اباکم آدم
و گواه میکنم بر شما پدر شما را که آدمست تا اگر انکار کنید این اشهاد و اقرار را گواهی دهند ایشان
بر شما و ثابت کرداند بر شما ازو گفته اند اول اشارتست به نصب دلایل عقلیه و ثانی به بعث
رسل که یاد دهند ایشانرا بخطابات سمعیه ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا تا نگوئید روز قیامت
دانا نبستیم ما باین قضیه اعلموا انه لا اله غیری بدانید که بدرستی و براستی شان اینست که نیست معبودی
بحق جز من ولا رب غیری و نیست پروردگار جز من ولا تشرکوا بی شیئا و شریک مکردانید بمن چیزی را
در وجود و در خلق و در عبادت انی سارسل الیکم رسلی بدرستی که من زود است که بفرستم
بسوی شما پیغمبران خود را که یذکرونکم عهدی ومیثاقی که یاد دهند شما را عهد مرا و پیمان مرا و انزل
علیکم کتبی و فرو دارم بر شما کتابهای خود را قالوا شهدنا بانک ربنا والهنا گفتند ایشان گواهی
دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی لا رب لنا غیرک ولا اله لنا غیرک نیست پروردگار
ما را جز تو و نیست معبودی ما را جز تو فاقروا بذلک پس اقرار کردند بان و رفع علیهم آدم علیه السلام
و بر داشته شد و مشرف و مطلع کردانیده شد بر ایشان آدم علیه السلام ینظر الیهم در حالتی که نگاه
میکند بجانب ایشان فرای الغنی والفقیر پس دید آدم توانگر را و محتاج را و حسن الصورة
ودون ذلک و دید نیکو صورت را و پایان دیگر ازان صورت را یعنی همه را یکسان نیافت
بعضی غنی و بعضی فقیر و بعضی خوب صورت و بعضی بد صورت و جز آن مختلف
در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سویت بین عبادک پس گفت آدم ای پروردگار
من چرا برابری نکردی میان ایشان با آنکه همه بندگان تواند این یکی مقبول و آن مردود جبت
قال انی احببت ان اشکر گفت پروردگار تعالی از جهت آن سویت نکردم زیرا که من
دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان و یک حال و بر یک صفت آفریدمی حقیقت
شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی نهاده ام که در دیگری نیست و چون دریابد شکر گوید مثلا
در فقیر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات است که در غنی نیست و هکذا و رای الانبیا

فیهم

فیهم السرج علیهم النور و دید آدم پیغمبرانرا در میان ذریت خود مانند چراغها که می تابد بر ایشان روشنی
خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة مخصوص کردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر
عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوة تا ختم نمایند ادا کنند و از عهده آن بر آیند و شرایع
و احکام الهی بخلق رسانند از ینجا معلوم شد که در میان نبوة و رسالت فرقی هست چنانکه در
کتب کلامیه مذکور است و هو قوله و این عهد رسالت و نبوة مذکور هست در قول حق تبارک و تعالی
واذ اخذنا من النبیین میثاقهم تا قول و چون گرفتیم ما که پروردگاریم از پیغمبران پیمان ایشانرا
در رسالت و نبوة قوله تعالی و عیسی بن مریم تمام آیة انجیل است واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنک ومن نوح وابرهیم وموسی وعیسی بن مریم کان فی تلک الارواح بود عیسی
بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت
غالب بود مسمی بروح الله بود او را مصور بجسم نساخت و هم در میان ارواح گذاشت فارسله الی
مریم پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم فحدث عن ابی
انه دخل من فیها پس حدیث کرده شد از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی
رواه احمد وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله گفت ابو درداء
در اثنای آنکه بودیم نزد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم نتذاکر ما یکون مذاکره و گفت و گو میکردیم
چیزی را که پیدا می شود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که سابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود
بی آن سابقه از ینجا ظاهر میشود که مذاکره قضا بطریق نزاع و جدال ممنوع نیست و لهذا آنحضرت
ایشانرا از آن منع نکرد و زجر نمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اذ قال رسول الله ناگاه جواب
داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اینهمه مقتضی و مقدر هست قطعا تغیر نمیگردد و ذکر
کرد شاهدی ازان و آن خلق مردم است بفتح خا یعنی سیرت باطن او که قابل زوال و تغیر نیست
بخلاف خلق وی بفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت
اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه چون بشنوید گواهی که جنبید و دور شد از جای خود
پس تصدیق کنید و باور دارید او را که ممکن است واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه و چون
بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از خوی و خصلت خود فلا تصدقوا به پس تصدیق نکنید و
باور ندارید او را فانه یصیر الی ما جبل علیه زیرا که بدرستی که امر ذی میگردد و باز می آید بسوی
صفتی که مجبول و مخلوق شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی بسبب آنکه کسی
و دانا و زیرک آفریده اند و بتقدیر الهی بر آن رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و
کول میگردد و بر عکس نیز اما اگر در ظاهر بحسب عادة با مصاحبت و مخالطت دانا و

برکنمايد وبعوارض وحوادث وکول ونادان زنک کردد با کولست که بعوارض وریاضات
ونجربه دانا صفت شود از ین قبلست سخن دران کسی کواست که مجبول ومخلوق برخلقی
افتاده وقضا وقدر الهی درحق وی چنین رفته این قسم هرکز تغیر وتبدیل بپذیر نبود وریاضت
ومجاهدت وسعی وطلب دران قسم دیکر برود ودرین رواه احمد وعن ام سلمة رضی الله
عنها قالت روایتست از ام سلمة که کفت یا رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام وجع
من الشاة المسمومة التی اکلت همیشه تو که پیر میرسد ترا در هرسال دردی ازان کوسفند زهردار که خورده
بودی درخیبر قال کفت انحضرت ما اصابنی شیء منها کفت انحضرت نرسید مرا چیزی از درد
ازان کوسفند الا وهو مکتوب علی که انچه نوشته شده وتقدیر کرده شده برمن وادم فی طینته
وحال انکه ادم درطینت خود بود کفایت از تقدیر ازل وطینت بمعنی پاره کل وخلقت
وجبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر ومجاز کرد ونسبت حدوث درد بکوسفند زهردار کرد
حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد وفرمود که انست بتقدیر الهیست که در ازل
رفته رواه ابن ماجه **باب اثبات عذاب القبر** چون قومی از مبتدعه واهل هوا که اکثر معتزله و
بعض روافض باشند انکار کرده عذاب قبر را واحادیث مشهوره که قدر مشترک ازان بحد
تواتر رسیده دران ورود یافته وسلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت وانکار ایشان
همه باتفاق داشته اند برثبوت ان واعتقاد بدان مولف خواست رحمة الله علیه که اثبات
کند از او ذکر کند احادیث وارده درین باب وعذاب مشتق است از عذب بمعنی ردع و
منع زیراکه منع میکند وبازمی دارد شخصی را از مخالفت امر ونهی یا مشتق است از عذاب بمعنی
خس وخاشاک که در اب افتد وچنانکه افتادن خس وخاشاک آب را مکدر وتیره کرداند عذاب تیز
عیش شخص را منغص ومکدر میسازد وبعضی کویند مشتق از عذب است بمعنی اب شیرین و
عذاب شخص دشمن وبدخواه او را شیرین نماید باین علاقه عذاب نام کردند ومراد بقبر عالم
برزخ است که واسطه است میان دنیا واخرة وتعلق دارد بهر دو مقام نه آن کو که
مرده را درکور کنند چه مردکان که در اب غرق شوند ودر اتش سوخته کردند ودر شکم
جانوران بتحلیل روند الا جزوی ازان که از اجزو اصل خوانند واز اول عمر تا اخر ان باقی ماند
وپروردکار تعالی وتقدس بقدرت خود از انکاه دارد وهیچ چیزی از علم وقدرة وی در ملک و
ملکوت نکاه کند وبدیده بصیرت دران نکرد هیچ چیزرا از عجایب وغرایب منکر نکردد ودر تصدیق
بعذاب وامثال انتقامات است اصلح واسلم واقوی انست که ایمان بیارند که ملایکه ومار
وکژدم وکزندکان ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند نه محض تمثال

وخیال وانکه ما نمی بینم ودرنمی یابیم وچون زبان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید از ا
چشمی دیکر است که بان توان دید واکر بچشم سر نماید بان نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می آمد ومی نشست وحکایت میکرد وپیام حق میکذرانید وصحابه در مجلس حاضر نشسته
بودند ونمی دیدند وبدان ایمان می آوردند که درینجا نزد وی هست دیکر ایمان بالغیب با دیکر چون نور
ایمان در دل درامد وسینه بان نور کشاده شد دیکر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرکی عقل وتیرکی
فلسفه نکاه دارد والله الهادی واختلاف کرده اند که عذاب در قبر بر زنده کردانیدن میت است یا
در مقابله داشتن روح با وی یا بنوعی دیکر که پروردکار عالم خواهد ما را بدریافت که حقیقت ان
راه نباشد وحق انست با حیاتست چنانکه ظاهر احادیث دلالت بران دارد ونیز کفته اند که حیات
را در تمام بدن وی در ارند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق سازند طلمی که از علمای
شافعیه است کفته که اکر این قول صحیح است بهتر ومناسب تر بدان از دل ادمی باشد که
ینبوع حیات ومحل ادراکست واکر همین قدر بدانند که پروردکار تعالی در مرده حالتی پیدا
کند بدان چیزی از الم وراحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایتست والله اعلم بحقیقة الحال
الفصل الاول عن البراء بن عازب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم براء بن عازب
که انصاری اوسی است پدر وپسر هردو صحابیت پدر مشهور تراست واز عالم جبری و
اکثری در مغازی ظاهر نیست روایة میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله فرمود مسلمان چون در وقت پرسیدن در قبر
کواهی میدهد بالوهیت حق ورسالت محمد فذلک قوله تعالی پس ان کواهی دادن مراد
بقول خدا تعالی که فرموده یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الاخرة ثابت وبرجای میدارد خدا تعالی مومنان را بقول ثابت در دنیا ودر
اخرة یعنی این ثبت مومنان بر قول ثابت که درین ایة واقع شده است مراد بان قرار
وثبات در جواب وسوالیست که مومن را در قبر رسیده میشود که کیست پروردکار تو و
کیست پیغمبر تو وچیست دین تو وشهادتین جواب از سجزاست چه دین اسلام
همین است وفی روایة ودر روایتی دیکر بلفظ حدیث اینچنین امده است که عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال فرمود این ایة که یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت نزلت
فی عذاب القبر فرود امده است درشان عذاب قبر یقال له من ربک کفته میشود مر او را
کیست پروردکار تو فیقول ربی الله پس بکوید پروردکار من خداست ونبیی محمد و
پیغمبر من محمد است متفق علیه ولفظ مصابیح اینچنین است اذا قیل له من ربک وما دینک

و من نبیک چون گفته میشود مرا او را که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول
ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد پس میگوید پروردگار من خداست و دین من اسلامست
و پیغمبر محمدست و این لفظ اتم و اظهر است متفق علیه **و عن** انس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در
گور خویش و تولی عنه اصحابه و روی بگردانند از وی یاران وی انه یسمع قرع نعالهم بدرستی
که وی بتحقیق میشنود کوفتن نعالها اصحاب را یعنی آواز پایهای ایشان را که بر زمین
میرفتند اتاه ملکان می آیند او را دو فرشته فیقعدانه پس مینشانندش و دو فرشته او را فیقولان
ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد محمد صلی الله علیه
و سلم یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه و سلم و اشارة بهذا با آنحضرت
یا از جهت شهرت امر و حضور اوست در اذهان یا بآنکه اگرچه غایبست احضار ذات
شریف وی در عیان یا بنظر نوری که در قبر نشانی از حضرة وی حاضر میساخته باشند یا مثال جده جمال
جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای وی کاشف
او روشن گردد و دریجا بشارتیست مر مشتاقان غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند
و زنده در گور روند جای آن دارد که ظلمت فراق تو گر جان دهیم زغم نیست اگر زمانه در حسرت
پرتوی فکند **بیت** شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد * تو بیا کز اول شب در صبح باز
باشد * اما المومن فیقول اما مومن مصدق فضل و کمال دلداده حسن جمال اوست میگوید
اشهد انه عبد الله و رسوله گواهی میدهم بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده
بر حق اوست فیقال له انظر الی مقعدک من النار پس گفته میشود مر مومن را نگاه کن
بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند قد ابدلک الله به مقعدا
من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو خدا تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود جای
نشستی از بهشت فیراهما جمیعا و حکمت نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور بیفزاید
یکی بجهت خلاص شدن از بلیه دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت و کافر احوال بر
عکس این خواهد بود و اما المنافق و الکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل و المنافق
و کافر پس گفته میشود هر یک را چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در حق وی یا ایم کنت اقول ما یقول
الناس بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فیقال
له لا دریت و لا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی بعقل خود و نخواندی تو قران را

اگر دی اهل حق را و اصل تثبیت ثبوت بود و او را بابدال کردند در تحقیق تثبیت وجوه بسیارست
که در شرح ازاذکر کرده ایم و یضرب بمطارق من حدید و زده میشود هر یک از منافق و کافر
بمطارق از آهن و مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا یعنی آهنگران ضربة زدنی عظیم فیصیح
صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که میشنود آنرا هر که
نزدیک اوست جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای ماند
و ایمان بغیب باشد و ضروری عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد
و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصونی
را نیز گویند و منه انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کذا فی القاموس متفق علیه و لفظ للبخاری
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لیکن لفظ وی مر بخاری راست و در بعضی
احادیث صحیحه که مذکور شده همین نجات مومن و عذاب کافر و منافق است و احوال مطیع
خواهد بود و مذکور شده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذاب هست پس گفته اند که حکم
مومن فاسق آنست که در جواب شریک مومن مطیع است در بشارة و فتح باب بهشت و
امثال آن یا در اینها شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا تواند که نوعی از عذاب بر کشد مگر آنکه فاسق
باشد که خواسته است خدای مغفرة او را و الله اعلم **و عن** عبد الله بن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بدرستی که یکی از شما چون بمیرد عرضه
کرده میشود بروی و نموده میشود او را نشستگاه وی بالغداة و العشی در بامداد و شبانگاه
ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه
وی از نشستگاه بهشتیان و ان کان من اهل النار فمن اهل النار اگر باشد از دوزخیان نموده
میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فیقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه
یوم القیمة پس گفته میشود اینجای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن از اینجا
آن وقت که برانگیزد ترا خدا تعالی بسوی این جای یا بسوی خود روز قیامت متفق علیه
و عن عایشه رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها روایتست از عایشه که یهودی
زنی در آمد بروی فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن قصه عذاب قبر را فقالت لها
اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن یهودیه مر عایشه را پناه دهد ترا خدا تعالی از
عذاب قبر و چون عایشه رضی الله عنها قصه عذاب قبر ندانسته بود و نام آن هرگز نشنیده
حیران ماند و عجب پنداشت از آن فسألت عایشه رسول الله پس پرسید عایشه رسول الله
صلی الله علیه و سلم عن عذاب القبر از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد فقال نعم

عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشة فما رأيت
رسول الله گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد از این حکایت
صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر که گذارد هیچ نماز را مگر آنکه استعاذه کرده و پناه جست بخدا
از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را ندانسته است و وحی بدان
نیامده بود پس از آن وحی آمد که عذاب در قبر میباشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است
و استعاذه از وی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم بود آنحضرت را و لیکن
تعوذ بعد شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه را از آن خبر نبود و بعد از
پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا بشنود و تذکیر کند او را این اولی و اظهر احتمال آنست والله اعلم متفق علیه
وعن زید بن ثابت الانصاری و هو کاتب وحی از اجلهٔ فقهاء قائم بفرایض چون هجرت کرد آنحضرت
یازده ساله بود و صغیر پنداشتند در بدر و حاضر شد احد را و سایر مشاهد را که بعد از وی بودند یکی از آن
کسانیست که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن وی در زمان ابوبکر رضی الله عنه و نقل کرد در مصحف
در زمان عثمان رضی الله عنهم قال گفت بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی النجار را که قبیله ایست از انصار علی
بغلة له سوار بر استری که آنحضرت را بود و نحن معه و بودیم ما با آنحضرت اذ حادت ناگاه رمید و کج
گردانید آنحضرت را از راست خود حیدة بفتح معجمه و سکون تحتانیه جهیدن و میل کردن فکادت تلقیه
نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را بر زمین و اذا اقبر ستة او خمسة ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا
پنج فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت که میشناسد صاحبان این قبرها را که
فقال رجل انا گفت مردی که من میشناسم قال فمتی مات هؤلاء گفت آنحضرت پس کی مرده اند و در کدام
زمان از عالم رفته اند قال فی الشرک گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند فقال پس گفت
آنحضرت ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و امتحان
کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لا تدافنوا پس اگر نمیبود ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردگان
خود را و ترسیم کور کردن از شنیدن عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آینه دعا میکردم خدا تعالی را که بشنواند
شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که میشنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب
را دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید درینجا اشکال می آید که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد
موقوف بر دفن کردن نیست و خدا تعالی اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم
ماهی و جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات و ترک آن از ایشان نمی آید این ترس چه
گنجایش دارد و توجیه کرده اند این اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را

خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میکرده اید و قوة و فرصت دفن نمیماند چنانکه
در بیان ما شنیدن صیحه میت را گذشت که بشنوند کار خانه معیشت معطل و منقطع گردد پس
ترک دفن نه از جهت خوف عذابست بلکه بسبب فوات عقل و رفتن هوش دیگر آنکه اگر بشنوند
عذاب مردها را دهشتی و وحشتی حاصل میکرد و شما را از مشاهده اموات بحدی که نزدیک نمیتوانند آمد
باینها تا تجهیز و تکفین کنند و دفن نمایند و وجه دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن
عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم
و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید میاندازند تا کسی نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع
نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس توجه آورد آنحضرت بروی مبارک
خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه بجویید بخدا از عذاب آتش قال گفت آنحضرت
تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جویید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من
عذاب القبر پناه میجوییم بخدا از عذاب قبر قال فرمود آنحضرت تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها
و ما بطن پناه جویید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده
است که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما از او و آنچه پوشیده است بر شما
و نمیدانید از او قالوا گفتند نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن قال فرمود تعوذوا بالله
من فتنة الدجال پناه جویید بخدا از فتنهٔ دجال قالوا گفتند نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه
مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه
ملکان اسودان ازرقان چون گور کرده میشود مرده می آیند ورا دو فرشته در صورت آدمی سیاه
رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمولست بر حقیقت چه در سیاهی وحشتی و دهشتی میباشد
که در رنگهای دیگر نیست یا کنایه است از قبح منظر و شناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان
تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه دشمن بجانب دشمن نگاه چشم برگرداند و
سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعضی گفته اند عرب دشمن را بکبود چشمی از آن
وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر
گفته میشود و نام کرده مر یکی از آن فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگری را نکیر هر دو بمعنی ناشناخته
و موحش اند مشتق از نکرة ضد معرفة و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که
بر سر هر میت بتمثیل حاضر آیند و بعضی گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام ازین دو گروه را افراد
بشمار است و نیز گفته اند منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان و فرشتگان مطیعان را نام
مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل چه میگفتی تو در شان این مرد قال

کان منوما فیقول پس میگوید میت در جواب این سوال هو عبد الله ورسوله وی بنده خداست
وفرستاده او است اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان قد کنا نعلم انک تقول هذا
پس میگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگویی این جواب را یعنی سیمای ایمان
در ناصیه حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین پس فراخ کرده میشود مر
میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز که هفت هزار گز باشد ثم ینور له فیه پس روشن کرده میشود
مر میت را در قبرش ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را بخواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی
فاخبرهم پس میگوید میت باز میگردم و میروم بسوی اهل خود پس خبر دهم ایشان را از انتقال
خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب را یابد ذوقی پیدا کند که میگوید یکی بروم و کسان خود را بنمایم حال
خوش خود را با ایشان نمایم فیقولان نم کنومة العروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب
اهله الیه العروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار کردن دیگران هر کس خوش
نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتواند هر کس بیدار کرد مگر محبوب باید و بیدار کرد انهد
حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک تا آنکه می برانگیزد او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی وان کان منافقا
قال اگر باشد میت منافق و کافر میگوید سمعت الناس یقولون قولا شنیدم من مردم را که می
گویند سخنی را یعنی در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من
نیز مانند آن سخن و کذب و انکار کردم او را لا ادری در نمی یابم حقیقت حال را فیقولان قد کنا
نعلم انک تقول ذلک پس میگویند فرشتگان تحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگویی از آن نیز
کفر در روی تو یافته بودیم فیقال للارض التئمی علیه پس گفته میشود مر زمین را بهم رسا روی بر
ج او را فتلتئم علیه پس بهم می آید و بهم رسد زمین بروی فتختلف اضلاعه پس مختلف و متبدل می
گردد پهلوهای راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست فلا یزال فیها معذبا پس
همیشه میت وی در زمین عذاب کرده شد حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک تا آنکه برمی انگیزد
او را خدا تعالی ازان خوابگاه وی رواه الترمذی وعن البراء ابن عازب عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت یاتیه ملکان فیجلسانه می آیند مومن را در قبر دو
فرشته پس بنشانند او را فیقولان له من ربک پس میگویند مر او را کیست پروردگار
تو فیقول ربی الله پس میگوید مومن پروردگار من خداست فیقولان له ما دینک
پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است
فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است
در میان شما فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم پس میگوید مومن وی فرستاده

خداست فیقولان له وما یدریک پس میگویند مر او را چه دریافت ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول
خداست فیقول قرات کتاب الله فامنت به وصدقت پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را
پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلک قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت الله
الذین امنوا بالقول الثابت الایة یعنی مراد بتثبیت درین قول جواب فرشتگان است در
قبر بران وجه مذکور شد قال گفت آنحضرت فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی پس
ندا میکند ندا کننده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق تعالی
باشد بیواسطه کردن او از آنکه دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب
وی تعالی فافرشوه من الجنة پس گسترانید بستر اینید برای بنده فرشی از فرشهای بهشت
و افرشوا روایت بفتح همزه است از افراش والبسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای
بهشت وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای وی دری بسوی بهشت فیفتح پس گشاده
میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیاتیه من روحها وطیبها پس
می آید مومن را راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن ویفسح
له فیها مد بصره و فراخ کرده میشود مومن را در جانب بهشت گشاده شده است دری
بسوی آن تا جائی که برسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد
در هفتاد گز است و گفته شد که آنست کنایت از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و
مد بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین با آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل
خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی واما الکافر فذکر موته واما کافر پس ذکر
کرد آنحضرت قصه موت او را قال فرمود ویعاد روحه فی جسده و باز آورده میشود روح
کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدنست بحقیقت چنانکه در دنیا مگر آنکه گفته شود
که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و [illegible] ازاو ویاتیه ملکان فیجلسانه
می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له من ربک پس میگویند وی را
کیست پروردگار تو فیقول هاه هاه پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست حیران و دهشت زده
در دماک گوید چنانکه اه اه وای وای لا ادری نمیدانم و در نمی یابم فیقولان ما هذا الرجل الذی
بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما فیقول
هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب پس آواز میدهد آواز دهنده که دروغ
گفت این کافر که نمیدانم چه آوازه دین اسلام و نبوة محمد صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن
در مشرق و مغرب رفته بود نه چه معنی دارد بآنکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی [illegible]

گفت و تشریف و اکرام اضافت نواخت ، در کافر اگر چه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه
بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص بمومنانست فافرشوه من النار والبسوه من النار
وافتحوا له بابا الی النار پس گردانید و بگسترانید برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی
از آتش و بگشایید برای او دری بسوی آتش قال کفت الحفرة فیاتیه من حرها وسمومها
پس می آید کافر را از گرمی و تاب آتش و باد گرم آتش مزاج زهر دارد قال کفت ویضیق علیه
قبره حتی یختلف فیه اضلاعه و تنگ کرده میشود بر کافر گور او تا آنکه مختلف و متبدل میگردد
در قبر استخوانهای پهلوی او ثم یقیض له اعمی اصم پس مسلط گردانیده میشود بر وی در
گور او کسی که نابینا است از آنکه مهری و شفقتی و بی رفقی کرد تغافل نمیتواند از دیدن حال
پریشان وی میشود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله و رحم نمیکند بر وی معه مرزبة من حدید با
وی کلوخ کوبست از آهن و مرزبة بکسر میم و سکون را و فتح را تشدید با و تخفیف آن
نیز خوانند لو ضرب بها جبل لصار ترابا آنچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بر کوهی
هر آینه خاک میگردد فیضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن مرزبه زدنی که یسمعها ما
بین المشرق والمغرب میشنود آن زدن را هر چه در میان مشرق و مغربست از حیوانات بلکه
نباتات و جمادات نیز الا الثقلین مگر جن و انس که آن نمی شنوانند بجهتی حکمتی که در فصل اول
در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا پس میگردد و نابود و خاک ثم یعاد فیه الروح و نیز بار دیگر
میشود در بدن وی جان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکند و این برای
تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار اوست بعث و اعاده روح را طیبی گفته
که بر تقدیر در قبر و حیات باشد و دو امات چنانکه بعضی در تفسیر ربنا امتنا اثنتین
واحییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعضی باماتت او که همین بر این
متعارف کرده بناست اراده نموده و احیا او که در قبر و اماتت دوم بر اینکه بعد از
جواب و سوال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر هر تقدیر از اقوال ایشان
ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب نموده جای نشست او در بهشت و دوزخ
و منتجاب بآن میرانند و در وقت بعث زنده میگردانند و از احادیث که مذکور شدند
معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور و عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر
روح او را باشد با وجود موت و عدم تعلق روح ببدن چنانکه شعور و ادراک زایران و شناختن
اوایشان نیز روح اوراست فتدبر والله اعلم رواه احمد و ابوداود وعن عثمان رضی
الله عنه انه کان اذا وقف علی قبر بکی روایتست از عثمان که بود وی رضی الله عنه چون می

ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی یبل لحیته تا آنکه تر میساخت اشک خود را با
ملک فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی پس گفته شد که یاد میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را
و نمیگریی و تبکی من هذا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و میگریی ازین یعنی از ایستادن
بر سر قبر و نگریستن آن و یاد کردن عذاب آن پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قال گفته است ان القبر اول منزل من منازل الآخرة بدرستی و راستی که قبر نخستین
منزلیست از منزلهای آخرة فان نجا منه پس اگر رست کسی از عذاب قبر و محنت آن فما
بعده ایسر منه پس چیزی که پس از وست از منازل دیگر و عقبهها دیگر آسانتر است از آن و ان
لم ینج منه فما بعده اشد منه و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است
از آن چنانکه در عالم ظاهر کناهکاری اگر در حضرت سلطان بار نماکرد در اول امر لطف
کردند و آسان گرفت بعد از وی آسان تر میشود و اگر بهم در اول بپیچیدند کار سخت میافتد قال
گفت عثمان و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رایت منظرا قط ندیدم
هیچ منظر گاه زشت و ناخوش را هرگز الا والقبر افظع منه مگر آنکه دیدن گور زشت تر از آنست
که محنت و شدت را بیاد دهد و عیش را منغص گرداند رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی
هذا حدیث غریب وعنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم و هم از عثمان است رضی الله عنه
که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیه چون پرداخت
از گور کردن مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخیکم طلب آمرزش کنید
مر برادر خود را ثم سلوا له بالتثبیت پس بطلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد
او را در جواب و سوال ملکین فانه الآن یسال پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود
رواه ابوداود و در حدیث دلیل است که دعای زندگان سود کند مر مردگان را
و استغفار و طلب آمرزش ایشان او را سبب رحمت و همین است مذهب مشایخ
اهل سنت و جماعت رضوان الله علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاء الاحیاء للا
موات و صدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از
دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه و صیغه از ابی
امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما دفن
کردید او را و ریختید بر وی خاک باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه
و وی یعنی میت میشنود از او ولیکن جواب نمیدهد پس بگوید یا فلان بن فلانه چون این
بار می شنید در قبر پس بگوید یا فلان بن فلانه در این نوبت ارشاد کن مرا رحمت کند خدا

تعالی را و لیکن تمامی شنوید نیز بگوید یاد کن ای فلان آن کلمه را که برآمده تو از دنیا بران از
شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله راضی شده که خدای پروردگار است
و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر
و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آی بدار از پیش این بنده چکار داریم با وی اکنون که
حق سبحانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم
چگونه کنیم و بکدام نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است انتهی و خواندن اول سورة
بقره و آخر آن از آمن الرسول تا آخر آمده است و اگر ختم قرآن کند اولی و افضل باشد و از بعضی
علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسایل فقهیه ذکر کند نیز فضیلت دارد و باعث
نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرایض است و مختار آنست که خواندن قرآن
بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام عن ابی سعید رضی الله عنه
قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی
الکافر فی قبره مسلط گردانیده میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه
وتلدغه حتی تقوم الساعة میگزند کافر را تا آنگه برپا میشود قیامت تنین بکسر فوقانیه و کسر نون
اول و فتح دندان مار بزرگ لدغ گزیدنست و نهس بفتح نون و سکون ها با سین مهمله گرفتن
بدندانهای پیش و آن نیز گزیدنست و مقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنینا منها
نفخ فی الارض اگر اژدهای دم زند در زمین ما انبتت خضرا نرویاند زمین هیچ سبزه را
یعنی همه از گرمی دم وی سوخته و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف
ممدود هر دو روایتست رواه الدارمی روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی و روی الترمذی
نحوه روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو معنی یکیست و در لفظ مختلف و قال سبعون بدل
تسعة وتسعین و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد
هر دو مبالغه است و علم قطعی با عدد معلوم بشارعست و بعضی علما وجه مناسبتی ذکر کرده
اند چنانکه طیبی نقل از آن کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حضرت حق سبحانه و تعالی
صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که بهر مهربانی که در عالمست اثر او
و نود و نه را برای آنجهان نگاه داشته و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت ادا
نموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده یا گویم الله تعالی را نود و نه اسمست
که هر کی از آن ایمان بیاورد و کافر چون انکار آن کرده برابر هر عددی اژدهای بروی برگماشته
شد انتهی و اقرب آنست که این مار و گژدم تمثیل صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و نشاید که

اصول اخلاق در علم عالم شارع باین عدد باشد و بوجهی بوده تواند گفت و باعتبار هفتاد اخلاق
توان نمود کذا قیل والله اعلم الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول
الله گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی بسوی سعد بن
معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه هنگامی که وفات یافت بر جنازهٔ او فلما صلی علیه
رسول الله پس هنگامی که نماز گذارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وضع فی قبره و نهاده شد در
قبر و سوی علیه و برابر کرده و انداخته شد خاک بروی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا و گفت
سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طویلا تسبیح دراز یا زمان دراز ثم کبر فکبرنا پس تکبیر آورد
آنحضرت و گفت الله اکبر پس تکبیر آوردیم ما نیز فقیل پس گفته شد و پرسیده شد یا رسول الله
لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی و تکبیر آوردی قال گفت آنحضرت لقد تضایق علی
هذا العبد الصالح قبره یعنی تسبیح و تکبیر از آنجهت گفتم که بتحقیق تنگ گردید برین بنده صالح قبر وی
حتی فرجه الله عنه تا آنکه گشاده دارد و بیرون آورد او را خدای تعالی از آن تنگی و دشواری
و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهده
آن حالت رواه احمد ازین حدیث معلوم گردد که تنگی قبر و ضغطه آن میباشد اگرچه میت مرد صالح
بود و در غایت صلاح و چه صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان
برای وی گشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازه وی آمدند و این یا بجهت تقصیری که در
حضرت قرب از وی واقع شده یا سنت الهی برین جاری شده مثل ورود جهنم مر هر کسی را
والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایتست از ابن عمر که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این
آنکسی است که جنبید بجهة وی عرش و در روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد
بن معاذ و در روایتی عرش الرحمن در بیان این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایه
از ارتیاح و نشاط است یعنی فرح و نشاط نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاک او
و استبشار نمودند بقدوم شریف وی از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی
ثانی آنکه کنایتست از عظم شان موته و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی زمین
تاریک شد و قیامت برخاست یا از تحرک و تحزن از فقدان وجود شریف و صعود اعمال نیکو
وی چنانکه آمده است در زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد
در وی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بران و مشرف و مبارک میگردانید بنهار او توجه
و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق است که جبرئیل نزد آنحضرت آمد و گفت

گبت از امت تو گرا شب هردو ساکنان سموات بدان مسرور و مستبشر پس فرمود صلی الله
علیه وسلم این باشد که سعد بن معاذ و قصه موت وی در غزوه خندق مذکور است وفتحت له ابواب
السماء و گشاده شد برای درهای اسمان بجهت نزول رحمت بروی ازان یا برای صعود روح
پاک وی بران شهده سبعون الف من الملائکة و حاضر گردید اورا یعنی بر جنازه وی هفتاد هزار
فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه رواه النسائی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت
قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت در حالی
خطبه خواننده است فذکر فتنة القبر التی یفتتن فیها المرء پس یاد کرد فتنه قبر را که آزمایش کرده
میشود دروی مرد سوخ فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة هنگامی که یاد کرد آنحضرت ازان بانگ
و فریاد براوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان آبیدة عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد
این حدیث را بخاری این چنین و همین قدر وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت
را که اسماء گفت حالت بینی و بین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه و فریاد
کردن که مانع شد و حایل گردید در میان من و فهم کردن من سخن آنحضرت را یعنی چنان فریاد
و ناله از مردم برآمد که سخن آن حضرت که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس
که هنگامی که نشست و آرام یافت ناله و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم مر مردی
که نزدیک بود بمن ای بارک الله فیک ای مرد برکت کند خدا تعالی در کار تو ماذا قال رسول
الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال قال گفت آن مرد
گفت آنحضرت قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق وحی کرده شده است بسوی
من که شما در فتنه انداخته میشوید در قبرها قریبا من فتنة الدجال فتنه که نزدیک بفتنه دجال
است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت
عجز و اضطرار و اقرار بربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم حالت
اضطرار چون بیند دقطاعت و دهشت و شمار این بیند در فتنه افتد و چون ازوی
پرسند که کیست پروردگار تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی گوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک
وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا دخل المیت القبر چون در اورده
میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر اورا
افتاب چنانکه در وقت غروب میباشد نزد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می نشیند
در حالی که میمالد هردو چشم و یقول دعونی اصلی و میگوید یعنی با خود بگذارید مرا که نماز شام
بگذارم یا با آن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس ازان هرچه خواهید بکنید یا بعد از

فراغ از سوال و جواب می گوید و خیال میکند که در اهل خانه خود نشسته است و این دلالت
بر غایت حال وی میکند گویا هنوز در دنیاست و بخواب رفته بود و دلالت دارد بر
رسوخ وی در ادای فرض و مداومت در مواظبت وی بران در دنیا اما تخصیص مغرب
بجهة مناسبت حال غربت و تنهایی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان
میگویند و غریب چون در شهر بیگانه در وقت شام درآید و حیران گردد که کجا نشیند و چه کار
کند بیت نور رخ بزلف تنگستی تاریک شد جهان * اکنون فتاد شام غریبان بکار روند نماز شام
غریبان چه قصه آغازم * بهای های غریبان گریه پردازم رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یصیر الی القبر بدرستی که میت بازمیگردد و میرود بسوی قبر
فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند بانشانیده میشود یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع و لا مشغوف
در حالتی که نه ترسیده است و نه مفتون است یعنی ایمن و خوشحال فارغ البال را شغب بفتح
شین و فتح عین معجمتین و سکون آن را گفتیج نزد فتنه و تباهی ثم یقال فیم کنت پس گفته
میشود و پرسیده میشود او را در چه دین و ملت بوده تو در دنیا فیقول پس میگوید کنت
فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود که چیست صفت
این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستاده
خداست جاءنا بالبینات من عند الله اورد مارا معجزات ظاهر و هویدا را از نزد خدا
فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گوی داشتیم فیقال له هل رایت الله چون
گفت که آنحضرت از پیش خدا آورده گفته میشود او را یا دیده تو خدا را که میگویی از پیش
خدا آورده بچه دلیل میگویی درین امتحان اوست در تصدیق بانکه فرستاده خداست
فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و میسر نیست مر هیچ یکی را که ببیند خدا تعالی و تقدس و لیکن
من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات بینات فیفرج له فرجة قبل النار پس گشاده می
شود مر او را شکافی بجانب آتش دوزخ فرجه بتحقیق راست و بفتح نیز آمده است
و قیل بکسر قاف و بفتح یا یعنی جانب و جهة و در همه جا فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس
نگاه میکند بجانب آتش دوزخ و وی میبیند اورا که می شکند و پامال میکند و بعضی وی
بعض را کنایت از ازدحام شدة زبانهای آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر
فیقال له انظر الی ما وقاک الله پس گفته میشود مر او را بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا
خدا تعالی ازان و در بعضی نسخ منه مذکور است ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پس گشاده میشود
مر او را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها و ما فیها پس نگاه میکند پس آنکه امر کند او را

نگاه کردن بسوی خوبیها و تازگی و خوشی بهشت و آنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدک پس گفته
میشود این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین و ایمان بوده تو در حیاة دنیا و علیه
مت و هم بر یقین مردی تو و مت بفتح میم و کسر آن هر دو صحیح است و علیه تبعث و هم بر ایمان و
یقین و هم بر انگیخته میشوی از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدا تعالی و این
کلمه از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماریرا یا مبتلایی را گویند خاطر جمع
دار به میشوی و خلاص میشوی ان شاء الله تعالی و یجلس الرجل السوء فی قبره و نشانده میشود
مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است فزعا مشعوفا ترسناک مفتون ناشده فیقال
له فیم کنت پس گفته میشود در چه حال و کدام دین بوده فیقول پس میگوید لا ادری نمیدانم
و در نمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مر او را چیست وصف این مرد فیقول سمعت
الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا
فیفرج له فرجة قبل الجنة پس گشاده میشود مر او را شگافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها
و ما فیها پس نظر میکند بسوی تازگی بهشت و چیزی که در بهشت است فیقال له انظر الی
ما صرف الله عنک پس گفته میشود مر او را نگاه کن بسوی چیزی که بازگردانیده است خدا تعالی
از تو ثم یفرج له فرجة الی النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس گشاده میشود مر او را شگافی
بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او وی میبیند که میشکند بعض او بعض را فیقال
له هذا مقعدک پس گفته میشود مر او را این جای نشست تست علی الشک کنت و علیه مت
بر شک بوده تو و بر شک مرده بر تو و علیه تبعث ان شاء الله تعالی و بر شک بر انگیخته میشوی
اگر خواسته است خدای رواه ابن ماجه **باب الاعتصام بالکتاب والسنة** فی الصراح الاعتصام چنگ
در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد او در دست بحقیقت آن و عمل کردن
بآن در آن واقع شده و دور بودن از بدعت و مذاهب اهل هوا و مراد بکتاب قرآن مجید است
و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلوکه در دین آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بر آن آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه بوجوب و مراد اینجا امر و نهی کرده شده است بدان و در غیر کتاب بقرینه
مقابلت **الفصل الاول عن** عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پدید کرد در دین ما که این دین
روشن و هویداست ما لیس منه چیزی که نیست از این دین فهو رد پس آن چیز یا آن کس باطل
مردود است متفق علیه **و عن** جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفت
پیغمبر خدا تعالی در خطبه بعد از حمد و صلوة اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان

کتاب خداست که فرقان مجید است و خیر الهدی هدی محمد و بهترین طریقها و سیرتهای نیک طریقه
و سیرت محمد است و شر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزهاییست که نو پدید آورده شده است در
دین که بدعت عبارة از آنست و کل بدعة ضلالة و هر بدعت ضلالت گمراهی یا سبب گمراهی است
رواه مسلم بدانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول
و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده است بران آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه موافق قواعد
سنت مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت بدعة ضلالة خوانند و کلیت
بدعة ضلالة محمول برین است و بعضی بدعتها واجبست چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان
معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت
بران موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل بناء رباطها و مدرسها و بعضی مکروه مانند
نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذ
و لباسهای فاخر بشرطی که حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مفاخرة نشوند و مباحات دیگر که
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه بری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب
اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفاء راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی
که در زمان حضرت نبوده بدعت است و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت
سنت است زیرا که فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین
رضی الله عنهم اجمعین **و عن** ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سه
کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم و الحاد در لغت بمعنی میل است و بامعنی
لحد گویند آن حفره را که در یکجانب قبر کنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و مراد بالحاد در حرم
ارتکاب کردن چیزی را که نهی کرده شده است از آن در زمین حرم چنانکه کشتن و جنگ کردن و شکار
کردن یا مطلق گناه چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت در زمین مضاعف
میشود نیز همین حکم دارد زیرا که اسائت ادب در مقام قرب شنیع و قبیح است و لهذا
وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشت از جهت نگاه داشت حرمت و تعظیم آن مکان
شریف پس رفت در طایف سکونت ورزید و مبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب
کننده در اسلام طریقه جاهلیت را و شعار آنرا چنانکه نوحه کردن و بر روی زدن و گریبان چاک
کردن بر مرده و فال بد گرفتن از طیور و امثال آن و مطلب دم امرئ بغیر حق سوم طلب
کننده خون مردی را ناحق لیهریق دمه برای بریختن خون او را نه برای غرضی دیگر اگرچه خون

ریختن مطلقا مذموم و ممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم و قبیح است گویا مقصود
نفس معصیت و ذات اوست و باید دریافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را
اینحالست حال فاعل آن چه خواهد بود رواه البخاری • ابی هریره رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم کل امتی یدخلون الجنة همه امت من درآیند بهشت را الا کسی
ابی که کسی سرکشی کرد قیل و من ابی گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت که سرکشی کرد یعنی
مراد با نکه سرکشی کرد کیست پس آنحضرت در جواب آنکه سرکشی کرده و آنکه نکرده هر دو قسم را ذکر کرد
از برای زیاده ایضاح و بیان قال گفت من اطاعنی دخل الجنة و کسی که فرمان برداری کند و چنگ
زند بکتاب و سنت در آید در بهشت را و من عصانی فقد ابی و کسی که بی فرمانی کند و بدعت
ورزد و تابع هوا نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت را رواه البخاری و عن
جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی گفت جابر بسماع از آنحضرت آمدند جماعه از فرشتگان
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو نائم و حال آنکه آنحضرت خوابیده بود فقالوا پس گفتند فرشتگان
بعضی بدیگران ان لصاحبکم هذا مثلا بدرستی که مر یار شما را که آمده است یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را قصه
و حال عجیبی است و اطلاق صاحب بر آنحضرت نسبت بملائکه باعتبار مصاحبتی است که ازان آن
حاصل است فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید مر او را آن قصه و حال را تا بدانند و
جز و هد قال بعضهم انه نائم گفتند بعضی ازان فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مر او را
چه فایده کند که نمیشنود و قال بعضهم ان العین نائمة و القلب یقظان و گفتند بعضی ازانها
که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و اینحال دایمی آنحضرت بود که در خواب چشم
مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم درک کند در نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی
و آنچه در حضره وی مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عینای و لا ینام
قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه را و حال عجیب را و گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا او قصه و حال عجیب
آنحضرت مانند قصه و حال عجیب مردیست که بنا کرد سرای را و جعل فیها مأدبة و نهاد و ساخت در آن
سرا مادبه را و مادبه بهمزه و ضم دال مهمله طعامی که مردم را بران بخوانند و فتح نیز آمده و در حدیث
آمده است که ان القرآن مادبة الله و بعث داعیا و بفرستاد دعوت کننده کسی را که بخواند مردم را بران
اطعام فمن اجاب الداعی لم یدخل الدار و لم یاکل من المادبة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده
در نیامد سرا را و نخورد ازان طعام فقالوا اولوها له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید
حقیقت این قصه و این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست قال بعضهم انه نائم در نیمه گفتند
بعض ایشان که وی در خوابست و قال بعضهم ان العین نائمة و القلب یقظان و گفتند بعضی

که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تاویل از او گفتند الدار هو الجنة سرا
سرای که بنا کرده شد بهشت است والداعی محمد و خواننده مردم بان طعام محمد است صلی الله علیه
و سلم و طعامی را که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شد آن نعمتهای بهشت است ذکر کرده
بهشت طهور آن و مرد که بنا کرده را نیز ذکر نکرد از جهت سوء ادب با طلاق مرد بر حق تعالی و
تقدس اگرچه تشبیه است فمن اطاع محمدا چون محمد پیغمبر بوده خدا تعالی بسوی خلق پس کسی که فرمان
برداری بکند محمد را صلی الله علیه و سلم فقد اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را
و من عصی محمدا فقد عصی الله و محمد صلی الله علیه و سلم فرق بین الناس محمد فرق و تمیز کننده است
میان مردم کافر و مومن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مومن شد و تکذیب وی کافر
گشت و هر که عمل کند بفرموده مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی شد و یکی از نامهای آنحضرت
در توریت فارق لیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا
باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح مر حواریان را گفت که من میروم
و بعد از من فارقلیط می آید که روح حق است تکلم نمیکند از نزد نفس خود و نمیگوید مگر آنچه
گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هر چه آماده کرده است خدا تعالی برای
شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت بود چنانکه یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فار
قلیط می آید شما را آنکه پیغمبر وی است چون می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را امر حق را و وی
گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی من برای او و وی می آرد برای شما مثلها را و وی ارد وی تاویل
و تفسیر آن رواه البخاری و عن انس جاء ثلثة رهط الی ازواج النبی آمدند سه تن از صحابه
بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه و سلم یسالون عن عبادة النبی صلی الله علیه و سلم در حالیکه
می پرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که چه مقدار بود فلما اخبروا بها کانهم تقالوها
بنشنیدند سلام پس چون خبر داده شدند بعبادة آنحضرت و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت
ایشان اینقدر بود گویا که آن سه تن کم پنداشتند عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر
و مرتبه آنحضرت بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب
ورزیدند و جانب عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من النبی کجا ایم
ما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیشتر از ما بیش است از جهت کمال معرفت و قوت حضور و تمام
احسان وی در عبادة و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت اوست بر امت و در
تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل و عیالست و نیز استقامت در رعایت اعتدال داد
آن عمل است و دوام باشد که کثرت و افراط در عمل منجر بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران

ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است افواه است و بهترین اقوال است
که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی اگر ذنب وجود داشته
باشد چنانکه صاحب مرتبه خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ بال باش و هیچ اندیشه
مکن اگرچه آن بنده گناه نکرده باشد و نزد بعض سوال اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین
فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل ابدا پس گفت یکی از ان سه کس اما من عهد کردم که نماز
بگذارم ابدا همیشه یعنی تمام عمر با تمام شب وقال الاخر وانا اصوم النهار ابدا و گفت دیگری
من روزه میدارم روزه میدارم روز همیشه ولا افطر و نمیکشایم روزه وقال الاخر انا
اعتزل النساء و گفت دیگری من گوشه میکنم از زنان فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم همیشه
اگر اعتزال دوری از ... مراد ظاهر است و اگر ... باشد مراد از اعتزال طلاق بوده و
ترک نکاح بعد از ان فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال پس آمد آنحضرت بسوی ایشان
پس گفت انتم الذین قلتم کذا و کذا شمائید که میگفتید چنین چنین اما والله انی لاخشاکم لله
آگاه باشید بخدای تعالی سوگند بدرستی که بتحقیق ترسکارترم شما ام مر خدا را و اتقاکم له و پرهیز
گارترین شما ام و خدای تعالی را لکنی اصوم وافطر ولیکن من روزه میدارم و میکشایم نیز روزه
را و اصلی وارقد و نماز میکنم و خواب نیز میکنم واتزوج النساء و نکاح میکنم زنان را فمن رغب
عن سنتی فلیس منی پس کسی که اعراض کند از سنت من نیست از من یعنی از تابعان من متفق
علیه **ومن** عایشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله گفت عایشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شیئا عملی او فرخص فیه پس اسان کرد در وی و مسامحه نمود یعنی عملی رخصت کرد یا عمل برخصت کرد یا عمل
رخصت فرموده امت را و رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار و ترخیص رخصت داد
ان و آسان کردن فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند و دوری جستند از ان عمل گروهی یعنی تنگ
داشتند که برخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول الله پس رسید آن بپیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم فخطب فحمد الله ثم قال پس خطبه خواند و ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشی
اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آن را و میفرمایم بآن فوالله انی لاعلمهم
بالله بخدا سوگند بدرستی که من هر آینه دانا ترین ایشانم بخدا واشدهم له خشیة و سخت ترین
ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال تقوی و ترسکاری برخصت
عمل میکنم ایشان را کی باشد و چه کسی باشد که نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتهاست
از ترک تنفس و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهده تحقیق در ترخیص پروردگار که بالضمام
یافت آن حکم عزیمت گردد و لهذا فرموده که خدا تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود رخصتهای

او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده میشود بعزیمتهای او متفق علیه **وعن** رافع بن خدیج بروزن
کریم صحابی انصاری است حاضر شده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و ما بعد او را و رسید
اورا در احد تیر گفت آنحضرت گواهی میدهم من ترا روز قیامت و تنگ جراحت وی در زمان
عبدالملک بن مروان سنه ثلث وسبعین و بود عمر او هشتاد و شش و بعضی گفته اند در زمان معاویه
وفات یافت قال قدم نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة قدوم آورد آنحضرت مدینه را وهم یا
برون النخل و حال آنکه اهل مدینه بعضی میلعندند خرما را و اصلاح میکردند و ابستن میکردانیدند از
و ابجان باشد که شکوفه نر را از شکوفه تر در شکوفه ماده در آرند تا باذن خدا ابستن کرده و
یابرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم او است و بفتح یا و فتح همزه و کسر با تشدید و نیز روایت
فقال پس گفت آنحضرت بطریق استفهام انکار ما تصنعون را چه چیز میکنید شما این عمل را
قالوا کنا نصنعه گفتند بوده ایم ما از قدیم و عادت داشته ایم که میکردیم این عمل بار و تر میکردانید خرما را
قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چه این عمل جاهلیت است
و از او تاثیری ظاهر نیست نا کردن او بهتر باشد فترکوه پس ترک کردند تا ثیر را فنفضت پس کم آورد
خرما بار را یا کم شده بار خرما قال گفت راوی فذکروا ذلک له پس این واقعه مر آنحضرت را فقال
پس گفت آنحضرت انما انا بشر انسانم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون بفرمایم شما را
بکاری از کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن فرموده را و کار بندید از آن و اذا امرتکم بشیء
من رای و چون بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید
که خطا کنم همچنین آمده است مرکبا در روایت احمد حاصل آنکه آنحضرت باجتهاد خود از ان
منع کرده بود نه آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید از امور جاهلیت
و عادات ان قوم تاثیران در زیادت و نقصان معقول نیافت نه آنکه قطع فرماید بآنکه شاید
از اخاصیت باشد بجریان عادت الهی تعالی و لهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنید بهتر باشد
و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفات نبود باشتغال نبود باشتغال
این از امور دنیاوی و متعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان
و اهتمام وی نبود مگر بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر از اخاصیت است بجریان عادت
الهی و منعی نیز درین باب وارد نشده سکوت فرموده و اغماض نمود و اینست معنی
آنچه در بعضی روایات درین قضیه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما دانا ترید بکارهای دنیای
خود یعنی مرا کاری و التفاتی بدان نیست و الا آنحضرت دانا تر است از همه کارها دنیا و آخرت
صلی الله علیه وسلم **ومن** ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی و مثل ما بعثنی

بجز این نیست که قصه و حال من و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت
الیجز بیم هلاک از عذاب دنیا و اخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی قوما فقال مانند قصه
و حال مردیست که آمد قومی را پس گفت ای قوم انی رایت الجیش یعنی ای قوم من بدرستی
که من دیده ام لشکر را بچشم خود و انا النذیر العریان و بدرستیکه من خبر خوف رساننده برهنه
ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون کسی لشکری را میدید که بغارت می آید
یا دیده آن که برای خبرداری دشمن میگماشتند چون دشمن را میدید جامه را از بدن میکند
و بلند میکرد و اینها بجهت برهنه میماند بعد از آن مثل شد در هر امری که هائل که ترسیده میشود از آن
و شبهه نیست در آن و این هر دو معنی در انذار آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وجه اتم پیدا و هویدا
است از جهت ظهور صدق در خبر وی و وجود خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجا
النجا بمد و قصر هر دو آمده و معنی وی شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه
طایفة من قومه پس فرمانبرداری کردند و باور داشتند خبر او را بعضی از قوم او فادلجوا
پس رفتند و گریختند شبانه و ادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال
هر دو وجه خوانده اند اول یعنی بر از اول شب تا آخر و ثانی بر در آخر شب و اول
ابلغ و ادل گذشت فانطلقوا علی مهلهم پس رفتند بر آهستگی و نرمی و آرام خود و مهل بفتح
میم و ها و بسکون نیز روایت است طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و اسکان
ها و فتح بعد از لام نیز روایت کرده فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند و کذبت طایفة
منهم و تکذیب کردند او را و باور نداشتند خبر او را طایفه دیگر از قوم وی فاصبحوا مکانهم
پس صبح کردند و ایستادند بجای خود و نگریختند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشانرا لشکر وقت
صبح فاهلکهم و اجتاحهم پس هلاک کردانید ایشانرا آن لشکر و غارت کرد و از
بیخ برکند ایشانرا فذلک مثل من اطاعنی پس این قصه و حال کسیست که فرمانبرداری کرد مرا
و باور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی کرد چیزی را که آورده ام من از آن از دین و
شریعت و مثل من عصانی و کذب ما جئت به من الحق و حال کسی که بی فرمانی کرد مرا و
دروغ داشت چیزی را که آورده ام من از آن متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا من همچو حال مردیست که آتشی را
فلما اضاءت ما حولها پس هرگاه که روشن شد در مکانها که گرداگرد اوست یا روشن کرد
آتش آن مکانها که گرداگرد هست یا روشن شدند مکانها که گرد آتش اند و در روایة
بخاری حوله آمده پس ضمیر راجع برجل است جعل الفراش و هذه الدواب التی تقع فی النار در

ایستادند پروانها و این جنبندها و کرمها که عادت ایشانست که می افتند یقعن فیها می افتند
در آتش که فروخته است آن مرد و جعل یحجزهن و در ایستاد آن مرد منع میکند و باز میدارد آن دواب
از افتادن در آتش و یغلبنه و چیره میشود آن دواب بر آن مرد و باز نمی ایستند از افتادن در آتش
فیتقحمن فیها بفتح یا و تا و قاف و حاء مهمله مشدده پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش
بی فکر و اندیشه هلاک فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام جای بند ازار شما را و دوارنده ام شما را
از آتش و انتم تقحمون فیها و شما ازدحام میکنید و می افتید و میگیرید و می افتید و حجز بضم حاء و فتح جیم
و سکون آن نیز گفته و زای در آخر جمع حجزه بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و
این کنایتست از شدت منع چه هر که خواهد که کسی را باز دارد از حرکت چنگ در زند روی دیگر دجای
او را حفظ ساختن بند ازار او را تا کرده مجال جنبیدن بر وی تنگ کرد از جهت خوف کشیده شدن
بند ازار و انکشاف عورت هذه روایة البخاری این روایت بخاریست و لمسلم نحوها و مسلم را مانند
اوست با اختلاف در بعضی الفاظ و قال فی آخرها و گفته است مسلم در پایان روایت خود
این عبارت را که قال گفت آنحضرت فذلک مثلی و مثلکم پس این مذکور حال من و حال شماست
که هر و الحمی را که محارم و نواهی او بیند و اجتناب باید کرد و دور باید بود از انها روشن و واضح
بیان کرده ام چنانکه کسی آتش افروزد و شما در وی می افتید و باز میدارم من شما را از آن چنانکه
فرمود انا آخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بند ازار شما را از آتش و مکرر میگویم هلم
عن النار هلم عن النار بیایید بسوی من دور شوید از آتش فتغلبونی پس غالب می آیید شما را
و چیره میشوید تقحمون فیها و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده
نحو هر دو درست و لیکن روایة بتشدید نونست متفق علیه وعن ابی موسی قال قال
رسول صلی الله علیه و سلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی و العلم مثل چیزی که فرستاده است
مرا خدا بآن چیز که هدایة و علم است کمثل الغیث الکثیر مثل باران بسیار است که اصاب ارضا رسید
باران زمینی را فکانت منها طایفة طیبة پس بود از آن زمین قطعه لطیف و پاک و طیبا
زارض الجز روایند گیاه را آمده جنست و طایفه و طیبه هر دو برفع اند در روایة قبلت
بپذیرفت الماء آن قطعه زمین و فرو برد آبرا فانبتت الکلاء و العشب الکثیر پس
رویانید گیاه بسیار را و کلاء بهمزه مقصوره بر وزن ملا گیاه تر باشد یا خشک و بعضی مخصوص
بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر و کانت منها اجادب و بود بعضی
از آن زمین سخت که نگاه دارد آبرا و فرو رود و فرو برد آن را و نرویاند و اجادب بجیم و دال
مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصل نسخ و قاضی عیاض

گفته همچنین روایت کرده شده ایم ماو صحیحین بخلاف ودر قاموس آورده است این لفظ را
از حدیث در ماده جیم ودال مهمله وبعضی این الفاظ را اجاذب بذال معجمه واجادب بحا مهمله
وزای وا حا ردبراو ودال روایت کرده اند وبعضی اخازات بکسر همزه وخا معجمه مخففه وذال
معجمه در آخر تا جمع مونث هر دو روایت کرده ومعانی این الفاظ در شرح مبین شده است وصحیح
همان اولست والله اعلم امسکت الما انکه بداشت آن زمین آب فنفع الله بها الناس پس سودمند
گردانید خدا تعالی بان زمین بسبب آن نگاه داشت مردم را ودر بعضی نسخ فنفع الله یعنی
نفع داد بالکه کردان زمین استاد فشربوا پس نوشیدند مردم وسقوا ونوشانیدند آن آب او
وزرعوا وزراعت کردند بآن آب ودر بعضی روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن
واصاب منها طایفة اخری ورسیدن باران طایفه دیگر را از زمین انما هی قیعان نیست آن
طایفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف وسکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ وبعضی گفته اند
زمین ریگ دار که نرویاند گیاه را ونگاه ندارد آب را چنانکه فرمود لا تمسک ماء ولا تنبت کلا فذلک
مثل من فقه فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه وعالم ودانا وزیرک شد
در دین خدا ونفعه ما بعثنی الله به ونفع کرد او را چیزی که فرستاد مرا خدا تعالی بدان چیز
فعلم وعلم پس دانست دین را ودانانید دیگرا را وفقه در لغت بمعنی فهم وماضی وی
فقه بکسر قاف آمده ودر شرع بمعنی علم دین وماضی وی فقه بضم قاف ودر حدیث هر دو
وجه روایت آمده وثانی اکثر اشهر است ومثل من لم یرفع بذلک رأسا وحال کسی که سر برنداشت
بآنچه فرستاده است خدا تعالی بآن کنایت است از تکبر وعدم توجه واقبال آن ولم یقبل هدی
الله الذی ارسلت به ونپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه از
او بیان دو قسم ذکر کرده قسمی منتفع بیان آمده است وغیر منتفعی بدان واز زمین نیز دو قسم
ذکر یافت منتفع باب وغیر منتفع بدان ومنتفع نیز دو قسم آمده مثبت غیر مثبت همچنین منتفع
بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه معلم بر مثال زمین پاک جذب آب وسودمند
گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم غیر متعبد که بنوافل وزیادات عمل کرده ودر آنچه جمع کرد از علم نفقه
نورزید بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت ومردم بدان منتفع گردیدند واگر سر برنداشت
وتوجه والتفات بجانب علم نکرد وقطعا آنچه شنید وبدان عمل نکرد وتعلیم نمود خود
در دین در آمده یا در آمده یا کافر شد این در یک شوره زمین است که قبول نکرد آب را ونگاه داشت
از او ونرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند وممکن
است که گفته شود که قسم اول عبارت از کسی که تعلم کرد واجتهاد نمود در آن واستنباط

کرد از ان معانی نکات واسرار وشرح کرد وبیان نمود از اینجا چه فقها مجتهدین وعلما متبحر محققین مثل
گیا بسیار که از زمین بر آید وثمرات نتایج بر آرد وثانی عبارتست از کسی که تعلیم کرد وجمع نمود علم را ودریافت
از او وبجنس اینا امانت را ادا کرد وحامل آن رسانید چنانچه محدثین وحفاظ احادیث وروات آن والله
اعلم وعن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت تلا گفت عایشه خواند آنحضرت این آیه را هو الذی
انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب فقرأ الی وخواند آنحضرت این آیه را تا بجای
که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب حاصل معنی آیه اینست که آن خدای که فرستاد بر تو
کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست محکم که واضحست معانی آن بمثابه که شبهه در لفظ
ودر معنی هن ام الکتاب آیتها اصل وعمده کتابند که تردد اشتباه واحتمال رجوع بانهاست
واخر متشابهات وآیتهای دیگر است متشابهات بر خلاف محکم ودر الفاظ ومعانی آن اشکالی
وابهامی واشتباهی هست واین دو قسمست یکی آنست که کشف آن کرده است وبوجهی مبین و
محکم وقسم دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق که بهیچ وجه مبین نشود وغالب اطلاق متشابه
برین قسم افتد فاما الذین فی قلوبهم زیغ پس اما کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل
وناحق است فیتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب وبجانب
همان وجه میروند که اشکال واشتباه دارد ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله از برای طلب کردن
فتنه تا مردم را در شک وشبهه بیندازند واز برای طلب کردن تاویل حقیقت معنی آن وما
یعلم تاویله الا الله ونمیدانند حقیقت معنی او که مآل وبازگشت بانست مگر خدا والراسخون
فی العلم یقولون امنا به وآنهائی که قوی واستوارند در علم ویقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم
بمتشابه که هرچه مراد حق تعالی است حق است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کل من عند ربنا همه
از پروردگار ماست چه محکم ومتشابه وبفهم محکم ما را راه داده ونفهم متشابه را ودر این حکمتهاست
که عمده وی اظهار عجز وشکستگی علماست که بکمال حرص دارند بر حصول علم ودرک حقایق
اشیا وما یذکر الا اولوا الالباب وپند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال
رسول الله گفت عایشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأیت ودر بعضی روایات
بکسر تا آمده خطاب بعایشه یعنی چون ببینی تو ای عایشه ولیکن در اکثر روایات
بفتح تاست بلفظ خطاب عام یعنی چون بینی تو ای مخاطب ومؤید این روایتست
آنچه گفت وعند مسلم رأیتم ونزد مسلم رأیتم آمده بصیغه جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان
الذین یتبعون ما تشابه منه آنهائی که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک
الذین سمی الله پس آنهائی که نام برده خدا ذکر کرده است ایشان را خدا تعالی در قرآن

بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیه معلوم شد فاحذروهم پس پرهیز کنید
از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش ایشان متفق علیه عبد الله
بن عمرو قال هجرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم
در نیم روز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین
اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدال و نزاع مینمودند
در آیتی از آیات قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد پیغمبر خدا بر ما صلی الله علیه وسلم یعرف
فی وجهه الغضب در حالی در حالتیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس
فرمود انما هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب هلاک شدند کسانیکه پیش از شما بودند
بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افکند و بفتنه
و خصومت کشد و مودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جایز نیست
در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن است
زیرا که این اختلاف رحمت است و باعث توسع دایره دین و ملت و همیشه بود سلف بران و نهی کرده
نشده اند از آن بلکه مامور شده اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه یکی از
عشره مبشره است جمله از احوال او آنکه وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما بدرستی که بزرگترین مسلمانان
در میان مسلمانان از روی گناه من سال عن شیء لم یحرم علی الناس کسی است که پرسد از شارع
از چیزی که حرام کرده نشده است بر مردم فحرم من اجل مسالته پس حرام کرده شد از جهت پرسیدن
تشدید و تغلیظ است از جهة بودن مضرت آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد سوال بی حاجت
و اکثر بطریق تعنت وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون
فی آخر الزمان دجالون کذابون پیدا شوند در آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعه
باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا
دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق
از دجل است بمعنی خلط و تلبیس یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا اباؤکم فایاکم و
ایاهم بیارند شما را از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی بهتان و افترا و مراد احادیث
پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا عام تر از آن شامل اخبار مردم نیز فایاکم و ایاهم پس دور دارید خود را
از ایشان و دور دارید ایشان را از خود ولا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نکنند شما را و نیندازند شما را
در فتنه و بلا خیدانند شما را مقصود تحفظ و احتیاط در گرفتن احادیث و احتراز و پرهیز از صحبت

ارباب بدعت و مخالطت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا که دعوت کنند و
تلبیس نمایند بیت چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست حرف
درویشان بدزدد از فسون تا بخواند بر سلیمی آن فسون کار مرد صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را
آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمیست کار دونان حیله و بیشرمیست رواه مسلم وعنه قال
کان اهل الکتاب یقرؤن التوریة بالعبرانیة بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را بزبان عبرانی
که لغت یهود است ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی
برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل
الکتاب تصدیق نکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تکذبوهم
و تکذیب نیز نکنید ایشان را در همه چیز که راست میگفته باشند زیرا که در توریت در اصل حق و صدق
است لیکن ایشان در بعضی مواضع تحریفها کرده و تغیرها داده اند پس هر چه نقل کنند صدق
و کذب محتمل است وقولوا آمنا بالله وما انزل الینا و بگویید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا
و بچیزی که فرود آورده شده است بسوی ما الایة آخر آیه و تمام آنجا که فرموده است وما انزل علی موسی
و عیسی رواه البخاری وعنه رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء
کذبا بس است مرد را از روی دروغ گفتن ان یحدث بکل ما سمع آنکه حدیث کند و بگوید هر چیزی را
که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغ نگوید و لیکن هر چه شنود بی تحقیق و تفتیش روایت
کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر گاه حال این بود البته در دروغ جا افتد غالب
آنست که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی
که معلوم نیست صدق آن رواه مسلم و در بعضی نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول
این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله
تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امة قبلی نیست هیچ
پیغمبری که برانگیخته است او را خدا تعالی در امتی در پیش از من و در بعضی روایات فی امته
الا کان له من امته حواریون مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را در امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنته و یقتدون بامره و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی
میکردند بحکم وی و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین او را گویند که خالص و پاک باشد از کدر
و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام
که حواری گویند نیز بهمین معنی و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی اند
که حرفه ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و

ایشان از میان اناس بتصدیق و اخلاص و نصر و اعانت عیسی ممتاز بودند و شهره بحواریین
گشتند گفته‌اند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته‌اند که تسمیهٔ اصحاب عیسی بحواریین بجهت
آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جهل و
معصیت بعلم و طاعت پس ازان غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر
که در تسمیهٔ مخلص و ناصر بحواری اصطلاح بنقل این اسم از حواریین عیسی حاجت نیست بلکه تسمیه
نهاده هر کدام صفت است برابر است باعتبار معنی خود که بمعنی یا من خالص است چنانکه گفته
شد فافهم ثم انها تخلف من بعدهم خلوف بعد ازان بدرستی که قصه اینست که پدید میشوند بعد از
رفتن و درگذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعهٔ دیگر که بطریقه اصل اند و
خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف آمده در اصل
لغت آنکس از کسی باید و جانشین او بود لیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام
در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانچه گویند خلف صدق بد رخود است و فلان خلف
سوء پس میفرماید که هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین و بعد از ایشان جماعهٔ
آیند خلوف که صفت ایشان اینست یقولون ما لا یفعلون میگویند بمردم چیزی که خود نمیکنند
و یفعلون ما لا یؤمرون چیزی را که امر کرده نشده‌اند بآن چنانچه صفت علما سوء و امرا است و
عباد الله میکنند چیزی که امر کرده و امرا فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن پس کسی که کار زار کرد ایشان را
بدست خود و تغیر دهد و درهم شکند کارخانهٔ ظلم و فساد ایشان را پس وی مؤمن کاملست
و من جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که کار زار کند ایشان را و منع کند و دشنام کند و بد گوید و
نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن کاملست و من جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که
کار زار کند ایشان را و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن
است که حصه از کمال دارد و من جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و کسی که کار زار کند ایشان را بدل خود
و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متألم و متغیر شود دل وی از افعال و احوال ایشان
او نیز مؤمن است در درجهٔ پایان از ایمان و لیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل و نیست
پس ازین مرتبهٔ ایمان مقدار دانهٔ خردل و در حدیث دیگر وارد شده است و ذلک اضعف
الایمان و این مرتبه ضعیفتر و پست‌تر از مراتب ایمان است رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی
الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعی الی هدی کان له من الاجر مثل
اجور من تبعه کسی که بخواند بسوی راه راست ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول باشد مر او را
از مزد و ثواب مقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را و او عمل میکنند بهدایت

لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا نمیکند یعنی ثبوت اجر او را اجرهای ایشان چیزی یعنی با
وجود آنکه مثل آن اجرها و ثوابها تمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز
ثابت میگردد و از ثبوت اجر داعی را نقصان در اجور تابعان راه نمی یابد زیرا که اجرهای ایشان
بسبب عمل و کسب ایشانست و اجرها که این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و
ارشاد اوست که عمل اوست و من دعی الی ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه و
کسی که بخواند بگمراهی باشد بروی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزهای کسانیکه
که پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفته لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا نمیکند این بزه امام
مر او را از آثام ایشان چیزی رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدأ
الاسلام غریبا بدا شد دین اسلام در آغاز کار غریب و تنها و بیکس و سیعود کما بدا و گردد در
انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود و در شرح این کلام
دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود
تشبیه اوست بمردی که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت
کمی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مراد باسلام مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین
تقدیر مراد عزت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان بر آمدند و هجرت نمودند
و جز نبی معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و
قول آنحضرت که فرمود فطوبی للغرباء رواه مسلم ظاهر در معنی تمامیت پیغمبر باید خوشی و
خوبی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت
نمایند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عمرو بن عوف بیاید و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان الایمان لیارز بتقدیم رای بر زای الی المدینة بدرستی که ایمان هر آینه گرد می آید و
منجمع و باز میگردد بسوی مدینه و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل
که مدینه است و توجیهان هما بحالهم کما تارز الحیة الی جحرها چنانچه باز میگردد و میرود مار بسوی
سوراخ خود جحر بتقدیم جیم مضموم بر حاء مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بسبب
آنست که این دابه در گردانیدن و فراهم و در رفتار سخت تر است از دیگر دواب و نیز بر
آوردن بعد از در آمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی بعد از هجرت میگردد پیچ
مدینه می درآید و قرار میگیرد در آن جا بجز او در دوی ازان ممکن نباشد و بعضی گفته‌اند که
این اشارت است از احوال آخر زمان که دین مسلمانی و وجود مسلمانان کم شود و خبر در
مدینه وجود آن نادر باشد و اصح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که جز در مدینه

مطهره علم ودین در ان زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم میکردد متفق علیه وتذکر
حدیث ابوهریره در سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابوهریره را که اولش اینست ذرونی ما ترکتکم
فی کتاب المناسك در کتاب مناسك حج وحدیثی معاویه وجابر و ذکر کنیم ودر حدیث معاویه
وجابر یاکه در اول یک حدیث اینست لایزال من امتی والاخر وحدیث دیگر که در اول او
لایزال طایفة من امتی است فی باب ثواب هذه الامة در باب ثواب این امت ان شاء الله
تعالی پوشیده نماند که انچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست وحدیث
جابر مذکور شده **الفصل الثانی** ربیعة الجرشی بشین معجمه ومشتق اختلافست در صحبت
وی بود فقیه ناسك در زمین معاویه روایت میکند از عایشه وسعید وابی هریره روایة
میکنند ازوی ابو نشاء وعطیه بن قیس وجز ایشان را قال اتی نبی الله امده شده پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد آنحضرت را بزبان فرشته
لتنم عینك باید که بخوابد دیده تو ولتسمع اذنك وباید که بشنود گوش تو ولیعقل قلبك باید که بداند
دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل
معنی آن شود که چشم اگرچه در خوابست گوش شنواست ودل بیدار پس بیان کند برای
وی مثل که بشنود وبفهمد قال گفت آنحضرت فنامت عینی وسمعت اذنای وعقل قلبی قال
فقیل پس جواب کرد چشم من وشنیدند هر دو گوش من ودریافت دل من لی سید بنی دارا
پس بیان کرده شد مثل وگفته شد مرا مهتری بنا کرد سرای را فصنع مادبة پس ساخت طعامی
را برای مردمان وارسل داعیا وفرستاد آن مهتر کسی را که بخواند مردم را برای طعام فمن اجاب
الداعی دخل الدار پس کسی که پاسخ داد وپذیرفت گفته خواننده را در آمد سرای را واکل من المادبة
خورد از ان طعام که ساخته شده بود ورضی عنه السید وخشنود شد ازوی آن سید بجهت قبول
کردن دعوة او را با وجود آنکه دعوة محض از برای فایده آنکس است وسید را در ان
غرضی ونفعی نبود ومن لم یجب الداعی وکسی که اجابت نکرد داعی را لم یدخل الدار ولم
یاکل من المادبة در نیامد سرا را ونخورد از ان طعام وسخط علیه السید وخشم کرد بر وی
شد ازوی قال فالله السید ومحمد الداعی پس خدای تعالی بمنزله آن سید است که بنا کرد
دارا ومحمد بمنزله آنکس است که مردم را بطعام میخواند والدار الاسلام وسرای که بنا کرده شده
منسوب با سلام است والمادبة الجنة وطعام که ساخته شده بهشت که نعیم اوست در حدیث
سابق دار بهشت را گفت ومادبه نعیم او وچون اسلام سبب در آمدن بهشت است اینجا
او را منسوب بدار ساخت ومادبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم رواه الدارمی

وعن ابی رافع رضی الله تعالی عنه او را بآنحضرت وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد
او را آنحضرت حاضر شد احد را وخندق را ومشاهد دیگر را بعد از ان بود وحاضر نشد بدر را
اگرچه بود اسلام وی پیش از بدر نام وی ابراهیم بود بر قول مشهور غالب آمد بروی
کنیت مات فی خلافة علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین
بضم همزه وسکون لام وکسر فا احدکم متکئا علی اریکته باید که نیابم من هیچ یکی از شما را تکیه کننده
بر اریکه خود کنایه است از کبر سلطنت وآسایش وفراغت وبیرون آمدن بطلب
علم وحدیث یاتیه الامر من امری در ان حال که می آید بوی یکی از شما را حکمی از احکام من مما امرت
به او نهیت عنه از انچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده از ان فیقول لا ادری پس میگوید آن
یکی نمیدانم غیر قران او ومتابعت نمیکنیم غیر از ان ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه هر چیزی یابیم در
کتاب خدا پیروی میکنیم از ان خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی از اهل جهل و
فراغت وتکبر ومتقاعد ومتکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته میشود در قران و
گمان میبرند که احکام شرع منحصر اند در قران وجاهل اند باینکه در احادیث بسی احکامست در
قران مجید نیست وهمچنانکه قران حجتست حدیث بمعاینه نیز حجتست وچنانکه آنحضرت را قران
عطا کرده اند احادیث نیز داده اند هر دو وحی است چنانکه در حدیث اینده بیاید رواه
احمد وابو داود والترمذی وابن ماجه والبیهقی فی دلایل النبوة وعن المقدام بن معد
یکرب رضی الله عنه نزول کرد حمص را ومدرو کننده شمار کرده میشود او در اهل شام مرد
وی در انجاست مات بالشام سنة سبع وثمانین وله احدی وتسعون سنة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی اوتیت القران ومثله معه آگاه باشید بدرستی که داده
شده ام قران ومثله معه وداده شده است مانند قران با قران نیز وحی است وارد
از جانب حق نهایت آنکه وحی جلیست وخفی ومتلو وغیر متلو متلو آنکه با الفاظ وعبارات
وی نیز احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز وحرمت مس محدث وجنب را واعی از نظم
وان قرانست وغیر متلو آنکه اینچنین باشد وان احادیث است وتواند که مراد مماثلت
در عدد ومقدار باشد چنانکه از حدیث اینده معلوم میشود الا یوشك رجل شبعان
علی اریکته یقول آگاه باشید که نزدیکست که مردی سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت
افتاده میگوید علیکم بهذا القران لازم گیرید بر خود این قران را فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه
پس چیزی که یابید قران از حلال پس حلال کرد اینده از او بکنید وما وجدتم فیه من حرام فحرموه
وچیزی که یابید در وی از حرام پس حرام کرد انیده از او بکنید ووصف بشبعان کنایه از بلادت

وسوء فهم است که نبع و ثره طعام سپ است یا از کبر و حماقت که تنفر از سوجیان میکرد و آن
ما حرم رسول الله کما حرم الله بدرستی که چیزی که حرام گردانیده پیغمبر خدا مثل چیزیست که حرام کردانیده
خدا و در بعضی نسخ انما است که بمعنی ما و الا بعد از آن مثال ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده به
رسول الله و مذکور نیست در کتاب الله و فرمود الا لا یحل لکم الحمار الاهلی آگاه باشید
حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی که آن را گورخر گویند
که آن حلالست و لا کل ذی ناب من السباع و حلال نیست هر خداوند نیش را از درنده ها مثل
ببر و گرگ و سگ و مانند آن و لا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف
مال بر داشته شده از زمین و سکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح
ها هر دو جایز است کسی که میان تو و میان او عهد بود و مراد بوی در حدیث ذمی است
پس معنی آنست که مال ذمی در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی و مال
وی معصوم است چنانکه حکم مال مسلمانان است الا ان یستغنی عنها صاحبها صاحبها مگر
آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالک او که معاهد است این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک
بگذارد از او و بخشد مر کسی را که یافته است و دوم آنکه خسیس و حقیر باشد که در عادت نیاز
مندی بآن نباشد و گفته که چون لقطه چیزی حقیر باشد تصرف ملتقط در آن اگر محتاج است
جایز است و احکام لقطه تفصیل در باب وی بیاید ان شاء الله تعالی و من نزل بقوم
فعلیهم ان یقروه یکی از احکام بحدیث ثابت شده و در کتاب الله ذکر آن نیست آنست
که کسی که نزول کند بقومی و فرود آید بر ایشان پس لازمست بر آن قوم که مهمانی کنند آن کس
و این بطریق سنت و استحباب است نه بر سبیل فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن
واجب نیست بلکه مستحبست ارباب مروت و سیرت اهل ایمانست و لهذا این حکم را در صورة
نهی بیاورد و گفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان
چنانکه در قرآن او گفت این او گفت فان لم یقروه فله ان یعقبهم بمثل قراه پس اگر مهمانی
نکنند این قوم مر آن کس را پس رسید مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود
و بگیرد از ایشان بدلا آنچه فوت شد او را یعنی جای آن دارد که بگیرد و ایشان مستحق و من اهل
آن شدند که توان گرفت اگرچه واجب نیست و بظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت
است بعضی گویند که این حکم در کسی است که مضطر است و اگر نگیرد خوف هلاکت دارد یا در
در حالت مخمصه میباشد و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لشکری میفرستاد
و سکان بوادی و معاوره بازاری ربا میکردند که از ایشان چیزی بخرند و بجز ندیس سخت گرفته شد

کار با اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان
غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند
و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعضی گفته اند که مهمانی کردن مر کسی که نزول کند در
ابتدای اسلام واجب بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة و الله اعلم رواه ابوداود
روایة این حدیث را اینجا ابوداود و روی الدارمی نحوه و کذا ابن ماجه الی قوله کما حرم الله و آ
کرد دارمی و همچنین روایت کرد ابن ماجه تا قول وی کما حرم الله و ایشان این احکام که الا لا
یحل الی آخره ذکر کرده اند و عن العرباض بکسر عین مهمله و سکون را و موحده و ضاد معجمه بن ساریة
رضی الله تعالی عنه بسین مهمله و را و تحتانیه صحابیست از اهل صفه و از گریه کنندگان که وی
بر آمد ایشان آیه کریمه و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة نزول کرد بشام و سکون کرد
بحمص مات سنة خمس سبعین رضی الله عنه قال قام رسول الله عرباض بن ساریه گفت ایستاد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی خطبه خواند فقال پس گفت ایحسب احدکم متکئا علی اریکته
آیا گمان میبرد یکی از شما تکیه زده بر تخت آراسته یظن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن
گمان برد که خدای تعالی حرام نکردانیده است چیزی را مگر چیزی که در این قرآنست الا و انی و الله قد
امرت آگاه باشید و بدرستی که من بخدا سوگند تحقیق امر و عظت و بند کرده ام و نهیت عن اشیاء
و باز داشته ام مردم را از چیزها انها لمثل القرآن بدرستی که آنچه امر و نهی و وعظ کردم من نیز
مقدار قرآنست او اکثر بلکه بیشتر از آن بیان کرد آنحضرت اهل الکتاب صلی الله علیه السلام
احکامی چند از آنچه نهی کرده است و در قرآن نیست بقول خود و ان الله لم یحل لکم
ان تدخلوا بیوت اهل الکتاب الا باذنهم بدرستی که خدای تعالی حلال نکردانیده است
مر شما را که در آیند خانهای اهل کتاب را مگر باذن و لا ضرب نسائهم و حلال نکردانیده است
مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه و خراج و مانند آن و لا اکل ثمارهم و حلال نکردانیده
است خوردن میوهای ایشان را اذا اعطوکم الذی علیهم وقتی که بدهند اهل کتاب شما را
چیزی که بر ایشانست از جزیه و خراج رواه ابوداود و روایت کرد این حدیث را ابوداود و فی اسناده
وی این شخصیست که نام وی اشعث بن شعبة المصیصی قد تکلم فیه تحقیق سخن کرده شده
است در وی که ثقه است یا نه مصیصی بکسر میم و شده صاد مهمله اولی و بفتح میم و خفت
صاد نیز گفته اند نسبتست بشهری که نام آن مصیصه است و در قاموس گفته که مصیصه
بروزن سفینه شهریست بشام و تشدید صاد او، میشود صاد او و عنه رضی الله تعالی عنه قال
صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ذات یوم روزی

ثم اقبل علینا بوجهه یعنی توجه کرد بر ما بروی مبارک خود فوعظنا موعظة بلیغة پس پند کرد ما را
پند کردنی سخت رسان و موثر و قول بلیغ انکه مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو و سرو و بلیغ
فصیح که بعبارة خود کنه ضمیر را برسد و ذرفت منها العیون انکه ریخت ازان موعظه چشمها
و ذرف بمعنی ریختن اشک از چشم و وجلت منها القلوب و ترسید از وی دلها فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله کان هذه موعظة مودع گویا که این پند کسی است که وداع
کننده است چه شخصی در وقت وداع کردن از پند و نصیحت هرچه کرد نیست چیزی فرو نگذارد
و هرچه گفتنی است بگوید و دل ما از تصور وداع و رحلت تو گرفته میشود و محزون میگردد فاوصنا
پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی بکن نرم و اسان تا دل ما اساید و ازجا نرود قال اوصیکم
بتقوی الله پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا و السمع و الطاعة گردن
حکم امرا و فرمان برداری ایشان در انچه موافق حکم شرع بود و تقوی جمع شود و ان کان عبدا
حبشیا و اگر فرضا حاکم حبشی بودن این مبالغه است در اطاعت امرا و الا بنده امیر نشود یکی از
شرایط امارة ازادیست و این چنانست که در حدیث امده است که هر که مسجدی بنا کند او را در
بهشت خانه بنا کنند اگرچه ان مسجد همچو اشیانه کنجشک باشد و مسجد هرگز همچو اشیانه کنجشک
نباشد و لیکن مقصود مبالغه است در خوردی و تنگی و تواند که بنده حبشی نایب سلطان گیر
بود درین تقدیر اطاعت وی بفرموده سلطان واجب گردد پس ازان علت سمع و طاعت
امرا بیان فرمود و بقول خود فانه من یعش منکم بعدی زیرا که هر که زیسته باشد از شما بعد از من
فسیری اختلافا کثیرا پس سرانجام است که ببیند اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعة
امرا امنست از فتنه که پیدا گردد از اختلاف و اشارت کرد بحفظ و تقوی خود فعلیکم بسنتی
و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلیفههای مرا که اهل
رشد شدند و راه راست یافته کاشتند در شادیمان و بره بودن خلاف غی و مراد بخلفاء راشدین
خلفاء اربعه داشته اند و هر که بر سیرة ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد
و بحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
که در زمان انحضرة شهرة نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور
گشته و مضاف بایشان شده و چون منظور آن بود که یکی از امت اضافت بان
بدعت بنهاد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع ان پس هرچه خلفای راشدین
بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود و موافق سنت نبویست اطلاق
بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقه رافضه کنند پس ازان مبالغه کرد در وصیت باتباع و نمود و

تمسکوا بها چنگ در زنید سنت مرا و سنت خلفای راشدین و عضوا علیها بالنواجذ و سخت
بر زنید بر سنت دندانها و محکم گیرید انرا و عض گزیدن و نواجذ چهار دندان در اقصای دندانها
که انها اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز امده و ایاکم و محدثات الامور
و دور دارید خود از کارهای نو پدید شده که در زمان انحضرت و زمان خلفاء راشدین نبوده اند
فان کل محدثة بدعة زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت است و کل بدعة ضلالة و هر
بدعت سبب ضلالتست یا سبب ضلالتست رواه احمد و ابو داود
و الترمذی و ابن ماجة این حدیث را چهار کس روایت کرده اند الا انهما لم یذکرا الصلوة
مگر انست که ترمذی و ابن ماجه ذکر نکرده قصه نماز گزاردن را بعضی نگفته اند صلی بنا رسول الله
بلکه افتتاح حدیث از وعظنا موعظة کرده اند و عن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول
الله صلی الله علیه و سلم خطا گفت ابن مسعود کشید انحضرت برای تفهیم ما خطی راست تا
راه راست را مثال نماید ثم قال هذا سبیل الله پس گفت انحضرت این خط که کشیدیم
راه خداست ثم خط خطوطا عن یمینه و عن شماله پس کشید خطهای دیگر از جانب
راست ان خط و از جانب چپ ان و قال هذه سبل و گفت که این راهها است
علی کل سبیل منها شیطان یدعوا الیه بر سر راه ازین راهها شیطانیست که میخواند مردم را
بران راه و بیرون میبرد از راه راست و قرا انحضرت این ایه را و ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه الایة پروردگار عالم میفرماید که این راه منست که راست نمودم شما را پس پیروی
کنید ازو و اخر ایة اینست که و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم و پیروی نکنید راهها را که جدا
و راست ببرند یعنی ادیان مختلفه و طرق زایغه تا پریشان نگرداند از راهها شما را و دور
برند از راه راست رواه احمد و النسائی و الدارمی بدانکه درین حدیث و در احادیث
دیگر که در معنی ورود یافته در کتب احادیث عدد انخطوط در لفظ نیامده جز انکه در مدارک
در تفسیر این حدیث روایت کرده که کشید انحضرت صلی الله علیه و سلم خطی مستوی و فرمود
این سبیل الله است پیروی کنید ازان پس کشید در هر جانب شش خط مایل و فرمود
این راهها است بر سر هر راه شیطانیست که میخواند بسوی ان پس اجتناب کنید ازان
و خواند این ایه را و گفت صاحب مدارک پس میگردد هر یکی ازین دوازده راه شش راه
پس میگردد هفتاد و دو راه پوشیده نماند که افتراق است بهفتاد و سه فرقه در حدیث
صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است
که کبار فرق اسلامیه هشت است معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه

بعد از آن معتزله را بیست فرقه ساخته و شیعه را بیست و دو فرقه و خوارج بیست و مرجیه پنج
و نجاریه را سه و جبریه را تفریق نکرده و فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت‌اند و این راه راست
و راه خداست دیگر همه راهها ی نا راست و هر فرقه دعوی میکند که بر راه راست و مذهب
وی حق جو یش الا که این چیزی نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت
اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام منقول آمده است و مجرد عقل بآن وا
نرسد و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف
صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده‌اند
و این بدع و اهوا و مذاهب و اقوال بعد از صدر اول حادث شده و صحابه و سلف متقدمین
هیچ کس بران نبوده و ایشان متبری بوده‌اند و از آن بعد از حدوث شان رابطهٔ محبت
و صحبت که با آن قوم داشته قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب کتب و سنت و عرفا از
کتب مشهوره معتمده که مبنا و مدار احکام اسلام برانها افتاده و ائمه فقها ارباب مذهب
اربعه و غیرهم از انها که در طبقات ایشان بوده‌اند همه برین مذهب بوده و اشاعره و ماتریدیه
که ائمه اصول کلام‌اند تائید مذهب سلف نموده و بدلائل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت
رسول و اجماع سلف بران رفته بود موکد ساخته‌اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت
افتاده اگرچه این نام حادث شده اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیمست و طریقهٔ ایشان اتباع
احادیث نبوی و اقتدا بآثار و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة بعدم اعتقاد بر
عقول و آرائی و اهوای خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه که در اعتقادات بر
طریقهٔ ابنا ء فلسفه و اتراسال [illegible] ایشان‌اند و مشایخ صوفیه از متقدمین
و محققین ایشان که اوستادان طریقت و زهاد و تمام متورع و متقی که متوجه
بجناب حق و متبری از حول و قوهٔ نفس بوده‌اند همه برین مذهب بوده‌اند چنانکه از
کتب معتمدهٔ ایشان معلوم گردد در تعرف و معتمد ترین کتابها این قوت و شیخ الشیوخ
شیخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف ما عرفنا
التصوف عقاید صوفیه که اجماع دارند بران آورده که همه عقاید اهل سنت و جماعت
بلا زیاده و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث و تفسیر و
کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکورند جمع کنند
و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابها را بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست
و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است عرف ذلک

من انصف

من انصف مال الانصاف و تجنبت عن التعصب و الاعتساف و الله یقول الحق و هو یهدی
السبیل وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یکون
هواه تبعا لما جئت به ایمان نمی‌آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوا و نفس او تابع و پیرو مر چیزی را که آورده
من آنرا از دین و شریعت که مراد متابعت است در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر
کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله علیه و سلم در وقت معارضه دواعی حق و باعث
هوی پس مراد نفی ایمان کاملست و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت
اوست مراد نفی اصل ایمانست و وجود هوا تابع شود و کلفت منتفی و منعدم گردد و
زیرا که انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر ثواب
و کمال آنست که هوا تابع حق و منقاد امر باشد رواه فی شرح السنة روایت کرد این حدیث را
محی السنة در شرح السنة و قال النواوی فی اربعینه و گفته است امام نووی در حل حدیث
هو هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد صحیح وعن بلال بن الحارث المزنی رضی الله
تعالی عنه راوی و کنیتش صحابیست امد بر آنحضرت و قدم مزینه در سال پنجم از هجرت و مات سنة ستین
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احیی سنة من سنتی کسی که زنده کرد و تازه گردانید
دیرسنتی از سنتهای مرا که قد امیتت بعدی بتحقیق بمیرانیده شده و ضایع کرده شده آن
پس از من فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستی که مر آنکس راست از اجرها
و ثواب مقدار اجر و ثوابهای کسانیکه کار میکنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورهم
شیئا بی آنکه کم کرده شود از اجرهای این کارکنندگان چیزی یعنی هم آن عاملان را اجرها بکمال و
تمام حاصل میشود و هم این احیا نمای سنت کننده و رواج دهنده را مقدار اجرهای ایشان
ثابت میگردد و من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله و کسی که بدعتی پیدا کند بدعت
ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت
دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیه مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من
اوزارهم شیئا باشد بر آنکس از بزه مقدار بزه‌های کسی که عمل کند بآن بدعت کم نمیکند آن
از بزه‌های ایشان چیزی را شرح این سخن در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره از روایت مسلم گذ
رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده وعن عمرو بن عوف
الانصاری حاضر شد بدر را و سکونت کرد مدینه را رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان الدین لیارز الی الحجاز کما تارز الحیة الی جحرها ترجمهٔ این عبارت در حدیث آخر از فصل
اول گذشت الا آنکه اینجا الی المدینة و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو است چنانکه نیز بدان اشا

کرده شد بما که سبب ورود در انمقام بیان فضیلت مدینه مطهره بود و درینمقام اخبار و فضیلت
عرب بن زاد هما الله تعظیما لنبیه والله اعلم ولیعقلن الدین من الحجاز و هر اینه پناه میجوید دین
از زمین حجاز و میگیرد او را الملجا و مسکن و باز میگردد بسوی او در وقتی که ظاهر شود فتنه و
مستولی گردند اهل کفر و فساد در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت معقل الا
رویة من رأس الجبل یعنی پناه جستن بز کوهی از سر کوهی و بر آمدن او و ازا اروية بضم همزه و سکون
راو کسر واو و تشدید یا بز کوهی و بعضی مخصوص بماده دانند ان الدین بدا غریبا و سیعود کما بدا
بدرستی که دین پیدا شده است غریب و تنها و سرانجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی
للغرباء پس خوشی و خنکی باد مر غربا را و هم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی
من سنتی و غربا آنکسانند که نیکو میسازند چیزی را که تباه ساخته اند مردم بعد از من از سنت
من رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیأتین
علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل هر اینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل
حذو النعل بالنعل موافق و مطابق با یکدیگر و اصل این ترکیب است که چون نعلین
بدوزند مطابقه آنها بر یکدیگر اندازه کرده ببرند برابر ایند و گویند حذوه النعل بالنعل و
حذو بمعنی اندازه کردن و بریدن نعل را و طابق النعل بالنعل نیز گویند پس از ان نقل
شد در موافقت دو چیز با یکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل
کسی که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا لکان فی امتی من یصنع ذلک هر اینه
باشد در امت من کسی که بکند آن فعل شنیع را و گفته اند که مراد بمادر زوجه پدر
است یعنی چه صورت دارد که کسی با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع طبعی یا نهی
شرعی همراه است اما در زوجه پدر که نه مادر اوست صورة امکانی دارد از جهت عدم
مانع طبعی و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و بدرستی که بنی اسرائیل جدا
شدند بر هفتاد و دو مذهب و تفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة و جدا میشوند امت
من آنانکه ایمان آورده و رو بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید کلهم فی النار
همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهة سوء اعتقاد و الا بجهت عمل شاید که فرقه
ناجیه نیز در آیند و قول با آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است سخن بی دلیل است
الا ملة واحدة مگر یک اهل ملت قالوا من هی گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا رسول
الله قال ما انا علیه و اصحابی فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی
وفی روایة احمد و ابی داود عن معاویة بعد روایت امام احمد و ابی داود از معاویه اینچنین آمده است

ثنتان

ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هی الجماعة اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ باشند
و اهل یک ملت در بهشت و آن اهل یک ملت مسمی بجماعت است از جهت اجتماع ایشان بر
کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بران سلف که بر راه راست بوده اند و این عبارت نیز در بعض روایات
آمده است که و انه سیخرج فی امتی اقوام و بدرستی که شان اینست که بیرون خواهد آمد در امت
من گروهها که تجاری بهم تلک الاهواء روان میشود با ایشان یعنی سرایت میکند در رگ
و پی ایشان آن اهوا که متفرق شدند بآنها و اهوا جمع هوی بمعنی اراده نفس و شهوة او که
خواسته است ایشان از آن مذاهب کما یتجاری الکلب لصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب در
صاحب خود و کلب بفتح لام علتیست که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و میشود
میگردد و بر وی شبه مالیخولیا و نمیتواند که جانب آب نگاه کند و اگر کند فریاد کند و بسا تشنگی
از دوب که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتی است که میرسد ماده آن بر تمام
بدن و متولد میگردد از وی اعراض ردیه و سرایت میکند در رگ و پی چنانکه فرمود لا یبقی
منه عرق و لا مفصل الا دخله باقی نمیماند از صاحبش هیچ رگی و بندی مگر آنکه در می آید آن
علت در آن و تشبیه اهل اهوا بصاحب این علت بجهت آنست که بر صاحبش مستولی گردد
درد و اعراض روی متولد شود و ضرر از وی بدیگری تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوا در اهل
اهوا چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند از آن خورد و تشنه بمیرد همچنین اهل اهوا
از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شد و محروم از آن بمیرند و در بادیه جهل و تاویه
بدعت جان میدهند نسال الله العافیة وعن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجمع امتی که خدا تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال امة محمد
شک راویست که بجای امتی امة محمد گفت علی ضلالة بر گمراهی و این خاصیتی و منقبتی است که
پروردگار تعالی این امة مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که هرچه بران اتفاق کنند جز
حق و ثواب نبود و ید الله علی الجماعة و دست قدرة و احسان الهی بر جماعتست و این کنایه
است از حفظ و نصرة حق تعالی از اهل حق و از ایذای خلق و خوف اعدای دین و توفیق و
سبحانه مر ایشانرا از رای استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند
و متفرق شوند زایل گرداند حفظ و عصمت و سکینه را و بفرستد عذاب را و فاسد گرداند
احوال را و بیرون ارد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم بر آن
بودند و من شذ شذ فی النار و کسی که تنها افتد از جماعت بیرون اید از سواد اعظم انداخته
میشود در آتش دوزخ شذ اول بر صیغه معلوم است و دوم مجهول و همچنین در حدیث آمده رواه الترمذی

وعنه قال قال رسول الله وهم از ابن عمر روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتبعوا
السواد الاعظم پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی است و بمعنی جمهور
و اکثر از مردم نیز باید چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت از او مراد خواهند ترغیب است
باتباع انچه اکثر علما در ان جانب اند فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجه من حدیث
انس و در بعضی نسخ در ینجا بیاض است و ابن عبد الله در حاشیه نوشته بود و در بعضی ابن
ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت انس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای پسرک من
اگر توانی که صبح کنی و شام کنی ولیس فی قلبک غش لاحد و حال انکه نیست در دل تو کینه و عداوت
مر هیچ کس را فافعل پس بکن که کاری عظیم است ثم قال نیز گفت آنحضرت برای مدح و ترغیب
این کار یا بنی وذلک من سنتی ای پسرک من و آن کار از سنت منست و طریق مرضیه منست
ومن احب سنتی فقد احبنی و کسی که دوست دارد سنت مرا پس بتحقیق دوست میدارد
مرا چه دوست داشتن طریقه و سیرت کسی را ناشی از محبت او و باعث بر الفت ومن
احبنی کان معی فی الجنة و کسی که دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است
المرء مع من احب و در حدیث اشارتست بانکه دوست داشتن سنت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و موافقت صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا
الله رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک
بسنتی عند فساد امتی کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و
بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن در ان فله اجر مایة شهید پس مر او راست ثواب صد
شهید که کشته شدند بجهت آنکه در یافتن ثواب مجاهده و مشقت در ان و حصول کمال فضیلت و ثواب بران
رواه البیهقی فی کتاب الزهد من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در ینجا نیز در بعضی نسخ
بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته وعن جابر عن النبی روایتست از جابر از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین اتاه عمر وقتی که آمد آنحضرت را عمر رضی الله عنه فقال پس
گفت عمر انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا بدرستی که ما میشنویم حدیثها و حکایتها را از
یهود که خوش آید ما را ان احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها آیا می بینی
و رای تو چیست که بنویسیم بعضی از ان احادیث را فقال پس گفت آنحضرت بطریق زجر و انکار
امتهوکون انتم آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی
دیگر باشند تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمایید کما تهوکت الیهود والنصاری چنانکه

متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه لقد جئتکم بها بتحقیق آمدم
و شریعت را بیضاء نقیة سفید و پاک و صاف و خالص از شبهه و مبرا از اشتباه و التباس
ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اگر بودی موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی کردن
من هیچ جای قوم او و تمامه مردم بغیر ایشان زیرا که شرایع همه منسوخ شد بشریعت من رواه احمد و
البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
اکل طیبا کسی که بخورد حلال را وعمل فی سنة و کاری کند که از جهت بود او سنت او چه قلیل
باشد وامن الناس بوائقه و ایمن باشند مردم از شرهای او و بعضی از وی بکسی شری برسد و کسی
از راه بردو ظاهر انست که مراد عامه از این باشد و بوایق جمع بایقه بمعنی سختی و در حدیث آمده
است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه او از بوایق او و را و تفسیر کرده اند از ا
بظلم و غش و سختی و شر دخل الجنة می در آید بهشت را فقال رجل پس گفت مردی یا رسول
الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس بدرستی که این کار امروز بعضی در زمان ما بسیار است
در مردم بعد از ین چه حال خواهد بود قال وسیکون فی قرون بعدی گفت آنحضرت ازین در
زمان بسیار است و سر انجام است که میباشند در جماعه خواهند بود که بر طریقه تقوی و سنت
اقامت خواهند نمود رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به بدرستی که شما در زمانه هستید
که هر که بگذارد از شما ده یک انچه امر کرده شده است بدان هلاک میشود و عقاب کرده میشود و عقاب
کرده میشود او را ان ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا بعد از ان می آید زمانی که هر که بکند از
ایشان ده یک انچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده میشود
بران و این در سنن و نوافل و خیرات خواهد بود و الا در فرایض و واجبات ترک صورت
ندارد و بعضی گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوة و قریب
بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان
حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود
بخلاف آخر زمان که کار بر نقیض انست اگر اندکی از ان هم بوجود آید غنیمت است
و موجب اجر گردد وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی
کانوا علیه گمراه نشده اند هیچ قومی پس از هدایت که بودند الا اوتوا الجدل مگر انکه داده شده اند
جدل را و جدل بفتحتین شده در خصومت و عناد و غیره و تعصب تا ترویج مذهب باطل
و بر انداز مذهب حق را ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ه

الآیة این آیه را که در بیان جدل و خصومت کافران ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون
رواه احمد والترمذی وابن ماجه و سبب نزول این آیه است که چون نازل شد قول خداوند
تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم شما و هر که می‌پرستید شما جز حق همه در دوزخ چند
مشرکان خوشحال شدند و غوغا برآوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی پس شد و اگر عیسی
که معبود نصاری است بحکم این آیه در دوزخ باشد ما راضیم که بتان ما نیز با وی باشند
اینجا میفرماید که ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکردند
مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارة
از غیر عقلا میباشد یعنی چیزهایی که من برای عقلاست یعنی کس وایشان میدانستند
که لغت عرب اینچنین با وجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده‌اند
که ابن زبعری که یکی از مشرکان بود این بحث کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در الکف
وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهای خود بار
تکاب ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس و حرام کردا
آنچه مباح گردانیده است از پروردگار تعالی و آسان کرده است کار را بر شما فیشدد الله
علیکم تا سبب آن شود که سخت گیرد خدا تعالی بر شما و فرض کند آنرا و شما طاقت ادای
حق آن نداشته و در مانید باز برگردید فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم پس
بدرستی که قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان فتلك بقایاهم
فی الصوامع والدیار پس آن ایشانند در صومعها و دیرها و صوامع بفتح میم عبادة خانه نصاری
و دیر کلیسی رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم رهبانیتی که بدعت کردند آنرا ایشان از او فرض
نکردانیدیم ازا برایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادة و ریاضت و انقطاع از مردم
و پوشیدن و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان
و امثال آن که راهبان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها از پیش
خود اختراع و ابتداع کردند آنرا ما بر ایشان فرض کردانیم و در آخر آیه میفرماید فما رعوها حق
رعایتها پس رعایت نتوانسته کرد از آن حق رعایة آن و من لم یمکن الوصال اهملا فکل حیاته
ذنوب رواه ابو داود وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل
القرآن علی خمسة اوجه فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال
معنی حلال و حرام ظاهر است و محکم و متشابه در فصل اول در حدیث عائشه معلوم شد مراد بامثال

قصص و مواعظ است فاحلوا الحلال پس حلال کردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد
کنید حلیت آنرا و حرموا الحرام و حرام کردانید حرام را و اعملوا بالمحکم و کار کنید بمحکم و امنوا بالمتشابه
و ایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه مراد حق تعالی است آن حق است اگرچه ما ندانیم و اعتبروا
بالامثال و عبرة گیرید و پند پذیرید بامثال هذا لفظ المصابیح آنکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح
است وروی البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرده بیهقی در کتاب شعب الایمان
و لفظ بیهقی اینست فاعملوا بالحلال و اجتنبوا الحرام و اتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام
و پیروی کنید محکم را و قول او وامنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال بحال خود است و لفظ مصابیح
در تمیمی و بیهقی یکی است وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر
ثلثة امر بین رشده فاتبعه احکام شرع سه نوع است حکمی است که ظاهر و هویداست راه بودن متابعت
و پیروی کن آنرا و امر بین غیه و حکمی است که پیداست تباه بودن او فاجتنبه پس پرهیز کن از آن
و یکسو شو از آن و امر اختلف فیه و حکمی دیگر است که اختلاف کرده شده است و مشتبه است
رشد و غی او فکله الی الله تعالی پس بسپار او را بخدا او توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت
در آن رواه احمد الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الشیطان ذئب الانسان بدرستی که شیطان گرگ آدمی است مر با بید و میرد از گرد از جماعت
برآید پس هلاک میکند کذئب الغنم مانند گرگ گوسفند که با خود آن میبرد گوسفند را که از گله رمیده شد
و انس ناگیرنده بگله والقاصیة و میگیرد گوسفند را که دور رونده است از گله چه نفره والناحیة و
گوسفند را که بیکجانب افتاده است اگرچه نگریخته و دور نرفته است و آنکه در درون گله است
ایمن و سلامت است و ایاکم والشعاب و دور دارید خود را از راه میان دو کوه مقصود
نهی است از میان جماعت و بر طرف بعیدن از راه سلوک است چنانکه فرمود علیکم بالجماعة و
العامة بر شما باد که لازم گیرید جماعة را و اکثر را اشاره است آنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور را است
اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست رواه احمد وعن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدایی کرد جماعت را مقدار یک بدست
فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه پس تحقیق برکند ربقه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن
شد که نباید از قید اسلام و بند احکام آن بر آید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی حلقه
سازند و هر حلقه در گردن گوسفندی هر گوسفندی اندازند و هر حلقه را ربقه رواه
احمد و ابو داود وعن غضیف فتح غین و ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثا مثلثه و تخفیف
میم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احدث قوم بدعة تو بدعتی نکرد هیچ قومی بدعتی

را الا رفع مثلها من السنة مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع
سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة
پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیراکه به
اتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری ببدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا و استنجا به
وجه سنت بهتر است از بنا رباط و مدرسه چه سالک برعایت ادب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک
او تنزل کند از آن و این معنی بکرد و بزرگ افضل از آن نامرتبه قساوت قلب که از این وطبع و ختم
گویند برسد نعوذ بالله من ذلک رواه احمد وعن مالک بن انس مرسلا روایت است از امام مالک
بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما
در میان شما دو چیز که البته گمراه نمیشوید مادام که چنگ در زنید بآن دو چیز که آنست کتاب الله وسنة
رسوله کتاب خدا و سنت رسول خدا رواه فی الموطا روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا
که نام کتاب امام مالک است و موطا بمقصور و ممدود هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور
روایت تابعی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی منقطع بحذف اول اسناد است وعن حسان
رضی الله عنه قال روایت است از حسان بن ثابت که گفت ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع
هیچ قومی بدعتی را در دین خود الا نزع الله من سنتهم مثلها مگر آنکه کشد خدای تعالی از سنتی که در دین
ایشانست مانند آن ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة پس باز نمیگرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوی
ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی وعن ابراهیم بن میسرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابراهیم بن میسره که از تابعین است که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة
کسی که تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را فقد اعان علی هدم الاسلام پس بتحقیق مدد میکند برویران
کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف و استهانت سنت است و این میکشد برویران
بنا اسلام و بهمین قیاس در توقیر و تبجیل سنتی آبادانی بنای اسلام خواهد بود و سبب تعظیم
ترویج سنت رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال من
تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه کسی که بیاموزد و آن را پس پیروی کند احکامی را که در وست هداه الله
من الضلالة فی الدنیا راه راست نماید او را خدا از گمراهی در دنیا ووقاه یوم القیمة
سوء الحساب نگاه دارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب وفی روایة و در روایتی
اینچنین آمده است من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة کسی که
پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت حاصل که دولت و سعادت
دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت رهی سعادت اگر خدمت نوایم کرد انگ

دنیا و دین زخدمت سنت ثم تلا هذه الآیة فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی رواه رزین وعن
ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم قال گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقیما گرداینده است خدای تعالی قصه و حال
دین را یا اینکه درست از محارم و حدود و احکام و آن قصه و حال راه راست را وعن
جنبتی الصراط سوران و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر است فیهما ابواب مفتحة
در آن دو باره شهر درهاست گشاده و علی الابواب ستور مرخاة و بر درها پردهاست فرو
هشته و عند راس الصراط داع و بر سر راه شخصیست که خواننده است مردم را یقول استقیموا
علی الصراط میگوید راست و بروید بر راه ولا تعوجوا و کج مروید وفوق ذلک داع و بالای آن خواننده
دیگر است یدعو میخواند مردم را کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب هرگاه که قصد میکند بنده
از بندگان که بگشاید چیزی از آن درها و بردارد پرده را قال میگوید آن داعی ویحک لا تفتحه
بر تو گشاد این در را فانک ان تفتحه تلجه پس بدرستی که اگر بگشایی میتوان در درآمدی در او
واگر می درآیی عذاب الیم میکشی روی ثم فسره پس بیان کرد آنحضرت این مثل را که مراد از آن
چیست فاخبر ان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و گفت مراد بصراط طریق اسلام است
که بدان راه بهشت جاوید می رسد وان الابواب المفتحة محارم الله و خبر داد که درهای گشاده
پردها بران فروهشته افعالیست که حرام گردانیده است خدای تعالی آنها را بر بندگان وان
الستور المرخاة حدود الله و بیان کرد که پردهای فروهشته حدهای خدا است که میان بنده و محارم
بسته است از آنها نگذرد و فاصل و بازدارنده است بنده را از آن و آن عبارتست از احکام
وی سبحانه وان الداعی علی راس الصراط هو القرآن و بیان کرد که مراد بداعی بر سر راه است قرآنست که
میخواند مردم را براه راست وان الداعی من فوقه و آنکه خواننده است بالای قرآن هو واعظ
الله فی قلب کل مومن آن پند دهنده از جانب خداست در دل هر مومن و طیبی از تفسیر طیبی
ملک را الهام خیر میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد بکار قرآن آنست که راه نماید و روشن نماید
راه را بیان میکند اما قبول افتادن آن و پذیرفتن بدان و رفتن راه و رسیدن بمقصود بتوفیق
الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی میدهد ارزقنا الله رواه رزین
روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود و رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و روا
کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو بن
سمعان بکسر سین صحابیست ساکن شام وکذا الترمذی عنه و همچنین روایت کرد ترمذی ازوی
بن سمعان الا انه ذکر اخصر منه ولیکن اینست که ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصر از آنچه روایت کرده

احمد و بیهقی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مستنا فلیستن کسی که بخواهد که برود راه
راست را فلیستن بمن قد مات پس باید که برود راه را و اقتدا کند که بتحقیق از عالم گذشته اند
فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة پس بدرستی که زنده کان ایمنی کرده نمیشود بر ایشان از
فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد
بمردگان صحابه را داشت و زندگان اهل زمان خود اجر اصحاب چنانکه گفت اولئک اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن گروه یاران محمد مذکور بودند فاضلترین از
هر گروه جماعتان که هست درین امة ابرها قلوبا و بنیکترین امت از روی دلها واعمقها علما و دور
اندیشه تر از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع در ریا و مراعات رسوم
و عادات که متعارفست میان مردم و تکلف از ارخوانند و تکلف در لغت بخود گرفتن
کاری بی فرمودن و رنج بر خود نهادن و متکلف کسی اید بکاری که فزون باشد از حاجت
و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة نبیه صلی الله علیه وسلم ولاقامة دینه برگزیده است ایشان را
خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود و برای برداشتن دین این دلیلست بر افضلیت و کمال
صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلایق ایشان را برگزید و یاران پیغمبر خود ساخت
معلوم شد که ایشان بهترین خلق و خیارات بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای انعکاس
انوار هدایت و ایمان قابلتر و لایقتر چنانکه در قران مجید میفرماید والزمهم کلمة التقوی وکانوا
احق بها واهلها و بودند سزاوارتر و لایقتر بکلمه تقوی و مستحق تر مر آنرا و از ابن مسعود است
که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامی دلهای بندگان و یافت دل محمد را صلی الله علیه وسلم خوشتر
و پاکتر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صافتر و لایقتر پس برگزید برای
صحبت او ایشانرا و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نپسندد که ایشانکه یاران پیغمبر باشند
و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و عمرها در سایه تربیت او بوده و خدمت
کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند مریدان مشایخ چنانکه در خدمت
ایشان بیک درجه برسند اگر این منقبت بحضرت وی عاید میکرد و کم منافق باشند و منافقان خود
بعد از نزول سورة توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند
نعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان و اتبعوهم
علی اثرهم و پیروی کنید ایشانرا و بروید بر اثر نشانهای پایهای ایشان و تمسکوا بما استطعتم
من اخلاقهم و سیرهم و چنگ در زنید بانچه توانید از خوانهای و روشهای ایشان فانهم
کانوا علی الهدی المستقیم پس بدرستی که ایشان بوده اند بر راه راست در خانه درستی رواه

رزین وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهم اتی رسول الله روایتست از جابر که آورد
عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنسخة من التورية نسخه را از توریة فقال پس گفت عمر یا رسول
الله هذه نسخة من التورية این نسخه ایست از توریة فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فجعل یقرأ و پس در ایستاد عمر که بخواند پس خواندن گرفت و وجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتغیر و حال آنکه روی مبارک آنحضرت از حالی بحالی میگشت از غضب فقال ابوبکر رضی الله
عنه ثکلتک الثواکل پس گفت ابوبکر عمر را گم کنند ترا زنان گریه کننده یعنی بمیری تو و تحقیق معنی
این لفظ در فصل ثالث از باب ایمان گذشت ماتری بالوجه رسول الله نمی بینی حالتی که در روی
مبارک پیغمبر خدا ابداست صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی وجه رسول الله پس نگاه کرد عمر بسوی
روی پیغمبر خدا ابدهست صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی وجه رسول الله پس نگاه کرد عمر بسوی
روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دید اثر غضب در روی فقال اعوذ بالله من غضب الله
و غضب رسوله پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم از
خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا اینکه وی پروردگار ماست
و بالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که وی دین ماست و بمحمد نبیا و راضی شدیم
بمحمد که پیغمبر ماست فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس
محمد بیده سوگند بخدایی که بقای ذات محمد در دست قدرة اوست لو بدا لکم موسی اگر ظاهر
شود مر شما را موسی پیغمبر علیه السلام فاتبعتموه و ترکتمونی پس متابعت کنید او را و بگذارید
مرا لضللتم عن سواء السبیل مر اینه گمراه میشوید و دور می افتید از راه راست ولو کان حیا و ادرک
نبوتی لاتبعنی و اگر میبود موسی زنده و در مییافت زمان پیغمبری من هر اینه پیروی میکرد مرا
رواه الدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله وکلام الله ینسخ
نسخ نمیکند کلام خدا را کلام الله ینسخ کلامی و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا و کلام الله ینسخ بعضه
بعضا و کلام خدا میکند بعضی او بعضی را نسخ تغیر و تبدیل حکم شرعیست بحکمی دیگر برای صلاح
کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدة حکم است و بیان آنکه آن حکم تا اینمدت مشروع بوده
است و در واقع تبدیلی و تغیر نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت
چنانکه ظاهر اینحدیث نماید که گویا تغیر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث
بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر اینحدیث دلالت دارد که
نسخ کتاب بحدیث جایز نباشد یا مراد بکلامی آن باشد بطریق رای و اجتهاد فرموده
باشد نه بوحی باینحدیث منسوخست والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ القران یعنی درستی که حدیثهای ما منسوخ
میکرداند بعضی ان بعضی را و اکرم اوا زقول و الکنسخ القران یعنی درستی که حدیثهای ما منسوخ
میکرداند بعضی ان بعضی را و اکرم اوا زقول و الکنسخ القران منسوخ کرد اینه احادیث باشد قم ازا بر
چهار قسم درست کرد واینحدیث ناسخ ان حدیث سابق باشد **وعن** ابی ثعلبة الخشنی بضم خا
و فتح شین منسوب است بکی از اجداد خود صحابیست نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشهور شد
بکنیت و در نام او و نام پدر وی اختلاف بسیار است مشهور انست که ذکر کرده شد اهل بیعت
رضوانست نزول کرد در شام و وفات یافت در ان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله فرائض فرض یعنی درستی که خدای تعالی فرض کرد اینه بعضی اشیا را که فرایض است فلا تضیعوها
پس ضایع مکردانید فرایض را و حرم حرمات فلا تنتهکوها و حرام کرد اینه بعضی چیزها را پس
شکسته حرمت ازاو مبالغه نکنید در باره کردن حرمت ان و حد حدودا فلا تعتدوها و بست
حدها را پس مکذرید و تجاوز نکنید ازانها و سکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد
از بعضی چیزها و بیان نفرمود انها را نه فراموش کرده باشد که فراموشی بر وی روا نبود بلکه رحمت
کرد اسان ساخت بر شما فلا تبحثوا عنها پس کاوش نکنید و نپرسید از انها روی الاحادیث
الثلاثة قطنی روایت کرد این سه حدیث را دار قطنی و دار قطنی محلی است از بغداد دار قطنی
منسوب است تمام شد کتاب الایمان والحمد لله علی ذلک **کتاب العلم** مراد علم دینست
که متعلق بکتاب و سنت است و ان دو قسم است مباد و مقاصد مباد علومی که موقوف معرفت
کتاب و سنت بران مثل لغت نحو و صرف و جز ان از علوم عربیت و مقاصد انچه متعلق است به
اعمال و اخلاق و عقاید و اینها همه معاملت و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق
حق و صدق معاملت در دل افتد که بدان معرفت حقایق است اشیا چنانکه منکشف کرد و معرفت
ذات و صفات و افعال حق تعالی رو نماید و این علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث
من عمل بما علم ورثه الله علم مالم یعلم هر که عمل کند بانچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی
کرداند و بخشد او را خدای تعالی علم انچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله اشارة باین معنی
است و علم ظاهر و باطن که کویند انمعنی دارد و نسبت هر دو بیکدیکر نسبت تن و جان و پوست
و مغز است و ایات و احادیث که در شان علم و فضیلت ان وارد شده شامل همه این اقسامست بر
تفاوت مراتب و درجات آن **الفصل الاول** عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم بلغوا عنی ولو آیة برسانید ما سنا از جانب من دین و شریعت را اکرچه ایتی باشد ظاهر از ایة
قرانست ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قران با وجود انکه منتشر و مشتهر است و حاملان

او بشمار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده و هرکاه لم کرده شده باشم ما برسانیدن او برسانیدن
احادیث الحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل اند پس معنی انشود که برسانید از من اکرچه کلمه
باشد و وجه تخصیص حدیث تبلیغ ان بود قرانرا احتیاج تبلیغ نیست بجهت که مذکور شد و حدثوا
عن بنی اسرائیل و حکایت کنید و جز و هنبا انچه بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست کناهی
در حدیث کردن از ایشان با مراد انست که نیست در حدیث از بنی اسرائیل تنکی بوجوب احتیاط
و رعایت اتصال شد نقل از عل فقه ضابط چون سابقا ازحواندن قوریه و نوشتن ان منع کرده
و فرموده بودند که مکر متحیرید شما در کار دین خود و کتاب خود کردست بتوریت بر بنید چنانکه در فصل ثالث از
باب سابق از حدیث جابر کذشت رخصت کردند پس ازان و فرمودند که اکر قصص و مواعظ
و امثال ان که از ایشان بشنوید و بدان بحدیث شرایع و احکام که منسوخ است و ما نفی نیست
و در کتاب ایشان روایات غریبه و وقایع عجیبه است که میتوان نقل کرد واکر در رعایت احتیاط
در تصحیح نقل سند و مسامحه رود ترغم نیست چه مقصود عبرتست و اعتبار و فقاطست و این باب
وسعتی دارد در قیاس انکه کفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضایل اعمال جایز است کذا قالوا ومن
کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار و هر که دروغ بر بندد بر من و انچه نکفته او بمن اسناد کند پس باید
که بکیرد جای نشست خود را از اتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ
بر بستن بر الحضرت اکرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرامست و از جمله کبایر است باتفاق
و امام محمد جوینی والد امام الحرمین از داخل کفر داشته و بر قایل حکم بخلود نار کرده و قومی وضع حدیث
بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده اند و این مذهب خطاست و حق انست که وضع حدیث
و روایة موضوع حرامست مکر بیان وضع رواه البخاری **وعن** سمرة بن جندب والمغیرة
بن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره کردو صحابه مشهورند کفته اند که کفت
الحضرت من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین کسی که حدیث کند از من بحدیثی
که کمان میبرد که انحدیث دروغ است پس انکس یکی از دروغ کویندکان و در حکم ایشانست زیرا که
چون عانت کاذب کرد و شریک شد او در اشاعت کذب شریک شد در وزر آن و بروی
بضم یا و فتح ان هر دو روایت بضم بمعنی ظن و فتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود
چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب ان شرط نبود و ظن کذب کافیست و بعضی کفته اند
بلکه با احتمال کذب و شک و شبهه در ان نیز روا نباشد و صواب انست که بحرد احتمال نتوان
کرد و تفصیل کلام انکه اکر ظن غالب در جانب صدق باشد جایز است و اکر در جانب
کذب بود جایز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم

جوازاست والله اعلم وکاذبین بلفظ جمع ذکرشده هر دو روا است و بر تقدیر غیبه مراد راوی
ومروی عنه است رواه مسلم وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به
خیرا یفقهه فی الدین کسی که بخواهد خدا تعالی بوی نیکی را فقیه میکرداند او را در دین و فهم و زیرکی و
دانائی بخشد دران و میکشاید دیده بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و امیر شد بتحقیق
مراد ازان فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام علیه
وانما انا قاسم والله یعطی و جز این نیست که من قسمت کننده و خدا میدهد هر کرا میخواهد و هر چه
میخواهد از فقه و فهم در دین و بجز ان متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان کانها اند مانند کانهای
طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات بر اندازه استعداد جوهر و
شرف ذات چنانکه کانهاست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی بعمل و یا قوة پیدا گردد و کانهای
دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر اهن و ابس و مس و دیگر سره وجوه خیارهم فی
الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان ادیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که به
مقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از اخیار قبایل بود بر اقران
خود و فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عقلای اهل عرف از ا
پسندند میکرد بعد از امدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده و افعال گزیده از وی بوجود آمد در
جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان بجای که ممزوج و مخلوط
می باشد و بعد از در آمدن در اسلام وگداختن در بوته مجاهده و ریاضت ان الایش
بدر رفت و خالص شد و بنور علم و معرفت منور گشت و بهمان استعداد وجود ماثر و
صفات بر اقران خود در دین فایق آمد و قول وی که فرمود اذا فقهوا وقتی که فقیه شوند و
علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در ان شوند اشارة است بانکه در دین مدار تحصیل علم و
معرفت که شرف نسب و کرامات ذات بان جمیع شد معتبر است و بی آن اعتبار ندارد و
ولهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل است سه حافظ علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر کرا
نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی و نیک بودی درین دو کس بودی و بعضی گویند
مراد بحسد اینجا غبطه است که ارزو برونست که انچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جایز است لا
حسد که عبارت از تمنی نعمت غیر است جایز نبود مگر از حسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط
باین دو کس بان که در هر صفت جایزاست بجهت کمال اعتنا و اهتمام و شرافت و فضیلت
این دو صفت که از صفات انبیا و مرسلین اند ان دو کس بان که در هر صفت جایزاکه

بجهت

بجهت کمال اعتنا و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت که از صفات انبیا و
مرسلین اند ان دو کس کدام رجل اتاه الله مالا اول مردیست که داد خدا تعالی او را مال فسلطه
علی هلکته فی الحق پس گماشت وی تعالی او را بر هلاک کردن و صرف کردن اموال در طاعت
و فرموده خدا احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و یا در مرضیات و هلکه بفتحتین ای اهلاک
و تعبیر باهلاک اشارتست بکمال جود یعنی باقی نمیدارد ازان چیزی اما در حق و مرضیات و رجل
اتاه الله الحکمة و مردی دیگر که داد او حکمت را یعنی علم دین و شریعت را فهو یقضی بها و یعلمها
پس او بدو عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند از او و را گفته اند ایات الا فی اثنتین
آمده تا تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور شد و در توشیح
گفته که روا از اول اوفق است متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله چون بمیرد ادمی بریده میشود عمل او
یعنی ثواب او از هر عملی که می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز ان الا من ثلثة مگر از سه عمل
صدقة جاریة یکی صدقه روان که بعد از وی دایم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلها جز از چاه و
حوض و مسجد و رباط و مانند انها چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید او علم ینتفع
به یا علمی که نفع گرفته شود بآن تعلیم و تصنیف بلکه کتابت و انتساخ نیز والله اعلم او ولد صالح یدعو
له یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زاینده بوجود آمده
است از اعمال او و ثمره وی که ثواب ان بوی واصل است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من نفس عن مومن کربة من کرب الدنیا کسی که گشایش و اسایش دهد و
دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوه های دنیا جای اندوه دین چنانکه کسی را بر کفر و معصیت
اکراه کرده باشند نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة دور گرداند خدای تعالی از کسی
اندوه را از اندوه های اخرة ومن یسر علی معسر کسی که اسان گرداند کار بر شخصی که در
دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و از ادای ان عاجز امده چیزی بوی بدهد
که بدان وام را ادا کند یا اگر او را است از وی بنهد و ببخشد یا مهلتی دهد تا وقت اسانی یسر الله علیه
فی الدنیا والاخرة اسان گرداند بر وی خدای تعالی در دنیا و اخرة ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والا
خرة و کسی که بپوشد عیب مسلمانی و رسوا نکند او را بپوشد عورت مسلمان از انجا بپوشد او را
خدای تعالی در دنیا و اخرة والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه و خدای تعالی در یاری
کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر
خود است بدفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما و کسی که

بعور راهی را که طلب میکند و روی علمی را از علوم دین اگر چه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه
وسببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلیم تعلیم و تصنیف سهل الله له به طریقا
الی الجنة آسان گرداند خدا تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی
در آرد او را در بهشت بجزای طلب یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد وما
اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانها خدا یعنی خانه که خانه
ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای آنکه یتلون کتاب الله بخوانند قرآن را بطریق ورد
وظیفه مسجد یا غیر مسجد و یتدارسونه بینهم و بخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در
تحقیق معانی آن و تصحیح و تجوید آن درس بمعنی قرائت و تدارس با یکدیگر خواندن و در
بضم و دراست بکسر در اصل بمعنی ریاضت آمد پس میفرماید که هیچ قومی بتلاوة و درست
قران در جای نشینند الا نزلت علیهم السکینة مگر آنکه فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب
که بآن میل بشهوات دنیا و خوف ما سوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و
صفات نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات
الهی در وی طمانیت و رحمت و با وی ملائکه اند گاهی بصورت ابری نزول کند چنانکه در کتاب
فضایل القران بیاید ان شاء الله تعالی وغشیتهم الرحمة و میپوشد و در میگیرد ایشان را رحمت
وحفتهم الملائکة و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان وذکرهم الله فیمن عنده
یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملاء اعلی از ملائکه که مقربان جناب
قدس اویند از جهة مباهات و مفاخرة ببندگان خود و الزام حجت بر ملائکه که در شان بعضی
طعن میکردند ؎ بزم وصل خودم خواند یار در خلوت ۰ کنون رقیب حسد میبرد کو بسوز از
رشک ۰ ومن بطاء به عمله لم یسرع به نسبه و کسی که پس انداخت او را عمل او پیش نمی اردش نسب او
یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند ؎
بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی ۰ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ۰ رواه مسلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة [illegible]
نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل رجل استشهد
مردی است که کشته شد در راه خدا فاتی به پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی فعرفه
نعمه پس می شناساند الله تعالی او را نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعضی نسخ
نعمه بصیغه جمع و اول صحیح است بحسب روایة فعرفها پس میشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف
میکند بآن فقال فما عملت فیها پس میگوید وی تعالی او را پس بگو چه عمل کردی تو در شکر این نعمت

قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید او مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای تو ولکنک
قاتلت لان یقال جری و لیکن تو کارزار کردی برای ریا خلق و نام و آوازه خود تا گفته شود فلان
دلیر است فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه پس تحقیق گفته شد یعنی تو غرض خود را از خلق دیگر
از من مطلبی پس امر کرده میشود فرشتگان را بجهت وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیده
شود حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ ورجل تعلم العلم و دیگر مردی که آموخت
علم را وعلمه و آموزانید او را وقرا القران و خواند قران را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را
پس شناسانید او را خدا تعالی نعمتهای خود را پس میشناسد آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده
و همچنین در ما بعد قال فما عملت فیها پس میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کرده تو در شکر
گذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم وعلمته وقرات فیک القران میگوید او آموختم علم را و آموزانیدم
آموزانیدم او را و خواندم خالص از بهر رضا تو قرآن را قال پس میگوید وی تعالی کذبت
ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی و لیکن تو آموختی علم را تا گویند مردم که تو
عالمی وقرات القران لیقال هو قاری و خواندی قران را تا گفته شود که تو خواننده قرآن را
فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردمان ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود بجهت وی پس
کشیده میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش ورجل وسع الله
علیه و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدا تعالی روزی را و اعطاه من اصناف المال و داده
است او را گونه گونهای مال که همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال ما عملت فیها قال ما
ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک میگوید او فرو نگذاشتم هیچ راهی را که دوست
میداری تو که صرف کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضا تو قال کذبت
ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار از کلمه ثم معلوم
میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و دراز است رواه مسلم وعن عبد الله بن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا بدرستی که خدا تعالی نمیگیرد
و باز نمیستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه من العباد که بکشد آن را از دست
بندگان و باز ستاند ولکن یقبض العلم بقبض العلماء و لیکن باز میگیرد علم بمیرانیدن علما حتی
اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی
نماند عالمی اتخذ الناس روسا جهالا بگیرند مردمان قوم جاهلان را روسا بضم همزه و تنوین بر
وزن فعول جمع راس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایة بخاری آمده و در روایة مسلم روسا
بفتح همزه و ما برو زن فضلا جمع رئیس بمعنی مهتر وکلاهما فسئلوا پس پرسیده میشود و [illegible]

نموده میشوند فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا و اضلوا پس هم خود
گمراه میشوند و هم دیگران را گمراه میکنند متفق علیه وعن شقیق از کبار تابعین بود و ثقه و ثبت
مجتهد از علماء عاملین است زمان و سعادت آن انحضرت را دریافته ولیکن بشرف رویت
مشرف نشده و گفته اند هیچ قرینه نیست مگر آنکه در روی کسی است که دفع کرده میشود از اهل
آن بآنکس شقیق از ایشانست و بود وی رضی الله عنه مخصوص با بن مسعود از کبار
اصحاب وی قال گفت شقیق کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس بود عبد الله
بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود و مردم را در هر روز پنجشنبه فقال له رجل
پس گفت مر او را مردی یا ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله بن مسعود است لوددت انک
ذکرتنا فی کل یوم هر اینه دوست میدارم که کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز قال گفت ابن مسعود
اما انه یمنعنی من ذلک آگاه باش بدرستی که شأن اینست که باز میدارد مرا از تذکیر هر روز انی
اکره ان املکم اینکه من ناخوش دارم ملول کردانم شما را و انی اتخولکم بالموعظة و بدرستی که من گاه
گاه در می یابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال کما کان رسول الله چنانکه
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها تعهد میکرد ما را بموعظة مخافة السآمة علینا از جهة
ترس ملال بر ما متفق علیه و یتخولنا اینجا بخاء معجمه و لام بمعنی تعهد و تفقد در اصل بمعنی طلب کردن نزد
غیبت و حاصل آن گاه گاه رسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردنست چنانچه گویند فلان
تفقد احوال فلان میکند و نحو تا بنون بجای لام نیز خوانده اند و تخول و تخون هر دو یک
معنی است و بعضی اینجا بحاء مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب شناخت حال
نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایة مشهور معتبر که در صحاح آمده تخول است بخاء معجمه و
لام وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا حتی تفهم عنه روایت از
انس گفت بود انحضرت چون میگفت سخنی را باز میگردانید آنرا سه بار حتی تفهم عنه و تا شنیده
شنیده شود آن سخن را از وی غالبا این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و
احتمال ناشنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثانرا سخن است مقرر و مشهور
میان جمهور آنست که افاده دوام و استمرار میکند یعنی چون گویند که بود انحضرت صلی الله علیه
وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دایم میکرد و عادت شریف همچنین بود و بعضی متاخران
درینجا سخن است چه در بسیاری از احادیث کان بواقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا
تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فقد روا و اذا اتی علی قوم فسلم علیهم و چون می آمد انحضرت بر قومی پس
سلام میکرد برایشان سلم علیهم ثلثا ثلثا سلام میداد برایشان سه کرة اینجا میگویند که ما را بادیست

صحیح و

صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن انحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن بر قومی یکبار
بیش نبوده پس این حدیث را دو توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یکبار سلام برای شنیدن میکرد تا
قوم را خبر شود و چون بطلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنونست نزد در آمدن و سلام
دیگر نزد برخاستن از مجلس و در لمعات نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است
از اول در آمدن تا آخر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذانست که اگر یکبار رود و بار سلام گفته شود و
درون نطلبند بار سیوم باید گفت و اگر این بار هم نطلبند میباید برگشت شئون اینچنین
است رواه البخاری وعن ابی مسعود الانصاری ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر
عبد الله بن مسعود ثقفی است از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نام وی عقبة بن عمرو انصاری
وی نیز مشهور و بزرگست قال جاء رجل الی النبی گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فقال پس گفت انه ابدع بی بدرستی که باز مانده شتر من از برای ابدع بلفظ مجهول
از ابداع و ابداع باز ماندن راحله از بهر خستگی یا گران بار فاحملنی پس سوار کردان
مرا و شتری بده فقال ما عندی پس فرمود انحضرة نیست نزد من شتری یا چیزی که بر آن سوار کرد
فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انا ادله علی من یحمله من راه نمایی بکنم او را بکسی که
سوار گرداند او را و بدهد شتری فقال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من دل علی
خیر فله مثل اجر فاعله کسی که راه نماید بر چیزی پس مر او راست مانند مزد کننده چیز و دلالت چیز در حکم
چیز است و چون دلالت متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد رواه مسلم وعن جریر
قال کنا فی صدر النهار عند رسول الله صلی الله علیه وسلم روایتست از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر
صحابه بود موصوف بحسن صورت و سیرت و محامد صفات و کرایم اخلاق و امیر المومنین عمر او را
تشبیه بیوسف علیه السلام میداد و گفت بودیم ما در اول روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجاءه قوم
عراة پس آمدند انحضرت را گروهی برهنه تن مجتابی النمار کلیم پوش نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون
و کسر میم کلیم که قطعهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب آنرا میپوشند او العباء شک راویست که
النمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نیز نوعی از کلیم است متقلدی السیوف شمشیرها
در گردن انداخته عامتهم من مضر اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه میکند میگوید
بل کلهم من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند فتمعر وجه رسول الله پس متغیر گشت روی مبارک پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و حاجتمندی غم
از بینوایی ایشان روی زرد و غم بینوایان زخم زد و کرده گرفت فدخل پس در آمد انحضرة در خانه ثم
خرج بیرون بر آمد بعد از زمانی و تفحص نمود چیزی در خانه نیافت فامر بلالا فاذن و اقام و امر پس

فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر برارد پس اذان گفت و تکبیر آورد و فصلی پس نماز بگذارد آنحضرت
ثم خطب پس خطبه خواند فقال پس خواند این آیه را یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان تقوی کنید
پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاری
که بیافرید شما را از یک ذات الی آخر الآیة تا آخر آیه ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که هست
خدا بر شما نگهبان و ناظر احوال و درین آیه ذکر تصدق در غایت خفا است والآیة التی فی الحشر
و خواند آیه دیگر را که در سوره حشر است و در وی نیز ذکر تصدق و خیر است و آن آیه اینست که
اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد بپرهیزید خدا را و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تصدق رجل هذا اگر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعضی نسخ
بجزم آخر بر هر تقدیر گفته اند که بمعنی امر است چنانچه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی
باید که تصدق کند مرد من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع تمره از دینار خود و درهم خود و از جامه خود
از پیمانه گندم خود از پیمانه خرمای خود هرچه یابد و هرچه از دست برآید حتی قال ولو بشق تمرة تا آنکه
فرمود تصدق کند اگرچه نیم خرما باشد قال گفت ابوجریر راوی حدیث فجاء رجل من الا
نصار بصرة پس آورد مردی از انصار همیانی را که کادت کفه تعجز عنها نزدیک بود که کف
دست وی بر نتواند داشت از ثقل بل قد عجزت بلکه بتحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن و
نتوانست برداشت ثم تتابع الناس بعد از آن پیاپی شدند مردم در آوردن صدقات حتی رایت
کومین من طعام و ثیاب تا آنکه دیدم من دو توده از خوردنی و جامها و کوم بفتح کاف
و بضم آن نیز آمده توده از طعام و جای بلند از زمین و بزرگ و بلند و هر چیزی حتی رایت وجه
رسول الله تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم تهلیل میدرخشید و روشن
میگردد از خوشحالی کانه مذهبة گویا که روی مبارک او مذهب است این لفظ را دو نوع
ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و بضم ها بنون بعد از وی و این را دو معنی
گفته اند یکی شکافی و کوهی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن
تیل نگاه دارند مقصود تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی
بصفای آن آب که در سنگ جمع گرده و بصفای روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث
بهمین وجه ذکر کرده اند و پس و وجه دیگر بضم میم و سکون دال معجمه و فتح ها بعد از وی باء
موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و از دو معنی گفته اند
یکی نقره زر اندود و این ابلغ است در حسن وجه و اشراق آن دوم زر اندود تشبیه داد روی مبارک
را در حسن و نورانیت بدان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای

بیان فضل مردی که اول در امور او بعد از وی دیگران متابعت او کردند من سن فی الاسلام
سنة حسنة کسی که بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را در مردم فله اجرها
واجر من عمل بها من بعده ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بدان سنت بعد
از وی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی ومن سن
فی الاسلام سنة سیئة و کسی که بنهاد و پیدا کرده در مسلمانان راه و روش بد کان علیه وزرها
ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء باشد بروی بار گناه آن
روش و بار کسی که کار کند بدان بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی رواه مسلم
شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت وعن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل
من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه
خون این نفس کشته شده لانه اول من سن القتل برای آنکه آن پسر آدم نخستین کسی است که بنهاد
رسم قتل را در بنی آدم اشارتست بقصه کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است متفق علیه ذکر
حدیث معویه و باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را رضی الله عنه که اولش اینست لا یزال من امتی
فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب هذه الامة که آخرین ابواب این کتاب

الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال گفت کنت جالسا مع ابی الدرداء فی
مسجد دمشق روایتست از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو
درداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن که پای تخت ملک شام است بنا و مشاق بن
کنعان فجاءه رجل فقال پس آمد ابودرداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة
الرسول بدرستی که من آمده ام ترا از مدینه پیغمبر صلی الله علیه وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن
رسول الله از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آن را از پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم ما جئت لحاجة نیامده ام من از جهت حاجتی دیگر قال فانی سمعت رسول الله گفت
ابوالدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من
سلک طریقا یطلب فیه علما کسی که برود در راهی که طلب کند در وی علمی را از علوم دین سلک
الله به طریقا من طرق الجنة ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع
اجنحتها رضی لطالب العلم و بدرستی که فرشتگان هر آینه مینهند بازوهای خود را بجهة
رضامندی طالب علم را و منع جناح کنایت از لین جانب انقیاد و رجوع رحمت و
انعطاف و ممکن است که مراد گسترانیدن و بازوها باشد بجهة تواضع مر طالب علم را که سعی خود

در طلب علم که طریق وصول بقرب حق تعالیست مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سایر
احوال او موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق است و بعضی گفته که مراد بوضع اجنحه باز
ماندنست از طیران و فرود آمدن برای سماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملایکه بر تالیان
قران مشعر بدانست و این وضع اجنحه از ملایکه برای طالب علم در دنیاست یا در اخرة یا در
هردو والله اعلم وان العالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الارض و بدرستی که عالم را امرزش
امرزش میخواهند و دعا میکنند برای او هر که در اسمان است از ملایکه و هر که در زمین است از جن و
انس و ملایکه ارضی والحیتان فی جوف الماء و امرزش میخواهند عالم را ماهیان در اب بزبان حال
و گفته اند مراد تمام حیوانات است و لیکن تخصیص ذکر ماهیان اشارة بانست که اب از اسمان
برکت علما می اید و معیشت ماهیان در انست چنانچه واقع شده است بهم یمطرون و بهم
یرزقون و سبب در دعای اهل عالم مر عالم را انست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیز از اصناف
اهل عالم نیست که صلاح و وجود بقای وی مفقود نیست و منوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار
تعالی بر همه صنف مر طالب علم را استغفار بجهت ماجرای جزئی که واصل میگردد از وی باشان
و از ینحدیث معلوم میگردد که گناه عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و اسمان مر او را
انست الله تعالی و هو الغفور الرحیم وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر
الکواکب و بدرستی که فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را
بماه تمام که نور وی زمین را در گرفته است و چون فایده علم متعدیست و بهمه عالم میرسد این تشبیه
مناسب باشد بخلاف عابد که فایده وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانچه نور کواکب و نیز
تشبیه عالم بقمر بجهت انکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت که افتاب عالم وجود است که
بغایت مناسبت است اگر گویند که عالم بی عبادة نخواهد بود و علم بی عمل را فضلی نه و همچنین عبادت
بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش انکه مراد بعالم کسی است که بعد از
تحصیل علم اکتفا بعبادة ضروری از فرایض و سنن موکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم
تعلیم و تصنیف و جز ان مینماید و کار وی نشر علم و ترویج وی است و مراد بعابد انکه بعد از تحصیل
علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فایده نشر علم و اشتغال
در دین اکثر و اوفر و نفع ان مر خلایق را عامتر و شاملتر است لاجرم فضل وی بر عابد بیشتر
بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد وان العلماء ورثة الانبیاء و بدرستی که علما وارثان
پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکه فرموده وان
الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و بدرستی که پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی بس نگذاشته اند

بعداز

بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد از گرفت نصیبی
تمام را و قانع نگردد باندکی از ان رواه احمد والترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی و سماه
الترمذی قیس بن کثیر و نام برده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس
است چنانکه مولف ذکر کرده و بخاری نیز اورده از او در تاریخ خود و کثیر اورده شده در باب قیس
برای انکه انحدیث مذکور که ابوالدردا روایت کرد همان حدیث است که امده در طلب او امده با طلب
و تمهید است که در مدح طلب او اورده حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور شده این
هردو احتمال گفته اند وعن ابی امامة الباهلی قال ذکر لرسول الله گفت ابو امامه باهلی که صحابت
منسوب بباهل براعمر که جد کلان اوست ذکر کرده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد
احدهما عابد والاخر عالم یکی از ان دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی رسیده شد از حضرة وی
کدام از اینها فاضلتر است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم
علی العابد کفضلی علی ادناکم فضل عالم بر عابد همچو فضل منست بر ادنای شما خیال باید کرد که این
چه مبالغه است اول فضل انحضرت بر انبیا و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر انکه
ازیشان ادنی است ثم قال رسول الله بعد از ان گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله و ملائکته و اهل
السموات والارض حتی النملة فی جحرها بدرستی که خدا و فرشتگان وی و کسان اسمانها و کسان
زمینها تا مور چه در سوراخ خود و حتی الحوت فی الماء و تا ماهی در اب لیصلون علی معلم الناس
الخیر هر اینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را درین اشارتست
بتغلیب تفضیل عالم بر عابد و اشاره است بانکه مفضل عالمیست که تعلیم میکند تا نفعت او
متعدی گردد والفضل بانشاء از عباده که غیر متعدیست رواه الترمذی روایت کرد انحدیث را باین
لفظ که مذکور شد ترمذی ورواه الدارمی عن مکحول مرسلا و روایت کرد دارمی از مکحول شامی
که از کبار تابعین است و از فقها اهل شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی
بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال و لم یذکر رجلان و ذکر نکرد دارمی این قصه را
که ذکر کرده شد مر انحضرت را دو مرد و قال و اورد حدیث را باین عبارة که گفت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة پس بر خواند انحضرت این ایت
انما یخشی الله من عباده العلماء جز این نیست که میترسند خدا را از بندگان وی مگر والحدیث الی اخره و ذکر کرد
دارمی حدیث را تا اخرش وعن ابی سعید الخدری و نسبت بخدره است نام او سعد بن مالک بن
سنان است فقیه جلیل و مکثر حدیثست از علما و فضلا و عقبیست و از صحابه بنجوه است
اول مشاهد خندق مشهور شده بکنیت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الناس لکم تبع

گفت آنحضرت صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشته و علم از من بی واسطه
گرفته اید تابعان و پیرو اند و ان رجالا یأتونکم من اقطار الارض و بدرستی که مردان خواهند آمد
شما را از کرانهای عرب و عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب یتفقهون فی الدین در حالی که
طلب میکنند فقه و علم در دین چنانکه کریمه فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین آیة باطلق
است بدان است فاذا اتوکم چون بیایند بشما پس بیایند بدم شما را فاستوصوا بهم پس وصیت خیر کنید
بایشان بنیکی را و تعلیم کنید ایشان را علم دین که از تحقیق معنی لفظ استیصاد در شرح کرده شده است
رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکلمة الحکمة و در روایتی کلمة ضالة
الحکیم پیغمبر باید سخن علم و حکمت گم شده است حکیم فحیث وجدها فهو احق بها پس هر جا که یافته
و از هر کس که یافت ان کلمه پس آن مرد اولی تر است بان کلمه چنانکه کسی گم شد چیز او از دست
هر که باید میگیرد همچنین حکیم هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بان نمیکند که
مردی فقیر و حقیر میگوید بعضی بزرگان گفته اند که اگر کی سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و
همان سخن را از زاده خود بشنود و قبول نکند متکبر باشد بیت مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است
پند بر دیوار؛ گفته اند این حدیث دلالت دارد بران که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند
از برکسی که اهل اوست و فقیه تر از وست چنانکه هر که گم شده باید بسبیل او است که تفحص کند و
بصاحب او برساند و بران که منع علم از مستعد و اهل ان جایز نباشد چنانکه گم شده باید منع
ان از صاحبش درست نیست و همچنانکه منع علم از نا اهل ان جایز نیست اعطا آن بنا اهل نیز روا نبود
چنانکه در حدیث آمده بیت بی ادب را علم و فن آموختن؛ دادن تیغی بدست راه زن؛ و این حکم
باختلاف اشخاص مقبلان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود
پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاهر است عموما بهر کس بذل باید کرد و حقایق
جز بما اهل آن نباید در میان نهاد و ذکر اختلاف است علما در مسایل و مذاهب با عوام نیز همین
حکم دارد خصوصا در زمان ما که در انکار رد و بهانه طلب اند و در جواب حال سایل نیز در
نظر باید داشت و جنید را قدس سره گفتند که دو کس نزد تو بیایند و از یک مسئله پرسند
هر کدام را جواب دیگر گوی و باید که جواب این یک مسئله یکی باشد این بیت فرمود الجواب علی قدر
السائل کلموا الناس علی قدر عقولهم این باشد رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی
هذا حدیث غریب و ابراهیم بن الفضل الراوی تضعیف فی الحدیث این حدیث را ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفت این حدیث و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است
ضعیف داشته است میشود در حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله

گفت

گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد فقیه سخت تر است
بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مرویست که داده شده است او را فهم در دین و تفطن
مدارک و موارد آن پس وی مردیست که عارفست بمکاید شیطان و مداخل وی و علم خواطر و تمیز
دران اگر مراد عالم باحکام دین شریعت و تفاصیل ان از ما یجوز و ما لا یجوز است پس لا بد حذر
خواهد بود از وقوع در محرمات و افتش آنکه در استحقاق معصیت و استحلال ان نخواهد افتاد و کافر
نخواهد گشت بخلاف متعبدی که در وجه اوست و درین دو معنی دارد رواه الترمذی و ابن ماجه وعن
انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم طلب علم فرض
است بر هر مسلمان و در مذهب امام ابی حنیفه علی کل مسلم و مسلمة و مراد بعلم درینجا علمی است که ضروری
وقت مسلمانست مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد بروی معرفت صانع و صفات وی و علم
بنبوة رسول و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بدان و چون وقت نماز در آمد واجب آموختن
علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هرگاه مالک نصاب گردد
واجب شد تعلیم احکام زکوة و اگر پیش از ان مرد و تعلیم نکرد عاصی باشد و چون زن خواست علم
حیض و نفاس و جز آن آنچه متعلق باحکام زن و شوهر است واجب گردد علی هذا القیاس و صوفیه
گویند که مراد علم اخلاص است و معرفت نفوس و خواطر و تفاصیل آنست و هر طایفه حمل
بر علمی کرده که مخصوص اوست صواب که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمام اعمال
ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد و واضع العلم عند غیر اهله و
نهنده علم نزد کسی که اهل ان نیست و تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجوهر و اللؤلؤ و الذهب
همچو در گردن انداز نده خوکان است گوهر و مروارید و طلا را رواه ابن ماجه روایت کرد این حدیث را تا آخر
ابن ماجه و روی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب
العلم فریضة علی کل مسلم و قال هذا حدیث متنه مشهور و اسناده ضعیف و گفت بیهقی این
حدیث متنه مشهور و اسناده ضعیف و گفت بیهقی این حدیث است که مشهور شده است
در میان مردم و اسناد او ضعیف است و قد روی من اوجه کلها ضعیف و گفته است بیهقی
که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدده که همه ضعیف اند اما شک نیست
چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعضی بعضی قوت خواهد یافت و حدیث
را بدان قوت تاکید خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادة مذکور شده
است درینجا باید نگریست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خصلتان
لا یجتمعان فی منافق دو خصلت است که جمع نمیشوند در منافق حسن سمت و لا فقه فی الدین

این دو خصلت یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه است میانه پس
ازان استعاره کرده شد برای هیئت نیکان و روش نیک که در منظر خوش نماید و دیگر فقه در دین یعنی
فهم و فطانت در دریافت احکام دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانرا تا جامع این
دو صفت باشد و تغلیظ و تشدیدیست منافق را که این دو صفت نیابند رواه الترمذی
و در بعضی نسخ والدارمی نیز مذکور است وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع کسی که بیرون آمد از خانه برای طلب علم پس
وی در راه خداست و ثواب میابد تا هنگامی باز آمدن بخانه چنانکه کسی بجهاد کفار بر آید تا باز آمدن
در راه خداست و در حج نیز همچنین گفته اند اگر گفته شود که ازینجا معلوم کرده که بعد از باز آمدن ثواب
منقطع میگردد جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد و بعد ازان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران
خواهد بود رواه الترمذی والدارمی وعن سخبرة بفتح سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح باء موحده
الازدی رضی الله عنه بفتح همزه و سکون زای صحابیست روایت کرد از وی پسر او عبد الله
و او را روایتیست در کتاب العلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة
لما مضی هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفارهٔ مر گناهانرا که گذشته است و بعضی شده
گناهان گذشته وی را و امرزیده شود هر چند نیز این کرده ست از گناهان اگر در امثال این مواضع
گناهان صغیره را میدارند چنانکه در وضو و نماز امثال آن الا در حج که کبایر نیز امرزیده میگردد شاید در
طلب علم نیز همچنین باشد والله اعلم رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف
الاسناد و ابو داود و الراوی بضعیفه ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابو داود نام وی نفیع بن
الحارث است از اهل کوفه و قاضی همدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف است و از ثقات
نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داود صاحب سنن است که از ثقات و کبار
محدثین است وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه سیر نگردد مؤمن از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتهاه
الجنة تا آنکه میباشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم باشد و برکت آن در
بهشت برود و در بعضی شروح گفته که بشارتست مر طالب علم را بایمان بمردن ان شاء الله تعالی و بقصد
دریافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود
حصول مرتبه اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایتست هر که مشغول
بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست رواه الترمذی وعن ابی
هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه کسی که پرسیده

شود از علمی که میداند آنرا ثم کتمه پس پنهان کند آن علم را الجم یوم القیمة بلجام من نار لگام کرده میشود
در دهان او از آتش در دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروریست و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند
از او مانعی صحیح ازان نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود رواه احمد و ابو داود و الترمذی
و رواه ابن ماجة عن انس وعن کعب بن مالک رضی الله عنه صحابی مشهور است از شعراء اسلام
و یکی ازان سه تن که تخلف کردند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء هر که طلب کند
علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفت و گوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرة
نماید بدان او لیماری به السفهاء یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند با جاهلان و بیخردان را در شک اندازد
ایشانرا او یصرف به وجوه الناس الیه یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بسوی خود و حاصل
کند از ایشان مال و جاه صرف کند از دکار دنیا و شهوات نفس ادخله الله النار هر که علم را از برای بجز
این اغراض طلب دارد در آورد او را خدا تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت بشوق از بابو داعیه
نفس باشد معذور است و احتراز ازان در حکم نامقدور و این حکم ندارد چنانکه در حدیث آمده اشارتی
بدان واقع شده است و گفته اند چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف و عزیز که نفس حکمت حادث
گرداند بی اختیار داعیه از نفس امی بوجود آرد که باعث تکلف و تردد آن شود تا بوجود آید چنانکه در وجود فرزند
داعیه شهوات در مرد و زن او نهاده که بی اختیار یکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه
نفسانی پیدا کرده تا بقوت آن بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الهی یار و معین حال بنده گردد و از آن
نیز برارد تعلمنا العلم لغیر الله فأبی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند یعنی در ادات الله العافیة
رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابن عمر وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله کسی که بیاموزد علمی از جنس علمی که طلب کرده شود بدان
علم ذات مقدس الهی و رضاء او مثلا است مانند که الخ نبوی و جه الله توان اراده نموده نزافیت
که از او طلب متاع دنیا سخن کرد اینجا • یار معروف بسیار کسی سود نکرد • اگر بوی بهشت نرسد
ناسره نیز دخته بود • مراد آنست که علمی باشد نه از علوم دین و از او وسیله دنیا سازند مذموم نباشد بعد
از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم دینیه محرمه و مکروهه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معانی و عروض
و قافیه و امثال آن شوق بسیاری نمود و میگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا
سازم نه علوم دین را و طیبی نقل این سخن از بعضی زهاد و علما نیز نقل کرده و الله اعلم لا یتعلمه الا
لیصیب به عرضا من الدنیا نیاموزد آن علم را مگر از برای آنکه برسد بسبب و وسیله این علم متاعی را
از دنیا در اینجا دلالتست بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الهی بعلت انحصار طلب علم است در آن جهت

عوض دنیا واگر شهوت و مخلوط بران باشد و نیت عمل و ترویج دین نیز دارد بر اندازه ان ثواب نیز
باید یفهم از مرتبه کمال تمام محروم باشد و رمزی باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب
واقع شده است فقد برلم یجد عرف الجنة یوم القیمة نیابد آن کس بوی بهشت را روز قیامت
یعنی ریحها و تفسیر عرف که بفتح عین مهمله و سکون راء بمعنی بوی خوش آمد وظاهر حدیث
مبالغه است در حرمان آن کس از در امدن بهشت پس مراد در آمدن ان باشد با مقربان و مخلصان
که اصلا عذاب نبینند و ابتدا به بهشت در ایند چنانکه این تاویل در احادیث امده است و
بعضی گفته اند که چون نیکان را در محشر یابند بوی خوش از بهشت بمشام رسانند تا از هموم
و غموم وحشت انتقام و موقف راحت یابند و دلهای ایشان قوة گیرد پس این شخص
ازین بوی خوش محروم باشد و بغلبه بخار معصیت و محبت دنیا حکم مذکور رواه احمد و ابو داود
وابن ماجه وعن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا نضر بتشدید
وتخفیف هر دو روایت ونضرة ونضارة در اصل بمعنی خوبی روی و روشنائی آوست
ومراد اینجا رفعت قدر و علو منزلت و زیادت بهجت و سرور است در دنیا و اخرة یعنی تا
نضارة دهاد خدا یتعالی بنده را که سمع مقالتی شنید کلام مرا فحفظها پس یاد گرفت ازاو دعاها
ووعاها و نگاه داشت ازاو فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار اندیشه ازاو و بگذارد و اداها
ورسانید یعنی بمردم همچنانکه شنیده چنانکه امانت بصاحبش رسانید فرب حامل فقه غیر فقیه
پس بسا بردارنده فقه و یاد دارنده از که غیر فقیه است ورب حامل فقه الی من هو افقه
منه وبسا بردارنده فقه که فقیه است بسوی کسی که فقیه تر است از وی پس باید که چنانکه شنیده است
برساند تا آن کس که بوی میرساند مراد او زان بفهمد که این رساننده نفهمیده است و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علما را اختلاف است و مختار نیست
که جایز است از کسی که عارف است بموارد کلمات و خواص ترکیب و عبارات و حاذق است
بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات و اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولی و افضل و
احفظ است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع نقل بالمعنی سخن نیست چون بیشتر که
کتب احادیث از کتب سته وغیرها بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف ثلث
لا یغل علیهن قلب مؤمن سه خصلت است که کینه و عداوة نمیکند یا خیانت نمیورزد دل مسلمان
در حالتی که برین مسلمان در حالتی که برین سه خصلت است ولا یغل بالجمله سه نوع خوانده اند بفتح
یاء و کسر غین از غل بکسر غین معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یاء و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت
وبفتح یاء وضم غین از غلول بمعنی خیانت واین کلمه را زیادت تحقیق است که در شرح مذکور است

از خصلت که هست یکی اخلاص العمل لله خالص کردانیدن عمل برای خدا که در ان نظر بسمعه و ریا
نباشد بلکه قطعا ملاحظه غرض و عوض نبود والنصیحة للمسلمین دوم خیرخواهی و خیر اندیشی مر
مسلمانان را و امداد و اعانت کردن ایشان را ولزوم جماعتهم سیوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را
و بیرون نیفتادن از ان فان دعوتهم تحیط من وراءهم زیرا که دعاء مسلمانان احاطه و شامل میکرد
کسی را که ورای ایشان است و ورا بالمد یعنی پس و پیش هر دو اراده این علت الزام جماعت و
بفتح میم و کسر ان هر دو روا است و وجه ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله
عبدا آنست که چون ترغیب کرد بر ادای آنچه شنیده از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و موید
آن باشد تا اخلاص عمل برای خدای و نصیحت مسلمانان و لزوم جماعت مسلمانان نبود ادای مذکور
حصول نگیرد تمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود ذاتی همین
کلام است که جامع است تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله رواه الشافعی والبیهقی
فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از
ابن مسعود ورواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی عن زید بن ثابت و روایت
کرده اند از این مجموع از زید بن ثابت الا ان الترمذی وابا داود ولم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی
اخره است وعن ابن مسعود رض قال سمعت رسول الله ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت نضر الله امرأ سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه تر و تازه کرداند خدای مردی را
که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید از انچنانکه شنید از او فرب مبلغ اوعی له من سامع پس
بسا کسی که رسانیده شده بوی حدیث نگاهدارنده تر و فهم کننده تر است از او از شنونده و مال معنی این
حدیث مضمون حدیث سابق است یا اندک تفاوتی که در بعضی الفاظ واقع است رواه الترمذی
وابن ماجه ورواه الدارمی عن ابی الدرداء و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی غرض
هیچ فایده نبودی جز امید داری برکت دعا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پس بودی در
دنیا و اخرة اللهم ارزقنا وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما
علمتم بپرهیزید حدیث کردن را از من مگر چیزی را که بدانید بیقین یا بالظن غالب که از منست تا در
در ورطه دروغ نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسی که دروغ
بر بندد بر من دیده و دانسته پس باید بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل
اول در حدیث اول رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن ابن مسعود و جابر و لم
یذکر و ذکر کرد ابن ماجه این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برایه کسی که بگوید در تفسیر قرآن برای و عقل

وقیاس خود بی انکه سندی از نقل داشته باشد پس باید که جای نشست خود در اتش وفی روایة
و در روایتی اینچنین آمده است من قال فی القران بغیر علم کسی که بگوید و سخن کند در قران
بی علم فلیتبوء مقعده من النار رواه الترمذی وعن جندب بضم جیم وضم دال و فتح دال نیز امده نام
ابو ذر غفاریست ولیکن غالب ذکر وی بکنیت اوست و مناقب وی کثیر است و در بعضی
مواضع نوشته شده است و جندب بن عبد الله بجلی نیز صحابیست که حسن بصری و محمد
بن سیرین از وی روایة دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند که مشهور
السنت که وی عنفیست قسری و در بعضی نسخ مصابیح قسریست نا دین حدیث که کدام
ازینها مراد است والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القران
برایه فاصاب فقد اخطا هر که بگوید در قران و سخن کند در ان از پیش خود پس صواب
کند و در یابد حق را پس تحقیق کرد بعینی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما
چون در قصد و طریق ان خطا کرد حکم خطا دارد و این بر عکس حال مجتهد است که اگرچه
خطا کند بر صواب است بمعنی نیل و اجر و ثواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد و محل انکه تفسیرات
و تاویل تفسیر انکه جزم کند که مراد حق همین است انمعنی خبر نقل از ائمه اهل تفسیر که رسد تا ان
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل انکه بطریق احتمال گوید که تواند که
مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم
رواه الترمذی و ابو داود وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء
فی القران کفر جدال و نزاع در قران کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعضی
گفته اند که مراد درینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه
احمد و ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده یا راجع است بشعیب یا باب وی
اسناد بانی دارد و در بعضی مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم
قوما یتدارءون فی القران گفت عمرو بن شعیب از پدر از جد که شنید انحضرت قومی را که
تدافع و تناقض می کنند در قران و جدال و نزاع مینمودند در ان فقال پس گفت انما هلک
من کان قبلکم بهذا انشد که نیک پیش از شما بودند بدین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه
ببعض زدند کتاب خدا را بعضی از بعض بدا کردن تناقض میان ایات و گفته اند که این ایة
مخالف ان ایة است و ان مخالف این یا مراد خلط بعضی ایات ببعض و عدم تمییز میان
محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود انما
نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا و فرود نیامده است کتاب خدا که تصدیق میکند بعضی

او بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب نکند بعضی از بعض فما علمتم منه فقولوا پس انچه دانید
از کتاب خدا و برسد علم شما بدان بگویید و بیان کنید و ما جهلتم فکلوه الی عالمه و انچه نادانید و نرسید بدان
علم شما پس بسپارید انرا بدانندهٔ او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند مراد و عالمیست
که علم کتاب تفسیر ان دارد رواه احمد و ابن ماجة وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل
القران علی سبعة احرف فرود فرستاده شده قران بر هفت حرف حرف در لغت بمعنی طرفست و اینجا
هفت نوع و هفت طریق و انچه مناسب انمعنی قند مراد است و در تعیین ان اختلاف است که
این هفت حرف که فرمودند مراد چیست اکثر بر انند که مراد بان هفت لغتست که در عرب مشهور
و مشهود بفصاحت بوده اند و ان لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل
و بنی تمیم است اورده اند اول که قران نازل شد بلغت قریش آمد که لغت انحضرت بود صلی الله
علیه وسلم و چون ربان عرب تکلم بان شاق آمد انحضرت از حضرت عزة التماس کرد که درین امر توسعه
شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند و همچنین میخواندند تا زمان امیر المومنین عثمان
و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدد بنویسانید و ببلاد اسلام فرستاد و قرار بهمان لغت
داد که زید بن ثابت با امیر المومنین ابی بکر صدیق با استصواب عمر فاروق رضی الله عنهما جمع کرده
بود و امر کرده محو باقی لغات بجهت انچه اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعضی مر بعضی را دیده ماند ازان
لغات مگر جزئی اندک و متفق شدند ان صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا رسید بقرا سبع با ما ینبغی
منفصل و باقی ماند اختلافی که درین لغت مقرر بود از ادغام و اماله و وقف جز آن از انچه میان ایشان
قرا نیست اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعضی گویند که مراد بحروف سبعه قراات سبع است
که بهم متواتر و نا بینند بی شبهه و بر هم احکام قرانیست از صحت صلوة و حرمت مس محدث
و جنب و امثال ان مرتب و بعضی هفت معانی مراد داشته که قران بران مشتملست از امر و نهی
و قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعضی بعقاید و احکام و اخلاق و قصص و امثال
و وعد و وعید تفسیر کرده و بعضی گویند که مراد بهفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسع و کثرت
و عرب هفت را بمعنی استعمال میکنند زیرا که این عددیست که قاعده زمان و مکان برانست
لکل ایة منها ظهر و بطن مر هر ایة را ازان حرف سبعه که قران بران نازل شده است در
بعضی لکل اتیة و این ظاهر تر است و ضمیر راجع بقران است یعنی هر ایتی از قران ظاهریست
و باطنی مراد بظاهر انچه همه اهل زبان می فهمند و باطن انچه بندگان خاص حق تعالی بران مطلع
اند یا مراد بظاهر انچه بیان میکند از تفسیر و باطن انچه می نماید از تاویل و تفسیر انچه متعلق بروایت
و تاویل انچه متعلق بدرایت و بعضی گویند مراد بظهر ایمان اوردن است بدان و ببطن عمل

کردن یا مراد بظهر قرات وتلاوت است وبطن تفهیم وتدبر یا ظهر لفظ وبطن معنی یا مراد
انست قران در ظاهر اخبار است ودر باطن اعتبار ولکل حد مطلع بضم میم وفتح شدده
جا بلندکه بران برایند وبر بالای وی مطلع شوند وحد بمعنی طرف ونهایت یعنی هر یک از ظاهر
وبطن را حدی ونهایتی است وهر حد ونهایت را مقامی است که بترقی وصعود دران مقام
اطلاعی واقع شود بران حد ونهایت پس مطلع ظهر تعلیم عربیت است وعلومی که ظاهر
معنی بدین متعلق است ومعرفت اسباب نزول وناسخ ومنسوخ وامثال ان ومطلع
بطن ریاضت واتباع ظاهر وعمل بمقتضای ان وتزکیه نفس وتصفیه قلب وتجلیه روح تجلیه
سر که بعد از حصول ان بر بطون قران اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاهد قران
نقاب انگاه کشد که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا وبعضی گفته اند که مراد بحد احکام
شرع است که تعیین نموده وحد فرموده است وهریک از احکام او مواضعی است که دران
اطلاع افتد بر هر حکم وتمام آن حدود واحکام ومواضع اطلاع بران حاصل نبود مگر حضرت رسالت
را صلی الله علیه وسلم وعلما را دران طبقات منازل ومقامات است بعضها فوق بعض
ومعانی دیگر نیز گفته اند وانچه مذکور شد اولی وارجح است والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن
عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة علم اصول دین وعمر
سه است ایة محکمة ای ایت محکم است اشارة بکتاب الله است وتخصیص
با یة محکمة بجهت انست که ان الکتاب اصل اوست ومحفوظ است از احتمال واشتباه ووجه
جز او است از متشابهات محمول بران است وعلومی که مبادی ووسایل است متعلق است بدان او
سنة قایمة یا سنتی ثابت بحفظ متون واسانید او فریضة عادلة یا فریضه است که شامل وعدیل
کتاب وسنت است اشارت است باجماع وقیاس که مستند ومستنبط اند از ان وباین اعتبار
از مساوی ومعادل کتاب وسنت داشته اند وتعبیر از ان بفریضه کرده تنبیه برانکه عمل بانها و
جیست چنانکه بکتاب وسنت پس حاصل معنی حدیث ان شد که اصول دین چهار است کتاب
وسنت است اشارت واجماع وقیاس که مستند ومستنبط اند از ان وباین اعتبار
از مساوی ومعادل کتاب وسنت داشته اند وتعبیر از ان بفریضه کرده تنبیه برانکه عمل بانها وا
چنانکه بکتاب وسنت پس حاصل معنی حدیث ان شد که اصول دین چهار است کتاب وسنت واجماع
وقیاس وما کان سوی ذلک فهو فضل هرچه که هست از انواع علوم وجز این پس ان فضل
است ولا یعنی وفضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص وجمع ان فضول است غالب آمده در ما لا
یعنی در انچه ضروری نیست وفضولی کسی که مشغول باشد بما لا یعنی هرچه قال الله وقال الرسول

سه فضل بود فضل بخوان ای فضول رواه ابو داود وابن ماجه وعن عوف بن مالک
الاشجعی رضی الله تعالی عنه اول ناحیه او حجرات وبود بادی رایت اشجع روز فتح مکه وفات
شام را او وفات یافت در وی سنه ثلث وسبعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص
اصل قص بمعنی اعلام واخبار روایات وقصه مشتق است از ان وقاص کسی که قصه ار روی
کرامت بگوید وبخواند وبمعنی وعظ گفتن وپند ونصیحت دادن نیز امده قاص واعظ اگر بود
مراد اینجا این معنی است پس فرماید که قصه نخوانند ووعظ نگویند الا امیر یعنی مگر حاکم وامیر که بگوید
مردم را او خود بداند ازان اخبار تا بدان اعتبار کنند وپند پذیر شوند او مامور یا کسی که امر کرده است
او را حاکم ومازون ومجاز است از پیش وی پس حکم او حکم امیر است او مختال یا مردی متکبر
معجب که از برای طلب ریاست واتباع هوا را میکند وتصدر میجوید مختال مجاز بجمله است
ودر بعضی روایات مختال بجای او نیز آمده از جمله وبعضی این روایت را اصح واولی داشته
اند والله اعلم ودرین زجر است از قص ووعظ بی اذن امام زیرا که امام نزد ایشان است مهیاتی
رعیت ومهربان تر است بر ایشان واگر خود نگوید بیدا کند از میان علما کسی را که بعلم وتقوی
ودیانت وصیانت وترک طمع وحسن عقیده موصوف بود واز جهل وفسق وخیانت وبدعت
دور باشد واز اینجا استنباط میتوان کرد که تقدر بر سجاده مشیخت برای وعظ وارشاد وهدایت
بی اذن مشایخ واجازه ودستخلاف ایشان جایز نبود چنانکه بعضی مشیخه از اهل جهل وهوا
میکنند وبعضی از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه است که مفوض است بامرا امام
وهر که نایب او باشد رواه ابو داود ورواه الدارمی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
وفی روایته او مراء ودر روایة دارمی او مراء امده بمعنی ریا وزنده بدل لفظ او مختال که در
روایة ابو داود واقع شده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر
علم کسی که فتوی دهد بی علم کان اثمه علی من افتاه باشد گناه او بر گردن آنکس که استفتا نموده
ودر رسیده از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است او شده اگر عمدا باوجود مرد
دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس بر توجه افتاده بمعنی استفتا باشد واین بر تقدیر است که افتی
اول بر لفظ معلوم باشد واو را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند ومعنی این شود که هر که فتوی داده
شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
او را وانمعنی ظاهر است ومن اشار علی اخیه وکسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده
است با او ومصلحت طلبیده بامری یعلم ان الرشد فی غیره بکاری که میداند که صلاح کار وی در
غیر ان کار است فقد خانه پس تحقیق خیانت کرد او را السنار بود که در حدیث دیگر واقع

شده است یعنی دار در رواه ابوداود وعن معاویة رض قال ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن
الاغلوطات گرد اغلوطات جمع اغلوطه بفتح همزه وسکون غین وغلوطه بضم نیز آمده کلامی که در
غلط انداخته شود کسی را بدان واز اغلوطات نهی کرده یعنی که گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود
ونقص غیره وشرمنده ساختن ورسوا گردانیدن او کند وباعث تهیج فتنه وشر وموجب عداوة
واندکر دو حرامست وبعضی گفته اند که اگر بطریق جزاء ومکافاة باشد چنانکه کسی دیگری را در مغالط
انداخته او دیگر نیز او را در ان بیندازد وحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جایز است چنانکه امام شافعی
امام ابویوسف در مجلس هارون رشید کرد والله اعلم رواه ابوداود وعن ابی هریرة رض قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقران بیاموزید فرایض را وقران را وعلموا الناس
وبیاموزانید مردم را فانی مقبوض زیرا که من قبض کرده میشوم از عالم ومراد بفرایض احکامی که
فرض ولازمست که عمل بدان در دین وجوب در مقابله قران واقع شده است وبعضی از فرایض
علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه قال کنا مع رسول
الله گفت ابو الدرداء واقع بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء پس برداشت
آنحضرت چشم مبارک خود را بسوی آسمان ونیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شده که فرود آید
پس وحی آمد یا او را یا جل وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس العلم من الناس پس گفت
این وقت است که در ربوده شود در وی علم ووحی از مردم حتی لا یقدروا منه علی شیء تا آنکه قادر
نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه روایة بطریق روایة واین کنایه است
از رفع حدیث بجای آنکه گویند قال قال رسول الله ولکن چون راوی ابی هریره را یقین نیست
بآنکه وی این لفظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد ومقصود آنست که روایت کرد ابوهریره آنحضرت
که فرموده نزدیک ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیکست که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت
از سرعت سیر وطول سفر یطلبون العلم در حالی که طلب میکنند علم را فلا یجدون احدا اعلم
من عالم المدینة پس نیابند هیچ کسی را دانا تر از علم مدینه مطهره رواه الترمذی وفی جامعه مذکور
است در جامع ترمذی قال ابن عیینة انه مالک بن انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب
مالک وشیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است که امام
مالکست ومثل من عبدالرزاق ومانند این سخن ابن عیینه منقولست از عبدالرزاق که او
کبار ائمه حدیث بعضی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مرادست قال اسحق
بن موسی گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان ابن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه
قال هو العمری الزاهد وشنیدم ابن عیینه را که گفت ان عالم مدینه که در حدیث مذکورست عمری است

که در مدینه

که در مدینه بود ونام وی از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب واسم ونام عمری که در
حدیث مذکورست عمری زاهد است که در مدینه بود ونام وی از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب
واسم ونام عمری زاهد عبدالعزیز بن عبدالله پس نقل کرد از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و
عبدالرزاق چنان نقل کرده اند که عالم مدینه امام مالک را واسحاق بن موسی نقل کرد که عمری
زاهد را گفت ونام عمری زاهد که مشهورست عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر
الخطاب وکلام درینجا در شرح بطول وتفصیل گرویدم پوشیده نماند که در تعیین وتشخیص مراد
از عالم مدینه تعیین را مجال نگنجد هرکس با اعتقاد خود بطریق ظن گفته وچون امام مالک در زمان
خود بحدیث وفقه واجتهاد وامامت ممتاز بود وباین بلده مطیبه خصوصیتی داشت از توطن وملازمتی
خاص داشت مظنه آن هست که توان روی محمل کرد اما با وجود آن در زمان وی وپیش از
وی درین بلده ودر اکناف عالم علما ومجتهدان وامامان بوده اند که خارج از حد عد وحصر باشند
وظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبارست از حال آخر زمان که علم ودین
منحصر ومنقصر گردد ودر مدینه مطهره چنانکه از بعضی احادیث ظاهر میگردد وکذا قیل واین قول
اقرب بصواب والله اعلم وعنه رضی الله تعالی عنه که گفت فیما اعلم اعلم بصیغه متکلم واعلم بلفظ
ماضی از اعلام نیز خوانده اند عن رسول الله در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این
حدیث است که قال گفت آنحضرت ان الله تعالی بدرستی که خدای عزوجل یبعث می برانگیزد
وپیدا میکند لهذه الامة برای نفع این وتقویت وتایید دین علی راس کل مائة سنة بر سر تمامی
هر صد سال من یجدد لها دینها کسی را که نو می گرداند وتازه می سازد برای این امت دین او
رواه ابوداود وبدانکه اکثر مردم از حدیث چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز
بگردد از میان اهل زمان خود بتجدید ونصرت دین وبعبر وترویج وتقویت سنت وقلع وقمع بدعت
ونشر علم واعلاء کلمة اسلام باشد تعیین کرده اند که در مائة اول فلان بوده ودر مائة دوم فلان وبعضی
گفته اند اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمیع باشد چه کلمه من واقع میشود بر واحد
وبر جمع ونیز مخصوص نیست بعلما وفقها بلکه شاملست ملوک وامرا وفرق اصحاب حدیث وزهاد
وعباد وعلما وعلماء نحو وارباب سیر وتواریخ واغنیاء واسخیاء که اموال واشیاء را بر علما وصلحا
مصارف خیر صرف کنند وباعث ترویج وتقویت دین گردند وجمع طوایف را که بوجود ایشان
قوتی وکمالی ورواجی در دین پیدا آید انتهی واگر عموم مراد دو باشد نیز اعتبار کنند تا باید که در یک
زمان در هر شهری کسی با جماعه پیدا شوند بآن صفت دو ربا شد والله اعلم وعن ابراهیم بن
عبدالرحمن العذری رضی الله تعالی عنه وسکون ذال معجمه منسوبست بقدره بن سعد که بر قبیله

است از خزاعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات
تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم بر میدارند و یاد میگیرند این علم را
یعنی کتاب و سنت را من کل خلف عدوله از هر جماعت آینده از سلف عادلان که شایسته
روایت اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند و بر میاندازند از علم تغیر از حد در گذرندگان در امر
دین را و التحریف تبدیل حق بباطل نمودن در لفظ یا در معنی و انتحال المبطلین و دور میکنند دروغ بر
بستن اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگریست برای نفس خود در دروغ از
شعری یا غیره و اینجا کنایت از کذبست و تاویل الجاهلین و دور میکنند تاویل جاهلان که بی علم و
دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا
روایت این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال پس حدیث بقیه بن
الولید که کثیر الروایت است از مجهولان و کثیر الغرایب و مردم اختلاف دارند در وی بعضی
گفته ثقه است و مامون و لیکن مدلس بود مات سنه سبع و تسعین و مایه عن معاذ
بن رفاعه در اکثر نسخ مشکاة همچنین واقع شده است و صحیح معان بن رفاعه بنون
مکان دال و در وی نیز اختلافست بعضی او را ثقه گویند و بعضی ضعیف در کاشف
ذهبی معاذ بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیه بن الولید از وی روایت
دارد معانست بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری و در اصل کتاب در بیاض
است از رواه البیهقی فاقول او العذری و سند که حدیث و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث
جابر را که در وی این کلمه واقع است فانما شفاء العی السوال یعنی شفاء جهل و درماندگی
بسخن مکر رسیدن از علما فی باب التیمم در باب تیمم ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن
الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم که
در یابد او را موت و حال آنست که وی طلب میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند و قوی
و تازه گرداند بآن علم دین مسلمانی را نه آنکه حاصل کند مال و جاه دنیا و لذات و شهوات نفس
را فبینه و بین النبیین درجة واحدة فی الجنة پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت است
در بهشت و این مبالغه است در قرب او بحضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و هذا
تاکید کرد درجه را بواحدة رواه الدارمی و عنه مرسلا و هم از حسن است بطریق ارسال قال سئل
رسول الله پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد که کانا فی بنی
اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی المکتوبة یکی از آن دو مرد بود عالم که میگزارد
نماز فرض را ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست پس می آموخت مردم را علم و الاخر یصوم

النهار

النهار و یقوم اللیل و مرد دیگر روزه میداشت روز و بیدار میبود و نماز میگذارد در شب و وی نیز عالمست
که از اول بار بر بلکه تواند که بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند بیشتر علم و تعلیم
ای هما افضل رسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدام یکی از این دو مرد فاضلتر و ثواب بیشتر
تر است فقال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی المکتوبة ثم
یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی ثواب این مرد عالم که صفتش اینست که میگذارد نماز فرض را پس
می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار و یقوم اللیل بر آن مرد عابد
که روزه میداشت روز و نماز میگذارد در شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل منست بر مردی که ادنی و پست
و پایه تر است از شما رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم
الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردیست آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن و منقطع است
ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بوی فایده رساند مردم را و ان استغنی عنه
اغنی نفسه و اگر بی نیازی کرده شود از وی بی نیاز گرداند خود را ایشان رواه رزین حاصل معنی
آنکه لایق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع
نکند در منافع ایشان و نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افاده علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر
باشند بوی چنانکه عالمی دیگر نباشد که افاده علم کند بحکم این ضرورة در آید در مردم و نفع رساند
و افاده کند و محتاج نباشند و استفاده ننمایند بی نیاز گرده از ایشان و مشغول گردد بعبادت
مولی و بجذب علم و مطالعه کتب دینیه و تصنیف و نشر علم بامطرابق فافهم وعن عکرمة ان
ابن عباس که یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربریانست از اهل مغرب شعبی گفت که هیچکس را
ندیدم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعضی مردم را در وی طایفه و تجارب
گفته که نیافتم هیچکس را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد بعکرمه مات سنه سبع و مایه ابن عباس
قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که گفت ابن عباس رضی الله عنه او را یا مخاطب
دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار فان ابیت فمرتین و اگر ابا می آری
از حدیث کردن در هفته یکبار و زیاده بران میخواهی پس حدیث کن در همه دو بار فان اکثرت
فثلاث مرات و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیاده از سه بار مکن که ملول خواهی
ساخت مردم را و لا تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و نشوه میاد مردم را ازین قرآن عظیم
شوق و ذوق در آن مطلوبست ولا الفینک تاتی القوم و هم فی حدیث من حدیثهم و باید
که نیابم ترا برین حالت که بیایی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنهای خود
باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ گویی فتقطع علیهم حدیثهم پس ببری بر

ان ن را قبل هم پس این سبب ان کرده که ملول کردد از ان نزاو لیکن انصت ولیکن خاموش نشین
فاذا امروک پس وقتی که بفرمایند و التماس نمایند از تو صحبت را فحدثهم و هم نشهو پس حدیث کن
این نزاو حال انکه ایشان خوش دارند صحبت را خواه سخن دنیا باشد که مردم در انند یا سخن دین
اگر سخن دین باشد قطع ان مناسب نبود و اگر سخن دنیاست شاید که بحکم فبریت که گذشتن از ان
خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرار ان خوش شمارند و در اثم افتند و بهت دین نماند
یارب کم مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس بهمین تقریب انست که ان سخن برآرد و نظر
مصلحت وقت باید کماشت و انچه ابن عباس فرموده بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی
الله عنه در ان روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است وانظر السجع من الدعاء و ترک کن و باجر
فرما مجع از دعا که بتکلیف باشد و سبب ذهاب خشوع و تضرع گردد فاجتنبه پس پرهیز کن
و یکسو شو از ان فانی عهدت رسول الله پس بدرستی که من دریافته ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم و اصحابه
و یاران او را لا یفعلون ذلک نمیکردند سجع را در دعا بتکلیف و انچه واقع شده است در ادعیه
ماثوره از سجع بی تکلف امده است چنانکه در بعضی مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده
رواه البخاری وعن واثله بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابیست اسلام اورد در هنگامی که انحضرت
بتجهیز تبوک میکرد و از اهل صفه بود نزول کرد بصره و بعد از ان بشام رفت و به بیت المقدس صد سال
عمر یافت و بعضی گفته بود و هشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من طلب
العلم فادرکه کسی که بجوید علم دین را پس دریابد از کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب
از اجر و ثواب یکی اجر طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و
تدریس که دیگران را خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر پس اگر
در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او راست یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم باید
بود که بدست اید نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادتست بیت گرچه نتوان بدوست
ره بردن شرط یاریست در طلب مردن بیت مقصود جامی از طلب کفتش جست مقصود
او همین که دهد جان در ره طلب رواه الدارمی وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان مما یلحق المومن من عمله و حسناته بعد موته بدرستی که از انچه می پیوندد مر مسلمان را از
ثواب کردار وی نیکیهای وی پس از مرگ وی علما علمه و نشره علمیست که دانسته از او و پراکنده ما
از او در بعضی نسخ علما بتشدید امده و بر توجیه و تفسیر و بیان اوست بامراد کرده تعلیم و اشاعت
اوست و ولدا صالحا ترکه و مصحفا ورثه و فرزندی نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود و یا قرآنی بهم
او یا مصحفی که بمیراث گذاشت او را او وقف کرد و حالا او مسجدا بناه یا مسجدی که برآورد او را

بنا لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا کرد او را او نهرا اجراه یا جوی که روان ساخت از او وصدقة
اخرجها من ماله فی صحته و حیاته یا صدقه که بیرون آورد او را از مال خود در تندرستی خود و حیاة خود اگرچه
تندرست بود و حیا که در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته می پیوندد مر مسلمان را ثواب
این چیزها ان مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را جهت تاکید با این متعلق است بخصوص صدقه
بجهة اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بجمیع هواست و معنی او انست که ان
صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاریه گردد و اگر گویند که سابقا گذشت که انچه باقی
میماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقه جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش انکه اینجا
انچه بعد از علم و ولد ذکر کرده همه داخل جاریه رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان وعن
عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشه که شنیدم
انحضرت را یقول میگفت ان الله عزوجل اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم بدرستی
که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر که درآید در راهی را از پیش گیرد طریقی را در طلب علم سهلت
له طریق الجنة آسان کردانم مر او را راه بهشت و من سلبت کریمتیه و هر که بربایم و دور گردانم
هر دو چشم او را اثبته علیهما الجنة جزا و ثواب دهم او را در مقابله هر دو چشم بهشت را کریمه هر
عضو شریف را گویند در بدن ادمی گویند و مراد اینجا چشم افتاده و فضل فی علم خیر من فضل فی
عبادة و زیادتی در علم اگرچه اندکی باشد بهتر است از زیادتی در عبادت اگرچه بسیار بود و ملاک
الدین الورع و قوام و نظام کار خانه دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و
نزد بعضی مرتبه ورع بالاتر است از تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب از شبهه و با اصطلاح
بعضی تقوی کامل تر و تمام تر از ورع و صحیح انست که یک معنی است رواه البیهقی فی شعب الایمان
وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیائها درس
گفتن علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یک ساعت از شب بهتر است
از زنده گردانیدن تمام شب و نماز گزاردن در ان احیا اللیل دارد یعنی زنده گردانیدن شب را که
برنخیزد و نماز نکنند در ان مرده است و بطاعت عبادت کردن در ان زنده میگردد کردن
نفس خود را در شب چون خفته و بیکار در حکم مرده است رواه الدارمی وعن عبد الله بن عمرو از
عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم مر بمجلسین فی مسجده بگذشت بدو مجلس که در مسجد شریف وی بود و بعضی صحابه در دو
مجلس نشسته بودند جماعتی بدعا مشغول بودند و جماعتی دیگر بمذاکره علم فقال کلاهما علی خیر پس فرمود
انحضرت اهل هر دو مجلس را هر دو اینها ثابت و قایمند بر نیکی و کار نیک میکنند و احدهما افضل من

حاجه ولیکن یکی ازان دو اهل مجلس فاضلتر و بهتر از دیگر افتد اما هولاء فیدعون الله و یرغبون
الیه این جماعه که مشغول‌اند بدعا پس اگر بخواهد خدا بدهد ایشان را و رغبت میکنند بسوی او و امیدوار اند از وی
حصول مقصود و مدعا خود را و حصول مدعا ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاهم پس
اگر بخواهد بدهد ایشان را مدعا ایشان را وان شاء منعهم و اگر بخواهد منع کند و نه دهد و اما هولاء فیتعلمون
الفقه او العلم و یعلمون الجاهل و اما این فریق دیگر که مشغول بمذاکره علم‌اند پس می آموزند فقه را
یا علم را که لکه او بیشت و می آموزانند جاهل را فایده این فریق نفع رسان است و متعدی فهم افضل پس
ایشان فاضلتر اند از جماعه اول و انما بعثت معلما و فرستاده شده‌ام من الکه تعلیم دهم و فرستاده شده
ام که علم آموزانده و تعلیم کننده‌ام ثم جلس فیهم پس نشست در میان این قوم که مذاکره علم می
کردند بالاتر ازین چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه و سلم با ایشان نشست و خود
را از ایشان شمرد بیت که گدا از تنعمی فخر نیست که سلطان جهان با ماست امروز رواه
الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ما حد العلم الذی اذا بلغه الرجل
کان فقیها یعنی پرسیده شد از آنحضرت که چیست نهایت و مرتبه علمی که چون برسد مرد انرا فهم را یا
فقیه و در عدد فقها در آید و ثواب ایشان یابد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها کسی که یاد کرد و رساند
امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته‌اند که مراد و مقصود رسانیدن چهل حدیث است
بایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معنی ان نفهمیده بعثه الله تعالی فقیها برانگیزد خدای تعالی او را
روز قیامت در زمره فقها و کنت له یوم القیمة شافعا و شهیدا من او را روز قیامت
شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بطاعات او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف
و خلف از محدثین تصنیف کرده امیدوار شفاعت و شهادت ان حضرت صلی الله علیه و سلم
گشته‌اند هر کسی بابی از ابواب دین اورده و فقیر حقیر اربعینی جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر
و اول تالیفی که بعد از خدمت علم شریف بدان توفیق یافته ان اربعین است وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل تدرون من اجود جودا ایا می‌دانید کیست و برتر
از روی جود و کرم قالوا الله و رسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است بدان قال
الله گفت آنحضرت الله اجود جودا که علمتر و بزرگتر است از روی جود از هر که غیر اوست ثم انا اجود
بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان و اجوده من بعدی و جوادترین نوع
انسان و در بعضی نسخ اجودهم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره مرویست که
حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت بنزد الله اعلم یاتی یوم القیمة امیرا

وحده او قال امة واحدة می آید روز قیامت تنها مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابرهیم
خلیل علیه السلام آمده که ان ابراهیم کان امة واحدة مقصود انکه معزز و مکرم باشد میان خلایق و با شوکت
و حشمت آید در ان روز و عنه رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال منهومان لا یشبعان
دو حریص پر نمیشوند منهوم فی العلم یعنی حریص در علم لا یشبع منه پر نمیشود از تحصیل هر چند بیشتر
فاضل میکند متعطش‌تر میگردد و منهوم فی الدنیا لا یشبع منها و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه پر نمیگردد
ازان روی البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی
الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان وقال گفت بیهقی قال الامام
احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است امام احمد در حدیث ابی درداء که در فضیلت حفظ اربعین
حدیث روایت کرد هذا متن مشهور فیما بین الناس این حدیث مشهور است میان مردم و لیس
له اسناد صحیح و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته که این حدیث
ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعضی ببعضی قوت پذیرفته و اتفاق
دارند بجواز عمل بحدیث ضعیف در فضایل اعمال خصوصا که ایمه کبار که از امتی بقبول کرده و عمل
بدان نموده‌اند وعن عون تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از ابن مسعود و
روایت میکند از وی زهری و ابو حنیفه قال قال عبد الله بن مسعود رض منهومان لا یشبعان
صاحب العلم و صاحب الدنیا دو حریص پر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا و لا یستویان و برابر نیستند
این دو حریص در قدر و مرتبه اما صاحب العلم فیزداد رضا للرحمن اما صاحب علم پس زیاده
میکند خشنودی خدای مهربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان و اما صاحب دنیا پس
بنهایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ پس خواند عبد الله بیان را برای دلیل تمادی صاحب
دنیا در طغیان بر تقدیر یوم الکرئ این آیة کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال و قال
گفت عون که گفت عبد الله الآخر یعنی دلیل جانب دیگر که رضای رحمن است بر زیاده حرص بر
علم این آیت انما یخشی الله من عباده العلماء که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت
ایشان از خدا و از ایشان رواه الدارمی وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم ان اناسا من امتی هر آینه مردمی از امت من سیتفقهون فی الدین زود
باشد که تفقه کنند و فقیه شوند و یقرءون القرآن و بخوانند قرآن را یقولون نأتی الامراء فنصیب
من دنیاهم میگویند می آییم امرا را پس میرسیم و میگوییم چیزی از دنیای ایشان و نعتزلهم بدیننا
و گوشه میگیریم از ایشان با دین خود و لا یکون ذلک و نمیشود و درست نمی آید جمع کردن
میان تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و حرا کما لا

یجتنی من القتاد الا الشوک چنانکه چیده نمیشود از قتاد و مرکب خار و هار نام درخت خاردار که میوه ندارد
وکذلک لا یجتنی من قربهم الا الخطایا یعنی حاصل کرده نمیشود از قرب امرا مگر حرمان و وبال و زیان نهاکرد زبان
بهان و تعبیر ازان کوتاه است یعنی از حذف شی معلوم میکردد و شی حذف کرد بقرینه مقام
قال محمد بن الصباح کانه یعنی الخطایا گفت محمد بن الصباح تشدید با که شیخ بخاری و مسلم و ابو داود
احمد است ثقه نامون مصنف سنن گویا میخواهد ازان شی که حذف کرد کی ها را یعنی حاصل نمی
کند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن اشارت است بآنکه زنان در صحبت ایشان
چندان هست که بیان نتوان کرد رواه ابن ماجه وعن عبد الله بن مسعود قال لو ان اهل العلم صانوا العلم
اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتندی علم را یعنی شناخته قدر او را و وضعوه عند اهله و می نهادندی علم را
نزد اهل آن لسادوا به اهل زمانهم هر اینه مهتر میشدند بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم
نگاه دارد علم نیز عزت او را نگاه دارد ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا اهل علم در باختند علم را بر اهل دنیا را و
نگاه بهم شدند از ایشان لینالوا من دنیاهم تا یابند چیزی بدل علم از دنیا ایشان فهانوا علیهم پس
خوار شدند نزد اهل دنیا و بیک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه
وسلم یقول من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته میگفت کسی که گرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد
آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد کفاه الله تعالی هم دنیاه بسنده شود او را خدا تعالی مقصود
دنیای او را ومن تشعبت به الهموم احوال الدنیا کسی که متفرق و پریشان کرد اند قصدهای او که
احوال و پریشانیهای دنیاست لم یبال الله تعالی فی ای اودیتها هلک باک ندارد خدای تعالی در که
کدام یکی را از وادیها دنیا و احوال دنیا هلاک گردد انکس رواه ابن ماجه روایه کرد این حدیث را
ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی و رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله
ومن جعل الهموم اه و اول حدیث را روایت نکرد عن الاعمش مرسلا اسدی کوفی از موالی
است انس بن مالک را دیده ولیکن در شنیدن وی از وی خلاف است و از بسیاری از تا
تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشهور بعلم حدیث و قراءة بود یکهزار و سیصد حدیث روایت کرده گفت یحیی ابن معین
بود حریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی بود اعمش که قوة نشد
از وی بکثرة او در مدة هفتاد سال ولادة او در روز قتل امام حسین بود و وفاة سنه ثمان واربعین
ومایة و در دوری شیعی بود و مناقب او بسیار است و بعضی او را ابو محمد کنیت گفته اند قال
قال رسول الله گفت اعمش که از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آفة العلم النسیان آفت
علم فراموشی است و این حقیقت نیست بر اجتناب از مباشرة اشیا که موجب نسیان

علم امد از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متابعت ان چنانکه امام شافعی گفت شعر
شکوت الی وکیع سوء حفظی ۞ فاوصانی الی ترک المعاصی ۞ فان العلم فضل من الہ ۞ وفضل الله لا یعطی للعاصی
و اضاعته ان تحدث به غیر اهله و ضایع و هلاک گردانیدن علم اینست که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آنرا
بغیر اهل علم و قابل ان رواه الدارمی مرسلا وعن سفیان ان عمر بن الخطاب قال لکعب روایت است
از سفیان ثوری که عمر ابن گفت مر کعب احبار را من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی
اینها که مالک علم اند و رسوخ یافته است علم در ایشان و مستحق ان شده اند که ایشان را ارباب
علم توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند قال گفت کعب الذین یعملون
بما یعلمون ارباب علم آنکسانی اند عمل میکنند بآنچه علم دارند قال گفت عمر و ابن الخطاب
فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چه چیز بیرون کشد نور و هیبت و برکت علم از دلهای علما
قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشد علم از دلها علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب
و اشیاء دنیا و گفته اند الطمع نصف الاسود و ربا با طمع غیر از امید است زد که مکش طمع کلمه حق گفتن
دشوار است بیت طمع بند و دفتر حکمت بشوی ۞ طمع بگسل و هر چه دانی بگوی ۞ طمع را سه
حرف است و هر سه تهی ۞ ازان نیست مر طمعا را بهی ۞ منقولست از شیخ ابو العباس مرشی
قدس سره که فرموده در ابتدا امر خود در سر حد اسکندریه افتادم و از مردی که مرا می شناخت بخت
درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد ناگاه هاتف آواز داد که السلامة
فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین رواه الدارمی وعن الاحوص بن حکیم تابعی است انس را
و عبد الله بن بسر را دیده و از انس شنیده ضعیف است و امام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد
و ابن معین گفته لیس بشیء و ابن عدی گفته میتوان حدیث او نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابی
عن ابیه قال سال رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر از بدی
مردم بدها از بدترین مردم که چه کس اند و اینمعنی موافق ترانست و در صراح گفته که شر بمعنی بدی و
بد و بدتر چنانچه میگویند فلان شر الناس و میگویند اشرار الناس مگر در لغت ضعیف و خیر بمعنی
ایشان نیکی و نیک و نیکتر و سیاق حدیث ناظر در معنی اخر است فقال پس گفت آنحضرت لا
تسلونی عن الشر پرسید مرا از شر و سلونی عن الخیر و پرسید مرا از خیر یقولها ثلثا گفت پیغمبر این
کلام را سه بار و دران وقت ذکر کردن مردم بدو تان نهادن بطایفه مخصوص بیدی برخاطر
شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کردن خیار ناس را تبرد ذکر کرد فرمود برای
برای تدارک و تلافی آن کراهت ثم قال پس فرمود الا ان شر الشر شرار العلماء اناواکاه باش
که بدترین بدان بدان علما اند و ان خیر الخیر خیار العلماء و بدرستی که نیک ترین نیکان نیکان علما

امد زیراکه علما مقتدا عامه اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر رایت کند
از مردم دیگر رواه الدارمی وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال ان من اشر الناس عند الله منزلة
یوم القیمة بدرستی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت عالم لا ینتفع
بعلمه عالمی است که فایده نمیگیرد از علم خود و عمل خود و عمل نمیکند بدان و در بعضی نسخ مجهول نیز تصحیح
کرده اند یعنی عالمی نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و
نهی منکر و مؤید این است حدیث ابی هریره که در آخر فصل اید که در وی بصیغه مجهولست رواه الدارمی
وعن زیاد بن حدیر بضم حا و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنید
از عمر و علی و شنید از وی شعبی و غیره قال قال لی عمر گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله
عنه هل تعرف ما یهدم الاسلام آیا می شناسی که چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند از ا
و چه معنی شکستن بنیت نیز آمده و اینمعنی نیز مناسب است قال لا قلت لا گفت زیاد بن
حدیر نمیشناسم قال یهدمه زلة العالم گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و کنه کردن
او و جدال المنافق بالکتاب جدال و نزاع منافقان بکتاب خدای از برای افساد دین اسلام
و در حکم جدال منافقانست جدال و نزاع مبتدعه بشبه باطل و تاویلات زایغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود و حکم الائمة المضلین و حکم کردن امرا جور گمراه کنندگان خلق بر
وفق هوا و شهوت خود و جبر وکره دیگران بر قبول و اطاعت آن رواه الدارمی وعن الحسن قال
العلم علمان روایتست از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلوب
پس یک علمی است که در دل است فذلک العلم النافع پس آن علمیست سود دهنده مردم را که
طلبه آن نشده است از پروردگار تعالی در ادعیه ماثوره و علم علی اللسان و دیگر علمی است
بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخته دل را بیت علم چون بر دل زند یاری بود علم چون
بر تن زند باری شود فذلک حجة الله عز و جل علی ابن آدم پس این علم بر سر زبان حجت خدا
باد بیان که ان الزام خواهد داد خواهد گفت که شما را علم دادم چرا بدان کار نکردید و از پی
گفته میشود که ای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه
افتاد رواه و روی السنة الدارمی و شیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری
و در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و ینکشف عن القلب
قناعه علم نافع علمی است که بگسترانند و فراخ گردانند در سینه شعاع خود را که کنایت از
انتشار انوار و آثار ها وی است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و دور کند
از دل پرده را که عبارتست از حجاب مانع از فهم و ادراک حقایق اشیا و شیخ امام ابو عبدالله

محمد بن علی الحکیم الترمذی فرموده علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت بسته در ان
زیرا که نور چون تابد بر دل صورة نبندد در وی تمام از امور نیک و بد نقشها از آن مانده در سینه پس بعمل آورد
نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از آن علامات و آیات بسوی سینه و آنچه تابان نور
و کسب حاصل کنی علم آن است که ظلمت شهوة بر آن غالب آمده نورانیت او را برده است و
بعضی گفته که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا و نزدیک
گردانیده است بهشت و دور انداخته از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس
و طهارت اوست و این نوریست که می اندازد حق سبحانه و تعالی در دل هر کس میخواهد از بندگان
خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله علم نافع دو قسمست یکی علم معامله که باعث گردد
بر عمل و مقرون باشد بدان و دیگر علم مکاشفه که ثمره و نتیجه عملست و اول را علم درست و ثانی را علم
وراثت خوانند وعن ابی هریره رضی قال حفظت من رسول الله گفت ابو هریره یاد گرفته ام از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وعاءین دو ظرف از علم و در بعضی روایات من العلم نیز آمده و دو وعا
علم عبارتست از محل آنکه جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار
احتوا و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احدهما فبثثته فیکم اما یکی از آن دو وعا علم را پراکنده
کرده ام از اد بیان شما و اما الاخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم و اما علم دیگر اگر پراکنده کنم از او ظاهر گردانم
بریده میشود این بلعوم یعنی نای که در طعام از حلق میگذرد راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجری الطعام
رواه البخاری و گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاقست که ذکر گشت بیان خاص و عام و ثانی علم
اسرار محفوظ و مصورست از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ها
بدان مخصوصست بخواص علما باشد از اهل عرفان و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن
اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت خبر داده بود که هلاک امت من بر دست
بعضی از بچگان قریش خواهد بود و ابو هریره بر سر کنایت بعضی از آن اخبار میگفت و از اظهار
آن تصریح میترسید تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الستین و امارة
الصبیان پناه میجویم بخدا از بادشاهی سر شصت سال و امارة کودکان اماره میکرد بامارة یزید
بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعاء ابی هریره
را و رفت از عالم پیش از آن والله اعلم پوشیده نماند که ازین قایل نفی علم باطن و وجود حقایق
و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و اظهار آن مصلحت وقت نباشد و مصالح روزگار بعضی
مخاطبان در آن نبود بسیار در داره علم و دین این چنین علمها هست بس مکابره است و
اشارة بدان در کلام نبوة و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم

اشارة بان بستوانند بود ولا بد بر ظاهر باطنی و بر شرعی راحقیقتی خواهد بود که در بیان آن
وقتی و عمومی خواهد بود که چون بفهم عوام رسد قایل منهم و منسوب بکجی دارند که نزد ایشان
منکر و مذموم باشد و ایشان در ذم و اگر گویند علم حقایق و ابرار ثابت و واقع است ولیکن
در حدیث ابی‌هریره اشارت بچیزی دیگرست گفته شده بان و علم بوجود قراین که مذکور شد
و نیز تخصیص ابی‌هریره بدان با وجود دیگران از عظمای صحابه و عدم فهم ایشان را و حکم کردن
بقتل و خالی از بعدی نیست این سخن دیگر است والله اعلم وعن عبدالله رضی الله عنه بن
مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید کسی که بداند چیزی را
از علوم پس باید که بگوید از او و من لم یعلم فلیقل الله اعلم و کسی که نداند آن را باید که تفویض
کند علم آن را بخدا و بگوید که خدا داناترست بدان ما میدانیم فان من العلم ان یقول لما لا یعلم
پس بدرستی که از علم و دانش است آنکه بگوید مر چیزی را که نمیداند و الله اعلم چه تمیز معلوم
از مجهول دریافت آنکه ایشم نمیتوانیم دانست نوعی از علمست و این معنی که چه مشهورست
که لا ادری نصف العلم قال الله تعالى لنبیه گفته است خدا تعالی مر پیغمبر خود را قل ما اسألکم
علیه من اجر و ما انا من المتکلفین بگو ای محمد سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قران هیچ مزدی
و نیستم من از تکلف کنندگان که نرسیده بر خود چیزی را که اهل آن نیستند یعنی من آنچه مرا
دانا نیند و مرا رسانیدن آن میکنند میگویم و بر سانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی میکنم
بزور بر خود نمی بندم و بحث تفتیش از اشیا غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم آن
کردن و سعی و جد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقولست که از عمر بن
الخطاب رضی الله عنه آیة وفاکهة وابا رسیدند که معنی اب چیست فکر کرد چون در نیافت
فرمود هل هذا الا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس فواکه و مطاعم است اگر
بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در آن و دریافت آن تکلف فیما لا
یعنی است وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین مکاتب
انس بن مالک است در علم و ورع او را بوده چیزهای عجیب از وی درین باب منقولست
قال ان هذا العلم دین این علم کتاب و سنت دینست یعنی قوام و بنای دین بدوست فانظروا
عمن تاخذون دینکم پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارتست
باهتمام و احتیاط در معرفت حال راوی و ثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید
گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوا و بدعت که دیانت ندارند
و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند رواه مسلم وعن حذیفة از مشاهیر صحابه است

ابو عبدالله کنیت اوست و یمان نام پدر او و او را صاحب سر رسول الله میگویند نزد او بود
علم منافقان و گفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بهر چه خواهد بود تا روز قیامت
و وفات یافت رضی الله عنه قال یا معشر القراء استقیموا ای گروه قران خوانندگان که قرا از بر زبان
دارید یا مراد علما اند که عمل دارند ثابت و درست باشید و براه راست بروید فقد سبقتم سبقا
بعیدا پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار مستقیم بعید ماضی خطاب معلوم است
را گفت زا که دریافته اند اوایل اسلام و صحابه رسول خدا را چه هرگاه که ایشان تمسک کنند بکتاب
و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیز را و هر که بعد از ایشان باید اگر چه عمل کند مثل عمل ایشان
نرسد بایشان رسیده اند ایشان بجهة سابقیت در اسلام و بعضی مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت
کرده اند شما را و پیش دستی برده اند بر شما آنها که منصف بوده اند و مرشد باستقامت و سلوک
طریق مستقیم و ان اخذتم یمینا و شمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا اگر میگیرید شما و بروید راه چپ و راست
را براه تحقیق گمراه میشوید گمراه شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دور افتاد از راه نجات
وعن ابی‌هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذوا بالله من جب الحزن
پناه جویید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با چاه بر بر نیاورده و اطلاق کرده شده در
حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و ما جب
الحزن چیست جب حزن و چه مراد است از ان فرمود واد فی جهنم رود وادیست در دوزخ تتعوذ
منه جهنم کل یوم اربعمائة مرة پناه میجوید از ان دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی قبیح و شنیع و موحش
که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایتست از غایة شدة و
درو یا مراد حقیقت تعوذ است زبان وی بود که او تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد
چنانکه از ظواهر و آیات و حدیث مفهوم میگردد قیل گفته شد صحابه یا رسول الله من یدخلها و بر کی می در
آید و وادی قال القراء المراؤن باعمالهم فرمود در میایند او را قران خوانندگان که ریا کنندگان
بعملها خود و قراء بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق می باید چه علم از قران حاصل کرده و عبادة بحکم
اوست رواه الترمذی و کذا ابن ماجه و زاد فیه و زیاده کرده است ابن ماجه در حدیث این
کلام را که وان من ابغض القراء الی الله تعالى الذین یزورون الامراء که از جمله دشمن داشته
شده ترین قرا بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهة
طمع دنیا و امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه دفع شر و ایذای ایشان قال المحاربی
یعنی الجورة گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبدالرحمن بن محمد است روایت
میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس و تسعین و مائة مراد بامرا جابران اند و ظالمان

وناروندگان دین شریعت اعاذنا الله وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان باید بر مردمان روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا
اسمه که باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم بوی و از عمل اثری نه ولا یبقی من القران الا
رسمه و باقی نماند از قران مگر رسم و اثر وی و مراد برسم قران بتجوید حروف و الفاظ
بی تفکر و تدبر در معانی و عمل باوامر و نواهی مساجدهم عامرة آباد است که گرد می آیند و در وی
نه از برای عبادة و ذکر حق و درس علم و عبادت و هم خراب من الهدی علماؤهم شر من تحت ادیم السماء دانشمندان ایشان
بدترین مردمانی که بر اسمانند و ادیم اسمان و زمین روی آنها و ظاهر آنها من عندهم تخرج الفتنة
از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین با عانت ظالمان و ستمکاران وفیهم
تعود و باز بهم رایشان بازمیگردد بسلط گردانیدن حق تعالی ظالمان را برایشان چنانکه گفته اند
که هر که خلق خدا بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدا تعالی همان ظالم را بروی گمارد تا دمار
از روزگارش بر آرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید انصاری
بیرون آمد بسوی آنحضرت بکه و بود با او تا هجرة کرد عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر حضرموت روایة میکند از وی عوف بن مالک و ابو الدرداء مات فی اول ایام معاویة
قال ذکر النبی گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی از فتنه و ابتلا فقال
پس فرمود آنحضرت ذاک عند اوان ذهاب العلم وجود آن فتنه و بلا نزد وقت رفتن علمست
از عالم قلت یا رسول کیف نذهب العلم چگونه برود علم و نحن نقرأ القران و حال آنکه ما میخوانیم
قران را و میدانیم احکام از او و نقرئه ابناءنا میخوانانیم احکام او را با پسران خود را و نقرئه ابناؤنا
ابناءهم و میخوانانند او را پسران ما با پسران خود الی یوم القیامة تا روز قیامت همچنین سلسله
علم میرود فقال ثکلتک امک پس گفت آنحضرت بگرید بر تو مادر تو ای زیاد و ان کنت لاریک
من افقه رجل بالمدینة بدرستی که بودم من هر آینه گمان می بردم ترا دانا تر و فهیم تر مردی در
مدینه عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی و گمان بردی که قران در علم عبارة از مجرد خواندن
و دانستن است و هر که خواند و دانست عمل کرد و همچنین نیست او لیس هذه الیهود والنصاری
یقرؤن التوریة والانجیل آیا نیستند این جماعة یهود و نصاری میخوانند توریة و انجیل را لا
یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزی که سود کند ایشان را از آنچه در توریة و انجیل است رواه احمد
وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی وعن ابن ماجة روایت کرد این حدیث را باین لفظ
که مذکور شد احمد و ابن ماجة از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن
در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامه وعن

ابن

ابن مسعود قال قال لی رسول الله گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تعلموا
العلم وعلموه الناس بیاموزید علم را و بیاموزانید از مردم را بیاموزید فرایض احکام یا علم فرایض را
و بیاموزانید از مردم را تعلموا القران وعلموه الناس بیاموزید قران را و بیاموزانید از مردم را
فانی امرؤ مقبوض زیرا که بدرستی من مردی ام که میرانیده میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت
تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن والعلم سیقبض و علم او هم بخلف زود باشد که رفته
شده میگردد و در بعضی نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد و تظهر الفتن و پیدا می شوند
فتنها و ابتلاها که رفته شدن علم و کم شدن او حتی یختلف اثنان فی فریضة تا آنکه مختلف میشوند
دو کس در حکم فرضی جای سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینهما نمی یابند هیچ کسی را که حکم کند میان
آن دو کس و جدا کند حق را از باطل رواه الدارمی والدار قطنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به حال علمی که نفع گرفته نمیشود و صرف کرده
نمیشود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله مانند حال گنجیست که داده نمیشود از وی در
راه خدا رواه احمد والدارمی تمام شد کتاب العلم و اکنون شروع در بیان می آید کتاب الطهارة
طهارة در لغة بمعنی نظافت و پاکی ضد نجاست و طهور بفتح طا مصدر هست و بفتح طا هم بمعنی
مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانچه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آمده و در توجیه
این خفای هست در شرح ایراد کرده ایم و در اصطلاح عبارتست از نظافت از نجاست حکمی که
از حدث گویند و از نجاست حقیقی که از خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی
آب که بدان وضو کرده شود مشهور این است و تحقیق آنست که بفتح بمعنی مصدر نیز آمده کذا قیل
الفصل الاول مالک الاشعری صحابی مشهور است عم ابی موسی اشعری رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان طهارة تمام الف است این مبالغه
است در بیان زیادتی امر طهارة که مرتبه اوست که نصف اجر ایمان برسد یا بمناسبت آن
نصف ایمان خواند که ایمان می پوشد صغایر و کبایر را و وضو نمی پوشد مگر صغایر را پس در
مرتبه نصف باشد یا بجهة آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاهر را و بعضی گفته اند
که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز
بی آن درست نیست گویا جزو اوست بمبالغه و اگر بیشتر مبالغه و ادعا کند نصف آن اعتبار کنند
گویا همه ارکان و شرایط نصفی است و وضو نصفی و بعضی از محققین رتاویل این حدیث گفته اند
که ایمان موجب تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایلست و مراد بطهور اینجا تخلیه است و اینهم بر
تقدیریست که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه ظاهر و مشهور استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد

یعنی باره ایست از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد ولیکن نیز مبالغه است که گویا
داخلست در حقیقت ایمان والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که
یکبار الحمد لله گوید چندان ثواب یابد که نیز از ابرابر سازد و سبحان الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بین
السموات والارض سبحان الله والحمد لله تملآن و تملأ ما بین السموات والارض واین دو
کلمه پر میکنند تمام مسافت را که میان اسمان و زمین است و او تملأ است شک راویست
تملآن گفت بلفظ تثنیه یا تملأ گفت بلفظ مفرد بر هر تقدیر تا فوقانیه و یا تحتانیه هر دو
آمده و لفظ تثنیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله یا هر واحد و وجه آنست که سبحان
الله اعترافست بتنزیه و تقدیس وی تعالی وان شاملست اسمان و زمین را و هر چه در انهاست
چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدیس از وصمت زوال
و نقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرونست از شمار و پیداست بدان عالم
و دلالت بران و شک نیست که اگر این کلمات بحقایق خود صادر گردد از قابل آن موجب میگردد شهود
ذات و صفات و اسماء الهی را که افراد عالم مظاهر اوست و پر میکند ثواب او را اما مجرد الفاظ و حروف
و اصوات آن مرتبه ندارد با وجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی اندک پذیر بسیار بخش
است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و اسمان را و هر چه در زمین و اسمانست
یا پر میکند تمام عالم را درست اید ولیکن چون ما بین اسمان و زمین و مکشوفست ذکر کرد از ان
و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم والصلوة نور و نماز روشن کننده دلست بشهود
حق و ظهور معارف و روشن کننده روی بظهور سیمای صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است
بطریق حق و صواب و بازدارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قران مجید فرموده ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر یا بسبب ظهور نور اوست روز قیامت که روان میگردد پیش روی
و جانب راست مومنان چنانکه فرموده نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم والصدقة برهان و
مال بدرویش دادن لوجه الله دلیل و حجت قویست بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار
تعالی که جستن طالب اجر را زیرا که آن فرضی است کرداده است مر خداوند تعالی را والصبر و
شکیبایی نمودن از معصیت خدای تعالی و پابرجای بودن در طاعت وی تعالی و تحمل
کردن بلاها و مصایب سبب روشنایی کامل و نور تامست چه ضیا اتم و اکمل از نور بود و لهذا در قران
مجید افتاب را ضیا خوانده و ماه را نور از انکه فرموده و جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی افتاب
اتم و اکمل است از مهتاب شک نیست که مدار کار و بار دین تمام بر صبر است و تمام طاعات و عبادات
از اقسام صبر اند و محتملست که مراد بصبر در اینجا صوم باشد بقرینه ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمه واستعینوا

بالصبر

بالصبر والصلوة مراد داشته اند والقران حجة لک او علیک و قران دلیلست بر سود و مدد که مر ترا
که عمل کردی بروی و نگاه داشتی حق او را از زبان تو خصومت کنند بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاه
نداشتی کل الناس یغدو و همه ادمیان بامداد میکنند هر یک از ایشان و غدو بضم بامداد یا از طلوع
فجر تا برامدن افتاب فبایع نفسه پس فروشنده و صرف کننده است ذات خود را در کاری که شروع
است بان فمعتقها او موبقها پس ازاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک
گرداننده و مهیا کننده او را از برای عذاب یعنی چون روز روشن شد آدمی بکاری متوجه و رو
آرنده است اگر دران کار اخرة را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرة
و اگر دنیا را باخرة خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطه عذاب افکند بیت بدنیا توانی
که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری رواه مسلم فی روایة و در روایتی از مسلم ابن
زیاد آمده است که ولا اله الا الله والله اکبر یملان ما بین السماء والارض همچنین گفته است صاحب
مصابیح و مولف میگوید لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین من یافته ام این روایة را در صحیح و
بخاری بر دو لا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین ولا فی الجامع
و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح است جمع کرده ولیکن ذکره الدارمی ولیکن ذکر کرده است
این روایت را دارمی بدل سبحان الله والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله اول درست باشد
والله اعلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی
ما یمحو الله به و یرفع به الدرجات ایا راه ننمایم شما را بر عملهایی که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها
گناهان را و بلند میکند بسبب انها و باینها عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزی چنانکه
اثر وی نماند و مراد بمحو گناهان امرزیدن و بخشیدن انهاست یا سودن و ستردن آنها
از دیوان اعمال و اتفاقست علما را که مراد گناهان صغیره است قالوا بلی گفتند صحابه بلی راه نما
ما را بان عملها یا رسول الله قال فرمود ان عملها اینست اسباغ الوضوء علی المکاره تمام و کامل
کردن وضو و رسانیدن اب بهر اعضا در هر جا که می باید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن اب چنانکه
در حالت بیماری و سختی سرما و کثرة الخطی الی المساجد و بسیاری گامها در رفتن بسوی
مسجد چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد رفتن بادب و وقار و سستی باشد که سبب
بسیاری گامهاست وانتظار الصلوة بعد الصلوة و چشم در راه داشتن نماز را بعد از
نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز اینده انتظار برد و نشیند در مسجد اگر برامده دلش بان
اویخته باشد فذلکم الرباط پس نیست رباط حقیقی که از رباط توان خواند و اصل رباط نگهداشتن
سرحد اسلام است و در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان دران و بربستن

اسپان و دولهای خود را و ان پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد رباط بستن نفس در سر
حد است و در مقابل شیطان و لشکر اوست تا دخل نکند و نتواند که افساد تمام اعمال نفسی
باشد که مذکور شد زیرا که اینها بند راههای در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میکردانند هوای
نفس را وفی حدیث مالک بن انس و در حدیث امام مالک همچنین آمده فذلکم الرباط رد دو مرتبه
مکرر کردانید این لفظ را دو بار بجهة تقریر و تاکید رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا و در روایت
ترمذی بسیار مکرر کردانید و این اعتراضست بر صاحب مصابیح که در فصل اول او را دو بسیار
مکرر کردانید و صحیح انست که مسلم این حدیث را از مالک که اورد دو بار ذکر کرد و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست
وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء یعنی که
وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و اداب آن خرجت خطایاه من جسده یعنی
برایند کناهان او تمام از تن او حتی تخرج من تحت اظفاره تا آنکه می برایند کناهان او از زیر ناخنان
او و مبالغه است در حصول طهارة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا توضأ العبد المسلم چون وضو میکند بنده مسلمان او المؤمن شک راویست فغسل وجهه
پس میشوید روی خود را خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه بیرون می اید از روی وی هر کناه
که نظر کرده است بسوی آن کناه بهر دو چشم خود یعنی کناه چشم مع الماء همراه آب او مع آخر
قطر الماء یا کفت بیرون می اید با اخر قطره از قطرهای اب اکرچه در روی جز از چشم نیز کناهان
واقع شوند اما چون عمده کناهان واکثر آن بچشم است تخصیص بان کرد فاذا غسل یدیه خرج
من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو دست
را بیرون می برکناهی که بدست کرده همراه اب یا همراه قطره از اخر قطرهای اب فاذا غسل
رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو پای
خود را بیرون می آید هر کناهی که رفته است بسوی ان هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای
اب حتی یخرج نقیا من الذنوب تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از کناهان یعنی صغیره
رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ مسلم
تحضره صلوة مکتوبة نیست مردی هیچ مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز
فرض فیحسن وضوءها پس نیک میکند وضو نماز را برعایت سنن و اداب ان وخشوعها و
نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت اداب ظاهر و باطن است چنانکه
در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمام همت و حضور بر ان نماز دارد و بچیز ان
مشغول نباشد و بدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نکرداند و چشم

بند و بعضی بجهة در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر انست که در نماز فرض از ان احتراز
کند و در تفسیر قول حق سبحانه والذین هم فی صلوتهم خاشعون گفته اند که خائف و متذلل باشند
و نظر را بر سجده گاه لازم دارند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب
اسمان میداشت و انتظار وحی می برد و چون این ایة نازل شد میانداخت نظر را بجانب سجده
گاه و در روایتست که آنحضرت مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد
دل وی هر اینه خشوع میکرد اعضا او و بعضی گفته اند که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع
بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کناره وركوعها و نیک کند رکوع نماز را
تخصیص برکوع کرد و سجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مقدمه سجود است و نیز رکوع سخت است
که مصلی خود را گرفته ایستاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاص
نماز مسلمانانست و در نماز یهود و نصاری رکوع نباشد الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب
یعنی هر کس نیک کند وضو و نماز را باین صفت و هیئت مگر آنکه باشد این نماز پوشنده و محوکننده مر چیز را
که پیش ازین کرده است از کناهان ما لم یؤت کبیرة مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی کناه کبیره را
از ذات خود و در نسخ ما لم یات یعنی نکند کناه کبیره را و این روایة بحسب معنی ظاهر است
و اول بحسب روایة احوط تر و مقصود انست که وضو و نماز کفاره میکنند کناهان صغیره را نه کبیره
را وذلک الدهر کله و این کفاره بودن نماز کناهان را عامست تخصیص بزمانی و زمانی ندارد
رواه مسلم وعنه انه توضأ و هم از عثمان رضی الله عنه روایتست که وی وضو کرد فافرغ علی یدیه
ثلثا پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار ثم تمضمض واستنثر آب در دهن کرد و در بینی
کرد و بیفشاند یعنی را استنثار تا شده یعنی افشاندن بعد از آب در بینی کرد از استنشاق کویند
پس ذکر استنثار متضمن استنشاق نیز باشد ثم غسل وجهه ثلثا پس شست روی خود را سه بار ثم
غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا پس شست دست راست خود را تا آرنج سه بار ثم غسل یده الیسری
الی المرفق ثلثا پس شست دست چپ را تا آرنج سه بار ثم مسح برأسه پس مسح کرد سر خود و مسح
کذرانیدن دست بر سر ثم غسل رجله الیمنی ثلثا پس شست پای راست خود را سه بار ثم الیسری
ثلثا پس شست پای چپ را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضوء بیاید ثم قال رأیت رسول
الله پس کفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد مانند وضو
من که اینست ثم یصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت بعد از وضو قبل انست و اکر پیشتر کند فاضلتر
باشد لا یحدث فیهما نفسه یعنی در حالتی که حکایت نمیکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزی از
حکایات دنیا و اکر خواطر عارض کردد و از دفع کند و قرار نکیرد و از حضور باز ندارد زیان ندارد

بعضی گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم غفر له ما تقدم
من ذنبه آمرزیده میشود مر اگناهان را که پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد
بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگذارد در یابد ثواب آن را نیز کفایت و نیت این نماز
بتحیة الوضوء یا شکر وضو جز نیست مطلق نماز را ملت کند اما در در امدن مسجد نیت تحیة
المسجد کند زیرا که تحیت یعنی تعظیم و سلام واد است پس تحیة الوضوء معنی ندارد اما مسجد
را بملاحظه عظمت و مشاهده روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و سلام دهد جا ان دارد و نماز
اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است نه نماز برای وضو پس
شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال القاری متفق علیه و اللفظ للبخاری وعن عقبة بضم عین
و سکون قاف بن عامر صحابیست والی بود در مصر از جانب معاویه بعد از برادر او عتبة بن ابی
سفیان بعد از ان عزل کرده و بمصر در سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس
و خلقی کثیر از تابعین کذا فی الجامع الاصول و در مکاشف گوید صحابی امیر کبیر شریف فصیح مقری
فرضی شاعر و لی کرده شد غزی بحر را و امیر بمصر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم
یتوضأ نیست هیچ مسلمان که وضو سازد فیحسن وضوءه پس نیک سازد وضوء خود را ثم یقوم
فیصلی رکعتین پس بر خیزد پس بگذارد دو رکعت مقبل علیهما بقلبه و وجهه در حالی که روی
آرنده و توجه نماینده است بر ان دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و
در روایتی مقبلا بنصب امده و این بحسب اعراب ظاهر تر است الا وجبت له الجنة مگر لازم
کرده مر او را بفضل الهی تعالی بهشت رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد یتوضأ نیست از شما هیچ کسی که وضو کند فیبلغ او
فیسبغ الوضوء پس بنهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را او نیک راویست ثم یقول
پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و فی روایة و در روایتی
چنین آمده که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة مگر انکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت درست
یدخل من ایها شاء در آید از هر در از ین درها که خواهد اینجا تمام هشت در را یکی اعتبار کرده یعنی
از انها را در کفت و گاهی هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت بود فافهم کذا
رواه مسلم فی صحیحه همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود و الحمیدی فی افراد مسلم
و همچنین روایت کرد از ا حمیدی در کتاب خود جمع بین الصحیحین در احادیث که بها مسلم
و کذا و همچنین روایت کرد ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر شیخ محیی الدین نواوی فی آخر حدیث

مسلم علی ما رویناه و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم
این عبارت را که و زاد الترمذی و زیادت کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را اللهم اجعلنی
من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و الحدیث الذی رواه محیی السنة فی الصحاح و حدیثی که روایت
کرده است از ا صاحب مصابیح در صحاح و ان حدیث اینست که من توضأ فاحسن الوضوء الخ و
آخرش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد
قبل ان محمدا روایت کرده است ا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمه اشهد پیش از کلمه اشهد ان
کلمه ان محمدا که ا صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراضست از مولف بر
صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذیست و از در
حسان می بایست آورد و مانکه جزری در حصن حصین برقم ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین
ثلاث مرات نیز ذکر کرده و ارشاد ی از حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء بدرستی که امتی من خوانده میشوند در محشر یا بسوی
بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غرا محجلین از آثار وضو و غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید
و روشن از هر چیزی و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسب می باشد و محجل بضم میم و فتح جیم سفید
اسپی که بر چهار دست و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پای
همه سفید و روشن و نورانی تابان باشند پس تشبیه کرد از اغر محجل فمن استطاع منکم ان یطیل غرته
فلیفعل پس کسی که بتواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادة فضل و کرامت
است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگرند و بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر
دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار اب ریختن است در ان والله اعلم و اطالة غره
بان باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و اطالت تحجیل آنکه
تا بالا یا شانه بشوید و ازینجا معلوم شود که غره در شستن مخصوص بجبهه نشود بلکه شامل تمام روی
باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجه والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء میرسد شما د ن وضو در دست و پای
التحجیل عبارت از انست تا انجا که برسد آب وضو و بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند که بهشتیان را در
دست و پا خواهد بود و رد کرده شده است این وجه با انکه حلیه بکسر حاء و سکون لام بمعنی سیما و هیئت
است و بالفتح بمعنی زیور است حلی بفتح حاء و سکون لام و بضم حاء و کسر لام و تشدید یا است و جواب داده

است که میتوان از علیه جلی مراده داشت اگرچه مجاز بود رواه مسلم **الفصل الثانی** عن ثوبان رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا استقامت ورزید بر اعمال و بر راه راست روید و میل
بچپ و راست نکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون این امری بود در غایت صعوبت فرمود
ولن تحصوا اگر طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول ان بر وجه تمام و کمال ممکن نیست
مگر سید اصفیا را صلی الله علیه وسلم و بعضی از اکمل اولیا را بقدر و اندازه متابعت و محاذات بحقیقت
آنحضرت و ذلک اعز من الکبریت الاحمر بنابر این سخنی است مشهور میان مردم در قول آنحضرت که
فرمود شیبتنی سورة هود پیر گردانید مرا سوره هود که این اشارتست بامر فاستقم کما امرت که تند
و عظمت آنحضرت را در غم و حزن انداخت و پیر ساخت و کاتب حروف گوید عفی الله عنه که غم آنحضرت
درین امر بجهت امت بود که فرمود و من تاب معک و لهذا تخصیص بسوره هود کرد و الا این امر
در سوره شوری نیز آمده و درا ایجاد کرات نیست و الحق چنین باید وجود آنحضرت عین استقامت
و محض سلامت است که توهم میل و اعوجاج درا انجا راه ندارد ما زاغ البصر و ما طغی فافهم و چون
حکم کرد بعدم طاقت باستقامت و ابقاء حق او در جمیع احوال و افعال خبر کرد بر اینچه عمده و
خلاصه عبادتست که اگر در وی استقامت درزند دور است باید تدارک و تلافی همه تقصیر
کرده باشند و ان نماز است پس فرمود و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بدانید که بهترین و مقرر
ترین عملها شما نماز است نگاه دارید شروط ازا و رعایت کنید اداب ازا و ادا کنید حقوق ازا
پس ازان اشارت فرمود بمقدمه ان که از انصف ایمان گفته وان وضو و طهارتست و
گفت لا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن و محافظت نکند و احتیاط ننمود در رعایت سنن و اداب
وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد و بجد است که نماز را بر وجه کمال ادا کند رواه مالک و احمد و ابن
ماجه و الدارمی و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ علی
طهر کتب له عشر حسنات کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر امر ادان خواهد
بود و ا اجرای که متعین است بر فعل زیاده بران ده حسنه مینویسند بامراد انست که ده وضو می
نویسند هر یکی بده یا از برای ان گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث و ضایعست بلکه برو
نیز ثواب موعود و حسنات مرتب است و گفته اند که این مقیداست بانکه میان دو وضو نمازی
گذارده باشد فرض یا نفل و بعضی مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی بگذارد بعد از وضو
اول رواه الترمذی **الفصل الثالث** عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم مفتاح الجنة الصلوة کلید بهشت و مقدمه در آمدن ان نماز است چنانکه در بی کلید گشاده نمیشود
در بهشت بی نماز در او رده نمیشود و این مبالغه و تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم

ایمانست که بی ان در آمدن در بهشت میسر نبود چنانکه تعبیر از وی بایمان کرده انجا که گذشت و مفتاح
الصلوة الطهور کلید نماز و مقدمه او طهارتست پس طهارة مقدمه در آمدن بهشت باشد
رواه احمد و عن شبیب بن ابی روح بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکات همچنین واقع
شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعضی کتب دیگر نیز همچنین است
و لیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را کنیت شبیب داشته اند و نام پدرش نعیم گفته بنعیم
نون بر تقدیر شین روایة میکند عن رجل من اصحاب رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
صلی صلوة الصبح گذارد نماز بامداد را فقرأ الروم پس خواند سوره روم فالتبس علیه پس مشتبه
شد قراة بر وی و التباس پوشیده شدن کار بر کسی فلما صلی پس چون نماز بگذارد و فارغ شد ازان
قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال قومها که میگذارند با ما لا یحسنون الطهور نیک
نمیکنند سنن و اداب ازا و انما یلبسون علینا القرآن اولئک پوشیده میکردانند بر ما قرأن مگر
ایشان و اینجا محل عبرة بعد کارست مر عاقل را در تاثیر صحبت که سید رسل صلوات الله و
سلامه علیه با ان رتبه و جلالت شان در حالت قراة قرآن در نماز که اعظم حالات وی و اوقات
او قاتست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از احادامت ترک سنن بعضی و
اداب وضو که عبارة مقصود لذاته است متاثر گردد چه جای دیگران که مصاحبت و مخالطت
اهل فسق و بدعت کرفی زیاده و شب و روز با ایشان باشد رواه النسائی و عن رجل
من بنی سلیم قال عدهن رسول الله روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح
لام که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشوند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یدی
او فی یده در دست من یا در دست خود شک راویست یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان
دست خود را و عقد کرد انها را بر کف دست پنج بار بعد از پنج کلمه قال گفت آنحضرت التسبیح
نصف الایمان سبحان الله گفتن نصف میزانست و الحمد لله یملاه و الحمد لله گفتن پر میکند
میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را زیرا که متضمن سلب نقایص و
اثبات کمالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقایص دلالت دارد و این معنی موافق است بحدیثی
که در اول باب گذشت که فرمود الحمد لله تملا المیزان و التکبیر یملا ما بین السماء و الارض
و الله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که ما بین اسمان و زمین است و الصوم نصف الصبر
و روزه نصف صبرست و چنان میتوان گفت که ایمان تمام صبرست بر طاعات و از معاصی و روزه
قامع ترا است شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعضی
حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خواندند باعتبار شب و روز و در روزه است پس نصف

حرباند وطهور نصف الایمان وطهارة نصف ایمانست توجیه این دو حدیث اول ارباب
گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن عن عبدالله الصنابحی بضم صاد وتخفیف نون
وکسر موحده وحا مهمله منسوب بصنابح بن ظاهر بطنی از مراد وابو عبدالله نیز گفته اند بعضی گفته
اند عبدالله صنابحی صحابیست وابو عبدالله صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض چون وضو میسازد بنده مسلمان پس آب در دهن می
کند خرجت الخطایا من فمه بیرون می آیند گناهان از دهن وی واذا استنثر خرجت الخطایا من
انفه وچون بینی می افشارد بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان وی از بینی واذا
غسل وجهه خرجت الخطایا من وجهه وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی
حتی تخرج من تحت اشفار عینه تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای روئیدن موی در پلک چشم فاذا
غسل یدیه پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند از هر دو دست وی فاذا مسح
برأسه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه پس چون مسح میکند سر خود بیرون می آیند
گناهان وی از سر وی تا آنکه بیرون می آیند از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها
داخل سرست چنانکه مذهب حنفی است ولهذا برای مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان
آبکه برای مسح سر گرفته است بگوش نیز مسح میکنند چنانکه باید فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا
من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان
هر دو پای او تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای او پس بوضو از همه گناهان پاک میشود
ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له پس میباشد رفتن او بسوی مسجد ونماز گذاردن او زاید
بر پاک شدن از گناهان مراد را میگرداند سبب رفع درجات ونافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادتی
بر فرض را نفل گویند وولد ولد را نافله را خوانند وتهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده بر وی
فرض بود رواه مالک والنسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اتی المقبرة روایتست از ابی هریره که آنحضرت آمد بگورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت
کند وامرزش خواهد اهل المقبره را ومقبره بفتح میم وتثلیث الباء بکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده فقال
پس فرمود السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام بر شما ای اهل سرای گروه مسلمانان وانا
ان شاء الله بکم لاحقون وبدرستی که ما اگر خدا خواسته بشما رسیده وشما را در یابنده ایم وکلمه ان شاء الله
برای اظهار رغبت وتبرک بذکر خدا عز وجل وتحسین کلامست نه برای شک وتردد چه رسیدن
موت ولحوق باموات یقینی است وبعد از آنکه آنحضرت ذکر سابقان کرد واشتیاق ایشان را تصور
نمود یاد کرد لاحقان که بعد ازین بایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت وفرمود ود

انا قد رأینا اخواننا دوست میداریم وآرزو میبریم که کاش ما ببینیم وکسانی که باشند برادران خود
یعنی آنهائیکه بعد ازین بیایند قالوا اولسنا اخوانک گفتند صحابه که با آنحضرت بودند آیا برادر نیستیم ترا
وما نیستیم برادران تو فقال انتم اصحابی فرمود شما همه مصاحبان من ویاران من ورفیق گاه وخویش
درگاه منید واخوة اسلام امری عامست که همه مسلمانرا شاملست واخواننا الذین لم یأتوا بعد
وبرادران ما آنکسانی که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد ازان سوال دیگر کرده اند که چگونه تو بشناسی
قیامت است خود را باید شناخت ودریافت تا شفاعت کنی وامداد واعانت نمای
ایشانرا فقالوا پس گفتند صحابه کیف تعرف من لم یأت من امتک چگونه می شناسی
کسی را که بوجود نیامده است از امت تو ومزید ثواب را یا رسول الله فقال پس گفت
آنحضرت ارأیت لو ان رجلا له خیل غر محجلة خبر دهید مرا اگر ثابت شود که مردی را اسپانند
سفید روی وسفید دست وپای بین ظهری خیل دهم بهم میان اسپان دیگر سیاه خالص
یک رنگ الا یعرف خیله آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی وسفید
دست وپای اند در میان اسپان دیگر سیاه ویک رنگ اند قالوا بلی گفتند آری می شناسد یا
رسول الله قال فرمود فانهم یأتون غرا محجلین من الوضوء پس ایشان من می آیند در
عرصات قیامت از آثار وضو مثل اسپان سفید روی وسفید دست
وپا ومی شناسم ایشانرا باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روا نیست بعد ازان
بشارت داد امت خود را وفرمود انا فرطهم علی الحوض ومن سبقت کننده وپیش
رونده ام ایشانرا تا کار وبار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشانرا در درگاه عزت ساخته
گردانم وفرط بفتحتین آنکس رود تا اسبابرا آماده کند برای رسن وپاک کردن چاه وحوضان
راست کند وبهمین مناسبت علی الحوض فرمود ومقصود همه جمع احباب وآلاء روز
قیامتست صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء رواه مسلم وعن ابی الدرداء قال
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من یؤذن له بالسجود یوم القیمة من
نخستین کسی ام که دستوری داده میشود او را بسجده روز قیامت وانا اول من یؤذن
له ان یرفع رأسه ومن نخستین کسی ام که اذن کرده میشوم او را که بردارد سر خود را از سجده
حقیقت این حال در حدیث شفاعت مشرح گردد که چون آنحضرت برای عرض وذر
درگاه صمدیت باریتعالی در آید وسجده رود یا بگفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم
رسد که سر بردار ای محمد وبخواه ای محبوب من هر چیز میخواهی تا داده شود ترا وبگو هر چه میگوئی تا
شنیده شود از تو پس سر بردارد وزبان بشفاعت خلق بگشاید وفتح باب شفاعت نماید

چنانکه گفته شود فانظر الی ما بین یدی پس نگاه میکنم بسوی خلقی که ایستاده اند پیش رو دست من یعنی
پیش من فاعرف امتی من بین الامم پس می شناسم امت خود را از میان امتها و دیگر و من
خلفی مثل ذلک و می بینم از پس خود مانند آن اجتماع و ازدحام خلق و عن یمینی مثل ذلک و می بینم
از جانب راست مانند آن و عن شمالی مثل ذلک و از جانب چپ مانند آن فقال رجل پس
گفت مردی یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم چگونه می شناسی امت خود را از
میان امتها فیما بین نوح الی امتک در میان مدتی مدید که در میان نوح است تا امت تو
تخصیص نوح بجهة شهرة اوست میان پیغمبران و الا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس
گفت هم غر المحجلین من اثر الوضوء است غر محجل نمایان از وضو لیس احد کذلک غیرهم نیست هیچ کس
باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساختند اما این کرامت که ظهور
اثر وضو بوده است باین صفت خاصه این امت است و از اینجا فهمیده اند و اعرفهم انهم یوتون کتبهم
بایمانهم و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را بآنکه داده میشود ایشان را نامهای اعمال ایشان
بدست راست ایشان و اعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم و می شناسم ایشان را بآنکه میروند پیش
پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت نیز یعنی دادن
کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد اما طیبی گفته که ذکر این دو صفت
از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشانست نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم رواه احمد باب
ما یوجب الوضوء در بیان چیزها که واجب میگرداند وضو را و بیان چیزهاست که می شکنند وضو را
و واجب میگرداند وضوء دیگر را و موجب وضو سبب آن اگرچه بحقیقت اراده صلوت
مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بتوجهی که گفته شد الفصل
الاول عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوة من
احدث قبول کرده نمیشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ
تا آنکه باز وضو و این در حق کسی که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک و اگر نه آب
باید و نه خاک قدرت نداشته باشد او را فاقد الطهورین گویند احکامی وضو
و تیمم نماز میکند از برای نگهداشت حرمت وقت و اکثر پس از یافتن آب و خاک و قدرت
بران بیرد انم کرده و اگر یافت قضا کند قول مختار اینست و نزد بعضی ساقط میگردد و فوت
نماز و بقول بعضی بگذارد و قضا کند متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت و لا صدقة
من غلول و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت

امرو بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد رواه مسلم
و عن علی رضی الله عنه قال کنت مذاء روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت بودم
مردی مذی کشیده و مذی بفتح میم و سکون ذال و بکسر دال معجمه و تشدید یا نیز آمده رطوبتی که در وقت
مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسال النبی پس بودم
منکر شرم میداشتم که پرسم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که حکم آن چیست موجب غسل یا وضو لمکان ابنته
از جهت وجود دختر وی که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت علی است و
پنهانست برانکه والد مادر او ذکر حکایت شهوة و آنچه متعلقست بمباشرة زنان نزد اصهار مناسب
نباشد فامرت المقداد پس فرمودم مقداد را بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که پرسد از حکم آن
علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت یغسل ذکره و
یتوضأ بشوید مرد که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو
و دال مهمله بر وزن مذی و آن آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی نیز
اگر بشهوة و جهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال
سمعت رسول الله گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت توضؤا
مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده و رسیده است از آتش یعنی پخته
شده است بدان رواه مسلم و این نزد داود و تابعین که مراد بوضو ایجاد است و وضو مذهب شستن
است از برای دور کردن چربش طعام چنانکه سنت است و این را وضوء طعام گویند و دوم آنکه مراد
وضوء نماز است ولیکن این حکم در ابتدا حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانچه قال الشیخ الا
الاجل محی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث ابن عباس محی السنه صاحب المصابیح و
شرح السنة گفته که این حدیث که دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش
منسوخست بحدیث ابن عباس که قال ان رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اکل
کتف شاة خورد گوشت شانه گوسفند را ثم صلی و لم یتوضأ باز نماز گذارد و وضو نکرد متفق علیه و
نیز این حدیث منسوخست بحدیث دیگر از ابن عباس که ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند که
خورد پیغمبر خدا شانه را باز مسح کرد دست خود را بپلاسی که در زیر وی بود و بحدیث ام سلمه
که نیز در آخر فصل مذکور باید گفت که نزدیک کرد ایندیم با نخفره پهلوی بریان کرده شده را پس خورد
از ان پس برخاست بنماز و وضو نکرد و گفته اند منسوخست او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ترک کردن وضو کردن از آنچه مساس کرده است آتش مر آنرا بحدیث تفسیر مفید است
ترک وضو را از وضو ۱۲ از وضو و در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نه و عن جابر بن

سمره صحابی مشهور است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص وپدرش نیز صحابی است نزول کرد بکوفه
ووفات یافت سنه اربع وسبعین وقیل سنه وسبعین ان رجلا سال رسول الله روایت از جابر
بن سمره کرد که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ان نتوضا من لحوم الغنم آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای
گوسپندان قال گفت آنحضرت ان شئت فتوضا وان شئت فلا تتوضا اگر میخواهی وضو کن واگر
نمیخواهی وضو مکن قال گفت آن مرد وپرسید ان نتوضا من لحوم الابل آیا وضو کنیم از خوردن
گوشتهای شتران قال نعم گفت آنحضرت آری وضو کن از خوردن گوشت شتر ومشهور از مذهب
امام احمد نقض وضوست بخوردن گوشت شتر باین حدیث ونزد ایمه ثلثه این حدیث منسوخ است یا مراد
بوضو معنی لغویست چنانچه گفته شد اگر گفته شود بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر
وگوشت گوسفند چیست وحال آنکه علت مشروعیت اوست در هر دو موجود است
گوییم که تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوسپند والله اعلم قال باز پرسید آن مرد اصلی فی
مرابض الغنم آیا نماز بگذاریم در جای نشست گوسپندان قال نعم فرمود آنحضرت آری بگذار قال
اصلی فی مبارک الابل گفت آن مرد آیا بگذاریم نماز در نشستگاه شتران قال لا فرمود نه مگذار وگفته
اند که نهی از گذاردن نماز در نشستگاه شتران تنزیهیست وعلت کراهت هم تشویش وقت
وفوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران وجهیدن ایشان بخلاف گوسپندان که ساکن
وآرمیده اند رواه مسلم ودر روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که ایشان از جمله
شیاطین اند ودر روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانیست ونیز آمده است که سگ سیاه
شیطان کلاب است وخر شیطان دواب وبگذارید در جای نشست گوسپندان که ایشان برکت
اند ودر حدیث ابی هریره آمده که گوسپندان از چهارپایان بهشت اند وعن ابی هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی
یعنی باد وجنبش آن فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون می
آید یا بیرون آید از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد
کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم است واشارت
کرده است بآنکه نماز وی وجای آرام وی در مسجد باشد حتی یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود
آوازی یا یابد بوی را واین باعتبار غالب است ومقصود حصول یقین است نیز آمدن باد
از شکم اگر چه آوازی نشنود وبوی نیابد وازینجا معلوم کرد که یکی وضو دارد ودر شکسته شدن آن
اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زایل نگردد واین
در اصل جواز است وشک نیست که احتیاط در اعاده وضو خواهد بود رواه مسلم وعن

عبدالله بن عباس قال ان رسول الله ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شرب لبنا نوشید
شیر را فمضمض پس آب در دهن کرد قال ان له دسما وفرمود که درستی که مر شیر را چربیست که
باید آن را از دهان شست وازینجا معلوم کرده شد که هر چه دسم دارد یا چربی از آن در دهان باقی ماند و
خوف آن باشد که در شکم فرو رود اگر چه معنی فراق نباشد دهن شستن از آن مستحب است متفق علیه
وعن بریده بضم با وفتح را وسکون تحتانیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر وحاضر شد از او بیعت
رضوان آن وحاضر شد خیبر را ومشهور شد که اسلام او در راه مدینه است وقتی که میرفت آنحضرت
بهجرت واو را اساعی جمیله است در حضرت نبی صلوات الله علیه وسلم وباقی احوال او نیز در موضع
دیگر نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوة یوم الفتح بوضوء واحد روایت
میکند که آنحضرت بگذارد چند نماز ودر روایتی پنج نماز روز فتح بیک وضو ومسح علی خفیه ومسح
کرد بر هر دو موزه خود فقال له عمر لقد صنعت الیوم شیئا پس گفت آنحضرت عمر را رضی الله
عنه بتحقیق کردی امروز چیزی را که لم تکن تصنعه نبودی تو که بکردی آن را فقال عمدا صنعته یا عمر پس
فرمود آنحضرت دیده ودانسته کردم آن را ای عمر رواه مسلم بدانکه عادت شریف آن بود که برای هر
نماز وضوی تازه کردی الا در روز فتح برای تعلیم است چند نماز بیک وضو کرد وبعضی گفته اند که آنحضرت
وضو فرض بود بر آنحضرت وچون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک نزد هر روز ونهاده
شد از وی وضو مگر از حدث وبعضی گفته اند که بحکم نص اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیه
وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود پس از آن منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام سوره
مائده کلام است والله اعلم وعن سوید بضم سین مهمله وفتح واو بن النعمان بضم نون صحابیست
انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را او گویند که حاضر شد احد را و بخیبر بعد از اوست از ... معدود
است در اهل مدینه وحدیث وی در بیان انست انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت
میکند که وی بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام خیبر در سال غزوه خیبر حتی اذا کانوا
بالصهباء تا چون بودند ورسیدند بصهبا بفتح مهمله وسکون ها ومده وی من ادنی خیبر وصهبا
نام موضعی است از نزدیک خیبر صلی العصر بگذارد آنحضرت نماز دیگر را ثم دعا بالازواد پس طلبید
توشهها را که همراه بود فلم یوت الا بالسویق پس آورده نشد مگر سویق فامر به فثری پس امر
کرد تر کردن سویق پس تر کرده شد فاکل رسول الله پس بخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واکلنا
وبخوردیم ما نیز ثم قام الی المغرب پس برخاست بنماز مغرب فتمضمض وتمضمضنا پس مضمضه کرد آنحضرت
ومضمضه کردیم ما ثم صلی ولم یتوضا پس نماز بگذارد آنحضرت ووضو نکرد ومتابعت وی ما نیز وضو نکردیم
پس معلوم شد که بخوردن آنچه پخته شود باتش وضو واجب نگردد رواه البخاری الفصل الثانی

ومن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح
وضو واجب در بصورة خاص که آواز شنیدن یا بوی یافتن یعنی نا اندره فره نکم ودر حاشیه
نوشته است که نزد امام احمد بقرقر نیز وضو واجب کند اما این قول در کتاب حرفی مر فرع ان که حمل
واجمع کتب مذهب ایشانست یافته نشد والله اعلم رواه الترمذی ومن علی رضی الله
عنه قال روایتست از امیر المومنین علی که گفت سالت النبی پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم عن المذی فما حکم مذی فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل جواب داد آنحضرت که از
از مذی وضو واز منی غسل اگرچه حکم منی نیز پرسیده بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجوه اشتباه
میان وی ومنی از آن نیز ذکر کرد و پوشیده نماند در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم
داشت که خود پرسد پس مقداد را فرمود تا از آنحضرت پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بمجاز
تا فهمیم مقصود والله اعلم رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الصلوة
الطهور کلید نماز که فتح باب نماز ودر آمدن در ان میسر نگردد طهارتست وتحریمها التکبیر چیزی
که حرام میکرداند هر کاری که جز نماز است تکبیر است تکبیر تحریمه میگویند باین معنی است چنانکه
حج احرام می بندد و بعضی چیزها که پیش از وی حلال بود حرام میگردد وتحلیلها التسلیم وچیزی که آن
از نماز بر اید وانچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال کرده سلام داد است چنانکه محرم را
بر آید هر چه حرام شده بود حلال گردد وبا این حدیث شافعی ومالک واحمد سلام را در نماز فرض گویند
دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجبست وحکم
واجب انست که اگر عمدا ترک دهد نماز جایز باشد ولی بصفت نقصان واگر نسیان کند سجده
سهو واجب گردد و فرض اگرچه رو اصلا نماز جایز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابیست که آنحضرت
وی را نماز تعلیم نمود وذکر سلام در وی نکرد واگر فرض بودی البته ذکر کردی رواه روایت کرد این حدیث
را ابو داود والترمذی والدارمی از ابی هریره ورواه ابن ماجة عنه ومن سعید وروایت کرد اورا
ابن ماجة از ابی هریره واز ابی سعید نیز ومن علی بن طلق بفتح طا وسکون لام قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم روایتست از علی بن طلق که از صحابه است وگفته اند که او راوی این
حدیث است ودر بعضی نسخ طلق بن علی اذا فسا احدکم چون کند گوزی کسی از شما یعنی بی
وضو شود برامدن بادی از راه مقعد فلیتوضا پس باید که وضو کند ولا تاتوا النساء فی اعجازهن
ونیایند زنان را وجماع نکنند در دبرهای ایشان واعجاز جمع عجز بفتح عین وضم جیم آخر هر چیز ومراد
اینجا دبر است چون ذکر کرد فساد را که خارجست از دبر شکننده است طهارت را ذکر کرد انچه غلیظ
تر وشدیدتر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهت بیشتر کردن زجر مگر چون اتمقدار پلیدی مانع جواز

تقرب جناب الهی است حال زیاده بر آن چه خواهد بود رواه الترمذی وابو داود ومن معاویة بن ابی
سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما العینان وکاء السه نیست دو چشم مگر بند بر دبر که وکاء بکسر واو
بر بند مشک وجز آن وسه بفتح سین وضم تا مزه است وتخفیف ها حلقه دبر ومقصود انست که چون
کسی بیدار است گویا بند بسته بر دبر او وبیرون نمی آید از درون وی بادی وچون بخفت بند
از آن گشاده میشود وبیرون می اید از درون وی بادی چنانکه فرمود فاذا نامت العین استطلق
الوکاء پس چون خواب میکند چشم گشاده میشود بند دبر واینجاست که خواب تکیه زده ناقض و
وضوست که سبب استرخاء دبر وعدم ضبط اوست بخلاف هیأة دیگر از جلوس ورکوع وسجود
بر وجه مسنون که مقعد در ان متمکن باشد رواه الدارمی ومن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
وکاء السه العینان بند دبر دو چشم است فمن نام فلیتوضا رواه ابو داود پس کسی که خواب کند
پس باید که وضو کند قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا فی غیر القاعد این وجوب وضو از نوم
در غیر کسی است که نشسته خواب کند لما صح عن انس از جهت حدیثی که بصحت رسیده است از انس قال
کان اصحاب النبی گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء انتظار می بردند
گذاردن نماز عشا را که کی آنحضرت بر آید وگذارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق
روسهم تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینه های ایشان ثم یصلون پس نماز میگذاردند و وضو نمی
کردند پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نمی باشد واز حدیث تخصیص ومستثنا
نوم قاعد معلوم شد وجز آن از اقسام خوابها بر هیئاتی که مقعد در ان متمکن باشد بقیاس بر ان یا
باحادیث دیگر معلوم شده باشد رواه ابو داود والترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل تخفق است که ترمذی
ذکر کرد در حدیث ینامون را بجای این عبارت که ینتظرون العشاء حتی تخفق روسهم که بود
ان نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند ومن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا بدرستی که وضو واجب بر کسی است
که خواب کرده بر پهلو فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله زیرا که بدرستی که شان انست که چون
خواب کند بر پهلو سست میگردد بندهای او وچون سست شد بندها بیرون می اید چیزی
از شکم رواه الترمذی وابو داود ومن بسرة بضم با وسکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه
اسدیه برادر زاده ورقة بن نوفل قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره
فلیتوضا چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند رواه مالک واحمد و
ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ومن طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعدما یتوضا روایتست از طلق بن علی

که والد علی بن طلق مذکور با ثقات است و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو اسم است
که ذکر کرده شده است گفت که آنحضرت رسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از
وضو آیا می شکند وضو را یا نه قال فهل هو الا بضعة منه و نبود آنحضرت آیا هست ذکر مگر گوشت
پاره از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة او بضعة بطریق
شک راوی است و مضغة بروزن لقمه پاره از گوشت بمقدار آنچه خاییده شود و بضعة بفتح
و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعضی گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضو است
بمس ذکر چنانکه بمس اعضاء دیگر رواه ابوداود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه نحوه بدانکه
انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علماء مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف
و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک و احمد بانتقاض رفته بلکه نزد امام احمد مس
فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امراة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس
امراة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حایل ناقض است و در روایتی
از امام شافعی وضو بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی مطلقا
ناقض نیست تمسک بجماعة حدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک
در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث طلق بن علی است که در مسند ابوحنیفه از ابو
بن عتبه قاضی یمامه از حسن بن علی از پدرش که در مس ذکر مذکور شد و شمنی از شرح الآثار طحاوی
نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت
کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف در این باب
کرده و در مسند ابوحنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده
که گفته اند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر خود را یعنی هر دو گوشت پاره اند و فرقی
نیست میان اینها و از ابن عباس روایت کرده که گفت که نجس نمیدانم تو ذکر خود را پس
برابر او و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیر المومنین علی و ابن
مسعود و حذیفة بن الیمانی و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب
و ابراهیم نخعی و عطا بن ابی رباح و غیرهم از تابعین فتوای ایشان بعدم نقض نقل کرده انتهی پس
مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود و مخالفان میگویند که
حدیث طلق بن علی که متمسک ابوحنیفه است منسوخ است چنانکه مولف گفت که قال الشیخ
الامام محیی السنة هذا منسوخ لان حدیث طلق بن علی بوجه لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق
زیرا که ابوهریره اسلام آورده بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابوهریره در سال هفتم در غزوه

خیبر و قدوم طلق بن علی در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد نبوی پس لابد سماع ابوهریره متاخر
خواهد بود از سماع طلق و قدری ابوهریره عن رسول الله و بتحقیق روایت کرده است ابوهریره
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت اذا افضی احدکم بیده الی ذکره چون برساند یکی از شما
دست خود را بسوی ذکر خود لیس بینه و بینها شیء در حالیکه نیست میان ذکر و دست وی حجابی
حایل فلیتوضأ پس باید که وضو بکند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی روایت این حدیث از
ابوهریره شافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن بسرة و روایت کرد از زنان صحابه از بسرة بنت
صفوان الا انه لم یذکر مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه و بینها شیء این کلام طیبی
است و حنفیه میگویند که مجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره جزم نتوان کرد بر تقدم
سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت کرده وفاة طلق پیش از اسلام ابوهریره جزم نتوان
کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت کرد وفاة طلق پیش از اسلام ابوهریره یا
معلوم کرد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین
دو امر پس تواند بود که طلق حدیث را بعد از سماع ابوهریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ
بود حدیث ابوهریره را نه بعکس و نیز ابوهریره نگفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده
باشد و این قسم در احادیث بسیار است و از مراسیل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث
بعضی متاخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته و بر آن این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است
وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یقبل بعض ازواجه عایشه
گفت که بود آنحضرت احیانا که بوسه میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم کرده
که عایشه این را کنایت از خود داشت ثم یصلی ولا یتوضأ باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد
رواه ابوداود والترمذی والنسائی و ابن ماجه این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه
و ائمه دیگر که آیا سودن دست زن را ناقض وضو است یا نه ایمه ثلثه میگویند که ناقض است لکن
بشهوة یا بی شهوة زن اجنبی باشد یا نه تفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی
مس امراة اجنبیه بی شرط آنکه صغیره و کبیره باشد ناقض است و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان
باین قرائت که او لامستم النساء و نزد ما ناقض مراد لمس اینجا جماع است چنانکه در کتب تفسیر
معلوم شده است و دلیل ما حدیث عایشه است که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که
آنحضرت بر میخاست وی بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس
چون بسجده میرفت غمز میکرد پایها مرا و چون بر میخاست باز دراز میکردم پایها را باز غمز میکرد

ولا بد در حلال کردن مساس واقع میشد پس مس کردن امراة ناقض نباشد واین حدیث عایشه که
مذکور شد از عروه از عایشه است ولیکن شافعیه درین حدیث سخن دارند چنانکه مولف گفت فقال
الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث که عروه از
عایشه روایت کرده است صحیح نیست زیراکه در روی روایت حبیب بن ثابت سماع از عروه
ندارد و ظاهر عبارت مولف موهم است بآنکه عروه از عایشه سماع ندارد واین غلط است
زیراکه سماع عروه از عایشه مشهور و ثابت و محقق است وانچه نظر در عبارت ترمذی
در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم واین حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علماء و
ثقات تابعین است از عایشه روایت کرده است و دران نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت و ایضا
اسناد ابراهیم تیمی عنها و نیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عایشه وقال ابو داود هذا مرسل و
ابراهیم التیمی لم یسمع من عائشة و ابو داود نیز گفته که این حدیث مرسل است بجهة آنکه ابراهیم تیمی از
عایشه روایت کرده و وی از عایشه سماع ندارد و جواب ازین کلام آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول
و معتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حققنا ذلک فی موضعه وعن ابن عباس قال
اکل رسول الله ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کتف گوشت شانه را ثم
مسح یده بمسح بکسر میم و سکون سین کان تخته بتر مالید و پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود
زیر پای وی ثم قام فصلی پس برخاست پس بگذارد نماز را پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام
پخته واجب نبود و نیز ازین معلوم شد که شستن دست و دهان اگرچه چربی و آلوده کند
در طعام نباشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و بلاست نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم
رواه ابو داود و ابن ماجه وعن ام سلمة انها قالت قربت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم جنبا
مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ ام سلمه گفت که نزدیک کردانیدم بسوی آنحضرت پهلوی
بریان کرده شده را پس خورد ازان پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد رواه احمد

الفصل الثانی

عن ابی رافع قال اشهد لقد کنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة روایت
است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که بتحقیق بودم که بریان میساختم برای آنحضرت شکم گوسفند
را یعنی آنچه در شکم می باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلی ولم یتوضأ پس میخورد آنحضرت ازان و نماز میگذارد
و وضو نمیکرد رواه مسلم وعنه قال اهدیت له شاة و هم از ابی رافع است که گفت بهدیه فرستاده
شد او را گوسفندی فجعلها فی القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ نا بزد فدخل
رسول الله پس درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا ابا رافع پس گفت آنحضرت چیست
آنکه در دیگ است ای ابا رافع فقال شاة اهدیت لنا پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفند است

که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها فی القدر پس پختم او را در دیگ
قال ناولنی الذراع یا ابا رافع گفت آنحضرت بده مرا یعنی بخوران دست را یعنی بازوی او ای ابا رافع و
آنحضرت را گوشت ذراع خوش می آمد بجهة آنکه زود پخته و نرم میگشت فناولته الذراع ابو رافع
میگوید پس دادم آنحضرت را ذراع ثم قال ناولنی الذراع الآخر نیز گفت آنحضرت بده مرا ذراع
دیگر فناولته الذراع الآخر پس دادم او را ذراع دیگر ثم قال ناولنی الذراع الآخر نیز گفت
آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فقال پس گفت ابو رافع یا رسول الله انما للشاة ذراعان نمی باشد گوسفند
را مگر دو ذراع و هر دو خود داده شده بگو از کی دهم فقال رسول الله پس گفت او را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت آگاه باش هر آینه اگر تو خاموش
میماندی و میگفتی که گوسفند را مگر دو نمی باشد هر آینه میدادی مرا ذراعی بعد از ذراعی مادام که
خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع هر چند میطلبیدم بطریق معجزه گویا که چیزی از عالم غیب
بطریق خرق عادت مشروط است که ازان بکاوند و تردد را بدان راه ندهند تا خللی در ماده یقین
نیفتد و الله اعلم ثم دعا بماء نیز طلبید آنحضرت آب را فمضمض فاه پس مضمضه کرد دهان مبارک
خود را و غسل اطراف اصابعه و بشست کرانهای انگشتان خود را ازین معلوم میشود که در شستن
دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن همان قدر که چربی است کفایت است
ثم قام فصلی نیز برخاست آنحضرت پس بگذارد نماز را ثم عاد الیهم فوجد عندهم لحما باردا نیز باز
گشت آنحضرت بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را فاکل ثم
دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء پس بخورد آنحضرت آن گوشت سرد را نیز درآمد مسجد را پس
بگذارد نماز و مساس نکرد آب را رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد از ابی رافع و رواه
الدارمی عن ابی عبید و روایت کرد از دارمی از ابی عبید الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره مگر
آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا بماء الی آخره وعن انس بن مالک گفت انا و ابی و
ابو طلحة جلوسا فاکلنا لحما و خبزا ثم دعوت بوضوء گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه
نشسته و جلوس جمع جالس است پس خوردیم ما گوشت و نان را نیز طلبیدم من آب وضو را
فقالا لم تتوضأ پس گفتند ابی و ابو طلحه برای چه وضو میکنی فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا
پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعامی که خوردیم فقالا اتتوضأ من الطیبات پس گفتند
این ایا وضو میکنی از چیزهای پاک و حلال ثم لم یتوضأ منه من هو خیر منک وضو نکرده است از
کسی که بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا پس مراد بوضو که در بعضی احادیث واقع است و دهان
شستن یا اجابت از مسح رواه احمد وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت از ابن

عمر که میگفت قبلة الرجل امرأته بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده ومس کردن مرد زن خود را
بدست خود من الملامسة از جمله ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است او حق تعالی در قران مجید او لا
مستم النساء وایجاب وضو کرده بدان بعد از آن بیان کرد از یقول خود ومن قبل امرأته وجسها بیده
فعلیه الوضوء کسی که بوس کند زن خود را یا مس کند او را بدست خود پس واجبست بر وی وضو
رواه مالک والشافعی وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایتست کان یقول که میگفت
من قبلة الرجل امرأته از بوسه دادن مرد زن خود را الوضوء واجبست وضو رواه مالک والشافعی
وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها ابن عمر گفت
که عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن از جمله لمس است پس وضو کنید از آن این آثار دلالت
دارد بر آنکه لمس المرأة ناقض وضوست چنانکه مذهب شافعیست ومخصوص بزن اجنبی نامحرم
وانتها دلالت دارند که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد وهمانکه این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده
اند ودر مسند ابی حنیفه از عطا بن ابی حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة الوضوء وشاید که این حدیث ناسخ باشد مر احادیث دیگر
که بر خلاف آن وارد شده وصدور اینکه مولف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد والله اعلم وعن
عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل
وضو واجبست از هر خون روان این حکم مخصوص بمذهب حنفی است نزد ایمه ثلاثه ناقض
همانست که بیرون آید از یکی از دو راه وبول وغایط معتاد یا غیر معتاد وحجت ما این حدیث
وروایت کرده است از ابن عدی در کامل از زید بن ثابت ودارقطنی در وی سخن کرده
چنانکه گفته رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا راه روایت
کرد این حدیث را وحدیث سابق را دارقطنی گفت بن عمر بن عبد العزیز مولی خلیفه مشهور نشنیده
است حدیث از تمیم داری که از صحابه است وندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری
در زمان خلافت امیر المومنین علی است وولادت عمر بن عبد العزیز در سنه سبع وخمسین و
یزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان که از رواة این حدیث اند مجهول اند وجواب آنست
که حدیث مرسل نزد ما مقبولست ودر جهالت این دو راوی مذکور اختلافست والله اعلم

باب آداب الخلا وآداب نگاه داشتن حد هر چیزی وبعضی گفته اند بکار داشتن چیزی
که ستوده است از گفتار وکردار وتفصیل معانی آن در کتاب الادب بیاید ان شاء الله
تعالی وخلا بفتح وبمد آمدست جائی ودر اصل بمعنی جای خالی الفصل الاول عن ابی ایوب
الانصاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط باید

قضا

قضاء حاجت را وغایط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از آن اطلاق کردند بر پلیدی مردم که غالب
برای قضاء حاجت در اینچنین جای نشینند میفرماید چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد وجای تخلیه
بیائید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی مکنید بسوی قبله وپشت مدهید بجانب آن
ولکن شرقوا او غربوا ولکن شرقوا او غربوا ولکن روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب واین مخصوص
بمدینه مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه جنوبست ومدینه شمالی که معظمه است
پس احتراز کنند از استقبال واستدبار قبله بضرورة روی وپشت بجانب مشرق ومغرب باید کرد
ودر دیارها قبله غربیست پس اگر روی بمشرق ومغرب باید کرد ودر دیارها قبله غربیست پس اگر روی
بمشرق ومغرب آرند روی یا پشت قبله افتد متفق علیه قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله یعنی صاحب
مصابیح گفته است که هذا الحدیث فی الصحراء این حدیث نهی از استقبال واستدبار در دشت
وجای گشاده است اما فی البنیان فلا بأس اما در دیوار گرد برآورده وخانها وعمارتها پس باکی
نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضاء حاجت کنند لما روی عن عبد الله بن عمر از جهة حدیثی
که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض
حاجتی بر آمدم بالای خانه حفصه که از امهات المومنین ودختر عمر بن الخطاب است از برای بعضی
کارهای خود فرأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته قضاء حاجت مینمود
میکند مستدبر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را وروی آرنده شام را وکم با شام مقابل القبله
است که اگر روی بقبله آرند پشت بجانب شام افتد واگر پشت بقبله کنند روی بشام کرده پس این حدیث
معلوم گردد که پشت برای قضاء حاجت در خانها درست متفق علیه بدانکه این مسئله مختلف
فیهاست مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله واستدبار آن در بول وغایط حرام
است چه در صحرا وچه در خانه ونزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانه وبهر جانب جمعی از علما
از صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته وبروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی است نه در استقبال
وشمنی از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهیت استدبار آورده ونیز گفته که اگر ناگاه مستقبل
قبله نشست غافل از آن باید که بگردد وبقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که حدیث
ودر آنجا فرقی نکرده اند میان صحرا وخانه ومطلق گفته اند حدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت
کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام جانب اوست وخانه وصحرا در اینجا برابرست وجای تجویز
انداختن وباید از کردن بانسوء وجواب از این حدیث ابن عمر آنست که تا بدان پیش نهی باشد
اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی گشته
باشد وابن عمر از آن در نیافته وتعمق نظر در آن نکرده ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق نتوان کرد

در شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم وعن سلمان رضی الله عنه قال نهانا یعنی رسول الله
روایتست از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته
شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة بغایط او ببول
از روی آوردن بقبله برای انجا نوشانده وان نستنجی بالیمین ونهی کرد از استنجا کردن بدست
راست ودر بعضی نسخها وان نستنجی بکلمه او واین مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا
بدست چپ کند لابد عضو بدست راست باید گرفت واین نیز مکروهست پس طریقش انست که
کلوخ بدست راست گیرد وعضو را بدست چپ وبجنباند وبر عضو الجانب کلوخ را بسوی
عضو وبعضی گفته اند که نهی کرد از استنجا بیمین در غایط است نه در بول واین قول ضعیف
است وبعضی شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست
چپ واستنجا کردن بدان نیز ممکنست حاجت باین تکلیفات نیست وتمام کلام در شرح است
واستنجا مشتق از نجوات بفتح نون وسکون جیم انچه بیرون اید از شکم وسین برای طلب
است یعنی طلب نجو برای ازاله ان ونجو بمعنی بریدن درخت وبواسطه کشیدن کوسفند
نیز اید وچون می برد ومیکشد نجاست را از استنجا نام کردند اوان نستنجی باقل من ثلثة
احجار ونهی کرد ان استنجا کردن بکمتر از سه سنگ وماننده ان واین مذهب امام شافعی است که
گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد ومذهب امام احمد نیز همین است ونزد ما شرط نقاوة
ونقاوة ونظافتست اگرچه بکمتر از ان حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن
مسعود رضی الله عنه که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بغایط را پس امر کردم اکه بیارم او را
سنگ پس دو سنگ یافتم وسرکینی همراه آن اوردم هر دو سنگ را بگرفت وسرکین بینداخت و
ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت کند دارد والزام سه واجب نیست وهمچنین است ان
با نحدیث مذکور از سلمانست وبحدیث عایشه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
چون برود یکی از برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ واین سه سنگ بتقدیریست که
نهی برای تحریم بود وامر برای وجوب وشاید که نهی برای کراهت بود وامر برای استحباب
وهمچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث وان نستنجی برجیع او بعظم ونهی کرد استنجا
کردن بسرکین وپلیدی ادمی یا باستخوان وعلت نهی بعضی گویند نیست که سرکین نجسست
واستخوان بسیار است که نجاست را دور نگرداند وصواب انست که نهی بجهة انست که اینها
توشه جنیانند چنانچه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد رواه مسلم وعن انس قال کان
رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول چون در می آمد بجای برا

میکفت

میکفت اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث خداوندا من پناه میجویم بتو از خبث وخبائث تحقیق
علما خبث بضم خا وبا جمع خبیث بلفظ مذکر وخبائث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد ذکور واناث شیاطین
اند که از انها پناه میجوید وبضم خا وسکون با نیز روایتست بمعنی پلیدی وتوانند که مخفف خبث بضم
با باشد ودرین وزن ضم وسکون مروی اید چنانکه حلف ودر کتب ورسل وسل واستعاذه بجهت انست
که کنف ومزابل محل حضور شیاطین است چنانکه بتصریح در حدیث دیگر بیاید غایت اکثر که منع میکنند ذکر
خدا را درین جا نکه جمهور علما بر انند بتفصیل میکنند ومیکنند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل
بجانها این دعا را پیش از در آمدن ودر غیر آن اماکن بخواند در اوان شروع کردن در ان مانند دامن
جامه بر زدن ودیگران وگفته اند که اگر فراموش درینوقت در دل بخواند نه بزبان وبعضی که منع میکنند وجایز
میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقولست از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل ابن عباس
رضی الله عنهما قال مر النبی گفت که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بقبرین ببدو گور فقال پس گفت
انهما لیعذبان بدرستی که صاحبان این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند وما یعذبان فی
کبیر وعذاب کرده نمیشوند بجهة گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاری که شاق ودشوار بود
پرهیز کردن از آن نه انکه درین کاری اسان است وشناعتی ندارد وچون گوید چنین باشد بول
بول وتلبیس بتمیز از شنایع وقبایح عظیم اند ودر دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستتر
من البول اما یکی از ان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در بول وکشف میکرد عورت
خود را یا پرده نمیگرفت میان خود وبول ونگاه نمیداشت از آن خود را واحتیاط نمیکرد و نا بر
سد رشاش بول بوی ومعنی مناسب ترا ستثنا است ومناسبت بروایت دیگر مسلم است
چنانکه گفت وفی روایة لمسلم لا یستنزه من البول ودر روایتی دیگر مسلم است طلب نزاهت
وپاکی نمیکرد از بول وبی احتیاطی میکرد در حین بول ودر استنجا ودر روایتی دیگر لا یستبرئ
نیز امده از برات که نزدیک بمعنی نزاهت است ودر روایتی دیگر لا یستتر نمون بیان دو نا
واستبرا بمعنی افشاندن وکشیدن الت بزور تا قطره از بول که در وی مانده باشد تمام بیرون
اید واما الاخر فکان یمشی بالنمیمة اما یا صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن
چینی ونمیمه رسانیدن ونقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد افساد واظهار واین از قبیح قبایح
واشنع شنایع است ونزد بعضی علما از کبایر است ودر قران مجید مذمت ان کرده در
جای که فرموده هماز مشاء بنمیم ودر حدیث امده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دو رو باشد در
صحیحین امده که سخن چین در بهشت نه در آید وامیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بکعب گفت که کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که از قتل نیز عظیم است

گفت از سخن چینی کردن فتل حادث کرد و چندین نرمهای دیگر پیدا ایم آخر جریدة رطبة بستر
گرفت آنحضرت شاخی از خرما که تر بود فشقها بنصفین پس پاره کرد آن شاخ را بدو پاره
ثم غرز فی کل قبر واحدة یعنی بخلانید در سر یکی ازان دو پاره را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
لم صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در سر قبر فقال پس
گفت آن حضرت لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا کردم این کار را با امید آنکه سبک کردانیده
شود عذاب ازین دو قبر تا از زمانی که تر مانند این دو شاخ پاره و خشک نشوند متفق علیه و در
توجیه این حدیث علما را اختلاف کردند که با ما امید داشت تخفیف عذاب تا مدة رطوبت
آن شاخها چیست بعضی مردم برانند که بنای آن بر اینست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح
میگویند مراد شیء در کریمة ان من شیء الا یسبح شیء حی است و حیات چوب مدت تا زمانیست
که خشک نشده است و حیات سنگ نشکسته تن یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام
بر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدة و صفات کمال اوست و تمسک کنند اینجماعة
باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان مصبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدح عز امحدث
این قول را رد کرده است و انداختن سبزه را بر قبور و تمسک باین حدیث انکار نموده و گفته
که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبود و بعضی گفته اند بنای این تجدید و توقیت که آنحضرت
شفاعت در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدة خشک شدن آن شاخ و
کلمه لعل ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب
نبود مگر برکت دست مبارک سید انبیا صلی الله علیه وسلم ـ اگر تو دست لب نی
بگور مرده دلان * روان مرده در آید بعیش در بدنش * و بعضی میگویند که علم آن مفوض
و موکولست بعلم نبوة تا در آنجا سری باشد و در جامع الاصول آورده صحابیت رضی الله
عنه آورد که وی وصیت کرد به آوردن دو جریده در قبرش تا باشد که در انجا بری باشد سبب نجات
کردد ـ قول عشاق حیله گر باشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله اتقوا اللاعنین
بپرهیزید دو کار که سبب لعنت و نفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه و چیست آن کار
که سبب لعنت میشوند یا رسول الله قال گفت آنحضرت الذی یتخلی فی طریق الناس او فی
ظلهم اگر قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایه ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایه
آن بنشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادتست مر در هر سایه زیرا که ثابت
شده که آنحضرت در نخلستان برای قضای نشسته بودند و اضافت ظلهم مناسب این معنی
است و گفته مراد بر اوشر راهی است که مسلوکست نه مهجور که بطریق شده کار کسی از انجا میگذرد

ونیز

ونیز گفته اند که مراد در راه مسلمانانست کذا فی مجمع البحار رواه مسلم وعن ابی قتادة ابو
قتادة بن نعمان انصاری ظفری از اهل عقبه و بدر است و تمام مشاهد را حاضر شده و روز بدر یا در
روز احد چشم او بچشم زخمی که رسید بیرون آمد و بر دست او افتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از آن گرفته بجای آن نهاده پس بهترین چشم او بود و وی برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات
سنه ثلاث و عشرین و ابو قتادة انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارس رسول الله و در
حضور وی بدر را اختلاف است و احد او شاهدی بعد اوست حاضر شده مات سنه اربع
خمسین و بعضی گفته در خلافت امیر المومنین فوت کرد و همیشه اورا حاضر شده و معلوم نشد
که درین حدیث مراد کدام یکی باشد ازین دو قتادة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء چون بنوشد آب یکی از شما پس باید که دم
نزند در درون او و نه در آب بی آنکه جدا کرده از آنا و نه تا جز از دهان و بینی در آب نیفتد و کمی بوا
طبع نیفتد از زند و آنکه در حدیث آمده است آنحضرت در وقت آب خوردن سه نفس میزد
مراد است که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد و آب سه نفس میخورد و تمام این سخن در باب
الاشربه بیاید و اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه و چون بیاید یکی از شما در آنجا پس باید که نگیرد آلت
خود را بدست راست خود از جهت نگاه داشتن دست راست از توهم ملوث که موضوع
از برای طیباتست لا یتمسح بیمینه و باید که استنجا نکند بدست راست خود و طریق استنجا
از بول معلوم شد چنانکه مناسب ذکر همین لازم آمد و استنجا همین و در استنجا از غایت ام
ظاهر است که اشکال است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ
فلیستنثر هر که وضو کند باید که استنثار کند بینا و شلف یعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد
که استنشاق شد و من استجمر فلیوتر متفق علیه و کسی که استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که طاق ازیر کند
و کلام درین گذشت و استجمار استعمال جمار یعنی سنگریزه است و مراد بآن استنجاست و بعضی
بخور کردن نیز ایراد از جمره بمعنی اخگر و بعضی اینحدیث را برینمعنی حمل کرده اند و سخن در آن در
فصل اول از تاجیل در کتاب المناسک بیاید متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا و غلام بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم
من و پسری دیگر و گفته اند که مراد بدان ابن مسعود است کاداوة و سواک و نعلین حضرت
حواله وی بود او ملقب باین لقب است اداوة من ماء اداوة را از آب و اداوة و کعبه
طرف صغیره از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند و عنزة بر میداشتم
من والغلام عنزه را و عنزه بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد

مقدار نیم نیزه یا اندکی کلانتر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت رسید نشند تا
نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا نیزه کنند در پیش
نماز و اعراض دیگر استنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت باب بعد از تنقیه بحجارة تا تعلیم کند مرامت
را که شستن باب بعد از استنجا بکلوخ واجب و فاضلست متفق علیه الفصل الثانی
عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس بود پیغمبر خدا اذا دخل الخلاء نزع خاتمه
چون میخواست در آید در متوضا میکند انگشتری خود را از جهت بودن نقش نگین وی
محمد رسول الله و ازینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید چیزی که در وی نام خدا و رسول خدا
یا قرآنست با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شاملست اسما تمام انبیا را صلوات الله
علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد
والله اعلم رواه ابو داود والنسائی والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وقال ابو داود
هذا حدیث منکر این حدیث را ترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی از احسن
صحیح خوانده و ابو داود و منکر و گفته نسائی از هر دو ساکت مانده وفی روایة بدل نزع و در
روایت ابی داود وضع آمده بجای نزع یعنی مینهاد خاتم خود را و این لازم کیند نست از دست
بکشید و بجای می نهاد وعن عایشه رضی الله عنها قالت کانت ید رسول الله صلی الله
علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه گفت عایشه دست راست آنحضرت برای پاکی چیزها
که بطهارت و تنظیف تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست وکانت
یده الیسری لخلائه وما کان من اذی و بود دست چپ برای متوضای او و آنچه بدان
تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدی و مکروهات رواه ابو داود وعن جابر
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد
گفت جابر که آنحضرت چون میخواست صحرا یعنی بقضا حاجت انسانی بیرون میرفت تا
آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غایب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا جای
که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نبیند و معنی اول اظهر و اولی است کما لا یخفی و براز بفتح
با در اصل یعنی قضای واسع است کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از
جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را نجس میبینند بکوشش نرفتند و این
عادة مستمره ایست در شرع و عرف و عادة نزد اهل مروت و احتیاط و ادب رواه ابو داود
عن ابی موسی رضی الله عنه قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ذات یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت که بول کند فاتی دمثا فی اصل جدار

پس اما آنحضرت زمین هموار نرم را در بیخ دیواری فبال پس بول کرد ثم قال پس فرمود اذا اراد احدکم ان یبول
چون خواهد یکی از شما که بول کند فلیرتد لبوله پس باید که طلب کند برای خود یعنی جای مناسب را مانند آنجا که
نرم و هموار باشد تا آب بر نیاید و در شاشه بول نرسد رواه ابو داود وعن انس قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا اراد الحاجة بود آنحضرت که چون میخواست قضاء حاجت انسانی را لم یرفع ثوبه بر نمیداشت
جامه خود را حتی یدنو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین در نشستن رواه الترمذی و ابو داود
والدارمی وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد نیستم من برای
شما در نصیحت و خیرخواهی مگر مانند پدر برای فرزندان خود اعلمکم اذا اتیتم الغایط تعلیم میکنم شما را
چون بیاید غایط را و بول نیز همین حکم دارد فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی میارید
قبله را و پشت ندهید او را وامر بثلثة احجار امر کرد آنحضرت بکار بردن سه سنگ در استنجا ونهی عن
الروث والرمة سرگین را و استخوان پوسیده و نهی کرد از استنجا کردن به عذره و استخوان های پوسیده ایراد
بحکم عرف و عادة فرموده که اغلب در صحرا افتاده میباشد و الا بغیر پوسیده نیز جایز نیست بلکه بطریق اولی
ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه و نهی کرد از آنکه استنجا کند مرد بدست راست و زن نیز حکم دارد و
الاستطابة یعنی استنجاست زیرا که پاک میکند جسد را از نجاست رواه ابن ماجه والدارمی
وعن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغایط فلیذهب معه
بثلثة احجار چون برود یکی از شما بسوی آنجا پس باید که ببرد با خود سه سنگ که کفایت میکند برای او
از استعمال آب یعنی چون به سنگ پاک کرده شد و از امین نجاست کرد و در اصل طهارت و جواز
صلوة حاجت آب دگر باب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب باید
و بعضی گفته اند که سنت است در زمان چنانکه بیهقی از حدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده
که فرمود اینها که پیش از شما بوده اند وی انداختند مانند بنگ نرم چیزی و حاجت نبود این را باب
اما شما می رید زنده گی رواه احمد و ابو داود والنسائی والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام استنجا میکنید بسرگین و باستخوانها
فانها زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند در
بعضی روایات آمده است که استخوان خوراک جنیانست و روث خوراک چاروهای ایشانست و
اضافت مجموع بجن درست است که چاروا های ایشان تابع ایشانند و طیبی از عالم در دلایل النبوة
آورده که جن استخوان را می یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که گذشته است ورد که نکرده رو
داینها است که روز نخست خورده رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر لکن نسائی ذکر نکرده این لفظ
را که زاد اخوانکم من الجن وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله بفتح بضم را و فتح واو کرفا

صحابیست معدود است در مصریان امر کرد ابتدا ورا معاویه بر اهل مصر پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع
واربعین و مرد بشام سنه ثلث وخمسین گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل
الحیوة ستطول بک بعدی ای رویفع بفتح شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمی را
که کنند عادة و رسوم جاهلیت را که ترک دهند بعضی اعمال سنت را فاخبر الناس ان من عقد
لحیته پس خبر ده مردم را که گره زنند ریش خود را اکثر آنکه مرغول کرد اینده ریش است بتکلف و علاج
و سبب نهی انست که این تشبهاست بفعل اهل عجم که زنا اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب
وجز ایشان از جهال و بعضی گفته اند که عادة اهل جاهلیت بود که ازا در معرکهای جنگ میکردند
بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از ان بعضی گفته اند مراد عقد لحیه و
سروجه است تا راه زنند در روی بپوشند تا مردم نشناسند او تقلد وترا یا کسی که قلاده
سازد و در گردن بندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن اسپان زه می بستند و اعتقاد
میکردند که این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم است پس نهی کرده از ان بجهت تشبه
را که تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعضی گفته مراد بستن جرسها است در گردن اسپ یا ستنجی
مهرها در گردن طفلان از برای دفع چشم بد او استنجی برجیع دابة او عظم یا استنجا کند پس افکند
چار وایا با استخوان فان محمدا منه بری پس بدرستی که محمد از هر که این کارها کند بیزار است ازینجا
معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و محرمات اگرچه از کبایر نباشند سبب نارضائی و بیزاری
جناب نبوتست ارتکاب کبایر و خواهش را خود چه گوید رواه ابوداود وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر کسی که سرمه کشد در چشم باید تا طاق
کند بعد طاق کشد و این را دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشهر
دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر تکمیل دیگر در چشم راست تا مجموع
وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست بود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح
و تفضیل جانب یمین و اول صحیحتر است و بر هر تقدیر این امر واجب نیست بلکه احسن و اولی است
و بنده در آن اختیار دارد چنانکه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که کند ایتار را پس
تحقیق نیک کرده باشد و کسی که نکند پس نیست بزه و گناهی و تنگی ومن استجمر و کسی که استعمال احجار
کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعضی از استجمار استعمال بخور اراده کرده اند من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج کسی که کند پس تحقیق نیک کند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث
موید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست ومن اکل فما تخلل فلیلفظ وما لاک بلسانه
فلیبتلع و کسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد او چیزی که

بخاید

بخاید برون می آرد از گوشهای دندان بر آرد و اگر یقین باشد که خون آلوده نیست حلالست در هر
صورة و اگر خون آلوده یقین در هر دو حرامست و محمول بر صورة عدم یقین است آنکه فرمود من فعل
فقد احسن ومن لا فلا حرج و بعضی گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت
در اول کمتر و فرو بردن است و در ثانی در انداختن با وجود آن مجوزاتست اگر کند نیک است و اگر نکند
حرجی نیست ومن اتی الغائط فلیستتر و کسی که بیاید بجای قضای حاجت پس باید که پرده کند تا پوشیده شود
در وی و کشف عورة نشود فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل پس اگر نیابد چیزی را که پرده کند
بدان مگر همین قدر جمع کند تلی را از ریگ فلیستدبره پس باید که پس خود آن تل ریگ و پشت بجانب
وی کرده بنشیند تا پرده گردد برای او و اختیار پس باز جهت آنست که در پیش بر اسپ جادر برد
و میتوان کرد و استانت کردن آن فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم پرده کردن اگرچه بر
یک باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند بنشستنگاه آدمیان و مراد بازی کردن شیطان
برداشتن پرده از پیش و کشادن و برهنه کردن عورة و انداختن رشاشه بول بر تن و جامه ایشان و نیز
آدمی چون پرده نکند و ستر عورة ننماید وسوسه می اندازد مردم را بنظر کردن بعورة پس پرده باید
گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن بریگ و امثال آن بتکلف و مبالغه کردن
امری واجب است بلکه مستحب من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند خوب میکند و کسی که نکند
حرج نیست رواه ابوداود وابن ماجة والدارمی وعن عبدالله بن مغفل بضم میم و فتح عین معجمه و
فتح فا مشدده صحابیست از اصحاب شجره ساکن بصره ثمانیه وخمسین قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمه باید که بول نکند یکی از شما در غسلگاه خود استحمام در اصل بآب
گرم غسل کردن است پس از آن مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه سرد بود ثم یغتسل فیه پس بروی
غسل میکند در آن جایگاه یعنی درست از عاقل که بول کند در جائی غسل در آنجا او یتوضأ فیه
یا وضو می کند در آنجا همچنین باید نکند فان عامة الوسواس منه زیرا که اکثر وسواس از اینجا پیدا
میشود که چون بول کند جائی باز همانجا غسل کند آنجا که نجس میگردد و آنجا چکیدهای آب بروی
می افتد و رفته رفته شکی میکرد و این در جائی است که آب راه روی ندارد و جای سخت است
و اگر جائیست که آب بدر میرود و در نجاست باقی نیست و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه
تحریم رواه ابوداود والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا ثم یغتسل فیه لکن ترمذی و نسائی ذکر کرده
اند این لفظ را که ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه و همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید
کرد و علت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود و باعث حدوث
وسواس میگردد لیکن تصریح ذکر نکرده اند وعن عبدالله بن سرجس بفتح سین و سکون را و کسر جیم بوزن نرجس

زکس صحابست تتابز السلام بصریت و حدیث او و اثبات فال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یبولن احدکم فی حجر باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ و حجر بتقدیم جیم مضموم رجا ساکن
سوراخ حیوان خزنده و گزنده و علت نهی انست که نشاید ماری و گزدمی در سوراخ باشد که بگریزد و نیز
میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری رساند و در حکایات آمده است که سعد بن عباده
که از اکابر صحابه و عظمای انصار است در سوراخی بول کردن و جنیان او را کشتند و آواز دادند هم
و شنوی خواندند که مضمونش انست که ما کشتیم سعد بن عباده را و انداختیم دو تیر که خطا نکردند دل او را
رواه ابو داود والنسائی وعن معاذ رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ببرهیز و
سه کار را که محل لعنت و سخن است البراز فی الموارد یعنی انجا کردن در جایهای که مردم فرود می ایند و
مجلس گاه ایشان است یا مراد بموارد جاهائی که آب است مثل چشمه و جوی که بجهت آب انجا فرود
ایند و قارعة الطریق دوم در راهی که جائی یا کوب مردم است محل مرور ایشان است والظل
وسوم در زیر درختی که مردم در سایه اوی نشینند و خواب میروند رواه ابو داود و ابن ماجه وعن
ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخرج الرجلان یضربان الغائط باید که
بیرون نیایند دو مرد که بروند بسوی انجا و می نشینند کاشفین عن عورتهما کشاده و برهنه
کننده اندام نهانی خود را یتحدثان در حالتی در مقام حالتی که سخن میگویند بیکدیگر فان الله
تعالی یمقت علی ذلک زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد اینها را برین فعل شنیع دور از شرم و مروة
رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه وعن زید بن ارقم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة بدرستی که این انجاینها و موضعها جاهائی حاضر شدن جن
و شیاطین اند و حشوش جمع حش است بفتح ها و ضم نیز آمده در اصل بمعنی بستان و
نخلستان و عادة مردم بود که بیشتر از بنای انجاینها در منازل قضاء حاجت انجا میکردند
پس از ان مطلق انجاینها را نام شد فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکی از شما
انجاینها را باید پناه جوید بخدا از خباثت جن و بگوید این کلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث
فتصحیح نقطه و تحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث معلوم شد رواه ابو داود و ابن
ماجه وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین الجن
وعورات بنی آدم پرده میان چشمها جن و اندام شرم آدمیان اذا اراد احدهم الخلاء چون
خواهد در آید یکی از ایشان محل قضاء حاجت را ان تقول آنست که بگوید بسم الله رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب و اسناده لیس بقوی گفته است ترمذی که این حدیث غریب است
و اسناد وی قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازیست و مردم را اختلافست

که نقرست یا وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من
الخلاء قال غفرانک گفت عایشه که چون می برآمد از متوضا میگفت یعنی میطلبم خداوندا از تو
آمرزش ترا و معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین
حالت یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افگندن
آنچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم گردد و بعضی از مشایخ گفته اند که
ذکر مناسب این حال انست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از
نقایص و عیوب رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابو هریره قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی
الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابو هریره بود آنحضرت چون آمد خلا را می آوردم من او را آب در
تور بفتح تا و سکون واو و او ظرفی خرد از روی یا از سنگ که آب خورده میشود در روی و گاهی وضو
نیز ساخته میشود یا در رکوة بفتح را و کسره نیز آمده و سکون او ظرفی از چرم که آب خورده شود و وضو
ساخته شود در روی و در جامع الاصول گفته که وی ظرفی از چرم که از صوفیه همراه دارند و اورا
تنک او نیست یا مراد انست که گاهی در ان ظرف می آوردم و گاهی درین فاستنجی پس استنجا میکرد
آنحضرت بان آب ثم مسح یده علی الارض پس میمالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا لتنظیف بالغ
در تنقیه و تطهیر در شستن دست ثم اتیته باناء اخر فتوضأ پس میآوردم آنحضرت را آب در ظرف
دیگر پس وضو میکرد گفته اند معنی این حدیث آن ابنست که وضو بفضل آب استنجا درست نیست
یا در ان ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاق آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت مانده پس
آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی از این حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جز آوند استنجا
باشد مستحب است والله اعلم رواه ابو داود و روی الدارمی والنسائی بمعناه و روایت
کرده دارمی و نسائی معنی این حدیث را المنطبق دیگر وعن الحکم بن سفیان الثقفی است و بعضی گفته
اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع او از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم اختلافست ابن عبد الله گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را
صحبت و حدیث او مضطرب و بخاری گفته وی دریافته است آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم والله اعلم قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ و نضح فرجه رواه ابو داود
والنسائی چون بول میکرد وضو میساخت و آب می پاشید فرج خود را و گفته اند که مراد موضع
فرج است از ازار و بعضی گفته اند که مراد پاشیدن آبست بعد از وضو بر فرج بطرف وسواس
که تری در ازار یافته شود و در وسواس نیفتد و حواله کند از آبیکه پاشیده بود و این بد طرفی

وسواس است تا راه نیابد و تعلیم امت است بآن والا آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم و محفوظ است
از وسواس کذا قالوا و بعضی گفته اند که دفع نزول بولست تا مبادا تقاطر کند چه آب قابض
بولست خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بتصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی از آب و می پاشید بر فرج خود رواه ابو داود و
النسائی وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون یا بنت رقیقه بضم را و فتح قاف باز صحابیات
معدود است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه کبری ام المومنین است رضی الله عنهما در کاشف
گفته که رقیقه تیمیه است قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم قدح من عیدان امیمة بنت رقیقه
که خواهر زاده ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را قدحی از
عیدان بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار اجزای
مختلف بود والله اعلم و در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد و احد
عیدانه است و این قدح از چوب درخت خرما بود تحت سریره یبول فیه باللیل نهاده میشد
گاهی این قدح در زیر چارپایه آنحضرت که بران میخفت بول میکرد در آن شب بجهت عذری
از سرما و جز آن و این و آن قدح است که آورده اند که شخصی نادانسته بیگان بول آنحضرت را
از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام وی یافته میشد تا چندین پشت از اولاد او نیز موجود
بود رواه ابو داود و النسائی وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و انا ابول قایما و من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت یا عمر لا تبل قایما بول مکن
ایستاده فما بلت قایما امیر المومنین عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم من ایستاده بعد از آن
که آنحضرت نهی کرد رواه الترمذی و ابن ماجه و امت همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن
بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورة و نجس تن و جامه و ترک مروت و اکثر تنزیه
میگویند رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله قد صح عن حذیفه قال اتی النبی
بتحقیق بصحت پیوسته از حذیفه بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم سباطة قوم خاکروبه
گروهی را فبال قایما پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک بعذر گفته شده است
در توجیه این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت ایستاده بجهة عذری و این عمل در عهد جاهلیت
بود بر آمدن ملت اسلام ببعثة سید رسل و خیر انام علیه الصلوة و السلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفت و بول کردن حضرت عمر رضی الله
عنه از بقا عادة جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده و اما عذری که مر آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم اثبات آن میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان

نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعضی میگویند که عرب استشفا میکنند
و علاج مینمایند در دفع وجع صلب وی که بدان بایستاده بول کردن و امام شافعی برین رفت و کلم
حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی بود
کذا قال الشیخ ابن حجر بعضی گویند عذر آن بود که برای نشستن جایی نبود بحکم ضرورة ایستاده
کرد زیرا که خاکدان از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب
بلند را پشت کند و درین هنگام کشف عورت لازم آمد بر جماعه از آن راه میگذرند و اگر جانب
بلند را روی آرد بیم افتادن دارد و سباطه در غالب نرم و بلند می باشد و قابلیت نشستن ندارد
و بعضی گفته اند که فعل آنحضرت برای جواز و تعلیم امت بود و اما سائی کردن برایشان چون او نهی
کرد ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهیست و در فعل آن نیز رخصت است و در
عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن
نگاه دارنده تر است و بر البس تواند که در آن وقت او را علتی عارضی بود که بدان ملاحظه
داشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود والله اعلم الفصل الثالث
عایشه رضی الله عنها قال من حدثکم ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یبول قایما عایشه گفت
هر که خبر دهد شما را که آنحضرت بول میکرد ایستاده فلا تصدقوا پس راست گو مدانید او را ما کان یبول
الا قاعدا زیرا که آنحضرت بول نمیکرده مگر نشسته رواه احمد و الترمذی و النسائی و تطبیق این حدیث
حذیفه آنست که عایشه جز از علم خود ندید که در درون خانه مشاهده میکرد و در انجا هرگز ندید که
ایستاده بول میکرده باشد و آنچه حذیفه دیده در برون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر بیان کرده
شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه مبنی بر عذر است از دایره اعتبار خارج است وعن زید بن حارثه
عن النبی صلی الله علیه و سلم ان جبریل علیه السلام اتاه فی اول ما اوحی الیه زید بن حارثه
مولی آنحضرت که او را متبنای آنحضرت میگفتند زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است
و ذکر او در باب مناقب اهل بیت در آخر کتاب بیاید از آنحضرت میکند جبریل آمد او را در آغاز
وحی فرستادن بسوی او فعلمه الوضوء و الصلوة پس تعلیم کرد جبریل آنحضرت را وضو را و
نماز را و این تعلیم فعلی بود که جبریل وضو کرد و نماز گذارد و آنحضرت نمود و با این طریق تعلیم که
در روایات آمده است و تعلیم بفعل آسان تر است از تعلیم بقول فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة
من الماء فنضح بها فرجه ظاهر عبارت آنست که ضمایر راجع بجبریل باشد و معنی آن باشد که هر گاه فارغ
شد جبریل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و تر کرد بآن اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را

را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل دران هنگام متمثل بصورت بشر بود برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده بود و تواند که ضمایر راجع بآنحضرت باشند و تقدیر کلام چنین
بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را او گرفتن کفی از آب بعد از وضو پاشیدن از ابر فرج وغرفه بفتح غین
یکبار آب گرفتن بضم غین آب در کف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است ولیکن روایت فتح
مشهور است رواه احمد والدارقطنی وابو هریره قال قال رسول الله آمده گفت ابو هریره
گفت پیغمبر علیه وسلم جاءنی جبرئیل فقال لی جبرئیل پس گفت یا محمد اذا توضأت فانتضح ای
محمد چون وضو کنی تو پاش یعنی فرج خود را رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وسمعت
محمدا یعنی البخاری یقول ترمذی این حدیث را غریب گفته و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را
شنیدم که میگفت الحسن بن علی الهاشمی الراوی منکر الحدیث حسن بن علی بن ربیعه بن
الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث و معنی حدیث در مقدمه معلوم
شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند وعن عایشه رضی الله عنها
قالت بال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه بول کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقام
عمر خلفه بکوز من ماء پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت کوزه آب در دست گرفته
فقال ما هذا یا عمر پس گفت آنحضرت چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته ایستاده از افعال
ما یتوضأ به پس گفت عمر آبیست که وضو بکنی تو بدان قال گفت آنحضرت ما امرت
کلما بلت ان اتوضأ امر کرده شده ام از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت
که بول کنم ولو فعلت لکان سنة و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آینه میشد سنت
موکده در حکم واجب که مردم دران حرج میکشیدند و ازاینجا معلوم میشود که آنحضرت گاهی
ترک میداد اولی وافضل را بجهت تخفیف امت و آسانی بر ایشان رواه ابو داود وابن ماجه
عن ابی ایوب وجابر وانس ان هذه الآیة نزلت روایت است از این سه صحابه رضی الله
عنهم که این آیه که هرگاه فرود آمد رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین درین
مسجد قیام دارند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد
مبالغه کنندگان در طهارت را مراد و مبان مرادان گروه انصار اند قال رسول الله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهور ای گروه انصار بدرستی
که خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه نمودن دران فما طهورکم
پس چیست طهارت شما و چگونه میکنید از او مبالغه می نمایید دران قالوا نتوضأ للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعطی جنب شدن

چنانکه همه مسلمانان این چنین میکنند و نستنجی بالماء و استنجا میکنیم باب بعد از آن استنجا باحجار و
درینجا مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاک گفت آنحضرت پس این ثنا
گفتن حق تعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود فعلیکموه پس لازم گیرید شما آنرا رواه ابن ماجه وعن
سلمان رضی الله عنه قال قال بعض المشرکین گفت سلمان فارسی گفت یکی از مشرکان و هو یستهزئ
و حال آنکه آن مشرک استهزا او سخریت و خنده میکرد بر آنحضرت درین فعل انی لاری صاحبکم یعلمکم
بدرستی که من هر آینه می بینم یار شما را که آیات از وجود شریف آنحضرت میکند که تعلیم میکند شما را حتی
... حتی الخراءة تا روش نشستن بخانه و کیفیت و آداب آن و قراءة بکسر خای
معجمه و بمد برای قضا حاجت نشستن و هیات آن و اکثر رواه بفتح خا میخوانند و قصر و خره بفتح
فا و هم و بس انکه آدمی و جز آن قلت اجل گفت سلمان گفتم آری تعلیم میکند روش و
آداب بخانه نشستن و این نه جای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت
اوست بر امت و بیان حق و هذا امر او مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه فلا داد حکم
استنجا و گفت لقد نهانا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت نشستن
بقضای حاجت ولا نستنجی بایماننا و استنجا نکنیم بدست راست خود و نکتفی بدون ثلثة احجار
و بس نکنیم کم از سه سنگ لیس فیها رجیع ولا عظم نیست دران سرگین و استخوان رواه مسلم
واحمد واللفظ که مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ احمد است و مسلم
بعبارت دیگر آورده وعن عبد الرحمن در روایت است از عبد الرحمن بن حسنه نفحات نام پدر
وعبد الله بن مطاع است مشهور نیست مادر شده صحابی است شنید ابو موسی اشعری را قال
خرج علینا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یده الدرقة و بود در
دست آنحضرت درقه بلال در اوقات مفتوحات سرا حرم کرد روی بجوب بود و
پس نهاد آنحضرت آن سپر را و حایل کرد آنرا در میان خود و مردم ثم جلس پس نشست آن
حضرت فبال الیها پس بول کرد آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از ما فقال که حاضر بود
در انجا انظروا الیه یبول کما تبول المرأة نگاه کنید بجانب این مرد بول میکند پرده در پس فرج خود
گرفته چنانکه بول میکند زن فسمعه النبی پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ویحک
پس گفت وای تو ای مرد بی حیا ویح کلمه ایست که در مقام اظهار رحم و شفقت گویند در رد
ناکی برکسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بر خلاف ویل که برای کسی است که مستحق
مهلکه بود انمقام اگرچه مقام آن بود که گویند ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آن
حضرت بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسید

و مصاحب بنی اسرائیل یعنی از اینکه کانوا اذا اصابهم البول بود بنی اسرائیل را بحکم دین و
شریعت خود که چون برسید بدن یا جامه ایشان را بول قرضوه بالمقاریض پس عذاب
کرده شد آن شخص در قبر خود بجهة نهی کردن و این فعل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم انکار این
منافقان حجاب و ستر را با وجود بودن آن امری معروف بسخن نهی کردن اسرائیل قطع محل
نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و در این
مبالغه و تکبیت در تقبیح و ندامت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم
و قبیح بود بحکم طبع قطع و فرض که سبب تقرر بود در نفس و ملامت محل منع و انکار بنمایند
و مطلق آن است که او را در اینجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما ستر و حجاب در بول امری محمود
و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تغلیظ
رواه ابوداود و ابن ماجه روایت کرد این حدیث را از عبدالرحمن بن حسنة و رواه النسائی عنه و عن
ابموسی و روایة از آن نسائی از عبدالرحمن مذکور از ابی اشعری و عن مروان الاصفر قال رایت
ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة مروان اصفر که ثقه است و از طبقه رابعه است از تابعین و
روایت کرده است او را مسلم و بخاری یکحدیث گفت دیدم ابن عمر را که خوابانید شتر بار بردار خود را
بجانب قبله ثم جلس یبول الیها باز نشست که در حالی بول میکند بجانب قبله بار را حایل فقلت پس
گفتم یا ابا عبدالرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده
است از این یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بل انما نهی عن ذالک فی الفضا گفت
ابن عمر نهی کرده شد از بول کردن بسوی قبله مطلق بلکه نهی کرده شده است از آن مگر در جای
گشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حایل نباشد فاذا کان بینک و بین قبله شیء یسترک پس چون باشد
میان قبله چیزی که ستر کند ترا حایل باشد فلا باس پس نیست باک رواه ابوداود و عن انس قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا خرج من الخلا قال چون بیرون می آمد
خلا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی شکر خدای را که بیرون برد از من چیزی که برنجاند و
آزرده گرداند و مکروه آمد نفس که عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذا و
هلاکت و عافانی و صحت داد و برهانید مرا از اجناس آن بار بر آمدن و دود نما بهمراه آن رواه
ابن ماجه و عن ابن مسعود قال لما قدم وفد الجن علی النبی هرگاه قدم ورود نمود الجان بر زبان بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم قالوا گفتند یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بعظم او روث او حممة بضم
حاء مهمله و فتح میمین نهی کن کرامت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرگین یا
انگشت فان الله جعل لنا فیها رزقا زیرا که خدای گردانیده است برای ما درین سه چیز روزی

استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چاروا های ایشان است و انگشت احتمال هر دو وارد
تصریح در اینجا نمی یابیم والله اعلم فنهانا یا رسول الله پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم عن ذلک از آن رواه ابوداود **باب السواک** در لغت مالیدن و سواک بکسر سین
مالیدن دندان بچوب و بر چوبی که بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن
سنت است باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد ماده و نزد نماز نیز نزد شافعی است پیش از فجر
و ظهر چنانکه ذکر است و گویند چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک
در دهن و در تن بسیار است و مسواک کردن و نزد بیرون آمدن آب حلق و دهان مکروه
داشته اند خصوصا نزد علما و ذکر او و مسواک کردن در همه احوال مستحب است و مستحب است
و نزد وضو و قراءة قران و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بخواب یا سکوت بسیار یا
یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و اراک
بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطبری بنحو خنصر باید و در درازی مقدار شبر و باید
که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن پوست و دندان است و در بعضی روایات عرضا
و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا بکی دندان نبارد
انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین نیز روایت کرده است
رضی الله عنها بر آمده و بجامه که درست باشد نیز درست **الفصل الاول** عن ابی هریرة رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لولا ان اشق علی امتی اگر نمیبودیم آن که در مشقت
اندازم من امت خود را لامرتهم بتاخیر العشاء هر آینه واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن
عشا را و در حدیث دیگر بیاید تا او ده انکه شب و بالسواک عند کل صلوة واجب میگردانیدم مسواک
کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دلالت که مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب است و نزد شافعی
این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما در او وقت هر نماز است
برای وضو نزد انصاف این معنی ظاهر تر است چه مسواک برای هر تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند بنغز
است خصوصا برو چه مسنون والله اعلم متفق علیه و عن شریح بن هانی از کبار تابعین و ثقات
ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت گشت که آنحضرت پدر او را ابوی و چون قدیم او در
روی بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او با ابوالحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا
پسران هست گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگتر ایشان کدام است گفت شریح
گفت فانت ابو شریح و شریح از جمله اصحاب علی است و در وقعه جمل و صفین با وی بود و کشته
شد بعمر ... قبل است ثمان و سبعین قال سالت عائشة گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها

بای شئ کان یبدا رسول الله بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا دخل بیته
چون می در آمد خانه خود را یعنی نخست کاری که پس از درآمدن در خانه میکرد چه چیز بود قالت
بالسواک گفت عایشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می درآمد مسواک میکرد و این
از کمال نزاهت شریف و حسن معاشرة با اهل بود که شاید که بجهت طول مکث در مجلس و
محادثه و با مردم تغیر در دهان راه یافته باشد و ازالهٔ آن بمسواک اهم و اقدم دید و نیست و این در
حقیقت تعلیم امت مراست را بحسن معاشرة با اهل و رعایت نظافت نزاهت در اختلاط
و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت در راه خانه سلوت میبورزند ربا یا بجهت تغیر بدهان
شریف راه یافت خالی از غرابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در
حوالی آن قدر تمیت که سکوه دران تغیر بدهان راه یابد و بعضی گویند که ابتدای بمسواک کنایت
از گزاردن نماز نفل در وضو آن سواک میکرد و یعنی چون در خانه درآمدی اول کاری که کردی
نماز نفل بود و الله اعلم رواه مسلم وعن حذیفة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
حذیفة بن الیمان که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا قام للتهجد من اللیل چون برمی خاست
از برای نماز تهجد از شب یشوص میمالید و می شست نیک و پاکیزه میکرد فاه بالسواک دهن
خود را بمسواک وعن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
عشر من الفطرة ده خصلت است از فطرة است و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است
و بمعنی شکفت آمده و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی که بر آن مولود زاید که بمعنی تهیو و استعداد
دین اسلام است نیز آید چنانکه از شت و ازاینجا فطرة را بسنت تفسیر کرده اند انبیا که قدیمست
و آنجا اختیار کرده اند از انبیا متقدمین و بجهت اتفاق شرایع بر آن حکم جبلیت گرفته که مخلوقست
بر آن آدمی سلیم الفطرة و فطرة بمعنی دین آید چنانکه در کریمه فطرة الله التی فطر الناس علیها بدان
تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جایز است و اینها از سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه
نخست بر وی نازل شده پس بعد از وی انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند قص الشارب
یکی ازان ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام موهایست که بر لب زبرینست و
مختار کوتاه کردن آنها چنانکه پیدا گردد و طرف لب و نیست کردن آنها چنانکه اثری ازان نماند
و حلق کردن مکروهست و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب این حدیث است
که احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و احفا نیست کردن موی لب است و اختلاف در احفا است که
چه مقدار است و روایت کرده شده است از امام ابو حنیفه که شارب بمقدار ابرو باید و غار باز را
زیاده گذاشتن نیز آمده است که باعث بیند جشم اعداست و زیاده گذاشتن دنبالهای بروت

کرازا ابا گویند نیز آمده است و از امیر المومنین عمر رضی الله عنه و بعضی صحابه دیگر منقولست و اعفاء
اللحیة دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشهور قدر یکمشت است چنانکه کم ازین نباید
و اگر زیاده بران بگذرانند نیز جایز است بشرطی که از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد دراز شدن کوتاه
کردن نزد بعضی کروه مذهب حسن بصری و قتاده نیست و نزد بعضی مستحسن این مذهب شعبی و ابن
سیرین است و حلق کردن لحیه حرامست و روش افرنج و هنود و جوالقیان است که آن را قلندریه گویند
و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آن را سنت گویند بعضی طریقه مسلوک در دین جهت
آنکه ثبوت آن بسنت است چنانکه نماز عید را سنت گفته اند السواک سیوم مسواک کردن سنت و شرح آن گذشت
و استنشاق الماء چهارم آب در بینی کردن سنت در وضو و قص الاظفار پنجم گرفتن ناخنان دست
و پای و طریق گرفتن ناخنان دست آنست که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم بابهام آن نماید
چنانکه از سبابه دست راست ابتدا کند و بترتیب با انگشت خنصر آن برسد باز از خنصر دست چپ بترتیب
تا بابهام وی برسد و ختم بابهام یمنی کند و در پای ابتدا از خنصر پای راست تا بابهام وی و باز
ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل خلیل و گفته اند که گرفتن ناخنان روز جمعه مستحب
است و جزری بزرگان نقل کرده اند که هر که در روز جمعه ناخنان بگیرد تا روز جمعه دیگر از هر بلا در امان
باشد و بعضی اشعار در ترتیب آن قلموا الاظفار بالسنة والادب یوم الخمیس خوان
او ضب البرجوف اسامی اصابع است و بعضی کوره کردن گرفته ناخن از استحب دفن کنند
و اگر بیندازند نیز باکی نیست و انداختن آن در مستومها و مغتسل مکروهست و مورث بلاست
و گرفتن بدندان نیز خوب نیست که مورث فقر و برص است کذا قیل و شیخ امام عالم عارف
عبد الوهاب متقی مکی از شیخ خود علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که آن خریطه ساخته بودند
که در وی از موی و ناخن و هر چه از بدن ایشان جدا میشد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند
که آنها را در کفن ما همراه کنید شاید که اینها آنجا سندی و استشهادی باشد والله اعلم و غسل
البراجم ششم شستن براجم و پاک داشتن آنهاست و براجم نام بندهای انگشتانست و بچنین
پوست آنها که چرکها در آنجا جمع شود خصوصا آنها که کارکنند و انگشتان ایشان درشت
باشد شستن تمام منعطف بدن که مظنهٔ اجتماع اوساخ همین حکم دارد مثل ناف و گوش و
بغل و امثال آن و نتف الابط هفتم برکندن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جایز
است و اولی و اوفق سنت کسی را که از نخست عادة آنست نه حلق و وجه تخصیص ابط
بنتف آنست که وی محل رایحهٔ کریهه است بسبب اقتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف و مستاصل
شعرست و حلق مقوی آن و گفته اند که در بغلهای شریف آنحضرت موی نبود و در اینجا سخن است

وا ماو جود ور انچه کریه بود و ساخ و ماننداں در سایر بدن وی حاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق
الی القدم سه از فرق تا قدم همه جانست ان نهال گویا همه از اب حیاتش سرشته اند لاجرم
این است که نزد قضای حاجت از وی صلی الله علیه وسلم رایحه طیبه فایح میشد و فضلات او از زمین
فرو می رود بلکه گفته اند که همه پیغامبران را حال همین بود صلی الله علیه وسلم اجمعین سه خوبان
همه گلشن حیات اند همه نیکو لب و تیز ساحر کان اند همه از ادمیان غرض همین ایشانند و ان باقی
دیگر حشر اشیائه و حلق العانة تراشیدن موی عانه است و عانه نام موی است که بر فرج
روییده باشد و سنتی که در انجا روییده و ستردن موی که در دبر و قبل که دبر گرد است نیز مستحب است
و نتف و نوره در حکم انست که روایت کرده اند که انحضرت عانه را نوره میکرد والله اعلم و نیز ازا
نتف بهتر است و انتقاص الماء کم کردن اب است و این را دو معنی دارد گفته یکی استنجا که اب
در وی حرف نمایند و کم میکنند چنانکه گفت یعنی الاستنجا و این کلام راویست دیگر کم کردن
بول باستعمال اب در مخارج بول باستعمال ان باز گردد و باستنجا که اب استعمال نکنند فرو
می آید و تقاطر میکند و برین وجه انتقاص تفاوت و در روایتی نیز امده و معنی ان با نضح
است بر فرج قال راوی نسیت راوی حدیث و نسیت العاشرة و فراموش کردم مگر انکه دهم
الا ان تکون المضمضة و گمان میبرم که باشد چیزی مگر انکه باشد مضمضه یعنی اب در دهان کردن رواه
مسلم و فی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة بود در راوی الختان امده بکسر خا معجمه بجای اعفاء اللحیة همچنین
گفته است صاحب مصابیح مولف میگوید لم اجد هذه الروایة بل ما فیهم من این روایت را فی الصحیحین
فی الصحیحین ولا فی کتاب الحمیدی نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است
صحیحین را ولکن ذکرها صاحب الجامع ولیکن ذکر کرد این روایت را صاحب جامع الاصول در
کتاب خود و کذا الخطابی فی معالم السنن همچنین ذکر و خطابی در معالم السنن که نام کتاب اوست
عن ابی داود و بروایت عمار بن یاسر و ختان سنت نزد امام حنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی
ان فیه و از شعایر اسلام است تا اگر اجماع کنند اهل شهری بر ترک ان محاربه کنند امام با ایشان
چنانکه از ان و امثال ان و واجبست نزد شافعی و بعضی مالکیه و جماعه دیگر از علما بر رجال و زنان
و وقت ختان بعضی گویند روز هفتم است چنانکه عقیقه و نزد بعضی هفت سال و نزد بعضی
ده سال و نزد بعضی ده بروقت که خطرناک نبود و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصا نزد ما که سنت
است والا بجهت اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جایز نباشد و انکه در بعضی روایات
امده است که صحابه بعد از بلوغ فرزندان ختان میکردند مراد بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه بلوغ
لغوی مرادست یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت و سن تمیز الفصل الثالث عن جابر رضی

الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواک مطهرة للفم مسواک پاک کننده و مطهر
بفتح میم و سکون طا و بعضی بکسر میم تصحیح کرده اند بر قیاس الات و مرضاة للرب در راضی کننده است
مر پروردگار را یا محل رضای اوست زیرا که سبب تکمیل وضو و تیمم و پاکی دهن است که مقدمه مناجات
و قران و ذکر است سه هزار بار بشستیم دهن به مشک و گلاب هنوز نام تو گفتن نمی شاید
رواه الشافعی و احمد والدارمی والنسائی و روی البخاری فی صحیحه بلا اسناد و روایت کرده این حدیث را
بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق و تراجم و حکم ان در مقدمه گذشت و عن ابی ایوب
صحابی انصاری مشهورست که انحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت و حصول
در منزل او فرمود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار خصلت است
از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده باهم باشد چنانکه سابق گذشته گفته مقام
دراینجا اقتضا کرد که همین چهار کرد پس بر همینها اقتصار کرد و در ان وقت همین مقدار وحی شده و تحقیق
دیگر زیاده بران شده الحیاء یعنی شرم داشتن است و مراد احتباس و احتراز نفس است از ارتکاب
قبایح چنانکه گفته انقباض النفس از ذکر فواحش و تنگ مروة والاحیاء صفت غریزی و خلق جلی است
وادمی را دران اختیاری نیست و یروی الختان روایت شده الحیاء و این مناسب تر است
بانتقام چنانکه در عشرة فطرة مذکور شد و در بعضی روایات والحناء امده بکسر حا مهمله و تشدید نون
و گفته اند که این را وی خطا و تصحیف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پاست پس ان نیز
نجاست خاصکه از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب مویست پس ان از خصایص این امت
و در امم سابق نبود و کذا قالوا والتعطر والسواک دوم استعمال خوش نمودن و سیوم مسواک کردن
والنکاح و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج زن سنت کرد بر امم ادم از زمن آدم تا این شریعت
مشروعست رواه الترمذی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یرقد من لیل و لا نهار گفت عائشه بود انحضرت که خواب نمیکرد نه از شب و نه روز فیستیقظ الا یتسوک
بیدار میشد برفع و نصب هر دو روایت الا یتسوک قبل ان یتوضأ مگر انکه مسواک
میکرد پیش از انکه وضو کند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است
که وضو کرده رواه احمد و ابو داود و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم و هم از عائشه روایت
که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یستاک مسواک میکرد فیعطینی السواک لاغسله پس میداد
انحضرت مرا مسواک را تا بشویم ان را فابدأ به فاستاک پس پیش از ان که بشویم مسواک را خود
میکردم من یا جهت تبرک آب دهان آن حضرت و غایة محبت وی گویا که انحضرت نیز از داد ان مسواک
بعائشه همین قصد داشت نه مجرد شستن سه میان عاشق و معشوق رمزیست ثم اغسله

بشنیدم سواک را و ادفعه الیه و باز سپردادم سواک را با نحضرت و در وقت هنگام مرض بر امده است
که سواک بعایشه دادند که بدهان خود نرم کرده بدهد رواه ابوداود و ازینجا معلوم میشود که سواک
را اگر یکبار ترکرده نماز دهن جدا ساختند نشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر ترک بنار صالحین
و نازندان **الفصل الثالث** عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی
المنام اتسوک بالسواک روایت از ابن عمر که انحضرت گفت می بینم خود را در خواب که سواک میکنم
فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الاخر پس آمدند مرا دو مرد که یکی از ان دو بزرگتر است از دیگری فناولت
السواک الاصغر منهما پس دادم سواک خردتر از ان دو را فقیل لی کبر پس گفته شد مرا بده بزرگتر را فدفعته
الی الاکبر منهما پس دادم سواک را بزرگتر از ان هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کرده
بدادن او به بزرگتر را که افضلست از خرد و رسیده است بر تقدیم اکبر در امثال ان مثل طعام و شراب
و طیب و غیر ان متفق علیه و احمد و بیهقی از ابن عمر بحدیث را بی قصه منام نیز روایت کرده اند
که گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را بزرگترین قوم و فرمود امر کرده مرا جبرئیل
که بدهم از بزرگترین قوم و حدیث عایشه بالا نیز ناظر درین است مگر انکه این امر و نهی هم در منام
بود و عن ابی امامة ان رسول الله روایت است از ابی امامه باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قال گفت ما جاءنی جبرئیل قط نیامد مرا جبرئیل هرگز الا امرنی بالسواک مگر انکه امر کرده مرا بمسواک
کردن لقد خشیت ان احفی مقدم فی تحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در سواک که بیخ
کنم و از بیخ برکنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه و سکون حاء مهمله و کسر فا بلفظ مضارع از احفا
بمعنی سودن و بیخ کردن رواه احمد و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لقد اکثرت علیکم فی السواک هر اینه بتحقیق بسیار کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این
با مبالغه است در رعایت امتثال این امر و که و آوردن این فضیلت با اعتبار و اعتذار است
بابت در تشدید و مبالغ درین باب چنانکه عادت اهل کرم و مهربانیست و حسن او ادر
تکلیف و تحمیل رواه البخاری و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یستن بود انحضرت که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر
سین بمعنی دندان یا از سن بفتح ان بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان و عنده
رجلان و نزد انحضرت دو مرد بودند احدهما اکبر من الاخر یکی از ان دو مرد بزرگتر بود از دیگر فاوحی
الیه فی فضل السواک و پس وحی فرستاده شد بسوی انحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک
ان کبر پس گفت که اعط السواک اکبرهما بده مسواک را بزرگترین این دو را رواه ابو
داود و عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفضل الصلوة التی یستاک لها

میشود

میشود در ثواب نمازی که سواک کرده میشود برای وی علی الصلوة التی لا یستاک لها سبعین ضعفا بر نمازی
که سواک کرده نمیشود مراد از سبعین ضعفا هفتاد چند این یک نیست که از کثرت یا مراد خصوص
این عدد است والله اعلم البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سلمه تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف
از مشاهیر تابعین و اعلام ثقات امام کبیر کثیر الحدیث واسع الروایة احد الفقها السبعه
بالمدینه روایت کرده از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنه اربع وتسعین وقیل اربع و مائة
عن زید بن خالد الجهنی صحابی مشهور مات بالکوفه سنه ثمان وسبعین زمن عبد الملک وقیل فی
اخر ایام معاویه قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
لولا ان اشق علی امتی اگر نمیبود ترس انکه مشقت اندازم امت خود را لامرتهم بالسواک عند کل صلوة
هر اینه واجب میگردانیدم برایشان مسواک کردن نزد هر نماز و لاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل
هر اینه تاخیر میکردم عشاء را تا دو دانگ شب قال گفت ابو سلمه فکان زید بن خالد پس بود زید
بن خالد یشهد الصلوة فی المسجد حاضر میشد نماز را در مسجد و سواک علی اذنه و مسواک او بر گوش
او می بود موضع القلم من اذن الکاتب جای قلم از گوش نویسنده لا یقوم الی الصلوة الا
استن نمی استاد برای نماز مگر که سواک میکرد ثم رده الی موضعه بعد از ان می نهاد از بجای او
و بعضی در گوش خود رواه الترمذی و ابوداود الا انه لم یذکر کما نیست که ابوداود ذکر کرده است
این عبارت را که و لاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح **باب**
سنن الوضوء سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه و راه و روش امده و در
شرع بمعنی انچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی الله علیه وسلم گفتار و کردار
انچه ناطق شده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب در دین امیخواهد دلالت کند بر ان کتاب
خدا یا سنت رسول الله یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی انچه مواظبت کرده انحضرت بر ان
یا ترک احیانا این سه اصطلاح ثالث مشهورتر است میان اصولیان و مراد سنن
وضو افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از فرایض و سنن و از آب که در وضوی
کرد **الفصل الاول** عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ
احدکم من نومه چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فلا یغمس و در بعضی روایات فلا یغمسن
بنون تاکید پس باید که البته فرو نبرد دست خود را فی الاناء در اوند حتی یغسلها ثلثا تا
انکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است و با نیست ثابت
و انکه معین ساخت از ان وقت برخاستن از خواب بجهت انست که چون آب در ان بلاد
کم است غالب احوال استنجا ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسیار گی

بهوا شود منع استنجا عرق کند و باشد که دست بر آنجا افتد و پلید گردد چنانکه فرمود فانه لا یدری این
باتت یده زیرا که نمیداند که کجا از تن شما گذشت کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست
دستها را بشوید و بسیار بشوید تا پاک و نظیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرید و وضو نماید
این امری مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر
نشوید دست پاک است و آبی که در وی دست فرو برد نیز پاک ماند زیرا که پلید شدن دست
در خواب یقینی نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را
بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر نشسته دست در آب انداز آب نجس است گردد
و باید دانست که در اصل سنت غسل دست در ابتدا وضو در وقت برخاستن از خواب
باین علت که مذکور شد اگر چه در صورت برخاستن از خواب باشد و نزد بعضی لفظ بظاهر
حدیث سنت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق بمتفق علیه و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب
بر خیزد بعد از آن وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل
استنثار آنکه بینی انداختن چه فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که بدرستی که شیطان
شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای وساختن در بینی تحقیقت و کیفیت آن
موکول بعلم شارع و اوهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال
این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن
سکوت کرد و بعضی تاویل کنند و گویند مراد می باشد در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی
که همسایه بمجاورت دماغ و محل ابداع قوی ادراکیه است جمع گردد و مانع ایما ناادای حق تلاوت
و فهم معانی آن و باعث کدورت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات
شیطان است پس گویا شیطان در آنجا نشسته چنانکه فرمود در ترک تسمیه بر طعام شیطان همراه او بخورد و
ترک ذکر در خواب بخواب میکرد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد این وجوه مناسب است و طریق
اول اسلم و احکمت و در دین و الله اعلم متفق علیه و قیل لعبد الله بن زید بن عاصم و گفته شد
مر عبد الله بن زید که از کبار انصار است و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی
وضوی رسول الله گویند قاتل مسیلمه کذاب بشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحره سنه ثلث
ستین و عبد الله بن زید ربه دیگر است و او صاحب الاذان گویند این صاحب وضو رسول
است رید ندارد کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یتوضأ چگونه وضو میکرد آن
حضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد الله بن زید آب را که وضو توان کرد تا وضو کند و نماید آن را

کیفیت آنحضرت را فافرغ علی یدیه پس ریخت ریخت آب بر هر دو دست خود فغسل یدیه مرتین
مرتین پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض فاستنثر ثلثا پس آب
در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن بسیار ثم غسل وجهه ثلثا پس
بشست روی شریف خود را سه بار ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین پس بشست هر دو
دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح راسه بیدیه پس مسح کرد سر مبارک خود را به هر دو دست خود مسح دست
تر بکشد با آینده فاقبل بهما پس برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس و ادبر یعنی و دو
دست را از جانب پس بجانب پیش از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود بدأ بمقدم راسه آغاز
کرد مسح را بپیش سر خود ثم ذهب بهما الی قفاه پس برد هر دو دست را بجانب قفا خود یعنی
اقبال امتیست ثم ردهما پس باز گردانید هر دو دست حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه تا آنکه باز آمد
بجای که آغاز کرده بود از انجا یعنی ادبار است و کیفیت مسح بر وجه مسنون و مستحب آنست
که بنهد از هر دو دست سه انگشت بر پیش سر خود و ابهام و سبابه بر اصدار او و هر دو کف دست را جدا
دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب قفا بعد از آن بنهد هر دو کف دست بر پس سر و بکشد بجانب پیش
پس مسح کند بیرون هر دو گوش را به هر دو ابهام و درون هر یک را بهر دو سبابه همچنین نقل کرده شمنی
از محیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را بر پیش سر خود و بکشد از آن بسوی قفا بر
وجهی که در گیرد تمام سر را پس مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش را و مستعمل نمیکرد آب را بمنظر طرق
زیرا که استیعاب بیک آب مقصود نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش با آب سر منبا شد مگر باین مسح کرده
است بدان سر را ثم غسل رجلیه پس بشست هر دو پای در این حدیث در شستن پاها ی عدد
واقع نشد و در حدیث دیگر آمده که بشست پاها را و پاکیزه داشت و در احادیث دیگر ذکر عدد
نیز آمده رواه المالک و النسائی روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در
سنن و لابی داود نحوه و مراد از نحو بمعنی این حدیث که مالک و نسائی روایت کرده اند
که در معنی یکیست و در لفظ مخالفتی دارد و ذکر صاحب الجامع ذکر کرده است از صاحب جامع
الاصول که جامع صحاح سته است مقصود و مولف از این سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح
که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده انگار حدیث بهمین نیست و انچه در صحاح است
آنست که مولف ذکر کرده بقول خود فی المتفق علیه و در حدیث بخاری آمده که قیل لعبد
الله بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول الله گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای
تعلیم ما همچو وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فدعا باناء پس طلبید او ظرف آب را فاکفأ منه علی
یدیه پس نگونسار کرد او ظرف آب را ریخت آب را از آن بر هر دو دست خود فغسل یدیه فغسلهما ثلثا

بس نشست هر دو دست را بسیار ادخل یده بخرد اورد دست را یعنی در انا فاستخرجها پس برون اورد دست
یعنی گرفت ابی درا آورد فمضمض واستنشق من کف واحدة پس آب در دهن و در بینی کرد از
یک کف اب ففعل ذلک ثلثا پس کرد این را سه بار ثم ادخل یده بخرد اورد را فغسل وجهه ثلاثا پس نشست
روی خود را سه بار ثم ادخل یده فاستخرجها فغسل الی المرفقین مرتین مرتین پس نشست هر دو
دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل یده فاستخرجها فمسح براسه پس فرود اورد دست خود را
پس برون اورد از پس بر دو دست خود را از جانب پس و آورده از جانب پیش چنانکه
صورت آن معلوم شد ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ
ثم کان هکذا کان وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت همچنین بود وضوء پیغمبر صلی الله علیه وسلم
این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح است بجای آن لفظی ذکر کرده که مولف گفت
آن روایت مالک ونسائی است وقول مولف که گفت وفی روایة فاقبل بهما وادبر
وبدا بمقدم راسه ثم ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدا منه ثم غسل رجلیه
این روایت است از متفق علیه بجای فمسح براسه فاقبل بیده وادبر این موافق است با آنچه صاحب
مصابیح ذکر کرده وحکم کرده بدان مولف که آن روایت مالک ونسائی است و مترجمان نوشته‌اند
واین روایات دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است ودر مصابیح مذکور نیست وفی روایة فمضمض واستنثر
ثلث مرات بثلث غرفات من ماء پس آب در دهن و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار به سه
کف از آب ودر بعضی نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست وفی اخری ودر روایت دیگر
از متفق علیه همچنین آمده فمضمض واستنشق من کف واحدة پس مضمضه کرد واستنشاق
کرد از یک کف آب ففعل ذلک ثلثا پس کرد این را سه بار وفی روایة البخاری ودر روایتی دیگر که مخصوص
بخاریست همچنین آمده فمسح راسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة پس مسح کرد سر خود را پس اقبال
کرد هر دو دست را وادبار کرد یکبار ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای را تا هر دو
شتالنگ وفی اخری ودر روایتی دیگر مر بخاری را آمده فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة
واحدة پس آب در دهان کرد وبیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب و غرف بفتح غین یکبار بر داشتن
بدست وبضم آن پری کف یعنی آنکه احادیث ودر روایات در مضمضه واستنشاق مختلف
آمده در بعضی به سه غرفه آمده ودر بعضی بیک غرفه بفصل ووصل ومجموع صور محتملات متعدد است
چنانکه در شرح بیان کرده‌ایم ومذهب شافعی بقول صحیح آنست که هر دو به سه غرفه کند هر یک مضمضه
کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل ومذهب حنفی آنکه هر یک به سه غرفه کند هر یک مضمضه
کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفه باشند وهر دو طریق در احادیث آمده وتوان که گاهی چنین

کرده

کرده باشند وگاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت اوست بقیاس چه بینی ودهان هر یک
عضوی علاحده است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه اعضا ولا بد حدیثی که موافق نباشد راجح است
چنانکه در علم وصول مقرر شده است و شیخ ابن حجر نقل کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه
واستنشاق جایز است وجدا جدا کردن هر یک اب نازد ودوست‌تر دارم پس خلافی در میان نماند والله
اعلم وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال توضا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرة مرة گفت ابن عباس
وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبشست اعضا را یکیک بار ولم یزد علی هذا زیاده نکرد بر یکبار
شستن رواه البخاری وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم توضا
مرتین مرتین عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت وبشست اعضا را دو دو بار وعن
عثمان رضی الله عنه انه توضا بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام
وی مقاعد است وگویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستنگاه مردم
تا در اینجا بنشینند وسخن کنند وشعر خوانند وآنجای را چنین میگفتند ومقاعد جمع مقعد است
بمعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان الا اریکم وضوء رسول الله بنمایم شما را کیفیت
وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضا ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه بار رواه مسلم
پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضا گاهی یکیک بار بود وزمانی دو دو بار وحینی سه سه بار و تمام
احوال سه سه بار اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود ودو دو بار مبالغه
است در تطهیر واز انور علی نور خوانده‌اند وسیم مزید ثواب ومضاعف اجر گردانیده و سه بار
نهایت مرتبه تطهیر ومبالغه است وزیاده بر سه تعدی وتجاوز واسراف وظلم است ومنهی عنه است
واین بصورت زیادتست وبعضی نقصان چنانکه در حدیث آمده وبا وجود آن مبطل وضو نیست
ودر بعضی احادیث غسل بعضی اعضا سه بار وبعضی دو بار وبعضی یکبار نیز آمده واین صورت تماما تعدد
است که در احادیث ورود یافته واین همه برای بیان جواز وتوسیع دایره است وترک بعضی یکبار
شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهوره وصحیح آنست که موجب اثم نیست از
جهت صحت حدیث وارد در آن وامام محمد در موطا خود گفته که شستن سه بار افضلست ویکبار
بار کفایت ویکبار اگر با اسباغ واکمال باشد نیز طاقت مذهب ابی حنیفه اینست وشافعی گفته که
دوست ندارم زیاده بر سه را واگر کند حرام نمیگوید ومشهور از مذهب وی آنست که کرده
کراهیت تنزیهی وعن عبد الله بن عمر قال رجعنا مع رسول الله گفت که بازگشتیم ما با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم تعجل قوم عند العصر از مکه بسوی مدینه حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنکه رسیدیم
بر سر آبی که در راه بود من تتمة الحدیث شتابی کردند واضطراب نمودند که وقت رود در وضو کردن

نزدیک نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد و میگذشت فتوضؤا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و ایشان
شتابی کننده بودند در وضو و عجال بکسر عین و خفت جیم و بضم عین و شدة جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل
یعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما بایشان و اعقابهم تلوح و پاشنهای پای ایشان
هویدا بود در چشم خشکی لم یمسها الماء نرسیده بانها آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ویل للاعقاب من النار وای مر پاشنهها را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی
پاشنهها بود نسبت ویل بانها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنهاست که تقصیر کرده
در شستن آن و یحتمل که عذاب مخصوص پاشنهها باشد و هو الظاهر و ویل بمعنی سختی عذاب
و هلاک آمده و نام وادیست در دوزخ استیعاب عضو کامل و تمام کنند وضو را چنانکه هیچ جزوی از
اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیث دیگر آمده است که اگر مقدار یک ناخن خشک بماند
وضو درست نبود رواه مسلم و در حدیث دلیلست بآنکه شستن پایها در وضو فرض است
بزرگ آن وعید فرموده و مسح کفایت نمیکند و همین است مذهب ائمه جمهور اعصار و امصار و ثابت
نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشند در اجماع هر که بیان کرده وضوی پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم کرده از ابو هم از صحابه اعظام مثل علی و عثمان و عبد الله بن زید که او را حاکی وضوء رسول
الله گویند و انس و جابر و ابوهریره و عبد الله بن عمر جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت
می شست پایهای مبارک خود را در وضو و وقتی که در موزه بود مندو احادیث لا یعد و لا یحصی
و اصل برتبه تواتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بزرگ آن در احادیث
بیشمار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمده که صحابه مسح میکردند پایها خود را تا که امر کرد رسول
خدا صلی الله علیه و سلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوب
کردیدان و طحاوی از عبد الله بن سلمان روایت کرده که گفت گفتم عطای خراسانی را که از اکابر
تابعین است آیا رسیده است ترا که هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم که مسح کرد
بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند علما اجماع کردند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه
سابقا اختلافی در آن داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر رفع میکند اختلاف سابق
را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر حکمی در ینجا خود خلاف نقل میکنند که
بعضی قایلند بمسح و بعضی میان بجمع غسل و مسح و بعضی بتخییر میان هر دو جواب
آنست که این خلاف در ینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی غایت آنکه
این اجماعی نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما
سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد و الله اعلم و خلاصه

سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم مجمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله
علیه و سلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان کرده و روشن گردانیده که مراد الله چیست و الله
اعلم و عن المغیرة بن شعبة قال ان النبی صلی الله علیه و سلم صحابی مشهور است اسلام آورد عام
الخندق و بعضی گویند اول مشاهد حدیبیه است از امرا مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب
مشوره اوست گفت پیغمبر که آنحضرت توضأ فمسح علی ناصیته وضو کرد پس مسح کرد بر موی
پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح سر اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب
مسح تمام سر است چه در قران مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام
سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق سر است کل یا بعض
یعنی اگرچه دو سه موی باشد زیرا چه مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعضی
صادق و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث
ناصیه است و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی
اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر کمتر از آن واجب ادا یافتی گاهی برای بیان جواز از آن
نیز کردی و روایات در مذهب امام احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه
و اغلب روایات موافق مذهب مالک و در روایتی مسح اکثر سر و از بعضی مشایخ حرمین
شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة مسح الراس مع مالک
و امام حنیفه فرماید که آیه قرآن مجمل بود و حدیث بیان کرده و تفصیل این سخن در شرح سفر
السعادة کرده شده است و آنکه فرمود علی العمامة و مسح کرد بر دستار محمول بر آنست که چون
بادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای این سنت که
مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامة طریقة تطهیر و تنظیف
فی الجملة و بر مذهب مالک از برای تتمیم و تنظیف فرضست که مسح تمام سر است که بر بعض
سر کرد و بقیه بر عمامه کرده و تورپشتی گفته که تواند که او هم راوی باشد شاید که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بطریق عادة بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مسح کرد بر آن و الله
اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال چون مسح بر جبائر و بر موزه چنانکه بر موزه کنند درست نیست
نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بطریق استقلال بطهارت پوشیده
باشد و ساتر تمام سر باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود و علی الخفین ناظر برین
معنی است و تورپشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث
و اکثر دوران قاعدی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بجز درین خبر محتمل حکم بدان

نتوان کرد الا اگر جزی باشد مثل مسح خفین و رعایت ظهور و اشتهار مانند روشنی افتاب والله
اعلم رواه مسلم وعن عایشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن
گفت که بود آنحضرت که دوست میداشت آغاز کردن را از جانب راست و ما استطاع یا آنکه
میتوانست و درین کلمه اشارتست بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود فی شانه کله در کارهای
خود کار خود همه کارهای خود یعنی در همه کار ابتدای دست کردی و جانب دست اختیار کرد
پس از آن بیان کارها و تفصیل آن کرد و بقول خود فی طهوره در طهارت کردن چنانکه در وضو
اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها معا شسته میشود
و ترجله و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی و نعله و در نعلین پوشیدن
اول پای راست درآوردی متفق علیه و ذکر این سه چیز بطریق تمثیل است و هر چه از باب
تشریف و تکریم و تزیین است همین قبیلست چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه درآوردن
و در مسجد درآمد و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن
و موی بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار
کرده اند و بعضی یمین حالق کذا ذکره بعضهم فی مناسک الحج والاول اصح و اظهر و آنچه
از ضد این باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و درآمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی
و برآوردن جامه و ماننده آن مستحب در وی آغاز بچپ است و از این همه بحکمت شرف و کرامت
راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست
راست مقدم است بر همسایه دست چپ راستی در همه جا معتبر است

الفصل الثانی

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم چون بپوشید بپوشید جامها را
از جامه و نعلین و موزه و جز آن و اذا توضاتم و چون وضو کنید وعن سعید بن زید یکی از عشره
مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا وضوء لمن لا یذکر اسم الله علیه نیست وضوی هر کسی را که ذکر نکرد نام خدا بر وی و منقول از
سلف این لفظ است سبحان الله العظیم وبحمده و بعضی گفته اند افضل بسم الله الرحمن
الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام رواه
الترمذی وابن ماجه ورواه احمد و ابو داود وعن ابی هریرة والدارمی عن ابی سعید الخدری
عن ابیه وزاد فی اوله زیاده کرده اند احمد و ابو داود و دارمی در اول حدیث این کلام که لا
صلوة لمن لا وضوء له پس معنی این حدیث باشد که نیست نماز هر کسی را که نیست مر
کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وی پس لازم آید که نیست نماز هر کسی را که ذکر نکرد نام خدا بکه

تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از اصحاب وی
واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور
این محمول بر نفی کمالست اما روایت احمد و ابو داود و دارمی که مذکور شد این احتمال را دارد
زری اندازد کما لا یخفی و حجت جمهور قول خداوند تعالیست که فرمود اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم الآیه فرمود چون بایستید برای نماز بشوئید رویها خود را و دستهای
خود و ذکر تسمیه نکرده و اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و در آنچه امر کرده است
وی تعالی نبود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث از ابو هریره و ابن عمر بیاید که پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا و استحباب بود و سنت وی اختیار طحاوی و
قدوریست و در هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است وعن لقیط روزن کریم بن صبرة
بفتح صاد و کسر با صحابی است مشهور است معدود است در اهل طایف قال قلت لقیط بن صبره
گفت گفتم یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء خبر ده مرا از وضو که حسن وی و کمال وی در
چیست قال اسبغ الوضوء گفت آنحضرت تمام و کمال و تر و تازه بکن وضو را وخلل بین
الاصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و تخلیل در لغت چیزی را در میان آوردن
و تخلیل اصابع سنت است نزد ابی حنیفه و شافعی نزد احمد تخلیل انگشتان پای سنت است
بخلاف دو در تخلیل انگشتان دست دو از وی روایت مشهور است که سنت است
و در روایتی نیست زیرا که تفریج اینها مغنی از تخلیلست و نزد مالک تخلیل مخصوص به
انگشتان پاست و از آنکه زن نکند باکی نه ولیکن گفته است که تخلیل خوش آید تر است
نفس را و این بر تقدیر است که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و گشاده باشد و اگر
بیکدیگر چسپیده و متصل باشد چنانکه بی تکلف آب در میان اینها در نیاید و واجب است تخلیل
و وعید بزرگ بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در حدیث آورده است محمول
بر خصوصیت اوست و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا ذکره الشیخ ابن
الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پای آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای
راست و ختم کند بخنصر پای چپ و انگشتان دست بدر آوردن بعضی در بعضی است
وبالغ فی الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی و بالغ فی المضمضة و الاستنشاق
و حد مضمضه پر کردن تمام دهن است با آب و مبالغه در آن آنکه از وی بگذرد و نزد بعضی
کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی الا ان تکون صائما مگر آنکه باشی روزه دار که با [illegible]

اینها در هنگام سنت نیست بلکه مکروهست بجهت توهم فساد روزه است و مضمضه و استنشاق
فرضست نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنتست نزد امام مالک و شافعی
در هر دو و سنت در وضو فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم اجمعین رواه ابو
داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه والدارمی الی قوله بین الاصابع یعنی عبارت کرد
بالغ و استنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست وعن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک و رجلیک
چون وضو کنی تخلیل کن انگشتهای هر دو دست و هر دو پای خود را رواه الترمذی وروی ابن ماجه
نحوه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن المستورد بن شداد مستورد بضم میم وسکون سین
مهمله و بفتح فوقانیه و سکون واو و کسر راء و آخر دال و شداد بفتح شین و تشدید دال معدودست
در اهل کوفه و در وفات آنحضرت کودک بود ولیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه وسلم قال
رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلک
چون وضو میکرد می مالید و نرم میکرد اصابع رجلیه بخنصره انگشتان هر دو پای خود را بانگشت
خرد خود و ذلک بخنصر یستلزم تخلیلست بدان و بعضی گفته اند که اینجا بمعنی تخلیل است
و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی در درون انگشتان آسانتر است و نرمتر است
بخردان مناسب ترست رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه وعن انس قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب
فادخله تحت حنکه پس میبرد آنرا در زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون دهان
و تحت حنک زیر زنخدان و این تر دستن روی بود که از تتمه اوست نه بعد از فراغ وضو
چنانکه بعضی توهم کرده فخلل به لحیته پس تخلیل بآن کف از آب لحیه مبارک خود را و قال و
فرمود و هکذا امرنی ربی اینچنین امر کرده است مرا پروردگار من رواه ابو داود وعن عثمان
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته روایتست از امیر المؤمنین عثمان رضی
الله عنه که بود آنحضرت تخلیل میکرد لحیه شریف خود را رواه الترمذی والدارمی احادیث
در تخلیل لحیه بطریق متعدده آمده و در بعضی سخن است و ترمذی از بخاری آورده که
گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیث است که علما از شفیق از ابی وائل از حضرت عثمان
روایت است و تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت نزد امام ابو حنیفه و محمد
و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی سنت است و امام مالک
گفته اگر ترک کرد لحیه را سهوا روا باشد و اگر عمدا کرد اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه سنت که در آرد

انگشتها

انگشتها از زیر لحیه و ببرد بجانب فوق و تخلیل بعد از تخلیف غسلست چنانکه ظاهر حدیث دیگرست
وعن ابی حیه بفتح حاء مهمله و تشدید تحتانیه نام وی عمرو بن نضر الوادعی تابعی است حدیث
کرده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال گفت ابو حیه رایت علیا دیدم علی را رضی الله
عنه توضأ وضو کرد فغسل کفیه پس شست هر دو کف دست خود را حتی انقاهما تا آنکه پاک
کرد آنها هر دو کف دست را ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا پس ترا آب در دهان کرد سه بار و آب
در بینی کرد سه بار و غسل وجهه ثلثا و شست روی خود را سه بار و ذراعیه ثلثا و شست هر دو
دست را تا آرنج سه بار و مسح براسه مرة و مسح کرد بسر خود را یکبار ثم غسل قدمیه الی الکعبین
پس شست هر دو پای خود را تا دو باشنه ثم قام فاخذ فضل طهوره پس ایستاد علی رضی
الله عنه پس گرفت بقیه آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید آب و حال آنکه وی
ایستاده است ثم قال احببت ان اریکم کیف کان وضوء رسول الله پس گفت دوست
داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ازینجا معلوم شد که آب
ایستاده خوردن جایز باشد و بعضی از آن مخصوص باب وضو داشته اند و تفصیل کلام درین
مسئله و بیان اختلاف در آن باب الاشربة یاد نماید ان شاء الله تعالی رواه الترمذی والنسائی وعن
عبد خیر بفتح خاء معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر مخضرمست دریافته زمن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی ابن ابی طالب را و بود از کبار اصحاب
علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرده از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته قال نحن جلوس
ننظر الی علی گفت عبد خیر نشسته ایم ما نگاه میکنیم بجانب علی رضی الله عنه حین توضأ فادخل یده الیمنی
هنگامی که وضو کرد پس در آورد دست راست خود را یعنی در آوند آب فملأ فمه پس پر کرد
آب دهن خود را فمضمض پس بجنبانید آب در دهن و بعضی مضمضه جنبانیدن است در دهان
واستنشق و آب در بینی کرد و نثر بیده الیسری و بیفشاند بینی بدست چپ ففعل ذلک
ثلثا بکرد از سه بار ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله کسی که خوشحال میکرداند او را
که نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره پس باید که نظر کند باین
وضو که من کرده ام زیرا که این وضو پیغمبر خداست یعنی وضوء آنحضرت باین طریق اینجا اگر چه
روایت کرده همین مضمضه واستنشاق و استنثارست و تثلیث آنها بود و بیان آنکه
هر دو بیک کف بوند و بطریق چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی
در آن نبود و الله اعلم رواه الدارمی وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه روایتست رسول
الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم مضمض واستنشق من کف واحد مضمضه

کرده واستنشاق از یک کف فصل فکند ثلث کرد از اسربارا اینجا مقصود همانست که در حدیث
علی رضی الله عنه بود رواه ابوداود والترمذی وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی
الله علیه وسلم مسح برأسه روایتست از ابن عباس که آنحضرت مسح کرد بر سر خود را واذنیه
وبهر دو گوش خود باطنهما بالسباحتین مسح کرد باطن هر دو گوش بدو انگشت که نام
آنها سباحتین ومشهور مسبحتین است بجهت اشاره بدانها در تسبیح با حدیث حق بجانب
وان انگشت است که متصل انگشت نر است وازا انگشت شهادة نیز گویند واین نام
اسلامی است ودر جاهلیت ازا سبابه نامیدند از سب بمعنی دشنام زیرا که عرب بدان
مردم را سب میکردند ودر وقت سب بدان اشارت مینمودند وهم ازین جهت دیگر این
نام مکروه بنداشت وگاهی در بعضی بجوامع این لفظ نیز اطلاق مینمایند ودر اینجا نیز در
بعضی نسخ بالسبابتین واقع شده وظاهرهما بابهامیه ومسح کرد ظاهر هر دو گوش را
که در جانب سر است بهر دو انگشت نر خود رواه النسائی وعن الربیع بضم را وفتح با موحده
وکسر یای تحتانیه مشدده بنت معوذ بضم میم وفتح عین وتشدید واو مکسوره در آخر ذال
معجمه صحابیه انصاریه که از بیعت کنندگان تحت الشجره است صاحب قدر عظیم روایت کرده از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انها رأت النبی صلی الله علیه وسلم که وی دید پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یتوضأ وضو میکرد قالت گفت ربیع بنت معوذ فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر پس
مسح کرد آنحضرت سر خود را آنچه پیش است ازوی وآنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را
از پس وازپیش وصدغیه ومسح کرد هر دو صدغ خود را وصدغ بضم صاد میان گوش و
چشم وموی فرو افتاده برین موضع واذنیه ومسح کرد هر دو گوش را مرة واحدة یکبار و
فی روایة انه توضأ وآمده در روایتی که آنحضرت وضو کرد فادخل اصبعیه پس در آورد
دو انگشت خود را فی حجری اذنیه در دو سوراخ هر دو گوش وحجر بتقدیم جیم بر حای مهمله سوراخ
رواه ابوداود ودر روایت کرد این حدیث را این روایت بهم ابوداود وروی الترمذی الا
ولی وروایت ترمذی روایت نخستین را از انها رأسه مرة واحدة واحمد وابن
ماجه الثانیه وروایت کرد احمد وابن ماجه روایة دوم یتوضأ تا آخر بدانکه احادیث در
مسح سر مطلق آمده یا مقید بیکبار واین احادیث در صحیح است ودر بعضی احادیث
مرتین نیز آمده واز اوسوم بشنعت داشته اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده
الحاصل همین است که یکبار ودو بار وسه بار وضو شامل غسل ومسح هر دو است
وقول شافعی بتثلیث مسح باین حدیث است وبقیاس مسح بر غسل وجواب آنست که

این حدیث محتملست واحادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد وحمل محتمل بر متعین لازم است
وبنای مسح تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد ودر فتح الباری گفته که در هیچ طریق از
صحیحین ذکر عدد نیامده واکثر علما برآنند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است وابو
داود گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است وشیخ
ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده است ولیکن آنها بمخالفت احادیث صحیحه حجت
نیست نزد اهل علم انتهی واز اینجا این قبیل آمده محمولست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید بر علت
ودر روایتی غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایت گفته که مشروع
ومرویست از ابوحنیفه ودر بعضی شروح هدایت گفته که حسن از ابوحنیفه روایت کرده است
که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم وعن عبد الله بن زید انه رأی النبی صلی
الله علیه وسلم توضأ وانه مسح رأسه روایتست از عبد الله بن زید که آنحضرت را دید که وضو
کرد ومسح کرد سر خود را بماء غیر فضل یدیه بآبی که غیر آب زیاده تری هر دو دست است یعنی
آب جدید گرفت ومسح کرد وتری آب که در کف مانده از شستن دستها اکتفا نکرد و
در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقیست از غسل اعضا مغسوله کافیست
وحکم آن دارد که گویا آنرا گرفت وکافیست تری باقی از مسح وحدیثی نیز درین باب از
ابن مسعود نقل میکنند ودرین نیز روایت ابن حنیفه بماء غیر بای موحده من فضل یدیه یعنی
بآبیکه باقی مانده است از زیادتی دست وصحیح همان روایت مذکور در متن زیرا که در روایت دیگر
صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید اما بس اول وافضل همان باشد وآب باقی نیز
در دست روا باشد رواه الترمذی ورواه مسلم مع زوائد یعنی ترمذی این حدیث را همین قدر
روایت کرد ومسلم را نیز روایت کرده است لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه واستنشاق
وغسل وجه باقی اعضا وضو باشد ومصنف چون ذکر زوائد را در احادیث دیگر آورده است
بر همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بماء جدید اقتصار نمود فافهم وعن
ابی امامة ذکر وضوء رسول الله روایت از ابی امامه که ذکر کرد وضوء پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال
گفت ابوامامه وکان یمسح المأقین وبود آنحضرت که مسح ماقین میکرد ودر شستن روی هر دو کنج چشم را
وماق وموق بهمزه وبغیر همزه طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی
القاموس وجوهری گفته از جانب بینی وگوش هر دو ولفظ حدیث احتمال هر دو دارد
لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است وبمعنی ثانی ملاحظه هر یک ونکته است
که شستن هر دو داخلست در لفظ ... وقال وگفت ابوامامه با آنحضرت الاذنان من

الراس گوشها از سراست و داخل در دست و از اینجا دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها
را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه آب جدید و گوید حکم اول ائمه ازو متفقند
و نزد بعضی گوشها از روست و همراه وی مسح کنند و بعضی گویند ملاک گوشها از سراست
مذهب ماست و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشایخ مذهب وی زیرا که غالب کسی که وصف
کرده وضوء رسول خدا را ذکر کرده که سر او و گوشهارا بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار
بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را باب جدید مسح کنند و قرین
باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال باب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماند
بآب جدید بگرفت والله اعلم رواه ابن ماجه و ابو داود و ترمذی و ذکر او ذکر کرده اند ابو
داود و ترمذی که قال حماد که گفته است حماد که یکی از روات لا ادری در نمی یابم که این قول
الاذنان من الراس من قول ابی امامة از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته یا قول
رسول الله یا از قول پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم عبارة حدیث که مولف آورده محتمل
هر دو معنی است و نزد علما هم از اینجا ناشی است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال جاء
اعرابی الی النبی آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم یسأله عن الوضوء در حالیکه
بپرسید او را از کیفیت وضوء و کمال وی فاراه ثلثا ثلثا پس نمود آنحضرت آن اعرابی را
شستن اعضاء سه بار ثم قال هکذا الوضوء پس فرمود همچنین است کمال وضوء فمن
زاد علی هذا فقد عصا و تعدی و ظلم پس کسی که زیاده کرد بر سه بار شستن پس بتحقیق
بد کرد و از حد در گذشت و ظلم کرد رواه النسائی و ابن ماجه و روی ابو داود معناه وعن
عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه یقول روایتست از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین
معجمه و فتح فای مشدده که وی شنیده پسر خود را میگفت اللهم انی اسألک القصر الابیض
عن یمین الجنة خداوندا من سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت قال
گفت عبد الله ای بنی سل الله الجنة ای پسرک من بطلب از خدا بهشت را وتعوذ به من
النار و پناه جو بخدا از آتش دوزخ این بحکم و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی
خاص بر صفت مخصوص از بهشت طلب داری تو اگر خواهی که ترا خدا ایمن دارد از آتش دوزخ
نگاه دارد و به بهشت در آرد فانی سمعت رسول الله پس بدرستی که من شنیدم پیغمبر خدا
را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت انه سیکون فی هذه الامة قوم بدرستی که شان اینست
نزدیکست که باشند درین امت گروهی که یعتدون فی الطهور والدعاء میگذرند از حد ادب
و اعتدال در طهارة و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارة بزیادة بر سه بار شستن

و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه با جد وسواس کردن و در دعا بسط
بانگ از اب طلب کشیدن و مطلبی معین در خواستن و خارج از حیطه امکان و عادة طلب
داشتن رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه وعن ابی بن کعب صحابی عظیم الشان سید القراء و
سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه النبی
صلی الله علیه و سلم قال ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان گفت بدرستی که مر وضوء را
دیویست در وسواس افکنده که گفته میشود و نام برده میشود مر او را ولهان مشتق از وله
بمعنی اندوه و در رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او بولهان بجهة اندوه و تحیر
او در حرص بر طلب وسوسه افکندن مردم را در ان یا این صفت انسانیست که بجهت وسوسه
وی در حیرة و اندوه افتاده بمجاز بران شیطان اطلاق کرده اند فاتقوا وسواس الماء پس
بپرهیزید و وسواس او که در وضوء می آرد و در اسراف آب می اندازد و از حد بیرون می افکند
رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و لیس اسناده بالقوی عند اهل الحدیث
گفت ترمذی که این حدیث غریبست که جز یککس از روایت نکرده و اسناد او قوی نیست
نزد علما حدیث لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة زیرا که ما نمیدانیم هیچ یکی که مسند آورده باشد او را
جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی و هو لیس بالقوی عند اصحابنا و وی امینست
قوی و ثقه و نزد یاران ما که اهل حدیث اند و اختلاف کرده اند علما حدیث در وی و تضعیف
کرده اند او را وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رسول الله گفت معاذ دیدم پیغامبر
خدا را صلی الله علیه و سلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه رواه الترمذی چون وضو میکرد
مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشه جامه خود ظاهر آنست که مراد شوخه جامه باشد که بوده
بوده و ماحی اجرای آن ماده در نشسته و اگر قوت او اشامل آن دارد نیز دور نیست رواه
الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود مر پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم خرقة ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء بچید و میگرفت پاره خرقه آب از
اعضاء خود پس از وی از اینجا معلوم شود که جامه علاحده داشته برای نشف وضو
رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس بالقائم روایت کرد از ترمذی و گفت این حدیث
نیست اسناده یعنی قوی و ابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث و ابو معاذ که
روایت کنند این حدیثست ضعیف است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این حدیث
را روایت کرده و هر دو را تضعیف حدیث اول که گفته رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد
افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه

علیه وسلم رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تنشیف بعد از وضو وانها
را مکروه داشته اند بجهت که آب وضو وزن کرده میشود انتهی ودر کتب صوفیه است که اگر بقصد
تکبر باشد مکروه نیست واگر بقصد تکبر و تشبه باشد مکروه است ونزد بعضی اولی انست که
نکنند زیرا که در روی از الاثر عباد نشست وآب وضو تسبیح میکند خدا تعالی را مادام
که تراست والله اعلم **الفصل الثالث** عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است ثقة
انس را وامام محمد باقر را وسفیان ثوری وابن عیینة ازوی شنیده اند واحمد وغیر او را
تضعیف کرده وگفته اند کثیر الوهم بود در اخبار وواهی الحدیث بود ومعین گفته لیس
بشی قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت
گفتم مر ابی جعفر را که محمد باقر علی زین العابدین است سلام الله علیهما وعلی ابائهما الکرام
بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینه مطهره بود وثقه وکثیر الحدیث ودرایت وارد
از پدر خود امام زین العابدین وابن عمر وجابر روا آمده شده وی بر جابر بن عبد الله انصاری
بسیار بود ودعا ازوی استماع حدیث بسیار میکرد وگویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجابر اشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو بقلم خواهد بود ولقبت باقر نیز از زد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وبقر در لغت شکافتن وفراخ کشادن است وهمی محمد
بن علی زین العابدین المتبقر فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کبیر
السن شده بود واعمی گشته پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر ری گفت مرحبا
مرحبا یا ابن رسول الله وولد به علیه ور بجانب پس دست در جیب امام باقر می آورد برکردن
وسینه وی نقل میکرد از وی بوی اخلاص وعقیده در مشام انس ومحبت می شمید
ای گل ز تو خوشنودم تو بوی کسی داری ۞ وی سرو ز تو شادم شکلت بکسی ماند ۞ ومیگفت
بپرس از من یا ابن اخی هرچه بخواهی از احادیث رسول صلی الله علیه وسلم که در باب
احادیث میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدثک جابر
ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة مرة ومرتین مرتین وثلثا ثلثا آیا حدیث کرده و
خبر داده است ترا جابر که آنحضرت وضو کرد وشست اعضای را گاهی یک بار
وگاهی دو دو بار وگاهی سه بار قال نعم گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا جابر
بدان رواه الترمذی وابن ماجه وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین
مرتین وضو کرد وشست اعضا را دو دو بار وقال هو نور علی نور وگفت شستن دو بار نور بر

نوبت

نوبت یعنی طهارت بر طهارت وسنت بر فرض وسبب مزید نورانیت است ودرین لفظ
تلمیح است وتنبیه بتحجیل وعن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ
ثلثا ثلثا گفت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه که آنحضرت وضو کرد سه بار وقال فرمود
هذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراهیم این وضوی تمام مکمل است ووضوی
پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت ونظافت
مخصوص است واز ینجا معلوم میشود که وضوی انبیا سابق نیز بهمین نهج وخصوصیات
بوده است مگر آنکه اشارة بهذا الخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث
بران دلالت دارد رواهما رزین روایت کرد این دو حدیث را رزین والنووی ضعف الثانی
فی شرح مسلم وشیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که عثمان است رضی الله
عنه در شرح صحیح مسلم وعن انس قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یتوضأ لکل صلوة وضو میکرد برای هر نماز وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث رواه الترمذی
وبود یکی از ما که بسنده میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد ووضو نمی شکست پس بعضی
میگویند که آن بطریق اخذ عزیمت وعمل بظاهر کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
الایة وعن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حا وبا موحده شده ابو عبد الله انصاری یعنی ذکر کرد او را
ثقه صاحب حلقه روایت میکند از ابن عمر وانس وغیر خود از مشایخ امام مالک تحصیل
میکرد او را امام مالک وذکر میکرد بعبادت وفقه وعلم مات سنة احدی وعشرین قال قلت گفت محمد
بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر عبید الله بن عبد الله بن عمر از تابعین ثبت ثقة قلیل
الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد العبادة ارأیت وضوء عبد الله
بن عمر لکل صلوة خبر ده مرا از وضو عبد الله بن عمر برای هر نماز طاهر کان او غیر طاهر او وضو
باشد یا وضو عمن اخذه از که گرفته است از او واز که رسیده است او را این روایت
فقال پس گفت عبد الله بن عبد الله حدثته اسماء بنت زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را
اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست وزید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود
کلان تر ازوی واز مهاجرین اولین است اسلام او پیش از عمر او حاضر شد وقایع بدر را
ومشاهد دیگر که بعد از انست که شهید شد یوم الیمامة در خلافت امیر المومنین ابی بکر بن
الصدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است ازوی عبد الله بن
عمر واسماء بنت زید از صحابیات است ان اسما حدیث کرد عبد الله بن عمر را ان عبد الله بن
حنظلة بن ابی عامر الغسیل عبد الله بن حنظله غسیل که پدر وپسر هر دو صحابه اند وحنظله

غسیل از سادات صحابیست در روز احد شهید شد و وقتی وی را بدان بغسیل لقب یافت مشهور است
و عبد الله در وقت وفات آنحضرت هفت ساله بود و روایت کرد حضرت وی و مروی حیره و فاضل
بود از انصار بود و در واقعه حره و انا ابو راب بر حنظله کا فراز عالم رفت و داخل بادیه
ثقافة گفت حدثتها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث کرد عبد الله بن حنظله را
بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان امر بالوضوء لکل صلوة را امر کرده شده بود به وضو
برای هر نماز طاهر او بود یا غیر طاهر و وضو میشود باقی و ضوء فلما شق ذالک رسول الله پس هر گاه
سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم امر بالسواک عند کل صلوة امر کرده
شد بمسواک کردن نزد هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمه شریف وی و منسوخ کرده شد
وضو برای نماز الا من حدث مگر از جهت بی وضوئی قال گفت عبد الله بن عبد الله
فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک پس بود عبد الله بن عمر رای میزد و اعتقاد میکرد
مر او را قوتست بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ و
وجوبست و لیکن اولیت افضلیت مر کسی را که توانا گرد باقیست ففعله حتی مات پس
کرد عبد الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو بن العاص
ان النبی صلی الله علیه و سلم مر بسعد و هو یتوضأ روایتست از عبد الله ابن عمر که گذشت
آنحضرت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکند و آب بسیار میریخت فقال
ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت چیست این اسراف آب قال أفی الوضوء سرف
گفت سعد آیا در وضو اسراف هست و در آب که عزیز الوجود و کمیاب است و مبذولست
عاده چه اسراف باشد قال نعم گفت آنحضرت در آب اسراف میباشد وان کنت علی نهر جار
اگر چه تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف چه اسراف در صورت منصوص
نیست و بعضی گویند اگر چه در تحقق اسراف باشد اسراف در عمر و تضییع وقت است
و نزدیک بانیست که بعضی گفته که مراد باسراف در حدیث اثمست یعنی اگر در کنار
نهر جاری اسراف نفسع آب نیست و لیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی هست رواه احمد و ابن
ماجه و عن ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
من توضأ و ذکر اسم الله کسی که وضو میکند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس
بدرستی که وی پاک میکند از تن خود را همه و من توضأ و لم یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع
الوضوء و کسی که وضو میکند و ذکر نکند نام خدا را پاک نکرده اند مگر جائی وضو را و این حدیث
مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بوده و اجب چنانکه گذشت و عن ابی رافع قال کان

رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ وضوء الصلوة بود آنحضرت چون وضو میکرد نماز را حرک
خاتمه فی اصبعه رواه الدارقطنی و روی ابن ماجه الاخیر میجنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک
خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضوست و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر
فراخ بود جنبانیدن وی سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب روایت
کرد این دو حدیث را دار قطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را باب الغسل بضم غین
و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آبی که بدان
شوینده و بکسر غین چیزی که سر شویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب و شستنی
شستنی هر دو باشد و غسالة بضم غین آنچه که بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا
الفصل الاول عن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند
مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزی مراد دو شاخ ایجاد دو دست و دو پای
زنست یا دو ران و دو ساق وی یا دو ران دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پس
در تعب و مشقت انداز زن را و جمع کند فقد وجب الغسل پس تحقیق واجب شد یعنی
بر مرد و زن وان لم ینزل و اگر چه انزال نکند هر دو بیرون نیاید منی و همین است مذهب ابی ابو
و اکثر صحابه و خلفاء اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه و عن ابی سعید خدری قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت نیست
آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی
انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن
بقول خود قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله هذا منسوخ گفت محی السنه این حدیث انما الماء
من الماء منسوخست چنانکه از ابی بن کعب روایتست که این رخصتی بود در اول اسلام
بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این
در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون التقا مرد در فرج زن در رون
رفت والتقاء ختانین شد غسل واجب شد انزال کند یا نه و قال ابن عباس و گفت ابن
عباس انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلامست که چه بیند زنی غسل واجب نکرد
و اگر چه خواب کرده بیند و لذت که جنبیده یاد دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول شیخ نباشد و حمل این
کرد این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتدای اسلام بود پس از آن
منسوخ گشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت انما الماء من الماء
فی الاحتلام ترمذی و لم اجده فی الصحیحین و نیافتم این را در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض

از مولف بر صاحب شرح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب
این اعتراض آنست که مصنف محیی السنة این قول ابن عباس را از برای دفع توهم حدیثین
آورده است نه بان طریق که حدیثی است از صحاح که در باب آورده وعن ام سلمة قالت قالت
ام سلیم گفت ام المؤمنین سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنه یا
رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق بدرستی که خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن
یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطئه و اعتراض است از این سوال
کردن فهل على المرأة من غسل اذا احتلمت پس وی چون نهی کرده از حیا در پرسیدن حق
پس پرسیدم آیا هست بر زن غسل وقتی که احتلام کند و جواب بیند چنانکه مردان می بینند قال
نعم گفت آنحضرت آری هست بر زن اذا رأت الماء چون بیند آب را چنانکه حکم مرد همچنین
است فغطت ام سلمة وجهها پس پوشیده ام ام سلمه روی خود را از جهت شرم وقالت گفت
یا رسول الله او تحتلم المرأة یا جواب می بیند زن آنجا که آب برآید از وی قال نعم گفت آنحضرت
آری می بیند و می برآید آب از وی تربت یمینک خاک آلوده باد دست اصل معنی این ترتیب
دعا است بذل و افتقار بعد از آن همچنین زبان زد عرب شده که در وقت تعجب و ندبت
این عبارة را اطلاق کنند و حقیقت معنی از آن مراد ندارند و مراد آنست که عجب از تو ای ام سلمة
که همچنین میگویی و نفراست خود درک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را
آب منی نیست فبم یشبهها ولدها پس بچه چیز و بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق
علیه اینقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است و زاد مسلم بروایة ام سلیم و زیاده
کرد مسلم برین مذکور بروایة ام سلیم این عبارة را که آنحضرت فرمود ان ماء الرجل غلیظ ابیض
بدرستی که آب مرد سطبر است و سفید وماء المرأة رقیق اصفر و آب زن تنک است و زرد فمن ایهما علا
او سبق پس هر کدام از آب مرد و زن که بالا برآید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد یکون منه الشبه
می باشد از آن مانند شدن فرزند اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر
زن پیشتر است یا غالب فرزند مانند مادر شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اغتسل من الجنابة چون غسل میکرد از جنا
بدأ فغسل یدیه آغاز میکرد پس میشست هر دو دست را ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة پستر
وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها
بر ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریحست در تاخیر آن از آن
غالبا هر دو میکرد گاهی چنین گاهی چنان و منشأ تاخیر است از جهت میمونه دو مرتبه گفت

که تا آخر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلوده کی آب باشد و محل و الای پس شستن آنها فایده
ندارد اگر در گرمابه سنگ و تخته باشد شستن پا بعد شستن بشوید تا آخر نکند و محل حدیثین این است و الله
اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن بر سر در وضو همین است ظاهر روایت از امام ابو حنیفه رحمه الله
عنه و در روایتی مسح نیست چه مسح کردن فایده ندارد و بر ریختن آب بعد از وی متقدم است و
صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت که فرمود ثم یدخل اصابعه
بالماء پستر می آورد انگشتان خود را در آب فیخلل بها اصول شعره پس تخلیل میکرد با انگشتان و
بجهانید سوی سر خود را ثم یصب على راسه ثلث غرفات بیدیه پستر میریخت بر سر خود سه کف به هر دو دست خود
ثم یفیض الماء على جلده کله بعد از آن میریخت آب را بر تمام اندام خود چنانکه روش شد متفق علیه و
درین روایت ذکر غسل فرج نیست فی روایة المسلم و درین روایتی دیگر مسلم را امده که بدأ
آغاز میکرد و غسل را فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء پس می شست هر دو دست خود را
پیش از آنکه در آرد آنها در آوند آب ثم یفرغ بیمینه على شماله پستر میریخت آب را بدست راست
بدست چپ از آن ریختن آب فیغسل فرجه پس می شست فرج خود را ثم یتوضأ پستر وضو میکرد
وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه و سلم گفت ابن عباس گفت
میمونه که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا آبی که بدان
غسل کند و غسل بضمتین و بسکون سین هر دو روایت است فسترته بثوب پس پوشیدم ابدا
بجامه یا پوشیدم آنحضرت را و دوم بیش او برده و صب على يديه و ریخت آب بر هر دو
دست خود فغسلهما پس شست هر دو دست را ثم صب على يديه فغسلهما پستر ریخت آب بر هر دو
دست پس شست هر دو دست را ثم صب پستر ریخت آب بدست راست بر دست چپ
آب ریخت یعنی دو بار بر هر دو دست سوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت فغسل
فرجه پس شست فرج خود را یعنی بدست چپ فضرب بیده الارض و بعد از فراغ از شستن
فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن شسته فرج را بر زمین فمسحها پس بسود
چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقاع ثم غسلها پستر شست آن دست را
فتمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و در بینی
کرد و شست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج ثم صب على راسه وافاض على جسده پس
ریخت آب بر سر خود و روان کرد آب بر تن خود ثم تنحی پستر یکسو شد از جایی که غسل کرد فغسل
قدمیه پس شست هر دو پای خود را این حدیث صریحست در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف
حدیث سابق و اختلاف امام ابو حنیفه در مسح سر بان حدیث است و در غسل قدم با این حدیث نیز عمل کرده اند

چنانکه معلوم شد فناولته ثوبا یعنی داد میگوید رضی الله عنها پس دادم من انحضرت را بعد از فراغ و
از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بخشکد آنرا فلم یاخذه پس نگرفت آن جامه را و
پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر آمده که آوردم مندیل را پس نفشاند بدان آب را
یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کردند علما
پاک کردن اعضا بعد از وضو مکروه است یا مستحب یا مباح و بعضی گفته اند از جهت
آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم فانطلق وهو ینفض یدیه پس روان شد
انحضرت و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را که ظاهر در افشاندن دو دست هست از
آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید مفشانید دستها را و بعضی گفته اند که مراد
ینفض یدیه اینجا جنبانیدن انهاست در مشی چنانکه دأب اهل قوت است در راه رفتن و زیرا که
افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است
از مقام متفق علیه و لفظ بخاری یعنی این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و
لفظ حدیث که مذکور شد بخاری است و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده وعن
عایشة قالت ان امرأة من الانصار سالت نبی الله گفت عایشه زنی از انصاری
پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من الحیض از کیفیت غسل کردن از حیض
فامرها کیف تغتسل پس بفرمود انحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن ثم
قال خذی فرصة بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و بصاد مهمله یعنی قطعه و بقاف مفتوح
نیز آمده بمعنی چیزی اندک و بقاف مفتوحه هر دو و بجیم هم روایت نیز بمعنی قطعه من مسک
یعنی فرمود آن زن را که بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه پشمی ساخته شده از مشک و در روا[یتی]
ممسکة آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی رد کرده
شده در قبل و در روایتی من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعضی این روایت را ترجیح کرده اند
بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم را جهت شده فقر قدرت بران کجا بود که مشک
استعمال کنند اما بحسب روا شدن آن قوم ثروت است و فقها گفته اند که مستحب است زنرا
که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد بدان و ظاهر است که لم بدان بتقدیر
قدرت بران خواهد بود و بالجمله آن زن بفرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهری بها پس پاک
شو بدان قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چگونه پاک شوم بدان قطعه
فقال تطهری بها پس باز گفت انحضرت پاک شو بدان قطعه قالت کیف اتطهر بها باز گفت
آن زن چگونه پاک شوم بدان قال باز گفت انحضرت فتعجب آن را فهمیدن آن زن و تکرار پرسیدن

وی سبحان الله تطهری بها فاجتذبتها الی عایشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در
بعضی نسخه فاجبذتها بتقدیم با بر ذال و جذب و جبذ هر دو یک معنی آمده فقلت تتبعی بها اثر
الدم پس گفتم من برای فهمانیدن یعنی تطهر طلب کن بدو یعنی بدان قطعه نشان خون را که در فرج
تست یعنی معنی تطهر ظاهر است رسیدن جهت متفق علیه وعن ام سلمة قالت قلت
روایتست از ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله انی امرأة اشد ضفر راسی من زنی ام که سخت
میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح صاد و سکون فا بافتن و بافتن موی بر یکدیگر چنانچه
که عادت عرب است افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بکشایم آنرا از برای غسل جنابت فقال لا
پس گفت انحضرت نکش انما یکفیک ان تحثی بسکون یا این است جز این نیست که بس
است ترا که بریزی آب بهر دو کف دست علی راسک بر سر خود ثلث حثیات سه بار و حثیه مانند
غرفه در وزن و در معنی بریزی دو کف دست ثم تفیضین علیک الماء باز بریزی و روان سازی
بر تمام بدن خود آب فتطهرین پس پاک میشوی رواه مسلم وعن انس قال کان النبی صلی
الله علیه وسلم گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع وضو
میکرد بمد بضم میم یک رطل و ثلث رطل و صاع چهار مد است لکنه رداد و گاهی غسل زیاده از صاع
میکرد و این مد این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما از در شرح سفر السعادة بر حساب اهل
دیار خود فرود آورده تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبرشاهی بود پنج سیر و پنج شاهی میشود
بوزن حال جهانگیری ایده الله ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی است چهار سیر کم یا و
نیم شود و یک سیر شاهی کم پس چون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است
حساب هر دو وزن مذکور می باید داشت و در روایتی وضو بدو ثلث مد آمده است و
غسل بسه مد گفته اند مقصود از این تعیین و تحدید نیست که زیاده و کم از آن درست نباشد
فضیلت بر شستن و تمام شستن لیکن است اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت
که در آن گردانیدن است بر اعضا نیز روا است متفق علیه وعن معاذة بضم میم زنیست
از ثقات تابعیات و عابده است روایت دارد از علی و عایشه و غیرهما قالت عایشة
گفت معاذه که گفت عایشه رضی الله عنها کنت اغتسل انا و رسول الله بودم که غسل میکردم
من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی و بینه از یک اوند که میان من و او می بود
چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فیبادرنی پس زود میگرفت
انحضرت بسوی آب و پیش میگرفت از من در گرفتن آب حتی اقول دع لی دع لی تا آنکه
میگفتم من با انحضرت بگذار برای من بگذار برای من یعنی بگذار از آب برای من هم آب گیرم قالت گفت

معاذة کراوی حدیث و عاجان وحال آنکه آنحضرت و عایشه هردو با جنب بودند و غسل
جنابت میکردند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب
ارد بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب نمیکند و زیان ندارد و بسبب گرفتن آب
و استعمال آب بجهة اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست
بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میکرد آب چه ضرورت مرتفع میکردد بآنکه نیاین
قصد دارد و اگر عضو دیگر جز دست در آرد مضر دارد و از جهت ضرورت در آوردن آن کذا قال
الشمنی من محیط و امام محمد در موطا خود گفته که بودند مردان و زنان در زمان رسول الله
صلی الله علیه و سلم که غسل میکردند معا و آن در رخصت خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و هیت
قول ابی حنیفه انتهی مشکل آنست که در اغراب مخالطة الجنب حدیثی می آید که میفرماید
غسل نکند زن بقیه آب زن و در خصوصیت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن
بفضل مارد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرة مینمود و پیشتر آب میگرفت و اگر
اغتراف معا باشد در کستوتا نیه هردو لازم می آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور
شده است عزیمت و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده نیز بیاید ان شاء
الله تعالی **الفصل الثانی** عن عایشه رضی الله عنها قالت سئل رسول الله صلی الله علیه
و سلم عن الرجل یجد البلل پرسیده شد آنحضرت از حکم مردی که می یابد در جامه خود تری را و لا یذکر
احتلاما و یاد ندارد در خواب را لذة ازا قال گفت آنحضرت در جواب یغتسل کند
الرجل الذی یری انه قد احتلم و پرسیده شد از حکم مردی که می بیند و یاد دارد که خواب دیده
است و لا یجد بللا و نمی یابد تری را قال لا غسل علیه فرمود نیست غسل بر وی سپس اگر
مرد و زن یکجا خفته باشند و تری در جامه خواب بینند و ندانند که از کیست بر کدام یکی از ایشان
غسل واجب گردد و چون آب سفید است از مرد است و غسل وی واجب و اگر زرد است
از زن است و بر وی است غسل و بعضی گویند اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بر
عرض افتاده از زن است و احتیاط در آنست که هردو غسل کنند کذا قال الشمنی قالت ام سلیم
مادر انس رضی الله عنه که حاضر بود و شنید این مسئله را اهل علی المرأة تری ذلک غسل ایا ثابت
زن که ببیند بلی را و یاد ندارد خواب را و مقصودش اینست که آیا زن نیز تری می بیند و منی
دارد قال پس جواب داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نعم اری غسل واجب است بر آن زن
و زن آب منی دارد ان النساء شقایق الرجال بدرستی که زنان نظایر مردانند در خلقت
و طبیعت هرچه مردان راست از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان وقع

شده

شده و وجود منی از قبل او است و شقایق جمع شقیقه و هرچه که دو پاره شود پاره را شقیق پاره دیگر گویند ظاهرا
برادر را شقیق خوانند که دو پاره آمد از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگرند و از یک اصل اند
و آن آدم است علیه السلام رواه الترمذی و ابو داود و روی الدارمی و ابن ماجه الی قوله
لا غسل علیه ترمذی و ابو داود این حدیث را تمام روایت کرده اند اما دارمی و ابن ماجه روایت نکرده اند
تا لا غسل علیه او است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب وی در روایت ایشان مذکور نیست
و عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا
جاوز الختان الختان چون در گذشت ختان مراد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات کنند بی پرده
کند بهم و ختان موضع از مرد و زن که در ختنه کردن از آن ببرند و آن از مرد پوستی است بر سر
عضو و از زن گوشتی است بلند در درون مانند تاج خروس پس عایشه میفرماید که چون
این دو موضع یکجا شوند بدرآمدن آلت مرد در فرج زن وجب الغسل واجب است غسل
بر مرد و زن فعلته انا و رسول الله کردم این را من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاغتسلنا پس غسل
کردیم ما هردو رواه الترمذی و ابن ماجه پس معلوم شد در وجوب غسل خروج منی در کار نیست
و بمجرد دخول حشفه واجب است و در روایت احمد و مسلم از ابو موسی اشعری رضی الله عنه
آمده است که گفت اختلاف کرده اند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب
نمی گردد غسل مگر برآمدن آب و مهاجران گفتند که واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم
من که من شفا دهم شما را از این اختلاف پس برخاستم و نزد عایشه رفتم و گفتم سوال
دارم از تو و لیکن از گفتن آن شرم دارم عایشه گفت بپرس از من هرچه میخواهی و شرم
مدار که من بمنزله مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسی افتاده که
خبردار است یعنی خبر دارم از مسئله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون نشست
مرد میان چهار شعبه زن مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل
و از این جا معلوم کرده که مراد بمجاورت ختانین تماس است انتهی است و عن ابی هریره رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحت کل شعرة جنابة زیر هر موی که در تن
آدمی است جنابت است فاغسلوا الشعر پس بمبالغه بشوئید موی ها را از جهت آنکه زیر آنها نشسته
کرد و انقوا البشرة و پاک بشوئید اندام ها را از اندام که در زیر موی است تا یقین از عهده
غسل برآمده باشید و شعر و بشر بسکون عین و فتح آن و بشره بفتحات رواه ابو داود
و الترمذی و ابن ماجه و قال هذا الترمذی حدیث غریب و الحارث بن وجیه الراوی هو الشیخ
لیس بذاک ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که روایت کنند

الجنب است پس زیست بحسب گوئی غفلتی و نسیانی بروی طاری شد چندان قوی نیست در
حفظ و ضبط روایة و جه چنانکه مشهور است بروزن عظیم است و وجه بفتح واو
و سکون جیم و با موحده تابع فرخ خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
امیر المومنین علی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من ترک موضع شعرة من الجنابة لم یغسلها
کسی که بماند جائی یکموی از جنابت که نشوید آنرا فعل بها کذا و کذا من النار کرده شود
با وی چنین و چنین از عذاب آتش دوزخ قال علی گفت رضی الله عنه فمن ثم عادیت
راسی پس از جهت دشمن داشتم موی سر خود را یعنی پس بریده ام از بیخ چنانکه دشمن
دشمن را کند کنایت از دوام خلق بر ثلث مبار فرمود این عبارت بقصد مبالغه کند
رواه ابو داود و احمد والدارمی روایت کردند این حدیث را این هر سه الا انهما لم یکررا
لیکن احمد و دارمی نیاوردند این عبارت را که فمن ثم عادیت راسی وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یتوضأ بعد الغسل بود آنحضرت که وضو نمیکرد پس از
غسل یعنی بهمان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد بعد از فراغ
غسل وضو دیگر باز نمیکرد رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وابن ماجه وعنها قالت کان
النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی وهو جنب بود آنحضرت که می شست سر
مبارک را بخطمی بکسر خاء و فتح نیز جایز است و آن چیزیست که سر بدان بشویند چنانکه گل سر
شوی در دیار ما و هو جنب و حال آنکه آنحضرت جنب میبود و غسل جنابت میکرد و یجتزی بذلک
بسنده کی می کرد بر شستن بهمان آبیکه پاک میکرد سر را از خطمی ولا یصب علیه الماء بر نمیریخت
بر سر آب دیگر چنانکه مردم اولا سر میشویند بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر میریزند و غالبا خطمی
در آب گم میشود چنانکه تغیر نمیدهد آبرا و از طبیعت گل سیلان بیرون می آورد رواه ابو داود
وعن یعلی قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلی بن امیه یا یعلی بن مرة هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم رأی رجلا یغتسل بالبراز دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه فصعد المنبر
پس بالا رفت آنحضرت بمنبر تا وعظ و نصیحت کند مردمانرا از ارتکاب اینچنین شنیعت
و عادت شریف آنحضرت بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام میداشت تعلیم
کند خطبه میخواند فحمد الله پس حمد گفت خدا را واثنی علیه و ثنا خواند بروی تعالی و
بستود وی را و این تفسیر حمد است ثم قال پس گفت آنحضرت ان الله حیی بدرستی که
خدا شرم دارنده است از افتضاح بندگان و اظهار قبایح و شنایع ایشان و در وزن ستیر
بفتح سین و کسر تاء بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را یحب الحیاء والستر و

بیدار

بیدار دارنده بندگان شرم سار را و پرده پوشی را یعنی حیا و ستر از صفات حق اند و دوست میدارد
حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی بهر چه ممکن است از ایشان فاذا اغتسل
احدکم فلیستتر پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی را که این
نیز نوعی از شناعت است و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس رواه ابو داود و
النسائی و فی روایة و در روایتی از ابو داود اینچنین آمده است که ان الله ستیر گفت
آنحضرت که خدای تعالی ستیر است فاذا اراد احدکم ان یغتسل پس چون خواهد یکی از شما که
غسل کند فلیتوار بشیء پس باید که بپوشد و کند اندام خود را بچیزی الفصل الثالث عن
ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت وی ابو المنذر است و ابو الطفیل نیز آمده
است انصاری است لقب سید القرا و سید الانصار آمده و عمر بن الخطاب رضی الله عنه
او را سید المسلمین میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بامر الهی تعالی قرآن بشنوانید
روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی
قال انما کان گفت ابی بن کعب نبود این حکم که الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام مگر رخصتی
در اول زمان اسلام و حکم کرده بود که هر کرا که جماع بکند و انزال نکند نماز بکند ثم نهی عنها پس
نهی کرده شد از این رخصت و گفته شد بغسل نماز بکنید و در فصل اول بیان آن گذشت
رواه الترمذی و ابو داود والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی روایت
از امیر المومنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت انی
اغتسلت من الجنابة بدرستی که من غسل کردم از جنابت و صلیت الفجر و گذاردم
بامداد فرایت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء پس دیدم بعد از نماز کردن مقدار جای ناخن
در بدن که نرسیده است او را آب فقال رسول الله لو کنت مسحت علیه بیدک اجزاک رواه ابن
ماجه پس فرمود آنحضرت بانمرد اگر میبودی تو که مسح میکردی بران موضع بدست خود در
وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی میبود پس میبود ترا و تمام میشد غسل تو یعنی
قضا میکردی نماز را که گذارده و اگر گوئی مسح در غسل چون اکتفا کند گوئیم ترا که مراد
بمسح اینجا غسل حقیقت است و غالب آنست که چون دست تر را بران موضع بکشد آب اندک
کفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعضی گفته اند که این حکم سابق بود بعد از آن
منسوخ شد وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوة خمسین والغسل من الجنابة
سبع مرات وغسل البول من الثوب سبع مرات فلم یزل رسول الله صلی الله علیه و سلم بود نماز
در شب معراج پنجاه و بود غسل از جنابت هفت بار و بود شستن بول از جامه هفت بار

همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لبیا لو سوال میکرد از حضرت عزه تخفیف دران حتی جعلت
الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل البول من الثوب مرة تا آنکه گردانیده شد غسل یکبار و شستن
جامه از بول نیز یکبار رواه ابو داود و ظاهر آنست که این قضیه در معراجست و حدیث معراج
مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل
ثوب در آنجا مذکور نیست و مولف این حدیث را از حدیث ابی داود آورده و اسناد این حدیث
ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثان و شستن جامه یکبار مذهب
شافعی است و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی مرئی سه
بار شستن واجب و اصل طهارت وی آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد
و تثلیث منقطع است چنانکه در سقط از منام گذشت کذا فی الهدایة باب مخالطة الجنب وما
باح له باب در بیان مخالطت الجنب و آنچه مباحست مر جنب را از ذکر و نوم جنابت در لغت
بمعنی دور شدن و جنابت شرعی نیز بسبب دور بودن از موضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است
و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع مذکر و مونث در وی برابر است و مخالطت
بهم آمیختن کسی بکسی و مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مواکلت و مشاربت
و امثال آنست و اینهمه جایز است با جنب وارد شده در احادیث الفصل الاول ابو هریرة رضی
الله عنه قال لقینی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و انا جنب و حال آنکه من جنب داشتم پس گرفت آنحضرت دست مرا پس رفتم
با وی تا آنکه نشست آنحضرت فانسللت پس بیرون آمدم از مجلس آنحضرت انسلال بیرون
آمدن از میان چیزی و سل برکشیدن شمشیر از نیام فاتیت الرحل پس آمدم بمجلس
منزل خود و رحل بفتح را و سکون حا متاع رخت و جای باش مرد فاغتسلت پس غسل
کردم ثم جئت و هو قاعد پس آمدم و حال آنکه آنحضرت نشسته است فقال این کنت یا ابا
هریرة گفت آنحضرت را حال خود و سبب بیرون آمدن فقال پس گفت آنحضرت به
طریق تعجب سبحان الله ان المومن لا ینجس بدرستی که مسلمان نجس نمیشود یعنی جنابت
نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل بدان واجب گردانیده اند
اما بدن انسان بدان نجس نمیشود و لهذا عرق جنب و سور او طاهر است و مخالطت با وی
جایز هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست و لمسلم معناه و مسلم راست معنی اوست یعنی
مسلم این مضمون با الفاظ دیگر روایت کرده و زاد بعد قوله و زیادت کرده است مسلم بعد این
قول وی که فقلت که این عبارت لقینی و انا جنب فکرهت ان اجالسک حتی اغتسل

وکذا

وکذا البخاری فی روایة اخری یعنی گفتم با نحضرت در اعتذار بر آمدن از مجلس ملاقات کرده
بودم او من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم و کذا للبخاری
الی فی روایة اخری و همچنین روایت آمده است مر بخاری را در روایت دیگر وعن ابن عمر
رضی الله عنهما قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر که ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم انه یصیبه الجنابة من اللیل بدرستی که شان اینست که میرسد او را جنابت از شب فقال
له رسول الله گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضا و اغسل ذکرک ثم نم وضو کن و بشوی
ذکر خود را پس خواب کن اینقدر طهارت نوم است جنب را چون این را کرد بخواب رفت متفق
علیه وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان جنبا فاراد ان ینام بود آنحضرت
جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند توضا وضوء للصلوة وضو میکرد مثل وضو نماز را و این
امر مستحب است نه واجب متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم اذا اتی احدکم چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد ان یعود پس خواهد
که عود کند دیگر بار جماع کند فلیتوضا بینهما وضوءا باید پس که وضو کند میان هر دو نوبت از
جماع و بی وضو جماع نکند رواه مسلم وعن انس کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی
النساء بغسل واحد بود آنحضرت که می بود میگشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد و بیک غسل
برای هر جماع غسلی علیحده میکرد رواه مسلم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم
و رعایت نوبت بر آنحضرت از ازواج مطهره و امر نوبت و تحرج دیگری چون برفت و مذهب
حنیفه نیز عدم وجوبست و آنحضرت بمحض تفضیل و تبرع میکرد مگر آنکه شاید که طوف بر جمیع نسا
باذن صاحب نوبت باشد و الله اعلم وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم گفت
عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه ذکر میکرد خدا را و می برد نام او را بر
همه اوقات خود چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت
نمیخوانده و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد از ذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال
وی سبحانه رواه مسلم و حدیث ابن عباس سنذکر فی کتاب الاطعمة ان شاء الله تعالی و حدیث ابن
عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم او را در کتاب الاطعمة ان شاء الله تعالی
الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی گفت ابن عباس که غسل کرد
بعضی از زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جفنة یعنی که در جفنه بود بفتح جیم و سکون فا کاسه بزرگ
که از آن قفار گویند فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضا منه پس خواست آنحضرت که
وضو کند از آنچه که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج فقال پس گفت ان البعض

۱۲۰۶ ۱۲۰۰

ازواج یار رسول الله اکنت جنبا بدرستی که من بودم جنب و این آب بقیه آبیست که از غسل
جنابت من مانده بود فقال ان الما لا یجنب یعنی آب جنب نمی شود رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و
روی الدارمی نحوه وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح و در شرح السنة روایت
از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم
من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم من از جفنه و زیاده ماند در وی از بقیه آن پس
آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم من غسل کردم یا رسول الله از ان پس غسل کرد آنحضرت
و فرمود که آب نجس نمی شود بروی وجنابت و در روایتی که آب جنب نمی شود و اختلاف در لفظی
مصابیح و لفظ کتاب اینست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیه غسل زن لازم می آید و در
حدیث کتاب وضوی مرد از بقیه آب غسل زن و در آخر فصل ثانی باید که هر دو منهی عنه است
جواب پس همان که در فصل اول از حدیث عایشه گذشت وعن عایشه رضی الله عنها قالت کان
رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه یغتسل من الجنابة ثم یستدفئ بی غسل میکرد از جنابت پس گرمی
میجست بمن یعنی اعضا شریف خود را می چسبانید بمن تا گرم کرده و مرا انجا رجا خود میساخت
که آن گرم شوند قبل ان اغتسل پیش از آنکه من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب
پاک است رواه ابن ماجه و روی الترمذی نحوه وفی شرح السنة بلفظ المصابیح و در حدیث
مسلم آمده است که عایشه حایض میبود و آب میخورد پس با آنحضرت میداد پس مینهاد آنحضرت
دهن مبارک خود را بر جای دهن وی و حیض و جنابت یک حکم دارد وعن علی رضی الله عنه قال
کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یخرج من الخلاء بیرون می آمد از خلا فیقرئنا القرآن
پس میخوانید ما را قرآن را و یاکل معنا اللحم و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو ولم یکن یحجبه و یحجزه
یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را عن القرآن شیی از خواندن هیچ چیز لیس الجنابة مگر جنب
بودن رواه ابو داود و النسائی و روی ابن ماجه نحوه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تقرأ الحایض ولا الجنب شیئا من القرآن و نخواند حایض و نه جنب خواه مرد باشد یا زن
هیچ چیزی را از قرآن رواه الترمذی پس نزدیک بعضی کم از آیه خواندن نیز حرامست مگر یک کلمه و اگر
بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی دعاء
قنوت نیز حرامست و باقی ادعیه را لاباس وعن عایشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم وجهوا هذه البیوت عن المسجد روی بگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانها بسوی
زود و عبور جنب و حایض در مسجد لازم نیاید فانی لا احل المسجد لحایض ولا جنب زیرا که من حلال
نمیدارم در آمدن مسجد را برای حایض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق

عبور جایز است و مالک نیز همین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جایز است والله اعلم
حدیث بعبور و اطلاق سوید مذهب ماست رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة بیتا فیه صورة در نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال
حیوانیست ولا کلب و در نمی آیند خانه که در وی سگی است و کلام درین باب گذشت ولا
جنب و در نمی آیند در خانه که در وی جنب است مراد کسی است که جنب بودن عادت دارد و تهاون
و تکاسل میرود چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیر است که وضو نکند رواه ابو
داود و النسائی وعن عمار بن یاسر مولی بنی مخزوم بود و یاسر ابو حذیفه داده خود را که سمیه نام بیسن و
فتح میم وقت بدید تحتانیه بوی تزویج کرده از وی عمار بوجود آمد و او و پدر او همه قدیم الاسلام اند و عمار
از مستضعفین است که عذاب کرده شده در راه خدا یکی از مشرکان او را میسوختند پس آنحضرت
بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا علی عمار کما کنت علی ابراهیم و وی از مهاجران اولین سابقین وسلاما
است حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را و وی از دلایل حقانیت امیر المؤمنین علی است رضی الله
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد بصفین و ثابت
او بسیار است و مادر او را ابو جهل ملعون دشنه بر فرج زد و بکشت قال قال رسول الله صلی
علیه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائکة سه کس اند که نزدیک نمی آیند بایشان فرشتگان جیفة الکافر
یعنی مرده کافر و بعضی ذات کافر مراد داشته اند مرده یا زنده اما استعمال در مرده بیشتر است والمتضمخ
بالخلوق دوم مردی بسیار آلوده بخلوق بفتح خا بوی نام مشهور است که در وی غالب
زعفران است و درین زجر و تشدید است در منع آن والجنب سوم جنب الا ان یتوضأ مگر
آنکه وضو کند رواه ابو داود وعن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم وی و پدر و جد
همه تابعین اند و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابیست که آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی
می نوشت چنانکه روایت میکنند ان فی الکتاب الذی کتب رسول الله بدرستی که در کتاب
که نوشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم بفتح حا و سکون را که آنحضرت
او را در ناحیه از یمن عامل ساخته بود وی هفده ساله بود و کتابی با وی همراه ساخته که در وی
بیان فرایض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور است در باب
سنن در آن کتاب نوشته ان لا یمس القرآن الا طاهر که مس نکند قرآن را مگر کسی که پاک است
و مراد طاهر از حدث داشته اند رواه مالک و الدارقطنی وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر
فی حاجة نافع که مولی ابن عمر است و ابو نعیم است کثیر الحدیث اصل او از دیلم است و بعضی
گفته اند در مغرب است و از کبار تابعین و ابرار ایشان است مات سنة سبع عشرة و مایة گفته اند و آن شخص

همراه ابن عمر حاجتی کرده داشت فقضی ابن عمر حاجته پس روا کرد ابن عمر حاجت خود را
وکان من حدیثه یومئذ ان قال بود از جمله حدیث عمر که دران روز کرد این که گفت مر رجل فی
سکة من السکک گذشت مردی در کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدد بمعنی راه هموار و
برابر علق رسول الله پس ملاقات کرد آن مرد پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم و قد خرج من
غایط او حال آنکه بتحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از انجا از بول یا از بیت کردن تنگ
راویست فسلم علیه پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت فلم یرد علیه پس سلام باز نکرد انیه آنحضرت
بروی یعنی نداد جواب سلام و براحتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکة ضرب صلی الله
علیه و سلم بیدیه علی الحایط و مسح بهما وجهه ثم ضرب ضربة اخری فمسح ذراعیه ثم رد تا وقتی
که نزدیک بود آن مرد که پنهان گردد در کوچه زد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر دو دست خود را بر دیوار
و مسح کرد بهر دو دست روی مبارک خود را بیتر زد هر دو دست را بار دیگر پس مسح
کرد بهر دو دست خود تا آرنج یعنی تیمم کرد بستر باز کرد انیه علی الرجل السلام بر آن مرد سلام را
و قال انه یمنعنی و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام بر تو چیزی الا انی لم اکن علی طهر مگر آنکه
من نبودم بر طهارة روا دا بود او ظاهر بنظر در حدیث اینست که مانع از سلام آن بود
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکروه داشت رد سلام را بی وضو بجهت اشتمال بر لفظ سلام
که اسمی از اسما الهی است اگرچه مراد بدان اینجا معنی سلامت است و در اینجا غایت
تعظیم است مر ذکر خداوند تعالی نام او را و لیکن این مشکل میشود بانکه در صحیح آمده است
که وی صلی الله علیه و سلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در هر وقت بهر حال و اگر گویند که مراد بان ذکر
قلبی است گوییم بصحت رسیده است ذکر لسانی نزد خروج از خلا که میگفت الحمد لله الذی
اذهب عنی ما یؤذینی الحدیث و تسمیه پیش از وضو نیز گذشت که باز نمیداشت او را از قرآن
هیچ چیزی مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابه را قرآن پیش از آنکه وضو سازد
و مانند آن میگویند که عزیمت اینست که بی وضو نام خدا نگیرند و آنچه شما ذکر کردید همه از قبیل رخصت
است که برای تعلیم جواز و تسهیل امر امت کرد گفتیم سخن بجد انتوفیق که این جواب جاری
نمیگردد در تسمیه قبل الوضو چه آن از قبیل عزیمت است بی شبهه بلکه هرچه وارد شده در موضع
خاص مستحب است ذکر آن کما لا یخفی پس ظاهر است و الله اعلم که ذکر خدای بی طهارة
جایز است لیکن با طهارة افضل و اکمل و اولی است و بر آنحضرت چیزی از سلطان و
عظمت جل ذکره وارد شده که نگهداشت او را که ذکر نام او کند بی طهارة خصوصا در رد سلام
که گنجایش تاخیر توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نه و لیکن تا وضو کردن تاخیر کرد مباد

امر بر ده ور د سلام فوت شود و عهد بعید گردد و پس تیمم کرد و جواب سلام وی که تیمم در امثال این
کافیست مع وجود قدرة بر آب فافهم و عن المهاجر بن قنفذ ان النبی روایتست از مهاجر بن
قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمه در آخر نام او خلف بن عمر مهاجر لقب اوست
که آنحضرت فرمود و هذا المهاجر حقا قرشی اعمی است و بعضی گفته اند در روز فتح مکه است و
حسن بصری و غیر وی از وی روایت دارند روایت کرد که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و هو یبول
و حال آنکه حضرت بول میکند فسلم علیه پس سلام کرد بر آنحضرت فلم یرد علیه رد نکرد آنحضرت سلام
را بر وی حتی توضأ تا آنکه وضو ساخت اینجا چون هم غایب شدن مسلم و فوات رد نبود تا وضو
ساختن تاخیر کرد پس از ان جواب سلام وی حتی توضأ تا آنکه وضو ساخت اینجا چون هم
غایب شدن مسلم و فوات رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از ان جواب سلام وی داد
ثم اعتذر الیه پس عذر خواهی کرد بوی قال فرمود آنحضرت انی کرهت ان اذکر الله الا علی طهر رواه ابو
داود و النسائی برستی که من مکروه داشتم که ذکر کنم نام خدا را بی طهارة روایت کرده اند او را
مذکور الا قوله حتی توضأ و قصه اعتذار رو ذکر نکرده و قال و گفت نسائی این عبارة را که فلما توضأ
رد علیه طیبی گفته که درین حدیث دلیلست بر آنکه هر که تقصیر کرد در سلام معذور است از اعتذار باید که اعتذار
کند بسوی وی تا منسوب نگردد بکبر و در بعضی شروح گفته که حاشا که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم درا ادای عبادة مقصر توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجوه شرعی بود و اعتذار محض
تفضل و تبرع و مقصود و جز تشدید بود و تنبیه بران سلام که بر بول کننده مکروه است و ترک
کلام و کراهیت آن بر قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساخت عزت
و عظمت تعالی که ذکر شود در اینچنین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی و الله اعلم
الفصل الثالث عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجنب بضم یا و کسر نون
و بفتح یا و ضم نون ثم ینام بود آن حضرت که جنب میشد خواب میکرد ثم ینتبه ثم ینام بعد از خواب
بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرة بغسل میکرد و
ما بقا معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود نا قض وضو نبود بهمان
وضو میبود و از غیر وی صلی الله علیه و سلم اگرچه خواب ناقض است اما ظاهر اینست که
همان وضو که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافیست اگرچه بعد از وی بیدار
شد و بعد از آن بخواب رفته است والله اعلم رواه احمد و عن شعبة قال ان ابن عباس
کان اذا اغتسل من الجنابة گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت یفرغ بضم یا
و کسر را الیمنی علی یده الیسری میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ سبع مرة هفت بار

ثم یغسل فرجه بعد ازان بشست فرج خود را نسی مرة لم افرغ فراموش کرد ابن عباس یکبار که چند بار
ریختم است فقالنی پس پرسید مرا که چند بار ریختی آب فقلت لا ادری پس گفتم من در خاطر
و یاد ندارم که چند بار شسته شد فقال پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ لا ام لک بمنعک
ان تدری چیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لک
کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام ازاد کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و ازینجا معلوم
میشود که تلمیذ را باید که در نفس شیخ در عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود عمل او را یاد گیرد
بکار برد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید ثم یتوضا وضوءه للصلوة
بعد ازان وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وی برای نماز ثم یفیض الماء علی جلده نیز میریخت بر
خود ابن عباس ثم یقول هکذا کان رسول الله یتطهر میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یتطهر غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارة رواه ابو داود و بدانکه آنچه وارد شده است در
احادیث از شستن آنحضرت دست را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا دو بار یا سه بار
و در فصل اول در باب الغسل ام از روایت ابن عباس گذشت که ریخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عددی معین پس اینجا از ابن
عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورة مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر
و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعضی احادیث آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی
بود که در دست چپ وی بود این وجه افاده عدد سبع نمی کند مگر آنکه قصد کند که نجاستی سخت
بود که خبر مبالغه در غسل زد و شیخ عدد نسبت کرد وی بکمال وارد و اگر گویند که اتفاق بود
از ابن عباس سوال و از شعبه نزد نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات
دارد با آنچه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است والله اعلم وعن ابی رافع مولی
آنحضرت و بعضی گفته اند مولی عباس بود که بآنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است و در
اصل قبطی است اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد
و مشاهد که بعد ازوست و گفته اند که چون بشارة آورد باسلام عباس آنحضرت
او را اعتاق کرد قال ان رسول الله گفت ابی رافع که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان
ذات یوم طاف بر گشت که دیگر روزی بر زنان خود یعنی گشت با ایشان یعنی جماع کرد با
ایشان یغتسل عند هذه و عند هذه در حالی که غسل میکرد نزد این و نزد این یعنی نزد هر کدام
غسلی علیحده کرد قال فقلت که گفت ابو رافع پس گفتم من آنحضرت را یا رسول الله
الا تجعله غسلا واحدا آخرا یا نمیگردانی آنرا یعنی آخر آنرا یک غسل یعنی چرا بعد از همه

غسل

غسل کردی و الا مخفف و مشدد هر دو روایت است قال فرمود هذا این هر بار غسل
کردن از یکی زیاده شونده تر است از روی ثواب و اطیب و خوش آینده تر است نفس
اطهر و پاکتر و تنظیف تر است و ظاهر آنست که این هر یک بمعنی قریب در بعضی آمده برای
تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته که ظاهر آنست که اطهر برای ظاهر است و ازکی و
اطیب برای باطن یا اول اول یعنی ازکی از برای ازاله اخلاق ذمیمه و ثانی یعنی اطیب
از برای تعلیم رغبت و تسهیل امر راست بود رواه احمد و ابو داود وعن الحکم ابن عمرو
و صحابی است نزول کرد بصره را و معدود است در ایشان و والی گردانید او را
زیاد بر بصره و پس ازان عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد در آنجا چنین یافته
و چنین روایت کرد از وی حسن بصری و غیر وی وقال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان یتوضأ الرجل گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از وضو کردن مرد بفضل طهور المرأة
بقیه آب طهارة زن خواه بقیه آب وضو باشد یا غسل رواه ابو داود و ابن ماجه والترمذی
و زاد و زیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی وقال بسورها یا گفت
وضو بکند مرد بسور زن و سور بضم سین و سکون همزه بقیه شی و بیشتر اطلاق بر بقیه
طعام یا شراب که کسی بخورد یا کسی بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیه
طهارت و شک راوی نیست در مجرد لفظ بلکه در لفظ کرده بدان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر وقال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن حمید
الحمیری قال بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است
و از قدمای تابعین از ثقات بصریین و امامان انست و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم
اهل بصره و افقه ایشان بود گفت لقیت رجلا صحب النبی ملاقات کردم مردی را
که صحبت داشته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اربع سنین چهار سال کما صحبه ابو هریرة
چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره که در غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرة بود ایمان
آورد قال نهی رسول الله گفت آنمرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یغتسل المرأة
بفضل الرجل از غسل کردن زن بزیادتی و بقیه آبی که غسل کرده است بدان مرد او یغتسل
الرجل بفضل المرأة یا غسل کند مرد ببقیه آبی که غسل کرده است بدان زن زاد مسدد
زیاده کرده است مسدد و وی از معظم کبار اتباع تبع تابعین است و در مرتبه
احمد بن حنبل رحمهما الله علیهما این عبارت را که ولیغترفا جمیعا و باید که آب بگیرند از ظرف
هر دو و از مراد و زن یکبارگی نه بنوبت که جا اغتراف جمیعا فرموده و دوم غسل هر یکی از

فصل دیگری لازم می آید چنانکه ما بنقاد حدیث عایشه در اخر فصل اول از باب الغسل اشاره بدان
کردیم اما اینقدر عفو است ومنهی عنه غسل بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد رواه
ابوداود والنسائی وزاد احمد فی اوله وزیاده است امام احمد از حمید حمیری در اول حدیث
این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم نهی کرده است آنحضرت از آنکه شانه کند یکی از ما
هر روز او یبول فی مغتسله یا بول کند در جای غسل کردن رواه ابن ماجه عن عبد الله بن سرجس
بدانکه نزد اهل حدیث در ظرف اسانید این دو حدیث سخن است واگرچه ترمذی حدیث
اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بعضی تضعیف آن کرده واو هری گفته که خطابی گفت
اول حدیث را نفی نیست بطریق اسانید نهی اغتسال الرجل بفضل المرأة واغتسال المرأة بفضل
الرجل واگر ثابت شود محمول است بر تنزیه و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از آنست بان رفته و مجا
که حدیث صحیح باشد وبعکس آن عمل کرده بسوی آن رفته باشد و درین قول شیخ نظر است
چه بعضی از ایمه مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند وبطریق تقیید بدان قایل شده اند چنانکه در
شرح بتفصیل بیان کردیم **باب احکام المیاه** باب در بیان حکمها وانواع آبها چنانکه آب آسمان و
زمین وچشمه وغیر چشمه که دریاست وآب ایستاده وروان وقلیل وکثیر ومستعمل وغیر مستعمل و
پس خورده حیوانات وآب حوضها که در بیابانها میباشد وآب گرم شده در آفتاب
وغیر آن آنچه درین باب مذکور شده **الفصل الاول** عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم باید که بول نکند یکی از شما فی الماء الدائم الذی
لا یجری در آب ایستاده که نمیرود وروان نیست ثم یغتسل فیه پس غسل میکند در آن آب
واین علت نهی از بول کردنست یعنی دورست از عاقل که بول کند در آب وحال
آنکه غسل میکند در وی متفق علیه وباید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد
حکم جاری دارد ونجس نمیگردد وغسل در وی جایز و بعضی گفته اند که اگر خود کثیر هم باشد و
متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول وغاره کردن و رفته
رفته آب تغیر یابد ومراد تغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ وبوی ومزه ونهی بر تقدیر اول برای
حرمت وبر تقدیر ثانی برای کراهت وقید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست
پلید نگردد وبعضی ثنا فیه اند اگر قلیل باشد هرچند جاری باشد مکروه است وقید اغتسال
اتفاقیست ووضو نیز همین حکم دارد وعاطیاتن نیز در حکم بول است بلکه سخت تر وبد تر از آن
ولکن که اینهمه تفصیل در روز است ودر شب قضا حاجت در آب مطلقا مکروه وممنوع
است از جهت ترس از برای جن که میگویند جای ایشان در شب در آب میباشد کذا قال

الشیخ ابن حجر المکی وفی روایة لمسلم ودر روایتی مر مسلم را آمده است لا یغتسل احدکم فی الماء
الدائم وهو جنب غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده وحال آنکه وی جنب است واینجا نیز مراد
ما قلیلست زیرا که کثیر حکم جاری دارد ومعنی قلیل وکثیر در فصل ثانی معلوم گردد قالوا کیف
یفعل گفتند چون در آب غسل کند چگونه کند یا ابا هریره قال گفت ابوهریره یتناوله تناولا
بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد از آب با دست وغسل کند بیرون آب واز اینجا معلوم گردد که اگر
جنب دست در آب در آرد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب
برای شستن دست از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی **وعن** جابر قال نهی
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ان یبال فی الماء الراکد از بول کردن در آب ایستاده
رواه مسلم وعن السایب بن یزید حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال
دوم از هجرت است وحاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت
میکند از پدرش وعامل کرده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه قال ذهبت بی خالتی
الی النبی گفت سایب برد مرا خاله من نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت خاله
من یا رسول الله ان ابن اختی وجع پسر خواهر من درد ناک ورنجور است فمسح رأسی
پس بسود آنحضرت بدست مبارک سر مرا ودعا لی بالبرکة ودعا کرد مرا ببرکت وزیادتی خیر ثم توضأ
پس وضو کرد آنحضرت فشربت من وضوئه پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت یعنی از بقیه آب
وضو است که در ظرف مانده باشد یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته گفته اند که ظاهر احتمال اول است
واکثر علما را آنچنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر آب وضوی آنحضرت آنجا
نیز گفته اند که بقیه آب وضو مراد است واگر مراد آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول
امام ابوحنیفه بنجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او هم ثابت از جهت
تداوی بود یا طهارة آن از خصایص آنحضرت دارند صلی الله علیه وسلم وخود چگونه ظاهر نباشد
وتن پاک او رسیده از نجاسات حکمی که در حدث نیز تمامی بدن شریف تاثیر وسرایت نکرده
بعضی از علما بطهارة فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف از سر تا پای
ظاهر وباطن مزکی ومطهر است ثم قمت خلف ظهره پس برخاستم من پس پشت آنحضرت
فنظرت الی خاتم النبوة پس نگاه کردم بخاتم نبوة بین کتفیه میان هر دو شانه آنحضرت مثل زر الحجلة
مانند زر حجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانه عروسی واو نخانه میباشد مثل خرگاه که مهاده
کلان تشبیه کرده خاتم نبوة را در مقدار زیادة بان ودر بعضی روایات تشبیه کرده اند از بیضه
کبوتر وان گوشت پاره بود باین شکل بغایت نورانی ودرخشان ودر بعضی روایات آمده که در

باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیث کنت فانک منصور و ابن منصور
و این را خاتم نبوت نیست آن گفتند که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مدح و نعت
کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود برآنکه وی نبی موعود بود یا علامت بود که وی خاتم
النبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رحلت از از کتف مبارک
برداشته شد و بدین شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب
آنحضرت در اواخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله
عنهما قال سئل رسول الله گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون
فی الفلاة من الارض از حال آبی که می باشد در بیابان صحرا از زمین و ما ینوبه من الدواب و
السباع و حال آنکه نوبت می در آیند در آن آب از چارپایان و ددان سیحور ندازان و بول و
سرگین میکنند در آن فقال اذا کان الماء قلتین پس گفت آنحضرت چون باشد آب دو قله
لم یحمل الخبث بر نمیدارد و قبول نمیکند پلید را یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی در آن
و قله بضم بمعنی جر عظیم یعنی سبوی بزرگ که در آن کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه
کوه و کوهان و تارک سر و جره را قله نیز از جهت بلندی وی گویند و از آنجهت که رسیدار داور
مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک حجر که از اقرب گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک
آب باشد و قربه مقدار یک سبوی کلان که متعارف دیار ماست باشد و بحساب شرع من بجای
گفته اند پس قلتین دویست و پنجاه من باشد و بعضی مقدار صد رطل عراقیست و رطل
عراق صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل سیر شاهی و این مذهب امام شافعی و امام
احمد است نجاست اگر بول و غایت سیلان کننده باشد متنجس میکرد اند مگر آنکه مانند حوضها باشد
بزرگ در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند و هم اصحاب شافعیه آورده اند
که اصحاب شافعیه آورده اند که آب نجس چون رفته رفته مقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون
اندکی از آن کم کرده باز نجس میشود گویا قلتین را به نزد ایشان تاثیر و خاصیت در طهارة
آب و الله اعلم رواه احمد و ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و فی اخری لابی
داود و در روایتی دیگر ابی داود را این چنین آمده فانه لا ینجس و در صحت این حدیث محدثان اختلاف
و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث از اذر مصنفات
خود ذکر کرده اند انتهی و این در حدیث صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ابن حنبلست و از
شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبلست گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و گفته که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن

عباس و ابن الزبیر امر کرده اند بکشیدن تمام آب و این بحضور صحابه بود و هیچ کس انکار بران نکرده و الله
اعلم و گفته هیچ یک از قلتین در تقدیر و تحدید آب در تنجس و عدم آن حدیثی صحیح از آنحضرت
ثابت نیست و طحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است
و لیکن ما عمل بران نکردیم از وجه آنکه قله مشترکست میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و یقین معلوم
نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست نمیگردد و
بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار خواه تغیر یابد رنگ و بوی یا مزه وی
یا نیابد و عامه علما از فقها و محدثین بر آنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه
حدیث بر بضاعت واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و متمسک اصحاب ظواهر است
مراد بآن ماء کثیر است و اختلاف است میان ایشان در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه
تغیر یابد لون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را اعتبار
قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی و احمد سر بقلتین رسد کثیر و هر چه کمتر از آن باشد قلیل و نزد
امام ابو حنیفه اصحاب او اگر آب القدر بود که بجنبانیدن اجزاء او از هم جدا نگردد یا فته نزد بعضی
بغسل و نزد بعضی بوضو و نزد بعضی بگرفتن بدست پس شدت و ضعف کثیر است و الا قلیل
و نزد متاخرین مشایخ بابمساحت قرار یافته نزد بعضی ده در ده و نزد بعضی پانزده در پانزده و
نزد بعضی بیست در بیست و بعضی ظن غالب معتبر داشته اند اگر ظن غالب وصول نجاست
بجانب دیگر است وضو نکنند و الا کنند تحقیق دلایل و تفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده
شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثمه ومن سعید الخدری قال قیل گفت گفته شد
یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بر بضاعه است
بضم با موحده و ضاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره و هو بئر یلقی فیها الحیض و حال آنکه
آن چاهیست که انداخته میشود در وی حیض بکسر حاء و فتح یا جمع حیضه و سکون خرقه حایض بخون حیض
آلوده و لحوم الکلاب و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان و النتن و انداخته
شود و نتن بفتح نون و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبوی فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت پیغمبر خدا طهور الماء لا ینجسه شیء بدرستی
که آب این چاه پاک است پلید نمیگرداند او را چیزی زیرا که بسیار است و چشمه دار است و گفته
اند که این چاه در آن وقت جاری بود و راهی به باطن داشت نقل جوی روان اگرچه
ده در ده نبود و القدر نبود که آب وی بتحریک منفصل گردد فافهم و در بعضی روایات
از مشایخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و عن

ابی هریرة قال سال رجل رسول الله رجل سوال کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فقال پس گفت ان مرد یا رسول الله انا نرکب البحر بدرستی ما سوار میشویم در دریا
ونحمل معنا القلیل من الماء و برمیداریم با خود اندکی از آب فان توضانا به عطشنا پس اگر
وضو کنیم بان که برداشته ایم تشنه میمانیم افنتوضا بماء البحر آیا پس وضو کنیم از آب پس وضو کنیم باب
دریا گویا استفتاء آن تو هم باب دریا با آنکه در زعم تخصیص بود از کریمه وانزلنا من السماء ماء طهورا
یا مخالفت وی با آب آسمان از ادراک اوصاف فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان
جواز توضی آب دریا هو الطهور ماؤه الحل میتته دریا پاک کننده است آب وی و حلال است خورد
مرده او و مراد ماهی است که او را ذبح نمیکنند و میتة بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین
شکار کردن و برآوردن اوست از آب و اگر در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن
در کتاب صید و ذبایح بیاید ان شاء الله تعالی رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجه والدارمی وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
له ابو زید مخزومی از تابعین است و مولای عمرو بن حریث است و بخاری او را تضعیف
کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت گفت مر او را لیلة الجن در شب
جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و
بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود بازگشتند و حقیقت با ایشان گفتند چنانکه
این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت آب میخواست برای وضو و ابن مسعود حاضر
بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک چه چیز است در مطهره
تو قال قلت نبیذ ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من قال گفت آنحضرت تمرة طیبة
وماء طهور نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو ساختن رواه
ابو داود روایت کرد این حدیث را بهمین لفظ ابو داود و زاد احمد والترمذی و احمد و ترمذی این را
نیز زیاده کردند که فتوضا منه پس وضو کرد آنحضرت از آن نبیذ که در مطهره بود و قال الترمذی
ابو زید مجهول و صرح ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهة آنکه ابو زید مجهول است و حدیث
ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهة آنکه ابو زید که روایت کرده وی از ابن مسعود و اورده اند
اندر وی جهولت و گفته اند که ابو زید مولی بن حریث که حدیث وضو بنبیذ از ابن مسعود
روایت کرده و از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا
آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را غیر از این یک حدیث نیست و بعضی
ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است و صح وعن علقمة عن عبد الله بن مسعود

قال

قال لم یصحبه رسیده است عن علقمة بن قیس که تابعی مشهور است و فقیه ایشان و گفته
اند که صحابه از وی علم پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش و سمت
ثنائیتن و مانند روایت کرده از ابن مسعود که گفت ابن مسعود لم اکن لیلة الجن مع رسول الله
نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم و چون ابن مسعود در شب
با حضرت رسالت پناه همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد و نبیذ
تمر آنست که خرما را در آب بیندازند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و نیز پیچ
کنند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای حضرت نیز میساختند و تمام احوال و احکام آن
در باب الاشربة بیاید ان شاء الله و وضو نیز به نبیذ تمر مختلف فیه است و امام ابو حنیفه اگر چه
خالص یافته نشود وضو جایز دارد و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جایز نه و این حدیث ابو زید
را که ابن مسعود در روایت کرده دلیل آن می آرند و شافعیه در این حدیث بجهتی که معلوم شد
طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه و جهالت راویان حدیث
مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت ثابت شده و تحقیق پیوسته
است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجایی نشاند و دایره کرد
وی کشید و فرمود که از این دایره بیرون نرود و آنکه گفت در آن شب با آنحضرت نبودم یعنی در وقت
سفاهت و مکالمه با جن حاضر نبودم تا وقت بیرون آنحضرت همراه نبودم و در آخر شب بودم
و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم و
عن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة ان ابا قتادة دخل علیها
روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری
که از مشاهیر اصحاب است و قصه وی در تخلف از غزوه تبوک مشهور است و بود این
دختر زن پسر ابو قتاده و ابو قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله
صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب ان
ابا قتادة دخل علیها روایت میکند کبشه که ابو قتاده در آمد بر وی یعنی بر کبشه فسکبت له
وضوءا پس ریخت کبشه برای ابو قتاده آب وضو را در ظرفی و در بعضی روایات
فسکبت بلفظ متکلم نیز آمده فجاءت هرة فشربت منه پس آمد گربه و نوشید از آن فاصغی
لها الاناء پس مایل و کج گردانید ابو قتاده برای گربه ظرف آب را تا بآسانی آب بخورد حتی
شربت تا آنکه بخورد گربه آب را قالت کبشة فرانی انظر الیه گفت کبشه پس دید مرا ابو قتاده
که نگاه میکنم بجانب وی و از وی تعجب از آنکه بچه کار برانا از طرف که در وی آب نهاده بود

بخورد فقال پس گفت ابو قتاده التعجبین یا بنة اخی آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت
عرب که مخاطب برادر زاده و پسر عم میخوانند اگر در واقع بچنین باشد و اخوت اسلام خود با
قال فقلت نعم گفت کبشه پس گفتم من آری عجب دارم ازان فقال ان رسول الله پس گفت
ابو قتاده بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت که انها لیست بنجس بدرستی که گربه
نیست پلید بدانکه ان انداختن وی اب پلید گردد و نجس بکسر جیم هست بمعنی پلیدی انها من
الطوافین علیکم او الطوافات بدرستی که گربه از طوف کننده گان در گرد شما بر اینکه ان است
اگر هست از طوافین است که بمعنی ذکور هست و اگر ماده است از طوافات بمعنی اناث
است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ انحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که
برای شک بود که انحضرت من الطوافین هست فرمود یا من طوافات و طواف صیغه مبالغه
است که افاده غلبه و کثرة میکند و مراد انست که چون وی گرد شما بسیار میگردد اگر حکم نجاست
پس خورده او کنیم در حرج و مشقت افتید بنابران رخصت کردیم یا مراد انست که وی دایم
گرد شما میگردد چنانکه سایلان و محتاجان گرد ند پس مواسات و مهربانی با وی لازم میباشد و
بر هر تقدیر باعث مساهلت و مسامحه امده و نزد امام ابو حنیفه سور هره مکروه هست اگر اب دیگر
یافته شود و وضو کند بان تیمم نکند اگر با وجود پاک کند و وضو کند جایز بود ولیکن مکروه و نزد ایشان نیز
و ایمه دیگر ظاهر است و قول امام ابی حنیفه بکراهت بجهت انست که در حدیث دیگر هره را از
جانور خوانده و سور سباع نجس است ولیکن حدیث انها من الطوافین او رد نجاست را
بکراهت رواه مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی وعن
داود بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة الی عایشة داود بن صالح
تمار مدنی که از تابعین هست و از موالی انصاری و بعضی گفته اند موالی ابو قتاده انصاری
بود از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کننده مادر او بود فرستاده مادر او را با هریسه
که با طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمده
نزد عایشه رضی الله عنها قالت گفت مادر وی که هریسه برده بود فوجدتها تصلی پس یافتم
عایشه را که نماز میکند فاشارت الی ان ضعیها پس بدست باز نمود بجانب من بنهد
هریسه را و ازینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز فجر و نماز بدان
باطل نگردد و در بعضی روایات فقیه امده است که اشارت مفهم مفسد نماز هست و این حدیث
بر خلاف انست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر فجاءت هره پس آمد گربه فاکلت منها
پس خورد پاره ازان هریسه فلما انصرفت عایشة من الصلوة پس هرگاه برگشت و فارغ شد

عایشه از نماز خود من حیث اکلت الهرة خورد هریسه را از همان جا که خورده بود گربه گویا این زن تعجب
کرد و پرسید فقالت ان رسول الله پس گفت عایشه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انها لیست بنجس
گفته است که گربه نیست و پس خورده وی پلید انها من الطوافین علیکم بدرستی که گربه از جماعه گردنده
بر گرد شما گفت انی رایت رسول الله بدرستی که من دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ بفضلها
وضو میکرد با بقای پیمانه از گربه رواه ابو داود وعن جابر قال رسول الله گفت جابر رسیده شد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر آیا وضو کنیم باچه که زیاده و باقی گذاشته اند خران
قال نعم فرمود آری وضو بکنید و بما افضلت السباع کلها و بانچه باقی گذاشته اند درندگان نیز همه
درندگان رواه فی شرح السنة و ازینجا معلوم میگردد سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی است
و نزد سور سباع نجس است زیرا که ان متولد هست از لحم وی نجس است و مذهب امام احمد نیز
همین هست یا اختلافی که در روایات نزد اصحاب او و احادیثی که در طهارت او امده صحت ان
نخست و اگر بصحت برسد مراد حوضها و غدیرها بزرگ خواهد بود که در با بانهاست چنانکه جا بیدواگر
درنده ها علی العموم مراد باشد لازم آید سور کلب نیز پاک باشد و این مذهب هیچکس نرفته فایده در محیط
گفته است که اگر یک عضو از پای حمار و اگر در پلید نگردد و اگر بطریق مزاج و بلاعت گیرد پلید گردد
جروی در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندان های رطوبت نیست و در حالت مزاح
لبها میگیرد و لبها رطب اند کذا قال الشمنی وعن ام هانی قالت اغتسل رسول الله صلی الله
علیه وسلم هو و میمونة روایة است از ام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود و بعضی گفته اند
عاتکه اسلام او در سال فتح روایت میکند از وی علی و ابن عباس و جماعه کثیر از تابعین با تو
تا بعد از چهل در زمان معاویه که گفت غسل کرد انحضرت و میمونة بنت حارث که از امهات
المومنین فی قصعة فیها اثر العجین یعنی در کاسه کلان بود که در وی اثر و بقیه خمیر بود و گفته که مگر خمیر در
قصعه بسیار بود چنانکه تغیر یابد اب کذا قال الشافعی و نزد ما اگر چه تغیر بدین نیز یابد یکی از اوصاف
بشی طاهر که حکم اب از طبع وی برود سلامت هست بر اب رواه النسائی و ابن ماجه الفصل الثالث
عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر رضی الله عنه خرج فی رکب فیهم عمرو بن العاص یحیی بن عبد الرحمن
که از تابعین است و ثقه هست و ثقه رفیع القدر و کثیر الحدیث نبیره حاطب بن ابی بلتعه که
صحابی مشهور بود گفت که امیر المومنین عمر بیرون آمد در سواران که میان ایشان عمرو بن العاص
نیز بود حتی وردوا حوضا تا اینکه فرود امدند بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد
حوضک السباع پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می ایند و در می ایند برای
اب خوردن در حوض درندگان فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا پس گفت امیر المومنین

عمر بیرون امد در سواران که میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود حتی وردوا حوضا تا آنکه
فرود امدند بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد حوضك السباع پس گفت
عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند و در می آیند برای آب خوردن درین
حوض درندگان فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا پس گفت
امیر المومنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را یعنی خبر دادن تو و خبر نادادن برابرست
نزد ما چنانکه فرمود فانا نرد علی السباع وترد علینا زیرا که فرود می آییم بر درندگان و فرود می
آیند ایشان بر ما یعنی این است بسیار که گاهی ما می آییم و گاهی درندگان می آیند ضرر ندارد
چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت رواه مالک وزاد رزین قال روایت کرد این حدیث
را مالک و زیاده کرده است رزین و گفته است که زاد بعض الرواة فی قول عمر زیاده کرده اند
بعضی روایت راویان در قول عمر این را که گفت وانی سمعت رسول الله بدرستی
که شنیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه و سلم یقول میفرمود لها ما اخذت فی بطونها مر سباع
راست که هر چه گرفتند در شکمها خود و نوشیدند از آب وما بقی فهو لنا طهور و شراب
و هر که باقی ماند از آب پس آن برای ماست پاک کننده و نوشیدنی وعنه ابی سعید
الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة روایت
از ابو سعید خدری که آنحضرت پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند تردها السباع
والکلاب والحمر فرود می آیند در او از درندگان و سگان و خران عن الطهر منها پرسیده شد
از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از آن فقال لها ما حملت فی
بطونها ولنا ما غبر پس گفت آنحضرت مر سباع و کلاب و حمر راست آنچه برداشتند در شکمهای
خود و ما راست آنچه باقی ماند طهور پاک کننده است رواه ابن ماجه وعن عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المومنین عمر گفت که غسل نکنید باب گرم شده
در آفتاب فانه یورث البرص زیرا که بدرستی که غسل کردن گرم شده در آفتاب می آرد برص را
رواه الدارقطنی این اثر است امیر المومنین از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آنحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بصحت رسیده کذا قالوا و در شرح السنه از عایشه رضی الله عنها آورده
که گفت گرم کردم برای آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آب در آفتاب پس فرمود مکن
یا حمیرا که آن میورث برص است رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی افراده و فی سنن
ابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآب گرم شده است در آفتاب که برسانید
برص و گفته که در اسانید این احادیث کذا وضاعانند قبول کرده نمیشود از ایشان

حدیث و ثابت نشده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی اما از عمر رضی الله عنه درین آب
این قول ثبوت رسیده و شافعی از ابن هندی آورده که و قال وی تفاوت اند مکرر ابراهیم که در
وی اختلاف است و فتح وی صدقه ضعیف است و دارقطنی از طریق دیگر آورده و فضری و غیره
تخمین از آن نموده است والله اعلم و دیگر بدانکه قول عمر رضی الله عنه که مولف آورده مخصوص بغسل
است در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده با آفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل
و وضو و خرانت و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتبار و روود او مران خواهد بود
با نزد عدم معارض و مانع چنانکه در بعضی اطعمه اطبا از ان منع کرده اند گفته باب تطهیر
النجاسات نجاست پلیدی ضد طهارت پاک و نجس بفتح جیم و کسران پلید و در اصطلاح
فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو
آمده و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادة انواع اوست که مختلف است احکام ان
الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا
شرب الکلب فی اناء احدکم چون آب بیاشامد یا خورد سگ در آوندی از شما فلیغسله سبع
مرات پس باید که بشوید از هفت بار متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را
ایچنین آمده که طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد
سگ در آن ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان و آن مخصوص است براندگان ان
ان یغسل سبع مرات بشستن الظرف است هفت بار اولهن بالتراب نخستین بار زان هفت بار
شستن نجاست بدانکه شستن ظروف بو لوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است
و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الا امام ابو حنیفه که نزد وی حکم سایر نجاسات دارد و آنچه در حدیث
آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب با این در ابتدای اسلام بود پس از آن منسوخ
گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن بالتراب روایة مسلم است و در روایة ابی داود اخر
بهمین آمده و در ترمذی اولهن او اخرهن و در روایتی نزد بزار احدیهن آمده و در روایتی
از امام احمد هفت بار بشویند هشتم بار بخاک وعنه قال قام اعرابی گفت ابو هریره ایستاده
و بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعضی گویند بادیه نشین را اگر چه عجم
نیز بود اعراب گویند فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناوله الناس پس
گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که بول کند فقال لهم النبی پس گفت مر ایشان را
پیغمبر صلی الله علیه و سلم دعوه بگذارید او را که بول کند و هریقوا علی بوله سجلا من ماء و بریزید بر جای
بول وی دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک راویست که سجلا فرمود یا ذنوبا و این هر تقدیر

که سجل و ذنوب یک معنی باشد و بعضی گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب
باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک به پری و برین تقدیر او برای تخییر باشد و صواب آنست که
هر دو بمعنی دلو عظیم پر آبست و او برای شک فانما بعثتم میسرین زیرا که بر انگیخته شده اید
و پیدا کرده شده اید شما مگر آسانی کننده در دین و مهربانی نماینده و لم تبعثوا معسرین و بر انگیخته
نشده اید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است صلى الله عليه وسلم که بغایت رفق
و مهربانی و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوفست صحابه را که متبعان اویند
بان موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریض بر رفق و لطف است بان عرابی
که بول کرده رواه البخاری و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک از تعضیر بر زمین جگه
و علما را در اینجا اختلاف مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا کرده و اگر پیش
از پاک شدن جدا کرده پلید است و اگر جدا کرده رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق
کذا فی المجمع البحار و طیبی گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک
شدن نگذارند زمین میباید کند و خاک آن از آن برداشت تا پاک گردد و انتهی معلوم که صحابه با
در جواب این سخن چه گفته اند پس گفتیم و بالله التوفیق که حدیث دلالت نکرد و بر آن که قوم در
آنجا نماز کرده بودند پیش از آنکه ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد تا نجاست
سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبه آب برطرف شود و پاک بخشک شدن شده
باشد و حدیث ... سالت است وعن انس رضي الله عنه قال بينما نحن في المسجد
مع رسول الله گفت انس در اثنا آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذ جاء
اعرابي ناگاه آمد اعرابی فقام يبول في المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتند صحابه مه مه بکن و از اینجا معلوم میشود که تناول
و افتادن با عرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بوده نه بدست اگر فقیه یکی باشد فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لا تزرموه قطع مکنید
بول او را دعوه بانید او را او از ازرام بتقدیم زای بر را قطع کردن بول کسی را و زرم منقطع
شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت مهربانی و حلم و کرم است از آنحضرت
بر عربی نادان نهی منع کرده و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت
در نهی از ازرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شده و در قطع بول بروی ضرورت
و با وجود آن جامه پلید میکرد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتى
بال پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاه فقال

بدرستی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خواند آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد لا يصلح لشيء
من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لایق نیست و نمی سزد
هیچ چیز را ازین بول و پلیدی انما هي لذكر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای
ذکر خدا کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن او کما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا
چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جایی میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد
نیست پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست قال
گفت راوی وامر رجلا من القوم و فرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلو آب بیارد و بریزد
در آنجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فشنه عليه پس آورد دلوی پر از آب پس ریخت
از آن بر بول و شن بسین مهمله ریختن و اگر ریزند و پریشان کنند شن گویند بشین معجمه و در حدیث
بمهمله است در نسخ متعدده معتبره و در بعضی نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع است متفق علیه
وعن اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنهما قالت سالت امرأة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت
پس گفت آن زن یا رسول الله ارأيت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحيضة خبر ده یکی از ما را
چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است کیف تصنع
چکند و چگونه پاک کند جامه را از آن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
اذا اصاب ثوب احديكن الدم من الحيضة چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه
پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان ثم لتنضحه بماء پس بشوید آن را ... در لغت بمعنی
پاشیدن است ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن است ثم لتصل فيه پس اگر خواهد
نماز بگزارد در آن جامه یعنی بعد از آنکه خشک کرده چنانکه در حدیث آینده باید متفق علیه وعن
الاسود و همام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه بن قیس است و بود اسن
از عم خود و وی خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته بود خلفا را بود دیده و
از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر او و حج و عمره
آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع و خمس و سبعين و
امام نخعی نیز تابعی کوفی است از ثقات است از عباد اهل کوفه و علماء روایت میکند از ابن مسعود
و عایشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وی مات سنة خمسين و ستين پس
روایت میکند این دو تابعی وعن عائشة قالت كنت افرك المني من ثوب رسول الله گفت
عایشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم رواه مسلم
روایت کرد این حدیث را مسلم روایت اسود و همام از عایشه و در روایت علقمة والاسود عن

عایشه بنحوه روایة بر روایة علقمه واسود از عایشه مانند آن و نیز درین روایت این زیادتی نیز هست
ثم یصلی فیه یعنی بس نماز می گذارد آنحضرت در آن و این احادیث دلیل بر نجاست منی چنانکه مذهب
و مذهب و مالک و روایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است
و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خداست پس چگونه گوئیم که
نجس است و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت
پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم منی که برسد جامه را پس فرمود که آن بمنابه آب
بینی است و آب حلق است کفایة میکند که بمالی از آن بخرقه یا بخشبی و دلیل ما احادیث است
که وارد شده در غسل آن و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدة ابتلا از جهت طهارت و
اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت نظافت باشد نه برای طهارت جوابش آنکه این خلاف
ظاهر است و تمام دلیل است منی را با شیا نجس جمع کرده اند چنانکه در هدایت حدیث
آورده یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنی والقیء و آنکه این منی اصل
آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میکند
چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیا خداست اصل اعدا خدا نیز هست پس چگونه
گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس آورده اند در صحت این حدیث سخن است
و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن سلیمان بن یسار مولی ام المؤمنین
میمونه برادر عطا بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد
ورع حجة یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنه سبع ومائة قالت عایشة عن المنی یصیب الثوب
گفت سلیمان پرسیدم ام عایشه را رضی الله عنها از حکم منی که برسد جامه را فقالت کنت
اغسله من ثوب رسول الله گفت عایشه بودم من که میشستم منی را از جامه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس بیرون آمد آنحضرت بنماز و اثر الغسل فی ثوبه و نشان شستن
که تری باشد در جامه آنحضرت میبود متفق علیه وعن ام قیس بنت محصن بکسر میم و سکون
حاء و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن است اسلام آورد بمکه قدیم و هجرة کرد بمدینه
جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند و نبات با بن عطا روایت است از ام قیس
که وی آورد پسری که مر او را بود صغیر لم یأکل الطعام الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پسر خورد
شیر خوار که نخورده است هنوز طعام آورده نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی حجره پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک خود فبال علی
ثوبه پس بول کرد آن پسر بر جامه شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلبیده آنحضرت آب را

فنضحه ولم یغسله پس پاشید آب را بر آن جامه و نشست آنرا متفق علیه بدانکه مذهب شافعی آنست
که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست
و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده میان صبی و صبیه و گفته
نضح در او آنست نزد شافعیه و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه غسل بیاید و مراد بنضح در حدیث
نزد ایشان غسل است فلم یغسله یعنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم و
دلایل که دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح ایجاب است
یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمده است از عایشه که حر وی را
نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد پس فرمود آنحضرت بریزند بروی آب ریختنی و در بول
صبی این کفایت است و در بول صبیه بیاید پس در هر دو غسل است لیکن
در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده است
واظهر وجوه آنست که ابتلاء اختلاف بیشتر از دختر است پس در ایجاب غسل
و مبالغه در آن حرج و مشقت است وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم پس بتحقیق
پاک شد و دباغت بر آنچه پوست با نجاست و تباهی از آن بر دخواه با دو یه یا با فتاب
دادن یا بجز خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا یا پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند و رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه
اگر چه خواه مدبوغ بود یا غیر مدبوغ ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعضی اصحاب امام احمد را درین
میته کلامی است و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است
و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت در
کل اقلایت و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و قیل نزد امام محمد حکیم حنفی
بر عاج و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف و دیگر ایمه نیز چنین و از سلف منقولست که با شخوانها
موتی مانند فیل و جز آن اشتغال میکردند و عاج همان مینمودند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده
که آنحضرت را شانه بود از عاج و آوردند که برای فاطمه زهرا رضی الله عنها دو دستوانه خریدند از عاج
و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوانی دیگر
است دریائی که از ذیل خوانند و بعضی گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم وعنه قال
تصدق علی مولاة لمیمونة بشاة و هم از ابن عباس است که گفت تصدق کرده شد بجانب آزاد
کرده که مر ام المؤمنین میمونه را بود گوسفندی فماتت پس بمرد آن شاة مرده و افتاده بود فمر بها

رسول الله پس گذشت بران شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم
اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید پوست از آن قد تغنمونه پس دباغت میکردید از آن
فانتفعتم به پس سود مند میشدید بدان فقالوا انها میتة پس گفتند اهل خانه میمونه گرانست
خود مرده است وانتفاع بدان حرام فقال انما حرم اکلها پس فرمود آنحضرت حرام نیست
مگر خوردن میتة نه مطلق انتفاع بدان ووقع بعض النسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق علیه
وعن سودة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم روایتست از سوده که از ازواج مطهره پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم قالت ماتت لنا شاة فدبغنا مسکها گفت سوده مرد گوسفندی که ما را
بود پس دباغت دادیم چرم او را مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم
ما زلنا ننبذ فیه پس همیشه نبیذ میساختیم در مشکی که بوده ایم پاک از آن مشک ساختیم حتی صار شنا
تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاری الفصل الثانی
عن لبابة الحارث ام الفضل لبابة خواهر ام المومنین میمونه زوجه عباس بن عبد
المطلب وام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس قالت کان الحسین بن علی رضی الله
عنهما فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال علی ثوبه گفت لبابه بود امام حسین بن علی
مرتضی در کنار آنحضرت بول کرد بر جامه شریف وی فقلت البس ثوبا واعطنی ازارک
میگویم که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مرا ازار خود را حتی اغسله تا آنکه بشویم آنرا قال
انما یغسل من البول الانثی وینضح بول الذکر گفت آنحضرت شسته میشود مگر از بول دختر
باشیده میشود از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد رواه احمد وابو
داود وابن ماجة وفی روایة لابی داود والنسائی عن ابی السمح امده است در روایتی
مر ابی داود والنسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود قال
گفت یغسل من بول الجاریة ویرش من بول الغلام شسته شود از بول دختر و باشیده
شود از بول پسر که شیرخواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا وطئ احدکم بنعله الاذی چون پی سپرد یکی از شما با پوش خود پلیدی را
واذا در اصل لغت چیزی مکروه که طبع از آن نفرت دارد واطلاق او بر مقذورات هم ازین
جهت است فان التراب له طهور پس بدرستی که پاک کننده آن خاک است و پاک کننده است
اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپردن اذی روی کرده است و مراد بنجاست خشک است
که چیزی از آن تعلق نگرفته است بنعل ما حصل پس ذلک کرده و از پای رطب منتقل نمی
کرد و مذهب امام اعظم و امام محمد این است در روایت ابی یوسف و شافعی در قول قدیم

مراد عام تر است و از رطب نیز ذلک زایل نمیگردد و مذهب امام اعظم و امام محمد این است
و در روایت ابی یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز ذلک پاک میگردد و نیز
ایشان میگویند امر مبنی بر یسر و رفع حرج است و در روایت نیز مراد نجاست ذی جرم است
اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجبست و توریشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده و گفته
مراد بودن تراب مطهر است که منتقل چون پی سپرد نجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب
برسد او را که در آید در مسجد و پی سپرد زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست
بلکه طهارت در حق دخول مسجد ووطی ارض اوست زیرا که طهارت در اینجا مستحسن است
اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بسبب ظاهر عبارة حدیث با آنکه مراد
آنست که نجاستی نیست که بجهد بجامه و بدن ملوث کرده بدان بلکه پس ما پس آنست که تو
ملوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواه ابو داود ولابن ماجة
معناه روایت کرد این حدیث را ابو داود باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجه این معنی را بلفظ دیگر
آورده ام سلمة قالت لها امراة روایتست از ام سلمه رضی الله عنها که گفت وا زنی انی اطیل و
ذیلی بدرستی که من دراز میکنم دامن جامه خود را امشی فی المکان القذر و راه میروم در جایی
پلید یعنی او را چه چیز پاک کنیم بسویم با چکنیم قالت گفت ام سلمه قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یطهره ما بعده پاک میکرد او را آنچیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است
یعنی بعد از آنکه جایی پاک راه میروی خاک بدامن برسد پاک میکرد اندر آنجا که در حدیث
ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه حمل قذر بر یابس میباید کرد چه اجماع منعقد است
که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعه از تابعین
بر آن رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف
معلوم شد رواه مالک واحمد والترمذی وابو داود والدارمی وقال او گفته مانند ابو داود
و دارمی که المرأة ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن که رسید از ام سلمه این مسئله را
ام ولدات مر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأة مجهول باشد و این
حدیث مطعون نکرده وعن المقدام بن معدیکرب بکسر صحابیست معدود در اهل شام
نزول کرد حمص را وو فود آورده بر آنحضرت از کنده روایت میکند از آنحضرت و از اصحاب
روایت می کنند از وی جمعی از تابعین ماه بشام سنه سبع و ثمانین وقال نهی رسول الله
گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعن لبس جلود السباع از لباس پوستهای
درندگان چنانچه یوز و پلنگ و مانند آن والرکوب علیها و از سوار شدن بران پوستها او

١٦٤

کسر الهمزة اهبات دریر و نشستن برانهاست یا برزمین انداختن و سواری کردن و علت
نهی آن گفته اند که ان سیرت جباران و دواب متکبرانست پس نهی تنزیهی و بر قول کسی که
میگوید سوختهای میته نجس است و پاک نمیکرد به دباغت نهی تحریمی نیز میتوان بود روی ه
ابوداود والنسائی وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامة بن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه نهی عن جلود السباع روایت است از ابی الملیح که نام وی عامر بن عمر هذلیست و از کبار
تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است که آنحضرت منع کرد از پوستهای درندگان رواه احمد
وابوداود والنسائی و نهی از جلود سباع شامل است پس و افتراش و رکوب بران و زاد ه
الترمذی والدارمی ان یفترش و درین روایت مخصوص با فتراش کرده وعن ابی الملیح انه کره ثمن
جلود السباع روایتی است از ابی الملیح که وی مکروه داشته بهای چرمهای درندگان را و این
مذهب ابوالملیح و بعضی قید کرده اند که مراد پیش از دباغت است که بیع نجاست باطل
مکروه و حرام داشته است و در نسخ اصل در اینجا بیاضست و در حاشیه نوشته اند
که رواه الترمذی فی کتاب اللباس و شده چند روایت کرد این حدیث را و ترمذی را فی شد وی
سره و قویست وعن عبدالله بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاهلی و سلام است که دریافته زمان
سعادت نشان آنحضرت را و نشناخته است او را و از روایت و اختلافست در صحبت
وی صحیح آنست که تابعی است قال اتانا کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آمد ما را
کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة که سود مند نشوید از خود مرده با هاب
ولا عصب نه پوست و نه پی رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه این حدیث را و اسای
ان متمسک بعضی از اهل مذهب امام احمد است که جلد میته را طاهر ندارند و اگرچه جلود باشد و در
صحت احادیث وارده در طهارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان که اقرام صحت آنها
بکنند عموم قرآن را که فرموده است حرمت علیکم المیتة سبب تخصیص بکنند و گویند که مقصو
حرمت هر جزو است بان چه مقصود از واست و مقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانکه
مقصود از لحم اکل است و حدیثی آن دار قطنی کرده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
رخصت کرده بودم شما را در جلود میته و چون باید شما را کتاب من سود مند نشوید میته نه
باهاب و نه بعصب و این اشعار است که نهی بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث
طهارت بعد از دباغت و خود در حدیث بخاری و مسلم آمده که حرام از میته اکل او ست
نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز بهمین جانب
اند که ظاهر است و حدیث عبدالله بن عکیم ضعف و اضطرابی دارد که تقاومت بآن

میتوانند و در صحت او نیز سخن است و صحیح آنست که وی تابع مخضرم است والله اعلم
و مولف بعد این حدیث دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت
دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت باآنکه مراد درین حدیث اهاب پیش از دباغت
است پس گفت وعن عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ان
یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت گفت عایشه که آنحضرت امر و بطریق اباحت تمتع کردن
بچرمهای میته و قتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظه منع از اضاعت و اسراف امر استحباب
بزم او دارند صورتی دارد والله اعلم رواه مالک ابوداود وعن میمونة قالت مر علی النبی
صلی الله علیه وسلم رجال من قریش گفت میمونه که گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قریش که میکشیدند
شاة لهم مثل الحمار میکشیدند گوسفندی مرده که مر ایشانرا بوده مانند خر در ضخامت یعنی کلان
یا فربهی یا بسبب انا ماییده کی فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لو اخذتم اهابها کاشکی میگرفتید شما پوست او را فقالوا انها میتة گفتند رسول الله
گفتند که این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یطهرها الماء والقرظ پس گفت آنحضرت پاک میکرداند او را آب و قرظ بفتحتین برگ درخت
سلم که بوی بوا ست مراند رواه احمد وابوداود وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حاء مهمله
و کسر با موحده مشدده و غالب بر زبان فتح باست صحابیست معدود در بصریین روایت
میکنند از وی حسن بصری و غیر وی قال ان رسول الله گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جا
فی غزوة تبوک آمد در جنگ تبوک که نام موضعیست در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است
وسال نهم علی اهل بیت آمد بر اهل خانه فاذا قربة معلقة فسال الماء فقالوا پس ناگاه مشکی آویخته
بود پس طلبید آنحضرت آب را پس گفتند اهل آن خانه یا رسول الله میتة این قربه از پوست میته
است که دباغت داده شده است قال دباغها طهورها رواه احمد وابوداود و فرمود آنحضرت
دباغت دادنها پاک کننده اوست رواه احمد ابوداود الفصل الثالث عن امراة
امرأة من بنی عبد الاشهل قالت قلت روایتست از زنی از قبیله عبد الاشهل
مجهولست و معلوم نیست حال وی که گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة
بدرستی که ما راهیست بسوی مسجد گندیده فکیف نفعل اذا مطرنا پس چگونه احتیاط و احتراز
کنیم و قتی که باران داده شویم قالت گفت ازن فقال پس گفت آنحضرت الیس بعدها
طریق هی اطیب منها آیا نیست بعد از ان راه راهی دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از ان قلت
بلی گفتم آری هست قال گفت آنحضرت فهذه بهذه پس این راه پاک کرد بعد از وی می آید تقا

است بان راه کنده است یعنی ازان راه کنده اگر نجاستی میرسد و براه پاک می اید ازان نجاست
پاک میشود چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه در حدیث ذکر نعلین و
ثواب اینست احتمال هردو دارد و نیز بقرینه ظاهر میشود که رطوبتی در نجاست باشد والله اعلم
رواه ابو داود وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله گفت ابن
مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا نتوضأ من الموطئ و وضو
نمی کردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جایی پی کردن
کردن بودی رواه الترمذی این نیز محمول بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق میشد
در کز آلوده میشد چه شستن ازان مجمع علیه است چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قالت کانت الکلاب تقبل و تدبر فی المسجد فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در
مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذالک پس نبودند
اصحاب که میپاشیدند چیزی را از آب ازجهت آن رواه البخاری و این بر تقدیری که سگان نرسانیده باشند
نجاستی که از وی ابها جدا کرده پس آب نمی ریختند از مجرد در آمدن سگان و گفته اند که این
ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس ازان وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر ان و
محافظت ان او را مدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و در بندها تا آنکه یکوقتی امر
کردند بکشتن سگان وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا باس ببول ما یؤکل
لحمه روایتست از براء بن عازب که صحابی مشهور است گفت پیغمبر خدا نیست باک ببول آنچه خورده
میشود گوشت وی و فی روایة جابر این چنین امده است که قال گفت آنحضرت ما اکل لحمه
فلا باس ببوله خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او بتحقیق که رده است بظاهر
این حدیث کسی که قایل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانچه مالک و احمد و بعضی از
شافعیه و ان نزد ابو حنیفه و ابو یوسف نجاست حقیقیه است ازجهت تعارض آثار شاید
که تاویل نزد ایشان این است که باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جایی که اجابت
بتبعیض حکم او نما و اخری است والله اعلم رواه احمد والدارقطنی باب المسح علی الخفین
بدانکه مسح موزه جایز است بسنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که اعتقاد ان نکند مبتدع است
کذا فی هدایت و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند
بعضی از محدثان راویان ان را از صحابه از هشتاد و در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند
و ابن عبد البر گفت نمیدانم که از هیچ یکی از علما سلف که انکار ان کرده کذا فی المواهب الدینیه

وحسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین
را و کرخی گفته که مرجیم کفر را که نیز قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حد
تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قایل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد آثار مانند روشنی آفتاب
بعد ازان بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پا است و در هدایه گفته که
هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند ازجهت اخذ
بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را اختلاف است که مسح کردن بموزه فاضلتر است
یا برکشیدن انها و یا بها شستن بعضی گفته اند مسح کردن فاضلتر است ازجهت رد بر اهل بدع
از روافض و خوارج که طعن میکنند بران و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام نووی
گفته مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است ازجهت بودن وی اصل لیکن بشرطی که ترک نکند
مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است ازجهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر
السعادة گفته که مر آنحضرت را تکلف نبود در هیچ جایی نه در مسح و نه در غسل که موزه پوشیده بودی
نکشیدی پاهای شریف و اگر پای برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف در ان
و احسن اقوال آنست که موافق سنت باشد انتهی الفصل الاول عن شریح ابن هانی
بضم شین معجمه و فتح را بمهمله در آخر از جمله اصحاب امیر المومنین علی است ثقه است ولادت او
در زمان آنحضرت است و پدر او هانی صحابی است در آنحضرت او را یکی با بو شریح ساخته قال سالت
علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از
مسح کردن بر موزه که حکم ان چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی که گردانید پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر سه روزه مر مسافر را و یوما و لیلة للمقیم و یک روز و یک
شب مر مقیم را رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله روایتست از مغیره
بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوه تبوک که
آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل الغایط گفت
پس بصحرا بر آمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة پس برداشتم با آنحضرت
آب را در ظرفی که از اداوه گویند و اداوه کمتر او نمیخورد از جرم در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت
قبل الفجر پیش از نماز فجر بامداد فلما رجع پس هرگاه که بازگشت آنحضرت از جانب صحرا اخذت
ابریق علی یدیه من الاداوة فغسل یدیه و وجهه آب بریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از
اداوه و اینجا معلوم میشود که استعانت بغیر در وضو جایز است و تخصیص ان بحالت سفر
وجهی ندارد والله اعلم پس بشست آنحضرت هر دو دست خود را و علیه جبة من صوف و بر

بدن مبارک آنحضرة جبه بود از پشم جبه جامه که بر بدن دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و فیها انه
جیب ندارد و اسم جبه همین حالت است ذهب یخرج ذراعیه رفت آنحضرة وخواست که کشف کند و
برهنه کند هر دو ساعد دست خود را فضاق کم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج یدیه من تحت الجبة
پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقی الجبة علی منکبیه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک
خود و این جبه ایست که در احادیث ذکر او واقع شده است که رومی جبه رومیه بود و تنگ بوده
الا اینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه تنگ پوشیده بوده است ولیکن میگویند
که از او در سفر پوشیده و غسل ذراعیه و شست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته پس مسح کرد
موی پیش سر را که از چهار حصه سر میباشد و علی العمامة و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح
راست و اقامت سنت مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهویت لانزع
خفیه میل کردم بسوی پیش خم شده و دست براوردم تا بکشم موزهای آنحضرت را فقال دعهما
فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار و مکش موزها را زیرا که من در آوردم پا ها را در حالتی
که پاک اند یعنی بعد از طهارت و در اینجا کلامی است که در شرح آن ذکر کرده ایم فمسح علیهما پس
مسح کرد بر هر دو موزه ثم بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شدم من فانتهینا الی القوم پس
منتهی شدیم و رسیدیم بقوم وقد قاموا الی الصلوة و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز
کو یا که انتظار آنحضرة یافته بودند که اگر آمدن ما دیر کند نماز بگذارید و یصلی بهم و میگذارد
نماز بقوم یعنی امامت میکرد و عبدالرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة و بتحقیق گذارده بود
با قوم یکرکعت فلما احس بالنبی هرگاه که آگاه شد به پیغمبر و دید که آنحضرت حاضر شد صلی الله
علیه وسلم ذهب یتاخر رفت که پس تر شود و آنحضرت بامامت پیش آید فاوما الیه پس اشارت
کرد آنحضرة بجانب عبدالرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود ایستاده و فادرک
النبی صلی الله علیه وسلم پس دریافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه یکی
از دو رکعت را با عبدالرحمن بن عوف فلما سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه
پس هرگاه که سلام داد امام بایستاد آنحضرت بخیزید و ایستاده ام من فرکعنا الرکعة التی
سبقتنا پس گذاردیم ما رکعتی را که سابق شده بود آن رکعت را ما را او گذارده امام با قوم چنانکه
حکم مسبوقست رواه مسلم و از این حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
سلم بعضی از اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر با ابو بکر صدیق
رضی الله عنه در شکل بیمن وا فتوکه بعبدالرحمن گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد آنجا امام
آنحضرة بود و ابوبکر مقتدی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است الفصل الثانی

ابا بکره عن النبی صلی الله علیه وسلم رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة ابو
بکره بتا دراز صحابه ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت میکند از آنحضرت که
رخصت برای مسافر سه شبانروز و مقیم را یک شبانروز اذا تطهر فلبس خفیه وقتی که طهارت
کرد پس پوشید هر دو موزه خود را ان یمسح علیهما که مسح میکند بران در وضو بعد از ین خلاصه
کرد رواه الاثرم فی سننه روایت کرد این حدیث را اثرم با ثلثه در سنن خود و ابن خزیمة والدار
قطنی روایت کرد ابن خزیمه و دار قطنی وقال الخطابی هو صحیح الاسناد هکذا فی المنتقی و
گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسناد وی این چنین است در منتقی که بضم میم و
سکون نون و فتح تا و قاف نام کتاب خطابی است وعن صفوان بن عسال بفتح عین مهمله
و سین مشدده صحابی است ساکن کوفه دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبدالله بن مسعود از وی
روایت کرده قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا گفت بود که
حضرت که امر کند ما را وقتی که میبودیم ما مسافر و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر است
چنانچه صحبت جمع صاحب ان لا ننزع خفافنا بکسر ثلثة ایام ولیالیهن که نکشیم موزهای خود را
از پایها سه روز و سه شبها الا من جنابة مگر از غسل که در وی مسح بر موزه درست نیست
و موزها باید کشید ولیکن من غائط و بول و نوم ولیکن در وضو کردن از غایط و بول و نوم
نمی باید کشیدیم و هم بران مسح باید کرد و در ین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی است که
در شرح از ایمان کرده ایم رواه الترمذی والنسائی وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی صلی
الله علیه وسلم گفت وضو ساز ایندم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یعنی ریختم آب را اعضای شریف
وی فی غزوة تبوک در جنگ تبوک فمسح علی الخف و اسفله پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه
را که زیر پشت قدم است و پایان از آن که جانب پایان قدمست رواه ابو داود والترمذی وابن
ماجه وقال الترمذی وگفت ترمذی هذا حدیث معلول این حدیث معلول است و در روی بیان
و علامت که قادح اند در صحت آن و گفت و سالت ابا زرعة و محمدا یعنی البخاری عن هذا
الحدیث و پرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را از ین حدیث که صحت
دارد فقالا لیس بصحیح پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست وکذا ضعفه ابو
داود و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داود و وجه ضعیف این حدیث دو وجه
گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه بوراد از وراد که کاتب و
مولی مغیره بود وجه دیگر آنکه روایت کرده است اورا ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب
مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء از طرف مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بذکر

علی واسفل موزه حدیث ابنده امره است که مسح علی ظاهر هما پس در بحدیث اضطراب هست
واین نیز اسباب قادحه در صحت است وعنه انه قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یمسح
علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را مسح میکرد بر
موزها بر ظاهر انها رواه الترمذی ابوداود و قال توضا النبی صلی الله علیه وسلم ومسح علی
الجوربین والنعلین و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین
و نعلین رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده
بود یا باشند و از اجر موق و موق نیز گویند و مرج ابن عام از جوهری و مطرزی آورده که
قوف موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب مطرزیه گفته جرموق موزه ه ... شود
که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتی که پوشیده شود موزه و بالا
و پایان هر دو در طهارت جایز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابی حنیفه از تخین
و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن بان ممکن بود و نابستن بر ساق بایستد جایز است والا نه
مگر که لازم باشد چنانکه آب مسح بموزه در وقت رسد گویا که بهر مسح کرد و همچنین جایز است
نزد امام احمد و نزد شافعی جایز نیست بر جورب اگر چه منعل باشد و این حدیث مخت... روی
روایت کرده شده است از علی وابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن خطاب و ابن عباس
و جز ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین الفصل الثالث عن المغیرة قال مسح رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین روایت از مغیره گفت مسح کرد آنحضرت بر خفین
فقالت پس گفتم بطریق استفهام یا رسول الله نسیت فراموش کردی یعنی شستن
پایها اگر نکشیدی موزها قال بل انت نسیت فرمود من فراموش نکردم بلکه تو فراموش
کردی یعنی خطاب کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل بهذا امرنی ربی باین
امر کرده است مرا پروردگار من عز وجل و من نیز بوده او کردم نیز فراموشی کردن شستن پایها
گویا این اول که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها را فراموشی شده باشد
پس فرمود امر الهی چنین شده و مناسب آن بود که مغیره نیز پرسید که آیا حکمی تازه شده است
و وجوب غسل رجلین ساقط گشته رواه احمد وابوداود وعن علی رضی الله عنه انه قال
گفت امیر المومنین علی لو کان الدین بالرای اگر میبود کار بار دین برای و حکم عقل لکان
اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه میبود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن
از بالا آن از جهة بودن جانب پایان محل نجس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی
و النسب باشد وقد رایت رسول الله و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم مسح

علی ظاهر خفیه مسح میکرد بر ظاهر یعنی بالای موزها خود رواه ابوداود والدارمی معنا روایت
کرد این حدیث را با این لفظ ابوداود و دارمی مضمون از عبارت دیگر آورده و از اینجا معلوم
کرد و حکم عقل و اتباع وی در مقابله حکم شرع و قیاس در جای نص باطل است باب التیمم
در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی
و دست بران بنیت تطهیر و قصد ابتدای شریعت تیمم آنست که در صحیح بخاری
از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا ذات الجیش پس گم کردن بند من پس
توقف فرمود آنحضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب
نبود با خود آب نیز نداشتند پس آمدند مردم نزد امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه و
گفتند می بینی که چه کرد عایشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد امیر المومنین ابوبکر و
آنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا امیر المومنین ابوبکر رضی
الله عنه نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیست ایشان را آب پس عتاب کرد مرا امیر المومنین ابوبکر
رضی الله عنه و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم
جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب
پس فرستاد خدا تعالی آیة تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما
ای آل ابوبکر عایشه میگوید پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر و در
حدیث دیگر آمده که عایشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس
فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس
بگزاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بآنحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیة تیمم را پس گفت
اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدا تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری
که ناخوش داری از آن مگر کرد اینده خداوند تعالی از برای تو و برای مسلمانان خیر و برکت علما را اختلاف است
در آنکه تیمم ضرب است یکی برای وجه دوم برای هر دو دست یک ضرب است و اول قول ابی حنیفه و
صاحبیه و مالک است و محفوظ و مختار نزد از مذهب شافعی و بعضی اصحاب احمد بن حنبل است و قول
علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای امصار و
امصار و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی
و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو
جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب یابد و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح

واقویست و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح است و احادیث ظاهر در مذهب
اولیست و تمام این بحث در شرح ذکر کرده شده است والله اعلم الفصل الاول عن
حذیفه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث فزونی
داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم پیشتران ما که گذشته اند از انبیا و امتهای
ایشان به خصلت و سه فضیلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة کردانیده شده است صفهای
در معرکه جنگ یا کافران یا در نماز بجماعت که جهادست با نفس و جنود شیطان مثل صفوف
و فرشتگان در صورت و هیئت یا تمام صف اول یا در قرب و تو یا در تعظیم و تکریم و در قول
خداوند تعالی که فرموده است والصافات صفا قسم است بملائکه و مصلین و جعلت
لنا الارض کلها مسجدا و کردانیده شده است برای ما زمین مسجد یعنی موضع و سجود و تواند
که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا میکرد اند برای نماز و چون جایز شد نماز در همه مکانها کویا آن
مکانهای مسجد کشته و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در
مواضع و کنایس ایشان و در غیر آن درست نه و جعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء
و کردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتی که نیابیم آب را
رواه مسلم و ازین حدیث تخصیص تراب برای تیمم معلوم کردد و مذهب شافعی و احمد در
اقوی روایتین و ابی یوسف این است و در روایتی ابی یوسف و احمد یکی نیز درست
و نزد امام ابو حنیفه و مالک و محمد و در روایتی درست است هر چه از جنس زمین است
و آن هر چه به آتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نکردد و دلیل ایشان حدیث
جایز است که در صحیح بخاریست که و جعلت لی الارض مسجدا طهورا [illegible]
و عمل بایں حدیث اولی و احوط است که در وی عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه
که مخصص تراب است مفوت عمل بایں حدیث میکردد کذا قیل و بعضی کفته اند تربت مخصوص
تراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب و غیره اما در قاموس کفته است
که ترب بفتح و تراب و تربت همه یک معنی است و نیز روایت بلفظ تراب نیز آمده است
چنانکه ابن جریر آورده و در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند و جعل التراب لی طهورا
کذا فی فتح الباری و بدانکه فضایل و خصایص آنحضرت بآن ممتاز و مخصوص است
از انبیای سابق در ظاهر و باطن بحدی بیشمار است جمعی از علما بعضی از آن ذکر کرده اند
و چندین از آن در شرح نقل کرده شده است والله اعلم وعن عمران قال کنا فی سفر
مع النبی صلی الله علیه وسلم کفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و علما قدر است

سی سال صاحب فراش بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفری
با آنحضرت فصلی بالناس پس نماز بگذارد بمردم یعنی امامت کرد ایشان را فلما انفتل پس هرگاه
که برگشت و فارغ شد آنحضرت از نماز اذا هو برجل معتزل لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت
ملابس است با مردی در گوشه نشسته که نماز کرده است با قوم فقال ما منعک یا فلان و
ان تصلی مع القوم پس گفت آنحضرت چه منع کرده ترا ای فلان از نماز گزاردن با قوم
قال اصابتنی جنابة ولا ماء گفت آنمرد مانع نیست که رسیده است مرا جنابت و نیست
آب که بدان غسل کنم قال گفت آنحضرت علیک بالصعید بر تو باد که لازم گیری صعید را
فانه یکفیک زیرا که وی بسنده است ترا و صعید یعنی خاک است و بعضی گفته اند صعید
یعنی روی زمین است و غالبا آنمرد عالم نبود بجواز تیمم برای حدث نه برای جنابت
و لهذا بیان کرد آنحضرت کیفیت را متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی
الله عنه روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر المومنین عمر فقال انی اجنبت
فلم اصب الماء فقال پس گفت آنمرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را چکار کنم یعنی
تیمم کنم برای جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست گویا امیر المومنین عمر رضی الله
عنه خاموش ماند در جواب مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قصه
از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافیست و در بعضی
طرق مسلم و نسائی آمده است که امیر المومنین عمر فرمود رضی الله عنه لا تصل و بعضی
شرح زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود
نیز موافق اوست و میان ابن مسعود و ابو موسی درین مناظره رفته که جنب را تیمم هست
یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعضی گفته اند توقف امیر المومنین حضرت
عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و یاد او نیامده و لهذا در
بعضی روایات آمده است که عمر بعمار گفت که از خدا بترس یا عمار که چه میگویی فقال عمار
لعمر پس گفت عمار مر عمر را اما تذکر انا کنا فی سفر انا و انت آیا یاد نداری که ما بودیم در سفری
من و تو یعنی هر دو جنب بودیم فاما انت فلم تصل فاما تو که عمر بن الخطابی نگزاردی
نماز را و توقف کردی در آن بگمان آنکه تیمم جنابت را کفایت نمیکند و اما انا فتمعکت و اما
من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسلست تمام بدن را باید
کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و ازینجا معلوم میشود
که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و هر مجتهد علامت هست اگرچه صواب

بکند وچون عمل کرد باجتهاد واعاده نیست بروی ولهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را
رضی الله عنه امر باعاده نکرد بفضیلت عمار گفت پس ازان نماز گذاردم من فذکره النبی پس
ذکر کردم انرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما یکفیک هکذا پس آنحضرت گفت نیست
که کفایت میکند ترا همچنین فضرب النبی صلی الله علیه وسلم پس زد آنحضرت برای بیان هکذا
که مراد بدان صورت تیمم است بکفیه الارض ونفخ فیهما بهر دو دست خود زمین را ودمید
در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار انها تا نشود و زشت نگردد و بدان روی که
حکم مثله اوست ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد بهر دو کف دست خود را و هر دو کف دست را
باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت چپ را بدست
راست در بعضی روایات بو دا امده بتقدیم وجه بر کفین و بعکس نیز آمده و بعضی بطرفه
بتقدیم کفین و از اینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال شیخ رواه
البخاری روایت کرد این را بخاری و مسلم نحوه ومر مسلم را مانند این آمده وفیه و در روایت
مسلم همچنین است قال گفت آنحضرت انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض میزنه بود
ترا که بزنی بهر دو دست خود زمین را ثم تنفخ پس میدمیدی بهر دو کف دست را ثم تمسح
بهما وجهک وکفیک پس مسح میکردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست
خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربه واحده کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعضی
است برخلاف مذهب جمهور و شیخ محی الدین نواوی ازین جواب گفته است
که مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب است برای تعلیم عمار و
نمودن او را که زدن دست بر زمین همچنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه
عمار کرد رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامه انچه حاصل میکرد و بدان تیمم پس
روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صواب را و لهذا در روایات دیگر
از عمار در سنن ابی داود و جز آن آمده است انچه نص است در بودن تیمم ضربه دو ضربت
در بعضی روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکه گفت ضربة بکفیه الارض ثم مسح
وجهه وکفیه واین باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد و اما در گفتن و مسح ابهامی بجهت
آنست که مقصود بیان تیمم عمار بود و بعضی میگویند که مراد بکفین اینجا یدین است
چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا
ایدیهما اگر کف ذکر کنند و مراد ید دارند روا نباشد و کلام درینمقام در شرح زیاده برین
واقع شده چنانکه ظاهر شد که قول بضربتین ارجح و اقوی است والله اعلم وعن ابی

الجهیم بضم جیم وفتح ها وسکون یا تحتانیة ابن الحارث بن الصمة بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه
انصاری صحابی است مشهور است خواهرزاده ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه قال مررت علی النبی
گفت ابو جهیم گذشتم من بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلمت
علیه پس سلام کردم بروی فلم یرد علی حتی قام الی جدار پس نگفت جواب سلام تا آنکه ایستاد
آنحضرت بجانب دیواری فحته پس کاوید دیوار را بعصا و عصا نیز است بمعنی خشک از
جامه ورک از درخت و چنان فراشته هر چیز بعصا کانت معه بچوبی که با آنحضرت بود عادت
شریف بود که چوبی همیشه در دست مبارک بود با همان عزوم مراد دست که خادمان بر میداشتند
چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت مؤنا ظر در بمعنی است و کاویدن دیوار
برای آن بود که غباری از دیوار برخیزد اگر چه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از
ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع یدیه علی الجدار پس نهاد هر دو دست خود را بر دیوار
فمسح وجهه وذراعیه پس مسح کرد روی مبارک خود را و ساعدین خود را ثم رد علی پس رد کرد
جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب اختلاف گذشت
و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده و لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین و
نیافتم من این روایت را در صحیحین و لا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان
صحیحین ولکن ذکره فی شرح السنة ولیکن ذکر کرده است از محی السنة در شرح سنت از طریق
شافعی وقال و گفته است هذا حدیث حسن الفصل الثانی عن ابی ذر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم بدرستی که خاک پاک کننده
مسلمانانست وان لم یجد الماء عشر سنین اگر چه نیابد اب را فرضا ده سال و درینجا مبالغه و تاکید است
در تطهیر و طهوریت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ماست
مر زوال حدث و وضو معذور چنانکه شافعی است و تحقیق این معنی اصول فقه و فروع آن
در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فلیمسه بشره پس چون یابد آب را پس باید که برساند
وصرف کند ان را در بشره خود یعنی اندام خود را امسس بضم یا و کسر میم از امساس یعنی مسح
است و مراد اینجا وضو است و بشره بفتحتین بشره بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است فان
ذلک خیر درستی که این نیکوتر و اصلح است در تطهیر و مراد ان نیست که هر دو جواب و وضو و تیمم
هر دو جایز است ولیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جایز نه
ولفظ خیر بمعنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن
مقیلا رواه احمد والترمذی وابو داود وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین وعن جابر

قال خرجنا فی سفر گفت جابر بن عبد الله انصاری بیرون آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا
حجر پس رسید مردیرا از رفیقان ما سنگی فشجه فی راسه پس جراحت کرد از سنگ در سر او فاحتلم
فسال اصحابه پس محتلم شد او پس پرسید یاران خود را هل تجدون لی رخصة فی التیمم آیا می
یابید برای من رخصتی در تیمم قالوا ما نجد لک رخصة گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت
در تیمم وانت تقدر علی الماء و حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم
کردند اینجا مراد از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء که وجدان آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است
جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآنست فاغتسل پس غسل کرد او ثم مات
پس بمرد فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه وسلم پس هرگاه که قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اخبر بذلک خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه قال فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند
او را بکشد ایشان را خدا ازینجا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جایز است
از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد الا سالوا اذ لم یعلموا
فانما شفاء العی السوال چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را پس نیست شفای
دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مراد از رسیدن بوی مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان
انما کان یکفیه ان یتیمم جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد و یعصب علی جرحه خرقة
و می بست بر جراحت خود چار پاره را ثم یمسح علیها پس مسح میکرد بران خرقه و یغسل سایر
جسده و می شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی
بدن رواه ابو داود وروی ابن ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس وعن ابی
سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة
پس در آمد وقت نماز ولیس معهما ماء و نبود با ایشان آب فتیمما صعیدا طیبا پس قصد
کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس بگذاردند نماز را ثم وجدا الماء فی الوقت
بعد یافتند آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما
الصلوة بوضوء پس بازگردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضوء ولم یعد الاخر و باز نگردانید
دیگری ثم اتیا رسول الله پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس ذکر
کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آنکسی را که باز نگردانید نماز را
اصبت السنة یافتی تو طریقه مسلوک را در دین که بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و
چون آب را اعاده نکردی حکم شریعت هم اینست واجزأتک صلوتک و بسنده شد مر ترا نمازی که
کردی وقال للذی توضأ واعاد و گفت آنحضرت مر آنکسی را که وضو کرد و باز گردانید نماز لک

الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب و عمل تو دوبار یکبار ادای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگزاردن
نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابو داود والدارمی روایت کرد این حدیث را ابو داود و دارمی
وروی النسائی نحوه روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعضی الفاظ وقد روی هو ای ابو
داود ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و تحقیق روایت کرد نسائی و ابو داود نیز از عطاء بن
یسار که از تابعین است بطریق ارسال **الفصل الثالث** عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة
قال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل از جانب موضع که
نامیده شده است ببئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه فلقیه رجل پس ملاقی شد آنحضرت
را مردی که همین ابی الجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غایب بیان
کرده است از شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیه پس سلام کرد او مر آنحضرت را فلم
یرد النبی صلی الله علیه وسلم و رد نکرد آنحضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار تا آنکه رو
آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه ویدیه پس مسح کرد بر روی مبارک خود و هر دو دست
خود را این حدیث هر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجهه و ذراعیه بود
و در بعضی روایات درین حدیث نیز وجهه و ذراعیه اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق
علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه انه کان یحدث انهم تمسحوا و روایت از عمار
که وی حدیث میکرد که صحابه مسح کردند وهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بودند
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوة الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید
پس زدند بکفهای دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة پس مسح کردند بروی
های خود یکبار مالیدند یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید
پس باز گشتند و بزدند بکفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها پس
مالیدند بدستهای خود تمام دستها یعنی الی المناکب والاباط تا دوشها بظاهر و تا
بغلها در باطن ومن بطون ایدیهم از باطن دستها رواه ابو داود و ظاهر این حدیث از
عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربه واحده و تاویلش
معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب و اباط آمده و غالب نظر قوم بران افتاده که این در
روایت تیمم مقید بغایت نیامده و بدین کلمات از غیر ملاحظه شرعیت تیمم و وضو و عدم اطلاع
بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث ذراعیه معلوم میگردد و جمهور نظر کردند بر شرعیت تیمم
بر وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم **باب الغسل المسنون** بدانکه مولف درین
باب چهار غسل ذکر کرده غسل جمعه و غسل عید از غسل میت و بعد از حجامت و نزد اسلام

و غسل عیدین ذکر کرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ایمه زیرا که محدثین حدیثی در غسل عیدین
بصحت نرسید مولف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب ستة
درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث را گفته اند ضعیف اندر
شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبد الله بن عمر از حدیث موطا آورده که
عبد الله بن عمر روز عید پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه ودر با
متابعت فقها اینکه ذکر حدیثی درین باب صحیح شده است و در کتب احادیث نیز یافته می
شود و فقها ذکر کرده و غسل خواهی احرام خود باتفاق مسنونست و در احادیث صحیحه واقع
اورد امکان جهت آن ذکر کرد و نیز مولف غسل روز عرفه ذکر کرد و در مجلس مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد و بعد از آن که بدان که اختلاف است
در غسل جمعه ایمه متفقند بر سنت و استحباب الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزدیک
ایشان واجبست از جهت ورود آن بصیغه امر و چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل
کسی که باید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب و نیز آمده چنانکه گفت غسل
الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و جمهور علما گویند که مراد بوجوب
تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواب وضو وارد شده است چنانکه
از احادیث که در باب آورده معلوم گردد **الفصل الاول** عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل متفق علیه چون خواهد که باید
یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آنست که غسل برای نماز جمعه است که این
طهارت نماز جمعه بگذارد و بعضی گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و بروایت
نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قولست و بر این توجیه معنی عبارت آن باشد
چون باید یکی از شما را جمعه **وعن** ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم غسل کردن در روز جمعه واجبست بر هر بالغ
و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب
نبود متفق علیه **وعن** ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حق علی کل مسلم ان
یغتسل واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة ایام یوما یغسل فیه راسه
و جسده متفق علیه در هفت روز یک روزی مراد جمعه است بشوید آن روز سر خود را
و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام اشارت
است بسبب وجوب غسل در روز جمعه **الفصل الثانی** سمرة بفتح سین و ضم میم بن

جنب

جندب صحابی مشهور است خلیف انصار نزول کرد کوفه را و بعضی گویند بصره را بعد وفات
در بصره تین و ولد بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایة میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین
و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین و قیل سنة ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من توضأ یوم الجمعة کسی که وضو کند روز جمعه فبها پس با این خصلت و نعمت الخصلة میباید که
اصل فضلت طهارت را با معنی است که بروی باد که اخذ کند باین رخصت که در اداء
فرض کافیست و نعمت و نیکو خصلت است این رخصت اگرچه مفضولست
نسبت بغسل و من اغتسل فالغسل افضل و کسی که کند پس غسل فاضلتر است رواه
ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم من غسل میتا فلیغتسل کسی که بشوید میت را پس باید که غسل کند از
جهت مزید لطافت باحتمال اصابت رشاش غسل و جز آن رواه ابن ماجه روایت کرد
این مقدار را ابن ماجه و زیاده کرد احمد و الترمذی و ابو داود این را که و من حمله فلیتوضأ
و کسی که بردارد میت یا جنازه را که در وی میت باید که وضو کند و گفته اند مراد بحمل میت
مس اوست و این وجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت حمل با
وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این ملایم معنی ثانیست و بعضی گفته که برداشتن میت
قربت است و قربت با طهارت اولی است و بر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب
نیست و همچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما است و در
جامع الاصول آورده که اسما بنت عمیس زوجه امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه داد
و امیر المومنین ابو بکر را بعد از موت وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند از
مهاجران و گفت که من روزه دارم و امروز سخت سرد است اما واجب است بر من
غسل همه فرمودند که واجب نیست و از موطا آورده که ابن عمر تجهیز و تکفین کرد پسر را
که سعید بن زید را بود بعد از آن در آمد و نماز گذارد و وضو نکرد ترمذی
گفت درین باب علی و عایشه نیز حدیث آمده است و حدیث ابی هریره حسن است و گفت
اختلاف کرده اند اهل علم در کسی که غسل دهد میت را بعضی گفته اند واجبست بر وی
غسل و نزد بعضی واجب است بر وی وضو و بعضی گفته اند که مستحب است غسل
و اقل آنست که وضو کند و عبد الله بن مبارک گفته که نه غسل کند و نه وضو **وعن** عایشه
ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من اربع روایة کرد عایشه که آنحضرت غسل می
کرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز من الجنابة و یوم الجمعة و روز جمعه

ومن الحجامة وازخون گم کردن ومن غسل المیت اما غسل از جنابت واجبست وروز جمعه سنت
واز حجامت وغسل میت واز جمع کردن این سه چیز مجانبت لازم نیاید که اینها نیز واجب باشند
جانکه اشارت بدان کردیم رواه ابوداود ومانند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت
بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز آن غسل میکرد وبعضی گفته اند یعنی سنت که اعتقاد
میکرد اغتسال را از آن وا میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعضی
شروح از صاحب آثار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت وصاحب جا وارنا فی حکایت
کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن کرده است واصحاب کرده اند والله اعلم وعن قیس بن عاصم
صحابیست قدوم اور در آنحضرت در وفد تمیم واسلام آورد در سال نهم وچون دید اورا آن
حضرت صلی الله علیه وسلم از آن کرده است واصحاب کرده اند والله اعلم وعن قیس بن عاصم
صحابیست قدوم اور در آنحضرت در وفد تمیم واسلام اورد در سال نهم وچون دید اورا آن
حضرة فرمود انه هذا سید اهل الوبر وبود عاقل حلیم شریف جواد معدود است در بصریین
روایت میکنند از وی حسن بصری وغیر او انه اسلم روایتست از قیس بن عاصم که وی اسلام
آورد فامره النبی پس امر کرد اورا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر که غسل باب
ورگ کنار وابن امر برای وجوبست اگر جنب باشد والا استحبابست واستعمال سدر
باب بحجت مبالغه در تطهیر وتنظیف است رواه الترمذی وابوداود والنسائی وظاهر
عبارت انست که امر کرد اورا باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام باشد چنانکه در
لفظ ابی داود آمده قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام
فامرنی ان اغتسل وگفته که اصح انست همچنین مستحبست که سترده شود موهای او و
حلق کرده شود وختنان نموده شود **الفصل الثالث** عن عکرمه مولی ابن عباس از
فقهای مکه وتابعین است واصل او از بربر است باقی احوال در موضع دیگر نوشته
شده است قال ان ناسا من اهل العراق جاء روایتست از عکرمه که گفت که بعضی از عراق
آمدند نزد ابن عباس فقالوا پس گفتند یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا یا اعتقاد
میکنی غسل را روز جمعه واجب قال گفت لا اعتقاد میکنم غسل را روز جمعه واجب ولیکن
اطهر ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است باکثر است صاحب وی وخیر لمن اغتسل بهتر
مرکسی را که غسل کند ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب وکسی که غسل نکند پس نیست
بر وی غسل واجب وانهم مکرر دو خبر کسان وساخبرکم کیف بدأ الغسل گفت ابن عباس
سرانجام است که خبر دهم شمارا که چگونه بود آغاز مشروعیت غسل روز جمعه کان الناس

مجهودین بودند اکثر مردم مشقت باشند کان در کار بعنت بلبون الصوف میپوشیدند
جامه پشمینه بجهت فقر ونارسائی ویعملون علی ظهورهم وکار میکردند بر پشتهای خود
کان مسجدهم ضیقا بود مسجد آنحضرت که نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ مقارب السقف
نزدیک بود سقف نزدیک بود سقف وی ودر بعضی نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع
آورده گویا مراد اجزای سقف اند وآورده اند که بلندی مسجد شریف بهفت دست بود انما هو
عریش بلکه مسجد مانند خانه که برای سایه بسازند از برگها وشاخهای خرما وهمچنین بود سقف
مسجد وعریش نیز اینجا نهادن گویند که برای رز بسازند فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار در روزی که گرم وعرق الناس فی
ذالک الصوف وخوی کرده بودند حتی ثارت منهم ریاح آذی بذالک بعضهم بعضا تا آنکه بر
هیجیت از ایشان بوبها که ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعضی را فلما وجد رسول
الله صلی الله علیه وسلم آن بوبها را گفت ای مردم چون باشد این روز یعنی روز جمعه فا
غتسلوا غسل کنید ولیمس احدکم وباید که بساید یکی از شما افضل ما یجد من دهنه بهتر وخوشتر
از آنچه بیابد از روغن خود وطیبه وخوشبوی خود قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر پس آورد
خدا تعالی برای مسلمانان نیکی وفراخی وتوانگری وجز مال کثیر گویند ولبسوا غیر الصوف
وپوشیدند جز جامهای پشمینه وکفوا العمل وکفایت کرده شدند عمل را که در آن
مشقت میکشیدند ووجه بعضت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه بعضت یعنی مشقت
ووسع مسجدهم وفراخ کرده شد مسجد ایشان وهمچنین کسی که فوسعه در مسجد کرد امیرالمؤمنین
عمر بن الخطاب بود پس از وی امیرالمؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنهما وذهب
بعض الذی کان یوذی بعضهم بعضا من العرق ورفت پاره از آنچه ایذا میکرد بسبب
آن بعضی از عرق رواه ابوداود وحاصل این حکایت انست که در ابتدا مامور بودند بطریق
وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد وچون علت منتهی شد حکم نیز منتهی شد یا انتهای علت
چنانکه بر طریق شد سهم مولفة القلوب برطرف شدن علت آن وبعضی گفته اند که اول غسل
واجب بود بعد از آن منسوخ گشت ما قول بنسخ بعلم تاریخ بعید است وبعضی گفته
اند که غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب در جائی که واقع شده است تاکید استحبابست
پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود بعلت مذکور سابقا در
رعایت تاکد ومبالغه بود پس از آن تاکد ومبالغه رفت واصل استحباب باقی ماند
دو وجه اول اوجه است وبعضی از شراح بدان تصریح کرده والله اعلم **باب الحیض** حیض

در لغت یعنی سیلانست حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب وی و حوض نیز از وی
و در شرع عبارتست از خونی که از رحم آید بی علت ولادة و آنچه بعلت آید از استحاضه گویند
و آنچه بعد از ولادت رود آنرا نفاس خوانند و محیض چون بمعنی حیض آید و حیضت
بکسر حا در حالتی که زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض
تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف میگردد بحکمت الهی بتغذیه جنین ولد و از این جهت
است حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید بچه فاضل مانده از غذاء ولد از آن خون که از
نفاس باشد بعد از آن شیر میگردد اندر آن خون تا ماده حیض بود و باین سبب کم است مرضع حیض
آرد و اگر نه حامله و نه مرضع بود باقی بماند خون چون مصرفی ندارد بیرون می آید از غالب
هر ماه شش روز یا هفت یا کم زیاده چنانکه طبیعت و مزاج اقتضا کند بیرون آید اما ابتدای
حیض در حدیث آمده است که چیزیست که نوشته است از او بر دختران آدم
و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان ایشان
در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط میگشتند پس فرستاد خدا تعالی بر زنان حیض
و منع کرد ایشان را از اندر آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که ثبات که در
حدیث واقع شده است منافات انتسابی بنی اسرائیل ندارد و بنات آدم بواسطه مراد
نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض رخ بود بعد از افتادن از بهشت
والله اعلم الفصل الاول عن انس قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المراة فیهم گفت
انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان لم یواکلوها با هم نمیخوردند
با زن ولم یجامعوهن فی البیوت و همی در آوردند زنان را در خانه و همنشینی میکردند با ایشان در خانها
فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم پس پرسیدند یاران پیغمبر را از این حال یهود که حق
است یا باطل فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدا تعالی برای رد یهود این آیه را که
یسألونک عن المحیض الآیة تا آخر آیه تفسیرش آنکه میپرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در
جواب ایشان حیض چرکست و پلیدیست که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکند فاعتزلوا النساء
فی المحیض پس کناره گیرید از زنان و بگوی کنید نزدیک در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن
الآخره و نزدیک زنان تا آنکه پاک شوند فقالوا رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب زنان در حال حیض اصنعوا کل شیء الا النکاح بکنید با زنان
هر چیز از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع فبلغ ذلک الیهود پس رسید این سخن یهود را
فقالوا ما یرید هذا الرجل گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی آخر

من امرنا شیا الا خالفنا فیه یعنی نمیگذارد این مرد از کار ما چیزی را مگر که مخالفت کند ما را در آن چیز فجاء اسید
بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حا مهمله و عباد بفتح عین و تشدید موحده بن بشر بکسر با و سکون شین معجمه
هر دو صحابه مشهوراند پس آمدند این دو اصحابه فقالا پس گفتند یا رسول الله ان
الیهود یقول کذا و کذا بدرستی که یهود میگویند از منافرت و مقاصد عمل ما و انتقام نمیکنیم
و مخالطت زنان در حالت حیض و چنین فلا نجامعهن پس مجالست و مصاحبت نکنیم با
زنان در بین و در بعضی نسخ فلا نجامعهن بلفظ استفهام و در بعضی فلا نجامعهن بلفظ نهی مخاطب
فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما تا آنکه گمان بردیم ما که بتحقیق خشم گرفت آنحضرت
بر آن دو صحابه که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند فخرجا پس بیرون آمدند دو صحابه
فاستقبلهما هدیة من لبن الیهما پس پیش آمد آن دو کس را شخصی که می آورد پیشکش از
شیر الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فارسل فی آثارهما پس فرستاد آنحضرت در پی ایشان
کسی را و طلبیدشان فسقاهما پس نوشانید ایشان را از شیر که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود
از عنایت و التفات تبدیل باید جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که غیر مظهر است فعرفا
ان لم یجد علیهما پس دانستند آن دو صحابه که آنحضرت خشم گرفته بود بر ایشان رواه
مسلم و عن عائشه رضی الله عنها قالت کنت اغتسل انا و النبی گفت عائشه بودم
که غسل میکردم من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من اناء واحد از یک ظرف و کلانا جنب
و حال آنکه هر دو ما جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت و کان یامرنی
فاتزر و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بندم در حیض پس ازاری بستم و از زیر ناف شده آمد
و بمقتضای قاعده صرف اتزر باید بهمزه خواند تحقیق این در شرح کرده شده است
فیباشرنی پس مباشرت میکرد یعنی میرسانید بدن خود را ببدن من و انا حائض و من حائض میبودم
از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرامست و مراد از ازار نزد فقها
از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر
در سنت و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جایز
است و این مذهب امام احمد و ابو یوسف و محمد و بعضی اصحاب شافعی است و گفته اند
که گویا در آخر امر توسعه در حیض کردند و حرمت وطی بر جا باشد تجویز نمودند اما شک نیست و
احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعی را در اینجا مذهب است
اصح آنست که حرامست و دوم آنست که مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سیوم آنکه

اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق داشته باشد بخوف یا بجهت
ضعف شهوة یا بسبب قوة ورع جایز است والا نه كان يخرج رأسه الي وعائشه میگوید
که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم و هو معتکف
وحال آنکه آنحضرت معتکف میبود فاغسله پس می شستم من سر مبارک او را وانا حایض
میبودم و از اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعضی اعضای خود از مسجد جایز
است و مباشرت اعضای حایض درست متفق علیه وعنها قالت كنت اشرب و
انا حایض وحال آنکه عایشه است رضی الله عنها که گفته بودم منکه می نوشیدم اب از کوزه
و یا کاسه وحال آنکه من حایضم ثم اناوله النبي پس میدادم از اپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فيضع فاه على موضع في پس نهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من فیشرب
پس مینوشید از غایت خود مجتبی و عنایتی که بمن داشت واتعرق العرق وسیوم
منکه میبودم من که میخوردم بدندان گوشت از استخوان وانا حایض وحال آنکه من حایض
میبودم وعرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار استخوانی که گوشت از وی
خورده شده است ثم اناوله النبي بعد از آن میدادم آن استخوان را بپیغمبر صلی الله علیه و
سلم فيضع فاه على موضع في رواه مسلم پس مینهادم دهن خود بر جای دهن من و
دراینجا فیاکل نگفت گویا مقصود همان دهان نهادن بجای دهان محبوب بوده گوشت
خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب بقیه داشت وعنها
قالت النبي صلى الله عليه وسلم في حجري وانا حايض بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من
و من حایض میبودم وحجر بفتح حا و کسر هر دو آمده است ثم يقرأ القرآن پس میخواند آنحضرت
قرآن را متفق علیه وعنها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت عایشه گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد بده و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره بضم
خا معجمه و سکون میم در اسجاده خرد از حصیر بهمان قدر که یک کس بر آن نماز تواند کرد و
گرفتن آن از مسجد آن چنانکه از بیرون دست دراز کند و بگیرد فقلت اني حايض پس
گفتم منکه من حایضم چگونه در مسجد در آرم فقال پس گفت آنحضرت دست دراز کی
نیست ان حيضتك ليست في يدك بدرستی که حیض نیست در دست تو رواه مسلم
وعن میمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط گفت میمونه بود آن
حضرت که نماز میگذارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم را از صوف یا خز بعضه علي و
بعضه علیه باره از آن گلیم بر من بودی و باره بر آنحضرت وانا حايض وحال آنکه من حایض

بودم

بودم متفق علیه و از اینجاست که معلوم میشود همه جای حایض پاکست جز فرج والا نماز در جامه که
پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حايضا او امرأة في دبرها کسی که بیاید حایض را یا زنی
در دبر وی خواه حایض باشد یا نه یعنی جماع کند او را در جانب پس او کاهنا یا بیاید کاهنی
را و منجم در حکم اوست با بر سر این تا زنا و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب
الطب در علی خواهد آمد ان شاء الله تعالی فقد كفر بما انزل على محمد پس تحقیق کافر شد بدینی
که فرستاده شده است بر محمد رواه الترمذي وابن ماجه والدارمي وفي روايتهما و در روایت
ابن ماجه والدارمی اینچنین آمده فصدقه بما يقول فقد كفر یعنی کسی که بیاید کاهنی پس
تصدیق کند او را در چیزی که میگوید و اعتقاد کند که درست میگوید پس تحقیق کافر شد اگر
اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد کفر محمول بر ظاهر است والا نه اینچنین است
باشد مراد کفران نعمت است و مقصود و تغلیظ این شنایع و تشدید بر وی است و شیخ
ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نسبت باتیان امراة در دبر اگر حلیله باشد یا اجنبیه محمول
بر کفران نعمت از جهت شهرت خلاف در آن اجتماع بر تحریم وی نیست چه جای اگر از ضروریات
دین باشد و استحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا اگر حدیث ضعیف است چنانکه میگویند انتهی
و برین تقریر اتیان اجنبیه در دبر بر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد اما اتیان ذکور در غایت
شدت و شناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن مقصور
نیست وقال الترمذي وگفته است ترمذی در تضعیف این حدیث لا نعرف هذا الحديث و
الا من حكيم الاثرم عن ابي هريرة نمی شناسیم این حدیث مگر از حکیم اثرم که روایت کرده است از از
ابی تمیمه وی از ابو هریره و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمولست بر تغلیظ و
گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش وابو تمیمه الجهنی نام
وی طریف بن مجالد است انتهی و در تقریب گفته حکیم اثرم بصری در وی لین است از طبقه سادسه
است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن
مجالد موثق کرده است او را و بود مفتی رفته از علم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین
گفته است که وی ثقه است و عجلی گفته است ان شاء الله تعالى وعن معاذ بن جبل قال
قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم یا رسول الله ما يحل لي من امرأتي
وهي حايض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتی که وی حایض است قال ما فوق الازار
فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این موید مذهب ابی حنیفه و با وجود آن

فرمود والتعفف عن ذالک افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن ازان فاضلتر است
از ترس ان که مبادا ابو طی کند که حرامست واما از حضرت صلی الله علیه وسلم ماثور است
ازان رواه رزین وقال محی السنة لیس بقوی روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محی السنه
که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
وقع الرجل باهله وهی حایض وقتی که جماع کند مرد با اهل خود در حالت حیض فلیتصدق بنصف
دینار پس باید که تصدق کند بنصف دینار که بحسب دیار نزدیک به روپیه و نیم آن باشد و بعضی
یک دینار گفته و بعضی تحقیق رفته گفته و بعضی گفته در اغاز خون دینار رود در پایان ان نصف
دینار یا دینار در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع طیبی گفته که اکثر برانند که کفارت
ان استغفار است و بس و شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند رواه الترمذی و ابو داود
والنسائی والدارمی وابن ماجه وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان دما
احمر فدینار واذا کان دما اصفر فنصف دینار و هم از ابن عباس است از آنحضرت که فرمود
وقتی که باشد حیض خون سرخ پس کفارت دینار است و چون باشد زرد پس کفارت
نصف دینار است و این موافق ان قولست که از بعضی نقل کرده شد که در اغاز خون دینار
است و در پایان ان نصف و احتمال دارد که هم در اغاز زرد باشد والترمذی و گفته است
که کفارت نزد اتیان حایض از ابن عباس امده و این قول بعضی از اهل علم است و امام
احمد و اسحق باین قایل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را و نیست
کفارت بروی و از بعضی تابعین نیز همچنین منقولست و سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی از
ایشانند الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و
سلم فقال بوا اینست از زید بن اسلم که مولی عمر بن الخطاب و انا کان از تابعین است و امام
زین العابدین بن علی بن الحسین در مجلس وی نشست و سماع حدیث میکرد و باقی احوال
در جای دیگر نوشته شده است و ارسال میکرد و در حدیث گفت که مردی پرسید از
آنحضرت پس گفت ما یحل لی من امراتی وهی حایض وچه چیز حلال است از زن
من در حالتی که وی حایض است فقال رسول الله پس گفت مرا امر فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم لتشد علیها ازارها استوار می بندد بر زن ازارش را ثم شانک باعلاها بستر کار
تو با علاء اوست یعنی ما فوق الازار مباحست و ما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو
حنیفه است رواه مالک والدارمی مرسلا وعن عایشة رضی الله عنها قالت گفت اذا
حضت نزلت عن المثال علی الحصیر گفت عایشه بودم من چون حیض میکردم فرود می امدم

از بستر بوریا فلم نقرب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نزدیک نمی شدیم یعنی ازواج پیغمبر
آنحضرت را و لم ندن منه حتی نطهر و قریب نمیشدیم از وی تا انکه پاک میشدیم رواه ابو داود
و ظاهر این حدیث منافی است و بعضی احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ازواج مطهره خود در حالت حیض و جواب بیند باید که شان
ایشان با آنحضرت و نگاه داشت ادب اینچنین بود که ملاحظه می کردند و از خود جرات و مبادرت
نمی نمودند تا انکه آنحضرت ایشانرا بخود میطلبید پس میرفتند و بعضی گفته اند که این حدیث
منسوخست باحادیث مباشرت و مخالطت نیز باید که در اکثر نسخ فلم نقرب بنون جماعت تقریر
کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داود و همچنین است و بعضی فلم نقرب بتاء بر روایت
کرده اند یعنی نمی آمد آنحضرت با از قربانت یعنی جماع والله اعلم باب المستحاضة
مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام او عاذل است
و الفاظ که مشتق است از استحاضه مستعمل بلفظ مجهول مستعمل میشوند و بعضی الفاظ که مسند
که مجهول مستعمل میشوند چنانکه جن از جنون و اغمی از اغماء ذالک سماعی و حکم مستحاضه
حکم معذور است مثل سلسل بول و مانند ان و وی نماز میگذارد و روزه میدارد و جماع با وی
نیست و تفصیل احکام وی در حدیث پاید الفصل الاول عن عایشة رضی الله عنها
قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حاء مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه الی
النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت عایشه فاطمه که یکی از صحابیات و قریشیه اسدیه است
امد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی امراة استحاض فلا اطهر بدرستی که من زنی ام که
استحاضه کرده میشود دایم پس هرگز پاک نمیشوم افادع الصلوة ایا پس بمانم نماز را قیاس
بحیض کرده همچنان که در حالت حیض نماز گزاردن روا نیست در استحاضه نیز چون رگی
از رگها و نیست حیض که از رحم میرود و در حیض چون در هر ماه چند روز البته میرود و از جهت حرج و
مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بوده در قضای روزه نه حرج
گردانیدند قضاء نماز بعد از ان حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک
فدعی الصلوة پس چون پیش اید ایام حیض تو که از زن معتاده است همان ایام عادت
خواهد و اگر مبتدا است اگر حیض کرده روز است این در مذهب ماست و نزد ایمه دیگر
مبتدا عمل به تمیز میکند اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است و کرده چنین است
از استحاضه چنانکه در حدیث اینده و چون تمیز متعذر است اعتبار حیض را ترجیح کرده اند
وظاهر اینست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم فاذا ادبرت و چون بگذارد ایام حیض

تو فاضی عنک الدم پس بشو از خود خون را ثم صلی پس نماز بگذار متفق علیه الفصل الثانی
عن عروة ابن الزبیر تابعی کبیر است برادر عبد الله بن الزبیر پسر اسما بنت ابی بکر صدیق رضی
الله عنهم فاطمة بنت حبیش انها کانت تستحاض عروه بن الزبیر فاطمه مذکوره روایت میکند
که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبی پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا کانت دم الحیض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی که آن سیاه
در غالب احوال خون سیاه یعرف شناخته میشود باین نشان فاذا کان ذالک فامسکی
عن الصلوة پس چون باشد خون سیاه پس نگاه دار خویش را از نماز که خون
حیض است فاذا کان الآخر فتوضای ثم وصلی پس چون باشد خون دیگر یعنی غیر سیاه
پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذور است فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون
رگی که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داود والنسائی وعن ام سلمة
قالت ان المرأة کانت تهراق الدم بضم تا و فتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را
و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح شده است علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة وعنه ان النبی صلی الله علیه
وسلم پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی
کانت تحیضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود آن زن
که حیض میکرد در آن شبها و روزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها پیش از آنکه برسد آن زن را آنچه
رسیده است یعنی علت استحاضه دایمی فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر پس باید که ترک
کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذالک فلتغتسل پس چون بگذارد آن قدر از ماه یعنی
فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود را
یعنی بر ردم اسب که منع کند سیلان دم را لثفر بمثلثه و فاء مفتوحتین پاردم ثم لتصل پس باید که نماز
بگذارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذور است و جایز است او را دخول مسجد و اعتکاف
و طواف و امثال آن رواه مالک و ابو داود والدارمی و روی النسائی معناه وعن عدی
بن ثابت عن ابیه عن جده روایتست از عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقه است
ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین
گفته که شیعی مفرط است و دارقطنی گفته رافضی غالیست اما ثقه و صدوق قیل مات سنه
ست و عشر و مائة عن النبی جد عدی روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة
که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ایام اقرائها ترک میکند نماز را در روزها

حیضها

حیضها که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها از روزها که بود آن مستحاضه که حیض میکرد در آن
روزها ثم تغتسل پس غسل میکند و تتوضأ عند کل الصلوة و وضو میکند در وقت هر نماز و تصوم
و تصلی و روزه میدارد و نماز میگذارد رواه الترمذی و ابو داود وعن حمنة بفتح حاء مهمله و سکون
میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حاء مهمله ساکن خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش تحت
مصعب بن عمیر بود و چون شهید شد مصعب طلحه بن عبد الله گرفت قالت کنت استحاض
حیضة کثیرة شدیدة فاتیت النبی گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده استحاضه بسیار سخت
پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه تا طلب فتوی کنم او را و اخبره خبر دهیم او را از حال
خود و اوقفه خود فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش که یکی از امهات المؤمنین است
فقلت پس گفتم یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة بدرستی که من استحاضه کرده
میشوم استحاضه بسیار سخت فما تأمرنی فیها پس چه میفرمایی مرا در حکم آن استحاضه قد منعتنی
الصلوة والصیام و بتحقیق منع کرد استحاضه مرا از نماز و روزه را قال انعت لک الکرسف
گفت آنحضرت بیان کنم ترا پاره پنبه را یعنی بدان فرج خود را و کرسف بضم کاف و سین مهمله
فانه یذهب الدم زیرا که آن دور میکند خون را و منع میکند از بیرون آمدن بفتح ظاهر رسد حکم
حیض و استحاضه متحقق نگردد قالت گفت حمنه هو اکثر من ذالک خون بیشتر است از آنکه
باز دارد او را کرسف قال فتلجمی بفتح تا و لام و جیم مشدد فرمود پس لجام ببند فرج خود را یعنی جامه
ببند بر صورت لجام اسپ یعنی با وجود کرسف بالای آن وظاهر او لیست قالت گفت حمنه
هو اکثر من ذالک خون بیشتر از آنست قال گفت آنحضرت فاتخذی ثوبا پس بگیر جامه را زیر
لجام قالت هو اکثر من ذالک گفت بیشتر از این است انما اثج ثجا ام بفتح جز این نیست که امر
کنم ترا بدو امر ایهما صنعت هر کدامی را که کنی و قوت آن و قدرت بر آن داشته باشی نه بر دیگری
اجزأ عنک من الآخر فان قویت علیهما اگر قوی و قادری بر هر دو که هر کدام را میتوانی
کرد فانت اعلم پس تو دانا تری باختیار یکی از آن و قال لها گفت آنحضرت مر حمنه را
در بیان حقیقت استحاضه و تسلیه و تعزیه وی انما هذه رکضة من رکضات الشیطان
نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه باین حیثیت و جرئت که افتاده تو را
مگر لگدی از رکضات الشیاطین یعنی افساد و اضرار از شیاطین و تلبیس و تخلیط کردن
وی بر تو در امر دین تو طهارت و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پای و زدن
بهان و برانگیختن است برای دوانیدن از اینجا معلوم میشود که شیطان را تصرف
در بدن آدم بر نیست که تعلقها گرفتار میکرد انسان از عبادت بر روزگار تعالی باز می

دارد و بعد از ان بیان ان دوام میکند و میفرماید نحیضی بفتح تا و حا و یا مشدده ستة ایام او سبعة
ایام پس حایض شو یعنی از تمام احکام حیض کن از ترک وطی و صلوة صوم شش یا هفت روز
از انچه موافق باشد ترا از عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا انچه کرده
او را نسیان یکی ازین عدد از جهت بودن ایها متعارف و غالب در عادة زنان زمان و تواند بود
که برای شک بود و انحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و انکه فرمود فی علم الله یعنی
که رجوع تو با ان عادة مندرج است در انچه دانا بانده است ترا خدا تعالی بر زبان من باید
و در انچه دانسته و تشریح نموده است مر مردم را و اکر او برا با شد این قول راوی میشود یعنی
و الله اعلم که پیغمبر چه فرموده است ته ایام فرمود یا سبعة ایام ثم اغتسلی پس غسل کن بعد از کذشتن
ایمه چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند حتی اذا رایت انک قد تطهرت تا انکه چون دیدی
و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بکذشتن ایام مذکوره و استنقاء و پاکیزه
شدی بحسب مقدور فصلی ثلثا و عشرین لیلة پس بگذار نماز بیست و سه شب بر تقدیر
که ایام حیض هفت روز اعتبار کنی او اربعا و عشرین لیلة یا بیست و چهار روز اگر مدة حیض
شش روز قرار دهی و ایامها و در روزها این شبها یعنی بوضو کردن برای هر نماز چنانکه معلوم
است و صومی و روزه دار فان ذلک یجزیک پس بدرستی که ان کفایت میکند ترا و
کذلک فافعلی کل شهر و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حایض کیر و
احکام حیض بر خود جاری کن بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز در در کن کما تحیض النساء
چنانکه حیض بینند زنان و کما یطهرن و چنانکه پاک میشوند ایشان میقات حیضهن و طهرهن
در وقت حیض خود بعد از ان بیان امر ثانی از ان دو امر کرده که مخیر کرد اندران بقول خود و ان قویت
علی ان تؤخرین الظهر و اگر قوت علی ان تؤخرین الظهر و اگر قوت داری در ایام استحاضه
بعد از کذشتن حیض بتاخیر کردن ظهر از وقت و تعجلین العصر و شتابی کردن عصر و
کذاردن ان در اول وقت و تجمعین بین الصلوتین الظهر و العصر پس یک غسل
کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است و تؤخرین المغرب و تعجلین العشاء ثم تغتسلین
و تجمعین بین الصلوتین و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشا را بگذاردن آن در اول
وقت پس غسل کنی و جمع میان دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را و جمع میان
این نمازها و تغتسلین مع الفجر و اگر قوة داری یک غسل دیگر کنی با نماز فجر فافعلی پس بکن
ان را و بگذار با ان نماز فجر و صومی و روزه دار ان قدرت علی ذلک اگر قدرت داری بر انچه ذکر کرده
شد و تمیز ظهر و مغرب از وقت که گفت و احتمال دارد یکی انکه بعد از کذشتن وقت

بگذارد

بگذارد در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی
معلوم می گردد و تاخیر کند تا اخر وقت متصل بوقت عصر و عشا بران وجه که حنیفه تاویل میکند
جمع مسافر را و از ا جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده در
حدیث اینده نیز ظاهر در انست پس حاصل این امر ثانی ان باشد که هر روز غسل بکند یکی برای ظهر و عصر
و یکی برای مغرب و عشا و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر انست که برای هر نماز غسل کند چنانکه در
ضمن قول وی که فرمود و ان قوة علی ان تؤخرین الظهر الی اخره اشاره است زیرا که ازین عبارة
مجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و انچه مذهب ابن عباس جمع بین الصلوتین
بغسل واحد این شباست باین حدیث که در وی تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای نماز
و اشاره باینست که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا اعجب الامرین الی و این یعنی
غسل کردن بر وجه مذکور خوشتر اینده تر است نزد من از امر دیگر که غسلست برای هر نماز چنانکه ما
خریفا اوست در تسهیل و تیسیر است و در حدیث آمده است که ما خیر بین اختیار الیسر هما رواه احمد
و ابو داود و الترمذی **الفصل الثالث** عن اسماء بنت عمیس بضم عین و فتح میم صحابیه جمیلة عاقلة
صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زاییده برای وی عبد الله بن
جعفر او محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر زوج کرد او را امیر المومنین
ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابو بکر را و چون امیر المومنین صدیق و تولد کرد محمد بن ابو بکر را
و چون امیر المومنین صدیق اکبر وفات کرد تزوج کرد او را علی ابن ابی طالب پس زاییده برای وی
یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوده و روایت کرده اند از وی جمعی
از صحابه مثل امیر المومنین عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری رضوان
الله علیهم اجمعین قالت قلت گفت اسما گفتم یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت
منذ کذا و کذا او فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین و چندین مدة یعنی مدة دور
و دراز فلم تصل پس نماز نگذارد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نظر به
تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان بدرستی که این علت از شیطانست که وی را از نماز باز
میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن
میباید که نشیند ان زن در مرکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام اوند کلانیست که کرفته
میشود در وی اب برای غسل فاذا رات صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون بیند
زردی بالای اب و این علامت اخر وقت ظهر است چه شعاع افتاب در اخر وقت ظهر
زرد کونه میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه مییابد اگر چه ظاهر نیست و این عز اصفرا

که اول وقت عصر باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر
غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا
واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را
یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت وتوضأ فیما بین ذلک و باید که وضو کند در میان آن
غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر برای عشا در صورت غسل برای مغرب
و عشا همچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافلست
در اوقات که در میان این نمازهاست اگر خواهد نفل بگذارد و وضو بکند رواه ابو داود
وقال گفت ابو داود وروی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن
عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل هر گاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر
نماز امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام
شد بعون الله و توفیقه کتاب الطهارت والحمد لله **کتاب الصلوة** صلوة در لغت
بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از آن جهت گفته اند که مشتملست بر این
معانی و بریان کردن گوشت و بصلیة بمعنی سوختن آن باتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن
چوب دست گردانیدن وی باتش نیز آمده و این معنی نیز مناسب بحقیقت نماز که گویا که
نفس مصلی را میکند از وی باتش مجاهده و میسوزد گناهان او را و راست میکند از اعوجاجی که
در طبیعت اوست **الفصل الاول** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الصلوة الخمس والجمعة الی الجمعة نمازهای پنجگانه و نماز جمعه تا جمعه دیگر ورمضان الی رمضان و روزه
ماه مبارک رمضان تا روزه ماه مبارک رمضان دیگر مکفرات لما بینهن کفاره کننده و پوشنده
و محو کننده اند گناهان را که واقع شده اند در میان اینها اذا اجتنبت الکبائر وقتی که پرهیز کرده شوند
پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که اینها پوشیده و بخشیده نمیشوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده می
شوند مگر حق عباد دران متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغایر چون اعمال مکرر گردد موجب
تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد
رواه مسلم اگر گویند که چون صغایر همه بنمازهای یومیه مکفر شد برای جمعه چه ماند و چون جمعها مکفر گشته
رمضان تا رمضان چه چیز گردد جواب آنست که مراد آنست که این اعمال مکفرند و صلاحیت آن دارند
اگر کسی نشد دیگر میشود مثلا اگر کسی در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان
مکفر میگردد و اگر جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیاده مکفره و تنویر شود بر مثال چراغهای
متعدد افروخته شده که هر یکی در روشن کردن خانه کفایت دارد و عنه و از ابی هریره است قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ارایتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود که جوی روانست
بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل میکند وی دران جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من
درنه شیء آیا باقی میماند از چرک وی چیزی قالوا لا یبقی من درنه شیء قال فذلک مثل الصلوة الخمس
یمحو الله بهن الخطایا فرمود آنحضرت پس این حال نمازهای پنجگانه که محو میکند و پاک میکند خدای
تعالی بانها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیه **وعن** ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا
اصاب من امرأة قبلة گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را و گفته اند
که نام این مرد ابو الیسر است بفتح یا تحتانیه و سین مهمله از قبیله انصاری بود که خرما میفروخت
پس زنی بروی آمد تا خرما بخرد پس او را بان زن میل شهوانی پیدا شد و گفت درون بهتر و
شیرین تر ازین هست پس باین بهانه زن را درون خانه برد و با وی بوس و کنار کرد آن زن گفت
از خدا بترس چه میکنی پس این مرد پشیمان شد فاتی النبی پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبره
پس خبر داد او آنحضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالی چه بفرماید بعد
از ان آن مرد نماز کرد فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدای تعالی این آیة واقم الصلوة طرفی
النهار و برپای دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز فجر صبح و شبانگاه
ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است وزلفا من اللیل و بگذار نماز در چند
ساعت که نزدیک بروز است مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زای و فتح لام جمع
زلفه بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز دران جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی
گفته اند طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته صبح و ظهر یکطرف و عصر و مغرب
طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیده ان الحسنات یذهبن السیئات مقصود
آنست بدرستی که نیکیها میبرند بدیها را و مراد بدی گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز و روزه
و جمعی این آیه را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبایر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت
برانند که مخصوص بصغایر است بدلیل احادیث که دلالت دارند بران کذا قال فی فتح الباری فقال
الرجل پس گفت این مرد یا رسول الله الی هذا آیا برای منست این حکم و این فضل مخصوص نیست
قال گفت آنحضرت لجمیع امتی کلهم مر همه امت راست و کلهم مبالغه است در تاکید و در بعضی
روایات کلهم نیست و فی روایة و در روایتی همچنین واقع شده لمن عمل بها من امتی مر هر کس
راست که عمل کند بدین آیه از امت من متفق علیه **وعن** انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال
گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستی که من رسیده ام و کرده ام
فعلی را که موجب حد است فاقمه علی بر پا کن حد را بر من و بزن حد مرا قال ولم یسأله گفت

انس میرسید آنحضرت او را اگرچه فعل کرده است وحضرت الصلوة وحاضر شد نماز و در رسید وقت
بهان فقط مع رسول الله پس بگذارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی
صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الرجل پس هرگاه که بگذارد آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال
پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله بدرستی که من کرده ام کاری را که موجب
حد است پس اقامت کن در من حکمی که در کتاب خداست قال الیس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست
که تحقیق گذاردی تو نماز را با ما قال نعم گفت آری گذاردم نماز با شما قال گفت آنحضرت فان الله
قد غفر لک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا که خدا تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناه ترا او حد ترا
که ذنبک فرمود یا حدک متفق علیه بدانکه ظاهر آنست که اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا
یا مثل او و بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم بآمرزیده شدن آن بسبب نماز گذاردن وی با آنحضرت
پس از اینجا معلوم گردد که کبایر نیز تکفیر میگردد و مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد که انفعل موجب حد است
اگرچه در واقع چنان نبود یا مراد او بحد تعزیر داشت و نیز ظاهر از نارسیدن آنحضرت و تحقیق ناکردن که صغیره
کرده یا کبیره آنست که مغفرة شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراست
یافته بود یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از اینجهت نپرسید و تمام اینجهت گفت
امروز در کره ثانیه که اقامت کن در من کتاب خدا یعنی حد باشد یا نباشد هرچه حکم خداست اقامت
فرما کذا قالوا و گفتم من بحمد الله توفیق شایگان از خصوصیات نماز گذاردن همراه آنحضرت بوده باشد
و در قصیه سابق ثابت نشده است نماز گذاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته
که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را وضو بکند و بگذارد دو رکعت نماز را و این نکته در خاطر کاتب
حروف در مزید مطهر افتاد و در بعضی زیارة تعریف امید که بر صواب باشد و بر تو از نورانیت توفیق
باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سالت النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن
مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی که کدام یکی از عملها محبوب تر
و فاضل تر است نزد خدا تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوب ترین عملها نماز گذاردن است
در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعضی روایات اول وقتها نیز آمده
و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل
محبوب تر است قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن
ایشانرا قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله فرمود
کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی بهن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت
باین اعمال باین کلمات و لو استزدته لزادنی و اگر طلب زیادت میکردم آنحضرت میرسید مرا آنحضرت

وی دیگر مرات اعمال را یا مطلق مسایل را زیارت میکرد در این مقصود تاکید و تحقیق مسموعات
خود و بیان عنایت و التفات آنحضرة است رعایت ادب و خوف ملال آنحضرة بر آن داشت
بر نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف
آمده است در بعضی احادیث آمده بهترین اعمال اسلام اطعام الطعام و افشاء سلام است و نماز گذاردن
در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و نیز آمده که افضل اعمال
جهاد است که در وی خیانت نکنند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکنند و آمده است
که بهترین اعمال آنکه دایم کنند و مواظبت بر آن نمایند و گفته اند که خلاف جواب بجهت اختلاف
سایلانست هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لایق تر و ایشان بدان محتاج تر بودند و در آن
راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقاتست چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضلتر است
این اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه نماز فاضلتر از صدقه است و با وجود
آنوقت مواساة مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد و بالجمله وجوه و حیثیات مختلف
مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگریست و این سخن اصلی
عظیم است در باب خیرت اعمال و افضلیت فاحفظه وعن جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوة حدی که واقعست میان
بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر رسد چون
فاصل نماز از میان رفت مانع برطرف و بنده بکفر چنانکه دیواری میان دو کس میباشد و نمی
گذارد این بآن رسد چون دیوار از میان برافتاد فاصله برطرف شد و این بآن واصل گشت
اینچنین توجیه تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز وارد کرده در شرح مذکورست
فقد رواه مسلم و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز و اشارتست باینکه تارک صلوة نزدیک
است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعضی صحابه نیز چنین مرویست که نزدیک
ایشان تکفیر نیست و آمده است که صحابه هیچ عملی که ترک آن کفر باشد نمیدیدند مگر نماز و نزد بعضی
علما که شافعی و مالک از ایشانند واجبست قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد ابوحنیفه واجبست
ضرب و حبس و زندان تا وقتی که بگذارد نماز را الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت
روایتست از عباده بضم عین و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال
وی در موضع دیگر نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات
افترضهن الله تعالی پنج نماز است که فرض کرد آنرا خدای تعالی من احسن وضوء
هن وصلاهن لوقتهن کسی که نیکو کند رعایت سنن و آداب وضوی آن نمازها را و بگذارد

انماز او بوقت شان و اتمام رکوعش و خشوعش و تمام و کمال بجا ارد و احکام و ارکان انماز را
خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در انها بیشتر است و مخصوص نماید و اکثر
مردم دران تهاون می نمایند کان له علی الله عهد ان یغفر له میباشد بر خدا عهد که بیامرزد او را
مراد وعده حق تعالی است بامرزیدن آنکس که چون وعده او حق است و خلف در ان جایز
نه تعبیر بعهد کرد که متعهد میکرده و لازم میکند کسی بر خود نگاه میدارد از او و من لم یفعل و کسی
که نکند از او نگذارد و نماز ران وجه فلیس له علی الله عهد پس نیست او را بر خدا عهد
لازم بامرزیدن وی ان شاء غفر له و ان شاء عذبه و اگر بخواهد می امرزد او را و اگر میخواهد عذاب
میکند او را و در حدیث دلیلیست برانکه تارک صلوة کافر نیست و مرتکب اگر بخواهد امرزید
و او را و اگر بخواهد عذاب میکند او را و در حدیث دلیلیست برانکه تارک صلوة کافر نیست
و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و
جماعت رواه احمد و ابو داود و روی مالک والنسائی نحوه وعن ابی امامة رضی الله
عنه روایت از ابو امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز خود را و صوموا شهرکم و روزه دارید ماه خود را که رمضان
و ادوا زکوة اموالکم بدهید زکوة مالهای خود را ظاهر دران وقت که این حکم کرده اند حج
فرض نشده بود و اطیعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خداوند امر خود را که خلیفه و نایب
خداست اگر خلاف فرموده خدا و رسول نکند تدخلوا الجنة ربکم می درایید بهشت پر
وردگار خود را رواه احمد و الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده حال اسناد در مواضع
نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم
ابناء سبع سنین امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن و حال آنکه ایشان هفت ساله
تا عادت کنند نماز گزاردن را واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین و بزنید فرزندان خود را
بر نا گزاردن نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید و فرقوا بینهم فی المضاجع و جدا
کنید میان فرزندان در خوابگاه تا جائیکه برادر و خواهر در یک بستر نخسبند این نیز احتیاط
است و پرهیز از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن ادمی را قوتی
پیدا می آید و در هفت سالگی حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای بیین گشته است تا
آنکه در سن هفت سالگی امری بدان کرده شود در هفت سال دیگر خود حد بلوغ برسد و
چون عدد ده عقد اول بود نزدیک بان رسید مبالغه دران فرمودند تا که اگر نماز نگزارند
و تادیب نمایند و هم از جهت فرمودند که تفریق کنند در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنه

شهوة

شهوة و وقوع در مفسده است رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود از عمرو بن شعیب
و کذا رواه فی شرح السنة عنه و همچنین روایت کرد محی السنة در شرح السنة از عمرو بن شعیب
و فی المصابیح و روایت کرد در کتاب مصابیح وعن بسره بفتح بیره بفتح سین مهمله و سکون با موحده
بن معبد بفتح میم و با موحده صحابیست ساکن مدینه نوز حدیث روایت کرد وعن بریده
رضی الله عنه بضم با و فتح را اسلمی از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته
شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد الذی بیننا و بینهم الصلوة
عهد و امانی که میان ما و میان منافقان است و ما که منافقان را امان گفتیم و احکام اسلام
برایشان جاری میگردانیم بجهت انست که ایشان تشبیه بمسلمانان انقیاد ظواهر احکام
دارند و عهد دران حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت فمن ترکها فقد کفر پس
هر کس از ایشان نماز بگذارد پس تحقیق ظاهر شد کفر او و برون امد از دایره اسلام
و جاری بیکرد و بروی احکام و یحتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینهم راجع
بجمیع امت باشد و این معنی مناسب تر است بقول او و قد کفر رواه احمد و الترمذی و
النسائی و ابن ماجة الفصل الثالث عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال جاء
رجل النبی امد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم نام ان مرد نبهان ابو التمار است که قصه او گذشت
یا دیگر ایست و ظاهر همین است از جهة اختلاف و مغایرتی که در هر دو حدیث است
والله اعلم فقال پس گفت ای یار رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة پس
رسیده و ملاعبت کرده ام با زنی و گرفتم او را در نهایت مدینه و جای دور از ان و انی اصبت
منها ما دون ان امسها و بدرستی که من رسیده ام از ان زن و کرده ام من با وی انچه
جز جماع و پایان تر از وست مانند بوس و کنار و جز ان فانا هذا فاقض فی ما شئت پس
من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی فقال له عمر پس گفت مر او را
امیر المومنین عمر رضی الله عنه لقد سترک الله بتحقیق پوشیده است ترا خدا تعالی اینجال
ترا بر مردم و اشکارا ساخت لو سترت علی نفسک اگر پوشیده کی تو بر نفس خود بهتر بود
و حکم هم همچنین است که گناه پوشیده را تو هم پوشیده باید کرد و اشکارا کنی و پوشیده
نکه حرمت شریعت قال فلم یرد النبی و علیه شیا گفت عبد الله بن مسعود جواب
باز نداد ان مرد را انحضرت چیزی را دیگر و الحفظة بر عمر رضی الله عنه درین سخن که گفت و قام
الرجل فانطلق و ایستاد ان مرد و روان شد فاتبعه النبی پس بفرستاد در پس او پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را فدعاه پس خواند او را و تلا علیه هذه الایة و خواند بر ان

مراد این آیه کریمه اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات تفسیر این
آیه در فصل اول معلوم شد ذلک ذکری للذاکرین این پند و اندرز است مر یاد کنندگان را
این تتمه آیه است که در اینجا مذکور نبود فقال رجل من القوم پس مردی از قوم بعضی گفته‌اند
که آن مرد امیر المؤمنین عمر است رضی الله عنه و بعضی گفته‌اند که آن مرد امیر المؤمنین عثمان است
رضی الله عنه و بعضی گفته معاذ بن جبل یا نبی الله هذا له ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست
خاصه فقال پس گفت آنحضرت بل للناس کافة بلکه برای مردمست همه رواه مسلم ابی ذر
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج زمن الشتاء والورق یتهافت روایتست
از ابی ذر که آنحضرت بیرون آمد در زمستان و حال آنکه برگها درختان می افتاد چنانکه در خزان
می افتد فاخذ بغصنین من شجرة پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قال گفت ابو
ذر فجعل ذلک الورق یتهافت پس افتادن گرفت برگهای آن درخت بیشتر از آنچه پیشتر
می افتاد چنانکه عادتست که بجنبانیدن شاخ درخت بیشتر می افتد قال فقال گفت ابو
ذر پس گفت آنحضرت و صدا کرد مرا یا اباذر قلت لبیک بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی یا
رسول الله قال گفت آنحضرت ان العبد المسلم لیصلی الصلوة یرید بها وجه الله بدرستی
که بنده مسلمان هر آینه میگذارد نماز را و حال آنکه میخواهد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی
را به این غرض و عوض بلکه بمحض امتثال امر و طلب رضای او سبحانه تتهافت عنه ذنوبه پس
پاره می افتد از بنده گناهان او کما تهافت هذا الورق عن هذه الشجرة چنانکه می افتد این برگها
ازین درخت تهافت در هر دو جا برفع روایتست و در ثانی بفتح نیز آمده رواه احمد
وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما کسی که بگذارد دو رکعت را که سهو
غفلت نکند در آن یعنی بحضور دل و خشوع دل باطن بگذارد غفر الله له ما تقدم
من ذنبه بیامرزد خدا تعالی مر او را هر چه گذشته است از گناهان وی یعنی صغایر رواه
احمد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوة یوما
روایتست از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی فقال
پس گفت آنحضرت من حافظ علیها کسی که نگاه بانی کند بر نماز بادامت و ادای
آن بفرایض و واجبات و سنن و آداب آن کانت له نورا باشد مر او را آن نماز سبب نورانیت
و برهانا و حجت قوی و نجاة و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیمة روز قیامت
ومن لم یحافظ علیها و کسی که محافظت نکند بر نماز و بگذارد بر وجه مذکور لم یکن له

نورا

نورا ولا برهانا ولا نجاة وکان یوم القیمة تا باشد نماز برای وی نور و برهان و نجات و باشد
این روز قیامت مع قارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف و باشد روز قیامت با این
کافران که نهایت از در اعلی اند در دوزخ و تغلیظ و تشدید است در آن اگر چه ایشان همیشه
در دوزخ باشند و در جای بدتر از آن باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از اشقیاء قریش است
که آنحضرت او را بدست شریف روز احد بدوزخ رسانیده و او اشقی است گویند رواه احمد
والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است و از کبار ایشانست از عمر و علی
و عثمان و عائشه سماع دارد و مات سنه ثمان و مایة گفته بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم
لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوة اعتقاد نمیکردند هیچ عملی را که ترک وی کفر باشد
جز نماز رواه الترمذی وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال اوصانی خلیلی گفت ابو الدرداء اندرز
کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ان لا تشرک بالله شیئا که شریک مگردان
بخدا چیزی و کافر مشو و ان قطعت و حرقت و اگر چه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی و
حقیقت است با آنکه عزیمت و قطعت بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و حرقت بتشدید
ولا تترک صلوة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض و عمدا دانسته و اگر خواب برد یا فراموش شد
اثری و گناهی است فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمة و هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته
پس بیزار شد از وی عهد سلطانی و بر آمد از دایره اسلام ولا تشرب الخمر و منوش شراب را فانها
مفتاح کل شر زیرا که وی کلید همه بدیست چه مانع و زاجر از بدی عقلست و چون عقل مستور
گشت شد و لهذا ام الخبائث خوانند رواه ابن ماجه باب المواقیت مواقیت جمع میقات
بمعنی وقت زمان مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات جهت برای نماز ها بحکم شارع
بعقل دریافت آن مستور نیست ولیکن بعضی معانی و حکمتها در آن میتوان گفت مناسب
باشد مثلا چون آدمی در اول شب در خواب بود و از شکرانه نعمت غیب از امن و امان فقها
غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل حکم میت داشت و بر آمد آن روز چنانکه توفیق
وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانه این نعم و تلافی تقصیرات
گذشته نماز فجر تشریع و موقوف شد و چون اسباب معیشت حاصل کرد و تفضل نعم موقوف تعالی از منافع و ضرر
وی همراه آن مخصوص گشت بشکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیده شد و چون عادت آنست که در میان
روز خواب و استراحت فرو افتند از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون
بعد از این نماز عصر بازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود

نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادة بخفتن و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کرد تا
برای اتمام شکر نعمتها نهار و خفتن خاتمه کرد در حکم سوره با ایمانست و بالجمله عبادات بجهت رد
تکرار نعم است و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال بتوالی و تواتر است
باید که بنده یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای
آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمده اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و گرنه حقیقت
غفلت از اداء حق تقصیر وی از شکر تعالی باید از کفران نعمت ها که گویا غافل از حق یک زمان
و در آن دم کافر است اما نهایت * اگر آن غفلت پیوسته بودی * در اسلام ردی بسته بودی نعوذ
بالله من الکفر والکفران **الفصل الاول** عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت
الظهر اذا زالت الشمس ابتدا کرد بیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست که بجماعت گزارده
شد یا آمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و بدین جهت
او را الصلوة الاولی گویند یعنی نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که از آن
زوال گویند اول وقت ظهر است و آخر وقتش که بیفرماید و کان ظل الرجل کطوله و بگردد سایه شخص
مقدار درازی وی و سوای فیء زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه بسیار در
اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد و رای این سایه تا وقتی
که سایه مثل آن گردد و وقت بنین است ما لم یحضر العصر ما دام که حاضر نگردد و عصر در باید وقت
وی بگشتن سایه مثل آن مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیلست بر آنکه میان
ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک نسبت کرده اند و در شرح بیان شده است
پس رسیدن سایه بانچه انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر و وقت العصر ما لم تصفر الشمس
و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مثل مقداری شخص است تا مادام که زرد نشده است آفتاب
و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروبست مراد با صفرار
شمس نزد بعضی تغیر آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع
آفتاب که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمه ثلاثه و ابی یوسف و محمد
و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وی و همه
وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشانست و روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است و بعضی
گفته اند فتوی و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه
است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آن گفته که حدیث ابردوا بالظهر باید دلالت دارد بر
او ظهر و اند حر و در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بسایه مثل است پس در حدیثین تعارض

آمده و احتیاط

آمده و احتیاط در آنست که وقت تنگ نه گذارد و دلایل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته
که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکند والله اعلم و وقت صلوة
المغرب ما لم یغب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غایب نشده است
شفق و شفق نزد ایمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو شدن آفتاب پیدا آید و عامه اهل لغت نیز
بر آنند و نزد امام ابو حنیفه و طایفه علما از سپیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از ابی حنیفه
نیز مثل مذهب ایمه است و دلایل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر
است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر باآنکه در حضر گاهی
بسبب عمارات پس سپیدی از دیوارها و گمان برده میشود که غایب شد و چون غایب گردد بیاض
یقین میدید گردد و غیوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است
بیاض را از جهت لون وی و دلیل بر غیوبت حمرة بالظهار احتیاط در حق مغرب اعتبار احمر است
و در حق عشاء بیاض تا هر یکرا در وقت خود واقع گرداند بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت
و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب بمقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت
واقعی که این مذهب شافعیست گویند که اگر مقدار چند لقمه که وی شده جوع دفع توان کرد
نیز اعتبار است کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل علیه در هر دو روز در یک وقت
گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازها اشارت کردی بآن و در قول قدیم
موافق ایمه دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته که احادیث صحیحه منصرحت بقول قدیم
و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و تمامی و بعضی قول جدید
است و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غایب شدن
شفق تا نیم شب میانه یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیمشب وسط
یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر است چه شب معتدل شش ساعت
پس شش ساعت تا جز باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب
درازترین شبها و عکس این اولی و انسب است فافهم بهر دو تقدیر این حد وقت مختار است
و وقت جواز تا قبل طلوع فجر است و وقت صلوة الصبح من الطلوع الفجر ما لم تطلع
الشمس و وقت نماز بامداد بر آمدن صبح صادق است تا آن زمان که نه بر آمده است آفتاب و ظاهر
حدیث در آنست که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفار
است و بعد از وی وقت جواز است فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة
پس چون بر آید آفتاب باز ایست از نماز فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب می بر آید میان

و فوق شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه امده است که شیطان می ایستد در مواجهه افتاب
و نزدیک میکرد اندر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابلهٔ کسی که
می پرستد افتاب را و واقع میشود سجده کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال
اعوان خود که این عبادة برای او میکنند و بسوی او سجده میبرند پس نهی کرد انحضرت صلی الله
علیه و سلم امت خود را از نماز گزاردن درین وقت تا بعبادة پرستندگان حق درین وقت
عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خاص موصوف باشد در میان معنی و ازین
توجیهات دیگر نیز کرده اند در شرح مذکور رواه مسلم وعن بریدة قال ان رجلا سال رسول
الله گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم عن وقت الصلوة از تعیین
اوقات نماز که اول و اخر وقت هر نماز چیست فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین
پس گفت انحضرت مرا او را که بگذار با ما نماز درین دو روز که تا بنمایم ترا اوقات نماز ما را
فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون گشت افتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن
پس اذان گفت بلال ثم امره پس فرمود او را که تکبیر برآرد فاقام الظهر پس تکبیر برآورد
ظهر را ثم امره فاقام العصر پس امر کرد بلال را پس تکبیر برآورد عصر را والشمس مرتفعة بیضاء
نقیة و حال آنکه افتاب بلند سفید بود از الایش زردی و تیرگی در تحدیث ذکر مثل ها
مثلین نیست و شک نیست که ارتفاع بیاض و تفاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره
فاقام المغرب پس فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را حین غابت الشمس هنگام فرو
افتاب یعنی بمجرد فرو رفتن بی تاخیر ثم امره فاقام العشاء پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را
حین غاب الشفق هنگامی که ناپدید شدن شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس
تکبیر برآورد فجر را حین طلع الفجر هنگامی که برآید صبح صادق درین روز بگذارد انحضرت صلی
الله علیه و سلم نماز را در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز کدام است فلما
کان الیوم الثانی پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر فرمود او را ابراد کرد انه
وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر فابرد بها پس سرد کردی در ان فانعم ان
یبرد بها پس زیاده کرد و مبالغه نمود در سرد کردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام
سوق حدیث در هست که این ایراد و مبالغه در ان بجهت تاخیر از اول وقت بود برای
تعلیم اخر وقت چنانکه در دیگر نماز کردند و ایراد ظهر مصنف بمعنا که گذشته مراد فیح جهنم است
چنانکه چاید دیگر است و ما نمکه درین وقت که این مسایل امد فضل تابستان بود فافهم و شرح
آن در باب تعجیل الصلوة بیاید وصلی العصر والشمس مرتفعة و گذارد نماز عصر را درین روز

دم و حال آنکه افتاب درین روز نیز بلند بود ولیکن اخرها فوق الذی کان تاخیر کرد از اینکه در روز نخ
بود در بر روز و این صریح هست در گذاردن ان در شلیه چه افتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد
و شافعیه بران حمل میکنند بقرب روایات دیگر وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق و بگذارد مغرب
را پیش از انکه غایب گردد شفق درین عبارة اشارة هست بتاخیر مغرب درین روز نسبت
بروز اول یعنی متصل غروب بگذارد و همین وقت قدری که پیش شفق گذارد وصلی
العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل و بگذارد عشا را بعد رفتن سه یک از شب و در
حدیث سابق تا نیمه شب فرموده بود و وقت اختیار است و وقت جواز عشا طلوع صبح
است چنانکه معلوم شده و نزد حنیفه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب
وقت جواز است بلا کراهت و بعد از نیمه شب با کراهت نزد بعضی تا نیم شب بلا کراهت
بلا اثم و بعد از نیمه شب با اثم وصلی الفجر فاسفر بها و بگذارد نماز بامداد را در وقت روشن
شد صبح و تاخیر کرد ثم قال این السایل عن وقت الصلوة پس گفت انحضرت کجاست
این سوال کننده از وقت نماز و کیست ان فقال الرجل انا پس گفت امرد منم یا رسول
الله قال وقت صلوتکم بین ما رایتم فرمود نماز شما در میان ان دو وقت است که دیدید
یعنی اول وقت و اخر از انچه شناختید بدانکه ان همه وقت است رواه مسلم الفصل الثانی
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امنی جبرئیل عند
البیت مرتین امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در دو
روز فصلی بی الظهر حین زالت الشمس پس بگذارد بمن ظهر را در وقتی که گشت افتاب و کان
قدر الشراک و بود افتاب یعنی سایه اصلی که وقت زوال افتاب میباشد در ان وقت مقدار تسمه
نعل از زوال و ظاهر است که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که از فی زوال گویند مختلف
میگردد باعتبار اختلاف اکنه و اوقات و بعضی بلاد باشد که در روی در بعضی فصول اصلا
سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان و هر بلندی که در تحت مثل کلی بود از
بودن افتاب بر سمت ایشان و تفاوت ان بر حسب عرض بلد است چنانکه در علم هیئت
تحقیق کرده شده است و از برای طرفها است مذکور در کتب وصلی بی العصر حین صار
ظل کل شی مثله و بگذارد جبرئیل بمن نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار وی و را
سایه اصلی فصلی بی المغرب حین افطر الصایم و بگذارد بمن عشا را بهنگام ناپدید شدن شفق
وصلی بی الفجر حین حرم الطعام والشراب علی الصایم و گذارد بمن بامداد را بهنگام حرام
شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت صبح صادق است و درین روز همه نماز ها را

در اول وقت گذارد فلما كان العصر صلى في الظهر حين كان ظله مثله پس چون شد فردا
گزارد با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث صفرا و غروب
مثنوه ان باحادیث دیگر است که مثبت زیادة شد وصلى في المغرب حين افطر الصائم
وکذارد با من مغرب را درین روز هنگام افطار کردن صایم ازین حدیث معلوم کرد که
مغرب را یک وقت است الخلاف فقهای دیگر چنانکه قول جدید شافعیست اما در حدیث سابق
اشارة بتعدد ان هست چنانکه گفتیم وصلى بالعشاء الى ثلث الليل وکذارد با من عشا را ثلث
شب وصلى في الفجر فاسفر وکذارد با من فجر را پس سفار کرد ثم التفت الا بعد ازان روی
آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت یا محمد هذا وقت الانبیا من قبلك این وقت پیغمبران
است پیش از تو بوده اند که هر کدام ازایشان بعضی ازین اوقات داشته اند چه مجموع پنج اوقات
مخصوص برامت است فافهم والوقت ما بين هذا الوقتين و وقت نماز وقتیست که میان
دو وقت واین دو وقت اول اخر وقت اند رواه ابوداود والترمذی الفصل الثالث
عن ابن شهاب زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است و ایمه ایشانست در
فقه و حدیث و کنیت او ابوبکر است و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و لقب میکرد
وان عمر بن عبدالعزیز اخر العصر شیئا روایت میکند که عمر بن عبدالعزیز اموی که از تابعین
است احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروفست تاخیر کرد گذاردن نماز
عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار از انکه تاخیر کرد تا وقت مکروه فقال له عروة پس گفت
مر اورا عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عایشه و پسر اسماء بنت امیرالمومنین ابی
بکر صدیق است اما ان جبرئیل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبدالعزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد
فصلى امام رسول الله پس گذارد نماز پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت
وامام بفتح همزه و کسر آن هر دو رواست مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل
است که گذارد در دو روز نمازها را اول وقت تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت این وغرض
وی ولابد نماز را اول وقت فضیلت دارد و چون تو تاخیر کردی ترک فضیلت نمودی
اگرچه اندکی تاخیر بود فقال لعمر اعلم ما تقول یا عروة پس گفت مر عروه را عمر بن عبدالعزیز
بدان و هشدار که چه میگویی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم امری
عظیم در رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و در ورطه کذب نیفتی اگرچه
عروه بجلیل الشانست با وی ازاینهان نتوان اما عظمت شان روایت او را برین تنبیه و
تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبیت و تنقیط

کمن

که من درین باب علم یقین دارم و این حدیث را از کسی شنیدم که وی از صحابه شنیده و وی
از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول
سمعت رسول الله شنیدم بشیر بفتح با بن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابوداود
انصاری که از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود
را که میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میفرمود نزل جبرئیل
فامنی فرود آمد جبرئیل پس برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد فصلیت معه پس گذاردم
نماز با جبرئیل ثم صلیت معه ثم صلیت معه مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه
است یحسب باصابعه خمس صلوة دران حال که میشمرد بانگشتها بعقد انگشتان مبارک
خود پنج نماز را الحسب بیایت و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم بالعقد اصابع الخفره و
اول ظاهر تر است و بهر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خودش احوال
شریف را متفق علیه وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله روایت کرده شده است
از امیرالمومنین عمر رضی الله عنه که وی نوشت بجانب کارکنانهای خود ان اهم امورکم عندی
الصلوة هر آینه که بهترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عندی برای تهدید و مبالغه
است از جهت سطوت و صولت عمری بر زمان و دران بود فمن حفظها حفظ دینه
کرد حفظ کند نماز را نماید بران نگاه میدارد دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر برای تقریر تاکید
است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت و
محافظت ادای او بشرایط و آداب و اتمام و رعایت صفاة آن یا مراد با اول حفظ احکام
ظاهر دیده و هم محافظت احوال باطن و من ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسی که ضایع کرد نماز و
هلاک کند نماز را پس وی مرخود دیگر را که جز نماز است ضایع کننده تر خواهد بود چه هر که بعمده ارکان
دین و مهمات آن نپردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان
الفی ذراعا یعنی پس تر نوشت عمر بجانب عمال خود که بگذارید نماز ظهر را وقت بودن فی زوال
یک گز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جایهای خاص و زمانها
مخصوص خواهد بود که اینجا عند در اینجا خواهد بود چه معلوم شد که فی زوال مختلف میکرد
باختلاف امکنه و اوقات الی ان یکون ظل احدکم مثله تا انوقت که باشد سایه یکی از شما مقدار
قامت او که آن اخر وقت اوست والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگذارید عصر را
و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة مقدار آنکه سیر
کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب و

المغرب اذا غابت الشمس و بگذارید مغرب را وقتی که ناپدید گردد آفتاب و المغرب اذا غابت
الشمس و بگذارید مغرب را وقتی که ناپدید گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی
ثلث اللیل و بگذارید عشا را وقتی که غایب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت
عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه پس کسی که خواب کند پس خواب
نکناد چشم او دعا بد است به بیقراری و بیداری کسی که تغافل ورزد از نماز عشا و تکرار
رود و تکرار بسیار از برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم بادیة و بگذارید نماز صبح
و حال آنکه ستارها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی است رواه مالک وعن ابن مسعود قال کان
قدر الصلوة کان قدر الصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف بود مقدار
زمان گذاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام و فی الشتاء
خمسة اقدام الی سبعة اقدام زمانی که سایه سه قدم بود تا پنج قدم و ظهر صیف در تابستان
پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه
در زمستان بجهت آنست که سایه اصلی در این فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا
در حرمین شریفین و الا این هر دو وقت برابر است و بهر تقدیر این حدیث صریحست
در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارتست از هفت یک قامت شخص
و طول هر چیز هفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم اوست
رواه ابو داود و النسائی باب تعجیل الصلوات باب در بیان فضیلت شتاب گذاردن
نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت
افضلست مطلقا بی تفصیل و ابراد ظهر ضعیف کرد احادیث امر بدان واقع شده و تاکید
و مبالغه رفته است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت براه دور
میرود و برای آنکسی که تنها میگزارد و یا در مسجدی که بر در خود دارد و بعضی شافعیه ابراد
را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالک نیز نزدیک الا آنکه بعضی از اصحاب
وی در شدت حر تنها گذاردن را افضل دارند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین است و لیکن
زید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضلست نزد
ایشان و مغرب را خود یک وقت و تعجیل در وی مستحب است باجماع و تاخیر عشا
مستحب است و لیکن زید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم
عصر نیز افضلست نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت و تعجیل در وی مستحب است
باجماع و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد امام مالک مهمات در تست افضل

است واگر

است و اگر بجهت اجتماع تاخیر کند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر
عشا مستحب و تاخیر عصر نیز تا آنکه آفتاب تغیر ادنا نیز اهل افضلست میدارند و اینجا
بتفصیل یاد دلایل در ضمن شرح احادیث مبین گردد ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام
بعضی از شراح آنست که کفایت میکند در تعجیل صلوة و گذاردن آن در اول وقت
وقوع وی در نصف اول الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن
سلامه بفتح سین و تخفیف لام بصریست از تابعین فقال کنت دخلت انا و ابی علی
ابی برزة الاسلمی بفتح موحده و سکون را و زای در آخر و بدرستی برادر برزه اسلمی که اصحابه
است فقال له ابی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا او را پدر لابرزه
اسلمی که از صحابه است الا چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة میگذارد نماز فرض را
و در چه وقت میگذارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود
آنحضرت که میگذارد نماز نیم روز را که میخوانید شما آن را نماز پیشین و وجه تسمیه بودن اوست
پیشین نماری که گذارده باشند با جبریل باست چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگامی که
لغزید و زوال پذیرفتن آفتاب و لابد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابرا
و در وی قولا و فعلا و یصلی العصر و میگذارد آنحضرت عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی
اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در نهایت مدینه است
والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است تحقیق آرکی و صفای لون وی از تغیر و زردی
و شنا معنی میکوید که این در وقت رسیدن سایه بمنزل مبنا شد و این محل بحثست و زرد است
و نسیت ما قال فی المغرب میکوید فراموش کردم آنچه گفت برزه الخ در وقت نماز مغرب
و اگر چیزی گفته باشد بجای آن دارد زیرا که در وی اختلاف وقت نیست و کان یستحب
ان یوخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز
عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و فتحه نام ثلث اللیل است بعد از غیبوبت شفق و
در اهل معنی تاریکی شب است و این نامیست که اعراب نماز عشا را بدان میخواندند و در آخر
از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه گوید و کان یکره النوم قبلها و بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مکروه میداشت خواب را پیش از گذاردن نماز عشا
والحدیث بعدها و مکروه میداشت سخن کردن را بعد از وی و در هر دو حفظی هست در
خواب آنکه فقد طلب تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در
رمضان و در کلام آنکه در وی تذکر و سنتی باشد و بلا معنی نبود و کان الغداة حین یعرف الرجل

جلیسه و بود آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت
از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را المقصود آنست که شروع میکرد در اول فصل نماز
بامداد میکرد با اسفار گذاردن نماز فجر در روشنی و یقرا بالستین الی المائة وفی روایة
و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیه و زیاده بران تا صد و در روایتی اینچنین آمده
است که و لا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گذاردن عشا را
تا سه یک از شب اگر چه ظاهر این عبارت در اباحت اما باستحباب منافاة ندارد چنانکه
احادیث بدان ناطق‌اند ولا یحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش
از عشا را والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و از این روایت لازم نمی آید کراهت
چه لازم نیست که هر چه محبوب نبود مکروه باشد بکر اگر دوست نا داشتن کنایت از دشمن
داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمر الحسین بن علی ابن علی ابی طالب رضی الله عنهم تابعی
است کنیتش ابو عبدالله ثقه است روایت میکند از ابن عباس و جابر بخاری و
مسلم از وی حدیث دارد قال سالنا جابر بن عبدالله عن الصلوة النبی گفت پرسیدیم جابر
را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کان یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت
جابر میگذارد نماز آنحضرت ظهر را در نیمروز یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة میگذارد و حال
آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن و تابان بود در حدیث سابق گفته که بعد از بازگشتن
بر حل زنده بود و از اینجا معلوم شد که زنده گی آفتاب روشن و تابان بودن او و محصول
باول وقتی نیست و حد وی همانست که بر زردی نگشته چنانکه مذهب حنفی است والمغرب
اذا وجبت و میگذارد مغرب را وقتی که می افتاد آفتاب و غروب میکرد والعشاء اذا کثر
الناس عجل واذا قلوا اخر و میگذارد عشا را با بینظیر بود که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتاب
میکرد و از اینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جایز بلکه مستحب است
و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم از جهت
است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل است ولیکن
تعارض بعضی جهات دیگر تاخیر اولی و واجب میکرد و بصبح بغلس وی گذارد نماز صبح را
در تاریکی و ظاهر آنست که این بخصوص جماعت کثیر بود زیرا که صحابه و بقیام لیل خو کرده
بودند و از خواب ملول میشدند و در عشا بجهت بعضی تقاضای حوائج نهار فرق کوته راه
می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین آخر شب تاریکی شب مخلوط تا بامی صبح و در روایتی
بغلس یا بجای الام نیز آمده است بین مهمله و بتش معجمه نیز روایت و در لفظ یک معنی است

و بعضی گفته اند که غلس پیش از غبش است بجیم و غلس بعد از غبش و هر سه در آخر شب است
و غبش بجیم در شب اول نیز استعمال میباید پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام و اگر باشد
هم امر باسفار واقع شده و قول برما و راجحت از فعل متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال
کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بالظهائر در نیمروزها سجدنا علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهها خود اتقاء الحر از جهت پرهیز کردن از
گرمی زمین که بجبهه میرسید ما از اینجا معلوم میکرد که سجده بر جامه مصلی که پوشیده باشد درست و شافعیه
تاویل میکنند بی غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکنند و چون زمین بسیار گرم میبود و ضرب
برای سجده میگسترانیدند و نزد ایشان سجده بر جامه که بجنبد بجنبش مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجود
باید متفق علیه ولفظه للبخاری و ما که آوردن مولف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین جهت
که گرمی زمین در اول وقت بیشتر میباشد و نه چنین است چه در بعضی اوقات در غیر اول وقت
نیز زمین گرم میباشد بلکه گرمتر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم وعن ابی هریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتی که سخت شود گرمی پس
سردی کنید نماز یعنی نماز ظهر و تاخیر از اول وقت تا بشکند سورة حرارت او و در حدیث بخاری آمده
است که صحابه ابراد میکردند تا تلها سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال
در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره و جز آن که سایه آنها زودتر نمایان گردد و از این سجود
تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه‌های دیوار بنماز میرفتند و دیوارها در آن زمان پست
که بود و بعضی نا ساز وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی است
که وقت استوا چنانکه بعضی شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سی وزنت باشتواحلاف
نجم است چه دوام بیشتر است از قوه اینجا که از سردی وقت صبح است بیم
نجم میگردد هر چند که آفتاب نزدیکتر می آید و نیز در باب موافقت گذشت که سرد گردد و بسیار
سرد گردد و در هدایه میگوید که سختی گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل ابراد در
تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با ابراد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب
آمده که ما شکایت کردیم بحضرت را از گرمی نیمروز پس قبول کرد از ما شکایت را که التماس تاخیر از تمام
وقت بود والله اعلم و اینجا امام شافعی میگوید که ابراد در رخصت و آن نیز برای کسی که در طلب جماعت
بمسجد ها بشتابند و مشقت میکشند و هر که تنها بگذارد باید در مسجد قوم بگذارد و دوست میدارم
که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد
بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یکمنزل جمع می بودند و گفته است ترمذی

که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر شده حرا و را داشته است یا تباع وفی روایة للبخاری
وعن ابی سعید بالظهر و در روایتی مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای
بالصلوة و درین روایة این زیادة نیز آمده که برای تعلیل این حکم فرموده فان شدة الحر من فیح جهنم
زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست واشتکت النار الی ربها وگله
کرد آتش بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و راجح و اظهر است و نووی گفته و هو الصواب
زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استبعاد آن از فضول نفس
و گرفتاری بعادت است فقالت پس گفت آتش رب اکل بعضی بعضا پروردگار من خورد اجزای من
یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزا و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد غلبه کرد اند دیگری را و نشیند بجای
آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس برآوردن و دم زدن
که مراد بدان تا زیاده زدن و بیرون آوردن است چنانکه تنفس دو جوان نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف
دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و تنفس تنفس بر رفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ
اشد در قول وی اشد ما تجدون من الزمهریر سخت تر آنچه مییابید شما از گرمی و سخت تر آنچه مییابید
از سردی از آن دو نفس است که در زمستان و تابستان میزند متفق علیه وفی روایة البخاری و در
روایتی دیگر بخاری را اینچنین آمده است فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من
البرد فمن زمهریرها پس سخت تر آنچه مییابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است
و سخت تر آنچه مییابید در زمستان پس از دم سردی اوست و حکمت در منع از نماز در وقت
با وجود شدت ... که سبب خشوع میکند باز آنکه وقت انتشار عذابست بجهت آنکه
گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهر تر است و اینجا سخن است یکی آنکه
شکایت آتش کردن و از وی دم بر آمدن چه معنی دارد جواب آنکه مراد ظاهر آنست که در حدیث
واقع شده و محل اوست و در جنت و در دوزخ طبقه زمهریر مبهم است دوم آنکه بیقین
معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس از آثار دم زدن دوزخ داشتن
چه وجه دارد جواب آنکه سختی گرمی و سردی را فرموده نه اصل گرمی و سردی که فلسفی گوید
که سختی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتابست جواب آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ
سختی میساخته باشد و نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقه اسلام است سوم آنکه
بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جواب آنکه سختی سردی
در وقت بامداد است تا بر آمدن آفتاب و از آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد وعن
انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلی العصر

میگذارد نماز دیگر را والشمس مرتفعة حیة حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان پیش از غروب زردی
نشده بود فیذهب الذاهب الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جاهایی که بالای مدینه اند بجانب
مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن فیاتیهم والشمس مرتفعة پس می آمد آن شخص اهل عوالی
را حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالای افق میبود و غروب نکرده بود و بعض العوالی
من المدینة علی اربعة امیال و بعضی العوالی من المدینة علی اربعة امیال و بعضی جاهها از عوالی
مدینه بر چهار کروه میبود و نحوه یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآنست و این قول زهری است
که راوی از انس است تا کدام جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و نیز میرفت
باهسته سواره میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از اینجا لازم می آید مقدار یکجا از ربع نهار باشد و
... چنانکه این بر میگویند والله اعلم متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
تلک الصلوة المنافق آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عمدا بی عذر بگذارند نماز منافقست
یا کسی که صفت نفاق دارد یجلس یرقب الشمس می نشیند در جایی که انتظار میبرد آفتاب حتی
اذا اصفرت تا آنکه چون زرد گردد آفتاب وکانت بین قرنی الشیطان و باشد میان دو قرن شیطان
شرح این در باب سابق گذشت بر خیزد و بر او نماز فنقر اربعا پس سجده میکند شتاب شتاب
بی طمانینه چنانکه مرغ دانه میچیند و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر را هشت سجده میباشد اعتبار
آنکه فرموده که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا بجهت برای بیان باعث تهاون و تقصیر
باشد که بهنگام شغول مردم است بیع و شرا یا بقصد بالفور تقبیح و تشنیع بجهت فعل این
نماز که احوال نمازهای دیگر همچنین قیاس خواهد بود لا یذکر الله فیها الا قلیلا ذکر نمیکند خدا را
در آن نماز مگر اندک اشارتست بتهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن
مجید در شان منافقان واقعست ولا یذکرون الله الا قلیلا رواه مسلم وعن ابن عمر
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی تفوته الصلوة العصر آنکسی
که در میگذرد او را از نماز عصر فکانما وتر اهله و ماله بر رفع و نصب هر دو روایت و روایة رفع
بمعنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان
کرده شد او را و معصیت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی با صل معنی نزدیک
تر است و روایت جمهور هم بنصب است و بیان در شرح کرده شده است متفق علیه وعن
بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ترک الصلوة العصر فقد حبط عمله کسی
که ترک کند نماز دیگر را پدید دانسته پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی
و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که آن بکفر داره است یا محمول بر آن تا بر اخلاق کرده است مغفوره

وتقلیل اوست یبرو ما له وری نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضلترین نماز هاست
و در بعضی روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نقل امام احمد حنبل که فوت
کند آنکه نماز عصر را کافر است و کلام دران گذشت در اخر کتاب الصلوة رواه البخاری
وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاریست حاضر نشده ببدر از جهت صغر و
حاضر شد احد و خندق و مشاهد دیگر را روایت میکند ازوی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی
المغرب مع رسول الله بودیم ما که میگذاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف
احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس برمیگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن
تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیرها را میدید یکه آن در روز هم می نماید و مقصود بیان
تعجیل نماز مغربست و آن مستحب است باتفاق متفق علیه وعن عایشه رضی الله عنها قالت
کانوا یصلون العتمة گفت عایشه بودند آنحضرت و اصحاب وی که میگذاردند نماز عشا را فیما بین
ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول در اجزای وقت که میان غایب شدن شفق و انتهای
ثلث اول و این وقت فضیلت و اختیار است و وقت جواز وسیع تر ازین است چنانکه
معلوم شد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح
از عایشه روایت است گفت بود آنحضرت که هر آینه میگذارد نماز بامداد را فتنصرف النساء متلفعات
بمروطهن پس برمیگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روبهای خود را بچادرها و
گلیمهای خود را ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از جهت تاریکی وقت
پیچیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت آنست که اگر گشاده باشند البته شناخته میشوند
درین قسم از تاریکی که دران وقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعضی مشخصات
می توان شناخت و تاریکی که دران وقت الغلس بود که شناخته نمیشوند بان و در حدیث
ابو برزه گذشت که میشناخت مرد همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن از
نزدیکیست و این از دور متفق علیه وعن قتاده عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
و زید بن ثابت تسحرا روایتست از قتاده که از مشاهیر تابعین است و حافظ معتبر و اکثر
بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هرچه شنید گوش من یاد داشت از آن
دل من مات سنة سبع عشر و مائة روایت کند از سعید بن المسیب و حسن بصری و از انس که
آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما پس چون فارغ
شدند از طعام سحر خوردند و سحور بفتح سین طعام وقت سحر خوردن و بضم طعام
وقت سحر ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است قام نبی

صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ایستاد آنحضرت متصل آن نماز یعنی بنماز صبح پس بگذارد نماز
نماز الخفره و در روایتی فصلیا یعنی گزارد آنحضرت و زید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس
نماز بگذاردیم قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما و دخولهما فی الصلوة پس گفتیم ما مر انس
را و پرسیدیم ازوی که چه مقدار از زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سحر
خوردن و میان در آمدن ایشان در نماز قال گفت انس قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة مقدار خواندن
مرد پنجاه آیه را یعنی متوسطه کوتاه و نه دراز و قدر برفع و نصب هر دو آمده و ازینجا چنانکه تاخیر
سحور معلوم میگردد تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته که این تخمین است و عادت را عمل کردن
بان متعذر است اگر سحور را بگذار ازین وقت بخورند صلحاست رواه البخاری وعن ابی
ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی
کرد وقتی که مسلط خواهند گشت بر تو پادشاهان که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است
یمیتون الصلوة میرانند نماز را در رعایت نمیکنند شرایط و آداب او را و یؤخرون عن وقتها
پس می اندازند نماز را از اوقات آن یعنی از اوقات مختار و فاضل قلت فما تأمرنی ابو
ذر میگوید گفتم پس چه میفرمایی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگذار
نماز را در وقت آن فان ادرکتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان پس بگذار آن
نیز فانها لک نافلة پس بدرستی که نمازی که همراه ایشان بگذاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم
و ازینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کنند در وقت نماز خصوصا بوقت مکروه انداز ما مورست
بانکه بگذارد نماز خود را در اول وقت پس نیز بگذارد با امام تا فضیلت وقت جماعت هر دو
دریابند و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل درانوقت وعدم
مشروعیت نفل سه رکعت با آنکه از گذاشتن این مکروه اهونست از اثارة فتنه و اختلاف کلمه
که لازم می آید از مخالفت امرا جایز نباشد شراح گفته اند که مراد باین امرا امرا بنی امیه اند و تحقیق
واقع شد آنچه خبر داد بان مخبر صادق و بودند ایشان جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و
محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه فوت وی در زمان خلافت عثمان رضی
الله عنه بود در سنه اثنین و وی در شام در امارة معاویه بن سفیان که از جانب امیر المؤمنین
عثمان داشت پس نزاع کرد با معاویه پس طلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت کرد بمدینه
و بربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت و له قصة طویلة وعن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصبح کسی که دریابد

رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از انکه بر آید آفتاب فقد ادرک الصبح پس تحقیق
دریافت صبح را و من ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر متفق
علیه و هر که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس تحقیق دریافت
عصر را یعنی باطل نمیگردد نماز وی پس باید رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام کرده اند نماز را و قول
اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابو حنیفه
و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد و این
حدیث حجت میکرد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و
احادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب
پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت
رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد
حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع
فجر و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث را نهی در نماز فجر
زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در ان نیست پس واجب میگردد بصفت
کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی ظاهر شد ادا کما واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب
زردی گردد ناقص است پس وجوب ان نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بان
نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کان واجب و شافعیه احادیث نهی را
مخصوص بنوافل دارند و فرایض را در اوقات ثلثه مراد بفوایض قرا انجت جایز گویند
و ظاهر احادیث در عموم است و درین مقام زیاده کلامیست که در شرح ذکر کرده شده
است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ادرک احدکم سجدة من الصلوة
العصر وقتی که دریابد یکی از شما رکعتی از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از انکه غروب
کند آفتاب فلیتم صلوته و پس باید که تمام کند نماز خود را با ادای رکعت دیگر و اذا ادرک
سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته و چون دریابد رکعتی را از نماز
صبح پیش از طلوع آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون حدیث سابق است
و مراد بسجده رکعت است رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من نسی صلوة او نام عنها کسی که فراموش کند نماز را یا خواب کند غافل از ان
فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها پس کفارت آن نیز اینست که بگذارد نماز را وقتی که یاد
آرد او را و بیدار گردد از خواب بیداری را حد اگر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم نیست و خود نماز

وقتی

وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد و فی روایتی این زیادة آمده که لا کفارة لها الا ذلک
اینست کفارت هم از انکه همان قضا کردن یعنی مال کفارة نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه می
دهند متفق علیه وعن ابی قتادة انصاری صحابی مشهور است عقبه بدری حاضر شد نام وی شاید
را او از فضلا اصحابه برادر ابو سعید خدری بود از مادر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس
فی النوم تفریط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست انما التفریط فی الیقظة
تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از علم بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب خواب
و مینب شد پهلو نهادن و شطرنج باختن و کاری مشغول شدن که بحکم عادة فراموشی آرد
فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال و اقم الصلوة لذکری
بر پا کن بدرستی و راستی نماز را بعلت که گفته است و برپای دار نماز وقت یاد کردن نماز که سبب یاد
کردن منست رواه مسلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه ان النبی روایت است از امیر
المومنین علی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها ای علی سه
خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن الصلوة اذا آنت یکی نماز چون باید یعنی در آید وقت
ان و آنت بمد تا، فوقانیه است و آنت بنون و بیانیه الف نیز روایت است و بعضی
گفته اند که این روایت صحیح است و اول تصحیف است و الله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم
جنازه وقتی حاضر شود اگر وقت مکروه باشد در گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف
منافی در شرح هدایه میگوید نماز جنازه اینست که بگذارد و تاخیر نکند والایم اذا وجدت لها کفوا
سوم زن بی شوی وقتی که بیابد مر او را کفو ایم بفتح همزه و کسر یا تحتانیه شدده زنی که شوی ندارد
بکر بود یا ثیب رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوقت
الاول من الصلوة رضوان الله اول از نماز و گذاردن نماز در ان سبب رضای خدای تعالی
جز آنکه در وی تاخیر مستحب است چنانکه تبرید ظهر و اسفار فجر و جز آنی که تاخیر سبب تکمیل نماز
و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت والوقت الآخر عفو الله و گذاردن نماز در آخر وقت سبب
عفو خداست یعنی در گذشتن مواخذه مصلی باراده اقوی و تفصیل مذاهب ایمه در اول
وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در این
رواه الترمذی وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه و سلم ای الاعمال افضل ام فروة بفتح
فا و سکون را صحابیه انصاریه است و بعضی گفته که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق گفت
پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضلتر است قال الصلوة لاول وقتها فرمود گذاردن
نماز در اول وقتش خود فاضلتر اعمال است بعد از ایمان و لا بد در اول وقت گذاردن

فاضل خواهد بود و اگر بجماعت میسر گردد و مستحب بود وی در تاخیر و در بعضی احادیث بعضی
اعمال دیگر را نیز افضل خوانده‌اند و افضلیت در آنجا اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الا
طلاق است چنانکه سابقا گذشت رواه احمد والترمذی و ابو داود و قال الترمذی لا یروی الحدیث
روایت کرده میشود و این حدیث الا من حدیث عبد الله بن عمر العمری مگر از حدیث عبد
الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب که باین نسبت او را عمری خوانند مات سنه احدی
وسبعین ومائه وهو لیس بالقوی عند اهل الحدیث و در نیست قوی در حفظ و ضبط از
اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن زهد و شغل عبادت او را بازداشته بود و از
حفظ حدیث و ضبط آن باز داشته و او را برادر بود عبد الله بن عمر بصیغه تصغیر وی
ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد عمری بسیار زند سابقا در تحقیق
عالم مدینه کلام در ان واقع شده است و در شرح استیفا نموده شده وعن عائشة رضی
الله عنها قالت ما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین
گفت عائشه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هیچ نماز را در آخر وقتش دو بار حتی
قبضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت رواه الترمذی یعنی
اگرچه واقع شده است آنحضرت گذارده است نماز را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبود
است و آن در آن بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوة پس گذارد هر نماز را روز دوم در
آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از منع است مقصود گذارده
یافت و در روایتی الا مرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست
که مراد گذاردن بغیر قصد تعلیم باشد و بعضی گفته‌اند که مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار
از حال شریفت بعد از تزوج وی و از آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم
و این سخن در گذاردن در آخر وقت است که از وی از وقت خبر نمانده اما تاخیر از
اول حقیقی وقت او را مواضع بسیار است که در شرح از آن بیان کرده شده و شافعیه همه
حمل بر عذری و ضروری کنند و ترمذی در این حدیث نیز تکلم کرده و گفته این حدیث غریب
و اسناد او متصل نیست وعن ابی ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار
صحابه و مشاهیر ایشان است و آنحضرت بعد از هجرت چندگاه منزل او را بنزول شریف
مشرف داشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال امتی بخیر یعنی همیشه امت
من بوسته نیکی او قال علی الفطرة یا گفت یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام ما لم یؤخروا
المغرب مادام تاخیر نکنند نماز مغرب را الی ان تشتبك النجوم تا اگر مختلط نشوند ستارها

گفت

کما هیئت از کثرت نجوم رواه ابو داود و روی الدارمی عن العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم
میشود که اینقدر تاخیر نباید و اگر کنم این واقع شود باکی ندارد یا گوییم که اشتباک نجوم لازم چیز
مغرب است هرچند مکر بود و نیز در حدیث اشارت کوئیست توان یافت بنودن شفق باقی
چه ظاهر آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جایز نباشد ولیکن مکروهست و اینجانب بعد انتهت
والله اعلم وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی
اگر نبود سخت بر امت من تاخیر عشاء را لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل او نصفه امر میکردم
ایشان را که تاخیر کنند گذاردن نماز را تا ثلث شب او نصف و یا تا نیم شب و در بعضی شروح گفته که
این شک راویست و هر کدام یکی از این دو صحاح نه بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر
استحباب تاخیر عشا راست از اول وقت کما لا یخفی رواه احمد والترمذی و ابن ماجه وعن
معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة در تاریکی بگذارید
این نماز را یعنی نماز عشاء فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی که شما فضل داده
شده‌اید باین نماز یعنی نماز برباقی امتها ولم تصلها امة قبلکم و نگذارده است از هیچ امتی
که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگذارید بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد بود رواه
ابو داود و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و
یقین بآن بعید است چنانکه حمل اسفار الصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن
النعمان بن بشیر از اصاغر صحابه است و اول مولود است در انصار بعد از هجرت در وقت
وفات آنحضرت هشت ساله بود و نه گذشته او را اهل حمص در حمص بامر مروان سنه اربع و
ستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة العشاء الآخرة گفت نعمان بن بشیر که من دانا ترم
بوقت این نماز که نماز عشا بسین باشد و عشا بسین باشد و عشاء الآخره بدان گفت که
گاهی عشاء بر زبان مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها
لسقوط القمر لثالثة میگذارد آنحضرت از در وقت افتادن ماه و غروب وی
در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثری افتد در شب سوم نزدیک غایت غیاب
شفق سرخ و در این سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد
پس در این حدیث نیز دلالت بر تاخیر عشا ولیکن نه ثلث رواه ابو داود والدارمی وعن
رافع بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر شد ببدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و
مشاهدی که بعد از آنست مر آن را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر اسفار کنید
بفجر اسفار کنید بفجر در روشنی بگذارید از آنجا فانه اعظم للاجر پس بدرستی که اسفار فجر بزرگتر

از جهت مزید ثواب رواه الترمذی وابوداود والدارمی ولیس عند النسائی و نسائی نیز این
حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد این عبارت که فانه اعظم للاجر و الا ظاهر مستفاد
از عبارت حدیث که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و ظهور و تمیز آن
است و در جمع جز این گفته اند تاویل و تکلیفات است و حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب ما منقول است
آنست قراءة مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد آیت بطریق ترتیل تواند خواند و بعد
فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع
آفتاب و گفته اند امیر المومنین ابوبکر و امیر المومنین عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و
مذهب شافعی رحمه الله علیه تغلیس است یعنی در اول وقت بتاریکی گذاردن و میگویند مراد
باسفار تاخیر است تا یقین کند که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن الطلوع و مبنی اجر
در ادای نماز بر یقین بدخول وقت افضل و اعظم خواهد بود و این تاویل بعید است چه سیاق در
از حدیث است که اعظمیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت
تحقیق وقت که در عالم است اوقات تمام نماز ها را و بعضی گفته اند امر باسفار در شبهای
مهتابست احتیاط از جهت تبین فجر در آن شبها و طحاوی که از ائمه مذهب ما است میگوید
که ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قراءة گفته اند که این طحاوی قول
اولی و احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل گردد ولیکن ظاهر مذهب
حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب
افتد و در روایتی از امام احمد تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی
دیگر اعتبار بحال مقتدیانست که فضل جماعت احب و اولی است و حدیثی از معاذ
بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا
تغلیس کن بفجر و تطویل کن قراءت آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند
ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب میکنند توقف کن تا ایشان حاضر شوند
و گفته اند که این دو روایت بر تقدیریست که همه حاضر آیند یا بعض و اگر همه آیند تاخیر کنند
پس اولی تاخیر است بخلاف امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند
کو اینکه در تقدیم مسارعت است در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه
وسارعوا الی مغفرة من ربکم و ما گوییم که در اسفار تکثیر جماعت است و تکثیر جماعت و تقلیل
و مسارعت بمغفرت در چیزیست که افضلست نزد خدا و بعضی فقها در این باب گفته اند
که تاخیر تعجیل از وقت مباحث باجماع بی کراهیت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن

مردم در مشقت نیز مکروه است چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قراءت و فرمود افتان انت و حال
آنکه تطویل قراءة در نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز
تا بر آمدن آفتاب از مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس متعذر
و اصحاب ما میگویند که ثابت در روات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست
از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد
گفت در غیر وقت معهود نماز کرد چنانکه در روایات آمده است و حدیث عایشه که در فصل اول گذشت
فتعرف لنا متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما شاید که آن
در وقتی که زنان مامور بودند بر آمدن بنماز و بعد از آن منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان
بقرار در بیوت والله اعلم **الفصل الثالث** رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع
رسول الله بودیم ما که گذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ننحر الجزور بعد از آن نحر
کرده میشد شتر جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکر و انثی اما لفظ وی مونث
است کذا فی الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر گشت بر ده بخش ثم
یطبخ فنأکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس پس پخته میشد پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از
غروب کردن آفتاب متفق علیه این حدیث بظاهر تعجیل عصر میکند معلوم میگردد که در وقت
بلوغ ظل مثل اول ادا میکرده باشد چنانکه مذهب ائمه ثلثه است و ما بین و در روایتی از امام ابیحنیفه و نزد
بعضی فتوی بر این است و شاید که در بعضی احیان بقصد تعلیم و تقریر تعجیل میکرده و دلالت
کان بر دوام و استمرار ممنوع نیز است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ
وی چنانکه ذکر کرده است امکان دارد بجماع طباخان ماهر که شتاب و جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده
کرده میشود در اسفار و حکی از امام احمد است که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است
تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب
و دلیل بر آن حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می
گذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر است
تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر
نوافل افضل است از اداء در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعضی تغیر قرص آفتاب
که نظر در وی خیره نکرده و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و
بعضی ائمه اول است و بعضی گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست و چون
فروتر از آن آمد تغیر یافت **وعن** عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر

ودرنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله در حالی که انتظار می بردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم لصلوة العشاء الآخرة از برای نماز عشا یعنی این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز
عشا میخوانند گویا ان عشاء اول است فخرج الینا حین ذهب ثلث اللیل او بعده پس بیرون
آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی فلا ندری اشیء شغله فی اهله پس
ندانستیم ما آیا چیزی بازداشت او را در اهل خانه وی او غیر ذلک یا جز آن چیزی از ذات شریف
حالتی و عارضی پیدا شده که مشغول داشت فقال حین خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد
در اعتذار بجهت زیادت اجر و شفقت و رحمت او برایشان و تسلیه و تثبیت ایشان انکم لتنتظرون
صلوة ما ینتظرها اهل دین غیرکم بدرستی که شما هر آینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند آنرا اهل
دین از یهود و نصاری و غیر شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت ولولا
ان تثقل علی امتی اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من لصلیت بهم هذه الساعة هر آینه می
گزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را بتکبیر آوردن
فاقام الصلوة وصلی پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گزارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم
میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و گاهی
در اول وقت نماز میگزارد وقتی که حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که
چون بیشتری آمدند بیشتر میگزارد و چون بدیری آمدند بدیری گزارد و مذهب امام احمد همین
است وعن جابر بن سمرة صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی
وقاص است نزول کرده کوفه را و وفات یافت در وی سنة اربع وستین وقیل سنة ست وستین
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم بود آنحضرت
میگزارد نماز ها را مانندی از نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات
وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا ولکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز
شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و نا گزاردن عشا در اول وقت خواه آنان در
اول وقت میگزاردند یا بعد از وی وکان یخف الصلوة و بود آنحضرت که سبک میگزارد
نماز فرض را بجهة رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است و الا آمده است
که در نماز مغرب سوره اعراف خوانده و تحقیق این در محلش بیاید ان شاء الله تعالی رواه
مسلم وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة گفت
ابو سعید خدری گزاردیم با آنحضرت نماز عشا شبی فلم یخرج پس بیرون نیامد یعنی حتی مضی
نحو من شطر اللیل تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدکم

بگیرید نشستگاه های خود را یعنی صفها ببندید برای نماز فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم ما نشستگاه های
خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم دیگر
از اهل روی زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و بخفتند چنانکه گذشت که هیچ کس از اهل دین غیر شما
نمیگزارد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی این است که مردم دیگر از
اهل محلها که درین مسجد ما حاضر نمی شوند نماز عشا گزاردند و خفتند و این معنی مناسبتر مینماید باین
قول که وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستی که شما حکم آن دارید که گویا همیشه در
نمازید مادام که انتظار میبرید نماز را ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم و اگر نمی بود سستی
و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل هر آینه تاخیر میکردم این نماز
را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب
است بجهة حصول تعب و مشقت در عبادت حق و لا اقل مکروه نباشد رواه ابوداود
والنسائی وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم گفت
ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن نماز ظهر را از شما یعنی در غیر شدت
حر از جهت استحباب ابراد در آن وانتم اشد تعجیلا للعصر منه و شما سخت ترید در شتابی کردن نماز عصر
از آن حضرت مقصود تحریض و ترغیب بالتزام اتباع است در همه جا و این حدیث نیز ظاهر می
گردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال کان رسول
الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة چون می بود سختی گرمی سردی میکرد
نماز ظهر را و اذا کان البرد عجل و چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت
رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر
شد بدر را و سایر مشاهد را مناقب او بسیار است مگر نوشته شده است قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء بدرستی که قصه این است سر انجام است که باشند
مسلط بر شما بعد از من بادشاهان که یشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها
از مشاغل و شهوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن حتی یذهب وقتها تا آنکه
میرود وقت ان فصلوا الصلوة لوقتها پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب
است فقال رجل یا رسول الله اصلی معهم پس گفت مردی آیا باز بگزارم با ایشان نیز قال نعم
فرمود آری بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابوداود وعن قبیصة بفتح قاف و کسر
موحده و صاد مهمله بن وقاص بتشدید قاف صحابی است ساکن بصره و معدود است در زمره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی میباشند مسلط و غالب

بر شما بادشاهان پس از من یوخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لکم پس
ثواب آن نماز که ایشان می گزارند و نفع آن برای شماست چه اگر پیش از آن در وقتش گزارده
اید این نماز که با ایشان میگزارند نافله خواهد بود برای شما و اگر نگذارده اید و همین با ایشان
در آخر وقت بگزارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهة خوف فتنه و دفع مفسده می گزارید
وهی علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر کردن برایشانست فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس
بگزارید نماز همراه ایشان مادام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که
بر حقیقت باشد و فرضا اگر نه بجانب قبله بگذارند نمی باید گذارد رواه ابو داود وعن عبد الله
بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان روایتست از عبید الله بن عدی قرشی نوفلی که از
کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المومنین عثمان وهو محصور
و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس
گفت عبید الله بن عدی بعثمان انک امام عامة پس به سنی که تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی و نزل
بک ما تری و فرود آمده است بتو بلای و حادثه که می بینی ویصلی لنا امام فتنة و نماز میگزارد برای
ما و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشر بود
و نتحرج و پرهیز میکنیم ما از وی و میخواهیم که بگذاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما یعمل
الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملهاست که میکنند مردم فاذا احسن
الناس فاحسن معهم پس چون نیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان
در نیکی واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان
حاصل که با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است
از غایت دین داری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف بر
و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعتست رواه البخاری باب در توابع و متممات
آنچه در باب سابق گذشت از فضایل صلوة و اوقات آن الفصل الاول عن عمارة بضم
عین مهمله و تخفیف میم بن رویبة براء و با موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی ا
معدود است در کوفیین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عماره
شنیدم آنحضرت را میگفت لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس و قبل غروبها در نیاید
آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب
یعنی الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه
مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگذارد و بر آن مواظبت

نماید

نماید هرگز در دوزخ نرود باید نه از جهت ترک صلوت و نه بجهة ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این
خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغایر و طیبی گفته که ظاهر از حال
کسی که محافظت برین دو نماز با وجود تغافل کند در نماز فجر و تشاغل کند در عصر است آنست
که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس امرزیده میشود مر او را و در آورده نمی شود در آتش
فقیر گوید ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نمازست که جائی دارد که محافظت
کننده را اینها اصلا در دوزخ نبرد باید و لیکن پروردگار تعالی جزا دهد بندگان را بهر عمل و با وجود
آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابی
موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة کسی
که بگذارد نماز بامداد و شبانگاه را می در آید بهشت را اکثر بر آنند که مراد نماز فجر و عصر است که در دو
رو زواقع شده اول و آخر و بعضی فجر و عشا مراد داشته و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل و
ملائکة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال
بندگان و روایت اعمال و یجتمعون فی صلوة الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت
بیکدیگر در نماز فجر که طایفه اعمال شب را میبرند و طایفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که
عملهای روز را میبرند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجوه فضیلت این
دو وقت و نماز گزاردن در آن اینست ثم یعرج الذین باتوا فیکم پس بالا میروند آنکه شب کرده اند
در میان شما فیسألهم ربهم پس میپرسد ایشان را پروردگار تعالی از احوال و اعمال بندگان خود وهو
اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی دانا تر است باحوال بندگان خود و لیکن میپرسد از برای اظهار فضیلت
و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را بتسبیح
و تقدیس و لهذا می پرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص
و نیز گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز بسبب صفت کیف
ترکتم عبادی چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناهم وهم یصلون پس میگویند
که گذاشتیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق وعن جندب القسری بفتح
قاف و سکون سین مهمله صحابی است و قسر بطنی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسی که بگذارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان
و زینهار خداست فلا یطلبنکم الله من ذمته بشئ پس باید که نطلبد و زینهار خدا تعالی شما را
از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا را بشکنید و خدا طلب کند و مواخذه کند

نماز را بر اثر یعنی نگاه نگذارند نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون
عهد خدا شکسته شد و در امانت او خیانت کرد لاجرم خراب میکند خدای نماز او و عذاب نماید از عذاب
وی تعالی که بحث فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که هر کسی که از شان این است که هر که طلب کند
خدا او را بچیزی از ذمه خود در می یابد او را و وی تعالی را جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی نار جهنم پس می
اندازد خدا تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ رواه مسلم و فی بعض نسخ المصابیح القشیری
بدل قسری و در بعضی نسخهای مصابیح بلکه در سایر نسخ وی من جندب القسری است بفتح قاف
وفتح شین معجمه و سکون یا تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این
غلط است و توربشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث با قسم که نسبت بقسیر کرده باشند وعن
ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف
الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن است و در دریافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه بتیر روند و نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر اینه قرعه می اندازند یعنی
فضیلت ندا و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر ان و قرعه بیندازند تا نام که افتد جای
ان دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در تهجیر و زود رفتن است برای نماز
بشتابند هر اینه بیشی بجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود چه ابراد در ان مستحب
و مرغوب است و بعضی گفته اند که مراد تهجیر تکبیرات و تکبیر مبادرت کردن بهر چیز و زود رفتن
بان و استعمال تهجیر بمعنی تکبیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تکبیر بهر نماز است
و مخصوص بظهر نه و برین تقدیر مراد نماز نمی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب
نیست و مستحب بعضی تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه باید
ان شاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در
گزاردن نماز عشا و صبح است هر اینه بیایند از روند بهر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانچه
کودک رود یعنی اگر قوت برپا رفتن نداشته باشند می آیند باین طریق که ضعیفان روند متفق
علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست هیچ نمازی گرانتر بر
منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور ریا
توانند گزارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که درین دو نماز است و فضیلتی
که دران نهاده اند هر اینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد متفق علیه وعن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة کسی که بگذارد نماز

عشا را بجماعت فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گذارد و تهجد کرد نیم شب و
من صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسی که گذارد نماز صبح را در جماعت پس گویا نماز
گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است و آن
در حکم نماز نیمه شب یا مراد این است که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و بنماز فجر
که میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامه شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب
نیایند و چیره نگردند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت
یا ابن عمر در بیان یعنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب و یقول الاعراب هی العشاء و میگویند اعراب که نماز
مغرب عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است و قال و گفت لا یغلبنکم الاعراب
علی اسم صلوتکم العشاء و باید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز عشا که عشا است که از آن عتمه میخوانند
فانها فی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرموده
یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم تا قول وی و من بعد صلوة العشاء یعنی
تکلم کنند شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی
که کتاب و سنت است بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی مر اعراب راست بغلبه نا کردن
ولیکن در حقیقت مر مسلمانان راست در موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید رواه مسلم
و ازینجا معلوم کرده که زبان را باید موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم بانچه زبان زد اهل جاهلیت
و ارباب بطالت است نگاه داشت و بعد از آنکه نهی فرموده و علت نهی بیان کرد اشارت
فرمود بوجه تسمیه اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام و انا از جهت بقول خود فانها تعتم بضم تا
و سکون عین و فتح تا و دوام و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آن است که زیرا که هر رستی نماز
عشا در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن شتران که اعراب شتر از ابعاد از پنهان
شدن شفق در تاریکی میدوشیدند وقت عشا است باین عشا را عتمه میگفتند که بمعنی
سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا یعنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن
شتر از او این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و
نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق می کردند و نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند
پس نهی کرده شد ندازان و مکروه داشته شد بجهت تشبه باهل جاهلیت و بجهت آن نیز که عتمه بمعنی
تاریکی است و نماز همه نور است و آنچه در بعضی احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق
آن پیش از نهی بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه عن رسول الله روایت

از امیر المومنین علی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که از غزوه آخر آ
خوانند و در تردد جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس
آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی منع
کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضلتر صلوة العصر که نماز عصر است ملا الله
بیوتهم و قبورهم نارا پر کرداند خدا ایشان خانهای ایشان را و گورهای ایشان را از آتش و این
دعا است بر ایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها
از کافران بوجود مبارک او رسید و دعا بد نکرد و اینجا کرد سبب آنکه اینجا حق الله فوت شد
نماز است و آنجا نخواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و این حدیث معلوم
شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جز
ایشان همین است پس در قرآن نیز محمول بر این خواهد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالبا
اختلافی که در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از
شنیدن حدیث و رسیدن آن بود باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت
حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم الفصل الثانی عن ابن مسعود و سمرة بن
جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة الوسطی صلوة العصر گفتند این دو صحابی
عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده
است این حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از
سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است
و حسن از سمره سماع دارد وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قوله تعالی ابو هریره از
آنحضرت روایت می کند در تفسیر قول حق تعالی ابو هریره از آنحضرت روایت می کند در تفسیر قول
حق تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستی که قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و
تعبیر از وی بقرآن باعتبار بودن قراءة است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع
و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرات او را نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و
امام فخر رازی آن را ترجیح نموده است نیز درست است و از اینجا فضل نماز فجر لازم می آید قال
فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار حاضر
میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود میکنند باسمان و میبرند اعمال شب را
و فرشتگان روز که نزول می نمایند بزمین و می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند
بلکه یکدیگر را و این معنی در نماز عصر نیز موجود است و لیکن منافات ندارد در تفسیر این

که بر این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز وارد و یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی رواه الترمذی
الفصل الثالث عن زید بن ثابت و عائشة رضی الله عنهما قالا الصلوة الوسطی صلوة
الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر است رواه مالک
روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و
الترمذی عنهما تعلیقا و روایت کرده است ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که
بعضی ذکر حذف اسناد است از اول حدیث بعضی یا بکل یعنی ترمذی از ایراد اسناد روایت
کرده و گفته است در جامع خود و قال زید بن ثابت و عائشة صلوة الوسطی صلوة الظهر
و این قول این دو صحابی است و موقوف است بر ایشان که از رفع بحضرت رسول صلی
الله علیه و سلم نکرده اند وعن زید بن ثابت قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی الظهر
بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوة وسطی نماز ظهر است بود
آنحضرت می گزارد نماز پیشین را در گرمی روز و لم یکن یصلی صلوة اشد علی اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم منها و نبود هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب از این نماز فنزلت حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی نگاه داری کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضلتر است
و میانه است و این دلالت میکند که صلوة وسطی نماز یست مخصوص بزیادت فضیلت
که بوی بخصوص امر کرده اند و این دو صفت در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت
آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر که عملی سخت تر و فاضلتر وارد شده است
که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی برای اثبات آن میگوید که
و قال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوتین بدرستی که پیش از نماز ظهر دو نماز است
یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد و بعدها صلوتین و پس از وی نیز دو نماز است همین
دو صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی
نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود
که این قول باجتهاد باشد چنانکه گفتیم فافهم رواه احمد و ابو داود وعن مالک بلغه ان علی بن
ابی طالب و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم کانا یقولان الصلوة الوسطی صلوة الصبح و
روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی الله عنهما میگفتند
که صلوة وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز
روز و دو نماز شب و حدیث کرد است بیان آنها رواه فی الموطا و رواه الترمذی وعن
ابن عباس و ابن عمر تعلیقا و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و لو

گفته که احادیث صحیحه وارد است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه
است گفت شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است و لیکن چون احادیث بصحت
رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده که اگر
حدیث صحیح بیابید که من بر خلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که
بآن حدیث وارد شده و بزنید مذهب مرا بر دیوار رضی الله عنه وعن سلمان قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را میگفت
من غدا الی صلوة الصبح غدا برایة الایمان کسی که برود بسوی نماز بامداد میرود برایت ایمان
بجنگ شیطان و لشکریان همچنانکه غازیان با علمها بروند ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس
و کسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آنست که نماز ناگزارده و اوراد
بجای نیاورده برود و اگر بعد از آن برود بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال
نه اینچنین خواهد بود رواه ابن ماجه باب الاذان اذان در لغت بمعنی دانانیدن و خبر
کردن بود و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور
آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبدالله بن زید الانصاری است و دیدن عمر بن الخطاب
نیز بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعضی گفته اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته
کرده و آنکه صحابه او از این خواب دیدند و بعضی بعدد چهارده تصریح کرده و صحیح نیست که بعد از
خواب دیدن صحابه وحی نیز آمد و بعضی گویند باجتهاد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت
شده و در روایتی از امیرالمؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا سرادق عزت
رسید که محل خاص کبریائی حق بود فرشته از آنجا بر آمد آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست
جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیدم این
فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر
الله اکبر از پس پرده آوازی آمده است گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات
اذان او تحقیق آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب معراج کلمات اذان شنیده اما
حکم نشد که این کلمات را ورد اذان برای نماز بگوید و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا مدینه
آمد و درین باب با اصحاب مشاورت کرد و بعضی از اصحاب اذان در خواب شنیدند پس
وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم الفصل
الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعضی صحابه
رضی الله عنهم آتش را و ناقوس را فذکروا الیهود والنصاری پس یاد کردند بعضی دیگر از صحابه

یهود را

یهود را و نصاری این حدیث مختصر است از حدیث دراز و اول قصه آنست که در فصل ثالث
بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون بمدینه قدوم آوردند جمع میشدند و وقتی معین کرده اند برای نماز
که در آن وقت همه جمع شده حاضر آیند پس بعضی گفتند آتش باید افروخت در جای بلند
تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوس باید زد تا چون آوازش بشنوند حاضر شوند پس
گفتند که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن
رسم نصاری و تشبه بآنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچوب بزرگی که دراز
کرده شود بچوب خرد کوتاه و بزنند آنرا ترسایان در وقت نماز و در بعضی روایات
بوق واقع شده نسبت بیهود و در بعضی قرن و بوق و قرن معروف اند دیده میشود و در آن
و در بعضی شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع
شده و لیکن اینجا خدشه میشود که مجوس را نمازی نمی باشد مگر مراد آن باشد که آتش افروختن
داب آتش پرستان است ارتکاب آن خوش نباشد و توربشتی گفته که مشهور از یهود
نفخ قرن است و شاید بعضی از ایشان آتش افروزند و بعضی قرن دردمند و بالجمله قرار
بر اذان و اقامت افتاد و امر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده شد بلال را که جفت کند اذان را
یعنی دو دو کلمه گوید الفاظ آنرا وان یوتر الاقامة و امر کرده شد که طاق کند اقامت
را و یکان گوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما اینست که کلمات اذان
را دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ
اذان و اقامت هر دو دو دو بار است و احادیث درین نیز وارد است و گویند در زمان
قدیم اذان و اقامت هر دو دو دو کان بود بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی
بعد از بر آمدن اقامت را یکان یکان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل
کرده شده است اینجا باید نگریست قال اسمعیل گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از
راویان این حدیث است و شیخ بخاری و مسلم است فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم
این حدیث را ذکر کردم از او مر ایوب را که وی نیز این حدیث را روایت دارد فقال پس گفت
ایوب همه الفاظ اقامت یکیک بار باید گفت الا الاقامة مگر لفظ قد قامت الصلوة که
دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری تنها نیز روایت کرده است و در وی این
استثنا مذکور نیست و امام مالک قدس سره بدان کرده و نزد وی لفظ قد قامت الصلوة را نیز یکبار
میگویند وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره و بعضی گفته اند اوس و بعضی سلمان
و بعضی سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت در مکه راوی ترجیع اذان قال النبی علیه

رسول الله صلی الله علیه وسلم الاذان هو بنفسه گفت ابو محذوره القا کرد بر من وتلقین نمود
مرا آنحضرت اذان گفتن را ولی بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله
اکبر چهار بار ودر روایتی دو بار نیز آمده ومذهب مالک دو بار است اشهد ان
لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
ثم تعود فتقول پس باز میگردی بذکر شهادتین فتقول پس بگوی بار دیگر اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله واین
را ترجیع میگویند واین سنت است در اذان نزد شافعی ومالک واز امام احمد دو
روایت است وظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ماست ودر
ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند باز میگردند وباواز بلند میگویند و
متمسک ایشان این حدیث است وعلماء حنفیه می گویند که این تکرار از برای تعلیم ابی
محذوره بوده است نه برای تشریع وی بار اول پست گفت وآنحضرت فرمود بار
دیگر بگو وبلند بگو وحدیثی دیگر از ابی محذوره آمده که در ان ترجیع نیست ودر حدیث
عبد الله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست ودر اذان بلال که
رئیس وقدوة موذنان است نیز ترجیع نیامده ودر اذان ابن ام مکتوم که وی در مسجد
شریف اذان میگفت وسعد قرظ که موذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده واز ان ابی
محذوره راقصه ایست که از ان ظاهر میگردد که تعلیم تکرار شهادتین مراد بود نه برای تشریع
بود در شرح از ان نقل کرده ایم حی علی الصلوة حی علی الصلوة روی آرید وشتابی کنید
بنماز حی علی الفلاح حی علی الفلاح شتابی کنید بچیزی که سبب نجات وبرخورداریست الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله رواه مسلم **الفصل الثانی** عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
کان الاذان علی عهد رسول الله گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم مرتین مرتین دو بار دو بار والاقامة مرة مرة وبود کلمات اقامت یکیک بار غیر انه
کان یقول جز آنکه بود موذن که میگفت قد قامت الصلوة مکرر دو بار رواه ابو داود
والنسائی والدارمی وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم علمه الاذان تسع
عشرة کلمة روایتیست از ابی محذورة که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این
بر قاعده ترجیع است والاقامة سبع عشرة کلمة وتعلیم کرد او را اقامت هفده کلمه این
صحیح است در انکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت ودو
قامت الصلوة زیاده شده ووجه امام ابی حنیفه این حدیث است وحدیث اول اگر

اگر صحیح است منسوخ است باین والله اعلم رواه احمد والترمذی والدارمی وابو داود والنسائی
وابن ماجه وعنه قال قلت وهم از ابی محذوره روایت است که گفت گفتم یا رسول الله
علمنی سنة الاذان بیاموزان مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم راسه گفت ابو محذوره
پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این اشارتست بانکه تعلم اذان امری
شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی خواهد
پس میگوید بالراس والعین اینچنین است در شرح شیخ ابن حجر قال تقول گفت
آنحضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره می گوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک
بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا اینچنین نیست که اول دو بار پست می گوئی
باز دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را باواز بلند میگوئی چنانکه در اذان
مستحب است ثم تقول پس بگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک پست میکنی باین کلمات
آواز خود را ثم ترفع صوتک بالشهادة پس بلند میکنی میکند آواز خود را بکلمات شهادت
ومیگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان
محمدا رسول الله حی علی الصلوة وحی علی الصلوة حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت
پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة
خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابو داود وعن بلال رضی الله عنه قال قال لی
رسول الله گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تثوبن فی شیء من الصلوة الا
فی صلوة الفجر تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن وباز
گشتن ومراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام کردند بار دیگر باز اعلام
می کنند وتثویب چند قسم است الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر ودر زمان
نبوت بود وسنت همین است وبعد از ان علماء کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح
احداث کردند در میان اذان واقامت وبعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند
اما مخصوص نماز فجر که وقت خواب ومحل کسل است بعد از ان متاخرین در جمیع نمازها
مستحدث ومستحسن داشتند واین احداث بعد از احداث است وبدعت واز ائمه [illegible]
علی انکار این منقولست آورده اند که ابن عمر بمسجدی در آمد وموذن را شنید که در نماز
فجر تثویب کرد پس از مسجد بر آمد وگفت بیرون رو پیش از ین مرد که مبتدع است رواه
الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاک القوی عند اهل الحدیث

این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی و گفته که ابو اسرائیل که راوی این
حدیث نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان وعن جابر ان رسول الله و روایت است از
جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال گفت بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان
گویی پس آهسته و نرم و فرو شسته گو و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت
گویی شتابی کن و تیز گو واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان
میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود والشارب
من شربه و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و
فارغ گردد آنکه محتاج است ببول و غایط چون در آید در آنجا برای قضای حاجت خود ولا
تقوموا حتی ترونی و برنخیزید برای نماز تجرید یعنی تکبیر آوردن تا آنکه ببیند مرا یعنی بیرون آمده از
درون خانه در فقه مذکور است که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت
نزدیک وقت بیرون می آمد رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم گفت
ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم که از مجهولان و ضعیفان
است و اسناده مجهول و اسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد
است و طرق آن همه ضعیف اند و بعضی گفته اند که این راحدی معین نیست خبر تمکن
دخول وقت اجتماع مصلین و هیچ کس از علما اختلاف نکرده در تطوع بیان اذان و آنکه
جائز باید وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن
صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفته پیش وی معدود است در بصریین قال
امرنی رسول الله گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن که اذان گویم فی صلوة
الفجر این امر باذان در نماز نامزاد بود فاذنت پس اذان گفتم فاراد بلال ان یقیم پس
چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صدا قد اذن بدرستی که برادر صدا یعنی زیاد بن الحارث
صدائی بتحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله ای باشد او را برادر آن قبیله میخوانند و من
اذن فهو یقیم و هر کس اذان گوید پس همان کس اقامت بگوید رواه الترمذی و ابو
داود و ابن ماجه

الفصل الثالث

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حین قدموا
المدینة گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتی که آمدند نماز که بمدینه یجتمعون فراهم می آمدند
فیتحینون للصلوة پس اندازه می کرده و بطلبیدند وقتی که باید در وقتی که باید در
وی برای نماز ولیس ینادی بها احد و نبود که آواز بدهد و بخواند بنماز هیچ کس فتکلموا یوما

فی ذلك

فی ذلک پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزی در آن باب فقال بعضهم اتخذوا مثل
ناقوس النصاری پس گفتند بعضی از مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای
وقت نماز میزنند وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود و بعضی گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یهود
که می دمید ندا را فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوة یا نمی
گیرید ناقوس و قرن را و بر نمی انگیزید مردی را که آواز کند و بخواند بنماز فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ای بلال برخیز و ندا کن بنماز و ظاهر آنست که
مراد اینجا مجرد ندا یاد کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین
وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بود پس از آن دیدن خواب
پس تشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعضی احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ
الصلوة جامعة متفق علیه وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال و روایت است از عبد الله بن
زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و او را صاحب الاذان گویند گفت لما امر رسول
الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس یعمل بناقوس که ساخته میشود لیضرب به للناس
لجمع الصلوة تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز از اینجا معلوم میشود که با وجود
اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت بدان واقع شد که ساخته شود و شاید
که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم طاف بی وانا نائم رجل در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در
خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که یحمل ناقوسا فی یده بر میدارد ناقوسی را در دست
خود فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را
وقال وما تصنع به گفت آن مرد چه میکنی از آن فقلت ندعو به الی الصلوة گفتم میخوانیم مردم را بزدن
ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت افلا ادلک علی ما هو خیر من ذلک آیا نخواهی
ناقوس را پس راه نمایم و تعلیم کنم ترا چیزی که آن بهتر است از آن فقلت بلی پس
گفتم من مر آن مرد را بلی راه نما بچیزی که بهتر است از آن قال گفت عبد الله بن زید فقال
پس گفت آن مرد تقول میگوئی الله اکبر الی آخره تا آخر اذان بر کیفیت سابق و کذا الاقامة
و همچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذانست در عدد کلمات
و شافعیه گویند که معنی عبارت اینست که همچنین تعلیم کرد اقامت را و تفسیر در مجرد تعلیم
است فلما اصبحت اتیت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رایت پس خبر دادم آنحضرت را با آنچه دیدم در خواب فقال
انها لرؤیا حق پس گفت آنحضرت بدرستی که این خوابی که تو دیدی خواب راستیست ان شاء الله

تعالی اگر خواسته است خدا تعالی استعمال این کلمه در غیر قلم زیرا که برای تبرک و اظهار رغبت است
ما زیرا که شک و تردد و بعضی گویند که معنی کلام الشهار ترقب و توقع است در نزول وحی بعد از
خواب یا حصول تعیین با اجتهاد و استصواب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد
پس فرمود عبد الله بن زید را قم مع بلال پس برخیز با بلال فالق علیه ما رأیت پس القا کن
بروی چیزی را که دیده در خواب فلیؤذن به پس باید که اذان گوید و اعلام کند بلال با آنچه دیده بود فانه
اندی صوتا منک زیرا که بلال بلندتر و شیرین‌تر و بهتر است آواز وی از تو فقمت مع بلال
پس ایستادم با بلال فجعلت القیه علیه پس در ایستادم که القا میکردم این کلمات را بروی و یؤذن
به و اذان میگوید وی بدان قال گفت عبد الله بن زید فسمع بذلک پس شنید این قصه را
یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وهو فی بیته و حال آنکه عمر در خانه خود بود فخرج یجر رداءه پس برون
آمد عمر در حالی که میکشید ردای خود را یقول میگوید یا رسول الله ای رسول خدا والذی بعثک بالحق
سوگند بخدای که فرستاده است ترا براستی لقد رأیت مثل ما أری هر آینه بتحقیق دیدم من
مانند آنچه نموده شد عبد الله بن زید و در بعضی روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنیده
آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که فرموده دیدم من آنچه
نموده شد وی ایمائی بآن معنی دارد و الله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فلله الحمد پس مر خدایراست سپاس و ستایش بر توافق این دو رویت یا
بر رویت آنکه از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صواب رواه ابو داود والدارمی و ابن
ماجه الا انه لم یذکر الاقامة دیگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگران واقع
شده و کذا الاقامة وقال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس
لیکن ترمذی ذکر نکرده است قصه ناقوس را و لفظ حدیث ترمذی اینست که گفت عبد الله
بن زید که چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آنحضرت پس خبر دادم من آنحضرت را بخواب پس فرمود
که این خواب حق است پس برخیز با بلال که بدرستی وی نرم آوازتر از تو و القا کن بروی آنچه
گفته شده است ترا و باید که ندا کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را
برون آمد بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی میکشید ازار خود را و میگوید یا
رسول الله سوگند بخدای که فرستاده است ترا براستی هر آینه دیدم من مانند آنچه وی گفت
رسول خدا فلله الحمد فذلک اثبت ابی بکرة قال لقد خرجت مع النبی گفت ابو بکره یعنی
که نام او نفیع بن الحارث است برون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لصلوة الصبح وقت
نماز صبح فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت که نمیگذشت بهیچ مردی الا آنکه

مردان

مردان که در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز و حرکت میداد او را بپای مبارک خود
و ازاینجا معلوم میشود که بیدار کردن کسی را برای نماز جایز است خواه بآواز خواه بجنبانیدن
رواه ابو داود وعن مالک بلغه روایت از مالک که رسیده است او را ان المؤذن جاء عمر
یؤذنه لصلوة الصبح که مؤذن آمد عمر رضی الله عنه را که اعلام کند او را برای نماز بامداد و بعد از آن
که اذان گفته بود فوجده نائما پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن
الصلوة خیر من النوم فأمره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح پس امر کرد مؤذن را عمر که گرداند این کلمه
را در اذان صبح از حیث آنکه مخدوره سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد
این کلمه را گوید و در بعضی روایات نیز آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و آنحضرت خوش کرد
و فرمود این را در اذان میگفته باشی و مانا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر این تعریف تازه شده والله اعلم رواه فی الموطا
عبد الرحمن بن سعید بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت عبد الرحمن
حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است عن ابیه از پدر خود که عمار بن سعد است
وعن جده و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ است بفتح قاف و را و ظاء معجمه که مؤذن
آنحضرت بود در مسجد قبا و آنکه سعد مؤذن آنحضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر
وی تابعی مقبول است از طبقه ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مستور است از طبقه سادسه روایت
میکند اول و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که
سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیر
ابیه و جده هر دو راجع بابی است فاقهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا ان یجعل
اصبعیه فی اذنیه آنحضرت فرمود بلال را که بکند اندر هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود
وقال انه ارفع لصوتک و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان در گوش بلند گرداننده
تر است مر آواز ترا رواه ابن ماجه باب فضل الاذان واجابة المؤذن فضل اذان در حد ذات
خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید بسبب در است که اذان گفتن فاضل‌تر است
یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بداند حقوق امامت تمام بجای تواند آورد امامت
افضل است والا اذان و سخن کرده اند آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنفس
نفیس خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم
همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز گذارد و بعضی
این را تاویل کنند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که مراد کلام

بحر نمکرد و کویند دی کرد چنانکه کویند پادشاه فلونرا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت انست که
امر بدان کرده است و در روایت دار قطنی تصریح اول نیز آمده است که امر کرد باذان و اسعد
اعلم و در هدایه از ابی یوسف اورده است که کفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان مغرب
واقامت کفت و نشست در میان و ظاهر از کلام سغناقی انست که امامت نیز
خود کرد فقد بر اجابه موذن واجبست که اکر چند کس اذان کویند حرمت اول راست
و اکر جواب اذان نشنوند واجب است اجابت موذن مسجد خود و اکر در مسجد باشد
اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت فعلی و در قاری قران دو قول است و مختار
عدم اجابت است **الفصل الاول عن** معاویة قال سمعت رسول الله کفت
معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میکفت المؤذنون اطول الناس
اعناقا یوم القیمة موذنان درازکردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت از رنجی
و کردن فرازی ایشان در ان روز یا از قرب و انتظار اذن در در آمدن بهشت و امتداد
دیدهای امید ایشان در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او کردد
و کردن بجانب وی دراز کند یا کنایت از قرب دو نو از درگاه عزت و بعضی اعناقا
روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت رواه مسلم **و عن**
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان وقتی
که آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان کفته میشود پشت می
دهد شیطان و میکریزد له ضراط در حالتی که تیز میزند حتی لا یسمع التاذین تا نشنود آواز اذان بعضی
کویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی که اکر تیزی بزند عجب نباشد
پس تیز میزند و میکریزد چنانکه خر میکریزد و بعضی کویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان
خود را از شنیدن اذان بآوازی که بر بندد کوش را و بازمیدارد از شنیدن جز ان و از ان تعبیر
بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع ان و در روایت مسلم احصاص واقع شده بضم حاء مهمله
و اهمال صاد بمعنی سخت دویدن فاذا قضی النداء اقبل پس چون اذان تمام کرده شد
اذان پیش می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آنکه وقتی که اقامت کفته شد برای
نماز پشت میدهد و میکریزد حتی اذا قضی التثویب تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت اقبل
پیش می آید حتی یخطر بین المرء و نفسه تا آنکه حایل میکردد و در می آید میان مرد و نفس وی
و در وسوسه می اندازد و او یقول اذکر کذا اذکر کذا یاد کن چنین را یاد کن چنان لما لم یکن
یاد بیدهد چیزها را که نبود که یاد داشت حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی تا آنکه میکردد مرد چنانکه

در نمی یابد که چند رکعت گزارده است متفق علیه اکر کویند که چه سبب است که شیطان از اذان
میکریزد و از تلاوت قران و نماز نکریزد جوابش انکه حق تعالی در کلمات اذان عظمتی و هیبتی
نهاده که او را در خوف و رعب می اندازد و نیز کفته اند در دین است که اکر چه وی مقدر نماز است
اما از عجب و ریا عاریست و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد داد میدارد ریا و عجب می اندازد
و از ان رخنه وسوسه شیطان راه می یابد و قران نیز همچنین است و بالجمله در اذان این خاصیت
نهاده اند والله اعلم **و عن** ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یسمع
مدی صوت المؤذن جن و لا انس نمی شنود غایت آواز موذن را جن و انس و لا شیء
و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات الا شهد له یوم القیمة مکر آنکه کواهی میدهد برای
او روز قیامت با یمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و نهایت
ان و تخصیص بذکر غایت بجهت ان کرد که چون کواهی میدهد هر که را که آواز پست شنود چه در نهایت
آواز پست می باشد پس آنکه از نزدیک آواز بلند شنود بطریق اولی کواهی خواهد داد رواه
البخاری **و عن** عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم
المؤذن چون بشنوید موذن را که اذان میکوید فقولوا مثل ما یقول پس بکویید مانند انچه وی می
کوید ثم صلوا علی پس درود بفرستید بر من فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه بها عشرا زیرا که
بدرستی هر که درود بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدا تعالی بروی بجزای آن ده بار و این
جزای درود فرستادن بر من همینست پس در نوقت نیز بفرستید که وقت برکت
و دعا در وی مستجابست ثم سلوا الله لی الوسیلة نیز سوال کنید خدا را و بخواهید برای
من وسیله را فانها منزلة فی الجنة زیرا که وسیله درجه ایست در بهشت لا تنبغی الا لعبد من عباد
نمی سزد و نیز سزد ان منزلت مکر برای یک بنده از بندکان خدا و ارجو ان اکون انا هو و امید میدارم که
باشم من ان بنده فمن سال لی الوسیلة پس هر که سوال کند و بخواهد از خدا برای من وسیله را
حلت علیه الشفاعة فرود آید بروی و واجب کردد برای وی شفاعت رواه مسلم و وسیله در لغت
سبب و دست آویز توسل نزدیکی جستن بچیزی و وسیله کرده بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب
جست بسوی او بعملی و مراد بوسیله که بسوال آن برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر واقع شده
قرب درگاه عزت و علو درجه نزد وست در ان حضرت جل جلاله و عظم شانه که سبب شفاعت
آنحضرت کردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت و مرتبت در بهشت نیز اثر و نتیجه ان
قرب و درجتست و باین جهت تفسیر ان بمنزلتی که در جنت است واقع شده و ارجو تواضع
و تادب است مر حضرت الهیه را و بحقیقت کنایت از جزم و یقین بحصول آن چه رجاء حب

درحضرت مجیب هرگز غیبت نپذیرد وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
قال المؤذن وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر الله اکبر فقال احدکم پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله
اکبر ثم قال یعنی بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا
الله ثم قال یعنی بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا
رسول الله ثم قال حی علی الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی علی الفلاح قال لا
حول ولا قوة الا بالله در احادیث در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و الحال بعضی مردم می
گویند ما شاء الله کان وما لم یشا لم یکن ازان اصلا یافته نشده است و جمیع حیعله و حوقله روایتی
است ازجابر ثم قال الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا
الله من قلبه بگوید مستمع اذان ازان از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص دخل الجنة در می
آید بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین
یسمع الندا کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و در روایت بیهقی
امده اللهم انی اسالک بحق هذه الدعوة التامة مراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از نقصت
شرک منزه است و از تغیر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی است و بحقیقت اتم قول لا اله الا
الله محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و اخرت است والصلوة القائمة اشارت
بمضمون حی علی الصلوة و اکثر ازصلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه پس این بیان و تاکید دعوت
تامه شد آت محمدن الوسیلة والفضیلة بده محمد را وسیلة و فضیلت یعنی رتبه و درجه زیاده بر
همه خلایق وابعثه مقاما محمودا و برانگیز او را ایستاده کن محمد را در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقام شفاعت
کستوده شود صاحب وی بزبان همه کس ورشک برند بروی تمامه خلایق واین مقام قرب و شفاعت
که تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند
زد و سر بالا کرد پس آنحضرت در سراپرده عزت در آید و این در بگشاید و در حدیث امده است
که پروردگار تعالی حمدی با نحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد حق تعالی را بستاید در رحمت
مفتوح گردد و نیز امده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حله خضراء
بپوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر چه رضای اوست بجا آید از وی معلوم شود
که مقام محمدی چیست و صدر و سلطان ان مجلس و معرکه کیست ـ آن چشم و چراغ اهل
بینش • سلطان سریر آفرینش ـ در مقامی که صدارت بزرگان بخشند • چشم دارم که
بجاه از همه افزون باشی الذی وعدته ان مقام محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قران
مجید فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا حلت له شفاعتی یوم القیمة هر که این دعا

بعد ازان

بعد ازان بخواند فرود می آید او را شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد او را اگر چه همه
است کنا هکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت
اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و
ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارات را کنایت از حسن عاقبت و موت
بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم
بشارت با یمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم
ارزقنا رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت در وقت بر آمدن صبح
و غارت سخت دوانیدن اسپان برای قتل و نهب عادت شریف آن بود که چون بر سر
قومی بغارت میرفت در هنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام ایشان چنانکه میگوید
وکان یستمع الاذان و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا امسک پس اگر می
شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند و الا اغار و اگر نشنید غارت می
کرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان از علامات ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایات
فقهیه امده است که اگر قومی اذان گفتن ترک دهند مستحق قتال میشوند که اگر چه سنت است
اما شعار اسلام است فسمع رجلا یقول پس شنیدیم آنحضرت مرد را که بغارت رفته بود مردی
را ازان قوم که میگوید الله اکبر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی الفطرة
بر فطرت اسلام است این مرد پس گواهی داد با یمان وی ثم قال یعنی گفت اشهد ان لا اله
الا الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرجت من النار این تاکید است مر
ایمان او را و معنی آنست که برامدی از استحقاق آتش یا اگر گناهی کنی و نشوی آن در آتش در آیی
اخر بیرون می آیی ازان فانظروا الیه پس نگاه کردند بسوی او مردم تا بدانند که کیست فاذا
هو راعی معزی پس ناگاه وی چراننده بز ماست و معزی بکسر میم و سکون عین و زای معجمه و فتح
و معز بفتحتین و فتح و سکون بز رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله رضیت بالله ربا و بمحمد رسولا و بالاسلام دینا
شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است غفر الله له ذنبه بیامرزد خدا تعالی مر او را
گناه وی یعنی صغایر چنانکه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة در میان هر دو اذان نماز است

ثم قال فی الثالثة بعد اذان فرمود درکرت سیوم لمن شاء مرکرا که بخواهد یعنی لازم نیست که بگذارد
اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد نگذارد متفق علیه بدانکه مراد بدو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت
را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و حسنین
میخوانند امام حسن و حسین را یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام است و اقامت اعلام
است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از
اذان نماز باید گزارد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب با اشارت است بنوافل پیش
از فرض و استبعادی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی پیش از ادای
فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری
آمده است که گفت چون اذان میداده بودند برای مغرب برمی خاستند قومی از صحابه و می رفتند
بجانب ستونهای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از خانه بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون
می آمد گمان میبرد که نماز فرض گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعضی مردم گمان
برده اند که این دو رکعت را نیز موجب بود و چنین است این دو رکعت بود که بعد از اذان
گزارده بودند و آنحضرت مجوز گردانیده بود و صحابه را در آن و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود
که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت
جواز را بعد از آن منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیارست در شرح از آن ذکر کرده ایم الفصل
الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامام ضامن امام پذیرنده و
بردارنده و برخود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میدارد قرائت و از ایشان قیام
را نیز اگر در رکوع دریابند او را و نگاه میدارد بر ایشان افعال صلوة و اعداد رکعات را و المؤذن
مؤتمن و اذان گوینده امانت دارست در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة
خداوندا راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال و اغفر للمؤذنین و بیامرز
مؤذنان را تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از امامت و اذان
بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیرات مر هر کدام را فافهم رواه
احمد و ابوداود و الترمذی و الشافعی و فی اخری بلفظ المصابیح و در روایت دیگر مر شافعی
را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء و المؤذنون امناء فارشد الله
الائمة و غفر للمؤذنین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اذن سبع سنین کسی که اذان گوید هفت سال محتسبا لله و برای طلب اجر و ثواب و

رضای وی کتب له براءة من النار نوشته میشود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه الترمذی
و ابن ماجه وعن عقبة بن عامر صحابی مشهورست والی مصر بود از جانب معویه بعد از برادر
وی عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را وفات یافت در مصر سنه ثمان و خمسین قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم
است نزد وی و راضی است از آن از چرانیدن گوسپندان فی راس شظیة للجبل در سر قطعه
از کوه یؤذن بالصلوة و یصلی اذان میگوید برای نماز هرچند جماعت ندارد و میگذارد نماز را
فیقول الله انظروا الی عبدی هذا یؤذن و یقیم الصلوة یخاف منی میترسد از من در زیست
و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدی پس تحقیق امرزیدم این
بنده خود را و ادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت رواه ابوداود و النسائی وعن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم القیمة سه کس بر
تلهای مشک اند روز قیامت کثیب بمنزله تل ریگ کثب گرد کردن عبد ادی حق الله و
حق مولاه یکی بنده که گزارد حق خدا را و حق خداوند خود را و در حقیقت آن نیز چون بفرموده
شرع است حق خداست مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف
بروی بیشتر است و رجل ام قوما وهم به راضون دیگر مردی که امامت کرد گروهی را و ایشان
از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قرائت و حسن
آن و رجل ینادی بالصلوات الخمس دیگر مردی که اذان میگوید بجهت نماز را کل یوم و لیلة
هر روز و شب رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی صوته بانگ نماز گوینده امرزیده میشود مر او را تا غایت
آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز تا غایت رسد
غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشد که پر کند این مسافت
را که از مکان اذان است تا جایی که آواز برسد امرزیده میشود برای او و بلوید یعنی اول است
روایت مرصوته و یشهد له کل رطب و یابس و گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگرچه
ظاهر این لفظ در نباتات است باید در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز است چنانکه در
قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون جمادات و نباتات
گواهی داد جن و انس بطریق اولی دهند و شاهد الصلوة یکتب له خمس و عشرون صلوة و
حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را ثواب بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده
است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزارده بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع

بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شده و باین درجه رسید و یکفر عنه ما بینهما و بخشنده میشود
مراو را آن گناهان که واقع میشود در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آن نماز رواه احمد وابو
داود وابن ماجة وروی النسائی وروایت کرده است نسائی الی قوله یا قول وی کل
رطب ویابس وفضل شاهد صلوة را روایت نکرده وقال وگفته است نسائی این زیادتی را
وله مثل اجر من صلی معه یعنی مؤذن را است مثل ثواب کسی که نماز گزارده است چه دال بر خیر
شریک فاعل اوست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان
برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار تمامه نماز گذارندگان می باشد تا لازم آید که اذان
افضل از نماز است وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت عثمان بن ابی العاص ثقفی که
صحابی مشهور است عامل کردانیده بود او را آنحضرت بر طایف و همراه بود در حیات آنحضرت
و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل کرد و او را گردانید بر عمان و بحرین
گفت گفتم یا رسول الله اجعلنی امام قومی بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم وهو
آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدیم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم واقتدا
کن بضعیف‌ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرائت
و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان برتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا
لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت رواه احمد وابوداود والنسائی
وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب این که بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال
لیلک خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده ازاو وادبار نهارک
و وقت پشت دادن روز تست واصوات دعاتک واین آواز خوانندگان تست بعبادت
تو یا وقت آواز ایشان است و در روایتی وحضور صلواتک زیاده آمده فاغفر لی و در روایتی
اسألک ان تغفر لی رواه ابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی امامة باهلی که صحابی مشهور است یا از
بعض اصحاب آنحضرت یعنی این حدیث را بعضی روات از ابی امامة روایت کرده اند و بعضی
مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله و آنکه نام صحابی نبرده قال ان بلالا اخذ فی
الاقامة گفت بلال که شروع کرد در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت
الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها برپا دارد
نماز را خداوند و پاینده دارد وقال فی سائر الاقامة و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت

کنحو حدیث

کنحو حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هر چه شنود
وتفصیل در آن حدیث مبین گشته است رواه ابوداود وعن انس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان
واقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر
آنست که متصل کند تا موافق کرده بحدیث آینده که فرموده عند النداء رواه ابوداود والترمذی
وعن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور و آخر
من مات من الصحابة بالمدینة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان دو
خصلت رد کرده نمیشوند او باگفت قلما تردان کم است که رد کرده شوند قلت کنایت از
عدم است الدعاء عند النداء یکی دعا نزد اذان وعند البأس ودیگر دعا نزد جنگ با کافران
حین یلحم بعضهم بعضا در وقتی که بچسپد بعضی از جنگ کنندگان بعضی را و در یکدیگر بیفشند
و یکدیگر بکشند و یکدیگر را بکشند و یلحم یعنی کشتن و بهم چسپیدن در جنگ هر دو آمده و الحام
نیز بهمعنی است و یلحم بمعنی بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است وفی روایة و در
روایتی بجای وعند البأس وتحت المطر آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد و بالای
روی می باریده باشد احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده
است رواه ابوداود والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابوداود ودارمی هر دو روایت
کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که وتحت المطر وعن عبدالله بن عمرو
قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا بدرستی که مؤذنان زیاده
میشوند ما را در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمی گوییم فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون بگو چنانکه میگویند مؤذنان و اجابت
کن ایشان را فاذا انتهیت فسل تعطه پس چون بانجام رسی بخواه از خدا تعالی چیزی تا داده
شوی آنرا این زیادت است بر جواب و اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و
بعد از آن دعا کند زیاده میشود در فضل رواه ابوداود و ازین حدیث مستفاد میشود
که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید که ثواب اذان یابد برخلاف آنکه در مردم مشهور است
که در حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست الفصل الثالث عن جابر قال
سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع
النداء بالصلوة بدرستی که شیطان چون میشنود آواز اذان را ذهب یرود و دور میرود
حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه می باشد در جای روحا بفتح را و سکون حا وهو قال الراوی

کفته است ترمذی واز وجاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا، وجاء از مدینه بر سی و شش
میل است وبعضی چهل نیز کفته رواه مسلم وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة
علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است کفت که من نزد معاویه بودم اذا اذن موذنه
ناکاه اذان کفت موذن معاویه فقال معاویة کما قال موذنه پس کفت معاویه کلمات
اذان را چنانکه کفته موذن وی حتی اذا قال تا چون کفت موذن حی علی الصلوة قال معاویة لا حول
ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون کفت موذن حی علی الفلاح قال کفت معاویه لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده
کرد وقال بعد ذلک ما قال الموذن وکفت بعد ازان آنچه کفت موذن ثم قال سمعت
رسول الله پس کفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلک کفت از که من
کفتم رواه احمد وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله کفت ابو هریره بودیم ما با رسول خدا
صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی پس بایستاد بلال در حالتی که اذان می کوید فلما سکت
قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان واز او خاموش شد کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة هر کس که بکوید مانند این که موذن کفت یعنی اجابت
موذن کند از روی یقین در می اید بهشت را رواه النسائی سوق حدیث از برای بیان فضل
مجیب موذن است اما فضل موذن نیز لازم می اید چه هرکاه که ثواب کسی که مثل کفته وی
کفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی کفت
عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سمع الموذن یتشهد چون می شنید موذن را که شهادتین
میکفت قال میکفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین
است رواه ابو داود وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اذن ثنتی
عشرة سنة وجبت له الجنة کسی که اذان کوید دوازده سال می در آید بهشت را سابقا
در فصل ثانی تا هفت سال فرموده شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد ازان
فضل وکرم حق وسیع شد وفرمودند اکر هفت سال هم بکوید بس است بلکه بشارت زیادت
امده کتبت له براءة من النار وانجا فرموده دخل الجنة مکر آنکه براءة از خلود مراد دارند یا کویند که در
اذان دوازده سال این زیادتست که فرموده وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة ونوشته
میشود بجزای اذان کفتن وی هر روز هر بار شصت نیکی وبکل اقامة ثلثون حسنة وهر اقامت
را سی نیکی ونظر هر کس تبادر بان دارد که کلمات اقامت فرادی باشد وتحمل که فضل اذان
باعتبار کثرت تعب ومشقت در ان باشد وبر تقدیر یقین عدد موکول بعلم شارع است والله

اعلم رواه

اعلم رواه ابن ماجه وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب وهم از ابی هریره است کفت
بودیم ما که امر کرده میشدیم بدعا نزد اذان مغرب وشاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه
کذشت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب در لواحق ومتممات آنچه کذشت در
دو باب سابق الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل بدرستی که بلال اذان میدهد بشب تا مردم پیش از وقت
بغسل واستنجا ووضو منتهی ومستعد نماز شوند واز اینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد
اذان در شب کفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است وامام شافعی نیز
برین است فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید وبنوشید در سحر رمضان تا آنکه ندا دهد ابن ام
مکتوم که صحابی مشهور است ووی نیز موذن بود واز اینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را دو موذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد ودیکری بعد از فجر وغالبا این در رمضان
بودی یکی برای سحر اذان میداد دیکری برای نماز وشافعیه میکویند که برای صبح دو موذن سنت
است که یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد ودیکری بعد از فجر در اول وقت قال
کفت راوی وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی وبود ابن ام مکتوم مردی نابینا لا ینادی حتی یقال
له اصبحت اصبحت ندا نمیداد تا آنکه کفته میشد او را که صبح شد صبح شد یعنی نزدیک شد صبح مبالغه
میکفتند صبح شد واین تاویل از جهت آن کردیم که فرمودند تا ندا ابن مکتوم بخورید وبنوشید
وچون وی ندا بعد از برامدن صبح ومکرر خبر دادن مردم بیان اذان میداده باشد خوردن ونوشیدن
تا انوقت چکونه جایز باشد کذا فی بعض الشروح فافهم متفق علیه وعن سمرة بن جندب
صحابی مشهور است از حفاظ کثیر نزول کرد ببصره وروایت کرده اند از وی حسن بصری
وشعبی ودیکران قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنعکم من سحورکم اذان بلال باید
که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان کفتن بلال زیرا که وی اذان بشب میکوید ولا الفجر المستطیل
ونه باز دارد صبح دراز که نام سفیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز
می افتد وزود مضمحل میشود تاریک میکردد واز ان صبح کاذب کویند وتشبیه بدم کرک دهند ولکن
الفجر المستطیر فی الافق ولیکن باز دارد صبح پرنده یعنی منتشر شونده در کرانه اسمان یعنی
از جنوب بشمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا کردد وباقی ماند رواه مسلم ولفظه للترمذی
وعن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان است صحابی است اقامت کرد نزد آنحضرت
بیست شب نزول کرد ببصره ومات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک قال اتیت
النبی کفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم انا وابن عم لی من دو پسر عم

کہ مرا بود غالبا از برای وداع امده بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا سافرتما فاذنا واقیما
چون مسافر شوید شما پس اذان گویید و اقامت گویید یعنی باید که اذان و اقامت
درمیان شما واقع شود و چون فرمود ولیؤمکما اکبرکما و باید که امام شود بزرگترین شما متعین
شد که اذان ان دیگر گوید که نه اکبر است و ما نا که ان هردو در علم و ورع مساوی بوده اند پیا
مراد باکبر افضل است و ازاینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود
ان باید که موذن عالم باوقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز باشد و
کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد رواه البخاری وعن قال قال لنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوا کما رایتمونی اصلی و همراه مالک بن الحویرث است که گفت گفت مارا
آنحضرت بگزارید نماز را چنانکه دیدید مرا که میگزارم و اذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم و چون
درآید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما ثم لیؤمکم اکبرکم پس باید که امامت کند شما را بزرگتر
شما متفق علیه ابی هریرة قال ان رسول الله گفت ابوهریره که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه سار لیلة تا راند شبی
حتی اذا ادرکه الکری عرس تا وقتی که دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول
مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت و قال لبلال اکلأ لنا اللیل و فرمود مر بلال را نگاهبانی
کن برای ما شب را فصلی بلال ما قدر له پس نماز گزارد بلال انقدر که تقدیر کرده شد برای وی
ونام رسول الله و خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اصحاب و یاران وی فلما تقارب الفجر
استند بلال الی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود موجه الفجر متوجه جانب
فجر فغلبت بلالا عیناه پس غلبه کرد بلال را چشمان او و بی اختیار در خواب شد و هو مستند الی راحلته
و حال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود فلم یستیقظ رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ولا بلال و نه بیدار شد بلال ولا احد من اصحابه و نه هیچ یکی از اصحاب آنحضرت
حتی ضربتهم الشمس تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب یعنی برامدن آفتاب فکان رسول الله پس
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استیقاظا نخستین قوم از روی بیداری ففزع رسول الله
پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلالیه
حق فقال ای بلال پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی
تقصیر کردی فقال بلال پس گفت بلال اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک گرفت نفس مرا
عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا قال فرمود آنحضرت اقتادوا و آنگیخته شتران خود را و بروید
ازینجا فاقتادوا رواحلهم شیئا پس کشیدند شتران خود را اندکی از ان وادی و دور آمدند

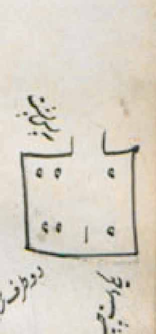
ونزدیک

و نزدیک بانجا وضو ساختند و در سبب برامدن از ان وادی اختلاف دارند کسی که تجویز نمی کند
چنانچه اصحاب ما قضاء فوائت را در وقت منهی میگوید که برامدن بجهت ان بود که تا بلند گردد
آفتاب و انکه تجویز میکند و نهی را مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند که سبب برامدن
ان بود که ان وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر امده ثم توضا رسول الله پس
وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بلالا و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز فاقام الصلوة
پس اقامت گفت بلال فصلی بهم الصبح پس گزارد آنحضرت با صحابه نماز بامداد ظاهر این حدیث
انست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی این است در یک قول وی و قول دیگر از
وی انست که نه اذان است و نه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضا کرد
فجر را در غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در غیر مسلم و ابی
داود و جز ایشان و از موطا آورده و گفته که انچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت
گفت و منافات بان ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بصحت رسیده که باذان و اقامت
هردو گزارده انتهی و انکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت و
خواندن باجتماع و در فائته هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش انست که اذان مشروع برای
اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل است که منفرد
اذان و اقامت بگوید کذا قال السغناقی فلما قضی الصلوة پس هرگاه که قضا کرد نماز را قال
گفت من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها کسی که فراموش کند بخواب یا بجز ان نماز را پس
باید که بگزارد انرا وقتی که یاد ارد انرا فان الله تعالی قال زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است
واقم الصلوة لذکری و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن حضرت
رواه مسلم تنبیه اینجا اشکال می ارند که در حدیث امده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و
سلم چشم من خواب می کند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر اگاه
نشد جوابش انکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد و بیخود
بود طلوع و غروب مدرک نگردد و اگر چه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا انکشف و وحی دل
دریافت گوییم این فعل باری تعالی است اگر در انوقت وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان
کرد و درانجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و در دریافت شرف متابعت کرد و جواب
دیگر انست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که دران مستغرق
گردد و از ما سوای مشهود از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعضی احیان در
حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه

طریان حالتی عظیم کجر خدای رب العزت حقیقت از اندازه فافهم وبالله التوفیق وعن ابی
قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا حتی ترونی یعنی چون اقامت
گفته شود برای نماز پس بر نخیزید حتی ترونی قد خرجت تا آنگاه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از در
خانه فقها گفته اند مذهب انست که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و نباید که بیرون آمدن
آنحضرت درین وقت می بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون یعنی چون اقامت گفته شود نماز را نباید نماز را
شتاب ودوان واتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار و باید نماز را در حالتی که بروید
برفتار معتاد و غالبست بر شما آرام و وقار در کم کستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه یابید
با امام پس بگزارید وما فاتکم فاتموا و آنچه فوت کرده شما را و نیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام
برخاسته بگذارید و گفته اند علامت بجلی و غفلت بکرلی عقلی و حماقت دویدن است برای
نماز و اگر شتاب کنید و خواهید که تکبیر اولی دریابید پس این می بایست مستعد و متهیی شد
شتابی که محمود است اینست متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة
زیرا که یکی از شما وقتی که قصد میکند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز
است پس دونده حق تعالی را محدود میکرد اند نماز و باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت
بود واز بعضی علما سارعت بتکبیره اولی منقول وماثور است وهذا الباب خال عن الفصل
الثانی واین باب تهی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس
رسول الله گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه تا بیکد قصه متعدد است یا از وهم راوی است و مضمون این
حدیث ابی هریرة است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بحدیبیه بعضی از اتفاق تنها
که ظاهر میکرد و وکل بلالا ان یوقظهم للصلوة و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار
گرداند صحابه را در وقت نماز فرقد بلال ورقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه
اصحاب حتی استیقظوا تا آنکه بیدار شدند وقد طلعت علیهم الشمس وحال آنکه بتحقیق
طلوع کرده بود بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا پس بتحقیق
ترسیدند بدین تقصیر خود فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان یرکبوا که سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از آن وادی وقال
ان هذا واد به شیطان و گفت آنحضرت که این وادی است که در وی شیطان است فرکبوا
حتی خرجوا من ذلک الوادی پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثم امرهم رسول الله

پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا که فرود آیند نزدیک از آن وادی وان یتوضؤا
او امر کرد که وضو بسازند وامر بلالا ان ینادی للصلوة وامر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز او
یقیم یا اقامت گوید شک راویست فصلی رسول الله پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بالناس با مردم ثم انصرف وقد رای من فزعهم پس بازگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید
از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت
از برای تسلیه و ازالة فزع از ایشان ای مردمان بدرستی که خدای تعالی گرفت جانهای
ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا و اگر میخواست بازمی گردانید جانهای ما را بسوی
ما در وقتی غیر این وقت یعنی پیش از این وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها پس
چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردد یا یاد آرد و
پناه آرد بسوی نماز فلیصلها کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگزارد نماز را چنانکه بود که می
گزارد آن را در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سایر شرایط و آداب ثم التفت رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب
ابوبکر صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستی شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده است نماز می گزارد فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت بر زمین
ثم لم یزل یهدیه پس همیشه شد شیطان که ساکن میکرد اند و آرام میدهد بلال را کما یهدا الصبی حتی نام
تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصراح والهدا آرام دادن و دست
زدن کودک را تا بخواب شود حتی نام تا آنکه خواب کرد بلال ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا
الذی اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود
آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت
اشهد انک رسول الله گواهی میدهم که تو پیغمبر خدایی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک این
حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده
در گردنهای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را و گذاشته شده اند در عهده ایشان تا نگاه
دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صیامهم
وصلوتهم روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و سحور و نماز در رعایت اول وقت
واخر رواه ابن ماجه باب المساجد ومواضع الصلوة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جایز است
و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز گزاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بعضی جبهه نیز آمده

ومساجد عضو هفت گانه که بران سجده کنند ومراد بمواضع صلوة اینجا جاهای که نماز دران مکروه
بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید **الفصل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت روایتست از ابن عباس گفت هنگامی که در آمد آن
حضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها ودعا کرد در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در چهار
گوشه خانه ولم یصل حتی خرج منه ونماز نگزارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد ازان خانه فلما
خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در کعبه ومقابل ان و
قبل بفتحتین بضم وسکون هر دو روایت واول فصیح تراست وقال وگفت آنحضرت هذه القبلة
اینست قبله اشارت بجانب کعبه کرد وبیان فرمود که امر قبله توجه بجانب وی قرار یافته وهرگز
منسوخ نگردد وبیان معنی که قبله همین جانب پیش است وتوجه بجانب دیگر روا نیست واین
ظاهر است و بمعنی آنکه توجه بیت از خارج معتبر است ودرون نماز خانه درست نیست چنانکه
امام مالک گوید در نماز فرض وبعضی علما در نفل نیز رواه البخاری وروی مسلم معناه وعن اسامة بن
زید رضی الله عنهما وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة
وروایتست از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت واسامة بن زید وعثمان بن طلحة
الحجبی که حاجب خانه کعبه وصاحب مفتاح وی بود وبلال بن رباح همه در آمدند فاغلقها علیهم پس
بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم نه درایند وهجوم نکنند وتشویش نه دهند ومکث
فیها ودرنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسالت بلالا حین خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال
هنگامی که بیرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا یساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یکستون خانه را
از جای خود وعمودین عن یمینه وگردانید دو ستون را از راستای خود وثلثة اعمدة وراءه و
گردانید سه ستون را در پس خود وکان البیت یومئذ علی ستة اعمدة وبود خانه کعبه در آن
روز بر شش ستون اگرچه الان بر سه ستون است بجهة تغیراتی که در بنا این خانه مبارک
واقع شد چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلی پس نماز گزارد آنحضرت متفق علیه از این
حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گزارد
واز حدیث سابق که ابن عباس از اسامة روایت کرده است معلوم شد که نگزارد ووجه تطبیق
درین دو حدیث اینست که تواند که چون در کعبه در آمدند ودر را بستند اسامه در گوشه بدعا مشغول
شد وبلال نزدیک با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وآنحضرت بعد از دعا نماز گزارد پس بلال
در نماز دید واسامه ندید زیرا که دور بود ومشغول بدعا بود ونیز نماز هم دو رکعت بود وسبک گزارد



در بسته

در بسته بود ونیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آب بیارد که بدان صورتها که
در دیوار کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون
رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا یعنی نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه بهترست از
هزار نماز در مسجدی که غیر اوست الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بیشتر
است نه آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی انچه مطابق احادیث
وموافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه که این عبارت بران حمل کنند که در نماز در مسجد
من فاضل تر است از مسجد حرام کمتر از هزار واین بنا بر مذهب امام مالک است که قایل است بافضلیت
مدینه از مکه وجوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه آنکه وجوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه
چنانکه مذهب اوست آنکه افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز
در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات وبرکات وفتوح وفیوض و
منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست ونیز مضاعفت بکثرت عدد است و
شرف ونفاست ورای آنست تواند که یک نفس از صد هزار بود چنانکه یکجوهر به صد هزار فلس ارزد پس
تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهة قرب جوار وی صلی الله علیه وسلم نفیس تر وعظیم تر بود از صد هزار نماز که
در مسجد حرام باشد اینجا تفاصیل مکه ومدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر تفصیل
ذکر کرده ایم از اینجا باید جست متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بسته نشود وبارها یعنی اختیار کرده نشود سفر مگر بسوی سه
مسجد المسجد الحرام یکی کعبه او را مسجد حرام گویند زیرا که صید وقتال ومانند آن دران حرام است والمسجد
الاقصی دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که دران زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده
بود پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهة بعد مسافت وی از مسجد حرام ومسجدی هذا سیوم مسجد
من اینست متفق علیه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بمواضع جز این سه موضع که پروردگار
تعالی بمزید فضل وعظمت وکرامت اینها را امتیاز ومخصوص گردانیده است بخلاف مواضع
دیگر که در فضل وبرکت قریب بهم اند وبر زبان شارع هیچ یکی از اینها بخصوص فضل مخصوص نشده مقصود
آنست که از حیثیت تقرب وتعبد بذوات این مواضع قصد نمایند وسفر کنند والا اگر حاجتی افتد مثل
تحصیل علم وتجارت وادای بعضی حقوق مثل آن دیگر است وسفر بآن مقصد جایز اما در مسافرت
برای زیارت قبور صالحین ورسیدن بمواضع متبرک اختلافست بعضی مباح دارند وبعضی
حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم وبعضی گفته که قصد بطریق تبرک جز این سه جا درست نباشد

واگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد
است یعنی بمسجد دیگری جز این مساجد سفر جایز نبود اما مواضع دیگر مساجد خارج از مفهوم این
کلام است وگفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه وعما کان مقصود
بیان اهتمام ایشان این همه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که بزرگ ترین مقامات است یعنی اگر
سفر کنید باین سه مسجد کنید و بغیر از آن که ارای مشقت کشیدن نمیکنید نه آنکه سفر بغیر این سه مواضع در
نباشد مصراع دل اگر بار کشد یار نگاری باری والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است
روضه ایست از روضه های بهشت و در روایتی بین قبری و منبری و در روایتی بین حجرتی و
مصلای روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود در تاویل این حدیث بعضی گویند
که عبادت در این موضع سبب در آمدن در بهشت است و در حدیث دیگر حلقهای ذکر را در ریاض
جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه جن و انس است که در وی ذکر حق می نمایند و
تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف
ندارد حکم تمام مساجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل التحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا
باین معنی که این بقعه را بجنس روز قیامت بردارند و به بهشت برند مثل سایر بقاع ارض فانی و
هالک نگردد و یا باین معنی که این بقعه نقلی از بهشت است که بزمین آورده اند چنانچه حجر اسود برای
خلیل آورده اند این روضه برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر این عالم مینماید در دیده باطن از آن
عالم است و آدمی تا محجوب بحجب طبیعت و گرفتار عادت بشریه انکشاف حقایق اشیا و ادراک امور
اخرویه از وی دور است و نکته همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و
امثال آن در این مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات در قول وی که فرمود و منبری
علی حوضی و منبر من که الآن در مسجد قایم بر حوض منست و در روایتی آمده که منبری علی ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمدن آب و آبخورد بابیه منبر آمده روایتست که روزی آن
حضرت صلی الله علیه وسلم روز قیامت باشند و نهاده شود بر حوض کوثر نه این منبر که در مسجد شریف
است و این بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قبا می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه
ماشیا و راکبا پیاده و سوار فیصلی فیه رکعتین پس میگذارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا
مسجدیست در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدیست که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه
بنا کرده شده بقول مشهور لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شان اوست و قبا بضم قاف

نام موضع است

نام موضع است که این مسجد در وست متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه احب البلاد الی الله مساجدها دوست داشته ترین جایها از شهرها مسجدهاست که در آنجا
یاد خدا مشغول اند وابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جایها از شهرها بازارهاست
که در آنجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافلند رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد
عبادت وی تعالی مسجد را بنی الله له بیتا فی الجنة بنا کند خدا تعالی برای وی خانه در بهشت
و در روایتی بنا شد و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و نفاست است والا
مماثلت در خانها دنیا و بهشت سورة و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود
مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه در خردی و تنگی متفق علیه وعن ابی موسی قال قال
رسول الله روایتست از ابی موسی اشعری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگ ترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم
ممشی دورترین ایشانست پس دورترین ایشان در راه رفتن باندازه بعد مسافت
از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسی که نشسته است در
مسجد انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آن را با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام بزرگ تراست
از روی اجر از آنکسی که میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگرچه در
اول میگذارد و اگر فرضا یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید کرد نیت جماعت کرد در
اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن ابی موسی قال
قال رسول الله روایتست از ابی موسی اشعری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة و بزرگ ترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم
فابعدهم ممشی دورترین ایشانست پس دورترین ایشان در راه رفتن باندازه بعد
مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسی که نشسته
است در مسجد انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آن را با امام اعظم اجرا من الذی یصلی
ثم ینام بزرگ تراست از روی اجر از آنکسی که میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت
نمیبرد اگرچه در اول بگذارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسی که راضی با امامت است
باین قیاس عظیم تر باشد در اجر وی خصوصا که باعث و برآن تکاسل و تهاون نبود
مراد فضیلت انتظار در فجر زد حیفه متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع
حول المسجد خالی شد جایهای گرد مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم پس آنکه خواستند ساکنان آن

یار فتند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا اقرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام نام قبیله
ایست از انصار باشند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در
نزدیکی شوند فبلغ ذالک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان به پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا اقرب المسجد رسید
به است مرا که شما میخواهید انتقال کنید از منزلهای خود قرب مسجد قالوا نعم گفتند آری یا رسول
الله قد اردنا ذالک تحقیق خواسته ایم از فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت
آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که اگر آنجا باشد نوشته میشود در نامه اعمال ثواب
گامهای شما که میزنید در آمدن مسجد و بار دیگر تکتب آثارکم لازم گیرید و بار دیگر خود را نوشته آثار شما
مکرر فرموده از برای تاکید و ترغیب یعنی همان باشید که هستید هر چند از دور تر می آیند ثواب
بیشتری یابید رواه مسلم ومن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قومند از مردم که در پناه خود می در آرد ایشان را حق تعالی یوم لا ظل الا
ظله روزی که نیست هیچ پناهی غیر پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزة و
غلبه و راحت و نعمت نیز آمده و بعضی گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفتاب
قیامت در امان باشند امام عادل یکی از آن هفت قوم پادشاه عادل است که در رعیت پروری
کند و داد گستری بر فرموده خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد و شاب نشأ فی عبادة الله
تعالی دوم جوانی که پیدا شده در پرستش خدا و هم از کودکی متعبد و صالح برخاسته و رجل قلبه
معلق بالمسجد اذا خرج منه سوم مردی که دل وی آویخته است بمسجد وقتی که بیرون آید از آن
حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و باید در وی و رجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از آن
دو مرد که دوست دارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و طلب رضای وی و تقرب بسوی تعالی
اجتمعا علیه وتفرقا علیه فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا که نیست از خلوص
محبت در حضور و غیبت و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه پنجم مردی که یاد کرد خدا را
تنها پس اشک ریخت هر دو چشم وی قید تنهایی برای آنست که تکلف و ریا در آن مدخلی
نباشد و رجل دعته امرأة ذات حسب و جمال ششم مردی که خواند او را زنی صاحب جاه و جمال
و خواست که از راه برد فقال انی اخاف الله پس گفت من می ترسم از خدا و بدل خود باز داشت نفس
بزبان گفت یا نه گفت بآن زن بدرستی که می ترسم خدا را و رجل تصدق بصدقة هفتم مرد
که صدقه کرد نوعی از صدقه فاخفاها پس نهان کرد آن صدقه را حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه
نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کنایه است از غایت ستر و اخفا متفق علیه ومن

قال قال

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم از ابوهریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته نمازی مرد که میگذارد در مسجد بجماعت زیاده
گردانیده میشود ثواب آن بر نمازی که میکند تنها در خانه خود پس این بیان فضیلت گذاردن
نماز است در مسجد بجماعت بر گذاردن در خانه تنها و اگر در مسجد گذارد تنها و در خانه بجماعت
این دو قسم نیز ثواب متساویین با متفاضلین متفاضل مذکوره فافهم وفی سوقه و در بازار
خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا بست و پنج درجه وذلک انه اذا
توضأ آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد فاحسن الوضوء پس نیک کرد
وضو را و رعایت کرد شرایط و آداب از ثم خرج الی المسجد پس بیرون آید بسوی مسجد لا یخرجه
الا الصلوة در حالتی که بیرون نمی آرد او را مگر در نماز و قصد ادای آن بر وجه مسنون نه غرض دیگر
لم یخط خطوة الا رفعت بها درجة نه نهد هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود مر او را بآن گام پایه
در ثواب وحطت عنه بها خطیئة و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة
تصلی علیه پس چون نماز گذارد همیشه فرشتگان کردد و میفرستند بروی مادام فی مصلاه
تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود برنخاسته از آن جای درود باین صیغه میفرستند
اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا درود بفرست بروی خداوندا رحمت کن او را ولا یزال احدکم
فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این از برای
بیان فضیلت نشستن در مصلا است ما بیکه از برای نماز دیگر انتظار میبرد باعث درود و دعای
فرشتگان میشود و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دخل
المسجد کانت الصلوة تحبسه چون در آید مسجد را در حالی که بتحقیق باشد نماز منع کند او را
از بیرون آمدن وزاد فی دعاء الملائکة و زیاده کرده است در این روایت در دعای فرشتگان
این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز مر او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت
بروی مالم یؤذ فیه مادام که رنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود مالم
یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملیکه و موجب
زوال اهلیت نماز است و در بعضی روایات یحدث بتشدید است از تحدیث یعنی تکلم
نکند بکلام دنیا و از اینجا معلوم میشود که این فضیلت فوت میگردد و بعضی بخلوة در روند
و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی فضیلت
ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صح بعض العلماء
متفق علیه وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابه انصاری ساعدی و بعضی بفتح همزه ذکر کرده اند

نیز گفته اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل وقتی که در آید یکی از
شما مسجد را پس باید که بگوید و بگوید این دعا اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بگشای
برای من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف برکت آن یا توفیق نماز در آن
یا در نماز بکشف حقایق و آن و اذا خرج فلیقل و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید و بگوید
این دعا را اللهم انی اسألک من فضلک خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برکت
فر و فضل کرم تو که مراد بدان رزق حلالست که بعد از برآمدن از نماز مطلب آن برود و کسب
میکنند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثوابیست که بار اول حاصل
شده رواه مسلم وعن ابی قتاده ان رسول الله روایت است از قتاده انصاری که صحابی مشهور
است عقبی بدروی حاضر شده مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال گفته است اذا دخل احدکم فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس چون در آید یکی از شما مسجد
باید که بگذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند متفق علیه و این حدیث متمسک شافعیست
در ایجاب تحیة المسجد محمل امر وجوب نزد ما امر برای مندبیت و ظاهر سیاق حدیث ناظر
درین است الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و بعد از جلوس حرام باشد و نه
چنین است باتفاق وعن کعب بن مالک صحابیست مشهور و قصه تخلف او از غزوه تبوک
و قبول توبه وی از احادیث فصل است و بود وی رضی الله عنه از شعرای اسلام قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی کعب بن مالک گفت بود آنحضرت
که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روز را در وقت چاشت فاذا قدم بالمسجد پس چون قدوم
آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس
فیه پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و عادت ملازمت شریف در یابند و بعضی
مردم باین حدیث استدلال بر سنت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی باید
ان شاء الله تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد
و آنکه عادت نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه بنشیند
نیز جایز است کذا قالوا متفق علیه وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده در مسجد فلیقل لا ردها
الله علیک پس باید که بگوید باز نگرداناد آن گم شده را بسوی تو یعنی نیابی آنرا فان المساجد لم تبن لهذا
زیرا که مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه معاملات است چنانکه خرید
و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر انست این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در

مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا کند و بخواهد که مسلمان گم شده خود را باز نیابد و اگر
بدل نیز خواهد نه از برای فعل خود تا بدو باز گردد این کار نکرده و دور نباشد والله اعلم رواه مسلم وعن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة کسی که بخورد ازین
درخت ناخوشبوی عبارت ببار است یا پیر و در فصل تازه باید کسی که بخورد یعنی دو درخت
پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس زیرا که
بدرستی که فرشتگان آزار میکشند از آنچه آزار میکشند آدمیان از بوی ناخوش و هرچه بوی
ناخوش دارد هرچه بوی ناخوش دارد از ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخلست از گندهنی
و کنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر و سایر
مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص نبوی نیست و لهذا در بعضی روایات مسجدنا واقع
شده بلفظ جمع و در بعضی مسجدی نیز واقع شده و المخصوص بزبان آنحضرتست صلی الله
علیه وسلم بطریق اتفاق و شک نیست که کراهیت آن در آن مسجد شریف اشد و اغلظ
خواهد بود متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد
خطیئة آب دهن افکندن در مسجد گناه است و کفارتها دفنها و پوشیدن آن گناه و دور
کننده او از امی برد و بزاق و بصاق و بساق برای و بصاد و سین آب دهن که از دهن
بیرون افکنند و نادر دهن انداز یعنی گویند متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی ظاهر گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای
امت من که بوجود خواهد آمد ازان حسنها و سیئها فوجدت فی محاسن اعمالها کارهای نیک
است و کارهای بد آن پس یافتم در کارهای نیک امت و کارهای بد آن الاذی
یماط عن الطریق پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از
راه وجدت فی مساوی اعمالها و یافتم در کارهای بد آن النخاعة تکون فی المسجد لا
تدفن آب دهن که باشد در مسجد که گور کرده نشود و نخاعه آنچه از انجا نیز گویند آب دهن که از
سینه بر آید یا از بینی رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله اذا
قام احدکم الی الصلوة فلا یبصق امامه فانما یناجی الله ما دام فی مصلاه و لا عن یمینه فان عن
یمینه ملکا چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود که
قبله زیرا که وی مناجات میکند و توجه می آرد بحضرت خدای تعالی ما دام که در جای نماز خود است
پس گویا ذات پاک حق تعالی است مقابل و مجازیست پس آب دهن بان جانب
انداختن از ادب نبود و در بعضی نسخ فانه یناجی الله و نیز و لا عن یمینه فان عن

یمینه ملکا از وی بجانب دست راست زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب
حسنات است که از مظاهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب مراد ملکی است حاضر شود
نزد نماز زیرا که تایید الهام بر دل مصلی و امین گفتن برای دعای او و حکم زاید دارد و حق مروت
کرام کنند زایر را زیاده بر آنچه میکنند با آنهای که همیشه با وی ملازمند کرام الکاتبین باشند ولیبصق
عن یساره و باید که بیفکند آب دهن خود را در جانب خود او و تحت قدمه یا بیفکند زیر پای خود فیدفنها
پس کور کند از او و فی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری و در روایت ابی سعید خدری امره است
که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بکند و بمالد متفق علیه
وعن عائشة ان رسول قال فی مرضه الذی لم یقم منه آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست
ازان لعن الله الیهود والنصاری لعنت کند خدا تعالی بر یهود و نصاری را اتخذوا قبور انبیائهم
مساجد که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها متفق علیه چون آنحضرت قرب اجل را دریافت
از امت که مبادا بقبر شریف وی آن کنند که یهود و نصاری بقبور انبیا خود کردند بیان کا ماند
اینها زاریختی ازان بلعن بر یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند و این گرفتن قبور
مساجد بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه
بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند و لیکن
اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای تعالیست
و موقع وی عظیم است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا و اولیا
این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است و اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است
از جهت آنکه در وی نیز اشتراک بخداست اگرچه خفی است و بهر دو طریق لعن متوجه است و نماز کردن
بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچ کس را در آن خلاف نیست
اما اگر در قرب ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن برای برکت مجاورت
آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و با امداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت
کمال و قبول یابد در اینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی
وعن جندب نام ابو ذر غفاری است و نام او رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جندب
و غیر وی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبدالله بجلی و جندب قسری تا انجام ادکیب قال
سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت الا ان من کان قبلکم
ان فیح ان آگاه باشید و بدانید و میگویم که کسان بودند پیش از شما کانوا یتخذون قبور انبیائهم و
صالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها الا فلا تتخذوا القبور

مساجد آگاه باشید پس نگیرید قبرها را مسجدها انی انهاکم عن ذلک بدرستی که من نهی میکنم شما را ازان رواه
مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم
بگردانید در خانهای خود جزوی از نمازهای شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و
منور بنور عبادت و لا تتخذوها قبورا و مگردید و مسازید خانهای خود را مانند گورها که مرده صفت در
وی افتاده باشد و هیچ کار نکند یا در حجاب باشد و چون نوم اخو الموت است خانه که در وی نخوابند
رفته باشد نسبت بقبر باشد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ما بین المشرقین والمغرب قبلة لانها واقع بینهما رواه الترمذی میان مشرق و مغرب قبله است
و این مخصوص است بر قبله مدینه مطهره که واقعست بجانب جنوب زیرا که شمالی مکه معظمه است یا مراد
آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب
اختلاف جهات بلاد بموجب وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رواه الترمذی
وعن طلق بن علی که صحابیست روایت کرده است از وی قیس و عبدالله بن بدر و جماعه
گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود وفدا الی رسول الله قصد کننده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که بر رئیس قومی بیایند از برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی
گری و آن جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه پس بیعت کردیم ما
آنحضرت را او صلینا معه و نماز گزاردیم با وی و اخبرناه ان بارضنا بیعة لنا و خبر دادیم آنحضرت
را که در زمین ما کلیسایست برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن
کلیسا را بشکنند فاستوهبناه من فضل طهوره پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از باقی
آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارة است که آب وضوی آنحضرت نیل امانی و گنجی
است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فتوضأ
پس وضو کرد و تمضمض و آب در دهن کرد بعد از وضو بقیه آب وضو ثم صبه لنا فی اداوة
بعد ریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم و امر کرد ما را به برآمدن از نزد وی فقال اخرجوا
پس گفت بیرون آیید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیایید شما بزمین خود فاکسروا بیعتکم
پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء و بپاشید و ترکنید جای آن کلیسا
که شکسته اید بآن آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا و بگیرانید
کلیسا را مسجدی یعنی بسازید در وی مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم ما که شهر ما از مدینه
مطهره دور است والحر شدید و گرما سخت است والماء ینشف و آب در ظرف خشک میگردد
در هوای گرم و نشف بجوذ کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی و حوض آب را فقال مدوه

من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید از آب یعنی بریزید در وی آب دیگر فانه لا یریده
الا انجیا زیرا که بدرستی که آن آب بقیه وضو کرده داده است زیاده نمیکرد اندین آب را که بروی
ریخته شده است با این آب او را برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد و اگر دیگر مریزند
برکت افزون میکرده و نظر آن قوم بر عالم اسباب افتاد بر سبب آب در داده بحرارت افتاب
خشک میکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز تدبیر انهمین عالم کرد و اگر ساکت میماند و بفضل
و علم آنحضرت اکتفا میکردند بر بدان آب تمام و کمال و هرگز افتاب را راه دران نمیشود شک
نزد و نیست در راه یقین و عالم قدرت سد را مقصود است والله علی کل شئ قدیر و
در حدیث استحباب تبرک است ببقیه آب وضو و پس مانده آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نقل
آن ببلاد و مواضع بعیده مانند زمزم و آنحضرت چون در مدینه میبود زمزم را از حاکم مکه میطلبید و
تبرک بمساحت و فضل و آثار اولی علما و صلحا اند و تبرک باثار و انوار ایشان هم برین قیاس
است رواه النسائی وعن عایشه رضی الله عنها قالت امر رسول الله صلی الله علیه و
سلم گفت عایشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور براورد مسجد در سراها
و محلها و قبیلها اگر بقصد قرار نباشد تا هر قومی در محل خود جماعت میکرده باشند و ان تنظف
و تطیب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو کرده پاکیزه شوند بقصد تعظیم این بقعه
و حضور ملیکه و نشاط مومنان و تنظیف و تطییب با تمامه منضبط کرده شده اند رواه ابو
داود والترمذی وابن ماجه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی ببرافراشتن و آراستن
و نقش و نگار کردن مسجدها قال ابن عباس گفت ابن عباس برای خبر دادن از فعل
بعد از آن حضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها برآینه زخرف میکنید شما مساجد را
کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه زخرف کردند یهود و نصاری و زخرف بالضم در اصل
طلا و کمال حسن چیز را گویند یعنی نقش خواهند کرد و روی اندود و خواهند ساخت بطلا و
بعضی متاخران از ا تجویز کرده اند و گفته اند مردم خانها بشد و مزخرف و مطلا میسازند
اگر مسجد بخشت و گل ساده باگذاریم نباید که نظر در عوام خوار و حقیر در آید رواه ابوداود وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی
المساجد بدرستی که از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین
با و تزویق و تنقیش و تطویل بطریق سمعه و ریا مردم مدح و ثنای ایشان گویند رواه ابوداود و
النسائی والدارمی وابن ماجه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور

امتی عرض

امتی عرض کرده شد بر من و نموده شد مرا عملهای امت من تا آنکه بران ثواب می یابند حتی القذاة
یخرجها الرجل من المسجد یعنی خس و خاشاک و چرک و گرد و خاک که بیرون می آرد او را مردمان از مسجد و
قذی بچیزی در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک دریجا اشارت است که مسجدی بمنابه چشم
ایشان است کار زنیکند روحانیت وی از آن یا مانند آب زلالست از چشمه حیاة معنوی که بدان
تیره میکردد هر که پاک دارد از آن منظور رحمت و سیراب شراب صفوت کردد و عرضت علی
ذنوب امتی و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ
بزرگتر من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قران او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها
الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیة ام در ابتدا فراموش کرد از او و درین زجر و تشدید
بر فراموش کننده قران بعد از یادگرفتن و بعضی از علماء شافعیه از در کبایر شمرده اند
رواه الترمذی وابوداود وعن بریده روایت از بریده سلمی که صحابی مشهور است قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد بشارت ده مرزند کان را در
تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم القیمة روشنای تمام در روز قیامت تلمیح است بقول عز
وجل نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابوداود رواه
ابن ماجه عن سهل بن سعد وانس وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا رایتم الرجل یتعاهد المسجد وقتی که ببینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد
از وی و ملازمت می نماید او را بمحافظت نمودن و مرمت کردن و جاروب دادن و نماز
گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و امثال اینها عملا و تمام
فاشهدوا له بالایمان چون کسی را ببینید که اینچنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع
مر او را که وی مومن است فان الله یقول زیرا که خدا تعالی میفرماید انما یعمر مساجد الله من امن
بالله والیوم الاخر معمور میدارد مسجدهای خدا را مگر کسی که ایمان آورده است بخدا و روز اخره
رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن عثمان بن مظعون قال گفت عثمان بن مظعون یا
رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطر زنا و خواطران باز
رهیم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی
نیست از ما و بر طریقت ما کسی که خصی سازد دیگری را و لا اختصی و نه کسی که خصی شود از خود
ان خصاء امتی الصیام بدرستی که خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان شکست
شهوت طبیعی شود و نفسانی حاصل میشود و خصو صادر وقتی که امساک جوارح و اعضا
و قوی از نامشروعات و نامرضیات بان ضم کرده فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن

نا فی السیاحة اذن کن مارا و دستوری ده برفتن در زمین و کشتن در افاق فقال ان سیاحة
امتی الجهاد فی سبیل الله پس کفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی که سیاحت امت من
رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و کشتن در زمین که محمود است
از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین کشتن چیزی نیست و در حدیث دیکر آمده است که لا
سیاحة فی الاسلام فقال پس کفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب اذن کن مارا در رهبانیة
چنانکه بعضی اهل کتاب میکردند عزلت میکزیدند و مشاغل دنیا و لذات آن بالکلیة ترک میدادند
و کردن نهادن قطعا نمیکردیدند از همه کس و از همه چیز یکسو میشدند و ایشان را راهب میکویند و ترهب
در اصل از رهب است بمعنی خوف فقال پس کفت آنحضرت ان ترهب امتی الجلوس
فی المساجد انتظار الصلوة بدرستی که رهبانیت امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز
که از همه کس و از همه چیز روی کردانیده متوجه پروردکار می نشستند و ان ترهب که را بیان میکردند
چیزی نیست و عاقبت آن محمود نه ازان بهره نمی بردند رواه فی شرح السنة وعن عبد الرحمن
بن عایش تجابیه و شیخ معجم اختلاف است در صحبت وی و ابو حاتم کفته نیز که کفته است در
روایة وی خطا کرده والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ربی دیدم
پروردکار خود را عز و جل که این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکال ندارد
و اکر بیداریست چنانکه در روایت دیکر آمده است پس از این خصایص آنحضرت است
چنانکه در شب معراج بر قول مختار ما اول است بدیدن شان تمثیل حق جل و علا بدان
مثال فی احسن صورة در نیکو صورت و اکر این بیان صفت و شان حقست پس مراد
بصورت صفت است که متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت
شایع است چنانکه صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اکر بیان حال خودی
کند که من در ان وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد
که وقت شهود خاص و تجلی تام و انعام عام بود فقال فیم یختصم الملأ الاعلی کفت پروردکار
تعالی و بپرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملایکه و ملأ جماعت از اکابر و اشراف قوم را
کویند و مراد نیست که کدام اعمال است که فرشتکان در فضیلت ان بحث و کفتکو دارند یا
در برداشتن آن بمصعد قبول منازعت و مسابقت مینمایند یا رشک میبرند بر آن بیان دران
فضایل و رعایت که با وجود شهوات جسمانیه بدان مخصوص و ممتاز میشوند قلت میفرمایند آنحضرت
که کفتم من در برابر این سوال پروردکار انت اعلم تو دانا تری که کدام است ان اعمال قال کفت
آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردکار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان

دوشانه من کنایه است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم اکرام و انعام چنانکه ملوک بعضی از خادمان
خود کنند چون خواهند که مخصوص کردانند ایشان را بمزید قرب فوجدت بردها بین ثدیی
پس یافتم من سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت از وصول اثر فیض
بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و انواع فیض
ان بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض و همچنین نمودیم ابراهیم خلیل را علیه الصلوة والسلام
ملک عظیم تمام آسمانها و زمین را ولیکون من الموقنین و تا اکر کردد ابراهیم از یقین کنندکان
بوجود ذات و صفات اهل و تحقیق کفته اند که تفاوتست در میان این دو روایت زیرا که خلیل
علیه السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب هر چه در زمین و آسمان بود از ذوات و صفات
و ظواهر و بواطن همه را دید خلیل حاصل شد او را یقین بوجوب ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن
ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد حبیب
حاصل میشد مر او را یقین و وصول الی الله اول پس ازان دالست عالم را و حقایق از اعیان
شان مجذوبان و محبوبان مطلوبانست و اول موافق است بقول ما رایت شیا الا رایت الله
بعده و ثانی ما رایت شیا الا رایت الله قبله و ثالث الا رایت الله معه پس آنچه رواه الدارمی مرسلا روایت
کرد این را دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق ارسال و الترمذی نحوه و
مر ترمذی را مانند این حدیث است باختلاف در بعضی الفاظ عنه وعن ابن عباس و معاذ بن جبل
و زاد فیه و زیاده کرده است ترمذی در حدیث این را که قال کفت پروردکار تعالی بعد از افاضه
علوم و اعاده کرد سوال را که یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی ای محمد آیا میدانی که در چه چیز خصومت
میکنند ملایکه قلت نعم این بار کفتم آری میدانم در چه چیز خصومت میکنند در کفارات یعنی در
اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن کناهان میکردند والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوة و ان
اعمالی که کفارت کناهان میشوند سه اند یکی از انها درنک کردن در مسجدها بعد از نمازها مشغول بذکر
و دعا برای انتظار نمازهای دیکر والمشی علی الاقدام الی الجماعات دوم رفتن بر پایها یعنی پیاده
بسوی رفتن جماعتهای نماز و ابلاغ الوضوء فی المکاره و رسانیدن وضو بجد کمال و اکمال و
اسباغ او در اوقات که مکروه و ناخوش دارد طبیعت از انجا که حال مرض و سردی هوا و من فعل
ذلک عاش بخیر و هر کس که کند ازانها زندکی کند بنیکی و مات بخیر و میرد به نیکی و کان من خطیئته
کیوم ولدته امه و میکردد پاک از کناهان خود همچو در روز زایدن مادر او را و قال و کفت پروردکار
تعالی یا محمد اذا صلیت فقل ای محمد چون نماز بکذاری پس بکو و بخوان بعد از نماز این دعا اللهم
انی اسالک فعل الخیرات خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا کردن نیکیها و ترک المنکرات و

گذاشتن کارهای مدبر کاریست ساخته شده و ناشناسا اند و در دین و حب المساکین و سؤال میکنم
دوستی مسکینان را که ایشان را دوست دارم من با ایشان دوست دارند مرا امال یکیست چون که
من ایشان را دوست دارم ایشان نیز خواهند داشت چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد و محبت
یکی است در جانبین بر تو انداخته محب محبوب است و محبوب محب و اذا اردت بعبادک
فتنة و چون خواهی به بندگان ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای نفرستی که بدان هم
زوال ایمان باشد فاقبضنی الیک غیر مفتون پس ببران مرا بسوی خود از آنکه گرفتار فتنه شوم و
دین و ایمان از دست دهم این دعا را و امثال این برای تعلیم است و ترسانیدن ایشان
قال گفت پروردگار رفعتا برای زیادة تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بیان کرده و گفتا راه
را بگفت آنحضرت برای زیاده بیان باعث تحصیل علم از جانب حق تعالی والدرجات و
عملهایی که بان قدر و مرتبه بنده در درگاه حق بلند میکرد و میرساند افشاء السلام یعنی فاش گفتن سلام
یعنی ظاهر و بلند گفتن سلام بر آشنا و بیگانه و اطعام دوم خورانیدن طعام به مسکینان و محتاجان
و تصدق کردن بر ایشان و امداد و اعانت موذن ایشان را والصلوة باللیل والناس نیام
و نماز کردن شب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بصدق و اخلاص نزدیکتر است و
شفقت و ریاضت دران بیشتر اشارت باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت
بیت شرف مرد بجود است کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود و لفظ
هذا الحدیث کما فی المصابیح و لفظ الحدیث بر آن وجهی که در مصابیح است وعن ابی امامة قال
گفتا ابو امامة باهلی که صحابیست و ابو امامه از تابعین نیز مشهور است همین صحابی است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند که همه ایشان را خداوند
ضمان اند که واجب است بر خدا الجنة و عده وی که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشان را از فتنه و خسار
و ضرر دنیا و دین رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی از آن سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کننده غزا
را در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی خداوند ضمانت بر خدا حتی یتوفیه فیدخله الجنة او
بمیراند او را پس در آرد در بهشت این سعادت دینی است او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است
از مال غنیمت این سعادت دنیاست بهر تقدیر سود و سعادت دین و دنیا حاصل است
رجل راح الی المسجد دوم مردیست که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله پس وی
خداوند ضمانت بر خدا و واجب است بر خدا حفظ و رعایت و وفات و اجر و ثواب وی و
رجل دخل بیته بسلام سیوم مردیست که در آمده است خانه خود را بسلام فهو ضامن علی الله وی
نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه سلام گوید بر اهل خانه و ضمانت در اینجا بحصول خیر و برکت

در روی در اهل خانه اوست دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن برای طلب امن و سلامت
از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات و فتن است و چون مراد درین دو قسم
اجر ظاهر بود تصریح بدان نفرمود رواه ابو داود وعنه و هم از ابو امامه است قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم من خرج من بیته متطهرا کسی که بیرون آید از خانه خود بطهارت الی صلوة
مکتوبة بسوی نماز فرض فاجره کاجر الحاج المحرم پس اجر او همچو اجر کسی است که حج بر آینده است
احرام بسته نماز تشبیه بحج است و متوضی به احرام و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت
بر آمدن در خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج واقع شده است نه مساوات
در ثواب بجمیع وجوه با این از باب الحاق ناقص بکاملیست از جهت مبالغه در ترغیب والا اجر بقدر
قدر تعب است اگر چه نماز از حیثیت ذات هم دارد و من خرج الی تسبیح الضحی و کسی که بیرون
آمد بسوی نماز چاشت تسبیح و سبحه بضم نماز نفل را گویند لا ینصبه الا ایاه در تعب و مشقت نه در
آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز باید بی شوب سمعه و ریا و غرضی دیگر فاجره کاجر
المعتمر پس ثواب آن کس همچو ثواب کسی است که عمره بجای آرد و عمره نیز حج همچو نماز نفلست
نماز فرض و صلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما و نماز بر پی نمازی دیگر که نیست کلام بیهوده در وی
کتاب فی علیین عملیست مکتوب در دیوان حفظه یاد اعلی مرتبه و اشراف است و گفته اند
که علیین نام مقامیست در آسمان هفتم رواه احمد و ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا وقتی که بگذرید شما بر مرغزار ها بستانهای بهشت
پس بخورید قیل گفته شد یا رسول الله و ما ریاض الجنة و چیست ریاض جنت قال المساجد
گفت ریاض جنت مسجدهاست که عمل در وی سبب در آمدن در ریاض جنت است قیل و ما
الرتع و چیست چریدن یعنی چیست که می باید چرید یا رسول الله قال گفت سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من اتی المسجد لشیء فهو حظه کسی که بیاید بمسجد از برای چیزی یعنی غرضی و کار دینی یا دنیاوی پس آنچیز
نصیب اوست و حاصل وقت اوست مضمون این حدیث فرد دیست از افراد انما الاعمال با
النیات رواه ابو داود وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنها نا
نامیده است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزوج او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
و چون وفات یافت زوج او تزویج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمه صغری
دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهرا است رضی الله عنهم قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا دخل المسجد چون می در آمد بمسجد صلی الله علیه و سلم

صلوة میفرستاد بر محمد و سلام یعنی میگفت صلی الله علیه و سلم اذا دخل المسجد چون می در آمد
مسجد را صلی الله علی محمد و سلم صلوة میفرستد بر محمد و سلام یعنی میگفت صلی الله علیه و سلم یا اللهم
صل علی محمد و سلم و قال میگفت رب اغفر لی ذنوبی خداوندا بیامرز گناهان مرا و میگفت اللهم صل
علی یا صلی الله علی و اللهم اغفر لمحمد از جهت تعلیم است لفظی را که بدان تکلم نمایند یا مناسبتی که
این اسم شریف را بصلوة و رحمت و انکساری کرد در اللهم اغفر لی است وافتح لی ابواب
رحمتک و بگشای مر ادرهای مهربانی خود را و اذا خرج و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت
صل علی محمد و سلم و قال رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک رواه الترمذی و احمد و ابن ماجه
وفی روایتهما و در روایت احمد و ابن ماجه اینچنین آمده که قالت گفت فاطمه رضی الله عنها اذا دخل
المسجد چون در می آمد آنحضرت مسجد را و کذا اذا خرج و همچنین وقتی که بیرون می آمد قال میگفت
بسم الله والسلام علی رسول الله بدل بجای صل علی محمد و سلم و قال الترمذی لیس اسناده بمتصل
و گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل و فاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری
و فاطمه دختر امام حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا
هشت ساله بیش نبودند پس البته راوی در بین متروک است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان تناشد الاشعار فی المسجد از
خواندن شعرها در مسجد مراد شعر بود و باطل است که خواندن آن نا مشروع است در مسجد که
مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید باری سبحانه و تعالی و لعنت رسول الله علیه و سلم
و تابعان وی رضی الله عنهم و مواعظ و نصایح باشد بهر حال در همه جا محمود و مستحسن است
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای حسان که مداح وی بود و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد
منبری برپا میکرد و میفرمود که روح قدس تایید میکند حسان را مادام که مخاصمت معارضت می
کند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نهی عن البیع والاشتراء فیه و نهی میکرد از فروختن و خریدن
در مسجد و دیگر معاملات دنیا بهمین قیاس و ان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة
فی المسجد و نهی کرد از حلقه نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره
علم و مشغول ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف
هیئت اجتماع مصلیان است و دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ
نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است
و باین وجه نهی مخصوص بتحلیق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال
باستماع خطبه و توجه بآن است و باین وجه مراد نهی از تحلق در خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی

میباشد

میباشد و در سوم تحریمی رواه ابوداود والترمذی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع فی المسجد چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد
در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله تجارتک سودمند نگرداند خدا تعالی سوداگری ترا و اذا
رأیتم من ینشد فیه ضالة و چون ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک
پس بگوئید باز نگرداند و نرساناد آنرا خدا تعالی بر تو رواه الترمذی والدارمی وعن حکیم بن حزام بحاء
مهمله مکسوره و زای برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است
سیزده سال و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف
قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص
کردن و کشتن قاتل در مسجد و ان ینشد فیه الاشعار و از خواندن اشعار در مسجد و ان
تقام فیه الحدود و برپا کردن حدها مثل حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت
حد و قصاص بدان در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند رواه ابوداود وفی سننه روایة کرد
این حدیث را ابوداود در سنن خود و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم و روایت کرده صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم
ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن حزام است دیگر
حکیم بن معاویه النمیری است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم وفی المصابیح وعن جابر
و روایت کرد محی السنة در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است وعن معاویة
قرة عن ابیه تابعی عالم عامل بود ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافت
صحابه هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود روایت میکند از وی قتاده و شعبه
و اعمش و جز ایشان ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن هاتین الشجرتین معاویة بن قرة
از پدر خود قرة بضم قاف و تشدید راء روایت کرده که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت
یعنی البصل والثوم این تفسیر از راوی است که گفت مراد از این شجرتین پیاز و سیر است
و قال گفت آنحضرت من اکلها فلا یقربن مسجدنا کسی که بخورد آنها را پس باید که نزدیک
نیاید مسجد ما را ابلغ است در نهی از آمدن مسجد که نزدیک آن نگردد چه جای در آمدن با قربان
کنایه است از دخول است و قال ان کنتم لابد آکلیهما و گفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورنده
این دو درخت فامیتوهما طبخا پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را بپختن و سابقا معلوم
شد که هرچه بوی بد دارد از ماکولات و جز آن داخل است در این حکم و مراد بمسجد عام است و

مخصوص بمسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر همین قیاس اند رواه ابو داود وعن ابی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد زمین همین حکم مسجد دارد که
نماز در وی جایز است بکراهت الا المقبرة والحمام مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب
در وی قذارت و اختلاط تربت اوست با نجاسات مرده و از مرده ها از انجاسات و اگر مکان
طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه
است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم
باشد و اگر نه حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوی شیاطین است رواه
ابو داود والترمذی والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت از نماز گذاردن در هفت جا فی المزبلة بفتح با
و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات در حکم آنست بلکه بعض گفت
تر از آن والمجزرة بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات والمقبرة و در
مقبره چنانکه گذشت وقارعة الطریق و در میان راه که جای پا کوب مردم است که میگذرند از آن از جهت
شغل خاطر گذرندگان و تنگ کردن جای بر ایشان و نیز اگر مردم بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم
شوند و اگر ایشان را ضرورتی باشد مصلی بزه کار شود وفی الحمام و در حمام چنانکه گذشت وفی معاطن
الابل بگذار میدر نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که نفر شتران موجب تشویش است
بخلاف گوسفندان که تنفر ندارند و تشویش نمیرسانند رواه الترمذی و اختلاف کرده اند
در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی آنست که مکان نجس است والا جایز
باشد و امکان نجاست نیست در آن و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که گفتندی نهی کرد از گذاردن
نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بر طی کرده
باشد و بالا سجاده نماز گذارند نیز مکروه است وعن ابن عباس قال لعن رسول الله گفت
ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور زنان را که
زیارت کنند قبرها بدان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدا الحال منع کرده بود از زیارت
قبور مر زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت کنید
آنها را پس بعضی میگویند این رخصت شامل است مردان و زنان را اگرچه بصیغه ذکور واقع
شده چنانکه عادت عرب در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخلند
و بعضی گویند رخصت مخصوص مردانست و زنان باقیند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه
گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردانست چنانکه ظاهر است موید این قولست والمتخذین

علیها

علیها المساجد والسرج و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را
که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت
و کسانی را میگیرند چراغها بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعضی حرام است اگرچه نه بقصد تعظیم
باشد از جهت اسراف و تضییع مال و بعضی گویند که اگر آنجا گذر مردم باشد یا در سایه چراغ کار
میکرده باشند جایز است و درین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه جهت کاری دیگر
است که قبر در آنجا منظور نیست رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال
ان حبرا من الیهود سال النبی گفت ابو امامه که دانشمندی بود از یهود پرسید پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر کدام این از جاها بهتر است و این متضمن سوال از بدترین
بقعهاست لا یحتاج گفت نیز فسکت عنه پس خاموش شد آنحضرت از جواب این سوال ثم
قال و گفت اسکت حتی یجیء جبرئیل خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت پس خاموش
ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل و جاء جبرئیل و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل پس پرسید آنحضرت فقال
ما المسئول عنها باعلم من السائل پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع
که کدام بهتر است داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین کدام است
چنانکه شما نمیدانید ولیکن اسال ربی ولیکن میپرسم پروردگار خود را تبارک و تعالی ثم قال
پس گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی
ما دنوت منه قط نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز قال گفت آنحضرت و کیف
کان و چگونه بود آن نزدیک تو از الله تعالی و چه مقدار بود یا جبرئیل قال گفت جبرئیل کان بینی
و بینه بود میان من و خدا سبعون الف حجاب من نور هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن
گفت که جبرئیل روحانیست آنجا حجاب ظلمانی جسمانی وجود ندارد باید دانست این حجب
بخلق و فاقت نه نسبت بخالق و حق سبحانه محجوب نیست محجوب بنده کانند چنانکه حجاب آفتاب
نسبت باعمی المحجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی
و نورانی و روحانی و آدمیان بعضی محجوبند برویت نعم از منعم و بعضی برویت اسباب از
مسبب و بعضی برویت شهوات مباح یا محرمه و دیگر حجابها طبیعی و نفسانی و ملکی و بعضی از
آدمیان مقرب محجوبند بنور هیبات و عظمت و کبریا و جلال قدس بیت بدرود همه پرده های جمال
نماند سرا پرده الا جلال * و با جمله صفات پرده نشوند واه لیغان علی قلبی هم ازین قبیل است
و بحکم نیست بذات اقدس او پرده نیست و اگر پرده باشد کاینات همه بنور ذات سوخته
گردد بیت هست از پس پرده گفت و گوی من و تو * چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من * رمزی

ازبعضی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که به نهایت مرتبهٔ قرب رسیدم
وازحق سبحانه پرسیدم فقال پس گفت وی سبحانه شر البقاع اسواقها بدترین جاها بازارها وخیر
البقاع مساجدها وبهترین جاها مسجدها ست رواه ابن حبان فی صحیحه وعن ابن عمر روایت کرد
انحدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر روایت کرد انحدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر
ودر اصل کتاب سه در ینموضع بیاض است الفصل الثالث عن ابی هریره رضی الله عنه قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو هریره شنیدم از آنحضرت که میفرمود من
جا مسجدی هذا کسی که بیاید بمسجد مرا این مسجد عظیم الشان نه واضح البرهانست ومساجد دیگر
تابع وی وفرع وی خواهند بود در حکم لم یاته الا لخیر یتعلمه او یعلمه نیامد برای کار خود یا آموزد
یا آموزد دیگری را فکان زور ذکر واعتکاف نیز همین حکم دارند وتخصیص بعلم از جهت اظهار فضیلت
اوست فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله پس آنکس در اجر وثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی
است که جهاد میکند در راه خدا ومن جاء لغیر ذلک وکسی که باید برای کار دیگر جز امر ضروری همچو لهو
ولعب وعبث ومرور فهو بمنزلة الرجل ینظر الی متاع غیره پس آنکس همچو مردیست که می نگرد
بجانب متاع دیگری که او را از وی انتفاع ندارد وحسرت میخورد وتالم میکرد که چرا ازین دولت
محروم ماندم رواه ابن ماجة فی شعب الایمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایتست از حسن بصری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی
علی الناس زمان می آید بر مردمان زمانی که یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم میباشد گفت
وگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کار دنیای ایشان فلا تجالسوهم پس همنشینی مکنید
ایشان را با ایشان یعنی منشینید با ایشان اگر چه همزبانی کنید فلیس لله فیهم حاجة پس نیست مر خدای
تعالی را در ایشان حاجتی کنایتست از بیزاری از ایشان وعدم اعتنا وعدم مبالات بایشان
وبرآمدن ایشان از عهد وی وپناه وی والا و تعالی منزهست از حاجت رواه البیهقی فی
شعب الایمان این حدیث دلالت دارد بر کراهیت سخن دنیا در مسجد واخبار وآثار
در ذم کلام دنیا در مسجد ومنع از آن بسیار آمده است وما ناکرده آن آن خواهد بود که حدیث
ولا یعنی باشد وبسیار باشد وفاحش وغلیظ باشد والا یک کلمه دو کلمه که دروی مضرتی
باشد داخل آن نخواهد بود در خلق شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده است که بعضی
صحابه میگفتند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد از آن با ما
وچون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد از آن با ما ومیخندید ومیکرد وابنه واین از جهت حسن خلق وتالیف
قلوب ایشان میکرد وغالب مسجد مجلس شریف بود والله اعلم وعن السائب بن یزید

صحابی

صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود هفت ساله بود روایت میکند از
پدر خود وقلیل الحدیث حلیف بنی امیه یا بنی عبد الشمس قال کنت نائما فی المسجد گفت خواب
بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل پس زد مرا مردی فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب
رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه دیدم که عمر بن الخطاب رضی الله عنه حاضر است
فقال اذهب فأتنی بهذین پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که
نشسته بودند در مسجد وسخن میکردند بآواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد
فقال ممن انتما از کدام جماعه اید شما او من این انتما یا گفت از کجا اید شما شک راویست قالا
من اهل الطائف گفتند آن دو مرد از اهل طایفیم نام جاییست مشهور است از زمین حجاز به
مرحله از مکه وقبر ابن عباس در آنست قال گفت عمر رضی الله عنه لو کنتما من اهل المدینة اگر
میبودید شما از اهل مدینه یعنی میشناختید حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب نمیبودید مستحق
عفو وشفقت لاوجعتکما هر آینه دردناک میکردانیدم ومیزدم شما را ترفعان اصواتکما فی
مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلند میکردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم رواه البخاری از اینجا معلوم میشود که بلند کردانیدن آواز در مسجد نه ادب خصوصا
در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص ومحل ورود نور وحضورست
ودر بحث علم که آواز بلند کردن رخصتیست وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد
روایتست از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضای در یکسوی مسجد تسمی البطیحا
ونامیده میشد آن رحبه را البطیحا بضم با وفتح طا یعنی زمینی که سنگ ریزه باشد وقال وگفت در بنا
بنا کردن این رحبه من کان یرید ان یلغط کسی که خواهد که غوغا کند در گفت وگو با مردم و
لغط بغین معجمه وطا مهمله مفتوحتین بانگ وخروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر او یرفع صوته یا بلند
کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که برون رود از مسجد وبرود بسوی این رحبه رواه
فی الموطا روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس قال رأی
النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخامه را در
دیواری که در جانب قبله مسجد بود ونخامه بضم نون آنچه که از حلق برآید از انخاع نیز گویند فشق
ذلک علیه پس دشوار آمد آن بر آنحضرت حتی رؤی فی وجهه تا آنکه دیده شد ناخوشی در روی
مبارک وی فقام پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنجا که نماز میکرد وبه یکسو شد پس
مالید وتراشیدن آن نخامه را بدست مبارک خود فقال پس گفت آنحضرت ان احدکم قبل
قبله پس باید که بزاق نیفکند یکی از شما بجانب قبله جهت رعایت ادب ولکن عن یساره

ولیکن باید که بیفکند بزاق بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر پای خود ثم اخذ طرف رداۀ
فبصق فیه پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس بصاق افکند در روی ثم رد بعضه علی بعض
پس باز گردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بجای فقال او یفعل هکذا پس گفت یا بکند همچنین
و گفته اند که اگر در مسجد است البته همچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد
یا زیر پای چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی
صلی الله علیه وسلم و سایب بن خلاد مرویست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کنیت و
ابو سهلاست مزنیست و عامل عمر بود رضی الله عنه بیمن قال گفت سایب که ان رجلا ام
قوما مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت
سخت تر بود و اگر در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقیست ورسول الله صلی
الله علیه وسلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین
فرغ هنگامی که فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند مر شما را بعد ازین فاراد بعد ذلک
ان یصلی لهم پس خواست امرد بعد از آن که امامت کند مر آنقوم را منع نمودند پس باز داشتند
او را از امامت کردن فاخبر بقول رسول الله وچون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را بگفته پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم و فرموده بود امامت نکند وی مر شما را فذکر ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم
پس ذکر کرد امرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که آیا در واقع منع کرده مرا از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کردم
وحسبت انه قال و گمان میبرم که آنحضرت گفت با مرد در بیان سبب منع از امامت انک اذیت
الله ورسوله بدرستی که تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی عنه خصوصا
در نماز و در مسجد به بزاق کردن جانب قبله رواه ابو داود وعن معاذ بن جبل روایت
از معاذ بن جبل که احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله علیه ذات غداة
من عن صلوة الصبح در یک وقت بامداد و از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد
حتی کدنا نتراءی عین الشمس نزدیک بودیم که ببینیم آفتاب را طلوع کرده فخرج سریعا پس
بیرون آمد از خانه شتابان فثوب بالصلوة پس تکبیر آورده شد برای نماز فصلی رسول
الله پس نماز بگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته فلما سلم دعا بصوته و سبک
و شتاب کرد نماز را برخلاف عادت شریف و نماز بامداد پس جواب سلام داد خواند باواز
بلند فقال لنا پس گفت مارا علی مصافکم کما انتم بر جای خود باشید در جایها که صفها بسته اید برای
نماز چنانکه بنشسته باشید ثم انفتل الینا برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ثم قال

ساعتکم

ساعتکم ما حبسنی عنکم الغداة پس گفت اما باشید بدرستی که من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا
از شما در این بامداد انی قمت من اللیل برخاستم پاره از شب چنانکه
بود در برخاستن از برای نماز تهجد فتوضأت پس وضو کردم وصلیت ما قدر لی و بگذاردم
از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من و خدای خواست فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز
و نعاس بضم نون که اول خواب که آنرا بفارسی پینکی زدن گویند چنانکه فرمود حتی استثقلت
یا گران شدم و این لفظ صحیح است که این رویت در خواب بود و در روایتی آمده فاستیقظت
پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن نازل خواب بود والله اعلم فاذا
انا بربی پس ناگاه می بینم که من پروردگار خود تبارک و تعالی فی احسن صورة در نیکوترین
و حالتی اگر این بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت فقال
پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستادم در خدمت توجه میفرمای
پروردگار من فقال پس گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز بحث و نزاع میکنند فرشتگان
یعنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری در نمی یابم و نمیدانم قالها ثلثا گفت این
کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم قال فرایته وضع کفه
بین کتفی گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را میان
هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی فتجلی لی کل شیء وعرفت تا آنکه یافتم سردی
انگشتان او را میان هر دو پستان خود پس ظاهر شد و روشن گشت مرا هر چیزها از علوم و
شناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت لبیک رب قال گفت پروردگار
تعالی ما هن چه چیزند و کدامند کفارات قلت گفتم کفارات سه چیزاند المشی الاقدام الی الجماعات
یکی رفتن پاها بسوی جماعتهای نماز والجلوس فی المسجد بعد الصلوة و دیگر نشستن در
مسجدها بعد از نمازها واسباغ الوضوء حین الکریهات و دیگر کامل و برابر کردن وضو در
حالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و در بیماری قال گفت
پروردگار تعالی ثم فیم پس بعد از آن در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم
در درجات یعنی عملهائی که بدان در ثواب وقرب الهی تعالی بلند و رفیع گردد قال ما هن
گفت پروردگار تعالی چه چیزند و کدامند درجات قلت اطعام الطعام گفتم درجات
خورانیدن طعامست مسکینان محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق
یکی از بیان اطعام است که عام است نفع او و سخت است احتیاج ولین الکلام و دیگر نرمی
کردن در سخن و با مردم بخلق ولطف بودن با زیردستان و شکسته دلان و درشتی نمودن

والصلوة باللیل والناس نیام ونماز کردن شب وحال آنکه مردم در خواب‌اند قال سل گفت پروردگار
تعالی را سوال کن وبطلب از خیرات ودعا کن برای خود هرچه خواهی قلت گفتم دعا کردم
باین دعا اللهم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفر لی وترحمنی
واذا اردت فتنة قوم فتوفنی غیر مفتون وترجمه این الفاظ در فضل نماز معلوم شد با اندک
تفاوت در نجاست وبازیادتی وزیادتی طلب آمرزش ومهربانی واینجا این زیادتی است
واسالک حبک وسوال میکنم از دوستی تو که من ترا دوست میدارم تا آنکه تو مرا دوست
وحب من یحبک وسوال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد ترا بهر دو معنی وحب عمل یقربنی
الی حبک ودوستی کاری که نزدیک میگرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این واقعه که دیدم
وگفتم راست ودرست فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید از او یاد کنید معنی والفاظ او را
بعد از آن تعلیم کنید از او مردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی
این حدیث حسن صحیح است وسالت محمد بن اسمعیل یعنی بخاری را از این حدیث که چه حال
دارد فقال پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری هذا حدیث صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن
العاص قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد میگفت در
وقت در آمدن مسجد این کلمات را اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه
الکریم وبذات پاک وی که جامع جمیع بزرگیهاست وگفته اند که هرگاه اکرم وصف کردی
گویا بهمه صفات کمال وصف کردی گویا بهمه صفات کمال وصف کردی وسلطانه القدیم
وبسلطنت قهرمان وی که قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شد قال
گفت آنحضرت اذا قال ذلک چون بگوید کسی که این کلمات را در در آمدن مسجد قال الشیطان
حفظ منی سایر الیوم میگوید شیطان نگاه داشته این بنده از شر من تمام روز رواه ابوداود
وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عطاء بن یسار که از تابعین است
وشاگرد علمای کبار است ثقه کثیر الحدیث مولی ام المومنین میمونه ماة سنة اربع وتسعین
بر قول اشهر وموافق اربع وثمانین گفت گفت آنحضرت اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا
مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد
شدید سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها بر وجهی که سابقا
معلوم شد رواه مالک مرسلا وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب
الصلوة فی الحیطان بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دوست میداشت نماز را در حیطان

قال البعض رواته گفتند بعضی از راویان این حدیث در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین یعنی مراد
از حیطان بساتین را وحیطان در اصل جمع حایط است یعنی دیوار که احاطه میکند موضعی
را ویعنی بستان می آید بجهت احاطه دیوارها بوی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را
ترمذی وگفت هذا حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن ابن ابی جعفر نمی‌شناسیم او را مگر از
حدیث حسن بن ابی جعفر وقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره تحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید و
غیر وی از بعضی ایمه حدیث وگفته اند که حسن بن ابی جعفر ثابت است در روایت حدیث ومنکر
الحدیث است ویحیی بن سعید که از ثقات ایمه حدیث است از روایت میکرد وابو حاتم گفته که
حسن مجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث و
حفظ آن بوی غفلتی و وهمی راه یافت والله اعلم وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوة ونماز مرد در خانه خود برابر است ومحسوب یک نماز
وصلوته فی مسجد القبایل بخمس وعشرین صلوة ونماز وی در مسجدی که محلها محسوب است فی مسجد الذی
یجمع بخمسمایة صلوة ونماز وی در مسجدی که خمسمایه محسوب است به بیست وپنج نماز وصلوة جمعه گذارده
میشود در وی بپانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی ونماز وی در بیت المقدس بخمسین الف
صلوة ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة ونماز او
در مسجد حرام بصد هزار نماز رواه ابن ماجه وعن ابی ذر قال قلت یا رسول الله ای مسجد وضع
فی الارض اول گفت ابوذر گفتم یا رسول الله خدا کدام مسجد است که نهاده شده وبنا کرده شده در
زمین نخست قال المسجد الحرام قلت ثم ای گفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است در زمین
مسجد حرام است که کعبه معظم است گفتم بعد از آن کدام مسجد است که نهاده شده است قال
گفت آنحضرت ثم المسجد الاقصی بعد از آن مسجد اقصی است قلت کم بینهما گفتم چند مدت است
میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما گفت چهل سال ثم الارض لک مسجد پس زمین
تمام مر ترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است در وی جا نماز فرمود فحیث ما ادرکتک
الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز در رسد آن پس بگذار نماز متفق علیه ودر اینجا اشکال وارد
که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام وبانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام ومیان
ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت وجواب داده اند که ابن جوزی
گفته است که اشارت در حدیث اول بنا نهادن این دو مسجد است ونیست ابراهیم نخستین
کسی که بنا کرده کعبه را ونه سلیمان نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که تحقیق روایت
کرده شده است که اول کسی که بنا کرده کعبه را آدم بود علیه السلام پس از آن منتشر شدند اولاد

در زمین پس تواند که بعضی از اولاد وی بنا و بیت المقدس را نهاده باشند پس از ان بنیاد نهاد ابراهیم
کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافتم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب
التیجان گفته است که چون بنا کرد ادم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت
المقدس و بنا کردن ان پس بنا کرد او و عبادت کرد در وی و بنای ادم کعبه را خود مشهور است و
برین تقدیر فاصله چهل بعید باشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم باب الستر ستر پوشیدن
و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرایط نماز است و مولف درین باب احادیث اورد
در لباسها که حضرت پیغمبر و صحابه نماز دران کرده اند مذکور است دران نماز قطع نظر از قدر واجب
در ستر عورة الفصل الاول عن عمر بن سلمة روایتست از عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که ربیب
آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از
هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه ساله بود یاد گرفت از آنحضرت احادیث و وفات یافت
در زمان عبدالملک در سنه ثلث و ثمانین رضی الله عنه قال رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز می گذارد در یک جامه که روست مشتملا در
حالتی که اشتمال کننده بود آنحضرت بان جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه و صورت اشتمال انست
که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف
چپ که بر دوش چپ است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بیندازد هر دو طرف
را بر سینه و غالبا به احتیاج بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری است که گوشه های جامه دراز
نباشد و برگشته شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای
یمن ظاهر میگردد و طرفه در عبارت بعضی شارحان این قید واقع شده و اشتمال را توشح نیز گویند مأخوذ
از وشاح بمعنی حمایل که در گردن اندازند واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالتی که نهنده بود هر دو طرف
جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه لیس
علی عاتقیه منه شیء نیست بر هر دو دوش وی از ان جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال
مذکور شد چه بر تقدیر عدم ان از کشف عورة ایمن نبود و بدست گرفته نگاه دارند و برین تقدیر
نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورة حاصل است
نماز درست تواند بود نزد جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر الحدیث متفق
علیه وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابو هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه میگفت کسی که بگذارد نماز در یک جامه پس باید

که مخالفت کند که میان هر دو طرف ان جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخاری
وعن عائشة رضی الله عنها قالت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه نماز گذارد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام در خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علمهای که ران
خمیصه را بود یک نگاه کردنی فلما انصرف قال پس چون برگشت آنحضرت و فارغ شد از نماز
گفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید این خمیصه مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و هم
از پیران قریش و این خمیصه راوی بخدمت هدیه آورده بود چون آنحضرت را علمهای آن خوش
امد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه نزد وی ببرید وائتونی بانبجانیة ابی جهم و بیارید برای من
انبجانیه وی را و انبجانیه بکسر همزه و فتح و سکون نون و کسر موحده و فتح زاء اعده کلیم پشمین درشت
از فرود زین جامهها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و طلبیدن انبجانیه از ابی جهم برای
ان بود که چون وی خمیصه را بهدیه فرستاده بود باز پس فرستادن شکسته خاطر گردد
و سبب ناخوش داشتن ان خمیصه ان بود که فرمود فانها الهتنی انفا عن صلوتی پس بدرستی
که این خمیصه در نظر افتادن بر نقوش و اعلام و الوان ان باز داشت ذوق حضور
نماز متفق علیه وفی روایة البخاری و در روایتی بخاری را چنین آمده قال کنت انظر الی علمها
وانا فی الصلوة گفت آنحضرت بودم من نگاه میکردم بجانب علم ان خمیصه و حال انکه من در
نمازم فاخاف ان تفتنی پس ترسیدم منکه در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور در ان
و ازینجا معلوم میگردد که صور نقوش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیری است
با وجود علو مقام و کمال همت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت
لطافت چنانکه در جامه سفید یک لفظ سیاه بر افتد نمایان گردد هر چند سفیده تر و صافتر
نمایانتر و الودگان و تیره دلان را از ان اگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت مر
ایشان را از نهمت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم
بحقیقة الحال وعن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس گفت کان قرام بکسر
قاف و تخفیف را بود و پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عائشه را سترت به جانب
بیتها پوشیده بود عائشه بان پرده گوشه خانه خود را ظاهر انست که دیوار خانه پوشیده و مزین
ساخته بود و بعضی گفته اند که مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند که متاعی در خانه
داشت بان پرده از پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و برگرفتن ان نهی کرده اند پس
عائشه چگونه از ارتکاب نموده باشد مگر اگر علم بدان نه داشته باشد و تواند که این حال پیش
از نهی باشد والله اعلم فقال لها النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت مر عائشه را پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن از پیش ما این پرده خود را فانه لا تزال تصاویره
تعرض فی صلوتی بدرستی که همیشه این نقشها و علمهای او فکر هر میکرد در پیش در نماز من رواه البخاری
وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه
بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فروج حریر
قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه در آخر جیم قبای که از پس چاک دارد چنانکه
برای سواری کنند و اهدا کننده ان اکیدر بود و کلاه دست لاجندل بود و بعضی گویند دیگری
بود فلبسه پس پوشید آنحضرت ان قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعضی گویند بعد از
تحریم بود زیرای استمالت خاطر آن شخص فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت
بعید است و مخالفت سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گذارد در ان قبا ثم انصرف فنزعه
پس باز گشت از نماز پس بکشید ان قبا را از بدن مبارک نزعا شدیدا کشیدن سخت کالکاره
که بجهة کراهت دارند آنرا ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین پس گفت لایق و نزاوار نیست این جامه
مر متقیان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگرچه مباح است و روا است
ولیکن از مقام عزیمت و فضیلت دور است و نوا مدکه همین ابتدا تحریم و مقدمه آن باشد
والله اعلم متفق علیه **الفصل الثانی** عن سلمة بن الاکوع قال قلت یا رسول الله گفت
سلمة بن الاکوع که صحابی مشهور است از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران
برو گفتم یا رسول خدا انی رجل اصید من مردی ام شکاری میکنم و در پیراهن تنها می پوشم که ازار با
وی نباشد تا دنبال شکار ما سابق توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز گذارم در یک پیراهن
قال نعم گفت آری بگذار نماز در ان یک پیراهن وازرره ولو بشوکة و تکمه کن او را یعنی ببند گریبان او را اگر فراخ
باشد و عورت از آن نمایان گردد در رکوع و سجود ولو بشوکة اگرچه تکمه کردن و بستن بخاره باشد
رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را ابو داود باین لفظ و روی النسائی نحوه روایت
کردن نسائی مانند آن بلفظ دیگر وعن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابو هریره در اثنائی که
مردی میگذارد نماز را مسبل ازاره کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن
جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق تکبر و مخصوص نیست با ازار ولیکن بیشتر استعمال
در ازار یابد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضأ پس گفت برو و وضو کن فذهب
وتوضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس باز آمد فقال رجل پس گفت آن مردی دیگر
که حاضر بود یا رسول الله مالک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی او را بکه وضو کند قال
گفت آنحضرت انه کان یصلی وهو مسبل ازاره از جهة آنکه وی نماز میگذارد و حال آنکه اسبال کننده

است ازار

است ازار خود وان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره و بدرستی که خدای تعالی قبول نمیکند
نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگرچه اهل
صحت دارد از ذمه ساقط میگردد رواه ابو داود و وجه امر بوضو با آنکه قبول ناکردن نماز از وی چگونه
علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب
معصیت است چه در علم آنحضرت قرار یافته بود که وضو تکفیر خطا و بخشیدن گناهان و دور
میکرداند اسباب از اثر غضب ومانند آن و طیبی گفته شاید که سر در امر توضو مصاحبا با وجود طهارت
آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده
است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر پاک کرد اند باطن او را از کبر
و خیلاء که باعث شده است او را با سبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت
باطن طاهر در فهم چنان می در آید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت در ان کرد اما
فرع چنین کرده اند که گفته شد فافهم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که در سن حیض
رسیده است الا به سر پوش و خمار بکسر خا و در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال
او در سر پوش زنان اید در صراح گفته که خمار بکسر خا در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال
او در پوشش زنان اید در صراح گفته که خمار بکسر معجر زنان یعنی سر و موی زن عورت است و واجب است
ستران در نماز و این حد حراست و امت حکم مرد دارد در عورت مگر از پشت و شکم چنانچه
در کتب فقه معلوم شده است رواه ابو داود والترمذی وعن ام سلمة انها سالت رسول
الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ام سلمه که پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة
فی درع وخمار آیا نماز گذارد زن در پیراهن و معجر لیس علیها ازار که نباشد بر تن وی ازار قال گفت
آنحضرت بگذارد اذا کان الدرع سابغا وقتی که باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور
قدمیها بپوشد پشت هر دو پای او را ان داخل عورت است رواه ابو داود روایت کرد این
حدیث ابو داود و ذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة و ذکر کرد ابو داود جماعتی را از ایمه حدیث که وقف
کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی
الله علیه وسلم و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل
فی الصلوة نهی کرده است از سدل در نماز و صورة سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف
جامه را جوانب رها کند و کذا انتقن رو ابرو و دوش قدم کردن اطراف ان پوشیدن قبای

اگر دستها در آستین دارد نیز داخل سدلست وان یغطی الرجل فاه ونهی کرده است از پوشیدن
مرد دهن خود را در نماز بچهار یا بدست وبعضی شارحان تفسیر کرده اند از تلثیم که بستن دهن
است بگوشه دستار وسبب نهی آن گفته است که این فعل یهود است وبعضی گفت
بجهة اکثریت زنان وعادت ایشان وبعضی گفته اند که مانع است از قرائت وتحسین آن
وصاحب خارجه وار وضع یا اگر از دهن او بوی بدی آید از آن مستثنی است وبستن دهن وبینی
در غیر صورتها مستحب ومستحسن است رواه ابوداود والترمذی وعن شداد بن اوس صحابی است
برادرزاده حسان بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را معدود است در شامیین قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه ونعلین فانهم
لا یصلون فی نعالهم ولا خفافهم زیرا که بدرستی که یهود نمیگذارند نماز در نعلها خود وموزهای
خود از اینجا معلوم میشود که عمل برخصت از برای اظهار خلاف اهل ضلالت مستحسن ومرغوب است
وهر چند رخصت اما چون متضمن خلاف ایشانست حکم عزیمت میکرد رواه ابوداود وعن
ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یصلی باصحابه نماز میگزارد با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگاه برکشید نعلین خود را فوضعهما عن
یساره پس نهاد نعلین در جای خود تا کسی در جانب آنحضرت نبود والا در اینجا نهی نهاد
از جهت ورود نهی از آن چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رای ذلک القوم پس چون دیدند
برکشیدن نعلین را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه القوم نعالهم برکشیدند نعلهای
خود نعلها خود را وبینداختند فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوته قال ما حملکم علی
القائکم نعالکم پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما
نعلهای خود قالوا رأیناک القیت نعلیک گفتند دیدیم ما ترا که انداختی نعلین خود را فا
لقینا نعالنا پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان جبرئیل اتانی پس گفت آنحضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما
قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی است وقذر بفتح قاف وذال معجمه در اصل آنچه
کراهت نماید از او طبع وظاهر نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که
طبع از او ناخوش دارد والا تمام نماز از سر میگرفت که بعضی از نماز با آن گذارده بود که استصحاب
نجاست بنسیان منع میکند از درست بودن نماز بظاهر این حدیث قول قدیمست مر شافعی را
بعد از آن فرمود آنحضرت اذا جاء احدکم المسجد فلینظر وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد
پس باید که نگاه کند فان رای فی نعله قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی را فلیمسحه ولیصل

فیهما پس باید که مسح کند این پلیدی را وبگذارد نماز در نعلین وتحقیق این در باب تطهیر النجاسات
گذشت رواه ابوداود والدارمی وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز بگذارد یکی از شما پس ننهد نعلین خود را بجانب راست
خود ولا عن یساره ونیز باید که ننهد در جانب چپ خود فیکون عن یمین غیره پس باید در راست
غیر او یعنی اگر بجانب دست خود نهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در
جانب چپ او ایستاده است واقع میشود وچون در راست خود خوش ندارد در راست
دیگری چون روا دارد سه هرچه بر جای خویش نپسندی نیز بر جای دیگری مپسند الا ان یکون
عن یساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ کسی ولیضعهما بین رجلیه وباید که نهد نعلین
را میان دو پای خود وفی روایة ودر روایتی این زیاده آمده که او لیصل فیهما باید که بگذارد نماز در
نعلین وبرکشد آنها را از پای رواه ابوداود وروی ابن ماجه معناه الفصل الاول عن
ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرأیته یصلی علی حصیر پس دیدم که نماز میگذارد آنحضرت بر بوریا یسجد علیه سجده
میکند بروی واز اینجا معلوم شد که نماز گذاردن وسجده کردن بر چیزی که حایل باشد میان
وی وزمین درست است خواه از جنس روینده گیاه زمین باشد چوب نیست قال ابو سعید
ورأیته یصلی فی ثوب واحد متوشحا به ودیدم آنحضرت را که نماز میگذارد در یک جامه در
حالی که متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت رواه مسلم وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا ومنتعلا نماز
میگذارد وگاهی پای برهنه وگاهی نعلین پوشیده رواه ابوداود وعن محمد بن المنکدر
تابعیست از اجلای تابعین ومشاهیر ایشان ثقه جمع کرد میان علم وزهد وعبادت ودین قوی
صدق امام بکار مسایل شنیده از جابر وانس وعایشه وابوهریره وجز ایشان وشنیده اند
ازوی ثوری وعمرو بن دینار ویحیی بن سعید ومالک وغیرهم یافت سنه ثلثین وقیل عمره والیف
سبعون سنه قال صلی جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه گذارد جابر بن عبدالله انصاری صحابی
مشهور است در ازاری که تحقیق بسته از او در جانب گردن خود از آن چادریست که او در
زمین بندد وجابر آن را بلند تا گردن بربست وهمین ازار پوشیده نماز گذارد وثیابه موضوعة علی
المشجب وحال آنکه جامهای وی نهاده شده بود بر مشجب وسکون شین معجمه وفتح جیم چوبهای
که سرهای آنها بهم وپایها را کشاده دارند وجامها بر روی نهند وگاهی مشک آب را نیز بر وی
تا آب سرد گردد واهل عرف اینجا آنرا سه پایه خوانند فقال له قائل پس گفت جابر را شخصی

ذالک لمن رای احمق مثلک و نکردم من از برای آنکه تا ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز
گزاردن در یک جامه جایز است و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت
وی کرد بانکار پیش از تامل و سوال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و ترک سنت و حسن ظن بایشان اگرچه بظاهر خلاف
صواب نماید و بر همین قیاس علمای راسخین در علم از اهل استقامت و اولی استغنا
است نه اعراض و انکار و انما کان لثوبان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و کدام
یکی از ما بود مرا دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اگرچه بعد از دست و قدرت
نماز گزاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است و لیکن غرض تعلیم
و تنبیه بر جواز در یکجامه نیز مستحب است چنانکه جایز گردد نه بطریق تهاون و تساهل رواه
البخاری وعن ابی بن کعب از مشاهیر صحابه و عظمای ایشانست کاتب وحی و حافظ
قرآن مناقب او بسیار است و امیر المومنین حضرت عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین
میخواند قال گفت الصلوة فی ثوب الواحد سنة نماز گزاردن در یکجامه سنت و
طریقه مسلوک است در دین و جایز است چنانکه گفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم
ما که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لا یعاب علینا و عیب گرفته نمیشد بر ما فقال
ابن مسعود انما کان ذالک اذ کان فی الثیاب قلة نبود نماز گزاردن در یکجامه مگر وقتی
که بود در جامها کمی فاما اذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی پس چون فراخ گردانید
خدای تعالی ارزاق را پس نماز گزاردن در دو جامه فاضلتر و در ثواب زیاده تر است از
جهت حسن ادب و اظهار نعمت تحسین است رواه احمد باب السترة کار ستره بضم
سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی آنجه مراد اینجا دراز کم از ذراعی نبود و ستره
از گشت و احکام آن در احادیث باید الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یغدو الی المصلی میرفت در
وقت بامداد بسوی مصلای عید والعنزة بین یدیه تحمل و عنزه در پیش آنحضرت برداشته
میشد عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد مقدار سه گز عادت شریف چنان
بود که خادمان شریف از امید اشتند برای مصلحتها و کارها که یکی از آن ستره ساختن است
در نماز چنانکه میگوید و تنصب بالمصلی بین یدیه و ایستاده کرده میشد بمصلای پیش آنحضرت
و ستره ساخته میشد فیصلی الیها پس نماز میکرد آنحضرت بسوی آن رواه البخاری وعن ابی جحیفه
بتقدیم جیم مضموم و حای مفتوحه از صغار صحابه است و در وقت وفاة آنحضرة بحد بلوغ رسیده

بود و لیکن

بود و لیکن شنیده است از وی و امیر المومنین علی او را بیت المال کوفه گذاشته بود قال
رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکه در مکه و هو بالا
بطح و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک بمکه در راه منا و از محصب و
بطحا نیز گویند و مکرر انرا بطحا گویند بجهت آن ورا آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ابطحی خوانند و ابطح
بمعنی سیل آب که در وی سنگریزهای خورد بود فی قبة حمراء من ادم بود آنحضرت در خیمه سرخ از
چرم ادم بفتحتین چرم دباغت کرده شده و رایت بلالا اخذ وضوء رسول الله صلی الله علیه
وسلم و رایت الناس یبتدرون ذالک الوضوء دیدم مردم را که میشتافتند و شتابی میکردند برای
گرفتن آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسی که میرسید و می یافت چیزی از آن آب
مسح میکرد بآن آب و میمالید بر روی خود و باندام خود و من لم یصب منه اخذ من بلل صاحبه
و کسی که نمی یافت از آن آب میگرفت از تری دست یار خود ثم رایت بلالا اخذ عنزة ثم دیدم
بلال را که گرفت عنزه و رکزها پس بگذاشت آنرا در زمین و ستره ساخت و خرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حلة حمراء
در حله سرخ از رداء که خطهای سرخ داشت چنانکه جامه الاجه در دیار ما میباشد نه آنکه مراد جامه
سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراهت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید ان شاء الله تعالی
مشمرا در حالتیکه دامن برزده بود آنحضرت و برداشته که نوشانا از ساق صلی الی العنزة بالناس
رکعتین گزارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و رایت الناس والدواب دیدم
مردم را و چارپایها را یمرون بین یدی العنزة میگذشتند پیش عنزه پس معلوم شد بعد از نصب
ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری در نماز ندارد و گذرندگان اثم نمیشوند متفق علیه وعن
نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از نافع از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم کان یعرض راحلته بود که میخوابانید شتر سواری خود را برابر خود بجانب قبله فیصلی الیها پس
نماز میکرد آنحضرت بسوی راحله و یعرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسران و ضم افصح است
و بضم یا و فتح عین و کسر راء مشدده نیز روایت شده و عرض و تعریض برابر نهادن
متفق علیه انتهی و زاد البخاری از حدیث ابن عباده ما که قلت افرایت اذا هبت الرکاب
گفت نافع گفتم با ابن عمر خبر کن مرا اگر چون برون کرده میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن
چکار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد قال گفت ابن عمر کان یاخذ الرحل بود آنحضرت
میگرفت پالان شتر را فیعدله پس راست مینهاد آنرا مشتق از عدل یا از تعدیل فیصلی
الی آخرته پس نماز میکرد آنحضرت بجانب چوب پسین پالان و آخره بفتحات و کسر خا چوبیکه

نکیه میکنند بان شتران سوار وچون ان چوب بلندی دارد از ان ستره مساحت ولسوی
ان نماز میگذارد وعن طلحة بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع
احدکم بین یدیه وقتی که بنهد از یکی از شما پیش خود موخرة الرحل مانند پس بالان شتر
ومؤخرة الرحل مانند پس پالان شتر ومؤخره بضم میم وسکون همزه وکسر خا وفتح ان وبضم میم
وفتح همزه وتشدید رای مشدده بمعنی اخره که در حدیث سابق گذشت واخر فصیح تر از موخره
است ما انکه گفته اند که ظاهر انست که لفظ آنحضرت اخرة الرحل است وراوی بلغة خود موخره
الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت وآنحضرت افصح قریش
است صلی الله علیه وسلم فلیصل پس باید که نماز بگذارد ولا یبالی من مر وراء ذالک وباک
ندارد کسی را که بگذرد پیش ان ستره وقطع نمیکند خشوع او را وباک ندارد کسی را که بگذرد
پیش ان ستره وقطع نمیکند خشوع او را وباک ندارد کسی که بگذرد واثم نمیگردد رواه مسلم و
عن جهیم بضم جیم وفتح ها وسکون تحتانیه ومیم وی صحابی معروفست خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانده تا امارت
معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند
گذرنده پیش مصلی چه گناه است بروی لکان ان یقف اربعین هر آینه باشد ایستادن او و بگذ
از پیش مصلی تا چهل چیز از ان ترین بیه بهتر مر او را که گذشتن وی از پیش مصلی قال ابو
النضر بضاد معجمه که یکی از رواه این حدیث است از ابی جهیم لا ادری قال دریغی یا ابم که گفت اربعین
یوما چهل روز یا شهرا او سنة یا گفت چهل ماه یا چهل سال است واز احادیث دیگر معلوم
میشود که چهل سال گفته وبمبالغه محمول است متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابی سعید خدری گفت آنحضرت اذا صلی احدکم
الی شیء یستره من الناس چون نماز بگذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را مردم یعنی ستره برپا
کند که حایل کرده میان وی ومردم فاراد احد ان یجتاز بین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش
وی یعنی میان وی وستره فلیدفعه پس باید که براند ودور کند او را فان ابی فلیقاتله
پس اگر سرکشی کند ودور نگردد پس باید که کشش کند با وی ودر روایتی فلیقتله پس باید که
بکشد او را واین مبالغه است در دفع وطرد وگفته اند اگر بحری دفع کند جایز است دفع
کردن بان ناکاه وکشته شود بمیرد قصاص واجب نگردد ودر دیت اختلافست فانما
هو شیطان زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار کننده که قطع خشوعست یا مراد شیطان
انس است چه شیطان بر جن وانس است هر دو اطلاق می یابیم ومردم شریر را شیطان انس گویند
لفظ البخاری این لفظ بخاریست ولمسلم معناه ومر مسلم را معنی اوست ولفظ او دیگر است

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب
می برد و باطل می کرداند نماز را زنی که از پیش مصلی بگذرد وچه این سه چیز وجه عن آن واحادیث که وارد
شده است دران جهانکه این حدیث وجز ان محمولست بر مبالغه وتاکید در نصب ستره وبامر اد قطع
خشوع وحضور در صلوة است که بر صلوة وروح اوست بامر اد انست که نزدیکست که قطع
شود بجهة شغل دل مصلی بدان وتخصیص این سه چیز بذکر از جهة شده شغل است دران اما در زن
خود ظاهرست واما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مر او را وانجا که استحباب تعوذ
از شیطان نزد نهیق حمار دلالت دارد بران واما کلب از غلط نجاست وی وبعضی بر انند که
مرور زن حایض وسگ سیاه قاطع است واین قول را بعایشه وابن عباس نسبت میکنند و
عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم گفت عایشه بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل نماز میگذارد در شب وانا معترضة بینه وبین القبلة ومن
بر پهنا افتاده بودم میان آنحضرت ومیان قبله کاعتراض الجنازة همچو بر پهنا افتادن جنازه
میت در پیش نماز گذارنده کان اشارتست بانکه تمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه
وبا وجود آنحضرت نماز میگزارد پس معلوم شد که پیش امدن در نماز قطع نمیکند نماز را متفق
علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان روایتست از ابن عباس گفت پیش آمدم
من سواره بر ماده خری واتان بفتح همزه وکسر نیز آمده وحمار مذکر ومونث هر دو گویند بان
مخصوص است باتی واتانة نیز آمده ودر ذکر اتان اشارتست بانکه چون مرور ماده
خر قاطع نباشد مر او را مرا نیز نخواهد بود وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام ومن دران روز تحقیق
نزدیک شده بودم مدت بلوغ را ورسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس
یعنی میگذارد نماز با مردم در منی بر سبیل بغیر جدار بسوی دیوار که ستره میشد مرت
بین یدی بعض الصف فنزلت پس گذشتم من پیش بعضی صف نماز پس فرود آمدم
وارسلت الاتان ترتع ودخلت فی الصف ورها کردم ماده خر را که بچرد ودر آمدم در صف نماز
فلم ینکر ذالک علی احد پس انکار نکرد از من هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خر پیش صف
نماز امدن وماده خر را در پیش صف سر دادن از جهة عدم قطع اتان صلوة را از جهة عدم
بلوغ من اگرچه قریب بدان شده بود متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم چون نماز بگذارد یکی از شما فلیجعل تلقاء وجهه پس باید
که بگرداند در مقابل روی خود شیئا چیزی از جنس دیوار یا درخت وستون وجز ان فان
لم یجد فلینصب عصاه پس اگر نیابد چیزی که بگرداند از مقابل خود پس باید که ایستاده کند عصای

حقور او بکلانماز ادر زمین اگر زمین سخت بود نهد عصا را بران طولا نه عرضا تا بر مثال خط باشد
بود فان لم یکن معه عصا فلیخطط خطا ثم لا یضره ما مر امامه پس اگر نباشد با وی عصا پس
باید که بکشد خطی را در زمین ستر زیان نماز دو در چیزی که بگذرد در پیش وی در قطع خشوع رواه
ابوداود و ابن ماجه بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی
از متاخرین مشایخ ما نیز قایل شده و نزد اکثر مشایخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست امام محمد گفته
الخط لیس بشیء و شافعی نیز در قول جدید از ان نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب
ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید تمیز نمی شود و مختار
صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی باتباع و فی الجمله ظهوری
و امتیازی هم دارد موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میگردد بعد از ان اختلاف در
خط است نزد بعضی بر شکل هلال معتبر و نزد بعضی طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا
و مختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل بن ابی حثمه بفتح مهمله و سکون
مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت انصاری است مات فی امارة معاویه
مرا و را چند حدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمه
نام برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نحن فی بادیة لنا بودیم بادیه که مارا
و معه عباس و همراه آنحضرت عباس بود عرب را رسم است که از شهر برایند در بادیه خیمه زنند و منزل
سازند و چند گاه آنجا بگذرانند و هر جماعه را بادیه معین و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس
آنحضرت در بادیه که اهل بیت است عباس آمده بود و عصا و حرز آن و از اینجا معلوم شود که ستره
نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرگاه مردم بود حمارة لنا و کلبة و خری که
مارا بود و سگی نیز بود تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا
و ما فما بالی بذلک پس باک نداشت آنحضرت بان و تا در حماره و کلبه برای تانیث است
یا برای وحدة رواه ابوداود و النسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم و لا یقطع الصلوة شیء و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از انچه بگذرد در پیش مصلی و
درؤا ما استطعتم فانما هو الشیطان و دفع کنید برانید بقدری که توانید زیرا که نگاه داشت
زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابوداود الفصل الثالث عن عایشة رضی الله عنها
قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت عایشه بودم میخواب میکردم پیش پیغمبر خدا
صلی الله و رجلای فی قبلته و حال انکه هر دو پای من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او
فاذا سجد غمزنی پس چون میخواست که سجده کند زد میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس

بکشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای خود و اذا قام بسطتهما و چون می ایستاد میکشادم و دراز می
کردم پایها را قالت گفت عایشه و البیوت یومئذ لیس فیها مصابیح و خانهای مدران ایام
نبودند در آنها چراغ گویا این اعتذار است از دراز کردن عایشه پایهای خود را در سجده گاه
آنحضرت اما دراز کردن عایشه رضی الله عنها پایها را با بدوم بعد از عزم آنحضرت پایها را شاید
که گمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا نمیایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را دست داد
در خواب پیدا شده والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لو یعلم احدکم ما له اگر بداند یکی از شما که چه مراد است از گناه فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن
وی از پیش برادر مسلمان در نماز معترضا فی الصلوة در پیش رونده در نماز کان لان یقیم مایة
عام خیر له باشد هر آینه ایستادن او صد سال بهتر مر او را من الخطوة التی خطا از گامی که می زند
از رواه ابن ماجه وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار
بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی چه وزر است از گناه کان ان
یخسف به خیرا له هر آینه باشد که این فرو برده شود او در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه از
گذشتن وی از پیش مصلی و فی روایة و در روایتی بجای خیرا له اهون علیه آمده یعنی باشد ایستادن وی
او صد سال آسان تر بر وی رواه مالک وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة فانه چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس بدرستی که
یقطع صلوته الحمار قطع میکند نماز او را گذشتن خر و الخنزیر و الیهودی و المجوسی و المرأة
و گذشتن خوک و جهود آتش پرست و زن و تاویل این در فصل سابق گذشت و تجزی
عنه اذا مروا بین یدیه و بسنده میکند این مذکوره از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی
علی قذفة بحجر ریگ سنگ اندازی و گفته اند مراد بان رمی حجار است درج و مقدار ان سه ذراع
گفته اند رواه ابوداود باب صفة الصلوة باب در وصف کردن نماز و بیان کردن
صفات آنکه چگونه باید گذارد و ارکان و اجزای آن جهت و از اینجا لازم باید که انچه خارج
از حقیقت نماز است بیان کند صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات
خواهد بود الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله
صلی الله علیه و سلم روایت است از ابی هریره که در آمد در مسجد و حال انکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گذارد آمد و در وی
رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد نزد پس سلام آنحضرت
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و علیک السلام ارجع فصل

کرد مصلای خود پس بگذار نماز فانک لم تصل زیرا که بدرستی که تو نگذارده نماز را فرجع پس باز گشت
آن مرد فصلی پس بگذارد نماز را بار دویم بهمان طریق که گذشت گذارده بود ثم جاء فسلم پس باز آمد پس
سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد پس بگذار
نماز را زیرا که تو نگذارده نماز را فقال فی الثالثة پس گفت آن مرد در کرهٔ سیوم او فی التی بعدها یا در
کرهٔ که پس از سیوم است یعنی در کرهٔ چهارم علمنی بیاموزان مرا یا رسول الله نماز را چگونه بگذارم
پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز در تعلیم کرد او را نماز در تعلیم وضو و استقبال را نیز بر آن افزود که
عمده تر و وجوب ترین شرایط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء
چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام رسان تازه کن وضو را ثم استقبل القبلة پس رو
آر بجانب قبله فکبر پس تکبیر گوی ثم اقرا بما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده کرده
از قرآن با تست و محفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری
در رکوع ثم ارفع راسک حتی تستوی قائما پس بر دار سر از رکوع تا آنکه برابر بایستی ثم اسجد حتی
تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در نشستن ثم اسجد پس باز سجده کن حتی تطمئن
ساجدا تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بر دار سر از سجده تا آنکه آرام
گیری از نشستن این نشستن را جلسهٔ استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین
بنشیند و بعد از آن برای رکعت دوم خیزد و فی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم
ارفع حتی تطمئن جالسا آمده که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بر دار سر از سجده دوم
تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسهٔ استراحت نیامده و سخن
در جلسهٔ استراحت حدیث دوم مالک بن الحویرث بیامد ثم افعل ذلک فی صلاتک کلها پس
بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف
بر فرضیت طمانینه در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفی کرد
از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست بر گرد و باز بگذار و این نشان نفی ذات
است که فعل بانتفاء آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه
و محمد واجب است فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند
که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این روایت ابو داود و ترمذی و نسائی
آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه
نقصان وجوب و سنت است که فعل آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر
آنحضرت نماز آن مرد را از برای آن بود تا بکراهت و نقصان واقع نشود نه بجهت آنکه باطل

و معدوم بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و او را باز داشتی و نگذاشتی که او را تا آخر بعض
نماز بگذارد والله اعلم و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم یستفتح الصلوة بالتکبیر شروع میکرد نماز را به تکبیر احرام و القراءة و شروع
میکرد قراءت بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام سوره شده است از
جهت ذکر این کلمه در اول چنانکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و تمام
سوره میدارد و از ینجا لازم نمی آید که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخوانده و اگر مراد عدم جهر به بسمله
باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی بتاویل مگر و از جهة اختلاف در جهر بسمله و کان
اذا رفع راسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما و کان اذا رفع راسه من السجدة لم یسجد
حتی یستوی جالسا و بود چون بر میداشت سر خود را از سجده سجده دویم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد
تمام و کان یقول فی کل رکعتین التحیات و بود آنحضرت که میخواند بعد از دو رکعت التحیات
را و کان یفرش رجله الیسری و ینصب رجله الیمنی و بود که میگسترانید پای چپ خود را فرش خودی
گردانید از وی نشستن را و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو
قعدهٔ اولی و اخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابی حنیفه و اصحاب او و در حدیث
ابی حمید افتراش در قعدهٔ اولی و تورک در قعدهٔ ثانیه نیز آمده و این قول شافعی است و نزد امام
مالک تورک است در هر دو قعده و نزد بعضی مالکیه افتراش در هر دو قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابو
حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است اخیر آن تورک است و اگر یک
تشهد است افتراش است و هر چهار امام را در تفصیل دلیلی علیحده است و وجه قول امام
ابو حنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده است که سنت در تشهد
اینست و نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تشهد اینچنین بود بی قید اولی و اخری و جلوس ما
برین طریق که ما اختیار کرده ایم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها ای
اشدها و در بعضی تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده است که افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی
تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده است و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی
طول است و مناسبت با آن اسانی و معنی تورک بر سرین نشستن و در بیجا تورک سداد و صورت
گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگذارد پای چپ
و ایستاده پای راست و بیرون آرد هر دو پای را از زیر راست بجانب راست و بنهد هر دو سرین را
بر زمین و کان ینهی عن عقبة الشیطان و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد از
عقبه بضم عین و سکون قاف اقعاست که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست

کهر دو سرین را بر زمین بچسپاند و استاده کند هر دو ساق و بنهد هر دو دست بر زمین چنانکه سگ
می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و اینمعنی بلفظ
عقبه مناسبتر است و ینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو ساعد
دست خود را بر زمین و قید مرد بجهة آن کرده که زن باید که افتراش کند که آن مستر دیگر است
وکان یختم الصلوة بالتسلیم رواه مسلم و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بالسلام و آن فرض
است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح ذکر کرده شده است وعن
حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابو حمید
صحابی مشهور است از بنی ساعده حدیث وی اجمع احادیث است در بیان نماز آن
حضرت مشهور است بکنیت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است
در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انا اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه آنحضرت را چون
تکبیر احرام میگفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی
است و نزد ما مقابل نرمه هر دو گوش وارد شده و این نیز در احادیث آمده و در بعضی روایات
تا بالاهای گوش نیز آمده و امام ابوحنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی و تطبیق آن روایات
کرده که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان دیگر تا بالاهای گوش و توان گفت که اوقات
مختلف هر یکی بوقوع آمده باشد و الله اعلم واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع میکرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانوی یعنی محکم میگرفت و کشاده میداشت
انگشتان را و گفته که انگشتان را در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور
خود گذارد ثم هصر ظهره پس خم کرد و تا گردانید پشت خود را و بجهید بجانب زمین ناهموار و برابر
ساخت و هصر بصاد مهمله کشیدن و مایل گردانیدن و شکستن فاذا رفع راسه استوی پس
چون بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع برابر و درست استاده حتی یعود کل فقار مکانه
تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فاء فقره بکسر
فاء و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقر بمعنی درویشی مشتق از وست که از کسی گویا ناتوان
پشت شکسته شده است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد مینهاد هر دو دست
خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر مفترش و لا قابضهما نگسترانند دستها را بر زمین و نه گرد کنند
چنانکه اگر خواهد بز غاله خورد از میان آنها را بدر رود و در این حدیث این مذکور شده که از قوه
که بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست است و اول فاضلتر
و مختار اکثر ائمه است و استقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله میداشت سر انگشتان

هر دو پای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت
برای جلسه جلس علی رجله الیسری می نشست بر پای چپ خود و نصب الیمنی و استاده میکرد
پای راست را فاذا جلس فی الرکعة الاخرة پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعده
آخر قدم رجله الیسری پیش می آورد پای چپ خود را و نصب الاخری و استاده میکرد پای دیگر را
که پای راست باشد و قعد علی مقعدته و می نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری وعن
ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة روایت
از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد
نماز را و اذا کبر للرکوع و چون تکبیر می آورد برای رکوع و اذا رفع راسه من الرکوع و چون بر
میداشت از رکوع رفعهما کذلک بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها
و قال میگفت سمع الله لمن حمده شنید خدا هر کسی را که ستود او را یعنی پسندید بطریق جواب
نمود ثنای او را و دعای او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست حمد مخصوص نیست حمد یعنی
هر حمدی که گویند و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پدید کننده همه چیز و همه کس تویی یا حمد
گفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو کسی ثنا نتواند گفت و گوهر این را ازجا نکو
باید کس نتواند سفت مه ما را چه حد حمد و ثنا تو بود هم حمد و ثنا تو سزای تو بود و در
روایتی زیادة اوربنا لک الحمد نیز آمده و از حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید
نزد امام ابو حنیفه این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت
کرد از میان امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز کند تا از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون
نگردد و کان لا یفعل ذلک فی السجود رفع یدین را در سجده یعنی در وقت بر برداشتن
از سجده رفتن بسجده و بعضی شافعیه از این ترک کنند اما مختار نسبت که نکنند و آنچه بصحت
رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن بر رکوع و بر داشتن از آن و در
غیر این سه موضع نبوده زیدیه کذا فی سفر السعادة متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر رضی الله
عنهما کان اذا دخل فی الصلوة روایت از نافع مولا ابن عمر که عمر بود چون می در آمد
در نماز و شروع میکرد در آن کبر و رفع یدیه تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست
خود را و اذا رکع رفع یدیه و چون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را و اذا قام من
الرکعتین رفع یدیه و چون می استاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را و اذا
رکع رفع ذلک ابن عمر الی النبی ورفع کرده است این حدیث را ابن عمر به پیغمبر صلی الله علیه و سلم
یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که از آنحضرت

بحضرت رسول بکنند از قول وفعل وانچه از اصحاب امدا ازا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت
رواه البخاری وعن مالک ابن الحویرث قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت برمیداشت هر دو دست خود را حتی یحاذی
بهما اذنیه تا انکه مقابل میکرد هر دو دست خود هر دو گوش خود را واذا رفع راسه من الرکوع
وچون برمیداشت سر خود را از رکوع فقال پس میگفت سمع الله لمن حمده فعل مثل
ذلک میکرد مانند ان یعنی برمیداشت هر دو دست را محاذی هر دو گوش را متفق علیه وانکه
برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما وشافعیه واحادیث و
اثار در هر دو جانب امده وقدر تحقیق در وی انست که هر دو بوده است کاهی این و
کاهی این واز اصحاب هر کس انچه دیده روایت کرده است یا رفع در ابتدا بوده است و در
اخر منسوخ گشته وانانکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرایع اسلام
واحکام ان ومتفق بود احوال رسول خدا را وملازم انحضرت بود در حضر وسفر از ان نمیکرده
ظاهر احتمال ثابت نیست واز امیر المومنین علی مرتضی نیز عدم رفع روایت میکنند واگر فرضا
هر دو بود عدم رفع راجح است با انکه وی از جنس سکونت که مناسبت بحال صلوة
که خضوع وخشوع است وکلام درین مقام واسع است جمله ازان در شرح سفر السعادت
ذکر کرده والله اعلم وعنه انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وهم از مالک بن الحویرث
که وی دید انحضرت را که نماز میگذارد فاذا کان فی وتر من صلوته پس چون میبود در طاق
از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت وسه رکعت حتی یستوی قاعدا ای ایستاد تا برابر می نشست
یعنی برداشتن از سجده می نشست پس ازان برمیخاست رواه البخاری وابن
جلسه استراحت است که شافعیه بدان قایلند ونزد ایشان سنت است وکیفیت
جلوس در قعده اولست وبعد از جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده برمیخیزند ونزد
امام ابو حنیفه وامام احمد بروایت مختار ان از جهت عذر وحاجت بود بکبر سن وبعد ان
پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت ومتمسک امام شافعی انچه گفت وترمذی
گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است وعمل بروست نزد اهل علم وبعضی قایلند
بعضی از اصحاب ما انتهی ودلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی اورده است گفت
که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست بر صدور قدمین یعنی بی انکه بنشیند واگرچه
بعضی طرق این حدیث ضعیف است ولیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام
وابن ابی شیبه از ابن مسعود اورده که وی برمیخاست در نماز بر صدور قدمین خود بی انکه بنشیند

وارعا

واز علی وعمر وابن عمر وابن الزبیر همچنین آورده واز نعمان بن ابی عباس آورده که دریافتم بسیاری
از اصحاب را که چون برمیداشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی وثالثه برمیخاستند هم
چنانکه بودند بی انکه بنشینند ودیگر اخبار واثار درین باب بسیار است واگر بعضی احادیث
واخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن وضرورت خواهد بود وعن وایل ابن حجر انه رای
النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از وایل بن حجر که صحابی مشهور است واز ملوک
یمن بود در پیش انحضرت معزز بود واحوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامی
که در آمد در نماز وتکبیر وتکبیر بر آورد ودر صحیح مسلم بی واو است کبر ثم التحف بثوبه پیچید
پیچید ودر گرفت دستها را بجامه خود ظاهر انست که برد پیچید ودر آورد وبعضی گفته اند
که شاید که بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری نهاد دست راست خود را بر دست
چپ ونهادن دست راست بر چپ وزیر ناف نهند یا برابر سینه واحادیث در هر دو
امده وگفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست ودر انچه سنت است نهادن
دست راست بر چپ وزیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده ویقین نه چون چنین
بود امام ابو حنیفه انچه معهود معتاد است در شاهد اختیار کرده وان تحت سره است فلما
اراد ان یرکع پس هنگامی که خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست
را از جامه ثم رفعهما وکبر فرکع پس برداشت دستها را وتکبیر گفت پس رکوع رفت واز ینجا معلوم
میشود که دستها را در وقت برداشتن وتکبیر گفتن از جامه وابستن بیرون باید آورد فلما
قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه بیرون آورد هر دو دست را فلما سجد سجد بین
کفیه پس چون سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست
داشت رواه مسلم سهل بن سعد صحابی مشهور است اخر من مات بالمدینه قال
کان الناس یومرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة وبودند مردم
که امر کرده میشدند بنهادن مرد دست راست بر ذراع چپ در نماز یعنی چپ در نماز یعنی قرب
بذراع چون دست را بر دست یا بر بند دست ومینهادند ناچار نزدیک بذراع واقع
میشد نه که بر ذراع نهند چنانکه اصلا بر دست نهاد وقید رجل اتفاقیست والمراد رانیز همین
حکمت رواه البخاری وعن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام
الی الصلوة گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون می ایستاد مراد تکبیر تحریمه
است بنماز یکبر حین یرکع بعد ازان تکبیر میگفت در وقتی که برکوع میرفت ثم یقول سمع

الله لمن حمده حين يرفع صلبه من الركوع در وقتي كه بر ميداشت استخوان پشت خود را از ركوع
ثم يقول وهو قايم پس ميگفت و حال انكه وي ايستاده است ربنا لك الحمد ثم پس ميگفت
حين يهوي در وقتي كه فرو ميرفت يعني براي سجده ثم يكبر حين يرفع راسه پس تكبير ميگفت
در وقتي كه سر بر ميداشت از سجده دوم ثم يفعل ذالك في الصلوة كلها پس ميكرد انچه مذكور شد
در نماز همه نماز حتي يقضيها تا انكه ادا ميكرد نماز را ويكبر حين يقوم من الثنتين من الجلوس
و تكبير ميگفت در وقتي كه مي ايستاد از دو ركعت از قعده اولي و در اين حديث ذكر تسبيح است در
اوقات احوال نه رفع يدين متفق عليه وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم افضل الصلوة طول القنوت بهترين نماز نمازيست كه در وي درازي قنوت
و قنوت بمعني قيام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سكوت امده و مراد اينجا قيام داشته اند
پس معلوم شد كه طول قيام در نماز افضل است زيرا كه در وي مشقت و خدمت و طاعت
بيشتر و ظاهر است و علما را اختلافست كه قيام در نماز فاضل تر است يا سجود اين حديث
متمسك طايفه است كه ميگويند كه قيام افضل است از سجود و مذهب حنيفه نيز همين
است و اين مبحث در شرح سفر السعادت بتفصيل ذكر كرده شده است فليطلب ثمه
رواه مسلم **الفصل الثالث** عن ابي حميد الساعدي قال في عشرة من اصحاب النبي گفت
ابو حميد در ميان ده كس از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم انا اعلمكم بالصلوة النبي
من دانا ترم در ميان شما بكيفيت نمازي كه پيغمبر گذارده صلى الله عليه وسلم و از اينجا معلوم
ميشود كه اگر كسي دعوي اعلميت كند بحكم واقع براي مصلحت نه بغرض نفساني درست باشد
قالوا گفتند آن جماعه از اصحاب پس ايشان اين دعوي كرد فاعرض پس چون دعوي
ميكني كه تو دانا تري عرض كن بر ما و ظاهر كن تا ما بدانيم كه صحيح است دعوي تو و مستفيد
شويم از تو قال كان رسول الله گفت بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة رفع
يديه حتي يحاذي بهما منكبيه چون مي ايستاد براي نماز بر ميداشت هر دو دست را تا انكه برابر ميكرد
انهارا بهر دو دوش خود ثم يكبر پس تكبير ميگفت اين حديث صريح است در تاخير تكبير تحريمه
از رفع چنانكه مذهب امام ابو حنيفه است ثم يقرء پس قراءت ميكرد ثم يكبر و يرفع يديه حتي
يحاذي بهما منكبيه پس تكبير ميگفت بر ميداشت هر دو دست تا برابر ميكرد انهارا بهر دو
دوش ثم يركع ويضع راحتيه على ركبتيه پس ركوع ميكرد و مينهاد هر دو كف دست خود را
بر هر دو زانوي خود ثم يعتدل پس اعتدال ميكرد در ركوع بعد تفسير اعتدال ميگويد فلم يصب را
سه ولا يقنع يصوب بضم يا و فتح صاد مهمله و كسر باي مشدده ولا يقنع بضم يا و سكون قاف

دكردن

وكرنون پس پايان نميكرد سر او نه بر ميداشت بلكه برابر و هموار ميداشت بلكه هموار ميداشت
پشت سر او وسط است كه اعتدال بمعني اطمينان دانو چنانكه در جلسه ميان هر دو سجده و جلسه
استراحت خواهد گفت وقال يصون راسه ولا يقنع جدا دارند و اين معني در روايت ابن حبان
مسلم لا يصوب بي فاظاهر ترست و در لفظ يعني تحقيق هست كه در شرح ذكر كرده است ثم رفع
راسه فيقول پس بر ميداشت سر خود را پس ميگفت سمع الله لمن حمده و اين حديث ذكر ربنا لك الحمد
ربنا لك الحمد نيافت ثم رفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه معتدلا پس بر ميداشت هر دو دست
خود را تا دوشهارا ثم يقول پس ميگفت الله اكبر ثم يهوي الى الارض ساجدا پس مي افتاد
بجانب زمين براي سجده فيجافي يديه عن جنبيه پس دور ميداشت هر دو دست را از هر دو پهلو
و يفتح اصابع رجليه و دو تا ميكرد انگشتان پاي وقت نشستن و اصابه الدين كذا في الشرح
ثم يرفع راسه پس بر ميداشت سر از سجده و يثني رجله اليسري و دو تا ميكرد يعني ميگسترانيد پاي
چپ خود را فيقعد عليها پس مي نشست بران ثم يعتدل حتى يرجع كل عظم في موضعه
پس اعتدال و اطمينان ميكرد درين نشستن تا انكه باز ميگشت هر استخوان بجاي خود ثم يهوي
پس ميرفت ثم يصنع في الركعة الثانية مثل ذالك پس ميكرد در ركعت دوم مانند انچه
كرد در ركعت نخستين مراد اكثر انست از جهت عدم استفتاح ثم اذا قام من الركعتين پس
چون مي ايستاد بعد از دو ركعت بعد از قراءت تشهد و ذكر آن درين روايت نيست ليكن
در روايت ديگر ابي داود ذكر كرده باين كبر و رفع يديه حتي يحاذي بهما منكبيه تكبير گفت و بر داشت
هر دو دست را تا مقابل دو دوش كما كبر عند افتتاح الصلوة چنانكه تكبير گفته بود اول نزد شروع
كردن در نماز ثم يصنع ذالك پس ميكرد انچه مذكور شد في بقية صلوته در باقي نماز خود حتي اذا
كانت السجدة التي فيها التسليم تا انكه چون ميبود سجده دوم از ركعتي كه بعد از وي تشهد
است و در وي سلام است اخرج رجله اليسري بيرون مي اورد پاي چپ خود را وقعد متوركا
على شقه الايسر و مي نشست بر سرين بر جانب چپ ثم سلم پس سلام ميداد قالوا صدقت گفتند
ان صحابه كه در ميان ايشان گفته بود كه دانا ترم بنماز انحضرت صدقت راست گفتي هكذا كان يصلي
همچنين بود انحضرت كه نماز ميگذارد و ظاهر اين عبارت دلالت دارد بر انكه ايشان نيز عالم بودند باين
تفصيل مذكور بودند پس دعوي اعلميت از ابي حميد رضي الله عنه درست نباشد پس حمل ان
بايد كرد كه تصديق ايشان مر او را از جهت وثوق بخبر اوست والله اعلم رواه ابو داود والدارمي
وروى الترمذي و ابن ماجه معناه وقال الترمذي هذا حديث حسن و اين حديث در سفر السعادت
الصحيح ابن حبان و مسلم نيز روايت كرده است و في رواية الا لابي داود و من حديث ابي

حمید ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه ودر روایتی مر ابی داود را از حدیث ابی حمید اینچنین آمده
که بعد از رکوع کرد پس نهاد هردو دست را بر هردو زانوی کانه قابض علیهما گویا که وی بچنگ گرفته
است هردو زانو ووتر یدیه ووتره ساخت هردو دست وتوتیه بر زه کردن کمان را گویند یعنی دور کرده
مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشته شد وپهلوها مشابه کمان براه زه کند چنانکه
گفت فنحی هما عن جنبیه پس دور داشت مرفقین را از هردو پهلوی خود وقال وگفت ثم سجد
پس سجده کرد فامکن انفه وجبهته الارض پس متمکن وثابت گردانید بینی خود را وپیشانی خود
بر زمین ازینجا معلوم میشود که در سجده بینی وپیشانی هردو باید کرد وآنحضرت بر همین مواظبت
میکرد واحادیث نیز متعاضد متوافق اند بران واگر بر یکی ازین اقتصار کند جایز است نزد امام
ابو حنیفه اما مکروهست ودر روایتی بجبهه تنها مکروه ونزد صاحبین جایز نبود ودر حدیث آمده است
که سجده بهفت عضو باید ودر روایتی بهفت استخوان روی ودو دست ودو زانو ودو پای و
در حدیث صحیحین بجای روی پیشانی واقع شده وتحقیق آن در باب السجود بیاید ونحی یدیه
عن جنبیه ویکسو داشت هردو دست خود را یعنی مرفقین را از هردو پهلوی خود ووضع
کفیه حذو منکبیه نهاد هردو کف دست را در خود دوش وفرج بین فخذیه وگشاده کرد میان هردو
ران خود غیر حامل بطنه علی شیء من فخذیه بار ننهد شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه
فارغ شد از هردو سجده ثم جلس پس نشست فافترش رجله الیسری پس بگسترانید پای خود
را واقبل بصدر الیمنی علی قبلته وپیش داشت پشت پای راست بر قبله خود واین
سنت ثم اشاره داشتن اوست ووضع الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری علی رکبته و
نهاد کف دست خود بر زانوی راست خود وکف دست چپ را بر زانوی چپ خود
واشار باصبعه یعنی السبابة واشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود
که سبابه است برداشتن آن در نفی ونهادن در اثبات وسبابه انگشتی که میان انگشت
زانست واو را سبابه گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید وعرب در وقت دشنام
اشارت بدان کنند واین رسم جاهلیت است ودر اسلام از مسبحه وسباحه گویند که درو
توحید بدان اشاره کنند ودرین اشاره بیجان کرده است بتوحید باری تعالی متضمن سب و
شتم شیطان نیز هست کذا قیل وفی اخری له ودر روایت دیگر ابی داود اینچنین آمده که واذا
قعد فی الرکعتین وچون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد اول قعد علی بطن قدمه
الیسری ونصب الیمنی می نشست بر کف پای چپ خود ونصب الیمنی واستاده می
کرد پای راست را واذا کان فی الرابعة وچون نبود در رکعت چهارم در رباعیت وحکم کرد

بجدور

سوم در ثلاثی نیز همین خواهد بود افضی بورکه الیسری میکرد وسرین ماند بر چپ را بسوی
زمین واخرج قدمیه ناحیة واحدة وبرون آورد هردو پای خود را از یک جانب راست وعن وایل
بن حجر انه رای النبی صلی الله علیه وسلم حین قام الی الصلوة رفع یدیه روایت از وایل
بن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهورست از ابن ملوک یمن بود بشرف اسلام مشرف شده و
نزد حضرت رسالت معزز ومکرم گشت که وی دید آنحضرت را بهنگامی که ایستاد بنماز بر داشت
هردو دست خود را حتی کانتا بحیال منکبیه تا آنکه میشدند در مقابله هردو دوش وی وحاذی
ابهامیه اذنیه برابر میکرد هردو انگشت نر خود را ابرو وگوش خود را ثم کبر پس تکبیر میگفت ودرین
حدیث نیز موافق مذهب امام ابو حنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه ابو داود وفی روایة
له ودر روایتی مر ابی داود را یحاذی بابهامیه اذنیه اینچنین آمده که یرفع ابهامیه الی شحمة
اذنیه بر میداشت هردو انگشت نر خود را بسوی نرمه گوش خود وعن قبیصة بفتح قاف
وکسر با هلب بضم ها وسکون لام وبعضی گفته اند صواب بفتح حا وکسر لام است تابعی
ثقه است وپدر او صحبت است قدوم او در وقت بر آن حضرت وکل بود پس آنحضرت
دست مبارک خود فرود آورد در سرش برویید موی او وهلب بضم سوم را گویند واهلب
موی دار واین لقب اوست ونام وی یزید بن عدیست وبعضی گفته اند سلام وصحیح
قول اولست عن ابیه روایت میکند از پدر خود که هلب است قال گفت بدر روی کان
رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یؤمنا امامت میکرد مارا فیاخذ شماله بیمینه پس میگرفت
دست چپ خود را بدست راست خود رواه الترمذی وابن ماجه وعن رفاعة بکسر را بن
رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است بدریست وپدر او از نقبا
ووی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع است ووی اول کسی است که ایمان آورد از
قبیله خزرج وحاضر شد عقبه اولی را وبود با علی رضی الله عنه ودر حرب جمل وصفین قال
گفت جاء رجل آمد مردی فصلی پس نماز گذارد فی المسجد در مسجد ثم جاء فسلم علی النبی صلی
الله علیه وسلم پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال النبی پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل باز گردان نماز خود را زیرا که هر آینه تو
تو نماز نکرده فقال علمنی گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله کیف اصلی چگونه نماز گذارم
قال اذا توجهت الی القبلة فرمود آنحضرت چون روی بجانب قبله کنی پس تکبیر بگو ثم اقرأ
بام القرآن پس بخوان سوره فاتحه را وما شاء الله ان تقرأ وبخوان آنچه را یعنی سورة دیگر را
با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی یعنی هرچه که بخواهی تو وچون خواست بنده بنجوانست حق

بمناشد و باین عبارت میکویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک پس چون
رکوع کنی پس کردان هردو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و مکن رکوع تمام
و ظهرک و محکم کن و قرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را فاذا
رفعت فاقم صلبک پس چون برداری سر را از رکوع پس راست کردان استخوان
پشت خود را و رفع راسک و بردار سر خود را یعنی راست بایست حتی یرجع العظام
الی مفاصلها تا انکه باز کردانند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جایهای خود
فاذا سجدت فمکن السجود پس چون سجده کنی پس قرار کن و اطمینان کن برای سجود فاذا
رفعت فاجلس علی فخذک الیسری پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی
قدم چپ خود و احتمال دارد که این را بعد از سجود دویم کویند پس مراد جلسه استراحت باشد و احتمال
دارد که مراد در برداشتن از سجده اولی باشد و بر هر تقدیر اختصاری در کلام کرده ثم اصنع
ذالک فی کل رکعة و سجدة پس بکن این مذکور در هر رکوع و قومه و سجده و جلسه هذا لفظ
المصابیح این لفظ مصابیح است رواه ابو داود مع تغییر یسیر روایت کرد ابو داود باندک
تغییری و روی الترمذی والنسائی معناه مضمون الحدیث روایت کرده است ترمذی والنسائی
معناه الحدیث روایت کرده است ترمذی والنسائی یعنی این مضمون همان حدیث ابی
هریره است که در اول باب کذشت باختلافی که در بعضی الفاظ واقعست و مباحث و
تحقیق همانست که مذکور شد و فی روایة الترمذی و در روایتی مر ترمذی را چنین بود آمده که
قال کفت آنحضرت برای تعلیم امر دو اذا قمت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی
بسوی نماز پس وضو کن کما امرک الله چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو ثم
تشهد پس از ان کو فاقم پس اقامت کو و بعضی از تشهد قرائت شهادتین مراد داشته
اند که خواندن بعد از وضو فضیلتی کثیر دارد و اقامت برپا داشتن و نماز کذاردن آن فان
کان معک قرآن پس اکر باشد با تو و در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان والا و اکر
نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از ان فاحمد الله پس حمد بکو خدای تعالی را و کبره و بکو بزرکی
یاد کن او را و هلله و تهلیل کن و توحید کن او را و ازینجا معلوم میشود که هر کرا قرآن یاد نداشته باشد
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و نادر آمدن وقت
نماز فرصت یاد کرفتن قرآن نشد و ذکر و تسبیح و تهلیل بکند و نزد بعضی از شافعیه هفت
ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر امر دین تو مسلم بود و هنوز احکام شرایع
تمام نیاموخته بود و ازینجا بود تقصیری در ادای نماز که ینبغی ثم ارکع پس تر رکوع وعن الفضیل

بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولاد عباس است و او را مناقب بسیار است
کنیت او ابو محمد است و بعضی کفته اند عبد الله وفات یافت در زمان امیر المؤمنین در طاعون
عمواس سنه ثمان عشرة و بعضی کفته اند در کذشت در ایام موالیه سنه خمس عشرة والله اعلم الصلوة
مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل است که دو رکعت کذارند چه در روز و چه در شب و امام شافعی
باین اخذ کرده است و نزد امام ابو حنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و نزد
ابو یوسف و محمد در شب دو و در روز چهار چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است
مداومت تحریمه و در عبادت که در وی مشقت بیشتر فاضلتر و انکه فرموده نماند و کان محمول
بر سنت که نماز فرو نباید یعنی بر رکعت نمی باید کذارد و نه انکه افضل است بجهة دلیلی که کفتیم که در
چهار بیشتر است پس وی افضل نباشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو
رکعت کذارده است تشهد فی کل رکعتین التحیات خوانده است در هر دو رکعت التحیات
بیان مثنی مثنی است و تاکید و تخشع و تضرع و تمسکن فروتنی کردن و نیازمندی کردن
در باطن و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر و تمسکن و نامرادی داشتن ثم تقنع یدیک
بعد بر میداری هر دو دست خود را اقطاع داشت دست برداشتن در دعا تقول این
قول ابن عباس است تفسیر کلام آنحضرت و میخواند باین قول خود که ثم این معنی را که ترفعهما
الی ربک بر میداری هر دو دست را بسوی پروردکار خود مستقبلاً ببطونهما وجهک مقابل
کننده و کفهای دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول می
کوی یا رب ای پروردکار من قبول کن دعا مرا و به مطلوب مرا و من لم یفعل ذالک و
کسی که نکند این مذکور را با دعا فهو کذا و کذا پس آنکس با نماز آنکس چنین و چنین است
کنایت از لحوق نقصان و خسارت بحال وی و فی روایة فهو خداج و در روایتی آمده
که نماز وی خداج و ندخداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خا معجمه در اصل بچه
بیش از آمدن زاییدن ناقص الخلقه رواه الترمذی الفصل الثالث عن سعید بن الحارث
بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال لنا ابو سعید الخدری کفت سعید بن الحارث انصاری
که از مشاهیر تابعی است و ثقه است و قاضی مدینه مطهره بود نماز کذارد برای ما یعنی امامت
کرد مارا ابو سعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند کفت تکبیر را حین رفع راسه
من السجود و هنکام برداشتن سر خود را از سجده و حین سجد و هنکام سجده کردن بار
دوم و حین رفع من الرکعتین و هنکام برداشتن سر از دو رکعت و ایستاد برای رکعت
سیوم و قال هکذا رأیت النبی و کفت همچنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری

مقصود آنست که امام جهر کند بتکبیرات سمع الله لمن حمده بران وورا سماعیل که باقی تکبرات بزا امده وگفت بیمار شد ابو هریره یا غایب شد پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث ودر غیر روایت اسماعیل این زیادة نیز امده که جهر کرد ابو هریره و چون برگشت از نماز گفت شما و راکه مردم اختلاف کرده اند در نماز تو که دران جهر کردی بتکبیر پس بمنبر آمد وگفت باک نداریم از شما که اختلاف کنید یکدیگر دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم دران زمان بلند گفتن تکبیر بابت گفتن آن و نمران و غیر از بنی امیه است میگفتند وابو هریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه کذا فی بعض الشروح وعن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة گفت عکرمه که مولی ابن عباس واز فقهای تابعین است نماز گذاردم در پس پیری در مکه وگفته اند که مراد باین پیر ابو هریره است فکبر ثنتین وعشرین تکبیرة پس تکبیر گفت یعنی جهرا بیست و دو تکبیر واین در نماز چهار رکعتی است بضم کردن تکبیر احتیاج و تکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انه احمق مرا ابن عباس را که وی یعنی این شیخ احمق است یعنی جاهل و بیخرد است که جهر میکند بتکبیرات فقال پس گفت این گفت ابن عباس عکرمه را ثکلتک امک بکیر بد ترا مادر تو یعنی واین دعائیست که بقصد زجر و منع کنند وگاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند وحقیقت آن کرد عایم کرامت مراد نیست سنة ابی القاسم محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم رواه البخاری وعن علی بن الحسین رضی الله عنهما مرسلا روایت از امام زین العابدین بن علی بن امام حسین بطریق ارسال قال کان رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوة کلما خفض و رفع تکبیر میگفت در نماز هرگاه که پست میکرد سر خود را چنانکه در وقت رفتن برکوع و سجود و هرگاه که بر میداشت سر را چنانکه در قومه و جلسه فلم یزل تلک صلوته پس همیشه بود بان صفت نماز آنحضرت حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کرد خدا را رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت رواه مالک وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمه بن قیس بن مالک از کبار فقها و مشاهیر تابعین و از یاران ابن مسعود است و علقمه چند کند از تابعین واکثر مخصوص است بسماع از ابن مسعود و اوست و نیز روایت دارد از ابو بکر و عمر و عثمان گفت مارا ابن مسعود الا اصلی بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا نگذارم نماز را با شما چنانکه میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی پس بگذارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة و برنداشت هر دو دست خود را مگر یکبار مع تکبیر الافتتاح یا تکبیر تحریمه یعنی استاذان حدیث کار

علم رفع

عدم رفع یدین امده چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وقال ابو داود پس وهو لیس بصحیح علی هذا المعنی نیست این صحیح برین معنی و ترمذی در باب عقد داود اول در رفع یدین و باب دیگر در عدم رفع ودرین باب این حدیث را اورده وگفته که درین باب از براء بن عازب نیز حدیث ابن مسعود حسن است و باین قایلند بسیاری از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه نیز نقل از عبد الله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نه و جز این حدیث در باب رفع و آثار بسیار است چنانچه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کرده ایم وعن حمید الساعدی صحابی مشهور است انصاری لقی جماعة حافظ صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کان رسول الله پایان از صفها مردی بود فاساء الصلوة پس برگذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر نماز ظهر را فی موخر الصفوف رجل و در صف پایان از صفها مردی بود فاساء الصلوة پس برگذارد نماز را فلما سلم نداه رسول الله پس چون سلام داد آن مرد او را آواز داد و بخواند او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرمود یا فلان الا تتقی الله ای فلان نمی ترسی از خدا و پرهیز نمیکنی از عذاب وی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی که چگونه نماز را میکنی انکم ترون انه یخفی علی شیء مما تصنعون بدرستی که شما گمان میبرید که پوشیده است بر من چیزی از انچه میکنید شما والله انی لاری من خلفی کما اری من بین یدی بخدا سوگند بدرستی که من هر آینه می بینم از پس پشت خود همچنانکه ای من می بینم پیش روی خود رواه احمد بدانکه این دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد و در نیافت که کی رفت منافقان گفتند که محمد میگوید خبر آسمان میرسانم و نمیداند که ناقه او کجاست پس فرمود آنحضرت والله نمیدانم مگر آنچه بدانا اند مرا پروردگار تعالی من که وی در جای چنین و چنانست و مهار وی در شاخ درختی بند شده است و نیز فرموده است که من نمیدانم که در پس این دیوار چیست یعنی بی بدانانیدن حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل و ارفع حالات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم انکشاف حقایق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بران در تجلیات اتم و اکمل بوده باشد و شهود آنحضرت موجب استغراق و غیبت از کاینات نبود چنانکه حال متمکنان کاملین باین اند میباشد و مشایخ می گویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعضی میگویند که میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم الثانقبا بود مانند سوراخ و این سخن غریب است و در روایت صحیح ثابت نه والله اعلم باب ما یقرأ بعد التکبیر باب در بیان چیزی که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه

۲۳۳

ادعیه وارد کار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
سبحانک اللهم و خر آن و آن مستحب است نزد شافعیه در فرایض و نوافل کلا و بعضا و نزد
حنیفه و همچنین در ظاهر مذهب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و بحمدک الی آخر
و هر چه جز این مروی منقولست محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایة
و نزد امام ابو یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است و میان توجیه
که وجهت وجهی است و مختار طحاوی همین است و مصلی مخیر است که توجیه بعد از ثنا
گوید یا قبل از وی و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا **الفصل الاول** ابو هریره قال
کان رسول الله گفت ابو هریره که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یسکت بین التکبیر
و بین القراءة اسکاتة خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی یسکت
بفتح یا و ضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است
بمعنی اول و اسکاته بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بر روایتی ثانی بر قیاس و بر اول
بر خلاف قیاس و مراد بسکوت در ینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر فقلت بابی انت و امی
ابو هریره میگوید پس گفتم من یا حضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله اسکاتک
بین التکبیر و بین القراءة ما تقول میگویی در سیم آخاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت
که جیست چه میگویی و چه میخوانی در ان اسکاتک روایت مشهور نصب است و رفع
نیز روایت است قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات اللهم باعد بینی و بین
خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم بار خدایا دور کن میان من و میان گناهان
من که کرده ام چنانکه دوری کردی میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را
توبه و لم رسیدن بروجه مبالغه و تاکید اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی
پاک گردان دل مرا من الخطایا از گناهان و نا کرده کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه
پاک گردانیده میشود جامه سفید را از چرک در ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب
گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بجهت سفید مبالغه در تنقیه است
که ظهور دنس در روی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشاره بمعنی فطرة که مولود است ادی
زاد بران اللهم اغسل خطایای خداوندا بشوی گناهان که کرده ام بالماء والثلج والبرد و باب
برف و ژاله اشاره بانواع مطهرات و اقسام مغفرت مبالغت در غسل و تنقیت
و ثلج بسکون لام و برد بفتح را متفق علیه **وعن** علی رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
گفت امیر المومنین علی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد

بنماز

نماز و فی روایة و در روایتی بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که کان
اذا افتتح الصلوة بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبّر تکبیر گفت ثم قال پس میگفت وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض روی آوردم بسوی کسی که بشکافت و از عدم بوجود آورده
آسمانها را و زمین را حنیفا مسلما راست دین مایل از باطل بحق و ما انا من المشرکین و نیستم از
کافران انباز کننده جز حق را الحق در عبادت ان صلوتی و نسکی بدرستی که نماز من و عبادت من
و محیای و مماتی و زندگی من و مردن من لله رب العالمین مر خدا راست که پروردگار جهانیانست
لا شریک له نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بذلک امرت و بتوحید
خدای روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام و من ازجمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نماینده
و انقیاد و اطاعت کننده گانم امر حق را چه امر تشریعی و جام او رادی در روایتی چنانچه در
فصل ثانی بیاید و انا اول المسلمین و انا من المسلمین من اول مسلمانانم و گفته اند که این
مخصوص جناب نبوت صلی الله علیه و سلم که اول و سابق است در اسلام بهر که غیر اوست
چه هر پیغام سابق است در اسلام بهر که غیر اوست چه هر پیغمبر سابق است در اسلام بر امت
خود و در قرآن مجید مر آنحضرت امر واقع شده که همچنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن
درست نباید و دروغ بود پس بعضی گفته اند نمازی فاسد گردد و در صحیح آنست که اگر قصد تلاوت
آیة قرآن کند نه اخبار از حال خود فاسد نگردد گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که این جمله اخبر
ندارند و مقصود انشا و تجدید ایمان و اسلام و اظهار انقیاد و استسلام و اظهار رغبت
اطاعت و انقیاد دوار ندوجهی دارد چنانکه خدام نزد ملوک عام و حکم ایشان میگویند هر چه فرمان
شود کسی که امتثال نماید و کردن و اطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار رغبت
رغبت و اطاعت است و اعلم اللهم انت الملک خداوندا تویی پادشاه علی الاطلاق متصرف
در ملک و ملکوت لا اله الا انت هیچ نیست معبودی بحق مگر تو سبحانک و بحمدک ربی و انا عبدک
که تویی پروردگار من و من بنده تو ام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اعترفت
بذنبی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر که بگناه خود معترف آمد بر گاه من می آمرزم او را
فاغفر لی ذنوبی پس بیامرز مرا گناهان مرا جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت بدرستیکه نمی آمرزد گناهان
هیچ کس مگر تو واهدنی لاحسن الاخلاق و راه نما مرا بنیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو واصرف عنی
سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت بگردان از من خلقهای بد را مگر تو لبیک ایستاده گی دارم برای خدمت
تو و مقیم و دایم بران و سعدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دایم والخیر کله بیدیک و نیکویی همه در
قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تا و با و تعظیما اگرچه

۳۴۲

اوبیش اوست و بحقیقت در افزایش نزهت که حق سبحانه در پیدا کردن همه حکمتهاست نزاکت
در مخلوقات است چنانکه گفت سر ما خلق و بعضی گویند معنی انا بک والیک است که نزهت
نزدیک گرداننده بسوی تو که بدان درگاه توان تقرب جست بانیت مر صعود کننده بسوی تو و رسنده
بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک پس وثوق کننده و استواری
کننده ام بتو و التجا آورده ام بسوی تو پاینده ام و ... بتو و بقدرت تو و باز میگردم و برمیگردم بسوی تو پاس قایم
بتو رغبت کننده ام بسوی تو شیخ رحمة الله میفرموده که اینجا حروف مزید بمعنی بر فعلی که مناسب
باشد که تقدیر کنند تبارکت و تعالیت بزرگی در برتری و بلندی توان رسیدن ادراک بکنه ذات و
صفات تو استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو و اذا رکع
قال چون رکوع میکرد میگفت اللهم لک رکعت خدایا برای تو و طاعت تو و رضای تو
رکوع کردم و در رکوع در نفت پشت خم گردانیدم و بک آمنت و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات
کمال تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو بردم خشع لک سمعی و بصری و د
کردم مر ترا شنوائی و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و رگ من تقدیم
مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همچنین عظم بر عصب ...
بود فاذا رفع راسه قال پس چون برمیداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد ای خدا
و پروردگار ما مر تراست ستودن ملأ السموات والارض و ما بینهما برابر اسمانها و زمینها
و چیزی که میان اسمانها و زمین است و ملأ ما شئت من شیء بعد و پری چیزی که خواهی ...
آورد پس از آسمان و زمین است از ممکنات معدوم چون کمال قدرت وی سبحانه اسما
و زمین تمامه مقدورات و ممکنات را در گرفته است همه پاس و ستایش وی برخواهد بود
و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوند
ترا سجده کردم نیز ترا اشارت است با خلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم
و بردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من بان ذات من که کسی را
که پیدا کرد او را و صوره و کسی صورت داد او را یعنی وجه ... تصور صورت کردن
و آفریدن و شق سمعه و بصره و شکافت و شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم
است و چون بصورت شکاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین بزرگ
خدا که نیکوترین پیدا کننده کانست بلکه پیدا کننده اوست تنها و چیزی وی پیدا کننده
نیست و جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصوران میبارند رب العالمین
ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد والتسلیم پس میبود از آخر آنچه میگفت آنحضرت

میان

میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز آنچه
که پیش کرده ام و بجا آنچه را کرده ام ما اسرفت و بجا اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد در
درگذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو دانا تری
بآن از من انت المقدم و انت المؤخر توئی پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان در قربت در
دنیا و آخرت و پس افکننده هر کرا خواهی لا اله الا انت رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم و فی
روایة للشافعی و در روایتی که مر شافعی راست اینچنین آمده که بعد از قول وی و الشر لیس
الیک این کلمات گفت که و المهدی من هدیت و هدایت کرده شده و راه یافته کسیست
که تو هدایت کرده و مقصد رسانیده او را انا بک و الیک شرح این معلوم شد لا منجا منک
نجات و رستگاری از عذاب قهر تو و لا ملجأ الا الیک و نیست پناه و تکیه گاه بسوی جناب
رحمت تو منجی بالفاست و ملجا بهمزه و گاهی نیز این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا
تبارکت بزرگی و عظمی تو و عن انس ان رجلا جاء فدخل الصف روایت از انس که مردی
آمد پس درآمد در صف نماز و قد حفزه النفس و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت
انداخت افزود او را بجهت سخت دویدن وی برای سر نماز اصل حفز بحا و فا مهمله
و زا سختی دفع کردن در شتاب آوردن و برکندن از جای فقال پس گفت الله
اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ستایش بسیار پاک و لطیف و مبارک کا فیه و برکت کرده
شده در وی فلما قضی رسول الله پس هرگاه گذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة
نماز خود را قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات کدام یکی از شما گوینده بود این سخنان را فارم القوم
پس خاموش ماندند این گروه که نماز میکردند و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطایی از ایشان
بوجود آمده که موجب خطاب و عتاب گردیده ارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سکت و در
بعضی روایات ازم بزای معجمه و میم آمده و ازم بمعنی امساک از کلام آمده فقال باز
فرمود آنحضرت ایکم المتکلم بها باز فرمود فانه لم یقل بأسا یعنی زیرا که وی نگفت زیرا که آن
گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و وزر گردد فقال رجل پس گفت مردی جئت
و قد حفزنی النفس آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا النفس فقلتها پس گفتم این کلمات
ذکر تنگی نفس بیان واقعه است و الا در گفتن این کلمات و اعتذار از آن دخلی ندارد
قال لقد رأیت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده فرشته را که
سبقت میکردند و قتال مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد
این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بمصعد قبول در

جناب الهی عز اسمه یقین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی از محققین گفته اند
کهر یکی از جواهر و اعراض را روح مجرد است که بقوم بر پادارنده اوست پس گویا ظاهر
شد ارواح حروف مذکوره که دوازده اند باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف همزات
که اول صورت او حقوظاهر است در لفظ ثانی در لفظ در حفظ چنانکه بیان کرده شده
است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را با عتبار
مکررات الفاظ والله اعلم رواه مسلم **الفصل الثانی** عن عایشه رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا
افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا پاکی یادی
کنم تنزیهی که لایق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بحمدک و تسبیح میکنم تلبیس و مختلط بحمد تو
و ستایش ذات پاک تو پس انجمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد و تبارک اسمک و
بزرگست نام تو و تعالی جدک و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت
و بزرگ شدن در چشم مردم ایضا ولا اله غیرک و نیست اله جز تو رواه الترمذی وابوداود و زرد
کرد اینحدیث را ترمذی و ابوداود از عایشه ورواه ابن ماجه **وعن** ابی سعید روایة کرد ابن ماجه
از ابی سعید خدری وقال الترمذی هذا حدیث لا نعرفه الا من حارثه و گفت ترمذی اینحدیث را
کرمی نشناسیم از اکراز روایت حارثه وقد تکلم فیه من قبل حفظه و تحقیق سخن کرده شده
در حارثه از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مرد نیست که ضبط و حفظ وی حدیث را
قوی نیست بدانکه استفتاح سبحانک اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفا
راشدین وقایلند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری واحمد حنبل واسحاق بن راهو
روایت کرده اند از اعلمای ایمه حدیث و رفته اند بان بسیاری از علمای تابعین و اختیار
کرده ترا امام اعظم ابو حنیفه و جزوی از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب
حدیث آمده از علی و عایشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم وابن عمر و عمل برین
است نزد اهل علم از تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیث از ابی سعید آمده انطریق
حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث انطرف دیگر و تحقیق آنست که استفتاح
بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با دعیه دیگر زیاده نیز بود کلام درینمقام در
شرح زیاده برین واقع شد فلینظر ثمه **وعن** جبیر بن مطعم انه رای رسول الله روایت
از جبیر بن مطعم که قریشی نوافل است از اولاد عبد مناف طاحوال او در مواضع نوشته شده
است که وی دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة میگذارد نماز را از نمازهای فرض

یا نقل

یا نفل قال گفت بعد از تکبیر احرام الله اکبر الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الحمد لله کثیرا سه بار سبحان
الله بکرة واصیلا تنزیه میکنم خدارا بامداد و بگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر
بجهة فضیلت آنهاست که زمان اجتماع ملایکه لیل و نهار اند ثلثا ثا قید اخیرات یعنی این تنزیه
سه بار هست چنانکه آن دو که مذکور شد نما اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پناه میجویم بخدا من
نفخه و نفثه و همزه رواه ابوداود وابن ماجه از نفخ شیطان و نفث وی و همزه مراد بنفخ شیطان
تکبر خود بینیست که آدمی را در وی می اندازد و این معنی را بروی طی آمیعاد و ادر نظر وی بزرگ
می درآرد گویا که در وی میدمد و بر باد میکند و مراد بنفثه بمعنی دم کردنست که بسحر دمیدن افسون
که شیطان آدمی را میکند یا باعث کردن آن میشود در بمعنی مناسب ترست بقول حق سبحانه
من شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفثه شعرات
که میدمد و می اندازد و در نفس آدمی بر آرد از دهان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود
که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانانست و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن مردم بعیب گوی
و طعن و دشنام اند و بعضی گفته اند که بهمز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم
می اندازد چنانکه در قول حق سبحانه تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و
خطرات مراد داشته اند الا انکم یذکر الله الحمد لله کثیرا الکم فی آخره من الشیطان الرجیم زد آت
کرد اینحدیث را ابوداود وابن ماجه ذکر کرد لفظ والحمد لله کثیرا را و ذکر کرد در آخر حدیث
لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه جز نقل
میکند و میگوید که وقال عمر نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموته نفخ شیطان کبرست و نفث
وی شعر و همزه وی موته بضم میم و سکون واو و تا فوقانیه نوعی از جنونست مثل صرع و چون صرع
میشود آدمی را وی اندازد و او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت
رسیده متعین گردد که مراد همین است **وعن** سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم
و فتح دال و ضم آن روایت است از سمره که صحابیست مشهور کثیر الحدیث در بصره بود
و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدد و احوال او نوشته شده است آنه
حفظ عن رسول الله صلی الله علیه وسلم که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد و سکته اذا کبر یک سکته چون تکبیر می آورد
بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت
مطلق و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر
میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند و سکته

اذا فرغ من قرائت وسکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
وچون این حدیث سمرة بن جندب با ابی بن کعب که از عظمای صحابه است رسید فصدقه
پس تصدیق کرد اورا وقبول کرد ابی بن کعب رواه ابوداود وروی الترمذی وابن
ماجه والدارمی نحوه بدانکه سکته اولی بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه وغیرا
برای خواندن دعای استفتاح وسکته دوم سنت است نزد شافعی واز احمد نیز آمده چنانکه
طیبی گفته تا مقتدیان قرائت فاتحه کنند ومنازع امام در قرات نشوند که نهی واقع شده
است از آن وسکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین وآمین از فاتحه است وچهارم
بعد از فراغ از سوره فصل بکرده وبدان میان قرائت تکبیر در مذهب حنیفه مالک سنت نیست
سکته استفتاح وآن در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد وعن ابی هریره قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة بود آنحضرت که چون برمیخاست از رکعت
دوم استفتح القرائت آغاز کرد قرائت را بالحمد لله رب العالمین ولم یسکت وسکوت
نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث در آنست که ابتدا ببسمله نمیکرد وشافعیه
که قائلند بجهریت بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند مراد بالحمد لله تمام سوره است با بسمله چنانکه گفت
یا مراد آنست که جهر ببسمله نمیکرد وحکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص
بیان حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده زیرا که در اینجا چون شفعی از نماز تمام شد جای
توهم است که در اینجا نیز سکتت برای خواندن دعای واستفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم بهمین
است حدیث در صحیح مسلم وذکر الحمیدی فی افراده وذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع
بین الصحیحین جمع کرده در افراد مسلم صاحب الجامع وعن مسلم وحده همچنین ذکر کرده صاحب
جامع الاصول که جمع میان صحاح است کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است از مولف
بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح الفصل الثالث عن جابر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومماتی
لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال
واحسن الاخلاق ولا یهدی لاحسنها الا انت وقنی سیء الاعمال وسیء الاخلاق لا یقی سیئها الا انت
رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شده ودر اینجا وانا من المسلمین ونکته در این
سخن نیز بیین گشت واینجا اعمال واخلاق هر دو مذکور است ودر آنجا ذکر اعمال نبود وحرف
عینی ولا یصرف عنی بود واینجا وقنی ولا یقی ومعنی هر دو عبارت یکی است ویقین در عبارت
است وعن محمد بن مسلمة بفتح میم ولام وسکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد تمام مشاهد

الاتبوک

الا تبوک که آنحضرت او را بمدینه گذاشته بود از فضل صحابه بود واسلام آورد بر دست مصعب
بن عمیر بمدینه وگوشه گرفت در ایام فتنه با مرتبوی رضی الله عنه مانده است واربعین قال ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم واقام یصلی تطوعا قال چون میگذارد آنحضرت نماز نفل را
میگفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین
گذشت شرح واین وذکر الحدیث مثل جابر وذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد الا انه قال
مگر آنست که محمد بن مسلمه گفت وانا من المسلمین وجابر وانا اول المسلمین گفت ثم قال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک وبحمدک شرح این
نیز گذشته است ثم یقرأ پس میخواند آنحضرت قرائت ظاهر آنست که قراة بعد از استعاذه و
بسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود در اینجا بیان آنست که پیش از
قرائت دعای استفتاح میخواند رواه النسائی باب القراة فی الصلوة قراءة در نماز نزد
جمهور ائمه وعلما فرض است ونزد شافعی در تمام نماز ونزد مالک سه رکعت باعتبار
اقامت اکثر مقام کل ونزد ما در دو رکعت ومذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب
شافعی ودر روایتی مذهب ما ونزد حسن بصری وزفر در یک رکعت واز ابوبکر اصم وسفیان
بن عیینه قرائت سنت است ومبنای صلوة بر افعال است اقوال ولهذا ساقط میکرد
نماز بجهة عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نه در عکس کذا فی شرح هدایة
الفصل الاول عن عبادة بضم عین وتخفیف موحده بن الصامت از نقبای انصار
وعظمای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست نماز کسی را که نخواند فاتحة
الکتاب را متفق علیه وفی روایة المسلم ودر روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن نیست
نماز کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است بجهة اشتمال وی بر مقاصد
قرآن که ثنا بر خدا وامر وتعبد بامر ونهی وبیان وعد ووعید اوست یا چون مبدا ومفتتح قرآ
گویا اصل ومنشا اوست فصاعدا پس نخواند فوق فاتحه وزیاده بر آن یعنی فاتحه البته
می باید خواند ومقتصر بر فاتحه هم نیست واگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده
با این حدیث شافعی واحمد در روایتی واحمد در روایتی بر فرضیت ذات فاتحه در نماز زیرا که
نفی کرده نماز از کسی که فاتحه نخواند ونزد ما مراد نفی کمالست بدلیل قول حق سبحانه فاقروا
ما تیسر من القرآن ونیز فرموده آن حضرت با اعرابی اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض
که نماز بدوی روا نبود خواندن چیزی از قرآن قرآن باشد هر چه باشد فاتحه یا جز آن وهم

فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القران فهی خداج کسی که بگذارد نماز را
که نخواند در وی فاتحه را پس آن نماز ناقص است خداج بکسر خا انداختن ناقه بچه را پیش
از مدت و بعضی مطلق نقصان نیز آمده ثلثا سه بار فرمود این کلمه را تاکید کرده اند بقول
خود غیر تمام و در بعضی نسخ غیر تمام فقیل لابی هریره انا نکون وراء الامام پس آیا هم بخوانیم
قال گفت ابو هریره اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را پس امام نیز امام است چنانچه بشنو
خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
قال الله تعالی میگفت که گفته است خدای تعالی قسمت الصلوة بینی وبین عبدی
نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان بنده خود و نیم یعنی برای بنده و نیمی
برای من حمد و ثنای منست و دعا و سوال برای بنده ولعبدی ما سأل و مر بنده مراست
چیزی که سوال کرده و درخواسته است از من مراد بصلوة درینجا فاتحه و بمین وجه استدلال
ابو هریره با این حدیث بر فرضیت قرات فاتحه بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد
لابد از قرات وی در نماز و با ختما که گوییم مالک حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز
و کل اوست مبالغه چنانچه در هیچ عرف پس لا اقل جزو نماز و داخل در وی باشد نه خارج از حقیقت
آن فلیفهم بعد از آن بیان کرد مناصفه فاتحه را میان خداوند و بنده و بقول خود فاذا قال العبد
الحمد لله رب العالمین
پس چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من
بنده من بصفات کمال واذا قال وچون میگوید مالک یوم الدین قال میگوید خدای تعالی
مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و مجد شرف و کرم واسع گفته اند که
مجید کسی است که شرف ذات را با حسن فعال مقارن کرده اند این سخن خالص مر خدای راست
جل جلاله واذا قال وچون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو یاری
میجوییم در تمام مهمات خصوصا در پرستیدن قال میگوید خدای تعالی هذا بینی وبین
عبدی این مشترک است میان من و بنده چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده
ولعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سوال و درخواست نمود از استعانت و استمداد
واذا قال وچون میگوید اهدنا الصراط المستقیم نما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم
راه آنکسانی که نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین نه آنکه خشم کرده شده
است بر ایشان و نه گمراهان قال میگوید خدای تعالی هذا لعبدی این سه جزو مر بنده مراست
ولعبدی ما سأل و مر بنده مراست آنچه سوال کرد حاصل که فاتحه هفت آیه هست سه خاص بحق

وثنای

وثنای اوست مخصوص به بنده و سوال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خداوند و بنده
و این حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله داخل فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی
از هفت آیه صراط الذین انعمت علیهم است رواه مسلم وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
وابابکر و عمر کانوا یفتتحون الصلوة روایت است از انس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و
عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین رواه مسلم سابقا معلوم شد که ظاهر مذهب
است که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند ولیکن قرات آن مجمع علیه است و هیچ یکی را در آن
اختلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم باحادیث دیگر ثابت شده خواندن بسمله
بجز فاتحه دانند چنانکه مذهب حنیفه هست ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابی حنیفه که اول
مفتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در روایتی از مذهب صاحبین در اول هر رکعت زیرا که تسمیه
مفتاح قرات است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت
تسمیه مر فاتحه را نه در میان فاتحه و صورت مکر نزد امام محمد در صلوة سر پس شافعی تاویل می
کند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین سوره است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی
جهر است بالبسمله نه نفی قرات آن و بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از خلفاء راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند به بسمله اگر چه نماز
جهری بود و شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشد که صریح باشد
در جهر تسمیه مگر آنکه اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج
نکرده حدیثی در آن با وجود آنکه کتابهای ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نزد اکثرین
صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیرهم از ائمه لا یعد و لا یحصی که ذکر کرده اند که جهر نمیکرده اند
و احیانا اگر بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مقتدیان
از آن شنیده و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر تسمیه و دیگری در ترک جهر و ترجیح کرده
احادیث ترک جهر را و گفته اند که در جانب ما اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان
و علی و غیرهم و تابعین من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر
شد که مذهب امام اعظم ابو حنیفه اصح و ارجح است وعن ابی هریره قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون آمین گوید امام آمین بگویید شما ظاهر
معنی حدیث آنست که امام بعد از قرات فاتحه آمین میگوید چون وی آمین بگوید شما نیز
آمین بگویید و بعضی گفته اند یعنی که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره
میخواند و این محل امام شما نیز تا آمین باشد تا وی آمین بگوید چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ

کنید یعنی ساخته و آماده باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز کوچ با وی کنید و حاصل هر دو معنی
یکیست غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم باشد
دور نیست چنانکه در سایر افعال احوال ماموعان با امامت کرامی مبادرت با مین و توافقت
با امام با امام و معیت فافهم بعد از ان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را هر دو بقول خود فانه
من وافق تامینه تامین الملایکة یعنی ملایکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گویید زیرا که هر که موافق
افتد آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر او را
هر چه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند که فرمایند هر که موافق اید تامین او با آمین
ملایکه را استجابت کرده میشود مر او را و قبول کرده میشود دعاء وی مغفرت و خود کار فرشتگان
همیشه دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکه در قران مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم
و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا از و مباشر امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق
افتاد تامین تامین ملایکه مغفور است و هر که مغفور است مستجابست دعای فافهم متفق
علیه و فی روایة قال اذا قال الامام و در روایتی گفت چنین آمده است که آنحضرت چون
بگوید امام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین که وقت تامین است فقولوا پس بگویید
آمین فانه من وافق قوله قول الملایکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ
بخاریست و لمسلم نحوه و مر مسلم را مانند اینست یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف
و فی اخری للبخاری و در روایت دیگر مر بخاری و در روایت دیگر مر بخاری را همچنین آمده است
قال اذا امن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امامست یا مطلق قاری مراد
باشد اگر چه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین بگویید فان الملایکة تومن زیرا که ملایکه آمین
میگویند فمن وافق تامینه تامین الملایکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی سخت است
و معنی وی چنین باد و بعضی گفته اند اسم الهیست و مراد طلب اجابت است از وی
تعالی و بعضی گفته اند درجه ایست در بهشت که قایل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و
قصری با تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعضی گفته اند
خطاست و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در آن و لیکن قلیل است فتدبر وعن
ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلیتم چون بگذارید نماز بجماعت
فهم ان از سیاق حدیث که فرموده فاقیموا صفوفکم پس راست گردانید صفهای خود را
و صف در لغت رسته و مراد باقامت صفوف تسویه آنهاست و برابر و هموار ساختن
چنانکه عوجاج و فرجه در آن نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیومکم احدکم پس باید که

امامت کند یکی از شما و آن جایز است و اگرچه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرا باید برای اولی و افضل است
فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر آورد امام تکبیر گویید شما ان قال گوید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین فقولوا
پس بگویید آمین یجبکم الله پاسخ دهد شما را خدا تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع فکبروا
و ارکعوا پس چون تکبیر گوید امام و رکوع کند و معمول کلمه فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر
فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه میفرمایند فان الامام یرکع قبلکم زیرا که امام
رکوع میکند پیش از شما و برمیدارد سرش از شما چه شان امام تقدیم و سبقت است و چون باید که تفاوت
زمان امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت آنحضرت
فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت شمار امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بان لحظه که تاخیر کرد بدان
وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو
قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده میشنود
و خدا تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس بگویید ربنا لک
الحمد پروردگارا تراست حمد یسمع الله لکم میشنود تعالی حمد شما را و ربنا و لک الحمد بود او نیز آمده
و زیادة اللهم نیز روایتست بعد او و جمع میان اللهم و او بعضی گفته اند صحیح نیست لیکن
ان و سیوطی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز روایت کرده آمده
است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم
تحمید و مذهب امام شافعی جمع مر امام را میان هر دو همچنین امام و منفرد و نزد ابی یوسف
و محمد جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده و لیکن تحمید
امام در نفس خود گوید اما جمع منفرد در اثر همراه اوست و اکتفا بیکی نیز جایز است ظاهر آنکه
تحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید
در حالت قیام همچنین گفته تمرتاشی از حنیفه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفت در حالت
استوا گوید و بعضی گفته اند هر دو گوید رواه مسلم و فی روایة له وعن ابی هریرة و قتادة
و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده این کلمه زیاده کرده و اذا قرأ فانصتوا و
چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفه را در منع
قرأة مر مقتدی را و عدم وجوب قرأة بر وی خواه نماز جهری باشد یا سری و در آخر فصل
ثالث درین مسئله کلام بتفصیل باید وعن ابی قتادة عقبی بدریست حاضر شده بدر
را از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی

صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر والاولیین بام الکتاب وسورتین میخواندند آنحضرت در نماز
پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره وفی الرکعتین
الاخریین بام الکتاب و میخواندند در دو رکعت پسین فاتحه ویسمعنا الآیة احیانا و می‌شنوانید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواندند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد
بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخوانند یا فلان سوره میخوانند گاه گاه ظاهر نیست که این شنوانیدن
بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخوانند یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه کلمات
جهر بخوانند مفسد نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر
حاصل میشد وظاهر مفهوم سماع در قصد اختیار است وتخصیص بظهر اتفاقی است و
یطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و درازی میکرد در قرات نخستین آنقدر که
درازی نمیکرد در رکعت پسین وهکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد در رکعت
اول را از ثانیه متفق علیه بدانکه تطویل رکعت اول مذهب امام محمد است در همه نماز و مذهب امام
محمد نیز همچنین پس در ظهر و عصر و صبح وبقیاس در مغرب و عشا برابر نهاد و عبد الرزاق از معمر در
آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی را دریابند
و ابو داود و ابن خزیمه همچنین روایت کرده‌اند کذا فی بعض الشروح و نزد ابو یوسف این مخصوص
بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است والا هر دو رکعت در استحقاق قرات برابر
آمده پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث باین آمده فی کل قدر ثلثین و اطاعت قدر حد
محمول است بر دعاء استفتاح وتعوذ و تسمیه و بکمتر از سه آیات و در خلاصه که قول محمد احب است
کذا فی شرح ابن الهمام والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله بودیم
ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی الظهر والعصر در نماز دیگر حزر بحا
مهمله و زا، و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر
قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر
مقدار خواندن سوره است الم تنزیل السجده و خواندن مقدار سوره قریش است در هر دو
رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی وفی روایة وفی کل رکعة قدر ثلثین
آیة و در روایتی اینچنین آمده که میخواندند در هر رکعت مقدار سی آیات چه سوره مذکوره است و سی
آیه است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود وحزرنا قیامه فی الاخریین
قدر النصف من ذلک و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله در دو رکعت پسین مقداری از آن

ازاینجا

ازاینجا معلوم میشود که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواندند مختصر از آنچه در اولیین میخواندند
وحزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر و اندازه کردیم قیام
او را در دو رکعت از ظهر وفی الاخریین من العصر علی قدر قیامه اولی از عصر بر قدر قیام او در دو
رکعت اخری از ظهر وفی الاخریین من العصر علی النصف من ذلک و اندازه کردیم قیام او را
در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جایز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جایز است
وقرات افضل است و نخعی و ثوری و تمام علما برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت
کند مکروه باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قراءة در
بعد اولیین و تسبیح واجب و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده‌اند
که قرات کن در اولیین و تسبیح گو در اخریین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه
و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرات فاتحه تنها در اخریین سنت است
و ترک واجب نیست و اصح نزد احمد است که قرات سوره در اخریین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده
است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره
است
بفتح سین و بضم میم وی بدروی صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص
است روایت دارد از آنحضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواندند آنحضرت گاهی در نماز ظهر واللیل اذا یغشی وفی روایة
سبح اسم ربک الاعلی و در روایتی آمده است که میخواندند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن این دو سوره
میخواندند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه میشنوانیدند آیتی را احیانا چنانکه گذشت وفی العصر نحو
ذلک و میخواندند در عصر مانند این سورها در قصر و طول وفی الصبح اطول من ذلک و میخواندند در
نماز بامداد درازتر از آن رواه مسلم بدانکه در بعضی احادیث واقع شده است که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم میخواندند در نماز فلانی سوره فلان را پس آنکه در رکعت اولی میخواندند یا در رکعت
ثانیه یا در هر دو رکعت یا در رکعت الاعلی لتعیین اولی یا ثانیه عبارت همه این احتمالات را
شامل است اما حمل بر هر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است
اگرچه جایز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نادر است و فقها گفته‌اند
که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره اگرچه طویل باشد و
حمل بر قرات در رکعت خواندن اولی یا اخری ظاهرترین احتمالات است بحسب عبارت و
در جامع الاصول از حدیث مناهی آمده است از قطبة بن مالک که شنیدم پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی

فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر
احادیث بیان رکعت اولی واقعست و شنیدم از بعضی ثقات فقها از ایمهٔ حنفیه که ایجه
گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل
کرد که کرده شد از هیچ یکی از شراح در نظر نیامد فتدبر والله اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون
طاء مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم دقور قال گفت سمعت
رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند سوره والطور
متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ام
الفضل که زوجه عباس و مادر عبدالله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم
رسول خدا صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سوره و
المرسلات را متفق علیه بدانکه این حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز
مغرب سوره اعراف و انفال و دخان و همچنین احادیث که در نماز ها ذکر واقع شده اند
دلالت دارند بر عدم تعیین قرأت چنانکه ایمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از
طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در اخر فصل ثالث از حدیث
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست صغیر و نه کبیر
که نشنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز فرض و اصل
دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری رضی الله
عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در آن کتاب قرار یافت
امر قرأت بر آن و بالجمله امر قرأت در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در طول و قصر
مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد
از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر ولابد او را رضی الله عنه دلیلی و سماعی از حضرت نبوة صلی الله
علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه و سلم همچنا
و برین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی روایت است
از جابر که بود معاذ بن جبل میگذارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم یأتی فیؤم قومه پس می آمد
پس امامت میکرد قوم خود را فصلی لیلة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم العشاء پس گذارد
معاذ یکشبی با آنحضرت نماز عشا ثم اتی قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را
فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسوره بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز یکی پس سلام

داد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد از آن و این خود محل سلام نبود که محل آن آخر نماز است و لیکن آنمرد
خواست که بسلام بر آید از جهة تشبه تمام صلوة ثم صلی وحده وانصرف پس گذارد آنمرد نماز تنها
و برگشت و برآمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان
از جماعت بر آمدی و کسل کردی از نماز چنانکه در شان منافقانست و اذا قاموا الی الصلوة قاموا
کسالی قال لا والله گفت آنمرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا از جهت کسل بر آمده و لیکن
از جهة آنکه من طاقت ندارم همراه این طویل را و لآتین رسول الله فلا
خبرنه فاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم هر آینه می آیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر میدهم
او را پس آمد آنمرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت یا رسول الله انا اصحاب
نواضح ماخداوندان شتران آب کشیم یعنی نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه و ناضح شتر آب کش
ناضح مونث نعمل بالنهار کار میکنیم در روز یعنی و در شب که وقت آن میکنیم و ان
معاذا صلی معک العشاء ثم اتی فافتتح بسورة البقرة در بدرستی که معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس آمد قوم
خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسوره بقره و خواندن گرفت آنرا فاقبل رسول
الله صلی الله علیه و سلم علی معاذ فقال پس روی کرد آنحضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ
افتان انت یا در فتنه در مردم را افگیزاننده از ملازمت جماعت و افگننده در فساد با اختلاف
و باز ایستادن از دین اقرأ الشمس والضحی واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدا المفترض بالمتنفل زیرا که
معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد فرض از وی ساقط شد پس
نماز که با قوم بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را از معاذ
تقریر فرمود و مسلم داشت اعتراض که بر معاذ کرد همین بود که چرا قرأه دراز میخواند و
تقریر فرمود که امامت تو مر این جماعت را درست نیست زیرا که تو نفل بگذاری و ایشان فرض
و جواب از این استدلال آنست که بر تقدیری تمام شود که آنحضرت دانسته باشد که معاذ با آنحضرت
اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود قوم را امامت میکند شاید که معلوم باشد
دلالت میکند بر منع این حدیثی که امام احمد روایت کرد که آنحضرت با معاذ گفت مباش فتان
یا باش بگذار نماز با تخفیف یعنی بر قوم پس حضرت تردید کرد در آمدن امرین و شروع
کرد انیدا و را که یکی از این دو امر یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذاردن با قوم از جهة لزوم فتنه
مفترض بمتنفل یا گذاردن و تخفیف و چون همراه آنحضرت بگذارد مفترض باشد و قوم
مفترض خواهد بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که همراه آنحضرت بنیت نفل میگذارده

باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت باوی و فرض را آخر نکرده باشد برای امامت بقوم
وعن البراء قال سمعت رسول الله گفت براء بن عازب که صحابه مشهور است و اول مشاهد وی
خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان باب الکوفه فی ایام منصب
بن النهر و عازب نیز صحابه از مشهورات صحبت وی شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ
فی العشاء میخواند در نماز عشا والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم
هیچ کسی را خوش آوازتر از آنحضرت متفق علیه علی احادیث الثلثه و در حدیث بخاری از براء بن
عازب آمده که آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون
و از ینجا مراد معلوم میشود که مراد قرات در احدی الرکعتین است لا علی التعیین چنانکه در حدیث
جابر بن سمره گفتیم و از اظهر احتمالات داشتیم وعن جابر بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن
سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر ق والقرآن المجید و نحوه میخواند در نماز بامداد
سوره قاف مانند سوره قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام
گفته که بود نماز آنحضرت بعد از صلوة فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث
جدا آمده است که در نماز بامداد قرات طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرات صلوة
فجر آن بود که نزول رحمانی و ورود فیض که در ثلث آخر شب باشد تا انقضای صلوة صبح و تروایح
تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرات و ذکر تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب
در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری
در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آینه دل نشسته پس تطویل الموجب تلافی و عذر
این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی
نشده و در وقتی است که دل باز باشد و گوش موافق و مواطئی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم
آسانتر و روشنتر باشد در سفر السعادت و در شرح وی نکتهای نادر بر این نیز گفته شده است و آن
مذکور نیز از اینجاست و شیخ مشایخ حدیث ملا ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد
که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند
و متخصص بودند تطویل میکرد چون بسیار شدند و در ایشان اهل اعمال بودند از تجارت
و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت
تطویل میکرد و هنوز نماز گزارده میشد نماز وی سبک مینمود نزد وی تقدیر آن از جهت ذوق و لذت
و حضوری که دست میداد آنرا از استماع قرات وی صلی الله علیه وسلم و از جهت طبع و رغبتی که
در قرات آنحضرت نهاده بودند و بعضی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی و بسی که گفته شد و تخفیف امر نسبی
است فافهم وعن عمرو بن حریث بضم حاء مهمله و فتح راء و ثاء مثلثه کنیت ابو سعید است قرشی مخزومی
آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر سر او براورده و برکت و خیر دعا کرده در وقت رحلت
آنحضرت دوازده ساله بوده روایت میکند از ابوبکر ابن مسعود و روایت میکند از وی عطاء بن
السائب و غیره انه سمع النبی روایت میکند که وی شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی
الفجر میخواند در نماز فجر والیل اذا عسعس و اذا الشمس کورت که این کلمه در آنجا واقعست
رواه مسلم وعن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح
بمکة فاستفتح بسورة گفت عبد الله بن السائب بن ابی السائب که صحابیست مخزومی
و اهل مکه قرات از وی گرفته اند و از ابی بن کعب گرفته روایت کرده است از وی مجاهد و
عطا و عبد الله بن السائب تابعی دیگر است و این روایت از عبد الله بن السائب صحابیست
گفته که گذارد آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه
پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسی و هارون او ذکر عیسی
آنحضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر عیسی را که درین سوره واقع شده است اخذت النبی
گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که
گرفتن سعله بجهت گریه بود فرکع پس برکوع رفت آنحضرت و نتوانست قرات نمود رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی و هل
که میخواند در نماز روز جمعه سوره الم السجده را در رکعت نخستین و فی الثانیة و میخواند در رکعت
دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و معمول گشته است
نزد شافعیه و رتبه عمل ایشان در حرمین شریفین در کتب مذکور است که تعیین نکرده اند چیزی از
قرآن را بنمازی معین و همین را مثال می آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر جمعه و
تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما ابن همام بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول
خدا صلی الله علیه وسلم تعالی از غرائب است و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی
نقل کرده که این بر تقدیریست که از لازم و مستحکم دانند از آنکه مکروه نبود را ما اگر از جهت تیسیر و تبرک
بقرات حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد بشرط آنکه احیانا غیر از آن نیز میخوانده باشد تا
جاهل گمان نکند که غیر آن جایز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرات
و در بعضی صلوات چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و دوم
در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز

بجز و خواندن در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربك و قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد در سنت
نماز فجر و خواندن در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربك و قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد
در نماز وتر و امثال آن و نزد شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه عدم او
عدم چنانکه حنیفه عمر میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت
بنده ضعیف عفا الله عنه و شک نیست که بعد از صحت غیر آن شکیست پس ظاهر است که نزد حنیفه
دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد اندازد و تکبری
خوانده باشد چنانکه از ایجد در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدا و معاد
و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قایم روز جمعه میشود و ظاهر میکرد چنانکه
در محافل و مجامع عظیمه سوره قاف و اقتربت الساعة میخواند پس اگر احیانا بخواند بهتر و فاضل
تر باشد والله اعلم وعن ابن ابی رافع مرفیست از مشاهیر تابعین شنیده از امیر المومنین علی
بود کاتب وحی رضی الله عنه و ابو رافع مولی آنحضرت است رضی الله عنه قال استخلف
مروان ابا هریرة علی المدینة وخرج الی مكة خلیفه و جانشین خود کرد ایندم وان ابن الحكم در وقت
امارة خود ابوهریره بر مدینه مطهره و در ان آمد و خود رفت بمكه برای حج و خزان فصلی لنا ابوهریرة
الجمعة پس بگذارد ابوهریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرا سورة الجمعة فی الركعة الاولى
وفی الاخرة اذا جاءك المنافقون قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند این
دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر قال كان رسول
الله صلی الله علیه و سلم بشیر بفتح با و کسر شین صحابیست اول مولودی در انصار آمده بعد از
هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است
قال كان رسول الله صلی الله علیه و سلم يقرأ فی العیدین و فی الجمعة گفت که میخواند آنحضرت در
نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربك الاعلی و هل اتیك حدیث الغاشیة قال گفت
نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العيد والجمعة فی يوم واحد و چون جمع میشد و اتفاق می افتاد
عید و جمعه در یک روز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه
از اینجا که استحباب قرأت این دو سوره در نماز عید و جمعه مفهوم میشود و از اینجا معلوم
میشود که خواندن سوره جمعه و منافقون در جمعه دایمی نبود رواه مسلم وعن عبد الله ان
عمر بن الخطاب سأل ابا واقد الليثي عبد الله بن عتبة بن مسعود برادرزاده عبد الله
بن مسعود که تابعی است و امام از فقهای سبعه مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب
پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است رضی الله عنهما ما كان يقرأ به رسول الله صلی الله علیه

فی الاضحی والفطر چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آن را آنحضرت در عید قربان و عید
رمضان فقال كان يقرأ فيهما بق والقرآن المجيد واقتربت الساعة پس گفت ابو واقد
میخواند در هر دو عید سوره ق و سوره قمر اگر گفته اند که مقصود امیر المومنین در پرسیدن
از ابی واقد تقریر و تمکین در ذهن حاضران بود تا باشند والا عدم علم وی رضی الله عنه با
وجود ملازمت و قرب که بحضرت داشت بان بعید است والله اعلم رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال ان رسول الله گفت ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قرأ فی ركعتی الفجر
خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد و باید دانست که
چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت اینهاست و فرض را
صلوة فجر و صلوة میگویند رواه مسلم وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلی الله علیه
و سلم و گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم يقرأ فی ركعتی الفجر میخواند در رکعتین
فجر دو آیت را که در سوره آل عمران است قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم
الاية در رکعت دوم رواه مسلم خواندن این دو آیه ظاهرا احیانا بود و اکثر احوال خواندن قل یا
ایها الکافرون قل هو الله احد بود و از اینجا معلوم میشود که خواندن بعض سور خصوصا
از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد در فرایض خواهد بود و حق آنست که در ایجا ثابت
و صحیح شده روایت آن قول بکراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت
آن خواهد بود والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال كان رسول الله صلی
الله علیه و سلم گفت ابن عباس بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم يفتتح صلوته شروع می
کرد نماز خود را یعنی قرأت را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس
اسناده بذاك روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد او
قوی ظاهر آنست که مراد جهر بتسمیه خواهد بود والا در افتتاح بتسمیه خلافی نیست و در بعضی
روایات صریح تر آمده که كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم و احادیث ترک جهر وارد شده اند چنانکه در
فصل اول گذشت وعن وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حا
شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که میگفت ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که ای
حجر می باید قال سمعت رسول الله گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم قرأ
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال آمین پس گفت آمین و مد بها صوته دراز کرد بآمین
آواز را احتمال دارد که مراد جهر بیان باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح
است و ظاهر معنی اول است بقرینه روایات دیگر که در بعضی آمده رفع بها صوته بر مید

باین واواز خود او این بغیر بحث در جهر و در بعضی رسیده است اواز ما اگر میشنوانید صف
اول را پس بر زند بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی قریب میبود در صف اول
و در بعضی روایات خفض صوت باین نیز امده است و وجه تطبیق میان این دو روایت
بیان کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر استماع کسی که
قریب میبود در صف اول چنانکه در روایت امده است رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی
و ابن ماجه بدانکه امین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام
یا ماموم اگرچه امین بگوید امام و وی در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف است
نزد بعضی بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع کذا
فی الشرح الهدایة لابن الهمام وارد شده است در جهر بامین احادیث و مذهب شافعی و
احمد انست در مذهب مالک خلاف است و در مذهب ابو حنیفه جهر نکند مطلقا و احادیث
در جانب جهر بیشتر و صحیح تر امده و بعضی علما در عدم جهر نیز بتصحیح حدیث نموده اند و از عمر
بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در روی اخفا کند
تعوذ و تسمیه و امین و سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این امده و قول
که جهر و خفا هر دو بوده باشد بارها و بارها و الله اعلم وعن ابی زهیر بضم زای و فتح ها ابن النمیر
بضم نون و فتح میم نام وی یحیی بن نفیر است از ثقات معدود و کنیت در اهل شام حدیث
در اینجا هست ذکر کرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قایم
نیست والله اعلم قال خرجنا مع رسول الله گفت بیرون امدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم ذات لیلة بکشی فاتیت علی رجل قد الح فی المسئلة پس آمدیم بمردی که بتحقیق شهید
است در دعا و سوال طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در ان فقال النبی
صلی الله علیه و سلم اوجب ان ختم پس گفت انحضرت واجب و لازم گردانید قبول و
اجابت دعا حصول مراد اگر مهر کرد با تمام و کمال کرده دعا را و معنی اول مناسبت بحدیث
امین که خاتم رب العالمین مهر پروردگار است تعالی که افات بلایا دفع کرده میشود بوی
چنانچه خاتم نگاه داشته میشود بوی کتاب یا هرچه مهر کرده میشود بران از فساد و اظهار
اسرار فقال رجل من القوم بای شی یختم پس گفت مردی از قوم که حاضر بود بچه چیز ختم فقال
بامین پس گفت انحضرت بامین ختم کند که بمنزله مهر است و تمام و کامل دعا بوی میگردد
رواه ابو داود وعن عایشه رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی
المغرب بسورة الاعراف گفت عایشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گذارد نماز مغرب را بسو

اعراف

اعراف فرقها فی الرکعتین جدا جدا کردن سوره را در دو رکعت یعنی پاره از ان در رکعت اولی خواند
و در رکعت دوم رواه النسائی و شک نیست که در وقت مغرب گنجایش ان دارد خصوصا اگر
شفق تام باشد باینکه در قراة انحضرت صلی الله علیه و سلم از رغبت و طیبی و مزید شوق و
بعضی از شافعیه گفته که اگر تا وقت بر امده باشد باکی نیست و شروع در وقت بس
است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره و در روایت
بخاری و ابو داود و نسائی از زید بن ثابت قرات بسورهٔ اعراف امده بی ذکر و روایتی
قراة سوره مایده و اعراف نیز امده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند
بعضی صحابه از روی مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر بود و الی مصر از جانب معاویه
بعد از برادری عتبة بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه و سلم ناقته فی السفر
گفت عقبة بن عامر بودم من که میکشیدم انحضرت ناقه او را در سفر فقال لی پس گفت ان
حضرت مرا یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا اگاه باش که بیاموزم ترا بهترین دو سوره که
خوانده شوند فعلمنی پس دانانید مرا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال
فلم یرنی سررت بهما جدا پس گفت ندید و نیافت انحضرت مرا که خوشحال گردانیده شده
باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره و بودن انها بهترین سوره خوش شدن بسیار
یا اصلا از جهت عدم اشتمال این دو سوره بر مسائل توحید و تنزیه و صفات کمال مثل بعضی سورهای
دیگر با زیادت افضلیت و اعظمیت بعضی سوره چنانکه فاتحه سوره بقره مثلا فلما انزل للصلوة
الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس پس هرگاه فرود امد انحضرت صلی الله علیه و سلم برای نماز
صبح گذارد دو این دو سوره نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت الی پس چون فارغ شد
از نماز برگشت و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رایت پس گفت یا عقبه چگونه دیدی
یعنی دیدی و فهمیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون انحضرت در نفس عقبه تفاوتی
در این دو سوره دریافت خواند انها را در نماز صبح که با وجود فاضل‌ترین و مستحب است
در تطویل قرات نماند انا ندرت انهارا و گفته اند که مراد حزیت فضیلت انهاست در
باب تعوذ مطلق و لهذا انها را در نماز سفر خوانده که محل و معرض افات و لفظ قریبا انکه
با معنی دارد رواه احمد و ابو داود و النسائی وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه و
سلم یقرا فی صلوة المغرب لیلة الجمعة میخواند انحضرت در نماز مغرب در شب جمعه قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد رواه فی شرح السنة و رواه ابن ماجه عن ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر
نکرده شب جمعه را و تقیید بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواند در نماز مغرب این دو سوره را

وحدیث ذکر لیلة الجمعه صحیح است کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله قال ما سمعت رسول الله
ابن مسعود گفت شمار نتوانم کرد پس از کثرت گرچه مقدار شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یقرأ فی الرکعتین قبل صلوة الفجر میخواند و دو رکعت بعد از مغرب اند و در دو رکعت که پیش
از نماز فجر است قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه الترمذی ورواه ابن ماجه وعن ابی هریرة
الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را
اگرچه از ابن مسعود در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال سلیمان
بن یسار از کبار تابعین و از فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره روایت ما صلیت وراء
احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان نگذاردم پس هیچ یکی مانند تر باشد
نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود از ولاة مدینه بود از جانب
مروان ابن عبد الملک و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز گفته است و این قول خطاست
زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز گفته است و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن
عبد العزیز گفته است و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز گفته است
چنانکه در باب الرکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته
است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و بعضی گویند عمر بن
سلمة بن نفیع است که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله قال
سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار گذاردم نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة
برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود
آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر و یخفف الاخرین سبک میکرد دو رکعت پسین
از ظهر یا آنکه میخواند در اخرین ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود ذکر تطویل
قراة و یخفف العصر و سبک میکرد قرات عصر را و یقرأ فی المغرب سوره و بقصار المفصل
و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل و یقرأ فی العشاء بوسط المفصل و میخواند
در نماز عشا بسورتهای میانه مفصل اندازی و کوتاهی و یقرأ فی الصبح بطول المفصل
و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز مفصل در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت
که تطویل میکرد و در عصر تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول و متداول
در ظهر قرات از طوال مفصل چنانکه در عشا و بدانکه مراد بمفصل بر قول مشهور از سوره حجرات
تا آخر قران است و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی فصل بسمله بسیار است
و بعضی گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی سوره در وی سه قسم است اطول و اوساط و قصار

وطوال

وطوال او از اول وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل او
کلامی متعلق باین باب گذشت چند مکرر رواه النسائی وابن ماجه الی و یخفف العصر وعن
عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ گفت
عباده بن صامت بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قرات کرد آنحضرت فثقلت
علیه القراءة پس گرانی کرد برای قراة و دشوار شد فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم پس
هرگاه فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود شاید که شما میخوانید پس امام خود گفتم نمود میخوانید پس
پس اشاره باآنکه امامت مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن است مر قرات امام را
هر که باشد پس با شما با غیر من و بسبب نقل و غیر قرات بظاهر ان می نماید که سماع اصوات شما
باشند که موجب تشویش دقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول
وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی است زیرا که این زجر است و آن متعلق است
بلفظ لعلکم خبر فرماید و توانند که سبب نقل کراهت این فعل و ناخوشی آنحضرت این فعل را از شان
باشد و گفته اند که توانند که سبب ثقل تأثیر آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم از نقص که ناشی
میشد مر ایشان را از عدم انصات و استماع قرات آنحضرت و کامل گاهی متأثر میشود بنقص
ناقص چنانکه در کتاب الطهارات گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قرات کرد
بسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست قومی که پس من استند که وضو تمام نیکند و
با داب نمی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم آری میخوانیم یا
رسول الله قال لا تفعلوا گفت نکنید این کار را و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب
مگر فاتحة الکتاب که از خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را
که نخوانده فاتحة الکتاب را ظاهر این حدیث در فرضیت قراة فاتحه است و جوابش سابقا
معلوم شد رواه ابو داود والترمذی والنسائی معناه و مرتی را معنی این حدیث است و در
لفظ مخالفت وفی روایة لابی داود و در روایتی مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است
آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتی که بتقلی شد قرات بر من مالی ینازع
القران و چه شد مرا که نزاع و کشش میکند مر قران و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قرات پس
داشتم که سبب آن خواندن شماست قرات از پس من فلا تقرؤ و کشش میکند مر قران نمی آید
و آسان نمیگردد بر من قرات پس دانستم و لینبغی من القران اذا جهرت الا بام القران لمس نخوانید
چیزی از قران وقتی که جهر میکنم من بقرات مگر فاتحة الکتاب را و از قول وی صلی الله علیه وسلم
انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرده در وی بقراة فقال هل قرأ معی احد

منکم الفاتحه پس برسید ابا خواندم او من یکی از شما فقال رجل نعم پس گفت مردی آری خواندم یا رسول
الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود چه شده است مرا که کشش کرده
میشوم یا کشش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسران هر دو روایت است و قول وی ینازعنی
القرآن در حدیث سابق مؤید بمعنی اوست قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله
گفت ابوهریره پس باز آمدند مردم از خواندن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه من الصلوة
در هر که جهر میکند آنحضرت در آن نماز از آن حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم
هنگامی شنیدن سخن را از آنحضرت که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالک
واحمد وابوداود والترمذی وروی ابن ماجة وعن ابن عمرو البیاضی روایت است از ابن عمرو بیاضی
بفتح موحده و تخفیف تحتانیه و بضاد معجمه منسوب ساخته بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن
جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته ببیاضی و مذکور میکرد و بهمین نسبت بی ذکر نام قال
قال رسول الله گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المصلی یناجی ربه یعنی
که مصلی راز میگوید با پروردگار خود را بداند بچه راز کرده و قرآن پس باز او در غایت حضور قلب و تادب و
تدبر در آن و خضوع و خشوع ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن رواه احمد و از بلند کند از بعضی از شما
بر بعضی بقرآن وجه در نماز وجه دیگران از مصلی و نایم و قاری و ذاکر تا موجب تشویش ایشان نگردد
و جماعت برانگیخته شده است ماموم را جهر اگرچه قراءت امام را نمیشنود وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره که گفت آنحضرت انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده
نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود و فکر داین پس روی کرده شود مر او را پس باید موافقت
کرد با وی و متابعت نمود مر او را فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید
شما و چون قراءت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرآن او را که متابعت در قراءت
و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش دادن است مر او را رواه ابوداود و
النسائی وابن ماجة بدانکه مذهب شافعی وجوب قراءت فاتحه است بر ماموم در صلوة
سریه و جهریه جایز است قراءت ماورای فاتحه نیز مذهب امام احمد و مالک نیز در قولی
وجوب قراءة در سریه است فقط و در جهر استماع قراءت امام کافیست و نزد بعضی از صحاب
احمد بخواند فاتحه را امام و با آن سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از صحاب
وی اگر نشود دیگر نگری باد و رزی بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر که امام
است قراءة امام او راست و واجب نیست بر وی قراءت و منصوص و معروف نزد ابن امام
احمد همین است و مذهب امام ابوحنیفه آنست که نخواند در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی

ازجمله

ازجمله استحباب قراءت و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام و گفته که کراهت تحریمیت
از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محمد در کتب او
مصرح است بدان و در آثار گفته است و بدین اخذ با این آمده است عامه اخبار و آثار و گفته
است که فاسد میکرد نماز را در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردنست باقوی
الدلیلین انتهی و کلام امام محمد در موطا او مملوست باخبار و آثار درین باب والله اعلم ایمه
میگویند که قراءت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم در آن با سیمه فرقی که امام
مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار دلیل انحدیث است که من کان له امام فقراءة الامام
قراءة له وانحدیث صحیح است و خبر بخاری و مسلم هم او را روایت کرده اند در هدایه گفته
است که وعلیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلینظر و عن
عبدالله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان
آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پس گفت من نمیتوانم
که بگیرم از قرآن چیزی فعلمنی ما یجزینی پس تعلیم کن مرا چیزی که بسنده کند مرا یعنی بجای قرآن
نشیند قال قل گفت آنحضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا
قوة الا بالله بنا در ابهام بقرینه ایراد انحدیث در باب قراءت در نماز آن میکرد که مراد
عدم استطاعت انزوات برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز
اگر همین مقدار که این کلمات است ای بار زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میکرد
میگوید که اینم دیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسید و گنجایش
حفظ چیزی از قرآن است که او را ورد خود سازد بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد
چیزی بسیار قرآن باید در خوران بود و بعضی مردم مست شد که حفظ انقدار بر ایشان آسان
میشکرد و پس آموخت او را آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه ایست از گنجهای آگهی تا
مداومت کند بر آن و ورد خود سازد از شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا
رسول الله هذا لله مضمون این کلمات همه برای خداست و حمد و ثنا و تکبیر و تحمید اوست
فما ذا لی پس چیست برای من یعنی دعای و سوال از حضرت حق که مدعا و مراد من بدو
برآید قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این
سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر در معانت که امر دو طلب دو روی دعای نموده طلب
برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آن مرد بگذا بدید همچنین هر دو دست
خود و قبضهما و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم انچه فرمود

۲۴۶

چنانکه چیزی نفیس بدست افتد و از انگاه دارند و باین وجه اشارت کننده بهر دو دست و قبض
کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و موید این قول راویست که گفت
فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملا یدیه من الخیر اما این پس تحقیق
پرکرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم
برای تنبیه و ترغیب امر در حفظان و امتثال انجام کرده شد بدان وچون آنحضرت فهمید آن
دو اشتان از ذکر حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملا یدیه من الخیر رواه ابو داود
روایت کرد این حدیث را اما اخرا ابو داود و انتهت روایت النسائی عند قوله الا بالله و منتهی
شده است روایت النسائی نزد قول آنحضرت لاحول ولاقوة الا بالله فقال یا رسول الله
الی آخره در روایت نسائی نیست وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
اذا قرا روایتست از ابن عباس که بود آنحضرت چون بخواند این ایت سبحان ربک الاعلی امثال
این امر که تسبیح است رواه احمد و ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرا منکم والتین والزیتون و گفت ابوهریره که گفت آنحضرت کسی که بخواند از شما
سوره والتین والزیتون را فانتهی الی منتهی پس گوید و برسد باین قول الیس الله باحکم
الحاکمین از گواهی دهندگان و ایمان آرندگانم ومن قرا کسی که بخواند سوره لا اقسم بیوم
القیمة فانتهی الی پس برسد باین ایة الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی ایا نیست آن خدا
که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن مردها فلیقل پس باید که بگوید بلی ای رب
هست خدا ایتعالی احکم ترین حاکمان و انا علی ذلک من الشاهدین و من ریعودنا و احکم الحاکمین
از گواهی دهندگان و ایمان آرندگانم ومن قرا و کسی که بخواند سوره والمرسلات عرفا
فبلغ پس برسد این ایة را فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قران ایمان می
آرند و میگروند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید امنا بالله ایمان اوردیم بخدا
رواه ابو داود و در روایت کرد این حدیث را اما ابیجا ابو داود و الترمذی الی قوله و روایت ترمذی
را اما قول اولست و انا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در
سوره والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة و المرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه
امثال این جوابها نزد قرات ایات قرانیه بسیار نزد شافعیه در نماز برابر است و در نماز نیز جایز
میدارند و طحاوی در باب القراءة فی الصلوة آورده اند و الا می بایست در باب تلاوت قران و در ج
آن می آورد و ندو نزد ما باید مگر محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرانست که توربشتی می
گوید که کسی گمان بوده که در نماز بوده لنظر بظاهر اطلاق حدیث گویم که در نماز نفل خواهد بود و نه فرض

چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون میگذارد آنحضرت نماز شب را بمیرسید بایت عذاب مگر
انکه می ایستاد و پناه از عذاب میجست و هیچ یکی مثل این در انچه جهر میکرد از نمازهای فرایض
روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرا علیهم سورة
الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود خواند برایشان سوره الرحمن علم القران
را من اولها الی اخرها از اول سوره تا آخرش فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال
لقد قراتها علی الجن لیلة الجن گفت آنحضرت تحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در شبی
که آمده بودند و جمع شده بودند برای بردن ایمان آوردن و قران شنیدن وکانوا احسن مردودا
منکم پس بودند جن نیکوتر در جواب بازدادن و اجابت نمودن از شما و رد این جا بان معنی است
که جواب سلام را رد سلام میگویند و بمعنی بازگردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید فقال
رد و ارد و آمرد و بعد از آن بیان کرد حسن رد جنیان را گفت کلما اتیت علی قوله بودم من هر گاه
که می آمد بر قول وی تعالی فبای الاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار
خود تکذیب و انکار میکنید خطاب میکند بسخن جن و انس است قالوا میگفتند در جواب
این کلام را لا بشیء من نعمک ربنا نکذب بهیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار میکنیم
فلک الحمد پس مر تراست حمد رواه الترمذی و قال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن معاذ بن عبدالله الجهنی بضم جیم و فتح ها ی تابعی مدنی ثقة است ذکر کرده است او را
ابن سعد در طبقه ثالثه و از اهل مدینه مات سنه ثمان عشر و مائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه
سمع رسول الله گفت بدرستی که مردی از قبیله جهینه خبر داد او را که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم قرا فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت الارض زلزالها فی الرکعتین کلتیهما در هر
رکعت فلا ادری انسی ام قرا ذلک عمدا پس ندانم که ایا فراموش کرد و معاد فراموش
خواند یا از دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر است که عمدا خواند برای بیان
جواز و اعلام انکه اصل سنت تکرار سوره واحده در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی و
میتوان گفت که شاید مقام اقتضا تکریر آن کرده باشد باستماع قول حق سبحانه فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مرجا فزا که جامع انواع وعد و وعید است
در غایت تاکید و ایجاز چنانکه فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان مردی که شنید
از او گفت بس است مرا همین دو کلمه فقه الرجل گویا تمام علم و فقه درین دو کلمه مندرج است
رواه ابو داود والله اعلم وعن عروة مراد عروة بن الزبیر است برادر اسما و ست ابی بکر رضی الله
عنه قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعه مدینه فقیه عالم کثیر الحدیث

ثبت ثقة مامون صاحب الدیم ولد سنة اثنتین وعشرین سنة اربع وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق
صلی الصبح فقرأ فیهما فی الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابا بکر صدیق رضی الله عنه گذارد
نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا آنست که تفریق کرد سوره را
پاره پاره در رکعت اولی و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره اعراف
خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن الفرافصة بفتح فا اول وکسر فا ثانیه
نزد بعضی بضم فا اول عمیر بلفظ تصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیله است از یمامه تابعی
مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح گفت
فرافصه یاد نگرفتم من سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح
من کثرة ما کان یرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم که مواظبت یک
سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربیعة صحابیست حلیف آل الخطاب ایمان آورده پیش
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه الصبح گفت عامر بن ربیعه گذاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز
صبح را فقرأ فیهما پس خواند در دو رکعت وی در بعضی نسخ فیها یعنی در نماز صبح بسوره
یوسف وسورة الحج سوره یوسف را و سوره حج را قراءة بطیئة قراءه آهسته بدرنگ قیل له اذا
لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه هر آینه تحقیق بود عمر بر میخاست در
اول وقت تا گنجایش این قراءة دراز میبود قال اجل گفت عامر آری برمیخاست هنگامی که طلوع
میکرد فجر اجل بفتح همزه وجیم حرف تصدیق است بمعنی آری همچو نعم رواه مالک عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا وقد سمعت رسول الله
گفت نیست این مفصل هیچ سوره خرد و بزرگ مگر آنکه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را صلی
علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض
رواه مالک وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادرزاده عبد الله بن مسعود هذلی الاصل
ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی او را در صحابه غلط کرده و وی
تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بحم
الدخان گفت بخواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد
این حدیث را بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبه تابعی است باب الرکوع رکوع در لغت
بمعنی پشت خم کردن رکع الشیخ پشت خم شد بجهة پیری ورکوع نماز هم از اینجاست ورکوع
بمعنی صلوة نیز آمده رکع المصلی صلی الله الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه اقیموا الرکوع والسجود راست و درست برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه

درست

درست آمده است و در باب صفة الصلوة ابو هریره گذشت فوالله انی لاریکم من بعدی بحکم
سوگند براستی که من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکنید
شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابو هریره گذشت متفق علیه
وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع
من الرکوع ما خلا القیام قریبا من السواء روایتست از براء بن عازب که صحابی است و
احوال وی مکرر نوشته شده است گفت بود رکوع آنحضرت وسجود وی ونشستن میان دو
سجده وایستادن چون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای
تشهد می نشست نزدیک برابری یعنی قیامی که قراءة میکرد در آن دراز میبود وقعودی که در وی
التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع وقومه وسجود وجلسه هم برابر نزدیک بیکدیگر در
مقدار میبودند متفق علیه واز بعضی احادیث مفهوم میگردد که قیام وقعود نیز با رکوع و
سجود وقومه وجلسه برابر میبود تاویلش آنست که چون قیام دراز میکرد ارکان نیز دراز
میکرد واگر معهود است در آن لایق بحال آن وچون در قیام تخفیف مینمود در آن ارکان
نیز تخفیف میکرد وتمامه ارکان نماز متناسب میشد واقع میشد آنکه رکوع وسجود بر مقدار
قیام میبود وشارحان از اثر بهمین نوع تاویل کرده اند وتتمه این کلام در اول فصل ثالث
در حدیث عوف بن مالک بیاید ان شاء الله تعالی وعن انس کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا قال بود آنحضرت چون میگفت سمع الله لمن حمده یقول قد اوهم بفتح در همزه وها وسکون
واو یعنی می ایستاد وبسیار می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما بتحقیق ترک کرد آن رکعت را وقیام از برکت
وبعضی بر نسیان نیز کرده اند ودر وی از حیثیت لغت سخن است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین
حتی یقول قد اوهم نیز سجده میکرد ومی نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق
وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر
ان یقول فی رکوعه وسجوده بود آنحضرت که بسیار میگفت در رکوع خود وسجود خود
سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی یتاول القرآن متفق علیه یعنی میکرد آنحضرت باین تسبیح
واستغفار بیان مراد قرآن که فرموده فسبح بحمد ربک واستغفره امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار
خود وامرزش خواه از وی ودر رکوع وسجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و
خشوع اند واز احادیث دیگر معلوم میشود که در غیر رکوع وسجود نیز میگفت آورده اند که طلب
ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره اذا جاء نصر الله همین بود متفق علیه وعنها ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی رکوعه وسجوده هم از عایشه روایتست که بود آنحضرت

که بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود و سجود سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح سبوح قدوس هر دو
صیغه مبالغه اند از تنزیه و طهارت بضم فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین
گویند و بعضی گویند نام ملک موکلست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیست و بعضی گویند روح خلقی
دیگر است غیر ملائکه و بشر عظیم تر از ملائکه رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا
انی نهیت ان اقرء القرآن راکعا او ساجدا گفت ابن عباس که گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستی که من نهی
کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر هیئتی از هیئات نماز را بنوعی از
انواع ذکر و مخصوص کرده اند قیام را که اول هیئات و اعظم آنست و ادخل در خدمت بقرآن که اعلی و
اقدم و اعظم و افضل اذکار است و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف
آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروه و این تعبدیست که عقل را ابدرک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی
و علتی در آن و بجود هیئات خضوع و تذلل و جواز لبس نهی کرده شد که کتاب کریم که عالی و عظیم است
درین هیئت خوانده شود و طیبی از خطابی نقل کرده گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام
خلق و کلام در یکجای و برابر وی داده شود میان هر دو این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همانست
که بندگی در امتثال امر و تقید بحکم شارع است زبان تماره کردن با قرآن توضیح آنکه بحث علت از کارها
هر چه نماید بکن آن بکن و آنچه بگوید بگو آن بگو ما نماکه اگر قرآن در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد
چون منع از خواندن قرآن در رکوع و سجود تعیین و مسود آنچه وظیفه عبادت است در آن و فرموده
اما الرکوع فعظموا فیه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید در وی بزرگی یاد کنید پروردگار تعالی را و شاید
که تعظیم حق را که مناسب حال قرب و تذلل است و از اینجاست قول سبحان ربی العظیم و اما السجود
فاجتهدوا فی الدعاء اما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان یستجاب لکم پس سزاوار است دعا
در سجده که قبول کرده شود در نماز را از جهت حصول قرب بموجب قول وی سبحانه فانی قریب اجیب
دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنیفه که اقتصار بر ذکر
کنند از صریح دعا منع نماید نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند بنده باید که درین حالت
مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق با مجلس من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیه افضل ما اعطی السائلین
فرموده کسی که باز دارد او را ذکر من از درخواست کردن از من مید هم او را زیاده تر از آنچه میدهم سوال
کنندگان را باد و فضل و اعظم از آنچه خواهش کنند فا گرد و حقیقت جمع و تطبیق است که
در نوافل بصریح دعا نیز مشغول گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند چنانکه بعضی از محققین حنفیه
گفته اند وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ قال الامام چون گوید امام سمع
الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من

ذنب متفق علیه زیرا که موافق قول او قول ملائکه را امرزیده شود و او را جزئی که پیش رفته است از گناهان و میتواند
کرده شود دعا او در فصل اول از باب القرآت فی الصلوة کلام متعلق درین مقام گذشته است متفق علیه
وعن عبد الله بن ابی اوفی وی و پدر وی صحابیست حاضر شده حدیبیه و خیبر او سوا اخر من مات من
الصحابة بکوفه سنه سبع و ثمانین قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رفع ظهره بود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چون بر میداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ملاء
السموات وملاء الارض برابر آسمانها و بر زمین و ملاء ما شئت من شیء بعده و بر بری آنچه بخواهی
و بدانکنی چیزی را بعد از اینها از ممکنات معدوم این حدیث دلالت دارد بر جمیع امام تسمیع
و تحمید چنانکه مذهب شافعیست و قدم الکلام فیه رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رفع راسه من الرکوع قال بود آنحضرت چون بر
میداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت
من شیء بعد اهل الثناء و المجد ای سزاوار ستایش و بزرگی احق ما قال العبد و کلنا لک عبد
سزاوار ترین و راست ترین چیزی که گوید بنده و حال آنکه همه ما بندهایم این کلام است که اللهم لا مانع
لما اعطیت خداوندا نیست هیچ کس باز دارنده چیزی را که تو دهی ولا معطی لما منعت و نیست هیچ
کس دهنده چیزی که تو باز داری و در بعضی روایات ولا راد لما قضیت نیز آمده و نیست باز دارنده
مر چیزی که تو قضا کرده ولا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت
را از قهر و عذاب تو و جد بفتح جیم و هم نو بخت توانگری و بی نیازی و بعضی جد بمعنی پدر جد نیز مراد
دارند دارد و بعضی نسب فایده ندارد و نیز و تو عمل میباید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده یعنی
کوشش در حرص دنیا و جمع اموال او در گذشتن از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بن رافع
رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری بدریست و پدر او از نقبای انصار بدریست مات سنه احدی
واربعین کنا نصلی وراء النبی بودیم ما که نماز گذاردیم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما رفع رأسه
من الرکوع قال پس هنگامی که برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال
رجل وراءه پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود ربنا لک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ای پروردگار ما
و تراست حمد حمدی بسیار پاک از شائبه شرک و ریا و افزون نه کرده شده در آن حمد برکت و اخلاص و
حضور فلما انصرف قال من المتکلم آنفا پس هر گاه که برگشت آنحضرت از نماز فارغ شد گفت
که بود گوینده این سخن اکنون قال انا گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن قال رأیت بضعة
و ثلثین ملکا گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را که می شتابند بوی ایهم یکتبها اول تا فرشته
بسوی این کلمه و شتابی میکردند که کدام یکی بنویسد نخست بجهت فضل و کرامت و قبول این

سخن رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبه بن عمرو
بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عاقبه ثانیه را او را بدری گفته اند وجمهور بر آنند که نسبت او ببدر بجهة
سکونت اوست ببدر نه بسبب حضور در غزوه بدر ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و گفته اند در سنه احدی واثنین اربعین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود کفایت نمیکند و قبول
نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر نمیگرداند پشت خود را در رکوع وسجود و این حکم محمولست بر ظاهر
نزد شافعی که سجده و جلسه فرض نیست نزد وی ونزد ابی حنیفه که نزد وی سنت اند محمولست بر نفی ثواب
[illegible] رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح وعن عقبه بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه که چون فرود آمد این آیت فسبح باسم ربک
العظیم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم بگردانید این کلمه را یعنی
تسبیح را در رکوع فلما نزلت گفت عقبه که چون فرود آمد این آیت فسبح باسم ربک العظیم
قال رسول الله گفت پیغمبر که فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید
این را در سجودتان ومراد خبر نیست که مطلوبست باین امر یعنی سبحان ربی العظیم وسبحان ربی
الاعلی رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی وعن عون بن عبد الله عن ابن مسعود وعون بن عبد الله
بن عتبه نیز میگویند نسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت
او از ابن مسعود عن عبد الله بن عتبه مسعود که زاهد فقیه کوفی برادرزاده عبد الله ابن مسعود و ابن
عباس مرسل است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه پس تحقیق
تمام کرده شد رکوع وی بر وجه سنت وذلک ادناه واین بسیار گفتن فروتر پایه تسبیح رکوع است و گفته
اند مراد ادنی وکالت والاصل تمام یکبار گفتن است وسه بار گفتن داخل کمال است واعلی واین
چهار هفت بار غایت کمال را حدی نیست وبعضی تا ده گفته اند وبعضی تا اگر نرساند بسهو وبعضی
تا قرب مقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی اخبار کرده وامام را رعایت حال
مقتدیان لازم است وهمچنین است کلام در سجود واذا سجد فقال فی سجوده وذلک ادناه رواه
الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی اسناده لیس بمتصل وگفته است ترمذی اسناد این حدیث
متصل نیست لان عونا لم یلق ابن مسعود زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود
پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در مقدمه معلوم شد وعن حذیفه از کبار صحابه
است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم عنده علم المنافقین رضی الله عنه انه صلی
مع النبی روایتست از حذیفه که وی نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکان یقول فی رکوعه و بود

آنحضرت

آنحضرت که میگفت در رکوع خود سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة الا رحمة وقف وسال نمی آمد
آنحضرت بر هیچ آیه رحمت مگر که می ایستاد و سوال میکرد و میطلبید رحمت را وما اتی علی آیة عذاب
الا وقف وتعوذ ونمیرسید بر هیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب
رواه الترمذی وابوداود والدارمی وروی ابن ماجه الی قوله الاعلی وروایت کرد والنسائی وابن
ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده وقال الترمذی هذا حدیث
حسن صحیح در بعضی روایات این حدیث وصلوة اللیل آمده است کذا ذکره النووی الفصل
الثالث عن عوف بن مالک صحابی اشجعی منسوب باشجع نام مردی اول شاهد وی خیبرست
وبود با وی رایت اشجع روز فتح شد شام را و مرد در وی سنه ثلث وسبعین روایت کرد
از آنحضرت واز عبد الله بن سلام وروایت کرده اند از وی صحابه جابر وابو هریره ومقدام بن معد
یکرب از تابعین قال قمت مع رسول الله گفت ایستادم ونماز شب کردم با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم پس مراد قمت قیام لیل است وبعضی گفته اند که مراد بقمت صلیت است
وآن در نماز کسوف فلما رکع مکث قدر سورة البقرة پس هنگامی که در رکوع کرد آنحضرت درنگ کرد
در رکوع مقدار آنچه سوره بقره خواند چنانکه در نماز کسوف آمده است برخلاف تاویلی که بر آن
تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل حدیث براء گذشت ویقول فی رکوعه سبحان ذی
الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی وعن ابن جبیر بضم جیم وفتح با مراد سعید بن
جبیر است که از تابعین است واحوال شریعت وی در موضعی دیگر نوشته شده وقصه او با
حجاج ظالم مشهورست قال سمعت انس بن مالک یقول گفت شنیدم انس را که میگفت
ما صلیت وراء احد بعد رسول الله گذاردم نماز پس هیچ کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشبه
صلوة بصلوة رسول الله من هذا الفتی که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان
یعنی عمر عبد العزیز قال قال گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک فحزرنا رکوعه عشر تسبیحات
وسجوده عشر تسبیحات پس اندازه کردیم رکوع این جوان را ده تسبیح وسجود او را در ده تسبیح
یعنی قدر آن مقدار زمان وی رکوع وسجود میکرد تا ده تسبیح میگفتیم و وی هم ده تسبیح گفته باشد
یا کمتر یا زیاده وهمچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والنسائی وعن
شفیق قال ان حذیفه رای رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده روایت است از شفیق بن سلمه که
تابعی مشهورست که گفت بدرستی که حذیفه که از کبار صحابه است واو را صاحب سر رسول الله
صلی الله علیه وسلم گویند وعلم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را
در ترک طمانینه است واکثر شامل اعتدال دارند بهتر باشد فلما قضی صلوته دعاه فقال حذیفه ما

صلیت پس بکجای کرا دا کرده و فارغ شد انفرد او نماز را تنها و خود خواند حذیفه انفرد این کار را گفت که ولو مت علی غیر
الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم اگر بمیری تو تو بنا کرده ازاین چنین نماز بمیری بر غیر فطرت و دین اسلام
که بدا کرده است خدا تعالی محمد را بران دین و درین کمال مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود رواه
البخاری وعن ابی قتادة قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوا الناس سرقة الذی یسرق
من صلوته بدترین مردم از روی دزدی و دزد آن کسی است که میدزدد از نماز خود قالوا یا رسول الله وکیف
یسرق من صلوته گفتند که چگونه میدزدد نماز خود یا رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها فرمود تمام نمیکند
رکوع از او و سجود از او رواه مالک وروی الدارمی نحوه باب السجود وفضله باب در بیان کیفیت سجده
کردن و فضیلت آن سجود در لغت سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرو آوردن و در شرع روی بر زمین
نهادن و فروتنی کردن و سر فرو آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص الفصل الاول
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابن عباس که گفت
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان
علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای دو پا
که اینهمه را در استخوان بر زمین نهاد و در روایتی بجای جبهه و انف آمده و از اینجاست که اکثر ائمه بر آن رفته اند که
بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنیفه سجده بجبهه و انف هر دو
افضل است و اگر یکی از این دو کند کفایت است پس اگر بجبهه تنها نزد امام ابو حنیفه و صاحبین روا
بی کراهیت و اگر بانف تنها کند در روایتی بکراهت و اما نهادن دستها و زانوها سنت است
نزد حنیفه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید که زانوها بر زمین نهند جایز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما
وضع قدمین اگر هر دو پای بردارد نماز فاسد شود اگر یکپای بردارد مکروه است ولا نکفت الثیاب
والشعر و امر کرده شده ایم که فراهم نیاریم و فراهم نیاریم جامهای او موی را در نماز که آوردن چنانکه در
هنگام سجود رفتن جامهارا گردارند تا خاک آلوده نشود باقی این غرض همین طور گردانند و اسن بر زنند
و بعضی گرد بستن و عذبه در دستار خلانیدن داخل دانند و مکر بستن را در بعضی مستحب دارند و بعضی
مکروه فراهم آوردن موی جمع کردن انهاست در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آنست که بان بچیزی
بر بندند و گره زنند اما اگر بدان جمع باشند مکروه نیست متفق علیه وعن البراء بن عازب قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین
وارفع مرفقیک رواه مسلم و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مراد آنست اما زنان بنهند از بجهار از زمین
و بچسبانند پهلوهای خود را که در ستر داخل و اقرب است وعن میمونة قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا سجد جافی بین یدیه چون سجده بکرد دور میداشت و یکسو میداشت هر دو بازوی

خود را از پهلو و شکم را از رانها حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت این مقدار دور میداشت و وجهی
که گذشت که اگر بزغاله میخواست که بگذرد از زیر دستهای مبارک وی میگذشت بهمة بفتح با و سکون ها بچه بز
یا بمیش که در اول زاییدن از انجا که گویند بفتح تا مثلثه و سکون خا معجمه و چون بقدری کلان تر شود و راه رود
بهم خوانند هذا لفظ ابی داود والحدیث باین عبارة که مذکور شد لفظ ابی داود است کما صرح به فی شرح السنة
باسناده و چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است با آنکه این لفظ ابی داود است در شرح سنت باسناده
ولمسلم بمعناه و روایت مسلم را بمعنی است و لفظ وی دیگر است که قالت میمونة کان النبی صلی الله
علیه وسلم بود پیغمبر اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه مذکور نیست و بجای اراده شاءت بجای تمر مرت است
مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ ابی داود در اول فصل آوردن که مقصود و موضوع
برای حدیث شیخین است مناسب نیست وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح
مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را منون میخوانند و الف ابن را در ابن بحینة
میکنند تا بدانند که مالک ابن بحینه نیست بلکه عبد الله را وصف است ابن مالک و ابن
بحینه مشهور است و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد المناف از سابقان است مات فی
امارة معاویة ما بین است اربع وخمسین و ثمان وخمسین قال کان النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد
الله بن مالک بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه چون سجده میکرد کشاده میداشت
و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت
را ظاهرا درین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا مراد ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه
بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نبود و سیاه چنانکه در مردم دیگر میباشد
متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده گفت ابو هریره که
میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا اللهم اغفر لی ذنبی کله خدایا بیامرز مرا گناه من دقه وجله گناه
باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیره و کبیره دق بکسر دال و جل بکسر جیم این هر دو بهم دیگر مستعمل میشوند
بسکون میم مانند دق و لا جل ان دقیق ولا جلیل واوله و آخره و گناه اول و آخر و علانیته و سره و گناه آشکار
و نهان و در بعضی نسخ سره بر علانیته مقدم است رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت
فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفراش گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را
از خود فقمت پس جستم آنحضرت فوقعت یدی علی بطن قدمیه پس افتاد دست من بر کف پایهای آنحضرت
و از اینجا معلوم میشود که مس مرات ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ماست وهو فی السجدة و حال
آنکه وی در سجده است و در بعضی نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجده گاه وهما منصوبتان و هر دو
پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشد وهو یقول و آنحضرت میگفت و میخواند

این دعا اللهم انی اعوذ بک برضاک من سخطک خدایا بدرستی که پناه میجویم بتو از تو یعنی بصفة جمال یطیف تو
از صفاة جلال قهر خلاصه یعنی دو فقره اوّل هست چون مجلس جز تو مالک قفا نیست پناه از تو جز تو صورت
ندارد و لا احصی ثناء علیک شمار نمیتوانم کرد هیچ ثنایش را بر تو نمیتوانم تا گفت انت کما اثنیت
علی نفسک چنانکه ثنا میگوئی تو بر توجه مجلس ترا چنانکه تو ثنا گفتی خود چگونه ثناگوید چه ثنا را انداز و ستائشست
رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرا ابن ادم آیة السجدة فسجد چون
میخواند ادمی زاد آیة سجده را پس سجده میکند اعتزل الشیطان یکی کوشه میکرد و دور میرود شیطان در
حالتی که میگرید یقول یا ویلتی امر ابن ادم بالسجود فسجد فله الجنة ای هلاک و اندوه و فضیحت من امر کرده
شده ادمی زاد را بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مرا اتش رواه مسلم وعن ربیعة بفتح را
وکسر با بن کعب اسلمی است معدود در اهل مدینه و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه
خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر بود از فقرای صحابه قال کنت ابیت
مع رسول الله بودم شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوئه پس می اوردم انحضرت
اب وضوء او را و طهارت بیداشتم ازاو حاجة میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر انحضرت را مانند
جامه و سواک و نعلین وغیر آن فقال لی سل پس گفت انحضرت مرا که بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا
و اخرة فقلت اسالک مرافقتک فی الجنة پس گفتم من سوال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو
بودن در بهشت قال گفت انحضرت او غیر ذلک این کلمه بفتح واو و سکون ان و رفع غیر و نصب
خوان امده اند و بفا عاطفه بمعنی جز آن تحقیقی است در مجلس مذکور و حاصل معنی انکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه
که تو میخواهی بس عظیم است قلت هو ذاک گفتم مدعا و مقصود من همان است که عرض کردم و دیگر نیشود
من از تو هیچ مرادی دیگر نمیخواهم همین قدر کنی که خودم جدا نکنی قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود
گفت انحضرت چون بجدی تو در حصول این مرتبه یاری ده مرا و مدد کن بر نفس خود و حصول
مطلب خود ببسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و دعا کردن در سجده و قابل و مستعد این مرتبه شدن
یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما از تو هم باید که کوشش کنی و کاری کنی و از پا نشینی چنانکه
طبیب بیمار که گوید که من علاج میکنم و در حصول شفاء تو میکوشم بشرطی که انچه میفرمایم ترا بدان کار
کنی و پرهیز فرموده من ورزی که تحصیل شفا و تدبیر کار اینست فتح فضل ما الا رجه کلید است
ای عزیز جهیش از دست تو میخواهند بزرگ عام مسلم و ازینوا یا بخدمت است که خدمت بزرگان
و راضی ساختن ایشان موجب سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگی و کدام بزرگ
که سید کائنات و احمد و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات است صلی الله علیه و سلم و از اطلاق سوال
که فرمود صلی الله علیه و سلم سل بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست

همت

همت و کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود فان من
جودک الدنیا و ضرتها و من علومک علم اللوح و القلم اگر از حضرت دنیا و عقبی ارزو داری
بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن و تنبیه است بر آنکه طالب صادق باید که مطلوب جز نعیم اخرت
و باقی و دایم است نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند الا ایسا اتم نعیم و افضل کمالات یعنی
مرافقت و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات و لیکن باید که در سلوک
طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد و مجرد هوس و ارزو و اکتفا نکند که بیکار نشستن
و ارزو داشتن امر مردکو فتن است کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد
کار مردان گرفت جان را در رکار کر خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع و تمامتر عبادتهاست
چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و بالله التوفیق وعن معدان بفتح میم و سکون عین
ابن طلحه گفته اند تابعیست رضی الله عنه قال لقیت ثوبان مولی رسول الله گفت معدان
پیش آمدم ثوبان را که ازاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه و سلم فقلت پس گفتم ثوبان را اخبرنی
بعمل اعمله یدخلنی الله به الجنة خبرده و بیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا در آرد خدا تعالی بسبب
آن کار بهشت را فسکت پس خاموش ماند و جواب نداد گفت گویا سکوت ثوبان بجهة تحیر و تفکر
بود در انکه چگونه بیدا مرا برای طلب مزید شوق و رغبت سایل تا قدر ازرا شناسد ثم سالته پس پرسیدم
پس او را دوم پرسیدیم او را بار سوم فقالت سالت ذلک رسول الله درین مرتبه جواب
داد و گفت پرسیدم من از این عمل که تو می پرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة
السجود پس گفت انحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار کنی برای طلب
رضای پروردگار فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة زیرا که بدرستی که تو نمیکنی مر خدا سجده
مگر که بر میدارد و بلند میکرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه
عزت و قرب و حط عنک بها خطیئة می اردو گم میکند وی تعالی از تو بان سجده گناهی را یعنی سجده
هم سبب کفاره سیئاة میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادة حسنات و بهره دو طریق رفع ضرر
و جلب نفع موجب نجات و فلاح است قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسالته فقال لی قال
لی ثوبان و گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم
او را نیز گفت ابو الدرداء مرا انچه گفته بود مر ثوبان از سوال کردن ثوبان از انحضرت از عملی که در بهشت
در آرد و جواب دادن انحضرت که آن عمل کثرت سجود است رواه مسلم الفصل الثانی عن وایل
بن حجر بضم حا و سکون جیم قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه
گفت وایل دیدم انحضرت را صلی الله علیه وسلم که چون بسجده میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی

خود را پیش از بر داشتن سر کمل لن بعد نهادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند
و نزدیک بعضی بینی پیشتر نهد که نزدیکتر است بزمین و بعضی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش
از دستها بجهة عذری موزه و غیر آن بنهد دستها را پیشتر رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك
كما يبرك البعير گفت ابی هریره گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون سجده رود کسی از شما پس باید
که نشیند چنانکه نشیند شتر و می نهد زانوها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست
را پیش از دو زانوی خود رواه ابو داود والنسائی والدارمی این حدیث بظاهر مخالف حدیث
اولست که دلالت دارد بر نهادن دستها پیشتر از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر
نهادن زانوها پیش از دستها و در میان ایمه نیز اختلاف است جمهور ایمه و ابو حنیفه و شافعی
و احمد بن حنبل در یک روایت مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وایل بن حجر کرده اند و زانو
را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طایفه از ایمه حدیث
عمل بحدیث وایل بن حجر کرده اند و زانوها را پیش از دستها ابی هریره و جماعه از حفاظ ازان تصحیح
نموده ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمده سبیل آنست که عمل باقوی و اصح کنند بعضی
گفته اند که حدیث وایل ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسجده میرفت ابتدا میکرد بر کبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری
آمده که مینهادیم ما دستها را پیش از زانوها امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین
هر دو وجه اشاره کرد مولف بقول خود قال ابو سلیمان الخطابی حدیث وایل بن حجر اثبت من هذا
گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح است که حدیث وایل بن حجر ثابت تر و قوی تر است
ازین یعنی از حدیث ابی هریره و قیل هذا منسوخ بعضی گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره
منسوخ است بحدیث وایل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده
که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم
وعن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين اللهم اغفر لي وارحمني
واهدني وعافني وارزقني رواه ابو داود والترمذی وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
يقول بين السجدتين رب اغفر لي روایت است از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده
این کلمات را رب اغفر لي رواه النسائی والدارمی درین حدیث زیاده بر کلمه نیامده است
شاید که گاهی اقتصار می نمود بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالب است و حذیفه همین را
شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده برین کلمه نیامده است شاید که گاهی اقتصار می نمود

طلب

بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالب است و حذیفه همین را شنید و روایت کرد و در اوقات
دیگر زیاده برین کلمه نیامده است شاید که گاهی اقتصار می نمود بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالب
است و حذیفه همین را شنید و روایت کرد در اوقات دیگر زیاده برین نیز میگفت ابن عباس
از او روایت کرد الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن شبل بکسر شین معجمه و سکون با موحده
صحابی انصاریست معدود در اهل مدینه نزول کرد حمص را مات فی امارة معاویة بن ابی سفیان
قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن نقرة الغراب از دانه چیدن زاغ کنایت است از مبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت
اعتدال و در بعضی احادیث نقرة الديك واقع شده یعنی دانه چیدن خروس و مبالغه در بی رعایت
وافتراش السبع و نهی کرد از گسترانیدن درنده مانند سگ و شتر و غیر آن دستها را چنانکه در فصل اول
از حدیث انس گذشت و در بعضی روایات افتراش سبین مهمله نیز آمده بمعنی شکار کردن و در
افتراش سبین مهمله است که چون درنده خواهد بر شکار حمله کند پایها را گسترانند و بر دو دوان یوطن
الرجل المكان في المسجد كما يوطن البعير و نهی کرد از وطن کردن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و
قرار گرفتن در آن و باز داشتن دیگران را از آن مکان چنانکه شتر را میباشد که جای مخصوص برای خود
میکرد و غیر وی در آنجا نمی نشیند و چون مسجد جای عامه و حق تمام مسلمانانست تخصیص مکانی بخود
و محروم مردم از آن مکروه و ممنوع باشد و اثر این نهی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر
میکردد که بعضی مردم امکنه معهوده مثل که راجانکه قرب منبر شریف و بعضی اسطوانات منیف
بنفس خود مخصوص میکردانند مردم را از آن نعمت محروم میدارند رواه ابو داود والنسائی
والدارمی   عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اني احب لك
ما احب لنفسي ای علی من دوست میدارم مر ترا آنچه مکذاد خود را واکره لك ما اكره لنفسي
و ناپسند میدارم مر ترا آنچه ناپسند میدارم خود را لا تقع بين السجدتين فعلکس میان دو
سجده و اقعا نهادن سرینها بر زمین و ایستاده داشتن زانوها آنچنین تفسیر کرده در هدایت و
گفت هو الصحیح در شرح ابن همام گفته که این احتراز است از قول کرخی که گفت که اقعا نهاده
داشتن پایها چنانکه در حالت سجده میباشد و نهادن سرینها بر پاشنها و صحیح قول اولست زیرا که
اقعا را صفت کلب داشته اند و این مناسب معنی اولست و ثانی نیز مکروهست ولیکن معنی
اقعا نیست و بعضی علما ادراک معنی خلافست و از ابن عباس آمده است که گفت اقعا
سنت پیغمبر شماست صلی الله علیه وسلم و از اینمعنی اجر محل کرده اند کذا فی شرح ابن الهمام
رواه الترمذی وعن طلق بن علي الحنفي منسوبست به بنی حنیفه که قبیله ایست از یمامه صحابیست

۲۵۲

وقس راوی حیث عدم انغماض وضو پس ذکر چنانکه در کتاب الوضو گذشت قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله عز وجل الی صلوة عبد لا یقیم فیها صلبه بین رکوعها وسجودها قبول
نمیکند خدا تعالی نماز بنده را که ایستاده نمیکند و راست نمی دارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و
سجود آن رواه احمد وعن ابن عمر کان یقول روایتست از نافع که مولا ابن عمر است که عبدالله بن عمر
میگفت من وضع جبهته بالارض کسی که بنهد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند فلیضع کفیه علی الذی وضع
علیه جبهته پس باید که بنهد هر دو کف دست خود را بران مکانی که نهاده است بران مکان پیشانی خود را
یعنی باید که در سجده دستها نیز بر زمین نهد که جبهه را نهاده است یعنی مستقبل قبله نهد ثم اذا رفع
فلیرفعهما پس چون بردارد جبهه را باید که بردارد هر دو دست را فان الیدین تسجدان کما یسجد الوجه
زیرا که بدرستی هر دو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی پس باید دستها
بر زمین نهاد و برداشت چنانکه روی را می نهد و برمیدارد و این قول مرجح معنی اخیرست که عبارت
سابق را بران حمل کرده شد رواه مالک باب التشهد خبر دادن کردن روی دل بار زبان یکی
باشد و گواهی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آمده و تشهد گواه گشتن و اظهار علمی که در دولت
در شرع اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ذکری که در قعده صلوة خوانند بجهة اشتمال او
بر شهادتین الفصل الاول عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد فی
التشهد بود آنحضرت که چون می نشست در تشهد اول یا ثانی وضع یده الیسری علی رکبته الیسری می نهاد
دست چپ خود را بر زانوی چپ خود ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی و می نهاد دست راست
خود را بر زانوی راست خود و عقد ثلثة و خمسین و عقد میکرد پنجاه و سه را و اشار بالسبابة و اشاره
میکرد آنحضرت بانگشت سبابه که نام انگشتی است که میان انگشت بزرگ است و سبابه از سب است
بمعنی دشنام کردن و عادت عرب است که بآن در مقام دشنام اشاره کنند و در زمان شرع نام
وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشارت میکرد بدین انگشت بوحدانیت
حق تعالی و صورت اشارت است که بردارد از تلفظ بکلمهٔ لا اله الا الله و باز نهد نزد تکلم بالا الله و مشهور
است که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ائمه شافعیه منقولست که
بر داشته دارد تا آخر شهادة و باید که بجانب فوق اشاره کند تا موهم جهة نگردد و فی روایة و در
روایتی ایچنین آمده است که کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه بود آنحضرت که چون
می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود و رفع اصبعه التی
تلی الابهام مدعو بها و بر میداشت انگشت دست خود را که نزدیک است بانگشت زرد جانبی
کرد دعا میکرد بان انگشت و مراد بدعا همان اشارتست بوحدانیت حق نزد تهلیل چنانچه مذکور شد

و ذکر را دعا نیز گویند زیرا که مستجلب انعام و اکرام است ویده الیسری علی رکبته و دست چپ آنحضرت
بر زانوی وی بود باسطها علیها در حالتی که گسترانده آن بود بر زانو یعنی عقدی و اشارتی
نمیکرد بانگشت دست راست میبود و دست چپ همچنان بر زانوی چپ بر حال خود میداشت
رواه مسلم اگر گوئی که شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلث
و خمسین معلوم نشد که چیست بدانکه اهل حساب عقدها دارند در انگشتان می و هر یکی را از
انها برای عددی معین از احاد و عشرات و الوف چنانکه ارقام مثلا همین عقد پنجاه
و سه که درین حدیث مذکور است صورتش آنست که قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط
کند شاهده را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر نیز آمده است و آن نهادن سر انگشت وسطی است
میان دو عقده ابهام و در روایت ثالث آمده است که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله
شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشاره بی عقد نیز آمده مختار بعضی حنفیه است
غالبا عمل آنحضرت نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات
مختلف آمده همین است مانده که از حنفیه ما وراء النهر و هندوستان اهل عقد و اشاره ترک یافته
و مختار نزد متقدمین همان اول بود و در متاخرین اشارت خلاف ظاهر شده و مختار نزد علماء حرمین
و غیر آن از بلاد عرب عمل بدانست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا
شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد اشاره کند تا عمل بهر دو طریق جمع کرده و گفته
است رفع سبابه بمعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن است و همچنین مرویست از ابی یوسف و
علماء و نجم الدین زاهدی گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون
مذهب ایمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علماء کوفه و مدینه برین است و
بسیار است اخبار و آثار دران عمل بدان و اولی و ارجح باشد وعن عبدالله بن الزبیر قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد یدعو وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی بود آنحضرت که چون
می نشست در نماز که دعا کند و مراد بدعا تشهدات می نهاد دست راست خود را بر ران
راست خود و یده الیسری علی فخذه الیسری و دست چپ خود بر ران چپ خود و اشار باصبعه السبابة
و اشاره میکرد بانگشت سبابه چنانکه معلوم شد ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی و می نهاد انگشت
نر خود را بر سر انگشت میانه خود چنانچه مذهب ماست از عقده تسعین ویلقم کفه الیسری رکبته
و میکرد اندر زانوی خود را در دست چپ مانند لقمه در دهن رواه مسلم وعن عبدالله بن مسعود
قال کنا اذا صلینا مع النبی عبدالله بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده میگفتیم با الفاظ السلام علی الله پیش از

سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانه السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل سلام بر فلان ملایکه دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان می فرستادند و تواند که بعضی انبیا و مرسلین را ذکر میکرده باشند مثل ادم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه پس هرگاه برگشت آنحضرت از نماز پس امد بما و روی آورد بما گفت لا تقولوا گفت مگوئید السلام علی الله فان الله هو السلام زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم از جمیع نقایص و افات و سلامت بخش است هر کرا خواهد از بندگان از افات ظاهر و باطن پس سلامت او راست و از وست و دعا کردن بسلامت کسی را از است که او را احتیاجی باشد و خوفی و سلام اسم ما ربعان است بمعنی سالم ما سلم فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل چون بنشیند یکی از شما در نماز پس باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات مراد بتحیات عبادات قولیه است و بالصلوة عبادات بدنیه و بالطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از ان خدمت کند و تمثال نماید بعد از ان تحفه که لایق درگاه بگذراند تا لایق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین نووی گفت تحیت بمعنی سلام است و ملک عظمت و حیات ابدی و بلفظ جمع آورد زیرا که ملوک را از عجم و عرب تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند انرا اصحاب ایشان بدان پس فرمود که تحیات همه خدا راست و بر دیگران عاریتی پس نیست خدا راست و بر دیگران عاریتی پس نیست خدا راست بزرگی و ملک [illegible] بمعنی عبارت داده است و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند و بصلوة نمازهای فرض و نفل و طیبات کلمه طیب و تمام اعمال طیبه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بتحیه و سلام بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونی نیکی و کرم وی و وجه خطاب بانحضرت بجهت ابقای این کلام بر انچه در اصل بود در شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر انحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب بسلام امد پس انحضرت در همین تعلیم است نیز بهمان لفظ اصل گذاشت تا این را مکرر انکار کرد و نیز انحضرت همیشه نصب العین مومنان و قرة العین عابدانست در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادة و اوران که وجود نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه در ذرایر موجودات و افراد ممکنات پس انحضرت در ذوات مصلیان موجود حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی اگاه باشد ازین شهود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت

منور

منور و فایض گردد السلام علینا سلام بر ما کرده حاضرند مصلا و هر که با اوست از ملایکه و مومنان انس و جن همه در نجاد اخلنه و علی عباد الله الصالحین و بر تمامه بندگان خدا که نیکو کارند حاضر و غایب و دور و نزدیک و بر زمین و در اسمان و صلاح صدق دست بنده صالح ان بود که ادا حق عبودیت بروجهی که فرموده اند چنانکه باید بجا اورد و استقامت بران ورزد بهیج وجه خللی و فتوری در کارخانه حال ظاهر و باطن وی در راه نیابد و صلاح اعلا مناصب و ارفع مقامات ولهذا او وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیا و رسل را و صواب انست که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل است و قصی درجاه و اعلا مراتب صلاح انست که شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح الغیب ذکر کرده است که صلاح حالتست زوال و اراده و فنای مطلق است و بودن بنده قایم بمراد حق و او صالح بحقیقت کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شد قوله تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ان بنده ایست که دست نبرد از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و بمقتضی متولی زبیت وی گشته بی انکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و کوئی بیش انتهی و چون بنده باین حال رسد لاجرم از جمیع افات نفسی و افاقی سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند بمعنی اسم تسلیم این خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون انحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعضی عباد و اشخاص علی التعیین جز داده کریم خود که منبع تمامه برکات و خیرات است منع اشارت کرد بوجه آن و فرمود فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض پس برستی که وقتی که بگوید بنده این دعا را برسد عموم برسد اثر ان بهر بنده صالح را که در زمین و اسمانست حاجت بتخصیص حیث بعد از ان ختم بر شهادتین کرد که خلاصه کارها اعمال است فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بعد از انکه بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال هر چه بخواهد فرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه فیدعوه پس باید که اختیار کند و بر گزیند از دعا هر چه خوش اینده تر است پس دعا کند بخواهد از خدا متفق علیه و عن عبد الله عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن گفت ابن عباس بود انحضرت که می اموخت ما را تشهد را چنانکه می اموخت ما را تشهد را چنانکه می اموخت ما را سوره از قران را تاکید و مبالغه در ضبط و حفظ ان و کان یقول التحیات

المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم این
تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه باین است و در مذهب ما تشهد ابن مسعود است و آنچه
در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود میان این تشهد و تفاوتی در لفظ و معنی
موجود است و گفته اند تشهد ابن مسعود اصح است از شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین
که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین
است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین بر آنند که تحقیق وارد شده است امر بدان و تعلیم آن در
سنه امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بمردم و در روایتی
آمده است که گفت ابن مسعود گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه
تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس از افراد مسلم و
روایت کرده است از اصحاب کتب سته الا البخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است
التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الی آخر
است ابن ابی زید که در مذهب مالک است و گفت امام که نماز جایز است بهر وجه که خوانده
شود اولی و افضل سنت و بدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح السلام علیک و سلام
علینا بی الف و لام ذکر کرده و مولف گفت ولم اجد فی الصحیحین نیافتم در متن صحیح مسلم و در
جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف لام ولکن رواه
صاحب جامع الاصول عن الترمذی ولیکن روایت کرده است از اصحاب جامع الاصول که کتب
سته را جمع کرده است از ترمذی پس آورده صاحب مصابیح از او در فصل اول درست نباشد
والله اعلم **الفصل الثانی** عن وائل بن حجر عن رسول الله روایت است از وائل بن حجر از آن
حضرت در کیفیت جلسه تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن
سر از سجده دوم رکعت دوم فافترش رجله الیسری پس گسترانید پای چپ خود را بر ران چپ
خود را وضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود
و این موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است از بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی
و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود را بر ران راست خود و این موافق
است بحدیثی که تصحیح کرده است از بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ
با وجوه دیگر نیز خوانده اند و در شرح ذکر کرده ایم و قبض ثنتین کرده است در انگشت از
دست راست خنصر و بنصر را بند و حلق حلقة و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد

است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه پس برداشت انگشت خود را یعنی تا
آواز بتحریکها یدعو بها پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی
که دعا میکند یعنی مراد اشارت بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابوداود والدارمی
وعن عبدالله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها بود
آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمیجنبانید از در حدیث اول فرمود
که میجنبانید انگشت را و در این حدیث میفرماید نمیجنبانید آنجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن
اوست برای اشاره که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش و اینجا که میفرمود نمیجنبانید
مراد نفی تکرر تحریک است و در این نفی مذهب مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک
میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت انصاری برگهای دل دارد و جنبانیدن
وی سبب القای ذل و حضور اوست والله اعلم رواه ابوداود والنسائی و زاد ابوداود
و زیاده کرده است من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد ما را
تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن باین طریق بسم الله وبالله بسم نام خدا و بتوفیق
و اعانت وی التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة
الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده ورسوله اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار سوال میکنم خدا را بهشت و پناه میجویم بخدا از
آتش دوزخ رواه النسائی این نیز وجهی است از وجوه تشهد و گویا که ابتدا بسم الله نیز
داخل و جزء تشهد تعلیم اوست بتعلیم قرآن و نووی در اذکار گفته است که بخاری و غیر وی
و نسائی گفته اند که زیاده تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن نافع
قال کان عبدالله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها
بصره روایت است که گفت بود ابن عمر که چون می نشست در نماز نهاد هر دو دست خود را
بر هر دو زانوی خود و اشارت میکرد و انگشت خود در پی میفرستاد انگشت را بصر خود
یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن عمر که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان
من الحدید هر آینه این اشاره بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی کنند
مثل تیر و شمشیر یعنی السبابه را بجهت اشاره کردن وی ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از
وقوع مصلی در شرک و کفر رواه احمد وعن عبدالله بن مسعود کان یقول من السنة ان یخفی
التشهد روایت است از عبدالله بن مسعود که میگفت از سنت است پنهان و پست

خواندن التحیات را بلند بخوانند که جهر نکنند رواه ابوداود والترمذی وقال هذا حدیث
حسن غریب **باب الصلوة** علی النبی صلی الله علیه وسلم وصلوة ازینکان طلب افاضهٔ رحمت
شامله جز دنیا و آخره است از جناب حق بر حبیب وی صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است
مومنان را بفرستادن صلوة وسلام بروی صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند برانکه این امر برای
وجوبست و بعضی کفته اند واجبست هربار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است
یکبار در عمر چنانکه شهادة بنبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب و مسنون و از اد
کذشتن اسلام و شعار ان قاضی ابوبکر گفت فرض کردانید حق جل بر مومنان که صلوة وسلام
فرستند بر پیغمبر وی و نکردانید مر از او وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة
و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول صحیح داشته اند و شافعی فرض
کردانید از اد در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است
او را در ان هیچکس از علمای و نزد امام ابوحنیفه واجب است صلوة فی الجمله و سنت است در
تشهد و فضایل صلوة بر آنحضرت لا یحد و لا یحصی است و شمه از ان در لباب جذب القلوب
ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز انتخاب نموده و اختلاف کرده اند که آیا جایز است صلوة و سلام
بر غیر انبیا باستقلال یا نه و مختار نزد جمهور انست که مخصوص است بانبیا و شارکت نیست بایشان
جز ایشان دران بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که ان خلاف
اولی است و بعضی کفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در متقدمین
تسلیم بود در اهل بیت از ذریت و از ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت
کتابت آن یافته میشود والله اعلم **الفصل الاول** عن عبدالرحمن بن ابی لیلی بفتح لامین قال
لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم روایت از عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که
از تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه انصاری بودند عبدالله بن الحارث
گفت گمان نمیبرم که زنان مانند وی زاینده باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود
از خلافت عمر پدر او صحابیست از اهل غزوه احد گفت ملاقات کرد مرا کعب بن عجره را
که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی
آیا تحفه نفرستم برای تو هدیه و کلامی که شنیده ام آن را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر
دال و تشدید یا تحفه که بکسی بفرستند بطریق احترام و اکرام و انچه بفقرا دهند بطریق ترحم و
تعطف از صدقه نامست فقلت عبدالرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را که بفرست و گو
فاهدها لی پس چون بفرستی داده است ترا بفرست آن هدیه را برای من و این نابیدن است مرا

جزئی که مفهوم شده است از بلی فقال پس گفت بن عجره سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا
پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای
اهل بیت نبوت و مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و
ذکر اهل بیت بتبعیت استطراد اوست و گویند اهل بیت کنایه از ذات شریف اوست و اهل بیت
ال است و ال میگویند و مراد ذات فلان میدارند چنانکه در ال داود و بخوان گفته اند و اهل بیت
کفتن تلمیح است بقول حق تعالی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده اینمعنی قول
اوست فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک زیرا که خدای تعالی بتحقیق دانانید مرا کیفیت
سلام فرستادن بر تو که در تشهد التحیات تعلیم کردی و از تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم التحیات
نیز اگرچه وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم ان کیفیت صلوة قالوا
بگویید اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم خداوندا درود فرست
بر محمد و بر ال محمد انک حمید مجید بدرستی که ستوده شده بر صفات کمال و بزرکی خود اللهم بارک
علی محمد و بر ال محمد چنانکه برکت داده ابراهیم و بر ال ابراهیم انک حمید مجید متفق علیه این حدیث را
بخاری و مسلم هردو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر انست که
مسلم ذکر نکرده است علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی
ال ابراهیم و کما بارکت علی ابراهیم چون آنحضرت از ال ابراهیم است تشبیه بهمان ال ابراهیم کرد
وال رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز اید و باین معنی واقع شده است که ال کل
مومن و در روایتی کل مومن تقی و ظاهر انست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضی
ال تفسیر اهل بیت کنند بمعنی کسی که حرام است بروی صدقه مراد بنوهاشم امام فخرالدین
رازی گفته که اولی انست که گفته شود که اهل بیت ازواج و اولاد آنحضرت اند و علی نیز از
ایشان است بجهة اختلاط و معاشرة وی فاطمه را رضی الله عنها و گاهی بخصوص و بفاطمه و
علی و حسن و حسین اطلاق یافته چنانکه در قضیه مباهلت و حدیث کسا دلالت بران و خطاب انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم را مخصوص ایشان دارند و حق انست که ازواج
مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق قرانی منادیست بدخول و وجه تطبیق
درین اقوال انست که بیت نسبت است چنانکه اولاد قریب را بیت فلان میگویند
با بمعنی بنوهاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت سکنی و بایمعنی ازواج
داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درینمقام در خاتمه رساله که
در ذکر مبشرین بجنه مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشارت تالیف یافته است مشبع ذکر کرده

شده است مانند آنکه در تحدیث اشکال کرده است که بقصد تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر
ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافیست
در تشبیه نه افراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند تا این معنی که گفتیم کراعتبار نکند تمام
نمیکرد و تمامه وجوب و ما فیها در رساله جدا نوشته ایم اینجا باید نگریست وعن ابی حمید بضم حاء و فتح میم
الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود دهیم
بر تو فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم قولوا بگویید
اللهم صل على محمد و ازواجه و ذريته كما صليت على ابراهيم و در بعضی نسخ على آل ابراهيم و بارك على
محمد و ازواجه و ذريته كما باركت على ابراهيم اینجا نیز در بعضی نسخ على آل ابراهيم است و گفته اند
که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوت و آل ابراهیم در برکت انک حمید مجید متفق علیه و شیخ
ابن حجر گفته که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت
است بعضی روات از احفظ کرده و بالجمله این صیغ صلوة بالفاظ مختلف آمده است و
خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست کذا سمعنا من المشایخ و آنکه در بعضی روایات و ترحم
محمد کما رحمت ... واقع شده است بصحت نرسیده است کذا قالوا وعن ابی هریره قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى على صلوة واحدة صلى الله عليه وسلم عشرا فرمود هر که درود
فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بروی ده بار رواه مسلم اینجا سخن برسند که چگونه روا باشد
که ازان حضرت یکبار بود بر مصلی ده بار جواب آنست صفت فعلی مطلق است که بحکم من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها جزای ده درود داده که رحمت بروی میرسد اینجا لازم نمی آید که برآنحضرت از جناب حق
یک درود میرسد و اگر فرضا یکی هم باشد شاید که آن یکی در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد
چنانکه یک جوهر در قیمت برابر صد هزار فلس میباشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صلى على صلوة واحدة صلى الله عليه وسلم عشر صلوات و حطت عنه عشر خطيات
فرمود افکنده و کم کرده میشود ازوی ده گناه ورفعت له عشر درجات و برداشته و بلند کرده میشود از
وی ده گناه ورفعت عشر درجات و برداشته و بلند کرده میشود مراو را ده پایه در قرب حق رواه النسائی
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولى الناس بي يوم القيامة اكثرهم
علي صلوة نزدیکتر و پیوسته ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است که درود گوید بر من
و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت صلوة موجب شفاعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
میگردد و وسیلش همین است که بجهت حصول قرب با آنحضرت نور رحمت حق فایض میگردد و رجوع
شریفه وی بالعکس نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی وعنه قال قال رسول

الله

الله صلى الله عليه وسلم ان لله ملائكة سياحين في الارض يبلغوني من امتي السلام بدرستی که مر حق را
تعالی را فرشتگانند روندگان در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند یا
رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگویند بنده بیچاره مسکین عبدالحق بن سیف الدین یبلغک السلام
لک البشاره فاخلع ما علیک فقد ذکرت بما علی ما فیک من عوج جان میدهم در آرزوی خاصه
اخر باز که در مجلس آن نازنین حرفی گر از ما میرود وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ کسی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز می
فرستد خدای تعالی بر من روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام
وی میگویم رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر در اینجا اشکال می آرند که مضمون این حدیث
مخالف حدیث حیات آنحضرت است صلى الله عليه وسلم در برزخ زیرا که ورود روح بر آنحضرت در
وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعضی اوقات و
جواب میدهند که مراد بعود روح تعود و توجه روح است ببدن بعد از مفارقت بلا افاقت و توجه
اوست باین عالم و سماع صلوات و سلام است و آنحضرت مشغول است در برزخ با جلال
ملکوت مستغرق است در مشاهده رب العزت چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت
وانا بالمسجد الحرام پس بیدار شدم و حال آنکه من در مسجد الحرام بودم تا استیقاظ اطلاق
کنند و معراج در خواب بود بر مذهب حق پس مراد افاقت و بر آمدن اوست از مشاهده العالم
و نیز حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و روح ببدن ایشان بعد از موت ثابت
یکبار بجریان سنت الهی و بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از سلام و صلوات و مفارقت
روح و رد و مرة بعد اخری مکرر داخل تعذیب است تنزیه ساخت عزت و کرامت وی
صلى الله عليه وسلم از آن پس باید که دایم در حیات باشد فافهم و بالله التوفیق سخن در آن
مانده که این فضیلت رد سلام از آنحضرت مخصوص بزایران قبر شریف مثل در داخل در مجلس
که سلام گوید یا عامست هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر آن همین است
الا آنکه سلام زایران را بنفس شریف بواسطه سماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بوساطت
ملائکه سیاحین بود چنانکه در حدیث ابو هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد وعنه سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول تر روایت است از ابوهریره گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود
ولا تجعلوا بيوتكم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مردها در آن افتاده و خفته باشند تا
هیچ عبادتی و نمازی در وی نمی کرده باشند و همچنانکه در مساجد عبادت میکنند و اکتساب انوار
مینمایند چیزی از آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانها اهل نیز شود و بعض

۳۵۱

در مساجد بگذارید و نوافل در خانها و گذاردن نیز نوافل در خانها افضل است از گذاردن ان
در مساجد یا مراد انست که در خانه مردها را دفن نکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص اوست
صلی الله علیه وسلم ولا تجعلوا قبری عیدا گردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت و سرور
ولهو ولعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود کنند و بعضی
گویند که مراد انست که زیارت مرا مثل عید مشمارید که در سالی جز یکدو بار حاضر نباید این ترغیب
و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر امدن در درگاه عالم پناه ورزقنا الله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی
حیث کنتم و درود فرستید بر من و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که
باشید ~ در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست ~ می بینمت عیان و دعا میفرستمت ~ و در حجا
تسلیه غافل باشید خود را از ساحت حضور دور خیال نکنید که بوسیله صلوة و سلام وصول
آنحضرت نزدیک ام قرب حاصل بود و بعد مکانی سهل است رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهم از ابو هریره روایتست که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل
ذکرت عنده ولم یصل علی خاک آلوده باشد بینی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم
یعنی برده شود نام من نزد او من زود و درود نفرستد بر من ظاهر الحدیث انست که هر بار در مجلس نام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت درود وعید بزرگ است مگر انکه
گویند اگذ دلیلی وجوبست بحوق وعید بعذاب اخرة است واین وعید برغم انف نازان قبیل
است و نهایت ان دلالت بر اجتناب وافضلیت است با آنکه میگویند در امثال این عبارت
حقیقت و عام مراد انست بلکه مراد نوعی از تقبیح و توبیخ است ورغم انف رجل علیه رمضان ثم
انسلخ قبل ان یغفر له خاک آلوده شد بینی مردی که در آید بروی ماه رمضان پس بگذرد این ماه پیش
از ان که امرزیده شود مر اورا یعنی عبادت و قیام بحق این ننماید که سبب امرزش وی گردد ورغم انف رجل
ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة رواه الترمذی و خوار باد مردی که دریابند نزد وی
مادر و پدر وی بزرگ سالی را یا دریابد یکی از مادر و پدر پس نیارند پدر و مادر او را بهشت یعنی نیکی
نکند با ایشان و بجای نیارند حق ایشان را و حاصل نکند رضای ایشان را تا سبب درآمدن او بهشت
را شوند رواه الترمذی وعن ابی طلحه روایت از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهور است زوج ام انس
نام او زید بن سهل و آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم وار ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آن
رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه امد آنحضرت روزی یعنی پیش یاران
خود حال آنکه از خوشحالی تازگی و کشادگی در روی مبارک وی بود فقال پس گفت آنحضرت انه
جاءنی جبرئیل بدرستی که شان اینست که امد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک یقول

پروردگار تو میگوید ایا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک من امتک الا صلیت
علیه عشرا اینکه صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة نفرستم من بروی ده بار ولا یسلم
علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا و سلام نفرستد بر تو هیچ از امت تو مگر که سلام بفرستم
ده بار رضا و خوشحالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین بشارت یا بجهت شکرانه قدر و بزرگی اوست
نزد خداوند سبحانه یا بجهت حصول ثواب مر امت را که غایت حرص و خواهش آنحضرت طلب
خیرات برای ایشان رواه النسائی والدارمی وعن ابی بن کعب قال قلت روایت است
از ابی بن کعب که عظمای صحابه است و احوال شریف در موضعی دیگر نوشته شده است گفت
گفتم یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک ای پیغمبر خدا بدرستی که من بسیار میفرستم درود
بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم فکم اجعل لک من صلوتی پس چه مقدار زمان بگردانم
و معین سازم برای تو یعنی درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد انست که درود فرستم
و لیکن میخواهم از احد معین و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که مراد از صلوتی
دعاست یعنی من زمانی معین دارم که در ان برای نفس خود دعا میکنم میخواهم درود بر تو فرستم
و بسیار فرستم چه مقدار از ان زمان برای تو درود فرستادن بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله
علیه وسلم باختیار او گذاشت و فرمود هر چه خواهی کن بهتر فقال پس فرمود ما شئت هر مقدار
که میخواهی از زمان صلوة بر درود صرف کنی قلت الربع ما شئت ابی بن کعب میگوید گفتم من چهار
یک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه میخواهی کن اگر
ربع میخواهی ربع کن فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر است مر ترا قلت
النصف گفتم نصف زمان اگر دانم برای درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه میخواهی
نصف کن و اگر نصف میخواهی فان زدت فهو خیر لک قلت اجعل لک صلوتی کلها
گفتم میگردانم برای تو زمان دعا خود را همه قال اذا تکفی همک و یکفر لک ذنبک گفت آنحضرت
انگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میگردانی کفایت کرده میشود برآورده میشود همه
مقصودهای تو دینی و دنیاوی و پوشیده میشود بر تو همه گناهان تو ظاهر و باطن و اول و
اخر رواه الترمذی و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام انست
که چون بنده سوال و رغبت خود در محاب و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد و بصدق دل خاطر
از محاب و مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای قابل فیض خاص و مستوجب
کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث و من یتق الله
یجعل له مخرجا الایة نیز دلیل انست چون شیخ اجل اکرم عبدالوهاب متقی رحمه الله علیه این مسکین

زیارت مدینه مطیبه وداع میکرد فرمود بدانید واگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از ادای
فرایض چون صلوة برحضرت کاینات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمام اوقات خود در
صرف آن کنید و بجز این دیگر نپردازید عرض کرده شد که از اعدد کی معین هم باشد فرمود ایجا تعیین
عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید در ان
مستغرق گردید وعن فضالة بفتح فا ابن عبید بضم عین و فتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابیست
اول مشاهد وی احد است و بیعت کرده تحت الشجره و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام
و ساکن شد دمشق و والی شد قضاء دمشق برای معاویه در زمان خروج او بصفین و مات
بها سنه ثلث و خمسین بر قول اصح قال بینما رسول گفت فضاله در اثنای آنکه پیغامبر خدا
صلی الله علیه وسلم قاعد نشسته بود اذ دخل رجل فصلی ناگاه درآمد مردی پس نماز بگذارد فقال
پس گفت بعد از نماز اللهم اغفرلی وارحمنی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم عجلت ایها المصلی شتابی کردی ای کردعا کردی پیش از حمد خدا و صلوة برمن اذا صلیت
فقعدت چون نماز بگذاری پس نشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد
از فراغ از نماز برای دعا وان اظهر واوفق است بسیاق حدیث فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گو
برخدا بچیزی که وی تعالی اهل انست از صفات کمال وصل علی و درود بفرست برمن ثم ادعه پس
دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هرچه خواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر در ادب
دعا که پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از ان دعا کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است
که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد قال گفت فضاله ابن عبید که راوی حدیث است ثم
صلی رجل آخر بعد ذلک بستر نماز گذارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین فحمد الله وصلی الله علی النبی
صلی الله علیه وسلم پس حمد گفت ایزد خدا را عز وجل درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فقال له النبی صلی الله علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب ای تعطی دعا کن هرچه
خواهی اجابت کرده میشوی و قبول کرده میشوی و دعای تو رواه الترمذی و روی ابو داود
والنسائی نحوه وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنت اصلی والنبی صلی الله علیه وسلم
حاضر گفت ابن مسعود بودم که نماز میکردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر بود و در بعضی نسخ
مصابیح لفظ حاضر موجود است و در بعضی نسخ که موجود نیست مقدر و مراد است وابو بکر
وعمر معه وابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء علی الله
پس هرگاه نشستم بعد از گذاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدا عز وجل ثم الصلوة علی النبی
پس ابتدا کردم بدرود پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل تعطه سل تعطه سوال کن داده میشوی و هرچه

بیخواهی و میطلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و مزید طلب رواه الترمذی

الفصل الثالث

وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره الاوفی بفتح یا و ضم
ان بهردو تصحیح کرده بر وجه اول معنی این میشود کسی که شاد میکردانند او را که بپیمانند ثواب بر
وجه تام و پیموده باشد و برای پیمانه تمام تر درسان تر یعنی کسی که بیخواهد که حاصل گردد مراد او بر
وجه اتم والکمل اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت
و کرامتیم پس باید که بگوید و اینچنین درود بفرستد اللهم صل علی محمد النبی الامی وازواجه امهات
المومنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید امی لقب خاص
آنحضرت است که مذکور است در توریت و انجیل و سایر کتب سماویه و امی در لغت کسی را گویند
که خواندن و نوشتن نداند و بمکتب نرفته و باور د از کسی یا موخته منسوب بام او یعنی همچنانکه
از شکم مادر بر آمده است • نگارمن که بمکتب نرفت و خط ننوشت • بغمزه مسئله اموز صد مدرس
شد • یتیمی که ناکرده قرآن درست • کتبخانه چندملت بشست • تعلیم او را حاجت نبود
خود زا غاز آمد مودب • و آنحضرت را با وجود صحت اینمعنی امی نسبت بام القری که نام مکه معظمه است
نیز گویند و نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبنی ربی میخوانند نیز
خوانند صلی الله علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت و تمام در بخیل کسی است
که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی پس وی درود نفرستد بر من یعنی ان
بخیل است که مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوانند کرد و بخیل ازین
میکند ذکر کجکم کسل و غفلت یک کلمه بنام ان سرور نتوانند از نفس خود بیرون آورد و ادای
حق شکر نعمت گذارد و داد محبت داد جای آنست که جانها فدای کشته چه جای کلمه که بنام
وی بر زبان راند • مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست • تا کنم جان از سر رغبت
فدای نام دوست • رواه الترمذی و رواه احمد وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما و قال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات
در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فقد گذشت وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من صلی علی عند قبری سمعته کسی که درود فرستد برمن نزد قبر من میشنوم صلوة او را
ومن صلی علی نائیا ابلغته و کسی که درود بفرستد بر من از دور و بنده در حضور قبر رسانیده میشود
صلوة او مرا بملائکه سیاحین برسانند و بر هر تقدیر رد سلام میکنم و جواب سلام او میگویم
از اینجا توان دانست که سلام بر آنحضرت را حضور ما بسیار گوینده را چه شرف اگر سلام تمام

عمر انکه جواب ابد سعادتست چه جای انکه بر سلام را جواب شنود بهر سلام بکس در جواب ان
لب عبد سلام مرا بس کی جواب از تو رواه البیهقی فی شعب الایمان عبد الله بن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم واحدة صلی الله علیه و ملائکته سبعین صلوة عبد الله
بن العمر قال من صلی علی النبی صلی الله علیه و سلم واحدة صلی الله علیه و ملائکته سبعین صلوة
عبد الله بن العمر قال من صلی علی النبی صلی الله علیه و سلم یک درود بفرستد خدا تعالی
روی و فرشتکان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمر است اما از حضرت شنیده
گفته است چه ثواب اعمال و کیفیت جز از شنیدن از حضرت نبوة نتوان گفت
پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد **و عن**
رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و فتح فا صحابی است بن ثابت انصاری معدود
است در مصریین امیر کرد اینرا معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع و اربعین و مات
برقة و قیل ماة بشام سنه و خمسین است روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال کنت من صلی علی محمد کسی که درود فرستد بر محمد و قال و
بگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیامة خداوندا فرود ار محمد را در جای نشستن
که نزدیک کرد اینده شده است نزد تو روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب میکردد مراورا
شفاعت من اگرچه شفاعت انحضرت ثابتست مر تمامه مسلمانا نرا اما گوینده واین درود را
باین میشود واجب و منجز است و شفاعتی خاص و در حقی مخصوص است در ان چنانکه در
زایران قبر شریف وارد شده است رواه احمد **و عن** عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول
الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفت عبد الرحمن بیرون امد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حتی دخل نخلا تا انکه در امد
در خستان خرما فسجد پس سجده کرد انحضرت فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی
خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا اگر ترسیدم بیم باشد خدا تعالی بتحقیق
میرانیده است انحضرت را قال فجئت انظر کیف عبد الرحمن بن عوف پس امدم که در حالتی
انکاه میکنم فرفع راسه پس برداشت سر خود را فقال پس فرمود مالک چه شده است ترا و چه
میکنی فذکرت ذالک له پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیه خود را که گمان برده است او را
خدا تعالی فقال ان جبرئیل علیه السلام قال لی پس گفت انحضرت صلی الله علیه و سلم که جبرئیل
گفت الا ابشرک ان الله عز و جل میگوید تراً من صلی علیک صلوة صلیت علیه و کسی که سلام
فرستد بر تو سلام فرستم بروی رواه احمد **و عن** عمر ابن الخطاب قال گفت عمر ان الدعاء موقوف

بین السماء و الارض بدرستی که دعا ایستاده کرد اینده میشود میان اسمان و زمین لا یصعد منها
شئ بالا نمیرود و بالا برده نمیشود از ان دعا چیزی حتی تصلی علی نبیک رواه الترمذی تا انکه درود
میفرستد بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود
مستجاب و مقبول و بمعبد قبول واصل و موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز
بمحل قبول میرسد مو مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه
رسید باب الدعاء فی التشهد در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات درود و دعا کند هر
چه خوش اید او را بعد از انکه مشابه کلام ناس نباشد و سوال و طلب ان از ناس ممکن نبود و سابقا
در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت ثم لیتخیر الدعاء اعجبه الیه و ادعیه مخصوصه از انحضرت نیز امده
و ماثور مراد از همین ادعیه ماثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسک باین ادعیه اولی و افضل و اکمل
است از جهت بودن انها تمامتر و جامعتر مقاصد دنیا و اخرة را و بالله التوفیق **الفصل الاول**
عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدعو فی الصلوة بود
انحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب
القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب قبر که در گور بود بیان ان و تفصیل در اول کتاب در باب
اثبات عذاب القبر گذشت و اعوذ بک فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم بتو از ابتلا و ازمایش
مسیح دجال که در اخر زمان برآید و دعوی خدای کند و باشد با او خوارق عادات بر دست
وی ظاهر گردد و مردم را گمراه کرداند و تفصیل این احوال در اخر کتاب در باب علامات الساعة
باید و مسیح اسم مشترکست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون
مطلق واقع شود مراد عیسی افتد و نزد اراده ان ملعون مقید کرد اینده بدجال چنانکه در حدیث
واقع شده است و وجه تسمیه وی و حضرت عیسی باین نام و وجه تسمیه دجال متعلق
است بدان در مجلس باید انشاء الله تعالی و اعوذ بک من فتنة المحیا و فتنة الممات و پناه
میجویم بتو از بلا حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه محیا انچه موجب زیغ و زلل و میل و
انحراف گردد از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و
ضلالت و بطالت و بفتنه ممات وسوسه شیطان و در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و دسوسه
شیطان را داخل فتنه محیا و ممات مخصوص بالفتنه قبر باشد نیز وجهی دارد اللهم انی اعوذ بک
من المأثم خداوندا پناه میجویم بتو از گناه و از امری که سبب وقوع در اثم گردد و من المغرم
و از وام که بر گردن نشیند و ادای ان دشوار افتد یا در معصیت گیرد اما اگر در طاعت و کار
خیر گشته از وقایع ان عاجز باشد ان محل استعاذه نیست و با وجود امر دین مستعوذ نیست شاید

کبیرد دوره و فایدان کف وکرفتار ماند و جون آنحضرت استعاذه میکرد از وام در نظر ظاهر کاران این سان
مینماید فقال له قائل پس گفت مر آنحضرت را گوینده از صحابه ما اکثر ما تستعیذ من المغرم عجب بسیار
است استعاذه تو از وام فقال پس گفت آنحضرت قباحت وام و شناعت از او گفت ان
الرجل اذا غرم حدث بدرستی که مرد چون وام دار میشود و سخن میکند با مردم از احوال و معاملت خود
و اظهار فقر و فاقه نمادین بر بنیاد در تمهید عذر خود و تقصیر ادای آن در ماضی فکذب پس دروغ
میگوید و معنی اخر مناسب تر است بقول وی و وعد فاخلف وعده میکند بوفای آن در مستقبل
پس خلاف وعده میکند متفق علیه وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
فرغ احدکم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین فلیتعوذ
بالله من اربع پس باید که پناه جوید از چهار چیز من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنة المحیا و
الممات و من شر المسیح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم سورة من القرآن روایتست از ابن عباس که آنحضرت
می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سوره از قرآن از تاکید و اهتمام در امر بخواندن
و تعهد بحفظ آن یقول قولوا میگفت بگویید اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک
من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من فتنة المحیا و الممات رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی
الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی ابو بکر صدیق با آنحضرت عرض
داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعایی که دعا کنم بان در عادر نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر
و فهم این قید بحث آنکه دعایی که متعارف و مقرر خواندن آن در نماز در این محل بود قال
قل گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا خداوندا بتحقیق
ستم کردم بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر نسخ بثای مثلثه است و در بعضی روایات کبیرا بالموحده
آمده و امام نووی در اذکار گفته که اگر خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت
وی امرزد همه گناهان بندگان را هیچکس بجز تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا امرزیدنی
خاص از نزد تو وارحمنی و رحمت و مهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستی که تویی
امرزنده گناهان و مهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن ابن سعد عن ابیه عامر بن سعد بن ابی
وقاص تابعی ثقه است شنیده پدر خود را و عثمان و عایشه را شنید از وی زهری و غیره روایت
میکند از پدر خود قال گفت سعد کنت اری رسول الله بودم میدیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یسلم عن یمینه و عن یساره حتی اری بیاض خده سلام میداد از جانب راست و از
جانب چپ تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی آنقدر روی در سلام میکرد آنجناب

کرخسار

کرخسار مبارک او دیده میشود زهی سعادت کسی که در پهلوی او می بود شعر کاشکی اندر نمازم
جا شود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو وعن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب
بفتح دال نیز آمده صحابیست مشهور که احوال وی در مواضع نوشته شد قال کان رسول الله
گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة چون میگذارد نماز اقبل علینا بوجهه توجه
کرد بر ما روی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن یکی از دو جانب روی راست یا چپ و اقرب
انست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاهی
بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی بروی
جانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست رواه البخاری وعنه قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم ینصرف عن یمینه بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از دست راست رواه مسلم وعن
عبد الله بن مسعود قال لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی
از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود بان یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه بداند و اعتقاد
کند یا گمان برد که حق است و لازمست بروی که بر نگردد از نماز مگر از جانب راست خود بروی
بفتح ها و ضم آن هر دو لقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره هر آینه
بتحقیق دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میگشت از جانب یمین وی نشست و در جانب
یسار و در بیشتر احوال این بود که سلام میداد و دعا میخواند و بجانب حجره شریف که در جانب
یسار است میرفت و گاهی برعکس این میکرد از جانب یسار میگشت و بجانب یمین می نشست
و اول را بر عزیمت عمل کرده اند که در وی تیامنست و فعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود
ولیکن ابن مسعود رضی الله عنه میگوید که نشاید اگرچه رخصت است و حکم بود اما در نشست
اعتقاد وجوب نباید گرفت از بعض شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی
دوست میدارد که عمل کرده شود بر رخصتهای او و چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای
او و شافعیه از دو حدیث عمل کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت وی
بجانب یمین است چنانکه وی در آن جانب است تا کاری دارد یا بجانب یمین برگردد و از
امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین مرویست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل
قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان
و خطابی میکرد و سخنی میگفت چنانکه در حدیث اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری
و مسلم آمده است که پیغمبر خدا چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال میکرد بوجه شریف خود اصحاب
را و میگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابها را که در روی بشارة بفتح و کسر بود

وغیر این احادیث دیگر نیز ظاهر و منبعی است فتدبر وعن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما که چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
احببنا ان نکون عن یمینه یقبل علینا بوجهه دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست آنحضرت که بجانب ما
متوجه دربار روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی بیشتر از اکثر روی
بجانب کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بشاهد جمال مستعد شویم و بخطاب کریم وی مشرف
گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهه شریفه او نماییم خصوصا در وقت رجوع وی از
جانب حق و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست
صلی الله علیه وسلم و این یکی از وجوه فضیلت ایستادنست در جانب یمین امام و مراد اکثر آنحضرت صلی
الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوی بایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب
پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از درود نماز میکرد رب قنی عذابک خداوندا
نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تبعث او تجمع عبادک روز قیامت که برانگیزی یا جمع میکنی بندگان
خود را و تجمع شک راویست که تبعث گفت یا تجمع از اینجا معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان
درگاه از عذاب وی میترسند و برحمت وی پناه میجویند و این تعلیم برای امت است که از درگاه
باشند رواه مسلم وعن ام سلمة قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کن اذا
سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه زنان در زمان آنحضرت بودند چون سلام میدادند از نماز
فرض بر میخاستند و میرفتند پیش از مردان و ثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن صلی الله من
الرجال ما شاء الله و رجال میبود آنحضرت و هر که نماز گذارده بود از مردان تا زمانی که خواسته بود
خدا پس گاهی همیقدری می نشست که میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره و گاهی
تقدیری می نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در
مصلای خود تا برآمدن آفتاب بنابر اختلاف احوال و مقتضیات آن فاذا قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم قام الرجال پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می ایستادند مردان
رواه البخاری و سند که حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک الثناء الله تعالی و سرانجام است
که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی ذکر نشستن آنحضرت بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب
در باب ضحک که ضحک آنحضرت نیز در واقع است و مولف ذکر آن حدیث را در آن باب مناسبتر
دیده الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
معاذ بن جبل که گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت
آنحضرت بدرستی که من هر اینه دوست میدارم ترا ای معاذ فقلت انا احبک یا رسول الله

بس گفتم

پس گفتم من نیز دوست دارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة گفت آنحضرت
پس ترک مکن این را که گویی در پس هر نماز این دعا را ظاهر از ایراد این حدیث در باب الدعا فی التشهد
خواندن اوست بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود که
خواندن او بعد از نماز بود رب اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک ای پروردگار من یاری ده
مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت و بجا آوردن آن بصفت شهود و
مراقبه که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه احمد وابو داود والنسائی الا ان ابا
داود ولم یذکر لکن ابو داود ذکر کرده است این کلمه را که قال معاذ وانا احبک و این حدیث مسلسل
است باین فعل اخذ بیدی ویقول انا احبک و بکتاب حروف نیز از قبل بعضی علمای من رسیده
است والحمد لله علی ذالک وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
یسلم عن یمینه بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود و میگفت السلام علیکم ورحمة
الله حتی یری بیاض خده الایمن تا آنکه دیده میشد سپیدی رخساره راست وی وعن یساره و
سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله و همچنین در جانب دیگر این ابرای این
حدیث را از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن ماجه عن عمار بن یاسر و روایت
کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود و دون است
در ذکر حتی یری بیاض خطه نه در یمین و نه در یسر و بمقدار او رد کان یسلم عن یمینه عن السلام
علیکم ورحمة الله و همچنین در جانب دیگر این ایماین حدیث را از عبد الله بن مسعود روایت
کرده اند و رواه ابن ماجه عن عمار بن یاسر و روایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر
و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود و دون نیست در ذکر حتی یری بیاض خده یا با زیدی است
و عدم ذکر آن وهو الظاهر وعن عبد الله بن عمر قال کان اکثر انصراف النبی گفت ابن مسعود
بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوة از نماز خود الا شق الایسر الی الحجرة
بسوی پهلوی چپ خود بجانب ایسر بود رواه فی شرح السنة وعن عطاء الخراسانی لم یدرک
یافته سنه خمسین وثلثین ومایه وابو حاتم گفت ثقه است و نسائی گفت لا باس به
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده از وی مالک و معمر و مغیرة بن شعبه
گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یصلی الامام فی موضع الذی صلی فیه حتی یتحول
نگذارد امام نماز در جایی که گذارده است در وی تا آنکه برگردد و انتقال کند از جای خود بجای
دیگر و گفته اند که این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدی را نیز و وجه تحول در امام
آنست که توهم نکند کسی که در آید هنوز نماز فرض است و بعضی گویند وجه تحول آنست که تا گواهی

۳۶۳

دهند دو موضع بعبادت و بعضی گویند اظهار تکبیر عبادة و بعضی گویند تا خبر دهند فرض نفل
فرض وا این وجوه شامل امام و مقتدیان و تمام مصلیانست که باید که نفل در جائی فرض نگذارند
رواه ابوداود و قال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة و گفت ابوداود عطاء خراسانی در نیافته
و ندیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیره بن شعبه سنه خمسین است
و ولادت عطا در سنه خمسین پس حدیث منقطع است وعن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم
حضهم علی الصلوة و نهیهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روایت است از انس که آنحضرت
برانگیخت و برغلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت و ادامت آن یا
مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیر اولی باشد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نهی
کرد از ین که برگردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه و سلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت
سلام دهند و از نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیش از آنکه آنحضرت برخیزند بروند و منتظر ذکر
و دعا نشوند و نهی بر معنی اول تحریمی است و بر ثانی تنزیهی رواه ابوداود الفصل الثالث
عن شداد بفتح شین و تشدید دال بن اوس بفتح همزه و سکون واو و کنیت او ابو یعلی برادر
زاده حسان بن ثابت او و پدر او هر دو صحابی است نزول کرده به بیت المقدس و معدود است
در اهل شام ابو درداء گفت شداد داده شده است علم او و حلم او قال کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم یقول فی صلوته بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد
یا بعد از سلام عقب صلوة در روایت احمد آمده فیهما ای فی دبرها یعنی که میگفت در نماز یا بعد
از نماز و مولف این را در باب بعد از تشهد آورده قصد بر اللهم انی اسالک الثبات فی الامر
والعزیمة علی الرشد خداوندا من سوال میکنم ترا و میخواهم از تو استقامت و پای برجای بودن
در کار دین و همت و آهنگ بر رشد و راه یافتن از درست و راست ره بودن و بر شدن خلاف
غی و اسالک شکر نعمتک و سوال میکنم ترا توفیق شکر نعمت و حفظ او و ستار از هلاک و
زوال و حسن عبادتک و خوبی و نیکوئی عبادت ترا و اسالک قلبا سلیما و میخواهم ترا دل
پاکیزه و بی عیب یعنی تهی از عقاید فاسده و میل شهوات و التفات بما سوا تو و لسانا
صادقا و زبان راست گوی و اسالک من خیر ما تعلم و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو کان
چیزاست زانچه من خبر ندارم چه بنده چیزی را خبر ندارد که دوست دارد و در نفس الامر شر باشد
و در آوردن کلمه من که مفید تبعیض است بجهة آنست که تمام خیر کسی را حاصل نیست مگر
آنکه قسمت اوست یا من زاید است و سوال کل خیر و تمام آن در ادعیه ماثوره بهترین
است با این همه تواضع و تذلل و اظهار بندگیست و شهود کبریائی حق و لا ابالی درگاه اوست

رواه النسائی و روی احمد نحوه وعن جابر رضی الله قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله و احسن
الهدی هدی محمد صلی الله علیه و سلم بهترین کلام کلام خداست و بهترین سیرتها سیرت محمد است و هدی
بفتح ها و سکون دال سیرت نیک و این کلام از آنحضرت در خطبها ماثوره است که بعد از حمد و
ثنای حق این را میگفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است
رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله یسلم فی الصلوة تسلیمة
تلقاء وجهه گفت عائشه بود آنحضرت که سلام میداد یک سلام بجانب روی مبارک خود ثم یمیل
الی الشق الایمن شیئا پس چیزی میل میکرد بسوی جنب بسوی پهلوی راست انکه یعنی ابتدا اسلام
مستقبل قبله میکرد پس میل میکرد اندر اثنای اسلام و تمام میکرد سلام را چنانکه نموده میشد
یا من خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک سلام است بنظر
این حدیث و ایمه ثلاثه دیگر علما بر دو سلام اند بجهت کثرت احادیث وارده در آن و تاویل حدیث
عائشه آنست که جهر میکرد به یک سلام و دو سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة
قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از سمرة بن جندب گفت امر کرد ما را
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان نرد علی الامام و انتحاب کردکم سلام را بر امام یعنی مقتدیان
که سلام گویند نیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام نیت سلام بر مقتدیان
میکند و امران نتسلم بعضنا علی بعض و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم ما بسلام دادن بعضی ما
بر بعضی یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام نماز نیت ملایکه مقربین نیز باید کرد چنانکه در
احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوة
بدانکه جهر بذکر مطلقا بعد از نماز مشروع است و آورده شده است در وی احادیث چنانکه باید
و اختلاف در آنکه مصلی بعد از نماز یا که بعد وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و
بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال در مکان دیگر کرد اکثر علما مختار است
که انتقال کنند و در جائی دیگر سنت بگذارد و مستحب است که قوم نقض کنند صفوف را و
امام نیز پس و پیش رود تا شبه نگردد بر مردم که در ابتدا که هنوز در جماعت اند و تا کاه یکی
از در آیندگان نیابد بین توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدا و بعضی گویند او عبد مختصر که بصحت
رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل اللهم انت السلام و منک السلام
تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و آیة الکرسی که بصحت رسیده حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه
اکثر را اند شنیده بخواند در سنت و نیز اختلاف است که افضل اطراف و اشتغال بجانب یمین

يسارا وصحيح آنست كه مجز است بهر جانب كه انتقال كند واكثر برآنند كه بجانب يسار انتقال كند يا
يسارا ويمين ودر مسجد شريف نبوى بجانب يسار كه حجره شريف درانجانب است افضل است
باتفاق از انچه بايد دانست كه تقديم روايت منافى نيست بعد سنى راكه در باب بعضى از ادعيه
واذكار در احاديث واقع شده است صرح به الشيخ ابن الهمام وتعجيل قيام سنت مغرب خاصه
نيست مراخواندن آية الكرسى وامثال آنرا چنانكه در حديث صحيح وارد شده است كه بخوانند بعد از
نماز فجر لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير وانكه بعضى مردم
تعجيل كنند چنانكه آية الكرسى در سنت مغرب وارد شده است الفصل الاول عن
ابن عباس قال كنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتكبير متفق عليه ابن
عباس گفت كه بودم ميشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتكبير واختلاف كرده اند شراح در بيان
تكبير بعضى گفته مراد تكبيرا اينجا ذكر است چنانكه در صحيحين باز از ابن عباس آمده است كه رفع صوت بذكر
وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم معهود بود و گفت
ابن عباس ميشناختم من انقضاء صلوة را بدان نيز آورده است بخارى اين حديث را
پس معلوم شد كه مراد بتكبير مطلق ذكر است وبعضى گفته اند كه مراد تكبير است كه در تسبيح وتحميد وتكبير
كه بعد از ده بار يا سى وچهار ميگويند واقع است وبعضى ميگويند كه اين در ايام منا بود كه تكبيرات
تشريق ميگفتند وطيبى گفته است كه مراد تكبيرى است كه در نماز زور سر راه رودن وفرود بردن
در ركوع وسجود ميگويند مراد ابن عباس آنست كه تا ختم انقضا بر سنت را كه اشتغال ميكرد بدان از
وى بديگرى تكبير واين وجه بعيد است از عبارت وبهر تقدير مشكل ميشود اين قول
ابن عباس است چه معنى دارد كه وى رضى الله عنه حاضر نميشد در نماز قاضى عياض
گفته است كه وى صغير بود وشايد كه در حضور جماعت مواظبت نمى نمود واحتمال دارد
كه حاضر بود در آخر صفوف مى ايستاد پس انقضا نماز را بتسليم والله اعلم وعن عائشه
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يقعد الا مقدار ما يقول گفت عائشه بود آنحضرت
كه چون سلام ميداد نمى نشست مگر مقدار آنچه ميگفت اين كلمات اللهم انت السلام ومنك
السلام خداوندا توئى سالم ومنزه از جميع نقايص ومتصف بتمام كمالات واز تست سلامت
بندگان از همه آفات ومخافات تباركت يا ذو الجلال والاكرام بزرگى توئى خداوند صفات
سلب وثبوتيه رواه مسلم اين ذكر همين مقدار در احاديث واقع شده وبصحت رسيده است
وبعضى واليك يرجع السلام زياده اند وگفته اند كه آن در روايات نيامده واوراد بعضى
مشايخ زياده برين نيز ميخوانند معلوم نميشود كه اين زياده از سنت روايتى هم دارند والله

اعلم وعن ثوبان قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا
گفت ثوبان كه مولى آنحضرت رسالت پناه وحاضر گاه وبيگاه درگاه بود كه چون برميگشت آنحضرت
از نماز خود يعنى تمام ميكرد وسلام ميداد استغفار ميكرد سه بار ميگفت استغفر الله استغفر
الله همچنين آمده است تفسير آن از بعضى سلف ودر بعضى روايات آمده كه ميگفت سه بار
استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم وقال ميگفت نيز بعد از استغفار اللهم انت السلام
ومنك السلام تباركت يا ذو الجلال والاكرام رواه مسلم وعن المغيرة بن شعبه صحابى مشهور است
احوال وى در موضعى نوشته شده است ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يقول فى دبر كل صلوة
مكتوبة بود آنحضرت كه ميگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد
وهو على كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد
اين ما بقا در باب الركوع گذشت است متفق عليه بدانكه آنحضرت اين كلمات اذكار واذ
ديگر در احاديث آمده است ميگفت وگفته اند كه در بعضى احيان سلام ميداد وبر نجات
به انكه چيزى بگويد وبخواند در بعضى اوقات اين اذكار كلى يا بعضى از آن ميخواند وبعضى در ترتيب
خواندن آن گفته اند كه اول استغفار بايد كرد وبعد از آن اللهم انت السلام وبعد از آن لا اله
الا الله وحده لا شريك له الى آخر واذكار دعوات ديگر بسيار است كه در كتب احاديث مذكور مدون است
آمده كه آنها را بعد از نماز ميخواندند ومعنى بعديت همانست كه گفته شد ولازم نيست كه بعد از فرض
متصل بخوانند وعن عبد الله بن الزبير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم من صلوته
يقول بصوته الاعلى بود آنحضرت كه چون سلام ميداد از نماز خود ميگفت باواز بلند لا اله الا الله
وحده لا شريك له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير ولا حول ولا قوة الا بالله ولا نعبد
الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون
رواه مسلم اين حديث صريح است در جهر بذكر كه آنحضرت باواز بلند ميخواند آنحضرت براى تعليم اصحاب
بود ونووى در مهذب گفته كه افضل اخفاست در ذكر ودعا خواه امام بود ومنفرد وديگر
اگر حاجت بود بتعليم آن وجهر بر حمل كرده شده است جهر رسول خدا صلى الله عليه وسلم بآن و
بعد از آن كه محفوظ گشت اخفا افضل است وحق آنست كه اوقات مختلف است گاهى
ذوق وحضور به وگاهى در جهر شوق وگرمى افزايد وجهر بذكر مشروعيت بلا شبهه وعن سعد
انه كان يعلم بنيه هؤلاء الكلمات روايت است از سعد بن ابى وقاص كه وى بود كه مى آموزانيد
پسران خود را اين كلمات را ويقول ان رسول الله وميگفت بدرستى كه پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر الصلوة بود كه پناه ميجست بخدا بگفتن اين كلمات اللهم

انی اعوذ بک من الجبن خداوندا پناه میجویم بتو از فرومایه ترین عمر مراد از عمر است که بجهت حرفت
کند و قوت بیکار کرده و از علم و معرفت و عبادت باز دارد و اعوذ بک من فتنة الدنیا
و عذاب القبر و پناه میجویم بتو از فتنه و از مالش دنیا و عذاب گور رواه البخاری وعن ابی هریرة
قال ان فقراء المهاجرین اتوا رسول الله و در روایتی است از ابی هریره که فقرای مهاجران آمدند بسوی پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فقالوا پس گفتند قد ذهب اهل الدثور بالدرجات العلی والنعیم
النعیم المقیم بتحقیق بردند خداوندان اموال بسیار پایهای بلند را از اجر و ثواب و قرب
و رضای حق و نعمت پاینده که نعمت بهشت است فقال وما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست
این سخن جهت و سبب بردن ایشان درجات علی و نعیم مقیم را قالوا گفتند صحابان این است
که یصلون کما نصلی نماز میگذارند ایشان چنانچه نماز میگذاریم و یصومون کما نصوم و روزه می
دارند چنانچه روزه میداریم ما و یتصدقون ولا نتصدق و صدقه میدهند ایشان و صدقه نمی
دهیم ما و یعتقون ولا نعتق و برده آزاد میکنند ایشان و آزاد نمیکنیم ما یعنی ایشان در
عبادات بدنیه شریک مااند و عبادات مالیه ممتازند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا
اعلمکم شیئا تدرکون به من سبقکم آیا پس نیاموزانم شما را عملی که دریابید بسبب آن عمل
فضل کسانی را که پیشی کرده اند شما را از متقدمین این امت یا امم سابقه نیز و تسبقون به من
بعدکم و پیش کنید شما بسبب آن عمل کسی را که بعد از شما ایمان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند
و در پیچ بیان فضلی عظیم است مر ابنا زاد را ای که شکایت کرده بودند از آن انحطاط
درجات از اغنیا و مقصود اینجا همین بود ولا یکون احد افضل منکم و نباشد هیچ یکی
از اغنیا فاضل و زیاده تر در اجر و ثواب از شما الا من صنع مثل ما صنعتم مگر کسی که بکند از
ایشان مانند آن عملی که شما کنید قالوا بلی گفتند آری تعلیم کن یا رسول الله قال تسبحون و
تکبرون و تحمدون دبر کل صلوة ثلثا وثلثین مرة فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خوانید
پس هر نمازی سی و سه بار ظاهر عبارت و اکثر روایات در این است که هر کدام سی و سه بار باشد و
در روایتی مجموع سی و سه بار ظاهر عبارت و اکثر هر کدام یا زیاده باز نیز آمده است که زبان میکند
تا هر کدام از اینها ابتدا کنی قال ابو صالح که از روات الحدیث از ابی هریرة تابعی است فرجع فقراء
المهاجرین الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا پس گفتند سمع اخواننا اهل الاموال بما
فعلنا ففعلوا مثله شنیدند برادران ما که مالدارانند آنچه کردیم ما از تسبیح و تحمید و تکبیر پس
کردند مانند آن پس باز فضیلت ایشان لازم آمد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء یعنی آن زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است که میدهد وی تعالی فضل خود

هر که بخواهد و چه توان کرد صبر کنند و بر قضاء الهی و قسمت وی تعالی راضی باشند که وی صاحب فضل جواد
است یعنی از بندگان خود ارب بعضی متفق علیه یعنی حدیث بخاری و مسلم است ولیس قول ابی
صالح الی آخره الا عند مسلم ولیکن نیست قول ابی صالح که گفت فرجع فقراء المهاجرین والی آخر
الحدیث نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعضی روایات آمده است که فقرا در آیند در بهشت
پیش از اغنیا بنیم روز که پانصد سال است یعنی اگر چه اغنیا را فضل بر فقر ثابت شد ولیکن لطف
حق سبحانه تلافی کرد از سبقت دخول فقرا بر اغنیا در بهشت که دیگر بدان حدیث که مخصوص
است بفقرای مهاجرین نه عام مر جمیع فقرا را بادب مگر قیاس کند حال سایر فقرا بر حال فقرای مهاجرین
والله اعلم و فی روایة البخاری و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده است که تسبحون فی دبر کل صلوة
عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون مثل ثلث و ثلثین شود چنانکه گفتیم و در این حدیث دلیل است غنی بر فقر
و غنی که برابر باشد اعمال هر دو در درجات فضل فقر بر غنی نزد اهل است و علما را اختلاف در آنکه
غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلایل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول
فقرا در بهشت از اغنیا منافی فضل اغنیا و علو درجات ایشان نیست چنان بجهت خفت اتفاق
و بی حسابی ایشانست والله اعلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و رای مهملة صحابی است
از اهل بیعت شجره و قصه اسلام او در موضعی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم معقبات بضم میم و فتح عین و کسر قاف مشدده موحده بمعنی بعض عقب بعضی عقب
بعضی آینده در لفظ صفت کلمات است چنانکه در صفت ملایکه برای محافظت آدمیان می آیند
نیز در قرآن مجید واقع شده له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه و صفت این کلمات
است لا یخیب قائلهن او فاعلهن نومید کردانیده نمیشود از یافت مطلوب گوینده آنها
یا کننده آنها شک راوی است دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فرض ثلث وثلثون تسبیحة سی
و سه بار سبحان الله گفتن و ثلث و ثلثون تحمیدة و سی و سه بار الحمد لله گفتن و اربع و ثلثون
تکبیرة و سی و چهار الله اکبر گفتن مجموع صد بار گردد رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله دبر کل صلوة ثلثا وثلثین و ثنا گوید خدا را و بگوید الله اکبر
سی و سه بار فتلک تسعة و تسعون پس این مجموع نود و نه شود و قال تمام المائة و بگوید
برای تمام کردن عدد صد این کلمات را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر و در بعضی روایات بعد از وله الحمد یحیی و یمیت و در بعضی وهو حی لا
یموت و در بعضی بیده الخیر نیز آمده است غفرت خطایاه آمرزیده شود گناهان او وان
کانت مثل زبد البحر اگر چه باشند گناهان وی مانند کف دریا در کثرت رواه مسلم در این روایت

تمامی صد باین ذکر است که مذکور شد و در حدیث سابق و لیس چهار گفتن تکبیر بهر وجه که خوانند کفایت
کند فاما ذکر و بمقصود و این در وقت نوم نیز امده است و در انجا همین سی و چهار بار گفتن
تکبیرات چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن ابی امامة قال قیل یا رسول
ابو امامه باهلی که صحابی مشهور است ساکن شد مصر را پس انتقال کرد بحمص روایت دارد
از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه و در وقت وفات انحضرت سی و سه ساله بود
و بعضی گفته اند سی ساله مات سنة ست و ثمانین و قیل احدی و ثمانین و قیل احدی و تسعین
سنة کذا گفته شد با انحضرت یعنی رسیدند صحابه یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا
مسموع تر است یعنی قریب تر و زود تر است اجابت و قبول او قال جوف اللیل الاخر
فرمود دعا در دل شب یا معنی انست کدام وقت از اوقات دعا مستجاب و مقبول
است در وی دعا و قبول وی الاخر صفت جوف شب یعنی میان شب که در جانب
اخر باشد که مراد بدان وقت سحر است چنانکه تفصیل ان در باب قیام اللیل خواهد و لفظ
جوف الاخر برفع و نصب هر دو روایت است و بجر نیز جایز است و همچنین قول وی و دبر
الصلوات المکتوبات و عقب نمازهای فرض ظاهر عبارت متصل فرض است و اگر بعد از رواتب
باشد امید که همین حکم داشته باشد چنانکه سابقا اشارت بدان کرده رواه الترمذی عن عقبة
بضم عین و سکون قاف بن عامر قال امرنی رسول الله گفت فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم ان اقرأ بالمعوذتین فی دبر کل صلوة که بخوانم معوذات را در پس هر نماز و معوذات
بکسر واو وقت بدان سورتها که در اول ان استعاذه است میگویند که ان دو سوره در شب
خود نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب میگویند که گاهی لفظ جمع
بر دو نیز اطلاق میکنند و بعضی میگویند که درینجا سوره اخلاص تنها با سوره کافرون نیز داخل
معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار انچه درین دو سوره است از توحید برائت
از شرک که در معنی استعاذه است از شرک بعضی گویند مراد بمعوذات ایاتست که متضمن
استعاذه است بلفظ او معنی و این دو سوره نیز داخل انست بلمراد کلمات معوذه است
و در روایتی بالمعوذتین امده بلفظ تثنیه فلا اشکال رواه احمد و ابو داود و النسائی
و البیهقی فی الدعوات الکبیر عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لان
اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس گفت انحضرت هر اینه
نشستن من با گروهی که ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا بر امدن افتاب احب الی
من ان اعتق اربعة من ولد اسمعیل دوست داشته شده تر است بسوی من از ازاد کردن

چهار مرد از اولاد اسماعیل و لان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة العصر الی ان تغرب الشمس
احب الی من ان اعتق اربعة ظاهر انست که این اربعه نیز از اولاد اسماعیل دارند که مذکور باد جا
افضلیت ذکر در اول روز نسبت باخر و بدانکه ظاهر از نشستن با ذاکران شریک شدنست با ایشان
در ذکر و اگر مجرد قعود و مجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکه حدیث هم القوم لا یشقی
جلیسهم که در کتاب دعوات بیامد ناظر دران است و نیز بدانکه حقیقت مر عدد اربعه و معمول بعلم
شارع است و همچنین هر جا که عدد است و بعضی علما مناسبات قریب بفهم بظن و تخمین ذکر کنند
چنانکه این عمل که جزا ان موعود است منقسم بچهار است ذکر الله و قعود و اجتماع بران و
صبر تا بر امد افتاب و فرو رفتن ان والله اعلم و تخصیص باولاد اسماعیل از جهة شرف
و فضل ایشانست رواه ابو داود و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
صلی الفجر بجماعة کسی که بگذارد نماز بامداد را بجماعت ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس
پس بنشیند در جای که یاد میکند خدا را تعالی تا انکه بر امد افتاب ثم صلی رکعتین پس بگذارد دو
رکعت اشراق است و دوازده رکعت نیز امده است و اول وقت وی بحکم ظاهر احادیث
طلوع افتاب است و بعضی معتبر انند نزد جمهور بلند شدن افتاب مقدار یک نیزه و در روایات
نیز امده است و مشهور در مردم انست که این نماز را اشراق گویند و در بعضی روایات نیز باین
اسم موسوم شده است و اکثر در احادیث را صلوة ضحی نام شده و ظاهر انست که این هر دو نماز
یکی است در اول وقت نیز وار تفاع شمس است و اخر وی پیش از زوال و در باب صلوة
ضحی کلام متعلق بانتمام خواهد امد ان شاء الله تعالی و بالجملة هر که دو رکعت درین وقت بگذارد کانت
له کاجر حجة و عمرة مراد از مثل اجر حج ادای فرض باشد در جماعت اجر و عمره بگذاردن دو رکعت
نفل چنانکه حج فرض است و عمره نفل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت انس
گفت پیغمبر خدا برای تاکید و مبالغه در زیادت اجر بر عمل تامة تامة تامة صفت عمره است یا هر کدام و
این اگرچه بحقیقت مثل ان نباشد زیرا که اجر بقدر تعب است و لیکن مشابه اوست چندان
تو است که گویا عین اوست و این را ارباب الحاق ناقص بکامل دانند رواه الترمذی الفصل
الثالث عن الازرق بفتح همزه و تقدیم زای بر رای و در اخر قاف بن قیس از تابعین است
حارثی بصری معدود است و کوفت شد سنة احدی و عشرین و مایة قال صلی بنا امام
لنا یکنی ابا رمثة گذارد نماز با ما بجماعت امامی که مر ما را بود که کنیت کرده میشود ابا رمثة بکسر را و
سکون میم و ثاء مثلثة صحابی است قال گفت ابو رمثة صلیت هذه الصلوة مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم گذاردم این نماز را با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و این نماز اشارت بنماز

کذارده چنانکه ظهر باشد مثلا او مثل هذه الصلوة شک راویست و مثل این ملاحظه کفت که بعد
نمازی که بایشان کذارد غیر آن نمازی باشد که با انحضرت کذارده چنانکه ان ظهر بوده باشد و این
عصر مثلا فافهم قال وکان ابوبکر و عمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینه کفت ابوذر دیدند
ابوبکر و عمر که می ایستادند در صف اول از جانب راست انحضرت وکان رجل قد شهدت التکبیرة
الاولی من الصلوة و بود مردی که حاضر شده بود و دریافته بود تکبیر اولی را از نماز یعنی در رکعت
اول در آمده بود و مسبوق نبود فصلی نبی الله پس نماز بکذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن یمینه و عن یساره پس سلام داد از جانب راست خود و از جانب چپ حتی راینا بیاض خدیه
الکریم ثم انفتل کانفتال ابی رمثة بعنی ابو رمثة تا انکه دیدیم ما مقدمان سفیدی هر دو رخساره انحضرت اکر در جانب یمین بود رخسار این و دیدیم کسی
کر در جانب یسار بود این دیدیم ثم انفتل کانفتال ابی رمثة پس برکشت انحضرت بعد از سلام
مانند برکشتن ابی رمثة یعنی نفس خود را یعنی برکشت انحضرت بجهت برکشتن من
بلفظ غایب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برکشتن او بجانب چپ خواهد بود
یا بجانب راست چنانچه از فعل انحضرت معرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی
من الصلوة مردی که حاضر شده بود و دریافته بود تکبیر اولی را از نماز و فایده این قید که دریافته
یافت تکبیر اولی است که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای کذاردن
سنت را تنه برخاست چنانکه فرمود یشفع در حالتی که جفت میکند نماز را با نماز یعنی برخاست
تا دو رکعت بکذارد و پس بجهید عمر فاخذ بمنکبیه پس کرفت عمر دو دوش او را و در یعنی تنح
بمکبه یعنی هر دو دوش او را فهزه پس بجنبانید او را ثم قال اجلس فانه لن فکفت عمر بنشین فانه لن
یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس بدرستی که هلاک نکردانیده است اهل کتاب
مکر همین که نبود در میان نمازهای ایشان فصل مراد بفصل اینجا تحول است و نقل از مکان نماز
بمکانی دیگر چنانکه در حدیث ابو هریره امده است که ایا عاجز می اید یکی از شما چون نماز بکذارد که
بیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در روایت امده
از سایب که کفت امر کرده ما را رسول خدا که فصل کنیم نماز را تا انکه سخن کنیم تا بیرون ائیم و اورده
این حدیث در باب لذکر بعد الصلوة دلالت دارد بر انکه مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد
یعنی بعد از نماز فرض با یکدیکر ذکری نکنند انچه وارد شده است در احادیث بعد از ان برخیزد چنانکه
مذهب بعضی است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانچه مذهب
بعضی دیکر است کما مر والله اعلم فرفع النبی صلی الله علیه وسلم پس بر داشت پیغمبر خدا بصر
چشم خود را فقال پس کفت اصاب الله بک یا ابن الخطاب رسانید ترا خدا تعالی ای بر حق

حق را یعنی همیشه تر راه صواب برد و الهام صواب کند و مقصود تصویب عمر است
رضی الله عنهم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و نحمده ثلثا و ثلثین و نکبر اربع
و ثلثین فاتی رجل فی المنام من الانصار امر کرده شدیم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر
نمازی سی و سه بار حمد کوییم سی و سه بار تکبیر برائیم سی و چهار بار پس امده شد مردی در خواب
از قبیله انصار یعنی امد نزد مرد از فرشته در خواب در حدیث امده است که رویا بر صالح از
ملک الرویاست که می نماید مرد را و رویای غیر صالح از شیطانست فقیل له امرکم رسول الله
پس کفته شد مر آن انصاری را یعنی کفت او را ان فرشته در خواب ایا امر کرده است
شما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا که تسبیح کنید در پس نماز
چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار ما تمه تسبیح را نام کرد که متقید تنزیه و تقدیس
الهی آمد سبحانه و تعالی قال الانصاری فی منامه نعم کفت انصاری ان کلمات را بست و
پنج بار یعنی هر یک وجعلوا فیها التهلیل و بکردانید در ان کلمات لا اله الا الله را یعنی
بست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح خدا صلی النبی پس هرگاه که صبح کرد ان انصاری
امد وقت بامداد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا پس چون رویای صالح است
بکنند انچنانکه امر کرده است و این تقریر انحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و انحضرت
تقریر میکرد و حجت میشد فافهم رواه احمد والنسائی والدارمی د عن علی رضی الله عنه قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اعواد هذا المنبر روایت است از علی مرتضی
کفت شنیدم انحضرت که میکفت بر چوبهای این منبر من قراة آیة الکرسی فی دبر کل صلوة
کسی که بخواند آیة الکرسی را در پس هر نمازی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد
او را از در امدن بهشت مکر موت این عبارت از مشکل میدارند زیرا که موت مانع از
دخول جنت نیست زیرا که درین عالم باقی بند است و جواب میکویند که مانع از دخول
جنت نیست بلکه موصل است بان و ظاهر ان می نماید که کونیا الا الحیات چه حیات مانع
دخول جنت است زیرا که درین عالم باقی بند است و جواب میکویند که مانع از دخول جنت
معلا وجود موت است و بودن او شرط دخول جنت است زیرا که درین عالم باقی بند است
و جواب میکویند که مانع از دخول جنت معلا وجود موت است و بودن او شرط دخول
جنت است و موصل است اکر وجود موت و شرطیت وی نبود بالفعل در بهشت جای تو
نبود یا بجهت در دخول جنت تاجیل قاجز راه یافت و طیبی کفته که موت حاجز است
میان تا بر آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق کردد و مقتضی کردد حاصل کردد دخول

جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پس از بعث و چون مبعوث شود
در آید در بهشت بی توقف و من قرأها حین یأخذ مضجعه و هر که بخواند آیة الکرسی را نگاهی
که میگیرد خوابگاه خود را امنه الله علی داره و دار جاره و اهل دویرات حوله ایمن گرداند او را
خدا تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرا که نزدیک اویند رواه البیهقی فی شعب
الایمان و قال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعادت جزو اول این حدیث را که
من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو
الله احد را نیز با آن ضم کرده و گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی
و رویانی و دار قطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن
جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی از این جهت طعن کرده اند و جزو ثانی را
که باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة
الاخری و گفته این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله علی است و جابر ابن عبد الله
و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج
حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت
آیة الکرسی چه بوجه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن خواندن بسیار است و الله اعلم وعن
عبد الرحمن بن غنم بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام را
و اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و ملازم گرد صحبت معاذ
بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول
صحیح تر است روایت میکند از اقربا صحابه و بود افقه شام که تابعین از شام بروی تفقه
کردند و بود او را جلالت و قدر توفی سنة ثمان و سبعین عن النبی روایت میکند عبد الرحمن بن غنم
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه کسی که بگوید پیش از آنکه بگرداند
از نماز رو و تا کرده باشد پاهای خود را از آن وضعی که باشد در تشهد من صلوة المغرب و
الصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل
شیء قدیر عشر مرات و در بعضی روایات بیده الخیر یحیی و یمیت ده بار کتب له بکل واحدة عشر
حسنات و محیت عنه عشر سیئات نوشته میشود بهر آنکس را بهر یکی از آن کلمات ده نیکی و محو کرده میشود
از او ده بدی و رفع له عشر درجات و گردانیده شود مر او را ده پایه و کانت حرزا من کل مکروه باشد
هر یکی از این کلمات امان و پناه از هر المی ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم از شر شیطان سنگسار کرده
شده و لم یحل لذنب و در روایتی لم ینبغ لذنب ان یدرکه و در روایت آمده و نمیرسد هیچ گناهی را که دریابد

و احاطه کند او را و تاثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت کرده الا الشرک
که کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان متعلق نمیگردد و کان من افضل الناس عملا آنکه
گوید این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجلا یفضله مردی که زیاده و غالب
شود او را یقول افضل مما قال بگوید فاضلتر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس رواه احمد
روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه وعن ابی ذر الی قوله الا الشرک و روایت کرد
ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ متغایر تا قول وی الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب
و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر و ذکر کرد ترمذی نماز مغرب و نه لفظ
بیده الخیر را و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
ان النبی بعث بعثا قبل نجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاد لشکری را بجانب نجد که نام
مشهوری است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند
مالها بسیار را و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند بازگشتن را از آن حرب فقال رجل ممن لم
یخرج پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه ما بجنگ ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا
افضل غنیمة من هذا البعث ندیدیم ما لشکری را که شتابنده تر باشد بر گشتن وی از جنگ و نه فاضلتر در
زیاده غنیمت وی از این لشکر که وی برگشت و بسیار آورد غنیمت فقال النبی صلی الله علیه
و سلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آیا راه نمایم
شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع از روی رجعت قوما شهدوا صلوة
الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد
را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا که بر آمد آفتاب فاولئک اسرع رجعة و افضل غنیمة
پس آن جماعتی اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یک عمل چندین
ثواب حاصل کردند که از حد و عدد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و حماد بن
ابی حمید الراوی و هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین
گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة
و ما یباح منه باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که نیست کردن در نماز و در بعضی نسخ ما
یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعضی اعمال است که
فاسد میکند نماز را و بعضی مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است
باتفاق لیکن اختلاف است در تفسیر عمل کثیر بعضی میگویند که آنچه بیکدست نتوان کرد و قلیل آنست
و اگرچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن که عمل و جریان عادت در آن

استعمال دوست چنانکه تا نیمش و پیراهن در بر کشیدن و ازار پوشیدن و تیر انگمان انداختن این
عملها را افزایا بکثیرت هم کنند مفسد است نماز و هر عملی که جریان عادت در ان بکثیرت مثل ازار کشادن
و کلاه بر سر نهادن اگرچه مروهست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علمای انست که اگر بجائی باشد که هر که
از دور نگرد یقین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد با انکه بنگرند ان قلیل است و مختار نزد
بعضی انست که در فعل تسول لا کثیر است و ما دون وی قلیل کذا ذکره الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است
که اگر مردی امامت میکند یک کس را در بیابان ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار انجه میان
صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیکردد و نیز منتفی کند و اگر مقدار صف واحد رود و فاسد
نمیکردد و اگر مقدار دو صف رود بدفعه واحده فاسد میکردد و ایستادن باز تا صفت دیگر رفت
باز ایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار انست که اگر بسیار کردد فاسده
و در حاشیه شمنی بعلامت ظهیری نوشته است اگر در نماز افتاب در آمد و کری آن ابتدا میکند
اگر بجانب سایه رود بقدر دو کام فاسد نکردد **الفصل الاول** عن معاویة بن الحکم بفتحتین صحابی
سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت
در اثنای انکه من نماز میکذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا عطس رجل من القوم ناگاه
عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم پس انداختند
مردم نظرهای خود را در لفظ رمانی که از رمی است بمعنی تیر انداختن اشارتست بشدت و حدت
در نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نماز جواب عاطس میدهی فقلت
واثکل امیاه پس گفتم من یعنی در دل خود وای بر مردن مادر من و ثکل بضم مثلثه و سکون کاف
و بضم ان و بفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست زنانشویا عزیز و این لفظی است که در عرب
وقت تعجب و استعجاب استعمال کنند و گفتم ما شانکم تنظرون الی چه شده است شمارا
که اینچنین نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم پس در ایستادند که میزدند دستهای خود را بر رانهای
خود از جهت زیادتی تعجب و انکار و اظهار اعراض بر من فلما رایتهم یصمتونی پس هر گاه که
دیدم من ایشان را که خاموش میکردانند مرا و خاموشیدن الم را اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار می
کنند بر من متغیر شدم و در خشم امدم بجهت من بیفتح انجه ارتکاب کردم با لغو ایشان در انکار
بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت ولیکن سکوت کردم و عمل
نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هر گاه که گذارد نماز و فارغ شد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس هر گاه که گذارد نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فبابی هو
و امی پس پدرم و مادرم فدای او باد ما رایت معلما قبله ولا بعده احسن تعلیما منه ندیدم قبل از انستم

هیچ تعلیم کننده را پیش از وی نیکوتر از روی تعلیم و مهربان تر از وی فوالله ما کهرنی ولا ضربنی
ولا شتمنی پس بخدا سوگند قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نداد مرا و کهر بالکاف بر زدن و قهر کردن
و بترش روی پیش آمدن کسی را بجهت خوار داشت وی و در قرآن مجید در آیه واما الیتیم فلا تقهر
نیز به قرائت است وقال فرمود ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما
کرده اند بگذاردن ان نیکوست و روایت است و روی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم
سخنی است که خطاب توان کرد ایشان زبان و توان طلبید از ایشان و در مسایل آورده که
اگر از یکی که در کار است پرسند از جنس است مال تو و بگوید الخیل والبغال والحمیر که کلمات قرآنست
با شخصی است که پیش او کتاب نهاده اند و مردی یحیی نام ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب
اگر مراد او افاده معنی است فاسد میکردد نماز او و اگر اراده قرات کند فاسد نمیشود انما
هی التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن نیست که تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام
ادمیان نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قران خواند حانث نمیگردد
او کما قال الله صلی الله علیه وسلم یعنی لفظ حضرت انست که گفته شد و یا لفظ دیگر گفت که بمعنی
را افاده میکند و از ینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک الله گفتن حرام در نماز و مفسد است
از انجا که انحضرت که او را امر نکرد باعاده نماز بجهت انکه وی جاهل بود و نشنیده بود که اباحت متکلم منسوخ
شده است چنانکه اعتذار کرد و از سخن تو عهدم بجاهلیت دلالت دارد بر این یعنی که خبر منسوخ شدن سخن
کردن من در نماز گفتن در نماز که سخن کان حرام است و مفسد نماز است نزد ما و نزد شافعی
و ابی یوسف تشمیت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نمیکرداند نماز را زیرا که ان دعاست
بمغفرت و رحمت از جهت انکه انحضرت امر نکرد او را باعاده و شیخ ابن الهمام گفته که اگر عاطس
برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک الله فاسد نمیکردد نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر
عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیکردد بروایتی از ابی حنیفه امده است که ان بر تقدیر است
که حمد گوید در نفس خود و لبها بجنباند فاسد میکردد و باز معاویة بن الحکم میگوید که قلت گفتم
یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بان وقد جاء الله بالاسلام
و تحقیق آورده است خدا تعالی ما را دین اسلام را وان منا رجالا یاتون الکهان و تحقیق
از مردان ما کسانی اند که میایند کاهنانرا و کاهنان در عرب جماعه بودند که جن و شیاطین و
ارواح خبیثه مناسبتی و قرب داشتند و شیاطین خبر یاد است و دروغ آورده بر ایشان القا
میکردند و ایشان بادعای علم غیب بمردم بدان خبر میدادند و بیان ان بتفصیل در باب
الکهانات بیاید ان شاء الله تعالی قال فلا تاتهم گفت انحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام

کرده بیان کما هنا افلت ومنا رجال یتطیرون گفتم وازمردانند که فال بد وشگون میگیرند می پرانند
جانوران را اگر بجانب راست بپرند از آن گمان میدارند و بکاری که پیش آمده میروند و اگر بدست
چپ رفتند از آن بد میدانند و بان کار نمیروند اصل در تطیر این است بعد از آن بهر نوع و بهر قسم
که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال والطیره باید قال انحضرت ذاک شی
یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم وان تطیر چیزیست که می یابند آن را در سینهای خود واز وهم وشوم
پس باید که باز ندارد ایشان را از کاری که پیش کرده اند که همه بقدرت خداست وموثر نیست که
وی واگر خلجانی در دل بگذرد و توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعای که ماثور است باید خواند چنانکه در
باب باید قلت ومنا رجال یخطون گفتم وازما مردانند که خطها میکشند اشارت بعلم
رمل میکنند وخطهای وی وتعرف احکام واحوال مغیبات از آن قال وکان نبی من
الانبیاء یخط فرمود انحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید مراد ادریس پیغمبر
است یا دانیال علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسی که موافق افتد خط او خط
آن پیغمبر را پس آن مصیب است در یافتن تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهت انتساب وی
ببعضی انبیا ونگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرع ومنسوخیت آن و از اینجا
که بعضی با بنحدیث تمسک در اباحت وی میکنند واکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال
بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق بموافقت خط آن پیغمبر و رای نیست بعلم آن بجهت تواند
داشت که موافق اوست واز انحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین
واز علمای سلف رحمهم الله یعنی روایتی در استغال باشکال رمل نمیتوان یافت ودر
حقیقت قول انحضرت فمن وافق خطه زجر وتعجیز است از ادراک موافقت پس واضح
گشت منع از آن وهو الصواب واشکال که کبر وعملهای دیگر از این عالم است نزد علمای
متقین ومشایخ محققین همین حکم دارد یکی از مشایخ گفته است باین البوالی واشکال
ووافق المنساح وامثال شیخ ابو العباس کونی بوده است رحمهم الله رواه مسلم قوله لکنی
سکت کذا وجدت فی صحیح مسلم وفی کتاب الحمیدی در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت
او را مولف میگوید بهمین با فرزام کسن در متین صحیح ودر کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین
کرده است ومیگوید وصحیح فی جامع الاصول بلفظ کذا فوق لکنی وصحیح کرده اینه شده
است این لفظ لکنی سمعت در جامع الاصول که جمع صحاح است کرده است بنوشتن
لفظ کذا فوق لکنی ولفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی که مظنه عدم صحت
دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکه صاد مینویسند یعنی این لفظم

چنین

چنین واقع شد در کتب وصول وصحیح است گمان عدم صحت بروی نمیباید کرد واین لفظ
لکنی در لکنی سمعت نظام پر سند که میشماید پس است که گوید فلما رایتهم یصمتونی سکت ودر
مصابیح هم نیست وبرای توضیح وی تقدیری در کلام میکند چنانکه در ترجمه بدان اشارت کرده شد
فاقهم وعن عبد الله بن قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة عبد الله بن مسعود
میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر انحضرت وحالا انحضرت در نماز میبود فیرد علینا پس رد کرد بر ما سلام
را وجواب سلام ما میگفت فلما رجعنا من عند النجاشی پس هنگامی که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه
شاه حبش بود وصحابه از ترف کفار هجرت کرده بودند بجانب حبش وقدوم آورده بودند بر نجاشی وی و
سابقه علی که بعثت انحضرت صلی الله علیه وسلم از توریت وانجیل ودر دین نصاری بود ایمان با
حضرت آورده وقدوم صحابه را غنیمت داشته خدمتها کرد وحق دوستی اسلام بجای آورد و
بحضرت تحف وهدایا فرستاد ونجاشی بفتح نون وبعضی بکسر نون نیز نقل کرده اند وصاحب قاموس
کسر نون افصح داشته وتخفیف جیم وان افصح است وتشدید یا وگفته که یا ساکن است زیرا که
اصلی نه یاد نسبت وصاحب قاموس تشدید یا نقل ولیکن تخفیف را افصح داشته ونجاشی
در سنه تسع از عالم رفته وانحضرت با صحابه در مدینه بروی نماز جنازه گزارده پس ابن مسعود
میگوید که چون از نزد نجاشی در سنه تسع از عالم رفته باز آمدیم سلمنا علیه سلام گفتیم بر انحضرت در نماز
بر عادت قدیم کرده داشتیم فلم یرد علینا رد نکرد انحضرت این بار بر ما وجواب سلام ما را نگفت
فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فتشغلنا پس فرمود انحضرت بدرستی
که در نماز هر آینه کار روانی عظیم که محل مناجات با حق واستغراق در عبودیت است مقصود
آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است ومباح بود در نماز ممنوع گشت متفق علیه
وعن معیقیب بضم میم وفتح عین وسکون یا وکسر قاف وسکون یا ثانیه در اخر موحده صحابی
اسلام آورده بمکه وهجرت کرده بحبش واقامت کرد در آن تا آنکه قدوم آورد بانحضرت بمدینه و
خاتم انحضرت حواله او بود واستعمال کردند او را ابو بکر وعمر بر بیت المال ودر کاشف گفته که او
بمرضی مبتلا شده بجذام ودر خدمت امیر المومنین علی بود ومعیقیب دیگر است تابعی ثقه
روایت میکند از ابن عمرو روایت کرده است ازوی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی
الرجل یسوی التراب حیث یسجد روایت میکند از انحضرت در شان مردی که برابر وهموار میکند
خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت انحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن واگر میکنی یکبار
کن وزیاده بر آن مکن معلوم میشود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آن که منافی صلوة است اما
مکروه است این نهی است بر تنزیه فعل کثیر که رفت متفق علیه وعن ابی هریره قال نهی رسول

الله صلی الله علیه وسلم عن الخفر فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از خفر بفتح معجمه وسکون صاد مهمله در
نماز متفق علیه ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار ودر روایتی نهی ان یصلی الخفر او در روایتی
مختصرا وخفر در لغت میان مردم جامه تهیگاه وتفسیر کرده اند خفر واختصار را بنهادن دست
بر تهیگاه ودر حدیث آمده اختصار راحت اهل نار است واشکال میکند که اهل نار راحت نمیباشد
وجواب میدهند که مراد آنست که از طول قیام در موقف تعب کنند استراحت کنند باختصار و
بعضی گویند که این فعل یهود است وهر آمده وباهل نار را شان تدوو در روایت آمده است که ابلیس
نهاد دست خود را بر خاصره در وقتی که افتاد بر زمین در رسید او را مصیبت لعن وبعضی تفسیر
کرده اند اختصار سوره که تمام نخوانند وآن مکروهست یا اقتصار بر آیات سجده کنند یا ترک
آیه سجده که بآن قراءة رسیده است تا سجده نکند ویا اختصار نماز کوتاهی وکوتاهی قیام و
رکوع وسجود واین معنی از محتملات لفظ است در روایتی که لفظ اختصار واقع شده است
وتفسیری که مشهور است از صحابه وسلف همان اولست وعن عایشه رضی الله عنها
قالت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة از نگریستن
بچپ وراست نماز فقال پس گفت آنحضرت هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد
متفق علیه التفات ربودنی است که از او میکند شیطان از نماز بنده یعنی میکرد وبر بایندش ثمن
از نماز بنده بکمال از او وباید دانست که التفات که مکروهست که بگردانیدن خود را تا بیرون
آید از مواجهه قبله واگر سینه نیز بگرداند تمام از مواجهه قبله بر آید فاسد میکرد نماز را یا
بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مبطلست ونه مکروه اما باید که آنرا بی نکند
وعادت نگردانند واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی روایت کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد
بگوشه چشم وه احوال مقتدیان می نگریست ولیکن در صحت این حدیث سخن است کسی
از امام احمد پرسید وگفت بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه و
سلم ملاحظه والتفات میکرد ونزد امام احمد روی آنکار عظیم کرد ورنگ وروی او متغیر شد وبدن
او در ارتعاش وارتعاد وگفت این حدیث را اسناد صحیح نیست وعن ابی هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة
الی السماء والله باید که باز آیند گروهها یعنی مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را از دعا
در نماز بسوی آسمان اولتخطفن ابصارهم یا آنکه ربوده شود بینائیهای ایشان یعنی باز آیند
از برداشتن بصرها واگر باز نیایند ربوده میشود بصرها ودر روایت کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رسیده است در نماز بصر خود را بسوی آسمان وچون نازل شد قول حق سبحا

تعالی والذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را رواه مسلم وعن ابی قتاده قال رایت
النبی صلی الله علیه وسلم یوم الناس وامامة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده
دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را وحال آنکه امامه دختر ابی العاص داماد حضرت
میبود زوج زینب یکی از بنات مطهرات حضرت بود واین امامه دختر زینب بود که در بعضی اوقات
نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود وه آنحضرت او را بر کتف خود نشانده ونماز میکرد فاذا رکع
پس چون رکوع میکرد وسجده آن طفل بر زمین می نهاد تا در رکوع آن طفل بر زمین افتاده می
بود فاذا رفع من السجود اعادها وچون بر میداشت سر از رکوع وسجود دو باره بر میداشت بر کتف
اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را ونهادن بر زمین
وباز برداشتن فعل کثیر بود واگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود وپس خطابی میگوید که برداشتن امامه
بقصد وتعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت غایت الفت که با آنحضرت در غیر
حالت نماز داشت در نماز امامه چسپیده متعلق میشد در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می
افتاد وآنحضرت او را از خود دور میکرد وپس برداشتن ونهادن از آنحضرت نباشد ونسبت آنها
با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود وفعل کثیر است
بود یا مخصوص با آنحضرت باشد وگفته اند که این غایت از خشوع آنحضرت بود اگر بر میداشت
و بر زمین میکرد وموجب شغل بر میشد بیشتر از شغل رفع واختلاف کرده اند که این نماز فرض
بود یا نفل وظاهر از قول او یوم الناس است که در نماز فرض بود ونیز در روایتی آمده است که
در نماز ظهر یا عصر بود وبعضی گویند که نماز نفل بود احیانا نماز نفل بجماعت میکنند ونزد والظاهر
هو الاول والله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب
احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع تثاءب بهمزه است وتثاءب بواو خطاست ولهم
از وی تواب می آمد بضم مثلثه وفتح همزه وبمعنی فاژه وآن تنفسی است که بیکناگاه از وی دهن
وسبب وی امتلاء معده وکدورت حواس وثقل بدن وسستی او وصل وکسل وذنوب
ولهذا نسبت کرده اند از الشیطان وفرموده که او تثاءب من الشیطان پس هر گاه بیاید چون فاژه کند
یکی از شما در نماز باید که رد کند وباز دارد از او اگر تواند وطریق در بستن دهان است که فراهم
آرد لبها او بگیرد ولب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان ودر روایتی فلیکظم
فاء زیاده لفظ فاء پس بگوید بنهد دو بهان خود فان الشیطان یدخل پس بدرستیکه شیطان می آید
یعنی در دهن وی رواه مسلم وفی روایة البخاری وعن ابی هریره قال اذا تثاءب احدکم فی
الصلوة فلیکظم ما استطاع ولا یقل ها وبگوید ها این لفظی است در وقت فاژه زدهم

جنبط حال از دمان بر می آید و در بعضی نسخها مکرر آمده پس معنی نماید بنا بر این لفظ را فامکنی الله
من الشیطان بضحک منه بر آنکه بنت گفتن این لفظ مکرر از شیطان که می خندد شیطان از این
مرد بجهت شیطان رضا و خوشحالی او ست از تمایلات از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت
و موجب تشویه تقبیح و صورة و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است
از ابو هریره که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة
در شب گذشتی از جان یکبارگی بر آمد و بگریخت وی شب یعنی از میان جنیان که بند کرده است
ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علی صلوتی تا ببرد بر من نماز مرا و عفریت بکسر عین
و سکون فا و فتح را است آمده شیطان قوی سرکش ظالم و عفارت خبث و شیطنت و بعضی
گویند که از عفر و تعفر است یعنی غلطیدن و غلط زدن در خاک یعنی شیطان قوی که بغلطاند
قرین خود را در خاک فامکنی الله منه پس قادر کرد اینم مرا خدای بروی فاخذته پس گرفتم من
او را فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد حتی تنظروا الیه کلکم پس خواستم که بر بندم
او را بر ستونی از ستونهای مسجد تا انکه نگاه کنید بسوی شما همه فذکرت دعوة اخی سلیمان پس
یاد کردم من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
پروردگارا ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نباید و نباید مر هیچ کس را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن
و شیاطین و تصرف کردن در ایشان است و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرد و این ملک
مخصوص بجود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی
و شکستگی در کارخانه ملک سلیمان افکند و الا ما بقوت تصرف و قدرت و سلطنت وی
صلی الله علیه و سلم زیاده بران بود ملک و ملکوت جن و انس عالم عوالم تقدیر و تصرف
الهی عز و علا در حیط قدرت و تصرف وی بود فرده و الله خاسیا پس براندم من او را خورد
و خوار رانده و نا یابنده مقصود خود را از من و اصل خسار انسک است متفق علیه و عن
سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نابه شیء فی الصلوة کسی که نازل
شود حادثه کرده او را چیزی در نماز چنانکه بخواند او را کسی یا اذن طلبد در در آمدن و نمیداند
آنکس که وی در نماز است و دست بر هم زند تا آواز بر آید فانما التصفیق للنساء زیرا که زدن
دست بر هم زدن مر زنان راست و لایق نیست بوقار و گران باری مردان و فی روایة این
چنین آمده است قال گفت التسبیح للرجال و التصفیق للنساء مر زنان راست و طریق
تطفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زنند و بطن کف زنند بطریق لعب
اگر بزنند نماز فاسد کرد و کذا فی شرح مسلم متفق علیه الفصل الثانی عن عبدالله بن مسعود قال

كنا

كنا نسلم علی النبی صلی الله علیه و سلم بودیم ما که سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة
و حال آنکه آنحضرت در نماز بود و قبل ان نأتی ارض الحبشة پس از آنکه بیائیم زمین حبشه را و بهجرة کنیم
بسوی وی فیرد علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا
من ارض الحبشة اتیته فوجدته یصلی پس هرگاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه امدم من آنحضرت را
پس یافتم من او را که نماز میگذارد فسلمت علیه پس سلام گفتم بر وی فلم یرد حتی اذا قضی الصلوة
پس رد نکرد بر من جواب سلام را و نگفت جواب سلام مرا و قتی که تمام کرد نماز خود را گفت
ان الله یحدث من امره ما یشاء بدرستی که خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود هر چه میخواهد و
ان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوة و تحقیق از جمله آنچه پیدا کرده است از امر این است
که سخن نکنید در نماز فرد علیه السلام پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را و قال انما الصلوة لقراءة
القرآن و ذکر الله نیست گفت در نماز برای خواندن قرآن و ذکر الله نیست گفت در نماز برای
خواندن قرآن و ذکر خدا فاذا کنت فیها فلیکن ذالک شانک پس چون باشی تو در نماز
پس میباید که باشد کار تو همین خواندن قرآن و ذکر خدا پس رواه ابو داود و عن ابن عمر
قال قلت لبلال کیف کان النبی صلی الله علیه و سلم روایت است از ابن عمر گفت گفتم بلال
را چگونه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم رد علیهم رد میکرد بر ایشان سلام حین کانوا یسلمون علیه هنگامی
که سلام میدادند ایشان بر وی و هو فی الصلوة در حالی که وی نماز میگذارد و قال گفت بلال کان یشیر
بیده بود آنحضرت که اشارت میکرد بدست خود باین طریق که بسط میکرد کف خود را پس میکرد
بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و نسائی و ترمذی از ابن عمر و کان
بسنده میکرد باشارت انگشت چنانکه همین در کس روایت کرده اند از صهیب و صاحب سفر
السعادت گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این را امر یکجا در حدیث یافتیم و بعضی شراح
نوشته که جائز است رد سلام بچشم مر به ذکر حدیث و الله اعلم ما نه اگر رد سلام بچشم مر به ذکر
حدیث و الله اعلم ما نه اگر رد سلام باین طریق پس از نسخ و ایجه منسوخ شده رد سلام بکلام
بود و هو الظاهر رواه الترمذی و فی روایة النسائی نحوه و عوض بلال صهیب و روایت نسائی
بدل بلال صهیب شده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که هر دو پرسیده باشد کذا فی
الشرح الشیخ و ایجه در روایت ترمذی و ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفت که گذشتم
بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه وی نماز میکرد پس سلام کردم رد وی سلام مرا به
اشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده مانند و عن رفاعة بکسر را ابن رافع
قال صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت رفاعه که نماز گذاردم پس آنحضرت

فقطعت عطسه کردم فقلت الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا ویرضی یعنی ثنا مرخدا را ثنائی بسیار پاک برکت کرده شده
در ذات آن ثنا برکت کرده شده مر ثناگوینده را بران ثنا و در جزای آن کما یحب ربنا ویرضی چنانکه
دوست میدارد پروردگار ما را و خشنود است ازان حمد و از گوینده آن فلما صلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم انصرف پس هرگاه که نماز بگذارد آنحضرت برگشت فقال من المتکلم فی الصلوة پس گفت
و پرسید چه کس بود سخن کننده در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد و جواب نداد هیچ یکی از ترس
آنکه موجب زجر و عتاب نگردد ثم قالها الثانیة نیز گفت آنحضرت را این سوم بار فقال رفاعة
پس چون ضرورة شد که جواب آنحضرت باید داد گفت رفاعه انا من بودم متکلم یا رسول الله
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند آن خدای که
من در دست قدرت اوست لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکاً ایهم یصعد بها بتحقیق شتابی کردند در
بیش آمدن این کلمات و برداشتن آنها ابضع قبول سی و اند فرشته ایهم یصعد بها رواه
الترمذی وابو داود والنسائی که کدام ازانها بردارد آن کلمات را و این حدیث دلالت دارد برآنکه
عاطس در صلوة الحمد گوید اگرچه بلند گوید وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان فاره کردن خصوصا در نماز شیطانیست زیرا که سبب
کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و دیر شو میشود و شیطان بدان راضی است و در حدیث
آمده است که ان الله یحب العطاس ویکره التثاؤب و محبت عطسه بجهة آنکه وی علامت
قوت دماغ و مزه و نشاط است برعکس تثاؤب و با وجود ان وارد شده که شدید از شیطانست
چنانکه تثاؤب مفرط آنحضرت بیت بیکرد او آرزو لا یعلم وی بست و دهان نبات و تمام
فی باب العطاس والتثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ابن سا بفا کند
رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی وفی اخری وله لابن ماجه و در روایت دیگر مر ترمذی
را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یده علی فمه پس باید که بنهد
دست خود را بر دهن خود و کظم لبها فراهم آوردن و لب بدندان گرفتن است و دهان نکو
گذشت ولیکن چون در حدیث دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار
و آثار نیز آمده باشد وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم صحابیست از اهمین از صحابه
بیعت فقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه وقتی که
وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضوء خود را بشرایط و آداب و توجه و حضور گفته اند هر
مقدار توجه و حضور و ادب که در وضو دست همان قدر مقدار در روی نماز روی می نماید
ثم خرج عامداً الی المسجد یعنی پس برآمد بسوی مسجد قاصداً نادی امتثال امر و عبادت و تقرب و مناجات

فلا یشبکن

فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوة رواه احمد والترمذی وابو داود والدارمی پس باید که
تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی ندارد انگشتها را در یکدیگر زیرا که چون بنیت نماز میرود
گویا در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهة منافات وی با خشوع وهذا التخصیص
کرده اند نهی را بحالت نماز یافتن نماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد
بابی عقد کرده و حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیر است که
بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در وی گفتیم کرده اند وعن ابی ذر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله مقبلاً علی العبد وهو فی صلوته ما لم یلتفت همیشه
تعالی اقبال ازنده و نظر لطف و عنایت و محبت بکرم در بنده که در نماز است مالم یلتفت ما دام
که چپ و راست نکرده بنده بر بگیرد خدای تعالی ازان اقبال و باز میگیرد نظر عنایت و لطف را ازینده
فی الحال رواه احمد وابو داود والنسائی والدارمی والترمذی از حدیث انس آورده و تصحیح نموده
است که چون بایستد مردم در نماز اقبال کند بروی پروردگار وی و توجه کریم خود و چون التفات
و نگاه کرد بنده بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بکجا که مینگری نگاه کسی هست بهتر از من بسوی
او که بگردی روی خود را بجانب من ار دو چون بار دوم التفات کند باز حق تعالی همچنین بگوید چون
بار سوم نگر دیگر دانید حق تبارک و تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی را شاعری بلباس مجاز ادا نمو
میگوید که شعر ای دیده نگران دل خونین جگران گفت ای که تو بر خاطر من بگذران ضرورت نباید کس من
بسوی دگران با شم تو بهی چشم بسوی دگران وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
یا انس اجعل بصرک حیث تسجد ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث
دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه
کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلوتهم خاشعون دلالت بر آن و لیکن طیبی گفته که مستحب
است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع بپشت پای و در سجود بینی و در تشهد
بکنار و این موافقت با بعض علماء حنفیه گفته اند بازیاده که اگر نظر کند نزد سلام بر دو شانه
خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر
راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سنن الکبری
من طریق الحسن عن انس یرفعه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی
یا پسرک من تشریف کرد انس را باین خطاب بجهة صغر سن وی و صدق او و در خدمت
وی صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که با آنحضرت هجرت آورد و در خدمت شریف در
آمد ایاک والالتفات فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی

الصلوة دور دارد خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی الصلوة هلکة زیرا که
بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن است در آخرت بودن او طاعت
شیطان در روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمان و هلکه بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن
فان کان بد افلی التطوع لا فی الفریضة پس اگر است که چاره نیست ترا از التفات کردن
و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام
آن ضروریست و در حقیقت نقصان در نفل نیز موجب تطرق نقصان است
بفرض زیرا که نوافل مکملات فرایض اند رواه الترمذی وعن ابن عباس قال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا وشمالا بود آنحضرت که بگوشه چشم مینگریست
در نماز بجهة تعلیم اگر مبطل نیست یا بجهة نگاه احوال بعضی مقتدیان و طیبی گفته شاید
که آن نیز نماز نفل باشد بجهة حدیثی که گذشته و گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهة تعلیم
اگر مبطل نیست اصل جواز مکروه نباشد ولا یلوی عنقه خلف ظهره و نمی پیچید و نمیگردانید
گردن و سر خود را بجانب پشت یمین و شمال هم پیچ با نظر دارد فافهم معلوم شد
که آنچه مکروه است لی عنق است نه لحظ عین رواه الترمذی والنسائی و سابقا گذشت که
این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفی است و ابن
حبان او را در ثقات ذکر کرده و ابو حاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است و
بعضی گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی
ایشان مات سنة عشرون و مایة و نام جد او دینار است وعن ابیه عن جده رفع الحدیث
میکند از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت قال گفت آنحضرت
العطاس بضم عین و تخفیف طا عطسه زدن والنعاس بضم نون و تخفیف عین
بخواب شدن یا ثقل خواب با اول آن والتثاوب و فاره کردن فی الصلوة در نماز
والحیض حایض شدن والقیء قی کردن والرعاف بضم را خون از بینی رفتن من الشیطان
اینهمه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطانند و سبب رضا و خوشحالی او یند که سبب نقصان
نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگر چه محبوب الهی تعالی است اما کثرت و شدت وی گاهی
مانع قرآن و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاوب
خود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز مقید اند بوجود اینها در نماز ولیکن تخصیص ذکر
فی الصلوة در سه جزو اول بجهة آنست که اینها جمع میشوند بنماز و مبطل آن میشوند
بخلاف سه جزو اخیر که مبطل صلوة اند و اگر چه این اشیا همه امور طبعیه اند که وارد میشوند بر آدمی

بی اختیار و قادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب ارتضا و استحسان شیطان میشوند بجهتی که
ذکر کرده شده رواه الترمذی وعن مطرف بضم میم و فتح طا و تشدید را المکسوره و فا در آخر بن
عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و تشدید خا و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند مطرف
که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است قال اتیت النبی گفت آمدم
بپیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء و در روایت دیگر این
چنین آمده که گفت که دیدم نماز میگزارد آنحضرت و در سینه مبارک او آزیز بود از گریه مانند آواز اباکه
میگردد رواه احمد روایت کرد این حدیث امام احمد بعینه روایت و روی النسائی الروایة الاولی وابو داود
والثانیة و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابو داود دوم را و از این حدیث معلوم
شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را در هدایه گفته است اگر بنالد و یا آه کشد یا بگرید و آواز بلند کرده اگر
از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت است قطع می
کند وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح
الحصی بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه و در روایتی فلا یسو الحصی
از سنگ یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی رحمت مواجهه میکند مصلی را و اقبال
میکند و نازل میگردد بوی پس لایق نیست که در این مقام سوی ادب واجب بحصی کند تا از دریافت
انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود بر جزئی معین که
که مواجه مصلی است زمین باشد یا حصی باشد پس باید که رحمی سجده کند و تغیر ندهد رواه احمد و
الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه وعن ام سلمة قالت رای النبی صلی الله علیه وسلم غلاما
لنا یقال له افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ چون سجده میکرد میدمید زمین را
تا گرد آلوده نگردد روی فقال پس گفت آنحضرت یا افلح ترب وجهک خاک آلوده کن روی خود را
و دم مکن تا تذلل و تمسکن در نیصورت بیشتر است رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار نهادن دست بر تهیگاه در نماز
آسایش اهل دوزخ است آسایش در دوزخ مهیا باشد لیکن کافران بتوهم اگر شاید آسایشی
یابند میکنند و کلام در این حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت رواه فی شرح السنة
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة و
العقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که زدن یک زدن و یا دو زدن
و اگر سه بار زند باهم نماز فاسد گردد رواه احمد و ابو داود والترمذی والنسائی بمعناه و در
را معنی این حدیث است یعنی اینمعنی را بلفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة رضی الله

عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي تطوعا والباب عليه مغلق گفت عایشه
بود آنحضرت که میگذارد نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت
فاستفتحت پس آمدم من پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح لی پس راه یافت آنحضرت
پس بگشاد در را برای من یعنی از آنجا که برای نماز استاده قدمی چند رفت و بگشاد در را ثم رجع
الی مصلاه پس باز برگشت بجای که نماز می گذارد وذکرت ان الباب کان فی القبلة وذکر کرد عایشه
که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بگشادن در تحول از قبله لازم نیاید برگشتن
بمصلی بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند
که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت رواه احمد والنسائی وروی نحوه
ابوداود والترمذی وعن طلق بن علی رضی الله عنه صحابیست روایت میکند از وی پسر وی
قیس بن طلق بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة چون
کند یکی از شما یعنی بادی بر آید بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ پس باید که برگردد و از نماز
پس وضو کند و در روایتی ولیتوضأ بود لیعد الصلوة و باید که باز گرداند نماز را و این بروجه
افضلیت و اولیت است وعن عایشة انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا
احدث احدکم فی الصلوة گفت عایشه رضی الله عنها که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چون بشکند وضوی یکی از شما در نماز خویش فلیأخذ بانفه ثم لینصرف پس باید که بگیرد بینی خود
را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از
نقض وضو در نماز برخیزد که در عادت از او اخل نقص میدارند در غیبت نفیند و حیا و بیم
عیب کردن مردم و بی آبروی در نماز کردن بحدث بشکند و از بحث گفته اند که در نفس الامر
محقق بود و در ظاهر محل اعراض باید که بر نفس ستر و کتمان کند تا مردم آبروی وی نشکنند و
بعیبی که ندارد منسوب نگردانند و این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض و تعلل است
و از وادی ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا رواه
ابوداود و حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از
شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو بر آمد و هم بحدث حتی است
که نماز کند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود بایدتا وضو هم کنیم که قصوری ندارد وضو
بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در واسطه وضو نماز کرد
بفقه وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم وقد
جلس فی آخر صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز

خود یعنی مقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته پس بتحقیق
نشسته است در آخر نماز خود یعنی مقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید
فقد جازت صلوته پس بتحقیق روا باشد و تمام گشت نماز وی و این موافق مذهب امام
ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است ولیکن خروج
بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدیث را بر تمام آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر
این حدیث مؤید مذهب امامین باشد که خروج بفعل مصلی را فرض نمیدارند رواه الترمذی وقال
هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد وی
نه قوی است وقد اضطربوا فی اسناده و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در
مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است
از جهة دلالت بر عدم ضبط رواة ان الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه
وسلم خرج الی الصلوة روایت میکند ابوهریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف پس چون
تکبیر بر آورد برای احرام برگشت و اومی الیهم ان کما انتم ثم جاء و رأسه یقطر آنحضرت و حال آنکه می
چکید آب از سر مبارک وی فصلی بهم پس بگذارد نماز با صحابه فلما صلی قال انی کنت جنبا پس چون
تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب فنسیت ان اغتسل پس فراموش کردم غسل کردم و
بفراموشی در نماز آمدم رواه احمد وروی مالک بن عطا بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال
در مقدمه معلوم شد و استدلال کرده شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نمیشود بظهور
بطلان نماز امام چه آنحضرت نماز در آمدند بعد از آن ظاهر گشت جنابت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و باطل شد نماز وی و مقتدیان همراه آن تحریمه باقی و مستمر ماندند و حاکم ببطلان نماز ایشان نکردند و لم
باعاده تکبیر احرام واقع شد و مذهب حنیفه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است
زیرا که امام ضامن نماز ماموم است و در حدیث آمده است که الامام ضامن و جواب میگویند
اصحاب ما که از این حدیث معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام را در بوده اند و در نماز داخل شده شاید که
استشعار آنحضرت بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده
است که ایستاد آنحضرت در مصلا خود پیش از آنکه تکبیر بر آورد پس برگشت و بغسل بر آمد پس
اگر قصه حدیث کتاب و حدیث مسلم یکی است بر آن حمل باید کرد که خواست که تکبیر گوید و در نماز در
آید و اگر دو قصه است جواب همانست که بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر قوم بود
و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار می آرد که امیر المؤمنین علی گفت در باب مردی که امامت
کرد قومی را جنب یا بی وضو اعادت کند امام نماز را و امر کند ایشان را که اعاده کنند وعن جابر قال

کنت اصلی الظهر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم کفت جابر بودم من که میگذاردم پیشین را
با آنحضرت فاخذ قبضة من الحصی پس میگرفتم مشتی را از سنگ ریزها بستر و نهم کفی تا سرد کردد
کفدست من اضعها لجبهتی اسجد علیها مینهادم زیر پیشانی در حالتی که سجده میکنم بر ان شدة
الحر میکردم این فعل را از جهة سختی گرما ازینجا معلوم میشود که اینمقدار فعل عفو است و در
نماز و کثیر هم نیست زیرا که میگرفت از اکرفتن بدست رواه ابوداود و روی النسائی نحوه
وعن ابی الدرداء قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفت ابو الدرداء استاده آنحضرت در حالیکه نماز
میکند فسمعناه یقول بما روی ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنه اصابته الجنابة فخفی علیه حتی
صلی ثم ذکر فامرنا و بانادی فی المدینة الا ان امیر المومنین علی و هو جنب فمن صلی خلفه
فلیعد الصلوة پس شنیدم آنحضرت را که می آید اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم
قال العنک بلعنة الله ثلثا کفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثلثا و بسط یده کانه یتناول
شیا پس کفت این قول را و فراخ کرد آنحضرت دست خود کویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من
الصلوة قلنا یا رسول الله سمعناک تقول قبل ذلک بتحقیق شنیدیم ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم
از تو پیش و لنبالک بسطت یدک و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را ان عدو الله جاء بشهاب
من نار کفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شعله را از آتش درخشان لیجعله
فی وجهی تا بکردانید آنرا و بزند در روی فقلت پس کفتم اعوذ بالله منک
ثلث مرات سه بار ثم قلت بعد کفتم العنک بلعنة الله التامة لعنت میکنم ترا بلعنت خدا که تمام
و کامل است فلم یستأخر پس باز رفت و دور نشد ثلث مرات این کلمه را هم سه بار کفتم و لعنت
کردم ثم اردت اخذه بعد خواستم که بکیرم او را و در بعضی نسخ ان اخذه والله لولا دعوة اخینا
سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة بخدا سوکند اکر نبودی دعا برادر ما سلیمان
است که تسخیر جن و اختصاص وی بتصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد آن شیطان بسته
شده که بازی میکردند بوی پسران اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید
کذشت و لیکن در ان حدیث من الجن واقع شده و در اینجا ابلیس میکویند تصرف و
تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود بر جن بروی بود بر ابلیس و جواب میکویند که چون ابلیس
بصورت جن متمثل کشت و ظاهر شد که سلیمان را نیز بروی تصرف باشد چنانکه و میتوان
کفت که مراد بابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی
از ابلاس یعنی نومیدی از رحمت حق رواه مسلم وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی
رجل و هو یصلی روایتست از نافع مولا ابن عمر که کذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میکذارد

فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را
بکلام چنانکه متعارفست فرجع الیه عبد الله بن عمر فقال له پس برکشت ابن عمر بسوی آن مرد
پس کفت آن مرد را اذا سلم علی احدکم و هو یصلی فلا یتکلم و لیشر بیده وقتی که سلام کرده شود
بر یکی از شما و ان نماز میکذارد پس باید که جواب سلام وی بکلام ندهد و باید که اشارت
کند بدست چنانکه سابقا کذشت رواه مالک باب السهو در بعضی نسخ باب السجود
السهو و در بعضی نسخ باب سجود السهو و سهو نسیان و غفلت و بیخبری و ادمی از چیزی
که در وست و رفتن دل بجانب دیکر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه
و سلم در اقوال هر آنچه متعلق باخبار و ابلاغ باشد جایز نیست و در افعال اختلافست
و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث درین باب وارد شده پس چاره نیست
از قایل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت است و تحقیق از جمله
اتمام نعمت برامت و اکمال دین ایشان است تا بشرف اقتدا او تابع وسنت مشرف شوند
چنانچه فرموده است انما انسی لاسن و اکرچه وجود سنت بقول ام او نیز میشد چنانکه مثلا بفرمود
هر که سهو کند در نماز واجب است بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و سرعت فعل سجده
مستلزم و متضمن حصول شرف اقتداست فافهم و باید فهمید وقوع سهو و نسیان از آنحضرت
از کدام مقام است لا ابدا از غربت اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از ادراک
ادراک آن قاصر است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
احدکم اذا قام یصلی جاء الشیطان بدرستیکه یکی از شما چون می ایستد که نماز بکذارد می آمد او را
شیطان فلبس علیه پس میپوشد شیطان بکار و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس
بفتح لام و سکون با بوشیده کار بر کسی و بر انگیختن تاریکی بر او و شناسی و لبس بتخفیف و تشدید نیز
روایت است و تشدید مفید مبالغه و تکثیر است حتی لا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت
کذارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین و هو جالس و چون بیابد این لبس و شک را یکی
از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است متفق علیه بدانکه این صورت
شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردد دارد
آنست یا کویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرکز در شک نیفتاده از جهة بودن آن از تلبیس شیطان
اما در سهو و نسیان افتاده بغلبه و استغراق و توجه بعالم دیکر و حکم شک نیز سهوست در وجوب سجدتین
و حکم تفصیل در حدیث آینده بیاید وعن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است و از کبار علما
مولی میمونة رضی الله عنها وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم

فی صلوته چون شک کند یکی از شما در نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نیابد که چند رکعت گذارده است
ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وی
ولیبن علی ما استیقن و باید که بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن است خود وی یعنی اقل
چنانکه در صورت شک در سه و چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد ثم یسجد سجدتین پس باید که سجده کند دو
سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام دهد در روایت بخاری این قید
نیست و اینجاست اختلاف ایمه در بودن سجده سهو پیش از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث
دیگر بیان کنیم بعد از آن فایده سجدتین بیان میفرماید بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست
مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاده بر سه و در واقع چهار
رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته شفیع میسازند این پنج رکعت اندر مصلی را
نماز او را یعنی این چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشند این سجده خوار گردانیدن و
بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر اول بود و لیکن فایده سجدتین رغم شیطان
که بخواست در شک انداز دو از عبادت باز دارد مصلی بر زعم او سجده کرد و در عبادة افزود و رواه
مسلم روایت کرد این حدیث مسلم از عطا ابن یسار از ابی سعید خدری رواه مالک عن عطاء مرسلا
و روایت کرد مالک از عطا ابن یسار بطریق ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم
شد فی روایته شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته در روایت
مسلم مذکور شد همچنین واقع شد شفعها بهاتین السجدتین یعنی تشفیع میکرداند مصلی آن پنج
رکعت را باین دو سجده چنانکه معلوم شد بیشتر بدانکه ظاهر این حدیث دلالت دارد که در صورت شک
بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ایمه همین است و نزد
گویند که نزد بعضی از اهل علوم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابو حنیفه میگوید که شک در
اول بار بود یعنی شک کردن عادة او نشده است تحری کند بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد
واقع نشود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه و این
این حدیث را شیخین در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده
امام محمد در موطا خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده است و اگر همچنین کرده
نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و اعاده در صورت کثرت شک و اغنیا حرجی
عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف ثبته الله علی ما یشاء که مقام حاصل آمیخت که درین باب سه
حدیث آمده الاول اذا شک احدکم [illegible] او کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصوا
سیوم این حدیث درین باب که مذکور است که حاکم است بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد

ابو حنیفه

ابو حنیفه میان این سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری
و ثالث بر عدم وقوع تحری و این بکمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب این امام اعظم
اکرم رضی الله عنه و الله اعلم وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظهر
خمسا روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له پس گفته شد
مر آنحضرت را ازید فی الصلوة آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد فقال ما ذاک
پس گفت آنحضرت چیست این رسیدن شما و برای چه میرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم
قالوا صلیت خمسا گفتند گذاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجده کرد دو سجده
بعد از سلام دادن و فی روایة قال در روایتی آمده است که فرمود انما انا بشر مثلکم بستم مرادی
مانند شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و انسی
کما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید فاذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس
چون شک آید یکی از شما در صلوة پس باید که در تحری طلب کند صواب را یعنی غالب ظن فلیتم علیه
پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن را و مراد است یعنی اگر تحری فایده نکند بنا بر اقل نهد
و تمام کند و شافعیه چون قایل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنیفه در صورت
گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده اخیره و برخاست برای رکعت خامسه و اگر سجده
کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی رکعت سادسه و مستحب است که سجده کند برای سهو از سلام
و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد
بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب از این در شرح گفته شده است فتدبر
وعن ابن سیرین عن ابی هریره قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن سیرین که از مشاهیر
تابعین است و احوال او در موضع دیگر نوشته شده است روایت میکند از ابی هریره
که گفت گذارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی امامت کرد احدی صلوة العشی یکی از دو نماز عشی
را که نماز ظهر یا شد یا عصر و عشا از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال ابن سیرین قد سماها ابو هریره
و لکن نسیت انا گفت ابن سیرین بتحقیق نام برده بود آن نماز را ابو هریره و لیکن فراموش کردم
من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت نماز ثم سلم پس سلام داد یعنی
سهو کرد و برخاست برای رکعت سیوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس ایستاد آنحضرت
بسوی چوبی که بر عرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکات لفظ فی المسجد
نیست و لیکن در بخاری هست فاتکأ علیها پس تکیه کرد بر چوب کانه غضبان با این صفت
که گویا آنحضرت خشمگین است و وضع یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست

چپ و تشبیک بین اصابع و در رکید کرد و آورد انگشتان خود را و نهاد و وضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری
و نهاد رخساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود و خرجت سرعان الناس من ابواب المسجد
بیرون آمدند شتروزه و زود برانیدکان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را و اوایل
ناس که شتابنده اند برفتن و بسکون را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی
اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه بیشتر رانند و جماعه را که از معر
و جنگ از همه بیشتر رانند و چه صبری نمایند نیز میگویند فقالوا ایس گفتند صحابه بشتاب این حالت
از آنحضرت که هر دو رکعت سلام داده برآمد قصرت الصلوة کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز
قصرت بفتح قاف وضم صاد و بضم قاف کسر صاد هر دو روایت است یعنی از چهار رکعت
به دو رکعت آمد وفی القوم ابوبکر و عمر در میان صحابه حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز
بودند فهابا ان تکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آنحضرت را از آنکه پرسند
او را حقیقت حال و هیبت ترس با بزرگی داشتن چنانکه از پادشاه با هیبت می باشد وفی القوم
رجل یدعی طول در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از آنجهت یقال گفته می
شد او را ذوالیدین خداوند دو دست و بعضی گویند که از آنجهت ذوالیدین میگفتند که به هر دو
دست کار میکرد و بعضی گویند از آنجهت که دو برد داشت و مضمون حدیث صریح است که وجه
بدان دراز بودن دستهاست نام او عمیر بن عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نام وی
خرباق بود بکسر خاء معجمه و بعضی خرباق نام مردی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند خرباق
عمر ذوالیدین است یا رسول الله نسیت ایا فراموش کردی و سهو شد ترا ام قصرت الصلوة
کوتاه شد و کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس ولم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام
و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شد نماز فقال کما یقول ذوالیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه
ایا واقع اینچنین است که میگوید ذوالیدین فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید
گوید فتقدم و صلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و گذارده
ثم سلم پس از سلام داد ثم کبر پس تکبیر برآورد و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود
که در نماز کرده بود و یا درازتر از آن بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مبالغه عظمت حق و
نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع راسه و کبر پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت حاصل که سجده
کرده چنانکه در سهو مشروعیت فربما سالوه پس بسا بعد از نماز روایت کرد ابن سیرین حدیث بجز
که مذکور شد که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام گفتند ثم سلم یعنی ایا گفت ابو هریره ثم سلم یعنی لفظ
را از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است

در حدیث

در حدیث ثم سلم گفته است و اکثر من در حدیث ثم سلم گفته است و اکثر من در حدیث ابی هریره ثم سلم
ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در انجا اورده ام و در روایتی آمده است
که از ابن سیرین پرسیده اند که در سجده سهو تشهد هست پس گفت نیست در حدیث تشهد
ابی هریره و لیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن
حصین ذکر تشهد خواهد آمد متفق علیه و اللفظ للبخاری وفی اخری لهما فقال رسول الله صلی الله
علیه و سلم بدل لم انس و لم تقصر و در روایت دیگر بخاری و مسلم را بدل بخاری لفظ آمده است
کل ذلک لم یکن هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال پس گفت ذو
الیدین قد کان بعض ذلک بتحقیق بود یکی از این دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شرح
حدیث او در بیان علوم الحدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری از اشتغال کرده اگر
تمامی از نقل کنیم کلام دراز گردد و لیکن در اینجا دو کلام است که با بما ورده اول در قول وی صلی
الله علیه و سلم کل ذلک لم یکن نه قصری بود نه نسیان و این اخبار است برخلاف واقع و اجماع
کرده اند بر عدم جواز سهو اخبار بخلاف در افعال است و ثانی در تمام صلوة و عدم استیناف و
آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سر بعضی گفته اند در جواب
از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار است که متعلق باشد به تبلیغ شرایع و احکام و
نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار برخلاف واقع کذب و منقصت است اگرچه
نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن و همین است
مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد
من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است بی شبهه با این قول کنایت از عدم شعور گویا
گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که
مفسد نماز است بر تقدیریست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان چنانکه مذهب شافعی است و این
جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند که ایشان
تابع رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده و ایشان از حکمی مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفی
نیست و جواب جاری نیست بر مذهب ابو حنیفه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز
است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعالست در نماز و
در اینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد آنست که کلام عامدا و ساهیا مفسد نماز است
مگر اگر برای مصلحت نماز باشد از امام و یا از ماموم چنانکه در این قضیه است والله اعلم وعن عبد الله
بن بحینه بضم با موحده و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانچه مشهور است و نام

پدر او مالک است و در بعضی اسانید عبد الله بن بحینه بن مالک و اثبات الف ابن صفت مالک کر
دو صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین مات فی امارة معاویه ان النبی صلی
الله علیه و سلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت گذارد با صحابه نماز پیشین را فقام فی الرکعتین
الاولیین لم یجلس پس آنحضرت در دو رکعت اولی ننشست و ذکر قعده اولی نکرد فقام الناس معه پس
ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را
و چشم داشتند مردم سلام گفتن او کبّر و هو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته است فسجد سجدتین
قبل ان یسلم پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید ثم سلم پس سلام داد و از نماز برآمد متفق علیه
الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم فسها روایت است از
عمران بن حصین صحابی مشهور و احوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحا
به پس سهو کرد فسجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم تشهد ثم سلم سلام داد در این
حدیث نیز نوع سهو کرده و ذکر تشهد کرده و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث
موافق مذهب ماست و مذهب امام احمد نیز همین است و بعضی مالکیه و شافعیه نیز هم برین اند
و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است که در تشهد که پس از سجده است بخوانند یا
در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از علمای ماست برنائی است و در هدایه گفت صحیح هر دو در بعضی
از شروح هدایه گفته که صواب است که در اول بخوانند و طحاوی گفته که صواب است که در اول
بخوانند و طحاوی گفته که در هر دو و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی
قاضی خان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب از جهت تفرد راوی بزیادة تشهد با
مخالف روات دیگر با وجود کثرت ایشان در حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح
است بر شرط شیخین و بیهقی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند از وی و عن المغیرة بن شعبة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الامام فی الرکعتین چون بایستاد امام در دو رکعت
و قعده نکرد فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از راست شدن
و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هدایه
گفته است که بعضی گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند و ان استوی قائما
و اگر تمام ایستاد فلا یجلس و یسجد سجدتی السهو پس باید که ننشیند و سجده کند دو سجده سهو رواه ابو
داود و ابن ماجه و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ماست
که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و ننشیند
و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند که نصف است استاد بقیام اقرب است اگر

بقعود

بقعود اقرب است و بعضی گفته اند که سر نهادن زانو ها بردشت و بقیام اقرب است و اگر نه بقعود و بعضی
گفته اند بعد برداشتن زانو هاست شیخ ابن الهمام گفته اعتبار اقربیت و اتم است از ابی یوسف
که اختیار کرده اند از مشایخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استواء قیام عود است و هو الاصح الفصل
الثالث عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات آنحضرت
گذارد نماز دیگر را سلام داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس درآمد منزل خود را فقام الیه رجل یقال له
الخرباق پس برخاست و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خرباق و کان فی یدیه طول بود
در هر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذو الیدین است که سابقا ذکر او رفت
کذا فی شرح الشیخ فقال پس گفت یا رسول الله فذکر له صنیعه پس یاد داد مر آنحضرت را کار آنحضرت
را که کرد یعنی سلام دادن در سه رکعت فخرج غضبان یجر رداءه پس آمد آنحضرت خشمگین در جایی که
میکشید ردای مبارک خود را چه معلوم میشود که سبب سهو چه بوده و باعث این خشم و اضطراب
چه والله اعلم بابراره حتی انتهی الی الناس فقال تا آنکه رسید آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس
فرمود اصدق هذا آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلی رکعة پس گذارد
آنحضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز سهو کرده بود ثم سلم پس سلام داد ثم سجد سجدتین پس
سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پس سلام داد و از نماز برآمد رواه مسلم پوشیده نماند که مخالفت
میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت
بود و اینجا بر سه و آنجا گفت که اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید درآمد در منزل و در وجه ثانی
خود ممکن است که هر دو امر باشد ابو هریره یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را مخالفت در وجه اول صورت
ندارد و از این جهت حکم کرده اند و اقعه متعدد است و در هر دو واقعه متکلم ذو الیدین باشد والله اعلم
و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول شنیدم آنحضرت را که
میگفت من صلی صلوة یشک فی النقصان کسی که بگذارد نمازی را که شک میکند در نقصان چنانکه شک
کرد در آنکه سه گذارده یا چهار فلیصل حتی یشک فی الزیادة پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادة
یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکوره سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک افتد که چهار
رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد این معنی
دارد که فرمود بگذارد تا شک کند در زیادت رواه احمد و اگر سهو از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث
واقع شده از قعده اولی چنانکه در حدیث عبد الله سوم از یک رکعت آخر چنانکه در حدیث خرباق آمده
چهارم در زیادة خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قیاس کرده اند و گفته
هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب کرده و اصحاب ظاهر بر آن

مواضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده اقتصار کند در غیر این مواضع سجده نکند دیگر بدانکه از
احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم شد که آنحضرت در بعضی مواضع سجده سهو پیش از
سلام کرده و در بعضی مواضع سجده سهو بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان
بود و گاهی چنین و هر دو جایز باشد ولیکن مذهب ایمه یقین افاده امام شافعی در همه حال قبل
اسلام گویند احادیث وارد شده اند در وی ترجیح نباید بلکه دعوی کنند که احادیث وارده در سجده
بعد از سلام منسوخ است و گویند آخر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرده
اما این دعوی ثابت نشده والله اعلم و امام اعظم در همه بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث
وارده در وی و قوة اسناد در کتب ستة از عبدالله بن مسعود آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم
سجده کرد بعد از سلام اگر چه از عبدالله بن بحینه قبل السلام نیز آورده کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و نیز
ابوداود و ابن ماجه و احمد و عبدالرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل متعارض آمده متمسک بقول کردیم و قول اقوی
از فعل است و امام ابی حنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمعی از صحابه
است که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و ابن عباس بن یاسر و ابن عباس و ابن
الزبیر از آن جمله اند رضی الله عنهم اجمعین و امام مالک گوید هر جا که سهو به نقصانست سجده
قبل السلام و اگر جمع کرده هر دو از قبل السلام و مزنی و ابو ثور از ایمه شافعیه برین قولند و ابن
عبدالبر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورة نقص جبر نقصانست پس
باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیاده برغم شیطانست و درین سخن نظرست و
مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام باید کرد و
در موضعی که بعد از سلام باید کرد و گفته اند این قول اقوی و اقرب بصواب و نقل کرده
شده است از احمد که گفته که اگر نمی بود درین باب خبری مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
حکم میکردم که سجده قبل السلام باید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا
قبل از سلام در افضلیت و اولیت است و در اصل جواز اختلاف الایمة الاربعة واما
بودن سلام یکی یا دو اول قول محمد است و مختار فخر الاسلام گفته است که مقابل روی وی دو
قبل کتاب مبین و در هدایه گفته که اصح است که دو سلام دهد و اختیار شمس الایمه این است
بعد از آن اختلافست و در شرح هدایه بعد از سجود سهو و آن مذکوره است و در بعضی احادیث
و مذهب ما این است چنانکه گذشت **باب سجود القرآن** اختلاف کرده اند در سجده تلاوة
ایمه ما برانند که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد برانند که سنت است و فعل آن افضل

درکتب

در کتب وی در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث
است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید مبالغه که در ادای آن ورود یافته و گویند که سجده
جزو صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه
ولیکن چون دلایل آن قطعی نبود یا بوجوب قایل شدیم و فرضیت و تمسک ایشان دیگر بحدیث
زید بن ثابت است که گفت خواندم سوره والنجم را در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و سجده
نکرد جوابش آنست که وجوب سجده تلاوة علی الفوریت نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز
تواند که قرات در وقت مکروه واقع شده باشد سجده نکرده بجهة بیان جواز تاخیر مخصوص
سجده والنجم باشد که وی اختلافست والله اعلم و طهارة شرطست در سجده تلاوت و از هیچ
کس خلاف در آن منقول نشد الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد و هیچ
یکی از علما درین حکم راه موافقت وی نرفته الا الشعبی و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و آیت
سجده میکرد بغیر جهت قبله و بی وضو میکرده است کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین رفته اند که سجده
تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقا بی قصد آیت سجده بگوش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند
اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا
قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گویند گفته اند
که وجوب بر تقدیریست که قاری قصد قرات کند نه بر قصد قصه و حکایت بخواند چنانکه قصه خوانان
میخوانند و مذهب ما و جمهور ایمه برانند که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرایط الصلوة
وهو المختار **الفصل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم
سجده کرد آنحضرت بسوره نجم که در آخر آیه سجده دارد و سجد معه المسلمون والمشرکون و سجده
کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران والجن والانس و جنیان نیز و دیسان مراد همین جن و انس که
درین مجلس حاضر بودند باشند بطریق تکریر و تاکید یا مراد بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم
آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد رواه البخاری گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجهة امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکر گذاری نعم عظیمه وی سبحانه که در سعده وعده دید از اول سوره و
سجده مسلمانان بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و ایمان شکر و سجده مشرکان بجهة سماع
اسماء الهه ایشان بود لات و عزی و مناة یا از جهت ظهور سطوة سلطان عزة و جبروت و سطوع
انوار عظمت و کبریا و توحید عز و جل چنانکه تاب و طاقت و اختیار باطل و اثر جحود و انکار و تکبر
محو و مضمحل گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطغی قوم بود که کفی از خاک بر گرفت و بر جبهه
زشت خود زد و گفت اینقدر بس است چنانکه در فصل ثالث باید و درینجا قصه است

از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله بعضی ارباب سیر و تواریخ که مولفند غرایب و عجیب
آورده اند و علما محدثین حکم بوضع ان کرده و ابطال ان نموده اند و ان اینست که آنحضرت
نیز ذکر اسما لات و عزی و منات مع ایشان کرد و گفت ملک الغرانیق العلی و ان شفاعتهم
لترتجی یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفت تا شیطان باواز بلند و شنا بصورت
شریف از ایشان خوانده مشرکان را فریفتند و سجده مشرکان از جهت بود که گفتند اکنون محمد الهه
ما را مدح کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی و ممیت علیم و قدیم و رازق یکیست اینها
شفعا اند و محمد خود شفاعت برای ایشان کرد و این قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوعست
و کلام در وی بسیار است پاره ازان در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و عن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابو هریره سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فی اذا السماء انشقت و اقرا باسم ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و دو دو کنند
قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از امدن بمدینه
در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابن عباس بیاید رواه مسلم و عن ابن عمر کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم بود پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم یقرا السجدة و نحن عنده بمی
خواند آیه سجده را و حال آنکه ما نزد وی می بودیم فیسجد و نسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت
و سجده میکردیم ما با وی فنزدحم پس انبوهی کردیم ما حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جائی که سجده کند بران متفق علیه پوشیده نماند
که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب
نبود این همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم و عن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله
سوره والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سوره والنجم را
پس سجده نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم
وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب این معلوم شد متفق علیه و عن
ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود ابن عباس گفت سجده سوره ص
نیست از سجده های که امر کرده شده باشد و عزیمت در اصل قصد قلب بر چیزی فی الصراح عزم
بالفتح و الضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس ازان استعمال کرده شده
در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت و قد رایت النبی صلی الله
علیه و سلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد دران و گفته اند که سجده
کردن آنحضرت دران بجهة موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث

نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرد برادرم داود بجهت قبول توبه
بود و در حدیث نیز آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرد برادرم داود بجهت
قبول توبه وی ما نیز سجده میکنیم شکرگذاری ان و فی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس أسجد فی ص
مجاهد که از تابعین است و از فقهای مکه و قرای اوست و از اعلام علما و مشاهیران است
وصی بار قرآن را بر ابن عباس عرض کرده بود و بات سنه اربع و مائه گفت گفتم من ابن عباس را آیا
سجده کنیم در سوره ص فقرأ پس خواند ابن عباس این آیه را و من ذریته داود و سلیمان حتی
تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم
فبهداهم اقتده پس بهدایت این پیغمبران که مذکور شده اند اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت
ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم ممن امر ان یقتدی بهم از جمله آنکسیست که امر کرده
شد که اقتدا کند بایشان یعنی پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام
سجده کرد و آن حضرت بموافقت وی سجده کرد ما را نیز باید کرد رواه البخاری اگر گوئی نبوت و اقتدا
و متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدا و متبوع و افضل و اکمل
همه است گوئیم که ان باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را
تابع ملت ابراهیم گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه و سلم ساخته اند
که چون وی تابع و عامل بهدی همه انبیا باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و
اکمل همه گردد خوبی و ناز و کرشمه و حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری صلی الله علیه
و سلم افضل الصلوة و اتمها و اکملها و التسلیمات و نزد ملک و نزد احمد در روایتی واجب است
چنانکه سایر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت میکند بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد که سبب
سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت قبول توبه داود و
موافقت وی بود و سجده ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت صلی
الله علیه و سلم بدان و در حقیقت همه عبادات از فرایض و واجبات بجهة شکر نعمت
و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست
باین معنی باشد که وجوب وی ازان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بدان امر کرده شد بلکه واقع
شده باشد باین سبب مذکور والله اعلم و امام محمد رحمة الله علیه از ابوبکر بن عبد الله مزنی آورده
که گفت در خواب دیدم که سوره ص مینویسم و چون بآیه سجده رسیدم دوات و قلم و هرچه
حاضر بود همه را دیدم که سجده در امدند پس این قصه را بآن حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم عرض کردم بعد ازان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که ام مواظبت بران

نقل بار سجدات شده و استقرار یافت بران اگرچه در اوایل نماز غرایم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس
بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب بیش از ین قصد بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام المفصل انتهی قال
اقرأ رسول الله و در بعضی نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خمس عشرة سجدة في القرآن پانزده آیه سجده در قرآن منها ثلث في المفصل از انجمله سه در سجده در
مفصل که از سوره حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدا آن در کتاب الصلوة گذشت
و سه سجده در مفصل یکی در آخر سوره والنجم دوم در اذا السماء انشقت و سیوم در سوره اقرأ و في سورة الحج
سجدتين و خوانانید در سوره حج دو سجده یکی در آیه الم تر ان الله یسجد له من في السموات ومن في الارض
الآیة دویم یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابوداود و ابن ماجه بدانکه ایمه اتفاق دارند
که مجموع سجده قرآن چهارده است الا آنکه امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل
سجده نیست و امام ابوحنیفه قائلست بسجده ص و قائل نیست بسجده دوم حج و میگوید مراد بآن
سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتی از امام احمد پانزده است
باثبات سجده صاد و دوم حج چنانکه این حدیث ثابت است و گفته اند حدیث عمرو بن العاص ضعیف
است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضی از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت
عقبة بن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة فضیلت داده شد سوره حج بآن
که در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هر که سجده نکرد هر دو سجده
را پس گویا نخواند هر دو آیه را خواننده کامل رواه ابوداود و الترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه
گفت و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیث است که نیست اسناد وی قوی
زیرا که یکی از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه از ائمه حدیث است و لیکن در
آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشته و في المصابیح
فلا یقرأهما کما في شرح السنة واقع شده است در مصابیح بجای فلم یقرأهما تضمیر تثنیه که راجع با سجدتین
است فلا یقرأها بوحدة ضمیر که عاید بسوره است و در شرح السنة نیز همچنین است و در اینجا مبالغه
بیشتر است که دلالت میکند بر آنکه هر که دو سجده نکرد گویا تمام سوره نخوانده در ترک سجده مفوت ثواب
قرائت تمام سوره است وعن ابن عمر ان النبي صلی الله علیه وسلم روایت است از ابن عمر که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سجد في صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجده تلاوة ثم قام
فرکع پس برخاست از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ الم تنزیل السجدة و اعتقاد کردند صحابه که آن
حضرت خوانده سوره الم تنزیل الکتاب را که در وی آیه سجده است این اعتقاد از مجرد سجده
کردن و ایستادن و بر رکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این

سوره خواندند و آنحضرت گاهی آیتی از سوره می شنوانید تا بدانند که فلان سوره خوانده بلکه اختیار از
جهت غایت شوق و حضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القراءة گذشت رواه ابوداود و ظاهر این
حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت و این
جایز است و نیز جایز است که باقی سوره بخواند بعد از ان برکوع رود غایت آنکه بر تقدیر اول قراءة
بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جایز است و اینجا لازم می آید که قیام رکوع بمقام سجود قرة
جایز باشد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه تجویز میکند زیرا که ازو روی رضی الله عنه واجب نیست
اگر بکند روا است فافهم وعنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت
ابن عمر بود آنحضرت که بخواند قرآن فاذا مر بالسجدة کبر و سجد و سجدنا معه پس چون میگذشت بآیه سجده
تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو می
باشد رواه ابوداود وعنه انه قال ان رسول الله صلعم از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیه سجده فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه از آنکه
والساجد علی الارض بعضی از سجده کنندگان سوار بودند و بعضی سجده کننده بر زمین الراکب یسجد علی
یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضی سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده
کرده باشند و لفظ حدیث نص است در آنکه سواران همه سوره والنجم خواندند و مسلمانان و کافران همه با وی
سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنچه در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگ ریزه گرفت و بر جبهه
خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند القصه در مکه است پیش از
فتح مکه رواه ابوداود وعن ابن عباس ان النبي صلعم لم یسجد في شيء من المفصل منذ تحول الی المدینة
روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده نکرد در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش
از ان بمکه سجده کرده و تمام او بیان از مسلمان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابوداود
این حدیث مخالف حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء
انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره از تحویل بمدینه است در سال هفتم از هجرة و گفته اند که حدیث ابی
هریره اصح و ارجح از وست بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است
بر نافی وعن عایشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول في سجود القرآن باللیل گفت
عایشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجده تلاوة در شب این دعا را سجد وجهي للذي
خلقه وشق سمعه وبصره سجده کرد روی من بآن ذات من مر کسی را که پیدا کرد و آورد و شکاف کرد شنوایی
و بینایی او را یعنی گوش و چشم را شکافت و نهاد اندرو قوة سمع و بصر در آنجا نهاد بحوله وقوته
سجده کرد بقدرت و توانایی و توفیق او و تقلید اللیل اتفاقی است که عادت شان این دعا را از

آنحضرت در شب شنیده وگفتن این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجده تلاوت
بی تقیید شب یا روز نیز آمده وخواندن این دعا نیز مرویست رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی
واین خواندن تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنیفه
آنست که تسبیح مسنون در سجده صلوتیه کفایت میکند وسجده تلاوت چه سجده صلوتیه افضل است
وچون دعا بجا کفایت کند درینجا بطریق اولی کند وبا وجود آن شک نیست که اگر صحیح شده
است روایات آن از ادعیه خصوص در سجده تلاوت خواندن آن در وی اولی است وثواب
خواهد بود رواه ابو داود والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن
عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلعم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت
وگفت یا رسول الله رایتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب
وحال آنکه من در خوابم گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت الشجرة لسجودی پس سجده کردم
یعنی سجده تلاوت پس سجده کرد آن درخت در وقت سجده کردن من یا بجهت سجده
کردن من فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را اللهم
اکتب لی بها عندک اجرا خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا
ماسه وازمن بسبب وی گرانی بزه را واجعلها لی عندک ذخرا وبگردان این سجده را برای من نزد
خود ذخیره را وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود وقبول کن از من چنانچه پذیرفته سجده را از
بنده خود داود است علیه السلام قال ابن عباس فقرا النبی صلی الله علیه وسلم سجدة
گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد آیت سجده را
در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیه سجده اتفاق افتاد ثم سجد
فسمعته وهو یقول مثل ما اخبره الرجل پس شنیدم آنحضرت را وحال آنکه وی میگوید مانند آنچه
خبر داده بود او را آن مرد از گفتار درخت ودعا او ورواه الترمذی وابن ماجه الا انه لم یذکر روایت کرد
این حدیث را ترمذی وابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک معلوم
نمیشود که آن مرد سوره ص خوانده یا سوره دیگر وظاهر از روایت ذکر این لفظ چنان در ذهن
می افتد که سوره ص خوانده باشد واز عدم ذکر آن اطلاق ومانا که مبنی روایتین این هر دو اتفاق است
اما از قراة که در روایت اول مطلق اورده قراة آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم
وقال الترمذی هذا حدیث غریب وترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است
الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قرا والنجم فسجد فیها وسجد من
کان روایتست از عبد الله بن مسعود که آنحضرت خواند سوره والنجم را پس سجده کرد وسجده

کرد وکسی که بود با وی غیر شیخا من قریش اخذ کفا من حصی فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا جز پیر
مردی از قریش گرفت کفی از سنگ ریزه یا از خاک پس برد آنرا بسوی پیشانی خود وگفت بس
است مرا همین مقدار از سجده وتکبر کرد وتمرد ورزید با وجود آنکه همه مشرکان که با وی بودند سجده کردند قال
عبد الله فلقد رایته بعد قتل کافرا گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر که فرا بعد از این واقعه که
کشته شد در حالت کفر وگفته اند که آن مقتول امیه بن خلف بود بفتح عام کشته شد روز بدر و وی
برادر ابی خلف بود که کشت او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد وبعضی گفته اند
سعد بن العاص وقول اول اصح است واز اینجا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه
است از جهت عدم وجود در هنگام فتح مکه است از جهت عدم وجود در هنگام فتح وزاد البخاری
فی روایة وهو امیة بن خلف متفق علیه است وزیاده کرده است بخاری در روایتی آن پیر که
سجده نکرد وکفی از حصی یا تراب برداشته وبجبهه خود داد امیه بن خلف بود پس معلوم شد که
معتمد ومختار همین است چنانکه گفتیم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی
ص روایتست از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در ص وقال سجدها داود توبة گفت آنحضرت
سجده کرد ص را داود ودر قضیه که در سوره ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر
او را بجهة توبه واستغفار از تقصیری که از وی واقع شده بود ونسجدها شکرا ادا کنیم ما آن سجده
را از جهت شکرگذاری قبول توبه داود در آنکه انبیا صلوة الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند
وافاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حکم پدر مشفق دارد
نسبت بایشان پس حاصل میکرد او را از تذکر نعمت برایشان اجل فرح واعظم سرور رواه
النسائی باب اوقات النهی باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز گذاردن درین
واین شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع وغروب واستوا
است ودو وقت دیگر را که مکروه است در آن که ما بعد فجر وعصر است ودر مذهب ما نهی شامل
فرض ونفل هر دو است پس در آن سه وقت جایز نیست نماز نه ادا ونه قضا مگر عصر یومه ونه
نماز جنازه ونه سجده تلاوه ودر جنازه وقتی که حاضر کرده شود درین اوقات ودر سجده تلاوه چون
خوانده شود درینها قولهاست وجایز است در وقت دیگر شروع در نفل جایز است دیگر لیکن
قطع کند در وقت غیر مکروه واگر تمام کند از عهده می برآید وقطع افضلست کذا فی شرح ابن الهمام
عن المبسوط ونزد شافعی واحمد جایز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فلیصلها اذا ذکرها وصلوة الجنازة چون حاضر کرده شود وتحیه مسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد
ولیکن اگر بقصد تحیه درین اوقات در آید ونماز کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جایز نبود

زیرا که این داخل تحری این اوقاتست و این بحکم حدیث ممنوع است چنانکه نباید و همچنین
جایز است صلوة کسوف و رکعتین بعد از وضو و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف
و سجود تلاوة چون خوانده شود او درین اوقات و غیر آن است نزد ما شافعیه تمام ازمنه و
امکنه را و نزد شافعی و هر که موافق او است در روز جمعه وقت استوا جایز است و در مکه معظمه
نیز جایز است در همه اوقات و نزد امام احمد جایز است رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در
وقت استوا و طلوع از وی دو روایت است و امام مالک گفت در نیافتم من اهل فضل را
مگر که اجتهاد و کوشش میکردند و میگذاردند نماز در نصف النهار و مذهب ابی حنیفه احوط است
زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم است والله اعلم **الفصل الاول** عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها
که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگذارد نماز نزد برآمدن آفتاب و باید که نگذارد نزد فرو
نشستن آفتاب و تحری در اصل بمعنی واحری بمعنی اجدر لایق تر و سزاوار تر و مراد اینجا مطلق
معنی طلب و قصد است و معنی اصطلاحی معروف و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای
نماز از سزاوار تر و لایق تر بدین هست میکند و از اینجا گفت امام شافعی تحیت مسجد و قضا نماز
قصد درین اوقات جایز نبود و اگر اتفاق بود جایز است و ما میگوییم مقصود از حدیث نهی از
صلوة است درین اوقات مطلقا و فی روایة قال و در روایتی چنین است و این عبارت
امره است که گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون بر آید ابروی آفتاب مراد وقت
طلوع است که چون گوشه آفتاب بر می آید مشابه ابرو می باشد و در قاموس گفته که حاجب شمس
ناحیه از آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانها وی فدعوا الصلوة پس ترک نمایید نماز را و نگذارید
از آن حتی تبرز تا آنکه پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب بمقدار یک نیزه و صبر کنید بهتر باشد چنانکه در حدیث ثبت
باید و اذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و نا پدید گردد کرانه آفتاب فدعوا الصلوة حتی
تغیب پس ترک نمایید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها
و نگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا قریب آن شوید یا منتظر گردید
نماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع
بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب
موافقت گذشت و ذکر غروب نکرد بنا بر اکتفا و اختصار متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال
ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن سه ساعت و سه زمان
بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در آن سه ساعت او نقبر فیهن موتانا یا دفن کنیم در

سه ساعت

سه ساعت مردهای خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است ولا دفن کردن نماز جنازه است و الا
دفن کردن مردها را و نهادن ایشان در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا
آن ساعت کدام است حین تطلع الشمس بازغة یعنی هنگام اول بر آوردن آفتاب تبزغ یعنی
تابش آفتاب و ابتدا بر آمدن وی باید حتی ترتفع تا آنکه بلند گردد بمقدار یک نیزه و حین یقوم قائم
الظهیرة دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا آفتاب حتی تمیل
الشمس تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال و حین تضیف الشمس للغروب
حتی تغرب هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب یا تمام غروب کند و فرو رود رواه مسلم
وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع
الشمس نیست نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب نیست نماز
بعد از نماز دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین وقت مکروه است
نه حرام متفق علیه وعن عمرو بن عبسة نقبات صحابی مشهور است احوال شریف وی و قصه
ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است قال قدم النبی المدینة قدوم آورد آنحضرت
مدینه را فقدمت المدینة فدخلت اخبرنی عن الصلوة پس قدوم آوردم من نیز پس در آمدم
بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقتهای آن بدلیل جواب فقال پس گفت آنحضرت
صلوة الصبح بگذار نماز بامداد را ثم اقصر عن الصلوة حتی تطلع الشمس حتی ترتفع باز
ایست از نماز هنگامی که طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار
چون شخصی باز ایستد از چیزی با وجود بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از آن می
گویند قصرت بی همزه همچنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان
زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتی که طلوع میکند میان دو قرن شیطان و حین یسجد لها
الکفار و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از آن بگذار نماز نفل هر چه خواهی
فان الصلوة مشهودة زیرا که نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشوند او را الملائکه یا گواهی میدهند
بدان برای مصلی و قوله محضورة بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهودة مکتوبة
آمده یعنی حاضر میشوند او را الملائکه و می نویسند تا جزء اعمال او مشهوده ملائکه هم از بهر کتابت
حتی یستقل الظل تا آنکه کم میشود سایه در نیزه که طلا نیده میشد در زمین و بر سید قلت را چنانکه
در وقت استوا می باشد و استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده یعنی بلند میشد سایه بر رمح و
بر زمین نمی افتاد و در بعضی روایات حتی یستقل الرمح بالظل یعنی هر دو عبارت یکیست
یا محمول بر قلب است ثم اقصر عن الصلوة باز ایست از نماز فان حینئذ تسجر جهنم پس بدرستی

کو درین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود دوزخ و بسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت
فاذا اقبل الفیء پس چون بیش آید سایه زوال پس نماز گذار از نماز ظهر هر چه خواهی از نوافل فان
الصلوة مشهودة محضورة حتی یصلی تا آنکه بگذاری نماز دیگر را اقصر عن الصلوة حتی تغرب بپرهیز ای
از نماز تا آنکه فرو رود آفتاب فانها تغرب بین قرنی الشیطان زیرا که بدرستی که آفتاب فرو
میرود میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار در ینوقت سجده میکنند مر اورا کافران
قال گفت عمرو بن عبسه گفتم یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا
از فضیلت آن قال گفت آنحضرت ما منکم رجل یقرب مردی که قریب کند وضوی خود را [illegible]
باهتمام او در امر طهارت یا نفس خود متوجه حضار و تهنی آن میکرد و شفقت میکند و غیر آن در
عبادت مولی ترک میکرد فیتمضمض و یستنشق پس آب در دهن و بینی میکند و استنشاق
برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل خبوت شیطانست چنانکه در باب فضل وضو
گذشت مگر آنکه ساقط میکرد گناه روی او یعنی باطن روی و دهان و بینی او و [illegible]
معجمه و تشدید یا مهموز یعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان نیز روایت است
ثم اذا غسل وجهه کما امره الله چون بشست ظاهر روی خود را آن وجهی که امر کرده است او را حق
تعالی الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء مگر آنکه می افتد گناه روی وی از کرانهای
ریش وی همراه آب ثم یغسل یدیه الی المرفقین پس میشوید هر دو دست تا هر دو آرنج الا خرت
خطایا یدیه من اطراف انامله مگر آنکه می افتد گناه هر دو دست وی از سر انگشتان وی همراه آب
ثم یمسح رأسه پس مسح میکند سر خود را الا خرت خطایا رأسه من اطراف شعره مع الماء مگر آنکه می
افتد گناه سر وی از کرانهای وی همراه آب ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه
من انامله پس میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناه هر دو پای
وی از سر انگشتان وی همراه آب فان هو قام فصلی پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گذارد
فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی هو له اهل پس ستود خدا را و ستایش کرد بروی و به بزرگی یاد
کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار است و فرغ قلبه لله و خالی کردانید دل خود را برای
یاد خدا و گویا که درین قول اشارتست بتطهیر ذنوبیست باطن چنانکه در وضو و طهارت
از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست اید ترتیب الا انصرف من خطیئته کهیئة یوم ولدته
مگر آنکه بگردد از نماز پاک از گناهان خود مانند بیکرو نهاد خود در زاییدن مادر او را رواه مسلم وعن
کریب بضم کاف و فتح را وعن ابن عباس والمسور بکسر میم و سکون سین مهمله بن مخرمة بفتح میم و
سکون خا معجمه و فتح را ابن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر است بود در ادا بای بعد از

بهجرت

بهجرت بمکه و قدم آورد در سنه ثمانی و وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وی هشت ساله بود
و شنیدن از آنحضرت زیاده است احادیث که روایت ما قبل همان پس انتقال کرد بمکه ولد در وی نام جعفر
معاویه و مکروه داشت بیعت یزید تا آنکه برید لشکر را آنکه محاصره کرد از آن پس رسید بسر او حجری مستحق
بران نماز میکرد کشته شد و عبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سکون زا و در عبد الرحمن بن عوف و صحابه
است حاضر شد حنین را از نوادر ابن عباس است روایت است از کریب که مولای ابن عباس است
و ثقات که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة فرستادند او را بسوی عائشه رضی الله عنها
فقالوا پس گفتند این کس اقرأ علیها السلام بر عائشه سلام را و سلها عن الرکعتین
بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جائز است گذاردن اینها یا نه و آن
حضرت گذارده است یا نکو یا ایشان شنیده بودند گذاردن آنحضرت را این دو رکعت قال
گفت کریب فدخلت علی عائشة رضی الله عنها پس در آمدم بر عائشه رضی الله عنها پس در آمدم
بر عائشه رضی الله عنها فبلغتها پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند بان ایشان مرا
که سوال از حکم رکعتین بعد از عصر است فقالت سل ام سلمة که او عالم است بدان که بت میگوید فخرجت
الیهم فردونی الی ام سلمة پس بیرون امدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیر پس باز فرستادند
مرا ایشان بسوی ام سلمة پس بیرون امدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیر پس باز
فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه بیرون امدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیر پس باز
فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وی پرسم و این غایت ادب و هشیاری بود از کریب
که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه رفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نزد ام سلمه تحت
پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه رفت فقالت پس گفت ام سلمه سمعت النبی صلی الله
علیه و سلم ینهی عنها شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نهی میکرد از گذاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از
نماز عصر ثم رایته یصلیهما پس دیدم آنحضرت را که میگذارد این دو رکعت ثم دخل پس در آمد آنحضرت
گویا گذاردن ان در مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یا در صعود ا بود پس در آمد درون خانه فارسلت
الیه جاریة پس فرستادم من بسوی آنحضرت راه را فقلت پس گفتم جاریه را که بگو مر آنحضرت
را تقول ام سلمة یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین میگوید ام سلمه شنیدم ترا که نهی میکردی
از گذاردن این دو رکعت و اراک تصلیهما و الان می بینم ترا که میگذاری اینها قال گفت آنحضرت
در جواب این سوال یا ابنة ابی امیة ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه سهیل بن مغیره مخزومی است
و کنیت او ابو امیه سالت عن الرکعتین بعد العصر وانه اتانی ناس من عبد القیس سبب [illegible]
کر شان اینست که آمدند مرا مردم از قبیله عبد القیس برای تعلیم احکام دین فشغلونی عن الرکعتین

بعد الظهر پس باز داشته شد مرا از گذاردن دو رکعت که بعد از نماز ظهر است فهما هاتان پس این
دو رکعت که گذاردم بعد از عصر دو رکعت است که نگذارده بودم بعد از ظهر متفق علیه
این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم دین و احکام شریعت و هدایت خلق اهم و اقدم است
بر گذاردن نماز قالوا اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فایت گردد
در وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد ابو حنیفه در وقت نتوان
گذارد نه در وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شروع کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه
برانند و نزد ابو حنیفه در وقت نتوان گذارد نه در وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
شروع کرده باشد در آن بجهت ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرد و از این جهت قضا کرد والله
اعلم و اگر گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت
بعد از عصر گذارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با احادیث دیگر آن
عایشه در صحیح بخاری آمده است و دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر آن چنانکه گفت وی رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را از عالم
ترک نکرد دو رکعت بعد العصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمی
کرد این دو رکعت را آشکارا و پنهان و گفت نباید آنحضرت صلی الله علیه زد من روز
بعد از عصر مگر آنکه دو رکعت را جواب گفتیم که با احادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز
صبح و عصر مکروه است و جمهور علما بر همین اند و عمر رضی الله عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن ولکن
گذاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم با
وجود آنکه امت را نهی میکرد از آن و بعضی گویند که نهی از صلوة بعد العصر بجهت آنست که تا
واقع نشود در وقت غروب آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم از جهت
بود و بعضی میگویند که مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز
طلوع شمس و غروب آن چنانکه در حدیث آمده است که لا تحروا بصلوتکم طلوع الشمس و لا غروبها
چنانکه در اول باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو مطلقا نقلست
که امام محمد را دیدند که درون خانه پنهان از مردم دو رکعت میگذارد گفتند چرا در مردم نمی
گذاری فرمود از ترس مردم ظاهر مذهب آن امام اجل بر خلاف مذهب مردم بود و جمهور ناس
برین بود نخواست شد مخالفت کرد والله اعلم الفصل الثالث عن محمد بن ابراهیم از صغار
تابعین است از قیس بن عمرو که صحابه انصاریست قال رای النبی صلی الله علیه و سلم رجلا یصلی
بعد صلوة الصبح رکعتین فقال گفت دید آنحضرت مردی را که میگذارد بعد از گذاردن نماز صبح دو رکعت

فقال

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة الصبح رکعتین
آیا میگذاری نماز صبح را دو رکعت باین طریق که میگذاری فرض را دو رکعت و میگذاری بعد از وی
دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میباید که بعد از وی نمازی نیست فقال الرجل انی لم اکن صلیت
الرکعتین اللتین قبلهما پس گفت آن مرد بدرستی که من نگذارده بودم آن دو رکعت فرض
اند یعنی رکعتین سنت فسکت رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گذاردم آن دو رکعت
را اکنون پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم گر
سنت فجر پیش از فجر گذارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد
و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را پیش از طلوع الشمس و نه بعد از آن مگر
آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده
شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضاست و قضا مخصوص است
بواجب و حدیث وارد نشده است مگر در قضاء آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن
بر اصل که عدم قضاست و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج بآن نتوان کرد اما بار
سنن قضا کرده نشود بعد از وقت تنها و در قضای آن بتبعیت فرض اختلاف است کذا
فی الهدایة و ترمذی گفت که قومی از علما بمکه قایل شده اند بحدیث قیس و گفته اند که باکی نیست
که بگذارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و چیزی دیگر آورده از ابی هریره
من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس و همچنین رسیده است از ابن عمرو
باین قایلند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی رواه ابو داود و روی
الترمذی و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل و گفته است ترمذی که اسناد این حدیث متصل نیست
لان محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو که محمد بن ابراهیم که روایت میکند این حدیث را
از قیس بن عمرو وی سماع ندارد از وی و فی شرح السنة و فی نسخ المصابیح عن قیس
بن قهد نحوه و در شرح السنة و در نسخهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف
و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن
قهد هر دو آورده اند و گفته که صحیح تر و حفاظ قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف
وی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعضی کتب قیس ابن عمرو و قیس
بن قهد هر دو مذکورند و گفته اند که هر دو از بنی نجارند و گفته اند که محمد بن ابراهیم التیمی حدیث
رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس بن قهد است و بعضی گفته قیس بن عمرو والله اعلم
و عن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از جبیر بن مطعم بن عدی

بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام او در پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت
فرمود یا بنی عبد مناف من ولی منکم من امر الناس شیئا فلا یمنعن احدا طاف بهذا البیت ای پسران عبد مناف
و در روایتی یا بنی المطلب باز ندارید هیچ کس را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه و صلی ای ساعة شاء من لیل او نهار
و نماز بگذارد هر ساعت که خواهد از شب و روز رواه الترمذی و ابو داود و در طواف کردن هر ساعت که
خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه جز آن باشد خلافی نیست
خلاف در نماز است نزد شافعی جایز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا جز آن بظاهر این
حدیث و نزد احمد جایز است رکعتین طواف و نزد ما جایز نیست بجهت نماز و حکم که حکم سایر بلاد است
در حرمت و کراهت از جهت آنکه محرم راجح است و بعضی گویند نهی ناسخ است والله تعالی اعلم وعن
ابی هریرة ان النبی علیه السلام نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة رواه
است از ابی هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گذاردن نیمروز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعی
این نیز مذهب شافعی است چنانکه گذشت با حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق
نهی شامل بر نفی و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضت بان حدیث ندارد با آنکه محرم راجح
است بر مبیح نزد تعارض وعن ابی الخلیل عن ابی قتادة قال کان النبی علیه السلام کره الصلوة نصف
النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة ابو الخلیل از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتاده که از صحابه
است که گفت بود آنحضرت که مکروه میداشت نماز را در نیمروز تا برگردد آفتاب الا یوم الجمعة مگر روز
جمعه و قال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة و گفت که دوزخ گرم کرده میشود و تابانیده میشود یعنی در نیمروز
جمعه و تسجیر بتخفیف و بهر روایت است ابی قتاده روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت
ابو خلیل ملاقات نکرده است ابو قتاده را یعنی اسناد این حدیث متصل نیست والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبد الله بن صنابحی بضم صاد مهمله و کسر با و حا مهمله منسوب بصنابح نام بطنیست از مراد صحابی
و بعضی ابو عبد الله صنابحی گفته و ثواب اینست که ابو عبد الله تابعی است و عبد الله صحابی
است بدرستی که آفتاب طلوع میکند و حال آنکه با وی قرن شیطانست یعنی قرن شیطان در
باب مواقیت الفجر گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب جدا می
کند شیطان آفتاب را ثم اذا استوت قارنها پس باز چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد او را
فاذا زالت فارقها و اذا دنت للغروب قارنها پس چون میل جدا میگردد و چون نزدیک میشود بغروب
نزدیک میگردد او را فاذا غربت فارقها پس چون غروب میکند جدا میگردد و نهی رسول الله و نهی
کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن الصلوة فی تلک الساعات از نماز گذاردن در این ساعتها
رواه مالک واحمد والنسائی روایت کرد این حدیث را مالک واحمد والنسائی و مالک با وجود آنکه روایت

کرده است این حدیث را قائل نیست بکراهت صلوة وقت استوا و گفته که دریافتیم ما اهل فضل را که کوشش
میکردند و میگذاردند نماز در نیمروز وعن ابی بصرة بفتح موحده و سکون صاد مهمله الغفاری بکسر غین
معجمه صحابی است نام او حمیل بضم حا مهمله و فتح میم و بعضی بفتح حا و کسر میم گفته اند و جمعی بفتح جیم نیز
گفته اند و این وهم است والله اعلم قال صلی بنا رسول الله گفت گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم بالمخمص بضم میم و فتح خا معجمه و تشدید میم مفتوحه در آخر صاد مهمله نام جاییست صلوة
العصر گذارد نماز دیگر را فقال ان هذه الصلوة عرضت علی من قبلکم پس گفت که این نماز دیگر
که عرض کرده و ظاهر کرده شد بر کسانیکه پیش از شما بودند از امم سابقه فضیعوها پس ضایع
کردند او را و بجای نیاوردند حق او را و مواظبت نکردند بران فمن حافظ علیها کان له اجره
مرتین پس کسی که محافظت کند و مداومت نماید بران باشد مر او را مزد وی دو بار و چنین بجهة
آنکه عملی است و بر عملی اجر است دیگر بجهة محافظت بران بر خلاف غیبتا
ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد و الشاهد
النجم و شاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب
مقصود و غروب آفتاب است رواه مسلم وعن معاویة قال روایت است از معاویه بن ابی
سفیان که گفت انکم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله علیه السلام بدرستی که شما میگذارید
دو رکعت نماز را که تحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فما رأیناه یصلیها
پس ندیدیم ما آنحضرت را که میگذارد آن را و لقد نهی عنهما بتحقیق نهی کرده است از آن
الرکعتین بعد العصر مراد میدارد از آن نماز دو رکعت بعد از عصر را و گذاردن آنحضرت صلی
الله علیه و سلم از آن در خانه بود و تاویل آن در حدیث کریب گذشت رواه البخاری وعن ابی ذر
قال وقد صعد علی درجة الباب گفت ابو ذر و حال آنکه بتحقیق بر آمده بود وی بر بالای پایه در
کعبه بود در کعبه بجهة بلندی در می آمدند و وی الان از چوب است بر شکل منبر که زینها دارد و در
مقابل در کعبه نزدیک زمزم نهاده اند و هر دو طرف پایها مثل پایها دارد ساخته و چون خواهند
که مردم را در کعبه در آرند او را متصل باب سازند پس روی بر آیند و درون در آیند و چون فارغ
شوند باز در جای خودش کشیده و احتمال دارد که در آن زمان نیز اینچنین بود بطور دیگر والله
اعلم پس ابو ذر رضی الله عنه برین درجه آمد و گفت من عرفنی فقد عرفنی و کسی که می شناسد مرا
می شناسد مرا راست گوی و صدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان و بر
نداشت زمین راست گوتر از ابو ذر و من لم یعرفنی فانا جندب و کسی که نمی شناسد
مرا باید که بداند جندبم باقرار کردن و اطمینان یابد دل وی بصدق الحدیث روایت میکنم از رسول

خدا صلی الله علیه وسلم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر است
پس روایت کرد وی رضی الله عنه وگفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از
نماز صبح تا برآمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو
شدن آفتاب الا بمکة الا بمکة الا بمکة رواه احمد قدری سه بار مکرر فرموده ودر بعضی نسخ دو بار باب
الجماعة وفضلها اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض کفایت بعضی گفته اند
که فرض عین است مگر بعذر واین قول امام احمد وداود وطائی وابو ذر است وابن
گویند که شرط است که نماز و حاضر نباید درست نیست نماز او وبعضی گویند فرض کفایت است
طیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است واکثر
بر آنند ونزد بعضی سنت موکد است در حکم واجب مذهب امام ابوحنیفه اصحاب او این است و
شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشایخ ما بر این اند که جماعت واجب است وتسمیه او سنت بجهت آنست
که ثبوت وجوب آن بسنت است ودر بدایع گفته که واجب است بر هر عاقل بالغ بی معذور
نیست حاضر شدن در مسجد برای جماعت واگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای
دیگر باتفاق واگر رود نیکوست واگر در مسجد تنها بگذارد هم نیکوست وقدوری گفته که اهل
وعیال خود را جمع کند ودر خانه بجماعت بگذارد ونیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی
افضل است یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشد اختیار کند اقدم را واگر هر دو برابر باشند
اختیار کند اقرب را واگر در اقرب گذارده اند وشنیده که مسجد ابعد اکثر قوم است اقرب در آمده واتفاق
دارند که جماعت بعذر ساقط میگردد واز جمله اعذار مرض است وبریدگی دست ویا از دو جانب
وفالج واختفا از سلطان وضعف که نتواند بدان رفت وکوری نزد ابوحنیفه وبعضی گفته
باتفاق باران وگل ولای وسختی سرما در قول صحیح وروایت است از ابی یوسف که گفت
پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت در گل ولای فرمود که بهتر آنست که ترک کند وامام محمد
روایت کرده بحمد الملک فالصلوة فی الرحال الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله علیه السلام صلوة الجماعة تفضل علی صلوة احدکم نمازی که بجماعت بگذارند زیادتی
میکند در ثواب بر نمازی که تنها بگذارند بسبع وعشرین درجة بیست وهفت باید وفذ بفتح
وتشدید ذال معجمه یعنی فرد وتنهایی ودر روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی بیست وپنج وحی شد
پس از آن زیاده کرده شد تفضلا او انعاما ونیز اختلاف بتفاوت حال صلوة ومصلی است
یا میت وصفت درجه است وبیست وپنج در دیگری وبعضی گفته اند که در ذکر قلیل وکثیر نفی نماها

نیست

نیست زجهت وجود قلیل وضمن کثیر واختلاف در آنکه این افضلیت مخصوص بجماعت
در مسجد است یا عام است بعضی گفته اند مخصوص بجماعت در مسجد است وبر هر تقدیر علم
تخصیص عدد موکول بعلم شارع است که غیر او را بحقیقت آن اطلاع نیست وبعضی علما
تا در آن ذکر کرده اند والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت
از ابی هریره که گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست
قدرت اوست لقد هممت ان امر بحطب فیحطب تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم
پس جمع کرده شود هیزم ثم امر بالصلوة فیؤذن لها امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته
شود مر او را ثم امر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم وی را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را
ثم اخالف الی رجال لا یشهدون پس بیایم بسوی مردانی که حاضر نشده اند برای نماز با ایشان
یکجا یکی با معنی الست که کنم چیزی که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان ما تخلف کنم
ورجوع کنم بسوی آن از مردان برای معاقبت وتعذیب ایشان وفی روایة لا یشهدون
الصلوة ودر روایتی این زیادت مذکور است رجال لا یشهدون بمخالفت کنم بسوی
مردانی که حاضر نمیشوند نماز را واگر مذکور نیست هم مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کرده ایم ودر تعیین
این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر وظاهر آنکه حدیث عامست فاحرق
علیهم بیوتهم پس بسوزانم بر ایشان خانهای ایشان را تا سوخته شوند ایشان ودرین حدیث
مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود
مقید بامامت نمیشود ودیگری را خلیفه میکرد وخود بتحریق آن جماعه مقید میشود والذی
نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا بخدا سوگند که اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد
استخوان فربه واو عرق بفتح عین وسکون راء استخوانی که گرفته شده است از وی گوشت
آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین حسنتین بکسر میم وبفتح آن چنین دو سم گاو وگویند آنرا
که نیکو در نظر حرص وطمع ودنائت همت وی وبعضی مرماتین را تفسیر بگوشت پاره
کرده اند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد در نماز عشا از آن دنائت همت وی میکند که برای
اینچنین امری خسیس حقیر وناچیزی حاضر می آید وبرای ثواب آخرت وحصول قرب درگاه
حق نمی آید رواه البخاری ولمسلم نحوه وعنه قال اتی النبی علیه السلام رجل اعمی
فقال وهم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا وبعضی گفته اند
که مراد از این ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعضی روایات تصریح بهم آن
واقع شده وبعضی گویند غیر اوست فقال پس گفت ای رسول الله لیس لی قائد

یقوده الی المسجد و درستی ارشاد این است که فیستم اکنده یعنی شخصی که دست
مرا بگیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن ازره
پس فقال رسول الله پس طلب کرد و خواست امر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آن
برخص که رخصت دهد مرا و او را تکلیف نکند حضور مسجد را فیصلی فی بیته پس بگذارد
آن مرد نماز در خانه خود بمسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد مرا و را فلما ولی دعاه پس
هرگاه که برگشت داد او را خواند آنحضرت او را فقال هل تسمع النداء بالصلوة پس فرمود
آیا می شنوی آواز دادن را برای نماز یعنی می شنوی اذان را قال نعم گفت آری می شنوم
قال فاجب فرمود اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوعی که باشد و درین کمال مبالغه است در
حضور مسجد و شنیدن اذان رواه مسلم وعن ابن عمر انه اذن للصلوة بضم همزه و کسر ذال و شد
و بفتح همزه و بفتح ذال دو روایت آمده بر وجه اول معنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان
گفته شد در مسجد وی یا از وی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث
همین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر میشود که ابن عمر خود اذان گفته شد و بر تقدیر
اذان واقع شد برای نماز فی لیلة ذات برد و ریح در شبی که خداوند سرما و باد بود ثم قال بیشتر
گفت موذن یا ابن عمر در اذان الا صلوا فی الرحال آگاه باشید و بدانید که بگذارید نماز در مسکنها
و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با او است از رخت و اکثر اطلاق کرده اند آنچه با او است در سفر
و دو و زینت که وقوع این قضیه در سفر باشد ثم قال بیشتر گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة باردة ذات مطر بود آنحضرت که امر میکرد موذن را وقتی که
می بود شبی خداوند سرما و باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ازینجا معلوم شد که باد و باران و
سرما از عذر ترک حضور جماعت است و ظاهر است که امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد که مقید
رخصت است و لو اندک محمول بر دلالت بود از جهت غایت شفقت و تیسیر است
متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چون نهاده شد طعام یکی از شما و
برپا کرده شد نماز و تکبیر آورده شد و اقیموا الصلوة پس آغاز کنید بطعام و لا یعجل بفتح یا
و سکون عین و فتح جیم یعنی شتاب نکند آنکس برای نماز حتی یفرغ منه تا آنکه فارغ گردد از طعام
خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان جهت است که
عادت عرب در طعام تعدی و تغشی است که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و وقوع
نماز خود در صورة دوم بود و ظاهر است که امر با بداءت بطعام در صورت احتیاج و میل
طعام است تا خاطر نگی یا باعث بر شغل باطن نگردد و کان ابن عمر یوضع له الطعام بود ابن

عمر رضی الله عنه نهاده برای وی طعام و تکبیر آورده میشد برای نماز فلا یاتیها حتی یفرغ منه پس نمی
آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از طعام و انه لیسمع قراءة الامام و بدرستی که ابن عمر هر آینه می شنید
قراءة امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوفست بکمال سنت و اتباع
و وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه وعن عایشه
قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از عایشه که وی گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول لا صلوة بحضرة الطعام نیک نیست نماز در حضور طعام و در
بعضی نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان و نه در حال که وی یعنی مصلی دفع میکند و زور
آرند او را از بول و غایط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ کرده وقت
چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگذارد همچنانکه هست رواه مسلم وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اقیمت چون اقامت کرده شود نماز پس جایز نیست که نماز فرض
خواه شروع در نفل کند یا سنت مانند الا الصلوة المکتوبة و ازینجا معلوم میگردد و نسبت فجر چون
تکبیر آورده شد مفید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت در آید و نزد ما اگر بداند که یک رکعت
با امام خواهد یافت سنت بگذارد نه در جماعت از جهت امکان جمع میان هر دو فضیلت اگر
ترس فوت هر دو رکعت شود بجماعت در آید عظیم تر است و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر
امید دریافت امام در تشهد دارد بعضی گفته اند که حکم رکعت دارد نزد ابی یوسف و بر قول محمد اعتبا
ندارد چنانکه در جمعه گفته اند و آنچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید که شروع کند در سنت فجر
پس از آن قطع کند از آن پس لازم گردد و شروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن
نماز دفع کرده است از امام سرخسی که این شروع است در عبادة بقصد افساد و ابطال عمل قصد
منهی عنه است اگرچه بقصد ادا باز دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت
بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز فجر و
ایشان در سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضایی اگر داشته باشند
همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و اقتدا در حنفی
با شافعی سخنی است و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت انتقام شریف تردد و تشتت مذهب
بود نماز فاده عمل یکی ازین طرف می کرد شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمود مذهب ذهب را کجا
راه مذهب و مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کرد که ایشان میفرمودند علما اینها
جزوی قرار داده اند و ترتیبی نهاده اند و بر همان باشند و وحدة و جهت از دست نمیدهند ایشان را شد
که قرار داده اند پس تغیر سوده شیخ بهمین طریق نقش درست دهد و از مذهب بر آید وعن

ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امراة احدکم الی المسجد فلا
یمنعها و نهی کرد طلب اذن کند اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند
زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد و برای دریافت نماز بجماعت و گفت این حکم در زمان
زینت که شتهاة نیست و نی برای بطیب و زینت و درین زمان مکروه است بر آمدن زنان
برای جماعت از جهت فساد زمان بخیز بر آمدن زنان دران زمان بقصد تعلیم شرایع بود و احتیاج
نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و فسق اکثر زنان او
وعن زینب امراة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
از زینب که زن عبد الله بن مسعود صحابیه است و روایت کرده است از وی زوج او و ابو سعید
خدری و ابو هریره و عایشه گفت که گفت آنحضرت ما را اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا
چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی خوشبو را وعن ابی هریره قال ایما امراة
اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا
و بخور بفتح با و خفت خا آنچه فرو دود طیب سوخته و بضم با چیزی که بسوزد و دود او بر انگیزد مثل عود و عنبر
و مراد بعشا الآخرة نماز عشا است و قید آخر برای آنست که گاهی بر نماز مغرب اطلاق عشا میکنند
و تخصیص ذکر عشا آخر را از جهت آنست که وقت تاریکی است و وقوع فتنه در وی بیشتر و زود تر
است نه برای تخصیص حکم و حصر آن در وی رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را
زنان اگر مسجد باید منع نکنید ولیکن اگر در خانها بگذارند بهتر و خانه ایشان بهتر است مر ایشان را
رواه ابو داود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المراة فی بیتها
افضل من صلوتها فی حجرتها نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش و حجره در
اصل بمعنی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از زبان العرب منقولست که مراد بحجره
خیز بیت که در همه خانها بسوی او است مصدق این معنی همان صحن خانه است و صلوتها فی
مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدع اش افضل است از نماز وی در خانه
اش و مخدع بکسر میم و فتحتان و گاهی نیز ضم میم و فتح دال خانه درون خانه که نهاده میشود
در وی اسباب نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی زن هرچند پنهان تر و درون تر نماز گذارد بهتر و مناسب
تر رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابو هریره که شنیدم
محبوب خود را که ابو القاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی الله علیه وسلم یقول لا تقبل
صلوة امراة تطیبت للمسجد قبول کرده نمیشود نماز زنی که خوشبو کرده است برای در آمدن بمسجد حتی

تغتسل

تغتسل غسلها من الجنابة تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن است
از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارتست بآنکه طیب برای در آمدن بمسجد هر گاه که مهیج شهوت
در حکم جنابت و طهر است تغییر کرده اند از آن و طیبی گفته این بر تقدیری است که طیب تمام بدن را مالیده
اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابو داود و روی احمد و النسائی
نحوه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هر چشمی که بنظر بد نگرد و بشهوت
در زن بیگانه نگاه کند زانیه است زنای چشم وان المراة اذا استعطرت فمرت بالمجلس فهی
کذا و کذا یعنی زانیه است که زن چون خوشبوئی بمالد پس بگذرد بمجلس که در وی مردانند و خواهد که خود را
بایشان بنماید بنظر شهوت پس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیه است رواه الترمذی و ابو
داود و النسائی نحوه وقال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز کرد با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یوما روزی الصبح نماز بامداد او را فلما سلم قال اشاهد فلان پس هر گاه که سلام داد گفت
آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد قالوا لا گفتند حاضر نیست قال باز گفت اشاهد
فلان نام کسی دیگر را برد قالوا لا باز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوة
علی المنافقین فرمود که این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نمازهاست بر منافقین و فهم
با صبح بقرینه و حال بود یا علم سابق بران داشتند و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که
حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق والله اعلم و لو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما و اگر میدانستید
فواید که در گذاردن این دو نماز هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانو روند یعنی افتان و
خیزان و حبوا در اصل بر دستها و زانو ها راه رفتن و بعضی گفته بر دستها و شکم رفتن و
فی الصراح حبوا غژیدن کودک وان الصف الاول علی مثل صف الملائکة و هر آینه که صف
اول بمانند صف فرشتگانست در فضل و شرف که در درگاه کبریائی الهی ایستاده می باشند
و لو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه و اگر بدانید آنچه هست فضیلت صف اول هر آینه شتابی
میکردید و می شتافتید در یافتن او را و بدانید وان صلوة الرجل مع الرجل ازکی و
بهتر است که نماز گذاردن مرد با یکی دیگر پاکیزه تر و نیکوتر و فاضلتر است از گذاردن وی تنها صلوته
مع الرجلین ازکی من صلوته و نماز با دو کس پاکیزه تر و ما کثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار است از
جماعت پس آن دوست داشته شده تر است بسوی خدا و بیشتر است اندر وی ثواب
رواه ابو داود و النسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من
ثلثة فی قریة و لا بدو لا تقام فیهم الصلوة نیست هیچ سه کس در دهی یا در بادیه که بر پا کرده نمیشود در
میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم الشیطان مگر آنکه چیره میگردد و غالب

محابیران من شیطان فعلیک بالجماعة پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را فانما یاکل الذئب
القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعضی گفته اند
که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت کفایت فافهم وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسی که بشنود بانگ نماز را پس باز
ندارد او را از پس باز ندارد او را از پیش روی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه قالوا
وما العذر گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آنحضرت که چیست عذر که با وجود آن کسی را در حاضر
نا آمدن معذور توان داشت قال خوف او مرض ترس بهلاک یا زیان از دشمن یا درنده یا امثال
آن او مرض یا بیماری که با وجود آن نتوانند آمد لم یقبل منه الصلوة التی صلی قبول کرده نشود
از وی نمازی که گذارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود این حدیث بظاهر خود دلالت
بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه الدارقطنی وعن
عبد الله بن ارقم صحابی است اسلام آورد سال فتح کاتب وحی بود و کاتب ابو بکر و عمر
بود و تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرة بعد از آن استعفا نمود قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را میگفت اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم الخلاء
فلیبدا بالخلاء وقتی که برپا کرده شود نماز و تکبیر آورده شود و یابد یکی از شما رفتن حاجت در
متوضی برای بول و غایط بطریق مدافعت پس باید که آغاز کند برفتن یعنی و اگرچه فوت گردد
جماعت چه امر طهارت و تکمیل آن اهم و اقدم است از جماعت رواه الترمذی وروی مالک وابو
داود والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث لا یحل لاحد ان
یفعلهن سه خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها را لا یؤمن رجل قوما فیخص
نفسه بالدعاء دونهم امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا
بصیغه واحد کند که مخصوص بوی گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد فان فعل ذلک
فقد خانهم پس اگر بکند آن را پس بتحقیق بی امانتی و خیانت کرد ایشان را [illegible] قبل ان یستاذن
و نگاه نکند در درون خانه کسی پیش از آنکه اذن کند برای در آمدن فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر کند
از آن پس بتحقیق بی امانتی کرد مر ایشان را ولا یصلی وهو حقن حتی یتخفف و باید که نماز نگذارد و
حال آنکه باز دارنده است بول را حقن بنون باز داشتن بول و در حکم اوست باز دارنده غایط او را
حقب گویند بیا موحده تا آنکه سبک شود رواه ابو داود وللترمذی نحوه وعن جابر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یوخر الصلوة لطعام ولا لغیره تاخیر نکنند نماز را از جهت طعام گفته اند
که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و اگر در حدیث

سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعضی گفته اند که نهی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام
است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نمی باید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز گردد رواه فی
شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لقد رایتنا وما یتخلف
عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه گفت ابن مسعود دیدیم ایشان را بتحقیق دانستیم خود را و صحابه
دیگر را که حکم میکردیم و پس نمیماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق معلوم بود و ظاهر بود
نفاق وی و آن نیز تخلف میکرد ان المریض لیمشی بین رجلین یا بیماری که اصلا طاقت و قدرت
نداشت که بمسجد باید بتحقیق بود بیماری که راه میرفت در میان دو مرد و تکیه کرده حتی یاتی الصلوة تا آنکه
می آید در مسجد برای نماز و ظاهر این کلام دلالت دارد بر وجوب جماعت قال وان رسول الله
ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدی تعلیم کرد ما را سنتها را که اخذ آن و عمل
کردن بدان موجب هدایت رسیدن بدرگاه قرب و رضای الهی است و اکثر اطلاق این لفظ بر
سنن موکده باشد و غیر موکده را سنن زواید گویند و ان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی
یؤذن فیه و بدرستی که از جمله سنن هدی نماز کردن در مسجدی که اذان گفته شده است در وی این
قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر آنکه این طریقه مسلوک در دین
مراد دارند یا آنکه ثبوت وجوب اوست و فی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما و در روایتی
آمده است که ابن مسعود گفت کسی که خوشحال میکرده او را و میخواهد که ملاقات کند خدا را او فردا
مراد او را مسلمان کامل فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس پس باید که نگاه بدارد کند برای نمازهای پنجگانه
ظاهر سیاق حدیث در بین است که مراد نماز گذاردن آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد بر وی
اوحیث ینادی بهن یعنی گذاردن آنها در جایی که آواز داده میشود برای آنها یعنی در مسجد فان الله
شرع لنبیکم سنن الهدی پس بدرستی که خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر
شما طریقها هدایت را وانهن من سنن الهدی و بدرستی که گذاردن این نمازهای پنجگانه از جمله
آن طریقهاست ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی هذا المتخلف فی بیته و اگر ثابت شود که شما گذارید
نماز او در خانهای خود چنانکه میگذارد این شخص و پس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر و ظاهر
شخصی بود که بجماعت نمی آمد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق
لترکتم سنة نبیکم هر آینه ترک کرده باشید شما سنت پیغمبر خود را ولو ترکتم سنة نبیکم لضللتم و اگر ترک کردید سنت
پیغمبر خود هر آینه گمراه شدید وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور و نیست هیچ مردی که طهارت کند از
وضو یا غسل پس نیک کند و بشروط و آداب کند طهارت ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد
الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة پس قصد کند و برود بسوی مسجدی از این مساجد مگر

اگر بنویسد خدای تعالی مرا ورا بهر گامی که برنهد نیکی عظیم و ثواب جزیل و برفع بها درجه و بلند گرداندی او را
بهر گامی بار جمیند در درگاه قرب و کرامت و حط بها سیئة فرود کم و کم گرداندی بدی برای وی بمکفر کرد
ازا و لقد رایتنا وما یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق بالتحقیق تحقیق دانستیم خود را
و صحابه را که تخلف نمیکردند از آن مگر منافقی که معلوم بود نفاق وی و لقد کان الرجل یؤتی به
یهادی بین الرجلین حتی یقام فی الصف و بتحقیق بودم بیمار را که آورده میشد در حالی که یکی
کرده از غایت ضعف میان دو مرد تا که ایستاده کرده میشد در صف در نماز جماعت کسی را بدو تا
آوردن چنانکه یکی بر یک جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر رواه مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی
الله علیه و سلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریة آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اگر نبودی آنکه
در خانهاست از زنان و خردان اقمت الصلوة العشاء و امرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت
میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بسوزند بسوختن هر آنکه در خانهاست از
متاع با تش بلکه اهل آن را که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند با تش از اینجا معلوم میشود
که عقوبت تارک جماعت تحریقست و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده مگر اینجا و در جای
از غنیمت و بعضی گویند اینجا مراد تهدید و ترساندن است و حقیقت کلام مراد نیست والله
اعلم رواه احمد وعن ابی هریرة گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا کنتم فی المسجد فنودی
بالصلوة وقتی که باشید در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید
که بیرون نرود یکی از شما تا آنکه بگذارد نماز را رواه احمد بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده
چنانکه در حدیث آینده و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نباید از مسجد
یکی بعد از نداء مگر منافق یا مگر که بیرون آرد او را حاجت و وی بخواهد رجوع را و این نهی در
مذهب ما مقید است بآنکه منتظم باشد بوجود وی امر جماعت مسجد دیگر و الا مکروه
نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگرچه در صورت ترک است و اگر پیش از آن گذارده
است در عصر و مغرب و فجر از عدم جهت تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از عدم مشروعیت
نفل سه رکعت و در ظهر و عشا هم اگر برآید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی خدا را
یکبار مگر آنکه مؤذن آغاز در تکبیر کند بر این تقدیر نباید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ابو یوسف
اعاده کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گذارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است
از جهت زیادة قوة و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر مبیح و یا محمولست بر ما قبل
النهی از جهت آنکه جمع بین الادله و در بعضی احادیث استثناء مذکور نیز وارد شده
والله اعلم وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و ثاء مثلثه قال خرج رجل

من المسجد

من المسجد بعد ما اذن فیه ابو الشعثا که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از
مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال ابو هریرة اما هذا فقد عصی ابا القاسم
پس گفت اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم صلی الله علیه و سلم رواه مسلم وعن
عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرکه الاذان
فی المسجد کسی که دریابد او را بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پس بیرون آید در حالتی که بیرون
نیامده است برای کاری ضروری و هو لا یرید الرجعة و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد فهو
منافق پس وی منافق است رجعة بفتح را و کسر هر دو روایت است رواه ابن ماجه وعن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسی که بشنود اذان را
پس اجابت نکند و در مسجد بنماز نیاید پس نیست مر او را نماز الا من عذر از جهت عذری از
عذرها که سابقا شمرده شد رواه الدارقطنی وعن عبد الله بن ام مکتوم صحابی مشهور است که
اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة کثیرة الهوام والسباع بدرستی که مدینه بسیار
است در وی گزندها و درندها و انا ضریر البصر فهل تجد لی من رخصة آیا می یابی برای من در دین از
رخصت و آسانی و رو داری برای من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوة حی
علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند
برستگاری و دریافت مقصود غرض شنیدن آن از تست و تخصیص حیعلین بآنجهت
است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم قال فحی هلا پس اجابت کن ولم یرخص
و رخصت نکرد و گفته اند که حی هلا کلمه ایست که در مقام استعجال کنند نهاده بجای حی
و در حاشیه نوشته حی هل بمعنی بیا و شتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه
تعجیل اند و چون وقف کنی حی هلا گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و
تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته است رواه ابو داود والنسائی وعن ام الدرداء
قالت گفت ام درداء که زوجه ابو درداء است دخل علی ابو الدرداء در آمد بر من ابو درداء و هو
مغضب و وی در غضب در آورده شده است و خشمگین فقلت ما اغضبک پس گفتم من
چه چیز در غضب آورده است ترا و باعث خشم تو چیست قال گفت ابو درداء والله ما
اعرف من امر محمد صلی الله علیه و سلم نمیشناسم از کارهای محمد صلی الله علیه
و سلم شیئا الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز میگذارند بجماعت یعنی از آن نیز ترک می
کنند رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بفتح حاء مهمله و سکون ثاء مثلثه قال ان عمر بن خطاب
رضی الله عنه فقد سلیمان بن ابی حثمة فی صلوة الصبح گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد مر سلیمان را

بن ابی حثمه است واز کبار تابعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را
در جماعت وحاضر نشد برای جماعت نماز بامداد وان عمر غدا الی السوق وبدرستی که عمر رفته بود بامداد
بجانب بازار ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق وجای سکونت وخانهٔ سلیمان در میان مسجد
بازار بود فمر علی الشفا ام سلیمان پس بگذشت بکسر شین وفا که نام مادر سلیمان است واز مهاجرات
اول بود واز عقلاء نساء وخازنهٔ ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد و قیلوله
میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بروی غالب امده فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح
پس گفت عمر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح چیست حال او فقالت انه بات یصلی فغلبه عیناه پس گفت
شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بروی فقال
عمر پس گفت عمر لان اشهد صلوة الصبح فی الجماعة احب الی ان اقوم لیلة هر اینه حاضر شدن من نماز بامداد
را در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب گذاردن نماز در شب و
دلیلست که نماز صبح بجماعت گذاردن فاضلتر از نماز شب وتهجد است ولهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب نقل
در نماز فجر گردد ترک آن اولی است رواه مالک وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة دو کس وبیشتر بالای آنها و بیشتر از جماعت است یعنی اگر دو کس
باشند یکی امام شود ودیگر مقتدی جماعت حاصل میشود وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال
قال رسول الله بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است وتابعی صالح الحدیث رضی
الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن
من المساجد منع مکنید زنان را نصیبهای ایشان از مسجدها اذا استاذنکم وقتی که اذن کنند زنان
شما را برای رفتن بمسجد فقال والله لنمنعهن پس گفت بلال بخدا سوگند هر اینه منع میکنم ما زنان را
از رفتن بمسجد فقال له پس گفت عبد الله بطریق زجر و شدت اقول قال رسول الله میگویم
من که گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول انت لنمنعهن ومیگویی تو البته منع میکنیم
ما وفی روایة سالم عن ابیه قال ودر روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت
فاقبل علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط پس آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرده بود او را و سبای که نشنیده
بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن قال اخبرک عن رسول الله گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم والله یعنی ومیگوئی والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعضی روایات امده
که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با پسر سخن و راضی نشد و در حدیث دلیلست که رای معارض میکرد
نص را رواه مسلم وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله
ان یاتوهن المساجد روایت میکند مجاهد که از علما تابعین و قراء ایشان است و اعلام دین است از

ابن عمر

ابن عمر که آنحضرت گفت باید که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه وام واخت وغیر
ایشان از آمدن مسجدها فقال ابن لعبد الله بن عمر پس گفت پسری مر عبد الله بن عمر را بود که همان
بلال باشد لیکن درین حدیث مبهم اورده و نعیین اسم نکرده والله اعلم فانا نمنعهن پس ما البته منع
میکنیم و نمیگذاریم زنان را که بمساجد روند فقال عبد الله احدثک عن رسول الله پس گفت عبد
الله با حدیث میکنم مر ترا از پیغمبر خدا وتقول هذا ومیگوئی تو این سخن فما کلمه عبد الله پس سخن نکرد
اگر مرد عبد الله با آن پسر و در حدیث هجران ولدست از جهت ترک سنت رواه احمد باب تسویة
مراد تسویه صف انست که متصل باشد و در میان فرجه نگذارند وپس و پیش نه ایستند وهموار باشند
واگر صفوف متعدد باشد در سمت واحد قیام نمایند در یک خط ودر تسویه بعد در میان ایشان برابر
باشد ودر رعایت ترتیب باشد ورعایت ترتیب باشد وابن از ادب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال
باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث باید که برابر بایستند واختلاف کنند تا مختلف
گردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود الفصل الاول عن النعمان بضم نون بن بشیر بفتح با و کسر شین
از صغار صحابه است مولد او بر چهارده ماه از هجرت است ووی اول مولود است در انصار بعد از
هجرت چنانکه عبد الله بن الزبیر اول مولود است از مهاجرین ودر وفات آنحضرت هشت ساله وهفت
ماه بود واهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست واهل عراق صحیح میدارند سماع او را
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را
یعنی در نماز کانما یسوی بها القداح تا آنکه گویا برابر میکرد بآن صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف
چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند وبعد از پر و پیکان نشانند وبعد از پر و پیکان نشانند
سهم خوانند وآن مثل است در راستی وهمواری که بوی چیز را راست وهموار گردانند ودر اینجا معنی آن
است که صفها را بغایت راست وبرابر میکرد که تیر را بوی راست وهموار توان کرد وبعضی شارحان
گویند که اینجا عبارت محمول بر قلب است ومعنی آنست که گویا برابر میکند بآنها را بقداح حتی رای
انا قد عقلنا عنه تا دید ودانست آنحضرت که ما تحقیق فهمیدیم وآموخته شدیم از قول وفعل وی
وابن ادب را در نماز ثم خرج یوما فقام حتی کاد ان یکبر پس بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس ایستاد
تا آنکه نزدیک بود که تکبیر برآرد برای احرام فرای رجلا بادیا صدره من الصف پس دید مردی را که ظاهر و بیرون
از آن مردم سینه صف فقال عباد الله لتسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا البته باید برابر
وهموار میکنید شما صفهای خود را او لیخالفن الله بین وجوهکم یا آنکه تحقیق مخالفت می اندازد خدا
در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود باید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما
وان مفید این است که در اختلاف وتقدم وتفوق بعضی بر بعضی تنافر قلوب وحدث کینه

وحشت و باعث عداوت و شاید که آن منجر گردد با اختلاف کلمه دین و انحلال شوکت اسلام یا در
ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول از نظر مان ظلمت و کدورت در قلوب که سرایت میکند بظواهر
با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد
و بعضی گویند مراد مخالفت وجوه است که بگرداند از خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بر بعضی
بصورة حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که میترسد آنکه بر میدارد سر پیش از امام که
بگرداند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم وعن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت است از انس گفت تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بوجهه و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود اقیموا صفوفکم و تراصوا امر است گردانید صفها
خود را و متصل ایستید در میان فرجه نمانید چنانکه سنگها و خشتها بنهند بیکدیگر متصل می نشیند
و در تمام نماز بهمین حال باشید و ازین غافل نشوید فانی اراکم من وراء ظهری پس بدرستی که من
بینم شما را از پس پشت خود بدل مانند بطریق اعجاز و در نماز نور انبتی حاصل میشد که بدان منکشف
میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است رواه البخاری روایت کرد این را بخاری و فی
المتفق علیه و در حدیث متفق علیه بجنس آمده است قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف
تمام کنید صفها را فانی اراکم من وراء ظهری و اتمام صفوف باین معنی تسویه آنها باین معنی
اگر صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة برابر
سازید صفها خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و
مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوة و اقیموا الصلوة و مقیمین الصلوة و جز آن
و گفته اند که در هر موضع مدح کرده شده است صلوة و فاعل وی را آن باقامت است و اما اهل
صلوة گاهی ذم بر آن نیز آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الا عند مسلم این
حدیث در بخاری و مسلم هر دو است متفق علیه مگر آنست که نزد مسلم بخاری لفظ من
اقامة الصلوة من تمام الصلوة واقع شده است و مال هر دو عبارة یکیست وعن ابی مسعود
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة روایت است از ابی مسعود انصاری
که از مشاهیر صحابه است سوا ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که مسح میکرد کتفهای
ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را و میقول استووا و لا تختلفوا
فتختلف قلوبکم برابر شوید و موافق باشید و اختلاف مکنید پس مختلف گردد دلها شما شرح این
گذشت لیلنی بحذف و با تخفیف نون و در بعضی نسخ لیلنی بثبوت یا و سکون وی نیز روایت کرده اند

دگفته

و گفته اند که این غلط است و صواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است منکم اولو الاحلام
باید ترتیب صفوف نیکو کنند و بیفرمایند باید که متصل شوند مرا و در صف اول بایستند خداوندان
بلوغ و احلام گاهی جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تانی و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان
غضب و بعقل نیز تفسیر کنند با اعتبار لزوم و گاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی خواب مانع و نهی بضم نون
جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی ناهی است مر او را از کارهای ناشایسته پس بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر
بود و حکمت در ابلای اهل عقل و نقل علم آنست تا یاد گیرند کیفیت احکام و صلوة از او و برسانند
بامت ثم الذین یلونهم بعد از آنکه نزدیک باشند بایشان از روی چنانکه صبیان و آنها که قریب بلوغ اند
کرانست زیرا بحق خوانده ثم الذین یلونهم بعد از آنکه نزدیک و متصل اند بایشان چنانکه خنثی که علامات
مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نسا خواهد بود قال ابو مسعود فانتم
الیوم اشد اختلافا گفت پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این
بسبب ترک تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلنی منکم اولو الاحلام و النهی ثم الذین یلونهم ثلاثا ذکر کرد در بدایه که صف اول برای
مردانست بعد از وی صبیان بعد از وی خناثی و ذکر کرد صاحب هدایه خناثی را و شیخ ابن الهمام گفته است
که صف خناثی میان صبیان و نساست و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است چنانکه
در شرح شیخ مذکور است و ایاکم و هیشات الاسواق و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مسجد چنانکه
در بازارها میکنند یا مراد اختلاط با لغات و صبیان و ذکور و اناث است چنانکه مختلط میشوند در
اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها و اشتغال بکارهای آن یا مانع آید از سبقت کردن
بجماعت و اتصال یافتن در صف اول و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که حذر کنید
از نماز گذاردن در بازارها و در سوق که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات کذا سمعت
و هیشات جمع هیشه است و هوش بمعنی فتنه و هیج و اضطراب و بمعنی جماعه مختلطه نیز آمده
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تاخرا
گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی یعنی در صفوف صلوة یا در اخذ علم و طلب
مزید و بر وجه اول بمعنی قول وی فقال لهم پس گفت مر ایشان را که پیش آئید و در صف
سابق بایستید و ائتموا بی اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید و لیأتم
بکم من بعدکم و باید که اقتدا کنند بشما و متابعت نمایند شما را کسی که پس ایستاده است زیرا که
صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال او را دیده میکنند و آنها سابق اند اسبقاند
در علم باحوال امام و حرکات و سکنات و اسرع اند در اتباع و لا یزال قوم یتاخرون حتی یؤخرهم

اقتدا بهمین اند قومی که پس می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افکند خدای ایشان را از عظیم ثواب
وفضل رحمت خود و بروجه تاخیر بشر تنهند قدم و مبادرت نمایند در طلب علم ومعرفت واکت
فضایل وکمالات واقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت وغفران ذنوب ما
تقدم وما تاخر چگونه مبالغه میکنم در عمل وریاضت وطلب این بیان تقدم وتاخر مزید بهمین است
که اتباع من کنند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وچون کامل شوید در دین تکمیل
دیگران میکنید ودیگران پس از شما باید متابعت کنند وتقطش متابعت شما کنند
وهر که دور افتاد از مرتبه قرب ووصول سه توراه نرفته از ان معذوری ودر نکرد این درکه برو
نگشودند هر قدر تواند که تقصیر نکنید سه اندرین ره کر انجنان نکنی دست وپای بزن
زبان نکنی وظاهر عبارت حدیث درهمین معنی است ولیکن بعضی محدثان از ادب
تسویه صفوف آورده اند وان نیز فرد طلب قرب وکمالات ولیکن مخصوص نیست بان
رواه مسلم وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله گفت جابر بن سمره صحابی عامری و
ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرأنا حلقا
پس دید ما را حلقه نشسته هر چند کس با یاران ومخصوصان خود نشسته وحلق بکسر حا جمع حلقه
بفتح حا وسکون لام مثل بدره وبدر ونسخه مشهور این است وبعضی گفته بفتح حاست
مثل تمرة وتمر وحلقه بفتح لام نیز آمده جمع وی وحلق بفتحتین ببعضی از علما نقل از انکرده
فقال مالی اراکم عزین پس گفت مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار است بر ایشان ونشستن
برین حالت علامت تفرق قلوب واختلاف ومباینت انهاست وموجب موثر در
انست وعزین جمع عزت بکسر وتخفیف کرده جمع از مردم ودر باب الجمعه باید که این تحلیق
در روز جمعه بود ودر وقت خطبه یا پیش از نماز ثم خرج علینا پس بیرون آمد آنحضرت بر ما
بار دیگر الا تصفون کما تصفون الملائکة پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف
می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای اطاعت واین در نماز خواهد بود وکیف
تصف الملائکة پس گفتیم یا رسول الله قال یتمون صفوف الاولی ویتراصون فی
الصف چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود قال یتمون الصفوف
الاولی ویتراصون فی الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین اگر ما کسے گوید که نخستین
یکی خواهد بود جمع آوردن بجهة ملاحظه است چه لیکن انکه هر جا در سها اسمان ودر هر بقعه زمین
صفها می بندند ودر هر جا صف نخستین را تمام کنند رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها وشرها آخرها وبهترین صفهای مردان

نخستین

نخستین انهاست وبدترین صفهای مردان پسین انهاست وخیر صفوف النساء آخرها
وشرها اولها وبهترین صفهای زنان پسین انهاست وبدترین صفهای زنان پیشین انهاست
یعنی مردان باید که در پیش صف بندند ومتقدم باشند بر صف زنان وزنان پس ومتاخر از مردان
چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم **الفصل الثانی** عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم رصوا صفوفکم پیوسته دارید وانبوه کنید صفهای خود را در یکسا استوار کردن
پا وپیوسته نهادن سنگ وخشت آن وقاربوا بینها ونزدیکی کنید میان صفها ونزدیک بهم باشید
بهیئت از فرجه وحاذوا بالاعناق وبرابر کنید گردنها را یعنی راست ایستید پس وپیش ایستادن فو
الذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف براستی که من هر اینه می بینم شیطان را که می در آید
از رخنه در صف کانها الحذف گویا آن شیطان حذف است بحا مهمله وذال معجمه مفتوحتین وفا
گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز ویمن کذا فی شرح الشیخ وتفسیر کرده است از راوی
در حدیث ابی امامه بچها میش که خرد ند ودر روایتی کانها بنات حذف رواه ابو داود وعن
قال قال رسول الله اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیش را ثم الذی یلیه پس تمام کنید صفی
را که متصل است از او وبعد از وست مراد صف اول است ثانی فما کان من نقص فلیکن
فی الصف الموخر رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان الله وملائکته یصلون علی الذین یلون الصفوف الاولی براستی که خدای و
فرشتگان وی درود میفرستند بر کسانیکه متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت
صف اول بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز که متصل اوست بعد از
صف اول او ان نیز فضیلت بر صفهای دیگر که بعد از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف
الاولی کسانی اند که ایستاده اند دران ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است وما من خطوة
احب الی الله من خطوة یمشیها یصل بها صفا ونیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی
خدا از گامی که برود بوی تا بپیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف فرجه باشد برود در انجا
وبایستد وصف را پیوسته گرداند ونقل شاه حظا هم این نیز روایت کرده اند رواه ابو
داود وعن عایشة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته یصلون علی
میامن الصفوف براستی که خدا وفرشتگان وی درود میفرستند بر جانبهای دست
راست صفوف یعنی بر کسانیکه بر جانب یمین ایستاده اند وگفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه
دور باشد از وی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بوی بعضی از علما نقل
گفته اند که این در غیر مسجد شریف است وروی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است که قرب شریف

در این جانب است رحمهم الله رواه ابوداود وعن النعمان بن بشير قال كان رسول الله يسوي صفوفنا
بود آنحضرت که برابر میکرد و درست میساخت صفهای ما را الى الصلوة وقتی که می ایستادیم در نماز
بلم باید ست چنانکه گذشت فاذا استوينا كبر پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم تکبیر می
برآورد برای احرام رواه ابوداود وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
عن يمينه اعتدلوا سووا صفوفكم بود آنحضرت میگفت از جانب دست خود راست باستید
برابر کنید صفهای خود را وعن يساره اعتدلوا سووا صفوفكم و از جانب دست چپ نیز میگفت
از جهت غایت اهتمام و احتیاط در آن رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله خياركم
ألينكم مناكب في الصلوة بهترین شما کسانی اند که نرم ترست کتفهای ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند
یکی آنکه سنقاد ترست مر کسی را که کتف او را گرفته برون برآمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر
کرده و بعضی گفته اند که اگر یکی خواهد که در صف درآید منع نکنند او را و بگذارد که درآید که سد خلل صف
وفرجه آن درآید و گویند که این منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینه و وقار است رواه ابوداود
الفصل الثالث عن انس رضي الله عنه قال كان النبي عليه وسلم گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم يقول میگفت استووا استووا بازگیر میگفت برابر و درست بایستید در صف نماز فوالذي
نفسي بيده اني لاريكم من خلفي كما اريكم من بين يدي پس سوگند بخدای تعالی که ذات من در دست
قدرت او ست هر آینه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود رواه ابوداود
وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول بدرستی که
خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول قالوا گفتند یا رسول الله وعلى الثاني و بر ثانی
نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقینی میگویند مخاطب تلقین میکند متکلم
که عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت در بار ثانی ان الله وملائكته يصلون على
الصف الاول باز دعا بر صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد و قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
وعلى الثاني قال بار گفت آنحضرت ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول وقالوا یا رسول
الله وعلى الثاني قال وعلى الثاني بار سوم گفت وعلى الثاني یعنی بار الحاح و التماس با آنحضرت در بار سوم
وحی شد یا الهام که صف ثانی به صف اول در این فضیلت و معلوم گشت الحاق او در روح آن صف
اول قال رسول الله صلى الله وگفت آنحضرت سووا صفوفكم برابر سازید صفهای خود را وحاذوا
بين مناكبكم و راستی و برابری کنید میان منکب خود ولينوا في ايدي اخوانكم و نرمی کنید در دستهای
برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب ترست ولينوا اگر
و تشدید هم روایت کرده اند و صواب تخفیف است وسدوا الخلل بپوشید فرجهای صف خود

فان

فان الشيطان يدخل فيها بينكم بدرستی که شیطان می درآید در میان ایشان در رنگ حذف یعنی ولد
و لسان الصغار رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا
الصفوف وحاذوا بين المناكب واسدوا الخلل ولينوا بايدي اخوانكم ولا تذروا فرجات الشيطان
پس بگذارید فرجها شیطان را ومن وصل صفا وصله الله که بپیوندد صف را و متصل دارد پیوندد
او را خدای تعالی بفضل و رحمت خود ومن قطعه قطعه الله و کسی که ببرد و رخنه کند در آن ببرد او را
خدای و دور اندازد از مقام قرب و کرامت رواه ابوداود و روایت کرد این حدیث را ابوداود
وروى النسائي منه و روایت کرده است این حدیث قول او ومن وصل صفا الى آخره و اول حدیث
اتموا الصفوف این قول روایت نکرده وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم توسطوا الامام گردانید امام را در میان خود چنانکه بایستند پس وی از راست و چپ وسدوا الخلل
و ببندید فرجها را رواه ابوداود وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله روایت
کرده است از عائشه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا يزال قوم يتأخرون عن الصف الاول
في النار همیشه بودند گروهی که پس می افتادند از صف نخستین و طلب نمیکنند پیشی را در مقام
حتى يؤخرهم الله في النار تا آنکه پس اندازد خدای ایشان را و محطوط گرداند مر ایشان را و اندازد
در آتش دوزخ رواه ابوداود وعن وابصة بکسر موحده وبصاد مهمله بن معبد بفتح میم و سکون
عین مهمله او را صحبت است قدوم او در سنه تسع صالح و کریا بود نزول کرد کوفه را بعد از آن
آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او همانجاست قال رأى رسول الله رجلا يصلي خلف الصف وحده دید
آنحضرت مردی را که میگذارد نماز در پس صف نخستین تنها فامره ان يعيد الصلوة پس امر فرمود
او را که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ و تشدید و تقصیر از تقدیم یا جهت بطلان و فساد نماز
و نزد امام احمد و بعضی ائمه دیگر باطل میگردد نماز تنها گذارد را از پس صف با وجود امکان
دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب ایشان استثنا
کرده اند نماز جنازه را وقتی که هیچ کس باشد از برای نماز خلف صف تنها بگذارد اما اگر احرام
خلف صف بندد بعد از آن بصف درآید فاسد نگردد چنانچه در باب الموقف از حدیث
ابوبکر معلوم گردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذارد در پهلوی امام بر دست چپ
همین است رواه احمد والترمذي وابوداود وقال الترمذي هذا حديث حسن وابن حبان حاکم او را
تصحیح نموده و حدیثی دیگر صحیح روایت میکند لا صلوة للذي خلف الصف و زوائد دیگر
محمول بر نفی کمال است باب الموقف در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز که مستحب
باشد یا در پهلوی جانب دست راست الفصل الاول عن عبد الله بن عباس قال

ب فی بیت خالتی گفت ابن عباس شب کردم در خانهٔ خود میمونه که یکی از ازواج مطهرات
فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز بر
خاستم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و نماز ایستاد فقمت عن یساره
پس ایستادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر کرده است و تمام آن در باب
قیام اللیل بیاید ان شاء الله فعدلنی فاخذ بیدی من وراء ظهری پس گرفت آنحضرت دست
مرا از پس پشت خود فعدلنی کذلک من وراء ظهری الی الشق الایمن پس گردانید مرا همچنین
یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست آورد و تا در وقت گفتن این
لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و کذلک اشارت باین حالت کرده چنانکه عادت
است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند وعن جابر قال قام رسول
الله روایت است از جابر که گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و یصلی تا بگذارد نماز را ظاهر
در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نماز دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع
میشد فجئت حتی قمت عن یساره پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی
فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس گرفت آنحضرت دست مرا پس گردانید مرا تا ایستادم مرا از جانب
راست خود جاء جابر بن صخر که از انصار بود بفتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و از جمله هفتاد تن
بود که در لیلة العقبه حاضر بودند فقام عن یسار رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدنا جمیعا
پس بایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گرفت آنحضرت دست هر دو ما را فدفعنا
پس دور کرد و براند هر دو ما را او هم مرا از جانب راست و هم جابر را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه
تا آنکه ایستاده گردانید ما را پس خود ازینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام
بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم وعن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف
النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانهٔ من بود پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم و ام سلیم خلفنا که ام سلیم نام مادر انس است ازین حدیث معلوم شد که ایستادن صبی
با رجل در صف چه یتیم نام برادر انس است که صبی بود پس دلالت میکند مر این حدیث را بر ایستادن
صغیر با مرد و میتوان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز
فرض است والله اعلم رواه مسلم وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی به و بامه او خالته
و هم از انس است که پیغمبر نماز گذارد با وی و با مادر وی که ام سلیم است یا با خالهٔ وی شک راوی است
عن یمینه و اقام المرأة خلفنا پس ایستاده گردانید زن را اگر مادر وی باشد پس درین حدیث ذکر یتیم نیست
رواه مسلم وعن ابی بکرة رضی الله عنه انه انتهی الی النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی بکره که

مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم و هو راکع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس
نیت کرد ابوبکره و تحریمه بست پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت
گردد و فضل تکبیر اولی ثم مشی الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف فذکر ذلک
کرد در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم فقال زادک الله حرصا پس گفت زیاده کرداناد ترا خدای تعالی از برای طلب خیر و وصول بمقام
قرب ولا تعد و باز مگرد باین فعل که اقتدا منفرد باشد خلف صف با رکوع پیش از وصول ما مشی
بسوی صف در نماز پس امر ارشاد است در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد
که اقتدا خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعاده نکرد و بعضی روات ولا تعد بسکون عین و ضم دال
نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی مکن که بدویدن برسد اول صحیح است
الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرده ما را پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم اذا کنا ثلثة ان یتقدم احدنا وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام
شود و یکی اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی وعن عمار انه ام الناس بالمداین از عمار یاسر
رضی الله عنه که صحابی مشهور است و در صحبت امیر المومنین علی بود در صفین کشته شد و آنحضرت او را
فرموده بودند تقتلک الفئة الباغیة روی امامت کرد مردم را بمداین که نام شهریست علی دکان یصلی و
الناس اسفل منه و بایستاد عمار در دکانی از خاک و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر
از آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت و نهاد دست خود را بهم
دست عمار و کشید او را از پس پشت وی فاتبعه پس متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را
حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار عن صلوته پس هرگاه که فارغ شد
عمار از نماز خود قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه الم تسمع رسول الله آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم یقول اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را
پس باید که نایستد امام در جای بلندتر از جای ایستادن آن قوم او نحو ذلک یا مانند این گفته
گفت آنحضرت لفظ آنحضرت معلوم شد حذیفه را از جهت این شک کرد با این لفظ مانند این گفت
کذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی پس گفت عمار از این جهت متابعت کردم من ترا هنگامی که
گرفتی تو هر دو دست مرا فرود آوردی رواه ابوداود ازین جهت ظاهر میشود که عمار شنیده است این
مسئله را شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که گفته شود که چون شنیده است چرا اول
ارتکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او حذیفه یاد آمد
یا فعل ما را اختلاف او نه بود و اصل جواز داشت پس از آن بکعبه حذیفه اختیار کرد اولی را

افضل را بدانکه مذهب نزد ما انست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبیه است باهل
کتاب که ایشان مخصوص میکردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر با بعضی قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد
همچنین اگر قوم بر دوکان باشند و امام تنها پایان مکروه بود در ظاهر روایت از جهة عدم تشبیه و
بعضی گویند مکروه است بجهت آنکه در وی خوار داشتن امامت و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف
در مقدار دوکان و ارتفاع وی که متعلقست بوی کراهت بعضی گفته اند که اقامت میانه است
و بعضی گفته اند مقداری که جدا کرده بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است
و شیخ ابن الهمام گفته که وجه نافذ او وجه است زیرا که موجب شبهه که خوار داشتن امامت متحقق
گردد در وی و مقصر نیست بر قدر ذراع و معلوم نشده است مقدار دکانی که عمار رضی الله عنه
بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی حجت میشد بر آنکه مخالف اوست و تحقیق معلوم
شده است ارتفاع آن حضرت صلی الله علیه و سلم پاکیزه شود که کراهت بر تقدیریست که برای غرض
صحیح نباشد یا آنکه از خصایص آنحضرت است والله اعلم انتهی وعن سهل بن سعد انه
انه سئل من ای شی المنبر و سهل بن سعد ساعدی که از انصار بوده است و آخر کسی است که
وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شد که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی از کدام
قسم چوب بود ند سایل را بیش ازین معلوم بود و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ
بود از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت فقال السهل الغابة پس گفت سهل
آن یعنی منبر از اثل غابه بود و اوست و اثل بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه طرفا بسکون را دیگر از درخت
گز گویند و بعضی گفته اند اثل درختی است مشابه طرفا اعظم از وی غابه بتخفیف یا بمعنی بیشه
است و غابه اسم موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته بر مسافت نه میل
است از مدینه عمله فلان مولی فلانه رسول الله ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت
و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعضی گفته اند میمون و قول اول مشهور تر است و در نام وی
اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشد و بعضی گفته اند علاثه بعین و دال
مهملتین و مثلثه و بعضی گفته عایشه و از انصاریات بود و بعضی گفته از مهاجرات این غلام نجار
بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بان زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته
شد سه پایه ارتفاع هر پایه بری بود در درازی ذراع نهاده شد فقام علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایستاد
بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حین عمل و وضع و مکانی که ساخته شد و نهاده شد فاستقبل القبلة
پس روی کرد آنحضرت بقبله و کبر و تکبیر گفت برای احرام و قام الناس خلفه و ایستادند مردم
پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقرأ و رکع و رکع الناس خلفه پس قرأت کرد آنحضرت و رکوع کردند

مردم که پس او بودند ثم رفع رأسه برداشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس بازگشت
بجانب پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر بعد از سجده نیز باز بر منبر رفت و ایستاد
ثم قرأ ثم رکع پس قرأت کرد بر منبر رکوع کرد و در بعضی نسخ و رکع بود ثم رفع رأسه پس برداشت سر خود را
از رکوع ثم رجع القهقری پس بازگشت بجانب پس حتی سجد علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا
لفظ البخاری این که مذکور شد بخاری و فی المتفق علیه نحوه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو
روایت کرده مانند این لفظ و قال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس
پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز رو آورد بر مردم فقال یا ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما
صنعت هذا کردم من این را که بر منبر رفتم و بلند تر نماز گذاردم مگر برای آنکه اقتدا کنید شما بمن و تابعت
کنید لتعلموا صلوتی و بیاموزید نماز مرا و در بعضی لتعلموا است بدل لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که چه
صفت و کیفیت میکنم و این موضعی است که از حدیث کراهت امام بر ماموم مستثنی است
چنانچه در حدیث سابق اشاره بان کرده شد والحاصل فیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام
وقتی که برای غرضی و حاجتی نبود غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود و کیفیت نماز را مانند آنکه نوم
نکنند که این فعل کثیر بود که مفسد صلوتست زیرا که منبر سه پایه داشت و متقارب که نزول و عروج
یک خطوه و یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه بر پایه پایان و الله
اعلم وعن عایشه قالت صلی رسول الله صلی الله فی حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة گفت عایشه
نماز گذارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتدا میکردند رواه ابو داود و گفته اند مراد بحجره اینجا محلی است
که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتی که اراده اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نماز تراویح است
که چند شب از رمضان گذارد و مردم اقتدا کردند و چون بسیار بجوم آوردند ترک کرد تا مبادا
فرض کرده شود چنانکه از نخستین در محل خود باید و مراد با حجره عایشه بعضی دیگر از امهات المؤمنین است
کرد آنجا گذارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت روایت
ام المؤمنین چنانکه نزد بعضی علماست یا اطلاع بر اقوال وی که نزد بعضی دیگر شرطست و این مقصود
است بنابر درین صورت روایت ام المؤمنین امام را چنانکه نزد بعضی علماست یا اطلاع
بر اقوال وی که نزد دیگر شرطست درین صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور
بود و کذا قالوا والله اعلم **الفصل الثالث** عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بالصلوة گفت
ابو مالک اشعری که از شایر صحابه است و او را ابو مالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف
آیا خبر ندهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و موقف در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت

صلوة قال کفت ابو مالک در بیان ان اقام الصلوة برپای کرد آنحضرت نماز را وصف الرجال
وصف بست آنحضرت مردان راست یعنی ایستاده کرد ایشان را پس خود خلفهم الغلمان و
ایستاده کرد پس مردان خوردان را کرک نکرد شاید که در اینجا حاضر نبودند ثم صلی بهم پس کذارد نماز با ایشان
فذکر پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس کفت آنحضرت یا کفت ابو مالک زعم
آنحضرت را هکذا صلوة همچنین است نماز قال کفت عبد الاعلی که راوی حدیث است از ابی مالک
لا احسبه الا قال کمان نمی برم ابو مالک را مگر که کفت امتی یعنی روایت کرد آنحضرت هکذا صلوة
امتی وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین بصرت قلیل
الحدیث از خیار صالحین بود مشار و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد
الله بن سلام روایت کرده است از وی حسن بصری قال بینا انا فی الصف المقدم کفت در اثنا
آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی رجل من خلفی جبذة پس کشید مرا مردی از
پس من کشیدنی سخت فنحانی و قام مقامی پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن خود فوالله ما
عقلت صلوتی پس بخدا سوکند نیافتم من نماز خود را و فراموش کردم که چکونه میکذاردم و چند
رکعت کذاردیم بجهت آنچه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان
فاضل با وجود سبقت من فلما فرق فاذا هو ابی بن کعب پس هنگامی که برگشت از نماز و تمام
کرد ناگاه که ان مرد ابی بن کعب است که از عظمای صحابه بود فقال یا فتی لا یسوءک الله پس کفت ای
جوان اندوهناک نکرداند ترا خدا تعالی بسبب آنچه کردم من با تو ان هذا عهد من النبی صلی الله علیه و سلم
این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم الینا بسوی که خداوند اعلام و نهی و اهل فضل و علم آن
نکه که پیوسته نکه ما با وی در صف اول پس تحقیق بعد از وی صلی الله علیه و سلم ثم استقبل
القبلة پس روی آورد ابی بن کعب قبله را فقال پس کفت هلک اهل العقد و رب الکعبة
هلاک شدند اهل عقد یعنی مراکز رعایت امور مردم و اتمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف
در نماز و ایستادن در ان بدست ایشان است ثلث مرار کفت ابی این عبارة ثم قال والله ما علیهم
آسی پس کفت نه برایشان اندوه و حسرت میخورم ولکن آسی علی من اضلوا ولیکن بر کسانیکه
کمراه کردند امرا و اینها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت و بسبب این کمراه امرا چنانکه کفته اند فساد
رعیت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر الفت که حزن ابی بر کسانی باشد که می اینند
بعد از زمانه از امرا بنی امیه و غیرهم و طیبی کفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده باشد امرا عهد خود انتهی
مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعضی کفته در خلافت عمر رضی الله عنهما و قول
اول صحیح است و ما ثم شکایت از بعضی امرا و حکام ایشان باشد خصوصا امرا امیر المومنین عثمان

رضی الله عنه و الله اعلم قلت قیس بن عباد کفتم من ای ابی الکعب را یا یعقوب کینت ابی بن
کعب است و ما تعنی باهل العقد و چه میخواهی تو باهل عقد و کرا میخواهی قال الامرا رواه النسائی

باب الامامة

امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد در اینجا پیشوائی در نماز است که آنرا
امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوا در کار و بار عالم و تصرف امور اهل عالم است و درین باب
بیان میکند که مستحق امامت ولی و احری بان کیست

الفصل الاول

عن ابی مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از ابی مسعود انصاری کفت آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب
الله امامت میکند قوم خود را خواناتر مر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده
مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین از ایشان مگر عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم
نباشد بتفاصیل مسایل و احکام حوادث و نوایب که حادث کردد در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم
بالسنة پس اگر باشند قوم همه برابر در قرائت پس امامت کند دانا ترین قوم به سنت یعنی باحکام
نماز و مسایل حوادث بعد از آنکه خواب بتواند قرائت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر
اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز همین جانب است از جهت این حدیث ابی سعید و ابن عباس
که بیاید مذهب امام حنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم وافقه مقدم است
بر اقرا زیرا که احتیاج بقرائت در یک رکن است و بعلم در همه ارکان و کویند احادیث که دلالت
کننده اند بر تقدیم اقرا بجهت آنست که اقرا در ان زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقین
میکردند قرآن را باحکام آن از جهت تقدیم کرده شده است اقرا که در حدیث است و در زمان
ما نه چنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اکر کفته شود پس چیست معنی قول آن
حضرت صلی الله علیه و سلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة و برین تاویل که نما کفته اند
مساوات در علم است جواب پس اکرچه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است فقط و کلام
متقرر است که ابی بن کعب اقرا بود و ابن مسعود اعلم پس متصور است مساوات در
قراءة با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد و حکم این متصور ممکنست را بر تقدیر اتفاق وقوع آن
یا کوئیم که این را بحسب زمان ما فرمود و کذا فی بعض شرح الهدایة و فی فتح ابن الهمام کفته است
که قرا اعلم بکتاب بودند چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد آنست که در قرائت
و علم احکام کتاب برابر بودند امامت کند پس آنکه اعلم است بسنت و نیز کفته که بهترین آنچه استدلال
کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرا حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
اقرا از وی بودند نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقراکم دلیل ثانی قول
ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا قال الشیخ

فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم پس اگر باشد در علم سنت و در قراءة برابر پس امامت کند
دیرینه‌ترین مردم در هجرة یعنی هر که هجرة بمدینه پیشتر آورده و در این فضیلت سابق و متقدم شده
بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در اعلم و قراءة اورع
و اتقی را اقدم داشته‌اند زیرا که چون وجوب هجرة از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرة
از ذنوب و خطایا که موطن طبیعت اعتبار کرده‌اند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا
والذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا پس اگر باشند در علم و قراءة و هجرت که بمعنی ورع
شد برابر پس امامت کند کلانترین قوم در سن و سال و صحیح حدیث همین مقدار است مذکور شده
گفت که اگر در سن هم برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکره الشیخ ابن
الهمام و گفته که نزد بعضی مسافر و مقیم برابرند و نزد بعضی مقیم اولی است یعنی برای سفیان و
در حاوی کرده در مذهب شافعی است بعد از سن بشرف نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظافت
الثواب بعد از وی حسن الصلوة و یؤمن بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل
فی سلطانه و باید که نکند امامت مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و در
جایی که مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی یا زن یعنی که در
ولایت است مثل امام اعظم و خلفا او و حکام وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نزد امام
حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد بسست گردانیدن امر سلطنت
و عزت و مودی میشود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف که شرعت جماعت برای رفع
و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد
که بی‌شبهه ظالم و فاسق بود ولا یقعد بحرمه فی بیته علی تکرمته و نه نشیند مرد در خانه
مرد دیگر بر تکرمه وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده است که برای خود انداخته و نهاده
و اصل آن از تکریم و اکرام است و بعضی از تکرمه مایده مراد داشته‌اند و اول صواب است
الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم که ولا یؤمن ولا یقعد است رواه مسلم و فی روایة
ولا یؤمن الرجل الرجل فی اهله و امامت نکند که مرد مرد را در اهل خانه وی و در این روایت
بجای فی سلطانه فی اهله آمده و باین جهت تفسیر کرده‌اند سلطان را بجای در ملک و حکم او
چنانکه گفته شد و عن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم وقتی که باشند قوم سه کس پس باید که
امامت کند ایشان را یکی از ایشان و قید ثلثه اتفاقی است اگر کمتر باشند نیز حکم همین
است و احقهم بالامامة اقرؤهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست

مالک بن الحویرث بضم حاء مهمله و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب فضل الاذان و در وی آمده
که دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر آن حدیث در اینجا مناسب دید
و در مصابیح ذکر کرده است الفصل الثالث ابن عباس قال قال رسول الله صلعم لیؤذن لکم
خیارکم باید که اذان گوید برای شما نیکان و دیانت‌داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز
و روزه بدست ایشانست پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جایهای بلند می
گویند و بر درون خانه‌ها مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و مراتب آن پرهیز کنند
ولیؤمکم قراؤکم و باید که امامت کنند قاریان از جهت آنکه میخوانند و رعایت تجوید میکنند رواه ابو
داود و عن ابی عطیة العقیلی قال ابو عطیه بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین
است مکان بود مالک بن الحویرث که از اصحاب است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست
روز در خدمت و صحبت و یاتینا الی مصلانا می آمد مالک بن الحویرث ما را بجای نماز گزاردن
ما از مسجد بود یا جایی دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز فتحدث در حالی که سخن میکرد مالک
با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما پس رسید وقت نماز روزی قال ابو عطیه
فقلنا له تقدم فصل پس گفتیم با مالک که پیش شو و امام شو و نماز کن قال لنا قدموا رجلا
منکم یصلی بکم گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی را از میان خود که
بگذارد نماز با شما و امامت کند و ساحدثکم لم لا اصلی بکم و زود است که حدیث کنم شما را
و خبر کنم چرا نماز نمیگذارم با شما و امامت نمیکنم شما را سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وسلم من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند قومی را و باید که نکند امامت ایشان پس
باید که امامت نکند ایشان را و لیؤمهم رجل منهم و باید که امامت کند ایشان را مردی از ایشان
اگر چه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذن است امام مالک او را بر مطلق حمل کرده
و مصلحت در ترک امامت خود رواه ابو داود و الترمذی و النسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی
صلی الله علیه وسلم که نقل کرده ترمذی کوتاهی کرده بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الخ و قصه آمدن
مالک در مصلای وی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از آن ذکر
نکرده و عن انس قال گفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس
وهو اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین
است و سبب نزول سوره عبس وتولی است خلیفه گرفت آنحضرت او را که امامت کند مردم را
و حال آنکه ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته‌اند که این سیزده بار بود یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک
رفت با آنکه امیرالمومنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بر اهل و عیال و باعث بر استخلاف

ابن مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام
بحفظ اهل و عیال نباید رواه ابو داود و درین حدیث دلیلست بر جواز امامت اعمی بکراهت
در روایات فقه در مذهب ما نیز اعمی است که اگر اعمی مقتدا قومی باشد جایز است امامت
وی و بعضی گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولیست کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط
و همچنین است در کتاب اشباه و نظایر و دیدیم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی
مکی را که رفته بود بمروی در آخر عمر و امامت خود او بود در نقص من جزی از آن و هیبت میشد ما را
سوال بجهت تادب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس
یافتم در فقه جزئی که حکم میکند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول با وجود
افضل که با وجود امیر المومنین علی ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور
شد وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم
که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و بمرتبه بمعنی قبول و نمیگردد متعلق بسمع
رضا یعنی حق العبد الآبق حتی یرجع یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک و امراة
باتت و زوجها علیها ساخط و دوم زنی که گذشت کرد در حالتی که شوهر وی بر وی غضب
کننده و نا راضی بحق و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود و امام قوم و هم له
کارهون سیوم امام گروهی و حال آنکه ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش
از جهت امر مذموم شرعی که در وست رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل صلوتهم سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان
نماز ایشان من تقدم قوما و هم له کارهون کسی که امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان
مر او را ناخوش دارنده اند و رجل اتی الصلوة دبارا و دیگر مردی که بیاید نماز را آخر وقت والدبار
بالکسر بعد ان تفوته بکسر دال آن مرد هست نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت
کامل مستحب و رجل اعتبد محررة و دیگر مردی که بنده گرفت پس آزاد کرده شده را چنانکه آزاد
کرد بنده را و ستم شد بر استخدام وی یا کار او یا با خفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت
کند حر او مالک کرد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابو داود و ابن ماجه
وعن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت الحر بضم حا مهملة و راء و بعضی گفته اند صحابی
است حدیث او از اهل کوفه هست قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از سلامة
گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد بدرستی
که از علامتهای قیامت هست که دافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد و نبینند دیگری

لایجدون

لا یجدون اماما یصلی بهم نیابند امامی را که بگذارد نماز با ایشان بجهت جهل و نا اهلیت ایشان امامت
کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر الزمان رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر براً کان او فاجرا کارزار کردن با کافران فرض
است بر شما همراه هر امیر که باشد نیکوکار یا بدکار وان عمل الکبائر و اگرچه بکند گناهان کبیره را والصلوة واجبة علیکم
خلف کل مسلم براً او فاجرا و نماز واجب است بر شما بجماعت پس هر مسلمان نیکو یا فاجر وان عمل الکبائر
یعنی جایز است که بوی اقتدا کنند اگرچه مکروه است یا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضی
استدلال کرده اند باین وجوب جماعت و این بر تقدیر یست که فسق وی بحد کفر نرسد و مرد
صالح حاضر نباشد والصلوة واجبة علی کل مسلم و نماز جنازه واجب است بر هر مسلمان براً کان
او فاجرا وان عمل الکبائر و اگرچه آنحضرت صلعم نماز نکرد بر مدیون که چیزی بگذاشت که بدان دین ادا کرده
شود و مقصود زجر و تهدید بود و همچنین بر مجرد و بحد زنا و غیره والا اتفاقست علما را بر وجوب
آن و امام احمد گوید خلیفه نگذارد و دیگر گذارند رواه ابو داود **الفصل الثالث** عمرو بن سلمة
بکسر لام صحابی صغیر است که اختلافست در صحبت آن والله اعلم و سلمه همه جا بفتح لامست
مگر عمرو بن سلمه که نام قبیله از انصار هست قال کنا بماء ممر الناس بودیم ما نزدیک بر لب آبی که گذرگاه مردم
بود بر ما ارکبان میگذشتند سواران و پیادها نیز میگذشته باشند لیکن ذکر کرد سواران را فنسالهم ما للناس
پس میپرسیدیم سواران را که چه چیز پیدا شده است مردم را و چه کار میکنند کنایت از ظهور دین اسلام
و تکرار از غایت تعجب است ما هذا الرجل چیست صفت و شان این مرد کنایت از دعوت
شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فیقولون پس میگفتند مردم زعم گمان میبرد و
میگوید ان الله ارسله که خدای فرستاده او را اوحی الیه او حی الیه کذا وحی فرستاده است
خدای بسوی وی چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخوانند سواران و وحی در لغت
اشارت و پیغام و چیزی در دل افکندن فکنت احفظ ذلک الکلام پس بودم که یاد میگرفتم آن
کلام را یعنی از قرآن آنچه میخوانند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت فکانما یقری
فی صدری پس گویا جنبان کلام در سینه من و غرا بفتح معجم و کسر ان مهمله و قصر بر شم
و کانت العرب تلوم باسلامهم الفتح و بودند قبایل عرب که توقف میکردند و انتظار می بردند در
اسلام خود فتح مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه در آییم در اسلام فیقولون اترکوه وقومه پس میگفتند
عرب بگذارید امر او را با قوم خود که قریش اند و بزرگ قریش قوم حرمند و سکان مکه اند عظیم ترین جاها
عرب ملک عالم است فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق پس بدرستی که وی اگر غالب آید بر قوم خود
و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گوست فلما کانت وقعة الفتح پس هر گاه که شد واقعه فتح

مگر در سال هشتم از هجرت باور کل قوم باسلام شتابی کردند قومی با سلام خود چنانکه مضمون سورهٔ
اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان و بدرا به قومی باسلام و شتافته گرد بدر سن قوم مرا بسبقت
کردانید زا با سلام ایشان و اختلاف کرده که ابن عمر ابن سلمه همراه پدر آمده بودند یا نه و هم از ینجاست
که اختلاف شده در صحبت وی که صحابی است یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اوست والله اعلم فلما
قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود قال قد جئتکم والله من عند النبی حقا گفت بتحقیق
آمدم شما را نزد اسوکند بخدا پیغمبر حق فقال صلوا صلوة کذا پس گفت پیغمبر بگذارند نماز چنین در
حین کذا و صلوة کذا در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها و تعیین اوقات بیان نمود فاذا
حضرة الصلوة فلیؤذن احدکم فلیؤمکم اکثرکم قرانا پس چون حاضر شود در اید وقت نماز پس باید که
اذان گوید یکی از شما پس امامت شما کسی که بیشتر یاد دارد از شما قران فنظروا فلم یکن احد اکثر
قرانا منی پس نگاه کردند پس نبود کسی که بیشتر باشد قران او از من و من از همه بیشتر یاد داشتم لما کنت
اتلقی من الرکبان از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قوافل را و یاد میگرفتم از ایشان سواران فقدمونی
بین ایدیهم پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود و انا ابن ست او سبع سنین و حال آنکه من
شش یا هفت ساله بودم و کانت علی بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی و بود در بدن من
چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه کشف میشد عورت از من فقالت
امراة من الحی پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قاریکم آیا نمی پوشید از ما عورت قاری خود
و امام خود را فاشتروا فقطعوا لی قمیصا پس خریدند جامه پس بریدند برای من پیراهنی را فما فرحت
بشیء فرحی بذلک القمیص پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بان پیراهن عجب
عجب که هرگز نپوشیده بودم از جهت خردی یا و اقتضاء طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت
الهی که باین مرتبه رسانند رواه البخاری و باین حدیث استدلال کردند شافعیه بر صحت امامت صبی
ولیکن مانع اولیست اگر چه صبی مخصوص باشد بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در وی
و بدین خلاف راجع میکرده بخلاف در اقتدا مفترض بمتنفل و در باب الاذان و باب القراة کلام در ان
گذشت و در باب من صلی مرتین نیز بیاید ان شاء الله تعالی و عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون
المدینة گفت عمر رضی الله عنه هنگامی که قدوم آوردند مهاجران پیش از مقدم آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بهجرة کردند مدینه بحکم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود کان یؤمهم بود که امامت
میکرد ایشان را سالم مولی ابی حذیفه که فارسی بود از فضلا موالی و خیار صحابه و معدود بود از قراء آنحضرت
از وی نمود که بگیرید قران از چهار کس و یکی از ین چهار کس سالم را شمرده فیهم عمر و ابو سلمة و حال آنکه بود در
میان عمر بن الخطاب و ابو سلمة بن عبد الاسد که از کبار صحابه بود و امامت کردن وی با از جهت آن بود که قرا بود بر

ومعلق ذکره ابن عبد البر و رواه البخاری
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
...

کرد قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را و امراة باتت و زوجها علیها ساخط و زنی که شب
کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد و اخوان متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده
باشند حقوق اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله در التفصیل است
مذکور در موضع خود رواه ابن ماجه باب ما علی الامام در بیان حقوقی که بر امامت مر مقتدیان را در بیم که
بر امام است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم قطع بل
چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست بتخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک
کند سنت قراءت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد
آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل با قسامی که مبین است در فقه و اکتفا کند
در بار گفتن تسبیح با دا و رعایت کند قومه و جلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز ذکر وارد
است در احادیث تخفیف قراءت است الفصل الاول عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف
صلوة ولا اتم صلوة من النبی از انس گفت نگذاردم نماز پس هیچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز وی و تمامتر بود
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی نماز آنحضرت سبک می بود با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکه
در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله اخف الناس صلوة یعنی گفته اند که معنی آنست که تخفیف
میکرد در قراءت و تمام رکوع و سجود و تعدیل او و بعضی گویند مراد آنست که تطویل آنحضرت در نماز نسبت نماز
دیگران در رعایت قلت و خفت مینمود یعنی اگر دیگری اینچنین قراءت طویل میخواند گران می نمود
ملالت می آورد بخلاف آنحضرت وی صلی الله علیه و سلم که استماع آن موجب ذوق و نشاط
و لذت و حضور میگشت بجهت صوت و وجود او و بروز انوار و ظهور اسرار در قراءة
آنحضرت مرعتی و طبعی لساني بود که در زمان لطیف کثیر قراءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سوره
اعراف و بر روایتی زیاده بر آن خوانده و بعضی گویند امر تخفیف نسبی است نسبت بطویل که قصر نامند
نسبت با طول از خود و قصیر طویل بود نسبت با قصر پس جمع میکرد و تخفیف و تطویل می نمود
نزد احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابه و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری و
باعثی بر آن و این معنی انسب است بسیاق حدیث که در میان تخفیف میگویند کان یسمع
بکاء الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه و بتحقیق بود آنحضرت که می شنید گریه کودکی را پس میکرد سبک نماز را از جهت
ترس آنکه در فتنه افکنده شود و مادر او بتقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر شفقت علیه
و عن ابی قتادة صحابی مشهور است از فضلاء صحابه است عقبی بدریست حاضر شد تمام مشاهد
و در غزوه احد یا بدر چشم وی از خانه خود برون افتاده بر دست او افتاده آنحضرت بجای نشاند
و بهتر از چشم دیگر صلی الله علیه و سلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت

البنی رویت
بعلتی اورده
سند فال قال رسول الله

آنحضرت بدرستی من می درایم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی
الصبی پس می شنوم گریه صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی و سبکی و تخفیف میکنم
در نماز خود که تطویل در قراءة و اذکار روا داشتم در آن مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهت آنچه میدانم
وحی در یابم از سختی حزن و مانند آن مادر وی از گریه وی و این از غایت رحم و شفقت اوست برا
و ضعفا که در چنان مقام حالی یاد میکند و رعایت مینماید صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء
خواجه را بین که در نشیمن راز ـ بنده را یاد میکند بنیاز ـ قاصد از زیر آسمان از چرخ بلند
تا شکسته بالکان برو می تند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال چون نماز بگذارد یکی از شما برا
مردم یعنی امامت ایشان فلیخفف پس باید که تخفیف و رعایت جانب ایشان نماید فان فیهم
السقیم والضعیف یعنی که در میان ایشان بیمارست و ناتوانست بحسب خلقت و پیراست و اذا صلی احدکم
لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز میگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند هر مقدار که خواهد
متفق علیه وعن قیس بن ابی حازم بکسر مهمله و زای از کبار تابعین است که جاهلیت و
اسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری
که مردی گفت والله یا رسول الله انی لاتاخر عن صلوة الغداة بدرستی که من پس مانم از نماز
بامداد و جماعت می آیم از جهت فلان نام شخصی را گفته اند ابی بن کعب است و بعضی
گفته معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است مما یطیل بنا از جهت دراز کردن وی
قراءة را با ما فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا پس ندیدم من آنحضرت را در هیچ پندی دادنی سخت
تر از روی غضب از خود که در آن روز بود ثم قال ان منکم منفرین پس گفت آن
حضرت را بدرستی که بعضی از شما گریزانندگان اند مردم را از جماعت نماز و حضور مواسم خیرات
فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند و ایجاز
تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة بدرستی
در تطویل میان ایشان ناتوانست و پیراست که بسبب ضعف و پیری نمیتوانند ایستاد و
خداوند حاجت است که کاری ضروری دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله نماز میکنند
امامان برای شما پس اگر راست و درست بگذارند برای فایده شماست و فایده ایشان هم
هست ولیکن ذکر نکرد بجهت فهم آن بقرینه مقام و در بعضی مصابیح ولهم موجود است
وان اخطاوا فلکم واگر نا راست و نادرست بگذارند پس شما راست اجر که راست
و درست گذارده اید بنیت و قصد جماعت کرده اید و علیهم و بر ایشان است وبال
بجهة نقص و تقصیری که نموده اند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در وقت

رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس فلیخفف م

والکبیر

من اجل فلان م

اشد غضبا یومئذ

الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم م

ابتلا

ابتلا واقع شود بملوک و امرا که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن رعایت حکم
و آداب تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگذارید اگر ایشان نیز بر
منهج صواب روند بهتر والا اثم را از آن ضرری نیست و شما متمسک مینمایند که در نماز
مقتدیان نیست و ظاهر اینجا سخن در سنن و آداب است نه قوة شرایط والله اعلم رواه البخاری
وهذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی گشته و روی صاحب مصابیح
چنانی می آرد و مولف فصل ثالث آورده و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص
بن ابی العاص ثقفی صحابیست و عامل طایف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر و دو سال از خلافت
عمر چون آنحضرت وفات یافت خواستند گروه ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما
بیشترین مردم آمدید در اسلام پس بیشترین مردم نباشید در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال
آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
این بود اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار بایشان نماز
را رواه مسلم وفی روایة له ان رسول الله و در روایتی مر مسلم را آمده است که پیغامبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال له گفت عثمان ابی العاص را امامت کن قوم خود را قال
قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستی که من یابم در نفس خود چیزی را
از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شر الشیطان یا وسوسه قال ادن
گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نشاند بخود پیش ثم وضع کفه فی
صدری بین ثدیی بستر نهاد کف دست خود را در میان سینه من یعنی میان دو پستان
من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی بستر گفت بر گرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف
خود را میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شدن علت که مانع بود از اقامت
امامت برکت آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم ثم قال ام قومک بستر گفت امامت
کن خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان
فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف وان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده میکرد ما را
کردن در نماز و امامت میکرد ما را بسوره والصافات و مانند آن یعنی تطویل میکرد و تطویل
آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجوهی که گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة
وحکم المسبوق باب در بیان چیزی که بر مقتدیست از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم
مسبوق که اول نماز را با امام در نیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح مهمله و زای صحابی
مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی او را صغیر شمرده حاضر شد با

ام قومک م

کتفی

فلیصل کیف شاء زجران الفاظ در شرح معلوم شد وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف و یومنا بالصافات م

آنحضرت بدرستی من می درایم در نماز و حال آنکه من میخواهم درازکردن نماز را فاسمع بکاء الصبی
الصبی پس می شنوم گریه صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی و مسامحه و تخفیف میکنم
در نماز خود که تطویل در قراءة و اذکار روا است مراد در اینجا اعلام است شده و جدا در سن بکار از جهت انچه میدانم
و می دریابم از سختی حزن و مایز مادر وی از گریه وی و این از غایت رحم و شفقت او است بر امت
و منعفا کور و جنان مقام عالی یاد میکند و رعایت مینماید صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء
خواجه این کو در نشیمن راز بنده را یاد میکند به نیاز قاصد ار زآی از خرج بلند
تا شکسته یا یکان بروی میتند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال چون نماز بگذارد یکی از شما برای
مردم یعنی امامت ایشان کند فلیخفف پس باید که تخفیف و رعایت جانب ایشان نماید فان فیهم
السقیم والضعیف والکبیر زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوانست بحسب خلقت و پیر است و اذا صلی احدکم
لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز میگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند هر مقدار که خواهد
متفق علیه وعن قیس بن ابی حازم بکا مهمله و زای از کبار تابعین است که جاهلیت و
اسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری
که مردی گفت والله یا رسول الله انی لاتأخر عن صلوة الغداة بدرستی که هر آینه من پس میمانم از نماز
بامداد و جماعت [illegible] ایم از جهت فلان نام شخصی را برد و گفته اند ابی بن کعب است و بعضی
گفته معاذ بن جبل و قول اول صحیح است مما یطیل بنا از جهت دراز کردن وی
قراءة را با ما فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة ندیدم من آنحضرت را در هیچ پندی [illegible]
زار وی غضب از خود که در آن روز بود ثم قال ان منکم منفرین پس گفت آن
حضرت را بدرستی که بعضی از شما گریزاننده اند مردم را از جماعت نماز و حضور مواسم خیرات
فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند و [illegible]
تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة بدرستی که
در تطویل میان ایشان ناتوانست و نزار است که بسبب ضعف و پیری مبتلا اند بیمار و
خداوند حاجت هست که کاری ضروری دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله یصلون لکم
امامان برای شما پس اگر راست و درست بگذارند برای فایده شماست و فایده ایشان هم
هست ولیکن ذکر آن نکرد بجهت فهم آن بقرینه مقام و در بعضی مصابیح و لهم موجود است
وان اخطأوا فلکم و اگر نا راست و نادرست بگذارند پس نماز راست اجر که راست
و درست گذارد دیده اند و قصد جماعت کرده و علیهم و بر ایشان است وبال
بجهة نقص و تقصیری که نموده اند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در وقت

رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس ح

والکبیر ح

من اجل فلان ح

اشد غضبا منه یومئذ

الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم ح

ابتلا

ابتلا و نقصان بملوک و امرا که بعد از من پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن رعایت احکام
و آداب نکنند و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگذارید اگر ایشان نیز بر
منهج صواب روند بهتر والا شما را از آن ضرری نیست و شاید که این حدیث تمسک مینمایند که اقتدا
مقتدیان نیست و ظاهر اینجا سخن در سنن و آداب است نه قوه شرایط و الله اعلم رواه البخاری
وهذا الباب خال عن الفصل الثالث و این باب خالی است از فصل ثالث گشته و در روی صاحب مصابیح
چنان می آرد و مولف فصل ثالث آورد و گفت الفصل الثانی عن عثمان بن ابی العاص
بن ابی العاص ثقفی صحابیست و عامل طایف بود در زمان آنحضرت و ابو بکر و در حال خلافت
عمر چون آنحضرت وفات یافت خواستند گروه ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما
بیشترین مردم آمدید در اسلام پس مباشید بیشترین مردم مرتد شده زنده و وی خردترین قوم خود بود قال
آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
این بود اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار با ایشان نماز
رواه مسلم وفی روایة له ان رسول الله و در روایتی مر مسلم را همچنین آمده است که پیغامبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال له گفت عثمان ابی العاص را امامت کن قوم خود را قال
قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستی که من یابم در نفس خود چیزی را
از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شر الشیطان یا وسوسه قال ادن
گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی
صدری بین ثدیی پس نهاد کف دست خود را در میان سینه من یعنی میان دو پستان
من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف
خود را میان پشت من میان دو شانه من یعنی برطرف شد آن علت که مانع بود از اقامت
امامت ببرکت آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم ثم قال ام قومک پس گفت امامت
کن خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان
فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف وان فیهم ذا الحاجة [illegible] امر میکرد ما را بسبکی
کردن در نماز و امامت میکرد ما را بسوره والصافات و مانند آن یعنی تطویل میکرد و تطویل
آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجوهی که گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة
وحکم المسبوق باب در بیان چیزی که بر مقتدیست از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم
مسبوق که اول نماز را با امام در نیافت الفصل الاول عن البراء بن عازب صحیح مهمله و زای صحابی
مشهور است اول مشاهد وی خندق است و بنص از وی او را صغیر شمرده حاضر شد با

ام قومک ح

کتفی

فلیصل کیف شاء از عمر ان الفاظ در شرح الحال معلوم شده وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف ح

یؤمنا بالصافات ح

امیرالمؤمنین علی در حرب صفین و نهروان قال کنا نصلی خلف النبی گفت بودیم ما که نماز میکردیم
پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا قال یعنی چون میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سمع الله لمن حمده لم یحن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را سجده می افتاد و لم
یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتی یضع النبی تا آنکه می نهاد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض پیشانی خود را بر زمین که همراه آنحضرت پیشانی
شریف بر زمین می نهاد آنگاه می افتاد متفق علیه و عن انس قال صلی بنا رسول الله صلعم ذات یوم نماز
گذارد با ما آنحضرت روزی فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت
نماز خود را پس آمد بر ما بر روی مبارک خود یعنی روی بجانب ما کرده نشست فقال ایها
الناس انی امامکم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شمام فلا تسبقونی
بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام پس پیشی نکنید مرا برکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع یعنی پیش از من
برکوع و سجود بروید و سر از رکوع برمدارید و از سجود برمخیزید و مراد بانصراف باسلام یا برخاستن
از مکان نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهرتر است و ندانید که من جز دار نیستم از احوال شما فانی
اراکم امامی و من خلفی بدرستی که من می بینم شما را از پیش خود و پس خود رواه مسلم و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را و شتاب مکنید اذا کبر فکبروا وقتی که تکبیر آرد امام از
پس وی متصل تکبیر آرید و اذا قال ولا الضالین فقولوا و چون بگوید امام ولا الضالین متصل وی
بگوئید آمین و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید و اذا قال و چون بگوید امام سمع
الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد ازینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع و
منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم است و میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر و اذا قال این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آ
که بخاری ذکر نکرد این کلام که اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین و روایت است از انس که آنحضرت
سوار شد اسبی را پس افگنده شد از پشت اسب بر زمین و افعال طبعی از آنحضرت واقع میشد
بحکم بشریت نه بطریق اعجاز فجحش شقه الایمن ، ، ، پس خراشیده شد راست
وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند و جحش بتقدیم جیم است فصلی صلوة من الصلوات و هو قاعد
پس گذارد آنحضرت نمازی را از نماز و حال آنکه وی نشسته است فصلینا وراءه قعودا پس گزاردیم
ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هرگاه که برگشت آنحضرت از
نماز گفت انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده شده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی فاذا
صلی قائما فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام ایستاده بگذارید شما نیز ایستاده و اذا رکع فارکعوا

ولا بالانصراف م

آمین

واذا رکع فارکعوا م

ولا الضالین م

و چون رکوع رود امام برکوع روید و اذا رفع فارفعوا و چون سر بردارد وی پس بردارید شما و اذا
قال و چون گوید سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید ربنا لک الحمد و در بعضی نسخهای مشکات
این هم هست و اذا سجد فاسجدوا و چون سجده رود پس سجده روید شما و نوشته اند که در لفظ
بخاری نیست و اذا صلی جالسا و چون نماز گذارد امام نشسته فصلوا جلوسا اجمعون پس
بگذارید شما نیز نشسته همه قال الحمیدی گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است و حمیدی که صاحب
الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاری که نقل از حمیدی میکند که گفت قوله آنحضرت که فرمود
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود که عارض
شده بود بجهت سقوط از پشت اسب یا جز آن ثم صلی بعد ذلک النبی پس گذارد بعد از آن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قیام و مردم در پس وی ایستاده بودند لم یامرهم
بالقعود امر نکرد ایشانرا بنشستن و انما یؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی صلی الله علیه وسلم
و گرفته میشود و عمل کرده میشود بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالنسخ فعل اول است هذا
لفظ البخاری این لفظ بخاری است و اتفق مسلم الی اجمعون و اتفاق کرده است مسلم با وی
در روایت تا قول وی اجمعون و قال الحمیدی الی آخره روایت نکرده و زاد فی روایة و زیاده کرده
است مسلم در روایتی این عبارة که فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید بر امام و اذا سجد فاسجدوا
و چون سجده کند این عبارة معلوم میشود که آن در لفظ بخاری نیست چنانکه گفتیم فقد رو
عائشة قالت لما ثقل رسول الله روایت است از عائشه گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم یعنی سخت شد بیماری و بنهایت رسید ضعف وی جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد
بلال که می آگاهانید آنحضرت را بنماز و خبر دهد که وقت نماز شد و مردم همه در مسجد گرد آمده اند فقال
بود که بعد از آن چون در برآمدن آنحضرت تاخیری راه یافت بلال بدر حجره آمد و خبر میکرد درین حالت
بر آمده که خبر کند و انکشاف نماید که خود با وجود شریف مسجد را منور میگردانید و امامت می
کند یا کسی را از اصحاب امر میفرمایند که امامت کند فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس پس
گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را و بگوئید که نماز کند بمردم و امامت کند ایشانرا
فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز گذارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها ثم ان النبی
صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة پس آنحضرت یافت در ذات شریف خود فی الجمله سبکی و
تیز رستی فقام یهادی بین رجلین پس ایستاد آنحضرت در حالی که بر دو تکیه کرده میان دو
مرد و دست بهار دوش این دو مرد نهاده است و رجلاه تخطان فی الارض و هر دو پای
مبارک وی خط میکشند در زمین بجهت بقوت بر پای برداشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که

انبیا را صلوة الله و سلامه علیهم در عوارض مرض و صفات جسمانی واقف بر حد بشریت کذاشته اند
تا مشاهد صفات جلال نمود حق نبدکی بجای ارند بکر در وقت اعجاز که قدرة الهی ظهور نموده خرق
عادة میشاید و فی الجمله یکی و رای کمال بشریت که مرتبه جمع جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی ورود
است سه بار ما این دارد وان نیز همه باری بکر در وقت اظهار معجزه و قدرة کامله ظهور نمود
خرق عادة میشاید ان دیکر است حتی دخل المسجد یا انکه در آمد انحضرت به روش مسجد را فلما سمع
ابوبکر حسه و غیب تا خر پس هرکاه که شنید او آواز آمدن انحضرت را بیجانب رفت و خواست
که پس رود که تا انحضرت پیش اید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم فاومأ الیه رسول الله پس
اشارة کرد بسوی ابوبکر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ایما اشارة با عضا مثل سر و چشم و ابروان ان لا
یتاخر پس زود بجای خود ایستاده ماند فجاء پس آمد انحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا انکه نشست
بجانب دست چپ و ابی بکر و کان ابوبکر یصلی قائما بود امیر المومنین ابوبکر میکذارد نماز ایستاده
و کان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلی قاعدا میکذارد نشسته یقتدی ابو
بکر بصلوة رسول الله اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الناس یقتدون بصلوة
ابی بکر یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز میکردند و الا امام در ان نماز انحضرت بود و همه اقتدا با انحضرت
صلی الله علیه و سلم داشتند چون مردم که دور بودند و افعال انحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی
شنیدند افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده و نماز میکردند کویا اقتدا با ابوبکر میکردند متفق
علیه و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را امده یسمع ابوبکر الناس التکبیر می شنوانید
ابوبکر مردم را تکبیر اکر کویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف
ابوبکر نماند جواب انکه دلیل در امر کردن انحضرت ابوبکر را با مامت و چندین ایام کذشت ابوبکر
امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند اما امروز که انحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت
کرد و اکر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکرد و کسی دیکر را می
فرمود و امامت ابوبکر نزد عدم انحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکباری دیکر انحضرت
با صلاح میان بنی عمرو و بنی عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت با خر رسید بلال اذان
کفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان انحضرت رسید ابوبکر خواست که از نماز بر
کردد تا انحضرت امامت کند پس انحضرت اشارت کرد که بر جای خود باشید و امام باشید پس اقتدا
کرد در پس ابوبکر و نماز کذاردند کذا فی صحیح البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اما یخشی الذی یرفع رأسه قبل الامام ان یحول الله رأسه رأس حمار ایا نمی ترسد کسی که بر
میدارد سر خود را پیش از امام ازینکه بکرداند سر او را همچو سر خر و در روایتی آمده که بکرداند او را تمثند

خر امام خر اکفته که این کنایت است از بلاهت و بی فهمی انکس که نفهمید معنی امامت را که تمام
دانباع و اتفاقست یعنی از خریت که امام سازند و اتباع نکنند و کفته که متعین است این تاویل
و الا ما هم هم که بجنس کشته است روی وی و صورت وی و روی حمار و صورت حمار پوشیده نماند
کنایات حقیقه بجوبت نه و قوع ان و طیبی کفته مراد کردانیدن بصفت حمار در بلادة و الا مسخ
غیر جایز است درین امت و ممکنست که کفته شود مراد تحویل او ست در اخرة نه در دنیا با انکه اختلاف
هم هست در عدم و قوع مسخ درین امت و الله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن علی و معاذ
بن جبل رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی احدکم الصلوة و الا مام
علی حال وقتی که بیاید یکی از شما بنماز و او امام بر حالیست از احوال خواه قیام و رکوع و سجود و
جز آن فلیصنع کما یصنع الامام پس باید که بکنید چنانکه میکند امام پس تحریمه ببندد و در آید در همان
فعل و لیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد ازان رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب روایت کرد این حدیث را ترمذی و کفته است ترمذی که این حدیث غریبست وعن
ابی هریرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جئتم الی الصلوة و نحن سجود فا
سجدوا چون بیاید شما بسوی نماز و اکر ما سجده کننده ایم پس سجده کنید و لا تعدوه شیئا و شمار
نکنید از اجزای از نماز و رکعتی از ان چنانکه بدر امدن در رکوع میکنید و من ادرک رکعة فقد ادرک
الصلوة کسی که در یابد رکعت را پس تحقیق در یافت نماز را این را دو معنی کفته اند یکی
انکه مراد برکعت رکوعست و الصلوة رکعت یعنی کسی که امام را در رکوع در یافت ان رکعت
را در یافت و در رکعت محسوب شد چنانکه کفتیم دوم انکه مراد انست کسی که در یافت از ظهر رکعتی
و در یافت سه رکعت بکذارد و ظهر را بجماعت کذارده و لهذا احانث میکردد در یمین خود که لا
اصلی الظهر بجماعة بلکه در یافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه مذهب
ما انست که هر که امام را در یافت در نماز جمعه را در یافت و بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام
محمد اکر در یابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه در یابد در رکوع و اکر در یابد اقل از ان بنا کند بروی جمعه
ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را اکر چه در تشهد سجود سهو در یافت رواه ابوداود وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی
کسی که نماز بکذارد نماز خالص لوجه الله بی شائبه غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالی که در
یابد تکبیر اولی را ظاهر ش ان است که در حین تحریمه حاضر باشد و کفته اند که ادراک در دعای استفتاح
نیز در حکم انست و بعضی ادراک در رکعت اولی کافی کفته اند کتب له براتان براة من النار و
براة من النفاق نوشته شود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از اتش دوزخ دوم

از نفاق و ظاهر نیست که مراد براءة از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسی نماند که در قران مجید
اشاره بمنافقان کرده اند از سایر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث
از علامات نفاق داشته اند که محل در اخرة بود بخلاصی از عذاب مخصوص بمنافقان رواه احمد
روایت کرد این حدیث را ترمذی و لیکن سخن کرده است دران وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه کسی که وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تروتازه
و برابر بارعایت شرائط و اداب و حضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا اجر رفت یعنی
بمسجد پس یافت مردم را بتحقیق نماز گذارده اند و نیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من
صلاها و حضرها بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسی که گذارده است نماز را و حاضر شده است از و
این بر تقدیری که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم صدق نیت خود اجر ان باید لا ینقص ذلک من اجورهم
شیئا کم نمیکند این عطا خیر او را از اجرهای این کسان که گذارده اند و حاضر شده چیزی را زیرا که انها
اجر فعل خود یافته اند و وی اجر نیت خود رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید الخدری قال جاء
رجل وقد صلی رسول الله آمد مردی و حال آنکه گذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا
رجل یتصدق علی هذا پس گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند احسان نماید بر این مرد
که میخواهد تنها بگذارد نماز را فیصلی معه پس بگذارد نماز با وی تا ثواب جماعت و درجات ازا
یابد این احسانی است که آمیزد با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی
پس بگذارد با وی و گویند در سنن و بیهقی آمده که آن مرد امیر المومنین ابوبکر صدیق بود رضی الله
عنه رواه الترمذی و ابو داود **الفصل الثالث** عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
الهذلی برادر زاده عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعه
خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقة امام مامون بود و وی رضی الله عنه معلم عمر بن عبد العزیز
ماة سنة اثنین و تسعین و قیل سنة ثمان و تسعین و عبد الله بن عتبة پدر او از کبار تابعین و بعضی
او را در صحابه ذکر کرده اند و اثبات رویت نموده اند و تحقیق اینست که تابعی است و
ابن سعد گفته که تابعی ثقة کثیر العبادة و الحدیث است ماة سنة اربع و سبعین قال دخلت
علی عائشة فقلت گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله
حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که چگونه بر آمد و چگونه بر آمد قالت بلی گفت
عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در حدیث بقول خود ثقل النبی اثقلت
آنحضرت فقال گفت اصلی الناس آیا نماز گذارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم نگذارده اند یا رسول الله
و هم ینتظرونک ایشان چشم دارند مر ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برا

من ابی

من آبی مخضب بکسر میم و سکون خاء و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف قالت گفت عائشه
ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرموده آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد ثم ذهب
لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگماشته شد بیهوشی بروی او اغما
چون از جنس مرض است جایز است طریان آن بر انبیا بر خلاف جنون که وی نقص است و بقیه
ساخته اند از احمی از شاعه بغیر طویل ثم افاق پس هشیار و بهوش آمد فقال اصلی الناس پس
گفت آیا نماز گذارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نگذارده اند ایشان انتظار می برند ترا یا
رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید آب در مخضب قالت ففعلنا فاغتسل
گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال
اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد فاغتسل
ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله و
الناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظار می برند پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم لصلوة العشاء الاخرة نماز خفتن احتراز است از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا می
گویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی
بسوی ابو بکر که نماز بگذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابو بکر فرستاده آن
حضرت فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس پس گفت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم میفرماید ترا که نماز بگذاری با مردم فقال ابو بکر و کان رجلا رقیقا پس گفت ابو
بکر و بود وی مردی نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگذار نماز بمردم فقال له عمر انت احق بذلک
پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بان گویا که ایشان دانسته اند که تعیین ابو بکر برای
امامت بطریق الزام و مر او برای وجوب در امر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث
دیگر معلوم میگردد فصلی ابو بکر تلک الایام پس نماز بگذارد ابو بکر دران روزها که هفده روز بود ثم
ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة بعد آنحضرت یافت از ذات شریف خود و در بعضی
نسخ فی نفسه در ذات خود سبکی فخرج بین الرجلین احدهما العباس پس بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد
که یکی از آن دو مرد عباس بود لصلوة الظهر برای نماز پیشین و ابو بکر یصلی بالناس و حال آنکه ابو بکر
میگذارد نماز بمردم فلما رآه ابو بکر ذهب لیتاخر پس چون دید آنحضرت را ابو بکر خواست تا پستر رود فاومی
الیه النبی صلی الله علیه وسلم پس اشاره کرد بسوی وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بان لا یتاخر یعنی
که پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت بان دو مرد که تکیه بر ایشان داده اجلسانی الی
جنبه مرا بنشانید در پهلوی ابو بکر فاجلساه الی جنب ابی بکر پس بنشاندند دو کس آنحضرت را در

بجلوس ابو بکر والنبی صلی الله علیه وسلم قاعد وحال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است
بر آن فقال پس گفت عبید الله که راوی حدیث است از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس
پس در آمدم بر عبد الله بن عباس فقلت الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله
پس گفتم مر ابن عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرد مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فقال هات پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض
کردم بر وی حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را غیر انه قال
جز آنکه گفت اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشه برای تو آن مرد را که بود با عباس
تکیه کرده بود آنحضرت را در آمدن بمسجد قلت لا گفتم نبرد آن مرد را نام قال هو علی گفت ابن عباس
آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن در اینجا تمام شد اگرچه بود سبب نام نبردن
عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعضی گفته اند عائشه را با علی تنگی بود از هنگام قضیه
افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تنزیه و تبرئت چنانکه صحابه دیگر چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد
و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح
کرده او را بعد این قضیه حاشا که سبب آن باشد و از آنکه بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران
آید بلکه بعضی گفته اند که سبب نام بردن نجبت در روایتی از این حدیث نیز نام برده است پس
صواب آنست که بعضی گفته اند که سبب نام نبردن نجبته آنست که در جانب دیگر مردی متعین
نبود چنانکه عباس در جانبی ملک نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه با فضل بن
عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت
وی مایل باشند بر این طریق احتمال و الله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان یقول من
ادرک ... فقال ادرک السجدة کسی که دریافت سجده و رکعت را یعنی رکوع را پس تحقیق دریافت
سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهت تمامی رکعت بوی و من فاتته قراءة ام
القرآن کسی که فوت شد او را فاتحة الکتاب یعنی خواندن او فقد فاته خیر کثیر پس تحقیق فوت
شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح میگوید که مراد آنست
که کسی را فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است
که خلف بود و فاتحه نخوانده و مقصود ترغیب و تاکید است برای آنکه جماعت از اول تا آخر
خیر کثیر فوت نکرد و بعضی اگرچه ادراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از وی ثواب کبیر و
تاکید است بقوة قراءة ام القرآن رواه مالک وعنه قال الذی یرفع رأسه ویخفضه قبل الامام
فانما ناصیته بید الشیطان کسی که بردارد سر خود را و پست کند سر را پیش از امام پس نیست موی پیشانی

مگر بدست شیطان که میگرداند او را بخلاف شریعت و سنت رواه مالک **باب من یصلی صلوة مرتین**
در بیان حال کسی که نماز گذارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود از اینجا چنانچه در
احادیث ذکر کرده است که چون گذارد فرض یکبار پس از آن آید مسجد جماعت را بگذارد به جماعت
بر تفصیلی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه بار اول از آن در باب اوقات
منهی عنها گذشت و اگر گذارد با امام یکبار بعد از آن امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ نیز آمده
بر این موسوم است نزد شافعیه تکرار فرض در حقیقت تکرار فرض نیست بلکه دوم نفل است غایة الامر
نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان **الفصل الاول** عن جابر قال کان
معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن جبل نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه
فیصلی بهم پس می آمد قوم خود را پس میگذارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوة یعنی میگذارد
نماز فرض را که گذارده بود فیکون علیه وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی و هم از جابر است گفت
بود معاذ میگذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم عشا نماز عشا را ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء پس
باز گشت معاذ بسوی قوم خود پس میگذارد با ایشان عشا را و هی له نافلة و آن نماز که
معاذ با قوم میگذارد با ایشان عشا را بمتصل درست باشد رواه البیهقی والدارقطنی و گفته اند
و هی له نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبدالرزاق شافعی و طحاوی از روات
کرده اند و بعضی گفته اند که این زیاده از کلام شافعی است بنابر اجتهاد وی و لهذا از نظر حجت شافعی
این زیاده یافته نشد و در کتاب مشکاة اینجا بیاض است پس مولف یافته در طریقی از سنن
و توربشتی گفته که علماء حدیث گفته اند قول و هی له نافلة غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث
امام آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگذار یا تخفیف کن بر
قوم خود و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعاذ گفت از اینجا معلوم میشود
که اگر با حضرت بگذارد با قوم خود امامت نکند زیرا که بر این تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت
متنفل مفترض را متصل جایز نه و این حدیث منافی این زیادت است و قصه نماز معاذ در باب قراءة منفصل
گذشته است فلینظر ثمه **الفصل الثانی** عن یزید بن الاسود مر آورده صحبت است و عداد وی
در اهل طائف است و حدیث او در کوفیین است و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند قال
شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجته گفت حاضر شدم با آنحضرت را که از حجة الوداع گویند و گذاردم
با وی فصلیت معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف پس گذاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف
که در مناست و خیف نشیبی از دامن کوه باشد و این در مسجد منا است قال فلما قضی صلوته و انحرف پس
هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو برجلین فی آخر القوم پس ناگاه آنحضرت ملاحظه کرد

با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم لم یصلیا نماز نکزارده بودند با انحضرت قال علی بهما کفت انحضرت
برسن بیار یدابن دو کس را نجی بهما کفت انحضرت برسن بیار یدابن دو کس رانجی بهما ترعد فرا
یصهما پس آورده شد بر انحضرت ان دو کس را در حالی که میلرزید کوشتهای فشانهای ان از
خوف و هیبت رسول خدا که از غضب و جلال وی کوه بجای خود می ایستاد فرایض جمع
فریصه بفتح فا و صاد مهمله کوشت پاره ایست میان پهلو و شانه از جوف و کاهی شانه
می افتد انجال ارکا و نزد اراده ذبح فقال ما منعکما ان تصلیا معنا پس کفت انحضرت چه
باز داشت شمارا از نماز کذاردن با ما فقالا پس کفتند ان دو مرد یا رسول الله انا کنا قد
صلینا فی رحالنا بدرستی که ما بوده ایم که کزارده ایم در منزلها و جایهای رخت خود قال فلا تفعلوا کفت
انحضرت پس مکنید اینچنین یعنی که در وقت حضور جماعت دران داخل نکردید اذا صلیتما
فی رحالکما چون بکذارید نماز در منزل خود ثم اتیتما مسجد جماعة پس بیائید مسجد را که در وی جماعت
میکنند فصلیا معهم پس بکذارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لکما نافلة پس بدرستی
این نماز که جماعت میکذارید مر شمارا نماز نفل است خواه سابقا نماز بجماعت کذارده شد
یا بی جماعت رواه الترمذی وابوداود والنسائی الفصل الثالث بسر بضم موحده و سکون
مهمله بن محجن صحابیست عن ابیه روایت میکند از پدر خود انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی
الله علیه وسلم که بدرستی ان بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوة فقام
رسول الله پس اذان کفته شد برای نماز پس بایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ورجع
پس نماز کذارد و برکشت ومحجن فی مجلسه و حال انکه محجن در جای نشست خود ثابت ونکذارد نماز
با انحضرت تغیر کرد از خود بلفظ غایب و نکفت پس نشسته ماندم در جای خود از جهت تحاشی است
این منقصت بخود همچنان و دور انداختن نفس خود از مقام حضور فقال له رسول الله پس
کفت مر محجن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس چه باز داشت ترا از نماز
کذاردن با مردم الست برجل مسلم ایا نیستی تو مرد مسلمان فقال بلی پس کفت محجن اری مسلمانم
یا رسول الله ولکنی کنت قد صلیت فی اهلی و لیکن هستم من که بتحقیق کزارده ام نماز در اهل خانه
خود فقال له رسول الله پس کفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جئت المسجد و کنت
قد صلیت فاقمت الصلوة چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که کذارده نماز یعنی در خانه خود پس بر
پا کرده باشند نماز دیگر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بکذار نماز با مردمان وان کنت قد صلیت
اکرچه هستی تو که بتحقیق نماز کذارده رواه مالک والنسائی وعن رجل من بنی اسد بن خزیمة روایت است
مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور واسد نام پدر قبیله است از معروی اسد بن خزیمة بن مدرکه

در ابتدا الحجرة شرف ساخت خانه او را و نزول فرمودن قال کفت اما تزد سایل یصلی احد منا فی منزله
الصلوة ثم یاتی المسجد نماز میکذارد یکی از ما در منزل خود بعد ازان می آید در مسجد کنا از نفس خود میکند یعنی
من میکذارم وی امیم وتقام الصلوة و بر پا کرده میشود در مسجد نماز فاصلی معهم
پس میکذارم نماز با ایشان فاجد فی نفسی پس می یابم در نفس خود چیزی از خدشه و کراهت من
ذلک از جهت مکرر کذاردن من نماز را و از جهت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض
و بعضی از شراح کفته اند که مراد چیزی از زروح و راحت و انس و حضور است فقال ابو ایوب
سالنا عن ذلک پرسیده ایم ما از نخال که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کرا این جهت و از نکات
فقال ... پس کفت انحضرت در جواب سوال ما فذلک له سهم جمع پس ان
مراد انس و جمعیت و ثواب ان یابد که هیچ کراهت نباید با حصول فضل جماعت و ثواب
ان و معنی عبارت بر تقدیر زائد ظاهر است یعنی انچه تو می یابی از زروح و حضور از اثر جماعت و
نورانیت است رواه مالک وابوداود وعن یزید بن عامر روایت از یزید بن عامر قال جئت والنبی صلی الله علیه وسلم
از یزید بن عامر که صحابیست حاضر شدم و ایامشرکان بعد از اسلام آورد کفت امدم انحضرت
و حال انکه وی در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة پس نشستم من و در نیامدم با
ایشان در نماز فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه پس هرکاه که برکشت انحضرت صلی الله علیه وسلم
از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم پس کفت ایا اسلام نیاورده و مسلمان
نیستی یا یزید که نماز نمیکنی قلت بلی قد اسلمت کفتم بلی بتحقیق اسلام آورده ام یا رسول الله
قال وما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتهم کفت انحضرت و چه باز داشت ترا از در آمدن
تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی احسب انی قد صلیتم بودم که بتحقیق نماز کذاردم
من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالی که کمان می بردم که بتحقیق کذارده اند شما فقال اذا
جئت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم پس کفت انحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم
را که کذارده اند نماز را پس بکذار نماز با ایشان وان کنت قد صلیت اکرچه هستی تو که بتحقیق نماز
کذارده تکن لک نافلة نماز دیکر کردو مر بار دیکر نفل مر ترا و هذه مکتوبة و باشد این
نماز که کذارده فرض و این معنی موافقست بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز
دوم نفل از جهت سقوط از ذمه اولی و طیبی کفته ضمیر در تکن راجعست بنمازی که کذارده است
نخست و اشارة بهذه نمازیست که کذارده است با جماعت و کفته کردانیده شد نمازی که در
وقت و مستقطاست مرفقضا را نافله و نمازیست که با جماعت و غیر مستقط است مر قضا را
فریضه از جهت دلالت بر انکه اصل در نماز سنت که کذارده میشود با جماعت و بجهت جماعت

السبحة

وسلم رای جالسا

۲۰۹

گذارده شده است تا عشا روا اعتداد بدان نیست فقد بر رواه ابو داود وعن ابن عمران رجلا سال فقال
مردی سوال کرد ابن عمر را گفت اندر واه ابن عمر را که من نماز میگذارم در خانه خود ثم ادرک الصلوة
پس دری یابم نماز را در مسجد با امام افاصلی معه پس بگذارم نماز را با امام قال له نعم گفت
ابن عمران سایل را آری بگذار نماز با امام قال الرجل بیتهما اجعل صلوتی گفت اندر کدام یکی را از این
دو نماز گفت ادوم کرد گفت ابن عمر بطریق استفهام انکار و این کرد اندرین یکی از این دو
نماز فرض میشود فرض بسوی تست و در بعضی نسخ و ما ذلک الیک نیست آن کار بسوی خدای
عزوجل یجعل ایتهما شاء میگرداند هر کدام از این دو نماز را که بخواهد نماز تو درین مانده است
مرجع که رفته اند بدان بعضی شافعیه واختیار کرده آنرا غزالی که فرض یکی از آن دو نماز است لا
بعینها ولیکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اول است و همین موافق قیاس است
زیرا که ذمه بتحقیق بری شده بادی اول پس فرض همان باشد والله اعلم رواه مالک وعن سلیمان
مولی میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط سلیمان که آزاد کرده ام المؤمنین میمونه است که از کبار تابعین
است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت ویکی از فقهای سبعه و سلیمان پسر یسار زیر بطور ولد
گویند و بعضی گفته اند سلیمان بن یسار نیست و فیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح
موحده و تخفیف لام که نام موضعیست بمدینه مطهره که امیر المؤمنین از ابرون مسجد ساخته
بود برای مردم تا اگر خواهند بیکدیگر حرف و حکایات گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد از زبان
باب نکنند بلاط نوعیست از سنگ کذا فی الشروح و فی اللغة بلاط سنگها که در صحن سرا گسترده باشند
وهم یصلون آمدیم ما درین موضع و حال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد
فقلت الا تصلی معهم پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگذاری تو با ایشان قال قد
صلیت گفت ابن عمر بتحقیق نماز گذارده ام من و انی سمعت رسول الله پس بدرستی که من شنیده ام
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین نگذارید نماز را در یک روز دو بار رواه احمد
وابو داود والنسائی واین حدیث بظاهر مخالف است احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن
عمر و تطبیق احادیث بآنست که این حدیث در باب کسی است که گذارده است بجماعت
واحادیث دیگر در حق آنکه تنها گذارده چنانکه مذهب حنیفه است یا محمولست بر کسی که میخواهد
تنها کند و مذهب شافعیه است که نماز وی تنها منعقد میگردد و صحیح می افتد چنانکه در شرح
شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعادت مکرر در آنچه وارد نشده است اعاده که او بجماعت
باشد پس اقتصار کرده شود بران کذا قال الشیخ واین تاویل منافی است بقول قوم الا تصلی
معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث وحسن و

فی المسجد مع الامام

البلاط

فی یوم مرتین

واحادیث

واحادیث واله بر خلاف آن صحیح اند یا اصح اند از آن و تورپشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث
ابن عمر را باعادة صلوة در مسجد دو بار انکار و اختیار یا بر اعادة صلوة بعد از آنکه گذارده شده است
بجماعت و بتحقیق زعم کرده اند از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن
عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم
بود و گفته که این قول بغیر سند بوده است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول بعد از
حجة الوداع تا وقت انحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن اسود پس جزم بنسخ نتوان
کرد والله اعلم **تنبیه** اکثر احادیث عام اند در همه نماز و لیکن مجتهدان نظر باحادیث دیگر که در
کراهت نماز و بعضی اوقات واقع شده انها را تخصیص نموده اند چنانکه این حدیث ایشه تخصیص کرده
وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول من صلی المغرب والصبح ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما
روایت از نافع مولا ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت کسی که گذارد
مغرب را یا نماز صبح پس دریافت انها را با امام پس باید که باز نگرداند انها را و نگذارد با امام و یعد
بفتح تحتانیه وضم عین و این حدیث بظاهر موقوفست بر ابن عمر و اگر مراد انست که میگفت
بطریق روایت مرفوع میشود و این موید مذهب مالکست که گوید درین روز اعادت نیست و
نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جایز است مطلقا نیز در حدیث ایمایی است بآنکه سابقا
بجماعت گذارده است رواه مالک

باب السنن وفضائلها

ومراد نمازهاییکه ادا کرده میشوند با فرایض در روز و شب و انحضرت بران مواظبت مینمود و بآنها
بانی تاکید چنانکه سنت عصر و قسم اول روایت خوانند خوار تب یعنی دوام و ثبوت و ترتیب
نیز مشتق از انست و ممکن است که راتبه اعم از موکده باشد **الفصل الاول** عن ام حبیبة رضی الله عنها
روایت است از ام حبیبه که از امهات المؤمنین و خواهر معاویه بن ابی سفیان است گفت که گفت
انحضرت من صلی فی یوم ولیلة اثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسی که بگذارد در روز و شب دوازده رکعت
نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است بغیر فریضه تاکید تطوعت الا بنی الله له بیتا فی الجنة
مگر آنکه خدای تعالی برای بنده خانه در بهشت آورد باین لفظ فرمود الا بنی له بیت فی الجنة بنا
کرده شود برای او خانه در بهشت **وعن** ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل
الظهر و رکعتین بعدها گفت ابن عمر گذاردم با انحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو
رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعیت که سنت نزد ایشان پیشین دو رکعت و
این حدیث ابن عمر در کتب آمده اختلاف الفاظ و نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز
احادیث آمده از علی و عایشه و ام حبیبه و ترمذی گفته که برانست عمل نزد اکثر اهل علم از

اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومن بعدهم وهمینست قول سفیان وابن المبارک واسحق واز
شافعی واحمد نیز چهار رکعت آمده ولیکن بدو سلام و ما ماکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گاهی چهار رکعت میگذارد وگاهی دو وهر کسی که آنچه دید روایت کردند وچون در مسجد
می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگذارد وابن عمر از اسنة ظهر گمان برد ما یا اعتقاد ابن عمر ان
بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود وچهار که میگذارد صلوة فی الزوال بود چنانکه بیاید وبعد
بعد المغرب فی بیته ومیگوید ابن عمر گذاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه
آنحضرت مراد حجره مطهره است که خواهر ابن عمر است ورکعتین بعد العشاء فی بیته وگذاردم با آنحضرت
دو رکعت بعد از عشا در خانه وی وحدثتنی حفصة ان رسول الله وخبر داد مرا حفصه که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر
بود که میگذارد دو رکعت سبک آنگاهی که می برآمد صبح صادق وچون ابن عمر بود این ساعت
که در نمی آمدم بر آنحضرت وازینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه می بود وتصریح نیز در
حدیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیه وعنه قال کان النبی صلعم لا یصلی بعد الجمعة بود آنحضرت
که نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز ومی درآمد در خانه فیصلی رکعتین
فی بیته پس میگذارد دو رکعت در خانه خود متفق علیه وعن عبد الله بن شقیق قال سالت عائشة
عن صلوة رسول الله صلعم واقتصار عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین وثقات ایشانست و
از عمر وعلی وعثمان وعائشه وابی ذر وغیر ایشان از صحابه کبار سمات سنه ثمان ومایة گفت پرسیدم
عائشه را رضی الله عنها از نماز آنحضرت عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان
یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا پس گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانه من پیش
از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس بعد بیرون می آمد پس نماز میگذارد بامردم یعنی
فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین بعد می درآمد یعنی در خانه پس میگذارد دو رکعت را وکان یصلی
بالناس المغرب وبود که میگذارد بمردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین بعد می درآمد پس میگذارد دو رکعت ثم
یصلی بالناس العشاء ویدخل بیتی فیصلی رکعتین بعد میگذارد بمردم نماز عشا را ودر می آمد خانه مرا پس
میگذارد دو رکعت وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر وبود که میگذارد از شب نه رکعت که در
آنها وتر داخل بود ویک رکعت یا سه رکعت ودر نماز شب آنحضرت روایات مختلف آمده است
سیزده وهشت ونه ودو وده ویازده ودوازده که در اوقات بهر کدام عمل می نمود وتحقیق آن در باب شب
بیاید وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا بود که میگذارد آنحضرت زمانی دراز از شب
ایستاده وزمانی دراز از شب نشسته وکان اذا قرا وهو قائم رکع وسجد وهو قائم بود چون قرات میکرد ایستاده

قایم بود

رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد با سجود از قیام نه که می نشست ورکوع و سجود
میرفت وکان اذا قرا قاعدا رکع وسجد وهو قاعد وبود که چون میخواند نشسته میکرد رکوع
وسجود نشسته در بعضی صورت رکوع وسجود ایستاده هم آمده است چنانکه قرات میکرد نشسته بعد می
ایستاد برکوع وسجود میرفت بعد از خواندن پاره از قرات ایستاده ما اینها در صورت اولی نمی بود
که بنشیند وبرکوع وسجود برود وبعض نماز زیر و جهیا ایستاده تمام یا نشسته تمام میکرد وقرات نشسته
پس از آن می ایستاد برکوع وسجود میکرد وهمچنان نبود که قرات ایستاده کند پس از آن نشسته
وبرکوع وسجود رود وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین
وبود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگذارد دو رکعت که سنت فجر باشد رواه مسلم
وزاد ابو داود وزیاده کرده است ابو داود واین عبارت را ثم یخرج فیصلی بالناس صلوة
الفجر بعد بیرون می آمد پس میگذارد بمردم نماز فجر را وعن عائشة قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم
علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه گفت عائشه نبود آنحضرت بر چیزی از نوافل سخت تر از روی
محافظت ومداومت می نمود بر دو رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از
بس سنتها موکدتر بود چنانکه در سفر وحضر از ترک نکردی ودر کتب فقه مذکور است که درست
نیست گذاردن آن نشسته بی عذر وعنها قالت قال رسول الله
وهم از عائشه روایت است که گفت گفته پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها دو رکعت سنت فجر بهتر است ازین عالم سفلی وهرچه
در وی است از متاع آن واگر چه آنرا در راه خدا صرف کنند ودر فضیلت ذکر آمده است که بهتر است
شما را از انفاق ذهب وفضه ودرین معنی بهتری راست ودرست می آید که انفاق در راه
خدا بهست ولیکن سنت فجر بهتر از انست واما شاهد بیان که بدان محل کند ودر راه دین صرف
نماید اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از آن گویند وتوجیهش آن میکنند که این بزعم واعتقاد اهل
دنیاست که متاع دنیا بسیار اند پس فرمود بر تقدیری که آن بد باشد چنانکه شما گمان می برید این
عبادة بهتر از انست رواه مسلم وگفته اند قوی واوکد سنن سنت فجر است
پس سنت مغرب وبعد از وی سنت ظهر وبعد از آن سنت عشا وبعد از همه سنت پیش از
ظهر وبعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه کذا ذکر الشیخ
وعن عبد الله بن مغفل بضم میم وفتح فا شده وبعد از عین صحابیست از اصحاب شجره
سکونت کرد مدینه را پس از آن بصره وحسن بصری وغیر وی شنیده اند از وی حدیث قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت پیش از

نماز نگذاردیم

چهار بگزار فرمود قال ع انی لمن شاء و گفت در بار سیوم لمن شاء یعنی امر کرده و گفت ام این را برای
کسی که بخواهد کراهیت آن که تجعلها الناس سنة متعلق بقیة شمخ بن را از جهة مکروه پنداشتن آنکه
بلکه این نماز را هم دم سنت موکده و شریعت لازم ستره غایت آنکه مستحب کرد اینده ام از
تا هر که خواهد ثواب آن دریابد بگزارد و اکثر سلف و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقها
بر خلاف این اند و کلام برین در باب فضل اول آن گذشت در شرح حدیث بین کل اذانین
صلوة و در فصل ثالث نیز دران حدیث باید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من کان منکم کسی که هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس باید که بگزارد چهار رکعت رواه مسلم
وفی اخری له و در روایت دیگر مر مسلم را اینچنین آمده کسی چون بگزارد یکی از شما جمعه پس باید که
بگزارد چهار رکعت قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا چون
بگزارد یکی از شما جمعه پس باید که بگزارد بعد از وی چهار رکعت را در حدیث ابن عمر گذشت
که میگزارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت در فصل ثالث از عطا از ابن عمر باید که شش رکعت
میگزارد و تحقیق این مقام در باب الجمعة ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ام حبیبة قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها
بعدها محافظت کند و مداومت نماید چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از وی
حرمه الله علی النار حرام کرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجة و در بعضی روایات آمده است که بگزارد از ایشان را بر سلام و سخن درست کرانها را
رکعتین هست اند یا وراء آن والظاهر الثانی وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت پیش از نماز پیشین که نیست
در آنها سلام دادن گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و مرسند بصعود قبول
نازل میکرد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول رواه ابو داود وابن ماجة
در اینجا نیز اختلاف است که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نماز نیز دیگر است
مستقل که گذارده شود در وقت نابیده شود از اصلوة فی الزوال پس انها که قایل اند
بانکه راتبه قبل از ظهر دو رکعت است حرم دارند این و آنها که قایلند باربع نزد در آن و ثبوت
این فضیلت منافاة ندارد به بودن از روایت و مختار انست که غیر روایت اند وعن
عبد الله بن السائب صحابیست خوانده قرآن ابی بن کعب وگرفت از
وی مجاهد و اهل مکه و عبد الله بن السائب تابعی هم هست و ظاهر انست که مراد اینجا صحابیست
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت که

بگزارد

بگذارد چهار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر و گفت آنحضرت این ساعتی است که
گشاده میشود درهای آسمان پس دوست میدارم که بالا رود برای من درین ساعت
عمل نیک رواه الترمذی از این حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت و قبولیت
هر عمل نیک که در وقت بکنند مقبولست و چون وقت نماز است که افضل اعمالست نماز کرده
از آن افضل باشد و حدیث اول که فرمود گشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان
نیز محمول برین معنی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای مردی را که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در
عبارة رحم الله اشارتست باستحباب آن رواه احمد والترمذی وابو داود وقال گفته است ترمذی
هذا حدیث حسن غریب وابن خزیمة وابن خزیمة وابن حبان در صحیحین خود از او روایت کرده وابن حبان
تصحیح نموده است وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع
روایتیست از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت که بگذارد پیش از نماز عصر چهار
رکعت یفصل بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمومنین جدائی
کرد میان این چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنها که تابع ایشان اند در جود
وورد کار از مسلمانان و مومنان یعنی سلام که در نماز میدهند بنیت فرشتگان و حاضران جماعت
میکند رواه الترمذی از اینجا معلوم میشود
که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگذارند مستحب است و بعضی اربع قبل الظهر را نیز
بران قیاس کنند و بعضی گفته که مراد به تسلیم اینجا تشهد است نام کرد او را تسلیم بجهة اشتمال
وی بران وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر رکعتین
و هم از علی رضی الله عنه روایت آنحضرت میگذارد پیش از عصر دو رکعت درست عمر روایت
آمده است چهار و مصلی مخیرست و دران چهار افضل است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات کسی که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت که سخن نکند
در میان آنها بدی یعنی سخن بد که دران ایمنی باشد نکوید و بذکر و تسبیح مشغول باشد عدلن
له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت
برای مصلی بعبادة دوازده سال هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
لا نعرفه الا من حدیث عمر بن ابی خثعم وسمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر
الحدیث و گفت ترمذی شنیدم بخاری را میگفت که عمر بن خثعم منکر الحدیث است منکر شدم
معلوم شد وضعیف کرده اینرا بخاری و او اینجاست و دیران الاعتدال گفته است که عمر بن

رکعات

ترمذی این حدیث غریب است ای شناسیم
حدیث عمر بن خثعم

وضعیف کرده

بعد السنین ابی مسلم روایت روایت نیست ذکر وی نا بر سبیل قدح و انکار روایت کرده است
وی از یحیی از ابی سلمه از ابی هریره من صلی بعد المغرب الحدیث و مردم این شش را صلوة الاوابین
گویند و در حدیث این نام یافته نشده است در باب صلوة الضحی چنانکه در کتاب شمائل آمده و عن عائشة
قالت قال رسول الله صلعم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة کسی که بگذارد در مغرب بیست رکعت بنا کند خدا
تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی اما بطریق
تعلیق کرده و در بعضی شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسند و محدثان از تضعیف
گفته اند که در اسنادش یعقوب بن الولید است و وی کذب و وضاعت چنانکه امام احمد و غیر
ایشان گفته اند والله اعلم وعنها قالت ما صلی رسول الله
و هم از عائشه روایتست که گفت نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط
نماز عشا را هرگز فدخل علی پس در آمد بر من الا صلی اربع رکعات او ست رکعات
مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت یعنی مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده و بعضی روایات
چهار نیز آمده اما شش رکعت جز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعضی حواشی گفته
که مراد بعشا اینجا مغربست و گویا باعث برین قول حدیث ترمذی است که در باب شش رکعت
بعد مغرب آمده باز دو در ان که انها را رکعتین سنت باو رای آن فافهم اما استحباب چهار رکعت
پیش از عشا چنانکه در کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر نه در آمده و اهل حرمین میگذارند ملکی
شناسند از اکذا فی سفر السعادة رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ادبار النجوم الرکعتان
قبل الفجر و ادبار السجود الرکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبیح ادبار النجوم بکسر همزه که در قران مجید در آخر سوره طور واقع
واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبت کواکب میگذارند و به تسبیح ادبار
السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده سنت مغرب مراد است و بسجود فریضه مغرب رواه
الترمذی و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد بادبار سجود نوافلست که بعد از مکتوب
گذارده میشود و بعضی گفته اند وتر بعد از عشا و گفته که ادبار در سوره ق جمع دبر و نافع و ابن کثیر
و خلف و حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده شده است قرا
نا ذه **الفصل الثالث** عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال
روایتست از امیر المؤمنین عمر که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر
بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و نفل زوال را تحسب بمثلهن فی صلوة السحر حساب کرده
میشوند و برداشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در صلوة سحر گذارده شوند که وقت
شهود و فضل عظیم است یعنی نماز گذاردن درین وقت مشابه نماز گذاردن در وقت سحر است

وطیبی سحر از سنت و فرض حمل کرده و شک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما
بعدش باعث بر حمل نماز تهجد اربع رکعت است و صلوة مبشر از انست و در سفر السعادة آورده که عبد الله
بن مسعود میگذارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری میکند مانند خود را
از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست
کما قرر فی موضعه و با این حدیث ابن مسعود بحمل صلوة سحر بر قیام لیل استثنای نتوان یافت و
ظاهر انست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد و بعضی مشایخ گفته اند که نکته
در تشبیه ان باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که ثلث دوم شب وقت نزول
رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول میکند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه اظهر
و اشهر بوده نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخته بعد از ان اشارت فرموده بفضیلت
وقت زوال بقول خود و ما من شیء الا و هو یسبح الله تلک الساعة و نیست هیچ چیز
مگر آنکه وی پاکی یاد میکند خدا را در ان ساعت ثم قرا بلکه خواند آنحضرت
برای ترغیب نماز درین وقت این آیة را یتفیؤ ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله و هم داخرون میل
میکند و میگردد سایهای آن از جانب راست و چپ سجده در حالتی که سجده کننده اند مر خدا را و اول آیت
اینست که او لم یروا الی ما خلق الله من شیء ایا نمی بینند و نظر نمیکنند بدیشان که تسلیم و انقیاد می
نمایند مر پروردگار را و عبادت میکنند مر او را انبوه مخلوقات که مر او را سایه هاست میل کننده
و بر گردنده از اول و شمائل ایشان کنند و حقیر و خوار شوند مراد به سجده انقیاد و استسلام است
خواه بطبع بود یا باختیار و همه منقاد امر اراده وی اویند در هر چه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی
شانه رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلعم رکعتین
گفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیه
و فی روایة للبخاری قالت و الذی ذهب به ما ترکهما و در روایتی مر بخاری را همچنین آمده که گفت
عائشه سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد
خدا را و رفت بآن عالم در باب اوقات منهی سخن درین گذشت محمل آنکه بعضی میگویند که این
دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال وا قران فوت شده بود که آلان قضا کرد و عادت
شریف چنان بود که چون عملی کردی بران مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست
و بعضی گفته اند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان وی و این نیز بعید است زیرا که
ظاهر انحدیث انست که گذاردن اینها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گذاردن دو رکعت
بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست بعضی از اصحاب میگذاردند پیش

امر کرد ایشان را بدان و نهی کرد از آن چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند که در احادیث بطرق
متعدده آمده که این دو رکعت را بعد عصر بود و بسببی عارض شد و با لجمله اخبار و آثار در نهی از
صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور بر آنند پس است که گفته شود گذاردن دو رکعت بعد از
عصر از مخصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم کذا ذکره بعض المتأخرین والله اعلم وعن
وعن المختار بن فلفل بضم فا ین و سکون لام اول مخزومی کوفی تابعی ثقه شنیده از انس
و شنیده از وی ثوری وغیره قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر
گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گذاردن بعد از عصر فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة
بعد العصر پس گفت انس بود عمر میزد دستهای کسی را که عقد می بست این نماز را و بر
میداشت دستها را از تکبیر یعنی منع میکرد از آن وکنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة و بودیم ما که میگذاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از فرو شدن
آفتاب پیش از گذاردن نماز مغرب فقلت له اکان رسول الله مختار میگوید پس گفتم مر المغرب ۲
انس را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلیهما که میگذارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب
پیش از نماز مغرب قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا گفت انس بود آنحضرت که میدید ما را که منهما ۲
میگذاردیم این دو رکعت را پس امر نمیکرد ما را و نهی نمیکرد آنحضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت
شد رواه مسلم اینجا گفته اند که عمر رضی الله عنه از قول عایشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله
علیه و سلم واقف نبوده و نه از قول انس کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که سبب
ضرب عمر مردم را از صلوة بعد از عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بنا بر آن مکروه است
و این مذهب عمر است و مذهب عمر وی کراهت مطلقا و بالجمله مسئله کراهت نماز بعد از عصر و صحت
آن خالی از اختلاف و اضطرابی نیست والله اعلم وعن انس قال کنا بالمدینة گفت انس بودیم ما به مدینه
پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را ابتدروا السواری که شتافتند و قصد
صحابه نبوی ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها فرکعوا رکعتین پس میگذاردند
دو رکعت احتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا اگر مردی غریب مسافر هر آینه می درآید مسجد را
فیحسب ان الصلوة قد صلیت پس گمان می برد آن مرد غریب که نماز فرض بتحقیق گذارده شده
است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگذارند من کثرة من یصلیهما
از بسیاری کسان که میگذارد مر این نماز را گویا ایشان نهی از صلوة قبل الغروب فهمیده
نه بعد آن رواه مسلم وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبدالله تابعی مفتی اهل
مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود

می نشاند ابن حبان او را از ثقات ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و
سکون قاف بن عامر جهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم
پس گفتم آیا تعجب کنم و در عجب بیندازم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورد
یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب میگذارد دو رکعت پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا
کنا نفعله علی عهد رسول الله گفت عقبه بدرستی بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا
اکنون و چه میکنی قال الشغل بضم شین گفت باز میدارد کارهای دیگر و دیر سنت مؤکده نیست و نو
وی گفته است که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث صحیحه صریحه در آن رواه البخاری
وعن کعب بن عجرة بضم عین و فتح جیم صحابی است از اصحاب شجره و احوال وی در سوانح دیگر نوشته
شده قال ان النبی صلعم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد مسجد بنی عبد اشهل که نام
قبیله ایست پس بگذارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوتهم راهم یسبحون بعدها پس هرگاه
که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را که نماز نفل میگذارند که مراد بوی
سنت مغربست بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی
سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانه هاست که در خانه ها باید گذارد نه در مسجد رواه ابو داود و
فی روایة الترمذی قام ایستادند مردم در حالتی که نماز نفل میگذارند پس گفت پیغمبر خدا لازم گیرید این
نماز را در خانه ها مراد آنکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود عمل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مگر بسببی یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگذارده و بعضی از
علما گفته اند که سنت مغرب را در مسجد گذاردن بدعت است واقع نشود و بعضی گفته اند که عاصی
میشود از جهت مخالفت امر که ظاهر شن در وجوب است و جمهور بر آنند که امر برای استحباب
و در بیان آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گذارد
اگر میترسد که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گذاردن پس
در مسجد بگذارد و اگر این هم میسر نگردد در مسجد بر وجهی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است
و اگر امام در مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است و اگر امام در
مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر مسجد یکی است که داخل و خارج ندارد به پهلوی
ستونی یا در گوشه بگذارد وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلعم یطیل القراءة فی گفت ابن عباس الرکعتین بعد المغرب ۲
بود آنحضرت دراز میکرد قراءة را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا اگر جدا شدند مردم که
در مسجد بودند نماز بگذارد یعنی بیرون بروند رواه ابو داود و این حدیث نوع اشعاری دارد

که از او در مسجد میگذارد پس محمول بر عذری که و سببی خواهد بود مانع آمده باشد از دخول بیت و
احتمال دارد که در خانه گذارده باشد و ابن عباس از او دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان جز دیواری نبود و در دیواری دریچهای بود بجانب مسجد کذا قالوا
و نیز ظاهر است که این تطویل قراءة در سنت مغرب در بعضی احیان بوده باشد زیرا که ثابت شده
است که آنحضرت درین دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده (ن) مکحول
یبلغ به ان رسول الله صلعم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم روایت از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین
و کبار و ثقات ایشان است میرساند این حدیث را بحضرت و رفع میکند از آنکه آنحضرت گفت کسی که
بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت و فی روایة اربع رکعات در روایتی آمده که رکعتین م
بگذارد چهار رکعت رفعت صلوته فی علیین برداشته شود نماز او در
علیین که مقامی است بالای هفتم آسمان و بعضی گویند که نام آسمان هفتم است و گفته اند که نام دیوان
ملائکه است برداشته میشود بآن اعمال صالحان و بعضی گویند مراد اکرم و اشرف و اقرب مراتب
است بجناب عزة حق جل و علا مرسلا روایت کرده است مکحول بطریق ارسال و بود وی
رضی الله عنه کثیر الارسال حذیفة نحوه روایت کرده شده است از حذیفه که از
صحابه است مانند این حدیث و زاده و زیاده کرده است حذیفه این عبارت را که فکان یقول عجلوا
الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت حضرت که شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب اند
و متصل اند بفرض بگذارید فانهما ترفعان مع زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض المکتوبة
زودتر بگذارید بی فاصله تا ملائکه که برداشته اعمال اند منتظر نباشند و ظاهر است که قراءة دعای که با
ذکر بعدیت رسیده است در دوان بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن بعد از
رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست و سابق در باب ذکر بعد از صلوة مثل این سخن
گذشته است لیکن در دل میخلد که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده پس
در خانه دور نباشد محل استعجال چکار کند در اینجا دو وجه است و ظاهر است که بیت اختیار
کند که تاکید در وی بسیار است والله اعلم رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را
رزین و روی البیهقی الزیادة عنه نحوها و روایت کرد همین زیادة را از حذیفه مانند آن فی شعب
الایمان وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است گفت
که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابیست
یسأله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوة در حالی که سوال میکند عمر با نافع سائب را از چیزی که دید
او را از سائب معاویه و نهی کرد او را از آن در نماز فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة م

گذاردم

گذاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده شود در جلو گویند که از اوامرا از فقرا یعنی
کوشک فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس برخاستم در آنجا که بودم پس هرگاه در آمد معاویه بخانه خود فرستاد کس
بسوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز مگرد باین فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل گزاردن
در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة چون بگذاری تو جمعه را پس وصل مکن از آن نماز را حتی تکلم او
تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آیی فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا
بذلک امر کرده است ما را بآن ان لا توصل بصلوة حتی نتکلم او نخرج جز این نیست
که وصل نکنیم نماز را بنمازی دیگر یا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و در بعضی نسخ صلوة نیست پس
ظاهر عبارة این باشد که وصل نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم رواه مسلم وعن عطاء
نام چندکس است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود در بن عمر که چون میگذارد نماز
جمعه را بمکه پیش میرفت از جایی که میگذارد در وی جمعه پس همین از مکانی بمکانی موجب فضل
بود و بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه فصلی رکعتین پس میگذارد ثم یتقدم م | این مکان تر فضیلت ارجاع
دو رکعت ثم یتقدم پس پیش میرفت پس میگذارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد
که بعد از نماز جمعه میگذارد و در مکه چنین میکرد و اذا کان بالمدینة صلی الجمعة
ثم رجع الی بیته و چون می بود بمدینه میگذارد جمعه را پس بر میگشت بسوی خانه خود
فصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت و لم یصل فی المسجد و نمیگذارد در مسجد پس گفته شد ابن عمر را که چرا در خانه
گذارد نه در مسجد فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم یفعل میکرد اینرا رواه ابوداود گفته اند شاید که فرق میان
مکه و مدینه آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنه در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان
و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و
اما زیاده صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعف ثواب حرم است و ترمذی از امیر
المومنین علی رضی الله عنه آورده که وی امر میکرد به دو رکعت بعد از جمعه و پس بعد وی بچهار
و مولف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی روایة الترمذی قال رأیت
ابن عمر صلی الله بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت دیدم ابن عمر را که گذارد بعد از
جمعه دو رکعت پیش گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المومنین علی آورده و سنت
نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش تحت چهار بعد از وی دو و این حکم نماز
بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة نیز ثابت است و بعضی از محدثین از آن انکار کرده و مبالغه
نموده اند و بعضی گفته اند که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس بر ظهر نموده

۲۱۵

وانجاست سنت بعباس جابر بنابر کذا قیل وصحیح انست کرست قبل الجمع ثابت است وکلام دروی
طویلست ودر شرح سفر السعادة ازان ذکر کرده ایم فانظر ثمه باب الصلوة اللیل
بدانکه در نماز شب از انحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلف آمده در هر وقتی بنوعی گذارده و
متعدد مختلف است دران همه نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد واکثر روایات متعدده همه نوعی از ان
زیاد وفق واشبه باشد سیزده ویازده و نه وهفت آمده وبعضی علما پنج نیز گفته اند واز سیزده اکثر
نبود پس بعضی با سنت فجر گفته وبعضی بی آن واین اصح وصوابست وگاهی وتر یک رکعت کرده
وگاهی سه رکعت ودر بعضی روایات عدد نیز داخل آن شمرده ودر بعضی خارج ودر بعضی اطلاق
کرده وتر را بر یک رکعت ودر بعضی بر سه وپنج وهفت ودر بعضی روایات تمام نماز شب را
وتر گفته چنانکه ام سلمه آمده که بود انحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت وچون ضعف بری غلبه یافت
کرد بهفت ودر حدیث آمده وتر کنید ای اهل قران ومراد بدان نماز شب داشته ووجه سنت
که نماز شب بعضی وتر بدان وتر میکرد نماز وروزه بعضی نماز مغرب وتر میکرد ووارد شده است که
نماز مغرب وتر روز است وکلام در انکه نماز تهجد بر انحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا نه
است بعد از ان منسوخ شد مشهورست ومختار انست از اصحاب منسوخ شد وبر انحضرت
باقی ماند تا امر عمر وقد ذکر فی موضعه الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة روایتست از
عائشه که گفت بود انحضرت که میگذارد در میان فارغ شدن انحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده
رکعت را یسلم من رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت ویوتر بواحدة ووتر
میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة پس سجده میکرد از ان وتر بمقدار آنکه
بخواند یکی از شما پنجاه آیة قبل ان یرفع راسه پیش از انکه بردارد انحضرت سر خود را در شرح
ابن حجر گفته توجیهاة کرده اند ظاهر انست که مراد انست که سجده از سجدات وتر را یا همه سجدها
او را طویل القدر که کسی پنجاه آیه از وی ونو توفیق صدور عبادة در جواز سجده منفرده
خارج صلوة خلافست چنانکه در باب سجده شکر بیاید اما انچه واقع شده است عمل بران در
بعضی بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند بکیفیت معروف واقع شده است عمل فصل ان در
بعضی روایات فقیه ضعیف موجب اصلی ندارد واز اخبار وآثار وارد شده است بان
روایت فقیه مختار وعمل نیست بران در حرمین شریفین بلکه در سایر دیار عرب وحدیثی درین
باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بران بوضع وآثار ووضع بران لائح است وز فتوی
نیز یکی از ائمه مذاهب اربعه نیست وبنا باستحباب آن واکثر حنفیه دیار عرب اندیشه نا نند

وبعضی

وبعضی نقل میکنند کراهت آنرا کذا قالوا فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر
ودر اکثر روایات سکت بتا فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش شد مؤذن
از نماز فجر وبعضی سکب بباء موحده نیز روایت کرده اند از سکب یعنی ریختن واین نیز راجع بمعنی
سکوتست یعنی چون بریخت مؤذن را در گوشها وتبین له الفجر ظاهر شد
مر انحضرت را طلوع فجر از اثر رشت با انکه انحضرت اکتفا میکرد در اوای سنت فجر باذان شاید که حفظ
کرده باشند ودر شب گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را قام فرکع رکعتین خفیفتین
می ایستاد انحضرت پس میگذارد دو رکعت سبک چنانکه در سنت آمده است وقل یا ایها الکافرون
وقل هو الله احد دران میخواند ثم اضطجع علی شقه الایمن پس میخفت بر پهلوی راست شرح
این باب بکم خفی یاتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد اورا بجهت اقامت نماز واعلام می نمود بحضور
جماعت فیخرج پس بیرون می آمد انحضرت متفق علیه وعنها گفت عائشه بود انحضرت چون میگذارد
سنت فجر فان کنت مستیقظة حدثنی پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من والا
اضطجع واگر نه می خفت رواه مسلم وبخاری نیز در باب الحدیث بعد روایت کرده واز این حدیث جواز
تکلم بعد سنت فجر معلوم شد وترمذی برای تکلم بعد سنت الفجر بابی عقد کرده وحدیث از عائشه
درین باب آورده ولفظه اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له الی حاجة کلمنی والا خرج وگفته هذا حدیث حسن صحیح
وگفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وغیر هم کلام بعد از طلوع
فجر تا گذاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان وهمین است
قول احمد واسحاق انتهی وتکلم انحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه قال
کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است بدان وفرضا اگر ازین قبیل باشد نیز مبطل سنت وموجب
اعاده نیست یا رب مگر بجهت شده کراهت درین تکلم بر توقت احتیاط وتکمیلا وعنها
قالت کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر
چون میگذارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن خواب میکرد بپهلوی
راست متفق علیه بدانکه کلام درینحدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم
اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر انکه بعضی شرط
صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل کردد فرض وبعضی جماعت بکراهت از رفته واز ائمه ثلث
شمرده بوشیده نماند که قول بوجوبی او بدعت بعد است از جهت ورود احادیث صحیحه در آن
پس باکو نیز بود وبعد از ان منسوخ گشت یا از خصایص انحضرت دارند صلی الله علیه وسلم
یا حمل کنند بر بودن بقصد استراحت نه بروجه تعبد وهمچنین قول بوجوب نیز بعید است از

رکعتی الفجر ودر باب سنن بجهت بعد از کر
لا الصلوة

عائشه کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر

جهة اختلاف روایات در وی و در بعضی روایات ذکر اضطجاع نیامده پس قول مختار آن
باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد
و رفع ثقل و تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و
سلم نیز ازین قبیل بود و امام مالک منکر این است و اما مانع عادت کردن اضطجاع بر شق ایمن بود و
جمیع احوال و گفته اند که حکمت در سنت کردن آن استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که
صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر تکیه قرار میگیرد قلب و غالب می استراحت و
مستغرق میگردد و نوم بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب متعلق میماند پس غالب نمیشود
استراحت و مستغرق نمیگردد و نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق
ایسر قرار داده اند زیرا که طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت توجه حرارت غریزیه بداخل
بدن است و در حالت نوم هر چند نوم غالب تر و عمیق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافرتر و صاحب
شرع اختیار کرده نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تیسر قیام لیل و لازم است
این را تقلیل طعام بعد از آن بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و
سلم نوم میکرد و درین اضطجاع که بعد از رکعتی فجر میکرد و باشنیده میشد آواز خواب بعد از آن برمیخاست
و بنماز میرفت بی آنکه وضوئی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عینای
و لا ینام قلبی و بعضی گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اوقات در قصه
لیلة التعریس کلامی باتمام گذشت فتذکر و عنها قالت کان النبی صلعم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة
گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد در شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده
رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتا الفجر و از جمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی
سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت سنت نیز داخل آن شمرده اند از جهت قرب و اتصال و
آن بدان و اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر
السعادة گفته است که صواب آنست که یازده رکعت و رای رکعتین فجر بود یا سیزده و خلاف در
رواه مسلم و عن مسروق قال سالت عائشة عن صلوة مسروق که از مشاهیر تابعین است و از اجله
و کبار دیده بود نماز آنحضرت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت
در شب فقالت پس گفت عائشه سبع و تسع و نماز آنحضرت در شب گاهی یازده سوی رکعتی
الفجر و رای دو رکعت سنت فجر ظاهر آنست که این متعلق باحدی عشرة است و در
وی اشارتست بآنکه سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری و عن عائشة قالت کان النبی صلعم
اذا قام من اللیل بود آنحضرت چون برمیخاست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین

اغاز

آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگذارد
و تخفیف در وی مستحب است و در روایات بتخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم و عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا قام احدکم گفت آنحضرت چون برخیزد از شما از شب پس باید که
شروع کند بدو رکعت سبک رواه مسلم و عن ابن عباس قال بت عند خالتی گفت ابن عباس که شب
کردم نزد خاله خود که ام المؤمنین میمونه است شبی و بودی وی رضی الله عنها دران زمان
خود و النبی صلی الله علیه و سلم عندها و بود آنحضرت نزد میمونه در نوبت فتحدث
رسول الله صلعم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی در اینجا دلیلست
بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتی باشد و دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد
پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث پس هنگامی که باقی ماند ثلث آخر از شب او بعضه یا باقی ماند
بعضی از ثلث آخر که سدس آخر باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه
کرد بسوی آسمان پس خواند این آیات ان فی خلق السموات تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره
ماند خواند و در بعضی روایات پنج آیة تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیات بعد از
ایستادن و نظر کردن باسمان و در بعضی روایات نیز مسواک کردن نیز آمده است ثم قام الی
القربة بعد از آن ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آب که در آنجا
بود و قربة بکسر قاف و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بگشاد بند مشک را و
شناق بکسر شین و تخفیف نون و ثاق در آخر رشته یا دوال که بدان دهن مشک بندند
ثم صب فی الجفنة پس ریخت آب از مشک در کاسه و جفنة بفتح جیم و سکون فا و
نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوء احسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوی نیک میان دو
وضو یعنی متوسط میان اسراف نه بسیار آب ریخت که بحد اسراف کشد و نه چندان کم که
اعضا تازه و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر و قد ابلغ بسیاری نکرد در ریختن و تحقیق رسانید
آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد
در نماز و ایستاد بنماز فقمت و توضأت فقمت عن یساره پس برخاستم
من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت فاخذ باذنی
فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاد و بجانب راست خود فتتامت صلوته
ثلث عشرة رکعة پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده رکعت با وتر خواهد بود
و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس این مخالف بحدیث عائشه که گفت
رکعتان فجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که آنحضرت در شب مختلف بود گاهی

میمونه لیلة

اللیل الاخر

چنان خواهد بود وکاهی چنین ومدار وقطع احادیث نماز شب حدیث عایشه وابن عباس
است ثم اضطجع وبعد از گذاردن سیزده رکعت نماز شب جسد بر پهلو فنام
پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دم زد چنانکه در خواب می باشد وکان اذا نام نفخ چون بخواب رفتی و
بر دم میکرد واو آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده میشد واین علامت کمال تمکن نفس و
سلامت وی از شده وحلقای جسمانی است فآذنه بلال بالصلوة پس اعلام کرد اورا
بلال بنماز رسیدن وقت معتاد وحضور مردم وجمع شدن ایشان در مسجد واین اعلام
دیگر بود از بلال ورای اذان در وقتی که تا صرفی راه می یافت واستدادی میشد در خواب
فصلی پس برخاست آنحضرت از خواب وگذارد نماز سنت ولم یتوضأ ووضو نکرد
بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوء آنحضرت را چنانکه معلوم شد وکان فی دعائه بود در دعا
آنحضرت که میان سنت فجر وفرض وی میخواند وعمل اکثر مشایخ بر اینست وخواندن این دعا بعد از
تهجد نیز آمده است ودر این حدیث نیز ممکن است حمل بر آن وآن دعا طویل میگویند وشیخ امام
شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم کسی را که مواظبت نموده باشد
بر این دعا مگر آنکه نزد وی برکتی ونوری انتهی است واین در آن است ودر آخر وی این کلمات
اللهم اجعل فی قلبی نورا خداوندا بکن وبگردان در دل من نوری وفی بصری نورا وبگردان
در بینائی من نوری وفی سمعی نورا بگردان در شنوائی من نوری وعن یمینی نورا وبگردان
در جانب راست من نوری وعن یساری نورا وبگردان در جانب چپ من نوری وفوقی نورا
وبگردان بر بالای من نوری وتحتی نورا وبگردان در زیر من نوری وبگردان پیش من نوری وخلفی
نورا وپس من نوری تا از شش جهت نور ایمان ویقین وشهود در گیرد وتمام وجود
مرا نورانی بلکه فانی گرداند واجعل لی نورا وبگردان وپیدا کن برای من نوری بیرون از دایره
حواس وجهات وزاد بعضهم وفی لسانی نورا وزیادت کرده اند بعضی از راویان این کلم فی لسانی نورا وپیدا
کن در زبان من نوری تا دیگران اراده اقتباس انوار شهود واستفاضه اسرار وجود نمایند بر بیان
نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام تعبیر تمام باشد بنور وحی والهام بی شوب وشبهه الکاذ
وهم براه راست هدایت کنی وذکر کرده است وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری وچون
وموی در روی دیو است او گفت یعنی واجعل فی عصبی نورا وبگردان در نفس من که عبارت از روح
حیوانی برزخ است در میان روح وجسم متوسط در نور ولطافت وظلمت وکثافت تا بنور
احکام روحانیت متصف گردد وجهت نورانیت غالب آید وهرچیز طاعت زاید چنانکه گفت

وامامی نورا

لسان نورا

واعظم لی نورا وعظیم ... وبزرگ گردان برای من نور وفی اخری لمسلم
ودر روایتی مر مسلم را نیز آمده اللهم اعظم لی نورا خداوندا بده مرا نور واین مجمل تمام تفصیلات
مذکورات است یعنی از نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر وباطن وجسم وروح وبزر
وجنس وپس وچپ وراست مرا فرا گیرد تا چنان شوم که گفته است ع از درون وهم برون وی
برون مانده گرفتی درون وبرون را وچون نور اسم خاص الهی ومصداق ذات مقدس
اوست در روشنی حاصل این دعا را مصراع را خوانده است ع سر تا بپایم فدای سر تا پایت
ای الکل منی محیط وعنه از رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابن عباس است وظاهر
انست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت وآنحضرت صلی الله علیه وسلم
نیز خواب کرد فاستیقظ پس بیدار شد آنحضرت فتسوک وتوضأ پس سواک
کرد ووضو ساخت وهو یقول وحال آنکه وی میگوید میخواند این آیات را ان فی خلق السموات
والارض حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را ثم قام پس ایستاد برای نماز فصلی رکعتین پس
گذارد دو رکعت اطال فیهما القیام والرکوع والسجود دراز کرد در این دو رکعت قیام را ورکوع
وسجود را ثم انصرف فنام حتی نفخ پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم زد ثم فعل ذلک
ثلث مرات پس کرد این را سه بار ست رکعات با مجموع آن شش رکعت شد کل ذلک یستاک و
یتوضأ ویقرأ هؤلاء الآیات در هر بار از آن سواک میکرد ووضو میساخت ومیخواند این آیات را ثم
اوتر بثلاث بعد از آن وتر کرد به سه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل است بر فرضیت وتر سه رکعت
ودر بسیاری از روایات وتر یک رکعت آمده وشافعیه مبالغه کرده اند در قول بثلاث وحال آنکه
احادیث وآثار صحیح در آن در آمده وحق آنست که ایتار به سه رکعت فرمود ویک رکعت واحده مختلف
فیه است میان علما از صحابه ومن بعدهم هر دو مشروعست چنانکه در باب وتر بیاید واین اختلاف
در اولی وافضل است والا خلاف نیست هیچ کسی را در یک رکعت وعن زید بن خالد
الجهنی بضم جیم وفتح ها انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة روایت است از زید بن
خالد که از مشاهیر صحابه است روایت کرد از آنحضرت واز عایشه وابی طلحه وروایت کرد از وی ابوسلمه
وعطا بن یسار وغیر ایشان مات بالکوفه سنه ثمان وسبعین که وی با خود گفت هر آینه نگاه کنم نماز
بگذارم نماز آنحضرت را امشب که چگونه میگذارد فصلی رکعتین خفیفتین پس رفت باین قصد پس
ودید گذارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین بعد از آن بگذارد
دو رکعت دراز دراز یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت
فرود واین دو رکعت بود که پیش گذارد ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین

بسر گذارد دو رکعت بهمین صفت کردن دو رکعت بر

وبما دون اللتین قبلهما این پنج رکعت شد باین ترتیب که هر دو رکعت نسبت بما قبل کوتاه تر گردد و کان تقدم
بود فذلک ثلث عشرة رکعة پس این سیزده رکعت است اگر دو رکعت حقیقت را داخل این نماز دانیم
پس این مبنی است بر اعتبار بعد رکعت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما الخ
مراد یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و آن دو رکعت نخستین که
در غایت طول گذارده رکعت کرد و هکذا فی صحیح مسلم و همچنین است در صحیح مسلم و افراده
من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی ذکر کرده
بر قسم احادیث است یکی متفق علیه که بخاری و مسلم و منفرد است وی بروایت آن سیوم مراو
مسلم بروایت آن بخاری از روایت کرده پس این عبارة در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده
است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داود
در جامع الاصول که جمع میان صحاح کرده است و این کلام بار بسیار مبالغه است از مؤلف رحمه الله صاحب
مصابیح این قول را سه بار ذکر کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعضی شراح توجیه کرده اند که
طویلتین طویلتین بار محمول است بر شش رکعت خفیفتین متغایر جنید و ترک رکعت است پس مجموع
باین توجیه سیزده رکعت باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر آنست که تکریر طویلتین برای تاکید
و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما بدن رسول الله صلی الله
علیه وسلم وثقل هرگاه که مسن و معمر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گران شد بدن مبارک
وی بجهت ضعف پیری کان اکثر صلوته جالسا بود بیشتر نماز شب وی مطلق نوافل نشسته
متفق علیه بدانکه در حدیث تخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند از بدانت یعنی فربهی
تن داری و بفتح وتشدید آن نیز روایت است از تبدین یعنی کبر سن و بعضی این روایت را ترجیح
برداشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم معتدل الخلق متماسک البدن گفته اند
و بمعنی وی منافی آنست و بعضی ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت
دیگر آمده است فلما اسن واخذه اللحم واخذه اللحم بوجه اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک بدن نیست
والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناختم سورتهای که نظیر و مثل یکدیگرند در قدر
وطول و قصر که نزدیکی یکدیگر آنحضرت میان آن سورتها ذکر عشرین سورة من اول المفصل و معنی مفصل
در باب القراءة معلوم شده که بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است تا آخر اما این سوره که
نظایر یکدیگرند علی تالیف ابن مسعود در تالیف ابن مسعود یعنی مصحف را که گرد آورده بود و بعضی
صحابه قرآن را موافق بعضی اوامر و مصالح ترتیبی داده بودند چنانکه ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود

و اگر داخل دارند اعتبار رکعت باشد و اول
الطهور است زیرا که آن برای وضوء است نه نماز
نسخ رواه مسلم و کفر هم

[illegible]

[illegible]

میگویند

میگویند که امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از آن معلوم
شد اما بعد از آن که ثابت شد که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز مرسلست و جبرئیل در وقت انزال
گفت که این سوره بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و
اجماع نیز بر آن انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق نوشته شد دیگر محل خلاف و جای اشتباه
نماند و اقران که آنحضرت میان نظایر میکرد و اینچنین میکرد که قراءة میکرد دو سوره را فی رکعة دو سوره را در یک
رکعت آخر این اقران بیست سوره این دو سوره بود حم الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره
را ذکر کرده و ترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده والله اعلم متفق علیه الفصل الثالث عن حذیفة
انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل روایت است از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز می
گذارد در نماز از شب فکان یقول الله اکبر ثلثا پس بود آنحضرت که میگفت الله اکبر سه بار و میگفت
ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة ملکوت مبالغه ملک است و جبروت مبالغه جبر است یعنی قهر و
غلبه و این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رغبوت و کبریا و عظمت بمعنی نزدیک اند
و اگر یکی را بر ذات حمل کنند و دیگر را بر صفات وجهی دارد ثم استفتح پس استفتاح خواند دعاء استفتاح را و دعاء
سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشته است فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه
ثم رکع پس رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع وی مانندی از قیام وی از قدر یعنی
و دراز کرد تطویل قراءة رکوع را نیز از مقداری بود تطویل و تکبیر و ذکر و تسبیح نه حقیقة مقدار قیام
در رکوع برابر بود و نزدیک یک بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز می بودند چنانکه گفته ایم از
حدیث عوف بن مالک روایت کرده از در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم و کان یقول فی رکوعه و
بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز
آمده ثم رفع رأسه من الرکوع پس برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود
قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی در تطویل بر وجهی که معلوم شد یقول میگفت در
قومه لربی الحمد پروردگار مراست ستایش و نیایش همین را مکرر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده
است ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه پس سجده کرد پس بود سجده وی مانندی از قومه او فکان
یقول فی سجوده پس بود که میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی و اذکار و ادعیه نیز آمده ثم رفع
رأسه من السجود و برداشت سر خود را از سجده و کان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود
که می نشست در میان دو سجده مانندی از سجده خود و کان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی مکرر و
در بعضی روایات زیاده بر آن کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلی اربع رکعات
پس بگذارد چهار رکعت قرأ فیهن خواند در این چهار رکعت این چهار سوره را والبقرة وال عمران

والنساء والمائدة والانعام شک شعبه نیک کرده شعبه را که راوی حدیث است که در رکعت چهارم
سوره مایده خواند یا سوره انعام رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین کسی که قیام اللیل کند یعنی
نماز شب بگذارد و بده آیه که بخواند از در دو رکعت یا زیاده نوشته نشود آنکس از جمله غافلان
یعنی همان همین مقدار شب برخاستن و قران خواندن این فایده کند که بکاری نام غفلت
از فاعل آن بردارند و او را بغفلت برانند و از حضیض غفلت برارند و این او نادر حالت
ومن قام بمائة آیة کتب من القانتین وکسی که قیام نماید بصد آیه نوشته میشود از جمله قانتان
و مطیعان بامر الهی قیام کنندگان و نماز دراز کنندگان و این اوسط مراتب است و قنوت
بمعنی طاعت طول قیام وخشوع آید ومن قام بالف آیة کتب من المقنطرین وکسی که
قیام کند بهزار آیه نوشته شود از بسیاری کرد کنندگان ثواب را مانند نهایی که اموال کثیر اکر
دارند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن هفتاد هزار دینار است و این اعلا اعلی مقامات
و فوق آن مراتب و مقامات بسیار است رزقنا الله رواه وعن ابی هریرة قال کانت قراءة
النبی صلی الله علیه وسلم باللیل گفت ابو هریره بود قراءة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در نماز شب
یا عادت مختلف برفع طور البته میخواند گاهی و بخفض طور اویست میخواند گاهی بهر طور که وقت
اقتضا میکرد و گفته اند که تنهایی بود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند
رواه ابو داود وعن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم علی ما قدر یسمعه من فی
الحجرة وهو فی البیت گفت ابن عباس که بود قراءت آنحضرت باندازه که می شنید از آن
کسی که در صحن می بود و حال آنکه آنحضرت در درون می بود و حجره را تفسیر بعضی خانه کرده اند
بعضی از شارحان گفته اند که مراد بیت و حجره یکیست یعنی چون در خانه میخواندند که در خانه می بود
می بود می شنید و در بعضی روایات آمده است که چون آنحضرت در نماز مسجد میخواندندی شنید که
بیرون مسجد می بود رواه ابو داود وعن ابی قتادة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از
ابی قتاده گفت که بدرستی که پیغمبر خدا خرج لیلة فاذا هو بابی بکر یصلی بیرون آمد شبی پس ناگاه وی
ملابس و ملاقی است با ابا بکر که نماز میگذارد وهو یخفض من صوته و حال آنکه ابوبکر پست میکرد
جزئی از آواز خود را ومر بعمر وهو یصلی رافعا صوته و گذشت آنحضرت بعمر و عمر نماز میگذارد
بلند کننده آواز خود را قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبی پس هنگامی که جمع شدند ابوبکر
و عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت یا ابا بکر مررت بک وانت تصلی تخفض صوتک ای ابو
بکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در جایی که پست میکردی آواز خود را بسبب کدام حجت

قال گفت امیر المؤمنین ابوبکر قد اسمعت من ناجیت بتحقیق شنوانیدم کسی را که مناجات میکردم
او را از میگفتم با وی یا رسول یعنی باری تبارک وتعالی وقال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک
و گفت آنحضرت مر امیر المؤمنین عمر را که گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود بود فقال پس
گفت امیر المؤمنین عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار باشند ولیکن که از خواب ذلیس
شیطان نمیگذارد که بیدار شوند واطرد الشیطان و میرانم شیطان را تا بشنیدن قران بگریزد و گرد دل او
وسواس نکرده هر یکی از این دو بزرگ نیت خود را بیان کردند هر دو صحیح است ماندانکه میگویند که در جایی
که کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قران بلند نباید خواند پس قول عمر امیر المؤمنین اوقظ
الوسنان چه باشد و در تقریر رحمها اشارتی بجواب این بحث کرده و ذکر عمر نماز میکرد و بلند میخواند
کسی خفته بود ملک مقصود تنبیه غافلانست و از مشایخ شنیده ام که هر که نماز میکند و بجد است
او را ابدا باید کرد و هر که اینچنین نباشد نباید کرد نادر آن یک ساعت مکلف نباشد و خود را اهل زیان
همه نماز نگذارد بجد در کار بوده فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئا
وقال لعمر اخفض من صوتک شیئا و گفت مر ابوبکر را که بلند کن آواز خود را جزئی و گفت مر عمر را
پست کن از آواز خود جزئی این هدایت است بطریق وسط و اعتدال و تفرقت بتغیر
ایشان بر آن بوده چنانکه عادت مرشدانست رواه ابو داود والترمذی ونحوه وعن ابی ذر
قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اصبح بایة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک
آیه و در نماز نگذارد دیگر و تفکر و تدبر میفرمود و بعضی شافعیه گفته اند که درین دلالت است
که تکرار فاتحه در قیام و اعادت مبطل صلوت نیست و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد
نشاط از حضرت شیخ ربیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط
از حضرت شیخ ربیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خوش میآید
ذوق می بخشد چکار باید کرد و سود در نماز خود نباید کرد و در نماز نفل مختارند و آیة الایة واتی
که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواندند این آیه است ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک
انت العزیز الحکیم و این آیه قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت که اگر عذاب
میکنی پس ایشان بندگان تواند چه چاره دارند و بتقصیرات خود مستحق آیند و اگر بخشی وی العزیز
مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که تو بید چرا کردی و حکیم الایه
بدون حکمتی و مصلحتی خواهد بود و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال امت خود را بدرگاه
عزة عرض کرده و آمرزش خواست رواه ابو الترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگذارد یکی از شما دو رکعت

خفت قمرا پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود شرح این گذشت و در بعضی امر واقع شده
بعقل ان و ان وار بنجاست که بعضی اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند رواه الترمذی و ابو داود
الفصل الثالث عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
مسروق پرسیدم عائشه را که کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم قالت
الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت عملی بود که مواظبت کنند و استمرار نماید عامل بر آن
در بعضی روایات آمده است اگرچه آن عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم
پس در کدام هنگام بر میخاست وقتی که می‌شنید آواز کننده را مرغ سحر است که آواز میکند در
آن وقت و گفته اند که عادت او آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک بان و این مگر
باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد دیار غالب فریاد وی در ثلث آخر که سدس اخیر باشد
متفق علیه وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا الا
رایناه گفت انس نبودیم که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را در شب نماز گذارنده مگر اینکه میدیدیم او را نماز
گذارنده ولا نشاء ان نراه نائما الا رایناه و نبودیم که میخواستیم که ببینیم او را خواب کننده مگر اینکه دیدیم
او را خواب کننده یعنی در شب نیام هم میکرد و قیام هم مینمود و نه تمام شب بیدار می بود و نه تمام
شب خواب میکرد پس هرگاه در خواب میدیدیم او را هم بیدار میدیدیم رواه النسائی وعن حمید بتصغیر ابن
عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین است قال گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه
وسلم قال قلت وانا فی سفر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یک مردی از اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گفت که گفتم با خود و قرار دادم وحال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر صلی الله علیه و
سلم والله لارقبن رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم
و نگاه دارم آنحضرت برای نماز یعنی میخواهم که نماز آنحضرت را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم
حتی اری فعله تا ببینم فعل او را چطور میکند فلما صلی صلوة العشاء پس هرگاه که گذارد آنحضرت
نماز عشا و هی العتمة آن نماز عشا را که او را عتمه میخواندند احترازیست از نماز شام که او را هم میگویند و
در اوایل اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه یعنی تاریکی را بعد از آن نهی از آن
واقع شده و تحقیق این معنی در باب اوقات الصلوة گذشته است اضطجع هویا من اللیل هویا
نماد و بخفت آن حضرت زمان دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل
و بعضی گفته اند که مخصوص است بشب ثم استیقظ پس بیدار شد فنظر فی الافق پس نگاه کرد
در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر وحی در این روایت
بجهت آنست که ستاره‌ها در افق و نزدیک آن روشن تر و نمایان تر میباشند فقال پس خواند

این آیه را ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی بلغ انک لا تخلف المیعاد تا این آیه و در روایات دیگر
ابتدا از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره یا تا انک لا تخلف المیعاد است ثم اهوی
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا بعد میل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی
جای خواب خود پس بکشید از جای خواب مسواک را و سل کشیدن چیزی است از جائی چنانکه شمشیر از نیام ثم افرغ فی
قدح من اداوة عنده ماء بعد ریخت در قدح از مطهره که نزدیک وی بود آب را فاستن پس مسواک کرد
ثم قام فصلی بعد ایستاد پس نماز بگذارد حتی قلت قد صلی قدر ما نام تا آنکه گفتم من تحقیق نماز گذارد
مقدار آنچه خواب کرد ثم اضطجع بعد باز خسپید حتی قلت قد نام قدر ما صلی تا آنکه گفتم من تحقیق نماز گذارد
مقدار آنچه خواب کرد ثم اضطجع بعد باز خسپید تحقیق خواب کرد مقدار آنچه نماز بگذارد ثم استیقظ ففعل کما
فعل کما فعل اول مرة بعد بیدار شد پس کرد همانچه کرد اول بار ثم قال مثل ما قال گفت مانند آنچه گفت اول
بار از ادعیه و اذکار ففعل رسول الله پس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث مرات قبل الفجر سه بار پیش از فجر
رواه النسائی وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملک بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام
از طبقه ثالث است از تابعین روایت میکند انه سال ام سلمة زوج النبی که وی پرسید ام سلمه را که جفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم عن قراءة النبی صلی الله علیه وسلم از قرات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و صلوته و از نماز
وی که چه کیفیت میخواند قرات او و بچه طریق میگذارد نماز را فقالت پس گفت ام سلمه و مالکم
و صلوته چکار میکنید شما با نماز او و چه می پرسید از آن و کجا میتوانید کرد مانند آن و بعضی شارحان
گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تاسف است از تذکر احوال آنحضرت بحرمان ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود هم
که اسهم و اصل است پس گفت کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی بود آنحضرت که بر میخاست و نماز
میکرد و بعد خواب میکرد اندازه آنچه نماز میکرد ثم یصلی قدر ما نام بعد باز برمیخاست و نماز میگذارد اندازه
آنچه خواب کرده ثم ینام قدر ما یصلی بعد خواب میکرد اندازه آنچه نماز میگذارد حتی یصبح تا آنکه صبح میکرد
ثم نعتت قراءته بعد وصف کرد ام سلمه قرات آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا فاذا هی تنعت
قراءة مفسرة حرفا حرفا پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده حرف بعد
حرف جدا جدا رواه ابو داود والترمذی والنسائی باب ما یقول اذا قام من اللیل ذکر کرده دعاء از
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دائم و مستمر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام
لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قرب
و اجابت است و روز نور و حضور است الفصل الاول عن ابن عباس قال کان النبی صلی
الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون بر میخاست
بعضی از شب که نماز تهجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هر دو آمده بعد از آن غالب امر نماز بعد

ازان غالب امر بنماز بعد نوم و بعضی گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تأثم بمعنی ترک اثم میگویند
که چون آنحضرت برای نماز تهجد برخاست میخواند این دعا اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض
خداوندا ترا است حمد توئی برپا دارنده آسمانها و زمین و من فیهن و برد ارنده که اینک در آسمان و زمین اند
از ملایکه و جن و انس یعنی توئی قایم بحفظ خلق و تدبیر امور ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض
انقطاع پذیرد در بهم عالم از پای در افتد ع گر نرسد قاطر قاطر فیض تو بر هم فتد این سلسله و تخصیص
قیومیت بعقلا که کلمه من مفید است بجهت شرف و اهتمام بذکر قیومیت مر ایشان را ماچه وجود عقل
هو هم قیام بنفس دشنا و تدبیر امور است و قیم قیوم و قیام همه صیغ مبالغه اند و روایت بهر لفظ
آمده و مناسب است ذکر آن در مقام تهلیل یاد میفرماید و لک الحمد انت نور السموات والارض و من فیهن ترا
حمد توئی روشن کننده و موجود کردانیده آسمان و زمین و من فیهن و هرکسی که در آسمان و زمین است
کنایت از تمام خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود ظاهر کرداننده غیر خود و تحقیق در تفسیر کریمه
الله نور السموات والارض باید جست در کتاب ذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است و وجه ذکر نور
نیز در مقام روشن است و لک الحمد انت ملک السموات والارض و من فیهن توئی پادشاه آسمان و زمین
و هرکه در آسمان و زمین است ذکر ملک نیز درینجا مناسب است که یاد از ملک نیم شب میدهد که پادشاه
پادشاهان بحکم تؤتی الملک من تشاء گدایان کوی خود عطا می نماید چنانکه یکی از اعاظم اولیا گفته است
ع نا گه یافتم جز از ملک نیم شب • صد ملک نیم روز بیک جو نمیخرم • و لک الحمد انت الحق و ترا است
و ستایش بجمیع کمالات و توئی موجود و ثابت متحقق بذات تو عدم و اطلاق و هرچه غیر تست در حد
ذات باطل و معدوم است و خلیفه و نبوة و وجود عاریت بروی و وعدک الحق و وعده تو به نیکان
خاص بتفرعون ثروتیا و اجر و ثواب در آخرت و حضور وصال و دولت دیدار کرده حق است و بیادر ادان
ع دل بدان بسته شاد مانده و اگر رحمت اعتبار و محنت این وارجه جفا کرچه جان بر این مسکینان بیکند
مرا امید وصال تو زنده میدارد • و گر صد رهم از هجرت بیم هلاک • و لقاؤک حق برگشتن بدار آخرت
و پیش آمدن بر درگاه عزت و کبریای تو و دیدار تو حق است و قولک حق و کلام تو صادق و هرچه را
خبر داده حق است این جملیست تفصیل بس است که فرمود والجنة حق والنار حق والموت حق و محمد
صلی الله علیه و سلم حق والساعة حق اللهم لک اسلمت خدایا ترا انقیاد می نمایم و فروتنی میکنم
و احکام تشریعی و ارادی ترا امتثال و تسلیم میکنم و بک آمنت و بتو ایمان می آرم و علیک توکلت
و بر تو همه کارها باز میگذارم و الیک انبت و بسوی تو در ظاهر و باطن باز گشت میکنم و توبه و انابت
هر دو بمعنی رجوع اند و مقام انابت اعلی و ارفع است و بک خاصمت و بحجت تو و قوة و نصرت
تو و پیکار میکنم با عدای دین و الیک حاکمت و بسوی تو میدارم امر خود را مر تراست حکم نه غیر ترا

قاضی و حکم میان کسی که مخالفت میکنند مرا در دین و دنیا و محاکمه رفع امر بسوی قاضی فاغفر لی ما قدمت
و ما اخرت پس بیامرز مرا آنکه پیش فرستاده ام و پس خواهم کرد و ما اسررت و ما اعلنت و هرچه
که پنهان کرده ام و هرچه که آشکارا کرده ام آنکه و ما انت اعلم به منی و آنکه تو دانا تری بدان از
من انت المقدم و انت المؤخر توئی پیش کننده و پس افکننده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ
معبودی بحق مگر تو لا اله الا انت هیچ معبودی بحق مگر تو و لا غیرک و نیست الاخیر تو این تاکید و تصریح
بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحضرت والوهیت در وی سبحانه متفق علیه و عن عائشة رضی الله
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت
چون برخاست شب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللهم یا خدای ای پروردگار جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض ای پیدا کننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمین
عالم الغیب والشهادة ای دانای آنچه ناپیداست بر خلق و آنچه پیداست انت تحکم بین
عبادک فیما کانوا فیه یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف
میکنند در آن چه مقامات قرب و انوار تجلی بجده بی نهایت است و لهذا امر کرده شد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بگفتن رب زدنی علما باذنک بدستوری تو بمزد توفیق انک تهدی من تشاء الی
صراط مستقیم بدرستی که تو راه می نمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم و عن عبادة
بضم عین و تخفیف موحده بن الصامت صحابی مشهور است از نقبا انصار حاضر شد عقبه
اول و ثانیه را و حاضر شد بدر او هم شاهد را بود رضی الله عنه طویل و جسیم جمیل قال گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من تعار من اللیل کسی که
بیدار شود و از پهلو به پهلو گردد و غایب گردد و غایب در انتباه استعمال می یابد که بآوازی او را است
چنانکه عادت است در وقت بیدار شدن مشتق است از غرار که نام او از شتر مرغست فقال
پس بگوید در وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء
قدیر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله ثم قال پس بگوید
رب اغفر لی او قال ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص این دعا که اللهم اغفر لی است
فرمود یا مطلق دعا فرمود گفت پس هرچه خواهد استجیب له قبول کرده شود از آنکس این دعا و
بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درینوقت بکند در دهم الکیس نام است چنانکه در کتب دیگر خود
در سم داد هر وقت که میخواهد طیار است همچنین با این دعا اجابت وی ملهما و قریب است فان
توضأ و صلی قبلت صلوته این دعا خود بالفعل با ستجابت رسید پس از آن اگر وضو سازد و نماز
کند مقبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل الثانی عن عائشة قالت کان رسول الله صلی

علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عایشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت
لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک پاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا ملابس بحمد و ثنا تو استغفرک
لذنبی و طلب امر رحمتک میکنم ترا مر گناهان خود را و اسألک رحمتک و سوال میکنم ترا رحمت خاص
ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن علم را که مراتب از نهایات نیست وجود چون صفات و افعال
الهی را نهایتی نیست تجلیات وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دایم در ترقیات میشد در زیاده
خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مایل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت
و از حق بباطل از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و ببخش مرا از نزد خود و از مقام
قرب خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده کامل که مواهب ترا پایان
نیست و از حد و عدد بیرون است رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که بگذارند یعنی خواب کند بر ذکری از اذکار طاهر
در حالتی که پاک است یعنی با وضوست کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از
شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را خدای
تعالی آن نیکی را رواه احمد وابوداود وعن شریف بفتح شین معجمه و کسر را و بفا الهوزنی بفتح ها و
سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عایشه قال دخلت علی عایشه
گفت در آمدم بر عایشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل
پس پرسیدم او را بچه چیز بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آغاز میکرد وقتی که بیدار میشد از شب
فقالت لقد سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عایشه پرسیدی تو مرا چیزی که نپرسیده
از آن چیز هیچ کس پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت که چون بیدار میشد از
شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا و الحمد لله میگفت ده بار و قال میگفت و الحمد لله میگفت ده
بار و قال و میگفت سبحان الله و بحمده عشرا و قال سبحان الملک القدوس عشرا و استغفر الله
عشرا و میگفت استغفر الله ده بار سبحان الملک القدوس عشرا و استغفر الله عشرا و میگفت
استغفار ده بار و هلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من
ضیق الدنیا و ضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی روز قیامت عشرا ده بار ثم
یفتتح الصلوة پس آغاز نماز میکرد و نماز را و این ورد در معشرات سبع گویند بر طبق سبعة عشر که نام ورد
مشهور است و ابجاد ده چراست که هر یک هفت بار میخوانند و این یا هفت جزاست
که هر یک را ده بار میگویند رواه ابوداود الفصل الثانی عن ابی سعید قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت که وقتی که برمیخاست از شب تکبیر

میگفت سبحانک

سبحانک اللهم وبحمدک و تبارک اسمک و بزرگست نام تو و تعالی جدک و بلند است بخت و عظمت و
عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدا بجز تو ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسه وی و نفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را
در آن و برباد میسازد و نفثه و دمیدن وی مراد بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی
و ابوداود و النسائی و زاد ابوداود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابوداود بعد از قول
وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار و فی آخر الحدیث و زیاده کرده
در آخر حدیث این کلمه را ثم یقرأ پس میخواند و شروع میکرد در قرائة وعن ربیعة بن کعب الاسلمی
روایت از ربیعه سلمی که از اصحاب صفه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند
حجرة النبی گفت شب میکردم من نزد حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل یقول
پس بودم من که می شنیدم آنحضرت چون قیام لیل میکرد و یقول میگفت سبحان رب العالمین
پاکی پروردگار جهانیان الهوی میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها و کسر واو و تشدید یا ثم یقول
پس میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله
و بحمده الهوی زمان طویل رواه النسائی و الترمذی و نحوه قال هذا حدیث حسن صحیح باب
التحریض علی قیام اللیل تحریض در لغت بر غلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض
بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن بیان کردن فضایل عمل بدان و نقایص ترک است و فضایل
قیام لیل بسیار است و عمده وان نزول رحمت حق بر عباده و تقریب ایشان بفضل و کرم
و اجابت دعا و عطاء مسئول و مغفرة ذنوب و تحقیق وعده کرده است وی جل و علا حبیب
خود را بتهجد بر انگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و لابد تابعان او را نیز از توی آن
مقام و نورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که درین دنیا نمونه لذات بهشت لذتی داراست
که در وقت سحر بصحبت خلق در مناجات حاصل میگردد رود بر دل نشین کان دلبر خرگاهی
وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان
بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و
گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که بخواهد
کسی را محکم ببندد سه بندی بندد و تا نجنبد و نگریزد مگر بعد از گشودن آن بندها مقصود دوست
گردانیدن شیطانست خواب را نزد نایم و آراستن وی آرام و راحت را بر وی و تنگ گردانیدن
مجال حرکت بر وی یضرب علی کل عقدة میزند بر هر گرهی یعنی می اندازد در دل نایم علیک لیل

طولی الازم کرد خواب کسیش دراز است فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت
عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را می گشاید یک گره فان توضا انحلت عقدة پس اگر وضو
کند میگشاید فان صلی انحلت عقدة پس اگر نماز بگذارد میگشاید گره دیگر و در بعضی روایات
عقدة در یکجا بلفظ جمع است یعنی میگشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب النفس پس
صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان واگر بیدار نشود و ذکر نکند صبح میکند پلید
نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه روایت
میکند مغیرة بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید
هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر پس گفته شد آنحضرت
برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برای
تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس آمده قال افلا اکون عبدا شکورا گفت آیا نه آنکه همه بخشیده
باشد ما را پس نباشم من بنده شکر کننده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب است
و تحقیق این معنی در موضع دیگر ذکر کرده شده است متفق علیهما وعن ابن مسعود قال ذکر عند
النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت رجل مردی فقیل ما زال
نائما حتی اصبح پس گفته شد همیشه ماند او در خواب کننده تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نایستاد
برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردیست که شاشه کرده شیطان
در گوش او او قال فی اذنیه شک راویست که فی اذنه یعنی گفت یا فی اذنیه در هر دو گوش وی
متفق علیه و آنکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که
ثبت کرده شده است اکل و شرب و قی و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد ثبوت
بول نیز و گاهی تاویل میکنند تاویلات مناسبه پس بعضی میگویند که این مثلی است که زده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز موذن را تشبیه
داده بحال کسی که افتاده است بول در گوش او پس گران شد بسبب آن شنوائی وی و تباه
گشت حس او و بعضی گفته که مراد آنست که پر کرده شیطان گوش او را بکلام باطل و احادیث
لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوة حق و این دو وجه ناظر
در آنست که برای نماز صبح نیز بر نخاسته و اذان نشنیده و ظاهر آنست که مراد نماز شب
باشد والله اعلم پس کنایت است از استخفاف و اهانت زیرا که عادت آنست که استخفاف
کند چیزی را بول کند بر وی و بعضی گفته اند که کنایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص اذن
بجهت بودن آن وسط حاسة انتباه والله اعلم وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله صلی

اینجا کیک دو نوع عمل کرده اند [illegible]

الله علیه وسلم گفت ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا گفت ترسان یقول در
حالتی که میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریایی او سبحان الله ماذا انزل اللیل
من الخزائن پاکی خدا راست چه چیزها فرستاده شده است از خزائن رحمت وماذا انزل من الفتن و چه چیزها
فرو فرستاده شده از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات کیست که بیدار کند تا از کفات
حجرهها اند یعنی از وجه مراد بیدار آنحضرت بصواحب حجرات ازواج مطهره خود را الکی یصلین تا نماز
بگذارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة بسا زن با نفس صاحب کسوت پوشنده با بوشاک
انواع حلی و حلل برهنه در آخرت که کسوة پوشانیدن کسی را جاده پس کاسیه اینجا بمعنی لابسه باشد
بصیغه نسبت بقرینه عاریة بالمحمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی در دنیا دیگران را میپوشانند و در
آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ینزل ربنا تبارک تعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت
خاص و فضل مخصوص او هر شب باسمان که فرودتر و پایان تر است و نزد محققین نزول صفتی
است از صفات الهی مثل برو استوا و جز آن از متشابهات ایمان بدان باید آورد از کیفیت آن
یعنی تجلی میکند وی تعالی بدین صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الآخر بهنگامی که باقی مانده
سیوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست
که دعا کند مرا تا قبول کنم دعا او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من
تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد بدانکه بدعا خواندنست چنانچه بنده گوید یا رب و آن بروی اجابت
و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی سوال طلبیدنست و در برابر آن اعطای
مطلوبست چنانکه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی
اجابت کرده میشود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشود من یستغفرنی فاغفر له کیست
که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مسلم را این
زیادة آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار هر دو دست خود را یقول من یقرض غیر
عدوم ولا ظلوم میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است نادار تا از آن ادا کند
و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد مانع از ادای قرض همین دو چیز است یا
فقر یا ظلم و وی تعالی از آن هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی این ما را بزبان لطف و
کرم میگوید تا بشکافد فجر و در آید وقت صبح وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسال الله فیها خیرا من امر الدنیا والآخرة
الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که در شب

حاجتی و زمانی لطیف است که موافق نیفتد در دنیا مرد مسلمان در حالی که سوال میکند
خدای تعالی را از کار دنیا و آخرت مگر آنکه بدهد وی تعالی آن چیز را آن مرد و ذلک کل لیلة یعنی این ساعت
در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مانند آن ساعت تعیین
است با بهم بعضی میگوید که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعضی روایات آمده
که آن ساعت در نیمه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داود و دوست داشته شده ترین نمازها بسوی
خدا نماز پیغمبر علیه السلام واحب الصیام الی الله صیام داود و دوست داشته شده ترین روزه
بسوی خدا روزه داود است کان ینام نصف اللیل بود داود که خواب میکرد سه دانگ
ویقوم ثلثه و بر میخاست و نماز میکرد دو دانگ شب وینام سدسه باز خواب میکرد یک دانگ
نماز از شب وی علیه السلام مقسوم بود باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد
و ثلث شب نماز میکرد و سدس آخر باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک
حصه شب نماز ویصوم یوما و روزه میداشت داود پیغمبر علیه السلام یک روز ویفطر یوما
و روزه میگشاد روز دیگر متفق علیه مشکل رجا بلیت که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم
دایم بر یک وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک چه چون کند جوابش آنکه احب
فعل مذکور از بعضی وجوه است نه بجمیع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال و حفظ
صحت مزاج و بجهت آنکه در نوم سدس آخر راحت است از دفع کلفت و ملال و عدم ظهور اثر
عبادة از صفرة لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجه احبیت صوم داود در باب صیام
بایدانست الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها ومن التحیات اکملها مقتضیات اوقات
احوال باطوار مختلفه و متضمن حکم و مصالح لا یعد ولا یحصی که راجع بنفس کریم وی و ذات
مرحوم وی بود از اقویا و ضعفا فافهم وبالله التوفیق وعن عایشة رضی الله عنها قالت
گفت عایشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد
اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیداری و نماز زنده گذاشت میکند زیرا که حیاة
زمان در عبادة کردن است و روی و زمانی که در وی عبادة واقع نشود گویا مرده است یا مراد
زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادة چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند
النوم اخو الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهرتر است و لفظ حتی
نیز ظاهر در است مانند آنکه بیان نکرد که چه مقدار را از اول خواب می کرد از آخر شب بیداری بوده
ظاهر و مصطفا است و گفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت و نیم شب نماز کرده خواب

و بیداری تارة فتارة می بود بالله یعلم ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته اگر می بود مر آنحضرت
را حاجتی بسوی زنان خود می برآورد حاجت خود را ثم ینام بعد خواب میکرد پیش از آنکه غسل کند
لیکن وضو میکرد که از طهارت نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر می بود نزد
بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضاء حاجت وثب فافاض علیه الماء بر جست پس
میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بنداء اول اذان است با نسبت اقامت یا
نسبت ایذان و اعلام کردن بر در آنحضرت آمده میکرد وان لم یکن جنبا توضأ للصلوة
ثم صلی رکعتین و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگذارد دو رکعت سنت فجر
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام
اللیل لازم گیرید بر خاستن شب برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم پس بدرستی که قیام
اللیل عادة و کار نیکو کاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم وقیام لیل سبب
نزدیکیست مر شما را بسوی پروردگار شما ومکفرة للسیئات و سبب پوشیدن است مر بدیها را
مکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی تیر و کفارت کنان که میکوبند هم یا بمعنی است
ومنهاة بفتح میم و سکون نون عن الاثم و باز دارنده است از گناهان و حسنات همه کفارات
سیئات اند و صلوة مطلق نا عیب از فحشاء و منکر و صلوة لیل بجهت زیادت فضلی که دارد
اتم و اکمل است در آن رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایت است از رضا
و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و امثال آن بحضرت رب العالمین در احادیث
آمده است و از جمله متشابهات است الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از آن سه کس مردی
برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة دوم قومی چون صف بندند در نماز
و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو سیوم قومی که چون
صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند در شکار کردن دفع محبت مولی تعالی و اعلاء
دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیکتر بودن پروردگار تعالی از بنده در میان
شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قربی که ثابت
کرده است بوی و وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن
بنده از پروردگار وقتی است که بنده ساجد است انجا نیز قرب سجود به سجده و این جا
پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند رحمت و قرب بسوی بنده و صلوة لیل جامع قربین است

استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر بتوانی که باشی
تو ای عمرو بن عبسه از آنان که یاد میکنند خدا را در آن ساعت و شامل شوند حضور سوی وی وتزول
وقرب او پس باش تو از آن عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و محبوبان درگاه است در مبدا
ظهور نور نبوت که آنحضرت در مکه بود و در وطن خود بود و در دل وی یکبارگی نور توحید پیدا
شد و کراهت بت پرستی و ترک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را
بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت پرسید آنحضرت در آن وقت بحکم
الهی تعالی از نظر اعدای دین مختفی بود و پرسید که در میان شما کسی پیدا شده است که از راه
و روش شما بر آمده بدینی دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریقه آبا و اجداد گذاشته امی
بود و مسلمان آورده است ـــه دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چکند
گفت او را کجا توان یافت گفتند هم شبی باشند برآید و گرد بتخانه بگردد عمرو بن عبسه هم شبی آرام
و در اساس کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید پیدا رشد مردی که همه مردان خاک آستانه او بند که لا اله
میگوید و گرد کعبه طواف میکند عمرو بن عبسه برآمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو
چیست آنحضرت گفت من رسول خدایم و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من
نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد وی سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت
او را وداع کرد و گفت برو در کار زمین با من وعده کرده است چون وعده بسر آید نزد ما باش
عمرو بن عبسه بمدینه آمد و صحبت داشت و بکمال رسید و در وی انجذب شد بوقت است رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم رحم الله رجلا قام من اللیل فصلی وایقظ امرأته رحمت کند خدا تعالی بنده را که برخاست
نماز شب پس گذارد نماز را بیدار کردن خود را فضیلت پس نماز بگذارد آن زن نیز فان
ابت نضح فی وجهها الماء پس اگر کاهلی کند و سر باز زند از برخاستن بپاشد در روی آب رحم
الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجه
الماء رحمت کند خدا تعالی زنی را که برخاست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد مرد خود را
پس گذارد وی نماز اگر ابا کرد مرد باشد آن زن که در روی وی آب انداز دو زن باید که همدم و معاون
یکدیگر باشند بر طاعت و عبادت همچنین بر جا کار یاران و رفیقان رواه ابو داود والنسائی وعن
ابی امامة قال قیل گفت شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام مسموع تر است اسمع اجابت
وقبول قال جوف اللیل الاخر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای که درون شب گذشته
جانب آخر یا بتقدیر کلام هست که رسیده شد آنحضرت که کدام وقت مستجاب است و روی

کفت

گفت وقت درون شب و دبر الصلوات المکتوبات و پس نمازهای فرض شامل است و حال در
آخر شب هم و آخر نماز متصل با بعد از ذکر و دعای که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد از
صلوة گذشت است رواه الترمذی وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها من ظاهرها بدرستی که در بهشت غرفهاست که
دیده میشود اندرون آنها از بیرون آن از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و
فتح را جمع غرفه بضم عین و سکون را منزل رفیع و خانه بالائی خانه اعدها الله لمن الان الکلام
مهیا و آماده ساخته است آنها را خدا تعالی برای کسی که نرم گوید سخن را و درشتی نکند و بافرام
نیک زنده کانی کند واطعم الطعام و بخوراند طعام را و غمخواری کند مسکینان و صالحان را و تابع
الصیام و پیاپی دارد روزه را مراد اکثر صیام است نه دوام آن وصلی باللیل والناس نیام
و نماز شب و حال آنکه مردم در خواب باشند که این بصدق و عبودیت و اخلاص عمل اشعار
باستجماع صفت تواضع و وجود عبادة ـــه نرم رفتن و مجود است و کرامت بسجود هر که
این هر دو ندارد عدم نفس بر وجود و رزقنا الله رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی
الترمذی وعن علی رضی الله عنه نحوه وفی روایة و در روایة ترمذی بجای لمن الان الکلام لمن اطاب
الکلام آمده و مراد از طیب کلام و لین کلام است الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو بن العاص
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد الله بن عمرو گفت مرا آنحضرت
یا عبد الله لا تکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشند و شیخ در مقدمه فتح
الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن شخصی در هیچ یکی از طرق این حدیث کان یقوم من
اللیل فترک قیام اللیل بود که بر میخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاست من شب
را مقصود منبه عبد الله بن عمر است بر منع وی از کثرة قیام اللیل و افراط در آن که موجب ملالت
و سامت گشته منجر بترک آن گردد چنانکه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام
شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم متفق علیه وعن
عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کان لداود علیه السلام
من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت بود مر داود پیغمبر را از شب
ساعتی که اهل بیدار میکرد در آن ساعت و عیال خود را یقول یا آل داود میگفت داود علیه
السلام یا آل داود قوموا فصلوا برخیزید پس نماز کنید فان هذه ساعة یستجیب الله عز و جل فیها
الدعاء زیرا که بدرستی این ساعتی است که قبول میکند خدا تعالی در وی دعا را الا لساحر او عشار

رباخوار و غیر ستانندهٔ اموال ناس و این غفاران مودی می باشند و بناحق اموال و اشیاء
مردم را می ربایند و در حدیث شب نیمهٔ شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می آمرزند
الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار رواه احمد وعن ابی هریرة قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میگفت افضل الصلوة
بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل فزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این
باعتبار زمان است و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطایفه جنید بغدادی
رضی الله عنه را بعد از رفتن وی در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت
تاهت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات صلیناها فی جوف اللیل
سرگردان شدند همه عبارتها و سخنان که در حقایق و معارف میگفتیم و فانی شد آن اشارتها
که میکردیم و سود نکرد ما را جز آن رکعت چند که میان شب میکردیم ترغیب کرد مر طالبان را باتمام وجه
عبادت و ریاضت و عدم اعراز و اعتبار و طامات و ترهات صوفیه شعر کار کن کار بگذر از
گفتار و کاندرین راه کار دارد کار رواه احمد وعنه قال جاء رجل الی النبی و هم از ابی هریره است
گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق
پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند دزدی میکند فقال انه
سینهاه ما تقول پس گفت آنحضرت بدرستی که زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه
میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبه و نزاست نورانیت و برکت نماز در وی
چنانکه در قران مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر رواه احمد و البیهقی فی شعب
الایمان وعن ابی هریرة و ابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ایقظ الرجل
اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابوهریره و ابی سعید هر دو روایت میکنند که گفت
آنحضرت چون بیدار کرد مرد زن خود را پاره از شب پس بگذارند دو رکعت هر دو و او صلی
شک راویست فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت بلفظ افراد و مراد هر واحد است
کتبا فی الذاکرین و الذاکرات نوشته میشوند هر دو در ذکر گویندگان مرد در مردان ذکر گوینده و زن
در زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت
قیام و ایقاظ رواه ابوداود و ابن ماجه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اشراف امتی حملة القران بزرگ قدر است من بردارندگان قران یعنی حافظان
آن و عمل کنندگان بدان و شب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکه فرمود و اصحاب
اللیل و اینهائی که ملازم و معتاد و مشغول بیداری شب و نماز کردن و قران خواندن در وی رواه

البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر ان اباه عمر بن الخطاب رضی الله عنهما کان یصلی من اللیل ما شاء الله
روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگذارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از
مقدار شب عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة تا آنکه چون میشد آخر
شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب یقول لهم الصلوة میگفت عمر اهل خود را وقت
نماز است بگذارید نماز را ثم یتلو هذه الایة پس میخواند عمر این آیت را که وامر اهلک بالصلوة
واصطبر علیها امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز لا نسألک رزقا طلب
نمیکنیم ما که پروردگار عالمیم از تو رزق را برای خود تعالی شأنه یا سؤال نمیکنیم که در طلب رزق وجه
معیشت سعی کنی و تعب تمامی چنانکه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک والعاقبة للتقوی ما
روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبیهای آن مر متقیان راست رواه مالک باب القصد فی العمل
قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد اقتصاد میانه رفتن
در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید و نه تقتیر و قصد در عمل
محمود است بجهت آنکه موجب دوام اوست و اسلم است از عروض ملال که مقتضی ترک کردن
و اخلال است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در حدیث آمده است الفصل الاول
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یفطر من الشهر حتی یظن ان لا یصوم منه شیئا
بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده میشد که وی روزه
نخواهد داشت از آن ماه چیزی را پس که افطار میکرد و یصوم حتی نظن ان لا یفطر منه شیئا
روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد که وی افطار نخواهد کرد از ماه چیزی را پس که روزه می
داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دایم افطار کند تا تفریط لازم
آید از هر ماه گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و یظن بضم نون و فتح ظاء چنانکه
ترجمه کردیم در اکثر روایات و بفتح نون و ضم ظاء نیز روایتیست یعنی گمان میبردیم و کان لا
تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رایته و بود آنحضرت با این حال که نمیخواستی تو ای مخاطب
که ببینی تو او را از شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدی نماز گذارنده و لا نائما الا رایته و نمیخواستی
تو که ببینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی یعنی در شب نماز هم میکرد و خواب هم میکرد و نه تمام
شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط
چنانکه در باب قیام لیل گذشت رواه البخاری وعن عایشة قالت قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم احب الاعمال الی الله ادومها وان قل فرمود دوست داشته شده ترین عملها
بسوی آنحضرت همیشه ترین آنها بود و اگر چه کم می بود چه عمل قلیل که دایم باشد موثرتر و کارگرتر

افتد از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دایم چکد رخنه کند بخلاف آب بسیار
که گاه گاه بریزد متفق علیه وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الا
عمال ما تطیقون وهم از عایشه روایتست که گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیز
را که طاقت دارید و آسان باشد بر شما دایم باشد و دایم کرده بدوام ان ثواب ان فان
الله لا یمل حتی تملوا زیرا که خدا ابتغاء الملول نمیکرد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب را
تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و ملال استثقال شیء و نفور نفس از وی بعد از
محبت و میل بدان و بفارسی بستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بفتح فوقیه و میم در
هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق که فرا
بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن و اذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست گردد و
مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود ذا اضطجاع ایمائی که باید منتظر
نشستن شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده
تجدید باکرد نشیطه و ترفیه نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده
و کراهه عمل و نقصان آن کرده و لیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر کثرت
عمل معتاد گرداند و مشقت و ریاضت خو کرده و ما ننداد باب کسل و استراحت نباشد
که باندک عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزء
از قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد و بعد از آنکه ده رکعت گزاردن و یک جزء
خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و بالله التوفیق متفق علیه وعن عایشه قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و بنگی
زند یکی از شما در حالی که نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی یک گذارد اندکی تمام نماز را
حتی یذهب عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و
آغاز وی بی تحریک و سنه بکسر نیز گویند قوله تعالی لا تاخذه سنة ولا نوم و آن بادی لطیفی است
که از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند
و رقود و رقاد بضم معنی نوم است و اگر خرد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر
آنکه نوم غالب باشد و دفع آن بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف
اوقات و احوال معلوم میگردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستی که یکی از شما
چون بگذارد نماز و حال آنکه وی نعاس کننده است لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه

یعنی

باید که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار و دعا کند پس غلط
کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم اغفر لی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العننی مثلا
بر زبان آورد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستی
که دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت نگیرید از بر نفوس خود بر طریقه رهبانیت و لن یشاد
بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نگیرد دین را هیچ یکی در قصد غلبه نکند بر وی مگر آنکه چیره
گردد دین بر وی و عاجز آید از عمل بدان و القا حقان چنانکه در حق راهبان فرمود فما رعوها
حق رعایتها فسددوا پس چون دانستید که با دین مغالبت نتوانید کرد و تمام حق آن نتوانید
بجای آورد و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیم را و اقتصاد در عمل و
اعتدال را بلا افراط و تفریط و قاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد
آید فی الصراح سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و تشدید توفیق سداد یافتن و
بعضی گویند معنی بالنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب
کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک گردانید دیگران را بدرگاه حق و
ابشروا و شاد شوید و مژده کافی دهید نفسهای خود را بخیر و خوبی و استعینوا بالغدوة والروحة
و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق ببرد در اول روز و در آخر روز و شیء من الدلجة و ببرد پاره
از شب نیکی اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و فتح بضم بمعنی بامداد یا
میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غداة نیز گویند و بفتح بمعنی یکبار در اول نهار و این روایت
اظهر است و معنی و روحه بفتح یکبار بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضمه آن اسم است یا از اد
لاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل
بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد کرده و این سه وقت
خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه و افراط نکنید چنانکه جمیع اوقات
را استیعاب نمایند بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول روز است
و آخر اوست و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید تا نفس منقطع گردد و سیر
و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل راه رود
مانده و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و غایتی دیگر از حکیم مطلق نبک که عبادات
و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید
و در هر عملی نورانیتی خاص دهد و تجلی مخصوص کند که غذای روح سالک گردد تعالی شانه و عمت
نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام

من حزبه او عن شیء منه کسی که خواب کند و غافل کرده ارد و شب خود و حزب بکسر حا و سکون رای
در اصل نوبت ورود آب چنانچه ورد و نیز باین معنی آید باید ه شد بان انچه بر نفس خود گرفته است
بنده از نماز یا قرات یا ذکر که هر وقت بران می آید چنانچه برای خوردن آب بر و چنی با بهری می برسد
و حزب بمعنی طایفه و جماعه از ادمیان نیز آید و مناسب اینمعنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا
وردی داشت که شب بجای می آورد و فوت شد فقراه فیما بین صلوة الفجر و صلوة الظهر پس
بخواند آن ورد را یعنی بجای اورد در وقتی که میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش
از زوال است و تخصیص بقرات بجهة انست که ورد اکثر از قبیل مقروات از قران یا دعا
یا ذکر کتب له کانما قراه من اللیل نوشته میشود برای وی مانند حزب شب که در روز خوانده گویا
که خوانده است از اد در شب و حکم ورد روز که فوت شود و در شب خواند نیز همین است و روز
و شب خلیفه یکدیگر کردند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارتست بقیام
لیل و نماز شب که از بجهت این حدیث را درین باب اورد رواه مسلم وعن عمران بن حصین
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قایما بگذار نماز ایستاده فان لم تستطع فقا
عدا پس اگر نمیتوانی گذارد ایستاده بگزار نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نمیتوانی
گذارد نشسته پس بگذار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز
نافله دارند بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده باید و قول او و علی جنب دلالت
دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر استلقاست متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سال النبی
صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا فیهم از عمران بن حصین است که وی پرسید انحضرت را
از نماز گذاردن مرد نشسته قال ان صلی قایما فهو افضل گفت اگر بگذارد ایستاده پس ان افزون
تر است از روی ثواب ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القایم و کسی که بگذارد نماز نشسته پس
مر اوراست نصف اجر ایستاده نماز گذارنده ومن صلی نایما فله نصف اجر القاعد و کسی
که بگذارد بر پهلو افتاده پس مر اوراست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است
زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بلا عذر باشد درست نیست پس حکم کرده نشود برادای او ایستاده
که ان افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد
نصف اجر قایم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نایما با قدرت بر قیام
یا قعود و قومی از علما بان رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیهم با اینانست کذا نقل
الطیبی رواه البخاری **الفصل الثالث** عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول
من اوی الی فراشه طاهرا کسی که پناه ارد و شب باش کند بسوی جامه خواب خود در حالی که پاک است

وباوضو

وباوضوست و اوی بمعنی پناه بردن آمده است و بی مرا شهرت و فراش بالکسر و فرش بساط
افکنده ویذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس تا آنکه دریابد او را خواب لم ینقلب ساعة من
اللیل بر نگردد از پهلو به پهلو هیچ ساعتی از شب یسال الله فیها خیرا من خیر الدنیا و الاخرة
در حالتی که میخواهد از خدا دران ساعت نیکی از نیکی دنیا و اخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد حق
تعالی انکس را ان نیکی ذکره النواوی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی وعن عبد الله بن
مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین عجب دارد پروردگار ما
از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اندان دو مرد نزد وی و بعضی گفته اند رضی و ثواب رجل ثار عن
وطائه ولحافه یکی از ان دو مرد مردی که بجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود که بروی
خفته اند و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح ان و لحاف
بکسر لام است من بین حبه واهله برجست از میان محبوب خود و اهل خود الی صلوته بسوی
نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان
خود را انظروا الی عبدی ثار عن فراشه و وطائه من بین حبه واهله الی الصلوة نگاه کنید بسوی
بنده من که برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز
خود و رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی از جهت میل و خواهش نمودن در چیزی که نزد منست
از ثواب و از جهت خوف و هراس از چیزی که نزد منست از عقاب و شفق بفتحتین خوف و
رجل غزا فی سبیل الله و دوم از ان دو مردی است که جنگ کرد با کافران در خدا فانهزم مع
اصحابه پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ باوی بودند فعلم ما علیه فی الانهزام وماله
فی الرجوع پس دانست آن مرد انچه بروی است در شکست خوردن و گریختن و فضلی و
نفعی که مر اوراست در بازگشتن بجنگ فرجع حتی اهریق دمه پس برگشت و جنگ کرد تا انکه
ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما
عندی حتی اهریق دمه پس میگوید خدای تعالی بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بنده من که بر
گشت بجهت رغبت در ثوابی که نزد منست و از جهت ترسیدن از عقابی که نزد منست
تا انکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة **الفصل الثالث** عبد الله بن عمرو قال حدثت
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایتست از عبد الله بن عمرو بن العاص گفت حدیث
کرده شدم من که انحضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة نماز مرد نشسته برابر
وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد قال فاتیته فوجدته یصلی جالسا پس
آمدم انحضرت را پس یافتم او را که می گذارد نشسته فوضعت یدی علی راسه پس نهادم دست

خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند این بر عادت عرب است در جائی که اعتقاد ازدیاد استغراب
و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعضی اعراب طریق زبیف اورای بوسید نه شیخ در شرح خود می گوید
و با وجود آن خلاف ادب و بیجا است و بعضی گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن
عمرو بیکایک بی قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این بعد از فراغ
آنحضرت از نماز کرده باشند نه در عین نماز والله اعلم فقال ما لک پس گفت آنحضرت مالک چه شده ا
ترا و چه میکنی یا عبد الله بن عمرو گویا که آنحضرت نیز تعجب نمودند ازین فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت
عبد الله خبر داده شدم من یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة گفته بودی تو
نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد و انت تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگزاری نشسته که
افضل و اکمل از تو کرا افضل و اکمل فاضلان و کاملان چون واقع شود محل تعجب است قال گفت
آنحضرت اجل آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قایم است ولکنی لست کاحد منکم ولیکن
نیستم من مانند یکی از شما یعنی این که گفتیم حکم غیر من است از امت من خارجم ازین حکم قبول میکند
پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهت فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این
مخصوص منست از جهت غایت توجه و حضور و معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران
قیاس نکنند و دیگر از آنرا بمن رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله از مشاهیر
تابعین و ثقات ایشانست در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت قال قال رجل من خزاعة لیتنی
صلیت فاسترحت گفت سالم که گفت مردی از اصحاب که از قبیله خزاعه بود کاشکی نماز میکردم
پس راحت می یافتم فکانهم عابوا ذلک علیه پس گویا که مردم دیگر از صحابه و غیرهم که حاضر بودند
عیب کردند این سخن را بر آن مرد که گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی
الله علیه و سلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن زیرا که من شنیده ام
آنحضرت را میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر آن تا
نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود و در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و با دای آن از شغل
قلب بآن استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و بادای
آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرموده
جعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرق است یا آنکه راحت در اول با برای
ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب باوست و در دوم
بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهودی که حاصل میشد در آن و شک نیست که حمل بر معنی

ثاني النسب

نائم الشیب والنبق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قول رجل خزاعی اظهر در معنی اول است
و لهذا عیب گرفتند بروی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز بکنم و استراحت
یابم بوی از اشتغال بما سوی الله فافهم و بالله التوفیق رواه ابو داود باب الوتر خلاف در
وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از
اصحاب ما بر آنند که سنت است و نزد امام ابو حنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی
از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا
واجب است و اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت است یا سه رکعت و پنج و هفت نیز آمده است نزد
اکثر ائمه یک رکعت و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد شده اند و آنها که رکعت
گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند و اگر نگذارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که
در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم بآن جانم و در وقت دیگر پرسیدند گفت
سلام دهد در دو رکعت و اگر ندهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول
سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر
بسیار است و دلایل وجوب آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة
بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة
اللیل مثنی مثنی نماز شب دو گان دو گان است فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از
شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی بگذارد یک رکعت که وتر گرداند این یک رکعت
را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزیرا که تحقیق گزارده است از نماز شب وتر بمعنی طاق
است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است همه جفت واقع میشود یک رکعت که باوی
ضم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر اینست
و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر می گویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او
فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست به تطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا ادای
وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت
پیش از وی بگذارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن وتر
یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت دارد بر سه رکعت نیز باید و قول وی من آخر اللیل اشارت
بآنکه وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز باید رواه مسلم وعن عائشة قالت کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آن حضرت که میگزارد از شب

یزده رکعت یوتر من ذلک بخمس و وتر میگذارد از میان سیزده رکعت پنج رکعت متصل لا یجلس
فی شیء الا فی آخرها نمی نشست در پنج رکعتی برای تشهد الا در پنج رکعت مگر در آخر آن تحقیق
معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه این که هشت
رکعت میگزارد دوگانه دوگانه بچهار سلام و پنج رکعت میگزارد متصل بنیت وتر بیک تشهد و بیک سلام
و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه است میان فقها و آنکه قائل
بفصل شده اند تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی
سلام نمیداد مگر در آخر و بعضی روایات آمده است که لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از
چهار رکعت بیک سلام جایز است باتفاق و نزد ما جایز نیست تا هشت رکعت متفق علیه وعن
سعد بن هشام انصاری تابعی جلیل القدر است حسن بصری از وی روایت دارد حدیث وی
نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بعد از آن بهند غزا کرد و شهید شد بمکران و وی
ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عایشة فقلت گفتم رفتم بسوی عایشه پس
گفتم یا ام المومنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن گفت عایشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را فقلت
بلی گفتم من آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عایشه پس بدرستی که خلق
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن یعنی آنچه در قرآن است از اخلاق عظیمه و صفات
حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعضی میگویند مراد آنست
که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه و انک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام
المومنین عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و
کیفیت آن و عدد آن قالت گفت عایشه کنا نعد له سواکه وطهوره بودیم ما که اهل خانه
آنحضرتیم مهیا و طیار میداشتیم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح
طاست فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل پس می برانگیخت و بیدار میگردانید آنحضرت
را خدا تعالی آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک و یتوضأ و یصلی تسع
رکعات پس مسواک میکرد و وضو می ساخت و میگزارد نه رکعت را لا یجلس فیها الا
فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله و یحمده و یدعوه
پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی تشهد میخواند و در تشهد
ذکر و حمد و دعاست ثم ینهض ولا یسلم پس برمیخاست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة
پس میگزارد رکعت نهم را ثم یقعد پس می نشست برای تشهد فیذکر الله و یحمده و

و یدعوه این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس
محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا بحکم استثنا لازم می آید که در ثامنه سلام
میداد و تحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس
سلام میداد سلام دادنی که می شنوانید ما را ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و هو قاعد پس می
گذارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی
پس آن یازده رکعت است ای پسرک من فلما اسن پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و اخذ اللحم و گرفت گوشت او تن دار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفته
که پیش از رحلت بیکسال اوتر بسبع وتر کرد بهفت رکعت و صنع فی الرکعتین مثل صنیعه الاول
و کرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین فتلک تسع یا بنی پس آن مجموع نه رکعت بود
ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود و کان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب
ان یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بران و اکثر
میگذارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که فعل
نوافل از آنحضرت نادر نادره بوده و لازم نمیگرفت تا برامت واجب نگردد و کان اذا غلبه نوم
او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه میکرد او را خواب
یا درد وی و بیماری و مانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگذارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روز
آن تفصیل نبود که گاهی سیزده می گذارد و گاهی یازده یا نه یا هفت ولا اعلم نبی الله قرأ القرآن کله
فی لیلة و نمیدانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یکشب ولا صلی لیلة الی الصبح و نمیدانم
که نماز گذارده شب تمام تا وقت صبح ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته
باشد ماه تمام جز رمضان عایشه صدیقه نفی بعلم خود کرده احتیاطا و گفت من نمیدانم و شاید
که در غیر نوبت او یا در بعضی احیان مانند سفر و غیره کرده باشد و الله اعلم رواه مسلم تنبیه
بدانکه گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است و لیکن این با حدیث
اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این
بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده
است این حدیث و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را و منع نیز نمیکنم کسی را
از آن و جماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیح و میگویند که آنحضرت
بهمین جهت گذارده تا بدانند که تنفل بعد از وتر جایز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بوده نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گذاردن دو رکعت بعد

ازوتر اول لیل بود یا اخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و همین مقدار گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفته که اول شب یا اخر و حدیث ثوبان دلالت میکند بران بر تقدیر گزاردن وترست در اول لیل و این هر دو حدیث در اخر باب باید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعضی علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر بود و جاری مجری سنت راتبه وتر خصوصا بر قول کسی که قایل است بوجوب ان چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از ان بنا بر نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول لیل چنانکه بعضی مردم میکنند که دانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقص و مبطل وترست بضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر وتر اول شب بگزارند بعد از ان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد گزارند حاجت باعادهٔ وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و بتحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر **وعن** ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اجعلوا اخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید اخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد رواه مسلم و گفته اند که بخاری نیز درین باب وترا این روایت کرده است **وعنه** ان النبی صلی الله علیه و سلم قال بادروا الصبح بالوتر شتاب کنید و دریابید صبح را بوتر یعنی بگذارند وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی امده است و ترکنید پیش از انکه صبح کنید و در حدیث دیگر امده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگزارید وتر پیش از فجر و در روایتی امده که نیست وتر بعد صلوة صبح و مراد ادای ان خواهد بود و الا قضای ان جایزست در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم باید و خود قضا جایزست در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم **وعن** جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خاف ان لا یقوم من اخر اللیل فلیوتر اوله کسی که بترسد که نتواند برخاست از اخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب و بخسپد و من طمع ان یقوم اخره فلیوتر اخر اللیل کسی که امید میدارد که میتواند برخاست اخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند اخر شب فان صلوة اخر اللیل مشهودة زیرا که هر ستی نماز اخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند دروی ملایکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة و ذلک افضل و نزد اخر شب فاضل ترست از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال باشد در حدیث ابی داود از ابی

قتاده

قتاده امده است که رسول خدا گفت مر ابو بکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت اخر شب پس گفت مر ابو بکر را اخذ کرد این بحزم و گفت مر عمر را که فرا گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابو هریره را که وتر اول بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیداری بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت رواه مسلم **وعن** عائشة قالت من کل اللیل اوتر رسول الله گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من اول اللیل و اوسطه و اخره اول شب و میان شب و اخر شب و انتهی وتره الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در اخر عمر تا وقت سحر و اخر شب متفق علیه **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال اوصانی خلیلی گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت وی در درون دل من جا گرفته است بثلث بسه خصلت صیام ثلثة ایام من کل شهر یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات ایام بیض واقع شده که از ایام بیض خواهند چنانکه در کتاب الصوم باید و رکعتی الضحی دوم دو رکعت بعد از بر آمدن افتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی باید که این اقل صلوة ضحی است و اکثرش تا دوازده است و گویا که این مخصوص بابی هریره بود و ان اوتر قبل ان انام سوم انکه بگذارم وتر پیش از انکه خواب کنم و گفته اند که سببش انست که وی رضی الله عنه مشغول می بود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه دیگر داشت و حرو کثیر از شب بروی میگذشت که قیام اخر شب با ان متعسر بود و همین است سبب در اقتصار نیز بر دو رکعت ضحی زیاده و ازینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم افضل است از عبادت نوافل یاد دارم از بعضی اساتذه خود که میفرمود در بعضی از روایات فقهیه امده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که بگذارد در اول شب و ظاهر شد در انوقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه ان زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ ان چنانکه حال ابو هریره بود و این دو رکعت قایم مقام نماز شب میکرد چنانکه در اخر فصل ثالث باید متفق علیه **الفصل الثانی** عن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا ابن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که بودیم در عهد آنحضرت بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمرو ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشة ارایت رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یغتسل من الجنابة فی اول اللیل ام فی اخره ایا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی از جماع متصل یا در اخر شب که جماع میکرد و می خسپید و چون برای نماز تهجد برمیخاست غسل میکرد قالت کانت عائشه ربما اغتسل فی اوله و ربما اغتسل فی اخره گفت

عایشه شب بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قلت یخفف
میگوید گفتم من الله اکبر خدا بزرگتر است از آنکه گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود الحمد لله الذی
جعل فی الامر سعة سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین کشاده و فراخی را قلت کان یوتر
اول اللیل ام فی آخره گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن قالت ربما اوتر فی اول اللیل و ربما
اوتر فی آخره گفت عایشه بسا که وتر کرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر شب قلت الله اکبر الحمد لله
الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند قراءت را در
نماز شب یا مطلق قالت ربما جهر و ربما خفت گفت عایشه که بسا بلند میخواند و بسا که
پست میخواند و خفت را امیدن آواز و نهان گفتن راز قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل
فی الامر سعة بدانکه در آن که سعت امر در تکالیف نعمتی عظیم و رحمتی واسع است که واجب
است بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة و اکثر از تعدد و تنوع افعال
بیغمبر آمده است صلی الله علیه و سلم و نفس وی شفقت بر امت و توسیع امر بر ایشان و
از اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه جز محض و موجب زیادت و کمال دین
و مزید انوار و تخفیف احمال و اصار است رواه ابوداود و روی ابن ماجة الفصل الاخیر
روایت کرد تمام این حدیث را ابوداود و روایت کرد ابن ماجه فصل آخر را یعنی آنچه متعلق
است بقراءت **و عن** عبدالله بن ابی قیس نام ابوموسی اشعری است غالب آمده بر
وی کنیت قال سالت عایشة بکم کان یوتر باربع و ثلث بود آنحضرت وتر میکرد بچهار و
یعنی چهار رکعت میگذارد بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع هفت رکعت باشد و ست
و ثلث وتر شش و سه که مجموع نه باشد و ثمان و ثلث و هشت و سه که یازده باشد و
عشر و ثلث و ده و سه و لم یکن یوتر بانقص من سبع و نبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار
و سه است و لا باکثر من ثلث عشرة و میگزارد بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر
و صریح است در وتر سه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور
است رواه ابوداود **و عن** ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الوتر حق
علی کل مسلم وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسی
که دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و بایر رفته است سفیان ثوری
و بعضی ایمه دیگر و من احب ان یوتر بثلث فلیفعل و کسی که دوست دارد که وتر کند
به سه پس باید که بکند و این مذهب ابوحنیفه و اصحاب اوست و من احب ان یوتر بواحدة
فلیفعل و کسی که دوست دارد وتر کند یک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیگر

ایمه است رواه ابوداود والنسائی و ابن ماجه **و عن** علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم ان الله وتر یحب الوتر خدا وتر است و دوست میدارد وتر را فاوتروا یا اهل
القرآن پس وتر کنید یعنی فرد کنید یعنی بگذارید نماز خود را در شب وتر یعنی یک رکعت یا سه رکعت بدان
ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و تتولی حفظ و
تلاوت او نیز بنده است ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه
حبیب خود را بقول خود و رتل القرآن ترتیلا ابدا که وتر بکسر واو و فتح آنها فرد را گویند و اطلاق
کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند انقسام را و در صفات بمعنی
بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس در وی حق سبحانه معنی وتر بیت
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال
باشد و آنحضرت رعایت میکرد از او این را اشد الرعایة در شرع کما لا یخفی علی المتتبع
رواه الترمذی و ابوداود والنسائی **و عن** خارجه بن حذافه بحاء مهمله و جیم بن حذافه صحابی قرشی عدوی
است معدود است در فرسان قریش و او را بهزار سوار برابر می نهادند یکبار که عمرو بن عاص
از امیرالمومنین عمر سه هزار سوار بکمک طلبید پس عمر کس را فرستاد خارجه بن حذافه را و زبیر بن
عوام را و مقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم و قال و گفت ان الله امدکم بصلوة بدرستی خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی
یعنی زیاده کرده است بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و امداد بر چیز فرستادن یکی را که برای
تقویت و تاکید و در روایتی زادکم آمده و در بعضی امرکم هی خیر لکم من حمر النعم این نمازی
که بهتر است شما را از چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز و انفس اموال است
نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب است نزد شما و حمر بضم حا و سکون
میم جمع احمر و نعم بفتحتین جمع حماریست الوتر آن نماز کدام است جعله الله لکم فیما بین صلوة العشاء
الی ان یطلع الفجر گردانید و مشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتی که میان
نماز عشاست تا آنکه فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر رواه الترمذی و ابو
داود **و عن** زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولی عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد
نشستی در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و
ایوب سختیانی از وی روایت کرده و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و صحبت
میداشت گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضلترین ایشان هاشمی و نزد زید بن
اسلم که از موالی است بروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد قال قال رسول الله

علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسی خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس باید که بگذارد
وتر را و قضا کند از او وقتی که صبح کند رواه الترمذی مرسلا وعن عبد العزیز بن جریج بضم اول و
فتح را و سکون یا قال سألنا عائشة بأی شیء کان یوتر رسول الله گفت پرسیدیم عایشه را
بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت کان یقرأ فی الاولی گفت
عایشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین سبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة وی
میخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون وفی الثالثة ودر سیوم بقل هو الله والمعوذتین
یکبار داو شده نام قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی وابو داود
ورواه النسائی وعن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و زای صحابی صغیر است
ووالی خراسان بود از جانب امیر المومنین علی رضی الله عنه ورواه احمد وعن ابی بن کعب
والدارمی وعن ابن عباس ولم یذکر المعوذتین وذکر کرده اند احمد والدارمی معوذتین را بلکه تنها
قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم همین است که تنها قل هو الله احد
بخوانند شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما انچه بعضی مردم از اهل
دیار ما در رکعت اول سوره انا انزلناه میخوانند از روایتی در اخبار و اثار یافته نشده است
ومیگویند در بعضی روایات فقهیه امده است وعن الحسن بن علی روایتست از امام حسن
بن علی رضی الله عنهما قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که می گویم و میخوانم ان را در قنوت
وتر احتمال دارد که تعلیم آنحضرت ان بود که از ادر قنوت وتر بخوانند و احتمال دارد که ان حضرت
این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
در همین معنی است ولیکن میگویند که در بعضی روایات امده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود اجعلها فی وترک واین روایت غریبست و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد
ما اللهم انا نستعینک است و گفته اند که افضل انست که هر دو بخوانند و در باب قنوت
تفصیل باید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان آنکسانی که راه راست نمودی
وعافنی فیمن عافیت و عافیت ده مرا در ضمن انکسانی که عافیت دادی ایشان را و مراد بعافیت
سلامت است از جمیع افات دنیا و اخرت وتولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی
امر من باش در زمره لطف و کرم خود که همه کارهای مرا و بارک لی فیما اعطیت و برکت و زیادتی
ده مرا در چیزی که دادی از نعمتها وقنی شر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی انچه فیصله کرده و تقدیر نموده
طلب وقایت از این باعتبار ظاهر اسباب و الات است که در لا یزال محو و اثبات در ان جاری است

فانک تقضی ولا یقضی علیک پس بدرستی که تو حکم میکنی بر هر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو انه
لا یذل من والیت بدرستی که شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را ولا یعز من
عادیت و گرامی و غالب نمیشود کسی که دشمن داری تو او را تبارکت ربنا وتعالیت بزرگی تراست ای
پروردگار ما و بلندی دشمنی این کلمات را نیز زیاده کرده فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک
اللهم ونتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین ودر روایات ختم وی بر درود نیز امده بصیغه
وصلی الله علی النبی محمد واله وسلم رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن
ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم فی الوتر قال بود آنحضرت چون سلام
میداد در وتر میگفت سبحان الملک القدوس رواه ابو داود والنسائی وزاد و زیاده کرده است
نسائی این لفظ را که ثلث مرات یطیل یعنی میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالتی
که دراز میکرد و بلند میکرد اواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیان میکند از روایت دیگر که می
گوید وفی روایة للنسائی وعن عبد الرحمن بن ابزی ثلثا ویرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت
وبلند می کرد اواز خود را در مرة ثالثة یا بکلمه ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر ذکر
وان ثابت بی شبهه لکن خفی افضل است در غیر انچه وارد است در وی جهر وعن علی
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی اخر وتره روایتست از امیر المومنین
علی که آنحضرت میگفت در اخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است
وبعضی گفته اند مراد بعد از سلام است وبعضی گفته اند در سجود اللهم انی اعوذ برضاک من
سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک ترجمه این در باب السجود وفضله بوسته است رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس قیل له گفته شد مر ابن عباس را هل لک فی
امیر المومنین معاویة ایا هست ترا میل و رغبت و بحث در معاویه با وجود صدور این فعل
نا مشروع از وی که ما اوتر الا بواحدة وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاهر این قایل نمیدانست که وتر
بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس اصاب صواب کرده است معاویه و
راست رفته است انه فقیه بدرستی که وی فقیه و عالم است بشریعت وفی روایة و در روایتی
اینچنین امده است که قال ابن ابی ملیکة بضم میم وفتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است اوتر
معویة بعد العشاء برکعة وتر گذارد معاویه بعد از نماز عشا بیک رکعت وعنده مولی لابن عباس و
نزد معویه مولائی بود مر ابن عباس را فاتی ابن عباس پس امد ان مولی ابن عباس نزد ابن عباس
فاخبره پس خبر داد ابن عباس را بانچه دیده بود از معاویه از گذاردن وی وتر بیک رکعت فقال

۳۳۹

دعه فانه قد صحب النبي پس گفت ابن عباس بگذار معاویه را و تخطیه و اعتراض مکن زیرا که وی
صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاري بدانکه این یک رکعت واحده یا
مستقل بود یا بتقدیم شفع است چنانکه عادت ایمه بدان قایل اند و ظاهر احتمال ثانی است
چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه وسلم
ظاهر میگردد زیرا که انچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه
تصویب بجهت فقاهت ناظر دران است یعنی ممکنست که رای او بان رفته باشد و
از موارد سنت از اثار اطلاع کرده و ابن عباس تلمیذ امیر المومنین علی است و اخذ علم ازوی
کرده با وجود مراعات جانب معاویه مینمود و مدارات میکرد بارها با وی در وقت نزاع و
با علی گفتی از شتاب مکن اگر از انحضرت صلی الله علیه وسلم وعده و اشارتی داری صبر کن و منتظر
باش و اگر نزاع و خلاف چه لایق است چنانکه بشارت داده اند ما را بخلافت در انتظار
ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد والله اعلم و از این حدیث مفهوم میشود که متعارف
دران زمان وتر یک رکعت بود وعن بریدة قال سمعت رسول الله گفت بریده اسلمی شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق است و
ثابت پس کسی که وتر نکند پس نیست انکس از تابعان ما و بر طریقه ما الوتر حق فمن لم یوتر
فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر
وجوب وی رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
ابو سعید خدری گفت انحضرت من نام عن الوتر او نسیه کسی که بخواب گردد از وتر یا فراموش
کرد ازا فلیصل اذا ذکر و اذا استیقظ پس باید که بگذارد و قضا کند ازا وقتی که یاد ارد ازا یا بیدار
گردد رواه الترمذي و ابو داود و ابن ماجة این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب وارد
اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی است در ثبوت وجوب بمعنی
مقابل فرض وعن مالك بلغه ان رجلا سال ابن عمر عن الوتر اواجب هو و روایت است از امام
مالک رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر یا واجب است ان فقال عبد الله
قد اوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون
و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر فجعل الرجل یردد علیه پس در ایستاد ان مرد که تکرار میکرد این سوال را
بر ابن عمر و عبد الله یقول و در ایستاد عبد الله که میگوید همین سخن را که اوتر رسول الله صلی الله
علیه وسلم و اوتر المسلمون رواه في الموطا روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا
و ظاهر این حدیث نزد وی است بیان وجوب و عدم وجوب یعنی انچه ثابت شده است فعل است

وان

وان احتمال وجوب و سنت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد بنبودن او فرض عملی که دلیل او
قطعی نیست و معنی وجوب در ینجا همینست والله اعلم وعن علي رضي الله عنه قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلث گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بود انحضرت که وتر میکرد
به سه رکعت یقرأ فیهن بتسع سور من المفصل میخواند دران سه رکعت نه سوره از مفصل یقرأ
في كل ركعة بثلث سور اخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره اخر این همه سورها قل هو
الله احد می بود و در بعضی روایات تفسیر این مجمل باین طریق امده که میخواند در رکعت اولی
الهاکم والقدر و اذا زلزلت و در ثانیه والعصر والنصر والکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص
رواه الترمذي وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغيمة گفت نافع بودم من با ابن عمر
بمکه و حال انکه در اسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغامة بضم میم و سکون
غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و مغیمة بضم و فتح غین و تشدید یا و مغیمة
بضم میم و کسر غین و سکون یا فخشي الصبح پس ترسید طلوع صبح را از اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد
ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت ثم انکشف فرای ان علیه لیلا پس کشف شد ابر پس دید ابن عمر که باقی است
بروی شب فشفع بواحدة پس جفت ساخت ان رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتریت برآورد ثم
صلی رکعتین رکعتین پس بگذارد دو دو رکعت فلما خشي الصبح اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت
رواه مالك وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلي جالسا فیقرأ
وهو جالس روایت است از عائشه که انحضرت بود که نماز میگذارد نشسته پس قرائت میکرد و حال
انکه وی نشسته است فاذا بقي من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین اية پس چون باقی میماند از
قرائت او اندازه انکه می بود سی یا چهل ایت قام فقرأ وهو قائم می ایستاد انحضرت و میخواند
و حال انکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجد بعد ازان برکوع میرفت و سجود میکرد ثم یفعل في الركعة الثانية مثل
ذلك بعد ازان میکرد در رکعت دوم مانند ان و عکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد
بعد ازان نشسته قرائت کند پس نشسته برکوع رود و شبه نیست در اصل جواز ان اگرچه خالی از
کراهتی نبود اگر بی عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است
رواه مسلم وعن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یصلي بعد الوتر رکعتین
روایت است از ام سلمه که انحضرت میگذارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذي روایت کرده است این را
ترمذی و زاد ابن ماجه و زیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین وهو جالس یعنی می
گذارد دو رکعت سبک و حال انکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن هشام
گذشت وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما

وهو جالس گفت عایشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پس میگزارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت
وحال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان یرکع قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد
پس رکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجه وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال ان هذا السهر جهد وثقل فرمود این بیخوابی مشقت است وگرانی است سهر بفتحتین
بیداری و بیخوابی وجهد بفتح جیم وسکون ها مشقت وضم جیم نیز آمده است فاذا اوتر احدکم فلیرکع
رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگذارد دو رکعت فان قام من اللیل والا کانتا له
پس اگر برخاست یکی از شما نماز شب پس ان افضل واکمل است واگر برنخاست می باشند این
دو رکعت مر او را بنده از نماز شب در حصول اصل ثواب ان رواه الدارمی وعن ابی امامة
ان النبی صلی الله علیه وسلم یصلیهما بعد الوتر وهو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت می گزارد
این دو رکعت را بعد از وتر حال آنکه وی نشسته است یقرأ فیهما میخواند درین دو رکعت اذا
زلزلت وقل یا ایها الکافرون رواه احمد باب القنوت قنوت بمعنی طاعت وسکوت
ودعا وقیام در صلوة آید ومراد اینجا دعای مخصوص است واز بعضی مشایخ واز امام
محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وحج وغیر آن معین نیست وگویند که تعین دعا میبرد
رقت قلب وصورت سامت است واگر توقیت وتعیین اند مبادا جزی بر زبان رود که شاید
کلام ناس بود ونماز بدان فاسد گردد واین خلاف در جائی معقول است که تعیین وتوقیت در شرع
وارد نشده است در جائی که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب ودر محیط وذخیره
از ان اللهم انا نستعینک است واللهم اهدنا را استثنا نموده است ودر مذهب حنیفه موقت
در قنوت اللهم انا نستعینک است وگویند که صحابه اتفاق دارند بران واولی آنست که اللهم
اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخوانند وشمنی از ابی اللیث اللهم اغفر لی سه بار نیز وارد کرده وبعضی گفته
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نیز بخوانند وگفته اند که هر که دعا قنوت
نداند اللهم اغفر لی وربنا آتنا بخوانند کذا فی شرح ابن الهمام ونزد شافعی اکتفا کنند با اللهم اهدنا
واللهم انا نستعینک را قنوت بشمارند وگویند که روایت ان در صحیحین وسنن معروف
نیست ولیکن علما اثبات کرده اند از بطریق صحیح از طرانی وغیره وشیخ ابن الهمام از ابی داود
آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل واشارت کرد
گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب ولعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا در پیجا کاری نیست
هر که وی تعالی لعنت کرده واراده او بهلاکه وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم جبرئیل آنحضرت را
اللهم انا نستعینک الخ وشیخ جلال الدین سیوطی از شافعی در عمل الیوم واللیلة این را آورده وبا اختلاف

الفاظ

الفاظ فی الجمله در روایات آمده است واختلافست که علما را در قنوت که خواندن آن پیش از
رکوع است یا بعد از رکوع وخواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر وجز آن نیز آمده
وخواندن قنوت در وتر دایم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان یا دلایل آن در
شرح کتاب وشرح سفر السعادة مذکور است ومذهب ما شق اول ازین تردیدات است
الفصل الاول عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی
احد او یدعو لاحد پیغمبر خدا بود که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بضرر کسی یا دعا
کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربما قال
اذا قال پس بسا بود که میگفت ودعا میکرد چون میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد برای
نجات بعضی اصحاب خود که گرفتار بند عذاب ونکال کفار بودند ودعا میکرد برای هلاک و
لعن بعضی قبایل واحیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات وخلاصی ده
ولید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را عبد الله بن جحش روز
بدر کافر پس قدوم آورده ند دو برادر وی خالد وهشام فدیه دادند بچهار هزار درهم وچون
فدیه دادند وی را آزاد کردند اسلام آورد وگفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی وتو در
میان مسلمانان بودی تا آزاد هم مال می بود وهم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند
که برای بیم صبر کرد در اسلام بی صبری او ودیس رادرانش او را در مکه حبس کردند وایذا
مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات وخلاص از
دست آن ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان ملحق شد برسول خدا صلی الله
علیه وسلم وسلمة بن هشام دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت ومیگفت خداوندا نجات
ده سلمة بن هشام بن مغیرة مخزومی را برادر ابو جهل بود وقدیم الاسلام بود واز خیار صحابه و
فضلای ایشان بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند وعذاب میکردند وی نیز از دست
ایشان بگریخت وبرسول خدا ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم وسلمة بن هشام دیگر دعا
میکرد آنحضرت در قنوت ومیگفت خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیرة مخزومی را
که برادر ابو جهل بود وقدیم الاسلام بود واز خیار صحابه وفضلای ایشان بود او را کافران
در مکه حبس کرده بودند وعذاب میکردند وی نیز از دست ایشان بگریخت وبرسول خدا ملحق
شد ودر زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد وعیاش بن ابی ربیعه ونجات
ده خداوندا عیاش نجات یافته شده وشیخ معجم بن ابی ربیعه را ابن برادر ابو جهل بود
لیکن از مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده وهجرت

کرده بود بجنت پس ازان هجرت آورده بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابوجهل
که برادر وی بود بمدینه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نبیند پس عمر
مادر همراه ایشان بمکه آمد پس ابوجهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک
شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مومنان دعا میکرد و در دعای بر
کافران میفرمود اللهم اشدد وطأتک علی مضر خداوندا سخت گردان پایمال کردن و هلاک گردانیدن
ترا بر مضر که نام قبیله ایست واجعلها سنین کسنی یوسف و گردان وطأه را و ایامی را
که ایشان در وی کفر میکنند و عنادی ورزند قحط سالی مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان
یوسف علیه السلام شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد در قحط
سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب
قحط بود شدند و دران مدت استخوانها و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله و
غضب رسوله یجهر بذلک جهر می کرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت و کان یقول
فی بعض صلوته بود آنحضرت که میگفت در بعضی احیان در نماز خود اللهم العن فلانا و
فلانا خداوندا لعنت و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء
من العرب میگفت این را برای قبیلها از عرب که کافر و معاند حق بودند حتی انزل الله
تا آنکه فرود فرستاد خدای تعالی این آیت را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آن
او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون میفرماید نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کارخانه
خداوندی و اعتراض بر کار وی جل و علا تصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست
و اوست مالک امر ایشان که هلاک گرداند طایفه را از ایشان و گرفتار گرداند بقهر و غضب
خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند
مر ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود بمانند بایستی تو مگر بنده مامور بانذار و جهاد تو را بجز فرموده ایم
و حکم کرده ایم مکن باقی هر چه ما دانیم بکنیم در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این دعا میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما
ترا سباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر
برآنند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامی که سر مبارک آنحضرت مجروح شد و میخ مغفر
در رخساره شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی
مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهی
که رنگ کردند روی پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم خدا از غیرت و طبیعت که برای حکم و مصالح

دین

دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بودند و غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این
آیت و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی
میکند است و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول
عایشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی
را در شرح فتوح الغیب بهتر ازین شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه و عن عاصم
الاحول قال سألت انس بن مالک عن القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از
ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز کان
قبل الرکوع او بعده بود پیش از رکوع یا بعد از رکوع و بر برداشتن بعد ازان قال گفت
انس قبله پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت
نخواند آنحضرت پس از رکوع مگر یکماه انه کان بعث اناسا یقال لهم القراء بدرستی که شان
اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمانرا که خوانده میشود ایشان از قرآن یعنی خوانندگان قرآن
که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی تعالی مشغول می بودند قتاده در روایت خود
آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی
آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل صفه میخریدند و در شب مدارسه قرآن میکردند
رضی الله عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بود این قراء و در روایتی چهل تن و در روایتی سی فاصیبوا
پس رسیده شد بدیشان بلا و کشته شدن ایشان از غرایب واقعات و عجایب قصص است و در
شرح مذکور است و در ایشان نازل است ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین الآیة فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم در حالتی که دعا میکرد بر کشندگان قراء
و در روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا ازینجا معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح
بود و نماز صبح که قنوت خوانده اند همین قضیه بود فقط نه دایمی بود چنانکه شافعیه میگویند
متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر والعصر والمغرب
والعشاء و صلوة الصبح در هر پنج وقت اذا قال وقتی که میگفت سمع الله لمن حمده من الرکعة
الاخرة از رکعت پسین و در بعضی نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم دعا میکرد بر هر چند
قبیله از بنی سلیم علی رعل بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف و عصیه
بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبایل بنی سلیم اند که براینها دعا میکرد آنحضرت و یومن

من خلفه وامین میگفتند کسانی که پس او بودند از مقتدیان رواه ابو داود وعن انس ان النبی
روایتست از انس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذاشت
قنوت را و نخواند چنانکه گذشت واکثر اهل علم برانند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر
این جز و نزد مالک و شافعی میگویند که قنوت کنند در نماز صبح و در همه ها اگر واقع شود واقعه
رواه ابو داود والنسائی وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت
خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم گفت گفتم
مر پدر خود را ای پدر من بدرستی که تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه
ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی
بوده خلفای ثلثه نحوا من خمس سنین یعنی نزدیک به پنج سال کانوا یقنتون ایا بودند ایشان
یعنی آنحضرت وخلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن نمازهای پنجگانه چنانچه
حالا میخوانند بعضی مردم قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و میخوانند
بران مینمایند بدعتست نو پیدا آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز کما کرد در وقت صبح خواندن
بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه واین حدیث اول دلیل
است بر مذهب حنیفه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ایمه مالکی نیز
که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و واجب
است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند
که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است وهمچنین آنچه روایت کرده شده از ابن
عباس که گفت بدعتست وهمچنین آنچه روایت کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت
نهی کرد از قنوت این احادیث همه ضعیف اند واین کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم
الفصل الثالث عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابی بن کعب روایتست از
حسن بصری که عمر رضی الله عنه گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که از آنها بود که حفظ کرده بود
تمام قران در زمان آنحضرت واقرا صحابه بود و او را سید القرا میگفتند یعنی فرمود که وی
امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند واین در قیام رمضان بود فکان یصلی لهم عشرین
لیلة پس بود ابی بن کعب که نماز می گذارد برای مردم وامامت میکرد ایشان را بیست شب ولا
یقنت لهم الا فی النصف الباقی وقنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان
فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شد ده شب اخر یعنی عشره اخیر تخلف فصلی فی بیته
تخلف نمود ابی از آمدن مسجد و نماز گزاردن با مردم و گذارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از

کسی نکانوا

کسی نکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و شکایت گریخت ابی رواه
ابو داود وسئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت
که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع پس
گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع وفی روایة قبل الرکوع وبعده و در روایتی
گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه این هر دو حدیث از حسن
بصری دلیل است مر شافعی را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشایخ ما میگویند
که احادیث در قنوت وتر مطلق امده و در تخصیص رمضان بسیار امده و وتر خود دائمی است
مخصوص برمضان نه پس قنوت نیز دایم باشد و چون احادیث بسیار امده است عمل بدان
اولی وارجح باشد و اما ثانی بودن بر وتر بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوییم که احادیث در قنوت
قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده
مخصوص بیک شهر است نه دایم والله اعلم باب قیام شهر رمضان مراد بدان تراویح است
و سبب تسمیه آن بتراویح آنست که مردم که در اول باجتماع میگزاردند می نشستند بعد از هر دو سلام
و راحت می کردند از آن جهت تراویح نام افتاد و کلام در تراویح بسیار است و جمله از آن در رساله
مسمی بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی
چند بگزارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا
فرض کرده شود و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد همان نماز تهجد وی بود که یازده
رکعت و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گزارد بیست رکعت بود
و وتر بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم برین نهج بود که هر کسی برای خود در خانه
یا در مسجد میگزارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث
بیاید و اهل مدینه مطهره بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگزارند و سبب آن بود که اهل
مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون ازین فضیلت
دور افتادند بدل آن چهار رکعت افزودند و الان نیز در آن مقام شریف متعارف وارث است
عمر میکویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزارند از خانها می آیند و وتر
الفصل الاول عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت
است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است و قایم بود بعلم فرایض و کاتب وحی بود که آنحضرت
ساخت حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجره یعنی منع
است وان منع میکند باز میدارد مردم را از در آمدن و در روایتی حجر نیز آمده برای و حجر یعنی

بازداشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگذارد آنحضرت دران حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس
تا گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار ثم فقدوا صوته لیلة پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت
را شبی وظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت تحقیق خواب کرده فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس
کشند بعضی تنحنح تا بیرون آید بسوی ایشان فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم
پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب
بجماعت حتی خشیت ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا
حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میگردانم
از برای ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتهای که مداومت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعضی میگویند که عادة الله جاری بود بر آنکه هرچه آنحضرت بران
مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن روایت بود که آنحضرت بران
مواظبت مینمود و فرض نشد ولو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بپا نمی توانستید کرد
آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگذارید ای مردمان نماز را در خانهای خود فان افضل صلوة
المرء فی بیته زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش الا الصلوة المکتوبة مگر نماز فرض
که در مسجد افضل است متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب
فی رمضان بود آنحضرت که ترغیب مینمود صحابه را در گذاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یأمرهم
فیه بعزیمة یعنی امر کند ایشانرا در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان
ایمانا و احتسابا کسی که قیام کند رمضانرا بجهت ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر آخرت
بی ریا و سمعه غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود او را آنچه که پیش رفته است از گناهان صغیره
وی فتوفی رسول الله پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک و
حال آنکه شان و کار قیام رمضان همین بود که هرکه میخواست بطلب اجر و ثواب ازا بطوع
خود میگذارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر پس بود
امر برهمین روش در زمان خلافت ابی بکر و صدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر در زمان
اول از خلافت عمر نیز بران بعد ازان اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشأن ان و امر کرد مردم را باجتماع و
گذاردن ان بجماعت چنانکه در حدیث بیاید رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود فلیجعل
لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگرداند مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگذارد نماز نفل دران
فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا پس بدرستی که خدا تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز

وی نیکی را آوردن این حدیث درین باب گویا اشارتست باآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید
گذارد رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابوذر روزه داشتیم
ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی
نگذارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا پس
قیام نمود با ما حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصه از شب فلما کانت السادسة پس هرگاه
که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا فلما کانت الخامسة قام بنا پس هرگاه شب شد
پنجم یعنی باقی ماند پنج شب قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت نصف شب فقلت ابوذر
میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة کاشکی زیاده میکردی ما را قیام این
شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت بدرستی مرد چون بگذارد
نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة حساب کرده میشود مر او را برخاستن
شب تمام در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما
یعنی ثلث اللیل یا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب فلما کانت الثالثة جمع اهله و نساءه والناس پس هرگاه
که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح
پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم که فوت کرده ما را فلاح راوی ابوذر میگوید قلت وما الفلاح
گفتم من با پیغمبر چیست مراد بفلاح قال السحور گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحرست زیرا که
وی معین است بر اتمام صوم که سبب فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام
فلاح در سنت ثم لم یقم بنا بقیة الشهر پس قیام ننمود با ما باقی رواه ابوداود و الترمذی و النسائی
و روی ابن ماجة نحوه الا ان الترمذی لم یذکر لیکن یا ثبت که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را ثم
لم یقم بنا بقیة الشهر وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیلة گفت عائشه گم کردم و نیافتم رسول خود در نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس
ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال اکنت تخافین ان یحیف
الله علیک و رسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که بترسی که جور و ستم کند خدای تعالی بر تو
و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا بغیر زاد بهم قلت عائشه میگوید گفتم من یا رسول الله انی ظننت
انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه
بشنیدن از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال از وی فهمیده و شاید
بعد ازین قول نیز گفت بجهت اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای
بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل لیلة النصف من شعبان

الی سماء الدنیا پرستی که خدای تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی
سماء که فروتر از آسمانهاست فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم کلب پس می آمرزد بیشتر از شمار مویهای
گوسفندان قبیله کلب را که بهتر بن عرب بود از روی غنم پس خواستم که قیام این شب کنم
و بقیع روم و صرف دعا را استغفار کنم و این مجمل است قصه از انتفصیل در شرح ذکر کرده
شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی و ابن
ماجه و زاد رزین و زیادت کرده است رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که من
یستحق النار یعنی می آمرزد مردم را از انهایی که مستحق نار و عذاب شده اند و قال الترمذی
سمعت محمدا یعنی البخاری و گفت ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث
ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا نماز مرد در خانه خود افضل است
از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است
در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد افضل است این را در اینجا فرمود که
قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد از ان ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که روید
در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و تمسک کردند مالک و ابو یوسف و بعض
شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح است که در خانها بگزارند تنها و آنحضرت که در مسجد
گزارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب
وی و بعضی مالکیه و غیر ایشان بر آنند که افضل صلوة اوست بجماعت در مسجد چنانکه عمر
بن الخطاب و صحابه بعد از وی کردند و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وی شعار
دین است و مشابه نماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین
باب اشارة بجواز تراویح در آیت و مختار آنست که اگر وی باشد مقتدا که وجود وی سبب
تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر اینچنین نیست رواست که در خانه بگذارد و گفته
ذکر فی کتب الفقه رواه ابو داود و الترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری
نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این یا مشدده است و قاری بمعنی قران خوان
بهمزه است در زمان رسالت است و لیکن او را سماعی و روایتی نیست و واقدی او را در
صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود در بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه شبی
بعد از رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم پراکنده و جدا جدا

نشسته اند

نشسته اند یصلی الرجل لنفسه نماز میگزارد مردی برای خود یعنی تنها و یصلی الرجل فیصلی بصلوته
الرهط و نماز میگذارد مردی و میگذارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعه کم از
ده فقال عمر انی لو جمعت هولاء علی قاری واحد لکان امثل چون دید عمر این تفرق گفت
بدرستی من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه عزم چون عمر را
این رای و این نیت دست داد قصد بجای کرد فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمع کرد مردم را
برابی بن کعب و او را امام قوم ساخته قال گفت عبد الرحمن بن عبد ثم خرجت معه لیلة اخری
بعد بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر والناس یصلون بصلوة قاریهم و حال آنکه مردم نماز می
گذارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است قال عمر نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی
است این بدعت گفتن او را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل جماعت
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت چند بار بجماعت گزارده چنانکه گذشت
و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة
حسنة الحدیث والتی تنامون عنها افضل من التی تقومون یرید آخر اللیل وان صلوتی که آخر آ
میکنند و غفلت می ورزید شما از ان فاضلتر است از آنچه قیام می کنید میخواهد عمر رضی الله
آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضلتر است از ان نماز که قیام میکنید در اول
لیل اشارت است بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت
مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و اوفق است بقول وی که یرید آخر اللیل و اما
قول طیبی که تحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگذارند تراویح را بعد از
نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب میگذارند و تمام
شب زنده میدارند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این
عبارت آنست که آن نمازی که فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از ان بهتر است
از آنچه برمیخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و ان با
احتیاط تا فوت نگردد و برین معنی آخر اللیل متعلق یقومون خواهد بود و بعضی فرق
کرده اند میان کسی که وثوق دارد با نتباه و استیقاظ و کسی که ندارد چنانکه در افضلیت
وتر اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی و کان الناس یقومون اوله و بودند مردم
که قیام میکردند در اول شب رواه البخاری وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب
و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة امر کرد عمر ابی بن کعب و
تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند

این هردو صحابی برای مردم در رمضان یازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز یازده رکعت که عادت
وی بود تهجد بود قیام می‌نمود و گفته‌اند که این روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که
قیام میکردند در عهد عمر بیست رکعت و جواب داده‌اند که سند این حدیث صحیح است و توان
که بعضی اوقات گاهی بیست میکرده باشند و گاهی یازده، و بعضی گفته‌اند که توانند کرد بعضی
یازده قصد تشبه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکرده باشند و بعد از آن قرار بر عشرین یافته
باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست و روایت بیست و سه که آمده است باعتبار سه
رکعت وتر است وکان القاری یقرأ بالمئین و بود امام میخواند سورتهارا که هر یکی از آنها
زیاده بر صد آیت اند حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم
عصا از جهت درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف
و عدم طاقت فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر پس نبودیم ما که برمیگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر
و اعالی آن و فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع فجر و در حدیث آمده است که آنحضرت
برسید پشت دستهارا تا فروع اذنین یعنی اعلای گوشها رواه مالک وعن الاعرج قال
ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان روایت است از عبدالرحمن اعرج که از مشاهیر
تابعین و ثقات ایشان است که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند
کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر و وی از جهت تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده
است از احق سبحانه و عدم اهتدا بخیری که فرستاده است در وی از قرآن وکان القاری
یقرأ سورة البقرة فی ثمانی رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را در هشت
رکعت فاذا قام بها فی ثنتی عشرة رکعة پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آن را در دوازده
رکعت رأی الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرده در قرائت
رواه مالک وعن عبدالله بن ابی بکر از اکابر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است
قال سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب را
میگفت بودیم ما که برمیگشتیم در رمضان از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتاب
میکردیم خادمان را بحاضر آوردن طعام مخافة فوت السحور از جهت ترس در گذشتن
وقت طعام سحری بجهت طلوع فجر و فی اخری مخافة الفجر و در روایت دیگر بجای فوت السحور
این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکی است رواه
مالک عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت
کرد از آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة آیا میدانی تو ای عائشه که چه چیز است درین

شب

شب از برکات و غرایب امور یعنی لیلة النصف من شعبان بیان هذه اللیلة است قالت
ما فیها گفت عائشه چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من
بنی آدم فی هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هر که زاییده
میشود از اولاد آدم درین سال و فیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة و دیگر درین
شب اینست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال
و فیها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب برداشته میشود کردارهای اولاد آدم طیبی گفت
یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته
میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب برداشته میشود کردارهای اولاد
آدم طیبی گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته
میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام
تمام سال و این معنی از عبارت دور است زیرا که رفع کرده میشود در وی اعمال نه نوشته
میشوند و توان که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب نیز
یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم شب
و حکم الهی بدان والله اعلم و فیها تنزل ارزاقهم و درین شب فرود فرستاده میشوند رزقهای
بنی آدم مراد بانزال ارزاق تعیین کتابت ارزاق است همچنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث
آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیان که درین سال که
حج خواهد کرد و توفیق این خواهد یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل است بجنت
و شنید که نوشته میشوند پس از عمل کردن بندگان از اینکه فهمید که پس در آمدن جنت بتقدیر الهی
است و بفضل وی نه بعمل فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا
برحمة الله تعالی آیا هیچ یکی در نمی‌آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت
ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی نیست هیچ یکی که در بهشت مگر برحمت حق تعالی ثلاثا
گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت هر دو سه بار بود و در بعضی
نسخ لفظ ثلثا نیست قلت ولا انت عائشه میگوید که گفتم من و تو که پیغمبر خدایی و محبوب
اوی یا رسول الله نیز در نمی‌آیی بهشت را مگر برحمت وی تعالی فوضع یده علی هامته پس نهاد
آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال ولا انا پس گفت آنحضرت و نه من نیز در نیم
الا ان یتغمدنی الله منه برحمة مگر آنکه بپوشد خدای تعالی برحمت خود که صادر است از جانب فضل و لطف
وی وجود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان بهرجای خودش لیقول لطایف

مراتست در حالتی که میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دست بر سر نهادن ذلت و افتقار است
در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت
رحمت و مغفرت و تمام تخفیف سیم یعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی موسی
الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله تعالی لیطلع لیلة النصف من شعبان
فرمود بدرستی خدای تعالی هر آینه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل
و رحمت و بر تنبیهی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت
از طلوع و مراد بدان نزول است که در حدیث تهجد واقع شده که ینزل ربنا و درین حدیث
نیز در روایت بیهقی ینزل واقع شده که در حدیث تهجد است با زیادت آنکه نزول درین شب
از وقت غروب است چنانکه در حدیث آید و باید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت
فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مر کافر را و دشمن
دارنده و کینه ورزنده مسلمان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه و رواه احمد عن
عبد الله بن عمرو بن العاص فی روایته و در روایت احمد اثنین واقع شده الا اثنین
مشاحن و قاتل نفس می بخشد همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشنده نفس را و خون ریزنده
بناحق و در بعضی احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعضی مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیادت
کرده و در بعضی عشار و ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه یا عرطبه نیز آمده و کوبه
و عرطبه یعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها و صوموا یومها چون باشد نصف از
شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب او را و روزه دارید روز او را فان الله تعالی ینزل
فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا که خدای تعالی نزول میکند برحمت درین شب از
وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر له پس میگوید
آیا هست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا من مسترزق فارزقه آیا هست
هیچ طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلی فاعافیه آیا هست بلا رسیده پس
رهائی دهم او را از بلا الا کذا الا کذا آیا هست از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچه آیا هست
گناهکاری پس بخشم او را آیا هست محزونی که شاد کنم او را آیا هست کذا و کذا حتی یطلع
الفجر میگوید حق تعالی این را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه باب صلوة الضحی ضحو و ضحوة
بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه
قول وی تعالی سبحانه والشمس وضحیها و متعارف میان مردم در اول دو نماز روز است یکی بیشی

الدن

بر آمدن آفتاب یک دو نیزه و او را نماز اشراق خوانند و دوم بهنگام بر آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک
نیم روز و او را صلوة ضحی گویند و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده
و در بعضی اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم گفت یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازی که در بیت ام هانی گزارد وقت چاشت
بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق در وقتی که روشن
گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق
صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان
گفت و هم نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بحقیقت یک وقت آن بر آمدن
آفتاب است و آخر آن تا نیم روز و چون در بعضی احیان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده
شد که اینجا دو وقت است و دو نماز و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز میگویند و احادیث
و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب آنند و مختار نیز همین قول است و در
مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب
صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار درین باب واصل بدرجه
تواتر معنوی و رسیده است بحد یقین و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة
سابقین است انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر
صلوة داود علیه السلام است و از ابن البخاری از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی
صلوتی است که محافظت میکردند بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوة الله علیهم
اجمعین و در بعضی احادیث نفی آن نیز آمده و بعضی صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی
از علما بکراهت آن رفته و گفته که این بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت
بجهت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت گاه گاه گزارده و در خانه گزارده و
سلف را نیز همین عمل بود و اختلاف در نمازی است که بعد از ربع نهار گزارند اما آنکه
بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشیند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند از بعضی [illegible]
گفته اند والله اعلم و روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار
نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است الفصل الاول عن
ام هانی قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکه روایت است از ام هانی بنت ابی طالب
همشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و نام او فاخته بود و بعضی گویند عاتکه گفت آنحضرت

۳۳۳

در آمد خانه او را روز فتح مکه فاغتسل وصلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و بگزارد هشت رکعت
نماز صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی را سبکتر از ان و هیچ
یکی از ارکان از ان رفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را وقالت فی
روایة اخری وگفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که وذلک ضحی و ان نماز در وقت چاشت
بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که
صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است و بعضی گفته اند که این نماز از آنحضرت
در خانه وی بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فتح میخواندند
و بعد از فتوح می گزاردند و بعضی گویند که ان قضای حزبی بود که از آنحضرت دران شب بجهت
اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابوداود
سلم از الفاظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت ان دارد
چنانکه صلوة الظهر وصلوة العصر وقد در مواهب لدنیه از ابن عبد البر اورده که ام هانی گفت
پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود
معاذة بضم میم عدویة بفتح و تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه قالت سالت عائشة کم کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد
آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله گفت عائشه میگزارد چهار
رکعت را و زیاده میکرد چیزی را که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه
مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم
صدقة ثابت میگردد بر هر بند و هر استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و
تخفیف لام و فتح میم عضو و بعضی گفته سر انگشتان و بعضی گفته هر استخوانی که بند دارد و
هر استخوانی که تکیه کنند بران ادمی نزد حرکت و مختار انست که سلامی نام بند استخوان است
چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی
صدقه یعنی بر هر عضو و هر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در
ادمی نعمتی است که شکران بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت ان صرف
عبادت هر چیز را که داده شده است بوی بسوی چیزی که پیدا کرده شده است برای
او دشوار است گردانید وی سبحانه الخ صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز ان
از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب است بر وی در مقابله هر سلامی
و فرمود فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار

سبحان

سبحان الله گفتن والحمد لله و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانه
ان نعمت میگردد والامر بالمعروف صدقة و امر کردن کسی را بکار شرع صدقه است والنهی عن
المنکر صدقة و باز داشتن کسی را از نامشروع صدقه است و یجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من
الضحی و بسند کی میکند یا جزا میدهد از شکرانه سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگزارد ان دو رکعت
را از ضحی و فی الحقیقه نماز شکر تمام نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر جزو از ادمی را
و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است و مخصوص گردانیده شد باین فضیلت صلوة
ضحی از جهت وقوع ان در اول نهار که مبداء و مفتتح نعم است و یجزی بضم تحتانیه بهمزه و
بفتح ان بی همزه هر دو روایت است اول از اجزاست بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا
بمعنی پاداش رواه مسلم وعن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی روایت است از
زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی
بود رضی الله عنهما که وی دید گروهی را که میگزارند نماز ضحی را فقال پس گفت لقد علموا ان الصلوة
فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در غیر این
ساعت زیاده تر است از روی ثواب ان رسول الله بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال گفته است صلوة الاوابین حین ترمض الفصال نماز انجماعه که رجوع کنند کانند بتوبه و توجه
بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم می شوند و میسوزند بچهای گاو و شتر گرمی افتاب
و رمض محرک سخت افتادن افتاب بر ریگ و ما تندان و سخت گرم شدن روز و سوختن پای
از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهت انست که این وقت میل کردن نفوس
است بفراغ و راحت پس نماز میکند درو وی مگر کسی که رجوع دارد بدرگاه حق و التماس
کند بذکر وی جل و علا چنانکه در میانه شب رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء و ابی ذر قالا
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک و تعالی انه قال گفت ابو الدرداء و ابو ذر رضی
الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کنند از حضرت حق سبحانه که وی
تعالی گفت یا ابن ادم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفک اخره ای ادمی بگزار از برای
من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بنده میشوم و کارگزاری میکنم
ترا در اخر روز از قضای حوائج تو و دفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت
من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است متقیان و متوکلان را
رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابی الدرداء و ابی ذر و رواه ابو
داود والدارمی وعن نعیم و روایت کرده ابوداود و دارمی از نعیم بضم نون بن همار بفتح ها و

۳۴۲

وتشدید میم و راء او در اکثر نسخ مشکات زاءیست صحابی نامی است و درین اسم اختلاف بسیار
است در شرح ذکر کرده ام الغطفانی بضم غین معجمه و فتح طاء مهمله و فا نسبت است بغطفان
نام پدر قبیله و احمد عنهم روایت کرده است امام احمد از ایشان وعن بریدة بضم باء و فتح را
صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت برفت در راه بر قول مشهور و او از اسامی
جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و فقرا او در مرو است که بغزا آنجا
آمده بود زیارت و تبرک به قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول میگفت فی الانسان ثلثمایة و ستون مفصلا در آدمی سیصد و شصت بند است فعلیه
ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندی از خود بصدقه قالوا
ومن یطیق ذلک گفتند صحابه که طاقت دارد از آنکه از هر بند صدقه دهد و چیز کند یا نبی الله قال النخاعة
فی المسجد تدفنها گفت آنحضرت آب دهن و حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی ازو والشیء
تنحیه عن الطریق و چیزی از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آنرا
از راه مردم فان لم تجد فرکعتا الضحی تجزئک پس اگر نیابی و نکنی از این دو رکعت ضحی تجزئک بسندگی
میکند ترا این برخی از صدقه و شکرانه سیصد و شصت بند که کار میفرمایی آنها را در خیر کردن و
تعظیم شعار اسلام است و دفع ایذای انام است اگر چه اذیتی جزئی باشد و در حدیث دلالت
کردن و تنحیه مذکور درین باب افضل از رکعتین است که شخص تعظیم مسجد و دفع اذی از
خلق خداست و زیرا که نماز گزاردن بر نفس اعانت این کار را چنانکه تجربه بدان شاهد است
رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی اثنتی
عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة کسی که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بر آرد
خدای تعالی برای وی کوشکی از طلا در بهشت و این اکثر عددی است که در صلوة ضحی آمده
رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه گفت
ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما او را مگر از همین وجه یعنی اسناد که ذکر کرده است
از ترمذی در کتاب خود وعن معاذ بن انس الجهنی بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله
است صحابی انصاری معدود است در اهل مصر و حدیث و محاربه ایشان است قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح کسی که نشیند یعنی تا بر
آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جایی که نماز گزارده است چون بر گردد و فارغ شود از نماز بامداد
حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی را لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک را و خیر
کردن ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی بگوید که در آن نفع مسلمانی است

بزنها

نیز حکم آن وارد غفر خطایاه آمرزیده شود گناهان او و ان کانت مثل زبد البحر اگر چه باشد گناهان او
کانت مثل زبد البحر اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابو داود و اینجا مراد از صلوة
ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو وارد مانده که ظاهر حدیث در
است که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول
گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده که هر که بعد از نماز در جای نشسته ماند
و ذکر کند دعای کنند او را فرشتگان برحمتی و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر
ترس تفرقه و پریشانی باشد یا راه یابد در خلوت برود و مشغول گردد و بعضی میگویند که ثواب
ذکر و مشغول بحال خود است هر جا که نشیند اما جزای صبر و تحمل نفس بران دیگر است و گفته اند
که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید هم پس پا بر رود و دفع کند شیخ الا
سلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای آن هم در دنیا فی الحال نقد در نورانیت
باطن یافته میشود این عمل است کاتب حروف گوید عفا الله عنه که همچنان که آفتاب آفاق
از اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میکرده اند همچنین آفتاب ذکر و حضور در
القلب بلند شده بر میدود ساحت سینه را روشن میکرده اند و این معنی نزد دریافت محسوس
و مشهود است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من حافظ علی شفعة الضحی کسی که محافظت کند بر دو رکعت ضحی غفرت له ذنوبه و ان کانت مثل
زبد البحر آمرزیده میشود مر او را گناهان او و اگر چه باشد مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح
نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات روایت است از عایشه که وی می گذارد نماز ضحی را
هشت رکعت ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتها اگر زنده کرده شوند برای
من پدر و مادر من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادی است بقصد مبالغه یعنی این لذت
را بآن لذت از دست نمیدهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها و یدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگزارد
چند گاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد از او ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما
که هرگز نخواهد گزارد از اینجا که عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت
امت تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد این حکم
فعل آنحضرت است و اگر امت الان التزام نماید مستحب است و بعضی علما میگویند که سنت
در نماز چاشت گاه گاه گزاردن است رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر را

۲۴۴

مشدد و در اخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تابعی بصری و عابد است
قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را قال لا
گفت ابن عمر نمیگزارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد قال لا
گفت ابن عمر نمیگزارد عمر قلت فابو بکر قال لا گفتم پس ابو بکر میگزارد عمر قلت فابو بکر قال
لا گفتم پس ابو بکر میگزارد گفت نمی گزارد قلت فالنبی گفتم پس پیغمبر میگزارد صلی الله علیه وسلم
قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگزارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد با احتمال آنکه میگزارده
باشد اما در ابو بکر و عمر جزم کرد تاویل نفی معلوم شد که دوام مواظبت در مسجد گذاردن است
والا اصل گزاردن صحیح و ثابت بی شبهه و الا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه
البخاری **باب التطوع** از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری
کردن عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او در عرف
روایات آمده و صیغه تفعل برای تکلف است یا مبالغه است کننده بی تکلیف شارع
از اینجا می آرد و مبالغه در طاعت و فرمان برداری می نماید **الفصل الاول** عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایت از ابی هریره گفت
گفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز فجر یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا
بعملی که امید داشته شده تراست ثواب و مسعود و بهر کاه حق کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو مرا که کدام عملی است نزد تو که امید بران بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین
یدی فی الجنة زیرا که بدرستی من می شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا از زمین پیش خود در بهشت
و دف بدال مهمله و فا مشدده در اصل رفتار نرم شتر در راه رفتن سبک و رفتن پرنده بابالی
زمین و جنبانیدن بازوها در حالتی که پایهای او بر زمین باشد دیدی تشدید یا لمعجمه تثنیه و این
امریست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد
که در شب معراج دیده باشد یا در بعضی معارج که بکرم آنحضرت را بوده دیده و الله اعلم قال
ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل و لا نهار گفت بلال رضی الله
عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت
نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور
ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گزاردم بان طهارت چیزی که نوشته شده و تقدیر کرده شده و
واجب گردانیده شده بر من یا واجب گردانیدن من از برای نفس خود بمواظبت و اقدام بر خود که
بگذارم از اورد این حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم از آن تحیت الوضو و شکر وضو گویند

و تحقیق

و تحقیق آنست که سنت مطلق نفل کند که تحیت الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست متفق علیه
وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة
من القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن یقول اذا هم احدکم بالامر گفت
آنحضرت چون قصد کند یکی از شما بکاری یعنی کاری که نادر باشد وجود آن و اعتنائی باشد بحصول
آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد بعد از آنکه از قبیل مباح باشد
و تردد داشته باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص باشد
مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگذارد دو رکعت از غیر فریضه
یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز بامداد یا جز آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد
کفایت و اگر دو رکعت علاحده بنیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن
آنچه میسر شود و در بعضی روایات تخصیص بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و
ماثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک
خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت
میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو و اسألک من فضلک العظیم و سوال میکنم از
چیزی از فضل تو که بزرگ است و نجد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر و لا اقدر پس بدرستی
که تو قادری و من قدرت ندارم و تعلم و لا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم و انت علام الغیوب
و تو داننده غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار که من
قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من و در زندگانی
و زیست من و در پایان کار من او قال شک راوی است یعنی یا گفت آنحضرت بجای فی دینی تا
این الفاظ یا بجائی فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان و در آن جهان فاقدره
لی و یسره لی پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آن را برای من و توفیق ده مرا بدان
کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روا است از مشتق از قدر ثم بارک لی فیه پس برکت ده
و افزونی ده مرا در آن کار و ان کنت و در بعضی نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و
اگر میدانی تو که این کار بد است مرا فی دینی و معاشی و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله
فاصرفه عنی و اصرفنی عنه پس برگردان آن را از من و برگردان مرا از وی و اقدر لی الخیر حیث کان
و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی به پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی
بفتح همزه و سکون را از ارضاء بفتح را و تشدید ضاد غلط است همزه نیز رواست قال و یسمی حاجته
گفت آنحضرت یا راوی و نام برد حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست که آن هذا

الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجات است بطریق عموم و در عبادت مستحب خصوص همان
امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة و نحو ذلک و روایت کرده هذا الامر گوید و بیان
کند از اندک حاجت خود والله اعلم رواه البخاری **الفصل الثانی عن** علی رضی الله عنه قال
حدثنی ابو بکر رضی الله عنه و صدق ابو بکر روایت است از علی گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست
گفت ابو بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من
رجل یذنب ذنبا میگفت نیست هیچ مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله
پس برخیزد پس طهارت کند پس نماز بگذارد پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را الا غفر الله له مگر آنکه
بیامرزد خدا تعالی مر او را و این را صلوة الاستغفار گویند ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را
والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی و ابن ماجه
الا ان ابن ماجه لم یذکر الآیة ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه
ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را **وعن** حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا حزبه
امر صلی گفت حذیفه بود آنحضرت چون در رسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بروی کار
نماز میگزارد و استعانت میجست بدان در کشف کار و خلاصی غم و هم از جهت امتثال امر وی سبحانه
واستعینوا بالصبر والصلوة رواه ابو داود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت
منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود
حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس متوحش نمیگردد بنایافت
آن و شادمانی نشود بیافت چنانکه گفته اند که نیست غم نیست و اگر هست غم نیست و بعضی گفته اند
که چون فرود آید برنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محجوب
گردان رسن عبادت خود او را مراد میامد شاد و ارباد محنت اندازد بتوان گفت که بنور طاعت
و مناجات حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میکرد که ظلمت غم و هم را می زداید و تنگی
را میبرد و سینه را میگشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفسح القلب بریدة قال اصبح
رسول الله صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بما سبقتنی الی الجنة
پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من رفتی در آن موطن
ما دخلت الجنة الا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بهشت را مگر آنکه شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا
بقرینه حدیث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت
رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه گزاردم دو رکعت بعد از اذان و ما اصابنی حدث قط الا توضأت
عنده و نرسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن و روایت ان لله علی رکعتین و داشتم در اعتقاد

کدم

کردم کرم خدا راست بر من دو رکعت که نیست از التزام و ادای است مواظبت وی بر آن فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما پس گفت آنحضرت لازم گرفتن این دو رکعت را با این دو رکعت یافت
کردی تو یافتی این درجه را رواه الترمذی **وعن** عبد الله بن ابی اوفی صحابی است او را و پدر او را صحبت
است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را و ما بعد از آن مشاهد بعد از آن بکوفه آمد و همانجا رفت از عالم
و وی آخر کسی است که مرد بکوفه از صحابه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له
حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم کسی که باشد مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان
فلیتوضأ پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید خوب بسازد وضو را ثم لیصل رکعتین پس
باید که بگذارد دو رکعت را ثم لیثن علی الله پس باید ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید که درود
فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل پس بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب
العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک سوال میکنم ترا عملها را که موجب
رحمت و سبب نزول آن شوند و عزائم مغفرتک و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل کرده و
متأکد شود بآن امر بخشش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بر آن والغنیمة من کل بر و سوال
میکنم ترا حاصل از هر نیکی و غنیمت در اصل مال که از حرب کفار حاصل شود والسلامة من کل اثم
و سوال میکنم رستگی از هر بزه لا تدع لی ذنبا الا غفرته مگذار برای ما هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی از او لا
هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه گشائی و برداری از او ولا حاجة هی لک رضا الا قضیتها و مگذار
هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه برداری آن حاجت را و بدهی یا ارحم
الراحمین ای مهربان ترین مهربانان این نماز را صلوة الحاجة خوانند رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی
هذا حدیث غریب و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم صلوة التسبیح **وعن** ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را یا
عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا احبوک ای عباس ای عم من آیا ندهم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا جزا
ندهم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا نکنم بتو ده خصلت یعنی چیزی که مکفر ده خصلت است یعنی با نوع
از جرمها کفارت ده نوع از ذنوب کرد که اوله و آخره الخ بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال
برین وجه انواع ذنوب باشد که معدود شده و بعضی گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و
آن در غیر قیام ده بار ده بار است اذا انت فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک وقتی که تو بکنی از آنها چنو
حدا کند ترا اوله و آخره گناهان را که پیش از این کرده و گناهان که پس از این خواهی کرد یا همه گناهان
کرپیش و پس یکدیگر کرده قدیمه و حدیثه و گناهان کهنه و نو خطأه و عمده و گناهان که بقصد و نادید
و ندانسته کرده و گناهان که بقصد کرده صغیره و کبیره و گناهان خورد و کلان سره و علانیته گناهان

پوشیده و آشکارا ان تصلی اربع رکعات وان اینست که بگزاری چهار رکعت را تقرأ فی کل رکعة
فاتحة الکتاب وسورة میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین
سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهٰکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص فاذا
فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت پس چون فارغ شوی از قرائت در رکعت
اول و حال آنکه تو ایستاده میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة
پانزده بار و در روایتی لاحول ولا قوة الا بالله زیاده آمده ثم ترکع پس رکوع میکنی فتقولها
وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکوره را و حال آنکه تو در رکوع کننده ده بار بعد از
تسبیح رکوع ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولها عشرا پس برمیداری سر خود را از رکوع پس
میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ثم تهوی ساجدا پس باین
می افتی برای سجده فتقولها وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را در سجده ده بار
بعد از تسبیح سجود ثم ترفع راسک من السجود فتقولها عشرا پس برمیداری سر خود را از سجده
پس میگوئی از ده بار ثم تسجد فتقولها عشرا پس سجده میکنی و میگوئی از ده بار ثم ترفع راسک
فتقولها عشرا پس برمیداری سر خود را پس میگوئی از ده بار بعد از هر دو سجده فذلک خمس و
سبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات
میکنی آنرا در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده اللهم
انی اسالک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد
اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی
اسالک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک
بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظن
بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر بتوانی که بگذاری این نماز را
در هر روز یکبار پس بکن آنرا فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو در هر روز پس بکنی در هر هفته
یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار فان لم تفعل ففی
کل سنة مرة پس اگر نکنی در هر ماهی پس بکن آنرا در هر سال یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس
اگر نکنی در هر سالی پس بکن آنرا در هر سالی یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی در هر سال پس
بکن در عمر خود یکبار رواه ابوداود وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی
رافع نحوه بدانکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و در روایت
ترمذی از عبدالله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه ده بار بعد از قرائت تا

اجزا ارکان و بعد از سجدتین تسبیح نیست و مجزاست که یک سلام بگذارد یا دو سلام و موافق مذهب
امام اعظم یک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و
ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار رفته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مولف از حدیث
ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین بروایت ابی داود و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن
حبان ذکر کرده و بعضی محدثان را در حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع او مستعجل
است او را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری
از علمای محدثین او را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا
معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویه
اثبات آن مبالغه نموده اند و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا اینقدر کافی است والله
الموفق وعن ابی هریرة قال قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب
به العبد یوم القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت
از اعمال وی نماز اوست فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق
رستگار و پیروز شد بنده و بر آمد حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی
پس بتحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیء پس اگر کمی یافت از
نماز فرض او چیزی از سنن و آداب قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار
تعالی آیا هست مر بنده مرا نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود
بآن چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سایر عمله کذلک پس تر می باشد باقی عملها بنده از زکوة
و صیام و حج آن بدین وجه که اگر چیزی از مکملات فرایض کم شده تمام کرده میشود بنوافل و در روا
و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک پس تر زکوة مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم تؤخذ
الاعمال علی حسب ذلک پس تر گرفته میشوند تمام عملهای بر اندازه آن و درین حدیث روایت
ذکر بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر با فی اعمال علی العموم کرد رواه ابوداود و در روایت
کرد این حدیث را از ابو هریره ابوداود و رواه احمد عن رجل و روایت کرد از امام احمد از مردی
غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره نکرده وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی
و اقبال نمیکند برحمت و رافت مر بنده را در عملی فاضلتر از دو رکعت که بگزارد آنها را یعنی
نماز فاضلتر از همه عملهاست و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر
از عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهت آنست که عمده در نماز و

وفا نظیر این ارکان و اذکار وی قرائت است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد وان البر لیذر علی راس
العبد ما دام فی صلوته و بر و نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز بود
وبعضی روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند بمعنی ریختن آب و غیره مانند آن اگرچه معنی دارد اما چون
مخصوص بمایعات است یعنی چیزهای که سیلان می کنند مثل آب و اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است
وگفته اند که این تصحیف است و صحیح بذال معجمه است وما یقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه
یعنی القرآن و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرائت و
بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون از بنده باشد که
بر زبان وی بیرون آید بقرائت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت است بوجه فضیلت
نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی **باب صلوة القصر** بدانکه خلاف نیست مر هیچ یکی
از ائمه و علما امت را در جواز قصر مر مسافر را و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت
مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بر آن نیز میکنند مجازا و اگر مسافر
چهار رکعت بگذارد درست نیست مگر آنکه در قعده اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعده
اخیره است اگرچه اتمام کرد در ترک سلام و مذهب مالک چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید
که در مذهب ایشان است موافق مذهب ماست و از بعضی شروح مفهوم میشود که مذهب
وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مطلق مجاز است میان قصر و
اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت
گذارده باشد و خلفای اربع الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت
در منا چهار رکعت گذارد و او را تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلایل طرفین طویل
است در شرح از او ذکر کرده ایم **الفصل الاول** عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی
الظهر بالمدینة اربعا روایتست از انس که آنحضرت گذارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت و صلی العصر
بذی الحلیفة رکعتین و گذارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حاء مهمله و فتح لام
و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه و این بود وقت قصد آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم بحج پس نماز ظهر بمدینه گذارد و برآمد چون بود درین موضع رسید که میقات
اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه
وعن حارثه بحاء مهمله و ثاء مثلثه بن وهب بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خاء معجمه و زای
برادر عبد الله بن عمر از یک مادر و او را صحبت است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المومنین قال
صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط و آمنه بمنی رکعتین گفت گذارد با ما آنحضرت

وحال آنکه

وحال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد
کافران بمنا دو رکعت و امنه بفتحات جمع امن بروزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة
الوداع بود و جمعیت صحابه در آن از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت
قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانچه ظاهر قرآن دلالت دارد نیست چنانکه در حدیث آینده
بصریح واقع شده است متفق علیه **وعن** یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین بن امیه بضم همزه و
فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین را و طایف و تبوک
عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران و کشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی قال قلت لعمر بن الخطاب
انما قال الله تعالی ان تقصروا من الصلوة روایتست از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را
که آیت جز این نیست که گفته است خدای تعالی که نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم
ان یفتنکم الذین کفروا قصر کنید اگر ترسید شما که در فتنه و فساد اندازند شما را آنکه کافر اند
فقد امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم قال عجبت مما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنچه عجب کردی فسالت رسول الله
پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق الله
بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی بآن بر شما فاقبلوا صدقته
پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت
گرفتن شما کار را بر خود موجب جرات و گستاخی است که مناسب مقام عبودیت نیست
و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه روزه را در سفر اسقاط
نموده و با فطار تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جایز میدارید و عزیمت می شمارید و
افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گذاردن جرات و سخت گرفتن است
بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه وی
جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان
نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما
در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان
خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب در حال مسافران خوف
است خصوصا در آن زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک مسلمانان بودند رواه مسلم
وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة گفت انس
بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین رکعتین پس

پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت دو رکعت یعنی مسافرت حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز بر
گشتیم ما بمدینه قیل اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی قال
اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و
برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمیشوند و نماز چهارگانه
میگذارند متفق علیه وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما
یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت کرد نوزده روز میگزارد نماز
دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین گفت
ابن عباس پس میگزاردیم در مانند منزلی که در میان ما و میان مکه است نوزده روز دو رکعت دو رکعت
یعنی چون اقامت میکردیم در منزلی که میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوهٔ
فتح بود یا مراد آنست که چون سفری میکردیم در آنجا که میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه
نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا پس چون اقامت میکنیم بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت
رواه البخاری بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را
و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال باشد قصر کند و این تقدیر مروی است از ابن عباس
و ابن عمر و طحاوی از او روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر این آمده است که وی
در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز فردا بر آید پس قرانه میگزارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس
نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آنست که اگر نیت
اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز
و فردا زیاده از هژده روز باشد تمام میکند نماز را و این تقدیر را بعد از عثمان رضی الله عنه
روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت
در مکه ده روز با وجود قصر نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت بنیت نبود زیرا که
ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ هژدهم میکشید و اعتبار نوزده روز منافی نیست
با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر
هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعید است والله اعلم و در بعضی روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و
خمسة عشر نیز آمده و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم وعن حفص بن عاصم بن عمر
الخطاب قرشی عدوی از اجلاء تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر
فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین گفت صحبت داشتیم ابن عمر را در راه مکه پس بگذارد ابن عمر نماز

ظهر را

ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله و جلس پس باز آمد ابن عمر در رخت و جای باش خود فرای ناسا قیاما پس
دیدم مردم را ایستاده فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان قلت یسبحون
گفتم نمازهای نفل میگزارند و این احتمال سنن روایت و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا
گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نفل میکردم اتممت صلوتی تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی
اگر محل گزاردن نوافل میبودم اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه فرایض قصر کرده شد
ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل صحبت رسول الله صحبت داشتم
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیاده نمی
کرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگزارد نوافل را و ابا بکر و عمر و عثمان کذلک و صحبت داشتم ابو
بکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث
دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول است
چنانکه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنهم روا داشتند و بعضی گفته اند که اتفاق است بر استحباب
نوافل مطلقه و اختلاف در رواتبست و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل
مطلقه و بعضی فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعضی فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز
و بعد از نماز بایکه پیش از نماز است منفصل است از وی پس گمان برده نمیشود که آن
از فرایض است پس گویا خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است
بوی و بتحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گزارده و نماز چاشت را روز فتح مکه
گزارده و طیبی گفته شاید که آنحضرت میگزارده رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر از آن
نمی دیده و شاید که در بعضی احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول
ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از ابی حنیفه در فوت است تمام
و قصر و ترک و مختار قول است وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجمع بین الصلوة الظهر و العصر اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب و العشاء گفت ابن
عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر
یا مراد حالت سیر است نه حالت نزول و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم
و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب
و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و مغرب را در وقت عشا بگذارد چنانکه در احادیث
آینده بیاید رواه البخاری وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
فی السفر علی راحلته حیث توجهت میبود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی

می آورد راحله ولیکن روی می آورد بقبله وقت تحریمه چنانچه در حدیث انس آمده یومی ایما اشارت
میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت بسجود پستتر از رکوع میکرد صلوة اللیل
میگزارد نماز شب را الا الفرایض می گذارد یعنی نماز نماز را مگر نماز فرض را و یوتر علی راحلته و میگزارد
وتر را بر راحله خود متفق علیه درین حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر روایة مخصوص
بنوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و درین حدیث تخصیص بذکر صلوة لیل
واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در جمله آثار تعمیم کرده شده و مروی از امام ابوحنیفه
است که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گزاردن
آن نشسته بعذر اما گزاردن فرایض بروایة درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد
که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن
راه یا دیگر چیزی باشد که میسر نگردد بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد
که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بردارد و سوار کند یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن
نباشد و بعذر مطر نیز جایز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروع الهدایة
و آورده است که امام محمد در موطائی خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکرد
برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همچنین است و شمنی گفته که نماز جنازه
و نذر و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست دیگر آنکه جواز صلوة بر راحله
بشرط سفر است و جمهور ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین
است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه
و مسافر اگر داخل مصر باشد جایز نیست مر او را تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز است
اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر
تا جایز باشد بعضی گفته دو فرسخ و بعضی تکمیل میل است صحیح آنست که جایز است بعد از
مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الثالث عن عایشة قالت کل ذلک قد
فعل رسول الله صلعم از کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قصر الصلوة و اتم قصر کرده است
نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام رواه
فی شرح السنة صاحب سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت
اتمام بوجود نیامده است و دار قطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده
است از ابن عمرو و حکم بحسن آن کرده والله اعلم و عن عمران بن حصین قال غزوت مع
النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شهدت معه الفتح و حاضر شدم با آنحضرت فتح

مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین نمیگزارد
مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگذارید چهار رکعت فانا
سفر زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو
رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد
و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر مثل رکب و راکب اصل سافر است و مسافر بلفظ
مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با کسی دیگری باشد رواه ابو داود و عن ابن
عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین گفت ابن
عمر گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت
و فی روایة قال صلیت مع النبی نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الحضر و السفر در حضر
و در سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین پس گزاردم با وی در حضر ظهر را
چهار رکعت و پس وی دو رکعت و صلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین و گزاردم
با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت و العصر رکعتین و لم یصل بعدها شیئا و گزاردم
در سفر عصر را دو رکعت و نگزارد آنحضرت پس وی چیزی یا آن عصر حضر کرد و الغا و المغرب فی الحضر
و السفر سواء ثلث رکعات و گزارد نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سه رکعت و لا ینقص فی
حضر و لا سفر و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر پس و لا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف
تصحیح کرده اند قید بر وقت مخصوص رباعی است وهی وتر النهار و نماز مغرب وتر روز است
چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت در شب و روز بحکم ان الله وتر یحب الوتر
و بعدها رکعتین و گزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز کرد و بر مقابله کذا فیه رواه
الترمذی و از بن حدیث ابن عمر معلوم میشود که گزاردن سنن روایت در سفر آمده است و از
حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر که گذشت خلاف این معلوم میشود ظاهرا
غالب احوال آن بود که نمیگزاردند و گاهی میگزاردند و ابن عمر از آن مردم حدی و اجتهادی
در گزاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام برین وارد شده است و الله
اعلم و عن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزوة تبوک اذا زاغت
الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر و العصر بود آنحضرت در غزوه تبوک که اگر زایل گشت
آفتاب چون میل میکرد آفتاب و بگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر
و عصر و عصر را در وقت ظهر میگزارد و این جمع تقدیم است و ان ارتحل قبل ان تزیغ
الشمس و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی اخر الظهر حتی ینزل

للمعصر تاخیر میکرد ظهر را تا انکه فرود می آمد برای عصر و بر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع
تاخیر است و فی المغرب مثل ذلک و میکرد در مغرب مانند ان اذا غابت الشمس قبل ان
یرتحل جمع بین المغرب والعشاء چون تا بر بدیمی شد و غروب میکرد افتاب پیش از انکه کوچ کند
جمع میکرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگزارد و ان ارتحل قبل ان تغیب الشمس اخر
المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن افتاب تاخیر میکرد مغرب
را تا انکه فرود می امد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث
صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی مقید بحالت سیر و بعضی
بحالت جد در سیر و بعضی تعجیل سیر و از انجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قایل شده اند
بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت
سیر نه نزول و بعضی مخصوص کرده اند انرا بصورت جد در سیر و تعجیل در ان و در فتح الباری
گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت
دائمی انحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت
نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زاید بر سفر و نزد
بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم این مروی است از امام احمد و نیز نزد وی معتمد است
بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جایز نیست
مطلقا و میگوییم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه و بجهت انکه ثبوت تعیین اوقات
صلوات قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند جمع
صلوة را از وقت از جمله کبایر و امام محمد در موطا خود گفته که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن
الخطاب بجانب حکام خود در افاق مینوشت و نهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین
در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبایر
و چون تعیین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد بخلاف افطار
و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قران و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود
مگر مغرب و عشا را که جمع کرد بمزدلفه بتحقیق امده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات و
ان از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع انحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه
بلکه انچه روایت کرده اند ازان و واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز
در غزوه تبوک و ثابت نشده در ان غزوه نیز دوام و تحقیق انست که کلمه کان بر دوام و

و استمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر رشید رو و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر آورده
که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر
آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب هنگامی که رسید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید را
پس بیرون امد بسوی وی جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که
پرسیده شد سالم ابن عبد الله بن عمر را جمع می کرد عبد الله در یکشب دو نماز را در سفر گفت بلی کرد مگر
بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در ان
و لهذا افتاده اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعضی احیان و تاویل
ان نزد ما انست که مراد بجمع بین الصلوتین انست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و ادا کرده شود در
اخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعضی
این را بجمع صوری و این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت اطلاق جمع
بر مثل این صورت که حمل کرده اند بران حقیقیه جمع را در سفر امده است در باب استحاضه در حدیث
حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعضی روایات اینچنین امده که جمع کرد و گذارد
ظهر و عصر را در وقت عصر بتقدیر صحت این روایت محمول است برهمین از جهت دلایل
که ذکر کرده شد و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفری
کرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می امد و
میگزارد مغرب را بعد ازان طعام میطلبید و میخورد باز میگذارد عشا را و کوچ میکرد و میگفت
همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن
عمر که وی میگزارد مغرب را در اخر وقتش تا قبل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته
است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع و عبد الله بن واقد آورده
که گفت مؤذن ابن عمر رکن و برو نماز نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد و گزارد مغرب را پس
منتظر نشست تا غایب شد شفق پس گذارد عشا را و گفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم هنگامی که در شتابی می آورد و برا کاری چنانچه من کردم و در روایت نسایی
آمده که چون شد آخر شفق این روایات است که ناظر است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه
اعتبار کرده ظاهر انست که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر
وقت هم وارد شده و اختیار کرد امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت محافظت
بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات و احادیث شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه
نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل انحضرت صلی الله علیه

وسلم برای بیان جواز بوده است که میسر شد ما را از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتم هیچ
یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد باین تقدیر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع بین
الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مر مقیم را پس ترمذی گفته که بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین
مر مریض را رفته اند و احمد و اسحاق بدان قایل شده و بعضی بجمع از جهت مطر نیز رفته و باین
قایل شده شافعی و احمد و اسحاق و قایل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت که کسی
جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب کبایر را و عمل برین است نزد اهل
علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر بسفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است و نزد ما جایز نیست
جمع بهیچ جا مگر جزئی از ان ثابت و صحیح شود تاویلش همانست که گفته شد والله اعلم
وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع بود آنحضرت
چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل بگذارد استقبل القبلة بناقته یعنی فکر روی می آورد
قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت ثم صلی حیث وجهه رکابه بعد نماز میگذارد بهر سو که
متوجه میکردانید او را مرکوب وی و رکاب یکبر اشتر رواه ابوداود وعن جابر قال بعثنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت وهو
یصلی علی راحلته نحو المشرق پس آمدم من و حال آنکه آنحضرت می گذارد نماز بجانب مشرق ویجعل
السجود اخفض من الرکوع و میکردانید سجده را پستتر از رکوع رواه ابوداود

الفصل الثالث

ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین گفت ابن عمر گذارد آنحضرت بمنا
دو رکعت را و ابوبکر بعده و عمر بعد ابی بکر و گزارد ابوبکر بعد از آنحضرت و گزارد عمر بعد ابی بکر
دو رکعت یعنی در وقتی که آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز
مسافرانه گزاردند و عثمان صدرا من خلافته و بگزارد عثمان نیز در اوایل خلافت خود تا شش
یا هشت سال بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا پس بدرستی عثمان بگذارد بعد از ان
بمنا چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام
یعنی با عثمان رضی الله میگزارد چهار رکعت و اذا صلی وحده صلی رکعتین و چون میگزارد تنها
یعنی نه همراه عثمان میگزارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار
رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح از ان ذکر کرده ایم اقرب وجوه آنست که در موسم حج
مردم بسیار از اعراب اهل بر و غیرهم که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس بانها
مینمود که فرض صلوة چهار است و اگر دو میگذارد شاید که همین دو رکعت شریعت
خیال میکردند و میبندند شنیده که ان سبب سفر است و بعضی گفته اند که شاید مذهب عثمان

ان بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانچه ظاهر قرآن
با آنکه عثمان آخر موافق عایشه شد که قصر و اتمام هر دو جایز است و قصر رخصت و آنحضرت
اختیار رخصت میکرد برای تیسیر است وعن عایشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة
رکعتین گفت عایشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در سفر و حضر ثم
هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم ففرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده
شد چهار رکعت وترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه
اولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اول که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و
در روایت مسلم آمده که و زید فی الحضر و زیاده کرده شد دو رکعت دیگر در نماز حضر و این حدیث
معلوم میکرد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شرعیت چهار رکعت بلکه اصل
مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت و این مذهب حنفی است قال
الزهری قلت لعروة گفت زهری گفتم مر عروه را ما بال عائشة تتم چیست حال عایشه که تمام
میکرد و چهار رکعت میگزارد در سفر قال تاولت کما تاول عثمان گفت تاویل کرد عایشه
چنانکه تاویل کرد عثمان در گزاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدد است و
صحیح در تاویل عایشه و عثمان آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جایز داشتند چنانکه
گفته شد متفق علیه وعن ابن عباس قال فرض الله الصلوة علی نبیکم فی الحضر اربعا گفت
ابن عباس فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت وفی السفر رکعتین و
فرض کردانید در سفر دو رکعت وفی الخوف رکعة و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند
بظاهر این طایفه از سلف و عمل کرده اند از جمهور برانکه چون امام یک رکعت گزارده شود
همان را اعتبار کرده و فرموده در وی یک رکعت است و ثمره خلاف در انجا ظاهر خواهد شد که اگر
از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است زیرا که اگر فرض
یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگذارند و تفصیل این در باب صلوة الخوف بیاید رواه مسلم
وعن عمر و از ابن عمر روایت است از ابن عباس و از ابن عمر قالا سن رسول الله صلی الله علیه و
سلم صلوة السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت وهما تمام
غیر قصر و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین
دو رکعت است نه آنکه چهار بود برده دو رکعت کوتاه ساخته شد چنانچه حدیث عایشه ناطق
است بان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بر ان قرار یافته والوتر فی السفر سنة و وتر در
سفر سنت است یعنی طریقه مسلوک در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده

بشود نوافل و الا فرا کر واجب است سنت نیست در سفر و حضر و اکر سنت است در سفر و حضر
سنت است تخصیص بسفر چیست رواه ابن ماجه وعن مالک بلغه ان ابن عباس کان یقصر الصلوة
فی مثل ما یکون بین مکة والطایف روایت کرد مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که
قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و طایف است مراد طریق قریبی است که بر میکنند روی
ابل و اما طریق وادی بعیمان که راه کوه است قریب است وفی مثل ما بین مکة و عسفان و قصر
میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفانست و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله
موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه و جده بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است
قال مالک وذلک اربعة برد و بضمتین کفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که
شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل انجا که نظر کار کند و بعضی کفته اند تا انجا که در زمین
هموار نظر شخصی افکند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود یا می اید و بعضی شش هزار
ذراع کفته و بعضی هزار ذراع یا سه هزار ذراع بیست و چهار انکشت برهن و بعضی
کفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث در انست که این
مسافت که در حدیث مذکور شد برابر باشد اما واقع است که مسافت میان مکه و طایف
درازتر است از همه مکر اکرا اشارت باجز باشد که مسافت میان مکه و جده است
رواه فی الموطا بعد از ان بدانکه بعضی علما کفته اند که ثابت نشده در کتاب و سنت
مسافت و حد سفر بلکه انچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافرت و سفرهای
که واقع شده است در وی قصر متفاوتست بعضی قریب بعضی بعید چنانچه ظاهر میشود
از احادیث وارده درباب و صحابه و تابعین و من بعدهم در تعیین ان اجتهاد نموده است
و استنباطها کرده مختلف شده اند امام شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز نموده
چنانکه در هدایه کفته است و در حاوی که در مذهب ایشانست تعیین بشانزده فرسخ کرده
و مذهب امام مالک و امام احمد اینست زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده
فرسخ است ولیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابو حنیفه بمسافت سه
شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم
اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق
سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شده والله اعلم وعن البراء
قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا براء بن عازب کفت صحبت
داشتیم با آنحضرت در هژده سفر فما رایته ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر ندیدم

من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتی که میکذشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر انست که این
دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر کزاردن روات را معتبر نیست از جهت اختلاف
روایات و اضطراب ان از نووی و تواند که آنحضرت کاهی میکزارد و کاهی نه پس از براء بن
عازب دیده کزاردن اتفاق افتاده و از ابن عمر ناکزاردن و بعضی فرق کرده اند در قبلیه و بعدیه
کذشت کفته اند و بعضی کفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود نه رواتب و این قول بعید
است و بالجمله روایات در کزاردن جز فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم رواه ابو داود والترمذی
وقال هذا حدیث غریب وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر ولا ینکر
علیه کفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد
بروی سابقا کذشت که ابن عمر کروهی را دید که نفل میکزاردند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر از تردد وی
رضی الله عنه هر دو جایز بود در مقامی انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم با وفق میکرد و در روایت و
نوافل والله اعلم رواه مالک باب الجمعة مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز
آمده و آن قراءت اعمش است و از فراء فتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان
قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه کفته اند بجهت انست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی
او درین روز بود و ابتداء ان روز یکشنبه و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسامی ان
پیش از پیدا کردن اسما نهاد و تعقل این خالی از اشکال نیست فافهم و بعضی کفته اند بجهت اجتماع
خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن آدم و افتادن
او بزمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعضی کفته اند که کعب بن
لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد ببعثت
نبی آخر زمان از حرم و بعضی کفته اند که قصی جمع میکرد و بعضی کفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت
اجتماع ناس است در وی برای نماز و این رسم اسلامی است و نام او در جاهلیت عروبه بود
و تحقیق انست که عروبه اسم قدیم از جاهلی است و هم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند
چنانکه باقی نامهای هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار
و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در دور اسلام زیادت شرف
و فضایل و خواص و کرامات مذکور شد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم نحن الآخرون ما پسینانیم در دنیا باعتبار زمان و خلقت السابقون یوم القیمة
پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت پیشی در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن بهشت
بلی در آخر و از فضیلت روز جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا غیر اینکه ایشان داده شدند کتاب

داده شده یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم و داده شده است ما را
کتاب پس از ایشان و بحقیقت این نیز موجب فضل ماست چه کتاب متاخر ناسخ متقدم است
و باین ظاهر شد که قول او نحن الاخرون نیز برای بیان فضل است نه مجرد توطیه ذکر قرین اوست
و بید بفتح و سکون بمعنی غیر و مید بمیم لغتی است دروی ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم یعنی این
روز یهود و نصاری است که فرض کرده شد بر ایشان یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است
فاختلفوا فیه پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده‌اند در بیان مراد بفرض
کردن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در ان بعضی
گفته‌اند که وی تعالی فرض کردانیده بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و امر کرد ایشان را باجتماع در وی
برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند
دران چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند
بانکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر
برانند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشانست باستخراج ان روز بافکار و تعیین وی و دریافت
ان برای اجتهاد و گفته شد مر ایشان را که حق تعالی فرض کردانیده است بر شما در علم خود روزی را که فارغ
شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید ان را باجتهاد خود و این ابتلائیست از حق
سبحانه مر ایشان را که حق را محمد دریابند پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که
این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که
فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنایع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت
پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی
آفرینش را پس این روز مبدا الکمالات و نعم است و روزیست که وی سبحانه اقبال کرده بر خلق
بافاضه انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگذاری نعمت و هر دو طایفه
خطا کردند و نیافتند انچه در علم الهی بود و ان روز جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت
فهدانا الله پس راه نمود ما را الله تعالی مر ان روز را در ینجا نیز هر دو وجه ایمان کرده‌اند
و اول ظاهرتر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود
یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را
بامتثال امر و کم اذکردانید با ما و تمرد و تعلل چنانکه عادت این خیر الامم است و بعضی گفته‌اند که جمع
کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی
الله علیه و سلم و پیش از نزول ایت جمعه مردم را و گفتند که چون یهود را روزیست که جمع میشوند

در وی برای عبادت و همچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم
دران برای عبادت پس کردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قران این مضمون حدیث
است که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده‌اند که حق تعالی خلق کرد ادم
برای عبادت و خلق ادم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت
انکه پروردگار پیدا کرد در سایر ایام چیزها را که منتفع کرده بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات
انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم و احری است از شکر بر نعم خارج از ذات
والله اعلم و الناس لنا فیه تبع و مردم یعنی یهود و نصاری ما را در روز جمعه تابع‌اند الیهود
غدا و النصاری بعد غد یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است
و تبعیت اینجا باعتبار فضل و قبول طاعت است که محروم شده‌اند از آن مردم و بعضی گفته‌اند
که این حدیث دلالت دارد بر انکه جمعه اول هفته باشد شرعا و لیکن زبان زد عرف بر خلاف
ان شده است و دلالت میکند بران تسمیه اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را سبت
و سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد باشد و لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز
بر سبیل توالی مگر انکه جمعه سابق باشد فافهم متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را از
ابی هریره همچنین امده که قال نحن الاخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون
ذکر کرده و دیگر این زیادتست و نحن اول من یدخل الجنة و ما اول کسانیم که در ایند بهشت را
بید انهم غیر انکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده‌اند کتاب پیش از ما و ذکر نحوه الی اخره
و ذکر کرده درین روایت مانند انچه مذکور شد در حدیث متفق علیه باختلاف در بعضی الفاظ تا
اخر ان و [illegible] بعده و عن ابی حذیفه و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه این
چنین امده که قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اخر الحدیث گفت آنحضرت در اخر حدیثی
که مذکور شد نحن الاخرون من اهل الدنیا و الاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلایق که ما انیم
که حکم کرده شده است انکسانرا بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت
یعنی سبقت در روز قیامت مبین شده و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة بهترین روزی که بر آمده بروی افتاب یعنی ظاهر شده
بظهور افتاب یا طلوع کرده افتاب بر اهل ان روز جمعه است مقصود از ذکر ان صفت تعمیم است
چه هیچ روزی نیست که افتاب بر آن نتافته فیه خلق ادم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده است
ادم یعنی تمام شد خلقت وی و فیه ادخل الجنة و در روز جمعه در آورده شد ادم در بهشت و فیه
اخرج منها و در روز جمعه برآورده شد ادم از ان در روایات آمده است که ادم صباح جمعه پیدا شد

دو وقت بیش در بهشت در آورده شد و وقت دیگر آورده شد از ان و لا تقوم الساعة الا فی
یوم الجمعة و برپا میشود قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخه اولی است که برای صعق و هلاک است
یا نفخه ثانیه که برای بعث و نشور است و هر دو در روز جمعه خواهد بود چنانکه بیاید و اله مسلم پوشیده
نماند که بیان فضیلت روز جمعه پیدا کردن ادم در وی و در آوردن وی در بهشت ظاهر است
اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و بعضی
وی حکمتها و برکتها که از شمار بیرون است و همچنین موت ادم در روز جمعه که سبب وصول
بجوار رب العالمین است و لهذا ابراهیم خلیل علیه الصلوة والسلام در مقام امتنان از نعم
الهی سبحانه و تعالی فرموده والذی یمیتنی ثم یحیین و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت
و ظهور مواعید حق است مر متقیان را یا مقصود بیان امور عظام است که واقع میشوند
درین روز و درین حدیث دلیلست بر فضیلت جمعه از روز عرفه و بعضی گویند عرفه
افضل است و در فصل ثالث از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام
است و برین تقدیر احتمال دارد که عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم
یسال الله فیها خیرا بدرستی که در روز جمعه ساعتی است که موافق نیفتد او را یعنی در
نیابد او را بنده مسلمان در حالتی که سوال میکند خدا را در آن ساعت نیکی را و چیزی را که حرام
و نامرضی نباشد الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در آن
ساعت البته مستجابست متفق علیه و زاد مسلم و زیادت کرده است مسلم این عبارت را که
قال گفت آنحضرت وهی ساعة خفیفة و آن ساعتی سبک است یعنی کوتاه است و
دراز نیست و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است قال گفت ان فی
الجمعة لساعة لا یوافقها مسلم قائم یصلی در جمعه ساعتی هست که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده است
بگزاردن نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا
دعا یسال الله خیرا سوال میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز را
وعن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی قال ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابو
موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام
الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعة که آن ساعت میان نشستن
امام است بر منبر تا آنکه گزاردن نماز یعنی از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته و احتمال
دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم رواه مسلم بدانکه اقوال در تعیین این

ساعت

ساعت بسیارست تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة از آن نقل کرده ایم و راجح ترین اقوال دو
قول است یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از روز و در فتح الباری گفته که هیچ یکی
که جز این دو قول است یا راجع بیکی از این دو یا ضعیف الاسناد است یا شد باجتهاد قایل است
بی سماع و توفیق اکثر علما بر ترجیح قول اخیر ند امام احمد گفت احادیث در جانب انما ابن عبد البر گفت
ثابت ترین احادیث درین باب احادیث عبدالله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه
و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن
ساعتی است که در بعضی احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق
رسیده باسناد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سایر اهل بیت النبوة که وی میگماشت
خادمه خود را تا انتظار کند و نگاه بانی نماید آخر ساعت را از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی
والله اعلم و بعضی گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از آن برداشته
شد یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف
کرده و صحیح آنست که باقی است ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر الفصل الثانی عن ابی هریرة قال
خرجت الی الطور گفت ابو هریره بیرون آمدم من بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار پس دریافتم
کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن الخطاب ایمان آورده و در زمان
عثمان بن عفان از عالم در گذشته و احبار جمع حبر بفتح حا مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست
معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التوریة پس حدیث کرد مرا کعب احبار از تورات
وحدثته عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان مما حدثته پس
بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت این که گفتم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزی که تافت بروی آفتاب
روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد ادم و فیه اهبط و درین روز فرود آورده شد ادم از بهشت
ذکر دخول جنت نکردند از جهت شهرت و استلزام هبوط مر او را و فیه تیب علیه و درین روز توبه بر وی
رحمت کرده شد بروی توبه در آخر نماز روز هبوط باشد یا در جمعه دیگر و روایت موافق اولست و
فیه مات و در روز جمعه مرد ادم این حدیث متین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند
که وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست همه یکروز گنجایش دارد فافهم والله
اعلم و فیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت و ما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة
حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه وی شنونده و انتظار برنده است
در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه می برآید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا

وخامعجازا صاخة بمعنی استماع واصغا و سیخة نیز روایت و هر دو یک معنی است شفقا
من الساعة گوش می نهند دواب از جهة ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قایم میشود میان صبح
وطلوع افتاب پس هر روز جمعه انتظار ان میبرند باحتمال که شاید در همین جمعه قایم گردد گویا
حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و زمان و وقت و غفلت ونند
جهول ان و این معنی در باطن ایشان نشسته و مستقر شده است باوی تعالی احداث میکند روز
جمعه در زمین از عظایم امور و جلایل ان که بسبب آن زمین می لرزد و میگردد و دواب از ا
می دریابند و مدهوش میگردد الا الجن والانس که پریان و ادمیان که ایشان را غافل
و ذاهل ازان ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا بر هم نیفتد
و ایمان بغیب باشد وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم و هو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه
اياه ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و
مصادفه بمعنی یافتن قال کعب ذلک فی کل یوم سنة گفت کعب احبار آن ساعت در
هر سال در روزی از روزهای جمعه است قلت بل فی کل جمعة ابو هریره میگوید گفتم من در رد کعب
که انچنین نیست که ان ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب التورية پس خواند
کعب توریت را که ناطق است ببودن ان ساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق
رسول الله راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ان ساعت روز جمعه است قال
ابو هریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت ابو هریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که صحابی
است و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا
بکعب الاحبار واقع شده بود و ما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بچیزی که تحدیث کردم کعب الاحبار
را در روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة پس گفتم عبد الله بن سلام را که گفت
کعب ان ساعت جمعه در هر سالی است قال عبد الله بن سلام کذب کعب دروغ گفت کعب
الاحبار درین خبر که ان ساعت در سالی است فقلت له ثم قرأ کعب التورية فقال بل هی فی کل
جمعة پس گفتم عبد الله را که باز خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه ان ساعت در هر جمعه
است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام راست کعب ثم قال
عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هی بتحقیق دانسته ام من بسماع از حضرت یا بقرائت از توریت
و ظاهر اوست که کدام ساعت است ان ساعت قال ابو هریرة فقلت اخبرنی بها و لا تضن علی
پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بان ساعت و بخل مکن بر من فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة ان ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه قال ابو هریرة فقلت کیف یکون آخر

ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصادفها عبد مسلم و هو یصلی فیها
گفت ابو هریره پس گفتم بعبد الله بن سلام چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق
گفته است آنحضرت که در نیابد او را بنده مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در
آخر روز نمی باشد زیرا که نماز در آخر بعد از نماز دیگر ممنوع است و مکروه است فقال عبد الله بن
سلام الم یقل رسول الله آیا نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة
فهو فی صلوة حتی یصلی کسی که بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار میبرد نماز را پس آنکس
در نماز است تا وقتی که بگذارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی قال ابو هریرة فقلت بلی گفت
ابو هریره پس گفتم من آری گفته است این را آنحضرت قال فهو ذلک گفت عبد الله بن سلام
پس انچه گفته است آنحضرت و هو یصلی همان معنی است که منتظر نماز نشسته است و این در
آخر روز می باشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجابست و بعضی گفته اند که مراد بصلوة دعا است
رواه مالک و ابو داود و الترمذی و النسائی و روی احمد الی قوله صدق کعب و روایت کرده است
احمد تا قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر کرده
انس قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التمسوا الساعة التی ترجی فی یوم الجمعة طلب کنید ساعتی
را که امید داشته میشود اجابت در وی در روز جمعه بعد العصر الی غیبوبة الشمس بعد از نماز
دیگر تا غایب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهر این حدیث مفهوم میشود که نماز دیگر در
آخر روز است نه چنانکه ایمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل وی اگر ربع نهار باقی میماند چه در
حدیث دیگر واقع است که وی آخر ساعتی است از روز جمعه فافهم رواه الترمذی وعن
اوس بفتح همزه و سکون واو بن اوس صحابی است که در دمشق سکونت داشت و هم
در انجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة
بدرستی که از فاضلترین روزها شما روز جمعه است فیه خلق آدم و فیه قبض در وی پیدا کرده شد
آدم و در وی قبض کرده شد روح وی و فیه النفخة و فیه الصعقة درین روز است نفخه و
درین روز است صعقه و صعقه بمعنی هلاک است و اشارتست بقول وی سبحانه و
نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض پس مراد بنفخه که در مقابله این
مذکور است نفخه ثانی باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده ها است از قبور چنانکه فرموده
نفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون و نفخه دیگر است که سبب فزع و هول و ترس است چنانکه
فرموده و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و این مقدمه نفخه صعقه
است پس دو نفخه باشد و بعضی قایل بسه نفخه شده اند و لیکن مشهور دو نفخه است یکی

اہلاک دیگری برای احیا فاکثروا علی من الصلوة فیه وچون روز جمعه روزی فاضل وعظیم
الشان است بسیار بگوئید پس از درود درین روز فان صلوتکم معروضة علی زیرا که بدرستی
نماز شما عرض کرده میشود بر من بدست ملایکه یا بی چنانکه در حدیث امده است قالوا
گفتند صحابه یا رسول الله وکیف تعرض صلوتنا علیک وقد ارمت وچگونه عرض کرده شود
درود ما بر تو وحال آنکه تحقیق استخوان پوسیده شده تو کنایت است از موت وزوال
ادراک یقولون بلیت این قول ملت راوی است یعنی میگویند صحابه و میخواهند بقول
خود ارمت بلیت بفتح با وکسر لام وفتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی ودر تحقیق لفظ
ارمت وضبط آن اختلاف بسیار است والجزء اکثر نسخ مصحح مشکات ضبط کرده اند دو
وجه است یکی ارمت بفتح همزه وکسر را واسکان میم وفتح تا مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت
بضم همزه وکسر را وفتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی وتفسیر بلیت موافق وجه
اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون تا خوانند قال ان الله حرم علی الارض اجساد الا
نبیا گفت آنحضرت بدرستی که خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبر ازانکه تیت ارجا
چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدردا بیاید وحیات انبیا متفق علیه است هیچ
کس را در وی خلاف نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه
شهدا راست ودرین حدیث که فرمود ان الله حرم اجساد الانبیا علی الارض اشارت
بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة وحصول علم وادراک است حیات روحانی نیز کافی
است ولیکن مذهب همانست که گفته شد وتحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی
بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از آنجا باید جست رواه ابوداود والنسائی
وابن ماجه والدارمی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة والیوم المشهود یوم عرفة والشاهد یوم
الجمعة در قران مجید میفرماید والیوم الموعود وشاهد ومشهود آنحضرت میفرماید که مراد یوم
موعود روز قیامت که حق سبحانه خبر داده است بامدن وی ووعده کرده است مومنان را
بعطا در امدن وی نعمتهای بهشت ومراد یوم مشهود عرفه است زیرا که مومنان حاضر میشوند
او را از آفاق وحاضر می شوند ملایکه وشهود بمعنی حضور است ومراد بشاهد روز جمعه است
که حاضر میشود بر خلق وی وگویا که تسمیه روز عرفه بمشهود وتسمیه روز جمعه بشاهد بجهت آنست
که خلایق میروند بسوی عرفه وحاضر میشوند در مکانی که انست بان روز دارد پس وی مشهود
باشد ودر روز جمعه آن برجائی خود اند وبیوم حاضر می آید برایشان پس وی شاهد است

ومفسران

ومفسران شاهد را الخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می ایند روز قیامت ومشهود را الحجری که مشاهده
کرده میشود در روی از عجایب امور یا مراد بشاهد پیغمبر است وبمشهود امت خصوصا او عموما
یا شاهد این امت ومشهود امم دیگر یا خالق وخلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر
احوال مخلوقات ومخلوقات شاهدند بر وجود وی وصفات وی یا یوم عرفه وحجاج یا روز
جمعه واهل آن یا هر بود واهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی وظاهر آنست که این
تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن وتفسیر همان است که مسند است به آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم
افضل منه وطلوع نکرد آفتاب ونه غروب کرد بر روزی که فاضلتر از روز جمعه باشد فیه ساعة
لا یوافقها عبد مومن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له درین روز ساعتی است که موافق نیفتد
ودر نیابد بدان ساعت را بنده که دعا کند بخیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعا او را ولا یستعیذ من
شیء الا اعاذه منه وپناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالی ونگاه دارد او را از آن
شر رواه احمد والترمذی وقال گفت ترمذی هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی
بن عبیده شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده الله بضم عین وفتح
با وهو یضعف وابن موسی بن عبید ضعیف گردانیده میشود ونسبت تضعیف کرده می
شود او را در حدیث او را ما تحقیق آنست که در وی اختلاف است نسائی وغیر او گفته
اند که وی ضعیف است وابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت او
حجت نیست بجهت بعضی روات وی وحدیث او را ترمذی وابن ماجه روایت کرده اند
وفات وی سنه اثنین وخمسین ومایة وگفته اند که از قبر وی بوی مشک وعنبر فایح بود
در روز زنده که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک وعنبر نبود الفصل الثالث عن
ابی لبابة بضم لام وتخفیف با موحده اولی ونام او رفاعه بن عبدالمنذر صحابی مشهور
است احوال او در اخر در ذکر اهل بدر بیاره ذکر کنیم ان شاء الله تعالی قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله بدرستی روز جمعه مهتر روزها وبزرگترین انهاست
نزد خدا وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر وروز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز
عید قربان وعید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعة بر سایر ایام ولیکن تصحیح
یوم عرفه نکرده اند گویا که ذکر یوم اضحی متضمن ذکر اوست یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم والله
اعلم فیه خمس خلال در روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فیه ادم واهبط الله فیه ادم الی الارض
وفیه توفی الله ادم در روز جمعه آفرید خدا ادم را وفرود افکند وی را ... میرانید خدای تعالی ادم را

وفیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه ساعتی است که نطلبد بنده در ان
ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را تا هم یسأل حراما مادام که طلبد چیزی را که حرام است و نام منهی حق
است وفیه تقوم الساعة و در روز جمعه بر پا میشود قیامت ما من ملک مقرب و لست هیچ فرشته
نزدیک گردانیده شده بجناب حق ولا سماء ولا ارض ولا هیچ اسمان و نه هیچ زمینی ولا ریح
ولا جبال ولا البحر و نه بادها و نه کوهها و نه دریاها الا هو یشفق من یوم الجمعة مگر آنکه ان ترسیده است
از روز جمعه یعنی از ناگهان بر پا شدن قیامت درین روز ازینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه
و زمین و اسمان همه را علم بوجود قیامت و امدن وی روز جمعه داده اند همه علم و ادراک دارند
خاک و اب و باد و اتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه و روی احمد وعن
سعد بن معاذ روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از
سعد بن معاذ ایضا که ان رجلا من الانصار اتی النبی که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر پس گفت آنحضرت در وی پنج خصلت است
و را تمام کلام را تا اخر حدیث که مذکور شد وعن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه و سلم لای شیء سمی
یوم الجمعة گفت ابو هریره گفته شد آنحضرت را از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه قال لان
فیها طبعت طینة ابیک ادم گفت آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته
شد گل پدر تو که ادم است و سرشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطبع طینت
ادم راست کردن وی را و کردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه وفیها الصعقة والبعثة
و در روز جمعه هلاک شدن و مردن جانوران است و برانگیختن ایشان بعد از مردن ازینجا معلوم
میشود که مراد بنفخ که در حدیث اوس یا صعقه مذکور شد بعث و احیا است وفیها البطشة و در
روز قیامت است بطشه و گفته اند که مراد بان روز قیامت است چنانکه فرمود یوم نبطش
البطشة الکبری و ذکر این بعد از صعقه و بعث برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدید و اکر
مراد بان اخذ و بطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعضی
گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز بدر که ان نیز در روز جمعه بود وفی اخر ثلث
ساعات منها ساعة و در اخر سه ساعت از جمعه ساعتی است که من دعا الله فیها استجیب له
کسی که دعا کند خدای تعالی را در ان ساعت قبول کرده میشود دعای او پس چون این امور
عظام درین روز جمع شده از جمعه خوانند رواه احمد وعن ابی الدرداء قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة بسیار گویند درود درین روز جمعه فانه
مشهود تشهده الملائکة زیرا که درستی که روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان

برحمت و برکت وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته و بدرستی که هیچ یکی درود نمیفرستد
بر من مگر آنکه عرض کرده میشود و ظاهر کردانیده میشود بر من درود ان کس حیث پس درین روز جمعه
که افضل و اشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بر
وجه کمال بود و این مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم حتی یفرغ منها تا فارغ شود از صلوة
یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از ان فارغ شود و ترک
کند قال گفت ابو الدرداء قلت وبعد الموت گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از
موت عرض میکنند قال گفت آنحضرت ان الله تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء
بدرستی خدای تعالی حرام کردانیده است بر زمین خوردن وی تنهای پیغمبران فنبی الله حی یرزق پس
پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده میشود روزی حسی این تتمه کلام
آنحضرت است یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات
و برای ترغیب صلوة بران حضرت و اکثار ان رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة شک راوی است یا برای
تنویع است و این اظهر است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه الا
وقاه الله فتنة القبر مگر آنکه نگاه دارد او را خدای تعالی از عذاب قبر رواه احمد الترمذی وقال هذا
حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و
از بزازی در القاب از ابن عمرو از ابی نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسی که بمیرد در روز جمعه
خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بروست مهر شهیدان وعن
ابن عباس انه قرا روایت است از ابن عباس که وی خواند این ایت را الیوم اکملت لکم دینکم
الایه که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد امروز کامل کردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت
خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را این ایت را ابن عباس خواند و عنده یهودی و نزد
ابن عباس یهودی بود فقال لو نزلت هذه الایة علینا لاتخذناها عیدا پس گفت یهودی اگر
فرود می آمد این ایت بر ما هر آینه میگرفتیم ما نزول این ایت و ان روز را که فرود وی آمد روی عید
از جهت نهایت سرور و شکر از این نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اند فقال ابن عباس فانها
نزلت فی یوم عیدین پس گفت ابن عباس که فرا گرفته ایم ما نیز عید زیرا که این ایت فرود آمده است
در روز دو عید یعنی در روزی که در وی دو عید است فی یوم جمعة و یوم عرفة در روز جمعه و
در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد دو عید گرفته ایم بامر الهی
که گرفتن عید حاجت نداریم فی الحکم ایم دو روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذی

وقال هذا حديث حسن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رجب
قال بود آنحضرت چون می درآمد ماه رجب میگفت اللهم بارك لنا في رجب وشعبان و
بلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را در خیر و رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را برمضان
قال كنت انس وكان يقول ليلة الجمعة ليلة اغر ويوم الجمعة يوم ازهر وبود آنحضرت که میگفت
شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزی است سفید و روشن ازو امام احمد منقول است
که گفت شب جمعه فاضلتر است از شب قدر که در وی علوق آنحضرت در رحم امنه درآمده و
موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج است گشته رواه
البيهقي في الدعوات الكبير باب وجوبها جمعه فریضه محکمه است بکتاب و سنت و
اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الى ذكر الله صلوة جمعه است
یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر است
که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر
است و آنحضرت چون مصعب بن عمر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل
بالناس الجمعة الفصل الاول عن ابن عمر وابي هريرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول على اعواد منبره روایت است از ابن عمر و ابی هریره که ایشان گفتند شنیدیم
ما آنحضرت را که میگفت بر چوبهای منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهرا بجهت آنست که در
اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر او متعارف نبود در ایشان چوبی چند بر هم نهاده
ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بوده از سنگ و خشت لينتهين اقوام
عن ودعهم الجمعات باید که البته باز ایند گروهای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها
را و عادت گرفتن بترک آنها و هذا اللفظ جمع آورده و اگر از ترک سه جمعه است چنانکه در
احادیث بیاید او ليختمن الله على قلوبهم یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای ایشان
ثم ليكونن من الغافلين بعد از آن هر آینه می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان
و منسوب و محکوم بدان و دایم بران یعنی یکی ازین دو امر البته ثابت و واقع است یا باز
امدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز ایند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود
بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از نهایت غفلت و انداد باب ذکر
و قبول موعظت و نصیحت رواه مسلم الفصل الثاني عن ابي الجعد بفتح جيم و سكون عين
مهملة الضمري بضم ضاد معجمه و فتح ميم و سكون یا ابجدی است در نسخ مشکات و صواب
ضمری است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمره بن بکر بن عبد مناف له صحبة كذا في جامع الاصول

ذکر شب جمعه فاضلتر است از شب قدر

قال قال

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك ثلث جمع تهاونا بها کسی که ترک کند سه جمعه را از
جهت آسان و سبک و خرد و حقیر پنداشتن نماز او ظاهرا مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در
ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بیشک و مراد اینجا بیان بودن او است
معصیت عظیم که مفضی بطبع در دین کفر است طبع الله على قلبه مهر کند خدای تعالی بر دل وی
در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزاری شود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده
که هر که ترک کند جمعها بی تحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رواه ابو داود والترمذي
والنسائي وابن ماجه والدارمي ورواه مالك عن صفوان بن سليم بضم سين صحابی مشهور
است واحمد عن ابي قتادة که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت
از خیار بندگان صالح امام و مقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه وی
سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود قبول نمیکرد جایزه سلطان را و گویند که وی
سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بزمین ننهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت
نزع رسید دختر وی گفت که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نارسیده است ننهاد و هم نشسته
جان داد و میگویند قایل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من ترك الجمعة من غير عذر فليتصدق بدينار فان لم يجد فبنصف دينار کسی که
ترک کند جمعه را یعنی اگر فوت کند بظاهر از آن بعذر از آن اعذار که ساقط میکرده بدان فرضیت
جمعه پس باید که تصدق کند یک دینار پس اگر دینار نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار
رواه احمد وابو داود وابن ماجه اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که
فرض بکفر نمیکرد و تصدق جوابش آنکه جمعه فرض ظهر است اما اصل فرض ظهر است لکن ما
مامور بیم باسقاط وی از ذمه بادای جمعه بر تقدیر استجماع شرایط معتبره درین باب و اکتفا
بظهر از جمعه حرام است و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است و تقصیر در
ادای مامور با وجود ادای فرض في الجملة فافهم وعن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال الجمعة على من سمع النداء جمعه فرض است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را
یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان
اول است یا اذان خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلى
الله عليه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب الخطبة والصلوة بیاید رواه ابو
داود وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من آواه الليل الى اهله
جمعه فرض است بر کسی که جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی یعنی

جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جائی که گزارده میشود جمعه انقدر مسافت
که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد وی تواند باز آمد و شب در خانه
خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که وی مسافر میکرد و طیبی
گفته که باین قایل است امام ابوحنیفه و اصحاب وی شرط آنکه وطن او داخل دیوان مصری
بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او را دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب
نگردد آمدن رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف و گفته است ترمذی که این
حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وعن طارق بن شهاب احمسی کوفی است دریافت
جاهلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم که نادر و غزا کرد در خلافت ابوبکر
و عمر سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از ابوبکر و عمر مات سنة اثنین وثمانین وقیل
ثلث وثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة
جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت
درست نیست الا علی اربعة یعنی مگر بر چهار گروه واجب نیست عبد مملوک یعنی بنده که در ملک
کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط کردند او امراة
دوم زن بجهت حق زوجه و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آنحضرت برای نماز جماعت
می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند از جهت کثرت ازدحام مردم او صبی
سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی او مریض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی
و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده
است ظاهرا اسقاط فرضیت ازین طوایف بتدریج و ترتیب واقع شده رواه ابو
داود وفی شرح السنة بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل روایت کرد این حدیث را
بلفظ مذکور ابوداود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصابیح بان لفظ مذکور است از مردی
از بنی وائل که بخصوص نام او را ذکر کرده الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة روایتست از عبد الله بن مسعود که آنحضرت
گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند لقد هممت ان آمر رجلا یصلی
بالناس هرآینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگذارد نماز جمعه را بمردم و امامت
کند ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم بعد از من باین کار مشغول شوم که
بسوزم بر مردانی که حاضر نمیشوند نماز جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان
متخلفین از نماز عشا نیز در باب گذشت و احرق تشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو

روایتست رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را اگر مهم ضروری باشد یکی
از خلیفه سازد و خود بان مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کرده وعن ابن
عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا کسی که ترک
کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و دانسته شود در حکم ایشان فی کتاب
لا یمحی ولا یبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغیر داده نمیشود یعنی حکم نفاق وی
و این همیشه ثابت و دایم است تا جزای آن دهد یا بیامرزد وی سبحانه وفی بعض الروایات ثلث مرات در
بعضی روایات ثلث واقع شده یعنی کسی که ترک کند جمعه را سه کرت رواه الشافعی وعن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فعلیه الجمعة کسی که
ایمان دارد بخدا و روز آخرت از روزهای دنیا که مراد بدان قیامت است پس فرض است بر وی
نماز جمعه در روز جمعه پس باید که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند الا مریض او مسافر او امراة او صبی
او مملوک فمن استغنی الله عنه پس کسی که بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی به
بازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدای تعالی و عنایت نکند و نخواهد او را
والله غنی حمید و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان بازمیگردد بسوی
وی سودی ازان ناگوینده است وی تعالی مر کسی را که بندگی کند و شکر میگوید او را
رواه الدارقطنی باب التنظیف والتبکیر تنظیف پاکیزگی تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک
کردن بدن است بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخن
و حلق عانه یعنی تراشیدن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامها و
بکار بردن بوی خوش و مانند آن که این همه روز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول
کتاب در بیان فطرت گذشته است و تبکیر تقدیم باء کاف در اصل یعنی وقت بامداد
آمدن و بعضی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد
و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسد از سهل بن
سعد رضی الله عنه منقول است که نمیکردیم طعام چاشت نمیخوردیم و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از
نماز جمعه گزاردن از جهت فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را باکوره گویند چنانکه نوباوه
را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر نماز مغرب و بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه
مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت
چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در
احیاء از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد می آمدند از جهت آنکه تبکیر

برعضى بامداد حمل كرده اند بلكه مقصود مبادرت ومسارعت است وايشان مبالغه در ان مينمودند
ودر وقت بامدادى آمدند فافهم وعادت در مسجد شريف نبوى صلى الله عليه وسلم الان انست
كه مى آيند واحراز امكنه شريفه ميكنند وسجادها مى گسترانند وميروند ومى نشينند وبعضى علما درين
فعل تكلم كرده اند وگفته اند كه اين شغل كردانيدن جاى است بر مردم نعم اگر بنشينند وبذكر مشغول
شوند خوب والا مجرد احراز مكان كه مستلزم تضييق است غير مستحسن است **الفصل الاول**
عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل رجل يوم الجمعة غسل نكند مردى
روز جمعه براى نماز جمعه ويتطهر ما استطاع من طهر ومبالغه نكند در پاكى انقدر كه تواند پاكى يعنى
اگر برچه وسواس واسراف برسد ويدهن بتشديد دال من دهنه روغن نمالد از روغن خود يعنى
از انچه ميسر گردد در خانه بى تكلف ودهن بفتح دال وسكون ها وادهان بتشديد دال طلا كردن
روغن برخود ودرين اشارتست باينكه بايد خانه از دهن وطيب خالى نباشد وباينكه مستحسن
است استعمال ان براى جمعه وجز آن از مجالس ومجامع او يمس من طيب بيته واگر روغن
نيابد وبساند بمالد از بوى خوش هرچه در خانه وى باشد يا كلمه او بمعنى واو است يا شك راوى
است ومراد روغن خوشبو داشته اند ونزد امام ابو حنيفه روغن كنجد داخل طيب است حتى
كه جايز نيست مس ان محرم را ثم يخرج بعد ازان بيرون آيد بسوى مسجد فلا يفرق بين اثنين وچون
در آيد در مسجد پس جدائى نيفگند ميان دوكس كه بهم نشسته باشند يا اگر در ميان ايشان جاى
باشد وايذا كند بايراد تفريق بگام زدن ودر گذشتن ازانجا ورفتن بالا است بلكه هرجا
برسد بنشيند واگر بى تفريق وتخطى بالا رفتن ودر صف اول ونزديك بان نشستن ميسر
كرده بهتر است ودر حقيقت اين اشارتست بتبكير وبر آمدن در اول وقت تا بتفريق حاجت
نيفتد ثم يصلى ما كتب له پس نماز بگذارد انچه تقدير كرده شده است براى وى از نوافل وبعضى
اين را بر سنت جمعه حمل كرده اند وعلما را در سنت قبل الجمعه سخن است وقومى از ان منكر شده
اند وگفته كه هركه ازا اثبات كرده است بقياس كرده است وسنت بقياس ثابت نمى گردد
ودر باب السنن اشارتى بان گذشت وما در شرح سفر السعادة از ان اثبات كرده واطالت
كلام در وى نموده ايم وعبارت اين حديث نوع اشارتى بقول القوم دارد چه در اغلب اين
عبارت در تطوع از غير رواتب استعمال كنند چنانكه در حديث بلال در اول باب التطوع گذشت
ثم ينصت اذا تكلم الامام پس تر خاموش نشيند وگوش دارد وقتى كه تكلم كند امام يعنى خطبه
خواند ينصت بضم يا از انصات بمعنى سكوت يا استماع وفتح يا نيز جايز است وانصات در
وقت خطبه واجبست نزد ما واكثر علما وتفصيل ان انشاء الله در شرح حديث ديگر بيايد الا غفر له ما بينه و

وبين الجمعة الاخرى اين كار را هيچ مردى نكند مگر انكه آمرزيده شود مر او را گناهان كه ميان اوست
وميان جمعه ديگر كه گذشت چنانكه احاديث ديگر بران دلالت دارد رواه البخارى **وعن** ابى هريرة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل ثم اتى الجمعة فصلى ما قدر له ثم انصت حتى يفرغ من خطبته
ثم يصلى معه هركه غسل كند پس بيايد جمعه را پس بگزارد نمازى كه تقدير كرده شده است براى او وپس انصات
كند تا انكه فارغ گردد امام از خطبه پس نماز جمعه بگزارد با امام غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى امرزيده شود
براى او چيزى كه ميان او وميان جمعه ديگر است از گناهان وفضل ثلثة ايام وزيادت سه روز ديگر
واين زيادتى بجهة انست كه هر حسنه ده مانند اوست واز جمعه تا جمعه هفت روز است سه ديگر كه
مى افزايند ده ميشود وفضل برفع ونصب هردو روايت است رواه مسلم **وعنه** قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء كسى كه وضو كند پس نيك كند وضو
ثم اتى الجمعة فاستمع وانصت پس بيايد جمعه را پس بشنود وخاموش نشيند غفر له ما بينه وبين الجمعة
وزيادة ثلثة ايام امرزيده شود انچه گذشت ميان او وميان جمعه وزيادة سه روز ومن مس الحصى
فقد لغى وكسى كه مساس كند وبسايد سنگريزه را پس تحقيق لغو كرد ولغو سخن لا يعنى كردن وكلام
باطل وكلام در وقت خطبه ممنوع است ومس حصى را در حكم لغو داشت بجهت شاغل شدن
ان از استماع خطبه چنانكه كلام شاغل است ازان ومراد بمس حصى بازى كردن است بدان يعنى
يا برابر وهموار گردانيدن انهاست بر زمين بضرورت تا سجده كند بران وبعضى گفته اند مراد
گردانيدن سنگريزها وشمار كردن تسبيح است بدان واين انسب است بنهى از تكلم در خطبه
رواه مسلم **وعنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت الملائكة
على باب المسجد يكتبون الاول فالاول چون مى باشد روز جمعه مى ايستند فرشتگان
بر در مسجد جمعه مى نويسند نام هركه بيشتر مى آيد بترتيب ومثل المهجر كمثل الذى يهدى بدنة
ومثل وحال مهجر همچو حال كسى است كه مى فرستد شترى را بمكه براى قربانى كردن ومهجر فاعل
مهجر بضم ميم وفتح ها وكسر جيم آنكه نيم روز در گرماى سخت يعنى در اول وقت وپگاه آينده
است وبدنة بفتحات نام انچه ميفرستند بمكه وجمع وى بدن بضمتين ثم كالذى يهدى
بقرة پس تر حال انكسى كه پس از وى مى آيد همچو حال كسى است كه ميفرستد گاوى را وبدنة
نزد جماعة از علما وشافعى از ايشان است نام شتر است واين حديث مؤيد ان است كه
بقره مقابل بدنه ذكر كرده ونزد جمهور اهل لغت وبعضى از فقها وابو حنيفه از ايشان است
شامل است شتر را وگاو را وجوهرى گفته كه بدنه نام ناقه يا بقره است كه ذبح كرده ميشود
بمكه وبدنه بجهت ان ميگويند كه فربه ميسازند وتن وار ميشود ومراد در حديث شتر است بقرينه

مقابل بقره ثم کبشا بعد از ان هر که بیاید از ان می آید حال او همچو کسی است که منبر سند فحقار را
یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم دجاجة بستر
اگر تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسران و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است
اشارت است باکه مراد در دجاجه و بیضه تصدق است نه هدی زیرا که هدی باینها نمیشود بر طریق
قول ابن ان علقه تبا و ما ثم بیضة بستر اگر تصدق میکند بیضه را فاذا خرج الامام پس چون بیرون
می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و یستمعون الذکری بپیچند فرشتگان نامها خود را که مردم را نام
نویس کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی در مسلم فاذا جلس الامام چون
می نشیند امام بر منبر ما که ابتدا طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس و درین حدیث سخن
از روی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه و عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب
فقد لغوت وقتی که بگوی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و
سخن مگو و حال آنکه امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه
و این نیز گو بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است
و ازینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت
در مقصود کافی است و تکلم عبث است متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که انصات در جهت
و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابو حنیفه از ان ان
است و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی ازایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی
را درین مسئله دو قول است و همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرد اجماع
بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته
مکروه داشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت
عاطس بعضی برکراهت اند و بعضی تردد در آن انتهی و مذهب ما آنست که از وقت
خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد
و امام شروع کرد در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باکی نیست بکلام بعد از
خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام بردارد زیرا که کراهت
از جهت منع استماع بود و نیست محل استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از
نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع
در خطبه او و امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان حرمت

هر دو و کلام نیز گاهی تیسیر نگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است
اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اقوال صحابه نیز برین است و قول صحابی حجت است نزد ما و
است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و قضا فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در
کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمی شنود مختار وجوب سکوت است و بعضی گفته اند
احسن آنست که مشغول گردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه
است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند
جواب میگویند که اینها فرض اند هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم امکان در اینها و در رد
در نفس خود نیز رسیدن تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین محمد نزد خطبه
و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر کتاب و اصلاح آن بقلم
روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در اخر باب خطبه
با مداد الله تعالی و عن جابر قال قال رسول الله لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف
الی مقعده فیقعد فیه باید که برنخیزاند یکی از شما برادر خود را روز جمعه پس قصد کند و باید بسوی
نشستگاه وی پس نشیند در وی و لکن یقول افسحوا و لیکن بگوید که جای کنید جای را چنانچه در
قران مجید امر بدان واقع است رواه مسلم و عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعضی طرق آمده غسل
الجنابة و مراد بان نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان و شرایط و سنن و آداب
چنانکه برای جنابت غسل میکنند و بعضی گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع
درین روز از برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر حرام و موید
این است روایت غسل بتشدید در حدیث اینده و لبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیکوترین جامهای
خود ظاهر آنست که مراد قمیص و ازار است و رداء و دستار زرد و وی بعد از انکه مشروع باشد و
بعضی گویند که مراد جامه سفید است که محبوب ترین جامهائی بود نزد رسول خدا صلی الله علیه
سلم و مس من طیب ان کان عنده و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة
لم یتخط اعناق الناس پس بیاید بجمعه پس نگذرد از گردنهای مردم و پامال نکند ازانجا ثم صلی ما کتب الله
له پس نماز گذارد انچه نوشته و تقدیر کرده است خدا تعالی برای وی از نماز نفل و سنت ثم انصت
اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته پس خاموش شود و گوش دارد تا وقتی که بیرون آید امام وی
برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها و بین الجمعة التی قبلها باشد این
اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود رواه ابو داود

وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی است نزول کرده شام را و مرد در وی روایت کرد از آنحضرت در فضل
جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه من غسل یوم الجمعة بتشدید و
تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل و بعث اهل را
بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او و اغتسل برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر
بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است و باغتسال
شستن تمام بدن و بکر بتشدید و ابتکر و باینماز از در اول وقت و ادراک کند اول خطبه را یا
تکرار است برای تاکید و بعضی گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از رامدن بجزئی و گفته اند بکر یعنی
رفت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل بکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند
بکر یعنی دیگری را حامل و باعث شد بر بامداد بیرون آمدن و مشی ولم یرکب و پیاده رفت و سوار
نشد و دنا من الامام و نزدیک شد از امام فی تخطی رقاب فاستمع پس بشنید خطبه را ولم یلغ
ولغو نکرد و سخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة باشد او را بهر گام ثواب
عبادت یکسال اجر صیامها وقیامها پاداش روزه یکسال و نماز شب یکسال یعنی اجر چنین عمل که
صیام دهر و قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است باین شرایط که مذکور شد و در
در آمدن مسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجات و کتابت حسنه و محو سیئه است اما در
جمعه در هر گام اجر و ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است و در کتاب سفر السعادة خاصیتهای
روز جمعه کرده است با زیادتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید رواه الترمذی و ابوداود
والنسائی و ابن ماجه وعن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما
علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة بر یکی از شما باکی و نقصی گرا باید و تقصیر
کرده که بگیرد و بسازد دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه خدمت خود مهنه
بفتح میم و کسر آن و سکون ها بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامهاست که پوشیده باشد روی همه در
خانه که بآن خدمت خانه و کار و باران میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زاید بر حاجت
گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی و مخل زهد نبود و آورده اند که آنحضرت را نیز دو جامه
بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه ابوداود و ابن ماجه و رواه مالک عن یحیی بن سعید
روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید الانصاری تابعی وعن سمرة بن جندب
بفتح سین و ضم میم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور است که بصره
است روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع وخمسین و قیل ستین
و والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احضروا الذکر حاضر شوید

ذکرا

ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول و نزدیک
بآن فان الرجل لا یزال یتباعد حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها زیرا که مرد همیشه دوری می افتد از
مواضع فضایل و مواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت از اعالی درجات اگرچه در آید
آنرا رواه ابوداود و درین ترغیب است بر طلب اعلی امور و زجر است از سکون و آرام یا دادن
این سه همت بلند دار که نزد خدا و خلق * باشد بقدر همت تو اعتبار تو سه تر از کنگره عرش
میزنند صفیر * ندانمت که درین دامگه چه افتاد است وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه الجهنی
واقع شده است در نسخ مشکات و صواب آنست که گوید عن سهل بن معاذ بن انس
الجهنی زیرا که معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ
ابیه درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود دارد و گفته اند سهل
بن معاذ لین الحدیث است و احادیث او حسان اند در فضایل و رغایب قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسی که بگذرد
بر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ و درین مجازات بمثل است
چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول
هر دو روایت است و معنی مجهول ظاهر تر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است رواه
الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آنحضرت از احتبا روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
بخواند و احتبا نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت و ساقهاست بسوی شکم بدوست
یا جامه یعنی تکیه زده نشستن چنانچه عادت عرب است والان در اهل حرمین متعارف است
و حبوة بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است از آن و آنحضرت نیز باین جلسه در حرم بنشسته
است و لیکن در وقت خطبه از آن نهی فرموده زیرا که خواب می آرد و از استماع خطبه باز می دارد
یا نقض نوم میکند رواه الترمذی و ابوداود وعن ابن عمر قال قال رسول الله اذا نعس احدکم
یوم الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون پینکی زند یکی از شما روز جمعه پس باید که بگردد و برخیزد از
نشستگاه خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولی ابن
عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یقیم الرجل الرجل
من مقعده و یجلس فیه نهی کرد آنحضرت از برخیزانیدن مردی مردی دیگر را از جای نشست
وی و نشستن در جای وی قیل لنافع فی الجمعة گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است

چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است ازان در جمعه
وغیر جمعه چه موجب نهی ایذاست تخصیص بجمعه ندارد متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلث نفر حاضر میشود جمعه را سه مرد فرجل حضرها
بلغو پس مردی است که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی بسخن لایعنی وکلام باطل و بیجا
در حکم انصت فذلک حظه منها پس آن لغو نصیب اوست از جمعه واز ثواب جمعه و
از کمال آن محروم است ورجل حضرها بدعاء ومردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا و
سوال ومطالب مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء منعه
پس او مردی است که دعا کرده است خدا تعالی میدهد او را مطالب او را واگر خواهد منع
میکند و نمیدهد پس امر او مردد است در رد و قبول ورجل حضرها بانصات وسکوت مردی است
که حاضر شده جمعه را باستماع وخاموشی ولم یتخط رقبة مسلم ولگد مال نکرده است گردن مسلمانی
را ولم یوذ احدا و ایذا نکرده است هیچ کسی را یتخطی و افادات وغیران فهی کفارة الی الجمعة التی
تلیها وزیادة ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفاره است ازین جمعه تا جمعه که متصل است
او را با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که مکفر این جمعه تا جمعه گذشته است
و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر است فافهم
وذلک بان الله یقول وآن کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز سبب این است که خدای
تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کسی که بیارد و بکند نیکی را پس مر او راست ده مثل
آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است دعا در وی یا بدل
و باطن مراد دارند یا بزبان و آن خود مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب است پس
مرد اول بدکار است جرما و دوم مترود است در نیکی و بدی و مرد سیوم طالب فنا فی حق است
و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقینا و احتمال
دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسی
که سخن کند و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال او بهیچ حال خر است که بر میدارد کتابها ازبت
خود کنایت است از علم بی عمل وعدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی
یقول له انصت لیس له جمعة وآنکسی که میگوید مر او را انصت وامر میکند بخاموشی نیست مر
او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره گذشت رواه احمد
وعن عبید بن السباق بفتح سین وتشدید با مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین

مجاز است بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آنحضرت
در جمعه از جمعها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا ای گروه مسلمانان این روزی است
که گردانیده است او را خدا تعالی روز جشن واجتماع وسرور فاغتسلوا پس غسل کنید و من
کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه وکسی که باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را
که مساس کند ازان وعبارت زیان ندارد بجهت آن گفته که کسی توهم نکند که طیب عادت
زنان است و مردان نباید استعمال آن کرد وعلیکم بالسواک وبر شما باد که مسواک کنید
درین روز رواه مالک ورواه ابن ماجه عنه وهو عن ابن عباس متصلا روایت کرد این
حدیث را مالک از عبید بن السباق مرسلا وابن ماجه ازوی و وی از ابن عباس متصل
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسلی است که معتضد شده بمسند و آن مقبولست
قطعا وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم
الجمعة حق وثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب اهله و باید
که مساس کند یکی ازایشان از بوی خوش زوجه خود این را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه
میدارند و آن زینت است باکه اگر خود ندارد از زن بطلبد اخر نفع این بوی راجع خواهد شد و
تواند که تمام اهل بیت مراد باشند فان لم یجد فالماء له طیب پس آب برای وی طیب است
که سبب نظافت است و مبرد بوی بد را رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب
الخطبة والصلوة خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بآن
و در عرف شرع عبارت از کلام مشتمل بر ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه شرط است
در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزی که مشتمل
است بر ذکر خدا از تسبیح وتحمید از جهت قول حق تعالی فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق
آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر که آنرا خطبه نمی نامند پس شرط ذکر
مطلق باشد لیکن ماثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکری مسمی بخطبه است و مواظبت بر آن است
پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت و صاحبین میگویند که لابد است
از ذکر طویل که آنرا خطبه میگویند در عرف و تسبیح و تحمید را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که
جایز نیست تا نخواند دو خطبه و از امیر المومنین عثمان آورده اند که چون بخطبه ایستاد گفت
الحمد لله دیگر بسته شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و بعکس بروی انکار نکرد پس اجماع شد
بر جواز و قصه وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود بر خاست
و بمنبر در آمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابوبکر و عمر این مقام را مقال مهیا میساختند و

ثما امام فعال محتاج تر بدا از امام قوال و نزدیک است که باید ثمار اخطبها بعد خطبها و بیامرزد
خدایتعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه
در کتب فقه والله اعلم الفصل الاول عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الجمعة
حين تميل الشمس بود آنحضرت که میگذارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی
وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد تردید میکرد چنانکه در حدیث دیگر آمده پس
باید مقصود است که پیش از زوال نمیگذارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی تجویز کرده است
نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید هیچکسی از علما موافقت نکرده است او را درین قول
رواه البخاري وعن سهل بن سعد قال ما كنا نقيل ولا نتغدى الا بعد الجمعة روایت
از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر کسی که وفات یافته است از صحابه
بر قول مشهور در مدینه او است سنه احدی وتسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده
سال بود گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف
نهار را گویند و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیلوله و مقیل
استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین است و این حدیث
في الجملة تائید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام است در جمعه و تبکیر رفتن آن
تا اول وقت بدان برسند متفق عليه وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتد البرد
بكر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة يعني الجمعة بود آنحضرت چون سخت
میشد سرما یعنی چون سخت می بود گرمی شتاب میکرد برای نماز و در اول وقت میگذارد
و چون سخت میشد گرمی سرد میکرد نماز را پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعة میخواهد نماز
جمعه را گویا این حدیث در نماز جمعه وارد شده است والا حکم ظهر نیز همین است چنانکه در باب
اوقات الصلوة گذشت رواه البخاري وعن السائب ابن يزيد صحابی صغیر است حلیف
بن امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت
میکند از پدرش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه
و مات سنه ثمانین وقیل ست وثمانین وهو آخر من مات من الصحابة بالمدينة على قول
قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر على عهد رسول الله گفت بود اذان روز
جمعه اول وی وقتی که می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر
فلما كان عثمان وكثر الناس پس هر گاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم
زاد النداء الثالث زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جایی بلند است در بازار مدینه نزدیک بمسجد بعث

رواه

رواه البخاري بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می آمد بر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود
و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المومنین عثمان کثرت
مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آنحضرت
همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر می بودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز
اذانی گفته شود تا مردم از دور شتابند و در وقت خطبه آیند و اختلاف است فقها را
که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که او ست اصل در
شرع یا این اذان اول مستحدث اکثر در وقتش گفته باشند اصح آنست که همین معتبر است
زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را
در بعضی احادیث ثالث گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است باعتبار فعل و بعضی
از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعضی
احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است
باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعضی روایات آمده است
که اذان اول در زمان امیر المومنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المومنین عثمان استمرار
یافته ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بهر تقدیر آنچه
خلفای راشدین کرده باشند از بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است
چنانکه سنت ابی بکر و عمر و شیخین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق بدعت
بر آن واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود
کذا قالوا بعد از آن بدانکه آنکه حادث شد در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر
کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه
در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بران در اکثر دیار اسلام معلوم نیست
که از کی باز حادث شده و کی کرده پس بهتر آنست که هم باذان اول اکتفا کنند اگر
بقصد اعلام الصلوة الصلوة سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم گویند کافی است
وعن جابر بن سمرة قال كانت للنبي صلى الله عليه وسلم خطبتان يجلس بينهما بود مر
آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه بمقدار که قرار می یافت هر عضو

٧٦٥

بجای خود بصحت نرسیده است در وی دعای از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه
سنت است نه واجب و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست
یقرا القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را
و احوال آنجهان را از ثواب و عقاب فکانت صلوته قصدا و خطبته قصدا پس بود
نماز آنحضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد
و کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم وعن عمار روایتیست
از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب
بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته
مئنة من فقهه میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل
فقه و فهم اوست و ناشی است از آن و بعضی تفسیر مئنه بمظنه کرده اند و تحقیق این
در شرح کرده شده است فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را و کوتاه کنید
خطبه را و در وجه بودن آن مظنه فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است
بران و از جمله قضایای فقهیه است که اصل را بر فرع ایثار کنند و اتمام بستان آن بیشتر
و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است
در الفاظ کم خصوصا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و منظهر اعز
حکم بود ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است از حضرت
وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب
نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب و عدم موافقت قول بفعل است
و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد امت را بآن قولا و فعلا
فان و در روایتی وان من البیان سحرا زیرا که بدرستی که از جمله بیان سحر است و این
قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر قصر خطبه یعنی خطبه
باید که الفاظ وجیزه قلیله و از روی معانی جزیل باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و زیادت
اطالت نکند شاید که موهم معانی لا طایل که مذموم است گردد و این قول هم متضمن مدح
بیان است و هم متضمن ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت بجانبی
چنانکه سحر را تاثیر است اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل کند
مذموم بود و بیان سحر پیدا و کشف ده گفتن و تفصیل کلام در وی در باب بیان و شعر بیاید
ان شاء الله تعالی رواه مسلم وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا

خطبنا احمرت عیناه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سرخ میشد هر دو چشم وی و علا صوته
و بلند میشد آواز وی و اشتد غضبه و سخت میگشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بروی
از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش و حالت
آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی ترساننده است از آمدن لشکری بر قومی و ترساننده است
ایشان را از نزول آن بر ایشان یقول صبحکم و مساکم میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد
شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما
در آید و غارت کند و شما را از روزگار شما بر آرد و یقول و میگفت آنحضرت بقصد انذار و بیان
قرب قیام ساعت بعثت انا والساعة کهاتین برانگیخته شده ام و فرستاده شده ام من
با قیامت همچو این دو انگشت و یقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی و وی بود
آنحضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت شهادت است و انگشت میانه و بعضی
سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل
این بعضی گفته اند مراد اقتران سبابه است بوسطی از جهت اشاره باقتران ساعت
بعثت وی صلی الله علیه وسلم و بعضی میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعثت و
ساعت مقدار دوری است که میان دو سبابه و وسطی است یعنی وسطی از سبابه
اندکی بیشتر رفته است و سبابه عقب اوست اندکی بیشتر همچنین من بیشتر از قیامت
آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که
بعد میان سبابه و وسطی ثابت است پیوسته گفت بانگشت چه پیش انگه پیوستن ظاهری
کرد وجود بعد و درک ده داشتن ظاهر نیست فافهم رواه مسلم وعن یعلی بن امیة
بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیه نیز میگویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیه
مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورده روز فتح و حاضر شد حنین و طایف
و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرا علی المنبر میخواند آنحضرت بر منبر این آیت را و نادوا یا مالک
لیقض علینا ربک و فریاد میکنند و بانگ میزنند دوزخیان ای مالک نام خازن دوزخ است
که حکم کند بر ما پروردگار تو بمردن ایشان یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص
شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل است شما درنگ
کنندگانید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را
میخواند از برای انذار متفق علیه وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت

ق والقرآن المجید الاعن لسان رسول الله روایتست از ام هشام که صحابیه انصاریه است گفت یاد
نگرفتم سوره ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها کل جمعة علی المنبر اذا خطب
الناس میخواند آنحضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست
که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امراه حاضر شده وشنیده نه آنکه همیشه
در مدت عمر میخوانده وگفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده
است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم رواه
مسلم وعن عمرو بن حریث بضم حا مهمله وفتح را ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة
سوداء از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است که آنحضرت را در خردی دیده واز وی حدیث
شنیده وآنحضرت دست مبارک خود را بر سر او مالیده ودعا برکت کرده ودر وقت
وفات آنحضرت دوازده ساله بوده روایتست که آنحضرت خطبه خوانده وبر سر وی دستار
سیاه بود قد ارخی طرفیها بین کتفیه در حالیکه بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان
دو شانه خود وتحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید ان شاء الله وکتفیه بلفظ تثنیه است
در جمیع نسخ مسلم همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی وکتفه بلفظ افراد آمده است
واول اظهر است روایة ودرایة یوم الجمعة این حال در روز جمعه بود رواه مسلم وعن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب گفت جابر گفت آنحضرت وحال آنکه
وی خطبه میخواند اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد
روز جمعه وحال آنکه امام خطبه میخواند فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد دو رکعت ولیتجوز
فیهما وباید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که
نزد ایشان واجب است اگرچه نزد خطبه باشد وهمچنین نزد امام احمد وباین حدیث
استدلال میکنند تا که وجوب آن که در وقت خطبه نیز بیان امر فرموده نزد حنیفه بر آنکه
که تحیة المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی نخواهد
بود وهمین است مذهب مالک وسفیان ثوری وبرین اند جمهور صحابه وتابعین کذا
قال النووی وتاویل این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه ارادت خطبه است
یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند اگر بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیحه که دال اند بر
حرمت صلوة در وقت خطبه ودر صحیحین از حدیث جابر بطریق متعدده آمده که مردی
بمسجد در آمد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آنحضرت آیا نماز کرده یا
فلان گفت نکرده ام فرمود بگذار دو رکعت وتخفیف کن در آنها تاویل کرده اند این را که در وقت

این واقعه پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و
بعضی گویند این قضیه پیش از آن بود که آنحضرت شروع در خطبه کند وگفته اند که این نزد
خطبه جمعه بود والله اعلم وشیخ ابن الهمام گفته معارض این حدیث احادیث دیگر لازم نمی آید
شاید که آنحضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز وواقع همچنین است چنانکه
دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت
پس آنحضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز وسخن درینجا بسیار است جمله
از آن در شرح ذکر کرده ایم واستیفای آن در فتح الباری فلینظر ثمة رواه مسلم وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک
الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم
عام است شامل جمیع صلوة تخصیص بجمعه ندارد ولیکن ایشان تقیید کرده اند از جمعه
بقرینه حدیث آینده در آخر باب متفق علیه ودر هدایه گفته است کسی که دریافت امام را
روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است وبنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه
وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید یعنی با امام بگزارید وآنچه فوت
شد قضا کنید از او اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را
نزد ابی حنیفه وابی یوسف وامام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر رکعت ثانیه را بنا کند
بروی جمعه را واگر دریافت اقل از آن بنا کند بروی ظهر را انتهی ومراد بادراک اکثر رکعت
ثانیه ادراک اوست در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن وشیخ ابن الهمام گفته دلیل
مرشحین را اطلاق حدیث مذکور است وآنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت
رکعتی از جمعه را اضافه کند رکعت دیگر را واگر نگذارد چهار رکعت را ثابت نشده الفصل
الثالث عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس
اذا صعد المنبر حتی یفرغ بود آنحضرت خطبه میخواند دو خطبه وبود که می نشست چون بر
آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت گمان میبرم
که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن وچون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی
اظن ثم یقوم بر منبر میخاست فیخطب پس خطبه خواند ثم یجلس بر منبر می نشست ولا یتکلم
وتکلم نمیکرد ونه بدعا ونه بغیر آن ثم یقوم بر منبر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبه دوم
رواه ابو داود وعن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استوی
علی المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما

او را بروی‌های خود پس نشستن است که مردم متوجه بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از ینجا
نیز لازم می‌آید که خطبه نشسته بقبله نمیخوانده اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است ولیکن انچه ذکر
کفتیم نیز مطلبی صحیح است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد بن الفضل روایت
کرد این حدیث را ترمذی و کفت این حدیثی است که نمی‌شناسیم از امکر از حدیث محمد بن الفضل وهو
ضعیف ذاهب الحدیث و وی ضعیف است رونده است حدیث وی کنایت از سوء حفظ
وی **الفصل الثالث** عن جابر بن سمرة وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهرزاده سعد
بن ابی وقاص است و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از انحضرت و از پدر خود
و از عمر و علی رضی الله عنهم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب
قائما بود انحضرت که خطبه میخواند ایستاده و پس می‌نشست پس می‌ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده
فمن نبأک انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسی که خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته
پس تحقیق دروغ میکوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس تحقیق بخدا که
کزارده ام با انحضرت بیشتر از دو هزار نماز انچه زود بفهم می‌اید این است که مراد نماز جمعه باشد و
این درست نیست زیرا که انحضرت نکزارده مکر نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که کزارده بعد از
قدوم بمدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نمازهای پنجگانه است مقصود
جابر بیان کثرت صحبت است با انحضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون
جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است و از اصحاب شجره است اورده اند که او را بتی بود
که در خانه نکاه میداشت و می‌پرستید عبادة بن الصامت یار او بود روزی در درون خانه
او در آمد و بت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس
بفکر در رفت و با خود کفت اگر این بت فایده و قدرتی میداشت خود را از شکستن پس
بیزار کشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه انه دخل المسجد روایت میکند که
وی در آمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان است یخطب قاعدا
خطبه میخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الخبیث پس کفت کعب بن عجرة نکاه کنید بسوی
این پلید یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته وقد قال الله تعالی و حال انکه بتحقیق کفته است
خدای تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما و چون می‌بینند این بازکانان
را یا بازیکاری را میروند و میریزند بسوی ان و می‌کذارند ترا ایستاده قصه نشست که انحضرت
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواندند ناکاه قافله از شام امد و ایام قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند
و برای دیدن قافله بر رفتند مکر نزدیک بدوازده کس پس این ایت نازل شد پس ازینجا معلوم

میشود

میشود که انحضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد
شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ایمه قیام در خطبه شرطست هر کسی را که قدرت
دارد چنانکه نماز را و شیخ ابن الحجر در فتح الباری کفته اول کسی که نشسته خطبه خواند معاویه بود بعد که
کلان بسیار شد به تنکم و در انحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه می
خواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستاده میخواند چون مانده میشد می‌نشست و خاموش
می‌بود باز بر میخاست و میخواند و معاویه خطبه اول نشسته میخواند و خطبه دوم ایستاده و آن
بحکم ضرورت بود پس حجت باشد هر کسی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکره الشیخ رواه
مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه
را بر انکار ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت
مبنی از خشت ناظر است وعن عمارة بضم عین و تخفیف میم بن رویبة بضم را و فتح واو
و سکون یا انه رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه روایت از عماره که از صحابه است که وی
دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارنده هر دو دست را در خطبه خواندن چنانکه داب بعضی
جهله و عاظ و خطباست فقال پس کفت عماره قبح الله هاتین الیدین زشت کرداناد
خدای تعالی این دو دست را لقد رایت رسول الله بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد انحضرت برین که اشارت میکرد بدست خود
همچنین و اشار باصبعه المسبحة و اشاره کرد عماره بانکشت خود که مسبحه است برای نمودن صورت
اشارت کردن انحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی انحضرت یک اشارتی بانکشت شهادت
خود میکرد و کفته اند ما که خطاب میکرد مردم و تنبیه میکرد ایشان را باستماع و تاویل در انچه
ذکر میکرد رواه مسلم وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی
المنبر قال اجلسوا روایت است از جابر کفت هنکامی که نشست انحضرت روز جمعه بر منبر
کفت یعنی مردم را بنشینید کویا که مردم بر آمدن انحضرت بایستادند فانهم فسمع ذلک
ابن مسعود فجلس علی باب المسجد پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود که در مسجد
ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع فراه رسول
الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال تعال پس کفت انحضرت پیش ای یا
عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و مرحمت بجهت مبادرت او بامتثال و بخفیف
هر کرا امتثال امر کند محل کرم و عنایت کردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب کردد
هر کرا در عشق صادق امده است بر پرسش معشوق عاشق امده است رواه ابوداود درین

۸۶۸

حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر این قبل از شروع در خطبه بود یا ان حضرت اشارت کرد
ورا او بماز ان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند
در حال خطبه مگر که امر بمعروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است
وان مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است
که چون الخضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر
سلام میداد وعنه ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ادرک من الجمعة
رکعة فلیصل الیها اخری کسی که دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس ضم کند با وی رکعت
دیگر را جمعه را اتمام کند ومن فاتته رکعتان فلیصل اربعا و کسی که فوت کرد و او را دو رکعت
پس باید که صبح بگذارد چهار رکعت اول الظهر یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر یعنی هیچ
ظهر جمعه نیافت نماز ظهر گزارد چهار رکعت و در فصل اول هم در حدیث ابی هریره کلام
درین معنی گذشت رواه الدارقطنی باب صلوة الخوف صلوة خوف ثابت است بکتاب
و سنت و بروایتی از ابی یوسف و حسن بن زیاد از حنیفه و مزنی از شافعیه مخصوص بود
بزمان نبوت از جهت فضیلت صلوة با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و
بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیه کریمه فاذا کنت فیهم نیز همین است و مختار
نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل
علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان
الخضرت صلی الله علیه و سلم حجت ایشان است و بعضی گفته اند که صلوة خوف بر صفت
مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند بگزارد
امام بیک طایفه تمام نماز را و بگزارد بطایفه دیگر امام دیگر و نزد بعضی ایمه مثل امام مالک مخصوص
است بحالت سفر و نزد ما جایز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت کرده شده
است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت بینند امام در
حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ایمه وجهی را اختیار کرده امام ابو حنیفه روایت ابن
عمر را گرفته که ثابت است در کتب سته و شمنی گفته که صلوة خوف از الخضرت در چهار
موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از ینجا ظاهر میشود که در
سفر بوده پس تجویز فقها از او در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم الفصل الاول
سالم بن عبدالله بن عمر عن ابیه سالم بن عبدالله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات
تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشتگان

در فضل و زهد و زند کانی در زیست سلیمان بن عبدالملک او را در کعبه دید گفت بطلب
از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم بن عبدالله بر حجاج در زیست گفتی
و مردم میگفتند رحمت بر مادر او که او را سالم نام کرد قال گفت ابن عمر غزوت مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با الخضرت بجانب نجد بفتح نون و
سکون جیم نام شهرهاست اعلای ان تهامه و یمن و اسفل آن عراق و شام و نجد در اصل
معنی زمین بلند و راه روشن بلند باید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است
نه نجد یمن فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را فصاففنا لهم پس صفها
بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی لنا پس ایستاد
الخضرت در حالی که نماز میکند برای ما یعنی امامت کند ما را فقامت طایفة معه و اقبلت
طایفة علی العدو پس ایستادند گروهی با الخضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند
گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان و رکع رسول الله و رکوع کرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بمن معه با گروهی که با وی بودند و سجد سجدتین و سجده کرد الخضرت دو سجده یعنی
گزارد یک رکعت ثم انصرفوا مکان الطایفة التی لم تصل پس باز گشتند و رفتند این گروه که یک
رکعت با الخضرت گزاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس
آمدند آن گروه فرکع رسول الله صلی الله علیه و سلم بهم رکعة پس رکوع کرد الخضرت با ایشان
یک رکوع و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس سلام داد الخضرت فقام کل
واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فرکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین پس رکوع کرد برای
خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طایفه اقتدا کردند برسول
خدا صلی الله علیه و سلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی
حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن فتدبر پوشیده نماند که
دلیل نیست بر آنکه هر دو طایفه یکبارگی بگذارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حراست
و تفویت مصلحت اوست از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بگذارد پس
گفت مشهور مذهب صاحب مالک است طایفه دوم پیشتر بگذارد که اسلم است از
کثرت مخالفت و حدیث آینده بر آن دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طایفه اولی
پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم است از ابن عمر و روی نافع نحوه
و روایت کرده نافع از ابن عمر مانند آن و زیاده کرده است نافع این را که فان کان
خوف هو اشد من ذلک پس اگر یافته شود ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف

۷۵۹

که با وی نماز بجماعت توان گذارد بر وجه مذکور صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم بگذارند پیاده ایستاده بر
پایهای خود اگر توانند پیاده ایستاده او رکبانا یا بگذارند سواره اگر نتوانند پیاده شد مستقبلی القبلة
روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غیر مستقبلیها یا بگزارند استقبال کننده قبله را
اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز از دست ننهند سه برون افتم از خود
بر کنده کی نیفتم برون با تو از بندگی سه کلک و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او می تجرد
او را می طلب قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک الا عن رسول الله گفت نافع گمان
ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را و سکون واو که تابعی است و ثقه کثیر الحدیث
عن صالح بن خوات بفتح خاء معجمه و تشدید واو و بفوقانیه نیز تابعی ثقه است عزیز الحدیث
و خوات صحابی جلیل اول مشاهد او احد است عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صالح روایت میکند از کسی که نماز گزارده است با آن
حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در
سنه خامسه از هجرت بود که تلاقی شد آنحضرت کفار را و گزارد این نماز را و نه اکر جنگی واقع
شود برگشت و ذات الرقاع از جهت آن از جهت گویند که مسلمانان پای برهنه بودند
و پایها سوده شده و ناخنان پای افتاده پس چاره ها را بر پایها پیچیده بودند مشهور
این وجه است و بعضی گویند که در آنجا کوهی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره
او سیاه و پاره او زرد بود رنگ گویا رقعهاست بهم دوخته بعد از آن بیان صلوة
آنحضرت که در روز ذات الرقاع کرد میکند بقول خود ان طایفة صفت معه و طایفة وجاه
العدو گروهی صف بستند با آنحضرت و گروهی صف بستند و ایستادند در مقابله دشمنان
وجاه بضم واو و کسران در روایتی تجاه العدو فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد با آن طایفه
که با او بود یکرکعت ثم ثبت قائما بیستر بر جای خود ماند آنحضرت ایستاده و اتموا لانفسهم
و تمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا پس نماز کرده برگشتند و رفتند فصفوا و
جاه العدو پس صف بستند در مقابله دشمنان و جاءت الطایفة الاخری و آمدند طایفه
دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت
من صلوته پس گزارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا پس بر جای
خود ماند آنحضرت نشسته و اتموا لانفسهم و تمام کردند این طایفه نماز را برای خود ثم سلم بهم پس سلام
داد آنحضرت با ایشان متفق علیه و اخرج البخاری بطریق آخر عن القسم و در ون آورده در روایت

که بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح بن خوات عن سهل بفتح سین
و سکون ها بن ابی حثمه بفتح حاء مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است در سال سیوم از هجرت
ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول الله صلی
الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که مراد ازین کس را مراد داشته که خوات است و وی صحابی است
النبی صلی الله علیه و سلم این وجه دیگر است از وجوه صلوة الخوف و درین وجه نیز هر طایفه
یکرکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گزاردند و رکعتی دیگر تنها و لیکن در وقت صلوة آنحضرت
و قضای آن بعد از تمام صلوة وی صلی الله علیه و سلم و باین اخذ کرده اند مالک و شافعی وعن
جابر قال اقبلنا مع رسول الله پس آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حتی اذا کنا بذات الرقاع
تا آنکه بودیم ما بذات رقاع قال کنا اذا اتینا علی شجرة ظلیلة گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم
بر درخت سایه دار که خوب می بود سایه او ترکناها لرسول الله می گذاشتیم آن درخت سایه
دار را برای پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم تا استراحت کند و آفتاب نخورد قال فجاء رجل
من المشرکین و سیف رسول الله پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم معلق بشجرة آویزان بود بدرختی فاخذ سیف النبی پس گرفت آن مرد شمشیر
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فاخترطه پس کشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول الله پس گفت
مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اتخافنی آیا میترسی از من قال لا گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم نمی ترسم قال فمن یمنعک منی گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من قال الله یمنعنی
گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو قال گفت جابر فتهدده اصحاب رسول الله پس
ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فغمد السیف و علقه پس کرد آنید شمشیر را
در نیام و آویخت او را بر آن درخت چنانچه بود قال فنودی بالصلوة گفت جابر پس
آواز داده شد و اذان گفته شد برای نماز فصلی بطایفة رکعتین پس گزارد به یک طایفه
دو رکعت ثم تاخروا پس رفتند این طایفه و صلی بالطایفة الاخری رکعتین
و گزارد آنحضرت بطایفه دیگر دو رکعت قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه و سلم
اربع رکعات گفت جابر پس بود آنحضرت را چهار رکعت و للقوم رکعتان و مر قوم هر
کدام را دو رکعت متفق علیه و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آنحضرت چهار رکعت را
پس بعضی گفته اند قصر رخصت است چنانکه مذهب بعض ائمه است و در ینجا چهار گزارد
و لیکن این سخن مخالف است با آنچه ذکر کرده اند بعضی محققین که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده والله اعلم و بعضی گفته اند که این از خصایص صلوة الخوف است

ادا هر طایفه پس آنحضرت تمام نماز گزارد شاید که نزاعی واقع شده باشد در بعض اوقات
دیگر و بعضی گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعیه بران قایلند و صحیح است
اقتداء المفترض بالمتنفل نزد ایشان و بعضی گفته اند که این صلوة در حالت در حضر بود و اقتصار
قوم بر دو رکعت از خصایص ضرورت خوف بود و در روایتی مر ابی داود را و نسائی را آمده است
که آنحضرت در بعضی احیان با هر طایفه یک رکعت میگزارد و قوم اکتفا بیک رکعت میکردند قضا نمی
کردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست والله اعلم
وعنه قال صلی الله علیه وسلم صلوة الخوف فصففنا خلفه و هم از جابر روایت گفت گزارد
با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس و پیش والعدو بیننا
و بین القبلة و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فایده این قید معلوم خواهد شد فکبر النبی
پس تکبیر براورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کبرنا و تکبیر بر آوردیم ما نیز جمیعا همه یعنی هر دو صف ثم
رکع و رکعنا جمیعا پس رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما همه ثم رفع رأسه من الرکوع و رفعنا
جمیعا پس بر داشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا آنحضرت و ما هم موافق
بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه پس فرو رفت بنشیب آنحضرت برای سجده و صف
پیش که متصل بود او را وقام الصف المؤخر فی نحر العدو و ایستاده ماند صف پایان در مقابله
دشمنان و در برابر ایشان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی
یلیه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی
بر سر برداشتند سر از سجده انحدر الصف المؤخر بالسجود پایان افتاد صف پسین برای سجده
ثم قاموا پس برخاستند از سجده ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پس پیش رفت صف پس
ثم رکع النبی صلی الله علیه وسلم و رکعنا جمیعا پس رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع
کردیم همه ثم رفع رأسه من الرکوع و رفعنا جمیعا پس بر داشت آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت
دوم و بر برداشتیم ما نیز همه ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی
پس انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی که متصل بود آنحضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اولی
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو و ایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان فلما قضی
النبی صلی الله علیه وسلم السجود والصف الذی یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا
ثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم و سلمنا جمیعا پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم همه رواه مسلم
این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون
ایجاد در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل افتادند تا رکوع اتفاقی نمودند و در وقت سجده

یک طایفه

یک طایفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت چون اعدا بجانب دیگر غیر
قبله بود احتیاج بفرستادن جماعه بان طرف نشد الفصل الثالث عن جابر ان النبی صلی الله علیه
وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم گفت جابر
بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم گفت جابر
بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طایف
پس بگزارد بطایفه دو رکعت پس سلام میداد ثم جاء طائفة اخری فصلی بهم رکعتین ثم سلم پس
آمد طایفه دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد رواه فی شرح السنة در صورت
سلام و با هر دو طایفه جدا جدا داد و در یکجا مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم
را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از
آنحضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت توقف کرد در تشهد
تا آنکه گزارد طایفه دوم پس سلام داد آنحضرت و قوم باتفاق الفصل الثالث عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل بین ضجنان بفتح ضاد معجمه و سکون جیم و نونین نام
موضعی یا کوهی است قرب مکه و عسفان بضم عین مهمله و سکون سین نام جایی مشهور
است بر دو مرحله از مکه فقال المشرکون لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم و ابنائهم
پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آنحضرت و صحابه او را نمازی است که وی محبوب تر است
بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابائهم وامواتهم وهی
العصر و آن نماز که محبوب است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح همزه و سکون جیم و کسر
میم امرکم پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید فتمیلوا علیهم میلة واحدة پس حمله
کنید بر ایشان یک حمله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید مشرکان با خود این قرار دادند و آن جبرئیل
اتی النبی صلی الله علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین و بدرستی که جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس
بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آنحضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طایفه
فیصلی بهم پس نماز بگزارد بیک طایفه ویقوم طائفة اخری وراءهم وبایستد طایفه دیگر پس ایشان
یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن دور را یعنی پس و پیش هر دو آید ولیأخذوا حذرهم
واسلحتهم و باید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزی که بدان پرهیز و احتراز کنند و سلاحهای خود را بکسر حا
مهمله و سکون ذال پرهیز کردن و سلاح بکسر سین ساز حرب فتکون لهم رکعة پس باشد مر قوم را
یک رکعت و لرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان و مر آنحضرت را دو رکعت و مراد بودن یک رکعت
قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعضی بر ظاهر حمل کنند و از اختصاص

صلوة الخوف دارد چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی والنسائی **باب صلوة العیدین** گفته‌اند
عید را بجهت ان عید خوانند که عود میکند هر سال مکرر می اید در اوقات خود واین معنی
صادق است بر همه مواسم که عود میکنند ومکرر میشوند پس زیادت کردند بعضی قید دیگر را
وگفتند عود میکند بفرح وسرور وباعث فرح وسرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است
ودر اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان حج است چنانکه وارد شده است
که الحج عرفة وجمعه عید هر هفته وشکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر
طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید ان گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم واما زکوة هر گاه
که ادای ان از اوقاتی معین نبوده اجتماعی برای ان اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام از عیدی
مناسب ان کذا قالوا وبعضی گفته اند که از جهت ان عید گفته که تفاول شود برای عود
او چنانکه قافله را در ابتدای خروج ان قافله گفته که از قفول بمعنی رجوع است یعنی باز گردد
وباید وصلوة عیدین فرض است بر قول امام ابوحنیفه مثل جمعه ودر روایتی واجب است
وتسمیهٔ او بسنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه کتاب ونزد صاحبین سنت است و
نزد شافعی نفل است وگردانیده اند او را افضل نوافل ودر قول سنت موکده است و
مالک گفته است که سنت واجبه است وشاید که وجوب بمعنی تاکد است واحتمال دارد
که مراد جزی باشد که در مذهب ابوحنیفه گفته است ومشهور نزد امام احمد فرض عین است
چنانکه مذهب ابوحنیفه است وصحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جنازه وجهاد و در
روایتی از ابوحنیفه نیز همچنین امده است والله اعلم **الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری
کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود انحضرت که بیرون می
امد روز عید فطر وروز عید قربان بسوی مصلی که جائی مشهوری است در مدینه بیرون
شهر که انجا نماز عید میگزارد والان چهار دیواری گرد آن کشیده اند ومیگویند مسافت
از حجرهٔ شریف تا انجا هزار قدم است ونماز عید در مسجد شریف میگزارند فاول شیء یبدأ به
الصلوة پس نخست چیزی که اغاز میکرد بدان انحضرت بعد از رسیدن بانجا نماز بود یعنی نماز را
بر خطبه تقدیم میکرد ثم یقوم مقابل الناس پس بر میگشت از نماز پس می ایستاد روی بروی
مردم چه انکه منبر نبایستد در زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس فی صفوفهم وحال انکه مردم
نشسته بودند در صفهای خود فیعظهم ویوصیهم ویامرهم پس پند میکرد مردم را وانذار میکرد
ایشان را از نخیر وامر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک بهم اند بطریق تاکید وتقریر ذکر کرده شد
وطیبی گفته است یعظهم یعنی انذار میکرد وتخویف مینمود ویوصیهم یعنی در حق غیر تا امر صح

خواه

خواه مردم باشند و بامر ایشان یعنی امر میکرد ایشان را بحلال وحرام وان کان یقطع بعثا قطعه
واگر میخواست که جدا کند وبفرستد لشکری را جدا میکرد ومیفرستاد ان را او یامر بشیء امر به
یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود از این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع بعث
وغیر ان ثم ینصرف پس بر میگشت از وعظ وتوصیت وغیر ان بسوی خانه متفق علیه وعن
جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان
ولا اقامة گفت جابر گزاردم با انحضرت هر دو عید را نه یکبار ونه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان
وبی اقامت یعنی برای نماز عید اذان واقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجگانه می باشد
رواه مسلم وزیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی واین هم نبود که گویند الصلوة
جامعة وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابو بکر وعمر یصلون
العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه وتخصیص ابوبکر وعمر از برای
تاکید سنت است زیرا که انحضرت فرموده است اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر وعمر اقتدا
واتباع کنید بان دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر وعمر است رضی الله عنهما ومیگویند که
عثمان رضی الله عنه از تغیر داد خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز
وبرسند بان وتمام کلام درین باید متفق علیه وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی
الله علیه وسلم العید وپرسیده شد ابن عباس ایا حاضر شده تو با انحضرت نماز عید را قال نعم گفت
ابن عباس اری حاضر شده ام خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب
پس بگزارد نماز عید را پس خطبه خواند ولم یذکر اذانا ولا اقامة وذکر نکرد ابن عباس اذان
ونه اقامت را ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن بعد از ان آمد انحضرت زنان را که بحکم انحضرت
نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشان را ویاد داد ایشان را احکام دین واحوال اخرت از
ثواب وعقاب وامرهن بالصدقة وامر کرد زنان را بتصدق کردن فرایتهن یهوین الی اذانهن
وحلوقهن پس دیدم زنان را که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود وگلوهای
خود تا انچه در گوش وگلو بود از زیور بدهند فیدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال ومی بردند بسوی
یهوین بضم یا وفتح ان بهر دو روایتست ثم ارتفع هو وبلال الی بیته پس برفت وشتاب کرد
انحضرت فی الفراغ ارتفع شتابی ومبالغت کردن ست در رفتن متفق علیه وعن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس
که انحضرت گزارد روز عید فطر دو رکعت لم یصل قبلهما ولا بعدهما نگزارد انحضرت پیش
از ان دو رکعت ونه بعد از ان متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید

وبعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است که درین باب حدیث از عبد الله بن عمرو و ابی
سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد
بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل
علم نماز عیدین و پیش از ان و قول اول اصح است انتهی و ظهیری گفته است که نشنیدم
هیچ یکی را از ان علمای ما که ذکر کرده باشند از سلف این همه که گزارده باشند پیش از نماز عید و نه
بعد وی و در هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نگزارده با کمال حرص وی بر نماز پس بعضی گفته اند که کراهت در مصلی است خاصه
و بعضی گفته اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آنحضرت نگزارده انتهی و در بعضی شروح
هدایه گفته که اگر گزارد اشراق و ضحی پیش از خروج بمصلی مکروه نیست و در فتح الباری
گفته که کوفیان میگویند که گزارد بعد از ان نه پیش از ان و بصریان میگویند گزارد نه پیش از ان
نه بعد از ان و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس و باول قایل است اوزاعی و ثوری و
حنیفه و بثانی قایل است حسن بصری و جماعه و بثالث زهری و ابن جریج و احمد و تابع
و جماعه از سلف گفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل و نه بعد از ان اختلاف کرده اند
که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر مذهب حنیفه آنست که چون
فوت کرد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت شناخته نشده است بودن او
عبادت مگر بشرایط مخصوص که تمام نمیشود ان شرایط بمنفرد کذا فی الهدایه و در بعضی
شروح مذکور است که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سایر ایام گزارده
میشود و نقل کرده از محیط قاضیخان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است
اگر خواهد باز گردد بجا نیه خود اگر نگزارد نماز و اگر خواهد بگذارد و هر گردد و افضل آنست که چهار
رکعت بگزارد تا حاصل کرده شود انعام ضحی و همچنین است مذهب احمد وعن ام عطیه قالت
امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نسا است و
همراه آنحضرت غزا میکرد و در غزا بیماران را تیمارداری میکرد و مجروحان را تداوی میکرد گفت
امر کرده شدیم یا طایفه زنان که بیرون اریم زنان حایض را روز هر دو عید و ذوات
الخدور و بیرون اریم زنان پرده نشین را حیض بضم حا و فتح یا مشدده جمع حایض و خدور
جمع خدر بکسر خا معجمه پرده که کشیده میشود مر زن بکر را در گوشه خانه که می نشیند در وی مقصود
انکه امر کرد آنحضرت که زنان هم در روز عید برایند فیشهدن جماعة المسلمین و دعوتهم پس حاضر
شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشان را و تعتزل الحیض عن مصلاهن و کوشه گیرند و

بگویند زنان حایض از جای نماز خود قالت امراة گفت زنی یا رسول الله احدانا لیس لها
جلباب یکی از ما نیست مر او را چادر که بپوشد و برآید قالت لتلبسها صاحبتها من جلبابها
گفت باید که بپوشاند ان زن را که چادر ندارد زنی که یار و مصاحب اوست از چادر خود یعنی
زنی که قدرت دارد و چادرها متعدد دارد چادری برای زنی که عاجز است بعاریت دهد یا مراد
ان است که گوشه از چادر خود بپوشانند و دو زن در یکجا در نشینند و اگر عاجزه از قادره
استعارت نماید و سوال کند نیز جایز است که وسیله امر خیر است متفق علیه وعن عائشه رضی الله
عنها قالت ان ابابکر دخل علیها و عندها جاریتان فی ایام منی گفت عایشه که ابوبکر در آمد
بر وی و نزد وی دو دختر ک بود ند از دختر کان انصار در روزهای منی که روز عید الضحی و ایام تشریق
اند تدففان و تضربان یعنی سرود می کنند و دف میزنند و تضربان گویا تاکید تدففان است و
بعضی گفته اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند از ضرب ارض بمعنی پی بر
کردن ان و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در زدن وی سه قول است بعضی مباح دارند مطلقا
و بعضی حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرایس و ولایم و مانند در حکم آنست مباح است
و باز فرق کرده اند در انکه جلاجل دارد و انکه ندارد و درین نیز خلافست وفی روایة تغنیان
بما تقاولت الانصار یوم بعاث و در روایتی آمده است که سرود میکردند ان دو جاریه با
شعاری که گفته و گوکرده بودند میان یکدیگر و تفاخر میکردند بدان از اشعار حرب و شجاعت
انصار چنانکه عادت شجاعان است و روز بعاث بضم بای موحده و عین مهمله مخففه که نام موضعی است
قرب مدینه بمسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس و خزرج که نام دو قبیله انصار
است در انجا جنگ بود و تا صد و بیست سال میان یکدیگر معادات و محاربت میکردند و
بروا سلام ان جنگ و دشمنی برطرف شد و بدوستی مبدل شد و کریمه یا ایها الذین امنوا
اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الایه اشارت بان میکند پس این زنان
ان اشعار میخواندند و ان همه در وصف حرب و شجاعت بود و در ذکران معونت است
و رام دین و تحریض است مر مومنان را بر جهاد و قتال با کفار نه ذکر فواحش و منکرات که حرام
است ذکر انها و حاشا که در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ذکر ان رود و در روایتی از
صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات انها
مغنی نبود که غنا حرفت انها باشد و غنا را خواب تو انند گفت و مشهور و معروف
بدان باشند و تشویق بفاحشه و تحریض بهوا کنند که داعی بفتنه و فساد بود بلکه دختر کان
بودند از اهل خانه چنانکه در خانها چیزی میگویند والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه و آنحضرت

بوشیده و بجیده بود خود او بکار خود روایتی از صحیح بخاری آمده که بهلو زد آنحضرت و بگردانید روی
خود را فانتهرهما ابوبکر پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر از غنا کردن و دف زدن در حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر ایا مزمار شیطان نیز نزد پیغمبر و مزمار
النبی که نیز نند از اهل غنا شکل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی
مشغول میکرداند دل را بلهو و لعب و باز میدارد از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن
وجهه پس بکشاد آنحضرت پرده را از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابابکر پس گفت بمان و بگذار
ایشان را یا ابابکر فانها ایام عید زیرا که این روز ها ست که ایام عید اکل و شرب و ایام ضیافت
است و فرح و سرور در آن اگرچه تصفیق و مغنی باشد مباح است و فی روایة و در روایتی اینچنین
آمده است که گفت آنحضرت یا ابابکر ان لکل قوم عیدا هستی ای ابابکر مر هر قومی را عیدیست
وهذا عیدنا و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت اشارت
کرد عائشه آن دختران را و برون رفتند متفق علیه بدانکه این حدیثی است که تمسک میکنند بدان
اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن بالت و اینجا این حدیث بنظر انصاف و بی شوب
تعصب و اعتساف تبادر میکردد نیست که ابوبکر صدیق انکار کرد تغنی و تدفیف را و منع
و زجر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت و گمان برد که منع کردن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ازان از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم و یا غفلت یا سهو است که منع
و فرصت آن نشده و ندانست که آنحضرت ازان تقریر نموده و روا داشته است و درین روز جزی
ازان را او لهذا فرمود فانها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث
بر اباحت مقداری ازان در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است در وی فرح و سرور
و شک نیست که این در ماده مخصوص و روز مخصوص است و از اینجا اباحت علی الاطلاق لازم
نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جایز است مگر بر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و انصاف
انست که نص قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر ثابت نشده است
و تحقیق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده و بعضی
علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی در حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا
اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام و اعتیاد بدان و اشتداد آن خلاف طریق
اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم
ماده و سد ذرایع است و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آن است والله اعلم وعن
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات بود آنحضرت که

تمر فرد بعضی روز عید فطر تا اکل می خورد چند خرما و یاکلهن وترا و میخورد تمرات را طاق رواه البخاری
و در روایت حاکم از عقبه بن حمید آمده است که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا زیاده بر آن
و رعایة وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود
که در وقت حاضر بود نزد وی و بعضی گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت آن بود و
حلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آن است و حلاوت موافق مزاج ایمان
است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش آنست که حلاوت ایمان نصیب
وی شود و حلاوت نرم میکرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل وعن جابر قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آنحضرت چون می بود روز عید مخالفت
میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میکشت از راه دیگر رواه البخاری بدانکه اقوال در
بیان حکمت و صدور وجود این فعل از آنحضرت بسیار است بعضی گفته اند که حکمت درین
آن بود که تا گواهی دهند مر او را بقاع و مواضع متکثره مختلفه و گواهی دهد هر دو راه و ساکنان آن از
جن و انس و بعضی گفته اند حکمت اظهار شعار اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا
و اشاعت آن در هر دو یا در غصه و غم انداختن و ریب کافران با ظهار شوکت اسلام و
رفعت اعلام دین و عزت کثرت اهل آن یا شامل کردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان
برکت دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم و قضاء حوائج ایشان در استفتا و ارشاد
و صدقه و سلام بر ایشان و بعضی گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق
و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد
تکثیر خطوات در رفتن و درین سخن نظر است زیرا که اجر تکثیر خطوات نوشته میشود در
رجوع نیز چنانکه در صحیح ترمذی بنجا امر ثابت است بود و تصریح کرده اند بعضی علما خصائص
آن صحیح و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند و
پوشیده نمانند اگر قصد این می بود مکرر نمیکرد از آنجا که برین تقدیر ترصد میشدند در طریق رجوع بر
تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آن است که این همه احتمالات
است که هر کس بفهم خود استنباط نموده و وی یکجانه دانا است باسرار و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک و احاطه بدان وعن البراء قال خطبنا النبی
صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر روایت
است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس
گفت بدرستی که اول چیزی که آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم باز گردیم پس نحر کنیم

فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که کرد این پس بتحقیق دریافت سنت ما را و من
ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله و کسی که ذبح کرد پیش از آن که نماز گزاریم ما پس
نیست این مگر گوسفند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود و لیس من النسک
فی شیء نیست از عبادت ذبح مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن و ناسک
عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع نسیکه بفتح سین و کسر جای قربان متفق علیه وعن
جندب بن عبد الله البجلی بفتح موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز میگویند نسب
بجد روایت کرده اند ازوی حسن بصری و ابن سیرین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذبح
قبل الصلوة فلیذبح مکانها اخری کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی
شاة دیگر را و من لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله و کسی که ذبح نکند تا آنکه نماز بگذاریم ما
پس کو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه
وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه
کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
حاصل کرده برای خدا نیست و داخل عبادت نه و من ذبح بعد الصلوة و کسی که ذبح کرد
بعد از نماز فقد تم نسکه و اصاب سنة المسلمین پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و یافت
سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه و نحر میکرد در مصلی ذبح در گاو و گوسفند است و
صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بشتر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده
میکنند و نیزه میان هر دو پایه میزنند تا خون ازو میرود و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جایز
است اما نحر افضل است و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع
شده رواه البخاری الفصل الثالث عن انس قال قدم النبی صلی الله علیه و سلم المدینة
و لهم یومان یلعبون فیهما قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه
مر اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند در آن دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود
بعضی گفته اند که این دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول
با آنکه نیروز و مهرجان از عادات فرس و خصایص ایشان است و الله اعلم فقال پس
گفت آنحضرت ما هذان الیومان چه چیز است این دو روز که شما مقید بآنها و بازی
میکنید در آن قالوا کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة گفتند چیزی نیست که ما را بتحقیق در آنها
علم باشد و بدانیم که از کی است و که ساخته است همین قدر میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین
دو روز در زمان پیش که زمان جاهلیت است و درین عبارت هم جان عذر خود میکنند و

هم اشارت بمنا بینکه از امور جاهلیت است محل تعبد و حذر نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم
چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر بتحقیق بدل کردانیده است شما را خدای
تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز که بدل کردانیده
که آنست روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید
که عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو و لعب با اشارت خفی بجواز چیزی از آن در
روز عید بنا از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی است از تعظیم اعیاد
مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علما بآن مبالغه رفته
حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرایع و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری
فافهم رواه ابو داود وعن بریدة قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یخرج یوم الفطر حتی
یطعم روایت است از بریده اسلمی که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع متعدده
ذکر کرده شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه
میخورد چیزی و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی و نمیخورد در روز عید اضحی تا نماز میگزارد گفته اند
که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست
داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هر چه فرماید و حکم
کند اگر بقصد مجرد امتثال امر بودی پس بخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعضی گفته
اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوص است
بهر یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقه اضحی بعد
از نماز بود که ذبح است نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد رواه الترمذی و ابن ماجه
والدارمی وعن کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش
از جد وی که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی است و کثیر ضعیف الحدیث و بعضی گفته اند
لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبی صلی الله علیه و سلم کبر فی العیدین فی الا
ولی سبعا قبل القراءة و فی الاخرة خمسا قبل القراءة آنحضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت
نخستین هفت تکبیر پیش از قراءة و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرات رواه الترمذی و ابن
ماجه والدارمی وعن جعفر بن محمد مرسلا روایت است از امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر رضی
الله عنهما بطریق ارسال ان النبی صلی الله علیه و سلم و ابا بکر و عمر کبروا فی العیدین و الاستسقا
سبعا و خمسا که آنحضرت و ابوبکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا تکبیر هفت

در رکعت اولی پنج تکبیر و در رکعت ثانیه و صلوا قبل الخطبة و نماز گزاردند پیش از خطبه و جهروا
بالقراءة و بلند خواندند قرات را رواه الشافعی وعن سعید بن العاص روایتست از
سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان و سخاوت و فصاحت
و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه بپیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم و عکة العسل لقب اوست و ولادت او در سال هجرت است و بعضی
گفته اند بعد از وی پس از بدر قال سالت ابا موسی و حذیفة کیف کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یکبر فی الاضحی والفطر گفت پرسیدم ابوموسی اشعری و حذیفة الیمان را چگونه
بود آنحضرت که میگفت در نماز عید اضحی و فطر فقال ابوموسی پس گفت ابوموسی کان
یکبر اربعا بود آنحضرت میگفت چهار تکبیر تکبیره علی الجنایز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه فقال
حذیفة صدق پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسی رواه ابوداود و بدانکه احادیث
در تکبرات عید مختلف آمده و ازین جهت مختلف امده و ازین جهت مختلف آمده اقوال
ایمه مذاهب پس نزد ایمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج است در رکعت ثانیه و لیکن
نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت تکبیره احرام و شمار کرده میشود با پنج تکبیره قیام و نزد
شافعی شمار کرده نمیشود با پنج جزوی از آن تکبیره احرام و نه تکبیره قیام و نزد امام ابوحنیفه سه در
اولی و سه در ثانیه زاید بر تکبیره افتتاح و قیام این مذهب ابن مسعود است و اکثر رفته است بآن
شافعی مذهب ابن عباس و کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف
انها بسیار است جمله از آن در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف
امده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد
کذا فی الهدایه بعد از آن بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس است
و سببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و ولات روی
زمین که عمل کنند بمذهب جد ایشان که ابن عباس است و شرط کردند که بغیر مذهب وی عمل
نکنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سایر بلاد همچنین و در بلده ما حضرت دهلی عمرها
الله و عصمها و اهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است و در نواحی آن و سایر
بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبی صلی الله علیه و
سلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه روایتست از براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست
شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بران کمان رواه ابوداود و در بعضی کتب
فقه مذکور است که انکار بر قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت

بدان و وارد شده العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شده بقهر و غلبه و محاربه تکیه کرده شود در آن بلده
بسلاح و اگر فتح کرده شده بی آن تکیه کرده شود در آن بعصا و هذا اکثر میکنند شافعیه تکیه بر شمشیر زیرا که
فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است و نزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما مدینه
مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا روایتست از عطا که از کبار تابعین است
بطریق ارسال که آنحضرت بود چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزه خود تکیه کردنی و عنزه بفتح عین و
نون و زای نیزه مرد که آنحضرت را بود که خادمان می برد پیش وی و بدان ستره میکرد چنانکه در احادیث امده
است رواه الشافعی وعن جابر قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید
فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز
کرد بنماز پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما قضی الصلوة قام متکیا علی بلال پس هرگاه که
تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت
خدا را و ستایش کرد وی تعالی و تقدس و وعظ الناس و ذکرهم پند داد مردم را وعظ منع و زجر
بتخویف و ذکر و تذکیر گردانید ایشان را و یاد داد ایشان ثواب و عقاب را و حثهم علی طاعته و برانگیخت
ایشان را بر فرمان برداری وی سبحانه و مضی الی النساء و معه بلال و گذشت و رفت بجانب
زنان که در یک گوشه نشسته بودند و حال آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوی الله و وعظهن و
ذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر کرد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره بود آنحضرت که چون بیرون می
آمد روز عید در یک راهی باز میگشت در راهی دیگر چنانچه گذشت بیان اسرار و حکم در آن رواه
الترمذی والدارمی وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد و
هم از ابی هریره روایتست که شان اینست که رسید مردم را باران در روز عید پس گزارد آن
حضرت نماز و رجحانه افضل است از نماز در مسجد که بعذری و الان جاری شده است عادت
اهل مدینه مطهره و همچنین مکه معظمه نماز گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف رواه ابوداود
و ابن ماجه وعن ابی الحویرث بضم حا و فتح واو و سکون تحتانیه و کسر را و در آخر ثای مثلثه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو بنجران ابوالحویرث که از تابعین
است روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای
صحابی انصاری است و اول مشاهد وی خندق است و وی در آن زمان پانزده ساله بود و
عامل گردانید او را آنحضرت در نجران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است بیمن و بود و

دران زمان هفده ساله و کتابی نوشته بود یا بردکرد در وی فرایض و سنن و زیادت بود و نوشت
عجل الاضحی واخر الفطر شتاب کن نماز عید اضحی را و دیر کن نماز عید را و ذکر الناس و تذکیر کن مردم را
وگفته اند شاید که حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آن است که هرگاه ادا کرده شد صدقهٔ فطر خورده
شد طعامی و باقی نماند هیچ سهمی تا جز موجب کثرت جماعت خواهد شد باکثر ضعفی و فتوری بصوم
راه یافته است که مانع میشود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق و اکل
هست پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعی وعن ابی عمیر بضم عین بن انس عن عمومة
له من اصحاب النبی که روایت کرده است از ابی عمیر بن انس از اعمام که مر او را اند از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاءوا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم راوا الهلال
بالامس بدرستی که سواری چند آمدند نزد آنحضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که بتحقیق
دیده اند هلال عید را دیروز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آنحضرت اصحاب را که افطار کنند
واذا اصبحوا ان یغدوا الی المصلی هم و امر کرد که چون صبح کنند و بروند بسوی مصلی زیرا که آمدن
این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی
صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی بچنین آمده است
که صبحی گفته که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در
آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب در
روایتی بعد زوال آفتاب و مذهب تو ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه
ابوداود والنسائی الفصل الثالث عن ابن جریج بضم جیم اول و فتح را و سکون تحتانیه
و در روایت جریج بجیم و حا مهمله بفتح جیم و بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبد
الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی
از اعلام ائمه مشهور و معدود و اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام در قولی و گفته اند
که وی ثابت تر و قوی است از امام مالک روایت کرده اند از وی ثوری و حروی گویند
که متعه را مباح میدانست و بیکار داد از نود زن بمکه سنه خمسین و مایه و مروی عبد العزیز تابعی مشهور
است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد
الله قالا لم یکن یوذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس
و از جابر که گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم
سالته یعنی عطا بعد حین عن ذلک جریج میگوید بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از
زمانی از آن مسله مذکوره فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرنی جابر بن عبد الله

ان لا

ان لا اذان للصلوة یوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست که اذان مر نماز را روز عید فطر در این بار
عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان کرد خبرهای دیگر را نیز
ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج هنگامی که بیرون آمد امام برای نماز و نه بعد از بیرون
آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء ولا شیء و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة
الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ
ولا اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر بود آنحضرت که بیرون آمد روز عید اضحی
و روز عید فطر فیبدا بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلی صلوته پس چون میگزارد آنحضرت
نماز خود را و فارغ میشد از آن قام فاقبل علی الناس و هم جلوس فی مصلاهم می ایستاد پس
روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان کانت له حاجة ببعث
ذکره للناس پس اگر می بود مر آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجایی ذکر میکرد آن را برای
مردم و میفرستاد او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم بها یا می بود مر آنحضرت را حاجتی بکار
دیگر غیر فرستادن لشکر بجایی امر میکرد مردم را بآن کار و کان یقول بود آنحضرت که میگفت
تصدقوا تصدقوا تصدقوا تصدق کنید صدقه کنید مکرر سه بار و کان اکثر من یتصدق النساء
بود بیشتر از کسی که تصدق میکردند زنان بوده آنحضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم
زنان را ثم ینصرف فینصرف پس میگشت آنحضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه بود تقدیم صلوة
بر خطبه در زمان خلفاء اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان بن الحکم تا آنکه شد امارت مروان
بن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید ابو سعید خدری
پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را و مخاصرت بخا معجمه و صاد مهمله یعنی دست یکدیگر
گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که در این حالت دست یکی بر خاصره دیگری می باشد حتی اتینا
المصلی تا آنکه آمدیم من و مروان هر دو مصلی را فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین
و لبن پس ناگاه کثیر بن الصلت که بنا کرده بود منبری را از گل و خشت خام و خانهٔ او هم در
آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و لبن بروزن ابل نیز آمده و ابن کثیر بن الصلت
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل
و صاحب جامع الاصول او را در صحابه باین بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة
و بعضی گفته اند وی تابعی است و کثیر نام عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آن است
که اول کسی که منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونهٔ مالک نقل کرده اند و اول کسی که

خطبه در مصلی بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید میگوید فاذا مروان ینازعنی
یده پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی می کشد مرا بدست خود کانه
یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز
بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است فلما رأیت
ذلک منه قلت این الابتدا بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم
کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خلفای او بود
فقال لا یا ابا سعید پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید قد ترک ما تعلم تحقیق
مانده شد و گذاشته شد چیزی که تو میدانی از ابتدا بخطبه یعنی ترک کردم من نماز را از جهت مصلحتی
کردیم وان این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمیبردند قلت
کلا والذی نفسی بیده لا تأتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید من نه چنین است سوگند بخدا
که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرات
گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل
که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت
مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این
معنی از روی عبارت ظاهرتر است والله اعلم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز
است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بر روایت آن که پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم گزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که برین
است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان
بن الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعضی گفته اند که
اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتی از خلافت خود چون
دید جماعه از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است
و این علت بجز علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن
مردم بود بجماعت و قصد مروان استماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان
سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند از او افراط و مدح بعضی مردم
و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا از آن جهت مصلحت صحیح که دیده باشد و مروان
بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعضی گفته اند که اول کسی که تغیر داد معاویه
بود و مروان در مدینه و زیاد در بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند والله

اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان قد ترک ما ترکت محمول بر ظاهر
خواهد بود فافهم **باب الاضحیة** اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی
اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزی است که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از اشتر و گاو و
گوسفند در وقت مخصوص که آن را قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم
النحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحوه است بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و ضحیه
هم ازوست که اول وقت تضحیه است بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابو حنیفه
و اصحاب وی بر هر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور
و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است
بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت واجبه است بر کسی که
استطاعت دارد و از ایام مراد لغت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تأکد است یعنی
اولی و اقرب تر است دلیل وجوب حدیثی است که روایت کرده است از ترمذی و ابو داود
و نسائی که روایت کرده اند محبق بضم میم و فتح حا مهمله و تشدید با موحده و قاف در آخر بن
سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که یابد وسعت و تضحیه نکند باید که قرب
نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمی گردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایه **الفصل الاول**
عن انس قال ضحی رسول الله قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بکبشین بدو کبش بفتح
کاف و سکون با گوسفند نر که مردان بزنند بفارسی قچقار املحین املح آنکه سیاهی وی آمیخته
بسفیدی باشد و بعضی گفته اند که بیاض او بیشتر از سواد او باشد و املح بضم میم و سکون لام
از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ و الا کبش شاخ دار است
یا مراد سالم القرن است ذبحهما بیده ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود و
سمی و کبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال رأیته واضعا
قدمه علی صفاحهما گفت دیدم آنحضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی و بازوی
وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون بمعنی پهلو و جانب روی و پهنای روی و یقول
و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه **وعن** عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم امر بکبش اقرن روایت است از عائشه که آنحضرت فرمود بآوردن قچقار شاخ دار
یطأ فی سواد که پا بر میکند زمین او در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد و یبرک فی سواد
وی جسد در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن
و اصل وی در شتر است و ینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی سیاه چشم باشد کذا

قال الطیبی و بعضی گفته اند که سواد چشم او سیاه بود فاتی به لیضحی به پس آورده شد اینچنین
کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان قال یا عایشة هلمی المدیة گفت آنحضرت ای عایشه بیار و بده مرا
کارد را و مدیه بشفرة الیمم است ثم قال اشحذیها بحجر پس گفت بعایشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بسین
و حاء مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن شحذ فشان ففعلت عایشه میگوید پس تیز کردم ثم
اخذها پس گرفت آنحضرت کارد را و اخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت آنحضرت کبش را و بر پهلو
خوابانید از ابتدا ذبح کرد او را یعنی خواست که ذبح کند ثم قال بسم الله پس گفت بسم الله اللهم تقبل من
محمد و آل محمد خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد و از امة محمد و از سایر امت محمد ازینجا بعض استدلال
کرده اند که قربانی بر فقرا نیز می باشد چه آنحضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این
سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است و این فضل و کرم آنحضرت است
باشد که شریک میکرد ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته ثم ضحی
به بتر طعام چاشت خورانیدن مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن آمده است بمعنی خورانیدن طعام در وقت
ضحی نیز آمده اینجا باین معنی است رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را الا ان یعسر
علیکم فتذبحوا جذعة من الضان مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه
از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی دارد از انوا فق مذهب حنفی بیان
کنیم و در شرح موافق مذاهب اربعه کرده شده است بدانکه اضحیه جایز نیست مگر از ابل و بقر
و غنم و روایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه از اصحاب وی رضی الله
عنهم جز اصناف ثلثه از ذبایح و غنم دو صنف است معز که آن را بز گویند و ضان که آن را میش
خوانند و جاموس بسین مهمله که بعربی گاومیش است نوعی از بقر است و جایز است از جمیع
این اقسام ثنی تا مسنه و همین مراد است به مسنه درین حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه
تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در سال ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال
و از بقر آنچه استکمال کرده دو سال را و از غنم خواه ضان باشد یا معز یک ساله کذا فی الهدایه و مذهب
امام احمد نیز موافق مذهب ماست و وجه تسمیه به مسنه آنست که وی می اندازد دندان ثنیه را
که از اثنایا گویند در عرف سنا از سن است بمعنی دندان یا بمعنی سال پس در جمیع این اقسام
ثنی شرط است مگر از ضان که جذعه هم درست است و در هدایه گفته است که جذع از ضان در عرف
فقها آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیری که عظیم
الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه گردد بر نظر اگر دور را که صغیر و حقیر باشد جایز نیست مگر

اگر

مگر آنکه تمام شده سنه و درست نیست جذعه از معز وعن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه و سلم
اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا روایت است از عقبه بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آنحضرت
داد او را گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابه آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد فبقی
عتود پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تا مثناه یک ساله از اولاد معز و
بعضی گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول در خلاصه گفته که عتود از معز مثل جذع از ضان آنچه گذشته
بروی اکثر سال فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه عتود را که باقی مانده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و گفت غنم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آنحضرت ضح به انت
تضحیه کن بدان عتود و فی روایة اینچنین آمده است که قلت گفتم یا رسول الله اصابنی جذع رسید
مرا جذعی یعنی از معز قال ضح به گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود تمام یکساله است خود درست
تر و مطلق و اگر کمتر از آن است می گویند که این تخصیص است مخصوص بعقبه بن عامر است چنانکه
در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آن را و کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و آن
حضرت را میرسد که تخصیص کند بعضی احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه وعن
ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یذبح و ینحر بالمصلی بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد
در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل
فضل است از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول
گذشت از ابن عمر بروایت بخاری و ظاهر این است که همین جا ذکر میکرده اینجا وعن جابر ان النبی
صلی الله علیه السلام قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک شوند
در آن و الجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از هفت کس رواه مسلم و ابو داود و اللفظ له
و این لفظ حدیث ابی داود است این اعتراض است بر صاحب مصابیح چون لفظ حدیث
مر ابی داود راست می بایست که از او در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا دخل العشر و اراد بعضکم ان یضحی چون در آید ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما
که قربانی کند فلا یمس من شعره و بشره شیئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و روی پوست خود چیزی و فی روایة فلا یاخذن شعرا و لا یقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی را
و همچنین ناخن را و یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است از تقلیم و قلم هر دو یک معنی است
و فی روایة من رای هلال ذی الحجة و اراد ان یضحی فلا یاخذ من شعره و لا من اظفاره کسی که بیند
ماه ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخن خود رواه مسلم اگر گوئی
که گرفتن موی و ناخن معقول و متصور است و لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است

کردیم روی نا شد چه معنی دارد جوابش آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا
تفسیر یا آن کند پس نهی میکند که نباید کرد نیز در شرح میکوید که تصریح کرده اند ایمه بدین معنی و
میکوید که شارح مطلع نکشت برین پس کفت که مراد بشره اینجا ظفرات بقرینه روایت اخری
و کفته که حکمت در نهی از کرفتن موی و ناخن با تشبه است بحجاج بیت الله که محرم اند در رنک توفیر
که نزد بعضی مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از هر جزو حتی موی و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل
حلق است در روز نحر بنا و میوید این معنی است که اکر مقصود تشبه بحجاج بودی شامل و عام
بودی تمام محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است
نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه در جامع الاصول از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی
می آرد که کفت بودیم تا در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کرد جمعی از اهل حمام و بعضی کفتند
که منع میکنند علما ازین باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وی کفت یا
ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند و از حدیث کرده است ام سلمه زوج نبی قالت قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم هلال ذی الحجه الحدیث وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیها احب الی الله من هذه الایام العشر یعنی هیچ
روز نا کاری نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا این ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا
کفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد فی سبیل الله یعنی کارزار کردن در راه خدا با کافران کردن در
غیر این ایام واقع شود قال کفت آنحضرت ولا الجهاد فی سبیل الله یعنی کارزار کردن در راه
خدا نیز برابر عملهای دیکر نیست که درین روزها کنند اکر چه عملهای قلیل آسان باشند الا رجل
خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء مکر جهاد مردی که برون آمد بنفس خود پس باز نکشت
از نفس و نه از مال خود بچیزی اکر این مرد برسد آن جزی دیکر است و این فضل شهادت است
رواه البخاری الفصل الثانی عن جابر قال ذبح النبی صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین اقرنین املحین موجوئین
ذبح کرد آنحضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش اقرن املح معنی این دو لفظ معلوم شد موجو
کوفته شده رکهای خصیتین انها یعنی خصی اکر چه خصا در لغت برون کشیدن خصیتین است
اما مراد اینجا کمی است آنکه کفته میشود که خصا نقصان است بکمی بعضی اجزاء هر
کاه که کوش و شاخ شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا
در حیوان نقصان است در صورت لیکن بکمال است در معنی که لحم خصی اطیب و الذ است و سمین
وی اعلا و اغلا است فلما وجههما قال پس هر کاه روی بقبله کردانید آن دو کبش را برای ذبح
کفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم حنیفا بدرستی که من متوجه

کردانیم

کردانیم روی خود را بسوی آنکسی که بیافرید و از عدم بوجود آورده آسمانها را و زمین را
در حالتی که پس ابراهیم مایل از باطل بحق و قرار کردن نیز سنت ابراهیم و کیش اوست وما انا من
المشرکین و نیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک کردانند و نام نان ذبح
کنندان صلوتی و نسکی بدرستی که نماز من و عبادت من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت
مخصوص آید که قربانی کردن است و محیای و مماتی و زیستن من و مردن من لله رب العالمین
مر خدا راست که پروردگار جهانیان است لا شریک له نیست هیچ انبازی مر او را و بذلک امرت و
بهمین یعنی توحید و ترک شرک امر کرده شده ام من المسلمین و من از جمله اسلام آرندکان امر او
و تسلیم کنند قضا و قدر اویم و کاهی میکفت و انا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امتم
چه هر پیغمبری اول مسلمانان است نسبت بامت خود بلکه اول مسلمانانم علی الاطلاق بحسب ذات
رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر کذشته است اللهم منک خداوندا این
قربانی از عطای تو و فضل تست ولک و برای تراست و برای ثواب تو و رضای تو میکشم عن محمد و امته
قبول کن از محمد و امت وی در ینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند و کفت بسم الله والله
اکبر ثم ذبح کرد همین دو کلمه در ذبح کافی است باقی فضیلت است رواه احمد وابو داود و ابن
ماجه والدارمی و فی روایة لاحمد وابی داود والترمذی ذبح بیده امده و بزیادت لفظ بیده و این نیز
امده که و قال و کفت آنحضرت بسم الله والله اکبر اللهم هذا عنی وعمن لم یضح من امتی خداوندا
این قربانی از من است و از کسی که قربانی نکرده است از میان امت من وعن حنش بحاء
مهمله و نون مفتوحتین و شین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المومنین علی و در
احادیث وی سخن است و ابو داود میکوید ثقه است قال رأیت علیا یضحی بکبشین کفت
دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش فقلت له ما هذا پس کفتم مر او را چیست که
بدو کبش قربانی میکنی و تنها یک کبش کفایت نیست فقال پس کفت علی رضی الله عنه ان
رسول الله بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اوصانی ان اضحی عنه وصیت کرد مرا که تضحیه کنم
از جانب وی فانا اضحی عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما محتمل است که
آنحضرت فرموده بود که یکبارکی از من تضحیه کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد و وصیت آنحضرت
را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه میکرده باشی پس وی رضی الله
عنه دایم از جانب ایشان تضحیه میکرد و ظاهر لفظ حدیث ناظر بمعنی است والله اعلم و از ینجا
معلوم میشود که تضحیه از میت جایز است و بعضی علما جایز نمی دارند تضحیه از میت از ابن
المبارک نقل میکند که کفت محبوب تر من نزد آنست که تصدق کند خود از وی چیزی نخورد و

بهر تصدق کند رواه ابوداود وروی الترمذی نحوه وعن علی رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن امر کرد ما را آنحضرت که تامل کنیم و نیک در نگریم از اضحیه
چشم را وگوش را که دران نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد وان لا نضحی بمقابلة وامر کرد ما را
بانکه تضحیه نکنیم بمقابله بفتح باانکه بریده شده است از بالای گوش وی ولا مدابرة و نه تضحیه کنیم
بمقابله بفتح باانکه بریده شده است از بالای گوش وی ولا مدابرة و نه تضحیه کنیم بمدابره نیز بفتح باانکه
بریده شده است از پایان گوش وی ولا شرقاء بفتح شین وسکون را بر وزن حمراء انکه شکافته دارد
او درازی ولا خرقاء انکه شکاف دارد گوش وی گرد رواه الترمذی وابوداود والنسائی والدارمی
وابن ماجه وانتهت روایته ومنتهی شده است روایت ابن ماجه الی قوله والاذن تا قول
والاذن وان لا نضحی تا اخر حدیث وی نیست وعنه قال وهم از علی است رضی الله عنه که
گفت نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نضحی باعضب القرن والاذن نهی کرد آنحضرت
که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ شکسته شده گوش وعضب بعین مهمله وضاد معجمه مفتوح در شکسته
شدن شاخ وعضباء گوسپند شاخ شکسته واکثر استعمال عضب در شاخ است وگاهی در
گوش نیز اطلاق باید چنانکه درین حدیث امده است ومراد بان قطع اذن است رواه ابن ماجه
وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا پرسیده شد آنحضرت
که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی کدامهاست که بان تضحیه نتوان کرد فاشار بیده
فقال اربعا پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را العرجاء البین
ظلعها لنگ که پیداست لنگی او والعوراء البین عورها ویک چشم کور که پیداست کوری
او وکل یا اکثر والمریضة البین مرضها وبیمار که پیداست بیماری او وچنانکه امید صحت او نمانده
والعجفاء التی لا تنقی ولاغر که مغز در استخوان ندارد وتنقی بضم تا وسکون نون وکسر قاف رواه
مالک واحمد والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وعن ابی سعید قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل گفت ابوسعید خدری بود آنحضرت که
قربانی میکرد بقچقار شاخ دار قوی هیکل گوشت دار فحیل بر وزن کریم اینجا بمعنی است واصل
معنی وی نر است قوی برجهنده بر ماده وگفته اند که او نر است که بسیار می جهد بر ماده
ومراد اینجا قوی وبزرگ است ینظر فی سواد سیاه چشم ویاکل فی سواد سیاه دهان ویمشی فی
سواد سیاه پای رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه وعن مجاشع بضم میم وبجیم وشین
معجمه مکسوره من بنی سلیم بضم سین وفتح لام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الجذع
یوفی مما یوفی منه الثنی روایت است از مجاشع که اصحابی است واز قبیله بنی سلیم است واز

مهاجرین است که بود که آنحضرت میگفت که جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزی که تمام می
کند ازان چیزی که تمام میکند ازان چیزی ومراد بجذع از ضان است چنانکه در اول باب گذشت واگر
جذع را تفسیر کند بانچه تمام شده مراورا یکسال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یکساله را گویند
وقوی تر شده بدو است از توفیر رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع من الضان میگفت آنحضرت نیکو اضحیه است جذع از ضان
یعنی جایز است برخلاف جذع از معز رواه الترمذی وعن ابن عباس قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی سفر فحضر الاضحی گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرت در سفری پس حاضر شد روز
عید الضحی فاشترکنا فی البقرة سبعة وفی البعیر عشرة پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس ودر شتر
ده کس انرا که ده کس در شتر عمل بعضی علماست وجمهور برانند که این منسوخ است وگاو و
شتر یک حکم دارند رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب ودر کفایت
یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است وحکم او نزد جمهور نیز همین است که گفته
شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن ادم من عمل یوم النحر احب
الی الله من اهراق الدم نکرد ادمی هیچ کاری روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی
تضحیه واگر چه ثمن اضحیه را تصدق کند اما درین روز تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت
از ان تصدق نکند اگر چه تصدق ثلث مستحب است واین چنان است که افاقی را در مکه طواف افضل
است از نماز نفل وانه لیاتی یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها وبدرستی ان جانور چون
ریخته شده می آید شاخهای شان وموهای شان وسمهای شان وظلف سم شکافته را
گویند چون سم گاو وگوسفند وامثال ان یعنی می آید در میزان اعمال وگران میکرد انرا نیز وان
الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض وبدرستی که خون هر اینه می افتد نزد خدا
در مرتبه قبول پیش ازان که افتد بزمین فطیبوا بها نفسا پس خوشحال کردانید بدان نفس
را یا خوش شوید بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید وتخفیف از تطیب وطیب هر دو
روایت است یعنی اول بر وجه اول وثانی بر ثانی رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة
هیچ روزها دوست داشته تر نباشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را دران روزها از روزهای دیگر
هر عملی که باشد خصوصا تضحیه که فاضلتر ومحبوبتر از عملهای دیگر است یعدل صیام کل یوم
منها بصیام سنة برابر است روزه هر روزی دران روزها بروزه یکسال وقیام کل لیلة
منها بقیام لیلة القدر وبرابر است برخاستن وگزاردن هر شب از شبهای ان روزها نماز

شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان افضل است بسبب وجود
شب قدر در آن فقد بر رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی اسناده ضعیف و گفته است
ترمذی که اسناد این حدیث ضعیف است **الفصل الثالث** عن جندب بن عبد الله صحابی
است کنیت او عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد او را البجلی و العلقی
و العلقی گویند نخست در کوفه بود پس بصره رفت و از آنجا باز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار
سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما قال شهدت
الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز
اضحی که روز نحر است با آنحضرت فلم یعد ان صلی و فرغ من صلوته و سلم پس تجاوز نکرد و باز
نگشت آنحضرت از نماز کردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد
ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه آنحضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق
ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی
پس گفت آنحضرت کسی که ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگذارد
آنحضرت یا پیش از آنکه نماز بگذاریم ما شک راوی است که یصلی یا است بمجهولا و نصلی با
متکلم بنون فلیذبح مکانها اخری پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را و فی روایة و در روایتی
آمده است قال گفت جندب صلی النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح نماز
گزارد آنحضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد و قال گفت من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی
فلیذبح مکانها اخری و من لم یذبح فلیذبح باسم الله و کسی که ذبح نکرده است پیش از
نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی در سنت ذبح وی بکند متفق علیه **و عن** نافع ان ابن
عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی قربانیها دو روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة
است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جایز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد
وی یازده و دوازده و این مذهب ماست و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است
بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و
ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین
است و بیشک از آنحضرت شنیده گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخل
نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط و اما مالک
و قال بلغنی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه مثله **و عن** ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله
علیه و سلم بالمدینة عشر سنین یضحی اقامت کرد آنحضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد و ظاهر این

عبارت

عبارت است که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب تمیز گرد کرده اند که در سر مرعی شرعیت
اضحیه در سنه ثانیه است فقد بر رواه الترمذی **و عن** زید بن ارقم قال قال اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت یا
رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آنحضرت سنة
ابیکم ابراهیم این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس
چیست ما را در آن از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة من الصوف حسنة در
مقابل موی از پشم حسنه است از اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند رواه
احمد و ابن ماجه **باب العتیرة** عتیره بکسر عین و عتیرة بر وزن ذبیحه گوسفند قربانی جاهلیت
که در ماه رجب برای بتان ذبح کردند و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد
تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه میداشته اند و نفی مشروعیت آن میکنند از
جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعضی مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در
ماه رجب و اینها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص است بصنیع جاهلیت که برای بتان می
کردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند بیک نسبت کار بروی و دلالت میکند برین حدیث
نبیشه که روایت کرده است از ابو داود که گفت مردی یا رسول الله ما عتیره می کردیم در جاهلیت
در ماه رجب اکنون چه میفرمایی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی **الفصل
الاول** عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا فرع نیست فرع بفتح فا و ر
او لا عتیرة و نیست عتیره قال گفت راوی و الفرع اول نتاج کان ینتج لهم فرع اول ولدی
که زاییده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان کانوا یذبحونه لطواغیتهم بودند ایشان که ذبح میکردند
ایشان از برای بتان خود و العتیرة فی رجب و عتیره آنچه ذبح میکردند در رجب متفق علیه این
حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است **الفصل الثانی** عن مخنف بکسر میم و سکون خا معجمه و
بنون و فا ابن سلیم بضم سین و فتح لام صحابی است و والی کردانیده بود او را امیر المومنین
علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از آنحضرت حدیث در اضحیه و عتیره قال
کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمعته یقول بودیم ما وقوف کنندگان با آنحضرت
در روز عرفه پس شنیدیم من آنحضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل
عام اضحیة و عتیرة ای مردمان بدرستی که بر هر اهل خانه در هر سال اضحیه و عتیره است هل
تدرون ما العتیرة آیا میدانید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبیة عتیره آنست که می نامید
شما از ا رجبیه یعنی ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و قال

الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابو داود و العترة منسوخة و گفته است
ابو داود که عتیره منسوخ است و توربشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبه آنحضرت بعرفه در حجة
الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود و ثابت کردن نهی را بعد از آن و الله
اعلم **الفصل الثالث عن** عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت
بیوم الاضحی عیدا جعله الله لهذه الامة گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه گردان
عیدی است که گردانیده است از خدا تعالی برای این امت قال له رجل گفت مر آنحضرت
را مردی یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی جزده مرا آگاه کن مرا اگر نیابم من مگر منیحه را انثی
است افأضحی بها آیا پس قربانی کنم بوی و منیحه بجای ماده بر وزن کریمه از منح است بمعنی
عطا و عرب را عادت بود که ناقه یا گوسپندی را یا غنم شیردار را بمحتاجان میدادند که بشیر وی بلکه بپشم
وی و ولد وی تا مدتی که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده
وار تقیید با نثی معلوم میشود که ذکر را منیحه میگویند او مثل آن حمار خواهد بود که بر نر اطلاق
میکنند یا این قید اتفاقی است برای تأکید آورده بعضی که انتفاع در وی بیشتر است پس
گفت اگر منیحه نداشته باشم ایا او را ام تضحیه کنم قال لا فرمود آنحضرت نکن و لکن خذ من
شعرک و اظفارک و لیکن بگیر از موی خود و ناخنان خود و تقص شاربک و می بری و کوتاه میکنی
بروت خود را و تحلق عانتک و می تراشی زهار خود را فذلک تمام اضحیتک پس آن افعال در حکم قربانی
است در اجر و ثواب تمام قربانی تست رواه ابو داود و النسائی **باب صلوة الخسوف** مشهور
در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و در روایات حدیث بعضی بکاف نیز آمده است
کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و در احادیث که مذکورست
در باب وی مجرد است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم در کسوف شمس است جز حدیث ثانی
محتمل است و شیخ در شرح خود از بر خسوف قمر حمل کرده و جز آنکه در حدیث ابن عباس واقع
شده که ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث ثالث
فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت در این دو حدیث معلوم نشد و شیخ ابن
الهمام از دار قطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر گزارد هشت
رکعات در چهار سجدات و از حدیث عائشه نیز آورده که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر
چهار رکعات و چهار سجدات و لیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است و الله اعلم
و نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت
یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود

تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو بجماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور
در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی و جایز است نزد اکثر
اصحاب وی تنها نیز و برکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است
بآنچه مذهب ماست و حال آنکه کشف است مر رجل را که در صف پیش ایستاده اند از نساء و بیان
که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان ارجح تر باشد کذا فی الهدایه و شیخ
ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیح و حسنه که مثبت مذهب حنیفه اند و تکلم کرده بر احادیث
تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی
سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود است و
موافق است مر روایات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاذا کان ذلک
فصلوا او بجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است
که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که کسوف در زمان
آنحضرت جز یکبار واقع نشده و بمجلس تعدد وقوع روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت
ده سال بعید و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است مر رجال
را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد و الله
اعلم بحقیقة الحال **الفصل الاول عن** عائشة رضی الله عنها ان قالت الشمس خسفت
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشه که آفتاب گرفت در زمان حضرت یعنی
بعد از هجرت در مدینه فبعث منادیا پس برانگیخت ندا کننده و آواز دهنده را که فریاد کرد
الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فتقدم پس پیش رفت آنحضرت برای امامت فصلی
اربع رکعات فی رکعتین پس بگزارد آنحضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو
رکوع چنانکه آن صورت باید بر خلاف معهود که در رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجدات
چنانچه معهود است قالت عائشة ما رکعت رکوعا قط و لا سجدت سجودا قط کان اطول
منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوع را هرگز و سجده نکرده ام هیچ سجودی را هرگز دراز
تر یا غلاظ تر از این رکوع و سجود که در نماز خسوف کردم که این از همه دراز تر بود متفق علیه **وعنها**
قالت جهر النبی صلی الله علیه و سلم فی صلوة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آنحضرت
در نماز خسوف قرات خود را یعنی خسوف و کنند قال الشیخ فی شرحه و گویا که ثابت شده
است روایت آن و الا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد و الله اعلم
متفق علیه **وعن** عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم

فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه گفت ابن عباس که گرفت آفتاب در زمان آنحضرت
و در روایت بخاری انکسف و در مسلم خسفت پس نماز گزارد آنحضرت و نماز گزاردند مردم با وی یعنی
آنحضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند بوی فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس
قیام کرد آنحضرت قیام دراز نزدیک از قراءة سورة بقره یعنی امتداد آن زمان که در وی سوره بقره بخوانند
و ازینجا معلوم میشود که سوره بقره خوانده باشند والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا پس رکوع کرد رکوعی
دراز و در بعضی روایات آمده که مانندی از قیام ثم رفع پس برداشت سر را از رکوع فقام قیاما طویلا
وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و دون
بمعنی قریب نیز می آید این حدیث معلوم شد که در قیام دوم قراءت کرد با تسبیح خواند ظاهر آنست
والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا بعد از آن باز رکوع کرد دوم بار رکوع دراز نمود و این از رکوع اول
و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود ثم سجد پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود
است در سجده و جلسه بین اینجا طول نکرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس قیام
کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعا
طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد در رکعت دوم رکوع دراز و این رکوع اول
بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس برداشت سر
ایستاد دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود ثم رکع رکوعا
طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد رکوعی طویل و این دون رکوع اول بود که درین رکعت
کرده بود ثم رفع ثم سجد پس برداشت سر پس دو سجده کرد ثم انصرف پس برگشت از نماز یعنی بعد از
تشهد و تسلیم و ذکر این را از جهت طول وقد تجلت الشمس و حال آنکه بتحقیق انکشاف و روشن
شده آفتاب فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله پس گفت آنحضرت که آفتاب و ماه دو
نشان اند از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت
و سلطنت باری تعالی و موجب عبرت اند مر اهل دانش مرا که میگفت با آن نورانیت و بهت
منظلم و منکسف شدند همچنین قادر است وی تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از ادمیان
کشف کند و تاریک گرداند لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته نمی گیرند از جهت حیات کسی و نه از
جهت ممات کسی این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف سبب حادثه عظیم مانند
موت شخصی بزرگ و ضرری عام می باشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله
علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد ازینجا معلوم شد که اعتقاد
اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بجهت استیفاء انظار او

موت باشد والله اعلم وعن فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله پس چون ببینید شما خسوف را
پس ذکر کنید خدا را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله رأیناک تناولت شیئا فی مقامک هذا
دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن کردی در جای ایستادن تو که این است یعنی درین جای
که نماز میگزاردی یا دریجا که خطبه و نصیحت میکردی ما را زیرا که آنحضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند چنانکه
در احادیث آمده است ثم رأیناک تکعکعت پس دیدیم ترا که باز ایستادی و پس آمدی فقال انی رأیت
الجنة فتناولت منها عنقودا پس گفت آنحضرت بدرستی من دیدم بهشت را پس گرفتم از
بهشت خوشه را و صراح گفته عنقود خوشه انگور و ظاهر آنست مراد آنست که قصد گرفتن
آن کردم بقرینه قول وی صلی الله علیه وسلم ولو اصبته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا و اگر میگرفتم
آنرا هر آینه می خوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که گرفتم برای خود و اگر
گرفتمی برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از آن همیشه باین طور که هر دانه که از آن بخورد شد
دانه دیگر بجای آن بر آید چنانکه خاصیت میوه‌های بهشت است و مانند زیادت طعام و نم
و تمر و روغن بمعجزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ورأیت النار فلم أر کالیوم منظرا قط افظع و دیدم
آتش را پس ندیدم هیچ منظری را مثل منظری که امروز دیدم هرگز بشنیع تر و رسوا تر و رأیت
اکثر اهلها النساء و دیدم بیشتر از اهل آتش دوزخ زنان را قالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه چیز
زنان بیشترین اهل آتش اند یا رسول الله قال بکفرهن گفت آنحضرت بسبب کفران ان
قیل یکفرن بالله گفته شد آیا بسبب آنکه کفر می ورزند بخدا قال گفت یکفرن العشیر کفران
نعمت میکنند زوج را و یکفرن میکنند یکی را از بر باشد لو احسنت الی احدیهن الدهر اگر نیکی
کنی تو بسوی یکی زنان تمام روزگار ثم رأت منک شیئا پس ببیند یکی از ایشان از تو اندک
چیزی را از بدی قالت ما رأیت منک خیرا قط میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه
عائشه نحو حدیث ابن عباس روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس و
قالت گفته است عائشه ثم سجد پس سجده کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بر این
عبارت را که فاطال السجود پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوة
و تصدق و زیادات دیگر را که بیان کنیم ثم انصرف وقد انجلت الشمس پس برگشت آنحضرت از نماز
و حال آنکه بتحقیق انکشاف شد آفتاب فخطب الناس پس خطبه کرد آنحضرت مردم را فحمد الله
واثنی علیه پس سپاس گفت خدا و ستایش کرد بر وی ثم قال پس گفت ان الشمس والقمر
آیتان من آیات الله لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا
پس چون ببینید از دعا کنید خدا را و بزرگی یاد کنید وصلوا وتصدقوا و نماز بگذارید و تصدق

کیند ثم قال پیغمبر گفت یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته ای امت
محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرتمندتر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی یعنی
غیرت کراهت شخصی است انرا که غیر وی راد در چیزی که حق اوست و مراد بغیرت خدا اکراه
مخالفت امر و نهی وی و غیرت وی تعالی در همه معاصی است و ذکر زنا بطریق تمثیل است
و تخصیص ذکر وی بجهت وی زیادت غیرت در وی یا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم
لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند که میدانستید شما آنچه میدانم من از احوال
آخرت و اهوال قیامت و صفات جلالیه حق و احکام قهریه وی تعالی و تقدس هر اینه
کم می خندیدند و بسیار میگریستند متفق علیه وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی
صلی الله علیه وسلم فزعا گفت ابو موسی اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان
یخشی ان یکون الساعة در حالی که میترسید از شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گویا قیامت
برپا خواهد شد و این از تخییل راوی است و تمثیل است و الا آنحضرت عالم است با آنکه تا وی
در میان مردم است قیامت قایم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه با وی تمام کرده
فاتی المسجد پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی باطول قیام و رکوع و سجود ما رایته قط
یفعله پس نماز گزارد دیده از دراز ترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد از ا
و قال هذه الایات التی یرسل الله لا تکون لموت احد و لا لحیوته و لکن یخوف الله به عباده
و گفت این نشانها که میفرستد الله تعالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت
حیات وی لیکن میترساند خدا تعالی بدان بندگان خود را بقدرت تغیر حالت و سلب نعمت
و حلول نقمت و نزول بلیت اعاذنا الله چنانچه سابقا تقریر کردیم فاذا رایتم شیئا من ذلک
فافزعوا الی ذکره و دعایه و استغفاره پس چون ببینید شما چیزی را ازان پس بترسید
از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و استغفاره وی فی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه
جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز
موت ابراهیم پسر وی صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه بود که در مدینه سنه ثمان تولد شد و در
سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست
فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع
سجدات بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات
آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین روایت بنجمین راکه

میگویند

میگویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سر روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شی
قدیر وعن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات
گزارد آنحضرت بهنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات
در چهار سجده وعن علی رضی الله عنه مثل ذلک و از امیر المؤمنین علی نیز مانند این مروی است یعنی
ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده که همچنین گزاردند رواه مسلم
وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنیت او ابو سعید قرشی
نسبت بعبد شمس و نام اصل او عبد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام او در روز فتح و
بود از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهم لی
بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم به تیرها که بود مرا بمدینه
در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتها پس انداختم
تیرها را از دست غفلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند هر اینه
نظر کنم و ببینم حالی که نو پیدا شد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب
قال گفت عبد الرحمن بن سمرة فاتیته و هو قایم فی الصلوة پس آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی
ایستاده است در نماز رافع یدیه بردارنده است هر دو دست خود را فجعل یسبح و یهلل
و یکبر و یحمد و یدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها پس اگر
دور کرده شد و برده شد از آفتاب کسوف علما حسر عنها پس بتکلف دور کرده شد از آفتاب کسوف
قرا سورتین خواند آنحضرت دو سوره را و صلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد از اسوتش
چنانکه طیبی ذکر کرده آن است که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح
و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد پس ایستاد
دو رکعت ثانیه خواند در وی قرآن و رکوع و سجود و تشهد خواند و سلام داد رواه مسلم فی صحیحه عن
عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنة عنه و فی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة اگرچه صاحب مصابیح
ذکر صحابه عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مولف از عبد الرحمن بن سمرة آورده
و تایید کرده از روایت مسلم و شرح السنة که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید تایید وجود
رواه مسلم فی صحیحه گفت و گرنه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی
الله عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آنحضرت
بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین بمعنی اعتاق رواه البخاری الفصل الاول
عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا گفت

۵۸۶

سمرة بن جندب نماز گذارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما مر آنحضرت را آواز یعنی یعنی قراءة پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعی اخفاء قراءت است در صلوة کسوف شمس از جهت بودن وی نهاری انتهی و از این جهت حمل کرد شیخ در حدیث عایشه که حدیث تمام است خسوف را گرفتن قمر گفت جهر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قراءة او همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبین جهر است و در روایت قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که از ان برهنست نوافل بسکر ارند چنانکه گذشت رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه وعن عکرمه قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم عکرمه که مولی ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست شعبی گفته هیچ کس نماند که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت و مراد باین فلانه صفیه است رضی الله عنها فخر ساجدا پس در روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی در این ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشد سجده را بر نماز و تواند که مراد سجده نماز باشد چنانکه بعضی علما سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رایتم آیة فاسجدوا وقتی که بینید نشانات خدا از نشانهای نزول بلا و یا محن که ترسانند خدا تعالی بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و سقط ما روای ایة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر و ترسانندهتر از رفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را فضل صحبت است یا فضلی خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچ کس از صحابه را آن نیست پس در گرفتن ایشان ذهاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه در رفتن علمی است که منفرد بوده ایشان بدان از علم باحوال درون آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود و الترمذی **الفصل الثالث** عن ابی بن کعب قال ان کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ بسورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سوره از سورهای دراز طول بضم طاء و فتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مونث اطول کذا فی القاموس و در بعضی نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن ظاهر نیست و رکع خمس رکعات و رکوع کرد پنج رکوع در این رکعت و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده چنانچه معهود است ثم قام الی الثانیة پس ایستاد بسوی رکعت ثانیه فقرأ پس خواند سوره من الطول ثم رکع خمس رکعات پس رکوع

کرد

کرد پنج رکوع در این رکعت نیز و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده ثم جلس کما هو مستقبل القبلة به همچو بنشست ماند بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالی که دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه انکشاف شد و روشن شد و زایل گشت گرفتن رواه ابو داود وعن النعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گذارد و یسال عنها و سوال میکند از آفتاب و کسوف وی از مردم یا دو سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب رواه ابو داود و فی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع و یسجد آنحضرت گزارد هنگامی که گرفت آفتاب مانند نماز ما که رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنیفه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است و له فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس و مر نسائی را در روایتی این است که آنحضرت برون آمد یعنی از خانه شتابان بسوی مسجد و حال آنکه تحقیق گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت پس گزارد نماز تا آنکه گشت و روشن شد آفتاب در این حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن ثم قال پس گفت ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا یخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین و ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته و اینچنین نیست که اهل جاهلیت میگویند و لکنهما خلیقتان من خلقه بلکه آفتاب و ماه دو مخلوق اند از پیدایش خدا تعالی یحدث الله فی خلقه ما یشاء نو پدید می آرد خدا تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد فایهما انخسف فصلوا پس هر کدام از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید حتی ینجلی او یحدث الله امرا الا فی خلقه ما یشاء تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید بیارد خدا تعالی امری را یعنی عذابی را ثابت

باب فی السجود والشکر وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علما در سجده تنها بیرون نماز که آیا جایزه و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی هست یا نه بعضی گفته اند که آن بدعت و حرام در شرع از اصل نیست و بدین با می کند حرمت سجده بعد الوتر را و نزد بعضی جایز و مشروع بکراهت و تفصیل کلام است

که سجده خارج صلوة چند قسم است یکی سجده سهو وان در حکم سجده صلاة است دوم سجده
تلاوت و دریخ خلافی نیست سیوم سجده مناجات بعد از نماز وظاهر کلام اکثر علما انست
که مکروه است چهارم سجده شکر بر حصول نعمت و دفع بلیت و دریخ اختلاف است نزد
امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و ورود احادیث و آثار در وی
بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک مکروه است و ایشان میکویند که نعم الهی تعالی
لا یعد ولا یحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اکر چه بطریق
نیت و استحباب باشد مودی بتکلیف بما لا یطاق است ولیکن اصحاب ما میکویند که
مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا واقع میشوند و ایمانی نیز مثل وجود و توابع و لوازم آن
و از ان حضرت مروی است که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده کرد و ابوبکر صدیق رضی الله
عنه بقتل مسیلمه کذاب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی و کعب بن مالک
ببشارت قبول توبه او از تخلف غزوه تبوک و قصه وی از احسن قصص است در شرح
سفر السعادة از اذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیکر است از سجده که از اسجده تحیت کویند
رخصتی در ان در بعضی روایات قضیه آمده است والله اعلم الفصل الثانی عن ابی بکرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاءه امر سر به کفت ابوبکرة بتا در آخر که صحابی مشهور
است واحوال وی و وجه تسمیه وی باین اسم در مواضع نوشته شده است بود آنحضرت
چون می آمد او را امری از امور که موجب سرور و شادی است او بیر بته شک راوی است که
بجای سر ابه بلفظ مجهول کفته یعنی امری که خوشحال و شاد کردانیده میشد آنحضرت بان امر
خر ساجدا شکرا لله تعالی بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدا تعالی را رواه ابو
داود والترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم
رای رجلا من النغاشین آنحضرت دید مردی را از نغاشان فخر ساجدا پس بر روی افتاد
سجده کنان ونغاش ونغاشی بضم نون وتخفیف غین معجمه مرد نغاشی کوتاه قامت
ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اکر یا ست یا و نون جمع است در آخر وی واکر
یا ست نا محذوف شده و در نسخ نغاشین بتشدید غین و تشدید یا او ی نوشته
پس الخ از قاموس مفهوم میشود وتخفیف غین ماوی یا ابت است که چون
مبتلای را ببیند از خدا عافیت خواهد و کوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک ولیکن اکر
مبتلا ابتلای ظاهر را ببیند مانند مرض و زشتی روی آهسته بکوید چنانکه نشنود تا ایذا نکند
و شکسته دل نکرد و اکر فاسقی ببیند آشکارا کوید تا بشنود و توبه کند و باز آید رواه الدار

قطني

قطني مرسلا في شرح السنة بلفظ المصابيح و در شرح السنة بلفظ مصابیح است یعنی این حدیث
بلفظی که در مصابیح مذکور است روایت کرده است و مغایر لفظی که مذکور شد دارد وعن
سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة نرید المدینة کفت
سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است بیرون ما با آنحضرت از مکه در حالیکه میخواهیم مدینه
را و میرویم بسوی ان فلما کنا قریبا من عزوراء نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس
هر کاه که بودیم نزدیک بعزوراء بفتح عین مهمله وسکون زای اولی و فتح واو و زای ثانیه ممدوده
یا مقصوره نام موضعی است میان مکه و مدینه فرود آمد آنحضرت یعنی از ناقه پس برداشت هر دو دست
خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا فمکث طویلا پس بر روی افتاد سجده کنان پس
درنک کرد در سجده دراز ثم قام پس برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست
خود را ساعتی ثم خر ساجدا پس بر روی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه ساعة
ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخاست و برداشت دستها را و دعا کرد ظاهر اصحابه پرسیده
باشند که این چه بود پس باعث از پرسیدن ایشان قال انی سالت ربی وشفعت لامتی
براستی من سوال کردم پروردکار خود را و درخواستم امرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث
امتی پس داد مرا یکسیم امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت راسی
فسالت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردکار خود را
از برای امرزیدن امت من پس داد مرا یک دیکر امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت
راسی فسالت ربی لامتی فاعطانی الثلث الاخر پس داد مرا یک دیکر را یا ثلث اخر را
الاخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا این بود سه بار دست
برداشتن و بسجده رفتن سه چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از
موج بحر انرا که باشد نوح کشتیبان اینجا اشکال می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید
کبار وارد شده است و احادیث وارد شده است که فردا عاصیانرا عذاب خواهد بود و نوعی
خواهد آمد و جواب میکویند که مراد باین دعا و شفاعت و اعطا امن از خسف و مسخ و مانند
ان است از عذابهای دنیا که بر امتان دیکر واقع شده نه عذاب آخرت و بعضی کویند که مراد
امن از خلود عذاب است و وصول اثر شفاعت آنحضرت بایشان و خروج از نار رواه
احمد و ابو داود باب الاستسقاء استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع نماز و دعا و
سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است
و نزد امام ابو حنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق و نما

٢٨٧

واستغفار بحکم نص قران سبب ادرار امطار است وایشان میگویند که آنچه واقع شده است از
وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مگر در وجه احد دان نیز بجمیع خصوصیات
بصحت نرسیده است وانچه مذکور است همین دعاست وتحقیق بصحت رسیده که امیر
المومنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد واقتصار نمود بر دعا واستغفار وتکرار دعا نمود واگر نماز مسنون
بودی ترک نکردی وعدم علم عمر بان یا عموم بلوی وقرب عهد زمان نبوت بعید است در غایت
وترک وی با وجود علم بان ابعد است باوجود انکه این در حضور صحابه بود وهیچ یکی انکار دان ا بیان
بران نیز نکیر نکرد وگفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة فی الاستسقاء انست
که جماعت وخطبه وخصوصیات دیگر در وی سنت نیست وشرط نه واگر کسی نماز نفل کند
ودعا وتضرع سوال نماید واستغفار کند بهتر باشد واحادیث مرویه درباب استسقا خالی
از اضطراب نیست وبسیاری از طرق که خصوصیات وکیفیات دران مذکور است خالی
از ضعف نیست پس امام ابو حنیفه خلافه ومقصودا علی ان اخذا بالمتیقن وابو یوسف
ومحمد نیز موافق ایمه دیگر اند درین باب بعضی گویند که محمد با ابی حنیفه است وفتوی الان
نزد حنیفه بر مذهب صاحبین است از جهت ثبوت فعل انحضرت صلی الله علیه وسلم وعدم
دلیل بر اختصاص ان با انحضرت والله اعلم **الفصل الاول** عن عبد الله بن زید قال
خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایتست از عبد الله بن
زید انصاری که از مشاهیر صحابه است ووی ومادر وپدر وبرادر وی صحابی اند گفت برون
آمد انحضرت با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما
بالقراءة پس گزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت بقراءت واستقبل القبلة
یدعو وروی آورد بقبله در حال که دعا میکند ورفع یدیه وبرداشت هر دو دست خود را
بمبالغه چنانکه در حدیث اینده بیاید وحول رداءه حین استقبل القبلة وگردانید ردا
خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا انکه گردانید طرف راست او بر جانب چپ
وطرف چپ بر جانب راست وگردانید ظاهر او باطن او وظاهر وکیفیت آن اینست که بگیرد
بدست راست خود گوشه پایان ردا از جانب چپ وبدست چپ گوشه پایان از جانب
راست وبگرداند بهر دو دست خود از پس پشت خود تا انکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست
راست بر کتف اعلا از جانب یمین وباشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از
جانب یسار وگفته اند که این تحویل وتقلیب از برای تفاول تبدل حال امساک با مطار وتنگی
بفراخیست بعضی گفته اند که امتثال امر پروردگار است که امر کرد انحضرت را که بکند تا شد

گردد حال با انحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه بمجرد تفاول بقصد واختیار نمی باشد بلکه
چیزی دیده میشود در خارج نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بدان وظاهر انست که مراد
قایل بتفاول اینجا همین است انحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال وعلامت
باشد با انکه بودن افعال البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه انس
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء گفت انس
نبود انحضرت که برمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای مگر در استسقا یعنی
برداشتن بلیغ بالاتر از مقابل سینه وروی فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه وی
دست یعنی در استسقا انکه دید میشد سفیدی هر دو بغل انحضرت یا بحیث انکه درین حال جامه بر
بدن شریف میشد وبارد ای می بود غیر ازان موضع یا مراد دو وقت موضع بیاض ابطین است
اگر بیاض بر بدن شریف بود وابط بکسر همزه وسکون با وکسر با نیز آمده باطن دوش ها وگفته
اند که وافق هر چند ضعیف ومطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر وبالاتر متفق علیه **وعن**
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء وهم از انس است که انحضرت
استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی اسمان بر عکس انچه
متعارف است در دعا که بطن کفها بسوی آسمان کنند وگفته اند که چون دعا برای
طلب سوال چیزی از جنس نعما بود سنت است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان
وهرگاه که برای دفع ومنع فتنه وبلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کند از برای
اطفاء نایره فتنه وبلا وپشت کردن قنوت حادثه وغلبه ان وعلی گفت این نیز برای
تفاول است بقلب وتبدل حال مثل صنیع وی در تحویل ردا واشارت است بمطلوب
که بطون سحایب بجانب زمین گردد وبریزد انچه در دست از امطار والله اعلم رواه مسلم
وعن عایشه رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر
قال گفت عایشه بود انحضرت چون میدید باران یعنی بعد از استسقا میگفت اللهم
صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سود مند وصیب بفتح صاد وتشدید یا
تحتانیه وبعضی بیا موحده مشدده روایت کرده اند یعنی ریختن رواه البخاری **وعن**
انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید ما را واحال
انکه ما با حضرت بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول الله پس گشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ثوبه جامه خود را از بدن مبارک وحسر بفتح حا وسکون سین مهملتین دور کردن وبرداشتن
جامه از بعض بدن حتی اصابه من المطر تا انکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم یا رسول

٢٨٨

الله کم صفت بدا برای چه کردی این را که بر داشتن جامه و رسانیدن باران بدین حکمت است قال
لانه حدیث عهد بربه فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد پروردگار و آمده است از عالم قدس
و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف ـ ای نفس خرم باد صبا ـ از بر یار
آمده مرحبا ـ و حکمت در دوست آنحضرت و خوش کردن تو باد ما نیز همین بود که قریب العهد است
از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم **الفصل الثانی** عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی بیرون آمد آنحضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد
حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را بهنگام استقبال قبله فجعل عطافه الایمن
علی عاتقه الایسر پس گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود و جعل عطافه
الایسر علی عاتقه الایمن و گردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر
همین بمعنی رداست و از ینجا جانب ردا مراد است ثم دعا الله بعد از آن دعا کرد خدای تعالی
را رواه ابو داود وعنه استسقی رسول الله صلی الله علیه وسلم و علیه خمیصة له سوداء و
استسقا کرد آنحضرت و بروی خمیصه بود مر او را سیاه و خمیصه بفتح خاء معجمه و کسر میم کساء مربع
از صوف با نیزان که مر او را دو علم است از دو طرف و بعضی گفته جامه از خز یا صوف فاراد
ان یاخذ اسفلها فیجعله اعلاها پس خواست آنحضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند از برای
بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل ردا فلما ثقلت قلبها علی عاتقیه پس هرگاه که گران شد
خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن بگردانید آنرا بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام
و تشدید بیان هر دو روایت است رواه ابو داود وعن عمیر مولی آبی اللحم مرویست از قربای محا
که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم گشت
و بعضی گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح می کردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین
و فتح میم مولای وی و وی نیز صحابی است و هر دو در فتح خیبر حاضر بوده اند پس ابن عمیر مولی آبی اللحم
روایت میکند انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت که وی دید آنحضرت را
که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت بجهت آن نام کرده اند که در آنجا سنگهاست
سیاه گویا که بزیت که روغن زیتونست طلا کرده اند قریبا من الزوراء نزدیک از زوراء بفتح زای و سکون
واو که آن نیز نام موضعی است در میان بازار مدینه و ذکر این مواضع در اذان جمعه گذشته است
قائما یدعو یستسقی ایستاده دعا میکرد در حالیکه استسقا می نمود رافعا یدیه قبل وجهه بر دارنده
هر دو دست خود را مقابل روی خود لایجاوز بهما رأسه در نمیگذرانید دستها را از سر مبارک
خود چنانکه متعارفست در دعا و گاهی در بر داشتن دستها مبالغه میکرد و از بالای سر میگذرانید

چنانکه

چنانکه گذشت و اگر مراد آن باشد که تا سر نداشت هنوز متضمن نوعی از مبالغه می باشد چه معتاد
در دعا بر داشتن دستهاست تا سینه و دوش رواه ابو داود و روی الترمذی والنسائی
نحوه ابن عباس قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی فی الا
ستسقا چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقاست
متبذلا ترک کننده زینت را در جامه و ثیاب بذله بکسر با و سکون ذال جامهها که بسیار ایام در خدمت
خانه می پوشند و زیب و زینت در کار نمی کنند و از اثواب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند
چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد تواضع و اظهار عجز و مسکنت بود چنانکه
گفت متواضعا فروتنی و نرم گردن کننده متخشعا فروتنی کننده و چشم فرو خوابانیده و لفظ تخشع
و تخشع قریب اند در معنی و لیکن تواضع را بر ظاهر حمل باید کرد و تخشع را بر باطن متضرعا زاری کننده رواه
ابو داود و النسائی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا استسقی قال بود آنحضرت وقتی که استسقا میکرد میگفت اللهم اسق عبادک خداوندا
آب ده بندگان خود را و بهیمتک و چارپایها خود را و انشر رحمتک و پراکنده کن رحمت خود را
تر و تازه ساختن نباتات و رویانیدن گشت زار و پیدا کردن رزق جانوران و احی بلدک المیت
و زنده گردان زمین مرده خود را بلد بمعنی شهر و زمین آمده رواه مالک و ابو داود وعن
جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بواکی بهمز یعنی رسیده است دستها را دراز
میکرد ماخوذ است از توکا بر عصا فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا خداوندا آب ده ما را و بنوشان
ما را باران برگردانیده رهائی دهنده از شدت و مغیث در حقیقت باریتعالی است و باران
سبب است مریا بفتح میم و کسر را ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مریعا بفتح میم حاصل
زمین را بر آرنده و فراخی سال برآرنده نافعا غیر ضار سود مند زیان نکننده عاجلا غیر آجل
زود آینده قال گفت راوی فاطبقت علیهم السماء پس عام شد و در گرفت و ابر را
باران و طبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب است و اطبقت بلفظ مجهول رواه
ابو داود **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت شکا الناس الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم قحوط المطر گفت عائشه گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن
باران فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر
برای وی در مصلی که بیرون مدینه است و وعد الناس یوما یخرجون فیه و وعده داد مردم
را روزی که بیرون آیند در آن روز قالت عائشة فخرج رسول الله گفت عائشه پس
بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتی که ظاهر شد ابتدا کرد

برامدن ذکر ازه اغناب وبه ابالف وبهمزه هر دو روایت است واول ظاهر تر است فقعد علی
المنبر پس نشست آنحضرت بر منبر فکبر وحمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را و قال و
گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستی که شما گله کردید قحط دیار خود را و دیار جمع دار است یعنی
سرای واستیخار المطر عن ابان زمانه عنکم و گله کردید سبب ماندن باران از وقت معین
ومعهود که برای اوست از شما وبا آن بکسر همزه و تشدید موحده یعنی وقت معین هر
هر چیزی را وقد امرکم الله ان تدعوه وبتحقیق فرموده است خدا تعالی که شما را بخوانید
او را و در خواهید از وی ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است شما را که قبول کند
دعا و سوال برای شما ثم قال پس گفت آنحضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک
یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود بر حق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت
الله لا اله الا انت خدا وندا توئی معبود بر حق نیست اله بحق مگر تو یعنی توئی بی نیاز و نحن
الفقراء و ما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث فرو فرست بر ما باران را واجعل ما انزلت
لنا قوة و بلاغا الی حین و بگردان چیزی را که فرو فرستاده از باران سبب توانائی و رسیدن
تا زمانی طویل یعنی رسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزی
که بوی بمطلوب برسند ثم رفع یدیه پس بر داشت آنحضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفع
حتی بدا بیاض ابطیه پس نماند و ترک نکرد برداشتن را و بر داشته میداشت هر دو دست را تا
آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ثم حول الی الناس ظهره پس بگردانید بجانب مردم
خود را و قلب او حول رداءه و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راوی است
در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است و هو رافع یدیه در حالیکه آنحضرت بر دارنده
بود هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس و نزل پس رو آورد بر مردم و فرود آمد فصلی
رکعتین پس بگذارد دو رکعت فانشاء الله سحابة پس پیدا کرد خدا وند تعالی یک ابری را
فرعدت پس غرید آن ابر و برقت و درخشید بفتح را و کسران هر دو است ثم امطرت باذن
الله پس بارید آن ابر بدستوری خدا و امر او فلم یأت مسجده حتی سالت السیول پس
نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون
و جز آن فلما رای سرعتهم الی الکن پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی
خانها و بناها ضحک حتی بدت نواجذه خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون
دهن و کن بکسر کاف و تشدید نون پوشش از خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از اینجا
و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهاست پس و آن نام چهار دندان است که منتهای دندان

نامت

نامت که از اقراس عقل و اضراس الحکم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل بروید و ظهور
این دندانها در خنده بغایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی حمل
بر مطلق اسنان کرده اند و گویند که نواجذ بر انیاب نیز اطلاق می کنند والله اعلم فقال پس
گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر این دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شیء
قدیر و انی عبد الله و رسوله گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر است و گواهی میدهم که من بنده
خدا و فرستاده اویم رواه ابو داود وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان
اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده
میشدند مردم و امساک باران میشد استسقا میکرد بوسیله عباس عم رسول الله صلی الله
علیه و سلم فقال پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا خدا وندا ما بودیم
که وسیله میکردیم بسوی تو پیغمبر ما پس آب دادی تو ما را و لتسقنا بفتح نا و فتح آن هر دو روایت
است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا
و بدرستی اکنون وسیله میجوئیم بعم پیغمبر ما پس آب ده ما را قال گفت انس فیسقون پس
آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند و بی
تمسک و توسل بعباس نیز دند عباس میگفت خدا وندا این قوم بسبب پیغمبر تو صلی الله علیه
و سلم بمن توسل کرده اند خدا وندا این بری مرا رسوا مساز دمرا از روی ایشان فرمند مکن
پس باران می آمد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و
سلم یقول گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی برون
آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کنند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه
السلام فاذا هو بنملة رافعة بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته
است پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهرا بعض مراد قوائم پیش باشد که بمنزله دستهاست
فقال ارجعوا فقد استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر بمردم باز گردید پس بتحقیق قبول کرده شد
دعا برای شما من اجل هذه النملة از بهر این مورچه رواه الدارقطنی **باب** همچنین واقع شده
در بعض نسخ مطلق بی تعیین ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و متممات
باب سابق و در بعضی باب ریح یعنی باب در بیان بادی که بوزد و در بعضی باب فی الریاح
باب در بیان بادها و در بعضی والسحب و ابرها **الفصل الاول** ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت بالصبا یاری داده شده ام من بباد صبا و اهلکت عاد بالدبور و
هلاک کرده شدند عاد که نام قوم هود است بدبور بفتح دال صبا بادی که میآید از جانب مشرق تو

۲۹۰

چون روی ابری بقبله ودبور مقبله ودبور مقابل ان وبعبارت دیگر چون شخص رو بمطلع
افتاب بایستد بادی از مقابل روی اید صبا است واز انجا از پس پشت اید دبور واز جانب
دست راست اید جنوب واز جانب دست چپ رسد شمال مشهور این است
ودر قاموس گفته است که صبا ریحی که مهب وی ثریا یا بنات النعش است ودبور مقابل
صبا است وفرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق ومغرب است تمام
وثانی در ناحیه الست از وی ونصر انحضرت بصبا در روز خندق بود که از غزوه اخر
گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است وقران مجید بدان ناطق است وقصه اهلاک عاد بر
بریح صرصر مشهور است ومفسر ومیان مرجح وتفصیل صبا است ودبور پایان انکه
ریح مامور امر الهی است گاهی برای نصرت قومی است وگاهی برای اهلاک گروهی متفق
علیه وعن عایشه رضی الله عنها قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا
حتی اری منه لهواته گفت عایشه ندیدم من انحضرت را خندان تا انکه ببینم من لهوات او
بفتح لام وها جمع لهاة نام گوشت زاید که در سقف نهایت فم است وبعضی گفته اند که
الجه ما بین اخر بیخ زبان تا اخر حلق از اعلای فم وبعضی گفته قعر دهان ودر صراح گفته لهاة
کام انما کان یتبسم اقل ضحک مشهور است که تبسم دندان سفید کردن ودر صراح گفته دندان
تیز کردن فکان اذا رای غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه پس بود چون میدید انحضرت
ابر را یا باد را اندوهگین میشد وشناخته می شد واثر ان در روی مبارک وی از جهت
خوف انحضرت باد از ان بلایی وزیانی بمردم رسد مقصود انست که انحضرت در شهود جلال
حق دایم خایف واندوهگین بود وهرگز بیغم وفارغ نبود وچون با نزول باران میدید اندوه کم
زد عمکم تر میشد متفق علیه وعنه قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا عصفت الریح
قال بود انحضرت چون سخت وتند میوزید باد میگفت اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما فیها خداوندا
من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات اوست ونیکی انچه در وست از اماره منافع وخیر ما
ارسلت به ونیکی چیزی که فرستاده شده است این باد برای انچه واعوذ بک من شرها وشر ما فیها
وشر ما ارسلت بصیغه مجهول غایب است وبلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است واذا
تخیلت السماء تغیر لونه وچون ظاهر میشد در آسمان ابر وماده میشد برای باران متغیر می شد رنگ
انحضرت ومتخیله ابر باران دار را گویند زیرا که محل تخیل ومظنه است ودخل واقبل وادبر
بیرون می آمد انحضرت ودرون میرفت وپیش می آمد وپس میرفت وپیش می آمد فاذا مطرت
سری عنه پس چون می بارید وتحریک شت کشاده کرده میشد از وی خوف وسری بلفظ مجهول

تخفیف

تخفیف وتشدید هر دو روایت است وتشدید برای مبالغه است فعرفت ذلک عایشه پس
شناخت انحالت عایشه ودر یافت که بدیدن ابر وباران تغیری در انحضرت پدید می اید وچون
تحیر میکند ودر خوشحال میکرده فسالته پس پرسید عایشه انحضرت را از علت ان فقال لعله
یا عایشه کما قال قوم عاد پس گفت انحضرت شاید که این ابر وباد ای عایشه مثل آن
باشد که گفته است جماعه عاد در انچه حکایت کرده است جماعه عاد در انچه حکایت کرده است
پروردگار تعالی از حال ایشان فلما راوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا
پس هرگاه که دیدند ان را ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشان است ابری را که ظاهر شد در
کناره اسمان گفتند که این ابری است که باران ارنده است برای ما واخر ایت این است
که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذاب است که
شتابی میکردند شما در طلب ان بادی بادیست که در وی عذاب درد ناک است وفی
روایة ودر روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه انچنین امده است که ویقول اذا رای المطر
رحمة وعادت شریف ان بود که میگفت انحضرت وقتی که میدید باران از خدا وندا بگردان او را
رحمت ودرین وجه رحمة منصب است یا معنی انست که چون ابر میدید می رسید وچون
بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدا تعالی ودرین وجه رحمة مرفوع است متفق
علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس خزاین
غیب پنج علم است که کسی نداند از اخر خدا وگفته اند که مفاتیح جمع مفتح است بفتح میم یعنی
مخزن ومفاتح گنجینه نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بدان بسوی
مغیبات وطیبی گفته مفاتیح ومفاتح هر دو جمع مفتح ومفتاح می اید ثم قرأ پس تر خواند ان
حضرت برای بیان ان پنج علم این ایت ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الایه رواه البخاری
وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا لیست
قحط این که باران داده نشوید شما ولکن السنة بان تمطروا وتمطروا ولا تنبت الارض شیئا
وقحط این باران داده شوید وباران داده شوید یعنی بسیار بارد ورویاند زمین چیزی را یعنی
گمان تبرید که رزق وبرکت که روییدن از باران است بلکه از جناب حق است وبقدرت
اوست تعالی وتواند که باران بارد وچیزی نروید وقحط بوجود اید … بارد بود
تا انکوئی بار زمین نا وردنا انکوئی بار … یعنی سال است غالب امده ودر قحط سال ومراد
در حدیث این معنی است رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریره قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله گفت انحضرت باد از رحمت الهی است یعنی

عذاب است که رحمت و عذاب کافر نیز رحمت است بیک قومی عذاب است بقومی
دیگر و در کلام حذف و اختصار است ای من روح الله من عذابها کما گفت بالرحمة و
بالعذاب می آرد گاهی رحمت را و گاهی رحمت را و گاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
و ارادت اوست فلا تسبوها پس دشنام نکنید او را و سلوا الله من خیرها وتعوذوا به
من شرها و سوال کنید خدا را از نیکی باد و پناه جوید بخدا از بدی وی یعنی بنده باید که راضی
باشد بقضا و قدر الهی اگر چه نیست بوی بد باشد و لیکن از خدا نیکی خواهد باقی او حاکم است
هر چه میخواهد میکند و میدهد رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر
وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی الله علیه و سلم مردی لعنت و نفرین کرد
بد گفت و دشنام داد باد را و اظهار کراهت کرد از وی فقال لا تلعنوا الریح پس گفت
آنحضرت لعنت نکنید باد را فانها مامورة زیرا که وی بدرستی باد امر کرده شده است و مستحق لعن
نیست وانه من لعن شیئا لیس له باهل رجعت اللعنة علیه و بدرستی کسی که لعنت
کند چیزی را که نیست آن چیز لعنت را سزاوار باز میگردد لعنت بر آنکس رواه الترمذی
و قال هذا حدیث غریب وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا تسبوا الریح دشنام نکنید باد را فاذا رایتم ما تکرهون فقولوا پس چون ببینید بادی را که نا
خوش میدارید شما پس بگوئید اللهم انا نسألک من خیر هذه الریح خداوندا ما سوال میکنیم ترا
از نیکی باد و خیر ما فیها و نیکی چیزی که در وی است و خیر ما امرت به و نیکی چیزی که امر کرده شده است
این باد بدان چیز و نعوذ بک من شرها و شر ما امرت به رواه الترمذی وعن ابن عباس قال
ما هبت ریح قط الا جثی النبی صلی الله علیه و سلم علی رکبتیه گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز
مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانوی خود و قال و گفت اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا
خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب اللهم اجعلها ریاحا
و لا تجعلها ریحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قال ابن عباس فی کتاب الله
تعالی گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا
بدرستی که فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت و ارسلنا علیهم الریح العقیم و فرستادیم
بر ایشان باد نازاینده که باد نازاینده که بارور نکرد اند درختان را و ارسلنا الریاح لواقح و فرستادیم
بادها آبستنی کردن بوی بارور میشوند و ان یرسل الریاح مبشرات و از آیات الهی است
که میفرستد بادها را بشارت دهنده به باران رواه الشافعی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و اکثر
مشهور است که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد چنانکه در روایت تحتین و ریاح

بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که در روایت ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس
که مذکور شد نیز مویدان ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون منکر گردد سحاب را بهار آرد
و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا گردد و چون یک یک باد میوزد عقیم می باشد که اینچنین
است اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه
وجرین بهم بریح طیبة و بانچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر در احادیث ابی هریره
گذشت الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب و قول آنحضرت انا نسألک من خیر هذه الریح و خیر
هذه الریح و خیر ما فیها و حدیث عایشه که مذکور شد و گفته که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده
ضعیف است مقاومت با آن احادیث صحاح نتوان کرد و طیبی گفته حال ریح و ریاح
چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کرده و در اینجا سخن بسیار و
در شرح مذکور شده وعن عایشة قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا ابصر ناشئا من السماء
بود آنحضرت چون می دیدی ابری را که پیدا شده از آسمان یعنی السحاب میخواهد از ناشی
ابر را و ابر را ناشی الآن گویند که پیدا شد که از میان زمین و آسمان و در صراح گفته که ناشی نخست
ابر پیدا شود ترک عمل میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و
خشیت و استقبله و روی می آورد بآن ابر و قال و گفت اللهم انا نعوذ بک من شر ما فیه خدایا
و ما مر پناه میجوییم بتو از شر چیزی که در این ابر است فان کشفه الله حمد الله پس اگر میگشاد خدای
تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را و مطرت و اگر می بارید قال اللهم سقیا نافعا خداوندا آب
ده آب سود دهنده را و سقیا بفتح سین و سکون قاف و تنوین یا بمعنی آب نوشانیدن و بضم
سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است از استقا بمعنی آب نوشیدن رواه ابو
داود و النسائی و ابن ماجه و الشافعی و اللفظ له وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم
کان اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال بود آنحضرت چون می شنید آواز غرنده ابر
و آواز آتش که از آسمان بارد میگفت اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا بعذابک و عافنا قبل
ذلک خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت و سلامت
بخش ما را پیش از آن رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن
عبد الله بن الزبیر انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث از عبد الله بن الزبیر آمده است که بود وی
چون می شنید رعد را میگذاشت سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت و قال و می
گفت سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته پاکی آن خدای را که پاکی یاد می کند رعد
تعالی و فرشتگان از ترس وی و رعد که بمعنی آواز است اسناد تسبیح بوی بمجاز است زیراکه

جون سبب وی تسبیح کرده میشود کویا وی تسبیح میکند واکر نام فرشته است بحقیقت والله
اعلم **باب الجنایز** جمع جنازه بفتح وکسر تخت که مرده را روی بردارند وانچه مرده بروی نهاده
از النعش وبر بر خوانند کذا فی الصراح ودر نهایه کفته جنازه بکسر وفتح زیر ربر وبعضی کویند بکسر زیر
وفتح ویت وقیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر **باب عیادة المریض وثواب المرض** عیادت
وعیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن وعواده بضم وواو وبز امده مشتق از عود است بمعنی رجوع جه
عاید رجوع میکند بسوی بیمار کاه کاه وعود نیز بمعنی عیادت امده است **الفصل الاول** **عن**
ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجایع طعام دهید کرسنه را واطعام
دادن کرسنه را سنت است اکرچه اضطرار رسیده است وفرض است اکر با ضطرار رسیده
فرض کفایت اکر متعین نکردد یکی وفرض عین اکر متعین کردد وعودوا المریض وعیادت
کنید بیمار را این نیز سنت است اکر کسی باشد که متعهد بیمار کردد وواجب است اکر متعهد
نبود وعود بضم عین وسکون واو وفکوا العانی وخلاص کنید اسیر را اکر بناحق بنده کرده
باشند یا حکم کرده باشند اسیر بعد ایعنی بر بهای او بضم فاو تشدید کاف فک جدا کردن دو چیز
بهم درشده از یکدیکر **وعن** ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم خمس
حق مسلمان بر مسلمان پنج است رد السلام جواب سلام دادن وسلام دادن نیز از حقوق
اسلام است جنانکه در احادیث امده وتخصیص او بذکر بجهت اهتمام است که فرض است
بروجه کفایت وعیادة المریض وبیمار پرسی کردن ازینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام
است بحق صحبت واز بعضی کتب مفهوم میکردد که حق صحبت است ولهذا در جامع
الاصول باب العیادت در حقوق صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیکر بودند
واتباع الجنایز وپیروی کردن جنازها ودنبال جنازه رفتن نماز جنازه کردن نیز داخل این است
وفرض کفایت وذکر اتباع بجهت اهتمام است واشارت بانکه می باید که توقف کند
بعد از نماز وپیروی هر قدر که تواند وقف تا دفن افضل است واجابة الدعوة وقبول
خواندن بطعام اکر بدعتی از ملاهی ومناهی در انجا نشد وامام غزالی کفته طعام که بجهة
مفاخرت ومباهات نرند وبرای نام واوازه نیز مانع از اجابت دعوت است
وسلف کرده می بدند شد از او وتشمیت العاطس پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه
زننده را یرحمک الله نیز بشرط انکه کوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه واول فیح
تر است ومشتق است از انجه با از شماتت بمعنی شاد مشتق است شوامت بمعنی
قوایم دابه وکویا دعا است مر عاطس را بثبات قدم بر خیر وصحبت یا از شماتت بمعنی

شاد شدن بیلای دشمن کویا دعا است باز ال شماتت اعدا از عاطس وثانی از سمت بمعنی هدا
وسیرت نیک وتشمیت سنت عین است بر واحد وسنت کفایت است بر جمع وکلام
بروی درباب عطاس وتثاوب از کتاب الاداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست حق مسلمان بر
مسلمان شش است قیل ما هن کفته شد جه چیز است وکدامست ان شش یا رسول الله
قال اذا لقیته فسلم علیه کفت جون ببینی اخ مسلمان را پس سلام کن بروی ورد سلام لازم
است ودر حدیث اول رد سلام کفت واکتفا کرد بوی از ذکر سلام واذا دعاک فاجبه
وجون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را واذا استنصحک فانصح له وجون طلب نصیحت
کند مر او را نصیحت کند ونصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی خالص از
شوب موم ومراد انجا خیر خواهی وحق کذاری مسلمانان است واین سنت است ونزد
استنصاح واجب واذا عطس فحمد الله فشمته وجون عطسه زند مسلمان حمد کوید خدا را
تشمیت کن مر او را بکو یرحمک الله بکو واذا مرض فعده وجون بیمار شود پس عیادت کن او را
واذا مات فاتبعه وجون بمیرد پیروی جنازه او را بعد از نماز کذاردن بروی ونصیحت درین حدیث
زیاده کرد ومراد حفظ غیبت وحقوق مسلمانی بسیار است در هر مقام چیزی از ان بیان کرده
وحی بان تشریح باشد رواه مسلم **وعن** البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم
بسبع ونهانا عن سبع امر کرد ما را انحضرت بهفت چیز ونهی کرد ما را از هفت چیز امرنا بعیادة
المریض واتباع الجنایز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی معنا این پنج لفظ
معلوم شد وابرار القسم وامر کرد ما را براست کردانیدن سوکند خورنده را ومقسم بضم
میم وسکون قاف وکسر سین مخفف وابرار المقسم بفتح قاف وسین بمعنی سوکند نیز روایت
یعنی اکر شخصی سوکند بر فعل تو کو این کار را البته خواهی کرد پس باید که کنی تا از سوکند
وی راست کردد وحانث نشود یا سوکند خورد بر فعل خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی
کنی در تیسیر وتحصیل این کار وبهم رسانیدن اسباب ان وبعضی کفته اند که معنی است که اکر یکی
دیکری را سوکند دهد وبکوید بخدا سوکند بر تو که این کار بکن مستحب است روی که بکند بجهت
تعظیم اسم پروردکار تعالی اکرچه لازم نیست ودر دو صورت سابق بجهت برآوردن مسلمان
است از معصیت حنث که حنث است ونصر المظلوم وامر کرد ما را انحضرت یاری دادن
کسی که بروی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی ومستامن ونهانا عن خاتم الذهب
ونهی کرد ما را از انکشتری طلا وعن الحریر واز پوشیدن جامه ابریشمین والاستبرق والدیباج

۳۹۷

بکسر دال و از پوست ملا استبرق دیبا درع کفته استبرق و دیبای سطبر و دیباج فارسی معرب دیبا و این
همه اقسام حریر است والمیثرة الحمراء و نهی کرد ما را از میثره سرخ و میثره بکسر میم و سکون یا و فتح
ثلثه فراش صغیر پر کرده شده ببینه که بر زین بنهند و بر وی نشینند و از ابریشم زین کونید و این
از عادات عجم است که بر پشتم پر کنند و رعونت از حریر رود دیبا و جز آن بسیار ندوقیه بحجم انا ظاهر ان
است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بقصد رعونت و بجهت ضعف و اسود کی نبود نیز
حرام نیست والقسی و نهی کرد از قسی بفتح قاف و تشدید سین مهمله نام جامه منسوب
بقس که قریه ایست از مصر از کتان مخلوط بحریر و بعضی کفته اند قسی یعنی قزی برای
بقز یعنی ابریشم و زارا بسین حابدل می کنند و ذکر این ثیاب و احکام ان در کتاب اللباس
تفصیل یابد وآنیة الفضة و نهی کرد از آوندهای نقره و در روایة وعن الشرب فی الفضة و
در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره و خوردن نیز همین حکم دارد فانه من شرب
فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الاخرة پس بدرستی که شان نیست که کسی که بنوشد در آنیه
فضه در دنیا بنوشد در آخرت و محروم کردانیده شود از آن همیشه یا بمدة طویل بجهت معاقبت
بدین خطه و این ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص بفضه بجهت جریان عادت
بشرب در آن ما این چون اذیه است حرمت ذهب بطریق اولی خواهد بود و این
منهیات مذکوره مخصوص بمردانست الا آنیه فضه که حرام است بر مردان و بر زنان متفق
علیه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم
یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع بدرستی که مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان
خود را همیشه می باشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میکردد از عیادت و خرفه
بضم خا و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بفتح میم و کسر را و فتح آن بستان
و کاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و کاهی بمعنی کوچه میان دو رسته نخیل آمده و طیبی
کفته که مناسب اینجا حمل بر معنی است بدلیل روایت دیگر که کفته من مخارف الجنة یعنی
در بستان بهشت است در طریقه که موصل است بدان فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن ادم مرضت
فلم تعدنی بدرستی که پروردکار تعالی میکوید در روز قیامت ای ادمی بیمار شدم پس باز
پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین کوید ادمی ای پروردکار
من چه کونه عیادت کنم و تو پروردکار جهانیانی و منزهی از بیماری قال اما علمت ان
عبدی فلانا مرض فلم تعده کوید پروردکار تعالی ایا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من

فلانی

فلانی بیمار شد پس نپرسیدی او را اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده ایا ندانستی تو که اگر تو
عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی یا ابن
ادم استطعمتک فلم تطعمنی میکوید پروردکار روز قیامت ای پسر ادم طلب طعام کردم از
تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین کوید ادمی
ای پروردکار من چه کونه طعام دهم ترا و تو پروردکار عالمیانی و پاک و منزهی از کرسنگی و از
خوردن قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه کوید پروردکار تعالی ایا ندانستی
تو که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی او را اما علمت انک لو اطعمته لوجدت
ذلک عندی ایا ندانستی تو که اگر تو طعام میدادی آن بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن
طعام را نزد من قال یا ابن ادم استسقیتک فلم تسقنی میکوید پروردکار تعالی روز قیامت
ای ابن ادم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قال یا رب کیف اسقیک وانت
رب العالمین چه کونه آب دهم و تو رب العالمینی و منزه و مبرایی از تشنکی و احتیاج باب
قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه میکوید حق تعالی آب طلبید از تو بنده من فلان
پس آب ندادی تو مرا اما انک لو سقیته وجدت ذلک عندی ایا ندانستی که اگر آب میدادی او
را تو او را می یافتی جزای آن نزد من و در بعضی نسخ اما علمت انک چنانکه در قرائن دیگر است
و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض کفت که
اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب کفت می یافتی جزای آن نزد
من و در یقین این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از اطعام و سقی کما لا
یخفی همین جزو را عارف رومی نظم کرده و کفته است — آمد از حق سوی موسی این
عتیب کای طلوع نور زنور کرده زجیب مشرقت کردم بنور ایزدی من حقم رنجور کشتم نامدی
کفت سبحانا که پاکی از زیان این چه رمز است این بکن یا رب عیان کفت مارا بنده خاص کزین
کشت رنجور او منم نیکو ببین هست رنجوریش رنجوری من هست معذوریش معذوری
من هر که خواهد هم نشینی با خدا کو نشیند در حضور اولیا رواه مسلم وعن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعوده روایت است از ابن عباس که آنحضرت
در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکند او را وکان اذا دخل علی المریض یعوده و بود عادت
شریف آنحضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت میکرد او را قال کمیکفت آنحضرت
مر آن مریض را لا باس طهور ان شاء الله نیست باکی یعنی غم مخور و اندوه مکن مباش باکی
می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این باک کننده است از کناهان و دور کننده است

انهار ابلکه تنقیه و اصلاح کننده است مر بدان را نیز از اخلاط ردیه و اجرای کثیفه فقال لا
باس طهور ان شاء الله پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه را قال گفت
اعرابی کلا نه اینچنین است بل حمی تفور بلکه تبی است که میجوشد چنانکه دیگ جوشد فور
و فوران جوشیدن دیگ علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال تزیره القبور زیارت میکناند این
تب او را گورها را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فنعم اذن پس
آری هم چنین باشد اکنون که تو بجز میگویی غضب کرد آنحضرت بر وی که با وجود ارشاد
بر طریق بشر و تذکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد
اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار که او فرمود اما گفته اند که ظاهرا
که از جبابره اعراب و اجلاف ایشان بود که از خدمت و جمع بساط قبی کرد و بیقراری نمود و
با وجود آن تکلف کرد در سجع نه مقام آن بود و بشر عقب آمد آنحضرت و الزام کرد او را تفأل
بد و شوم که بر نفس خود کرد رواه البخاری وعن عائشه رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتکی منا انسان مسحه بیمینه بود آنحضرت که چون بیمار شدی
از ما آدمی مسح میکرد آنحضرت آن آدمی را بدست راست خود و میسود او را بدست مبارک
خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آمد و شاکی و مشتکی میگویند دردناک را که در وی بسیار
باشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله کردن ثم قال بعد میگفت آنحضرت
و میخواند این دعا را اذهب الباس رب الناس ببر این درد را ای پروردگار آدمیان
و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن ایشان اشف انت الشافی شفا ده و تو شفا
دهنده لا شفاء الا شفاؤک نیست شفا مگر شفای تو شفاء لا یغادر سقما شفایی که نگذارد هیچ
بیماری را و سقم بفتحتین و بضم و سکون هر دو لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین
است متفق علیه وعنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه بود وقتی که شکایت
میکرد آدمی چیزی با عضوی و جزوی را از خود او کانت به قرحة او جرح یا می بود با وی ریش
یا خستگی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف و سکون را جریحه که بیرون می آید بر اعضا
همچو دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو
قال النبی صلی الله علیه و سلم باصبعه میگفت آنحضرت در حالی که می گذرانید انگشت را بر جای
درد و گفته است نوری که میگرفت میگفت آنحضرت ابهام مبارک خود را اصبع خود
و می نهاد او را بر خاک بعد از آن می نهاد از بر خاک بعد از آن می نهاد انگشت خاک آلود را بر
جای درد و مسح می کرد از آن و میگفت بسم الله بنام خدا تربة ارضنا بریقة بعضنا خاک

یعنی

زمین ما اینجه باب دهن بعضی از ما یشفی سقیمنا کردیم ما این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما باذن
ربنا بتوری پروردگار ما و امر وی و این سری است از اسرار در علاج قروح و جروح اکثر میرسد در
می یابد از عقول و افهام و در رقیتها و افسونها آنچه عجب است که ظاهر میکردد اسرار آن مر افعال
آنحضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم اوست و افهام و عقول قاصره ما را آن راه
نیست و گرفتار تنگنای طبیعت و نقلت نخواهند که طلب حقایق آن کنند و دست و پای
زنند و بدان راه نیابند و آنچه درین راه مقام گفته اند یکی است که قاضی بیضاوی که یکی از آن گفتار
آن این بند است گفته که تحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیری است
در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را تاثیری است در حفظ مزاج اصلی گفته اند که مسافر را باید که
خاکی از جای وطن خود با خود بردارد و باره از آن در ظرف آب بیندازد و از آن آب میخورده باشد
تا ایمن شود از تغیر مزاج و توربشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث است که ذکر
ارض اشارت است فطرت آدم در لفظ بعضنا نطفه که بدا میکرد و بوی آدمی پس گویا تضرع و زاری
میکند بزبان حال و قال که پروردگارا تو که ابداع کردی اصل اول را از خاک بعد از آن بدا کردی
اولاد او از آب حقیر خوار پس آسان است بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انتهی و بعضی
از شارحان گفته اند که مراد ارض ارض مدینه است که ثابت شده است مر او را خاصیت در شفای
مریض و مراد بعض ذات کریم اوست صلی الله علیه و سلم و این وجه اخیر توجیهی دارد و نزدیک است
و حقیقت حال همان است که گفته شد و الله اعلم متفق علیها وعنها قالت کان النبی صلی
الله علیه و سلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات و مسح عنه بیده عائشه گفت بود آنحضرت وقتی
که بیمار می شد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است
دو سوره آخر قرآن یا با سوره آخر قرآن یا با سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات
قرآنی است که متضمن معنی تعوذ و تفویض امر و دوری کرد از بدن علت را بدست خود یعنی
دست را بر تمام بدن تا آنجا که رسید میکشید را اندوی میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه
که بیمار شد آنحضرت بآن درد که وفات یافت در آن کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث بودم
من که می دمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود و امسح بید النبی مسح میکردم می مالیدم بدست
پیغمبر صلی الله علیه و سلم باین طور که میخواندم و دستهای آنحضرت را میگرفتم و در وی می دمیدم
و بهر دو دست وی بدان او را مسح می کردم متفق علیه و فی روایة لمسلم قالت کان اذا
مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار
میشد یکی از مردم خانه وی میدمید بروی معوذات را وعن عثمان بن ابی العاص

صحابه است عامل کرد انرا و برا انحضرت بر طایف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن
المسیب و غیر ایشان انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده از وی
است از عثمان شکایت کرد نزد انحضرت دردی را که می یافت از اندرون تن خود فقال
له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی یألم من
جسدک بنه دست خود را بر انجایی که درد میکند از تن تو وقل و بگو بسم الله ثلثا بار و قل سبع
مرات و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی
خدا و توانایی وی از بدی چیزی که می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت و سرایت ان در مال
قال گفت عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی گفت عثمان پس کردم انچه فرموده بود
انحضرت پس برد خدا تعالی انچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل
اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت روایت از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد
انحضرت را پس گفت بطریق پرسش ای محمد بیمار شدی فقال پس گفت انحضرت نعم آری
بیمار شدم قال جبرئیل گفت جبرئیل دم خواند این دعا را برای علاج انحضرت بسم الله ارقیک
بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء یؤذیک از هر چیزی که رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس
از بدی هر ذات او عین حاسد و از زخم هر چشم حاسد و کلمه او بمعنی واو است و احتمال
دارد که برای شک راوی باشد الله یشفیک خدا تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیک بنام
خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ
الحسن والحسین بعوذ انحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما و عن سایر
ائمه اهل بیت النبوة باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میکنم شما را بکلمات
خدا که تمام اند و نقصان از قبیل عز و اجلال انها راه نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی
است تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام
هر متمرد و سرکش از حد گذرنده است از جن و انس و دواب وهامة و از هر هامه بتشدید
میم هر جانور زهر دار کشنده چنانچه مار و امثال آن از اسام گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی
دواب را که می جنبد بر زمین و قصد اذیت کند مثل حشرات نیز هوام گویند ومن کل
عین لامة و از هر چشم خداوند الم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد
قوا و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند ویقول ان اباکما کان
یعوذ بها اسمعیل واسحاق و می گفت انحضرت خطاب با ما پدر کرده که پدر شما که عبارت
از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحاق را رواه البخاری و در رو

کان یعوذ بهما است بضمیر منفرد و فی اکثر نسخ المصابیح بهما بلفظ تثنیه و در اکثر نسخهای
مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع به دو کلمه که مدخول من اند باید و جمله استعاذ و استعانت
نمود و این تکلف است و لهذا گفته که ظاهر انست که این سهو قلم است وعن ابی هریرة قال
من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که بخواهد خدا تعالی بانکس نیکی را گرفته میشود یا میکرد حق تعالی
از وی یعنی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت
ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز می باشد
اگر صبر ورزد و راضی گردد داخل لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است
مصیبت امر مکروه ناخوش بر طبیعت آدمی که برسد و یصب دو بصیغه بضم یا و فتح صاد و کسر
ان بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه اشارت کرده شد رواه البخاری
وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد
مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و در ماندگی ولا وصب و نه از درد و در رنجوری
و بعضی گویند درد و بیماری دایم ولا هم و نه اندوه و گویند اختص بیماری تن را ولا حزن و نه غم و
اندوه خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوه گین شدن
اگر این معانی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم است
که هم در مستقبل می باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن ان رنج می کشد و
غم در ماضی بود مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است که بجهت آن تیرگی و نه ذوقی بر دل نشسته
است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه برسد مسلمان را از غم و محنت و آزار حتی الشوکة
یشاکها اگر خاری که خلانیده میشود او را الا کفر الله بها من خطایاه مگر که می پوشد و می بخشد
خدا تعالی باین مذکورات از مصایب چیزی از گناهان که صغایر باشند کذا قالوا متفق علیه
عبد الله بن مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک گفت ابن مسعود در
آمدم بر انحضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و وعک حرارت تب و تیزی وی فمسسته
بیدی پس بسودم انحضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انک لتوعک و
عکا شدیدا بدرستی تو هر آینه تب زده میشوی تب زده شدن سخت فقال النبی پس گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم آری من تب زده میشوم
چنانکه تب زده میشوند دو مرد سبب انست که مر ترا دو اجر است از شما قلت بان لک
اجرین ابن مسعود میگوید گفتم من ان بعضی تب زده شدن تو مثل تب زده شدن دو
مرد سبب است که مر ترا دو اجر است بر عمل و مضاعف است اجر و ثواب تو فقال

۲۹۶

اجل پس گفت آنحضرت ای حبیب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما
سواه بشتر گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمان که برسد او را آزاری از بیماری پس جز بی
کو جز بیماری است الا حط الله سیئاته کما تحط الشجرة ورقها مگر اینکه فرو می افکند خدای تعالی
بدیهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برگهای خود را متفق علیه وعن عایشه رضی الله
عنها ما رایت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله ندیدم من هیچ کس را که درد بر وی سخت
تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهت صفای جوهر و قوت حواس وی و در رفع
درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب از آن اند متفق علیه
وعنها قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم بین حاقنتی وذاقنتی گفت عایشه رحلت
کرد آنحضرت بر سینه من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف وذاقنه طرف حلقوم
که زیر ذقن است بعضی تکیه کرده بود بر من و مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره شدة
الموت لاحد ابدا بعد النبی پس کراهه نمیدارم سختی مرگ را برای هیچ کس هرگز بعد از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که شدت موت که نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود دنا
بعلوم مقام اوست و مبادا در اذهان جان می در آمد که آنحضرت را اصلا کلفتی در موت
نمی بود و غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک می پاشیدند و میفرمود
ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثالث بیاید رواه البخاری کعب بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن الزرع تفیئها الریاح وقصه حال مسلمان همچو قصه
وحال شاخ تر و نرم از کشت که مایل و راجع میکردانند از بادها و خام بجای مهمله و تخفیف
میم گیاه تازه و نرد نفی بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه تفعرعها مرة وتعدلها مرة
اخری می اندازند بادها از یکباری درست و برابر میکردانند باری دیگر همچنین مسلمان
گاهی می اندازند او را حادثه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میکردانند صحت و
تندرستی حتی یاتیه اجله تا آنکه می آمد او را وقت موت و تمام میکردد مدت حیات او و
مثل المنافق کمثل الارزة المجذیه وحال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست التی
لا یصیبها شیء آن درختی که نمیرسد او را چیزی از بادها و افتهما الارزه بفتح همزه و سکون را
و زای ایچنین است روایت و ابو عبیده گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و بفتح آن نیز آمده
بمعنی درخت ثابت و بیخ وی در زمین و مجذبه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جذبه
بکسر بیخ درخت را گویند حتی یکون انجعافها مرة واحدة تا آنکه می باشد افتادن آن درخت
بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف بیماری ناگاه یکبارگی می افتد

وی میبرد متفق علیه وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل
المومن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله حال مومن همچو حال کشت است که همیشه باد مایل می
کرداند و می جنبانند او را ولا تزال المومن یصیبه البلاء و همیشه است مومن که برسد او را
بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الارز لا تهتز حتی تستحصد و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است
که نمی جنبد تا آنکه درووده شود و بریده شود متفق علیه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت
در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی ام السایب بر ام سایب که صحابیه است و آنحضرت برید
او می آمد و در خانه او می در آمد فقال ما لک تزفزفین پس گفت آنحضرت بام السایب
که تب لرزه داشت چه شده است ترا که می لرزی ماخوذ است از زف الطایر وقتی که فراغ می
کند هر دو بازوی خود را می جنباند برای پریدن و را بر دو امره است قالت الحمی لا بارک الله فیها
گفت ام السایب بسیار زیند من تب است برکت نکند خدا در وی و حمی بضم و تشدید
و میم حرارت عارضیه در بدن فقال پس گفت آنحضرت لا تسبی الحمی فانها تذهب خطایا
بنی آدم دشنام مکن تب را زیرا که بدرستی تب می برد گناهان فرزندان ادم را کما یذهب
الکیر خبث الحدید چنانکه میبرد گناهان فرزندان ادم را کما یذهب الکیر آهنگری چرک و پلیدی
آهن را رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض
العبد او سافر کتب له مثل ما کان یعمل مقیما صحیحا وقتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و یا
چیزی از عبادات و اوراد که در حال صحت و اقامت داشت فوت میکرد و نوشته
میشود برای آن بنده اجر بود که عمل میکرد در حالی که مقیم و تندرست بود رواه البخاری
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة لکل مسلم
طاعون سبب شهادت هر مسلمان است یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد
شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه خلیل گفته است که طاعون وبا است
و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد میکردد و بوی هوا پس فاسد میکردد بوی مزاجها
و بدنها و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند
بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و وبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا
تفسیر کرده اند طاعون را بورم مولم سیاه سوزنده زهر وار دانه ای می بر آمد در بعضی اعضای بدن
که زخم آید چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میکرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ می باشد
و فاسد میکرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر که بجهتی از آن بیرون رفتن
از شهری که واقع شده در آن نهی کرده و وعید نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر

بران بشهادت حکم کرده‌اند و با موت عام و مرض عام است و مخصوص بانچه اطبا تعین
نموده اند نیست ولهذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شده واگرچه بلفظ طاعون
نیز واقع شده اما مراد معنی وباست و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و
در غران قرار صلاح داشته واگر فرضا برهمین معنی محمول باشد فردی از وبا خواهد بود مخصوص
بان و این قایل ان احادیث را که در وی لفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد و عن ابی
هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند المطعون
یکی انکه بعلت طاعون مرده و بصبر ان جان برده والمبطون دوم انکه بعلت اسهال یا استسقا
وانتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق علت بطن را اراده کرده و غیر ان مراد داشته و بعضی گفته اند
که مراد بمبطون کسی است که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده
واحتمال دارد که مراد بوی کسی باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم والغریق
سیوم انکه در اب غرق شده بشکستن کشتی و جز ان بعد ازانکه عمدا بجهل القاء نفس در تهلکه نکرده
وصاحب الهدم چهارم انکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده بشرط مذکور و هدم بسکون دال ویران
کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنای افتاده و بهدم بکسر دال میت بهدم والشهید فی سبیل
پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و انکه بظلم کشته شده هم در جنگ داخل است و
شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم او یند شریک اند در اجر و ثواب و لهذا
مطلق اسم شهید بروی کرده گفت شهید فی سبیل الله یعنی قتیل و مانند ان یعنی و دیگران قسم که مشهور
و متعارف باسم شهید فافهم متفق علیه و عن عایشة رضی الله عنها قالت سالت
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت عایشه پرسیدم من از انحضرت از حقیقت
طاعون و حکم ان فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد انحضرت مرا که طا
عون عذابیست که میفرستد ازا پروردگار حق تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه ولاحقه
ان الله جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدا تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانانرا
که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم کنند چنانکه فرمود و لیس من احد یقع الطاعون فیمکث
فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچ کسی که واقع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه
برآمده در حالی که صبر کننده و چشم دارنده است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله
له در حالی که میداند و یقین دارد که نمیرسد او را از مصیبت مگر انچه نوشته و تقدیر کرده است
خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر انکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه
البخاری و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی

طایفه

طایفة من بنی اسرائیل طاعون عذابیست که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل
برجز بکسر را و سکون زا در اصطلاح عذاب و گاهی زا را سین بدل کنند او علی من کان قبلکم
اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری
جز شهری که شما در انجا اید پس قدوم نیارید بران زمین و در نیاید دران و تقدموا بفتح تا و سکون
قاف و فتح دال از قدوم و در بعضی روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال یعنی اقدام
نیارید و پیش نباشد ان زمین را تا القای نفس در تهلکه لازم نیاید و اذا وقع بارض و انتم
بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود اید طاعون بزمینی در حال انکه شما در ان زمین
باشید پس برون نیاید بجهت گریختن از طاعون متفق علیه ضابط در وبا همین است که در
انجا که هست نباید رفت و از انجا که باشد نباید گریخت واگرچه گریختن در بعضی مواضع مثل خانه
که در وی زلزله شده یا اتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خم شده و نزد غلبه ظن بهلاک امده
است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مواد فاسد
است که انها از قبیل اسباب عادیه اند و این از اسباب وهمی در تقدیر که گریختن از ان جایز
نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسال الله العافیة
و عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم انحضرت را
میگفت قال سبحانه اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر میگوید حق سبحانه چون مبتلا کردم بنده خود را
بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی بستانم چشمان وی با و کور سازم او را پس صبر کند
ان بنده درین ابتلا و در ظاهر و باطن ناسزا نیندیشد و نگوید و بداند که ابتلا یعنی ازروی سخط و
غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی است که بصبر که واقع میشود و از برای رفع
واقع درجاتست و شیخ ما که در اخر عمر اعمی شده بودند میفرمودند که خلوتی که در تمام عمر میخواستیم
اکنون حاصل شد عوضته منهما الجنة عوض دهم ان بنده را از ان چشمین بهشت را یرید عینیه
میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده اگر این کلام انحضرت است صلی الله علیه وسلم مخبر برید
بحضرت عزت جل جلاله و اگر کلام راوی است مخبر بحضرت رسول الله است صلی الله
علیه وسلم رواه البخاری الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة گفت علی مرتضی رضی الله عنه شنیدم
انحضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد
الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی مگر انکه صلوة میفرستد و دعای رحمت کنند بر
وی هفتاد هزار فرشته تا انکه شام کنند و ان عاده عشیة الا صلی علیه سبعون الف ملک

۲۹۸

حتی یصبح و عیادت نکند او را شبانگاه که مراد بدان بعد زوال است مگر آنکه صلوة نفرستند
بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند و کان له خریف فی الجنة و باشد مر او را بستانی در
بهشت ما خریف بمعنی مخروفست یعنی الجچیده شود از میوهای بهشت رواه الترمذی
وابو داود **وعن** زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من رمد کان یعنی زید
بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص علی بن ابی
طالب و در تصدیق وی نازل شده در سورهٔ منافقون ان المنافقین لکاذبون میگوید که
عیادت کردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت دردی که بود بدو چشم من و در روایتی بعینی بلفظ
افراد رواه احمد وابو داود و ازینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول
آنکسی که گوید که ازدرد اعیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه
بیهقی وطبرانی روایت کرده اند سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرس صحیح آنست
که آن موقوف است برین کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله اعلم **وعن** انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم ... یعنی هر کسی که وضو
کند پس نیک کند وضو او و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد آنکه ثواب وافر است یو عد
من جهنم مسیرة ستین خریفا دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف
سال را گویند و انس تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که رسیده شد که بابا خرم خریف
کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای سال تاریخ از خریف اعتبار کنند اول ربیع
خرما و انگور رسیدن غلات ایشان در خریف است رواه ابو داود **وعن** ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی
که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اگر عدد نکر زد عاناسه است و در بعضی
ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از
سبع اعضا باشد والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک سؤال میکنم
خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا الا شفی مگر آنکه تندرستی
داده شود آن مسلمان الا ان یکون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده که بوقت
موت و تمام شده مدت حیات وی که از آن علاجی نیست رواه ابو داود والترمذی **وعن** ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا و هم از ابن عباس
است که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه دردها این که
بگویند بسم الله الکبیر بنام خدای بزرگ اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ من شر کل

عرق نعار ومن شر حر النار از بدی هر رگ بر شده از خون با بزنده خون و از بدی گرمی آتش رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث ابراهیم ابن اسمعیل وهو یضعف فی الحدیث
روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از
حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث **وعن** ابی الدرداء
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم شیئا شنیدم که میفرمود آنحضرت که
که شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری او اشتکاه اخ له یا شکایت کند برادری مر او را یعنی
مسلمانی فلیقل پس باید که بگوید و بخواند این دعا را ربنا الذی فی السماء پروردگار ما خدای
است که در آسمان است مقصود تبری است از خدایان زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت
بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجاست گفت در آسمان و تأویل این همان است
که در تأویل قول وی سبحانه و هو الله فی السموات و فی الارض و قول وی و هو الذی
فی السماء اله و فی الارض اله کرده شده تقدس اسمک پاک است نام تو ای پروردگار از تهمت
نقصان و سهو امرک فی السماء والارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار
کاینات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی فی کل سماء امرها و فرموده یتنزل الامر
بینهن کما رحمتک فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمانست و عام و شاملست اهل آنرا
که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است ببعض دون
بعض که مومنان اند نه کافران اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست که
شامل است همه را لقوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء فاجعل رحمتک فی الارض
پس بگردان رحمت خاص را اثر در زمین اغفر لنا حوبنا بیامرز مارا بزه ما را و حوب بضم حاء و
فتح آن بمعنی اثم است و بعضی گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم
و بمعنی حزن و وحشت و جهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که همه این معانی صالح
ازاراده اند و مراد موجب حوب و اسباب آن باشد و خطایانا و بیامرز گناهان ما را و خطایا
یا گناهانی که بطریق خطا بوجود آید و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق نمایند انت رب
الطیبین تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناهان است یعنی بیامرز
ما را تا از گناهان پاک شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل رحمة من رحمتک
فرو فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو و شفاء من شفائک بفرست
شفائی از شفاهای تو علی هذا الوجع برین دردمندی و رنجوری فیبرأ پس به شود و دور
کرده این وجع رواه ابو داود **وعن** عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل چون بیاید مرد در حالیکه پرسش بکند بیمار را پس
باید بگوید که اللهم اشف عبدک خداوندا تندرستی ده بنده خود را ینکا لک عدوا تا جراحت
کند دشمن را یا قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان و نکایت بمعنی جراحت
کردنست و قتل بسیار کردن و بمعنی الام و ایجاع نیز آمده و بهمزه و بی همزه پوست باز
کردن از ریش و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده او یمشی لک الی جنازة یا برپای
برود برای رضای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازه و تخصیص ذکر نکایت عدو و مشی
جنازه بذکر از میان سایر افعال بمناسبت است که چون مریض بود مشرف بر موت بود
ذکر کرد آنچه متعلق بموت است از امانت اعدا و دعا و امداد موتی و طیبی گفته که جمع
میان نکایت و تمشی بسوی عقابست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمت
بر دوستان وی رواه ابو داود وعن علی بن زید روایت از علی بن زید بن عبد
الرحمن بن جدعان از قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است عن امیة بفتح همزه و فتح
میم و تشدید تحتانیه تابعیه است روایت وارد از عایشه انها سالت عایشة عن قول الله
عز و جل که امیه پرسید از عایشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیت است
ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اگر پیدا کنید چیزی که در دلهای شماست
یا پنهان دارید آنرا حساب میکند شما را بآن خدای تعالی وعن قوله و پرسید از قول و
تعالی من یعمل سوءا یجز به هر که بکند بد را باداش داده شود بوی یا باعث بر رسیدن
معنی این دو آیت هست که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده میشوند
بد آنچه مضمر دارند در نفس خود از خطرات ذنوب و اندیشها بد و آیت دوم حکم
میکند که او بیان جزا داده میشوند بر هر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل باشد بر آن و بیچاره
شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اختیار از آن فقالت عایشة ما سالنی عنها احد
منذ سالت رسول الله پس گفت عایشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه و مجازات هیچ
یکی از آن گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم از تفسیر این دو آیت فقال پس
گفت آنحضرت هذه معاتبة الله العبد این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب
کردن خداست بنده را بما یصیبه من الحمی آنچه میرسد بنده را از تب و بیماری والنکبة و از
نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و یاد کردن دوست بر دوست
خشم را از جهت یاد دادن که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بروی
در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکبت آنچه رسد آدمی را از

حوادث و رنجها حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه تا این مصیبت که پاره از مال می نهد
بنده از او در دست بر آستین خود که عبارت از آستین است و عادتست بر نهادن پاره
مال در آن فیفقدها پس گم میکند وی از بضاعت را فیفزع لها پس می ترسد و متغیر
میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذه
خشم و عتاب است در دنیا نه مواخذه عذاب و عقاب است در آخرت پس
باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوشحال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر
ذنوب و رفع درجاتست — من ز تلخی گر کنم زان کنم تا کت از خشم بلان نهاد
کنم زان نگویم تا ثم که مکروه منی بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی زان حدیث تلخ میگویم ترا
تا ز تلخیها فرو شویم ترا تو ز تلخی چون بهر خون شوی پس ز تلخیها همه بیرون شوی
حتی ان العبد لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر تا اگر بنده بر آینه بیرون می آید
از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا آنچه
از کان می بر آید پیش از ریختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه
پیش از آنکه مسکوک شود و چون مسکوک شد نام وی عین است رواه الترمذی وعن
ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یصیب عبدا نکبة نمیرسد بنده را هیچ
مصیبتی و رنجی فما فوقها او دونها پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست
احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر تر است الا
بذنب مگر بسبب گناهی که کرده است و خطائی از او رفته است درویشی را اند فعطی
سوختی رسیده و می نالید و میگفت این چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام و یعفو
الله عنه اکثر و آنچه عفو و محو میکند و در میگذراند خدای تعالی از وی بیشتر است و قرا
خواند آنحضرت موافق این حال این آیت را که و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و یعفو عن کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی است که کرده است
از دستهای شما یعنی خاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری از آن
رواه الترمذی عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما العبد اذا کان
علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض بدرستی که بنده چون می باشد بر حالت نیک از
عبادت پس بیمار میشود قیل للملک الموکل گفته میشود مر فرشته را که نگاهبانست
بر وی اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتی که بود در
غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه رها کنم او را یا بخدرت

۴۰۰

کرد انم او اکفته لا یا ضیم کنم و کرده ام او را بسوی خود یعنی برانم وعن انس رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک چون مبتلا کردانیده میشود
مسلمان و آزموده میشود ببلای در تن او کفته میشود مر فرشته را اکتب له صالح عمله الذی
کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک او را که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله وطهره
پس اگر شفا بدهد میشوید او را خدای تعالی یعنی بمبالغه و پاک میکرداند او را وان قبضه غفر له
ورحمه و اگر قبض میکند او را یعنی میراند می امرزد او را و رحمت میکند او را روایتها روایت
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة وعن جابر بن عتیک بر وزن کریم انصاری
معاوی است منسوب بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را و شاهد شد هر که
بعد از آنست و در تقریب کفته صحابی جلیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر را
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت
هفت قسم است جز کشته شدن در راه خدای تعالی که وی کامل متعارف است ازان المطعون
شهید اکه مرد بطاعون شهید است والغریق شهید و صاحب ذات الجنب شهید
و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است وان قروح است که حادث میکردد در داخل
بها و نزدیک بدل و سینه و فتن ان او نکی لفس و ت است واو را اقسام و احکام و اسباب
و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادة مجملی ازان ذکر کرده شده
است والمبطون شهید یعنی مبطون معلوم شد و صاحب الحریق شهید و خداوند
آتش که نا کهان در آتش افتد و بسوزد والذی یموت تحت الهدم شهید و آنکه بمیرد
زیر بنائی افتاده که بیفتد بروی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح ان معلوم شد
و اینجا بفتح مناسب تر است والمرأة تموت بجمع شهید و زنی که بمیرد بجمع بضم جیم
و بعضی بکسر جیم کفته اند و سکون میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد نزد ولادت و بیرون نیامد
ولد وی و آنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بکر زیرا که
بکارت مجموع است در وی مثل ولد و در حدیث دیکر آمده است که هر زنی که بجمع مرده ورد
شد دختری او می در اید بهشت را رواه مالک و ابو داود والنسائی وعن سعد قال
سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که
پرسیده شد آنحضرت ای الناس اشد بلاء کدام از آدمیان سخت تر است از روی بلا و
آزمایش قال الانبیاء ثم الامثل کفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبرانند باز هر که فاضل
مرتبه تر است چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات یبتلی الرجل علی حسب

دینه مبتلا کردانیده میشود مرد براندازه دین وی فان کان فی دینه صلبا پس اگر باشد مرد در
دین خود سخت و درشت اشتد بلاءه سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب تعین
است پس صبر میکند بران و میداند که بتلی حق است و در وی الطاف خفیه است پس
کامل میکرداند ایمان وی و قوی میکرداند محبت وی و مکفر میکرد سیئات وی را و بلند می
کرداند درجات وی وان کان فی دینه رقة و اگر باشد در دین وی نرمی و تنکی هوان علیه
آسان و سبک کرده میشود بروی تا پای صبری نکند و بیرون نیاید از ربقه دین از جهت
عدم قوت ایمان و یقین پس تالیف وی میکند بنعمت وی فما زال کذلک پس همیشه است
مرد همچنین و همین حال حتی یمشی علی الارض ماله ذنب تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست
مر او را کناهی یا این حال مر وی است که صاحب است در دین رواه الترمذی وابن ماجه و
الدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون
موت بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت عائشه رشک
نمی برم هیچ یکی را با سانی و سبکی مردن بعد انچه دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین
رشک میبردم بر هر که با سانی میمرد و بعد ازان که دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی پس
ازین رشک بر کسی با سانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیرت در سختی موت است
نه در آسانی رواه الترمذی والنسائی و بیان سختی در حدیث اینده باید وعنها قالت
رایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء کفت عائشه دیدم
آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که در وی آب و هو یدخل
یده فی القدح و آنحضرت می در آورد دست خود را در قدح ثم یمسح وجهه بعد مسح میکرد
روی مبارک خود را می در آورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی که می یافت ثم یقول
بعد میکفت اللهم اعنی علی منکرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر حالتهای سخت مرک
او علی سکرات الموت یا کفت یاری ده بر سکرات موت شک راوی و سکرات جمع
سکرت بسکون کاف ان نیز بمعنی سختی و محنت و بیهوشی است و سکر بمعنی خفه کردن
آید رواه الترمذی وابن ماجه و شیخ اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب
سکرات موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وجوه متعدده ابراز نموده یکی آنکه مزاج
نبوی اعدل امزجه بود پس احساس تالم اکثر و دریافت ازان اکبر بود چنانکه فرمود انی
لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانکه کذشت دیکر آنکه تعلق روح شریف او بجسد لطیف
وی و تعشق وی بوی اقوی و اوفر بود پس تالم وی بمفارقت وی بیشتر و قوی

ترا باشد دیگر آنکه در بیجان تسلیه است که چون به بیند که نقل روح پاک وی بدین صورت
نا آسان کرده بر هر کسی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع ارکان بود
پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمام ارواح است از تمام اجساد دیگر آنکه آن
حضرت متولی امور مملکت الهیه و کماشته درگاه عزت بود که تمام امور و احکام کون و مکان
بوی مفوض بود و کدام دایره مملکت واسع تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت
کماشتگان است که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و جواب و
حساب همی و هراسی مجال شان راه یابد که بچه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبد الوهاب متقی از
شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات پیغمبر بود نداکر
شدت سکرات از مشاهده کینند اندوه کین خشو بدکران لازم مقام و منصب قطبیت
است دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی در آنوقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت
اسرار و انوار غیب ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم
و اکمل آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق
جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات مینمود و این وجه اوجه وجوه است
اوفق بمقام و حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص بنا
آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و انکسارات
و عبودیت در حضرت قرب چنانکه فرموده انا اعلمکم بالله و اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان
تر از جهت ظاهر شد بروی آنچه ظاهر شد دیگر آنکه استطارت شوق با آن لقای حاصل
بود بر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود بر آید و بپرد و در سرعت
و رغبت در آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشی میشد بقهر عالم روحی بجهت ضیق
انحطاط طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت حالتی قوی که و طاری میشد بر
وی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر آنکه تعلق اهل این عالم بذات
شریف وی صلی الله علیه و سلم از آنجا که علاقه محبتی بحضرت علیه وی دارند و تمثل صور
این تعلقات در مرات جوهری که ساطع تر و صاف تر از همه مرایا است قوی تر و بیشتر
بود پس ظاهر شد آنجا قلقی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار
جل جلاله جاری گردانیده بانچه در شدت رسول خود را صلی الله علیه و سلم را اوصاف عبودیت
که اشرف اوصاف و اجل محامد انصاف هست و این کمالی است خاص مر آنحضرت
را و بمقتضای مزاج مقام عبودیت منازل مکاره و مقامات شدید هست و لهذا گفت

تر دوست ولد شریف وی ابراهیم انتهی این است آنچه گفته اند و امثال این نیز بتوان گفت
و در کنه حقیقت حال شریف او اجل و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف
عقلا و علما و عرفا حاضر و ضابط و حاوی آن توانند بود سه او برتر از آنست که ادراک خیال
و هر چه گویند حکم تاویل متشابهات دارد و ما یعلم تاویله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد
خدای تعالی به بنده خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل
است و مدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد می گذرد و اذا اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه
و چون خواهد به بنده خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبه را و میگذرد از گناه وی حتی یوافیه یوم
القیمة تا آنکه تمام بدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است از عذاب بسبب از گناه روز قیامت
عرب میگوید وفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام و وافی رواه الترمذی وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء بدرستی که بزرگی پاداش با بزرگی
بلاست هر چند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمام تر و وافر تر و عظم بضم عین و سکون ظا اسم است
از تعظیم و ان الله بدرستی که خدای عز و جل اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست میدارد
گروهی را ابتلا میکند و اندوه از نالش میکند اش زار و همچنین چون دشمن میدارد گروهی را
مبتلا میکند اندیشان زار و این شق را ذکر کرد از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی
پس کسی که خشنود بود از خداوند تعالی در بلا پس مر او راست خشنودی از وی تعالی ومن سخط فله
السخط و کسی که خشم گرد و راضی نگردد پس مر او راست خشم و بی رضای است پس رضا و سخط
بنده سبب و علامت رضا و سخط پروردگار و محبت و عداوت اوست صحابه رضی الله
عنهم از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا و سخط الهی از بنده و جواب میدادند
که اگر بنده از خدا راضی است خدا از وی نیز راضی است و اگر ساخط است ساخط رواه
الترمذی و ابن ماجه وعن ابی هریرة رضی الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا
یزال البلاء بالمؤمن والمؤمنة همیشه باشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان فی نفسه در ذات
هر یکی بالام و امراض و دردها و ماله در مال هر یک بهلاک و نقصان و ولده و در اولاد
مرض و موت ایشان همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشوند حتی یلقی الله
و ما علیه من خطیئة تا آنکه پیش می آید خدا را در روز جزا و حال آنکه نیست بروی هیچ گناهی
رواه الترمذی و روی مالک نحوه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن محمد بن خالد
السلمی بضم سین و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش و جد او صحابی

است قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم یبلغها
بعمله مر رستی که بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه بلند یعنی تقدیر کرده
باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نتواند رسید بنده بان منزلت بعمل صالح خود ابتلاه فی جسده
او فی ماله او فی ولده مبتلا میکرداند او را خدا تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صبره
علی ذلک پس شکیبا میکرداند او را بران بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله تا اگر برساند
این بلا و صبر کردن بران یا برساند خدا تعالی بسبب این بلا و صبر بران بنده را بمرتبه که در گذشته
است مر او را از خدا رواه احمد وابو داود و از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه
ومقامی میرسد که بطاعت و عبادت نرسد شیخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله
و قدس سره میگوید بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت و چون شفا داد مرا الله تعالی
تصور کردم و اندازه کردم در نفس خود انچه تدبیر کرده مرا وی سبحانه ازین علت در مقدار این مدت
و میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود که اگر مخیر کرده شده میشدم من در وجود این
علت و در انکه عبادت ثقلین می بود درین مدت بکدام ازین دو میل میکردم و کدام یکی را
اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من برانکه
انچه اختیار کرده پروردگار من برای من اکثر است از روی شرف و اعظم از روی اجر و
انفع از روی عاقبت وان علتی و مرضی که تدبیر کرد بلطف پروردگار تعالی برای من و
بندگی خالی از شایبه عجب و ریا و دانستم که این قوم که بلا را اختیار کرده اند بجهت اینست
و این مسئله را در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است
وعن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و تشدید خاء معجمه مکسوره در اخر از اصحابست
و در بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ابن ادم بضم میم و کسر مثلثه مکسوره
مشدده یعنی تصویر کرده شده و پیدا کرده شد ابن ادم ادمی زاده و الی جنبه تسع و تسعون
منیة و حال انکه بجانب پهلوی او نود و نه نزدیک باو متصل باوست نود و نه مرگ یعنی افات
و بلاها و اسباب مرگ و هلاک ان اخطأته المنایا وقع فی الهرم حتی یموت اگر خطا میکند
او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب ان می افتد در پیری تا انکه میمیرد یعنی ادمی مشمول و
محاط است ببلایا و مصایب بانداره که خلاصی ندارد از انها و اگر نادرا خلاص
یافت از ان می افتد در پیری که درد بیدوا و بلای بی منتهاست و در وی از مردن چاره نیست
والبته می باید مرد رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن جابر قال قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب دوست

میدارند و ارزو میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا و مصایب سالم بودند روز قیامت
در وقتی که داده شوند اهل بلا را ثواب از روی برند این را که لو ان جلودهم کانت قرضت فی
الدنیا بالمقاریض کاشکی که پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عامر الرام بتخفیف رای بمعنی تیر انداز و عامر بن الرام
نیز میگویند و صحیح اولست صحابی است که یک حدیث دارد و ان نیز نسبت مجهول مروی است
قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الاسقام بیماریها را فقال ان المؤمن
اذا اصابه السقم ثم عافاه الله عز وجل منه پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس
صحت می بخشد او را خدا تعالی کان کفارة لما مضی من ذنوبه می باشد ان بیماری پوشنده
مر چیزی را که گذشت از گناهان وی وموعظة له فیما یستقبل وی باشد پند و نصیحت مر او را
در انچه پیش می آید از زمان وان المنافق اذا مرض ثم اعفی و بدرستی که منافق چون بیمار شود
پس عافیت داده شود کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه میباشد مانند شتر که بسته او را کسان
او پس رها کردند او را فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه پس ندانست ان شتر بجهت عدم تمیز
که چرا بستند او را و چرا گشادند او را همچنین منافق بخلاف مومن که میداند که بیمار کردن وی
برای تادیب و تهذیب وی بود و عافیت برای پند پذیرفتن و شکر گزاردن و قدر نعمت شناختن
است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ما الاسقام چه چیز است بیماریها و کدام است
من نمی شناسم ان را والله ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز فقال قم عنا پس
گفت انحضرت برخیز و دور شو از پیش ما فلست منا پس نیستی تو از ما ظاهر است که ان مرد
منافق بود کذا فی شرح الشیخ والا باین شدت و درشتی پیغمبر مود ندی رواه ابو داود
وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله
چون در ایید شما بر بیمار برای پرسش وی پس بکشائید امید او را و بر بید او را غم او را در درازی
مدت حیات وی چنانکه گویید غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت دراز خواهد بود عمر تو
فی الصراح تنفیس اسایش دادن و رهایش دادن از غم فان ذلک لا یرد شیئا و یطیب
بنفسه زیرا که بدرستی تنفیس باز نمیگرداند چیزی را که مقدر است و خوش میکرداند نفس وی را و
یطیب بتخفیف است و با زاید است و در بعضی نسخ یطیب نفسه بتشدید بدون
با یعنی خوش میکرداند نفس او را رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر دراز
یافته واز کسانی که امام حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید کشته و عمر وی

تو دوسه بوده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه کسی که
کشته او را شکم وی معنی وی در معنی مبطون در فصل اول معلوم شد لم یعذب فی قبره عذاب
کرده نشود او را در گورش رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث
عن انس رضی الله قال کان غلام یهودی یخدم النبی بود پسرکی از قوم یهود که خدمت می
کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شیخ گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعضی گفته اند که نام او عبد
القدوس بود فمرض فاتاه النبی پس بیمار شد الغلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
یعوده در حالی که عیادت میکند آنحضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آنحضرت نزد سر
الغلام فقال له اسلم پس گفت مر او را اسلمان شو فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد غلام
بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع ابا القاسم فرمان بردار
کن ابو القاسم را کنیت شریف آنحضرت است و یهود بجنبه آنحضرت را باین کنیت ذکر
میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند که این اسم شریف دو دو
فاسلم پس مسلمان شد الغلام فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وآله وهو یقول الحمد لله الذی
انقذه من النار پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی میگوید شکر خدای را که رهانید او را
از آتش دوزخ رواه البخاری و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت
وی به امیدواری اسلام وی و گفته اند اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز می توان کرد
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من عاد مریضا نادی
منادٍ من السماء کسی که عیادت میکند بیماری را آواز میدهد او را آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته
طبت وطاب ممشاک خوش باد ترا در دنیا و خوش باد برای رفتن تو با جائی که تو در
آخرت یا هر دو در دنیا یا هر دو در آخرت و درینجا اشارت است با فضیلت عیادت بیماره
وتبوأت من الجنة منزلا و بگیری تو از بهشت منزل را و نوا ... این همه جمله خبر باشد
از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس قال ان
علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه روایت است
از ابن عباس که بدرستی علی رضی الله عنه بر آمد از نزد آنحضرت در درد و بیماری وی که وفات
یافت آنحضرت در آن درد فقال الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله
چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد شکر خدا را به
شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب است که چون از حال بیمار پرسند جواب
بهی و خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی کبیر از اعلام

علما

واجله فقها امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم فاضلتر از وی بود اسود اعور اشل
اعرج بعد از آن اعمی شد روزی که فوت کرد اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال
لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس الا اریک امراة من اهل الجنة آیا نمایم ترا زنی
از اهل بهشت قلت بلی گفتم بلی نما قال هذه المراة السوداء گفت این زن سیاه و در نام وی خلاف
است بعضی سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعضی سقیره و بکسر قاف و کاف بدل عین و
بعضی با شطه و بعضی خضیره والله اعلم اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت
پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور و
انی اتکشف نیز او فوقانیه و بدرستی که من برهنه میشوم یعنی از رسم و ملاحظه میکنم از کشف
عورت پس نکشف یعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تأثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع
الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت ولک الجنة پس گفت
آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت و ان شئت دعوت الله ان یعافیک و اگر میخواهی
دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا فقالت اصبر پس گفت آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم
فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف پس گفت من برهنه میشوم در رسم از
برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد مر آن زن را متفق علیه و درین
حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی با امید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا
بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله صلی الله علیه و
سلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس
و غیر وی از صحابه و غیرهم که گفت مردی آمد او را موت در زمان آنحضرت فقال رجل هنیئا
له مات ولم یبتل بمرض گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا کرده نشد به بیماری فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ویحک عجب از تو باد ریک چه دانا نیند ترا
لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته اگر بود این که خدای تعالی مبتلا میگرداند او را به بیماری
پس کفارت میکرد از وی از بدیهای او بهتر می بود مر او را رواه مالک مرسلا وعن
شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی والصنابحی بضم صاد نسبت است بصنابح
بن زاهر نام او عبد الله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی است روایت
است از این دو کس انهما دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در
حالی که عیادت میکنند او را فقالا له پس گفتند مر آن مرد را کیف اصبحت چگونه صبح کردی
و چه حال داری فقال اصبحت بنعمة الله گفت امروز صبح کرده ام ملتبس و مصحوب بنعمت خدا و

حال خوش دارم فال شد اداابن کفارات السیات خوش خبر و خوشحال باش بخصلتها می که بو[د] شنیده
بدیهاست و حط الخطایا و بغفروا فکندن گناهان فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیرا که من شنیده ام آنحضرت را که میگفت که خدا تعالی
میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مومنا وقتی که مبتلا کردانم یعنی به بیماری بنده از
بندگان خود را که مومن است فحمدنی علی ما ابتلیته پس ثنا کفت آن بنده مرا بر مبتلا کردانیدن من او را
فانه یقوم من مضجعه ذلک پس بدرستی که آن بنده برمیخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده
است کیوم ولدته امه من الخطایا مانند روز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزه از گناهان و یقول
الرب و میگوید پروردگار تبارک و تعالی مر ملائکه کاتب اعمال انا قیدت عبدی وابتلیته
من بند کردم بنده خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم او را فاجروا له کما کنتم
تجرون له وهو صحیح پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت کردانید برای وی از اعمال چیزی که می
بودید که می نوشتید و اجرا میکردید برای وی در حالتی که وی تندرست بود و اجروا بفتح
همزه و سکون جیم امر است از اجرا یعنی راندن و مجری دادن وظیفه و مهم رواه احمد وعن
عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کثرت ذنوب العبد
ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون بسیار میکردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملها که بپوشد
آن گناهان را و ببرد آنها را ابتلاه الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میکرداند آن بنده را خدا تعالی
به اندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من عاد مریضا لم یزل یخوض فی الرحمة کسی که بپرسد بیماری را همیشه می در آید و شنا میکند
دریای رحمت را و غرق میکردد در آن خوض بابت خدا من رواه مالک واحمد وعن ثوبان
مولی آنحضرت است و همیشه در خدمت می بود در سفر و حضر ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی روایت میکند که آنحضرت گفت وقتی که برسد یکی از شما را تب
فان الحمی قطعة من النار پس بدرستی که تب پاره ایست از آتش فلیطفها عنه بالماء پس
باید که بمیراند آن آتش را از خود باب و گفته اند که این مخصوص است ببعضی انواع تب
که حادث است از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز است و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی
را بتبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است
استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاجی که اکثر و اغلب است
وقوع آن در آن بلاد و الله اعلم و تحقیق این در کتاب طب و رقی یافته در شرح قول آنحضرت
الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم در آن کتاب ذکر

کرد زیرا که در این حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن در بیان اطفای نار حمی
فرمود یقول حتی فلیستنقع فی نهر جار پس باید که بنشیند در جوی روان ولیستقبل جریته و باید که پیش
آید روان شدن جوی را یعنی همان جانب بنشیند که آب میرود و جریه بفتح جیم و کسر آن فیقول پس
بگوید بسم الله یا نام خدا افتادم در این جوی اللهم اشف عبدک خداوندا شفا ده بنده خود را وصدق
رسولک و راست گو گردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است و خبر داد که هر که این علاج کند
شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس کند این فعل را بعد از نماز بامداد پیش از برآمدن
آفتاب ولینغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند در وی سه غوطه سه روز این بیان
فلیستنقع و ایضاح اوست و این عبارت احتمال دارد که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک
غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر به نشود در سه روز
پس پنج روز است علاج فان لم یبرأ فی خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز
فان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن
الله پس بدرستی که آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را به دستوری خدای عز وجل رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله گفت ابو هریره ذکر کرده
شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد او را مردی فقال النبی صلی
الله علیه وآله وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب دشنام مکن تب را زیرا که دور میکند گناهان را کما
تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را گفته اند و مقتضای این شکر گذاری
است بر آن و لهذا مشایخ گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن
او الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساخت رواه ابن
ماجه وعنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول هی
از ابی هریره روایت است که گفت بدرستی که آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشت
پس گفت خوش باش زیرا که بدرستی خدا تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المومن
فی الدنیا تب آتش من است میکمارم آن را بر بنده من که مومن است در دنیا لتکون حظه من النار یوم
القیمة تا باشد تب بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت و عوض آن رواه احمد وابن ماجه
والبیهقی فی شعب الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه
یقول روایت است از انس که آنحضرت گفت که پروردگار تعالی میگوید عز و جلاله سوگند
بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا ارید
اغفر له که میخواهم بیامرزم او را حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میکردانم جزا هر گناهی را که

در کردن اوست یسقم فی بدنه وافتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی وتنگی در رزق وی
سقم بضم سین وبفتحتین وافتار بکسر همزه وسکون تاء وقاف یعنی کم شدن کار روزی او بوجود آمده
جزای از الم در دنیا به بیماری وفقر میدهیم پس مقصود میگردد واز عذاب آخرت نجات
می یابد مقصود آنکه فقر وبیماری وبلا مکفر ذنوبند رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله
فعدناه شقیق که از کبار روات ثقات تابعین واز علما عاملین است وزمان شریف آنحضرت را
دریافته اما بشرف رویت مشرف نشده واز یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد
عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم ورا فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود وشروع
کرد دران فعوتب پس ملامت کرده شد وخشم گرفته بروی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری
ومحبت حیات دنیا میگرید فقال انی لا ابکی لاجل المرض پس گفت ابن مسعود نمیگریم از بهر
بیماری لانی زیرا که من ودر بعضی نسخ اذ لانی بدرستی که من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت المرض کفارة بیماری کفاره است گناهان را وانما ابکی
انه اصابنی علی حال فترة میگریم مگر از جهت آنکه رسید بیماری برابر حال فتور وضعف که حال
پیری است فترة بفتح فاء وسکون تاء سستی ولم یصبنی فی حال اجتهاد ونرسید مرا مرض در
حال قوت وکوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته می
شود مر بنده را از مزد وقتی که بیمار میشود ما کان یکتب له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد
مر او را پیش از آنکه بیمار گردد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از ان عمل بیماری پس چون
در وقت جوانی وقوت حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیاری نوشته شد ودر وقت
پیری وضعف کم است که می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدیم که عمل بسیار می نوشتند اینجا
میگویند که چون در مرض همان عمل می نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در غنی مرض در حال
قوت وکثرت عمل چه باشد جواب پس آنکه تمنی میکند کتابت عمل واثبات از ابی تعب ومشقت
در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل می بود نوشته میشد عمل کثیر بی تعب در عمل یا از جهت
آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شایبه ریا وسمعه وعجب فافهم رواه رزین
وعن انس قال کان النبی روایت است از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمیکرد بیمار را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی فی
شعب الایمان بدانکه بعضی از محدثان گفته اند که این حدیث موضوع است وسنت نزدیک آن
عیادت در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ وجمهور علما رفته اند که
عیادت مقید بزمانی نیست زیرا که امر نبوی مطلق است هر وقت که کنند خواه اول یا آخر

دکفته

وگفته اند که این حدیث ضعیف است جدا وراوی او که مسلمة بن علی است متروک است وابن
حاتم گفته که این حدیث باطل است ودر احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض
را مگر بعد از سه روز باین حدیث وگفته که در استعجال شماتت است وفیه ما فیه وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض
فمره یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملائکة
زیرا که بدرستی دعای بیمار مانند دعاء فرشتگان است شاید که این بجهت آنست که بنده
در مرض قریب است از درگاه حق ومبرا از احکام بشریت از اکل وشرب وحصول صفا و
طهارت باطن بریاضت نفس وتوجه بعالم غیب والله اعلم رواه ابن ماجة وعن ابن
عباس رضی الله عنهما قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب الصیحة فی العیادة
عند المریض گفت ابن عباس رضی الله عنهما از سنت است سبکی کردن در نشستن وکم
کردن بانگ وفریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله وخاء معجمه مفتوحتین سختی آواز
ودر نسخ بتحریک وتسکین هر دو ضبط کرده اند وبسین وصاد هر دو لغت است بمعنی
فریاد کردن واضطراب اصوات قال گفت ابن عباس ودر آن لما کثرت صخب وقال
رسول الله وگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم هر گاه بسیار شد
آواز صحابه واختلاف ایشان قوموا عنی برخیزید ودور شوید از پیش من معلوم شد که آواز
وفریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام وغین معجمه وطاء مهمله صوت با اصوات مبهمه
که مفهوم نگردد معنی آن وتحقیق این حدیث در باب وفاة النبی صلی الله علیه وسلم باید
انشاء الله تعالی رواه زید بن رزین   انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم العیادة فواق ناقة عیادت بیمار رسیدن مقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر
ماده است ومراد دو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی صبر میکنند چنانکه بنا
نهای ناقه را مساس میکنند وبدست میزنند یا بچه او را بمکانند تا شیر فرود آید یعنی فوق
بضم فاء وفتح نیز روایت است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا ودر روایت
سعید بن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة
القیام فاضل ترین عیادت شتاب برخاستن است وسبب در وی خوف ملال وکوفت
بیمار است واگر کسی دوست اوست واو را خوش می آید نشستن وحکایت کردن آن
دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که بادی میدارد وحق عیادت علی العموم
همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی الله عنهما

ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایتست از ابن عباس که
آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آنحضرت چه میل داری و چه میخواهد دل تو از
جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و
سلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد
بسوی برادر خود ثم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه
وقتی که بخواهد و میل کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخورانند او را و اشتهای صادق
است و آن نشان صحت است و نیز کاهی زیان نمی کند بعضی بیماران را خوردن آنچه
میل دارند اگرچه اندکی باشد و تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد ولیکن چیزی
که ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم فرموده‌اند کلی نیست بلکه جزئی است و طیبی گفته
که این مبنی است بر توکل یا ناامیدی از حیات و در حدیث آمده است که بزور مدهید
بیماران خود را طعام و شراب زیرا که خدا تعالی می خوراند و می نوشاند ایشان را رواه ابن
ماجه وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مرد مردی بمدینه
یعنی در مدینه زاییده و هم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گذارد بر وی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت یا لیته مات بغیر مولده ای کاش میمرد
این مرد در غیر جای زاییدن خود یعنی در غربت میمرد قالوا و لم ذلک گفتند صحابه و چرا
این حکم و این آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل اذا مات بغیر مولده قیس له من
مولده الی منقطع اثره بدرستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر
او را از مولد وی بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده است سفر وی
و مرده است در آن و طیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع
اجل وی و معنی اول که ما گفتیم ظاهرتر است و مآل این معنی هم بدان است فی الجنة
اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر بفهم این می در آید که بقدر این مسافت
او را در بهشت جای میدهند اما این مراد نخواهد بود چه اینقدر از مکان در جنب سعت
جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیا
اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشود
در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده و طیبی گفته که مراد آنست
که گشاده میشود در قبر او مقدار ما بین قبر وی و مولد وی گشاده دری بسوی بهشت
تا فهم رواه النسائی وابن ماجه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد فی القراح غربت
دوری از جای خود و اهل تحقیق گفته‌اند که غربت دو قسم است غربت بجسم و غربت بدل
که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور و این حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی
و ترک تعلق بما سوی الله و بفضل وی تعالی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی
که در فضل غربت و غربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم من مات مریضا مات شهیدا اینچنین واقع شده است در نسخ
و تغیر داده اند از بعضی من مات غریبا و بعضی گفته‌اند که الصواب مرابطا و نوشته اند که در
سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده مرابطا آنکه در حد اسلام
بغزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کافران
نشستن او وقی فتنة القبر و نگاه داشته میشده از فتنه قبر و عذاب وی و در بعضی نسخ او
و فی کلمه او یا بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است و غدی و ریح علیه برزقه من
الجنة و داده شود در بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق وی از بهشت و مراد
دوام است یا کنایت از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است
و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وعن
العرباض بکسر عین و با موحده و ضاد معجمه بن ساریه بسین مهمله و او از اصحاب
صفه است از آنکسانی که نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک
لتحملهم الآیة ان رسول الله روایت میکند که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت
یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم بیکار میکنند شهیدان و آنها که میرانیده شده اند
بر فکنده‌ها و بساطهای خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید شده الی ربنا خصومت
میکنند بسوی پروردگار عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده اند
از طاعون فیقول الشهداء اخواننا پس میگویند شهیدان که این بطاعون مردگان
از جمله برادران ما اند و از ما اند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما جراحت
و ایشان از دست جن خورده اند و میگویند که اهل طاعون کاهی می دریابند که کسی ایشان را
بنیزه زده است و لهذا طاعون نام کردند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا حمل طاعون بمعنی
متعارف میان اطبا مناسب نمینماید فافهم و یقول المتوفون اخواننا و میگویند میرانیده
شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ماتوا علی فرشهم کما متنا مردند بر فراشهای خود

چنانکه مردیم ما فیقول ربنا پس میکوید پروردکار ما تبارک وتعالی انظروا الی جراحتهم نکاه کنید بر زخمها
مرده شدکان بطاعون فان اشبهت جراحتهم جراح المقتولین پس اکر مانند است زخمهای
ایشان بزخمهای کشته شدکان فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدکان اند وبا ایشان اند
درمرتبه فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناکاه جراحتهای بطاعون مردکان بتحقیق
مانند است جراحتهای کشته شدکان را ازینجا معلوم شد که هرکه بطاعون مرد از شهیدان
وبا شهیدان است رواه احمد والنسائی وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
الفار من الطاعون کالفار من الزحف روایت است از جابر که آنحضرت فرمود که گریزنده
از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است وزحف در اصل بمعنی عشیدن کودک است
ونام لشکر رونده بسوی دشمن بجنگ کویا ایشان نیز بجهة ازدحام وهجوم عشیده میروند
والصابر فیه له اجر شهید وصبرکننده در طاعون ونکریزنده از ان مر او را اجر شهید است
ازین حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون کناه کبیره است چنانکه فرار از زحف
واکر اعتقاد کند که اکر نگریزد البته می میرد واکر گریزد بسلامت می ماند خود کفر است
وظاهر حدیث در انست که صابر در طاعون را اجر شهید است اکرچه بمیرد رواه
احمد باب تمنی الموت وذکره باب در بیان آرزوی مرگ ویاد کردن ان بدانکه آرزوی
مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر ومانند آن مکروه است زیرا که از علامت بی صبری
وبستوه آمدن از تقدیر الهی وناراضی بودن از ان است اما از جهت محبت وشوق
بلقای الهی تعالی وخلاص از تنگنای این سرای فانی ومحنت ان ووصول بملک آخرت
ونعیم ان شان ایمان وکمال اوست وهمچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر
دینی وذکر موت کنایت است از خوف وخشیت حق وعمل بمقتضای ان وتوبه واستغفار و
تقدیم وترجیح نفع دار آخرت والا ذکر موت ویاد داشتن ان بی عمل چیزی نیست بلکه
تواند که سبب قساوت قلب کردد چنانکه ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافیة
الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم
الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را اما محسنا یا این که می باشد او نیکوکار فلعله ان یزداد
خیرا پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات واما مسیئا ویا آنکه می باشد بدکار فلعله
ان یستعتب پس شاید که وی طلب کند رضای خدا تعالی بتوبه وتلافی این حاصل معنی
این عبارت است وتحقیق الفاظ ان در شرح کرده شده است رواه البخاری وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت ولا یدع به من قبل ان یاتیه

آرزو

آرزو نکند یکی از شما موت را ودعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را انه اذا مات انقطع
امله بدرستی که وی وقتی که می میرد بریده میشود امید وطمع وی از ثواب ودر بعضی روایات
عمله واین ظاهر تر است ومآل هر دو یکی است زیرا که مراد با امل اینجا طمع ثواب عمل است
وامل مذموم نیست که باعث بر فتور وقصور در عمل صالح کردد وانه لا یزید المؤمن عمره الا
خیرا وبدرستی که شان اینست که زیادت نمی کند مسلمان را عمر وی مکر نیکی را رواه مسلم
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه باید
که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزندی که وی برسد او را فان کان لابد فاعلا فلیقل پس اگر هست
البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی خداوندا زنده دار
مرا مادام که باشد زندگی بهتر مرا وتوفنی اذا کانت الوفات خیرا لی وبمیران مرا وقتی که باشد مردن
بهتر مرا متفق علیه وعن عبادة بن الصامت بضم عین وفتح موحده صحابی مشهور است
از انصار واحوال او مکرر نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدا لقای او را ومن
کره لقاء الله کره الله لقاءه وکسی که ناخوش دارد لقای خدا را ناخوش دارد خدای لقای او را
مشهور انست که مراد بلقای خدا موت است وتحقیق انست که مراد بلقای خدا بازگشت بدار
آخرت وطلب اجر نزد اوست تعالی وعدم رکون بدنیا ورضا بحیات دنیا واطمینان بدان
نه موت اکرچه قول عائشه رضی الله عنها وانا لنکره الموت موهم انست پس محبت لقای
خدا مستلزم محبت موت باشد که وسیله اوست فقالت عائشة پس گفت عائشه او بعض
ازواجه یا گفت بعضی ازواج مطهره آنحضرت شک راوی است انا لنکره الموت بدرستی که
ما هر آینه مکروه وناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست
مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است وبحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل نمی
وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق ومشتاق لقای اوست تعالی شانه محبت موت
همیشه بملاحظه توسل ووساطت محبت ارادی اختیاری بدان دارد واثر ان در آخر وقت
بحکم طبیعت نیز پیدا میشود چنانکه فرمود ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله
وکرامته ولیکن مسلمان وقتی که نزدیک شود او را موت بشارت داده میشود او را برضای
بودن خدا از وی وکرامی داشتن وی تعالی او را چنانکه بیان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الآیة ناظر بدان است فلیس شیء احب الیه مما امامه پس نیست
هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی موت ورفتن بدان عالم فاحب

لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست میدارد مومن لقای خدا را و دوست میدارد خدا
لقای او را پس محب و محبوب هر دو باشند چون مرد از عالم بیرون رود الکافر اذا حضر بلفظ مجهول
و بد پرستی کافر وقتی که حضور کرده شود یعنی حاضر میشود او را موت بشر بعذاب الله و عقوبته
خبر داده میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی او را فلیس علیه شیء اکره الیه امامه پس نیست
هیچ چیزی مکروه تر بسوی وی از چیزی که پیش اوست فکره لقاء الله وکره الله لقاءه پس
ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه و
ممقوت و مغضوب و مبغوض از جهان بیرود متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها
والموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقای خداست و وسیله و مقدمه اوست و ازین کلام
معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم وعن ابی قتاده الانصاری است از فضلا
صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شد و در دست او
افتاد و آنحضرت باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود انه کان یحدث ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مر علیه بجنازة گذرانیده شد بروی جنازه فقال مستریح او مستراح منه پس گفت آنحضرت
این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است از وی فقالوا پس گفتند صحابه
یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه یعنی مستریح و مستراح منه و کدام است اینها فقال پس
گفت آنحضرت العبد المومن یستریح من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله بنده مومن صالح
راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت
خدا والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب و بنده فاسق راحت می یابند
از وی بندگان و شهرها و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از وی اما راحت
عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسید و اما از راحت بلاد و اشجار و دواب
بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اختلال در ارکان و اجزاء
آن و فاجر مبغوض میدارد الله سبحانه او را و ابا میکند بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین
است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی
گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعضی نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت
هر دو دوش را فقال پس گفت کن فی الدنیا کانک غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی و از
جای خود دور افتاده او عابر سبیل یا گذرنده راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که
غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بود ابن عمر

میگفت

میگفت اذا امسیت فلا تنتظر الصباح چون شام کنی انتظار مبر صباح را که تا وقت صبح زنده
خواهم بود و اذا اصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را تا وقت
شام زنده خواهم ماند ـ غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبح دم نخواهد ماند
وخذ من صحتک لمرضک و بگیر از تندرستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام
تندرستی را و عمل کردن در آن ـ غنیمت دان جوانا دولت حسن جوانی را نه پنداری که ایام
جوانی جاودان باشد ومن حیوتک لموتک و بگیر از زندگانی خود توشه برای مرگ خود رواه
البخاری وعن جابر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قبل موته بثلثة
ایام یقول گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی که سه روز میگفت لا یموتن احدکم الا
وهو یحسن الظن بالله می باید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد
مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده کریم وی رواه مسلم و گفته اند که شان سعادت
آن است که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد شان امید بیدا آید و گفته
اند که مراد به نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیوة تا
نیک گردد گمان شما بخدا از دم موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او
نزد موت و نیز گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت نیکو کند و
نظر بعطای او دارد اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان
نیست بلکه آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود
بپروردگار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را بپروردگار نیک میکرد
عمل را و عمر بن منصور بعضی از برادران خود نوشت که تو درازی داری امل خود را بعد از
عمر خود آرزو مداری بیدی فعل خود این مرد میگوید کار نیک کن و امیدوار باش العفو
الثانی عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان
شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمومنین یوم القیمة اگر بخواهید شما خبر دهم شمارا که چیست
نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مومنان را روز قیامت وما اول ما یقولون له و چیست
نخستین چیزی که میگویند مومنان مر خدای تعالی را فقلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی ما را
یا رسول الله قال گفت آنحضرت ان الله یقول للمومنین مر دوستی که خدا میگوید مومنان را
هل احببتم لقائی آیا دوست میدارید شما لقای مرا و پیش آمدن شما را فیقولون نعم
ربنا پس میگویند یا ربنا پس میگویند مومنان آری دوست میداریم
لقای ترا پروردگار ما فیقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میداشتید

لقای مرا او و بعضی نسخ مصابیح لم اذنبتم یعنی میگوید چون دوست داشتید لقای مرا
پس چرا گناه کردید فیقولون رجونا عفوک ومغفرتک پس میگویند مومنان امید
داشتیم درگذشتن تو از گناهان ما و پوشیدن تو بر بدیهای ما را فیقول قد وجبت
لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت
من چون حاصل معنی عفو و مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة
وابو نعیم فی الحلیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر
هادم اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذتها را که موت است
مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم است بدال بمعنی ویران کردن و انداختن
و شکستن بنا و خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن اسیوطی در مهمات
گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته تحقیق تصریح کرده است
سهیلی که روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفته که جایز است بذال معجمه کذا فی حاشیه
الکتاب رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وعن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایتست از ابن مسعود که آنحضرت گفت روزی یاران
خود را استحیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوار است که شرم
باید داشت قالوا انا نستحیی من الله گفتند صحابه بدرستی که ما شرم میداریم از خدا یا
نبی الله یعنی بجا می آریم اوامر و نواهی او را فی الحمد و الحمد لله و سپاس و ستایش
است مر خدا را بر توفیق وی ما را بدان و جهت حق استحیا که طلب میکنی از ما و امر
میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست حق استحیا این که شما گمان
میبرید و میکنید بلکه مقام آن اعلا و ارفع است و آن اینست که تمام اعضا و جوارح
ظاهر و باطن را از نا فرموده نگاه دارید و بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را بکلام مختصر
جامع و فرموده ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الراس و ما وعی ولیکن که شرم
دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر
حق را و تکبر و سرکشی کردن بروی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد چیزی را که حفظ کرده و جمع
کرده است مر او را سر از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و فاذنت و نگران و
جزان ولیحفظ البطن و ما حوی و باید نگاه دارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نگاه دارد
چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم از آنکه دل است بگاهها است وی ار جهل
بدانچه گنجایش جهل دارد بدان از معرفت حق و احکام دین و از یاد کردن ماسوای حق

وبعضی

و بعضی گفته اند اینجا جمع کرده است او را البطن و متصل است بدان فرج است و دست
و پایهم را از نا فرموده نگاه دارد ولیذکر الموت و باید که یاد دارد مرگ را والبلی و یاد دارد
پوسیده شدن استخوان و خاک شدن از او و بلا بکهنه شدن و هر که بدانند دنیا فانی است
زهد کند در وی و ترک دهد لذات و شهوات از اینجا بجهت فرموده و من اراد الاخرة ترک زینة
الدنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم از ترک دهد آرایش دنیا را فمن فعل فقد استحی
من الله حق الحیاء پس کسی که بکند این مذکور را پس بتحقیق شرم داشت خدا را حق شرم
داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث غریب شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق ما مختصر
که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر وی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه
و غیر منحصر است در محظور و مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات از حرام و مکروه و
شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت
و جز آن پس بعد سالک از محظورات بی حصول از مباحات قرب ناقص است و با دو ل
از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که
منقطع است از غیر واصل است بوی فافهم و بالله التوفیق وعن عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة المومن الموت تحفه مسلمانان موت است در صراح
گفته تحفه هدیه در قاموس گفته بسکون حاء و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس
گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شگفت و مراد آن است که
موت لطفی است از خدا بمومن و نیکی و نعمت نو و شگفت و گوار است از وی تعالی
بوی که موصل بجنت و قرب اوست و رهانیده است او را از شقت دنیا و شدت و
محنت آن رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم المومن یموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعضی گفته اند که این
کنایت است از شدت سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات
است و بعضی میگویند کنایت از کد و شقت اوست در طلب حلال و ریاضت در
عبادت تا وقت موت و بعضی گفته اند که عرق جبین علامتی است که ظاهر میشود از
مومن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعضی گفته اند که مراد آنست که
مشقتی و شدتی نیست بر مومن از موت مگر عرق جبینی والله اعلم رواه الترمذی و
النسائی وابن ماجة وعن عبد الله بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهان گرفتن خشم است فجاءة بضم فا ومد وقصر بفتح فا وقصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان واخذة بفتح همزه وسکون خا بمعنی یکبار گرفتن واسف بفتح همزه وسین مهمله بمعنی غضب وبکسر سین بمعنی غضبان ومراد انست که مرگ ناگهانی از اثار غضب الهی است تعالی شانه بر بنده زیرا که نگذاشت او را تا استعداد اخرت کند بتوبه وعمل صالح وگفته اند که این مر کافر راست وکسی که بر طریقه محموده وسیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر امده وگفته اند که یکبارگی مردن بیکار زانیک است و مراد ازان بد رواه ابوداود وزاد البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد وزیاده کرده است بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود این را که اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را ومهربانی حق تعالی مر مؤمن را ذکر فاسق نکرد ظاهر داخل اوده مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف است والله اعلم وعن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شاب وهو فی الموت درآمد آنحضرت بر جوانی وحال انکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آنحضرت با آن جوان کیف تجدک چگونه می یابی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی وبدرستی که من میترسم گناهان خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف ورجا در دل هیچ بنده در مانند اینجا الا اعطاه الله ما یرجو وامنه مما یخاف مگر انکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزی که امید دارد که فضل وکرم اوست وایمن گرداند از آنچه میترسد از مواخذه وعقاب برگناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا وتعلیق خوف بذنوب غلبه وقوت رجا مفهوم میشود یا انکه ازجهت رعایت ادب کرد فافهم رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستی که ترس مطلع سخت است ومطلع بضم میم وتشدید طا وفتح لام جائی اطلاع از مکان علو ومطلع جبل میگویند موضعی که از انجا بر جبل رایند ومراد اینجا چیزی است که مطلع خواهد شد بنده از احوال اخرت در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی فایده در ارزوی موت نیست مگر ارزوی شداید والام وازشان عاقل انست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود بسبب ان در شدت وهلاک ابته واقع شدنی است وطیبی گفت که مراد بهول مطلع چیزی است که

مشرف میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده ازجهت قلت صبر واندوه ودلتنگی میکند وچون متمنای وی واقع شود اندوه وتنگدلی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط وغضب خواهد گشت وازینجا معلوم شد که نهی از تمنی موت بطریق بی صبری وتنگدلی است واگر بجهت شوق لقای حق ومحبت انعام باشد دیگر است وان من السعادة ان یطول عمر العبد ویرزقه الله عز وجل الانابة وبدرستی از نیک بختی است که دراز شود عمر بنده وروزی کرداند او را خدای تعالی رجوع وتوجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود امدنی است چند روزی در دنیا بودن وکار کردن وتوشه راه اخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مزرعة الاخرة رواه احمد وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله ابو امامه باهلی گفت نشستیم روی ارنده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فذکرنا پس تذکیر کرد آنحضرت ما را ویاد دهانید احوال اخرت واهوال قیامت را ورققنا ونرم وتنک کردانید دلهای ما را فبکی پس گریه کرد سعد بن ابی وقاص فاکثر البکاء پس بسیار کرد گریه را فقال یا لیتنی مت گفت ای کاشکی بمیرم من واز محنت وشدت دنیا خلاص شوم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تمنی الموت ای سعد ایا نزد من وحضور من ارزو میکنی موت را فردد ذلک ثلث مرات پس بازگردانید وتکرار کرد آنحضرت این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه ونامرضی حق است پس در حضور من از اچون میکنی ومراد انست که در حضرت من وحیات من ارزوی موت میکنی وحال انکه مشاهده جمال من و شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد واگرچه حاصل گردد ترا موت بعد از موت نعیم ودرجات که همه بانظر روی کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا نقد است ودرویشی را بریدند که مؤمن را حیات بهتر یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر وبعد ازوی ممات بهتر است ثم قال بعد گفت آنحضرت یا سعد ان کنت خلقت للجنة اگر هستی تو پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرک وحسن من عملک فهو خیر لک پس انچه دراز شود عمر تو ونیک باشد عمل تو پس آن بهتر است ترا که استعداد واستحقاق مراتب درجات انجهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمه ان در عرف کلام عرب از برای شک وتردد است وسعد بن ابی وقاص از عشره مبشره است پس وجه قول ان کنت خلقت للجنة چه باشد جواب انکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمه تردد اشارت بتعظیم شان این امر باشد که

جزم بدان نتوان کرد رواه احمد وعن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر راء مشدده
تابعی مشهور است میگوید دخلت علی خباب در آمدم بر خباب بفتح خاء معجمه و تشدید موحده
او یکی از صحابه که قدیم الاسلام و مهاجر و بدری است نزول کرد بکوفه و وفات یافت در وی
سنه سبع وثلثین و نماز گزارد بروی علی بن ابی طالب رضی الله عنه وقد اکتوی سبعا و حال
آنکه داغ کرده و سوخته بود خباب به هفت جای از بدن خود فقال پس گفت خباب لولا انی
سمعت رسول الله اگر نبودی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول که میگفت
لا یتمنین احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را لتمنیته هر اینه آرزو میکردم از اما تا که وی
رضی الله عنه مضطر گشت بآرزوی موت نه از سبب ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه
از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرده و در شریعت کراهیت آن اختلاف است
چنانکه محققان در باب الطب بیاید یا از جهة توانگری و مالداری که ترسید سوء عاقبت
از او ولقد رأیتنی مع رسول الله بتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ما املک درهما که مالک نبودم یکدرهم را وان فی جانب بیتی الان لاربعین الف
درهم و بدرستی که در کوشهٔ خانهٔ من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی
این حدیث ثم اتی بکفنه بعد از ان آورده شد نزد خباب کفن او که قماش نفیس بود فلما
راه بکی و قال پس هرگاه که دید کفن را بگریست و گفت اگرچه جایز است در شرع لکن حمزة لم یوجد
له کفن لیکن حمزة بن عبد المطلب که سید الشهداء و عم رسول الله بود صلی الله علیه و سلم و رضی
الله عنه یافته نشد برای وی کفن الا بردة ملحاء مگر چادری ابلق که در روی خطها سیاه و سفید
بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه و اذا
جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه بدا شده بر
سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای او کوتاه می آمد از سر و
حتی مدت علی رأسه و جعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر
پایهای او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خاء معجمه گیاهی مشهوری است که بوی سقف
خانه سازند و در رقوها بکار برند رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه روایت کرده این
حدیث را احمد و ترمذی ولیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث باب ما یقال
عند من حضره الموت باب در بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک
رسیده چنانکه بحکم عادت تعین کرد که بمیرد و گفته اند علامات احتضار سست شدن پا
بهاست اگر ایستاده کنند پاها را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی بنا

دو چشم و گوش و بینی و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما
یقال ما قرات از تلقین لا اله الا الله و استرجاع یا انا لله و انا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و
خواندن یس و آنچه میگویند ملایکه برای مؤمن و کافر در وقت ازهاق روح و امثال آن
چنانکه در احادیث بیاید الفصل الاول عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردهای خود را یعنی آنها که نزدیک بمردن
رسیده اند کلمه طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین تفهیم کردن
و مراد بتلقین ایجاد ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه
تکلیف کند او را بگفتن آن رواه مسلم وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض وقتی که حاضر شوید شما بیمار را او المیت
یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمه او برای شک راوی است اگر مراد بمریض
محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا خیرا پس بگویید خیر را یعنی
دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی
ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بآنچه میگویید شما و دعا میکنید رواه مسلم
وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم از ام سلمه است که گفت گفت
پیغمبر خدا ما من مسلم تصیبه مصیبة نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی
و اندوه رسنده بکسی فیقول ما امره الله پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی
بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است انا لله و
انا الیه راجعون بدرستی که وجود ما و اموال و اولاد ما و تمام احوال ما برای خدمت
و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی بازگشت کاینم اللهم اجرنی این کلمه
دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی است
یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من واخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان برای
من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا
و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب
است و یا بدل از جنس آنچه فوت شده چنانچه ظاهر سیاق حدیث است یعنی مانند
بگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها مگر آنکه خلیفه و بدل
میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین
خیر من ابی سلمة ام سلمه میگوید که من این حدیث از آنحضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه

زوج من بود پس از حضرت مر دبقصد امتثال امر واحراز این فضیلت خواستم گویم باز در دل اندیشیدم
که کدام کس از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدا تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن
در فضیلت ابی سلمه میگوید اول بیتها جر الی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که
هجرت کرده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مراد بهجرت ابو سلمه هست از حبشه
بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پس از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه
با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمه آنحضرت بود بره بنت عبد المطلب و برادر
رضاعی آنحضرت بود ثم انی قلتها پس گفتم من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این
کلمه را اللهم اجرنی الخ فاخلف الله لی رسول الله پس خلیفه و بدل گردانید خدا تعالی برای
من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهره وی
گشتم رواه مسلم وعنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق
بصره در آمد آنحضرت بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابی سلمه که بهم می آمد چنانکه
در حالت احتضار می باشد شق بفتح شین و رفع بصره و ضم شین غیر مختار است فاغمضه
پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر پس گفت آن
حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را بصر و نگاه میکند بجانب
وی و باین جهت باز میماند چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت
کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانهٔ ابی سلمه فقال پس گفت
آنحضرت لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر به نیکی و نگوئید واویلاه و ما
انند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزی که می
گوئید شما و دعا میکنید ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم اغفر لابی سلمة خداوندا بیامرز
مر ابی سلمه را وارفع درجته فی المهدیین و بلند گردان پایهٔ او را در آنکسانی که راه راست
نموده شده اند واخلفه فی عقبه فی الغابرین و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ
صالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد وی درین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه
است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که این و باقی اند در مردم باقی مانده و درین
معنی فی الغابرین صفت عقبه است و اخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه بکسر قاف و
در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد ولد و ولد ولد واغفر لنا وله یا رب العالمین و بیامرز
مارا و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له فی قبره و فراخی کن مر او را در قبر او و نور
له فیه و روشن گردان مر او را در قبر او رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت

ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حین توفی سجی ببرد حبرة گفت عائشه که آنحضرت وقتی
که وفات یافت پوشیده شد بجامهٔ حبره بکسر حاء و فتح موحده برد یمانی مخطط متفق علیه الفصل
الثالث عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه
کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة می در آید در بهشت درین حدیث
رمز بتلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داود وعن معقل
بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بتحتانیه و سین مهمله صحابی است از اهل
بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست او
میکند از وی حسن بصری و غیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة یس علی موتاکم بخوانید سورهٔ یس را بر مردهای خود ظاهر
آنست که مراد وقتی که محتضر باشد و عمل نیز همین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت
در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت و یا بجهت اشتمال او بر اصول
دین که طیبی گفته است مشترک است میان وی و سوره دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که
این سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است باو که وجوه
و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است
که فرموده فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه
که میدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بجهت آخر در یافتم که بجهت این آیة
است رواه احمد وابو داود وابن ماجه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت گفت عائشه که آنحضرت بوسه
داد عثمان بن مظعون و هو میت گفت عائشه که آن حضرت بوسه داد عثمان بن مظعون
را نبطا بیعم و حال آنکه وی مرده بود و هو یبکی و آنحضرت گریه میکرد حتی سال دموع النبی
تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن
مظعون رضی الله عنه اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که
در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس
شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت
حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل است
بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصایص میدانند و کلام درین باب
غسل میت باید رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وعنها قالت ان ابا بکر قبل النبی

[illegible]

وهم از عایشه است که ابو صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت
و حال آنکه آنحضرت رحلت نموده بود رواه الترمذی وابن ماجه وعن حصین بضم حا و
فتح صاد مهملتین بن وحوح بفتح واوین وبعضی بفتح هر دو گفته واین اشهر و
اصوب است و سکون حا مهملا اولی صحابی انصاری است معدود در اهل مدینه
او را همین یک حدیث است ان طلحة بن البراء رض روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی
انصاری است معدود در اهل حجاز بیمار شد فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم یعوده در حالتی که عیادت میکند او را فقال پس گفت آنحضرت انی لا اری طلحة الا
قد حدث به الموت بدرستی من گمان میبرم طلحه را مگر آنکه تحقیق که پیدا شده است بوی مرگ
اری بضم همزه بمعنی اظن می آید فاذنونی پس بدانانید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر
شوم و نماز کنم بر وی وعجلوا و شتابی در تجهیز و تکفین و دفن وی فانه لا ینبغی لجیفة مسلم
ان تحبس بین ظهرانی اهله پس بدرستی که شان اینست که نمی باید و نزاوار نیست مر
مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گندیده شود
و مکروه و پلید شمارند او را مردم و او مومن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بجیفه کرد که
بمعنی مردار است یعنی نتوانند که جیفه کرده و گندیده شود و جیفه جز میت را گویند بهمین
ملاحظه و لفظ ظهرانی مفتوح است و تحقیق این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء
انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت آنحضرت اللهم الق طلحة وانت
تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالتی که خنده میکنی تو بسوی وی و در
روایتی زیاده کرد وهو یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو رواه ابو داود الفصل
الثالث عن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی
جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از
وی سخی تر نبود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تلقین کنید و تعلیم دهید
مردهای شما را این کلمه لا اله الا الله الحلیم الکریم توصیف باین دو صفت بشارت
بعفو و کرم حضرت است تا امیدوار جان دهد سبحان الله رب العرش العظیم اشارت بعظمت
و کبریائی حق است تا بشوق حضور درگاه بعزت و عظمت برود و الحمد لله رب
العالمین برفتن ازین محنت آباد شاکر و راضی باشد تا بتصور حضور یعنی رویت
مستعد فیض و فضل حق گردد قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف للاحیاء چگونه
است این اذکار مر زندگان را اگر با موزانیم و تلقین کنیم قال اجود و اجود گفت بهتر

وبکو

و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفا قلب و جلای روح است و احضار این صفات
و معانی این صورت ذوق و حیات جاودانی است ه مرده و زنده من در قدرت
خواهد بود رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت
تحضره الملائکة شخصی که بمیرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان فاذا کان
الرجل صالحا قالوا پس چون می باشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب
بروح میت کرده اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آی ای
جان پاک که بوده است در تن پاک اخرجی حمیدة بیرون آی ستوده نزد خدا و خلق وابشری
بروح و ریحان و رب غیر غضبان و خوش شو بخبر راحت و رزق پاک در بهشت یا در برزخ
بپروردگار خشم نکننده فلا یزال یقال لها ذلک حتی تخرج پس همیشه است آن نفس
که گفته میشود مر او را آن مذکور از مدح و بشارت تا آنکه بیرون می آید ثم یعرج بها الی
السماء پس برده شده میشود او را بسوی آسمان فیفتح لها پس گشاده میشود برای
وی در آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان کیست
این فیقولون پس میگویند فرشتگان که برده اند او را فلان ابن فلانی است یعنی ذکری
کنند نام وی و نام پدر او چنانکه می شناسند او را فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد
الطیب فراخی جای بجان پاک که در تن پاک ادخلی حمیدة وابشری بروح و ریحان و رب
غیر غضبان در آی ستوده و خوش باش براحت و رزق و پروردگار خشم نکننده فلا یزال
یقال لها ذلک پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود
از آسمان دیگر حتی ینتهی الی السماء التی فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی
قدرت و رحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون می باشد مرد بد قال میگوید
یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث بیرون آی ای
جان پلید که بود در تن پلید اخرجی ذمیمة بیرون آی نکوهیده وابشری بحمیم و غساق و خوش شو
باب گرم و زرد آب که میچکد از تن دوزخیان و روان میگردد غساق بتشدید و بتخفیف هر دو
آمده است در صراح گفته غساق آب سرد گنده و آخر من شکله ازواج و بعذابهای دیگر مشابه عذاب
مذکور چند جنس عذاب یا مذوقات دیگر از جنس غساق چند جنس فما یزال یقال لها ذلک حتی
تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة
کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة برگرد نکوهیده فانها لا تفتح لک ابواب السماء زیرا که گشاده
نمیشود برای تو درهای آسمان فترسل من السماء پس فرستاده میشود و انداخته میشود از

از آسمان بزمین ثم تصیر الی القبر یعنی بسوی قبر رواه ابن ماجه وعنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند
او را دو فرشته یصعدانها که بالا می برند او را قال گفت حماد که راوی حدیث است از ابی هریره فذکر
من طیب ریحها وذکر المسک پس ذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از خوشبوئی آن روح و ذکر کرد
مشک را یعنی گفت می آید از وی بوی مشک واین عبارت برای آنست که راوی خصوص لفظ
گذشته یاد ندارد قال گفت ابو هریره یا آنحضرت ویقول اهل السماء ومیگویند آسمانیان روح
طیبة جانی پاک است جاءت من قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب
کرده میگویند صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه درود فرستد خدا تعالی بر تو و بر تنی که آباد دان و
زنده میداشتی تو آن فینطلق به الی ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم یقول انطلقوا
به الی آخر الاجل پس میگوید ببرید او را بسوی آخر وقت که مراد بآن قیامت است یعنی مدتی که
تا روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بدان برزخ است یعنی ببرید او را بمکانی که
آماده کرده شده است برای او تا روز حشر وازینجا معلوم میشود هر کس را دو اجل است اول
و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کریمه ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده محتمل هر دو است
قال گفت آنحضرت وان الکافر اذا خرجت روحه بدرستی که کافر چون بیرون می آید روح
او قال حماد وذکر نتنها وذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح وذکر لعنا وذکر کرد
لعنت را ویقول اهل السماء روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل
قال ابو هریره فرد رسول الله صلی الله علیه وسلم ریطة کانت علیه علی انفه چادری را که بود بر روی
بر بینی خود گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد آنحضرت فی العراقی ریطه بفتح چادر یک
لخت که زنان بر سر افکنند گفته اند همچنین اشارت بفعلی که ابو هریره کرد و چادر خود بر بینی نهاد
برای نمودن صورت نهادن آنحضرت ریطه را بر انف رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اذا حضر المؤمن وقتی که حضور کرده میشود مومن یعنی حاضر میشود او را
موت اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با ابریشم پاره سفید فیقولون
اخرجی راضیة مرضیا عنک الی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون ای خشنود
از خدا خشنودی از رحمت وعنایت و ریحان که عبارت از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است
ورب غیر غضبان و پروردگار خشم نکنند فتخرج کاطیب ریح المسک پس بیرون می آید روح
مست همچو بهترین بوی مشک یعنی بر می آید روح با این بوی خوش حتی انه لیناوله بعضهم بعضا
تا آنکه هر آینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعضی را یعنی دست بدست میبرند حتی یاتو

بابواب السماء که می آرند او را نزد درهای آسمان فیقولون پس میگویند فرشتگان ما اطیب هذه الریح
جاءتکم من الارض چه عجب خوش است این بوی که آمده است شما را از زمین فیاتون به ارواح المؤمنین
پس می آرند او را نزد ارواح مومنان فلهم اشد فرحا به پس بر ایشان ارواح مومنان سخت تر اند از
روی شادمانی و خوشحالی بآمدن این روح من احدکم بغائبه یقدم علیه از یکی از شما که خوشحال
میشود بغایب خود که باز می آید از سفر بروی فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس
می پرسند او را چه کرد فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای آشنایان که
در دنیا گذاشته رفته اند نهارا می پرسند و احوال ایشان می پرسند فیقولون دعوه فانه کان
فی غم الدنیا پس میگویند بگذارید او را و مپرسید و در تعب جواب مفگنید او را زیرا که وی بود در غم
دنیا والحال از آنجا غمزده می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید آنگاه پرسید فیقول قد مات اما اتاکم
قد مات اما اتاکم پس میگوید بعد از آن که بحال خود می آید بتحقیق مرده است آن فلان که شما
از احوال وی می پرسید آیا نیامده است پیش شما فیقولون پس چون خبر میدهد که وی
مرده است در میان خود و او را نمی یابند میگویند ارواح مومنان بیکدیگر قد ذهب به الی امه
الهاویة بتحقیق برده شد او را بسوی مادر وی که آتش دوزخ است و آتش دوزخ را در
قرآن نسبت بدوزخی ام خوانده است که فرموده فامه هاویة باعتبار احاطه و اشتمال قرب
و اتصال وان الکافر اذا احتضر و بدرستی که کافر وقتی که احتضار کرده میشود و حاضر
میشود او را موت اتته ملائکة العذاب بمسح می آیند او را فرشتگان عذاب با پلاسی درشت
چنانکه برای مومن حریر سفید می آرند مسح بکسر میم وسکون سین پلاس فیقولون اخرجی ساخطة
مسخوطا علیک الی عذاب الله پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون ای ناخشنود
و ناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدا عز وجل فتخرج کانتن ریح جیفة پس بر
می آید روح بوی ناخوش همچو گنده ترین بوی مردار بوی گرفته حتی یاتون به باب الارض
تا آنکه می آرند او را نزد در زمین یعنی در آسمان زمین را چنانکه دلالت کرد بر آن حدیث سابق
واحتمال دارد که از آسمان بزمین باسفل السافلین می آورده باشند کذا قال الطیبی فیقولون
ما انتن هذه الریح پس میگویند چه عجب گنده است این بوی حتی یاتون به ارواح الکفار تا
آنکه می آرند او را نزد ارواح کافران رواه احمد والنسائی وعن البراء بن عازب قال خرجنا
مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة الانصار گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازه
مردی از انصار فانتهینا الی القبر ولما یلحد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده نشده
مجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وجلسنا حوله ونشستیم ما گرد

آنحضرت کان علیٰ رؤسنا الطیر یعنی بهیبت و ادب و وقار سر فرو افکنده و ساکن که گویا بر سر ما
پرندها نشسته اند که اگر بجنبانیم و بجنبیم درهست بپریم این پرندها می پرند و این هیبت در
نشستن صحابه در حضرت رسول در احادیث بسیار مذکور است و فی یده عود ینکت
فی الارض و در دست آنحضرت چوبی بود که می کاوید و خط میکشید بآن چوب در زمین
چنانکه عادت متفکر غمگین میباشد فرفع راسه پس برداشت سر مبارک خود را فقال استعیذوا
بالله من عذاب القبر پس گفت آنحضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر مرتین دو بار گفت
این سخن را او ثلثا یا سه بار ثم قال پس گفت آنحضرت ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع
من الدنیا و اقبال من الاخرة بدرستی که بنده مسلمان وقتی که می باشد در بریدگی از دنیا و می
باشد در روی آوردن باخرت نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی
وی فرشتگان از آسمان که رویهای ایشان سفید است کان وجوههم الشمس گویا که
رویهای ایشان آفتاب است معهم کفن من اکفان الجنة و با ایشان کفنی است از کفنهای
بهشت و حنوط من حنوط الجنة و حنوط است از حنوط بهشت و حنوط بفتح حا طیب
میت که کفن و تن او را بدان خلط کنند حتی یجلسوا منه مد البصر تا آنکه می نشینند این فرق
از میت دور تا درازی نظر ثم یجیٔ ملک الموت علیه السلام پس می آید فرشته موت که عزرائیل
است بر آن میت حتی یجلس عند راسه تا آنکه می نشیند نزد سر میت فیقول ایتها النفس
الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله و رضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک برون
آی بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی قال گفت آنحضرت فتخرج تسیل کما
تسیل القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود چنانکه روان
میگردد آب از مشک سقا که بیرون مشک فیاخذها پس میگیرد ملک الموت از ان
فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین پس چون میگیرد ملک الموت از امی که گذارند آن
فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک
الموت روح بنده را قبض کرد با عوان خود که در دست ایشان کفن بود می سپارد
حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن و فی ذلک الحنوط پس میگیرند فرشتگان
روح را در آن کفن و در آن حنوط و تخرج منها کاطیب نفحة مسک وجدت علی
وجه الارض پس بیرون می آید از آن روح را بحیحو خوشبوترین دمیدن بوی مشک
که یافته شده است بر روی زمین قال گفت آنحضرت فیصعدون بها پس بالا میبرند
فرشتگان آنرا فلا یمرون یعنی بها علی ملاء من الملائکة پس نمیگذرند فرشتگان یعنی

بان روح

بان روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان الا قالوا ما هذا الروح الطیب مگر آنکه میگویند چیست
این روح پاک و کیست صاحب او فیقولون فلان بن فلان پس میگویند فلان
بن فلان باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا میخواندند او را بنیکوترین نامها
وی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانچه لقبها که دلالت بر مدح دارد حتی ینتهوا
بها الی السماء الدنیا تا آنکه میرسند باوی تا آسمان که فروترین آسمانهاست فیستفتحون
له پس طلب در گشادن میکنند فرشتگان برای وی فیفتح لهم پس گشاده میشود در
برای ایشان فیشیعه من کل سماء مقربوها پس مشایعت میکنند او را و در پی وی
روند از هر آسمان مقربان درگاه حق که در آن آسمانند الی السماء التی یلیها تا آسمانی
که متصل است آن آسمان را حتی ینتهی به الی السماء السابعة تا آنکه با خر رسیده میشود
بان روح تا آسمان هفتم فیقول الله پس میگوید خدا عز و جل اکتبوا کتاب عبدی
فی علیین بنویسید نامه بنده مرا در علیین که نام موضعی است در آسمان هفتم و اعیدوه
الی الارض و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن وی که مدفون است
در زمین فانی منها خلقتهم زیرا که من از زمین پیدا کرده ام او را و فیها اعیدهم و
در زمین باز میگردانم ایشان را و منها اخرجهم تارة اخرٰی و از زمین برون می آرم ایشان را
بار دیگر چنانکه نخستین باز آورده بودم و پیدا کرده بودم از آن قال گفت آنحضرت فتعاد
روحه فی جسده پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی فیاتیه ملکان پس می آیند
میت را دو فرشته فیجلسانه پس می نشانند او را پس میگویند مر او را
من ربک کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید وی پروردگار من خداست
فیقولان له ما دینک پس میگویند او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید
دین من اسلام است فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست
حال این مردی که برانگیخته شده است در شما و فرستاده شده است بسوی شما کنایت
از ذات شریف آنحضرت است صلی الله علیه و سلم فیقول هو رسول الله پس میگوید
میت وی پیغمبر خداست و فرستاده اوست بحق فیقولان له و ما علمک پس
میگویند آن دو فرشته و چیست دلیل دانستن تو رسالت وی را و از کجا میگوئی و بچه
حجت میگوئی فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم کتاب خدا را که قرآن
است و معجز است فامنت به و صدقت پس ایمان آوردم بوی و راست گو
دانستم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوة بمعجزه و اثبات قراءت قرآن

بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قران باعجاز و اثبات نبوة بقران و تعبیر حدیث
ناظر در وجه ثانی است فینادی منادٍ من السماء پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان
ان صدق عبدی راست گفت بنده من فافرشوه من الجنة پس فرش گردانید بنده مرا و
بیندازید برای وی فرشی از بهشت وافرشوا بفتح همزه و قطع اوست و فرش فکنید و
البسوه من الجنة وپوشانید او را لباسی از بهشت البسوه بفتح همزه و قطع اوست
وافتحوا له بابا الی الجنة وکشائید برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت
فیاتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له
فی قبره مد بصره پس کشاده کرده میشود برای وی در گور وی تا درازی بینائی او یعنی
وی تا اینجا که نظر میکند قال گفت آنحضرت ویاتیه رجل حسن الوجه می آید او را مردی
نکوروی حسن الثیاب نیکو جامها طیب الریح خوشبوی فیقول ابشر بالذی
یسرک مژده باد ترا بانچه شادمان گرداند ترا هذا یومک الذی کنت توعد این روز تست
که وعده کرده میشدی فیقول پس میگوید میت من انت کیستی تو فوجهک الوجه
پس روی تو روی کامل در حسن و جمال و کمال است یجیٔ بالخیر می آرد و نیکی را
بشارت میدهد بدان وی میزد اینچنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد فیقول
پس میگوید انا عملک الصالح من عمل نیک توام که متمثل گرده ام باین صورت
فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را
حتی ارجع الی اهلی ومالی تا آنکه باز گردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده کردن
مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را و لیکن
چون دانست که احیا بعد از موت نیست مگر بعث روز قیامت طلب کرد قیام
ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی ومالی
از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد
این را بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در
بلاد غربت فافهم قال گفت آنحضرت وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا
واقبال من الآخرة و در رستی بنده کافر وقتی که می باشد در بریدگی از دنیا و روی آوردن
از آخرت نزل الیه من السماء ملائکة سود الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان
سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسها فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از وی
تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیٔ ملک الموت حتی یجلس عند راسه فیقول پس تر می آید فرشته

مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای
جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخشنودی از خدا قال گفت آنحضرت فتفرق فی جسده
پس پراگنده میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرود در اعماق آن ناخوش میدارد
برآمدن را و نمیخواهد که برآید از جهت ترس آن می بیند از قهر بخلاف روح مومن که میخواهد
زود برآید بنشاط و سرور و خوشی بمشاهده انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها پس میکشد ملک
الموت آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول چنانچه کشیده میشود سیخ
گرم از پشم تر که نزدیک کشیدن چیزی بر از آن پشم بوی می چسپد همچنین روح کافر چون
کشیده میشود از اقصی عروق بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از آن عروق
چنانکه در روایت آینده بیاید و درین غایت ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و
تشدید فا بروزن تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بعضی از
گوشت سوخته و چون او را از پشم تر کشند لا بد چیزی از آن خواهد چسپید فیا
خذها پس میگیرد ملک الموت روح کافر را فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها
فی تلک المسوح ویخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا
یمرون بها علی ملاء من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح
اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی بها الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمه
این عبارات از آنچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر بر عکس حال مومن است
آنجا فیجعلونها فی ذلک الکفن بود و اینجا حتی یجعلوها فی تلک المسوح میگردانند از درون
پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک بود و اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود
اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود و اینجا باقبح اسمائه ثم قرأ رسول الله پس
خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء کشاده نمیشود
مر کافر از درهای آسمان ولا یدخلون الجنة و نمی درآیند در بهشت حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط تا آنکه در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله
پس میگوید خدا عز وجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامه او در سجین نام جاییست
است در تحت زمین هفتم که پایان زمینهاست بر خلاف علیین که بر آسمان هفتم است
فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پس خواند آنحضرت
این آیت را ومن یشرک بالله وکسی که شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا افتاد
از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک

افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میکردانند تمثیل است اهوای مردیه را بپرندگانی که
ربایش میکرداند افکار را و هلاک میکردانند او را و وادی ضلالت او تهوی به الریح یا می اندازد
او را باد فی مکان سحیق در جایی دور اشارتست باندختن شیطان او را در ضلالت
و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است در ثانی بعد و حرمان
و مشرکان نیز دو قسم اند طایفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعه
دیگر اند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه و لیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد
روحه فی جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان
له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه
لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها
و سمومها و یضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه و یاتیه رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن
الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه یجیء
بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة ترجمه این عبارت بوجه مقابلیت از
عبارات سابقه که در بیان حال مومن مذکور شد ظاهر میکردد و هاه هاه کلمه تحسر و تحیر است و در حال
مومن ان صدق عبدی بود اینجا ان کذب فی ذکر عبدی و اینجا من روحها و طیبها بود و اینجا
من حرها و سمومها و سموم بفتح سین باد کرم و اضلاع اینجا نهای پهلوی تنگ کردانیده میشود
بکافر کور وی تا انکه در هم شکند اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکه انجا از وعده بود
و توان که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل تهزا و تهکم چنانکه ابشر فی روایه نحوه و در روایتی دیگر
مانند انچه مذکور شد چنانکه معنی یکیست و لفظ دیگر و زیادتی در زیاده کرده است در روی
در حق مومن این را که اذا خرج روحه صلی علیه کل ملک بین السماء والارض و کل ملک فی
السماء چون بیرون می اید روح مومن درود میفرستد بر وی هر فرشته که میان اسمان و زمین است
و هر فرشته که در اسمان است و فتحت ابواب السماء و کشاده میشود و در بعضی نسخ یعنی
کشاده میشود برای وی درهای اسمان لیس من اهل باب الا و هم یدعون الله ان یعرج روحه
من قبلهم نیست هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای اسمان مگر انکه ایشان میخوانند خدا را
و دعا میکنند که بر داشته شود روح وی از جانب ایشان و تنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق
و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رکهای او چنانکه در روایت سابق مذکور شد
فیلعنه پس لعنت میکند او را کل ملک فی السماء و تغلق ابواب السماء و بسته میشود درهای
اسمان لیس من اهل باب الا و هم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن

عبدالرحمن بن کعب روایت است از عبدالرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان
انحضرت ولادت یافته عن ابیه از پدر خویش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعرا اسلام
و قصه توبه او در تخلف از غزوه تبوک مشهور و در نص قران مذکور است قال گفت عبدالرحمن
لما حضرت کعبا الوفاة هنگامی که حاضر شد کعب را وفات اتته ام اوآمد او را ام بشر بنت البراء بن
معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح میم و سکون عین و ضم را او کسی است که از
انصار است اول کسی است که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم انحضرت بمدینه فوت
کرده و در صحبت ام بشر خلاف است یا ابا عبدالرحمن یا با عبدالرحمن کنیت کعب بن مالک
است ان لقیت فلانا فاقرا علیه منی السلام اگر ملاقات کنی فلان را از در انعالم نام کسی از دوستان
خود را برد پس بگوان بروی از من سلام را فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا
ام بشر یامرزد ترا خدا ای ام بشر این عبارت را در جای میگویند که قایل چیزی گفته که نمی باید گفت
یعنی این چه سخن است که تو میگویی نحن اشغل من ذلک ما مشغول تریم ازین که اینجا کسی را
بشناسیم و سلام و پیام کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلها از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال
خویش پیش خواهد آمد که جز از خود بخود اینهم دخت چه جای دیگران و این شامل حال انکسانی که
با ایشان سلام برسانند نیز هست یعنی انجا که کسی را از خود خبر که سلام برساند و باز وی سلام
برساند و باز وی سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشر یا ابا عبدالرحمن اما سمعت رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم یقول ایا نشنیده تو انحضرت را که میگفت ان ارواح المومنین
فی طیر خضر تعلق بشجر الجنه بدرستی که روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان
سبز که میچرند در درختان بهشت را و علق بالقاف و چریدن شتر برگها را و تعلق بضم لام
است قال بلی گفت کعب بن مالک اری شنیده ام از پیغمبر این را قالت گفت ام بشر
فهو ذلک پس این ان فضل و کرامتی است که امید داشته میشود از او و توکل مومنان که در
غایت سرور و حضور خواهی بود نه مشغول و مخذول رواه ابن ماجه والبیهقی فی کتاب
البعث والنشور وعن عن ابیه و هم از عبدالرحمن بن کعب است از پدر خویش انه
کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نسمة المومن طیر تعلق فی شجر الجنة
نیست روح مومن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرد در درختان بهشت و نسمة بفتحتین
گاهی اطلاق کرده میشود بر جسد و گاهی بر روح و اینجا مراد روح است حتی یرجعه الله فی
جسده تا انکه باز میگرداند خدا تعالی او را در تن وی یوم یبعثه روزی که می برانگیزد
او را از خاک رواه مالک والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور بما ذکر روایا

درین حدیث مختلف آمده در روایتی فی طیر آمده در روایتی فی طیر آمده در روایتی فی حواصل
طیر و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی نسمه
صورة طیر و این محمول بیکی ازین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر
است و در روایتی طیر ابیض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است و قدرت
حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطریق روح است ببدن و تدبیر و تصرف
در آن تا قلب حقیقت لازم آید و قول بتناسخ که از حقیقت انسانی نفخت
حیوانی گشته و عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح است در آن
بلکه ابداع جوهر روح است در آن شکل و صنع جواهر و ضادیق و نگاه داشت آن
در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را زاید اینکه بعضی این را تخصیص بشهدا کنند و
بعضی عام دارند تمامه مومنان را و ظاهر همین است و درین احادیث دلیل است بر بقاء
ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله
وهو یموت محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم
بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالی که وی میمرد فقلت اقرأ علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم السلام پس گفتم من بخوان بر آنحضرت یعنی از جانب من سلام
رواه ابن ماجه باب غسل المیت وتکفینه باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی
بدانکه غسل میت فرض است و اجماع است بر آنکه ایجاب غسل بجهت ادای حق میت
است و ازین جهت فرض کفایت شد که ادای حق وی بفعل بعض کافی است و اختلاف
کرده اند در سبب وجوب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که
حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخاء مفاصل و زوال
عقل است زیرا که انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی لیکن در حیات اقتصار کرده شد
بر اعضاء اربعه از جهت حرج که بسبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرج
دارد و چون در میت حرج نبود عاید شد باصل که شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند
سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت
چنانکه سایر حیوانات و اگر کسی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی
و اگر از جهت حدث بودی درست بودی بجو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی
مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست مرتبه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک
نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده

کان

ان المومن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت این حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح
قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت
شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام مضمضه و استنشاق
در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین
کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف رشتن و کفن بفتحتین جامه مرده الفصل
الاول عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته
ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را دوا
میکرد و بیماران را تمریض میکرد گفت در آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را که
زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول
اول اصح و اشهر است فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک پس گفت
آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن بعد از آن که وتر باشد چنانکه
در روایات آمده است ان رأیتن ذلک اگر مصلحت بینید شما و نیک دانید و احتیاج
باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر میشوید باب و برگهای درخت کنار که در آب
میجوشانید که آن ادخل است در تطهیر و تنظیف واجعلن فی الآخرة کافورا و بگردانید
در مرتبه آخر کافور را او شیئا من کافور یا چیزی از کافور را شک راوی است در لفظ
که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفت شیخ گفته مراد گردانیدن کافور است در آب
جمهور برین قائلند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند بعد از غسل و خشک کردن
بدن بجا آرند و گفته اند که کافور نباید مشک قائم مقام آن میکرده و ترمذی حدیثی درین
باب روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جایز است استعمال آن پس گفت هو اطیب
طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعضی اهل علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی از
اهل علم مکروه داشته مشک را برای میت فاذا فرغتن فآذنني پس چون فارغ شوید شما
از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید فلما فرغنا آذناه پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام
کردیم آنحضرت را فالقی الینا حقوه پس انداخت آنحضرت بسوی ما تهبند خود را و حقوه بفتح
حاء مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی ازار بند هر دو آمده و مراد اینجا ازار است
فقال اشعرنها ایاه و گفت آنحضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن
او بکنید تا برکت آن بوی رسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند از جهت اتصال
وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب لباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر

چنانکه قبل از نبوت نیز همچنین بوده معلوم میشود و در روایت و در روایتی اینچنین
آمده اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار
و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکند مکروه است و اسراف است و ابدان بمیامنها
و ابتدا کنید در غسل اعضا از جانبهای راست وی و مواضع الوضوء منها و ابتدا
کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی و قالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون و
گفت ام عطیه پس بافتیم موی او را سه گیسو فالقیناها خلفها پس انداختیم آن گیسوها را
پس پشت وی که این نیز بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا باذن وی بوده باشد یا
معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشه که آنحضرت کفن
کرده شد در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است یمانیة بتخفیف یا منسوب بیمن بعض جامهای
سفید جمع ابیض سحولیة بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه ایست از یمن و بعضی
سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند
آن جامها و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است
و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه است من کرسف از پنبه بودند آن جامها و کرسف بضم
کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه لیس فیها قمیص ولا عمامة نبود در آن
سه جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این عبارت دلیل است که قمیص و عمامه در کفن
آنحضرت نبود و بعضی تاویل میکنند باینکه مراد آنست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود
بلکه خارج از آن سه جامه بودند پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد و اول اصح
است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه و باین اخذ
کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده از آن در هدایه قمیص و عمامه
را استحسان کرده اند از بعضی متاخرین برای اسراف و گفته اند که دم عمامه بجانب
روی اندازند میت چنانکه در حالت حیات و مراد ثلثه لفایف است و همچنین است
نزد امام و تحقیق آن در کتب فقه است متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه چون تکفین کند یکی از شما برادر
خود را پس باید که نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد نظیف و سفید
و بی اسراف و تبذیر و نوشته در آن برابر است اما آنچه مسرفان کنند ریا و تکبر حرام
و مکروه است اشد حرمت و کراهت رواه مسلم وعن عبدالله بن عباس قال ان رجلا

کان

کان مع النبی گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم
پس انداخت او را ناقه او و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود فمات پس مرد هم در
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر بشوئید او را باب
و برگ کنار و کفنوه فی ثوبیه و تکفین کنید او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود ولا تمسوه
بطیب و نسائید او را ببوی خوش ولا تخمروا رأسه و نپوشید سر او را چنانکه محرم است فانه
یبعث یوم القیمة ملبیا پس بدرستی که وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان متفق
علیه و از این حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی
همبرین اند و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم محرم حکم سایر موتی است و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که آن محرم مراد در دو جامه تکفین فرمود بجهت ضرورة بود که غیر آن جامه نداشت و اما
عدم مس طیب و تخمیر راس مخصوص وی بود و از امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم و
سند که حدیث خباب و باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه و تشدید موحده که در آن حدیث
این است که قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب که در آخر کتاب در مناقب
صحابه مذکور است ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم البسوا من ثیابکم البیاض بپوشید از جامهای
خود سفید را فانها من خیر ثیابکم زیرا که جامهای سفید از جمله بهترین جامهای شما اند و
کفنوا فیها موتاکم و تکفین کنید در آن مردهای خود را و من خیر اکحالکم الاثمد و از بهترین
سرمهای شما اثمد است بکسر همزه و میم سنگ سرمه فانه ینبت الشعر زیرا که وی میرویاند موی
مژگان را و یجلو البصر و روشن میکند بینای را رواه ابوداود والترمذی وروی ابن ماجة
الی موتاکم و روایت کرده است ابن ماجة بلفظ موتاکم و ذکر کحل و اثمد کرده است وعن علی
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تغالوا بفتح تا فی الکفن گران
بهای نکنید در کفن فانه یسلب سلبا سریعا پس بدرستی که کفن ربوده میشود یعنی کهنه
میگردد در گور بود فی شتاب یعنی زود کهنه و خراب میشود پس چه حاجت تکلفات
و گرانی بها است رواه ابوداود و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه آورده اند که وصیت
کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود و گفت بشوئید اینها را و تکفین کنید مرا در آن زیرا که
زنده محتاج تر است بجامه نو و گفت اینها برای ریم و زرداب و تراب اند وعن ابی سعید
الخدری انه لما حضره الموت دعا بثیاب جدد فلبسها از ابی سعید خدری آمده است که هنگامی
که حاضر شد او را موت طلبید جامهای نو را پس پوشید آنها را ثم قال سمعت رسول الله

پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت المیت یبعث فی ثیابه التی یموت
فیها مرده برانگیخته میشود در جامهای وی که میمیرد در وی رواه ابو داود وظاهر این حدیث آنست
که ابو سعید که جامهای نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاهر او
که بعث در جامه میباشد و این مشکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که حشر کرده
میشوند مردم برهنه تن و برهنه پا و کلام درین باب بسیار است و جمله از آن در شرح مذکور است و
غایت آنچه درین مقام توان گفت اینست که گفته اند که مراد بثیاب در حدیث اعمال است که می
میرد میت بر آن اعمال و عرب کنایت میکنند از اعمال بثیاب از جهت ملابست مرد با اعمال خود که
بثیاب و در تاویل قول حق سبحانه وثیابک فطهر گفته اند ای اعمالک فاصلحه و ابو سعید رضی
الله عنه جامهای نو که پوشید از برای نظافت و طهارت پوشید و درین میان ناگهان
این حدیث او را خطور کرد که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بود و تاویل حدیث متمسک بآن
گردید و اگر ثیاب کنایت از اعمال است نه آنکه بجهت استشهاد لبس ثیاب جدید اورد
و مقصود ابی سعید ابهام حمل بر ظاهر میتواند بود که بجهت کمال حرص بر امتثال اوامر
اگر حقیقت مراد دیگر است فافهم والله اعلم عن عبادة بن الصامت
عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر الکفن الحلة بهترین کفن حله است که عبارت
از رداء و ازار است از برود یمن و ظاهر مراد آنست که مینماید بر ثوب واحد اقتصار کردن
دو جامه بهتر اند و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است و خیر الاضحیة
الکبش الاقرن و بهترین قربانی کبش شاخدار که از اقتحام کوتنید زیرا که جثه وی عظیم می باشد
و در اغلب فربه می باشد و در روایات آمده است که فدا و ولد ابراهیم علیهما السلام با آن
بود ظاهرا سوال در مجلس در کفن و اضحیه بتقریب افتاده باشد از آنجهت جواب هر دو گفت
و حاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانکه تکلف کرده اند والله اعلم
رواه ابو داود ورواه الترمذی وابن ماجه عن ابی امامة وعن ابن عباس قال امر رسول
الله گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بقتلی احد ان ینزع عنهم الحدید والجلود
بکشتگان غزوه احد که کشیده شود از ایشان آهن و پوستینها که از جنس پوست باشد و
ان یدفنوا بدمائهم وثیابهم و امر کرد که دفن کرده شوند بخونهای ایشان و جامهای ایشان رواه
ابو داود وابن ماجه **الفصل الثالث** عن سعد بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن بن عوف
اتی بطعام وکان صائما روایت است از سعد بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن عبد الرحمن بن
عوف که پدرش یعنی عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی و بود وی روزه دار فقال

بس

پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب بن عمیر وهو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر در غزوه احد و حال
آنکه وی بهتر بود از من کفن فی بردة تکفین کرده شد در یک چادری که کوتاه بود که ان غطی راسه بدت
رجلاه اگر پوشیده میشد سر وی پیدا میشد هر دو پای وی وان غطی رجلاه بدا راسه و اگر پوشیده
می شد هر دو پای وی پیدا می شد سر وی واراه قال و گمان می برم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف
را که گفت این را نیز وقتل حمزة رضی الله عنه وهو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب و
حال آنکه وی بهتر بود از من و کفن وی نیز باین حالت بود که گسسته شد بر پایهای او گیاه و
پوشیده شد بدان چنانکه در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثة بن مضرب
گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخی کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد
چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مشهور است او قال اعطینا من الدنیا
ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک راوی است در عبارت
ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا و بتحقیق ترسیدیم ما که باشد ثواب نیکیهای
ما که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما را اجری نباشد ثم جعل یبکی پس
در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگریست حتی ترک الطعام تا بماند طعام را و نخورد و با آنکه
روزه دار بود رواه البخاری و درین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هر چه از کفن
میسر گردد سنت همان است و مصعب بن عمیر رضی الله عنه از اجله صحابه و فضلای ایشان
بود و از اهل بدر بود و از شهدای احد است در جاهلیت از متنعم ترین مردم بود در
طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زهد و ورع و فقر اختیار کرد و روایت است که
یکبار بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوست گوسفندی در کمر بسته پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم با صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدا تعالی دل او را بایمان
دیدم او را با ایشان که مادر و پدر وی او را خوشترین طعام میخورانیدند و بر وی حلی دیدم که
بدویست درهم می آوردند محبت خدا و رسول او را باین حال گردانید و حمزة بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند تر از اهل
بر روش شهدای احد است رضی الله عنهم پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بهتر از
خود خواند و گفت که ایشان باین حال از دنیا رفتند و ما بچنین تنعم میکنیم و این یا تحسر است
بر حال ایشان یا حسرت است بر حال خود فافهم و درینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف
از عشره مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر از خود خواند و جواب
میگویند که این تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا حسرت عاقبت

از فضیلت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که عشره مبشره
افضل نسبت بکسی باشند که شهید شده در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعلم وعن جابر
رضی الله عنه قال اتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته
روایتست از جابر گفت امد آنحضرت عبد الله بن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود
بعد از آنکه درآورده شد این منافق را در گودی که برای وی کنده بودند عبارت از قبر است و قبر
نکفت از برای امانت وی فامر به پس امر کرد آنحضرت به برآوردن او از حفره فاخرج پس بیرون
آورده شد فوضعه علی رکبتیه پس نهاد آنحضرت او را بر دو زانو فنفث فیه من ریقه پس دمید
آنحضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود والبسه قمیصه و پوشانید او را پیراهن
خود را فکان کسا عباسا قمیصا و بود عبد الله بن ابی که پوشانیده بود عباس را که عم رسول
الله بود صلی الله علیه وسلم پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر بند کرده اوردند برهنه
بود و پیراهن هیچ کس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتی که داشت و عبد الله بن
ابی نیز طویل القامه بود پس عباس را پیراهن خود را پوشانید پس آنحضرت پیراهن خود را بوی
پوشانید از برای مکافات تا منافق را از وی نعمتی نماند مکافات ناکرده متفق علیه و
در این حدیث نیز اشکال می آرند که چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن
او و انداخت از آب دهن مبارک خود و حال آنکه در قران مجید میفرماید ولا تصل علی
احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایست بر قبر
وی جواب میگویند که شاید این واقعه پیش از نزول این ایت بود و بعضی میگویند که پیش
از اعلام حق تعالی بود بکفر وی و بنفاق وی و بعضی گفته اند که این را از برای تالیف قلب
پسر وی و اکرام وی کرد که از مومنان مخلص بود پس گویا آنحضرت فرمود که ما کردیم انچه در
وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعضی گفته اند که پسر وی التماس کرد از
آنحضرت پس آنحضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آنحضرت
را کشید و گفت ایا خدا نهی نکرده است ترا ازان پس گفت آنحضرت مرا مخیر ساخته اند در آن
که استغفرت لهم ولا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
الایة و گویا که عمر فهمیده بود از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب بر امده است که چون
آنحضرت این را کرد ایمان اوردند از قوم ابن ابی هزار کس والله اعلم باب المشی بالجنازة والصلوة
علیها بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو جایز است و مشی افضل است
و سوار باید که در پس جنازه رود و پیاده را پس و پیش رفتن هر دو روا است و پس رفتن افضل

است و نماز جنازه فرض کفایه است زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد
بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام است و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش
مصلی پس باین قید جایز نیست بر غایب و بر جنازه محمول بر دابه و نه موضوع بر خلف مصلی
و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد
شرط طهارت و نماز گزارده شود بر قبر بی غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برارند و
غسل دهند و نماز گذارند و اگر نادانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن برآورده غسل دادند
اعاده کنند نماز را و نماز بر غایب جایز است نزد شافعی و کلام دران بیاید در نماز گزاردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتاب کنید بجنازه یعنی بر داشتن او و بسوی قبر و
این مستلزم تیز رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی بتجهیز و تکفین است و سیاق
حدیث ناظر باول است چنانکه فرمود فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد
جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتاب کردن و زود بقبر رسانیدن از آنکه نیکی است که پیش
میفرستید جنازه را بسوی ان و نیکی وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم و اگر است
جنازه غیر صالح پس زود در بردن سبب دفع شری است که می نهید از گردن متفق علیه
وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا وضعت
الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش
پس برمیدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد
میت نیکوکار میگوید پیش بقبر بفرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه
که جسم میت است مجاز است و قایل روح است و تواند که روح را دران حال بجسمی
فرستاده باشند والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر
باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که برمیدارند او را ای وای کجا میبرید
او را اظهار ان بود که گوید یا ویلی و لیکن چون نفس خود را صالح بدید خود را از خود جدا کشید
گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود و
ویل بمعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم اید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شنود
آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بقصیه تکلیف ستر و کتمان
ان از وی مطلوبست تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید ولو سمع الانسان لصعق
و اگر می شنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهت فضاعت و دهشت رواه البخاری

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم الجنازة چون ببينيد شما جنازه را که بيرون مى
ارند از درون واحتمال دارد که مراد رويت جنازه در وقتى که گذشته باشد وجنازه در
نظر افتد وظاهر سياق اين حديث در اول است فافهم فقوموا پس بايستيد براى
ترحيب وتکريم ميت وتعظيم ايمان وى يا بجهت هول ودهشت شان ان چنانکه از حديث
اينده مفهوم ميگردد فمن تبعها فلا يقعد حتى توضع پس کسى که پيروى ميکند جنازه را وهمراه
وى ميرود پس بايد که ننشيند تا انکه نهاده شود جنازه يعنى بزمين يا در لحد واول اصح و
اوفق است با حديث متفق عليه وعن جابر رضى الله عنه قال مرت جنازة فقام لها رسول
الله صلى الله عليه وسلم وقمنا معه گفت جابر بن عبد الله که گذشت جنازه پس بايستاد براى
او انحضرت وايستاديم ما نيز با انحضرت فقلنا پس گفتيم ما يا رسول الله انها يهودية اين
جنازه زن يهوديه است نه مسلمان که براى تکريم وتعظيم ايمان وى بايستند فقال ان الموت
فزع بفتح زاى پس گفت انحضرت که مرگ جاى ترس ودهشت است فاذا رأيتم الجنازة فقوموا
پس چون ببينيد شما جنازه را پس بايستيد اگر جنازه کافر باشد متفق عليه وعن على رضى الله
عنه قال رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا يعنى فى الجنازة گفت
امير المومنين على رضى الله عنه ديديم ما انحضرت را که ايستاد يعنى در جنازه پس ايستاديم
بمتابعت وى وديديم او را که نشست پس نشستيم اين دو معنى است يکى انکه ايستاد
انحضرت بديدن جنازه ما نيز ايستاديم وچون گذشت ودور رفت از نظر نشست ما
نيز نشستيم وديگر انکه انحضرت چندگاه بايستاد وبعد از ان نشست ونمى ايستاد پس
ايستادن امرى واجب نبوده است يا واجب بود معلوم شد که منسوخ گشت بفعل
اخير رواه مسلم وفى رواية مالك وابى داود قام فى الجنازة ثم قعد بعد ايستاد انحضرت
بجهت ديدن جنازه بعد از ان نشست اين روايت نيز محتمل هر دو معنى است وظاهر
در ثانى است وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتبع بتشديد
ودر بعضى روايات من تبع جنازة مسلم ايمانا واحتسابا کسى که پيروى کند جنازه مسلمان را
بجهت ايمان او ودين او وبفرموده شرع وطلب کردن ثواب وکان معه حتى يصلى
عليها وباشد با وى تا انکه بگذارد نماز بروى وبفتح لام يصلى نيز روايت است يعنى تا
انکه گذارده شود نماز بروى واول اقوى واظهر است ويفرغ من دفنها وتا انکه فارغ
گردد يا فارغ کرده شود از دفن وى فانه يرجع من الاجر بقيراطين پس بدرستى که وى
باز ميگردد بدو قيراط از اجر يعنى اجر او مضاعف است وقيراط دوازدهم حصه دينار اين

حساب

حساب نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دينار است وبعضى گفته اند چهارم حصه
از دينار گفته اند پس ربع دانق باشد کل قيراط مثل احد هر قيراط انجهان مانند کوه احد است
اين تصوير وتمثيل است براى عظمت فضل وثواب ان ومن صلى عليها ثم رجع قبل ان
تدفن فانه يرجع بقيراط وکسى که نماز گذارد وبتر برگردد پيش از انکه دفن کرده شود پس بدرستى
وى برميگردد بيک قيراط از اجر يعنى اجر وى نصف اول است متفق عليه وعنه ان النبى
صلى الله عليه وآله وسلم نعى للناس النجاشى اليوم الذى مات فيه وهم از ابى هريره است که
انحضرت خبر داد مردم را از مرگ نجاشى که پادشاه حبش بود وبر دين نصارى بود پس ايمان آورد
بانحضرت وهجرت کردند صحابه نزد وى وخدمتها کرد ايشان را ونجاشى لقب پادشاه
حبش است ونام اين نجاشى اصحمه ومشهور در نجاشى فتح نون وتخفيف يا است پس چون
در حبشه مرد انحضرت بمردم خبر داد از مردن وى همان روزى که مرد نجاشى دران روز وخرج بهم
الى المصلى وبيرون آمد انحضرت با مردم بسوى مصلى عيد فصف بهم پس صف بست بمردم
وکبر اربع تکبيرات وتکبير گفت چهار تکبير متفق عليه واين حديث متمسک شافعى است در جواز
صلوة بر غايب وما ميگوئيم که نجاشى نسبت بانحضرت با کشف کرده وبرداشته شد پرده از
وى ورويت امام کافى است واز انحضرت در غير نجاشى مثل معاويه مزنى که در مدينه مرد و
انحضرت بتبوک بود وبر زيد بن حارثة وجعفر بن ابى طالب که در غزوه موته شهيد شدند
نيز نماز غايبانه روايت کرده اند در اسناد ان احاديث سخن است وبر تقدير صحت ان
مخصوص بانحضرت رسالت است صلى الله عليه وسلم والان در حرمين شريفين زادهما
الله تعظيما وتشريفا متعارف است وبعضى حنفيه نيز ميکنند وعن عبد الرحمن بن ابى ليلى از کبار
تابعين است وصد وبيست کس از صحابه را در يافته روايت ميکند از على بن ابى طالب
وعثمان بن عفان رضى الله تعالى عنهما وغير ايشان ووى از تابعين کوفه است بى نظير
وقت خود بود قال گفت کان زيد بن ارقم يکبر على جنائزنا اربعا بود زيد بن ارقم که از
مشاهير صحابه است تکبير ميگفت بر جنازهاى ما چهار تکبير وانه کبر على جنازة خمسا ودرستى
که وى تکبير گفت بريک جنازه پنج تکبير فسألناه پس پرسيديم ما او را که تو هميشه چهار تکبير ميگفتى
امروز چرا پنج گفتى فقال کان رسول الله پس گفت زيد بن ارقم بود پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم يکبرها ميگفت پنج تکبير يعنى احيانا پنج هم ميگفت واما ائمه اربعه اتفاق دارند
بر چهار تکبير وازحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحاب وى زياده از ان مروى
وماثور است وگفته اند که انچه ثابت شده است از انحضرت اخر الامر چهار است وبر

همین است قرار و در شرح در ینجا زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم وعن
طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب
روایت است از طلحة بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزاده عبد
الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس
فاتحة الکتاب را فقال پس گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز
جنازه تا بدانید که آن سنت است رواه البخاری بدانکه علما حنفیه رحمهم الله گفته اند که در
صلوة جنازه قرات فاتحه نیست مگر آنکه به نیت ثنا و دعا بخوانند و میگویند که ثابت نشده است
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری است
و عمل صحابه دران مختلف آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه در صلوة
جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرات و نزد شافعی بخواند فاتحه و از کلام فتح الباری
ظاهر میشود که مراد وی باین مشروعیت قرات است و وجوب آن و کرمانی گفته است که
واجب است و مراد و سنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین است و طیبی نیز
همچنین گفته و الله اعلم وعن عوف بن مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم
علی جنازة گفت عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهد او خیبر است
که نماز گذارد آنحضرت بر جنازه فحفظت من دعائه پس یاد گرفتم من چیزی از دعای آنحضرت
وهو یقول و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز
و رحمت کن او را وعافه واعف عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از
وی واکرم نزله و گرامی دار مهمانی او را نزل بضم و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش
مهمان فرود آرند و بنهند از طعام و وسع مدخله و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر اوست
واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی او را با آب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات
کنایت است از کمال مغفرت و تمام آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من
الدنس و پاکیزه گردان او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامه سفید از چرک
و ریمناکی وابدله دارا خیرا من داره و بدل کن او را سرای در آن عالم بهتر از سرای او درین جهان
واهلا خیرا من اهله بدل ده او را اهل خانه در آن عالم بهتر از خانه وی درین عالم فی الصحاح
اهل کسان و کسان سرای و جای وزوجا خیرا من زوجه و جفتی بهتر از جفت وی و
زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر و در آر او را در
بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار و برای شک است یا بمعنی واو است

وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار و پرهیزان او را از فتنه و ابتلای قبر و از عذاب آتش
این روایت دلالت دارد بر آنکه کلمه او در روایت سابق بمعنی واو است حتی تمنیت
ان اکون انا ذلک المیت راوی حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا
از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم تا آرزو کردم که کاشکی من می بودم
آن میت که آنحضرت این دعا در حق من میکرد رواه مسلم وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان
عائشة رضی الله عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه
روایت است از ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص نزد عائشه
رضی الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من
بر وی چون مسجد نزدیک بحجره وی رضی الله عنها بود و گفت عائشه در مسجد در آرید تا من
توانم بر وی نماز گذارد فانکر ذلک علیها پس انکار کرده شد آن سخن بر عائشه که گفت
نماز جنازه در مسجد بگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار ایشان والله لقد صلی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر اینه بتحقیق
گزارد آنحضرت بر دو پسر بیضا که نام ایشان بیضا است در مسجد سهیل و اخیه آن دو پسر که نام
سهیل و برادر وی که اسمش سهل است هر دو صحابی اند مشهور بنسبت مادر شده و
نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب است
زود فراموش کردم عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه مسلم بدانکه علما را اختلاف
است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد
باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت
و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت
بنا برآنست که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم
و بعضی گفته اند مکروه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد و این بنا برآن است که کراهت
از جهت تلوث مسجد است و اول موافق تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف
کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهرتر است و نزد شافعی جائز است
بی کراهت و مذهب مالک موافق ماست و از امام احمد نفی یا فتیم و ظاهر سنت که با
شافعیست و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و متمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث
ابی هریره که هر که نماز بگذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما حدیث عائشه رد است
واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را

یکباری کرده تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معتکف بود ازینجهت در مسجد گزارد و نیز روایتی آمده است
که جنازه خارج مسجد بود و در خصوصیت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی
مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب
وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص
نزد حجرهای ازواج مطهره و ایضا مبنی بران است و ظاهر میشود که این است مبنی آنچه
روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جایز است در
وی بی کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه در اول امر
قرار یافته بود و بعد ازان بر ترک و نسخ مستقر شد و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم
بنیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل
والله اعلم و در شرح درینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه سمرة بن جندب قال صلیت
وراء رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امرأة ماتت فی نفاسها قال گفت سمره بن جندب
نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت بر حملی فقام وسطها پس ایستاد
آنحضرت در وسطان روایت مشهوره بتحریک سین است و بسکون سین نیز روایت
است و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک
ساکن است بمعنی یکی است که جنبد از جای بجای نمیرود و ساکن متحرک است که گاه
جنبد و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است
وقوف امام نزد عجیزه امرأة و مذهب ما آن است که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد
یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است
باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی بطن و رانها و محتمل
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم محاذی صدر ایستاده باشد مایل بعجیزه و راوی گمان برده که مقابل
عجیزه ایستاده از جهت تقارب هر دو محل و شمنی گفته که روایت است از ابی حنیفه
و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجیزه چنانکه مذهب شافعی است متفق علیه و عن ابن
عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر بقبر دفن لیلا روایت است از ابن عباس که
آنحضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرده در وی در شب فقال متی دفن هذا
پس پرسید آنحضرت که کی دفن کرده شد این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دی شب
قال افلا اذنتمونی گفت آنحضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وی تا نماز میکردیم بر

جنازه وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظک پس
ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آنحضرت فصففنا خلفه پس صف بستیم ما پس
آنحضرت فصلی علیه پس نماز گزارد بر قبر بعد از آنکه مردم بر جنازه او گزارده بودند متفق علیه و عن
ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد روایت است از ابی هریره که زنی سیاه بود که جاروب
میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آنحضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف بتشدید میم مقمه بکسر میم
یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه او شاب شک راوی است که زنی بود یا جوانی بود که جاروب
میداد ففقدها و در بعضی نسخ او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را یعنی بغیر
حاضر یعنی ندید در خدمت خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فسأل عنها او عنه پس پرسید آنحضرت
مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد قال افلا کنتم
آذنتمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا قال فکانهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی
هریره است یعنی گفت ابوهریره که گویا که صحابه حقیر شمردند شان آن زن را یا شان آن جوان را
و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله
علیه و سلم فقال دلونی علی قبره پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و دلیل شوید بر قبر آن میت یا آن
شخص فدلوه پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گزارد بر قبر وی
ثم قال ان هذه القبور مملوءة ظلمة علی اهلها پس گفت که این قبرها پر کرده شده اند تاریکی بر اهل
خود که مردگانند و ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم و بدرستی که خدای تعالی روشن میکرداند
آن قبرها را بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیه و لفظه لمسلم بدانکه اختلاف است
در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما برانند که مشروع است خواه گزارده باشد پیش ازان یا نه
و ابراهیم نخعی و ابو حنیفه و مالک برانند که پیش ازین گزارده اند درست است و در روایتی
از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار
نگزارد و اما آنها که نگزارده اند اگر گزارند رواست و نیز نزد امام ابو حنیفه که درست است بر تقدیری
که رنجیده نشده است میت در قبر و تقدیر کرده اند بعضی به سه روز و در سوال آنحضرت که قبر بود
متی دفن اشارتی باین معنی میتوان یافت و امام ابو حنیفه و ابو یوسف میگویند که آنچه
وارد شده است در احادیث بروجه صلوة نیست بلکه بروجه دعا و استغفار است و ظاهر
ذکر کرده شده است در بعضی این روایات تکبیرات و این روایات که ذکر کرده شده است در
تکبیرات صحیح نیست و چنانکه روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر شهدای احد

بعد از هشت سال وان بطریق تودیع بود نماز با ان از خصایص آنحضرت بود صلی الله
علیه وسلم تا آنکه بعضی از علما بران رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصایص حضرت نبوت است
صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم می گردد وعن
کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقدید او بعسفان روایت
از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه از عبد الله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را
بقدید بضم قاف وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعی است یا مراد بعسفان بضم عین وسکون
سین مهمله وبفا نیز نام موضعی قریب تر از مکه نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من الناس
پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن انچه فراهم آمده اند برای نماز وی از مردم قال فخرجت
فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس برون امدم من پس ناگاه مردمان بتحقیق جمع شده اند
از جهت پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع امده اند
فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی تو که ایشان چهل اند قال گفت کریب
و ظاهران بود که گوید فقلت نعم اری چهل کس باشند قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون
ارید جنازه این پسر را فانی سمعت رسول الله گفت ابن عباس بدرستی که من شنیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی
مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد و درین اشارتست که مجرد ایستادن مسلمانان
بر جنازه و دعای ایشان موثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که موجود
لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیگردانند بخدا چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت
ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه مسلم وعن عایشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما
من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بروی گروهی
از مسلمانان که برسند عدد صد او در حدیث سابق اربعون فرموده گویا چهل اقل عددی است
که امید شفاعت کنند و دعا کنند او را بمغفرت الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة کرده
شوند در حق وی رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت
انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند بروی بنیکی را فقال النبی پس گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس
گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بروی بدی را فقال وجبت پس گفت آنحضرت واجب
شد فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه ما وجبت چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا
فوجبت له الجنة پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردند او را به بدی فوجبت له النار پس واجب

شد مر او را انتم شهداء الله فی الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید
به بهشت بهشتی است وهر که گواهی دهید بدوزخ دوزخی است متفق علیه وفی روایة
المؤمنون شهداء الله فی الارض مسلمانان گواهان خدا اند در زمین باید دانست که مراد
ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که از علامات بودن
مرده است از اهل جنت والا اگر بعضی از فساق ومجاز بغرضی از اغراض یکی را از اهل فسق
را بستایند یا صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم که حکم
بوجوب جنت ونار کرد نسبت باطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة هر مسلمانی که
گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی ومسلمانی در آرد او را خدای تعالی بهشت را فقلنا وثلاثة گفتیم
ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلاثة گفت آنحضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر در
آرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان
فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم لم نسأله عن الواحد پس نپرسیدیم ما آنحضرت را از یک
کس وشاید که اگر از یک کس هم می پرسیدیم میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر
بشارتست از آنحضرت بکمال وسعت رحمت حق ورجا وفضل وکرامت وی تعالی بر
بندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت وما نا که در وقتی که ایشان التماس نمودند و کردند
آنحضرت توجه والتماس حق کرد وحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است ولسوف
یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عایشة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات دشنام مگوئید و بد مگوئید مردگان را
فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان را بتحقیق رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستادند یعنی
یافتند جزای عملی که کردند اگر خیرات بیدی یاد کردن نشاید که بخشند واگر شرات نشاید که بخشند ذکر
کردن نما از او قوع در ما لا یعنی است رواه البخاری وعن جابر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله
عنه که آنحضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوه احد در یکجا بعضی گفته اند که
مراد ثوب واحد قبر واحد است زیرا که جائز نیست و برهنه کردن انها چنانکه ملاقی گردد بشره
هر دو وحنطه گفته جایز است بحکم ضرورة جمع کردن در یک جامه چنانکه در یک قبر ثم یقول
بعد از ان می گفت وی پرسید آنحضرت ایهما اکثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر است

ازوی گرفتن مر قرآن را وباید داشتن مر از فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده
میشد مر آنحضرت را بسوی یکی از آن دو که فلان بیشتر است اخذ وی مر قرآن را پیش میکرد اورا در لحد
یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او اقرا وقال انا شهید علی هولاء یوم
القیمة وفرمود من گواهم بر اینها روز قیامت که در راه خدا کشته شده اند وامر بدفنهم بدمائهم وامر
کرد آنحضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم ونماز نگزارد بر ایشان ولم
یغسلوا وغسل داده نشدند رواه البخاری واز این حدیث معلوم میشود که شهید را غسل
نیست وبروی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است ودر ترک صلوة اختلاف
است وعند ما بر شهید نماز میگزارند ونزد امام مالک وشافعی نماز بر شهید نیست واز امام احمد دو
قولست ومشهور ومختار در مذهب وی عدم صلوة است وبقولی مخیر است در گزاردن
ونا گزاردن از جهت تعارض ادله ودر مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است بیان شافعیه
که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب واز کلام امام
احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب ومتمسک ایشان همین باب این حدیث است
که در کتاب مذکور است ودلیل امام ابو حنیفه حدیثی دیگر است که در باب صلوة بر شهید
آمده است خصوصا در قضیه احد ومیگویند که آن احادیث مثبت است وحدیث جابر
نافی ومثبت مقدم است بر نافی ومیگویند که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر وخال وی
کشته شده بودند بمدینه آمده بود تا تدبیری کند وایشانرا بمدینه برد وغیر وی که اینها با رسول
الله بودند صلی الله علیه وسلم وفعل آنحضرت را مشاهده کرده اند اثبات آورده اند وهمی
گویند که حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کرده که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد وحال او را از آنچه
اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد زد وبگریست ومردی از انصار که حاضر بود جامه خود را
بروی انداخت ونماز گزارد وشیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس نماز گزارد بر شهدا نهاده میشد
ایشان در جانب حمزه ونماز گزارده میشد برایشان پس برداشته میشدند وبجای خود گذاشته
شد حمزه تا بگزارد نماز بر همه شهدا وگفت حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر ووی
صحیح الاسناد است وبالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید اصح تر وغالب تر است
والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بفرس معرور گفت جابر بن
سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آنحضرت اسبی بی زین فرکبه حین انصرف
من جنازة ابن الدحداح پس سوار شد آنحضرت آن اسب را هنگام برگشتن از جنازه ثابت
بن الدحداح که از صحابه است واما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد ودر فرمود ملائکه پیاده

بودند سوار شدن مناسب نیست وجابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن وی سوار شد وتحقیق
مشی حول وی وحال آنکه ما پیاده بر قدم گرد آنحضرت رواه مسلم الفصل الثانی عن المغیرة بن شعبة
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها
وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها کسی که سوار است برود پس جنازه وآنکه پیاده است
برود پس جنازه ومیرود وجانب راست وی جانب چپ وی نزدیک از وی والسقط
یصلی علیه وبچه ناتمام که از شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بروی سقوط افتادن بچه
ناتمام از شکم وسقط بکسر سین وبضم وفتح نیز آمده ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة ودعا کرده
شود در نماز برای مادر وپدر وی بآمرزش ورحمت ونماز سقط نزد ما ونزد شافعی بر
تقدیری است که آواز کند وظاهر گردد از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش
وآواز چنانکه در اعراب از حدیث جابر بیاید ونزد امام احمد بی استدلال وظهور علامت
حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات واز جهت حدیث
ابن عمر که در این معنی آمده است وگفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت
خروج زنده نه برآید نماز گزارده شود بروی زیرا که در مدت روح در وی دمیده میشود وتمامت
آنکه وی مرده برآمد ونماز جنازه بر مرده می باشد وایمه دیگر میگویند که در عرف مرده از آن میگویند که زنده
از شکم برآید بعد از آن بمیرد رواه ابو داود وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة لفظ حدیث
اینچنین واقع شده قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه
سوار برود پس جنازه وپیاده هر سو که خواهد پس یا پیش یا چپ یا راست وطفل نماز گزارده
شود بروی ودرین روایت بجای سقط طفل واقع شده وظاهر مراد همان سقط است
والا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن است وتواند که طفل محمول بر حقیقت باشد وذکر او
برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم ومغفور است نماز گزاردن بروی حاجت
نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد ودر مصابیح روایت کرده این حدیث را از مغیره
بن زیاد وگفته اند که این تحریف است ودریافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته
نمیشود مغیرة بن زیاد اصلا در صحابه بوده ودر تابعین واین حدیث مروی است از مغیرة بن
شعبة ودر سنن ابی داود وعن زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة بن شعبة واقع شده وگویا
بعضی نساخ در آن خبط کرده وبعد از وی اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث
کذا قال التوربشتی والله اعلم وعن الزهری عن سالم وهو ابن عبد الله بن عمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنهم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام

انجا که روایت است از زهری از سالم از پدرش که ابن عمر است گفت دیدم آنحضرت را و ابوبکر و عمر
را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه وقال الترمذی
واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا یعنی گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی
از زهری یا سالم که از تابعین اند امادر واقع این حدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی
است وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الجنازة متبوعة
جنازه پس روی کرده شده است که مردم در پس وی روند ولا تتبع و جنازه پس روی نمیکند
این تاکید است در رفتن پس جنازه باز تاکید دیگر میکند و میفرماید لیس معها من تقدمها نیست
همراه جنازه و نمی باید تواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را رواه الترمذی وابوداود و
ابن ماجه قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و
گفته که ابوماجد که راوی است نزدی مجهول است که کسی او را نمی شناسد و مجهول دو قسم
است مجهول العین و مجهول الحال در مقدمه معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است
که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع
الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنازة امام ابو حنیفه واوزاعی
بر آنند که مشی پس جنازه اجب است و ثوری وطایفه دیگر میگویند که پس و پیش هر دو
برابر است و مالک و شافعی واحمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که پیش رفتن افضل است
کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز
پس رفتن اظهر در اعتبار واتعاظ و تفکر واقرب است بمعاونت نزد احتیاج بدان و
روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزی گفت بودم در پس جنازه
وابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رضی الله عنه پس جنازه میرفت پس
گفتم من بعلی رضی الله عنه تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان
میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو فضل صلوة جماعت است بر
صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند
راه بر مردم انتهی و دلیل ایمه ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شد و نیز میگویند که
قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میرود
و آنها که پس و پیش هر دو برابر میدارند میگویند که دلایل متعارض اند پس هر دو جایز
باشد و حدیث مغیره بن شعبه نیز حکم بتسویه میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی
الله عنه نیز همین است و در کتب فقها از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت ملک

بنست

بنست برفتن پیش از جنازه وجب ورست وی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرات کسی که پیروی کند جنازه را و بردارد او را سه بار
فقد قضی ما علیه من حقها پس بتحقیق برداخت چیزی را که بر وی است از حق جنازه رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وقد روی فی شرح السنة ان النبی و بتحقیق روایت کرده شده
است در شرح السنه بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بین العمودین
العمودین برداشت جنازه سعد بن معاذ را رضی الله عنه میان دو عمود که عبارت اند از دو چوب
پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چوب را بر دوش خود
و چوب را که عریض است بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگر
از جانب چپ و درین جانب توسط ختیین ممکن نیست که موضع قدمین مری نمیکرد و
نظر براه نمی افتد پس هر کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو
کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد همچنین گفته است در حاوی
و شرح وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آن است که بر
میدارند جنازه را دو کس می نهند از سابق بر اصل عنق خود و تالی بر اعلای سینه زیرا که
جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این یک قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح
هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن باقی میت اگر معاون
کنند هر که خواهد و سنت نزد ما آن است که بردارند از چهار کس زیرا که روایت کرده شده است
از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را
امام محمد در آثار از ابی حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است از ابو داود
طیالسی وابن ابی شیبه و عبد الرزاق ابن شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن
الهمام در حمل بین العمودین آثار از صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده از او در حمل
جوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه و صحیحه و گفته که آن آثار وقایع احوال مخصوصه است
احتمال دارد که از جهت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده
در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا
مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة روایت است از ثوبان که مولی آنحضرت بود در سفر و
حضر در خدمت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت بجهت متابعت جنازه فرای
ناسا رکبانا پس دید آنحضرت یعنی مردم را سوار فقال الا تستحیون ان ملائکة الله علی اقدامهم
پس گفت آنحضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند و انتم علی ظهور الدواب

۴۲۸

ونماز رفتنهای جارپایها میروید ودر حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه دیده
یعنی که سواران دور تر از جنازه روند باکی نیست ودر روایات فقهیه نوشته اند که اگر
ضرورت باشد سواره رفتن جایز است بکراهت رواه الترمذی وقد روی عن ثوبان
موقوفا گفته است ترمذی وبتحقیق روایت کرده شده است این حدیث را از ثوبان
موقوف یعنی این قول ثوبان است وبحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده
ولیکن در معنی مرفوع است چه رفتن ملائکه پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر نتوان
داد وعن ابن عباس ان النبی روایت است از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم قرا علی الجنازة بفاتحة الکتاب ظاهر انست که مراد قرات فاتحه در نماز جنازه
باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت واحتمال دارد که بر جنازه بعد از
نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الان متعارفست والله اعلم رواه الترمذی
وابو داود وابن ماجه وترمذی گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست وابراهیم بن
عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث والحجة ثابت شده است قول ابن عباس
است که قرات فاتحه سنت است وگفته اند که این قول صریح نیست در رفع ودر فصل
اول گذشت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی
المیت فاخلصوا له الدعا چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را واخلاص
بی آمیغ کردن وی بریا وسمعه وآوردن طاعت خدا را رواه ابو داود وابن ماجه وعنه
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی الجنازة قال وهم از ابو هریره است
که گفت بود آنحضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحینا ومیتنا و
شاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام
ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان خداوندا کسی که زنده داری او را از ما پس زنده دار
او را با سلام وکسی که بمیرانی او را پس بمیران او را با یمان در حیات اسلام ذکر کرده ودر
ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهرست وآن در حالت حیاتست ودر حالت
ممات بجز تصدیق قلبی همراه نیست اللهم لا تحرمنا اجره خداوندا محروم مگردان ما را اجر او
یعنی از [illegible] وی بما رسد وتحرمنا بفتح تا وضم آن هر دو رواست حرم واحرم
نومید کردن از چیزی ولا تفتنا بعده ودر فتنه میندازما را پس از وی رواه احمد و
ابو داود والترمذی وابن ماجه ورواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه وابو ابراهیم
الاشهلی انصاری را مسلم در کنی ذکر کرده وترمذی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم

پس نشناخت

پس نشناخت او را ابو حاتم گفت او وپدر وی هر دو مجهول اند وانتهت روایة عند قوله
تمام شده است روایت نسائی نزد قول او وانثانا واللهم من احییته منا الی آخره در
روایت وی نیست وفی روایة ابی داود فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی
در حیات ایمان ذکر کرده ودر ممات اسلام برعکس آنچه در روایت اولی ذکر کرده و
وجه مناسبت در اینجا معلوم شد وچون از اسلام وایمان در حقیقت مال یکی است
هر دو درست وفی آخره ودر حدیث ابی داود ولا تضلنا بعده وگمراه مگردان ما را
بعد وی وعن واثلة بکسر مثلثه بن الاسقع بفتح همزه وسکون سین مهمله وفتح قاف
قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین گفت نماز گزارد با ما
آنحضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته یقول پس شنیدم من آنحضرت را که میگفت
اللهم ان فلان بن فلان خداوندا فلان بن فلان نام او ونام پدر او را گرفت فی ذمتک
در عهد وامان وزینهار تست وحبل جوارک ودر عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی
رسن ومراد اینجا عهد وپیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را از ابتلای
گور وعذاب النار واز عذاب دوزخ وانت اهل الوفاء والحق وتو خداوند وفائی که در
عهد ووعده که بندگان خود کرده وفا میکنی بآن ووفا بر بردن دوستی وعهد و
سخن وتو خداوند حقی که هرچه میگوئی ومیکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا
بیامرز او را ومهربانی کن او را وبخشایش بروی انک انت الغفور الرحیم وبدرستی تو
بسیار آمرزنده وبسیار مهربانی رواه ابو داود وابن ماجه وعن ابن عمر رضی الله تعالی
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن موتاکم یاد کنید وگوئید
نیکیهای مردهای خود را وکفوا عن مساویهم وباز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان
واین مخصوص است بمسلمانان وصالحان نه آنها که آشکارا فسق کنند وظلم کنند رواه
ابو داود والترمذی وعن نافع ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند واز
تابعین است نافع که مولی ابن عمر است قال صلیت مع انس بن مالک علی جنازة
رجل فقام حیال راسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس
ایستاد انس مقابل سر آن مرد ثم جاءوا بجنازة امراة من قریش پس آوردند جنازه
زنی را از قریش فقالوا پس گفتند یا ابا حمزة کنیت انس است صل علیها نماز گزار
بر جنازه این زن فقام حیال وسط السریر پس ایستاد انس مقابل میانه سریر فقال له العلاء
بن زیاد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هکذا رایت رسول الله

صلی الله علیه وسلم قام علی الجنازة آیا همچنین دیده تو آنحضرت را که ایستاد بر جنازه مقابل که
میان او در جایی ایستادن تو از زن وسن الرجال حیال منکبیه وایستاد از مرد جایی ایستادن
تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و
مقابل وسط بر زن قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آنحضرت هم رواه
الترمذی وابن ماجه وفی روایة ابی داود نحوه مع زیادة و در روایت ابی داود و مانند این
است با زیادة وفیه و در حدیث ابی داود زیادت کرده شده است بعد از قول وی
فقام حیال وسط السریر این قول را که فقام عند عجیزة المرأة پس ایستاد انس نزد سرین
زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین وضم جیم آخر جزی و سخن درین در فصل
اول در حدیث سمرة بن جندب نیز گذشته است **الفصل الثالث** عن عبد الرحمن
بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مجمل
است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری
رضی الله تعالی عنهم وغیر ایشان گفت صد وبیست از صحابه رضی الله عنهم را دریافته
که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل او زاییده
باشند و لادت او در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود در سماع
او از عمر رضی الله عنه خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف
بضم حاء وقیس بن سعد قاعدین بالقادسیة بودند این دو صحابه نشسته بقادسیه
بقاف و تشدید یا که نام موضعی است بر پانزده میل از کوفه فمر علیهما بجنازة پس گذشته
شد بر ایشان بجنازه فقاما پس ایستادند بدیدن جنازه فقیل لهما انها من اهل الارض
گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین داران است ای من اهل الذمة یعنی مرده از
اهل ارض یعنی اهل ذمه است ایشان را اهل ارض بجهت سفالت و رذالت ایشان
گفته که مایل و راغب بزمین گشته یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشته اند ایشان را بر زمین
مزارع فقالا ان رسول الله پس گفتند آن دو صحابه که بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم مرت به جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل انها جنازة یهودی
پس گفته شد مر آنحضرت را که این جنازه یهودی است فقال پس گفت آنحضرت الیست
نفسا آیا نیست جان دار که بموت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه
عبادة بن الصامت قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا تبع جنازة
لم یقعد حتی یوضع فی اللحد بود آنحضرت که مرافقت در پی جنازه نمی نشست تا آنکه نهاده

شد در لحد فعرض له حبر من الیهود پس پیش آمد آنحضرت را دانشمندی از یهود فقال له
پس گفت آن حبر مر آنحضرت را انا هکذا نصنع بدرستی که ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده
می باشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی بعد از این نایستاد تا لحد کردن وقال خالفوهم و گفت
مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمده که نشینید الا آنحضرت دوست میداشت موافقت
اهل کتاب را در آنچه وحی کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت
حکم سابق رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر و
بکسر با ابن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر
بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی **وعن** علی رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آنحضرت که امر میکرد ما را بایستادن
در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس پس تر نشست بعد از آن وامر
کرد ما را به نشستن رواه احمد **وعن** محمد بن سیرین قال ان جنازة مرت بالحسن بن علی وابن عباس
رضی الله عنهما روایت است از محمد بن سیرین که از مشاهیر تابعین است گفت که جنازه گذشت
بامام حسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد
امام حسن و نایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس قد قام رسول الله پس گفت حسن
بطریق اعتراض که ابن عباس برنخاست آیا نیست بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لجنازة یهودی مر جنازه یهودی را با وجود آنکه جنازه یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت
ابن عباس آری می ایستاد پیشتر نشست یعنی نخست ایستاده بود که آنحضرت بر دیدن
جنازه برمیخاست بعد از آن نشسته میماند و برنمیخاست و حکم سابق منسوخ شد و این
نسخ در جنازه یهود باشد یا مطلق والله اعلم و ظاهر ثانی است رواه النسائی **وعن**
جعفر بن محمد عن ابیه رضی الله تعالی عنهما روایت است از امام جعفر الصادق از پدرش
امام محمد باقر ان الحسن بن علی رضی الله عنهما کان جالسا فمر علیه بجنازة که امام حسن بن
علی بود نشسته پس گذشته شد بروی بجنازه فقام الناس حتی جاوزت الجنازة
رضی الله عنهما پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازه از پیش ایشان فقال الحسن
انما مر بجنازة یهودی پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازه یهودی یعنی پس بر
نخیزید وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا و بود آنحضرت بر راه
جنازه نشسته و کره ان تعلو راس جنازة یهودی فقام و ناخوش داشت که بلند شود سر

مبارک آنحضرت را جنازهٔ یهودی پس ایستاد آنحضرت مرین جنازه یعنی جنازهٔ یهودی
و ایستادن بجهت آن بود که نخواست که سر شریف او را جنازهٔ یهودی بلند گردد و این
بعد از علم امام حسن رضی الله عنه بود بعدم قیام بر جنازه و نسخ حکم بقیام با ذکر توجیهی برای
قیام که از آنحضرت صادر شد و این حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است امام
حسن را رضی الله عنهم اجمعین رواه النسائی وعن ابی موسی ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال اذا مرت بکم جنازة یهودی او نصرانی او مسلم فقوموا لها گفت آنحضرت
چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعضی مرت بکم جون بگذرد
بشما و این انسب است بقول وی فقوموا لها پس بایستید برای جنازه فلستم لها تقومون
پس نیستید شما که می ایستید بحقیقت برای جنازه انما تقومون لمن معها من الملائکة
می ایستید شما مگر برای کسی که همراه جنازه اند از فرشتگان رحمت اگر جنازهٔ مسلمان است
یا فرشتگان عذاب اگر جنازهٔ کافر است پس اسباب قیام مختلف آمده گاهی بجهت
فزع و عبرت و بجنازه باید برخاست و گاهی بجهت کراهت ملائکه که با وی اند گاهی بسبب
کراهت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم و گاهی اعتبار نکرد هیچ یکی را
بجهت اختلاف مقامات و حالات و اکثر ثابت کرد که آخر امر عدم قیام بود هر چه
سابق بود منسوخ باشد والله اعلم رواه احمد وعن مالک بن هبیرة بضم ها و فتح
با و سکون یا صحابی است و امیر معاویه بود در لشکرهای وی در زمان مروان از عالم
رفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می
گفت ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلثة صفوف من المسلمین نیست هیچ مسلمان
که بمیرد پس نماز گزارند بر وی سه صف از مسلمانان الا اوجب مگر که واجب گردانند
یعنی خدا تعالی یا این فعل برای وی بهشت را و مغفرت را فکان مالک اذا استقل اهل
الجنازة پس بود مالک بن هبیره وقتی که کم مید[ید] اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند
جزأهم ثلثة صفوف بخش میکرد و قسمت میکرد ایشان را وی ساخت سه صف لهذا
الحدیث از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابو داود و فی روایة الترمذی قال گفت
راوی کان مالک بن هبیرة اذا صلی علی جنازة فیقال الناس علیها بود مالک بن هبیره
چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم می پنداشت مردم را بر جنازه جزأهم ثلثة اجزاء می ساخت
مردم را سه پاره یعنی سه صف ثم قال پس میگفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم من صلی علیه ثلثة صفوف اوجب کسی که نماز گزارد بر وی سه صف واجب

میکرداند

میکرداند بهشت را و روی ابن ماجه نحوه وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الصلوة
علی الجنازة روایت میکند ابی هریره از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت بر جنازه که میخواند
این دعا را اللهم انت ربها خداوندا توئی پروردگار او وانت خلقتها و تو پیدا کردی او را و
انت هدیتها الی الاسلام و تو راه نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها و تو
قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن بچنگ وانت اعلم بسرها وعلانیتها و تو داناتری
بنهان وی و آشکار وی راجئنا شفعاء فاغفر له آمده ایم ما خواهش کنان برای آمرزیدن گناه
وی پس بیامرز او را رواه ابو داود وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة
علی صبی لم یعمل خطیئة قط گفت نماز گزاردم در پس ابو هریره بر کودکی که نکرده بود گناهی را هرگز
چون صبی بود و غیر مکلف ضمنه یقول پس شنیدم ابو هریره را که میگفت در دعا اللهم اعذه
من عذاب القبر خداوندا پناه ده مر او را از عذاب گور از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودک
کافر را در گور سوال است و عذابی و علما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر
مکلف را مخالف قاعدهٔ شرع است و توجیهات این در باب الایمان بالقدر گذشت
فتذکر رواه مالک وعن البخاری تعلیقا روایت است از بخاری بطریق تعلیق و در ترجمه
بابی گفته است قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب میخواند حسن بصری بر طفل در
نماز جنازه سورهٔ فاتحه را و یقول و میگفت اللهم اجعله لنا خداوندا بگردان او را برای ما
سلفا و فرطا و ذخرا و اجرا سلف تحریک آنکه پیش گذشته در موت و فرط بتحریک
آنکه پیش رود تا اسباب را بجهت دلو و رسن و پاک کردن جاه و جز آن راست کند و ذخر
بضم ذال و سکون خا معجمتین مالی که ذخیره کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر
مزد وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطفل لا یصلی علیه طفل یعنی سقط نماز
جنازه گزارده نشود بر وی و لا یرث و وارث نشود از غیر و لا یورث و وارث کرده
نشود دیگری از وی حتی یستهل تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود آثار
نشان زندگی چنانکه گذشت رواه الترمذی و ابن ماجة الا انه لم یذکر و لا یورث لیکن
ترمذی ذکر نکرده است لفظ و لا یورث را وعن ابی مسعود الانصاری صحابی مشهور
است و بعضی او را از اهل بدر شمرده اند و تحقیق آنست که نسبت او بدر بجهت
سکونت اوست در آنجا نه بجهت حضور غزوه ان الله اعلم قال نهی رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم ان یقوم الامام فوق شئ والناس خلفه یعنی اسفل منه روایت
است از ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که گفت نهی کرد آنحضرت از آنکه بایستد

۴۲۱

امام یعنی تنها بالای جنازه او بایستند مردم پس او یعنی بالای ترا ز وی این حکم در همه نمازها ست
خصوصیت نماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص میت اما محمل بروی کرده درین
باب آورده اند گویا که ورود حدیث دروی بود شاید که مردم را عادت بران بود که
در نماز جنازه ایچنین میکردند پس نهی کرده شد ازان والله اعلم رواه الدار قطنی
فی المجتبی فی کتاب الجنائز **باب دفن المیت** دفن بمعنی تراست غالب آمده در ستر
میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص
بمدفن انسان است و مقبره موضع قبور بفتح المیم و مثلث الباء و بکسر میم با فتح با
نیز آمده مقبره و تخت کسی که دفن کرده شد در زمین نا قابل است از جهت نمودن وی
اول کسی که مرد و قبر دو نوع است لحد و شق و هر دو مشروع است ولیکن لحد
افضل است و دفن نیست چنانچه بیان آن در شرح احادیث بیاید **الفصل الاول** عن
عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی
المرض الذی هلک فیه روایت از عامر بن سعد بن ابی وقاص از مشاهیر تابعین که پدر وی
سعد بن ابی وقاص گفت در بیماری که مرد دران بیماری الحد والی لحد ابسا زید برای من
من لحد ساختنی و لحد بفتح اللام و ضم نیز زاده میشود و سکون حا و بکسر همزه در لغت بمعنی
میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحد وا بکسر همزه و فتح حا و همزه
و کسر حا هر دو روایت است وانصبوا علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من خشتهای
خام ایستاده کردنی کما صنع برسول الله چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف واحد وی لبنه بروزن کلمه و لبن بکسر نیز
آمده رواه مسلم **وعن** ابن عباس قال جعل فی قبر رسول الله کردانیده شد و نهاده شد در قبر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفة حمراء قطیفه سرخ و قطیفه کسایی که او را ریشه و
ریزها شد و ازار حمیله نیز گویند و محمل هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف
آن میگویند که شقران بضم شین و سکون قاف که مولی آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای
ایشان انرا انداخت تا کسی بعد آنحضرت نپوشد و علما جاروب زنم مرده انداختن را مکروه
میدارند زیرا که تضییع و اسراف است و بعضی میگویند که آن از خواص نبوت است زیرا که
وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم **وعن** سفیان التمار بفتح فوقانیه
و تشدید میم یکی از علماست که زمان صحابه را دریافته اما روایت آثار روایت از ایشان
ندارد از اتباع تابعین است روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنما مسنم یعنی

بر شکل کوهان شتر رواه البخاری و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد که گفت سفیان
تمار در آمدم در خانه که قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبرانی بکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم
قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم است و اخبار و آثار صحیح دروی آمده و افضل
آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است و در
قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای
آن مسنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در
حاوی که در مذهب ایشانست گفته که تسطیح اولی است از تسنیم و در شرح وی گفته
زیرا که آنحضرت مسطح کردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آرند که وی قبور
مسنم کرا مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه آورده که مسنم اند و هو
الصحیح والله اعلم **وعن** ابی الهیاج بفتح ها و تشدید تحتانیه در آخر جیم الاسدی از قبیله بنی
اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لی علی گفت گفت مرا امیر المومنین علی
رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی رسول الله آیا بر انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که بر انگیخته
و فرستاده مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار این است که نگذاری
هیچ صورت را مگر آنکه محو و نابدید کنی از اد در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا
الا سویته و نگذاری گور بلند را مگر آنکه بزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک
بزمین باشد انقدر که بید او نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رواه مسلم **وعن**
جابر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تجصص القبر نهی کرد آنحضرت
از گچ کردن گور و گفته اند که اگر کل کنند تا ویران نشود در ست است و آن یبنی علیه و نهی
کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعضی
گفته که مراد بنا خیمه زدن و مانند آنست که آن نیز مکروه و منهی عنه است و ان یقعد
علیه و نهی کرد از آنکه نشسته شود بر قبر که آن منافی عزت و اکرام مومن است و بعضی
گفته اند که مراد نشستن برای قضا حاجت است و از بعضی سلف جواب که
بر قبر منقول است والله اعلم رواه مسلم **وعن** ابی مرثد بفتح میم و سکون ...
الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تجلسوا علی القبور منشینید بر گورها ولا تصلوا الیها و نماز نگزارید بجانب آن
کلام درین تفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رواه مسلم **وعن**
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة ...

یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس سوزاند جمره جامهای او را فتخلص الی جلده پس برسد
ان جمره و اثر سوختن وی تا بپوست وی و خلوص بپوست رسیدن و تخلص بضم لام است
خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است مر او را از نشستن وی بر قبر رواه مسلم الفصل الثانی
عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد بودند در مدینه دو مرد که حفر قبر
میکردند یکی از آن دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحه انصاری بود و الاخر لا یلحد و دیگر
لحد نمیکرد بلکه شق میکرد در میانه قبر و آن ابو عبیدة بن الجراح بود هر دو صحابه مشهورند
و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع می بود ابو عبیده چون میکرد فقالوا
پس گفتند صحابه بعد از آن که اختلاف کردند که آنحضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اول
عمل عمله هر کدام یکی ازین دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد پس آمد آن
کس که لحد میکرد فلحد لرسول الله پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رواه فی شرح
السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللحد لنا والشق لغیرنا لحد
بسکون حا برای ماست و شق بفتح شین برای غیر ماست اگر مراد بما مسلمانان اند و
بغیرما یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد
از شق بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیرنا امم سالفه دارد نیز در وی اشعاری بافضلیت
هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نه و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده
اختیار نکردی و ظاهر آنست که آن بامر آنحضرت یا تقریر وی صلی الله علیه و سلم بوده و بعد
اتفاق بر آنکه هر که اول باید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس آنچه فرمود که اللحد
لنا از جمله اختیارات است یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق کذا قیل و
بعضی گفته اند که مراد بغیرنا غیر اهل مدینه اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد
بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث و این اخبار از کاین و واقع است که همچنین خواهد
شد پس از معجزات است رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و رواه احمد عن
جریر بن عبد الله وعن هشام بن عامر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یوم احد روایت
از هشام بن عامر که او و پدر او را صحبت است و حدیث او در کبیر بن روایت میکنند
از وی حسن بصری و غیر وی که آنحضرت گفت روز غزوه احد که جماعه از صحابه شهید شدند
احفروا و اوسعوا بکنید قبرها را و فراخ کنید و اعمقوا و مغاک کنید و ازینجا معلوم میشود
که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از ضیاع و مروی از امام محمد آن
است که مقدار اعماق تا سینه مرد میانه بالا است و هر چه زیاده بر آن کنند افضل است و اگر مقدار

فاست

ماجه وزاد فی آخره و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر
گویا که بر سرهای ما پرند کانند از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث از باب
ما یقال عند حضرة الموت تمام از براء بن عازب گذشته است با زیادتیهای دیگر که در آنجا
مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار و جلوس تا دفن
سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کسر عظم
المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در حالت حیات
ابن عبد البر گفته است که ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد
بدان حی و لازم آنست که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی رواه مالک
و ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن انس رضی الله عنه قال شهدنا بنت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تدفن و رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت را در حالتی
که دفن کرده میشد و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان رض بود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود
نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان پس دیدیم هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند فقال
پس گفت آنحضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که گناهی
نکرده است یا جماع نکرده است با زن امشب اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو
معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی و ارجح معنی ثانی است و گفته
اند که عثمان درین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آن
حضرت تعریض نموده کرد در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و
گفته اند که عذر عثمان در آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت
عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بیطاقت شده کرد و چون آنحضرت این سخن گفت
فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری من جماع نکرده ام امشب قال گفت آنحضرت
فانزل فی قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم
رضی الله عنها و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث باآنچه گفته اند که زوج و محارم
اولی اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آنحضرت را و عثمان را عذری بود در فرود
آمدن در قبر همچنین گفته است و نووی گفته که از حدیث این ماخوذ میشود که یکی اگر بعید العهد
از جماع بود وی اولی است فلیفهم رواه البخاری وعن عمرو بن العاص قال لابنه و هو
فی سیاق الموت روایتست از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را

وحال آنکه عمرو در غرق موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتی که
من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زن نوحه کننده و آتش عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه
میت میفرستادند تا برای بخور جزان در کار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس
چون دفن کنید مرا بریزید و بسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید
و شنوا بضم شین و تشدید نون و این دلالت باکرهیت احساس میکند و درد ناک میشود
بانکه درد ناک میشود بان زنده شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن آب و غیره آ گنده
کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور بایستید باشید
گرد گور من اندازه آنکه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر کشتنی و یقسم لحمها و بخش
کرده شود گوشت آن حتی استانس بکم تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس بی بزمانه و آرام
یافتن و اعلم ماذا اراجع به رسل ربی و بدانم که چه جواب باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای
پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند و می پرسند رواه مسلم وعن عبد الله
بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه میگفت
آنحضرت چون بمیرد یکی از شما پس در بند مکنید و نگاه ندارید او را در خانه و اسرعوا به الی قبره
و شتاب برید او را بسوی قبر وی ولیقرأ عند راسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد
سر وی یعنی بعد از دفن اول سورة بقره که از الم تا هم المفلحون است و عند رجلیه بخاتمة البقرة
و نزد پایهای وی خاتمه بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قراءة فاتحة الکتاب
و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده
اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست
و شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند
که گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم بر خلاف آن ظاهر
شد فدیدیم که میرسد و مکروه نیست قراءت قرآن بر قبر و هو الصحیح ذکر الشیخ ابن الهمام
رواه البیهقی فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب
الایمان قال والصحیح انه موقوف علیه و صحیح آنست که این حدیث موقوف است بر
عبد الله بن عمر و قول اوست وعن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیة از مشاهیر تابعین
است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال لما توفی عبد الرحمن بن ابی
بکر رضی الله عنهما بالحبشی و هو موضع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر
صدیق رضی الله عنهما که صحابی است در حبشی بضم حا و سکون موحده و شین معجمه و

با مشده

با مشده وان موضعی است در اسفل مکه قریب بوی و بعضی گفته‌اند بر یک برید فحمل الی مکة
پس برداشته شد و آورده شد بسوی مکه فدفن فیها پس دفن کرده شد بمکه در معلا فلما
قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر پس هرگاه که قدوم آورد عائشه بمکه برای
حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر زاینده عائشه بود مادر ایشان ام رومان
فقالت پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که تمیم بن نویره است در مرثیه برادر خود
مالک بن نویره در وقتی که کشته شد او را خالد بن الولید در خلافت ابی بکر صدیق بجهت قول او
عن النبی صاحبکم و کنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمه بجیم مفتوحه و کسر دال مهمله چنانکه
در نسخ مقروه تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عرف
داشت و جزیره عرب را تنها آن حکم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک و عقیل
که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و این ترا نعمان گشت و در قتل ایشان قصه
عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حا و سکون
قاف مدتی از زمان و بعضی هشتاد سال یا بیشتر و در صراح گفته حقب بالکسر سالها و
حقب بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانکه در قول حق تعالی او امضی حقبا
و قول تعالی لابثین فیها احقابا میگوید بودیم ما مانند دو ندیم جذیمه جدا نبودیم از یکدیگر
مدتهای مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما
تفرقنا کانی و مالکا پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک بطول اجتماع لم نبت لیلة
معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نگذرانیده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع
است این دو بیت را عائشه رضی الله عنها خواند ثم قالت پس گفت والله لو
حضرتک ما دفنت الا حیث مت بخدا سوگند اگر حاضر می‌بودم من دفن کرده نمی
شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت است و افضل
است ولو شهدتک ما زرتک و اگر حاضر شدمی من نزد در وقت فوت تو زیارت نمی
کردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست یا آنکه امهات المؤمنین حکم مقید است دارند
که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و خارج در وقتی که مهم ضروری و حاجت باشد مانند
حج و غیره که برایند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نساست از زیارت اگر چه ماول و منسوخ
میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است و لیکن چون لقای از من
فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قایم مقام لقا باشد و الا اولی ترک زیارت بود فافهم
رواه الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه و سلم سعد اکشید

آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه وی آورده در قبرش علی قبره ما و باشید بر قبر وی
آب را و خود متعهد گشت لیکن و با شنیدن شد بجهت تکریم وی و اظهار غایت کمال وی رواه ابن
ماجة وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من
قبل رأسه ثلثا روایت است از ابی هریره رض که آنحضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس
انداخت بروی خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم
بفتح حاء مهمله و سکون زای صحابی است و یازده ساله بود که ایمان آورد عام خندق و هفده ساله
بود که آنحضرت او را بعمل بنی نجران فرستاد قال رآنی النبی صلی الله علیه وآله وسلم متکئا علی
قبر گفت دید مرا آنحضرت تکیه زننده بر قبری فقال پس گفت آنحضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر
آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راوی است که صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه
گفت بجای صاحب هذا القبر یا بجای او ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف
را بوی والله اعلم رواه احمد باب البکاء علی المیت گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن
آواز لا باس به است و مکروه است نوحه و نوحه خواستن و بس کردن میت را بافراط شبه
بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه مذبه مکروه نیست
و مکروه است تجدید مصایب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش
از دفن و بعد از دفن و بعد از وی تا سه روز یعنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمود مصیبت
رسیده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه است نشستن بر در نزد بعضی مشایخ مکروه نیست
و نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بران مکروه است و بعضی تا هفت روز
گفته اند و از عطا خراسانی که از تابعین است منقول است که گفت چون آدم علیه
السلام مرد تمامه خلایق تا هفت روز بروی بگریستند و بسیاری از متاخران گفته اند
که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشیند بر در خانه خود و مردم جمع شوند
و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند بر گردند متفرق شوند و صاحب میت
باید بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول شوند و تعزیت زیاده بر
یکبار نباید کرد و بعضی مشایخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز
و بعضی گفته اند که باک نیست بنشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه
در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت و

شنیع

شنیع و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید
بعضی گفته اند که کفر است و بعضی گویند که کفر نیست ولیکن خطاء عظیم است و بعضی
فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او بکاست از جان تو زیاده باد هم کفر است
و اگر گوید عمر تو زیاده باد این خطا و جهل است ذکر هذا کله فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول

عن انس رضی الله عنه قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین گفت
انس در آمدیم ما همراه آنحضرت بر ابی سیف آهنگر وکان ظئرا لابراهیم و بود وی دایه یعنی شوهر دایه
ابراهیم رسول الله و مرضعه وی و نام وی براء بن اوس بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و
ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابراهیم
فقبله وشمه پس گرفت آنحضرت ابراهیم را بوسه داد او را و بوی کرد او را ثم دخلنا علیه بعد
ذلک باز در آمدیم ما بر وی بعد از آن یعنی همراه آنحضرت وابراهیم یجود بنفسه وحال آنکه ابراهیم
جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله
عنه دو ساله و بعضی گفته شانزده ماهه و هشت روز و در روایتی یکسال و ده ماه و شش
روزه بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عینا رسول الله پس در شدند
هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از ان ذرف بذال معجمه در
او فا رفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آنحضرت را ابن عوف انها رحمة ای پسر
عوف این اشکها از رحمت و رقت است بر مقتضی مشاهده حال وی که مبتلی است
بشدت با این ضعیف بنیه نه از جهت جزع و بیصبری و ناشکیبائی است چنانچه
تو خیال کرده ثم اتبعها باخری پس از پی در کرد اینها را اشکها را با اشکهای دیگر یا این کلمه
بکلمه دیگر فقال پس گفت ان العین تدمع والقلب یحزن بدرستی که چشم اشک میریزد
و دل اندوهگین میگردد ولا نقول الا ما یرضی ربنا و نمیگوئیم مگر آنچه خشنود است پروردگار
ما وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و بدرستی که ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگینیم
متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که چنانچه قال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق
که شامل تمامه لطایف و قوی ظاهره و باطنه است چنانکه لایق بحال بشر است که جامع
صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که مبداء
هر چیز را حق وی و ظاهر میشد از وی آثار تمام حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر
میشد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم طبیعت و اضطرار و
اگر نه چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل کمال

حواس وقوی است پس آنحضرت را در همه مرتبه تمام وکمال است و این یکی از وجوه وجود سکرات
موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم ومحققین صوفیه گفته اند که تمام لطایف از طبیعت
ونفس وقلب وروح وسر دارباب تمکین جدا جدا بی مزج وخلط میان این لطایف در عمل
وکار خود اند وآثار ونتایج هر یکی بران مترتب وصادر پس بذات حق تعالی وتقدس متصل
روح در محبت وی تعالی مستغرق وقلب بذکر وی مشغول ونفس بخدمت وی عامل
وطبیعت بحظوظ که سبب قوام بدن است آخذ و همه مطیع ومنقاد حق اند درانچه بدا
شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زید قال ارسلت ابنة النبی صلی الله علیه وسلم
الیه وگفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آنحضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود
را بسوی آنحضرت ان ابنا لی قبض که پسری است مرا که در حالت نزع است ونزدیک است
که قبض روح کرده شود فائتنا پس بیا مارا وپرسش حال ما کن وبفریاد ما رس و ببین که چه
حال داریم فارسل یقرئ السلام ویقول پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی وی در
حالتی که میخواناند سلام را ومیگوید آنحضرت ان لله ما اخذ وله ما اعطی بدرستی که مر خدا راست
چیزی که گرفت ومر او راست چیزی که داد وکل عنده باجل مسمی وهمه نزد او بمدت معین است
وحیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند وطالب ثواب
وی گردد فارسلت الیه تقسم علیه لیاتینها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آنحضرت
در حالتی که سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آنحضرت او را فقام ومعه پس برخاست آنحضرت
وحال آنکه با وی بود سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال
ومردان دیگر از صحابه فرفع الی رسول الله الصبی پس برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الصبی آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع وحال آنکه جان وی حرکت میکرد
ودلیل زید وقعقعه حکایت آواز سلاح وآواز دندان از جهت سخت واقع شدن در کل
وجنبانیدن چیزی خشک باواز کذا فی القاموس ودر صراح گفته واواز سلاح ورفتن در زمین
ففاضت عیناه پس اشک بسیار ریخت هر دو چشم آنحضرت فقال سعد پس گفت
سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو واشک ریختن که
تو با آن معجزه وکمال حال میکنی فقال پس گفت آنحضرت هذه رحمة جعلها الله فی قلوب
عباده این اثر مهربانی ونرمی است که گردانیده ونهاده است از اخدا تعالی در دلهای
بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء پس رحمت ومهربانی میکند الله تعالی از بندگان
خود مگر رحمت کنندگان ومهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما وقال

سعد بن عبادة شکوی له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادة بیماری که مر او را بود شخص نیست
تردد که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالتی که عیادت
میکند آنحضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما
دخل علیه پس هرگاه که درآمد آنحضرت بر سعد بن عبادة وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه
که پوشیده بود واحاطه کرده بود او را که آن است از شدت مرض واندوه ودرد است وغاشیه کار
سخت ودشوار که احاطه کند ودر گیرد مرد را از مرض وغیره واز بحث قیامت را غاشیه گفته اند
ودر صراح گفته غاشیه قیامت ودرد و بیماری شکم وبعضی گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث
جماعه است که احاطه کرده بودند او را وگرد وی نشسته فقال پس گفت آنحضرت بمشاهده
سختی حال بالطریق استفهام قد قضی تحقیق بر آمده شد وپرداخته شد کار حیات
وی بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در کریمه وقضی نحبه است یعنی تمام کرد
مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نه ذه است یا رسول الله وموت سعد بن عبادة بعد از
آنحضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس گریست پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فلما رای القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی
الله علیه وسلم بکوا گریستند ایشان نیز فقال پس گفت آنحضرت الا تسمعون ان الله لا
یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید یا نمی شنوید در احکام شرعی که خدا تعالی عذاب
نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب ونه باندوه ولکن یعذب بهذا ولیکن عذاب می
کند بفعل این واشار الی لسانه اشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود او یرحم یا رحم
میکند باین یعنی عذاب الهی ورحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد در
باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد واگر حمد خدا گفت وترجیع کرد مستوجب
رحمت وثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه وبدرستی که مرده عذاب کرده
میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه باید متفق علیه
وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب
الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخسار
را وپاره کند گریبانها را وبخواند خواندن جاهلیت را چنانکه نوحه ودعا بویل وثبور متفق علیه
وعن ابی بردة بضم با وسکون را پسر ابی موسی اشعری است از تابعین قال غمی علی ابی موسی
گفت بیهوش کرده شد ابو موسی که پدر او است غمی بفتح وقصر بیهوشی اغماء بیهوش
گردانیدن غمی علیه واغمی علیه بمعنی استعمال کرده میشود بلفظ مجهول فاقبلت امراته ام

عبد الله بفتح راء پس بشرح آمد زن وی که گفت او ام عبد الله بود در حالتی که آواز می
کند بیکا ورنه بفتح راء و تشدید نون آواز بگریه که در وی ترجیع است یعنی گردانیدن آواز
در حلق ثم افاق پس بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابو موسی مر زن را آیا نمیدانی تو
وکان یحدثها ان رسول الله و بود ابو موسی که تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را که بدرستی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال گفته است انا بری ممن حلق وصلق وخرق من بیزارم
از کسی که بستره موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند گریبان را متفق
علیه واللفظ لمسلم ابی مالک الاشعری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت
که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها وحسب
آنچه بشمارند از صفات و خصال شرف و مجد که در وی و در پدران اوست او والطعن فی
الانساب دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر آدمی بحسب خود
تمدح میکند بنسب خود و حاصل این هر دو خصلت تعظیم نفس خود و تحقیر مردم است و هر دو
مذموم است چه در اسلام چه در کفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستاره‌ها
یعنی توقع امطار از وقوع نجم در منازل خود چنانکه گویند وقتی که فلان کوکب در فلان
منزل باید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است و این منع و زجر است از تمسک
بقواعد نجوم و اعتقاد کردن باحکام آن والنیاحة چهارم نوحه کردن در ماتم وقال گفت
آنحضرت النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش
از مرگ خود یعنی از عالم توبه زود ایستاده کرده میشود روز قیامت یعنی در موقف
بار انگیخته میشود وعلیها سربال من قطران و حال آنکه بر آن زن پیراهنی است از قطران
بفتح قاف و کسر طاء و سکون نیز آمده روغنی است که دود سفید و کشیده میشود از درختی
که معروف است و بعد از آن پخته میشود و سوخته میشود در چراغ و طلا کرده میشود
بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق ودرع من جرب
و بر وی است پیراهن از جرب بفتح جیم و راء که نام مرضی مشهور است که آنرا گر گویند و درع
پیراهن زنان و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود بر تن وی گر و
خارش پس از آن طلا می کنند بقطران تا زیاده کرده الم و سوزش و بعضی در بیان مناسبت
عمل ناحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نایحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد جامه را ابتلا
گردانیده بجرب که صبر نمی توانند کرد بر آن بخاریدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز

خود و وطای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد دلهای ایشان را پس عقاب کرده
شد بآنچه مناسب آن باشد والله اعلم رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال مر النبی
صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آنحضرت بزنی که گریه
میکرد نزد گوری فقال پس گفت آنحضرت بآن زن اتقی الله واصبری بپرهیز کن ای زن از
نافرموده خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن با آنحضرت الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من ولم تعرفه و نشناخت
آن زن آنحضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود صلی
الله علیه وآله وسلم فاتت باب النبی پس آمد آن زن بدر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فلم
تجد عنده بوابین پس نیافت آن زن نزد آنحضرت دربانان را چنانکه بر در ملوک و امرا می
باشند و مانعی نیافت از در آمدن گویا در نفس خود خوفی و هیبتی یافته بود و گمان برده بود که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال در آمدن بر وی
نخواهد بود تا در آید و اعتذار نماید فقالت لم اعرفک پس گفت آن زن و عذرخواهی نمود
که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمینمودم فقال پس
گفت آنحضرت انما الصبر عند الصدمة الاولی صبر و محمود نیست مگر نزد کوفت نخستین
که اول زمان مصیبت رسیده و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت
صبر میکنند و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه مصیبت که سخت است بر
دل که وی نیز سخت است در تحمل شداید و بلایا پس میزند بروی و می شکند از آ
و صدم بمعنی رسیدن امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این معنی اظهر است ولکن معنی
اول ابلغ است متفق علیه واللفظ لمسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار نمیرد مسلمانی را سه کس
از فرزندان پس در آید آتش دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال گردانیدن و کفارت
سوگند که حق سبحانه در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که وان منکم
الا واردها هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه در آید دوزخ را اگرچه در آن باشند مثل برق جهنده و باد
رونده و عرب میگوید کردم این کار بحلت تحلة القسم یعنی بمقدار کردم که بوی از
عهده سوگند برآیم و در روی از فعل که بیاید در آن لطف کنند کفایت دارد پس
هر کس را فرزند از وی میرد در دوزخ نمی در آید مگر همان قدر که سوگند راست گردد متفق
علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لنسوة من الانصار وهم از

ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت مر جماعه زنان را از قبیلهٔ انصار لا یموت لاحدیکن ثلثة من
الولد فتحتسبه بمیرد مر یکی را از شما را سه کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة
مگر آنکه در آید بهشت را فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا
دو کس هم بمیرند یا رسول الله یعنی بغیر از سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص به سه کس مدار قال
گفت آنحضرت او اثنان یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود
آمده باشد بتوجه آنحضرت بدرگاه صمدیت حق یا آنحضرت دعا کرده باشد و بموقف اجابت رسیده
رواه مسلم وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را اینچنین آمده که ثلثة لم یبلغوا الحنث
بمیرند سه کس که نرسیده اند بحد گناه را یعنی بالغ نشده اند که فعل ایشان گناه باشد و بران بزه مرتب
گردد و صغیر بمیرند زیرا که زنان با اطفال مهر و شفقت زاید دارند و الم خاص از مفارقت وجه
صغار بیشتر می باشد زیرا که اطفال تابع و ملحق و ملصق اند بخلاف کبار وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم هم از ابو هریره روایت است که گفت گفت آنحضرت در حدیث قدسی
یقول الله تعالی ما لعبدی المؤمن عندی جزاء میگوید خدای عز و جل نیست مر بنده مسلمان را نزد من پاداش
اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که شایسته تکلف
او را دوست میدارد چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه
پس صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت رواه البخاری الفصل الثانی
عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال لعن رسول الله لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم النائحة زن نوحه کننده را والمستمعة و گوش دارنده نوحه و شنونده از او بوجه رضا
و لفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جماعه نائحه و نفس نائحه
است تا مرد را از این شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است رواه ابو داود وعن سعد ابن
ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله وشکر کار
شگرف است مر مسلمان را که چون برسد او را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش
میکند خدا را و سپاس میگوید او را وان اصابته مصیبة حمد الله وصبر و اگر برسد او را سختی
و اندوه ثنا میگوید و شکیبائی میورزد بشهود صفات جمال و جلال و لطف و قهر زیرا که
مقصود وی سبحانه از ارادهٔ نوازل و حوادث بر بنده تعرف است و چون معرفت حاصل
شد حمد لازم است فالمؤمن یوجر فی کل امره پس مسلمان مزد داده میشود در همه کار و در
همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امرأته تا آنکه
در لقمه که بر میدارد و می نهد آن را در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت ادای نفقه واجبه

اگرچه

اگرچه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است ولیکن در حقیقت ادای حق است و لهذا
فرموده اند که و حتی علیک عملک حقا قول مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم است المقصود
موافقة الحق لا مخالفة النفس و درین اشارت بتاکید و تایید ثبوت اجر است در جمیع احوال
چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار تضمن وی نیت را چه مباحات اگرچه
در ظاهر از قبیل شهوات باشد لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند
و عادات و عبادات میگردد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن انس رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمانی مگر
آنکه او را دو در است باب یصعد منه عمله دری است که بالا میرود از راه آن عمل او در محل کتابت
او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه رزقه و دری است که فرود می آید از آن
در رزق و روزی وی بمستقر ارزاق از زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون بمیرد مسلمان
می گریند آن هر دو در بروی حقیقتا یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت و حدیث
در معنی اول است والله اعلم اما بکاء باب صعود از جهت آنکه مشرف میشد بدان و گریه
در رزق بسبب آنکه رزق عون بود بر عمل صالح پس هر دو میگریند بجهت حرمان از این سعادت
و فقدان این نعمت فذلک قوله تعالی پس آن گریه در صعود و رزق بر مؤمن مراد است
بقول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده است فما بکت علیهم السماء والارض
پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافر است و در مقابل آن وجود بکاء
آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد اگر گفته شود که در صعود و در رزق هر دو در آسمانند
پس گریه زمین از جهت دار کجاست جوابش آنکه رزق آسمان بر زمین میرسد پس انعام
که محل وصول ارزاق است میگرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه الترمذی وعن
ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له فرطان من امتی ادخله
الله بهما الجنة کسیکه باشد او را دو فرط از امت من می درآرد او را خدا بسبب آن
دو فرط و جزا مصیبت و شفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده یا ب
حوض را برای اصلاح حوض و دلو ها و پیش رونده از قافله تا طیار سازد آب را او منزل را
و بچه مخفیا چند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسیکه بمیرد که گویا پیشتر برود و کار او را در
آن جهان در بهشت آماده میکرد اند فقالت پس گفت عایشه رضی الله عنها فمن کان له
فرط من امتک پس کسی که باشد مر او را یک فرط از امت تو قال ومن کان له فرط گفت
آنحضرت و کسی که باشد او را یک فرط نیز میدر آرد او را در بهشت ما دو گفتیم زیرا که اول حکم بحتی

بود باز در خواست کردیم رحمت واسع ندیکی را بر حکم یا سوفقهای توفیق داده شده نجات و
حرص بر تعلم شرایع واحکام وسوال ازان نداشت بعایشه وتعریف ستمر او را باین
لقب جامع فضایل وکمالات وعایشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال
علمی در شرایع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود وچون آنحضرت او را برین صفت
مدح کرد وبرین فعل ترغیب نمود زیاده کرد در سوال با اظهار تحسر وتاسف بر فوت که
بوجود فرط است از وی رضی الله عنها فقالت پس گفت عایشه فمن لم یکن له فرط
من امتک پس کسی نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آنحضرت فانا
فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر بروم وکارسازی ایشان دران جهان بکنم
واین جزا وثواب ایشان را که مردن فرزند است بجهت درد ومصیبت است که
بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت
موت من زیراکه من محبوب ترم نزد ایشان از پدران ومادران وازهرچه تعلق دارند
بدان رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته چون
بمیرد فرزند بنده میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را او میرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی
قبض کردید روح فرزند بنده مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم
پس مهربانی میکند وی تعالی بر بنده خود فیقول پس میگوید وی تعالی نعم پس میگویند
آری کردیم فیقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بنده من در وقت
قبض روح فرزند وی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدک واسترجع حمد گفت ترا
واسترجاع گفت یعنی انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میگوید خدا تعالی
ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة بر آرید برای بنده من خانه در بهشت که چون درین جهان بدرد ومصیبت
ومحنت تمکین شده است دران جهان بنعیم بهشت وحور وغلمان آن شاد کرده وچون
مرد فرزندان او وخانه جمعیت وسرور وی ویران شده است خانه بهتر ازین در بهشت
بنا کنید انتهى طهور صفت جلال وجمال اوست تعالی وتقدس میزایند ومیمیرانند و
میگریانند ومی خندانند کهی بزند تا شود دردناک کهی میکند پس از دیده پاک
که بلطفم می نوازد که بنازم میکشد زنده میسازد مرا آن شوخ وبازم میکشد وسموه بیت
الحمد وگفته باید وی مجاز بفرشتگان که برای این بنده خانه بنا کنید ونام نهید خانه را
خانه حمد که این جزای حمد ورضا وتسلیم اوست که در مصیبت کرد رواه احمد والترمذی وعن

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا
فله مثل اجره کسی که تعزیت کند وصبر فرماید وتسلی دهد مصیبت زده را پس مر او راست
مانند اجر وی بر مصیبت وصبر بران رواه الترمذی وابن ماجه قال الترمذی هذا حدیث غریب
لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی گفت ترمذی این حدیث غریب است
نمی شناسیم از این طریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم الراوی گفت ترمذی این حدیث
غریب است نمی شناسیم از این طریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است
در کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ایمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا
الاسناد موقوفا گفت ترمذی وروایت کرده اند از بعضی محدثین از محمد بن سوقة بضم
سین وسکون واو وبقاف بهمین اسناد موقوف بر عبدالله بن مسعود وگفته اند
که محمد بن سوقه ثقه ومرضی است وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده وسکون
راء وزای اسلمی که از صحابه است وهمینه همراه آنحضرت در غزا بود قال قال رسول الله
گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة کسی که تعزیت کند
وصبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مر او را جامه در بهشت وثکلی بفتح مثلثه وسکون کاف
زنی که فرزندش مرده ودر قاموس گفته که ثکل بضم موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد
یا مرد را ثاکل وثکلان گویند وزن را ثکلی وثکلانه وثکلانة قلیل است ودر بعضی نسخ ثوب
مخطط وان معروفست رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب عن عبدالله بن جعفر
رضی الله عنهما قال لما نعی جعفر رضی الله عنه روایت است از عبدالله بن جعفر بن ابی
طالب گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر رضی الله عنه که در غزوه موته شهید شد ونعی
بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین وتشدید یا نیز روایت
بمعنی خبر موت رساننده واول ظاهر تراست قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم اصنعوا لال جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس
بتحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میدارد ایشان را از طعام یعنی که خبر موت او باشد
رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه ودرین حدیث دلیل است بران که مستحب است
خویشان وهمسایگان ودوستان را تهیه طعام مر اهل میت را وبعضی گفته اند که فرستادن
طعام برای اهل میت روز اول مستحب است از جهت شغل تجهیز وشغل میت ودر
روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیراکه این اعانت است بر اثم وعدوان
واختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را وابو القاسم که گفته که باک

الفصل الثالث

بنت کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی سطاب المومنین
المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه
فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیمة گفت مغیره شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
نوحه کرده شود بروی پس بدرستی آنکس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود
بروی روز قیامت ومراد بچیزی که نوحه کرده میشود بروی آن سخنی است که میگویند
از انا یحبر برای میت و گفته میشود بوی بطریق استهزا و سخریت چنانکه در حدیث نعمان
بن بشیر بیاید گویا که وی ظاهر میکرد و نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود
بآن پس محل زجر و توبیخ باشد متفق علیه وعن عمرة بفتح عین مهمله وسکون میم بنت
عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است عمره بنت
عبد الرحمن بن سعد بن زرارة صحابیه است و در کنار عائشه ام المومنین پرورده شده
روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها
ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه و حال آنکه ذکر کرده شدم
عائشه را که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده
تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدا تعالی مر ابی عبد الرحمن
را که کنیت ابن عمر است و این کلمه در جائی میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده
میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد بار دیگر عائشه میگوید اما انه لم یکذب آگاه باشید
بدرستی وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گویند و شأن وی اعلی و ارفع
است از آن ولکنه نسی ولیکن وی فراموش کرده است انجه از حضرت شنیده
اخطا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطاء ابن عمر میکند تقول
خود انما مر رسول الله این است و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم علی یهودیة تبکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود و گریستند بروی فقال انهم
لیبکون علیها پس گفت آنحضرت بدرستی ایشان میگریند بروی وانها لتعذب فی
قبرها و حال آنکه بتحقیق وی هر آینه عذاب کرده میشود در قبر خود پس آنحضرت در خصوص
یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وهم نگفت که وی
بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران
و ایشان میگریند و او را خبر نمیدارند و محروم میدانند و وی خوار و ملعون است این
جا ابن عمر فهمید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرموده که میت بسبب

گریه زندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید متفق علیه
وعن عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا از مشاهیر تابعین است قال گفت
توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکه مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه فجئنا لنشهدها
پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازه او را وحضرها و حاضر شد او را ابن عمر وابن عباس
فانی لجالس بینهما پس بدرستی من هر آینه نشسته ام میان ابن عمر و ابن عباس و در بعضی
نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است و در بعضی فقال
عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان پس گفت ابن عمر پسر عثمان را که نام عمرو است و هو
مواجهه و حال آنکه وی روبروی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمیداری یعنی زنان را از گریستن
فان رسول الله را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء
اهله علیه بدرستی که مرده هر آینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بروی فقال ابن
عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه
میگفت بعضی این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید در عبارت
کم و بیش واقع شده باشد یا عمر اینچنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد
گفت ثم حدث نیز حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة باز گشته بودم
با عمر در زمان خلافت وی از مکه بسوی مدینه و این در سالی است که عمر رضی الله عنه در مدینه
کشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما بیدا بروز بفتح موحده و سکون تحتانیه
نام موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة پس ناگاه عمر ملابس
وملاقی است بسواران در زیر سایه درختی که نام وی سمرة است بفتح سین و ضم میم
فقال اذهب فانظر من هولاء الرکب پس گفت عمر یعنی مرا برو پس ببین کیستند
این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه آن صهیب
رومی است رضی الله عنه و سواران دیگر نیز همراه او بودند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر
کردم عمر را که صهیب رضی الله عنهما فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را بطلب فرجعت
الی صهیب پس آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المومنین پس گفتم
کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المومنین را یعنی عمر را رضی الله عنه فلما اصیب
عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه جراحت رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب
در حالتی که میگریست یقول یعنی میگوید وا اخاه و اصاحباه وای برادر و ای یار
فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه

بیکشی بر سر وقد قال رسول الله و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ذکر کردن بعض برای آن خواهد بود که ممنوع گریه
میت که با ندبه و تفجع و جزع بود یا مراد نیست که بکا مطلقا تعذیب است اگر خواهد خدا تعالی
عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس رضی الله عنهما فلما مات عمر ذکرت ذلک لعایشه
پس گفت ابن عباس پس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم از او یعنی گفت وگوی عمر و صهیب را و
قول عمر را که ان المیت لیعذب الخ عایشه را فقالت رحم الله عمر پس گفت عایشه
رحمت کند خدا تعالی عمر را چنانکه ابن عمر گفته بود یغفر الله و اینجا ذکر مغفرت نکرد که
مبنی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است الا والله ذا این
چنین است بخدا سوگند ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است
بی شبهه و اختلاف در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب نجاست
نفوس را و کافر او عایشه میگوید که این در ماده کافر است و او در عذاب هست
گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب مقارن گریه هست پس عذاب بگریه نیست نه از گریه
و این مضمون را اگر بزبان علم ادا کنند واضح تر میگردد که کلمه ما نزد عمر برای سببیت است
و نزد عایشه برای ملابست است و اگر قضا مسلمانی را در قبر عذاب باشد عذاب
او مقارن گریه خواهد بود اما عایشه میگوید که ورود این حدیث در کافر است و این
است معنی قول عایشه که گفت ولکن ان الله تعالی یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه
ولکن بدرستی خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب به بکاء اهل وی بر وی
و این عبارت دلالت میکند که در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و
این بسبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعضی وصیت میکردند بگریه
و نوحه و نامشروعات دیگر بعد بیت که سبب عذاب را بجهت این است و بعضی همین
میگویند که عذاب بسبب گریه در آنجاست که میت وصیت کرده باشد بدان و راضی
شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از آن عایشه رضی الله عنها استدلال می
کند بر عدم سببیت گریه اهل بیت مر عذاب او را چنانکه میفرماید و قالت عایشه رضی الله
عنها حسبکم القرآن بس است شما را که قرآن میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و بر نمیدارد
هیچ نفس باربردارنده بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و
نوحه گناه اهل میت است برای چه نویسند وی چه گناه کرده است که او را بدان

عذاب

عذاب کنند قال ابن عباس عند ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت
قرآنی را که والله اضحک وابکی خدای خندانید و بگریانید و این تقریر است برای نفی مذهب
ابن عمر که میت عذاب کرده میشود ببکاء اهل وی بر وی زیرا که بکاء آدمی و ضحک وی و اندوه و
شادی وی از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میگرداند در وی از اینجا پس او را اثر در عذاب نباشد
اما این بر تقدیری خواهد بود که ضحک و بکای اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در آن
و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکه فما قال ابن عمر شیئا پس
نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزی را و ملزوم گشت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث
دلیل است برآنکه مجتهد را بر دلیل است و او را برسد که بدلیل خود تخطئه مجتهد دیگر کند
اگرچه بزرگ و عالی شان تر و عالم تر از وی باشد چنانچه عمر رفت بعایشه رضی الله عنها و چون
حق ظاهر گردد و قبول کند و ساکت گردد که موجب تنازع و جدال زیاده نگردد وعن عایشه
رضی الله عنها قالت لما جاء النبی صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة
گفت عایشه هرگاه که رسید آنحضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و
عبدالله بن رواحه رضی الله عنهم در غزوه موته چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور
و مسطور جلس نشست آنحضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته
میشد در آنحضرت غم و اندوه و انا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم از شکاف در
چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول خود یعنی شق الباب میخواهد عایشه بصائر باب
شکاف باب را که ظاهر است و آنحضرت دران وقت کسی نکاه نبود فاتاه رجل پس آمد آنحضرت
را مردی فقال گفت ان نساء جعفر بدرستی که زنان جعفر و ذکر بکاءهن و ذکر کرد آن مرد
گریه زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آنحضرت آن مرد را که باز دارد
زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه الثانیة پس آمد آن مرد
نزد آنحضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نماندند از گریه بگفته او
فقال انههن پس باز گفت بان مرد که برو و باز دار ایشان را از گریه فاتاه الثالثة پس
آمد آن مرد نزد آنحضرت سیوم بار فقال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند
ما را یا رسول الله فزعمت پس عایشه گمان برد و در بعضی نسخ زعمت بلفظ متکلم
تصحیح کرده اند پس این قول عایشه است که گفت پس دانستم نه قال
که آنحضرت گفت با آن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهانهای ایشان
خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکاء و زور او را دن بران عایشه میگوید فقلت

۴۴۱

پس کفتم با دل خود خطاب بان مرد ارغم الله انفک برخاک بمالد خدا یتعالی بینی ترا کنایت
است از خواری و اماتت لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو انچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم که باز داشتن زنان است از کریه ولم تترک رسول الله صلی الله علیه وسلم
من العناء و خلاص نکردی انحضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر بمنع مکرر که هر بار
امدی و کفتی که آنها باز نمی ایند تا بار دیگر امر کرد انحضرت و تعب کشید متفق علیه وعن
ام سلمة رضی الله عنها قالت لما مات ابو سلمة قلت کفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که
زوج اول وی بود پس از انحضرت صلی الله علیه وسلم کفتم من غریب و فی ارض غربة
غریبست ابو سلمه و در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه
امده و غریب بود و با هیچکس کفت و کوی نداشت لابکینه بکاء یتحدث عنه کریم او را
کریه که حکایت کرده شود از ان در مردم که انچنین کریه کرد که هیچکس نکرده است فقلت
قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که بتحقیق اماده شدم برای کردن بر ابو سلمه و خود را
بران اوردم اذا اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناکاه پس آمد زنی میخواست آن زن
که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در کریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش امد
ان زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس کفت انحضرت اتریدون ان تدخلی
الشیطان ایا میخواهی تو ای زن که در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون
آورده است او را خدا یتعالی از ان خانه دو بار یکبار بدر امدن در اسلام و بار دیگر بهجرت
یکبار بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بیرون
رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بقال باشد وکففت عن البکاء فلم ابک ام سلمه می
کوید چون انحضرت این کلمه فرمود باز امدم از کریه پس کریه نکردم بعد از ان رواه مسلم
وعن النعمان بن بشیر صحابی است در وقت رحلت انحضرت هشت ساله بود قال
اغمی علی عبد الله بن رواحة کفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبد الله بن رواحه در
وقتی که بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده اکرچه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه
شهید شده در غزوه موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت
که میکریست و میکفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین تعدد علیه
در حالتی که می شمارد بر وی اوصاف وی می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در
نوحه و تفجع فقال پس کفت عبد الله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق بعد از انکه بهوش
آمد ما قلت شیا الا قیل لی االکذلک نکفتی تو هیچ چیزی از ان اوصاف را مکر انکه کفته شد مرا

بطریق

بطریق سخریت و ابدا همچنان که تو کفتی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این
عبارت را که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نکریست عمره بروی و نوحه نکرد
این یک توجیهی است مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
کفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما
من میت یموت کفت ابو موسی شنیدم انحضرت را که میکفت نیست هیچ مرده که
می میرد فیقوم باکیهم پس می ایستد کریه کننده قوم فیقول پس میکوید ان کریه کننده وا
جبلاه واسیداه ونحو ذلک و مانند ان الفاظ دیکر که در ندبه و تفجع میکویند الا وکل الله به ملکین
مکر انکه میکمارد خدا یتعالی بروی دو فرشته را و می سپارد کار او را بایشان یلهزانه که می جنبانند
و دفع میکنند ان میت را و طعن میزنند بر سینه زدن از باب فتح یفتح ویقولان و میکویند بطریق
ابدا اهکذا کنت ایا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذابست رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن ابی هریرة قال مات میت من ال رسول الله مرد مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان در حالتی که کریه میکنند بران
میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن در حالی که باز میداشت این
زنان را و میراندشان را فقال رسول الله پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن بکذار ایشان را
یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده و القلب مصاب و دل مصیبت زده
و اندوهکین است والعهد قریب و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما ذکر کرده
به نوحه و تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران و عمر رضی الله عنه کریه
را مطلق مکروه میداشت و این زنان زور و غلبه کریه میکردند رواه احمد والنسائی
وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن ربیعة اموی بود فبکت النساء پس
کریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس در ایستاد عمر که میزد ایشان را بتازیانه خود فا
خره رسول الله پس افکند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست خود وقال
وکفت انحضرت مهلا یا عمر ثم قال بعد کفت انحضرت زنان را ایاکن و نعیق
الشیطان دور دارید خود را ای زنان از اواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در
اصل بانک کردن زاغ و شبان مر کوسفند را ثم قال بعد کفت انحضرت انه مهما کان
من العین و من القلب فمن الله بدرستی که شان انست که هر چه باشد از چشم که کریه
است و از دل که غم و اندوه است پس از خدا است عز و جل یعنی راضی است از ان که

ومن الرحمة واز مهربانی است وما كان من البدو من اللسان وجری که باشد از دست
وزبان فمن الشيطان پس از شيطان است وخوش میشود شيطان بدان که در
معصيت می افتد آدمی ازان رواه احمد وعن البخاری تعليقا قال لما مات الحسن بن
الحسن بن علی رضی الله عنهم بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون
مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند رضی الله عنه ومعنی تعلیق در مقدمه
معلوم شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه را بر قبر وی
یکسال که در ان یکسال بر سر گور وی نشست ودرد مصیبت واندوه وفراق
وی هر روز تازه میداشت ثم رفعت بعد ازیکسال چون درد فرونشست برداشت
خیمه را فسمعت صايحا يقول پس شنید او آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا
ما فقدوا دانا وآگاه باشید آیا یافتند چیزرا که گم کردند فاجابه آخر پس جواب داد این آواز
کننده را آواز کننده دیگر بل يئسوا فانقلبوا پس نومید شدند پس برگشتند وعن و
عوضت اجر امن فقید فلا الکس فقيدك لا يأتی واجرك ذاهب وعن عمران بن
حصين وابی برزة بتقدیم را بر زای قال روایتست ازین دو صحابه که گفت خرجنا
مع رسول الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در مشایعت
جنازه فرأى قوما قد طرحوا أرديتهم پس دید آنحضرت گروهی را از اهل بیت که تحقیق
انداخته اند رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنهای بی ردا واین رسم خاص
بود که چون پس جنازه می رفتند ردائی نپوشیدند اشارت به ریخته بال وبی سامانی
حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابفعل الجاهلية تأخذون
آیا کردار اهل جاهلیت عمل میکنید او بصنيع الجاهلية تشبهون یا بکار وپیشه جاهلیت مانند
می شوید یا مانند میکنید خود را او کلمه او برای شک راوی است یا برای تنویع وتشبهون
بفتح تا وتشدید موحده وبضم تا وکسر موحده نیز روایتست لقد هممت ان ادعو عليكم
بتحقیق قصد کردم که دعا بد کنم برشما دعوة ترجعون فی غير صوركم غير کم ابچنین دعائی
که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید وخنازیر وقرده
شوید یا برگردید بسوی خانهای خود حالا که در غیر صورت خود بید یعنی چون وضع لباس
خود را تغییر دادید حق تعالی صورتهای شمارا که لباس ارواح شماست نیز برگرداند قال
فاخذوا اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را وباز
برگشتند بآن فعل ورسم جاهلیت رواه ابن ماجه وعن ابن عمر قال نهی رسول الله

صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از آنکه پس روی کرده
شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است ولیکن ترک داده
میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود
ملاهی ومنکرات رواه احمد وابن ماجه وعن ابی هریرة ان رجلا قال له مات ابن لی فوجدت
علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مراورا مرد پسری که مرا بود پس اندوه گین
شدم بر مردن وی هل سمعت من خليلك آیا شنیده تو از دوست جانی خود یعنی محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوات الله علیه درودهای خدا وسلام وی بروی باد
شيئا يطيب بانفسنا عن موتانا چیزی که خوش سازد نفسهای ما را از جانب مردهای
ما که از جنس اولاد ند که ایشان بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلى الله علیه
وسلم قال گفت ابو هریره آری شنیده ام آنحضرت را که گفته است صغارهم دعاميص الجنة
خوردان مسلمانان که بمیرند دعامیص بهشت ودعامیص جمع دعموص است بضم دال و
آن کرمی است که غوطه میزند در آب وی برآید وفرو یعنی شخص که دخال است در امور
وپیش آینده است ملوک وامرا را لیزی آید یعنی این خردان میگردند در بهشت وهیچ
ابندهر جا که میخواهند ودخل میکنند در هر کاری که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا يلقى احدهم
اباه پیش می آید یکی ازین خردان پدر خود را فیأخذ بناحية ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره
جامه پدر را پس جدا نمیشود از وی حتى یدخله الجنة تا آنکه میبرد او را در بهشت وتخصیص
پدر بذکر یا از جهة آنست که وی اصل ومتبوع است ومادر تابع وفرع اوست یا از
جهة آنکه بسیار از مردان بیشتری آید که از زنان ودر بعضی احادیث مادر مذکور شده ودر بعضی
مادر وپدر هر دو وظاهر آنست اختلاف مقام ووجود تقریب کلام است والله اعلم
رواه مسلم واحمد واللفظ وعن ابی سعيد قال جاءت امرأة الى رسول الله امده
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ذهب الرجال
بحدیثك بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را امباب وگرفتند نصیبی تمام از مواعظ
ونصایح تو فاجعل لنا من نفسك یوما نأتيك فيه پس بگردان برای ما از ذات شریف
خود نصیبی در روزی که بیایم ما نزد او اوز تعلمنا مما علمك الله تا بیاموزانی ما را ازان چیزی که
آموزانیده است ترا خدا تعالی فقال پس گفت آنحضرت اجتمعن فی يوم کذا وکذا الرجم
اندای جماعه زنان در روز چنین وچنین في مكان كذا وكذا در جای چنین وچنین فاجتمعن
پس جمع شدند زنان فاتاهن رسول الله پس آمد نزد ایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلم

بين مما علمه الله پس تعليم كرد ايشان را از انچه تعليم كرده بود او را خدا تعالى ثم قال پس گفت
انحضرت ما منكن امراة تقدم بين يديها من ولدها ثلثة نيست از شما زنى كه پيش فرستد
پيش خود از فرزندان خود سه كس را الا كان لها حجابا من النار مگر انكه باشد اين پيش
فرستادن براى ان زن پرده و مانع از در آمدن در اتش دوزخ فقالت امراة منهن پس گفت
زنى از ان زنان يا رسول الله او اثنين يا دو فرزند فرستند فاعادتها مرتين پس باز گردانيد
و مكرر گفت ان زن اين كلمه را دو بار ثم قال پس گفت انحضرت واثنين واثنين واثنين
تكرير سه بار رواه البخارى وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
مسلمين يتوفى لهما ثلثة نيست هيچ دو مسلمان يعنى والدين كه بميرد براى ايشان سه كس
از فرزندان الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته مگر انكه در ارد ان دو مسلمان را خدا تعالى
در بهشت بفضل و فزونى مهربانى خود و در بعضى نسخ بفضل ورحمته اياهما ان هر دو را انكه تا
فقالوا پس گفتند يا رسول الله او اثنان يا دو كس بميرند قال او اثنان گفت انحضرت
يا دو كس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت انحضرت والذى نفسى بيده
سوگند ان خداى كه بقاى ذات من در دست قدرت اوست ان السقط ليجر
بسرره الى الجنة بدرستى كه بچه ناتمام افتاده از شكم چه جاى مولود تمام هر اينه ميكشد مادر
خود را بسرره خود بسوى بهشت اذا احتسبته چون صبر كند بروى و نگريد و نظر بر ثواب دارد
والسرر بفتحتين انچه بريده شود از ناف كودك اشارت است بعلاقه كه ميان او و مادر است
گويا مثل ريسمانى ميشود كه ميكشد بدان او را بهشت رواه احمد وروى ابن ماجة من قوله
و روايت كرده است اين حديث را ابن ماجه از قول وى والذى نفسى بيده تا اخر و
اول حديث را كه ما من مسلمين الخ ذكر كرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم يبلغوا الحنث كسى كه پيش فرستد سه كس را
از اولاد ذكر نرسيده اند حد بلوغ را كانوا له حصنا حصينا من النار باشند اين سه ولد براى
انكس پناه استوار از اتش دوزخ فقال ابو ذر پس گفت ابو ذر قدمت اثنين پيش فرستادم
من دو كس را قال گفت انحضرت واثنين اگر دو كس را هم پيش فرستى مى باشند پناه از
اتش قال ابى بن كعب ابو المنذر سيد القراء گفت ابى كه كنيت او ابو المنذر است
و در شان وى سيد القراء واقع شده است يعنى مهتر قرآن خوانندگان و انحضرت او را
سيد الانصار گفته و عمر بن الخطاب سيد المسلمين خوانده قدمت واحدا پيش فرستادم
من يكى را قال وواحدا گفت انحضرت يكى را هم اگر پيش فرستى توجيه اين سابقا گذشته

است

است كه يا بتوجه انحضرت همين ساعت وحى نازل شد يا انحضرت دعا كرد و قبول افتاد رواه
الترمذى و ابن ماجه وقال الترمذى هذا حديث غريب وعن قرة بضم قاف و تشديد را المزنى
بضم ميم و فتح زاى و نون از صحابه است ان رجلا كان ياتى النبى صلى الله عليه وسلم
ومعه ابن له مردى بود كه مى آمد نزد انحضرت و حال انكه با وى پسرى بود مر او را فقال
له النبى پس گفت مر ان مرد را پيغمبر صلى الله عليه وسلم اتحبه ايا دوست ميدارى تو اين پسر را
فقال پس گفت ان مرد يا رسول الله احبك الله كما احبه دوست دارد ترا خدا تعالى ان
چنانكه دوست ميدارم من او را يعنى سخت دوست ميدارم او را ففقده النبى گم كرد و نديد
ان پسر را پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ما فعل ابن فلان پس گفت انحضرت چه كرد پسر
فلان يعنى چه شد و كجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند يا رسول الله مات مردان پسر گويا
كه ان مرد هم در مجلس حاضر نبود بدليل خطاب كه با وى كرد و ليكن او را بسيار جهت تعزيت
و بشارت با وى خطاب كرد فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اما تحب
ان لا تاتى بابا من ابواب الجنة الا وجدته ينتظرك ايا دوست نميدارى تو كه نيايى تو هيچ
درى از درهاى بهشت را مگر انكه يابى تو او را كه انتظار ميبرد ترا و مى در ارد ترا در بهشت
فقال رجل پس گفت مردى يا رسول الله اله خاصة ام لكلنا امر او راست اين بشارت مخصوص يا همه
ما راست قال بل لكلكم گفت انحضرت بلكه مر همه شما راست رواه احمد وعن على رضى الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان السقط ليراغم ربه بدرستى كه بچه افكنده هر اينه حجت مى
كند و جدل ميكند پروردگار خود را و اصل مراغمت در خشم اوردن كسى را و مراد اينجا محاجه
و مجادله است اذا ادخل ابويه النار وقتى كه در ارد پروردگار تعالى پدر و مادر او را در اتش
فيقال ايها السقط المراغم ربه ادخل ابويك الجنة پس گفته ميشود اى سقط مراغمت كننده پروردگار
خود را در آر پدر و مادر خود را در بهشت فيجرهما بسرره پس ميكشد ان سقط پدر و مادر خود را
بسرره خود فيدخلهما الجنة پس در ارد ايشان را در بهشت رواه ابن ماجه وعن ابى امامة عن النبى
صلى الله عليه وسلم قال يقول الله گفت انحضرت ميگويد خداى تبارك و تعالى ابن ادم
ان صبرت واحتسبت عند الصدمة الاولى اى فرزند ادم اگر صبر كنى و اميد ثواب دارى
نزد اول كوفت مصيبت لم ارض لك ثوابا دون الجنة راضى نميشوم مر ترا از روى
ثواب بجز بهشت يعنى البته بهشت ميدهم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسين بن على رضى الله
عنهما عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة يصاب بمصيبة نيست هيچ
مردى مسلمان و زن مسلمان كه رسيده ميشود بمصيبت فيذكرها پس ياد ميكند ان مصيبت را

وان طال عهدها و اگرچه دراز بود زمان ان مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا پس نو پدید میکند
مر ان واقع را از مصیبت از روی استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله
تبارک و تعالی عند ذلک مگر که نو میکند خدا تعالی ثواب را از احداث استرجاع فاعطاه مثل
اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدا تعالی او را مانند اجر وی در روزی که رسیده شده است
ان مسلمان بان مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل
یکی از شما پس باید که استرجاع کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال فانه من المصائب
زیرا که گسستن ان از مصیبتهاست ام الدرداء قال سمعت ابا الدرداء یقول سمعت
ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک و تعالی قال گفت ام الدرداء که زوجه
ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آنحضرت را که میگفت خدای
تعالی بعیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله
ای عیسی بدرستی که من برانگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشانرا چیزی که دوست
میدارند از نعمت شکر میگویند خدا را و ان اصابهم ما یکرهون احتسبوا و صبروا و چون
برسد ایشانرا چیزی که ناخوش میدانند از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند ولا
حلم ولا عقل و حال انکه نیست ایشانرا آهستگی و بردباری و عقل و تدبر این تاکید مفهوم
احتسبوا و صبروا است زیرا که معنی احتساب ان است که باعث بر عمل اخلاص و طلب
رضا حق تعالی باشد نه حلم و عقل و درینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کنند کسیکه
او را حلم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا
لهم ولا حلم ولا عقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مر ایشانرا و حال
انکه نیست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی و علمی میدهم مر
ایشانرا از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن است که گفته شود که معنی لا حلم ولا عقل
انست که مدهوش شدند و رفت و عقل ایشان از جهت صدمه مصیبت و با وجود
ان صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح
مذکور است فلینظر ثمه والله اعلم رواهما روایت کرده هر دو حدیث را البیهقی فی شعب
الایمان باب زیارة القبور زیارة قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و
تذکر موت و پوسیدگی استخوان و فنای دنیاست و خیر آن از فواید و عمده در ان دعا اموات
و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که

بقیع

بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل ان و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور
در غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند از ان بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار
و تلاوت قران و اثبات کرده اند ان را مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها
رحمه الله علیهم و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا انکه بسیاری
را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام
شافعی گفته است رحمه الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا را و حجة الاسلام
امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از
وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ که تصرف میکنند در
قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر ازان یکی شیخ معروف کرخی دوم شیخ عبد
القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود نیست در انچه خود دیده و یافته است
و گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفته که روزی
شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی
میگویند که امداد حی قویتر است و من میگویم که امداد میت قویتر است پس شیخ گفت نعم
زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست نقل درین معنی ازین طایفه بیشتر ازان
است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی
و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بایات و احادیث که روح باقی
است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی
در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان
حاصل است و ان نیست مگر ارواح ایشانرا و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست
مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات
پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد
دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل
جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر ان
در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم
مساجد گفته است این بر تقدیری است که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که ان
حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی بقصد

تعظیم قبر و توجه بجانب قبر ملک بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت برکت
قرب و مجاورت مران روح پاک را جرحی نیست دران و در اضراب جزی باید متعلق باین
سخن و تمام کرده این مبحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در قضیه قتلی بدر والله اعلم و از
جمله اداب زیارت انست که روی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت باید و سلام دهد
و مسح کند قبر را بدست و بوسه ندهد از او منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری
است و قرات قران نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر شهید که
یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن
الفضل گفته که مکروه قرات بجهر است و اما مخافته فلا باس به است اگرچه ختم کند و از شیخ
محمد بن ابراهیم امده که بخواند سورة الملک بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهر و مخافته در ظاهر
روایت از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن سعد که مستحب
است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و بخشیدن ثواب از برای میت
و اصح انست که میرسد بمیت ثواب ان و در بعضی روایات امده که بخواند نشسته یازده
بار قل هو الله احد بعد از ان بنشیند و زیارت روز جمعه فاضل تر است از روزهای دیگر
خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما
و تشریفا که بیرون می ایند در اول روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایات امده
است که داده میشود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از انچه داده میشود در
روزهای دیگر تا انکه می شناسد زایر را بیشتر از روزهای دیگر و انچه مشهور شده است در بلاد
ما در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه و اثری که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد
و مکروه است پی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن
او از عالم تا هفت روز که تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد
شده است دران احادیث صحیحه خصوصا اب و بعضی از علما گفته اند که میرسد بمیت مکر
صدقه و دعا و در بعضی روایات امده است که روح میت می اید خانه خود را شب جمعه
پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه والله اعلم **الفصل الاول عن** بریده بضم با و
فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور
نهی کرده بودم من شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور فزوروها پس زیارت کنید
الان و ان حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف
انکه گویند و کنند انچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الان بتحقیق مقرر و ثابت شد

قواعد

قواعد اسلام و اختلاف کرده اند درین بعضی گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند
بر نهی که در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته رخصت شامل است رجال را
و نسا را همه و در حدیث امده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را
و انها که قایل اند باباحت میگویند که بود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم
و نهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای
قربانیها بالای سه روز فامسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید الان تا وقتی که پیدا شود مر شما را
یعنی تا انکه خوش اید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی
زیاده از سه روز احتیاج مردم فقیر بود و قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کرد
و نگاه نداشت بعد از ان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم احتیاج نماند رخصت کردند
که نگاه دارند تا وقت که خوش اید و نهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بودم
شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الان در همه
ظرفها چه مشک و چه غیر ان پس مراد باسقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز
در مشک ان بود که مشک سرد میدارد اب را پس گرم نمیشود و تیز و تند نمیگردد و نبیذ و در
ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بود مردم
قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذت خمر و هوای ان از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند
و بعد از انکه امر بتحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از ان لازم گشت احتمال ارتکاب
ان نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند و اگر تیز و تند شد و مسکر شد نخواهند خورد و الا
اجتناب خواهند نمود از ان چنانکه فرموده و لا تشربوا مسکرا و نوشیدن مستی ارنده را نیز در ابتدای
کار ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از ان و جایز داشته شد مگر در مشکها و در اخر تجویز
کرده شده در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران
ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ انست که خرما یا انگور را کوفته
در اب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد پس بنوشند و این حلال است و
اگر تیز شد گرده و سخت گردد و مسکر گردد حرام در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد
شد رواه مسلم **وعن** ابی هریرة رضی قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی و ابکی من
حوله زیارت کرد انحضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و گریانید کسی را که گرد انحضرت ایستاده
بودند یعنی چندان گریه کرد که در گریه دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه در امدند فقال استاذنت ربی
فی ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در انکه طلب امرزش کنم برا

مادر خود فلم یوذن لی پس اذن کرده نشدم را فاستاذنته فی ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار
خود را از انکه طلب امرزیدن کنم برای مادر خود فلم یوذن لی پس اذن کرده نشدم را فاستاذنته فی
ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در انکه زیارت کنم قبر مادر را فاذن لی پس
اذن داده شدم را فزوروا القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند
موت را رواه مسلم بدانکه انچه ذکر کرده شد درین حدیث وامثال وی طریقه متقدمین است
وبعضی ازایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه تعالی ما کان للنبی
والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی وقول وی سبحانه ولا تسئل عن اصحاب
الجحیم بر قراءة معلوم واما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمام ابا
وامهات انحضرت را صلی الله علیه وسلم تا ادم علیه السلام واین را از اثبات ان سه طریق
است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا انکه ایشان را دعوت نرسیده و در زمان فترت
بوده اند ومرده اند پس از زمان بعثت تا انکه زنده کرد ایشانرا خدا تعالی ایشانرا بدولت انحضرت
بدعای وی پس ایمان آوردند واحیاء والدین واگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن
تصحیح وتحسین کرده اند از تعدد طرق واین علم گویا مستور بود از متقدمین پس کشف
کرد ازا خدا تعالی بر متاخرین والله یختص من یشاء بما شاء من فضله وشیخ جلال الدین سیوطی
رحمة الله علیه رسایل تصنیف کرده واز دلایل اثبات نموده واز شبهه مخالفان جواب
کرده واگر ازا نقل کنیم سخن دراز گردد وهم درانجا باید نگریست والله اعلم وعن
بریده رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر بود
انحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات را السلام
علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین سلام بر شما ای اهل سراها از مومنین و
المسلمین وگفته اند که سلام اینجا بمعنی استسلام است بمعنی تسلیم ورضا ودیار جمع
دار است ودار نام جایی که ازا عرصه وفضایی باشد واستعمال او در منازل احیا اید ودر
اموات نیز اطلاق کرده اند وانا ان شاء الله بکم للاحقون وفی المصابیح انتم لنا سلف
ونحن لکم تبع وما اگر خواسته است خدای بر اینه بشما رسنده گانیم وپیوستگانیم و
استعمال ان شاء الله اینجا بجهت تبرک ورغبت است چنانکه بیمار را میگویند ان شاء الله
صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات برایمان یا باعتبار قرب وقت سه که
قضا بود که با هم رویم مرسد انوقت که ما هم رویم نسئل الله لنا ولکم العافیة میطلبم از خدای
برای خود وبرای شما عافیت وسلامت از عذاب دنیا واخرت رواه مسلم الفصل الثانی

وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة گذشت انحضرت بقبرها که
در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل شد انحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت
السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم بیامرزد مارا خدا تعالی وشما را انتم سلفنا ونحن خلفکم بالاثر
شما پیش گذشتگان مایند وما در پی شماییم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب الفصل
الثالث عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت عائشه بود انحضرت هر گاه که بود شب نوبت عائشه از انحضرت یخرج من اخر اللیل
الی البقیع بیرون آمد انحضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده وقاف نام مقبره مدینه است
فیقول پس میگفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان واتاکم
ما توعدون غدا مؤجلون آید شما را جزای که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت
داده شده اید شما وانا ان شاء الله بکم لاحقون وما اگر خواسته است خدا بشما رسیده گانیم اللهم اغفر لاهل
بقیع الغرقد خدایا بیامرز مر اهل بقیع غرقد را بقیع غرقد بغین معجمه وقاف نام نوع درختی است
که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیش بود رواه مسلم وعنها قالت کیف اقول
وهم از عائشه است که گفت پرسیدم از انحضرت چگونه گوییم وچه گوییم وچه خوانیم یا رسول الله تعنی
فی زیارة القبور میخواهد عائشه ازین پرسیدن که چگونه گوییم در زیارت قبور واین دلالت دارد بر جواز زیارت
زنان او را اگر در حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت انحضرت بگو السلام علی اهل الدیار
من المومنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین ورحمت کند خدا تعالی پیش
روندگان را از ما وپس ماندگان را وانا ان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم وعن محمد بن النعمان
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالتیکه میرساند
حدیث را بپیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت انحضرت من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة کسی که زیارت
کند قبر مادر وپدر خود را یا قبر یکی ازین دو را در هر هفته غفر له وکتب برا آمرزیده شود مر انکس را ونوشته
شود در دیوان اعمال نیکی کننده بپدر وما در ویا بیکی کردن بپدر وما در ضد عقوق ودر مفاتیح و
همچنین بار نیکی کننده بایشان ضد عاق ودر بعضی روایات فقیره بوسه داون قبر پدر وما در را نیز
آمده است رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الاخرة پس بدرستی که قبور
دیدن انها بی رغبت میگرداند در دنیا ونفرت می بخشد ازان که چون عاقبت کار این است انهمه
تعلق بدنیا چیست و یاد میدهد اخرت را که غیر این عالم عالمی دیگرست که انجا باید رفت ازینجا معلوم
میشود که در قبور بصفت عبرت وحزن باید بود ونه غافل وذاهل نباید بود نظم برزمینی که نهی میگذری

ما کن روکہ عیون است و خطوط است و قرود است و خدود ایمہ جسم خورشید جہان افروز
است کہ ہمی تافت بر ارام کہ عاد و ثمود رواه ابن ماجه وعن ابی ہریرة ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال لعن الله زوارات القبور روایت است از ابو ہریرہ کہ آنحضرت گفت لعنت کناد
خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواه احمد
والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وقال قد رأی بعض اهل العلم ان
هذا کان قبل ان یرخص النبی وگفت ترمذی کہ اعتقاد کردہ اند بعض اهل علم کہ این حدیث
بود پیش از آنکہ رخصت کند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی زیارة القبور در زیارت قبور فلما رخص
دخل فی الرخصة الرجال والنساء پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آنحضرت درآمدند در رخصت او مردان
و زنان وقال بعضهم انما کره زیارة القبور للنساء وگفته اند بعضی از اهل علم کہ آنحضرت مکروه داشت
زیارت مر قبور زنان را لقلة صبرهن وکثرة جزعهن از جہت کمی صبر زنان و بسیاری جزع ایشان پس رخصت
نزد این بعض مخصوص بمردان خواهد بود ثم کلامه تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام او بود وعن
عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله گفت عائشه بودم من کہ
می درآمدم خانہ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر نیز مدفون شدہ بود
در وی وانی واضع ثوبی وحال آنکہ من نہندہ و افکندہ بودم جامہ خود را یعنی ازار را از بدن واقول
انما هو زوجی وابی و میگفتم بدل خود کہ می رسید مرا ازان کس نسبت مدفون مگر شوہر من
کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و پدر من کہ ابوبکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر پس
ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند
نہ درآمدم آن خانہ را مگر آنکہ بستہ شدہ است بر من جامہای من حیاء من عمر از جہت شرم داشتن
از عمر کہ بکجا بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی
وانکہ واجب است احترام میت نزد زیارت وی وخصوصا صالحان و مراعات ادب بر
قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است
بر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام شد کتاب الصلوة
بفضل خدا و کرم وی وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین هداة طریق
الحق ومحیی علوم الدین ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی
العظیم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آمده و زکوة موجب نما و زیادت و
تطییب و تطهیر مال و سبب نما اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوبست و زکوة را صدقه
نیز گویند بجهة آنکه دلیل است بر صدق صاحب وی و در دعوی صحت ایمان بدانکه در شریعت
زکوة و سایر صدقات مانند عشر و خراج و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعی
کردی باید از اهل حرث و بصیرت و در همه احکام شرعیه فایق و حکم لا یعد و لا یحصی است
و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم در زکوة و صدقات مراعات فقراست و مواسات
ایشان چنانکه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن ایشان باین مبرات و امانت و
رغبت بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب آن در اهل که منفعت آن اغنی
در وی بیشتر از دیگران است نیز ازین باب است با مراعات اصحاب اموال تا عمال
با ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننمایند
و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نما حولان حول است که ناظر او نیز
در فقیر است داخل نیست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را چهار
صنف مال که دوران وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان بان فراوان است
واجب گردانید تا دادن آن بایشان میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت بود
یک صنف زرع و ثمار چنانکه دانه و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضروات که
در اندک زمانی تباه گردد صنف دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرایط و
تفاصیلی که در فقه مذکور است صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار
تقویم اشیا بدان است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد در هر سال یکبار
فرموده و در زروع و ثمار در وقت حصاد و کمال از فرموده نیز از رعایت عدالت که
بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در مقدار واجب
تفاوت بیان فرموده لاجرم پنج یکی واجب گردد و مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید
همچو گنجی که یابد از کافران یا دفینه و آمدن سال را در آن اعتبار نکرد و بلکه در حال که یابد بروی
واجب شود که اخراج خمس کند و بجا از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لابد است
نیمه آن کرده ده یکی باشد واجب کرد چنانکه در زروع و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن
یعنی بیست یکی واجب کرد در آنچه زیادت کلفتی محتاج بود از دولاب که بان از حوضها
و جویها آب بکشند یا از جای بگاو و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل یکی است واجب
شود در آنچه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و

انتظار

انتظار رفتم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت است که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت
حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصاب تعیین فرموده چنانکه در نقره دویست درم و در
زر بیست مثقال و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج و در دیگر از نصابها جری و وجه
نبود **الفصل الاول عن** ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث معاذا
الی الیمن فقال روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی
یمن با مارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد پیاده و
معاذ سوار بود و گفت شاید که از دیدار من باز نبینی ما را تو یا معاذ و همچنین واقع شد پس گفت
آنحضرت معاذ را انک تاتی قوما اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال
ایشان است و اگر نه در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی شهادة
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم
اطاعوا لذلک پس اگر فرمان برداری کنند ایشان ترا در آن یعنی بشهادتین و مسلمان
شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیلة در رسانی که پس بدانان
علامت را که خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا
لذلک فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند مر نماز
را پس بدانان ایشان را که مر رسانی خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر
ایشان صدقه را یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام بزکوة بجهة اهتمام و فضل
اوست بر سایر اعمال نه که شرط آن باشد تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم گرفته
شود صدقه از توانگران ایشان بان حد که توانگری را درین باب نهاده اند پس باز
گردانیده شود بر درویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند
مر صدقه را و بدهند از اهل پاک و کرایم اموالهم پس دور دار خود را از نفایس اموال ایشان
که جیده و بهتری چنانکه شکم دار و فربه و خر آن ملک هر چه مالک بدهد بشرط سلامت از عیب
دادن و گرفتن آن و نقصان که در شرع جایز نیست واتق دعوة المظلوم و بپرهیز کن
دعای ستم کرده شده را فانه لیس بینها و بین الله حجاب پس بدرستی که نیست میان دعا
کردن مظلوم و میان خداوند الله حجاب مبعدت وی مرد و مستجاب میگردد و اگر چه کافر
باشد چنانکه در بعض اخبار آمده است متفق علیه **وعن** ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهب و لا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ از خداوند
زر و سیم که ندهد از آن حق آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد

روز قیامت صفحت آتش شده کوفته شود و ساخته شود برای وی صفایح من نار صفیحها از
آتش و صفیحه بجزم شود از کوفتن مانند آهن و مس و صفایح الباب تختهای در و در
صفیحه شمشیر پهنا و دو سنگ پهن را نیز گویند و صفیحة الوجه بشره پوست در
وی و صفایح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن گفت که گویا از بس
گرم کردن بسختی گرمی آتش میکردد چنانکه فرمود فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم میشود بر آن
صفایح در آتش دوزخ فتکوی بها جبینه پس داغ کرده میشود بآن صفایح پهلوی آن کس
و جبینه و پیشانی او و ظهره و پشت او و تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست
که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب وجاهت نقا و تنعم بمطاعم سهیه و ملابس
بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانیدند از سایلان و اعراض کردند از ایشان و پشت دادند
بایشان و اینها اشرف اعضای ظاهره اند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و
جگر است کلما ردت اعیدت هر گاه که باز آورده شوند آن صفایح باز گردانیده شوند برای
آن کس یا برای داغ کردن چنانکه آهن گرم باد بار در کوره آهنگری در آورده میشود و بر آورده
میشود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازه وی پنجاه هزار
سال که عبارت است از روز قیامت و آن کنایت است از درازی و سختی وی بر
گناه کاران و این روز بر نیکو کاران چنانکه گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع
فلسفی حیران بود و در خود بحد و باطن ایمانیان منفسح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و حیره که
رابدان راه نبود الحمد لله حتی یقضی بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیری سبیله
اما الی الجنة و اما الی النار پس دیده شود راه وی یا بیند وی راه خود را یا بسوی بهشت
یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت آمده
قیل گفتند صحابه یا رسول الله فالابل پس حکم شتر که حق از ادا کرده باشد جهت
وعذاب تارک زکوة در روی چگونه بود قال گفت آنحضرت ولا صاحب ابل لا یودی
منها حقها و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمی کند حق از او من حقها حلبها
یوم وردها و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق
شتران که مستحب است بر طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن
شتران است روز ورد بکسر واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن
که مردم در آن فراهم می آیند و تشنه سیر میباشند و ظاهر حدیث در نسبت که ترک
این حق بر عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمیکند حق از الا اذا کان

یوم

یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطح له بر روی انداخته شود صاحب شتران
از جهت شتران تا بروی بگذرند و پایمال کنند بقاع قرقر بصحرای فراخ هموار که در وی کو
ذل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون را اول بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشف او
اوفر ما کانت در حال بودن شتران فربه تر و تمام هیئت تر یا گران تر و توانا تر باشند لا
یفقد منها فصیلا واحدا در حالیکه گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر
یعنی بچه تر با شتران باشند و احتمال دارد که مراد تفصیل همین شتران باشند چه بچه شتر
بچه شتر است و معنی آن باشد که گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را
سوید نیست عبارتی که در بقر و غنم باید نقط وده باخفافها پایمال میکنند این شتران آن کس را
بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند را ظلف چنانکه باید و تقطه
بافواهها میگزند آن شتران آن کس را بدهنهای خود کلما مر علیه اولاها رد علیه اخراها هر گاه که بگذرد
بروی طایفه نخستین شتران باز گردانیده شود بروی طایفه پسین اینها یعنی هر گاه باز
بگذرند و تمام شوند باره دیگر از سر گیرند یعنی میگردد دایم پایمال میکرده باشند و درین عبارت
سخن میکنند و میگویند ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخراها رد علیها اولاها زیرا که رد
رجوع در اولی میشود نه در اخری و در روایت مسلم هم برین نسق واقع شده است و در
حدیث ابی ذر نیز همچنین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهو
است که از بعضی روات واقع شده و صاحب مصابیح بی تامل از آن نقل کرده انتهی و اگر
تکلف کنند و از دم و رم اراده دارند نه رجوع فلا اشکال فی یوم کان مقداره خمسین
الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار قیل یا رسول
الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یودی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة
بطح لها بقاع قرقر چه این عبارت معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالتی که گم نمیکند
از آن گاوان و گوسفندان چیزی لیس فیها عقصاء در حالتی که نیست در آن بقر و غنم
پیچیده شاخها که زور در آن کم رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف و لا جلحاء و نیست
و در میان آن جلحاء بفتح و تقدیم جیم بر حا مهمله آنکه شاخ ندارد و لا عضباء و نه شکسته
شاخ تنطحه بقرونها میزنند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود و تطاه
باظلافها و میزنند بر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظا معجمه چنانکه گفته شد چون سم
گاو و گوسفند و امثال آن و سم شتر را خف گویند و سب و حرا حافر کلما مر علیه
اولاها رد علیه اخراها فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری

سببا الی الجنة واما الی النار فقیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم انها چیست
قال گفت آنحضرت فالخیل ثلثة پس اسپان سه قسم اند و هر یک حکمی علاحده دارد هی لرجل وزر
اسپان مر مردی را بزه و بار گناه اند وزر بکسر واو و سکون زای گرانی و بزه و هی لرجل ستر و اسپان
مر مردی را پرده و موجب ستر حال اند تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حجاب اند نگاه
میدارند او را از اظهار حاجت بمردم و هی لرجل اجر و اسپان مر مردی را موجب اجر و
ثواب اند فاما التی هی له وزر پس اسپانی که آن مر مرد را سبب بزه و بار گناه اند فرجل
ربطها ریاء پس اسپان مردی اند که بسته است از ان جهت نمودن مردم تا بدانند که
وی مجاهد و غازی است و در واقع نیست و فخرا و بسته است انها را برای نازیدن
و برتری کردن بر مردم و ریا غیر فخر است چه ریا در طاعت می باشد و نواء بکسر نون علی اهل
الاسلام و فتنه است برای عداوه کردن بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و جنگ
بر آید فهی له وزر پس آن اسپان برای اینچنین شخصی سبب بزه و بار گناه اند و اما
التی هی له ستر و اما اسپانی که آن برای مرد پرده اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان
مردی اند که بسته است انها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت
و بغیر آن وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه
در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته تا در حاجتهای مشروع
سوار شود و تردد کند و فقط احتیاج خود را بمردم نبود چنانچه در روایتی دیگر واقع شده
است و ربطها تغنیا یعنی بسته است از برای اظهار غنا و توانگری خود و تعفف
از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس حق الله فی ظهورها باز
فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار
میشود بر پشتهای ایشان در طاعات و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را
بران و لا رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادا میکند
حق او را از زکوة و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری انها کند
نگاه دارد انها را و اصلاح کند انها را و دفع ضرر کند از انها و مبنی اختلاف در اینست که نزد ما
در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ
مختار است که پس از هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند انها را و از هر دویست درهم
پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست
زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبد وی و نه در فرس وی صدقه و دلیل

امام

امام ابو حنیفه قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود در هر اسپ که بیرون بچرد
یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده در اسپ غازی محمول است که سواری میکند
بران و همچنین عبد که برای خدمت است و تقویم فرس مروی است از عمر رضی الله عنه
و سخن درینجا دراز است و در شرح سفر السعادة پاره از ان مذکور است فهی له
ستر پس آن اسپان مر او را پرده و ستر حال است و اما التی هی له اجر و اما اسپان
که آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام
پس اسپان مردی اند که بسته است انها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند
و دیگران را در جهاد اعانت کند و سوار کرده اند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را
و بجیم چراگاه فراخ و روضة و زمینی که آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج والروضة
من شیء پس نخورند آن اسپان از ان مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات
مگر نوشته شود مر صاحب اسپان را از شمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها و کتب
له عدد ارواثها وابوالها حسنات و نوشته شود مر او را شمار سرگینهای اسپان و بولهای
آن اسپان نیکیها و لا تقطع طولها و نبرند اسپان شکیلهای خود را طول بکسر طا و فتح واو ریسمانی
که می بندند یک طرف او را بمیخ یا مانند آن و طرف دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد
فاستنت شرفا او شرفین پس برآیند بر زمین بلند یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد
آثارها وارواثها حسنات مگر که می نویسد خدا تعالی ثوابها نیکی را آن مرد را بشمار گامها
که اسپ میزنند و شمار سرگینها نیکیها را و لا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه و نمیگذراند بان اسپان
صاحب اسپان بر جوی پس آب بخورند اسپان از ان جوی و لا یرید ان یسقیها و
نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن
ندارد و لیک قصد و اراده او آب بخورند فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته
باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر که می نویسد خدا تعالی برای وی
بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و ازینجا معلوم میشود که کسی که کاری میکند
و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب
در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است فذکر قیل گفته
شد یا رسول الله فالحمر پس خران حکم چیست برای انها و در ادای حق انها و ترک آن چیزی
وارد شده است قال گفت آنحضرت ما انزل علی فی الحمر شیء فرود فرستاده نشده
بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الایة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع تمام

اعمال است از خیر و شر فاذه بفا و تشدید ذال معجمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسی که
عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و می یابد جزای از او ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و
کسی که بکند مقدار ذره بدی می بیند جزای از آن پس در جزا اگر چیزی که جزای آن می باید
اما چیزی مخصوص در خیر و جزای مخصوص بران نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را
خدا تعالی مالی پس ادا نکند زکوة از ان مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود
برای وی مال وی روز قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین و کسر آن مار نر
یا نیز یا مطلق مار نر یا ماده اقرع مار کل که موی بر سر ندارد و این نشان بسیاری
زهر و نقطه او و درازی عمر اوست له زبیبتان بزای و دو موحده میان انها تحتیه و فوقیه
مران مار را سیاه است بالای دو چشم او یا در دو چشم و بعضی گفته اند که دو دهن
وی یطوقه یوم القیمة گردانیده میشود مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت ثم یاخذ
بلهزمتیه یعنی می گیرد آن مار هر دو لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی بهره و کنج دهن خود و
لهزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زای دو استخوان زانیده زیر نرمه گوش و در شرح
شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحیته و ان دو استخوان که ریش بران می روید و چون زده که بیشتر
بود تفسیر کرد بدان و بر بعضی ضمیر لهزمتیه با قرع یا شجاع راجع باشد و تواند که شخص
مال دار عاید باشد و بازایده بود یعنی میگیرد آن مار هر دو کلان آنکس را ثم یقول انا مالک
پس میگوید آن مار از زبان حال یا قال من مال تو ام کنز زکوة آن ندادی انا کنزک منم گنج تو ام
که زکوة جدا نکرده نهادی ثم تلا پس خواند آنحضرت این آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون
الآیة تا آخر آیت که این است بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما
بخلوا به یوم القیمة رواه البخاری وعن ابی ذر عن النبی روایت است از ابی ذر از پیغمبر صلی الله
علیه وعلی آله گفت آنحضرت ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها [illegible]
کرده شد مراد از حق زکوة ان یا گاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق انها را الا اتی بها یوم القیمة
اعظم ما یکون واسمنه مگر آورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حال
بودن انها بزرگ تر و فربه تر تطاه باخفافها پای سپر میکند شتران اورا بسمهای خود
وتنطحه بقرونها و میزنند گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود کلما جازت اخراها ردت
علیه اولاها هر بار که بگذرد طایفه پسین انها باز گردانیده شود نخستین انها این عبارت
بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان

کرده

کرده شد حتی یقضی بین الناس حکم کرده شود میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله
روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ
قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا
اتاکم المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة
اموال باید که او را ساعی و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بروزن محدث گیرنده صدقه
و متصدق تا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد مصدق از پیش
شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است باین طریق که خوب بخش اید بوی و ادا کنید
صدقه را تمام و کمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما بر وزن
[illegible] و این عبد الله آخر صحابی است که در کوفه از عالم رفته قال کان النبی صلی الله
علیه و آله وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را
پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت در مصارف آن صرف میفرمود و بود آنحضرت که چون می
آوردند نزد وی قومی صدقه خود را دعا میکرد ایشان را و میگفت اللهم صل علی آل فلان خداوندا
درود و مغفرت و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی
فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال
پس گفت آنحضرت اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم الحی نیز همچنین بود که بر صدقه ایشان را
ایشان را و صلوة و مغفرت بر ایشان چنانکه منطوق قران مجید است متفق علیه و فی روایة اذا
اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صدقه خود را
میگفت آنحضرت اللهم صل علیه از این روایت معلوم شد که مراد با آل فلان همان شخص است و آل
مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داود مراد ذوات انهاست و اتباع نیز تبعیت در آن
داخلند چنانکه اشارت کردیم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را برای گرفتن صدقه از مردم فقیل منع
ابن جمیل پس آمده گفتند با آنحضرت که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل بفتح جیم ما ینقم
و فقیر بود خدا تعالی او را غنی گردانید در فتح الباری گفته که واقف نشدم بر نام وی
در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود و بعضی گفته اند حمید و گفته اند حمد
گفته اند که ابن جمیل منافق بود و بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی
نازل شده است قول حق سبحانه ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن الآیة انتهی
و خالد بن الولید و منع کرد خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و نداد و العباس [illegible]

بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد دیگران همه دادند فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی اشد
کراهت است که بحد سخط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه
در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد
الا ان کان فقیرا فاغناه الله و رسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت
پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری بسبب بغی و طغیان وی و کفران
نعمت کشید و اغنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلی الله علیه وسلم
واسطه است در اضافه خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الله
لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین آورده اند که آنحضرت دعا کرد او را
بغنا و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکرگذاری نعمت کند و اما خالد فانکم تظلمون خالدا
و اما خالد بن ولید که میگویند وی نیز نداد زکوة پیش آن نخواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال آنکه وی
اینست که وی قد احتبس ادراعه و اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زرههای خود
و همه سازهای جنگ خود را از سلاحها و چارپایها در راه خدا بر غازیان و هر که حال این باشد
کا چنین خیرات نفل بکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی
از جهة ظلم کردن شماست بروی و شجاع بر ظلم نتواند کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که
زکوة آن دهد و هرچه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف
کرده فقیر شده نشسته است و اعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع عتاد بفتح بمعنی
ساخت و آمادگی والله اعلم و اما العباس فهی علی و اما العباس فهی علی و اما عباس پس زکوة
وی بر من است و من ضامن آنم و پیش آن بود که میگویند که آنحضرت پیشتر گرفته بود
دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این سال که وی مطالبه کردند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و
مثلها معها و مانند این زکوة امسال که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت
مهلت داد و تاخیر کرد در زکوة دو ساله عباس رضی الله عنه بالتماس وی بجهت ضرورتی و
احتیاجی که داشت و امام را جایز است که مهلت دهد و تاخیر کند بوجه نظر و مصلحت و
بعد از آن بگر بیان از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم ثم قال پس گفت آنحضرت
یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه ای عم ندانستی و نفهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر اوست
پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاه دار و ایذا مکن و اصل صنو بکسر صاد و سکون
نون آنست که دو تنه درخت خرما از یک بیخ برآید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح صنو

بکر یکی از چند تنه درخت خرما که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه و عن ابی حمید
بضم حاو فتح میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابیست مشهور است
قال استعمل النبی صلی الله علیه وآله وسلم رجلا من الازد گفت عامل گردانید آنحضرت
مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زای که از بلاد یمن است و ازد از دشنوه نیز گویند یقال له
گفته میشد و نام برده میشد او را ابن اللتبیة بضم لام و فتح آن و فتح مثناة و سکون آن نیز
گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب بکوه
که قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیة عبد الله است علی الصدقة عامل گردانید و گرفتن صدقه
فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت بمسلمانان اینمقدار مال برای
شماست که صدقه اموال است و هذا اهدی لی و اینمقدار دیگر پیشکش فرستاده شده
است برای من و چون این سخن با آنحضرت رسید ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله
علیه وسلم پس بخطبه برآمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش
کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه می باشد ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا
منکم علی امور اما بعد از حمد و ثنا پس بدرستی که من عمل میکردانم مردان را از شما بر کارها مما
ولانی الله از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است مرا الله تعالی علیه فیاتی احدهم فیقول
پس می آید یکی از شما از آن عمل پس میگوید هذا لکم و هذه هدیة اهدیت لی این مر شماراست
مر شماراست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا فهلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست
این مرد در خانه پدر خود و بیت امه یا در خانه مادر خود تنگ را دیست یا تنویع است فینظر ایهدی
له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده
شده است برای وی بسبب عملداری اوست اگر عمل داری نبودی در خانه خود نشسته می بود که
میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و هیچ معلوم میشود که اگر شخصی دوست یا خویش
وی باشد که هدیه برای وی میفرستاده از جهت این عمل جایز است گرفتن او چنانکه
در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه می آرد آن مال را و بر میدارد آنرا
هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته
بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال از جنس شتری باشد مر او را رغا بضم را و غین
معجمه ممدود آواز شتر و رگ دکفا ردشتر مرغ و آواز گریه صبی که سخت باشد و قبر الاخوار یا اگر
باشد آن مال از جنس گاو و می باشد مر او را آواز گاو و خوار بضم خا آواز هم و در قاموس گفته
آواز گاو و گوسپند و آهوان شاه یتعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسپند آواز میکند تیعر

بکسر عین و فتح ان بروزن بضرب یا بروزن بفتح دیوار بضم با او از غنم را گویند ثم رفع یدیه
بستر بر داشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم ما سفیدی
هر دو بغل آنحضرت را و عفرة بروزن حمرة و صفرة یا ضم و اعفر ابیض چنانکه احمر و ابیض
ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت هل بلغت مکرر دو بار خداوندا آیا رسانیدم حکم
ترا بخلق متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس
فی بیت امه او ابیه فینظر ایهدی الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور
دلیل است بآنکه هر کاری که وسیله کرده شود و رسیده شود بوی بسوی امری حرام
پس وی حرام است زیرا که وسایل را حکم مقاصد است پس هرچه وسیله امر حرام است
آن نیز حرام باشد و از ینجهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود رباست
و کل دخل فی العقود این نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها
مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد فنظر کرده شود و تامل نموده شود
که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل وی در عقد کحکمه عند الاقتران همچو حکم وی
نزد اقتران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا نیست کذا فی شرح السنة و این کلمه ایست لایق
بمذهب کسی است که از حیله منع میکند چنانکه امام مالک و احمد و امام ابوحنیفه و شافعی و
جمعی از ائمه که حیله را جایز میدارند نظر میکنند باین دخل کذا فی شرح الشیخ وعن عدی بن عمیرة
بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من استعملناه منکم علی عمل هر کسی که عامل گردانیدیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید
از ما سوزنی را المخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا فما فوقه پس پوشید چیزی که بالای سوزن
در کمی یا زیادتی کان غلولا میباشد این کتمان خیانت و غلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت
و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده یاتی به یوم القیمة می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب
کرده میشود او را بآن رواه مسلم الفصل الثالث عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآیة گفت
ابن عباس چون نازل شد این آیه و الذین یکنزون الذهب و الفضة مجمل مضمون آیت
که آنکسانی که گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند از او در راه خدا گرم کرده میشود آن زر و
سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها ایشان چنانکه در فصل
اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران آمد آن بر مسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم
پس گفت عمر من کشایش میکنم این اشکال را از شما فتفرج بجیم رفت شد یعنی کشادن از فرج
بمعنی کشایش فانطلق پس رفت فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الآیة

بدرستی که گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة
الا لیطیب ما بقی من اموالکم بدرستی که خدا تعالی فرض نکردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک
کرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کرده
باقی مال شما پاک باشد اگر جمع کنید و گنجینه سازید باکی ندارد و در روایات آمده که بر گنج نهادن
وعیدی فرود آمده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نهند داخل
وعید نیست و انما فرض المواریث و فرض کردانیده وی تعالی میراثها را و ذکر کلمة و ذکر کردن
حضرت کلمه را این قول راوی است یعنی آنحضرت بعد از قول وی انما فرض المواریث
کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم از او آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حق تعالی مواریث فرض
کرده است برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال مرگ ترکه که بعد از شما
گذارندگان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی
باقی نماند میراث از کی باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر بر آورد عمر بحکم تعجب از این
سخن و حمد و ثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال و اباحت شارع بر جمع اموال ثم قال له
پس گفت آنحضرت عمر را الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء آیا خبر نمیدهم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد وی
المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالح که دین نموده حق عمل کند و در فرمان برداری و رضا
شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند
او را بنابر حسن صورت و سیرت و روش وی و اذا امرها اطاعته و چون کاری فرماید مرد او را
فرمان برداری کند او را و اذا غاب عنها حفظته و چون غایب گردد مرد از آن زن نگاه دارد حق
او را در نفس و مال رواه ابو داود وعن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تا و سکون یا انصاری
صحابی بزرگ است و در شهود وی بدر را اختلاف است و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر
شده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سیاتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود
باشد که بیایند شما را سوارکان مبغضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم
طبیعت بر آنکه برای گرفتن اموال ایشان می آیند بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند
مراد مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند
شما را پس جای فراخ کنید ایشان را و مرحبا گوئید با ایشان و خلوا بینهم و بین ما یبتغون
و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که میطلبند ایشان از اموال تا در
میان ایشان و آن چیز حایل و مانعی نباشد فان عدلوا فلانفسهم پس اگر عدل ورزند ایشان
و ظلم و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند و ان ظلموا فعلیهم و اگر زور

ستم کنند پس راضی نیست بزودی آن و مراد نیست که اگر چه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما
یا مراد فرض و تقدیر است بمبالغه والا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت
دارد و ارضوهم فان تمام زکوتکم رضاهم و خشنود کرده اید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة
شما خشنودی ایشانست یعنی اگر چه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود و لکن
اگر مصدقان راضی و خشنود روند تمام و اکمل است و لیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان
برای شما بمتابعت آنحضرت که بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه
ابوداود وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال
جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
بسوی آنحضرت فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتونا فیظلمونا پس گفتند که بعضی
مردم از مصدقان می آیند بما پس ظلم می کنند بما را فقال پس گفت آنحضرت ارضوا
مصدقیکم راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله
وان ظلمونا راضی گردانیم ما ایشان را اگر چه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم
وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل
که گفته شد رواه ابوداود وعن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه بن الخصاصیة بفتح
خاء معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است
و مولی آنحضرت است قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر گفتیم
ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز می نمایند از حد
انصاف و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از
مالهای خود باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر آنچه
ایشان میکنند رواه ابوداود وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال صحابی انصاری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة بالحق کالغازی فی سبیل الله
عمل کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف همچو کسیست که غزا کننده است در
راه خدا و یابنده است ثواب را حتی یرجع الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود رواه ابو
داود والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا جلب ولا جنب روایتست جلب و جنب هر دو بجیم و متحرک الاوسط اول بلام
و ثانی بنون و مراد بجلب آنست که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود
از جای خود و ساعی بتکلف شود بجانب او رود و هر دو منهی عنه است از جهت حصول تعب

ومشقت

ومشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق ولا توخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود
صدقهای مردم مگر در سراها و جاهای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت
جلب و جنب است هر دو رواه ابوداود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیابد مالی را پس نیست زکوة آن بروی
تا آنکه بگذرد بروی یک سال رواه الترمذی و ذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی
جماعه از روات را که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث
آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانکه مرفوع حدیث رسول را خوانند
صلی الله علیه وسلم اما اینچنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع
دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیابد مالی را پس نیست
زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یک سال رواه الترمذی و ذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر
کرده است ترمذی جماعه از روات را که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول
ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانکه مرفوع حدیث
رسول را خوانند صلی الله علیه وسلم اما اینچنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد
حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایتست از امیر المومنین علی رضی
الله عنه که عباس رضی الله عنه سوال کرد در شتاب دادن زکوة خود پیش از آنکه تمام
شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حا است از حلول یا حلول در مکان بکسر و ضم هر دو
درست کذا قالوا فرخص له فی ذلک پس رخصت کرد آنحضرت مر عباس را در شتاب دادن زکوة
و همین است مذهب ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این
حدیث موید توجیه اول است مر قول آنحضرت را که و اما العباس فهی علی که در فصل اول از
حدیث ابی هریره گذشت رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال
فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت بدانید که هر که والی شود و نگاه
داشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند در وی ولا یترکه حتی تاکله الصدقة
و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند یا فانی گرداند او را
زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی گفت در

اسناد این حدیث سخن است لان المثنی بن الصباح ضعیف زیراکه مثنی بن الصباح
بشنید بهردو اسم کیکیا زراویان این حدیث است اگرچه مردی صالح و در عبادت قوی
است اما حدیث وی بجا رمی دارد و مات سنه تسع واربعین وماية **الفصل الثالث** عن
ابی هریرة قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابو بکر بعده گفت ابو هریرة
چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه کرده شد ابو بکر بعد از وی وکفر من کفر من العرب و کافر
شد کسی که کافر شد از عرب با انکار زکوة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر باشد زیراکه
وجوب زکوة قطعی است پس انکار وی کفر باشد چنانکه نماز با امتناع آوردند از دادن زکوة
پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من
ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته اند و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی
امتناع آوردند پس اطلاق کفر و فتنی هر دو جایز باشد و عمر رضی الله عنه اول اخذ بظاهر کرد
و در کفران ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت دریافت موافق شد با ابی بکر و اعتراف
کرد که حق همان است که ابو بکر بر آن است چنانکه میفرماید فقال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله
عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق
گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شده ام
که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند اینکه لا اله الا الله فمن قال پس کسی که بگوید لا اله الا الله
عصم منی ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام و در
روایتی صحیح آمده است الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و حد زنا و حساب علی الله
وحسابه او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع اینست و حساب باطن او در آخرت
بر علم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه مصدق فقال ابو بکر والله
لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آینه قتال میکنم کسی را که
جدا میکند و فرق مینهد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قایل باشد و وجوب زکوة را انکار کرده
یا با او عمل نکند و از ادا امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب در مال است
چنانکه نماز حق واجب در نفس است و موجب هر دو اسلام است پس هر دو حق اسلام
است والله لو منعونی عناقا بخدا سوگند اگر منع کنند مرا از بزغاله را و عناق بفتح عین انثی
ولد معز که یک سال رسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را و این مبالغه
است در طلب حق واجب در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة یک ساله از
شتر و گوسفند کانوا یودونها الی رسول الله بودند که ادا میکردند بسوی رسول خدا صلی الله

علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آینه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر
شوند یا برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار قال عمر فوالله
ما هو الا رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال
من درین محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشاده ساخت سینه
ابو بکر صدیق را برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم من که همین است حق قتال باید
کرد و در روایات آمده است که صحابه دیگر حتی علی مرتضی رضی الله عنه منع کردند ابو بکر را
و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعه کثیر اند مبادا خلل و فتوری در خانه اسلام
راه یابد توقف و تأخیر لایق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یکجا شوند و من
تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر صدیق رضی الله
عنه متفق علیه **وعن** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز احدکم یوم القیمة
شجاعا اقرع می باشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانکه در فصل اول
گذشت یفر منه صاحبه میگریزد از آن مار صاحب گنج یا صاحب مار که همین صاحب
گنج باشد وهو یطلبه و حال آنکه این مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میکند
صاحب گنج ان مار را انگشتان خود را چنانکه عادت است که در وقت خوف از
مار و مانند آن دست را در دهن می اندازند و نیز از اعطا و منع در دست و انگشتان
ظاهر میکرد رواه احمد **وعن** ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم ما من رجل
لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نمی
کند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدا تعالی روز قیامت در گردن وی مار را
ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله پس خواند آنحضرت بر ما دلیل این سخن
را که تصدیق میکند از او و موافق است با آن از کتاب خدا این آیت را که ولا یحسبن
الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله الایة تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت رواه
الترمذی والنسائی وابن ماجه **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که میگفت ما
خالطت الزکوة مالا قط الا اهلکته نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة
بجهت بیرون ناوردن وی از آن مال آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام
گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته میشود باز در حکم هالک و ضایع است رواه
الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری

در تاریخ خود نه در صحیح خود و الحمیدی روایت کرده است حمیدی در آن زیادت کرده
است حمیدی در تفسیر مراد بمخالطت زکوة مهلکه قال گفت آنحضرت یکون قد وجب
علیک صدقة می باشد این که تحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلا تخرجها پس
بیرون نمی آری زکوة را فیهلک الحرام الحلال پس هلاک میکرداند حرام حلال را پس مخالطت
وی با وی بعدم انتفاع یا بهلاک و ضیاع وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین و تحقیق
حجت گرفته است باین حدیث و باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده است تعلق زکوة را بعین
مال چنانکه شافعی و ایمه دیگر در ظاهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمیکنند دفع قیمت
را در زکوة زیرا که این قربتی است که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نیابد بغیر آن چنانکه هدایا و
ضحایا و تعلق زکوة بمال نزد ایشان شرکت است زیرا که منصوص علیه شده است مثلا پس
شارع واجب گردانیده است همین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد و بر تقدیر
تعلق زکوة بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل
حنفیه بر تعلق زکوة بذمه آنست که امر باداء زکوة بسوی فقرا ایصال است مر رزق موعود را
که شارع الیه است بقول حق تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت
از چیزی که واقع شود بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از آن واجب
گردانید مالی مسمی را اعتبار برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز آن مواعید از آن مسمی
و مال مسمی احتمال ندارد بکفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن حوائج
و مواعید پس متضمن گرد امر بانجاز آن مواعید اذن باستبدال را ابطال قید شاة بعینه
چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بر بعضی وکلای خود از مال معین که
بوی برده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از آن
جهت درست نیست که قربت آنجا اراقت دم است و در متنازع فیه سد حاجت محتاج
است و بر تقدیر تعلق بذمه اگر چه بصورت مخالطت نیست اما در حکم مخالطت و در
معنی آنست فافهم هکذا فی المنتقی همچنین است در منتقی که تصنیف ابن عبد البر است
و روی البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة و روایت کرده
است بیهقی در شعب الایمان از امام احمد بن محمد بن حنبل باسناد وی تا عائشه این معنی
را که میگوید وقال احمد فی خالطت و گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوة تفسیر
ان الرجل یاخذ الزکوة و هو موسر او غنی تفسیر وی این است که مردی میگیرد زکوة را و حال
آنکه وی موسر است یا غنی نگه دارنده وی است و اگر در میان موسر و غنی فرقی بنهند از جهت

استحقاق

استحقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای
تنویع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست زکوة مگر برای فقیران مخالطت زکوة بمال
و اهلاک آن بمخالطت حرام بحلال این معنی دارد پس ازین معنی مراد بمخالطت زکوة بمال
گرفتن آنست با وجود یسار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است و ندادن آن
بفقرا و هر دو معنی صحیح است و احتجاج مذکور مبنی بر معنی اول است **باب ما یجب فیه الزکوة**
اتفاق دارند ایمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمار و عروض و باقی اموال تجارت و اختلاف
کرده اند در زرها و سبزها و میوه ها که در بقا نباشند و سال تمام نیابند نزد ایمه واجب نیست
در آن زکوة و در تمر و زبیب واجبست وقتی که برسند به پنج وسق و شکر از آن و معنی آن در
شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابی حنیفه واجبست عشر در هر چه بیرون آید از زمین
کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و گیاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاصیل این باب در فقه باید جست **الفصل الاول**
عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة
اوسق من التمر صدقة و نیست در پایان از پنج وسق صدقه و وسق بفتح واو و سین مهمله شصت
صاع و صاع چهار مد و مد رطل و ثلث و تحقیق این اوزان و تطبیق آن با اوزان دیار خود در
شرح سفر السعادة کرده شده است فلینظر ثمه ولیس فیما دون خمس اواق من الورق
صدقة و نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه
و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق
بفتح واو و کسر را نقره ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در ما دون
پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده را گویند درین حدیث جز ذکر زکوة
تمر و نقره و شتر نکرده متفق علیه **وعن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لیس علی المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسپ
وی مراد بنده خدمت و اسپ سواری است و فی روایة قال لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر
نیست در عبد وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی بنده میدهد متفق علیه **وعن** انس ان ابا بکر
رضی الله عنه کتب له هذا الکتاب لما وجهه الی البحرین روایت است از انس که ابو بکر صدیق نوشت
برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید او را بسوی بحرین کتاب اینست بسم الله الرحمن
الرحیم هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله این فریضه زکوة است که فرض کرد آنرا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی المسلمین بر مسلمانان والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه

که امر کرده است خدای تعالی آن پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها
پس کسی که طلبیده شود ازان صدقه را از مسلمانان بر وجه شروع که آن صدقه فرض است باید
که بدهد آن را و من سئل فوقها فلا یعط و کسی که طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه نامشروع
پس باید که ندهد بعد ازان بیان نصاب و زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع
و عشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة در بیست و چهار اشتران و کمتر
ازان بیست و چهار است از هر پنج اشتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای
تاکید فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین پس چون برسند اشتران بیست و پنج
اشتر را تا سی و پنج اشتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب در آن بنت مخاض است
ماده و بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بروی گذشته باشد زیرا که مادر
وی حامل می باشد و مخاض ناقهای حامل را گویند جمع است که او را واحد نیست فاذا
بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی چون برسد سی و شش
را تا چهل و پنج پس در آن بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بروی
گذشته زیرا که مادر وی شیر دهد بچه دیگر را که زائیده است فاذا بلغت ستا و اربعین
الی ستین ففیها حقة پس چون برسد چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است
بکسر حا و تشدید قاف طروقة الجمل گرفته شده شش است یعنی مستحق آن شده
است که اشتر بر وی بجهد و آن ناقه است که بچهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة و
ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس وقتی که برسد شصت و یکی تا هفتاد و پنج پس در وی
جذعه است بفتح جیم و ذال شتر چهار ساله پا نهاده در سنه خامسه فاذا بلغت ستا و
سبعین الی تسعین ففیها بنتا لبون پس چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی
دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی و تسعین الی عشرین و مائة ففیها حقتان طروقتا
الجمل پس چون برسد نود و یک سال را تا صد و بیست سال در وی دو حقه است که وقت
شده شتر را فاذا زادت علی عشرین و مائة ففی کل اربعین بنت لبون چون زیاده گردد
بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است
و من لم یکن معه الا اربع من الابل و کسی که نباشد وی را مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة پس نیست
واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع
چیزی بکند فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسفند
است و من بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة و کسی که برسد نزد وی از شتران مقدار

صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیست عنده جذعة
و حال آنکه نیست نزد وی جذعه و عنده حقة و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة و یجعل
معها شاتین پس بدرستی که قصه آنست که قبول کرده میشود ازان کس حقه و میگرداند
با وی دو گوسفندان استیسرتا له اگر آسان شوند آن دو گوسفند مر او را او عشرین درهما
یا بگردانند بیست درهم را و من بلغت عنده صدقة الحقة و کسی که برسد نزد وی صدقه حقه و
لیست عنده الحقة و عنده الجذعة و نیست نزد او حقه و نزد او جذعه است فانها تقبل منه
الجذعة پس بدرستی که قبول کرده میشود از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین
و میدهد او را مصدق ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق بمصدق میداد در
قسم سابق و من بلغت عنده صدقة الحقة و لیست عنده الا بنت لبون و کسی که رسید
نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون و یعطی
معها شاتین او عشرین درهما پس بدرستی که قبول کرده میشود از وی بنت لبون و میدهد
همراه این دو شاة یا بیست درهم و من بلغت صدقته بنت لبون و عنده حقة کسی که برسد صدقه
وی بنت لبون و او نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة و یعطیه المصدق عشرین درهما
او شاتین پس بدرستی که قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد او را مصدق بیست درهم یا
دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقته بنت لبون و لیست عنده و عنده
بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرین درهما او شاتین و من بلغت
صدقته بنت مخاض و لیست عنده و عنده بنت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرین
درهما او شاتین ترجمه این عبارت نظر بما سبق واضح است و حاصل آنست که اگر متصدق کمتر
از واجب دهد چیزی دیگر بآن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت
مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی
ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده فانه یقبل منه و لیس معه شیء پس بدرستی که
قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چیزی دیگر زیرا که فضیلت
انوثت منجبر میگردد بفضل سن وی و فی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین و مائة شاة و در
صدقه گوسفندان در بره و لا چرنده کان از وقتی که باشند چهل تا صد و بیست یک گوسفند است
و قید سائمتها جهت آنست که در علوفه که در خانه علف میخورد زکوة نیست فاذا زادت
علی عشرین و مائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتی که زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست
در وی دو گوسفند اند فاذا زادت علی مائتین الی ثلثمائة ففیها ثلث شیاه پس چون

زیاده شوند بر دویست تا سیصد پس دران سه گوسفند اند فاذا زادت علی ثلثمایة
ففی کل مایة شاة پس چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند
است فاذا کانت سایمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة پس چون باشند بز و
چرندگان مرد کم درانها زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند
هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها پس واجب نیست دران
صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن و بطریق نفل چیزی بدهد ولا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون
آورده نشود و داده نشود در صدقه در ابل و غنم و بقر پیر کلان سال ولا ذات عوار و نه
خداوند عیب و نقصان عوار بفتح عین عیب و نقص و ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب
نقصان قیمت گردد ولا تیس و نه بیرون آورده شود تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه
در اصل بمعنی بز نر کذا از آنکه گویند الا ما شاء المصدق مگر در وقت خواستن صدقه
ستاننده بجهة غرضی و مصلحتی این استثنا است از تیس یا هر سه قسم که مذکور شدند
ولا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق ولا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود
میان مجتمع این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و مر ساعی را مثال اول مردی است
که مالک است چهل گوسفند را و واجب در وی یک شاة پس رفت و خلط کرد به چهل شاة
شخصی دیگر تا کم گردد صدقه او از شاة به نصف شاة یا بود او را بست شاة مخلوطه
بست شاة دیگر پس تفریق کرد تا نصاب نبود و مثال ثانی بود مرد را چهل شاة متفرق
پس جمع کرد ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردی است که بود مر او را صد و
شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب
گردد خشیة الصدقة این جمع و تفریق از جهة ترس صدقه است که تقلیل و اسقاط
یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد و ما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان
دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس بدرستی که از دو شریک رجوع کنند یکدیگر به
برابری باشد اگر مثلا دو مرد اند در دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر را
صد و شصت پس واجب گردد بر اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة واجب شود بر
اول یک شاة و باقی بر ثانی و فی الرقة ربع العشر و واجب در نقره چهل یک است و رقه
بکسر را و تخفیف قاف و هم چنین ورق سیم سکه زده که از او درهم گویند و مراد اینجا مطلق
سیم است فان لم تکن الا تسعین و مایة فلیس فیها شیء الا ان یشاء ربها پس اگر نباشد
مگر صد و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یکدرهم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخواهد

صاحب مال که چیزی بکند بطریق تطوع صدقه کند اگر چه واجب نباشد رواه البخاری
وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما سقت السماء والعیون در چیزی
که آب داده است آسمان و چشمه‌ها او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثا
مثلثه در قاموس گفته که عثری آنچه آب داده است از آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت
لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده
است بعاثور و عاثور گویی است که کنده میشود در زمین مانند جوی و آب میرسد از وی به
بیخ‌ها و ریشه‌ها و درخت خرما و کشت و عثری نیز مردم را میگویند که فارغ است از دنیا و
آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین دو و در حدیث آمده است که دشمن داشته‌ترین مردم
نزد خدا عثری است یعنی مرد فارغ از دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن به دالیه و مانند آن تعب
نمیکشند عثری میگویند از جهت حصول فراغ و آسایش دران و بالجمله آنچه به آب باران
و چشمه و کندن جوی به آن اگر کشته شد به دلو و مانند آن حاصل شده العشر ده یکی واجب است
و ما سقی بالنضح و آنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و خر
نصف العشر بیست یکی است رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم العجماء جرحها جبار عجماء بروزن حمراء یعنی بهیمه چنانکه اسب و شتر و مانند آن و جرح بضم جیم
خستگی و بفتح خسته کردن روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف با هدر و باطل
شدن و مراد آنست که اگر بهیمه جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی و نباشد با وی کشنده یا
راننده و در روز باشد جراحت و تلف او هدر و باطل است و هیچ چیزی بر آن لازم نمی آید
اما اگر با وی سایق یا قاید باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر اوست و هم چنین
اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن وی چه عادت در شب
بستن دواب و بهایم است و اگر چه حدیث عام است ولیکن از آن مقید و مخصوص ساخته اند
بدلایل و احادیث دیگر والبیر جبار یعنی اگر کسی را با جاره گرفت تا برای او چاهی بکند ناگاه در وی
بیفتاد بر آن شخص مستاجر ضمانی نباشد و همچنین چاهی اگر در زمین که ملک اوست کند یا در
صحرای که در راه گذار مردم است و شخصی در آن بیفتد ضمانی نباشد والمعدن جبار و معدن که اسم
مشتق از عدن بمعنی اقامت جبار و اگر کسی را برای کندن با جاره گرفت و وی در کان افتاد
و دوست و پای او بشکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید وفی الرکاز الخمس و در رکاز
پنج یکی است و رکاز بر اول و زای در اصل بمعنی مرکوز است و مراد بآن نزد حنفیه معدن است و نزد اهل
حجاز دفینه اهل جاهلیت و معنی اول انسب است بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از

که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده مگر رکاز هست و نمود ذهب و فضه که پروردگار
پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی
حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد نزد ما در وی خمس است بی شرط
حولان حول متفق علیه الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق تحقیق عفو کردم من از زکوة اسپ و بنده
مراد اسپ سواری بنده خدمت است و در عبارت عفو ستاره است که در امساک مال و ترک
انفاق برای خدا گناهی هست ولیکن شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده فهاتوا
صدقة الرقة من کل اربعین درهما درهم پس بدهید صدقه نقره و صدقه نقره از هر چهل درهم یک درهم است
بعد از آنکه بحد نصاب رسد که دویست درهم است ولیس فی تسعین ومائة شیء و نیست
در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم بحساب
مذکور که از هر چهل یک رواه الترمذی وابو داود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن
علی و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی است مشهور بصحبت علی رضی الله
عنه و تکلم کرده اند در وی که از علی رضی الله عنه اینچنین آمده قال زهیر احسبه عن النبی صلی
الله علیه وسلم گفت زهیر که راوی است از حارث اعور که گمان می برم حارث را که این حدیث
که از علی روایت کرد گفت من علی عن النبی یعنی رفع کرد با آنحضرت و موقوف بر علی نکرد
تا این قول علی باشد حدیث بغیر صلی الله علیه وسلم انه قال روایت کرد که آنحضرت گفت
هاتوا ربع العشر من کل اربعین درهما درهم بدهید چهار یک از ده یک که از چهل درهم یک درهم
است ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود
و گردد نقره دویست درهم فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس چون باشد
رقه مقدار دویست درهم پس در وی پنج درهم است فما زاد فعلی حساب ذلک پس
آنچه زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد اندک باشد و در زر و سیم اینچنین نیست
که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت
و میگوید و فی الغنم فی کل اربعین شاة شاة در گوسفندان در هر چهل گوسفند یک گوسفند
است و در ما بعد زیاده کرد در چهل هیچ نیست الی عشرین ومائة تا صد و بیست فان زادت
واحدة فشاتان پس اگر زیاده شود بر صد و بیست یک شاة واجب شود دو شاة الی مائتین
تا دویست شاة است فان زادت فثلث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست
اگر چه یک شاة هم باشد واجب میشود سه شاة الی ثلثمائة تا سیصد شاة و شیاه بهاست

واصل

واصل شاة شوز است بدلیل تصغیر وی بر شویه و جمع بر شیاه چنانچه شوز شفاه می
آید فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سیصد یعنی چهار صد شود نه هر چه زیاده
شود ففی کل مائة شاة پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار صد چهار و در پانصد
پنج و هکذا و درین بیان هیچ نیست فان لم تکن الا تسع وثلثون پس اگر نباشد مگر سی و نه
فلیس علیک فیها شیء پس واجب نیست بر تو در ان چیزی وفی البقر فی کل ثلثین تبیع
و در گاوان در هر سی گاو تبیع است که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده ذکر و انثی
درینجا برابر است وفی الاربعین مسنة و در چهل گاو مسن است که دو سال تمام کرده
و در سال سوم در آمده است و درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق که
در فصل اول گذشت ذکر غنم نیست ظاهرا اکتفا کرده بمورد حدیث بوده اند اموال این
این قبیل نبود ولیس علی العوامل شیء و نیست بر شتران و گاوان که کار میکنند مثل کشتکار
کردن و آب کشیدن و خران چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این
نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در انها نیز زکوة وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه
وسلم لما وجهه الی الیمن روایت است از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را
بجانب یمن امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة امر کرد آنحضرت معاذ را که
بگیرد از گاوان از هر سی گاو گوساله یک ساله نر یا ماده ومن کل اربعین مسنة و بگیرد از
هر چهل گاو دو ساله را در تبیع ذکر و مونث هر دو را ذکر کرد و در مسنه مونث ذکر کرد اکتفا کرد با ول
یا در تبیع نر و ماده هر دو برابر است و در مسن ماده متعین است والله اعلم و نزد ما هر دو
نر و ماده برابر است و هر دو جایز است رواه ابو داود والترمذی والنسائی والدارمی
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها
مصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در بزه و گناه همچو متصدق است
که منع زکوة میکند و زکوة نمیدهد یا مراد آنست که متصدق اگر از حد تجاوز کند و بغیر مستحق
میدهد و بر وجه مامور نمیدهد حکم آن دارد که منع میکند زکوة را و نمیدهد از ا رواه ابو
داود والترمذی وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی
ولا ثمر صدقة نیست در دانه و نه در خرما زکوة حتی یبلغ خمسة اوسق تا آنکه برسد به پنج وسق
را و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از ارض عشر است مطلقا کم
باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی وعن موسی بن طلحة روایت است از موسی بن طلحه
بن عبید الله که تابعی ثقه هست در زمان آنحضرت متولد شده و آنحضرت او را این نام نهاده

٤٦٠

قال هذا کتاب معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن جبل است عن النبی از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم انه قال گفت موسی بن طلحه بما امر وان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیرة
والزبیب والتمر امر نکرد آنحضرت معاذ را مگر که بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما و ظاهرا
موجود دران جا باکثر الوقوع همین اشیا بوده که زکوة منحصر درینها باشد مرسل رواه فی
شرح السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی او را در شرح السنة و در
بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است وعن عتاب بفتح مهمله و تشدید
مثناة بن اسید بفتح همزه و کسر سین قرشی اموی است اسلام آورد در روز فتح عامل کرد
او را آنحضرت بمکه و همران مقرر داشت او را ابوبکر و وفات یافت ابوبکر و عمر او بیست و
پنج سال بود از سادات قریش بود خیر صالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال
فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل گفت آنحضرت در زکوة درختان انگور یعنی در میوه او
که انگور است که آن اندازه کرده شود و تخمین نموده شود بر درخت چنانچه اندازه کرده میشود
خرما بر درخت ثم تودی زکوته زبیبا کما تودی زکوة النخل تمرا پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی
که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتی که تمر است یعنی وقتی که پیدا شود
در انگور و خرما شیرینی اندازه کند شخصی که ماهر است دران که انگور در وی چون مویز شود
یعنی خشک کرده یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود مقدار خواهد شد اگر بنصاب رسید
زکوة آن بدهد رواه الترمذی و ابو داود وعن سهل بن ابی حثمة بفتح مهمله و سکون مثلثه
صحابی صغیر است ولادت او در سال سیوم از هجرت است حدیث او رسول الله حدیث
کرده که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا
ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث او را و بگذارید ثلث
مراد آنست که چون تعیین کنید مقدار زکوة را دران میان دو ثلث را بگیرید و ثلث را
بمالک بگذارید و احسان کنید بوی تا از اینها بهای خود بخورانند و بره کند یا ن و هر که بر وی حق
وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف نکند و این خطاب بمصدقان و توسع است بر
متصدقان در فواکه و ثمار که محل صرف و بذل اند وان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع و
اگر نتوانید که گذارید ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید رواه الترمذی و ابو داود و
النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث
عبدالله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبدالله بن رواحه را که از انصار بود صحابی
بود و شاعر بود و در غزوه موته شهید شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر فیخرص النخل حین

بعله

یطیب پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت هنگامی که خوش میگشت خرما یعنی
ظاهر میشد در وی شیرینی قبل ان یوکل منه پیش از آن که خورده میشد از آن این احادیث
دلالت میکنند بر کفایت خرص درین باب و برهمین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم
است مر شافعی را ولیکن فقها میگویند که این مقتضی میکرد در ربوا و میگویند که ورود این
احادیث پیش از تحریم ربو است که اقبل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب
صدقه است و شارع دران مسامحه کرده و اینجا ابتدال مال بمال نیست تا ربو لازم آید و قول
فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا کلام و اگر عام است مخصوص
گردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق ازق بفتح همزه و ضم زای جمع زق و بکسر روا ابنست
از ابن عباس که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی
وقال فی اسناده مقال وگفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی راویان
وی مطعون اند ولا یصح عن النبی و بصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی
هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر شئ بسیار چیز و علما را اختلاف دارند نزد امام شافعی
در عسل زکوة نیست و بیهقی از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود لیس
فی العسل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در آن عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و
معتبر نیست نصابی معین چنانکه در خارج ارض از خضراوات و فواکه و حجت امام قول حضرت رسول
است صلی الله علیه وسلم ما اخرجته الارض ففیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در
وی قیمت و در روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب
و اما عسلی که بیرون می آید از جبال در وی نیز عشر است نزد امام و چیزی نیست نزد ابو یوسف
و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر اخذ کرده
شد پس در وی عشر است والا حکم صید دارد والله اعلم وعن زینب امراة عبدالله رضی
از زینب زن عبدالله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی روایت میکنند قالت
خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء تصدقن
پس گفت آنحضرت ای گروه زنان تصدق کنید ولو من حلیکن و اگر چه از زیور تنها باشد حلی
بضم حا و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیکن بکسر حا و سکون لام و تبا فوقانیه بعد تحتانیه
فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة زیرا که بدرستی شما بیشترین دوزخیانید در روز قیامت رواه
الترمذی و اختلاف کرده اند در زکوة حلی مرد را پس نزد امام ابی حنیفه در وی زکوة است

و نزد امام مالک زکوة نیست در حلی که مباح است استعمال وی شافعی را دو قول است اظهر
همین است و همین است مختار در مذهب احمد و در ایجز برای پوشیدن نبود یا برای اجاره
یا تجارة باشد یا حرام بود پوشیدن ان یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی
زکوة است باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته زکوة نیست در حلی از جواهر و لالی
در هر حال حجت ایمه اینست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و
بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین
یکنزون الذهب والفضة الایة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الرقة ربع العشر و احادیث
در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعدهم اختلاف داشته اند درین و بعضی
گفته اند که مراد از زکوة حلی عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از سعید
بن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم وعن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده ان امراتین اتتا رسول الله دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی
ایدیهما سواران من ذهب و در دستهای هر یک ازین دو زن یاره بود از طلا فقال لهما اتودیان
زکوته گفت آنحضرت مرین دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة ازا قالتا لا گفتند ادا نمیکنیم زکوة ازا
فقال لهما رسول الله پس گفت مران دو زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتحبان ان یسورکما
الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید که بپوشاند خدا تعالی سوارها از آتش دوزخ
قالتا لا گفتند ان دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدا تعالی سوارها از آتش دوزخ قال
فادیا زکوته گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة ازا رواه الترمذی و قال هذا حدیث قد رواه المثنی
بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحو هذا گفته است ترمذی این حدیثی است که بتحقیق روایت
کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند ان والمثنی بن الصباح و ابن لهیعة یضعفان
فی الحدیث و مثنی بن الصباح و ابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است ضعیف
داشته میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه و سلم شی و صحیح
نشده است درین باب زکوة حلی از آنحضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا
من ذهب گفت ام سلمه بودم من می پوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتحتین و ضاد معجمه و حا
مهمله نوعی از زیور است و اصل وی از نقره است و از ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث
واقع شده است و وجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی و روشنی اوست و در صراح
گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید فقلت
پس گفتم من یا رسول الله اکنز هو آیا گنج است این که بران وعید واقع شده فقال ما بلغ ان

بودی زکوته پس گفت آنحضرت چیزی که برسد مقدار یرا که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی
بحد نصاب برسد فزکی فلیس بکنز پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بران
وعید است و هم چنین هر مالی که زکوة ان ادا کنند از حیطه وعید خارج است رواه مالک و
ابو داود وعن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع بود آنحضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم
صدقه را از مالی که اماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن
و پوشیدن و خدمت و سواری میبود در ان زکوة نبود رواه ابو داود وعن ربیعة
بن عبد الرحمن عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علما و او را
ربیعة الرای میگویند روایت میکند از بسیاری از صحابه از رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی جدا کرده داد مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه
است و از ان حضرت در وفد مزینه آمده بود و اقطاع گردانیدن امام است بعضی از لشکریان
خود را قطعه زمینی تا از حاصل ان رزق خود سازد و اقطاع گاهی تملیک میشود و گاهی بغیر
تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه را بفتح قاف نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی
و میان مدینه پنج روزه راه است و هی من ناحیة الفرع و این قبلیه از جانب فرع است بضم
فا و سکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین فتلک المعادن لا توخذ
منها الا الزکوة الی الیوم پس ان کانها گرفته نمیشود از انها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته
نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذهب امام مالک و شافعی است در قولی
و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قولی دیگر در ان خمس است و قول دیگر مر شافعی را انست
که اگر یافته است از اتعب و مؤنت چهل یکم ربع و الا الخمس رواه ابو داود الفصل الثالث
وعن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس فی الخضروات صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزها و ترها زکوة و این مذهب ایمه ثلثه است و میوها که در باغات و مثال
تمام نا سند نیز همین حکم دارند و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین رویند حکم باخرش و ده یک
است مگر کاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما اخرجته
الارض ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت ولا فی العرایا صدقة و نیست در عرایا صدقه
است و عرایا جمع عریه دا از فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است به تمر یعنی خرمای
خشک بطریق تخمین و آنچه از بیع میوه بر سر درختان بمیوه خشک از المزابنه گویند برای و تقدیم
یا زبون نهی کرده اند چنانکه در کتاب البیوع بیاید ان شاء الله تعالی اما برای بعضی مثل ان

ومحتاجان که بنخواهند رطب بخورند ونقدی در دست ندارند که بدان بخرند ونخلی هم ندارند
که از رطب بعیال بخورانند وتمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند از تمر که از
قوت زیاده مانده است بصاحب نخل میدهند واز وی رطبی که بر درخت دارد بخرص
میخرند ودر این بیع بجهت شفقت رفع احتیاج این جماعه در مادون خمسة اوسق رخصت
داده اند وچون اقل از خمسة بود در وی زکوة نباشد چنانکه فرموده ولا فی اقل من خمسة
اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة ونیست در چارپایها که کار میکنند ونه برای تجارت
اند صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة ونیست در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة
الخیل والبغال والعبید گفته است صقر که از رواة این حدیث است که مراد بجبهه ستوران
واستران وغلامانند که خدمت دارند رواه الدارقطنی وعن طاوس ان معاذ بن جبل
اتی بوقص البقر روایت است از طاوس یمانی که از تابعین است که آورده شد
بوقص گاوان تا زکوة از آنها بستاند فقال لم یامرنی فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء
پس گفت معاذ امر کرده است مرا در وی آنحضرت بچیزی از زکوة رواه الدارقطنی و
الشافعی وقال الوقص ما لم یبلغ الفریضة وگفته است شافعی که وقص چیزی است که
بحد نصاب که در وی زکوة واجب گردد نرسیده است خواه ابتدا وخواه در میان دو
فریضه وگفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود
والله اعلم ووقص در لغت بمعنی شکست ونقصان آید **باب صدقة الفطر**
صدقه فطر فرض است نزد شافعی ونزد احمد در ظاهر مذهب وسنت موکده است نزد
مالک وواجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن
واقع شده پس شافعی واحمد بر ظاهر حمل میکنند ومالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و
ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب
است وشرط وجوب صدقه فطر نزد ما ملک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما
ونزد شافعی هر که قادر است بر قوت یک روز برای خود وبرای کسی که بر وی نفقه اوست
فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین فرض است بر وی صدقه فطر وشرط نیست
نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع است از تمر وشعیر است ودر بعضی احادیث
صاع از بر آمده ودر بعضی صاع از طعام واقع شده ودر بعضی صاع مطلق آمده
غیر مقید بچیزی وگفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود وزیاده بطریق
تطوع بوده نه وجوب وبعضی گفته که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم

بعدازان

بعد از آن نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم ودر نصب
در حکم بر است نزد ابی حنیفه ودر حکم شعیر نزد ابی یوسف ومحمد ومروی است از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه که در زمان خلافت خود فرمود که واجب صاع است از بر اما چون توسعه کرد بر
شما تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر وغیره وازینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است
الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة
الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کرد آنحضرت زکوة فطر را صاعی
از تمر یا صاعی از شعیر ودرین حدیث ذکر بر نیست وازینجا توهم کرده اند بعضی مردم که اخراج نصف
صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر وصواب آنست
که نصف صاع از بر بود وتخصیص تمر وشعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد وگویند
که ابن عمر از تمر میداد وچون وجود تمر در مدینه کم شد از شعیر داد ودر آن حجر نکیار نبود علی العبد والحر والذکر
والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده وآزاد ومرد وزن وخرد وکلان از مسلمانان بنده چون ملک ندارد
وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی وهمچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر ولی
اوست اگر مالک مال نبود والا از مال وی خواهد بود وامام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است
وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة وامر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن
مردم بسوی نماز ظاهر حدیث درین است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لکن ائمه اربعه اتفاق دارند
که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب وامر اینجا برای استحباب است ودرین تفصیل
بسیار است در شرح سفر السعادة از آن ذکر کرده ایم متفق علیه وعن ابی سعید الخدری
قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابو سعید خدری بودیم ما که بیرون آوردیم صدقه
فطر را صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف است وغالب قوت
در سفر وحضر آن بود وبعضی گفته اند مراد ذرة است بضم ذال وتخفیف را که متعارف بود در آن نزد
اهل حجاز وغالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من شعیر یا بیرون می آوردیم صاعی را از جو او صاعا
من تمر یا صاعی از خرمای خشک او صاعا من اقط بفتح همزه وکسر قاف وبعد مطلقا یا صاعی از قروت که
از ابیز نرگویند وآن شیر ترش که خشک میشود ومثل سنگ سخت میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی
از انگور خشک که از آن مویز میخوانند متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه
روزه خود را مراد صدقه فطر است حقیقت آن صدقه متمم است که صوم بی ادای آن معلق
میماند چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله

علیه وسلم زکوة الصدقة صاعا من تمر او شعیر واجب کرده است آنحضرت این صدقه را یک
صاع از خرما یا جو او نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم علی کل حر
و مملوک ذکر او انثی صغیر او کبیر بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد و یا بزرگ رواه ابوداود
والنسائی **وعنه** قال فرض رسول الله و هم از ابن عباس است گفت واجب کرده
است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر یعنی صدقه فطر را طهرة الصیام از جهت پاک کردانیدن
روزه را و در بعضی نسخ طهرة للصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده و لا یعنی گفتن و از رفث
که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه در وی است از سخن
میان مرد و زن در زیر لحاف و آنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده
میشود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و کناهان است که در ادای روزه کما هو حقه بوجود آمده
باشد وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمساکین و بی نیاز کردن
ایشان از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است رواه ابوداود **الفصل الثانی**
عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة
آنحضرت برانگیخت و فرستاد آواز کننده را در کوچهای مکه تا ندا کند الا ان صدقة
الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد
صغیر او کبیر مدان من قمح صدقه فطر دو مد است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است
او سواه ای جزء من کذ زبیب باشد چنانکه مذهب امام ابی حنیفه و صاع من طعام اگر مراد بطعام
گندم یا شعیر او از برای شک راوی است و اگر جز آن باشد برای تنویع رواه الترمذی **وعن**
عبدالله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبدالله بن ابی صعیر بضم صاد و فتح عین مهملتین عن ابیه
اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبدالله بن ثعلبة بن صعیر او ابن ابی صعیر عن ابیه
و ثعلبه صحابی است مر او را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر در کاشف گفته است
ثعلبة بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر او را صحبت است روایت میکند از وی
پسرش عبدالله قال قال رسول الله صاع من بر او قمح شک راوی است و بر و قمح هر دو
بمعنی گندم است صغیر یا یک صاع از گندم عن کل اثنین از دو کس نصف صاع از هر یک
صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم فیزکیه الله اما توانگر شما پس پاک میکرداند او را و تمامی
بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن اما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه و اما فقیر شما
پس میدهد او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرداند ببرکت صدقه و مضاعفت
ثواب آن و این معنی در غنی نیز خواهد بود تخصیص او بفقرا از برای تسلیه و ترغیب اوست رواه

ابوداود **باب من لا یحل له الصدقة** در بیان کسی که حلال نیست مر او را صدقه خوردن
و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب اینچنین میسازند باب من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان
کسی که روا نیست دادن زکوة او را مال یعنی هر دو عبارت یکیست اما در ماده کافر تفاوت
میکند که عنوان ثانی در وی صادقست که دفع زکوة بوی کافر جایز نیست و مسقط
ذمه و بحث کرده نمی شود از عدم حل آن بروی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است
و ظاهر است و بالجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل صدقه فطر و کفارات
و فقرا اسلامان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة و بنی هاشم ظاهر روایت
و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی
از وی و از ابی یوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جایز نیست دادن زکوة
بغنی مالک نصاب است و در روایتی الا بعلما که حوائج ایشان خصوصا جمع کتب
که ایشان را در کار است بسیار است و بکسی که میان او و مزکی نسبت ولادت است به
خلاف دیگر اقربا اعمام و عمات و اخوات و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل
است که صله با صدقه جمع میشود و بکسی که نسبت زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر
و ام ولد خود نیز نشاید **الفصل الاول وعن** انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة
فی الطریق بگذشت آنحضرت بیک خرمائی در راه یعنی خرمائی در راه افتاده بود نظر آن
حضرت بر آن خرما افتاد فقال لولا انی اخاف ان یکون من الصدقة لاکلتها پس گفت
آنحضرت اگر نمیبود که میترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من از او بلکه
نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد از اینجا معلوم شد صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم
شد که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلی الله علیه
وسلم مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان زکوة و صدقه واجب
نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه آمده که صدقه نفل نیز حرام است
بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو روایت است و نیز معلوم شد که بر داشتن
طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه اندک چیز باشد سنت است و اگر بخورد نیز جایز است
و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که تمام
احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه **وعن** ابی هریرة قال اخذ
الحسن بن علی رضی الله تعالی عنهما تمرة من تمر الصدقة گفت ابوهریره گرفت امام حسن

بن عمر رضی الله عنهما خرمای را از خرمای صدقه فجعلها فی فیه پس کرداند حسن آن خرما را
در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف و کسران
و سکون خاء معجمه و کسران با تنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و باز داشته می
شود از انچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود و لیطرحها گفت آنحضرت
این کلمه را تا بیندازد حسن آن ثمره را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که این کلمه عجمیه است
و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده ثم قال ایضا گفت آنحضرت بحسن رضی
الله عنه اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمیدانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت
نمیخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن باین حکم و تقیید بصبی
زیرا که وی رضی الله عنه صغیر عاقل بوده و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام احادیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم در صغر سن و بوده اند در زمان وفات رسول الله صلی الله
علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه
وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از
عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایتست از عبد المطلب
بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی که در زمان آنحضرت بحد بلوغ
رسیده بود گفت گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستی که این
صدقها نیست ان مگر چرکهای اموال مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرداند و انها
لا تحل لمحمد و لا لآل محمد و این صدقات با این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه آل محمد را مراد
بال اینجا بنی هاشم اند که حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود
تحقیق کرده شده است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اتی بطعام سال عنه اهدیة ام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی
که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه است فرق میان هدیه
و صدقه آنست که چیزی است که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده
کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری و زبونی است از که داده میشود
صدقه بوی و هدیه بوی مقصود بوی تعظیم و اکرام است و داده میشود نزد اغنیا و
مکافات کرده میشود و وی را صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام
صدقه است قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما و لم یاکل و
خود نمیخورد و ان قیل هدیة و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده برد و دراز میکرد دست

مبارک

مبارک خود را بی تحاشی فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابیدن در رفتن
و بمعنی رفتن در زمین آمده و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول نمیکرد صدقه را و میخورد از او
هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد از ان متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان فی بریرة ثلث سنن گفت عائشه بود در بریره بفتح با و کسر را او در مولاة عائشه
سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت احدی السنن انها عتقت
فخیرت فی زوجها یکی ازان سه سنت آنست که بریره آزاد شد پس مخیر کردانیده شد در زوج
وی که نام وی مغیث بود که اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این
خیار عتق است که علما اثبات کرده اند در زنی که داده بود چون آزاد کرد مخیر است که شوهر
خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد از شوهر جدا شود
نزد ما خواه بنده بود و خواه آزاد و این مغیث شوهر بریره بنده بود و بریره او را نخواست و
مغیث در عشق او و فراق او واله و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگریست و قال رسول
الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء لمن اعتق و لام کسی است که آزاد کرده است
این سنت دوم است که در بریره بود و بیانش آنست که بریره داده یهودی بود که او را مکاتب
ساخته بود و چون آزادی بدل کتابت حاضر آمد نزد عائشه آمد رضی الله عنها تا خرید بدهد
که قدر بدل کتابت بمالک خود ادا کند و آزاد کرد عائشه فرمود اگر صاحبان خود بگویی
که ولا بدست من بفروشند میخرم پس وی رفت و بصاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت
ایشان گفتند میفروشیم اما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عائشه این
حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یهود چنین میگویند که میفروشیم با این شرط که ولای
بریره برای ما باشد آنحضرت فرمود غلط میگویند و یاوه میگویند الولاء لمن اعتق ولای
برای کسی است که آزاد کرده تو ای عائشه بخر و آزاد کن ولای وی ترا خواهد بود و شرط
ایشان باطل و سنت سیوم این است که میفرماید و دخل رسول الله و در آمد پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم یعنی در خانه عائشه والبرمة تفور بلحم و حال آنکه دیگ می جوشید از گوشت برمه
بضم با و سکون را دیگ از سنگ مشهور است در بلاد حجاز و یمن و الان هم در حرمین شریفین
بس مشهور است فقرب الیه خبز و ادم من ادم البیت پس نزدیک کردانیده شد برای سوی
آنحضرت نان و نانخورش از ان نانخورش که در خانه بود و ادم بضم همزه و سکون دال و بضم
آن مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است فقال
الم ار برمة فیها لحم پس گفت آنحضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند

اری هست دیگی که می جوشد و روی گوشت ولکن ذلک لحم تصدق به علی بریرة ولیکن آن
گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریرة وانت لا تاکل الصدقة و تو نمیخوری صدقه را
قال هو علیها صدقة ولنا هدیة گفت آنحضرت این گوشت بر بریرة صدقه است و برای ما
هدیه است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بوجه زکوة داد و آن فقیر بکسی دیگر بهدیه داد زکوة گرفتن
او را جایز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدهد رواست
متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل الهدیة ویثیب علیها
بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بر آن رواه البخاری وعن ابی
هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده
شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه گوسفند که حقیر است قبول میکنم دعوت او را و بعضی
گفته اند که کراع الغمیم کوئیست مشهور میان مکه و مدینه و معنی اول اظهر و انسب است ولو اهدی
الی ذراع لقبلت و اگر هدیه فرستاده شود بسوی من یکدست گوسفند مثلا هر آینه قبول
میکنم آن را این نشانست بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا رواه البخاری وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین آن
کسی که طواف میکند بر مردم و گرد ایشان میگردد ترده اللقمة واللقمتان و باز میگرداند او را یک
لقمه یا دو لقمه والتمرة والتمرتان و یک خرما یا دو خرما ولکن المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه
ولیکن مسکین حقیقی کسیست که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند او را ولا یفطن
به فیتصدق علیه و دریافته نمیشود و در رسیده نمیشود بحال وی بجهة ما تعفف تا تصدق
نموده شود بروی ولا یقوم فیسأل الناس و بر نمیخیزد از کنج خانه خود از عزت خود تا سوال
کند مردم را و در ذکر فطانت که بمعنی زیرکی و جودت فهم است اشارتست بخفا و کتمان
حال وی بجهت تعفف و تنزه که بدان زود در نتواند رسید متفق علیه الفصل الثانی عن
ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایتست
از ابی رافع که مولی آنحضرت بود که آنحضرت فرستاد و برگماشت مردی از قبیله بنی مخزوم را بر
گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس گفت آن مرد ابی رافع را صحبت
دار با من و همراه باش تا برسی از صدقه نصیب خود را و بدهم ترا از آن چیزی فقال لا پس گفت ابو رافع
مصاحب نمیشوم و نمی آیم همراه تو تا آنکه رسول الله یعنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاساله پس
سوال میکنم آنحضرت را که بروم همراه او یا نه فانطلق الی النبی صلی الله علیه وسلم پس رفت ابو رافع بسوی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی فساله پس پرسید آنحضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة

لا تحل

لا تحل لنا پس گفت آنحضرت صدقه حلال نیست ما را که بنی هاشمیم وان موالی القوم من انفسهم
و بدرستی موالی قوم از ذات ایشانند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست
موالی ما را نیز نباشد رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تحل الصدقة لغنی حلال نیست زکوة مر غنی را ولا لذی مرة
سوی حلال است مر خداوند قوت درست اعضا که کسب روزی میتواند کرد و مره بکسر
میم و تشدید را بمعنی قوت و شدت و عقل و استحکام و طاقت و حیله و اگر ظاهر
بقوت باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوة و اخذ کرده است
باین حدیث امام شافعی و قایل شده است بعدم حل زکوة مر قوی قادر بر کسب را و نزد ما حلال
است زکوة مر کسی که مالک نصاب که دویست درهم است نباشد اگرچه قوی قادر بر کسب
باشد و مر آنکه آنحضرت میداد صدقه را بفقرا اصحاب خود اگرچه قوی و تندرست می بودند
و صحیح بود اخذ ایشان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد این است
که غنی یا بیدولت دگر کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب و رایج شود باین مذلت
و دنائت رواه الترمذی و ابو داود والدارمی و رواه احمد والنسائی وابن ماجة عن ابی هریرة
وعن عبید الله بن عدی الخیار بکسر معجمه و تخفیف تحتانیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان
نبوت بود قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی گفت خبر داد مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند بپیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وهو فی حجة الوداع و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود که عبارت است از حجی که آن
حضرت کرد و بیان احکام فرمود و تودیع حیات نمود وهو یقسم الصدقة و آنحضرت قسمت
میکرد صدقه را فسألاه منها پس سوال کردند آن دو مرد آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد
میگویند که فرفع فینا النظر وخفضه پس چون سوال کردیم ما بر داشت و بلند کرد آنحضرت
در ما نظر خود را و پست کردانید نظر را یعنی بالا و پایان ما را از سر تا پا نگاه کرد فرآنا جلدین پس
دید و دانست ما را چابک و توانا فقال ان شئتما اعطیتکما و گفت آنحضرت اگر میخواهید
شما را ولا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیبی در صدقه مر توانگر را ولا لقوی مکتسب و نه توانا
را که کسب میتواند کرد معنی حدیث بر مذهب شافعی اینست که صدقه خوردن بر شما حرام است
و اگر شما راضی میشوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این طریق تشدید و تقریع است نه تخییر
یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع همچنین آید یا توانگر باید حلال نیست
شما را و لا بدهم شما را و بر مذهب ما آنست که در صدقه خوردن خواری و رذالت است اگر باین
صفت راضی اید بدهم شما را و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ است رواه ابو داود والنسائی

۴۶۹

وعن عطاء بن یسار مرسلا از علما تابعین و کبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه رضی الله
عنها ام المؤمنین قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا تحل الصدقة لغنی الا
لخمسة حلال نیست زکوة مر غنی را مگر برای پنج کس را اگرچه غنی هم باشند منسوب
داد لغاز فی سبیل الله یکی مر غازی کننده را در راه خدا او لعامل علیها دوم مر کسی که
عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سوم مر کسی را
که مدیون است و دینی بر وی شده است اگر غنای او باداء دین وی وفا نمیکند او لرجل
اشتراها بماله چهارم مرد را که خریده است صدقه را بمال خود مثلا صدقه رسید فقیری بود غنی
از از وی بخرید حلال است او را و نسبت بوی صدقه نیست او لرجل کان له جار مسکین
پنجم مرد را که است مر او را همسایه مسکین فتصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد
بر مسکین فاهدی المسکین للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین مر این غنی را از آن
صدقه و چنانکه در حدیث بریره معلوم شده و استحقاق غازی غنی زکوة را مذهب شافعی
است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا و فقر در آن
برابر است و غارم بسبب استحقاق وی دین است تا اگر دین وی ادا نماید و در غنیمت
غازی از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آنحضرت فرمود که از اغنیای ایشان
بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حلال نیست
صدقه مر غنی را رواه مالک و ابو داود و فی روایة لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل
و در روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که زاد او
بدان میرسد و پست که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی بر آمده
و وی حکم فقرا دارد در زمینک بایشان لقوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم
واموالهم وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله و تخفیف دال منسوب بشخصی
که نام او صدا است صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت در پیش وی
صلی الله علیه وسلم چنانکه در باب الاذان گذشت قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم فبایعته پس بیعت کردم و بعهد مسلمانی دست بوی دادم
فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز فاتاه رجل فقال اعطنی من الصدقة پس
گفت آمد با آنحضرت که بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات بدرستی که
خدای تعالی راضی نشده و گفته نه بحکم پیغمبر و نه بحکم جز وی از علما و مجتهدین در تقسیم

صدقه چنانکه باید داد حتی حکم فیها هو تا آنکه حکم کرده در مصرفات وی تعالی خود در قرآن
فجزأها ثمانیة اجزاء پس پاره پاره ساخته و تقسیم کرده از ا هشت پاره یعنی قسمت کرده
از ا بهشت طایفه که خبر ایشانرا باید داد چنانکه در انما الصدقات للفقراء والمساکین تکفل
بیان است و در کتب فقه بسبع طوایف واقع شده بگردانیدن فقرا و مساکین یکی باعتبار
فرق بیان ایشان فان کنت من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام
میدهم ترا ظاهرا حال وی معلوم نبود و تردد و اشتباهی بود در آن رواه ابو داود

الفصل الثالث

وعن زید بن اسلم فقیه عمری مولی عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد زاهد
از جمله فقها در حلقه درس او می نشست امام زین العابدین رضی الله عنه پیش او میرفت و
استماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رضی الله عنه شیری پس
خوش آمد آن شیر او را فسأل الذی سقاه من این هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را
که شیر خورانیده او را از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را
که وی فرود آمده بود بر آبی که تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب در آنجا بود
فرود آمده بود فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة آنجا
حاضر بودند و هم یسقون و ایشان آب میدادند فحلبوا من البانها پس دوشیدند
قدری از شیرهای این شتران فجعلته فی سقائی پس کردانیدم و انداختم آن شیر
در مشک خود و سقا مشک بزرگ و مشک خرد هر دو را گویند فهو هذا پس این شیر که خوردی همان شیر
بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر انگشتان دست خود را در
دهان خود فاستقاءه پس رفو کرد و تکلف قی کرد شیری که خورده بود از شکم بر آورد این
نهایت تقوی و تورع بود و الا فقیر اگر هدیه کند یا بیع نماید از صدقه خود روا است خوردن
آن و آنچه آنحضرت فرموده در حدیث بریره رخصت بود که از برای بیان جواز فرموده که
قبل رواه مالک والبیهقی

باب من لا تحل له المسألة ومن تحل له

باب در بیان کسی که
حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی کردن و کسی که حلال است او را و گفته اند کسی
باید که سوال کند هر که نزد وی قوت یوم است زیرا که سوال بغیر ضرورت حرام است و اگر
قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال
کند و فقیری که مر او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب او را زکوة حلال
است و حرام است سوال و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست
بر کسب حلال است مر او را سوال و اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بغیر ضرورت و اختلاف

در نهفت که حرام یا حلال است یا کراهت بسبب نظر اول آنکه خوار نکند نفس خود را و الحاح
نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و آنکه از این سه شرط را مفقود کرد و حرام است
باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا سایل چون لوجه الله
سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است و چون لوجه الله طلب تعظیم کرده
چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر گوید بحق
خدا و بحق محمد بده واجب نمیگردد بر مسئول عنه را و روی که گرفت باظهار حاجت
بدروغ مالک نمیگردد و هم چنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر کسی را بجهت صلاح بدهد
و وی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند از معطی نه بدهد مالک نمیگردد و وی
حرام است بروی واجب است رد وی بر مالک و هم چنین کسی که داده شود او را
چیزی بجهت بد زبانی وی یا شر سعایت وی حرام است بر وی و اگر فقیری بجایی برای
سوال و خواهد که دست مسئول عنه را ببوسد تا چیزی بوی بدهد مکروه است و فضل
است که مسئول عنه دست بوی نه دهد بقصد منع و زجر و نباید داد سایل را که طبل
زده بر درها میگردد و مطرب از ایها المخلص است این مسایل همه از مطالب المومنین
ذکر کرده بنقل از کتب و الله اعلم **الفصل الاول** عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون
تحتانیه و صاد مهمله بن مخارق بضم میم و خاء معجمه و کسر را قاف در آخر صحابی است
معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم من دیه
از جهت دیت و حمالة بفتح حاء مهمله مالی که میدارد و بر خود میگرداند آدمی از قوم بجهت دیت
و ظرات و دیون میگردد اصلاح ذات البین یعنی جماعه در میان خود جنگ میکنند و خون
یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که ازان لازم می
افتد بر خود میگیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دینی بر ذمه او می نشیند و چون غارم مدیون
کسی از مصارف زکوة است این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت
فاتیت رسول الله پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اسال فیها در حالتی که سوال می
کنم آنحضرت را در حماله یعنی ادای دین حماله فقال اقم پس گفت آنحضرت بایست و اقامت
کن نزد ما حتی تاتینا الصدقة تا آنکه بیاید بما مال زکوة فنامر لک بها پس بفرماییم را بتو بدان
صدقه یعنی بفرماییم که ازان مال بتو چیزی بدهند که بدان از دین خلاص یابی ثم قال پس گفت
آنحضرت یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة بدرستی که سوال روا نیست مگر یکی از سه مرد
رجل تحمل حمالة یکی ازان مردی است که بر ذمه گرفته است حماله را و در زیر بار آن در آمده فحلت له المسئلة

حتی یصیبها پس حلال شده است مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را یعنی مالی که ادا کند از
آنچه ضامن شده است بدان ثم یمسک پس باز دارد خود را ازان سوال بعد از ادای حماله و
زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته جائحة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را
حادثه و آفتی که هلاک گردانید و از بیخ بر کند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ بر کندن
و جائحه شدت و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب
قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی
که بدان بی نیاز شود بدان از حاجت ضروریه وی از زندگانی او و قال سدادا من عیش گفت
سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که بر بندد حاجت او را از زندگانی
قوام بکسر قاف چیزی که قایم شود بوی حاجت و قوام بمعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک
وی بود و فتح در این نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و وسط
است چنانکه در قران مجید فرموده و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود
بوی حاجت و هر چیزی که بندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و حزان و سداد
بفتح بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد مبالغه است در آنکه
نگاهدارند از سوال گویا اشاره داد سایل را مضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق
و قیام حیات تا اگر بحد رسیدن بای مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم در آن کافی
است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر فقیر این است که میسر نباشد در حل اصابته فاقه
سوم مردی که رسید او را حاجت درویشی فاقه حاجت و افتیاق حاجتمند شدن حتی
یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه ایستند و خبر دهند و گویند سه کس از خداوندان عقل و
فراست از قوم وی که بحقیقت حال برسند و سخن بتخمین رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدایی کردن حتی یصیب قواما من عیش
او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر از یقوم آن است که شهادت دهند و گفتیم
که آن مراد نیست بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابوداود بقول آمده
ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند گویا شهادتست و در ذکر لام در لقد
اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی این همه برای
مبالغه در منع و زجر از سوال و سا بدان است فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت
یاکلها صاحبها سحتا پس هر چه که غیر این است از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام است که
میخورد خداوند وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حاء مهمله حرام و سحت و سحات

در اصل بمعنی اهلاک و استیصال است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم من سال الناس اموالهم تکثرا کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد بسیار
شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسال جمرا پس سوال نمیکند مگر اخگر را فلیستقل او
لیستکثر پس گو کم طلبد یا بسیار بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد حکم یا خبث رواه مسلم وعن عبد الله
بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما یزال الرجل یسال الناس حتی یاتی یوم القیمة
همیشه است که سوال میکند مرد از مردم تا آنکه می آید روز قیامت لیس فی وجهه مزعة لحم در حالی
که نیست در روی وی گوشت کنایت از خواری و بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت
است و صور در آخرت تابع معانی است ومزعة بضم میم و سکون زای و عین مهمله پاره
از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون زای
و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم
و سکون است متفق علیه وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا
فی المسئلة الحاح مکنید در سوال کردن و بسیار بخشید [illegible] سوال عنده را فوالله لا یسالنی احد منکم
شیئا پس بخدا سوگند سوال نمیکند از من هیچ یکی هیچ چیز را فتخرج له مسئلته منی شیئا
پس بیرون می آرد برای وی سوال کردن وی از من چیزی را و انا له کاره در حالتی که من آن سوال
را ناخوش دارنده ام فیبارک له فیما اعطیته پس برکت کرده شود مر او را در آن چیزی که داده
ام رواه مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره مبشره
ابن عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لان یاخذ
احدکم حبله هر آینه اینکه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیاتی بحزمة حطب علی ظهره پس بیارد پشته
هیزم را بر پشت خود حزمة بضم مهمله و سکون زای بند هیزم فیبیعها پس بفروشد آن پشته هیزم را
فیکف الله بها وجهه پس نگاه دارد خدای تعالی بآن پشته هیزم آبروی او را و جاه او را در این
عبارت اشارت بلکه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف
اوست بروی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سوال خیر له من ان یسال الناس
بهتر است مر او را از اینکه سوال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را یا نه دهند چه اگر ندهد
بر رود و محروم بماند و اگر بدهند بیتر از آنکه در منت ایشان می افتد و در ربقه عبودیت و امتنان
ایشان می در آید و تطلع و سوال حاجت میکند رواه البخاری وعن حکیم بن حزام بکسر حا
و زای صحابی است برادرزاده ام المومنین خدیجه رضی الله عنها تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست
سال شصت در جاهلیت گذرانیده بود و شصت در اسلام قال سالت رسول الله گفت

حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا
ثم قال لی پس گفت آنحضرت مرا یا حکیم ان هذا المال خضر بفتح خا و کسر ضاد معجمتین حلو بضم حا و
سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است یعنی خوش نما و زیبا در نظر و خوش
آینده و لذیذ در دل فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسی که بگیرد او را به سخاوت نفس یعنی
بی تطلع و اشراف و الحاح برکت بخشوده مر او را در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک
له فیه کسی که بگیرد او را با تطلع شدن بآن و انتظار داشتن از او و طمع کردن و دل بر بستن در آن
برکت کرده نمیشود مر او را در آن فی الصحاح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر
نگریستن وکان کالذی یاکل ولا یشبع باشد آنکس همچو کسی که بخورد و سیر نمیشود والید
العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد
و دست پایین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آینده
معلوم میگردد و بر هر تقدیر در وی نهی است از سوال و بیان فضیلت ترک سوال و لهذا
متفرع کرده اند بر این حکم روی قول خود را قال حکیم فقلت پس گفتم من یا رسول الله والذی
بعثک بالحق سوگند بآنکه فرستاده است ترا بحق و راستی لا ارزا احدا بعدک شیئا
سوال نکنم بعد از تو یا بعد از این سوال که از تو کردم هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی
افارق الدنیا تا آنکه جدا کنم دنیا را یعنی تا وقت موت و رزا بتقدیم را مفتوحه بر زای
ساکن مهموز بمعنی رسیدن چیزی از کسی و بمعنی نقص نیز آید و چون گرفتن از کسی چیزی سبب
نقص اوست بر آن اطلاق کرده اند متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال وهو علی المنبر روایت است از ابن عمر که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود وهو یذکر
الصدقة والتعفف عن المسئلة و آنحضرت ذکر میکرد صدقه را و باز ایستادن از سوال را
والید العلیا خیر من الید السفلی باز بیان کرد بقول خود و فرمود والید العلیا هی
المنفقة بنون و فا و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة
و دست پایان دستی است که سوال کننده است همچنین واقع شده است در صحیح
بخاری و صحیح مسلم و طیبی گفت و همچنین ذکر کرده ابوداود و همچنین آمده از اکثر روات
و در روایتی مر ابوداود را الید العلیا هی المتعففة بتا و عین و فا از عفت بمعنی باز
ایستادن از سوال و احترام و این معنی انسب است بسیاق حدیث که گفت وهو
یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة و هر دو معنی صحیح است و نقل کرده شده است
از نووی که صحیح تر روایت اول است متفق علیه وعن ابی سعید الخدری رضی الله

عنه قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه بدرستی که مردمان
از انصار سوال کردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فاعطاهم پس داد آنحضرت ایشان را آنچه
طلبیدند ثم سألوه فاعطاهم پس باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام
شد چیزی که نزد آنحضرت بود فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت
آنچه می باشد نزد من از چیز یعنی مال پس ذخیره نمی نهم آن را از شما ومن یستعفف یعفه الله وکسی که
باز ایستد از سوال ونگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمیکرداند او را
بمردم ومن یستغن یغنه الله وکسی که استغنا ورزد وبی نیاز کرداند خود را از سوال مردم غنی
میکرداند وبی نیاز میسازد او را خدای تعالی ومن یتصبر یصبره الله وکسی که تکلف کند وزور آورد
در صبر کردن صبر می بخشد او را خدای تعالی وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من الصبر وداده
نشد هیچ یکی را داده که آن بهتر است وفراخ تر است از صبر عطائی است از عطایای الهی که
بهترین وفراخ ترین عطاها است متفق علیه وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطاء گفت عمر رضی الله عنه بود آنحضرت میداد مرا بخششی
فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم با آنحضرت بده آن را بمحتاج تر بوی از من فقال خذه فتموله
وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آن را ومال ساز آن را وتصدق کن بآن خواه ما جاءک من هذا
المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا ازین مال وحال آنکه تو اشراف نکننده و
انتظار برنده وطمع کننده از او وسوال کننده از آن فخذه پس بگیر آن را وما لا فلا تتبعه نفسک وچیزی که نه
چنین بود پس بیرون مگردان از آن نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن وانتظار مبر چنانچه
در بیان مردم مشهور است کرده والله متفق علیه **الفصل الثانی** عن سمرة بن جندب
صحابی است حلیف انصار مشهور است وبود از حفاظ کثیر الحدیث روایت کرده اند ازوی
حسن بصری وابن سیرین وشعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او سنة ستین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها وجراحتها
که مجروح میکردانند بآن مرد روی خود را فمن شاء ابقی وجهه پس کسی که میخواهد نگاه دارد روی
خود را از خراش سوال نکند ودر بعضی نسخ ابقی علیه وجهه ودر بعضی ابقی علی وجهه ومن
شاء ترک وکسی که خواهد ترک کند آن را یعنی نگاه ندارد آبروی خود را وسوال کند اختیار بدست
اوست واین تهدید است برای ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل
ذا سلطان مگر آنکه سوال کند مرد خداوند سلطنت را که امر است او فی امر لا یجد منه بدا یا سوال
میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج وگرسنگی که نیابد قوت یوم چنانکه در شرح

ترجمه باب که گذشت رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسی که سوال کند مردم را وحال آنکه مر او را
چیزی که بی نیاز کرداند او را جاء یوم القیمة ومسألته فی وجهه می آید آنکس روز قیامت وحال آنکه
سوال او در روی وی خموش او کدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند ولفظ او
شک راویست وبعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب وخمش
کندن بناخن وکدوح بدندان اشارتست بتفاوت احوال سایلان در قلت سوال وکثرت آن
قیل گفته شد یا رسول الله وما یغنیه وچه چیز بی نیاز کرداند او را وحد غنا که سوال با این حرام است
چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم نقره او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم است
از طلا رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن سهل بن الحنظلیة بفتح
حاء وسکون نون وفتح ظاء معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسی که سوال کند ونزد وی باشد چیزی که بی نیاز
کرداند او را از سوال فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیاری از آتش
قال النفیلی گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون وفتح فا که شیخ ابو داود سجستانی است
وهو احد رواته ونفیلی یکی از راویان این حدیث است فی موضع آخر گفته است در جای دیگر
نزد بیان این حدیث وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسألة وچیست غنی که روا نیست با وی
سوال کردن قال قدر ما یغدیه ویعشیه گفت از غنا که روا نیست بوجود وی سوال مقدار
چیزی است که از آن قوت بامداد کرداند وقوت شبانگاه کرداند یعنی قوت یک روز اگر در روی
حاصل باشد که بدان قوام بدن شود وکفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانکه در
شرح ذکر کرده شد وقال فی موضع آخر وگفته است نفیلی در موضع دیگر ان یکون له شبع یوم
او لیلة ویوم غنا که با آن سوال است که باشد مر او را چیزی که سیر کرداند او را روز یا روز وشب
وشبع بفتحتین سیری وبکسر وفتح چیزی که بوی سیری شود رواه ابو داود ودو بیان که حدیث
ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است
یا قیمت آن ودر حدیث آینده از عطاء ملک اوقیه که چهل درهم است ودرین حدیث قدر
تغدی وتعشی وشبع یوم ولیلة پس شافعی اخذ باول کرده واحمد وابن المبارک واسحاق
بثالث وبعضی علما بثانی واخذ کرده ابو حنیفه واصحاب وی بملک دویست درهم اگرچه نامی
نباشد ودرین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی ازان ذکر کرده مضمونش آنست که هر که
سوال کند وباشد او را پنج اوقیه الحدیث وپنج اوقیه دویست درهم است وطیبی گفته که این

امانزاست بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ است مر احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند
که ایجاد و جزا است منع از اقدر زکوة و منع از سوال و اعتبار باقی در هم نزد حنفیه در اول است
و در ثانیه قدر نقدی و تعفف است والله اعلم وعن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال
رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی
است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من سال منکم وله اوقیة او عدلها فقد سال الحافا
کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درم است یا مثل اوقیه باشد در قیمت پس
بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قران مجید در مدح
فقرا گفته است لا یسالون الناس الحافا رواه مالک وابوداود والنسائی وعن حبشی بضم
حاء مهمله وسکون موحده و شین معجمه بن جناده بضم جیم و تخفیف نون قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی بدرستی که سوال کردن حلال نیست توانگر را
و نه مر خداوند قوت سلیم الاعضاء الا لذی فقر مدقع ولکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپنده
است بخاک دقعا بفتح دال و سکون قاف خاک ودقع رخاک چفیدن ومدقع بضم میم و
سکون دال وکسر قاف بخاک چفسانده که کنایت است از شدت حاجت و فقر که او را بخاک رسانیده
است و ربی نواند برخاست و مسکین نیز این را گویند که طاقت حرکت ندارد و جابجا که در قران
مجید مسکین یاد کرده ... ذا متربة او غرم مفظع یا حلال است برای خداوند وام که در فضاعت و
شناعت افکنده است غرم بضم غین دام و تاوان فضاعت رسوائی و من سال الناس
لیثری بضم یاء و سکون مثلثه و کسر را بماله و کسی که سوال کند مردم را تا بسیار کند مال خود را کان خموشا
فی وجهه یوم القیمة می باشد آن سوال سبب خمشها و خراشیدها در روی او روز قیامت و رضفا
یاکله من جهنم و سنگ گرمی که میسوزد از دوزخ رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگها تفسیده
که شیر را بوی بجوش ارند رضفه که میخورد آنرا فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر پس هر که خواهد کم کند و هر که
خواهد زیاده کند رواه الترمذی وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی روایت است از انس که
مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یسأله در حالیکه سوال میکند از وی آنحضرت را و میخواهد از
حضرت وی چیزی فقال پس گفت آنحضرت اما فی بیتک شیء آیا نیست در خانه تو چیزی فقال بلی
حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من گلیم سطبر است که می پوشیم
پاره از وی و می گسترانیم پاره را و حلس بکسر حا گلیم که بر پشت شتر زیر رود و عرب می اندازند و در خانها
در زیر فرشهای خام میفگنند وقعب بفتح قاف و سکون عین یعنی و در خانه قدح چوبین خرد سطبر است
نشرب فیه من الماء که می نوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار پیش من آن گلیم و قدح

فاتاه بهما پس آورد آنمرد پیش آنحضرت آن گلیم و قدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن گلیم
و قدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست شریف خود وقال من یشتری هذین و گفت
آنحضرت کیست که بخرد این دو را قال رجل انا اخذهما رسول الله بدرهم گفت مردی من میگیرم
این هر دو را بیک درهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم
مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اتمام قال رجل انا اخذهما
بدرهمین گفت مردی من گیرنده ام انهارا بدو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن گلیم و قدح را
آن مرد را فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت دو درهم را پس داد
آن دو درهم را مرد انصاری را وقال اشتر باحدهما طعاما و گفت بخر یکی از این دو درهم طعامی فانبذه
الی اهلک پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روز خود سازند واشتر بالاخر
قدوما فأتنی به و بخر به درم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف بضم دال مخفف باشد تیشه درودگر و اگر
در حدیث ابراهیم علیه السلام واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه مراد است و
بعضی میگویند که نام موضعی است از شام فأتنی به پس بیار نزد من تیشه را فاتاه به پس آورد آنمرد
نزد آنحضرت تیشه را فشد فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آنحضرت در آن
تیشه چوبی بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت آنحضرت برو پس هیزم
بکش و بفروش ولا ارینک خمسة عشر یوما و باید که نبینم مرترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب
ویبیع پس رفت آنمرد در حالیکه هیزم میکشید و میفروخت فجاء وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد
آنمرد نزد آنحضرت در حالیکه بتحقیق رسیده و یافته است ده درهم را فاشتری ببعضها
ثوبا وببعضها طعاما پس خرید پاره از آن دراهم جامه را و پاره از آن طعام را فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذا خیر لک من ان تجیء المسئلة نکتة فی وجهک یوم القیمة
این هیزم کشیدن و قوة از آن ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است مر ترا از آن سوال و
گشتن او نقطه سیاه در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة بدرستی که سوال
کردن حلال نیست و درست نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع او لذی غرم مفظع زجرا این
دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد او لذی دم موجع یا مر خداوند خونی را که دردمند کننده است
مراد بدان دیت است که در بدل خون جاده از خود یا بر خود جایکه در تقصیر تحمل حمال معلوم شد
رواه ابوداود وروی ابن ماجه الی قوله یوم القیمة وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسی که رسید او را حاجت درویشی
فانزلها بالناس پس فرود آورد و پیش مردم و روی آورد باشان لم تسد فاقته بسته نشود درویشی

کرده نشود حاجت او و من ازلها باشد و کسی که وی دارد حاجت را بخدا او شک است که بالغنا شتابد کند و برساند او را بغنا بفتح غین معجمه یعنی فایده و کفایت نه عتاب بکسر غین یعنی توانگری و مالداری زیرا که فرسوده اما بموت عاجل و عنی اجل یا مرگ که زود بیاید یا توانگر که دیر حاصل کرده و توانگری بموت حاصل میکرد و پس این تفصیل وی نشود و اما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین است و گفته اند که ایچنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی است عنی اجل بعین مهمله است و این اصح است روایت و درایة کذا قال الطیبی رواه ابو داود والترمذی **الفصل**

الثالث عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف را انسته است نفراست بن غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اسال ایا سوال کنم من یا رسول الله از مردم چیزی که نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا سوال مکن وان کنت لا بد فسل الصالحین و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهت کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان رواه ابو داود والنسائی **وعن** ابن الساعدی و ابن الساعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنه سبع و خمسین قال استعملنی عمر علی الصدقة گفت عامل کردانید مرا عمر بن الخطاب بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها و ادیتها الیه پس هرگاه که فارغ شدم از مهم صدقه و ادا کردم صدقه را بسوی عمر امر لی بعمالة امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عمالة بضم عین و تخفیف میم مزد کار کردن فقلت انما عملت لله واجری علی الله پس گفتم من کار کرده ام من مر برای خدا و مزد کار من بر خدا است فقال خذ ما اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی فانی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدرستی من بتحقیق عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فعملنی پس داد اجرت عمل مرا تعمیل عمالة دادن فقلت مثل قولک پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کرده ام و مزد من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تسال فکل و تصدق چون داده شوی تو چیزی را که سوال کنی تو و نطلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن رواه ابو داود **وعن** علی رضی الله عنه انه سمع یوم عرفة رجلا یسال الناس روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم فقال پس گفت علی افی هذا الیوم و فی هذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است که روز خالص طاعت و عبادت است و درین مکان که عرفات است و محل ورود آثار مغفرت و نزول انوار رحمت است تسال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس زد علی رضی الله عنه آن مرد را بدره بکسر دال و تشدید را الت زدن و خفق بخا معجمه و فا و قاف بدره زدن کسی را المخفقة درة یزنها بها کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق بمعنی زدن است رواه رزین **وعن** عمر رضی الله عنه قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه میدانید باید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت وان الایاس بکسر همزه یعنی ناامید بودن یعنی از مردم توانگری و بی نیازی است وان المرء اذا ایس عن شئی استغنی عنه باید که مرد وقتی که ناامید شود از چیزی بی نیاز میشود از آن و از احتیاج بدان و معنی طمع قطع داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که امید جدا امید با اگر کسی را حقی بالو داری بر کسی لازم است یا بحکم محبت و کرم یقین دارد بدادن آن جا معنی طمع متحقق نیست رواه رزین **وعن** ثوبان مولی آنحضرت حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یکفل لی ان لا یسال الناس شیئا گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم مر او را ببهشت غایت تاکید است بوقوع آن بجهت امر الهی بوی و عهد صادق و وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند بثواب طاعتی مخصوص باذن الهی و ذوالکفل که نام یکی از انبیاست همین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود ببهشت کذا قیل فقال ثوبان انا پس گفت ثوبان من ضامن می شوم و عهد میکنم که سوال نکنم فکان لا یسال احدا شیئا پس بود ثوبان که نمیکرد هیچ کسی را چیزی رواه ابو داود والنسائی **وعن** ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یشترط علی ان لا تسال الناس شیئا گفت ابو ذر خواند مرا آنحضرت و حال آنکه وی طلب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم آری شرط کردم که سوال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطک ان سقط منک و نه طلبی از کسی تازیانه خود را و قتی که بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل الیه فتاخذه تا آنکه فرود آئی تو از اسب بسوی تازیانه پس بگیری از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سوال رواه احمد **باب الانفاق**

انفاق خرج کردن

باب الانفاق وکراهیة الامساک **وکراهیة الامساک**

مال و خرج کردن آن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بان ممسک بخیل را گویند و ظاهر است که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد لهذا لفظ کراهیت ذکر کرد و باب زکوة و احکام آن سابق

ذکر کرده احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق وذم صفت بخل وامساک باشد مطلقا خواه
از فرض یا نفل وسوق احادیث مذکوره درین باب اکثر ناظر در مدح سخا وانفاق مال وباتیه
بکذاشتن چیزی ازانست الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر مرا
بودی مانند کوه احد طلا هر آینه شاد میکردانید مرا این که بگذرد بر من سه شب وحال آنکه
نزد من چیزی ازان باقی است الا شیء ارصده لدین مگر چیزی که اماده کنم ونگاه دارم ازو برای ادای وام
در بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وترغیب وتحریض امت بر آن
رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من یوم یصبح العباد
فیه الا ملکان ینزلان نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود
می آیند از آسمان فیقول احدهما پس میکوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا
بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی که بجای مالی که انفاق میکند باشد یعنی عوض وزیادت مال
ویقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا ومیگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک
شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق زوجه زبیر بن العوام رضی الله عنهم که از صحابیات است
ومناقب بسیار دارد گفت آنحضرت خطاب بوی انفقی ولا تحصی انفاق کن وشمار
مکن که چند دهم وچه دهم فیحصی الله علیک پس احصا کند خدا تعالی بر تو وشمرده دهد بتو
مراد با احصاء الله تعالی قطع ماده برکت وسد باب مزید است یا مراد حساب آخرت
ومعنی اول ظاهر است ولا توعی فیوعی الله علیک ونگاه مدار مال پس نگاه دارد خدای
تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف ومراد اینجا امساک وترک
انفاق است ارضخی ما استطعت بده آنچه میتوانی ورضخ بفتح را وضاد معجمه اعطای
قلیل را گویند که بده اگرچه چیزی اندک باشد وآنحضرت حالت وقدرت اسماء را نیز
تصور کرده ونسبت که تصرف در مال زوج جز در چیزی یسیر نخواهد بود متفق علیه وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی
است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی این حدیث
قدسی است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی
انفق یا ابن آدم انفق علیک انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی انعام کنم بر تو
بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است وشکر سبب مزید نعمت است متفق علیه وعن ابی امامة

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لک ظاهرا
که این نیز حدیث قدسی است اگرچه لفظ حدیث صریح در آن نیست ومسلم ان لم نیست
چه اگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیز با بن لفظ خطاب کند شاید وگوید ای آدمی
بذل کردن تو زیادت از قدر حاجت را بهتر است مر ترا بذل در باختن ونگاه داشتن چیز را
وان تمسکه شر لک ونگاه داشتن تو از انجهت که کردن بدتر است ترا ولا تلام علی کفاف
وملامت کرده نمیشوی تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر مقدار کفاف نگاه داری باکی نیست
یعنی قوتی که باز دارد از جوع وسؤال واین مختلف میشود باختلاف اشخاص وازمان
واحوال وابدا بمن تعول وآغاز کن در بذل زائد از کفاف بعیال خود وفراخ کردان رزق
برایشان زیاده بر نفقه واجب واگر از ایشان زیاده آید بدیگران ده رواه مسلم وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق
فقه وحال بخیل اگر صدقه میدهد وانفاق میکند کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید بجه
فقه وحال دو مرد است که بر آن دو مرد دو جبه است از آهن بضم جیم وتشدید نون یعنی
زره ورروایت کرده شده است جنتان بنون وجبتان بموحده وبنون اصح است روایت است وذرا
زیرا که جنت از آهن بضم معهود نیست قد اضطرت ایدیهما الی ثدیهما وتراقیهما تحقیق
جسبانیده شده است دستهای ان دو مرد بپستانهای ایشان وچنبر گردنهای ایشان
بجهت تنگی آن دو زره واضطرار در اصل بمعنی احتیاج وبی اختیاری است مراد اینجا
الصاق والتصاق است وثدی بفتح مثلثه وسکون دال بپستان وآن زن ومرد هر دو را آید
وبضم ثا وکسر دال وتشدید یا جمع اوست ودر روایت بلفظ جمع واقع وهر دو آمده
وجمع اکثر واظهر است وتراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه وسکون را وضم قاف استخوان
میان مغاک سینه وعاتق وان دو ترقوه است از هر دو جانب وجمع باعتبار جوانب و
اطراف است فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس در ایستاد صدقه کننده
هرگاه که تصدق میکند فراخ میکردد آن زره ازوی وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت
ودر ایستاد بخیل هرگاه که قصد میکند بصدقه تنگ میکردد وگرد می آید واخذت کل حلقة بمکانها
ومیگیرد هر حلقه جای خود را وهی چسبیدن حاصل یعنی اگر جواد چون قصد نفقه میکند فراخ
وگشاده میگردد سینه وی بدان ودو نمان بر داری میکند او را دستهای او ودراز میشوند
بعطا وبذل وبخیل تنگ میکردد سینه او ومنقبض میگردد دست وی وطیبی که تحقیقی
کرده منتهی اینجا حدیث اشارت کرده بآن که امساک وشح از جبلت انسان وخلقت

اوست فافهم متفق علیه **وعن** جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله اتقوا الظلم بپرهیزید ظلم را
وکبسو شوید از آن ظلم شامل انواع معاصی است وجمع وی در قول وی فان الظلم ظلمات
یوم القیمة باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعدد کوناکون
احوال قیامت و شدائد آن میکردد واصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله است وغالب
استعمال او در ستم کردن بر خلق آید واتقوا الشح و بپرهیزید شدت بخل وحرص را که یکی
از اقسام ظلم واشد انواع اوست زیرا که منشا شح حب دنیا وشهوات اوست فان الشح
اهلک من کان قبلکم زیرا که شح نیست کردانیده است کسی را که پیش از شما بوده اند حملهم
علی ان سفکوا دماءهم بر داشت وبر انگیخت ایشان را برانکه ریختند خون یکدیگر را واستحلوا
محارمهم وحلال کردانیدند چیزها را که حرام کردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و
خطاب یا وسبب حمل شح بر سفک دماء واستحلال معاصی آنست که بذل اموال ومواسات
اخوان سبب تحابب وتواصل است وامساک وشح سبب تهاجر وتقاطع واین مفضی
بمعادات است که مودی است بجرو تقاتل رواه مسلم علما تفسیر کرده اند شح را باشد بخل
وبعضی کفته اند که شح بخل با حرص است وبعضی کفته اند که بخل در افراد امور وافعال می
باشد وشح عام است که در تمامه امور باشد وبعضی کفته اند که بخل در مال ومعروف
وکفته اند که شح غریزه است که مجبول است بروی آدمی زاد وآن حکم وصف لازم دارد و
مرکوز وی بنفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید واحضرت الانفس الشح ومنهی علیه
وسلطنت اوست تا مستولی کردد بر قلب ومنع کند از احکام ایمان زیرا که بر تقدیر
تقدیر شح میکند بطاعت ومسامحت نمیکند بدان وبذل نمیکند انقیاد در اجرای امر خدا و
شح در نفوس مانند شهوت وحرص که مجبول است برای ابتلا ومصلحت نظام عالم
وعمارت آن ومذموم آنست که مستولی کردد سلطنت او بر قلب ومطاع شود واین
است مراد بقول آنحضرت شح مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است نور بخشی
وعن حارثة بن وهب صحابی است برادر عبد الله عمر بن الخطاب از مادر معدود
است در کوفیین روایت میکند از آنحضرت واز حفصه ام المومنین رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید وغنیمت دانید وجوان و
ثواب از آنها فانه یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی میرود مرد صدقه
خود را یعنی بجستن مردم فلا یجد من یقبلها پس نمی یابد کسی را که قبول کند از او یقول الرجل
میکوید مردی که می آرند نزد وی صدقه لو جئت بها بالامس اگر می آوردی تو این صدقه را دی

بچنین ارنی لقبلتها هر آینه قبول میکردم از او فاما الیوم فلا حاجة لی بها اما امروز پس نیست
حاجت مرا بوی واین در حالت آخر زمان خواهد بود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در
باب اشراط الساعة بیاید متفق علیه **وعن** ابی هریرة قال قال رجل کفت ابو هریره کفت
مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرکتر است از روی اجر وثواب
قال ان تصدق بفتح تا ودال اصل وی متصدق وانت صحیح شحیح کفت آنحضرت بزرکترین
صدقها آنست که تصدق کنی وحال آنکه تو تندرستی وبخیلی تخشی الفقر وتامل الغنی در حالی
که میترسی درویشی را وامید میداری توانکری را یعنی تصدق در حالت صحت کنی که بجهت امید
حیات ودرازی عمر محل این است که بخل کرده شود واکر بدهد شاید که فقیر کردد ولا تمهل نصب
وجزم هر دو خوانده اند وتاخیر وتوقف مکنی با تاخیر وتوقف مکن حتی اذا بلغت الحلقوم تا
آنکه چون برسد روح در کلو قلت لفلان کذا ولفلان کذا بکوی من فلان را چنین وفلان را
چنین وچنین وقد کان لفلان وحال آنکه مال است مر فلان را کفته اند مراد بفلان اول
وثانی شخصی است که وصیت کرده است مر ایشان را وبفلان اخیر وارث زیرا که وارث
وصیت در حالت موت را اکر خواهد اجازه کند واکر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا
آنکه مشرف میکردد بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه متعلق شده است بدان حق
وارث واحتمال دارد که مراد بهمه موصی له باشد ودر آوردن کان که مفید ثبوت وقرار است
اشارت است بتقریر آنچه مقدر است برای وی وکرمانی کفته که احتمال دارد که بعضی مال
وصیت باشد وبعض اقرار فتدبر متفق علیه **وعن** ابی ذر قال انتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم
وامدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة وحال آنکه آنحضرت نشسته
است در سایه کعبه فلما رانی قال هم الاخسرون ورب الکعبة پس چون دید آنحضرت مرا
کفت ایشان زیان کار تر از همه سوکند به پروردکار کعبه فقلت فداک ابی وامی من هم پس
کفتم من فدای تو باد پدر من ومادر من کیستند ایشان که زیان کار تر از همه کفتی قال هم
الاکثرون مالا کفت آن جماعه اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال هکذا مکر کسی که
بکوید یکند هکذا وهکذا وهکذا اشاره بار یعنی بذل کند وبدهد مال را اینچنین واینچنین یعنی
هر طرف وهر جانب چنانچه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن
شماله از پیش خود واز پس خود واز راست خود واز چپ خود وقلیل ما هم وبسیار
اندک اند آن جماعه که اینچنین میدهند وبخشند وقال اینجا بمعنی فعل است وعرب اطلاق
میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی کرفت وقال برجله یعنی رفت ومانند آن

وابن بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم السخی قریب من الله سخی نزدیکست از جناب رحمت
و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید از قریب من الناس نزدیک است
از دلها مردم بمحبت بعید من النار چون نزدیک شد از بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ
والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی
و درین مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر انست که مراد سخا و بخل در ادای زکوة
باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا و لجاهل سخی احب الی الله من عابد
بخیل بتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده تر است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر
این را می‌طلبد که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوبتر
است از عابد بخیل گو بنده که سلوک این طریقه شامل هر یکی است با احصار در عبادت
فافهم رواه الترمذی **وعن** ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء
فی حیوته بدرهم خیر من ان یتصدق بمائة عند موته گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت هر آینه
تصدق کردن مرد در زندگانی خود یکدرهم بهتر است مر او را از تصدق کردن وی بصد درهم
نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود **وعن** ابی الدرداء قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسی که تصدق
میکند نزد مردن خود یا آزاد میکند بنده یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی که
هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و او را حاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی
والدارمی والترمذی وصححه و حکم کرد ترمذی بصحت این **وعن** ابی سعید رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان فی مومن البخل وسوء الخلق دو خصلت
جمع نمیشوند در هیچ مسلمانی یکی بخیلی دیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی
ازین دو باشد تواند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه
انفکاک نپذیرد باشد و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بدخلقی کند و بخل ورزد
و وجود آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان شود و نفس را ملامت کند و با نفس در نزاع
باشد منافات بمسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد
مومن کامل باشد اگرچه اراده این معنی درین عبارت خلاف ازبعدی نیست یا آنکه حقیقت نفی
راجع بنهی از صدور افعال و آثار این دو صفت و ترغیب بر ازاله انها بریاضت و مجاهده
و ترهیب از ابقاء و رضا بدان است یعنی آنکه انها از شان مومن نیست و نمی باید کرد زه

موجود

موجود باشند و مراد بسوء خلق اتصاف بما یخالف دین و شریعت است نه آنچه متعارف
است در میان مردم از لین جانب و مساهله در امور زیرا که بعضی ازان از قوی ارکان مسلمانی
است فافهم رواه الترمذی **وعن** ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان در نمی‌آید بهشت را این کس اول خب بفتح
خا و کسر آن مرد فریبنده و گربزی چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دویم بخیل
که در ادای حق خدا و مواسات فقرا تقصیر کند سوم منان بتشدید میم دست نهنده بعد از عطا
و قوله منان از من بمعنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کند بخیانت در ان و قطع
نماید و صله خویشاوند از ذوی الارحام و سایر مسلمانان از انها که واجب است محبت و مودت
انها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلایل دیگر که دلالت
بر ایمان عصاة دارند و لیکن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقتصار کرده در امثال این بر مواطن
بر قول مجمل از جهت ابقاء خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از انچه موجب منقصت است
در دین با اعتقاد آنکه علمای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از انچه حق است از اصول دین
رواه الترمذی **وعن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شر ما فی الرجل
شح هالع و جبن خالع بدترین خصلتها که در مرد است دو خصلت است یکی شح جزع و فزع
کننده بر استخراج حق در وی و طمع مزو شیدن بر اصحاب مکروه و معنی شح سابقا معلوم
شده دیگر بددلی و ترسندگی که می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن
سخت رواه ابو داود و دو سند که حدیث ابی هریره و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث
ابی هریره که اول شش انست که لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی
الفصل الثالث عن عایشة رضی الله عنها ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قلن للنبی صلی الله علیه وسلم روایت است از عایشه که بعضی از زنان حضرت پیغمبر گفتند
مر آنحضرت را و پرسیدند از وی اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتابنده تر است به پیوستن
بتو در یافتن تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو زودتر خواهد مرد فقال
اطولکن یدا گفت آنحضرت شتابنده ترین شما از روی لحوق دراز ترین شما از روی دست
یعنی آنکه از شما شتابنده تر بمن خواهد پیوست کسی است که دراز دست تر است از شما فاخذن
قصبة یذرعونها پس گرفتند زنان پاره را در حالی که میکردند دست هر یک را و کانت
سودة اطولهن یدا بود سوده که یکی از ازواج مطهره است دراز دست ترین از زنان
فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة پس دانستیم ما که بعد از ان که بود مراد به دست دراز

ازان که آنحضرت بشارت داده بود بسرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و خیرات کردن
وی در از وی نیز بود دران یعنی اگرچه بحسب طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر تفکر و تامل
و نظر بقرینه واقع معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید بمعنی نعمت
می آید و کانت اسرعنا لحوقا به زینب و بود شتابنده ترین ما از روی لحوق با آنحضرت صلی الله
علیه و سلم زینب بنت جحش که در سال بیست یا بیست و یک از هجرت در زمان عمر رضی الله
عنه وفات یافت و کانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و
خیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت گفت عائشه قال رسول الله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتابنده ترین شما از روی پیوستن
بمن دراز ترین شماست از روی دست و کانت یتطاولن ایتهن اطول یدا و بودند
زنان که دراز کردن گرفتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان دراز دست ترست قالت
و کانت اطولنا یدا زینب و بود دراز ترین دست از ما زینب لانها تعمل بیدها و تتصدق
زیرا که وی بسیار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت صریح معلوم میکرد
که بحسب طول ید بظاهر حمل کردند بعد ازان دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است
و شاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد ازان تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است
فافهم بعد ازان بدانکه از حدیث مشکات معلوم شد که اکثر پیشتر لاحق شد با آنحضرت صلی الله
علیه و سلم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان
[illegible] الذکر ان سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح
کرده بدان در تاریخ صغیر خود گفته اند که این خطاست از بخاری و موت سوده در زمان
معاویه بود در سنه اربع و خمسین و در شرح این معنی را بیشتر بیان و تفصیل داده
است فقد بر وعن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لاتصدقن
بصدقة گفت آنحضرت گفت مردی یعنی از بنی اسرائیل که هر آینه تصدق کنم نذر کرد یا سوگند
خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی ید سارق پس نهاد صدقه را
در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی
که سخن میکنند بطریق [illegible] و انکار تصدق کرده شده امشب بر دزدی فقال اللهم لک الحمد
علی سارق پس گفت [illegible] اما امر است [illegible] تصدق کردن بر دزد بطریق [illegible] گفت
که این تصدق بوجود آمد که بر دزد بود بطریق تعجب با تسلی خاطر خود گفت باز
گفت لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زناکار

که اجرت میگرفت زن بر زنای خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم
لک الحمد علی زانیة باز گفت لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد
صدقه را در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ در بجای
اللیلة نیست فقال اللهم لک الحمد علی سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شد او یعنی بنموده
شد او را در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتک علی سارق اما صدقه تو بر دزد پس
نافع است و بفایده نیست فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسایی ورزد
و باز آید از دزدی خود دران روز که توفیق بوی رسید دیگر چه حاجت بسرقه و اما الزانیة فلعلها
ان تستعف عن زناها پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید دران روز از زنای خود و اما
الغنی فلعله یعتبر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس
انفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه و لفظه للبخاری وعن عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت بینا رجل بفلاة من الارض در اثنای آنکه مردی
حاضر بود ایستاده است ببیابانی و صحرایی گشاده از زمین فسمع صوتا فی سحابة پس
شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را و حدیقه مرغزار یا
درخت و بستان از خرما و غیره فتنحی ذلک السحاب پس یکسو شد آن ابر فافرغ ماءه فی حرة
بفتح حا [illegible] پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فاذا شرجة من تلک
الشراج قد استوعبت ذلک الماء کله پس ناگاه راهی از راههای آب [illegible] فرا گرفته است آن
[illegible] شرجه بفتح شین و سکون را و بجیم آب راه از سنگستان بزمین نرم شراج [illegible]
فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود [illegible]
که حدیقه وی را آب فرستاده اند کیست و کجاست فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه
مردی ایستاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم و سکون سین [illegible]
میکرداند آب را بیل آهنین خود فقال له یا عبد الله ما اسمک پس گفت [illegible] ای
بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است للاسم الذی سمع
فی السحابة آن نامی که شنیده بود در ابر فقال له پس گفت [illegible] ایستاده بود در حدیقه
مر او را که پرسید نام او را آواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسألنی عن اسمی ای
بنده خدا برای چه پرسیدی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا
ماؤه پس گفت [illegible] شنیدم آوازی را در ابری که این آب اوست یقول اسق
حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی [illegible] آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را لاسمک

گفت مرا نام ترا پس نام ترا می پرسم تا بدانم کر ان فلان توئی فما تصنع فیها پس چکار
میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا بر دند وابر را حکم میکنند
که بر حدیقه او را آب ده قال اما اذا قلت هذا یعنی پس چون بیفتی اینم که حقیقت حال
را اظهار کنم و بتو گویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را میگویم بتو فانی انظر الی ما
یخرج منها پس نگرستی نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون می آید از ان و حاصل میشود
ازان فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم یک ثلث ازان وآکل انا وعیالی ثلثا و میخورم من و
عیال من ثلث دیگر را واردّ فیها ثلثه و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه در زراعت و عمارت
ان ثلث از او یعنی هر حاصل از ان حصه میکنم که بقدر اید هم دیگر قوت خود و عیال خود و
هم در باغ صرف میکنم رواه مسلم وعنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول و هو ابو
هریره است که روی شنیده آنحضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل ابرص و اقرع و
مرستی که سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسه دوم کل سیوم کور فاراد الله ان یبتلیهم
پس خواست خدا تعالی که ابتلا کند ایشانرا و از مایش نماید که شکر نعمت میکنند یا نه فبعث
الیهم ملکا پس فرستاده خدا تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد فرشته
ترا برص فقال ای شیء احب الیک پس گفت فرشته با برص کدام چیز دوست تر است
ترا است بسوی تو فقال لون حسن و جلد حسن گفت رنگ نیک و پوست نیکو و یذهب
عنی الذی قد قذرنی الناس و این که برود از من انچه بتحقیق پلید و مکروه میدارند مرا
مردم یعنی این علت پیسی برود و تندرست و پاکیزه شوم از ان و یذهب رفع و نصب
ان قدرنی بکسر ذال است از باب سمع قال فمسحه گفت آنحضرت پس مسح کرد فرشته
او را و دست بمالید بر اندام وی فذهب عنه قذره بفتح ذال پس رفت از وی پلیدی
وی و علت وی فاعطی لونا حسنا و جلدا حسنا پس داده شد او را رنگ نیک و پوست
نیک قال فای المال احب الیک باز گفت فرشته بوی پس کدام مال محبوب تر است
بسوی تو قال الابل گفت محبوب ترین مالها نزد من شتر انند او قال البقر یا گفت البقر
یکی از الابل یا البقر شک اسحق کرده است اسحق بن راهویه که از اقران امام احمد حنبل
است و مجتهد است راوی حدیث است الا ان الابرص والاقرع لکن الابرص یا
الاقرع قال احدهما گفت یکی از ایشان الابل و قال الاخر البقر و گفت دیگری البقر
یعنی شک در تعیین است و گفت یکی ابل و دیگری بقر و معلوم است محبوب امری عزا این
دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است قال گفت فاعطی ناقة عشراء

پس داده شد او را ماده شتری حامله ده ماهه در قاموس گفته که عشراء بضم عین و فتح شین
ناقه که بر حمل او ده ماه یا ده ماه گذشته اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل فقال بارک الله لک
فیها پس گفت فرشته برکت دهاد خدا تعالی مر ترا درین ناقه بحصول نتایج و ثمرات قال فاتی
الاقرع فقال ای شیء احب الیک پس آمد فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز است محبوب تر نزد
تو قال شعر حسن گفت موی نیک و یذهب عنی هذا الذی قد قذرنی الناس و این که برود از من
این چیزی که بتحقیق مکروه و پلید داشته اند مرا مردم قال گفت آنحضرت فمسحه فذهب عنه پس مسح
کرد فرشته او را پس رفت از وی کلی قال گفت و اعطی شعرا حسنا پس داده شد موی نیک
قال فای المال احب الیک گفت فرشته پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال
البقر گفت بقر فاعطی بقرة حاملا پس داده شد او را گاوی بار دار و حامله گفته اند
حاملا بی ها و وی از صفات مختصه بزنان است و در وی تذکیر و تانیث هر دو جایز است قال
گفت دعا کرد فرشته و گفت بارک الله لک فیها برکت دهاد خدا تعالی و افزون کرداناد
ترا خیر درین گاو قال گفت دعا کرد فرشته و گفت بارک الله لک فیها برکت دهاد خدا تعالی
وافزون کرداناد ترا خیر درین گاو قال گفت آنحضرت فاتی الاعمی پس آمد فرشته آن کور را
فقال ای شیء احب الیک پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو قال ان یرد الله
الی بصری گفت این که باز گرداند خدا تعالی بسوی من بینائی مرا فابصر به الناس پس بینم بوی
مردم را قال فمسحه فرد الله الیه بصره پس مسح کرد فرشته او را پس باز گرداند خدا تعالی
بروی بینائی او را قال فای المال احب الیک پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو
قال الغنم گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد من فاعطی شاة والدا پس داده شد
گوسفندی زاینده این نیز مثل حامل است در جواز ترک تا فانتج هذان پس انتاج کردند این
دو یعنی صاحب بقر و لفظ انتج در موضع بزرگ ده و ولد هذا و تولید کرد این یعنی
صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است
تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج
در ابل است و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانچه داعیه
ادمی را است و لابد مالک هر کار داری ولادت حیوانات خود میکند و کان لهذا واد من
الابل پس گشت حاصل مر این را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر و لهذا واد من البقر و
مر این را یعنی صاحب گاو را وادی از گاو و لهذا واد من الغنم مر این را یعنی صاحب گوسفند
را وادی از گوسفندان یعنی بسیار شدند چندانکه وادی پر گردید قال ثم انه اتی الابرص گفت

گفت آنحضرت بستر بر دستمان فرشته امابرص را فی صورته وهیئته در همان شکل و هیئت که خود
بر بخت آمده بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی فقال رجل مسکین یعنی
گفت من مردی مسکینم قد انقطع بی الحبال فی سفری بتحقیق گسسته است بمن اسباب
طلب رزق در سفر من و حبال بموحده جمع حبل است بمعنی رسن و مراد بآن سبب است
و بتحتانیه نیز روایت جمع حیله بمعنی دستان و چاره اما روایت بجیم و موحده خطاء و تصحیف
است فلا بلاغ لی الیوم الا بالله پس نیست کفایت و رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق
و فضل وی ثم بک نیز بتو و امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است بر وجه تشبیه و
مجاز و جایز است که گوید بر و نسبت ام حاجت بخدا بعد از وی بتو روا است که گویند بخدا
و بتو کذا اسئلک بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال سؤال میکنم ترا
بآن خدای که داده است رنگ نیک و پوست نیک و مال بعیرا اتبلغ به فی سفری شتری را که برسم
بسواری آن در سفر خود و بمقصد خود او کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف
و طلب مهربانی است و حقیقت اخبار را که واقع بچنین است که گفت فقال الحقوق
کثیرة پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعه کثیر دارم که بآنها چیزی می باید داد نوبت
بتو کی رسد فقال له کانی اعرفک پس گفت فرشته بدرستی شان اینست که گویا من ترا
میشناسم الم تکن ابرص یقذرک الناس فقیرا آیا نبودی تو ابرص که پلیدی میکردند و پلید
ترا مردم فقیر که مالی با خود نداشتی فاعطاک الله پس داد ترا خدا تعالی صحت و مال فقال
انما ورثت هذا المال کابرا عن کابر گفت داده شده ام من این مال که میراث ابا عن جد فقال
ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغگو پس بگرداند
ترا خدا تعالی باز گرداند بسوی حالتی که بودی تو یعنی ابرص فقیر قال گفت آنحضرت و اتی
الاقرع فی صورته و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که بخت آمده بود فقال له مثل
ما قال لهذا پس گفت فرشته مر آن اقرع را بهمان صورت که بخت آمده بود فقال له مثل
ما قال لهذا پس گفت فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر آن ابرص را ورد علیه مثل ما رد
علی هذا و جواب داد وی مر فرشته را مانند آنچه رد کرد این فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله
الی ما کنت قال گفت آنحضرت و اتی الاعمی فی صورته وهیئته فقال رجل مسکین وابن السبیل
پس گفت من مردی مسکینم و مسافرم انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی الیوم الا
بالله ثم بک اسئلک بالذی رد علیک بصرک شاة سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو
بینائی ترا گوسپندی که اتبلغ بها فی سفری فقال پس گفت آن مرد اعمی بطریق شکر و اظهار

نعمت و شکر آنه قد کنت اعمی بودم من نابینا فرد الله الی بصری پس باز گردانید خدا تعالی
بسوی من بینائی مرا فخذ ما شئت ودع ما شئت پس بگیر هرچه میخواهی از گوسفندان و بگذار
هرچه میخواهی فوالله لا اجهدک الیوم بشیء اخذته لله پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت
نمی اندازم ترا امروز بچیزی که بگیری تو از برای خدا و اجهدک بضم همزه و کسر ها و بفتح همزه و ها
از جهد بمعنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسک مالک نگاهدار مال خود را
فانما ابتلیتم اینست جز این نیست که ابتلا و آزمایش کرده شده اید شما کس تا صادق
از کاذب و مخلص از منافق و شاکر از کافر پیدا آید فقد رضی عنک و سخط علی صاحبیک
پس بتحقیق خشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و راضی و سخط هر دو بلفظ مجهول
نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید بضم با و فتح جیم نام او حوا است صحابیه انصاریه
زید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن قالت قلت گفتم یا رسول الله
ان المسکین لیقف علی بابی بدرستی مسکین هرآینه می ایستد بر در من حتی استحیی از آنکه
شرم میدارم منه فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانه خود چیزی که نهم آنرا
در دست وی فقال لها رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی
یده و لو ظلفا محرقا بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد و ظلف بکسر ظا سم
شکافته چون گاو و گوسفند و امثال آن یعنی شیء محقر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است
رواه احمد و ابو داود والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن مولی لعثمان رضی
الله عنه قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم روایت است از مولی که مر عثمان را بود گفت
فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت پاره وکان النبی و بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعجبه
اللحم و بود آنحضرت را خوش می آمد او را گوشت فقالت للخادم ضعیه فی البیت پس
گفت ام سلمه مر خادم را بنه آن گوشت را در خانه فی القراح خادم جا کرد با شد تا باز آن لعل النبی
شاید که پیغمبر صلی الله علیه یاکله بخورد آنرا فوضعته فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا در طاقچه
خانه و جاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در فقال تصدقوا
بارک الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد خدا در شما فقالوا بارک الله فیک
پس گفتند اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف و وجه حکمت
الان متعارف است که میگویند یفتح الله فذهب السائل پس رفت سوال کننده فدخل النبی
پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمة هل عندکم شیء اطعمه پس گفت
آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم از آن فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست

جری قالت للحی دم او بهی فا ذ بسکون همزه وکسر تا وجزم یا رسول الله گفت ام سلمه مر
داه را رو بیار زد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذلک اللحم کوشت را که در طاقچه خانه نهاده
بودی قد بقیت فلم نجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت دادایافت در طاقچه مگر سنگ
پاره را و مروة سنگ سفید براق وبعضی گویند گفته اند سنگیکه از وی آتش بجهد یعنی سنگ
چقماق فقال النبی صلی الله علیه وسلم لو کنت پیغمبر فان ذلک اللحم عاد مروة پس بدرستی
ان گوشت گشت سنگ لما لم تعطه السائل از جهت ندادن شما از سائل را رواه البیهقی
فی دلایل النبوة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله الا اخبرکم بشر الناس
منزلا گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را بدترین مردم از روی رتبت منزلت قیل نعم گفتند
آری حضرت قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به گفت آنکه سوال کرده شود بنام خدا وداده
نشود از او بسوال کننده گفت طیبی مشکل است مگر آنکه تهمت کنند سایل را بعدم
استحقاق وگفتم من باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود و یا برای عیال خود نباشد
اورا آنچه در دست دارد والله اعلم رواه احمد وعن ابی ذر انه استاذن علی عثمان
روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن کرد آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان فاذن له پس
اذن کرد عثمان مر ابی ذر را وبیده عصاة و در دست ابی ذر عصائی بود وگفت یا جماعه
در آنجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبدالرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب
بدرستی عبدالرحمن وفات یافت وترک مالا وگذاشته است مال عظیم را فما تری فیه
پس چه می‌بینی وچه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن و باک ...
خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا بأس علیه پس گفت کعب اگر بود عبدالرحمن
که می پیوست ومیداد دران مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بروی فرفع ابوذر عصاه
پس برداشت ابوذر عصائی خود را فضرب کعبا پس زد کعب را و قال سمعت رسول
الله وگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا
الجبل ذهبا انفقه ویتقبل منی دوست میدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلائی که انفاق
کنم از ان در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول
درگاه افتد ولکن دوست نمیدارم که از خلق من است او اق بگذارم پس خوا از ان ذهب
بشش اوقیه انشدک بالله یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدا ای عثمان آیا شنیده
تو از آنحضرت گفت ابوذر این سخن را سه بار قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابوذر
رضی الله عنه از فقرا صحابه بود و از زهاد ایشان بود و مذهب او ترک کل و اختیار ... عدم ادخار

بود و مسئله شرعی است که هر مالی که ادا کرده شود در وی زکوة ان کنز نیست و بران وعید
نزول یابد و نهی که حمل کنند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع وی در این مسئله با معاویه
در شام در زمان عثمان مشهور و مذکور است رواه احمد وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی
نو مسلم است اسلام آورد در روز فتح مکه قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت
عقبه گذاردم پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پس بر
پای ایستاد شتابان فتخطی رقاب الناس پس درگذشت گردنهای مردم را الی بعض حجر ... و
رفت بسوی بعضی حجره های زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی
آنحضرت که بی وجه واقع شده است که اینچنین تیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد آنحضرت از خانه
بر صحابه فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تحقیق شگفت کرده اند از شتابی
وی قال ذکرت شیئا من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی از زری که نزد ما بود و تبر بکسر تا و سکون
بای زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسنی پس کراهت داشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول
گرداند مرا ازان سوای فامرت بقسمته پس امر کردم من به بخش کردن آن و از اینجا معلوم میشود
که التفات بما سوی مقربان را مشغول میکرد اند و از علو مقام قرب فرود می آرد با آنکه این چیز را
تعلق به نیت است رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده که قال
کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة گفت بودم من که پس گذاشته ام در خانه زری
از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم او را شب کرد آید بروی وعن
عایشه رضی الله عنها قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر
او سبعة روایت است از عایشه که وی گفت بود مرا آنحضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار
یا هفت دینار فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آنحضرت که تفرقه
کنم آن دینارها را یعنی بر جا بجم و تفریق بمعنی جدا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت
مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سالنی عنها
ما فعلت الستة او السبعة پس سوال کرد آنحضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار
وچیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عایشه خرج کرده ام والله لقد کان
شغلنی وجعک بخدا سوگند تحقیق باز داشته مرا از خرج کردن آن درد تو فدعا بها
پس طلبید آن دینارها را ثم وضعها فی کفه بستر نهاد آنها در کف دست خود فقال ما ظن نبی الله
چیست گمان پیغمبر خدا لو لقی الله عزوجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدا را و در حالیکه این
دینارها در دست او است یعنی بودن آنها در دست منافی مقام توکل است رواه احمد

وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال وعنده صبرة من تمر روایت است
از ابی هریره که آنحضرت در آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرماهای خشک فقال ما هذا پس
گفت آنحضرت بطریق تعجب و انکار چیست این توده یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این
چیزی است که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام از برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا
بخارا فی نار جهنم یوم القیمة پس گفت آنحضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا
تف در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد از آن بتو میگویند که روی او را از بخار
وی رسید اثری انفق بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس
از خداوند عرش کم کردن او و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس
که قادری که عرش عظیم را پیدا کرده و برپا میدارد روزی تو را خواهد رسانید و این ارشاد است
بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخی
شجرة فی الجنة جوانمردی درختی است در بهشت یعنی مانند درخت خداوند تعالی جا
هرکه پیوند بطریقی از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود فمن کان سخیا اخذ بغصن منها
پس هرکه سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة
پس بگذارد او را آن شاخ تا آنکه رساند او را در بهشت والشح شجرة فی النار و بخل
درختی است در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هرکه بخیل است گرفته است
شاخی را از آن فلم یترکه الغصن حتی یدخله النار پس بگذارد او را شاخ تا آنکه در آرد او را در
دوزخ رواهما روایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان باب فضل الصدقة
این نیز احتمال حمل بر نفل دارد چنانکه غالب در اطلاقات آن است و بر اینکه شامل فرض
و نفل باشد نیز دارد و تسمیه بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی
صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و شهادت می
دهد بصحت ایمان وی و کمال آن و وجوه دیگر نیز گذشت الفصل الاول عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة کسی که تصدق کند بمقدار خرمایی
که برابر است بقیمت تمره و العدل بالفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی
گفته اند و بالفتح آنچه مثل شیء بود از غیر جنس و بکسر از جنس و بر هر تقدیر مبلغ ما هو که تصدق کند
مقدار آن من کسب طیب از کسب پاک و کسب ورزیدن و گرد آوردن مراد ما است که
گرد آورده است از وجه حلال ولا یقبل الله الا الطیب و نمی پذیرد خدا تعالی مگر پاک
چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس می پرورد

خدا تعالی می پذیرد آنرا بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را
و افزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسب خود را
حتی تکون مثل الجبل تا آنکه می باشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فا و بروزن عدو و سمو کره اسب
چون از شیر باز داشته شود یا بکمال رسد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نگرداند هیچ صدقه چیزی مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان
مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب
ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نگرداند خدا تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن
وی از کسی که جرم کرده باشد بوی مگر عزت در دنیا و آخرة یعنی عفو و ترک
انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه و
فیروزی است بزرگی گفته است که هیچ انتقامی برابر عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه
الله و فروتنی نکند هیچ کس برای خدای مگر آنکه بلند کرد او را خدا تعالی و در حدیث دلیل است
بر آنکه باعتبار حقیقت رفعت نه ظاهر او معتبر معنی است نه صورت رواه مسلم وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق زوجین من شیء من الاشیاء
فی سبیل الله کسی که انفاق کند جفتی از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه دو اسب
و بعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم و دینار و درهم و جامه و اسب و شتر و حدیث ابی ذر که
در فصل ثالث یاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند مراد تکرار انفاق است
زیرا که چون یکبار درهم مثلا انفاق نمود بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی نهایت
از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة خوانده میشود آنکس از درهای بهشت وللجنة ابواب
و مر بهشت را درهاست متعدد بتعدد اعمال خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب
الصلوة پس کسی که باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز خوانده میشود از
در بهشت که مخصوص باهل نماز است ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و
کسی که باشد از اهل جهاد و کارزار بکافران کردن خوانده میشود از در جهاد ومن کان من اهل
الصدقة دعی من باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان و کسی که باشد از
اهل روزه خوانده میشود از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی
نام دری است از درهای بهشت که مخصوص اند بدر آمدن از آن در روزه داران فقال ابو
بکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسی که خوانده شود
از آن درها ضرورتی یعنی هیچ ضرورتی نیست کسی را که از همه درها خوانده شود زیرا که کافی است یکی از

شود مراد کردر آمدن بهشت است حاصل است وبا وجود آنکه از همه در خواندن ضرورت نیست فهل
یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده میشود هیچ یکی از همه درها قال نعم گفت آنحضرت
آری هست کسی که خوانده میشود از همه درها وارجو ان تکون منهم وامید میدارم که باشی تو ای
ابوبکر از آنکس که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جامع انواع خیرات ومبرات واقسام
حسنات متفق علیه وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما
پرسید آنحضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز روزه دار قال ابوبکر انا گفت ابوبکر
صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار قال فمن تبع منکم الیوم جنازة گفت آنحضرت پس
کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گذارده است بروی و دنبال وی رفته
قال ابوبکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا پس کیست که طعام خورانیده
از شما امروز مسکینی را قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست که پرسیده است از
شما امروز بیماری را قال ابوبکر انا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما
اجتمعن فی امرء الا دخل الجنة جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز در هیچ مردی مگر که در
آید بهشت را رواه مسلم واز این حدیث معلوم شد که نفی نیست از انا گفتن و اثبات
فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب وطمع در آن کردن واگر بعضی صوفیه منع کرده اند وگفته
که درویش را باید که انا بر زبان رود مقصود آن خواهد بود که بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت
باشد الا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار بیشتر از آنست که احصا کرده شود پس منع ایشان
چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رضی الله عنه و تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجت
آن بس است و شیخ نور بخشی در این باب بسط کرده و طیبی از او نقل کرده است وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها ای زنان مسلمان
باید که خوار و حقیر نشمرد زنی که همسایه است [illegible] و تصدق را برای زنی که همسایه است ولو فرسن
شاة اگرچه باشد سم گوسپند و فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین نون آخر بروزن زبرج خف
سم بعیر و گاهی در شاة نیز اطلاق کنند و اگر در شاة ظلف میگویند چنانکه سم است و خر را
حافر مینامند و این شی لا ینفع است که هدیه و تصدق کرده شود بروی و ذکر وی برای مبالغه
و در حدیث دیگر آمده است که ولو بظلف محرق اگرچه سم سوخته بود و این نهی احتمال دارد
که برای زنی باشد که میدهد و میفرستد بهمسایه یا برای زنی باشد که داده میشود و فرستاده
میشود برای وی و تخصیص زن بجهت آنست که کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر
است متفق علیه وعن جابر و حذیفة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة رواه

از جابر و حذیفه که گفتند گفت آنحضرت هر کاری نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه الهی است و معروف
است در شرع و منکر نیست خواه عطاء مال باشد یا سخنی نرم و روی گشاده که از وی دل کسی
شاد شود و خاطری شاد کرده صدقه است و صدقه مخصوص بمال نیست متفق علیه وعن ابی ذر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تحقرن من المعروف شیئا حقیر
و خوار مشمار از نیکی چیزی را ولو ان تلقی اخاک بوجه طلیق و اگرچه باشد آن معروف پیش آمدن
تو برادر خود را بروی گشاده و خوی خوش رواه مسلم وعن ابی موسی الاشعری رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان
تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چکار کند قال
فلیعمل بیدیه گفت آنحضرت اگر حاضر نباشد چیزی باید که کاری بکند بهر دو دست خود که حاصل شود
از آن چیزی فینفع نفسه و یتصدق پس سود برساند ذات خود را و تصدق کند باقی مانده قالوا
فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند کردن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او او لم
یفعل شک راوی است و بعضی همان است که نتواند کرد قال گفت آنحضرت فیعین ذا
الحاجة الملهوف پس یاری دهد خداوند حاجت اندوهگین ستم رسیده داد خواه را قالوا فان لم یفعل
گفتند پس اگر نتواند اعانت کردن ملهوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیأمر بالخیر
گفت آنحضرت پس امر کند مردم را بنیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر
بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند
مرا از خیر تو امید نیست بد مرسان فانه صدقة پس بدرستی که امساک از شر مر او را صدقه و
خیر است خصوصا که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر بند استخوانی که از آدمی است بروی
یعنی مقابل وی صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بعضی بمعنی بند
استخوان گفته اند و قول اخیر مختار است و در تن آدمی سیصد و شصت بند است
چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون در بدن انسان اینها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است
شکر آنها بصدقه لازم باشد کل یوم تطلع فیه الشمس هر روزی که بر آید در وی آفتاب
و بعد از آن بیان میکند که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست یعدل بین الاثنین صدقة
برای عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم ستدن صدقه است و یعین
الرجل علی دابته و یاری دادن مرد را بر دابه وی فیحمل علیها پس بردارد او را بر دابه او یرفع
علیها متاعه صدقة یا بردارد بر دابه رخت او را صدقه است والکلمة الطیبة صدقة و سخنی

پاک که در وی ثواب باشد یا سخن نرم که با یل گوید صدقه است وکل خطوة تخطوها الی
الصلوة صدقة و هر گامی که بر نهد از برای سوی نماز صدقه است و خطوه بضم گام و بفتح یکبار گام
زدن ویمیط الاذی عن الطریق صدقة و دور کردن آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و
پلیدی از راه صدقه است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلثمائة مفصل پیدا کرده
شده است هر شخصی را از اولاد آدم بر سیصد و شصت بند فمن کبر الله پس کسی که تکبیر
گوید مر خدا را و بگوید الله اکبر وحمد الله و ستایش کند خدا را بالحمد لله وهلل الله و تهلیل کند
بلا اله الا الله وسبح الله و پاکی یاد کند خدا را بسبحان الله واستغفر الله و طلب آمرزش کند
کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی وعزل حجرا عن طریق الناس و یکسو افکند و
دور کند سنگی را از راه مردم او شوکة یا خاری را او عظما یا استخوانی را کما اندکه او امر
بمعروف او نهی منکر یا امر کند بمشروع که شناخته میشود وجود او در شرع و نهی کند از نا
مشروع که شناخته نمیشود وجود او عدد تلک الستین والثلثمائة بگوید و بکند این اقوال
و افعال را همه یا بعضی شمار آن سیصد و شصت بند خصوصا امر معروف و نهی منکر
فانه یمشی بفتح یا و شین معجمه یعنی راه میرود و در روایتی یمسی بضم یا و سکون میم و سین
مهمله یعنی شام میکند یومئذ در ان روز وقد زحزح نفسه عن النار و حال آنکه دور انداخته
است نفس خود را از آتش دوزخ و در قول وی یومئذ اشارتست بآن که باید هر روز
این کار بکند تا کفارت شود رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان بکل تسبیحة صدقة هر آینه که بهر تسبیح صدقه وکل تکبیرة صدقة و بهر تکبیر
صدقه ایست وکل تحمیدة صدقة و بهر تحمید صدقه ایست وکل تهلیلة صدقة و بهر تهلیل
صدقه ایست وامر بالمعروف صدقة ونهی عن المنکر صدقة و بهر امر معروف صدقه است
و بهر نهی از منکر صدقه است وفی بضع احدکم صدقة و در فرج یکی از شما یعنی جماع که زن
یا امه خود میکند صدقه است یعنی ثوابست و چون در بودن بضع صدقه محل استبعاد و
استغراب بود قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ایاتی احدنا شهوته ایا بیاید یکی از ما شهوت
نفس خود را که جماع است ویکون له فیها اجر و باشد مر او را در ان شهوت مزد و ثواب
قال ارأیتم لو وضعها فی حرام اکان علیه فیه وزر گفت آنحضرت خبر دهید مرا شما که اگر بنهد
یکی شهوت را در حرام آیا می باشد بر وی بار گناه فکذلک اذا وضعها فی الحلال کان له اجر پس
همچنین وقتی که بنهد شهوت را در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچه جماع عین حد ذات خود

صدقه

صدقه و عبادت نیست ولیکن چون در ضمن ان ادای حق زوجه و نگاه داشت نفس
از حرام است بحکم نهی نفس از هوا و کف وی از معصیت متضمن اجر و ثواب باشد
و لهذا اینجا بکلمه فی آورد و گفت وفی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح و تحمید و امثال
آن که عین عبادتست فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم نعم الصدقة اللقحة الصفی منحة نیکو صدقه است شتر ماده زاینده که شیر دارد
از روی عطیه اللقحة بکسر لام و بفتح نیز آمده ناقه حلوب واز اللقوح بفتح لام نیز گویند و ناقه بعد از
زائیدن تا دو سه ماه او لقوح است بعد از آن لبون والصفی بر وزن غنی بسیار شیر دارد و
منحة بکسر میم و سکون نون در اصل بمعنی عطیه است و غالب اطلاق او بر ناقه و شاة است
که محتاجی را بعاریت دهند تا از شیر وی منتفع گردد و بعد از قضای حاجت بمالکش باز
دهد و این در اهل حجاز عرب متعارف بوده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن مدح کرده و ستوده و
والشاة الصفی و نیز نیکو صدقه است گوسفند بسیار شیر دار از روی منحة تغدو باناء وتروح
باخر بامداد میکند باوندی شیر و شبانگاه میکند باوندی دیگر یعنی بامگاه و شبانگاه شیر میدهد
و بدان منتفع میشوند متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم ما من مسلم یغرس غرسا هیچ مسلمانی که بنشاند درختی را او
یزرع زرعا یا بکارد کشتی را فیاکل منه انسان او طیر او بهیمة پس بخورد از وی آدمی یا پرنده
یا چارپای الا کانت له صدقة مگر آنکه باشد مر او را صدقه برفع و نصب هر دو روایت
متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده که وما سرق منه له
صدقة و آنچه دزدیده شد از ان نیز مر او را صدقه است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم غفر لامرأة مومسة مرت بکلب علی رأس رکی آمرزیده شده مر زنی زانیه
را که گذشت بسگی بر سر چاهی و مومسه بضم میم اول و کسر ثانیه یعنی زانیه از ومس بمعنی
احتکاک یعنی در مالیدن چیزی بچیزی و رکی بروزن زکی چاه یلهث کاد یقتله العطش در
حالی که می برآرد آن سگ زبان خود را از تشنگی نزدیک است که بکشد او را آن تشنگی فنزعت
خفها پس کشید آن زانیه موزه خود را فاوثقته بخمارها پس ربست موزه را بمعجر
خود خمار بکسر معجر و روپوش زنان فنزعت له من الماء پس کشید از آن برای آن سگ
چیزی از آب برای آن گشت بدان فغفر لها بذلک پس آمرزیده شد مر آن زن را بآن
عمل آب دادن سگ است فلیقس بآدمی خصوصا صالح قیل گفته شد یعنی صحابه گفتند
بطریق استفهام ان لنا فی البهایم اجرا آیا هست مر ما را در احسان کردن به بهایم مزد

کردن اینها ثواب است قال فی کل ذات کبد رطبة اجر کفت آنحضرت در احسان کردن
بهر حیوان خداوند جگر تر ثواب است و جگر تر کنایت از حیات است زیرا که رطوبت
لازم حیوة است و بعضی کویند جگر چون تشنه کردد تر شود و همچنین چون بر آتش
نهاده شود و بعضی کفته اند که وصف کرد جگر را بتری باعتبار حصول بعد از بیرا بیت
و در روایتی ذات کبد حرا یعنی خداوند جگر گرم و بعضی کفته اند که در ذکر کبد رطب مبالغه است
چه هرگاه که در جگر تر اجر شده در جگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات
است مثل مار و کژدم و خوک و خران متفق علیه وعن ابن عمر وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم عذبت امراة فی هرة امسکتها عذاب کرده شد زنی از جهت گربه که بسته نگاه
داشت آن زن گربه را حتی ماتت من الجوع تا آنکه مرد گربه از گرسنگی فلم تکن تطعمها پس نبود
آن زن که چیزی بخورانیدی گربه را و لا ترسلها و نبود که بگذارد و رها کند او را فتاکل من خشاش الارض
پس بخورد گربه از گزندها که در زمین اند و خشاش بکسر خا معجمه حشرات زمین الجد و ماع مار داند و ا
و تثلیث خا خزات زمین و کنجشکها و مانند آن متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق کذشت مردی بشاخ درختی که بر
پشت راه راست و فوق اوست و ظاهر است بدان فقال پس کفت ام والله لا
نحین هذا بضم همزه و فتح نون و کسر حا مهمله مشدده از تنحیه و سکون نون و تخفیف حا و
فتح تحتانیه و نون ثقیله انجاه آنرا یکسو کردانم این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان
لا یؤذیهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد از در بهشت
همچنین بهشت که کرد یکسو کردانید آنرا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة کفت آنحضرت هر آینه دیدم من مردی را که میکردید و تنعم میکند
در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطریق بجهت درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن که آ
نودی الناس بود از درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اولست و اینجا آنکه
و مبالغه بیشتر است که آنحضرت او را بچشم خود دید که سیر میکرد در بهشت باز و ثقت
و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که بریدن شاخی بهشت درآمد چه جای تمام درخت
رواه مسلم وعن ابی برزة بفتح موحده و سکون را و بزای معجمه است قدیم الاسلام
و صحبت غزا میکرد با آنحضرت و اوست کشنده عبد الله بن خطل [illegible]
در روز فتح مکه قال کفت ابو برزة قلت کفتم من یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به بیاموز مرا
چیزی که از اعمال که سود دهند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین کفت آنحضرت

یکسو کن

یکسو کن آنچه آزار کند از راه مسلمانان از خار و سنگ و حجر آن و غیره افتادن آدمی در راه در حکم
یکسو کردن است و تاویل شامل تمام دفع آزارهاست از هر جنس که باشد رواه مسلم
و سنذکر حدیث عدی بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی
را که بعد ازین آمده و مسلمان شد که در وی این کلمه است که اتقوا النار فی باب علامات النبوة
در باب علامات نبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث دراز است که بآن مناسبتی است
الفصل الثالث عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه قال لما قدم النبی صلی الله علیه
وسلم المدینة جئت عبد الله بن سلام که از کبار صحابه است و از احبار یهود بود کفت
که هنگامی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت بتحقیق حال
و نبوت وی فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب پس هنگامی که دیدم
و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ کوی و تبیین یا
بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در توریت و سیاق حدیث ناظر در معنی اول
است بیت در دل هر امتی کز حق مزه ایست روی و آواز پیمبر معجزه ایست پس در همان مجلس
ایمان آورد عبد الله و یهودیان روی حسد بر دند و براه عناد رفتند چنانکه در محلش مذکورست
فکان اول ما قال پس بود نخست چیزی که کفت آنحضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام
بود یا ایها الناس افشوا السلام ای آدمیان فاش کردانید سلام کفتن را یا این معنی که ظاهر
کردانید و بلند کویید چنانکه مسلم علیه بشنود یا معنی آنکه عام کردانید بر آشنا و بیکانه و بکویید
بر هر کسی ابتدا از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و
اطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمانان را و کدایان را و هر که محتاج باشد بدان وصلوا الارحام
و پیوند برید رحمها را باحسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر
رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد در اصل موضعی است که بچه
در آن پیدا اید وصلوا باللیل و الناس نیام و نماز بکذارید در شب در حالیکه مردم در خواب
باشند و این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا الجنة بسلام اکر این
کارها بکنید در آیید بهشت را بسلامت از عذاب و بعد و حجاب اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت که اصول کمالات بدنیه و مالیه
و لازم و متعدی است رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی وعن عبد الله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدای مهربان که آثار رحمت و مهر
وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در کرفته است تا شکر نعمت های او کزارده باشید

۴۸۳

واطعموا الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرده
نماز وجه حزان وتقدیم کرد اطعام را بر سلام که ادخل است در نفع ودران حدیث تقدیم
کرد سلام را که اقرب است بمحبت وایتلاف وتخصیص کرد بذکر صلهٔ ارحام وصلوة وقت منام
از جهت اعتنا واتمام رواه الترمذی وابن ماجه **وعن** انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب بدرستی که تصدق کردن هر آینه می کشد آتش خشم
الهی را وتدفع میتة السوء ودور میکرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و
عافیت در دنیا ودین مبدا ومآل ومیته بکسر میم وسکون یا حالت موت ومراد بمیتة السوء
حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه منسوب بکفر وکفران کرده اند الام واوجاع وجع
وفزع وغفلت از ذکر حق وعدم حضور شهادت ایمان بعده وحجاب از حضرت رحمان و
کرفتاری وسوسهٔ شیطان وجز آن از آنچه مقتضی کردد بسوی خاتمت وخامت عاقبت
نعوذ بالله من ذلک وموت مفاجات ورحالت غیر محمود نیز از ان قبیل است رواه الترمذی
وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته
شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بمال نیست وان من المعروف
ان تلقی اخاک بوجه طلق وبدرستی که از جملهٔ خیر واحسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را
روی کشاده وطلق بفتح طا وسکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر
مذکور بود وان تفرغ من دلوک فی اناء اخیک واز جمله معروف است که بریزی از دولاب خود
در اوند برادر خود یعنی آب که در دلو تو فاضل مانده بظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر نیست
یا کنایت است از فضل رواه احمد والترمذی **وعن** ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در روی برادر خود صدقه است در صراح
گفته تبسم لب نرم کردن وامرک بالمعروف صدقة وامر کردن تو بمعروف صدقه است و
نهیک عن المنکر صدقة ونهی کردن تو از منکر صدقه است وارشادک الرجل فی الارض
الضلال لک صدقة وفی الارض وراه نمودن تو مرد را در زمین کمراهی یعنی در زمین
وارشادک الرجل فی الارض الضلال لک صدقة وفی الارض وراه نمودن تو مرد را در زمین
کمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه کم میکنند مر ترا صدقه است ونصرک الرجل الردی
البصر لک صدقة ویاری دادن تو مرد تباه بینایی را مر ترا صدقه است واماطتک الحجر والشوک
والعظم عن الطریق لک صدقة ودور کردن تو سنگ را وخار را واستخوان را که در وی
احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است وافراغک من دلوک فی دلو اخیک لک صدقة و

ور ریختن تو از دلو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب **وعن** سعد بن عبادة قال روایت است از سعد بن عبادهٔ انصاری که از مشاهیر صحابه و
مقبولان درگاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستی مادر سعد یعنی مادر من
مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر وبهتر است قال الماء
گفت آنحضرت که آب بهترین صدقهاست که برای وی چاه بکنی تشنگان بدهی محفر بئرا پس کند
سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال وگفت هذه لام سعد این چاه مر برای
ام سعد است وبرای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی **وعن**
ابی سعید قال قال رسول الله روایت است از ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه را برهنگی
وعری بضم عین وسکون را برهنگی مند نیست بضم لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند خدا تعالی
او را از حلهای سبز بهشت وخضر بضم خا وسکون ضاد جمع اخضر تلمیح است بقول حق عز وجل
عالیهم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة وهر مسلمانی
که بخوراند مسلمانی را بر کرسنگی بخوراند او را خدا تعالی از میوههای بهشت وایما مسلم سقی
مسلما علی ظما وهر مسلمانی که آب بنوشاند مسلمان دیگر را بر تشنگی فی الصراح ظما بفتحتین معهوز
تشنه شدن سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند او را خدا تعالی از شراب پاک خالص خام
که مهر کرده شده است ظروف آن بجهت سعادت آن در قرآن مجید گفته یسقون من رحیق
مختوم ختامه مسک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که او انید را بدان مهر میکنند از جهت
عاب یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید رواه ابو داود والترمذی **وعن** فاطمة بنت
قیس صحابیه قرشیه از مهاجرات اول است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی المال لحقا سوی الزکوة بدرستی که در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود فرض
است البته باید داد وجز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که هی باید کرد چنانکه در نماز و
روزه وحج هم فرض است وهم نفل ثم تلا ثم خواند آنحضرت برای اثبات وتایید این مطلب
این آیت را که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الآیة تا آخر وجه استدلال باین آیت
بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است اولا مومنان را بدادن مال بمحبت
وی خویشان ویتیمان ومسکینان را بعد از ان مدح کرده است باقامت صلوة وایتاء الزکوة
پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است وان صدقه نفل است رواه الترمذی وابن
ماجه والدارمی **وعن** بهیسة بضم موحده وفتح ها وسکون تحتانیه از صحابیات است وحدیث وی در بعض

باب این بود که مولف این حدیث را
در باب افضل الصدقه آورده

است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه قال گفت پدر وی یا رسول
الله ما الشیء الذی لا یحل منعه چه چیز است که روا نیست باز داشتن و نا دادن کسی را
از آن قال الماء گفت آنحضرت آن چیز آب است که منع نمی توان کرد کسی را از آن جائیکه کسی را
جائی و جوی باشد دیگری را از آن منع نباید کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه
چه چیز است که لا ینبغی منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست
در مسائل ابواب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات والشرب یاد آید ان شاء الله تعالی
و در انجا نمکش را نیز گفته که منع آن جائز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشیء الذی
لا یحل منعه قال ان تفعل الخیر خیر کردن تو مر ترا بهتر است مر ترا و این کلمه جامع است
مر همه خیرات را یعنی بده هر چه میخواهی و هر چه از دست تو برآید و هیچ کس را از آن منع
مکن رواه ابوداود وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من احیی ارضا
میتة فله فیها اجر کسی که زنده کرد اندر زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس
ثابت است مر او را در آن ثواب و حکم آن در باب احیاء الموات بیاید وما اکلت العافیة منه
فهو له صدقة و هر چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او راست و عافیة
هر طالب رزق از انسان و بهیمه و طایر و [illegible] جماعت و در روایتی العوافی
نیز آمده رواه النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی وعن البراء قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن کسی که عطا کند عطیه شیر یعنی ناقه یا شاة دهد
بغیر تا [illegible] شیران بخورد و باز رد کند بسوی وی او ورقا یا عطا کند عطیه نقره را اسناد او
ورقا مشهور بفتح واو و کسر را نام درم مضروب است و مراد قرض درم و دنانیر است
[illegible] گذرانده میشود بصاحبش و منحه بمعنی عطائی مطلق نیز می آید او هدی
زقاقا یا راه نماید گمراهی را یا کور را مشتق از هدایت و زقاق بضم زای بمعنی کوچه که بجا برود
و هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم می
فرماید که این جزاست کسی که آن را مثل عتق رقبه باشد مر او را مثل آزاد شدن بنده رواه الترمذی
وعن ابی جری بضم جیم و فتح را [illegible] نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح لام
است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل
الروایة روایت کرده است از وی محمد بن سیرین قال اتیت المدینة گفت آمدم بمدینه فرایت
رجلا یصدر الناس عن رایه پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری
که پیش می آمد نزد او میرفتند و عرض میکنند و هر چه میفرمایند بدان عمل میکنند چنانکه فرمود لا یقولون

شیئا الا صدروا عنه میگوید آمدم چیزی را او رای نمیزند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند
بدان و اصل صدر برگشتن است از آب که تشنه می آید و سیراب شده باز میگردند ضد ورود
که فرود آمدن است بر آب و صدر بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید قلت من هذا گفتم کیست این
مرد قالوا هذا رسول الله گفتند که این رسول خدا است و فرستاده اوست بخلق برای هدایت
ایشان قال قلت گفت جابر بن سلیم آمدم پیش آنحضرت و گفتم علیک السلام یا رسول الله
مرتین دو بار گفتم این را قال گفت آنحضرت لا تقل علیک السلام فان علیک السلام
تحیة المیت سلام مرده است که مرده را میدهند تحیت میت است قل السلام علیک
تحیت زنده است و ظاهر این عبارت این است که چون بزیارت مرده بروند بگویند علیک
السلام نه السلام علیک چنانکه زنده را میگویند ولیکن تحقیق آنست که سنت در میت
نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت
موتی میگفت السلام علیکم پس اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی جاری
عادت مردم است در اغلب احوال و وجه آنست که می رد میکنند سلام را بعلیک السلام
پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف مبتدی که رد سلام از وی متحقق
نیست و نیز شرعیت سلام برای آنست که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را بامن و سلامت
از جانب وی و تقدیم علیک موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسب نیست از آن
کذا قیل فافهم باز میگوید جابر بن سلیم قلت انت رسول الله گفتم مر آنحضرت را آیا تو رسول
خدائی قال انا رسول الله الذی ان اصابک ضر فدعوته کشفه عنک گفت آنحضرت من
پیغمبر خدایم آن خدای که اگر رسد ترا زیانی پس دعا کنی تو او را آنگاه دور کند آن زیان را از تو و تا
دعوته مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر تو را زیانی
رسد و من دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو و همچنین در ما بعد و ان اصابک عام سنة
فدعوته انبتها لک و اگر رسد ترا سال قحط پس دعا کنی تو او را برویاند برای تو و اذا کنت
بارض قفر و اگر باشی تو در بیابان او فلاة یا در دشت تنگ بی راه و بی آب فضلت راحلتک
پس راه گم کند شتر تو فدعوته پس دعا کنی تو او را ردها علیک باز می آرد وی تعالی راحله را
بر تو قفر بتقدیم قاف مفتوحه بر فا زمینی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفتح فا مفازه و صحرای
فراخ در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم من رسول خدای ام که این صفات اوست اشارت
که وی مستجاب است و بیان رحمت و واسطه در افاضه خیر و برکات بر وجود کافه عالمیان که رفع کند
حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم قلت گفتم اعهد الی اندرزی کن مرا

و نصیحت کن قال گفت آنحضرت لا تسبن احدا دشنام مده هیچ کسی را قال گفت جابر بن سلیم
فما سببت بعده حرا ولا عبدا پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ کسی را نه آزاد و نه بنده را ولا بعیرا
ولا شاة و نه شتر را و نه گوسفند را و نه یعنی اندیار از جهت باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم
چنانکه عادت عوام می باشد قال گفت آنحضرت ولا تحقرن شیئا من المعروف و خوار و حقیر
مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو با کسی کنی هر که هر چه با تو نیکی کند بزرگ دان
و شکر گوی و هر چه دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان وان تکلم اخاک وانت منبسط الیه
وجهک و عهد بکلم بسوی تو باید که سخن گوی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی
که فراخ و گشاده است بسوی آن برادر روی تو ان ذلک من المعروف بدرستی که آن از
جمله نیکی و احسان است وارفع ازارک الی نصف الساق و بردار ازار خود را تا نیمه ساق فان
ابیت فالی الکعبین پس اگر سر کشی میکنی از بلند کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت
تو رضا نمیدهد از این پس بردار تا هر دو شتالنگ و ایاک و اسبال الازار و دور دار خود را از فرو
هشتن ازار فانها من المخیلة زیرا که ازار فرو هشتن از جمله کبر است و ان الله لا
یحب المخیلة و بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را و مخیله بفتح میم و کسر خاء و سکون یاء و قال
خیلا بضم خاء و فتح یا ممدود ذکر و این مسئله ابو اسحق ان در کتاب اللباس بیان آید انشاء الله
تعالی وان امرؤ شتمک و اگر مردی دشنام بدهد ترا و عیرک بما یعلم فیک سرزنش کند او بعیبی
مبادا که تو وجود آن در وی فانما وبال ذلک علیه زیرا که نیست گناه آن مگر بر وی و تو جزا
در وبال وی افتی و جزاء بدی بدی بدی بیت بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن
الی من اساء و ظاهرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص
احساس فرموده وصیت کرد بدان والله اعلم رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را
بتمام ابو داود و روی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است از جمله این حدیث
صدر او را که حدیث سلام کرد ابو جری سلام داد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقول خود
علیک السلام و نهی کرد آنحضرت او را از آن و بعد از روی تا آخر حدیث روایت نکرده و در
بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده و لیکن بلفظی دیگر و آنچه
مذکور است در کتاب بلفظ ابو داود است و فی روایة و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه
این عبارت آمده است فیکون لک اجر ذلک و وباله علیه پس می باشد مر ترا ثواب آن و
باشد وبال آن بر وی وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة روایت است از عائشه که ایشان
یعنی اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح کردند گوسفندی را فقال النبی پس گفت

بنز

بعمر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها چه چیز باقی مانده از آن گوسفند قالت ما بقی منها الا کتفها
گفت عائشه باقی نمانده از وی مگر شانه وی یعنی همه بخشش کرده و بفقیران داده و بهمسایها
فرستاده مگر الا کتف که در خانه مانده قال گفت آنحضرت بقی کلها غیر کتفها باقی مانده همه
جز کتف وی یعنی باقی آنست که بمردم داده که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه مانده
فانیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد وما عند الله باق آنچه نزد شماست بری می
گردد و آنچه نزد حضرت باقیه است رواه الترمذی وصححه وعن ابن عباس قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را میگفت ما من مسلم کسا
مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشد مسلمانی را جامه الا کان فی حفظ الله مگر آنکه باشد آن جامه
پوشاننده در نگاهداشت خدا و نگاه وی در اکثر نسخ فی حفظ من الله ما دام علیه منه خرقة تا آنکه
که باقی ماند از آن جامه پاره رواه احمد والترمذی وعن عبد الله بن مسعود یرفعه روایت
از ابن مسعود در حالتی که رفع میکند حدیث را و بر میرساند از آنحضرت قال ثلثة یحبهم الله
سه کس اند که دوست میدارد خدای تعالی ایشانرا رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی از آن
سه مردی است که برخاست در پاره از شب در حالتی که میخواند قرآن را در نماز یا غیر نماز و ظاهر
اول است و رجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست
راست خود در حالتی که پنهان میکند از او قال یعنی گمان می برم او را که گفت من شماله یعنی
تصدق میکند بدست راست در حالتی که پوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه
است و رجل کان فی سریة سیوم مردی است که بوده است در پاره از لشکر فانهزم اصحابه
پس شکست خوردند یاران او فاستقبل العدو پس روی آورد دشمنان دین را و جهاد
کرد و فتح نمود رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث
ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد
احد رواته ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است
بتحتانیه و شین معجمه و وی بسیار غلط میکند در حدیث و این کلام ترمذی در اسنادی
خاص است از اسانید این حدیث و با اسناد دیگر صحیح است کذا قیل وعن ابی ذر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله سه کس اند که
دوست میدارد ایشانرا خدا و سه کس دیگر اند که دشمن میدارد ایشانرا خدا فاما الذین
یحبهم الله پس آنکسانیکه دوست میدارد ایشانرا خدا فرجل اتی قوما یکی از آن سه مردی
است که مذکور است درین قضیه که مردی سائل آمد گروهی را فسألهم بالله پس سوال

کرد این را بحفص نام خدا و از جهت رضای وی و لم یاب لهم لفرابه بینه و بینهم و سوال نکرد او را
از جهة خویشی که میان او و میان ایشان است فتقعوه پس نداد ند ایشان او را الحسوال
کرد فتخلف رجل باعیانهم توربشتی در شرح این عبارت گفته است پس که اشت مردی
از بنقوم این قوم را باشخاص ایشان یعنی ترک دادن قوم را کمتا و ند پس خود پس
رفت و داد او را بسقف کو بر ایشان با این چیز و پس انداخت این را فاعطاه سرا
پس داد این را نهانی لا یعلم بعطیته الا الله والذی اعطاه در حالیکه نمیدانند داده شده
او را مگر خدا و آنکسی که داده است او را و در روایت طرایخ من اعیانهم امده و این روایت
اشبه و انسب است تخلف که بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه
فلان بمعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوه کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا
قال التوربشتی پس آن مرد که دوست میدارد او را خدا تعالی این مرد است که از میان قوم
جدا شد و پنهان بسائل داد آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم
وقوم ساروا لیلتهم دوم مردی است از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان
النوم احب الیهم مما یعدل به تا اگر وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر ازینچیزی که
از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوبتر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم
پس بنهادند آنقوم سرهای خود را بخواب فقام پس بایستاد بنماز مردی از میان ایشان
و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالیکه مناجات میکند مرا و عبادت تضرع مینماید
و یتلوا آیاتی و میخواند آیات کتاب مرا و این حکایت قول حق تعالی است که آنحضرت کرده
و فی تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق نازونیاز است
که میان محب و محبوب میگذرد و اسراری است که غیر زبان وقت و حال متکفل بیان آن
تواند شد چنانکه زبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال و حقیقت آن عالم از این
الفت • ای عاشق ناز از تو چمندان • معشوق نیاز ستمندان • چشم کرم تو چنین نازی
نازی که دو صد نیاز هست • و نیز النبی الاعلی تعالی و تقدس و عز و علا شایخ طریقت
گفته اند که یکی از نمونهای بهشت که در این دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که محبان در
مناجات وقت سحری یابند اشارت بمشاهده قلبی است که نمونه رویت بصری است که
در آن عالم خواهد شد اللهم ارزقنا و رجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سیوم
مردی است که بود در لشکری پس آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شدند اهل
این لشکر پس اقبال کرد این مرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ تا اقبال بسینه بطالع الموت

وملق وتملق بمعنی زاری کردن و دادن زبان ایجه
بود دل است نیز آمده و بمعنی
ایجود حبیب واقع شده است
حلق النوم

در اقبال

در اقبال و جرات یعنی سینه گشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته
شد او یا گشاده بنسبت کرده شود و نصرت داده شود مر او را والثلث الذین یبغضهم الله الشیخ
الزانی و آن سه کس که دشمن میدارد ایشان را خدا اول پیر زناکننده است که شرم ندارد از پیری
خود با وجود ضعف آلت و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتار شهوت آلوده میشود
بدان والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب عزت و ذلت ادای
و تنگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید • گر زشتست از گدایان
زشت تر زور زرف و وقت سر دو جانه تر • اما استغنای فقیر و تعففه او از سوال بانی
آن عزت فقر و رضا بدان و عدم و التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر بن حارث امیر المومنین
علی را رضی الله عنه در خواب دید گفت بنده مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکوست مهربانی
توانگران بر فقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر
خدا والغنی الظلوم بفتح ظا سیوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و
باز بر دستان مهربانی نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد در نگ کردن توانگر است در ادای
حق از دین و غیره رواه الترمذی والنسائی روایت کرده است این حدیث را ترمذی
و نسائی و فصل مذکور و ذکر کردن نی این عبارت را که و ثلثة یبغضهم الله لغتی ذکر کرده است
یعنی این سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتصار کرده است بذکر محبوبان
الهی تعالی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما خلق الله الارض
جعلت تمید وقتی که پیدا کرد خدا تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق
الجبال پس پیدا کرد خدا تعالی کوهها را بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب بود و آمد فاستقرت
پس قرار یافت و محکم گشت زمین زدن کوهها بران • زمین از تند از زه آمد بستوه
فرو کوفت بر دامنش میخ کوه • فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان
از سختی کوهها قالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان
ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار
تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند او را فقالوا یا رب هل من خلقک
شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آهن چیزی سخت
تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر
است و بر وی که میگدازد او را فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من النار پس گفتند ای
پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بروی قال نعم الماء

کفت ای رب آب غالب است بر آتش یعنی فرو میکند واطفا میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک
شیء اشد من الماء قال نعم الریح باد غالب است بر آب که متموج ومتحرک ومتزلزل میکرداند
آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم یتصدق صدقة بیمینه یخفیها
من شماله کفت بلی پروردکار سخت تر ودشوار تر از باد صدقه دادن فرزند آدم است که تصدق میکند
بدست راست خود وی پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر ودشوار
تر است زیرا که در وی مخالفت نفس وقهر طبیعت ودفع شیطان است واین حاصل
نمیشود بهیچ چیزی از آنچه مذکور شد ونفس آدمی مجبول است بر عجز این وطبایع که بهیچ
چیز قلع وقمع آن ممکن نیست مکر بریاضات ومجاهدات وکمال توفیق الهی وتایید ربانی
وازطبع آدمی است ایثار سمعه وریا وحب ثنا وطلب تفوق بر امثال واقران یعنی دوست
میدارد اظهار نفقات وچون تسخیر کند نفس وطبیعت را وغالب آید بر آن این غایت
شدت وقوت وار جهت آنکه صدقه را اخفا میکند غضب پروردکار را ومقابلت میکند …
هیچ چیزی در شدت وصعوبت واکر فرض کرده شود نزول عذاب وی تعالی بریح مثلا …
کند بصدقه از ریح … دفع کرد عذاب مذکور ومنکشف کرد پس صدقه سخت تر از ریح باشد
وبعضی کفته اند از جهت آنکه حاصل میشود بآن رضی الله تعالی ورضوان الله اکبر رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب وذکر حدیث معاذ وذکر کرده شد حدیث معاذ در این باب الصدقة
تطفی الخطیئة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان **الفصل الثالث عن** ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین نیست هیچ بنده مسلمانی که
خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسب ودو شتر یا دو جنس مال اسپ و
شتر ودو برده فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته حجبة الجنة مکر آنکه پیش می آیند اورا
پرده داران بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده همه ایشان میخوانند اورا بسوی چیزی که نزدیک اوست
از ناز ونعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت وکیف ذلک ابو ذر میکوید کفتم
من وپرسیدم از آنحضرت که چکونه است انفاق زوجین از هر مال قال کفت آنحضرت
در جواب ان کانت ابلا فبعیرین اکر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را
وان کانت بقرا فبقرتین واکر باشد اموال کاوان پس انفاق کن دو کاو را وچون در
نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد بدان همین خواهد بود
ولیکن بمجرد احتمال نیست لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه کفته شد شاید از جای دیکر از آن
فهمیده باشد والله اعلم رواه النسائی **وعن** مرثد بفتح میم وسکون را وبفتح ثاء بن عبد الله

از ثقات تابعین است ومفتی مصر بود در زمان خود وعمر بن عبد العزیز ازوی استفتا می
کرد قال کفت حدثنی بعض اصحاب رسول الله حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کروی شنید آنحضرت
را میکفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستی سایه مؤمن وپناه جای وی وسبب آسایش
ونجات وی روز قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده وتوان که صدقه را متمثل بصورت
سایبانی سازند که در کرمی روز محشر بر وی سایه کند رواه احمد **وعن** ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسی که فراخی کند بر اهل و
عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر سنته فراخ کرداند خدا تعالی بروی در
باقی سال وی قال سفیان کفته است سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلک بدرستی
ما آزمودیم این را پس یافتیم آنرا همچنین رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود
رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است وروی البیهقی عنه **وعن** ابی هریرة وابی سعید وجابر
وروایت کرده است بیهقی از ابن مسعود واز ابی هریره واز ابی سعید خدری واز جابر بن عبد الله
وضعفه وضعیف کرده بیهقی بضعف این حدیث ونیز کفته است که اکرچه طرق وی ضعیف اند و
لیکن چون ضم کرده شوند بعضی از آن وبعضی منجر میکرد ضعف او بقوة مدار کار آنچه ثبوت
رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا صوم است وتوسیع طعام وحدیث
صوم صحیح است وحدیث توسیع را ضعیف میدارند ولیکن بتعدد طرق وکثرت آن بمرتبه
حسن رسیده ودر کتاب ما ثبت من السنة فی ایام السنة احادیث وارده در عاشورا
از صحاح وحسان وضعاف وموضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم **وعن** ابی امامة
صحابی مشهور است وابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است باهلی کنیت
قال قال ابو ذر یا نبی الله أرأیت الصدقة ماذا هی کفت ابو ذر ای پیغمبر خدا خبر ده مرا که صدقه
ثواب وفضل وی چیست قال اضعاف مضاعفة کفت آنحضرت ثواب صدقه
چند در چند است واز احادیث معلوم میشود که ده چند است تا بهفتصد وکریمه کمثل حبة
انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد بر آن وعند الله المزید ونزد خدا است
زیادت که اکر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء
در آخر کریمه مذکوره اشارت بآن است وضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه کویند
زیاده کند ضعف اوست ومثل این نیز وارد رواه احمد **باب افضل الصدقة** الفصل الاول
صدقه یا باعتبار … در حدود نافع است مردم را وبسیار است احتیاج ایشان بدان

عاشورا بالمد عاشوراء ابن بالقصر روز دهم محرم

جانکه آب در هرچه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی است یا واقع است بر
حالت محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی بر ظهر غنی چنانکه در شرح
احادیث معنی آن معلوم کرده و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی منّ
و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و
انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و اکثر
احادیث که مذکور شوند در باب از قسم اخیر است **الفصل الاول** وعن ابی هریرة و حکیم بن
حزام بکسر حا و زای صحابی مشهور است برادرزاده ام المومنین خدیجه است از اشراف قریش
بود و صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قالا قال
رسول الله گفتند این دو صحابه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن
ظهر غنی بهترین صدقها چیزی است که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن
و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و
عیال را بگذارد و با نچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج ندارد چنانکه فرموده
ابدا بمن تعول و آغاز کن باتفاق بر کسی که غم خواری وی میکنی از عیال و بعضی گفته اند که
مراد است که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد چو توکل و ثقه بخدا عز و جل بود در
تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا استایش کرد آنحضرت ابو بکر صدیق را چون بیاورد از تمام
تمام مال خود و برسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرموده افضل الصدقة
جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید احادیث درین معنی اول بسیار است و تحقیق آن آنست
که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بدهد هرچه خواهد و الا رعایت کند و
سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده است و ابدا بمن تعول رواه
البخاری و رواه مسلم عن حکیم وحده و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری
از ابی هریره و حکیم هر دو گرد پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره
از افراد بخاری باشد وعن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا
انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت ابی مسعود انصاری که
گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب داشته
حق کند در آن می باشد آن نفقه صدقه اگرچه نفقه را داده و با اهل و عیال خود داده متفق علیه
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته فی سبیل الله که دیناری
است که انفاق کرده تو آن را در راه خدا یعنی جهاد و دینار انفقته فی رقبة و دیناری دیگر است که

انفاق کرده آن را در آزاد کردن بنده و دینار تصدقت به علی مسکین و دیناری است که تصدق کرده بدان
بر مسکینی و دینار انفقته علی اهلک و دیناری است که انفاق کرده بر اهل و عیال خود اعظمها اجرا
الذی انفقته علی اهلک بزرگترین این دینارها از روی اجر آن دیناری است که انفاق کردی آن را
بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم افضل دینار
ینفقه الرجل فاضلترین دیناری که انفاق کند آن مرد دینار ینفقه علی عیاله دیناری است که انفاق
کند آن را بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند و هر که در نفقه و مونت او باشد و دینار ینفقه علی دابته
فی سبیل الله و دیناری است که انفاق کند آن را بر چارپاهای خود در راه خدا که جهاد است و
اما چارپای سواری که مهیا برای جهاد است گویا حکم عیال دارد و دینار ینفقه علی اصحابه فی
سبیل الله و دیناری است که انفاق میکند مرد آن را بر یاران خود در راه خدا این سه محل افضل
مصارف صدقه است از غیر خود اما فضل یکی از ینها دیگری ازین حدیث معلوم میگردد یا رب
که تقدیم ذکر استشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرح است بدان رواه مسلم
وعن ام سلمة قالت قلت روایتست از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول
الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة ایا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکه انفاق کنم بر پسران
ابو سلمه انما هی بنیه پسران ابی سلمه که پسران من اند ابو سلمه زوج من بوده است پیشتر
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از کبار صحابه بود و چون از عالم رفت ام سلمه در خانه حضرت
آمد و از ابو سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از حضرت که مرا
در انفاق بر ایشان ثوابی هست و گویا که اینها چون پسران شوهر من اند گویا که پسران من شده اند
پسران ابو سلمه اند که از ام سلمه اند و الا اینها خود پسران ام سلمه اند نسبت اینها با ابی سلمه
چندان فایده ندارد و اینها عم زینب بوده که ربیب آنحضرت بود فقلت بر فقال انفقی
علیهم فلک اجر ما انفقت علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمه پس
تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود روایت
است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و منافع کرم و عنایت آنحضرت بود
و زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دارند قالت قال
رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب شما را به اتفاق تصدقن یا
معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان و لو من حلیکن اگرچه از زیورهای شما باشد قالت
فرجعت الی عبد الله گفت زینب پس بر گشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن
شنیدم بسوی عبد الله فقلت انک رجل خفیف ذات الید پس گفتم بدرستی تو مرد

هست بکدیت یعنی فقیر کرانه مال نداری وان رسول الله و بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قد امرنا بالصدقة تحقیق امر کرده است ما را بتصدق فأته فاسأله پس بیا آنحضرت
را پس بپرس او را اگر کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک در احتیاج
و ازدواجی کم او باشند فان کان ذلک یجزی عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو
و اولاد تو بسندگی میکند از من ادا کنم از او صرف کنم بر شما والا صرفتها الی غیرکم و اگر کفایت
نکند صرف کنم بر جز شما و برم از بسوی غیر شما الا بعزکم و علی غیرکم بر دو روایت فقالت
فقالت فقال لی عبد الله بل ائتیه انت گفت زینب پس رفتم من نزد حضرت فاذا امرأة
من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار حاضر است بدر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حاجتی حاجتها در حالیکه حاجت من حاجت اوست یعنی آن زن نیز برای پرسیدن
این سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه
وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد القیت علیه المهابة و بود آنحضرت که بتحقیق انداخته
شده بود بر وی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس میتوانست در آمد بر وی بلا اذن
وی قالت فخرج علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا
له ائت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره ان امرأتین بالباب پس گفتیم ما مر بلال را بیا
آنحضرت را پس خبر کن که دو زن بر در ند تسألانک اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما و
علی ایتام فی حجورهما سوال میکنند آن دو زن ترا آیا بسندگی میکند تصدق کردن از آن دو زن
بر شوهران ایشان و بر یتیمان که در کنار ایشان اند یعنی پرورده میشوند بقصد سوال از انفاق
بر ازواج بود و هر سوال از انفاق بر یتیمان در دل مضمر داشتند الا ان بخاطر ایشان رسیده
فاقدم و لا تخبر من نحن و خبر مکن آنحضرت را که چه کس ایم ما یعنی نام ما را در حضرت وی
مبر مباد ا شنیدن نام تصریح وقت زینب وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت
عدم حاجت بیان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فسأله پس پرسید آنحضرت را از این مسئله فقال رسول الله پس گفت
بلال را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هما چه کس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار و زینب
گفت بلال یکی زنی است از قبیله انصار و دیگر زینب است فقال له رسول الله صلی الله
علیه وسلم ای الزیانب پس گفت آنحضرت مر بلال را کدام یکی از زینبها ست زینب نام
بسیار کس از صحابیات بود پس پرسید این که آمده است کدام یکی از آنهاست قال بلال
امرأة عبد الله مشهور همین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا نام آن زن دیگر را نشنید

وابن رشنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم آری کفایت میکند انفاق بر شوهران و بر
یتیمان که در کنار ایشان اند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر
القرابة واجر الصدقة مر این دو زن را اجر قرابت و خویشی است که شوهران و یتیمان دارند
و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق و جز ایشان متفق علیه واللفظ لمسلم
وعن میمونة بنت الحارث انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله روایت است از
ام المؤمنین میمونه که آزاد کرد داه خانه زاد را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک لرسول
الله پس ذکر کرد میمونه از امر رسول الله خدا را صلی الله علیه وسلم فقال لو اعطیتها اخوالک کان
اعظم لاجرک پس گفت آنحضرت اگر میدادی تو آن داه را بخالان خود که محتاج بودند بجادم
بها بودی بزرگتر مر ثواب ترا ازینجا معلوم میشود که صله رحم افضل است از اعتاق متفق علیه وعن
عائشة رضی الله عنها قالت گفت عائشه یا رسول الله ان لی جارین میرسد که مرا دو همسایه
فالی ایهما اهدی پس بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منک بابا گفت آنحضرت
بفرست بسوی کسی که نزدیکتر است در وی از در تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیکی
در است و اتصال خانه و قرب آن رواه البخاری وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها و فتی که بپزی شوربا را پس بسیار کن آب آن را و
تعاهد جیرانک و باز پرس کن همسایهای خود را فرستادن شوربا بخانه ایشان و مرق بفتح
میم و را شوربا رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال گفت ابو هریرة یا رسول
الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضلتر است قال جهد المقل گفت افضل
صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشقت کشد و بجد و سعی و طاقت او وسعت جهد
جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع
و این بر تقدیر صحت توکل و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر این ارادت نباشد
روا نیست و لهذا فرموده و ابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیال تو ویند ای انهایی که نفقه
ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت رواه ابوداود وعن سلمان بن عامر الضبی
در نسخ مشکات سلیمان بضم سین و یاء تحتانیه و کفته اند که صواب سلمان است بفتح سین
بلا یا و سلیمان سهو است یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در مغنی میگوید که سلیمان سهو
است که سلمان فارسی و ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن بن سلمان که ابهامی یکی است
و سلمان بن عامر صحابی است و عداد وی در بصریین است قال قال رسول الله صلی الله

ذکر اعظم الاجر از ان ... / باجلیه عاده ... / ... [illegible]

علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکینی یک ثواب صدقه دارد و علی ذی
الرحم ثنتان صدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکینی یک ثواب صدقه دارد و علی ذی الرحم
ثنتان صدقة وصلة صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر
ثواب صلهٔ رحم رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال جاء
رجل الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال عندی دینار گفت ابوهریره آمد مردی نزد آنحضرت
پس گفت نزد من یک دینار است قال انفقه علی نفسک گفت آنحضرت خرج کن از برای
خود قال عندی آخر گفت ام نزد من دیناری دیگر است قال انفقه علی ولدک گفت آن
حضرت خرج کن از برای فرزندان خود قال عندی آخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال
انفقه علی اهلک فرمود انفاق کن از برای اهل خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان
در صراح گفته اهل کسان مرد و کسان سرای قال عندی آخر گفت نزد من دیناری دیگر است
قال انفقه علی خادمک فرمود انفاق کن از برای خدمتکار خود و کودکی که ترا در حکم
خادم داشته قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انت اعلم فرمود تو دانا
تری یعنی بحال کسی که مستحق است بهتر که بدانی که مستحق است بده رواه ابوداود
والنسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر
الناس گفت آنحضرت آیا خبر کنم شما را به بهترین مردم رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل
الله بهترین مردم مردی است که نگاه دارنده است عنان اسب خود را در راه خدا یعنی
جهاد شده منتظر با کافران ایستاده است و مراد است که از جملهٔ خیر الناس است والا شخصی که
عالم [illegible] واتقی و اخشی واز [illegible] دنیا باشد و جهاد بروی فرض نباشد بهتر خواهد بود از این
شخص [illegible] قالوا الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر کنم شما را به مردی که تابع و تالی است در مرتبه
رجل معتزل فی غنیمة له یؤدی حق الله فیها آن دوم مردی است که گوشه گیرنده است در
گوسفندی چند که او راست که ادا میکند حق خدا را در آن گوسفندان از تصدق بر فقرا الا
اخبرکم بشر الناس آیا خبر کنم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله ولا یعطی بدترین مردم مردی
است که سؤال کرده میشود بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است ولا
یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول بهذا است و بعضی یسأل بلفظ معلوم ولا یعطی بلفظ
مجهول ضبط کرده اند یعنی سؤال میکند بنام خدا و داده نمیشود و باعث هتک حرمت اسم الهی
تعالی میگردد رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ام بجید بضم موحده و فتح جیم و سکون
تحتانیه در آخر دال صحابیه انصاریه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ردوا

السائل

السائل ولو بظلف محرق و باز گردانید سائل اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظاء معجمه و سکون
لام سم شکافته چون سم گاو و گوسپند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است
رواه مالک والنسائی وروی الترمذی وابوداود معناه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم من استعاذ بالله فاعیذوه کسی که پناه طلبد از شر شما یا از غیر شما بنام خدا پس
پناه دهید او را و من سأل بالله فاعطوه و کسی که سؤال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید
او را و من دعاکم فاجیبوه و کسی که دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید او را و قبول
کنید دعوة او را اگر مانعی نباشد چه شرعی و من صنع الیکم معروفا فکافئوه و کسی که بکند
بسوی شما نیکویی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکویی کنید با وی و صنع بمعنی نیکویی
کردن بکسی و معروف نیز نیکویی و صنع الی بمعنی فعل است فان لم تجدوا ما تکافئونه فادعوا
له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید او را حتی تروا انکم قد کافأتموه تا آنکه گمان
برید که مکافات کردید او را و ادا کردید حق او را یعنی مبالغه کنید در دعا و مکرر کنید تا حاصل
گردد یقین در نیکویی شیخ [illegible] رحمه الله که کفایت میکند درین باب قول جزاک الله
خیرا [illegible] فرموده که مبالغه در وی از جهت رویت عجز است از نفس خود در مکافات [illegible]
[illegible] رواه احمد وابوداود والنسائی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یسأل بوجه الله الا الجنة سؤال کرده و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات او
[illegible] مگر بهشت را [illegible] و معنی است که منع از سؤال کردن از مردم بوجه الله
[illegible] چون فرموده که سؤال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از صورت [illegible]
و اگر سؤال کنید بهشت سؤال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رواه ابو
داود الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا
انس بود ابو طلحه که از اشرف صحابه است و زوج ام انس بود [illegible]
نخل از درختان خرما و کان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحه بسوی ابو طلحه
بیرحاء که نام بستانی بود در تحقیق این لفظ اختلاف [illegible]
[illegible] در اول کتاب گذشته است و کانت مستقبلة المسجد و بود بیرحاء مقابل مسجد
نبوی صلی الله علیه وسلم و کان رسول الله یدخلها و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] و یشرب من ماء فیها طیب [illegible] قال
انس فلما انزلت هذه الآیة گفت انس پس هر گاه که فرود آمد این آیت که لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست میدارید [illegible] ابو

طلحة الی رسول الله یعنی آمد ابوطلحه و رفت بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت
ابوطلحه یا رسول الله ان الله تعالی یقول بدرستی خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون وان احب مالی الی بیرحاء و بدرستی که محبوبترین مال من بسوی من بیرحاء است
که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستی که این بیرحاء صدقه است از برای
خدای امید دارم نیکی را بموجب این آیت کریمه وذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از نزد
خدا فضعها پس بنه ازرا یا رسول الله حیث اراک الله بجای که نماید ترا خدای تعالی و قرار باید دادن
تو آن را یعنی بده بهر که میخواهی و هر که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بخ بخ ذلک مال رائح حتی حتی ان یعنی بیرحاء مالی سود مند است و سود دهنده است
بی نقصان و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و مخفف در فارسی یعنی آه
و تکرار کرده میشود برای مبالغه و اخری ساکن است و چون وصل کنند مجرور و منون کرده شود
مخفف است و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت وقد سمعت ما قلت و تحقیق بشنیدم
و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستی که من می
بینم و میدانم که بگردانی تو آن را در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صله هر دو
را باشد فقال افعل پس گفت ابوطلحه بکنم هرچه فرمائی و بگردانم ازرا در خویشان یا رسول الله
فقسمها ابوطلحة فی اقاربه پس قسمت کرد ازرا ابوطلحه در خویشان خود و بنی عم و در پسران عم
خود این چنان اقاربست یا اقارب بغیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت
خود از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد متفق علیه وعن قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضلترین صدقه است که سیر
گردانی جگر گرسنه را یعنی گفته که مومن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی
فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر می
کنند آن در آن ملحقات باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال
الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست
بزن و خازن و خادم را نیز شامل است **الفصل الاول** عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق
کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی
که تباه نکننده و اسراف نماینده است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب
آن بسبب انفاق کردن وی ولزوجها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب

کردن او مال که ملک اوست وللخازن مثل ذلک و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حواله
اوست مانند آن و ثواب که زن را و شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم
نمیگرداند بعضی از ایشان ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب
نقصان نه متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام خواه اذن
کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این
حدیث را تاویل میکنند بانکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میبودند
در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده صریح است
در جواز بی امر دادن و شاید که آن جماعه حمل کنند ازرا به حبیبه فافهم وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره چون انفاق کند
زن از مال شوهر خود بی امر وی با علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة یعنی اگر چه حکم اذن باشد
کذا فی الحواشی و نوربشتی گفته که امر دران راجع است بعادت مردم خواه شهری باشد یا روستائی
فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی اجر آن مشترک است
میان ایشان متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد آنچه امر کرده
شده است بدان و حکم کرده است بدان مالک کاملا موفرا بتمام و کمال طیبة به نفسه در حالیکه
خوش است بدان نفس وی و کراهت نمیدارد و تنگی نمی نماید فیدفعه الی الذی امر له به پس
میرساند ازرا بسوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو
تصدق کنندگان و مراد به دو تصدق کننده یکی مالک که بحقیقت تصدق میکند دیگر
همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق که تصدق کننده است بطریق
عبارت از قبیل قول ایشان است که میگویند القلم احد اللسانین والخال احد الا
بوین و مراد شرکت اوست در اجر و ثواب والمتصدقین را بکسر قاف نیز خوانده اند
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وآله
وسلم ان امی افتلتت نفسها گفت عایشه که مردی گفت مر آنحضرت را که مادر من
مرده است بمرگ ناگهانی وفلتت یعنی ناگهان آن شدن کاری و افتلات بمعنی موت
نیز آمده واظنها لو تکلمت تصدقت و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد و اختیار می بود
تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل لها اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست
مر او را اجر اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آنحضرت آری برسد مر او را ثواب صدقه

بر سر میت و هم چنین دعا و استغفار برای میت مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت
اند این است و در عبادات بدنیه اختلاف دارند مثل نماز و تلاوة قران و مختار وصول
ثواب است و امام عبدالله یافعی در روض الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عز الدین
عبدالسلام را بعد از فوت او در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول
ثواب تلاوت قران و درین عالم برخلاف آن یافتیم والله المجیب **الفصل الثانی** عن
ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت
ابو امامه شنیدم آنحضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئا من
بیت زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند هیچ زنی چیزی را از خانه شوهر خود مگر بدستوری شوهر خود قیل
گفته شد یا رسول الله و لا الطعام و طعام را نیز انفاق نکند از خانه شوهر بی اذن با وجود آنکه طعام است
افقر نیست که دائم موجود باشد مثلا قال ذلک افضل اموالنا گفت آنحضرت آن یعنی طعام بهترین
مالهاست که بالفعل سبب کفاف معیشت و بقای بدن است و مراد بطعام اینجا چیزی
در نیست نه مطبوخ و توانگری عادت باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی
وعن سعد قال لما بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص چون
که بیعت کرد آنحضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر برخاست زنی بزرگ گویا که
او زنی است از زنان قبیله مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه قبیله مشهوری است از قبایل عرب
از اولاد مضر نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله انا کل علی آبائنا و ابنائنا و ازواجنا
فما یحل لنا من اموالهم بدرستی ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران خود و پسران خود و شوهران
خود پس چه چیز حلال است ما را از مالهای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید اللام گرانی و
عیال کسی که مستقل نیست در کار خود قال الرطب تاکلنه و تهدینه گفت آنحضرت حلال است
شما را از اموال ایشان طعام تر از آنچه زود تباه میگردد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال
آن میخورید شما از او و هدیه میکنید و منع ساختید از ابراهه هرکسی خواهید و حاجت نیست در آن
استیذان بر آنچه عرف و عادت جاری است بمسامحت در آن و اما طعام خشک جایز نیست
که بی اذن و حدیث صحیح است در شمول انواع و مدار بر عرف و عادت است چنانکه گفته شد
رواه ابو داود **الفصل الثالث** عن عمیر مولی آبی اللحم عمیر بضم عین و فتح میم صحابی
خادم شده فتح حیز روایت دارد از مولی خود که آبی اللحم است و از قدمای صحابه و فوت
و حاضر شده هم براه او شهید شده در حنین و آبی اللحم لقب اوست بجهت اباکردن او از
گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که وی نمیخورد در جاهلیت آنچه ذبح کرده میشد بر اصنام قال

کفت

گفت عمیر امرنی مولای آن اقدد لحما امر کرد مولی من که آبی اللحم است که خشک کنم گوشتی را فجاءنی
مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمته پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک
مولای پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را از آن گوشت مولی من فضربنی
پس زد مرا که چرا خورانیدی فاتیت رسول الله پس آمدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این قصه را مر آنحضرت را فدعاه پس طلبید آنحضرت او را
فقال لم ضربته پس گفت آنحضرت برای چه زدی او را قال یعطی طعامی بغیر ان آمره گفت
میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آنحضرت مزن او را
و گم مخور زیرا که ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نیست
که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است
و عدم ضرب بعد بر فعل بجهت اشتراک است در ثواب و غنیمت پنداشتن آن و فی روایة
بود در روایتی اینچنین آمده است که قال گفت عمیر گفت مملوک بودم من بنده کسی فسالت
رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصدق من مال موالی بشیء
آیا تصدق کنم از مال مالک خود بچیزی و در بعضی نسخ موالی بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت
آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب مشترک است میان شما دو نیم رواه مسلم **باب**
من لا یعود فی الصدقة باب در بیان حال کسی که باز نمیگردد در صدقه یعنی نمی باید که کسی داده
است باز بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث باید که حرفی نیست بد و این مبالغه است
در نفی عود و تنزه است از آن و تحقیق عود نیست والله اعلم **الفصل الاول** عن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال حملت علی فرس فی سبیل الله روایت است از امیر
المومنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب در راه غزای یعنی بخشیدم اسب را بکسی
از غازیان که اسب نداشت فاضاعه الذی کان عنده پس ضایع گردانید آن اسب
را آنکسی که نزد او بود آن اسب ترد و وی یعنی خوب نگاه نداشت و تیمار نساخت گوی
بهلاک کردن او و ضایع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانید فاردت ان اشتریه پس
خواستم من که بخرم آن اسب او فظننت انه یبیعه برخص و گمان بردم که وی میفروشد
اسب را بارزانی و رخص بضم راء ارزانی و ارزان داشتن فسالت النبی پس پرسیدم
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که خریدن اسب را از وی خوب است یا نه فقال لا تشتره
ولا تعد فی صدقتک پس گفت آنحضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقه خود وان اعطاکه بدرهم
اگر چه بدهد بتو وی اسب را بیک درم و نظر بظاهر سوق عبارت چنان مینماید که گویند اگر چه بفروشد

قدید گوشت پاره که خشک کرده شده
صراح

از ابهزار درم وطلب کفت یعنی نظر بازا فی وصحت مبیع ومی شرعا مکس نظر بان کس کرا زبهر وصدقه
تو بود وبظاهر در بعضی عورست فافهم بعد ازان تعلیل کرد انحضرت از اقبح نمود عود را
بقول خود فان العاید فی صدقته کالکلب یعود فی قیه زیرا که بدرستی که عود کننده در صدقه
خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود وباز میخورد از اقبح روایة ودر روایتی بجین
آمده است لاتعد فی صدقتک فان العاید فی صدقته کالعاید فی قیه متفق علیه وعن
بریدة قال کنت جالسا عند النبی گفت بریده بودم نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا
اتته امراة ناگاه آمد انحضرت را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی تصدقت
علی امی بجاریة بدرستی من تصدق کرده ام بر مادر خود امی را او انها ماتت وبدرستی مادر
من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر بمن میراث میرسد آیا این
هم از قبیل داخل بود در صدقه است یا نه قال وجب اجرک انحضرت ثابت شد مر ترا
ثواب تو تصدق کردن تو از بر مادر وردها علیک المیراث وباز گردانید آن جاریه را بر تو میراث
تو ملک میراث ضروری است که ثابت میگردد نه باختیار بخلاف شراوی که در حکم آنست داد است
با اختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر بود بر مادر من
روزه یکماه که از او بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود افاصوم عنها پس آیا روزه
دارم من از جانب وی قال صومی عنها گفت انحضرت روزه بدار از جانب وی قالت
باز گفت انها لم تحج قط فاحج عنها مادر من حج نگزارده هرگز حج بگزارم از وی
قال نعم حجی عنها گفت انحضرت آری حج بگزار از وی رواه مسلم
این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از میت انچه بروی بود از
روزه قضا رمضان یا نذر یا کفارت وباین رفته است امام این حدیث وتجویز کرده آن
از ابن حنبل کذا قال الطیبی ومذهب ما ان است که روزه ندارد از میت ولی وی
زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یک از دیگری ونماز گزارد هیچ یکی از
دیگری بلکه الطعام کند وفدیه دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیه از ثلث
واگر وصیت نکرده جایز است وتبرع کنند ورثه اما لازم نیست ونزد شافعی حاجت نیست
بوصیت کذا ذکر فی الهدایه وتفصیل کلام آنست که عبادت چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة دیگر بدنی محض چنانکه صلوة دیگر است مرکب از مالی وبدنی چنانکه حج ونیابت جاری
است در نوع اول در حالت اختیار وضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نایب
وجاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است وآن حاصل نمیگردد

بفعل نایب وجاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی نیابت که سبقت است به نقص
مال وجاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس ودر حج نفل جایز است نیابت
در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است وظاهر از عبارت حدیث آن است که حج نفل
بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله وتوفیقه وتلو اوست کتاب الصوم
نسال الله اتمامه

کتاب الصوم

صوم وصیام در لغت بمعنی امساک ودر شرع عبارت
است از باز داشتن نفس از طعام وشراب وجماع واختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا
صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه در حدیث واقع
شده است واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة وبعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که
حدیث واقع شده که علیک بالصوم فانه لا عدیل له وظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رمضان
فتحت ابواب السماء چون می درآید رمضان گشاده میشود درهای آسمان وفی روایة فتحت
ابواب الجنة گشاده میشود درهای بهشت وغلقت ابواب جهنم وبسته میشود درهای دوزخ
وسلسلت الشیاطین وزنجیر کرده میشوند شیطانان وفی روایة فتحت ابواب الرحمة
گشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق است از رمض بالتحریک بمعنی سخت تافتن
گرمای آفتاب بر ریگ زمین وجز آن وسوختن قدمها وگرما چریدن گوسفند وسوختن درون
وعلت نام شدن وی از آن من باب سمع یسمع وگویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسما
شهور را در لغت قدیم نام کردند شهرها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق آمد این ماه
زمان حر کذا قالوا والله اعلم وفتحت بتخفیف وتشدید هردو آمده است وگشاده شدن
درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت وصعود اعمال بی مانع واجابت
دعا وگشادن درهای بهشت از بذل توفیق وحسن قبول وبسته شدن درهای دوزخ از
تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش وتخلص از بواعث معاصی وقمع شهوات
ودر زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرق معاصی ووساوس ودر روایت آخر که آمده
فتح ابواب رحمت بیکند تفسیر همه میکند وخلاصه یعنی همه اینست متفق علیه وعن سهل
بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود انحضرت
که در بهشت هشت در است فیها باب یسمی الریان از جمله در آنها دریست که نامیده میشود
از ریان بفتح را وتشدید یا از ری بمعنی سیراب لا یدخله الا الصائمون در نمی آیند مگر روزه
داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول

الله صلی الله علیه و سلم من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسی که روزه دارد
رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناه وی و من قام رمضان
ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و کسی که قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد در
شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناه
وی و من قام لیلة القدر ایمانا و احتسابا کسی که قیام کند در رمضان شب قدر را یعنی نماز
گزارد در شب قدر بجهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه و عن قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمی زاد مضاعف
کرده میشود بآن وجه که الحسنة بعشر امثالها یکی به ده چند وی الی سبعمائة ضعف [illegible]
هفتصد مانند باندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص بنده قال الله تعالی الا الصوم
گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن از آن بیحد و اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من
است و انا اجزی به و من جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه میخواهم از حد و حصر و حساب
بیرون فرمود روزه مراست و همه جزء اوراست تعالی و تقدس و همه عبادات
برای اوست و روزه را در این بیان تخصیص کرد و به تکریم و تشریف خاص مخصوص
گردانید بجهت آنکه این عبادتی است از ریا دور پوشیده از غیر بخلاف سایر عبادات
که ریا در آنها راه می‌یابد و لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین
معلوم [illegible] بجهت آنکه نفس را در آن حظی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته و طعامه
من اجلی [illegible] صایم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان است
و اگر [illegible] و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه و گفته اند
فرق [illegible] معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودان خود را بصوم
نبوده [illegible] بسجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا از طعام و سایر شهوات
از صفات پروردگار تعالی و چون تقرب جسته [illegible] وی تعالی با آنچه موافق صفات
صفات اوست [illegible] از السجود و موافق بیان صریح است که اضافت از
جهت آن است که وی سبحانه عالم است بمقدار ثواب و تضعیف آن متفرد بدان است
للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی است و شادمانی است فرحة عند فطره
یکی فرحت نزدیک گشادن روزه است یا بجهت انقضای طبیعت بسیری و جزا که از گرسنگی و تشنگی
یا ضمیمه نورانیت عبادت و قرب و شکر چنانکه گفته اند که ارباب [illegible] شکر اند در

دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق و فرحة عند لقاء ربه و فرحت دیگر نزد حصول لقای
پروردگار روز آخرت خواهد بود و لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک و هر آینه
بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک بقصور و تمثیل معقول است
بمحسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام
جنة و روزه سپر است و پناه است از رسیدن و شر شیطان در دنیا و از آتش دوزخ در
آخرت فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فا پس چون باشد روز روزه یکی از شما
پس نباید که تکلم کند بکلام قبیح و فحش نگوید و لا یصخب بفتح خا و بلند نکند آواز را به [illegible]
و خصومت فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را
یکی یا قتال کند یعنی خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان بگوید یا بدل
[illegible] بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم و بعضی
گفته اند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید یا بدل یعنی با دل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید
که دشنام کنم و خصومت نمایم و بعضی گفته اند که روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل
باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل
است [illegible] فرض البته بزبان گوید متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین [illegible]
چون می باشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند شیاطین [illegible]
و قال بند و غل و آنچه بدان اسیر را ببندند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید [illegible]
و مردة الجن و بند کرده می شوند گردنکشان سخت از جن و مردة بفتحات جمع مارد [illegible]
جمع طالب و غلقت ابواب النار بسته میشوند درهای آتش [illegible]
پس گشاده نمیشود از آن درها هیچ دری و فتحت ابواب الجنة و گشاده میشود درهای
بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری [illegible] و ینادی
منادی و ندا میکند آواز دهنده [illegible] یا باغی الخیر اقبل ای طالب [illegible]
و ثواب پیش آی که وقت است و یا باغی الشر اقصر و ای طالب بدی باز دار نفس خود را
از گناهان که وقت توبه است [illegible] و لله عتقاء من النار و مر خدای را
آزاد کردگانند از آتش دوزخ یعنی در رمضان و ذلک کل لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است
رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی هذا حدیث غریب
الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتاکم رمضان شهر مبارک

شهر مبارک ماهی است که برکت کرده شده است در وی فرض الله علیکم صیامه فرض کرده
است خدای تعالی بر شما روزه او را تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشود در وی درهای آسمان
وتغلق فیه ابواب الجحیم و بسته میشود در وی درهای دوزخ وتغل فیه مردة الشیاطین و غل
کرده میشوند در وی مردهٔ شیاطین و غل بغم بند کردن لله فیه لیلة خیر من الف شهر در رمضان
شبی است که بهتر از هزار ماه است مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم کسی که
محروم گردانیده شد نیکی و ثواب او را پس بتحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا همه خیر چنانکه در
حدیث انس باید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آن است که
مراد ثبوت حقیقت حرمان است یا قطع نظر از متعلق رواه احمد والنسائی وعن عبد الله
بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد گفت
آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته
الطعام والشهوات بالنهار میگوید روزه ای پروردگار من بدرستی من باز داشتم
او را از خورش و شهوات دیگر چون آب و جماع در روز و ظاهر است والله اعلم که مراد
تمام شهوات باشد از مستلذات و هوس و روزه کامل که اهل طریقت راست آنست
که تمام اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از ناشایستها باز دارد و عموم رحمت الهی
بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ثوری
ناقض صوم است فشفعنی فیه پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی ویقول
القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه و میگوید قرآن منع کردم من او را خواب را شب
پس قبول کن شفاعت مرا در وی فیشفعان پس قبول کرده میشود شفاعت هر دو شفاعت خواهش
کردن از خواستن کسی را شفیع و شافع خواهش کرد و تشفیع پذیرفتن شفاعت
مشفع بفتح فا وقت پذیرفته شد شفاعت وی رواه البیهقی فی شعب الایمان
و این حدیث را طبرانی نیز روایت کرده اند و رجال وی محتج اند اند صحیح و حاکم گفته
صحیح علی شرط مسلم وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس
درآمد ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم و فیه
لیلة خیر من الف شهر بدرستی این ماه بتحقیق حاضر شده شما را و در وی شبی است بهتر
از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر کله کسی که محروم گردانیده شد از آن شب پس بتحقیق
محروم گردانیده شد از همه خیر ولا یحرم خیرها الا کل محروم و محروم گردانیده نمیشود از خیر آن
شب مگر کسی که محروم است از سعادت و موسوم است بسمت حرمان و مستحق است

بران

بدان این عبارت اظهر در معنی اخر است که در حدیث ابو هریره گفتیم رواه ابن ماجه وعن سلمان
الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان گفت سلمان فارسی
خطبه خواند ما را آنحضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت ایها الناس قد
اظلکم شهر عظیم ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شما را ماهی بزرگ شهر مبارک
ماهی است که برکت کرده شده در وی شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة گردانیده
است خدای تعالی روزهٔ ماه مبارک رمضان را فرض وقیام لیله تطوعا و گردانیده است نماز
کردن را در شب وی نفل و سنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسی که نزدیکی جوید بدرگاه حق
در وی بخوبی و عملی از نیکی یعنی نفل کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسی که بگذارد فرض را
در ماهی که غیر رمضان است ومن ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه و کسی
که بگذارد یک فرض را در ماه رمضان باشد همچون کسی که بگذارد هفتاد فرض را در ماهی و هو شهر
الصبر و ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه
الجنة و صبر کردن ثواب وی بهشت است وشهر المواساة و ماه رمضان ماهی است
که در وی غمخوارگی فقرا و درویشان باید و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن و
شهر یزاد فیه رزق المؤمن و ماهی است که زیاده کرده میشود در وی رزق مسلمانان
و برکت داده میشود در وی رزق مسلمانان و برکت داده میشود در وی و چون توسیع
طعام و مواسات در وی امر کرده اند لابد سبب وسعت رزق فقرا و محتاجان خواهد شد
من فطر فیه صائما کان مغفرة لذنوبه کسی که روزه گشاید روزه دار را باشد سبب آمرزیدن
گناهان او را وعتق رقبته من النار و سبب آزادی ذات وی از آتش وکان له مثل اجره
من غیر ان ینتقص من اجره شیء و باشد او را مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم شود از مزد
وی چیزی قلنا گفتیم ما یا رسول الله لیس کلنا یجد ما یفطر الصائم نیستیم همه ما این صفت که
بیابیم چیزی که روزه گشا یانیم روزه دار را و بخود بگیرد نسخ چنین است و در بعضی بابت
و این نسخ قاعده عربیت ظاهر تر است چنانکه در موضع خود مقرر شده است
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائما
علی مذقة لبن میدهد خدای تعالی این ثواب را کسی که روزه گشاید روزه دار را بر دوغی
از شیر آمیخته باب و مذق آمیختن شیر باب مذیق شیر آمیخته باب و عادت عرب است که شیر
را باب آمیخته میخورند او تمرة یا روزه گشاید بیک خرما او شربة من ماء یا بدمی از آب ومن
اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة لا یظمأ و کسی که سیر گرداند روزه دار را بنوشاند

اورا خدای تعالی از حوض من کوثر آب نوشانید شربتی که تشنه نگردد بعد از وی هرگز حتی
یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است و
بهوشته اوله رحمة ماه رمضان ماهی است که اول وی سبب افاضت رحمت است
از جانب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار ها گشته از ظلمت گناهان و کثافت
معصیت می رانید و اوسطه مغفرة و میان وی سبب مغفرة و آمرزش گناهان است
و آخره عتق من النار و آخر ماه رمضان آزاد شدنست از آتش دوزخ آزاد شد منتهی و مستعد
دخول جنت گردید و من خفف عن مملوکه فیه و کسی که تخفیف کند از ذات و غلام بود که
روزه دار بود تکلیف مشقت نکند غفر الله له و اعتقه من النار بیامرزد خدای تعالی مر اورا و آزاد
کرداند از آتش وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل شهر
رمضان اطلق کل اسیر بود آنحضرت چون می در آمد ماه رمضان رها میکرد هر بندی را و اعطی
کل سایل و میداد هر خواهنده را شاید که در اینجا کسی گوید که چگونه روا باشد رها کردن هر اسیر
شاید که درین میان کسی باشد که روی حق باشد مر کسی را جواب آنست که گویم اسیران
آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات و آنحضرت مخیر بود بعد از آن اسیر
ساختن میان منت نهادن و رها کردن و میان فدیه گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و
متعین است قتل ما اترفاق نزد ابی حنیفة و نبود میان ایشان کسی که روی حقوق
الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت ارضا خصوم کرده رها
میکرد وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان و نمود
آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان من راس الحول الی حول قابل از سر
سال تا سال آینده و زخرف بضم زای هر دو زر و هر چه آراسته و آبدار باشد مر زخرف است
زخارف الدنیا آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس چون آید
نخست روز ها از رمضان هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین
وزد بادی زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفید
و سیاه چشم دراز مژگان کشاده چشم حور جمع حوراء و عین جمع عینا فیقلن
یارب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا پس بگویند آن زنان بهشت
ای پروردگار ما بگردان برای ما از بندگان خود شوهران که خنک گردد و قرار گیرد بایشان
چشمهای ما و تقر اعیننا و خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ایشان بما تقر بفتح قاف
و کران یا از تو بضم قاف بمعنی برودت چشم بمشاهده محبوب سرد گردد و لذت گیرد

و گرمی و سوزش در دیدن اعدا بود یا از قر بفتح قاف بمعنی قرار و چشم بنظر محبوب قرار
گیرد و ساکن گردد و جب ورهت نگردد و در حدیث واقع شده است که جعل قرة عینی فی الصلوة
و اولاد را قرة العین خواندن نیز اینجاست رواه البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الا
یمان وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان
روایت است از ابی هریره که آنحضرت گفت آمرزیده میشود مر امت او را در آخر شبی از ماه
رمضان و در بعضی روایات لامتی قیل گفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر آیا آن
شب که آمرزیده میشود امت را شب قدر است که بخشیدن گناهان و سلامت
از آفات از خواص و لوازم اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب قدر نیست و لکن العامل
انما یوفی اجره اذا قضی عمله ولیکن کار کننده تمام داده میشود مزد او مگر وقتی که تمام کند عمل
خود را و آن در آخر شب اجر می باشد یعنی این مغفرت از جهت فراغ از عمل است نه
جهت شب قدر رواه احمد باب رؤیة الهلال هلال غره قمر است و بعضی
گفته اند تا دو شب و بعضی تا سه شب و هفت شب نیز گفته اند و در دو شب آخر
ماه بیست و ششم و بیست و هفتم و در غیر این شبها قمر است کذا فی القاموس و مراد اینجا
معنی اولست که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که وجوب است
در نهادن روی صوم یا افطار الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه مدارید تا آنکه ببینید هلال را و لا تفطروا حتی
تروه و افطار نکنید تا که ببینید هلال را فان غم علیکم فاقدروا له پس اگر پوشیده شود
ماه بر شما بغمام یعنی ابر اندازه کنید ماه را یعنی بشمارید روزهای او را سی روزه تمام
کنید و کامل گردانید این عدد او را ماهی که پوشیده شده است بر شما در سوا هست لذا بعضی
گفته است این مذهب مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی
گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه
سی روز است یا بیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نامشروع
و نامعتبر است در شرع و اعتماد بران نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب
و اتباع او رضی الله عنهم و سلف و خلف رحمهم الله علیهم بدان عمل نموده و اعتبار
نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث آینده بیاید نحن امة
امیة لا نکتب ولا نحسب الحدیث و فی روایة قال الشهر تسع و عشرون لیلة و در
روایتی آمده که ماه بیست و نه شب می باشد فلا تصوموا حتی تروه پس روزه ندارید

تا اگر ببیند ماه را فان غم علیکم فاکملوا العدة ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شما
پس تمام کنید شمار را سی روز این روایت صریح است در آنکه مراد شمار سی روز است
نه رعایت حساب نجوم منازل متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب فرمود ما یعنی عرب گروهی ایم امی که حساب و کتاب
را نمیدانیم الشهر هکذا وهکذا وهکذا ماه همچنین است و همچنین و همچنین سه بار هر دو
انگشت هر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة و بست انگشت ابهام را بار سوم
برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت الشهر هکذا وهکذا وهکذا بی آنکه
انگشت را عقد کند یعنی تمام ثلثین درحالیکه بخواهد آنحضرت تمام عدد سی را یعنی
مرة تسعا وعشرین ومرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز می باشد و یکبار سی روز
متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف مشدده در آخر صحابی مشهور است
از اخیار اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع است بضم نون و فتح فا خود را
از بالای قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس گفت او را ابو بکره شد
و بکرة بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا
عید لا ینقصان دو ماه عید اند کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگر چه در عدد
کم شوند و بیست و نه باشند آن دو ماه که اند رمضان و ذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین
باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجل کان یصوم
صوما مگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی که در روزی معین
مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع
شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد آن روز را وبعضی گفته اند که این نهی مخصوص
است بضعفا آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و
رمضان متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله اذا انتصف شعبان فلا
تصوموا چون بر نیمه رسید ماه شعبان پس روزه ندارید این نیز در حق کسی که قوت ندارد
بر بجای داشتن روزها رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة والدارمی وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید ماه نو شعبان
از برای تحقیق ماه رمضان زیرا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه
است یا سی رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله

وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را
که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان را رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن
ماجة وعن عمار بن یاسر من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا القاسم کسی که روزه
دارد در روزی که شک کرده میشود در وی پس بتحقیق بیفرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول
الله را و ابو القاسم کنیت آن حضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی بدانکه یوم الشک عبارتست از روزی که احتمال دارد که
از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیدن هلال در ابر یا غبار در شب روز بیست و
نهم علما را اختلافست در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه است
که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن و اگر دارند به نیت نفل
دارند و فی الحال اگر این روز رمضان ثابت شود روزه هم رمضان واقع خواهد شد
و مستحب است نزد ما که کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد روزه داشتن
در آن روز و مر خواص را و عوام ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعه
از علما میگویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود در رمضان
از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب
میکردند هلال را اگر می دیدند فبها و الا فردا روزه میداشتند و الا اصطلاع اگر حایل
و پیچ علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند
این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه به نیت رمضان است
دارند والله اعلم وعن ابن عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال
انی رایت الهلال اعرابی نزد آنحضرت آمد و گفت بدرستی من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان
فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق
قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال اتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت
آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خدا است قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال
یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا غدا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام
کن ایشان را که روزه دارند فردا رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی
و درین حدیث دلیل است بر آنکه حکم مستور الحال یعنی فسق او معلوم نباشد مقبول است
جزوی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب است که مذهب
حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد است که ثابت میشود هلال

رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است متعلق
بدان وجوب پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در
قول شافعی و در روایتی از احمد و اسحاق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سایر
شهادات لیکن عدالت مجرد شرط است باتفاق طحاوی گفت قبول کرده میشود عدل
باشد یا غیر عدل و مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است
چه امراة و عبد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدد شهادت و عدالت
و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرة عداد تواتر است و نزد بعضی
اهل محله و روایتست از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر قال ترای الناس الهلال فاخبرت
نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی رایته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام و امر الناس بصیامه پس روزه
داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن آن رواه ابو داود والدارمی الفصل
الثالث عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یتحفظ من
شعبان ما لا یتحفظ من غیره گفت عایشه بود آن حضرت یاد میداشت ایام شعبان را و
نگاه میداشت آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه مینمود در شمردن
ایام ماه شعبان برای محافظت صوم رمضان فی الصراح تحفظ هشیار و بیدار بودن و
یک یک یاد کردن ثم یصوم لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه
رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز
پس روزه میداشت وعن ابی البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین است
نام وی سعید بن فیروز کوفی قال گفت خرجنا للعمرة بیرون آمدیم برای عمره گزاردن فلما نزلنا
ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ببطن نخله که موضعیست میان مکه و طایف ترآینا الهلال
جمع شدیم در طلب هلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این
ماه سه شبه است وقال بعض القوم هو ابن ثلاث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین
فقال ای لیلة رایتموه گفت ابن عباس کدام شب دیدید شما ماه را فقلنا لیلة کذا و کذا
گفتیم دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیده بودند
فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤیة
مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن هلال
گردانیده است یعنی هرگاه که هلال بیند رمضان گیند فهو للیلة رایتموه پس این هلال مر شب را

کدیده اید

کردیده اید آن را و در آن شب و فی روایة عنه قال و در روایتی از ابی البختری چنین
آمده است که گفت و ابی اهللنا رمضان و دیدیم ماه رمضان را اهلال و استهلال ماه
دیدن و بعضی روا داشتن آواز ز دیدن هلال نیز آمده و نحن بذات عرق و حال آنکه بودیم
ما در موضعی که نام وی ذات عرق است بکسر العین و سکون را نزدیک بمکان موضع است
که مذکور شد فارسلنا رجلا الی ابن عباس یسأله پس فرستادیم مردی را بسوی ابن
عباس که پرسد او را که این ماه کدام شب است فقال ابن عباس قال رسول الله
پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد امده لرؤیته بدرستی
که خدا تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال فان اغمی علیکم فا
کملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار یعنی سی روز
شمار کنید و روزه دارید رواه مسلم باب در مقاصد مختلفه از صوم الفصل الاول عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة الطعام سحر خورید زیرا که
بدرستی در طعام سحر برکت است و سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جایز است بفتح بمعنی
الطعام سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر
در معنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بنا بعث و موافقت سنت نه در نفس طعام
کذا قیل متفق علیه عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فصل ما
بین صیامنا و صیام اهل الکتاب اکلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است
زیرا که خدا تعالی مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن با ایشان
شکر گذاری این نعمتست و اکلة بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه این
بموافق روایت سحور است بفتح سین ولیکن روایت اینجا بفتح همزه است رواه مسلم وعن
سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر روایتست از
سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسیست که مرده در مدینه از اصحاب گفت آنحضرت
همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه متفق علیه و این نیز بجهت مخالفت
اهل کتابست که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی
از اهل بدعت شده که آن را واجب میدانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد
و یقین بدان و احتیاط در آن استعجال باز دو باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف در سنن
میکنند و تورپشتی گفته که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع در کشتن و تو سخن کردن نفس
با مواصلت عشا نیز نواقل باشد چه اعتقاد وجوب زبان نداد و سوی آن با دلیل است

حدیث صحیح که روایت کرده است از ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که
فرمود وصال نکنید و هر کدام از شما که وصال خواهد کند که وصال کند تا سحر و تاخیر فطار
نظر بسیاست نفس و قطع شهوت امری است که کرده اند از بسیاری از ارباب
ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلام او وعن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل اللیل من ههنا چون پیش آمد تاریکی
شب از اینجا یعنی از جانب مشرق وادبر النهار من ههنا و پس رود روز از اینجا یعنی از جانب
مغرب و غربت الشمس و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار بسبب غروب آفتاب
خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقریر دخول لیل است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه
کشاید روزه دار یعنی در آمد وقت افطار وی باید که افطار کند متفق علیه وعن ابی
هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم نهی کرد [illegible] آنحضرت
از وصال در صوم یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان این فقال له
رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انک تواصل هر آینه تو وصال میکنی یا رسول
الله پس مرا چرا منع میکنی از آن و حال آنکه میخواهیم ما که ادا کنیم باتباع تو قال گفت آنحضرت
وایکم مثلی و کدام یکی از شما مانند من است انی ابیت یطعمنی ربی و یسقینی بدرستیکه
من شب میگذرانم در حالیکه طعام میدهد و آب میدهد مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده
مراست متفق علیه مراد علما را درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس
بود که برای آن حضرت هر شب از نزد پروردگار می آمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود
از حق او تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود
اگرچه خوردن و آشامیدن فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی
روز میگذرانم نزد پروردگار که طعام و شراب میدهد مرا آنچه موجب افطار است تناول طعام
و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت است از بهشت و از پیش پروردگار آمده باشد
مبطل صوم نبود و بعضی گفته که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است که لازم اوست
پس گویا که فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرب می بخشد و چیزی که قائم مقام طعام و
شراب میکرد و افاضه میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم پس مراد بطعام [illegible]
است که بی طعام و شراب آنحضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این
عین معنی قوت است چه تواند قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی [illegible] بخشد و
درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح است چه سیری

و سیرابی منافی حال صایم است و مفوت مقصود از صوم و وصال است چه روح این عمل
گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه بر شکم مبارک می بست کذا فی
فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع
است بلکه غذای روحانی که از ذوق معارف و لذات مناجات و فیضان لطایف الهی
بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد
و این در محبتهای مجازی و شهوتهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت
معنوی که مر آنحضرت را بود اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم که جایز است یا مکروه طایفه گویند که جایز است مر کسی را که قادر
است برآن و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث
عایشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبدالله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبدالله بن ابی
نعیم و عامر بن عبدالله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقولست و اکثر برانند که جایز نیست و امام ابو حنیفه
و امام مالک و امام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند در کراهت تحریمی
است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جایز است تا سحر و این در حقیقت
تاخیر افطار است نه وصال و جمهور برانند که آن از خصایص حضرت نبوتست و ظاهر
حدیث بر همین است و از اهل سلوک انهای که مولع اند بریاضت نفس و کد اختیار
وی افطار میکنند [illegible] از حقیقت وصال بر آید والله اعلم الفصل الثانی عن
حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل
الفجر فلا صیام له کسی که نیت نکند و تصمیم عزم تمام روزه را پیش از فجر پس نیست روزه
مر او را یجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت عزم بود بر
کاری رواه الترمذی و ابو داود والنسائی والدارمی وقال ابو داود وقفه علی حفصة
معمر و گفته است ابو داود موقوف کرده اند این حدیث را بر حفصه معمر بفتح
میمین و عین مهمله در میان ایشان از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد
الرزاق ازوی روایت دارند و الزبیدی بضم زای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب
بزبید نام او محمد بن [illegible] است و از یاران زهری است و ده سال با وی بوده و
سماع حدیث ازوی نموده و ابن عیینه نیز از اتباع است و مشهور است و یونس
الایلی بفتح همزه و سکون تحتانیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید است
کلهم عن الزهری همه ایشان یعنی معمر و زبیدی و سفیان بن عیینه و یونس روایت میکنند

از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم
شد که قول صحابی باشد و بحضرت صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشند و گفته اند که این حدیث
صحیح است پنج کس از اصحاب کتب سته جز بخاری روایت کرده و دارقطنی نیز روایت
کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از
شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و قدر و نذر و کفارت یا نفل
ولیکن مذهب در بین مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه
شرط است هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز برین قایلند در غیر نفل جایز
است به نیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب نزد ما آنست که روزه
رمضان و نفل و نذر معین جایز است به نیت از نصف نهار شرعی که قبل الزوال است
برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلایل هر یک مذکور است در
شرح فقه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء
بیده چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه او ظرف آب در دست اوست که میخواهد بخورد
فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه پس باید که ننهد او را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد
آب را احتمال دارد که مراد اذان مغرب باشد پس درین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه
ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی مدار بر اذان نیست تحقیق
صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد و اگر شک دارد تحری نماید اگر در غالب ظن
شب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان است بلال است که شب میگفت
چنانکه در باب اذان گذشت و قید بودن انا در دست اتفاقی است رواه ابو داود و عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره روایت است
که گفت گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی احب عبادی الی اعجلهم فطرا دوست دارنده
ترین بندگان من بسوی من شتاب کننده ترین ایشان است در روزه گشادن از جهت اینکه
ظرف متابعت و شکرگذاری رخصت و اتمام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند
که مراد مسلمانند زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در آن رواه الترمذی و عن سلمان بن عامر
صحابی است و در بعضی نسخ مشکاة سلمان واقع شده یا و این غلط است یا از کاتب
یا از کاتب یا از مولف کتاب کذا قالوا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر
احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس
بدرستی که خرما یا افطار بخرما سبب برکت و زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس

اگر نیابد

اگر نیابد خرما پس باید که افطار کند بر آب فانه طهور پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار
بآب پاک کننده است معده را از آلایش و صفا کننده است و موجب اشتهاست و بعضی
از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود و قبول میکند طعام را
باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین منتفع گردد و بدل بوی غایت انتفاع حفظ
قوه باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون حلاوت اهل حجاز خرماست
و مجبول است طبیعت ایشان بران و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر
باشد و اما آب چون جگر را از روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل
تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه گرسنه آنست که اندکی آب شرب کند پس از آن طعام بخورد رواه
احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و لم یذکر فانه برکة غیر الترمذی و ذکر کرده است
لفظ فانه برکة را جز ترمذی و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل آن
یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد بر چند خرمای تر فان لم
یکن رطبات فتمرات بلفظ تصغیر مجرور و مرفوع پس اگر نمیبود خرماهای تر پس افطار می
کرد بچند خرماهای خشک و در بعضی روایات رطب و تمر واقع شده فان لم تکن تمرات حسا
حسوات من ماء پس اگر نمی بود خرماهای خشک هم می نوشید چند کف از آب رواه الترمذی
و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من فطر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت
گفت آنحضرت کسی که روزه گشاید روزه دار را یا ساز و سامان کند غازی را گفته اند پس
مراد است مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان
و محی السنة فی شرح السنة و قال صحیح و گفته است محی السنة که این حدیث صحیح است
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن
کرده اند و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال
ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظما و
ابتلت العروق و ثبت الاجر ان شاء الله رفت تشنگی و تر شدند رگها و ثابت شد اجر
و ثواب اگر خواسته خدا ظما مهموز است ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت
رواه ابو داود و عن معاذ بن زهره بضم زای و سکون ها از ثقات تابعین است قال
ان النبی گفت که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا کان افطر قال بود آنحضرت چون فطر
میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشتم و علی رزقک افطرت و بر

روزی نوکر رسانیدی کشادم روزه را رواه ابوداود مرسلا **الفصل الثالث** عن ابی
هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس
الفطر همیشه است دین غالب مادام که شتابی کنند مردم افطار را لان الیهود
والنصاری یؤخرون زیراکه یهود ونصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف
ایشان وهم نا عمل ایشان علیه وشوکت است در دین ودرین کلام اشارت
که قوام دین وعلیه ان در مخالفت اعدا دین است رواه ابوداود وابن ماجه **وعن**
ابی عطیه رضی الله عنه تابعی است کبیر از اقران مسروق قال گفت دخلت انا و
مسروق علی عائشة در آمدم من ومسروق بر عائشه فقلنا پس گفتیم یا ام المؤمنین
رجلان من اصحاب محمد دو مرد ند از یاران محمد صلی الله علیه وسلم احدهما یعجل
الافطار ویعجل الصلوة یکی از ان دو مرد شتابی میکند در روزه کشادن و شتاب
میکند در نماز مغرب والاخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة و دیگری از ان دو مرد تاخیر
میکند نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة کدام یکی از ان
دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را قلنا ابن مسعود گفتیم ما انکه تعجیل
میکند عبدالله بن مسعود است رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله گفت
عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والاخر ابو موسی و مرد دیگر که
تاخیر میکرد ابوموسی اشعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل بعزیمت
میکرد و ابوموسی برخصت وابن مسعود است رضی الله عنه قالت هکذا صنع
رسول الله گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والاخر ابوموسی
و مرد دیگر که تاخیر میکرد ابوموسی اشعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل
بعزیمت میکرد و ابوموسی برخصت وابن مسعود اعلم وافقه است در احکام و
اقدام هست در اتباع واسلام و ابوموسی نیز از کبار صحابه است و او از پی سببی
یا عذری تاخیر خواهد بود و تا مکاه گاهی میکرد بیان شده والله اعلم رواه مسلم **وعن** العرباض
بن ساریة صحابی است از اهل صفه واو از گروه است که نازل شده در ایشان ولا علی الذین
اذا ما اتوک لتحملهم الایة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی السحور فی رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیراکه خواندن بطعام میگوید فقال
هلم الی الغداء المبارک پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده روی حاکم
در اول باب گفت قال نعم السحور برکه رواه ابوداود والنسائی **وعن** ابی هریره قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المؤمن التمر نیکو طعام سحر مسلمان است
خرما یکی جون سحور بطلب برکتست و تمر زیادت برکتست و جون افطار بوی کنند نیز برکت
تسحر بوی موجب برکت واول و آخر خواهد بود رواه ابوداود **باب تنزیه الصوم** یعنی
دور داشتن روزه از انچه فاسد کرداند ورا یا مکروه بود در وی وتنزه بمعنی بعد است و تنزیه
باری تعالی بعید داشتن است از انچه روا نیست بروی از نقایص وعیوب و در حدیث
آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است النجابة
نزهة یعنی بعید است از دیار جابیه نام دهی است بدمشق **الفصل الاول** عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول
الزور هرکه روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را و زور بمعنی باطل و بهتان نیز آید و
زور قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول
وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه و
شرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی وبالاتی در انکه ترک کند وی خوردنی و
نوشیدنی خود را و این کنایتست از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرع
ان همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفاء نایره غضب است تا
نفس اماره را مطیع ومطمئن کرده رواه البخاری شارح گفته اند صوم سه قسم است
یکی صوم عوام است که عموم رحمت ان همه را عام است و ان امساکست از اکل
و شرب و جماع و صوم خواص و ان منع تمام اعضا و حواس است از لذات و شهوات
محرمه و مکروه بلکه از انهماک در مباح نیز از انچه منافی کسر نفس و قمع اوست و صوم
اخص الخواص و ان امساک از هر چیزی که ماسوای حق است و عدم التفات بغیر و
و تعلق باسوای وی سبحانه **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یقبل ویباشر وهو صائم گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میکرد و
مباشرت میکرد یعنی بشره را و اندام را ببشره زنان میرسانید وکان املککم لاربه بود
آنحضرت مالکترین شما حاجت خود را و شهوت خود را ودر روایتی الف و راء مفتوح
مقرر بمعنی حاجت و در روایتی زید محدث بن همین مشهور است و گاهی روایت
کرده میشود بکسر همزه وسکون را وآن نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز آمده
و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و توربشتی گفته که حمل بر عضو
خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل اوست بر حاجت متفق علیه وزید

گفته که درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابو
هریره نیز آمده و حدیث عایشه حدیث حسن و صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم
از صحابه و غیرهم در بوسه مر صایم را یعنی رخصت کرده اند برای جواز او و مباشرت
سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه نقض انتهی
و مذهب زفر آنست که باک نیست بوسه اگر ایمن باشد از جماع با انزال و مکروه
است اگر ایمن نباشد زیرا که بوسه لذاته مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند
بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار
کرده شد عاقبت وی امام محمد در موطا گفته که باز داشتن خود از آن افضل است
و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل
است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت عدم خوف فتنه در آن
در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و از مباشرت و عمر بن الخطاب نیز نهی میکرد
از تقبیل و میگفت که نبود از عصمت هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم **وعنها** قالت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یدرکه الفجر فی رمضان
وهو جنب من غیر حلم گفت عایشه بود آنحضرت در می یافت او را فجر در رمضان و
حال آنکه وی جنب بود از غیر احلام فیغتسل و یصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه
میداشت متفق علیه و از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره
که روایت میکرد از فضل بن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت
و چون رسید ابو هریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان داناتر
اند از من درین امر و این را قصه ایست که ذکر کرده ام از آن در شرح سفر السعادة و ذکر
علما ربین اند وطیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست و لیکن روزه فرض را
قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کنند روزه را او
قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه کاهی استدلال کرده میشود بقول وی
که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت والا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند
که احتلام بر آن حضرت جایز نیست زیرا که احتلام از شیطان است در مواهب لدنیه
از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح آنست که جایز نیست احتلام بر آنحضرت
و مراد با حتلام در حدیث رویت انزال است نه دیدن چیزی در خواب و این از شیطان
نیست یا آنکه گفتنی قید بر عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم

از جماع نه از احلام زیرا که احلام جایز نیست بر وی فافهم **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت میکرد
یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جایز است که حجامت کند ولیکن بشرط
آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام باید واحتجم وهو صایم و
حجامت می کرد آنحضرت و حال آنکه وی صایم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیکند نزد امام
ابی حنیفه و مکروه هم نیست و قضا و کفاره نیز لازم نمیکند و نزد ایمه ثلثه الا نزد امام احمد که باطل
کرده صوم حاجم و واجب میکند قضا نه کفارت و نزد عطا باطل کرد صوم محجوم و واجب
میکرد کفارت کذا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صایم فاکل او شرب
فلیتم صومه کسی که فراموش کرد روزه را و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد یا آب
نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکند فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که نخورانید
او را و نه نوشانید او را مگر خدا و تعالی متفق علیه و این حکم عدم است در روزه فرض یا نفل
نزد جمهور اما مالک میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و
حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا
یعنی اگر نمی بود روایت ایمه این حدیث را قایل میشدم بقضا در هدایه گفته است که چون ثابت
شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت **و** قال ابو هریره بینما نحن جلوس
عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل فقال در اثنا آنکه ما نشسته ایم نزد آنحضرت ناگاه آمد
او را مردی پس گفت ام و یا رسول الله هلکت هلاک شدم یعنی با فساد دین و رکن خود در زیادتی
زیاده کرده و اهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را با فکندن او را در گناه قال مالک گفت آنحضرت
چه شده است و چه کرده تو که این را میگوی قال گفت آن مرد وقعت علی امراتی و انا صایم قد تمام
بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی بجای و انا صایم فی نهار رمضان واقع شده
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده
را که آزاد کنی از آن قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم شهرین
متتابعین پس آیا می توانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت
فهل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین را که بخورانی ایشان را قال لا گفت
نمی یابم قال گفت آنحضرت اجلس بنشین و مکث النبی و درنگ کرد و انتظار میبرد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح آن
روا است فبینا نحن علی ذلک اتی النبی پس در اثنا آنکه ما برین حال بودیم آورده شد پیغمبر را

صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر زنبیلی یافته شده از برگ خرما و عرق بفتح را و بسکون نیز آمده
والعرق المکتل الضخم زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع یا بیست صاع گنجد و پانزده صاع
شصت مد قال این السائل گفت آنحضرت کجاست سائل امر در سائل و گفت قال گفت
من انی حاضر قال گفت آنحضرت خذ هذا فتصدق به بگیر این خرما پس تصدق کن بوی
بر فقرا از کفارت خود فقال اعلی افقر منی پس گفت آیا بر کسی که تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا
رسول الله یعنی من خود فقیرترم همه ام بر فقرا چه تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها پس بخدا
سوگند نیست میان دو سنگستان مدینه برید بحرتین میخواهد به لابتین حرتین دو حره و حره
زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگلاخ واقع شده اهل بیت افقر
من اهل بیتی نیست اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت و ناب دندان پیشین و در
چند ها دندان [illegible] میگویند و آن دندانهاست متصل با رباعیات و در روایات حدیث
نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آن را ضرس العقل و ضرس الحکم
میگویند و در وقت بلوغ و کمال عقل می برآیند و بدا امر آن انها زد خنده ممکن نیست
میگوییم اد مراد مطلق دندانهاست و تحقیق این در موضع خود کرده ثم قال اطعمه
اهلک پس گفت آنحضرت این را بخوران این تمر را اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که او مرد در غایت احتیاج است فرمود بجواز کفارت دیگر خواهی داد که
خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی
رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قوی
همان است که گفته شد والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم روایت میکند عائشه رضی الله عنها که آنحضرت
بوسه میکرد او را حال آنکه آنحضرت روزه دار بود و یمص لسانها و می مکید آنحضرت زبان
عائشه را مص مکیدن و گفته اند که مصه بمهملتین مثل مصمصه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف
زبان می باشد و مصمصه تمام دهان و شک نیست که این بر تقدیر بود که آب دهان در حلق فرو نبرد رواه
ابو داود و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است و یکی از رواة وی محمد بن دینار ا
لطاحی البصری و دیگر سعد بن اوس است و هر دو ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة
ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم ابو هریره روایت میکند که مردی
پرسید آنحضرت را از مباشرت صائم و مراد بمباشرت مس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات

بشره و غیره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مر او را و مباح گردانید و اتاه آخر فنهاه
و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع نمود
فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آنکس که رخصت کرده او را پیر بود و اذا الذی نهاه شاب
و آنکس که نهی کرده او را جوان بود پس معلوم شد که مدار رخصت و جواز و عدم آن سن و خوف
وقوع در غالب سبب ان پیری و جوانی است رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من ذرعه القی وهو صائم فلیس علیه قضاء کسی که سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس
نیست بر وی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسی که قی کند به
قصد باید که قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت
مطلق است و برابر است که قی پری دهن باشد یا کمتر از آن و این است مذهب ائمه
ثلثه اما مذهب نزد اصحاب ما امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق
حدیث و امام ابو یوسف معتبر میدارد تفصیل را ملاء الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانکه
صورت نخست و ذکر کرده است در هدایه مذهب امام ابی حنیفه را و در بعضی شروح هدایه گفته
که قول محمد ظاهر روایت است از ابی حنیفه گفتم من و بالله التوفیق که امام محمد در موطای خود
گفته است که همین است قول ابی حنیفة رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وقال
الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم
او را مگر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و گفته است محمد یعنی
بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ
در مقدمه معلوم شده وعن معدان بفتح میم و سکون مهمله بن طلحة تابعی ثقه است روایت
دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند که بدرستی که ابو الدرداء حدیث کرد او را که آنحضرت
قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت معدان پس ملاقات
کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله پس گفتم
بدرستی ابو الدرداء حدیث کرد مرا که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاء فافطر قی کرد
پس افطار کرد فقال صدق گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء وانا صببت له وضوءه
من ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولی آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم رواه ابو داود والترمذی والدارمی ظاهر این حدیث دلالت دارد که قی ناقض وضو
است و بقرینه حدیث سابق استقاء یعنی تعمدا فی مراد خواهد بود و راوی تمیز نکرد کذا

قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری
که نا قض وضو است و حمل کرده شافعی و آنها که قایل نیستند بنقض قی و منور ابر شستن
دهان دروی بابر استحباب والله وعن عامر بن ربیعه صحابی است قدیم الاسلام حاضر شده
بدر را و تمام مشاهد را قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی یتسوک و هو صایم
گفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمی توانم کرد که مسواک میکرد و حال آنکه وی روزه دار
بود رواه الترمذی و ابو داود و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و
علما را اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جایز میدارند خواه مسواک تر باشد یا تر کرده
شده باشد خواه قبل الزوال بود یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکروه است رطب و مبلول و
نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که دروی ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحاق
مکروه است در آخر نهار نیست آنکه مکروه میدارد سنت میدارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان
صرح به العلما وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت عینی گفت
انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت کردم من بهر دو چشم خود را یعنی بهر دو چشم
من بدرد آمد میگویند شکایت کرد فلانی شکم خود را یا چشم خود را وقتی که بدرد آید شکم
یا چشم و گاهی بجوهم میگویند شکایت کرد بطن او یعنی دردمند شد و بیمار شد و اصل
شکایت بمعنی گلا است افاکتحل وانا صایم گفت ایمرد آیا پس سرمه کشم در چشم که
علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم گفت آنحضرت آری سرمه کش
یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمیکند اگر چه خواهی بکش رواه الترمذی و قال لیس اسناده
بالقوی روایت کرده است این حدیث انس اسناد وی قوی نیست و بصحت نرسیده
است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم
دران پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است
و رخصت کرده اند بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت
و از امام مالک کراهت نقل کرده اند در جامع الاصول از انس بن مالک بروایة ابی داود
آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته
است رسول خدا صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کند از آن و هر دو حدیث ضعیف است والله
اعلم وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم
بالعرج گفت بتحقیق دیدم آنحضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است
میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضعی است بمدینه یصب علی راسه الماء بر کتف آنحضرت بر سر

خود آب را و هو صایم و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش بر کتف آب از جهت تشنگی
من الحر یا از جهت گرمی شک راوی است رواه مالک و ابو داود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید
مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت
است ان رسول الله روایت میکند که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع آمد
مردی را ببقیع که مقبره مدینه مطهره است وهو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد و هو آخذ بیدی و
آنحضرت گرفته بود دست مرا لثمان عشرة خلت من رمضان وقتی که هژده شب گذشته بود
از رمضان فقال پس گفت آنحضرت افطر الحاجم والمحجوم روزه کشاد حجامت کننده و حجامت
کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام
محی السنة رحمة الله علیه اوله بعض من رخص فی الحجامة و تاویل کرده است این حدیث را که
ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت
و میگویند که روزه بحجامت نمی شکند بقول خود ای تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حاجم و
محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکند روزه ایشان المحجوم بالضعف اما محجوم بجهت
ضعف و سستی که عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک است که ضعف مانع شود و
بحیثیتی آن بخورد روزه را هلاک کرده والحاجم لانه لا یامن ان یصل شیء الی جوفه و اما حجامت
کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشها
حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع چون نشتها زنند و شاخی یا شیشه که
آنرا محجم گویند بکسر میم بران موضع نهاده و بدهان خون میکشند و می مکند پس جای آن دارد
که خون در دهن در آید و از دهن درون شکم رود و ملازم جمع ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع
میکرده دروی خون بدانکه جمهور علما بر آنند که حجامت نمیشکند روزه را مکروه نیست مر صایم را
مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است و همین است مروی از فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جماعة از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی
وقاص و عبد الله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طایفه از علما مثل عبد الله
بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور باینکه حجامت مفطر صوم است حاجم را و محجوم را بنا بر
ظاهر این حدیث و واجب است قضا و تشدید کرده عطا و کفارت را نیز واجب کردانیده و
بقول احمد قایل شده اند و بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده
است زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که
حجامت کرد و وی صایم بود و روایت کرده شده است نیز که افطر الحاجم والمحجوم و صحیح

کدام از این حدیث را ثابت میدانم پس اگر اجتناب کند صایم حجامت را باشد محبوب تر نزد
من و اگر کند حجامت نمیگوییم که افطار کرده و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع
میکرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرد برخصت در فتح الباری گفت که بود شافعی که بجهة
کلمات میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل و ارجح است از حیثیت اسناد
و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس
است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و
نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صایم است و جماع هم اگر چه هم
چنین است و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و محفوظ از بعض صحابه
و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت مفطر نیست
اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف هلاک و علما و نفرت آن بمعقول و منقول
و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و جمهور تاویل میکنند
از که مراد با فطار تعرض برای اوست و وقوع در آن چنانکه مولف در کتاب نقل از محی السنة
بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم دو شخص معین را بود
که با حجامت ارتکاب امری دیگر که مفسد صوم بود میکردند از جهت حجامت و آن امر
غیبت بود و احادیث تفطر اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک
بشام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود
یعنی خوب نکرده اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شام در رسیده
و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی منسوخ شده والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض که
افطار کند روزی از رمضان بغیر رخصة شرعی چنانچه سفر و بیروی و مرض لم یقض عنه صوم
الدهر کله قضا کند از وی روزه و آن صایم اگر چه روزه دارد تمام عمر و این حدیث ارباب [illegible]
و مبالغه است و مراد آن است که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بروزه نفل در
نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفارت روزه دو ماه کفایت میکند در آن رواه احمد
والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی والبخاری فی ترجمة باب و روایت کرده از بخاری
در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث نیاورده است چنانکه احادیث صحیح بخاری است وقال الترمذی
سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را میگفت
بخاری ابو المطوس بضم میم و فتح طا و کسر واو مشدده در اسناد این حدیث دیگر گفته است گمان می

برم بدر او اگر شنیده باشد از ابی هریره و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف
است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی وعن [illegible] قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کم من صایم لیس له من صیامه الا الظماء بسا روزه دار که نیست مر او را حاصل از روزه
خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد و کم من
قایم لیس له من قیامه الا السهر و بسا شب خیز نماز گزار که نیست مر او را حاصل از قیام خود
مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت
ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظما بفتحتین ممدود و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت رواه
الدارمی و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر
موحده که در وی است ترک مبالغه در استنشاق است مر صایم را فی باب سنن الوضوء اگر چه در مصابیح
اینجا مذکور است **الفصل الثالث** عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلث لا یفطرن الصایم سه خصلت است که روزه نمیشکند روزه دار را الحجامة والقیء و
الاحتلام مراد بقی آنست که بسبقت کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است
که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث
و گفته المؤلف که روایت کرده است از دار قطنی و بیهقی و روایت کرده است ابو داود از مردی
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابی داود اسناد است صحیح
و ابو زرعه گفته که صحیح است وعن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین
روایت میکند از انس قال گفت سئل انس بن مالک پرسیده شد از انس کنتم تکرهون الحجامة
للصایم علی عهد رسول الله یا بودید شما که مکروه میداشتید حجامت را در زمان پیغمبر صلی
الله علیه وسلم قال لا گفت انس مکروه نمیداشتیم حجامت را الا من اجل الضعف مگر
از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی از جهت آنکه فاسد میکرد آنرا صوم را مکروه
است در آن رواه ابو داود والبخاری [illegible] البخاری فی تعلیقه روایت است از بخاری
بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم وهو
صایم بود ابن عمر حجامت میکرد و حال آنکه وی صایم است یعنی حجامت میکرد در روز ثم
ترک بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روز فکان یحتجم باللیل پس بود که حجامت
میکرد در شب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است
اگر استنشق [illegible] ثم افرغ ما فی فیه من الماء [illegible] الخ بود و [illegible]

لا یمیز وان یزور در یقه زبان بمکند و اگر فرو برد بکلو آب دهان خود را و ما بقی فی فیه و
دیگر زبان بمکند و اگر فرو برد جز را که باقی مانده است در دهن وی و گفته اند که اصل عبارت
ماذا یبقی است ذا از قلم ناسخ افتاده و معنی آنست که چه چیز باقی مانده است در دهن
یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته است و در
روایات دیگر ماذا بصحیح آمده است فتدبر ولا یمضغ العلک و نخاید علک را بکسر عین مهمله
و سکون لام معروف است مصطکی وا زا علک رومی گویند که برای قوت دندان میخایند
و علک بمعنی ازوج و جسفان مثل ریشم تر آید و علک بفتح بمعنی خائیدن نیز می آید فان
از ورد یق العلک لا اقول انه یفطر پس اگر بکلو فرو برد آب دهن را که بخائیدن علک
بیکرد و نمیگویم که وی افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیکرد که بشکم در رود و نا روزه
بشکند و لیکن نهی نمیکنم و لیکن نهی کرده میشود از فرو بردن و مکروه است و احتیاط نیست
و در بعضی نسخ و یمضغ العلک بی کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم
رواه البخاری فی ترجمة باب

باب صوم المسافر

بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و فطر
وی مختلفند بعضی وارد شده اند در اباحت افطار فی نفس بلکه افطار افضل است و بعضی
وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و ذم صیام نظر در تعارض احادیث
واوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جایز اند و اختلاف
دارند در آنکه کدام یکی از این دو افضل است کسی را که طاقت دارد جهت ابرا ذمه و آسانی بودن
از انجه موافقت مسلمانان و مشکل بود قضا بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت است از نزد احمد و اسحاق و اوزاعی و سعید
بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز
نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و با حادیثی که وارد شده
است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب بظاهر بعدم جواز صوم در سفر رفته و گفته اند که
اگر روزه دارد قضا کند که فرض همان است و بعضی علما بدان رفته اند که هرچه آسانتر است
همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده مخیر است در آن والله اعلم

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه و
سلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آنحضرت را
آیا روزه دارم در سفر و کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت
فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر خواهی پس روزه دار و اگر خواهی افطار کن ظاهرا

که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود و این حدیث دلیل است بر جواز صوم در سفر و تخییر
میان وی و افطار متفق علیه **وعن** ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا
کردیم ما همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لست عشرة مضت من شهر رمضان وقت که شانزده
شب گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه
داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم یعب الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم
پس عیب نگرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر
در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز دارند اگرچه یکجانب افضل باشد و له
مسلم **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فی سفر در سفری فرأی زحاما پس دید آنحضرت انبوهی مردم را ورجلا قد ظلل علیه و دید
مردی را که بتحقیق سایه کرده شده است بروی بخیمه و مانند آن از شفقت عطش و حرارت صوم
بحال خود آید یا کنایت است از ایستادن مردم بر او و گرد بر گرد او فقال ماهذا پس پرسید
آنحضرت چیست این انبوهی و این سایه کردن و سبب آن چیست قالوا صائم گفتند این روزه
دار است که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصوم
فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن در سفر یعنی با این حد که برسد روزه داشتن نیک نیست
و افطار افضل است متفق علیه **وعن** انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه
و سلم فی السفر بودیم ما با آنحضرت در سفر فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار
بودند و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم
فسقط الصوامون افتادند روزه داران وقام المفطرون و برپا ایستادند افطار کنندگان
فضربوا الابنیة پس زدند خیمه ها را و سقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند افطار کنندگان امروز اجر
و ثواب را و درین دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده
ضعیف سامحه الله که در قول وی الیوم ایمائی است بآن که افضلیت فطر بجهت خدمت کار
سفر آن است مر صائمان را نه علی الاطلاق فافهم در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان
افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه **وعن** ابن عباس قال
خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة الی مکة بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی سال
فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا رسید عسفان را ثم دعا و
میان مرحلتین و آن موضعی بود دو مرحله از مکه در وی چاه های شیرین آب ثم دعا بماء طلبید

٥١٧

آنحضرت آب را فوق الخبره پس برداشت آب را تا نهایت درازی دست برای آنکه الناس تا به
بینند از او دم فافطر پس بخورد و روزه گشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدوم آورد بمکه و ذلک
فی رمضان و بود این در ماه رمضان مشهور است که برآمدن آنحضرت از مدینه و هم در رمضان
بود و در آمدن بمکه و فتح آن هشتم و کان ابن عباس یقول و بود ابن عباس که میگفت
قد صام رسول الله بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و افطر و روزه گشاد
آنحضرت یعنی در سفر با درین سفر فمن شاء صام و من شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که
خواهد افطار کند یعنی هر دو برابر است و هر دو مجاز است متفق علیه و فی روایة المسلم عن جابر
رضی الله عنه و در روایتی مر مسلم را از جابر را همچنین آمده است انه شرب بعد العصر آنحضرت
آب نوشید بعد از نماز دیگر الفصل الثانی عن انس بن مالک الکعبی صحابی مشهور غیر
انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه بیست و دو کس اند که نام ایشان انس است
از آن میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث است در
صوم مسافر و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله وضع عن المسافر
شطر الصلوة برداشته خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت
ادای ... وی نصف نماز را که چهار رکعتی را بدو رکعتی آورده و الصلوة عن المسافر و نهاده
... وجوب روزه را از ذمه مسافر و عن المرضع و الحبلی و نهاده است روزه را
از زن شیرده و از زن باردار مرضع و حبلی را بر تقدیری است که روزه داشتن
زیان کند بچه را یا بنفس ایشان و مراد بر مرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی
لازم شده است اما ام بر وی ارضاع لازم نیست و اگر امتناع آرد دیگری شیر نتوان کرد مگر
اگر بپستان غیر بانشد یا مرضعه نباید همچنین است مذهب ما رواه ابو داود و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید موحده مفتوحه
آخر قاف و بکسر باء نیز گفته اند و لیکن محدثان بفتح ... صحابی است و حسن بصری
از وی روایت میکند و پسر وی سنان بن سلمه از دلیران و پهلوانان بود و غزو
... کرده نیز صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کان له حمولة تاوی
الی شبع کسی که باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری ... و حمولة بفتح
حاء ... برداشته شود بار بر وی شتر یا خر آن یعنی مرکب فلیصم رمضان حیث
ادرکه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را و ... رمضان را
از ین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسایش سفر روزه باید داشت ... محمول

بر ندب و استحباب و الافطار جایز است در سفر اگرچه مشقت نبود باجماع و درین حدیث
سخن بجهت ضعف بعضی رجال اسناد کرده اند ذکره الشیخ الفصل الثالث عن
جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان روایت است از جابر که آنحضرت
بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ
کراع الغمیم بضم کاف و تخفیف را و فتح غین معجمه تا رسیدن این موضع را که میان مکه و مدینه
است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی ثم دعا بقدح من ماء پس طلبید قدحی از آب فرفعه پس
برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس نوشید آب فقیل
له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم
... روزه داشته اند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند با آنکه روز دیگر گفته باشند فقال پس
گفت آنحضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آن کسانند عاصیان ... کنند ...
... ازبرای تاکید و زجر و تشدید ... مخالفت کردند فعل رسول الله
را صلی الله علیه و سلم و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل و وارد شده است که خدا دوست
دارد که کرده شود رخصتهای او چنانکه دوست میدارد که بجای آورده شود عزیمتهای او
... که روزه داشتن حرام است در سفر چنانکه طایفه ظاهریه گفته اند ...
... چون اینجا امر به افطار کرد فقد رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر روزه دارنده
رمضان در سفر مانند افطار کننده در حضر از این حدیث مفهوم میشود منع از صوم در سفر
... منع افطار در حضر و این محمول است بر تقریر وجوب هلاک در صوم و در بعضی ...
است که ... در آنکه رخصت است دیگری تارک عزیمت رواه ابن ماجه
وعن حمزة بن عمرو الاسلمی انه قال یا رسول الله انی اجد فی قوة علی الصیام فی السفر
درستی من می یابم در خود قوة بر روزه داشتن در سفر فهل علی جناح پس آیا هست بر من گناهی
قال گفت آنحضرت هی رخصة من الله این افطار رخصت است از خدای عز و جل فمن اخذ
بها فحسن پس کسی که گرفت رخصت و عمل کند بدان پس نیک است نظر بشهود کرم و
تیسیر الهی و عجز و ضعف خود ... و من احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسی که دوست
دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی ... افطار رواه مسلم باب
القضا ظاهر است که مراد قضا صوم رمضان باشد و اگر مراد عام تر از آن باشد شامل صوم واجب
است و شامل صوم نذر نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ...

نه قضاست و نه کفارت و اگر متعمد باشد بعد از کفارتست و در ابواب سابق حکم آن گذشت
و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در اینجا قضاست الفصل الاول عن عایشه رضی الله
تعالی عنها قالت کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عایشه بود شان که بود در ذمه
من روزه از رمضان که بعذر خورده بودم فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان پس
نمی توانستم که قضا کنم مگر در ماه شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال قال گفت یحیی
بن سعید الشغل من النبی او بالنبی صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عایشه را از قضا در
ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم
استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عایشه مهیا بودن وی مر او را و آنحضرت در
شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عایشه فرصت مییافت و روزه
قضا میکرد متفق علیه وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یحل للمراة ان تصوم و زوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زن را روزه دارد و حال آنکه شوهر
وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را بعد
صوم و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای
صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضا صوم بامراد در جمیع
ابواب قضا صوم است وجودا یا عدما پس موافق باشد مذهب شافعی و هر که با اوست
در عدم وجود قضا ان فافهم ولا تاذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ کسی را بدر آمدن
در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها قالت
لعایشه ما بال الحایض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة روایتست از معاذه عدویه
که از تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهباست که وی گفتم عایشه را که چیست
حال حایض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را
با وجود آنکه هر دو فرض اند و ساقط شده ادای آن هر دو بعذر حیض قالت عایشه کان
یصیبنا ذلک گفت عایشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم پس امر
کرده می شدیم بقضا کردن روزه ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضا نماز
یعنی این تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن رسیدن حاجت نیست
اگرچه ممکن بود که تکلیف در قضا نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضا
آن واجب نشد اما عایشه راه گفت و گو بست تا بدکه وی تکلیف ما را حرج نیست و نشگفت
نه و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شرع است هرچه فرماید

باید کرد

باید کرد رواه مسلم وعن عایشه رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مات و علیه صوم صام عنه ولیه روایتست هم از عایشه رضی الله عنها
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکرده از آن
روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند در کسی که مرد و بر وی
صوم واجب بود قومی بدان رفته که جایز است که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قایل
است امام احمد و شافعی در قول قدیم و تصحیح کرده است از آن نووی از جهت تمسک بظاهر
این حدیث و بعضی شافعیه که مخیر است ولی میان صوم و اطعام و جمهور علما رفته که جایز
است و متعین است اطعام که از آن فدیه گویند و باین قایل شده امام ابو حنیفه و مالک و
شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی و پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته
میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را با آنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و
این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود که فدیه واجب است و صوم درست نه الفصل
الثانی وعن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات و علیه صیام شهر
رمضان فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکین کسی که بمیرد و بر وی روزه ماه رمضان باشد
پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین این حدیث متمسک
جمهور است و غالبا این ناسخ حدیث اول است یا اول ماول است [illegible] چنانکه گفته
شد رواه الترمذی و قال والصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست
که این موقوف است بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است
زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد الفصل الثالث عن مالک بلغه ان
ابن عمر کان یسال روایت است از امام مالک رسیده است او را که ابن عمر بود که پرسیده
میشد هل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری یا نماز
بگزارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد پس گفت
ابن عمر روزه ندارد هیچ یکی از دیگری و نه نماز گزارد یکی از دیگری که ادای ذمه وی شود اما روزه
و نماز کردن و ثواب آن را بدیگری بخشیدن در وی اختلاف است و صحیح جواز است رواه
فی الموطا باب صیام التطوع تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمان برداری
کردن و تطوع نوافل نامیدن و بجهت آنکه فریضه نباشد بجا آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند
از آنکه بنده از پیش خود بطوع بنماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند الفصل
الاول عن عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم

۵۰۹

حتی تقول لا یفطر ویفطر حتی تقول لا یصوم گفت عائشه بود آنحضرت که روزه می
داشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد
داشت وتقول در هر دو جا بتا فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و
مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل دوام واستمرار نبود گاهی چندگاه
متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند و می گفتند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاه
چندان افطار میکرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید ما رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان وندیدم من آنحضرت
را که کامل وتمام کرده باشد روزه هیچ ماهی را مگر رمضان را وما رأیته فی شهر اکثر منه صیاما
فی شعبان وندیدم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آنقدر که در
شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت وفی روایة قالت ودر روایتی
آمده است که گفت عائشه کان یصوم شعبان کله بود آنحضرت روزه میداشت شعبان را
همه شعبان را وچون در بنجا مبالغه بود باعتبار اقامت اکثر مقام کل وداده اکثر را حکم کل
گفت کان یصوم شعبان الا قلیلا بود آنحضرت روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و
بعضی میگویند معنی عبارت اینست که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی
اکثر آنرا واین معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر و کان بود او در ثانی فافهم متفق علیه
وعن عبد الله بن شقیق از کبار تابعین وثقات ایشان است قال قلت لعائشة
أکان النبی گفت گفتم مر عائشه را آیا بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصوم شهرا کله
روزه میداشت هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته صام شهرا کله الا رمضان گفت
عائشه نمیدانم من آنحضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را ولا افطر
کله حتی یصوم منه ونمیدانم آنحضرت را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه بی
داشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی تمام روزه نمیداشت وهیچ ماهی تمام بی روزه
هم نمیگذاشت حتی مضی لسبیله تا آنکه گذشت آنحضرت در راه خود کنایت از موت
وانتقال رحلت با آنکه بودن آنحضرت در دنیا توقفه روی برای ادای رسالت وتبلیغ
احکام بود وسعی وی همیشه در راه آخرت وتوجه بعالم بود و کار تمام کرده و درگذشت
رواه مسلم وعن عمران بن حصین بضم حا وفتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا
سی سال از بستر بیماری افتاده بود وفرشتگان را میدید وبروی سلام میکردند و داغ کرده اند
که یکباری داغ سوخت پس از آن دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبی روایت میکند از نعم

صلی الله علیه وسلم انه سأل کان حضرت سوال کرد عمران او سال رجلا وهو عمران یسمع
یا سوال کرد مردی را وعمران می شنید شک دارد در صورت حال بر هر تقدیر سوال آن
حضرت صلی الله علیه وسلم اینست که گفت یا ابا فلان ای ابو فلان کنایت از کنیت او
مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او نگفته چنانکه کسی را خطاب میکنند ومیگویند
ای فلان یا فلان کسی یا او کنیت نداشت او را یا ابو فلان علی الاطلاق کنیت ذکر
کردند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد و فراموش راوی کرده والله اعلم اما صمت من سرر
شعبان آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا گفت نه نداشته ام قال گفت آنحضرت
فاذا افطرت پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم یومین پس روزه
دار دو روز در اکو یا که آنرا نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه
وچون شنید نهی از تقدم رمضان بصوم یک دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤیة الهلال
گذشت بازگشت خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور و
معتاد منهی عنه نیست باید داشت واگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و راء
بکسر ری وبعضی بضم نیز گفته اند وفتح را یعنی اول ماه و اوسط و آخر ماه باید چنانکه در قاموس
گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا بمعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر شعبان
نهی واقع شده است وتحقیق آنست که سرر و سرار گفته میشود مر در شب آخر ماه که قمر در
شب اینها مستتر و پوشیده میشود و توجیهش آنست که گفته شد متفق علیه وعن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله
المحرم فاضلترین روزها بعد از روزه رمضان روزه ماه خداست که محرم است بعضی
گویند که مراد بماه محرم روز عاشوراست که جزو اعظم اوست و موید آنست حدیث ابن
عباس واگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل واشرف بود
چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم و جواب داده میشود که شاید فضل آن در آخر
ظاهر شده یا در صوم ماه محرم مانعی پیدا میشود والله اعلم وافضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل
وفاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت
تعب ومشقت و وجود اخلاص است واما فضیلت سنن روایت با ترتیبی که در احادیث
چنانکه مذهب حنفیه واکثر شافعیه است از حیثیت تاکید منافات با آن ندارد وبیان ترتیب نوافل
وروایات در افضلیت بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یتحری صیام یوم فضله علی غیره الا هذا الیوم یوم عاشورا

گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد
آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که روز عاشوراست و هذا الشهر و
مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چیزی که احری
است یعنی سزاوارتر است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی
توهم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور
است و گفته اند که افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی از حال
و مقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین فهمیده و دریافته والا روز عرفه افضل از عاشورا
است بلکه از سائر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و
بتحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال است و صوم عرفه بمقدار صوم
دو سال است متفق علیه وعنه قال حین صام رسول الله یوم عاشورا و امر بصیامه و هم از
ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آنحضرت روز عاشورا و امر کرد مردم
بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب یا رسول الله انه یوم یعظمه الیهود و
النصاری بدرستیکه روز عاشورا روزی است که بزرگ میدارند او را یهود و النصاری
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لئن بقیت الی قابل لاصومن
التاسع و اگر باقی مانده باشم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم
عاشورا و این ظاهرتر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آنحضرت
تا سال آینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع
باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت صحت عزم آنحضرت بر آن
و مراتب صوم محرم سه است و افضل آنست که روزه دارد روز نهم و دهم و یازدهم را چنانکه آمده
در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دهم و نهم و سیوم همچنین دهم تنها رواه مسلم وعن ام الفضل
بنت الحارث روایت است از ام الفضل بن عباس که ام عبد الله عباس است و نام او لبابه
و خاله ام المؤمنین میمونه و ام عبد الله بن عباس نیز هست اما مشهور بام الفضل شده
و کنیت یافته بآن و آن ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک
کردند و نزاع نمودند نزد وی در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت روزه داشته
باشد فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار
است و گفتند بعضی روزه دار نیست میمونه میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه
بقدح لبن پس فرستادم نزد آنحضرت قدح شیر را و هو واقف علی بعیره بعرفة و آنحضرت در روز

بود بعرفه سوار بر شتر خود فشربه پس نوشید او را پس معلوم شد که روزه نداشت و هم چنین
نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت روزه میدارم من نهی نیز میکنم
و عمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر
وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشتند بعرفات و ظاهر آنکه مختلف میشود
باختلاف احوال در قوت و ضعف و بتحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی
کفر میکند گناهان سال گذشته را و آینده را چنانکه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب
است مگر برای حجاج متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت عائشه ندیدم آنحضرت را روزه دار در دهه ذی الحجه هرگز
رواه مسلم بدانکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت مطلق عمل درین عشره در
صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضلتر از عشره ذی الحجه و آنحضرت نیز دران روزه د
و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته
که من ندیده ام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده
باشد یا آن ایام آنحضرت را بسبب اختلاف در اوقات اتفاق شده باشد از سفر یا مرض و جز آن
وعن ابی قتاده رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم روایت است
از ابی قتاده که گفت بدرستیکه مردی آمد آنحضرت را پرسید چگونه روزه میداری
فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس در خشم آمد آنحضرت از سخن گفتن او
و پرسیدن وی از حضرت وی که چگونه روزه میداری و وجه سوال آن بود که سوال میکرد از
حال خود روزه و میگفت کیف اصوم تا جواب میکرد آنحضرت او را موافق حال وی بجهت
آنکه از حال آنحضرت سوال کند و فعل آنحضرت در قلت و در کثرت ابراز مصالح است که
بحال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمان و حقوق
ازواج و اضیاف فلما رأی عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت رضینا
بالله ربا راضی شدیم بخدا که پروردگار ماست و بالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که دین
ماست و بمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست شرح این کلمات در کتاب الایمان گذ
شد نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا و غضب رسول وی
فجعل عمر یردد هذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه
تا آنکه آرام یافت غضب آنحضرت بعد از آن سوال کرد عمر از آنچه امر وی درست بتفصیل
روی جواب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کله چگونه است

حال کسی که روزه دارد در همه روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت آنحضرت نه
روزه داشت آنکس و نه افطار کرد او قال لم یصم ولم یفطر شک راوی است اما عدم افطار
خود ظاهر است واما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند از جهت استلزام از صوم
ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان رسیدن شخص بدان بمشقت والقا نفس
بهلکه و عجز از جهاد و ادا حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی کسی که افطار نکند
در ایام منهیه و کسی که متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعه از ائمه بجواز آن رفته اند کسی را که
حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بانچه منقول است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه
انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشانرا بدان
و منقول است از بسیاری از تابعین و غیر ایشان و گفته اند که معنی وی اینست که
کسی که عادت کرد و خو گرفت بان زایل میگردد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب است
و مقصود از شریعت صوم اینست و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده وجه اول از وقوع
در کلفت و مشقت والله اعلم قال گفت من یصوم یومین ویفطر یوما چگونه است
حال کسی که روزه دارد دو روز و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت ویطیق ذلک
احد طاقت دارد از آن هیچ یکی یعنی این نیز دشوار است و مشقتی تمام دارد و مقصود
اینجا تعین این است از قبول و رضا و این کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم
دوام تعین وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و
یفطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد روزی و افطار کند روزی دیگر قال گفت آن
حضرت ذلک صوم داود آن روزه داود پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت
و یک روز افطار میکرد و این فضیلتی کمال دارد که در وی نوعی از توسط و اعتدال است
ولکن این نیز مشقتی دارد چنانکه سیاق حدیث بیان میخواهد قال گفت عمر کیف من یصوم
یوما ویفطر یومین چگونه است حال کسی که روزه دارد یک روز و افطار کند دو روز قال
گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم من که مرا طاقت و قوت داده شوم
از آن و مانع باشد مرا از حقوق و مصالح و درین عبارت اشارتست که این از طاقت و
طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بران و غرض تمهید و ردای قسم
است نیز ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث من کل شهر و رمضان
الی رمضان یعنی بس است یا اولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر
و ذکر الی رمضان برای افاده دوام و استمرار آن است و ایماست که گویا روزه متصل است

همیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله پس اینست روزه تمام روزگار و همیشه و صیام یوم
عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله والسنة التی بعده و روزه روز عرفه مزد و ثواب
چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کند سالی را که پیش از وست یعنی بخشد گناهان را که در آن
سال کرده است و تکفیر کند سالی را که بعد از وست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی
یا اگر واقع شود گناه در وی بخشیده شود و صیام یوم عاشورا احتسب علی الله ان یکفر السنة
التی قبله و روزه روز عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از وست و گفته
اند که این مزیت و فضیلت صوم عرفه از صوم عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت
محمد است صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام رواه مسلم وعنه
قال سئل رسول الله و هم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صوم
الاثنین از سبب روزه روز دوشنبه فقال فیه ولدت پس گفت آنحضرت در روز دوشنبه
زاییده شده ام من و فیه انزل علی و در روز دوشنبه نخست فرود فرستاده شده است وحی
بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب
استحباب روزه داشتن است درین روز بهر تقدیر سبب آن شکر از نعمت وجود آن
حضرت و وجود دین و شریعت است رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها سألت
عایشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام و روایت است
از معاذه که وی پرسید عایشه را آیا بود آنحضرت که روزه میداشت از هر ماهی سه روز قالت
نعم گفت عایشه آری میگوید معاذه فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم
مر عایشه را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت قالت گفت عایشه لم یکن یبالی من ای
ایام الشهر یصوم نبود آنحضرت که باک میداشت که از کدام روزهای ماه روزه میداشت
رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد
کفایت میکند و مقید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار در آن
واقع شده پس اولی و اوجب و افضل باشد و طرق دیگر در صوم سه روز از ماه نیز از سلف
منقول است مجموع آن در شرح از آیات کرده ایم وعن ابی ایوب الانصاری
صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل وی
بود از وی آمده است انه حدثه بدرستی که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث
را که اینست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا
من شوال گفت آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند از شش روزه

از شوال کان کصیام الدهر باشد همچون روزه روزگار همیشه رواه مسلم وعن ابی سعید
الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر نهی کرد آن
حضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه
است میان ایمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد ما نذر جایز است و قضا کرده
شود در روز دیگر متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صوم فی
یومین الفطر والاضحی نیست روزه در دو روز یکی روز فطر و دیگر روز عید اضحی که عید نحر است
و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیقه فی اصول الفقه
وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتیه الهذلی بضم ها و فتح ذال منسوب بهذیل
بن مدرکة بن الیاس صحابی او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید اضحی یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و اینها را ایام ضیافة الله نیز گویند و
تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و ذبح هدی در وقت طلوع
آفتاب میکنند و ذکر الله تعالی و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا
نباشند چنانکه در قرآن فرموده واذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین ایام تقریر
کرده اند بتکبیرات بعد از نمازها و نزد ذبح قربانها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید
رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة
روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعده مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه
یا روزه دارد بعد از وی یعنی روز جمعه روزه ندارد دیگر روز پنجشنبه یا روز دوشنبه را نیز
ضم کند و اگر هر روز روزه دارد بهتر متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی مخصوص نکنید شب جمعه را بشب خیزی از میان
شبها ولا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام مخصوص نکنید روز جمعه را بروزه داشتن
از میان روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد
یکی از شما بنابر عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلا عادت کرده است اتفاقا روز جمعه در آن
تاریخ واقع شد باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست رواه مسلم بدانکه در
نهی از صیام یوم روز جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال است
و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست
که گفته اند که در افراد جمعه بصوم تشبه است به یهود و نصاری که روزی معین را تعظیم

کنند

کنند و بعبادت و طاعت مخصوص کرده اند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را
جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص واقع شده است آن ثابت است و سوم آن منع نشده
اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کذا قالوا و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب
نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادات و طاعات مشغول باشد و دایم متعرض
نفحات الهی و خواستار باشد و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن جز
نیست و این معنی تنها از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است کما لا یخفی علی المتفطن
فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته است شنیدم من هیچ احدی
از اهل علم و فقها از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی میکرد یا باز داشت از صوم یوم جمعه تنها دیدم
بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محیی الدین نووی
گفته این که مالک گفته است رای اوست و رای غیر او و سنت مقدم است بر رای او و رای
غیر او و بتحقیق ثابت شده سنت و در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده حدیث صحیح در آن
پس متعین است و قایل قبول بران و مالک معذور است که او را حدیث نرسیده و برا
داودی از اصحاب مالک گفته که نرسیده این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله
اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله
بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا کسی که روزه دارد یکروز در راه خدا اکثر مراد بدان جهاد است
و در فضل صوم با جهاد احادیث آمده و دور دارد خدای تعالی ذات وی را از آتش دوزخ هفتاد
سال و طیبی گفته که توان گفت که مراد بدان لوجه الله باشد و موید این است الحدیث ابی هریره
آید در آخر باب و مراد بخریف سال است و عرب ابتدای سال بخریف کنند متفق علیه وعن
عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار وتقوم اللیل ای عبد الله آیا خبر داده نشدم
من که تو روزه میداری هر روز و بیدار میباشی تمام شب و درین کلام تهدید است و شفقتی
که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت پس گفتم من بلی یا رسول الله همچنین است
که میفرمایی قال فلا تفعل گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است مکن صم و افطر هم روزه دار
هم افطار کن و قم و نم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدک علیک حقا زیرا که بدرستی مر تن ترا بر تو
حق است که بسیار در شب بیداری و بسیار گرسنگی و هلاک کردی آن را وان لعینک علیک حقا و
بدرستی چشم ترا بر تو حق است که گاهی خواب کنی و چشم را آرام دهی وان لزوجک علیک حقا
و بدرستی که مر زن ترا بر تو حق است و زوج بر امراة بعز نیز اطلاق میکنند و زوجه نیز وان لزورک

علیک حقا و بدرستی که مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که
بایشان سخن کنی و صحبتی داری و با ایشان طعام بخوری و زَور بفتح زا و سکون واو
جمع زایر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسی که روزه داشت همیشه
و جای این سخن در حدیث ابو قتاده گذشت صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه
سه روز از هر ماه در حکم روزه روزگار است همیشه صم کل شهر ثلثة ایام روزه دار هر ماه
سه روزه و اقرأ القرآن فی کل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه قلت انی اطیق اکثر من ذلک
گفتم بدرستی من طاقت و قوت دارم بیشتر از این در روزه و در قرآن قال گفت آنحضرت
صم افضل الصوم صوم داود روزه دار فاضلترین روزه که صوم داود است صیام یوم و
افطار یوم روزه یکروز و افطار یک روز و اقرأ فی کل سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن در هر هفت
شب یکبار و لا تزد علی ذلک و زیاده مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه و ترمذی و ابو
داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه
صحاح سته مروی باشد الفصل الثانی عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول
الله صلی الله علیه و سلم یتحری صوم الاثنین و الخمیس بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه
و پنجشنبه رواه الترمذی و النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
تعرض الاعمال یوم الاثنین و الخمیس عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت باری سبحانه
اعمال از آنکه روزه دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می برند شاید که عرض درین
بیکره باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع اجمع عرض کرده اند باز میکنند باشند
می باشند مجملا و مفصلا از جهت حکم و مصالحی که خدای تعالی میداند چنانکه در عرض اعمال در شب
نصف شعبان نیز این گفته اند فاحب ان یعرض عملی و انا صائم پس دوست میدارم
که عرض کرده شود عمل من در حالتی که من روزه دارم سبب روزه داشتن دوشنبه
و پنجشنبه این است و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر نیز در فصل اول در حدیث
ابی قتاده معلوم شد که فقد گذشت و اختیار صوم از جهت فضل اوست از جهة آنکه معلوم نیست
که در کدام ساعت میگذرانند و صوم مستوعب اعمال نهار است از جهة آنکه وی جمع کننده
شود با دیگر عملها رواه الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا اباذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام ای ابوذر چون خواهی که روزه داری از ماه سه روز
فصم ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
که آنرا ایام بیض گویند یعنی روز که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر

روز که روزه دار در وی است و اخر از این فضیلت میکند و لیکن در این سه روز افضل است
و در بعضی روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها که شبهای آنها تاریک
است که بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشند نیز آمده است رواه الترمذی
و النسائی وعن عبدالله بن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من
غرة کل شهر ثلثة ایام بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز
فلما کان یفطر یوم الجمعة و اندک بود افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روزه
جمعه مراد باشد یا روز دیگر فافهم رواه الترمذی و النسائی و رواه ابو داود الی ثلثة ایام روایت
کرده اند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد از ابو داود تا لفظ ثلثة ایام
و آخر حدیث را که فلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد وعن عایشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من الشهر السبت و الاحد و الاثنین گفت
عایشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و
دوشنبه و من الشهر الآخر الثلثاء و الاربعاء و الخمیس و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه
و پنجشنبه و ثلثاء بمد است بفتح ثا و ضم آن اول و آخر است و اربعاء مثلثة البا ممدود رواه
الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه
دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین و الخمیس اول آن سه روز یوم الاثنین بود یا
ثلثاء و اربعاء و یوم الخمیس می بود ما مجموع و در روایتی او الخمیس آمده بکلمه او
چنانکه طرانی آورده یعنی اینچنین میشود که مخیر بوده است که ابتدا بدوشنبه کند یا بپنجشنبه
که هر دو روز بزرگ اند و روایت کتاب که بواو است نیز بمعنی حمل میتوان کرد فافهم رواه
ابو داود و النسائی وعن مسلم القرشی صحابی است ابو عبدالله مسلم و بعضی گفته
اند عبدالله ابو مسلم قال سألت او سئل رسول الله گفت پرسیدم من یا گفت
پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن صیام الدهر از حکم روزه دهر فقال ان لاهلک
علیک حقا پس گفت آنحضرت بدرستی مر اهل ترا بر تو حق است و همیشه روزه داشتن
سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است صم رمضان و الذی یلیه روزه دار
ماه رمضان را و آنکه متصل است برمضان که مراد بآن سته شوال باشد و بعضی گفته ماه
شعبان مراد است اینچنین است در شرح ابن ملک و کل اربعاء و خمیس و روزه دار
چهارشنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر کله پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی همه دهر را

همه دهر را این حدیث معلوم میشود که حکم بصوم دهر مستحق در حساب بودن جهت بعض اعمال نیست
بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بان حساب یا بغیر ان حساب فافهم رواه
ابو داود والترمذی وعن ابی هریرة ان رسول الله روایتست از ابی هریره که بدرستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات
از جهت وجدان مشقت وجهد در ادای وظایف آن جا که گذشت و گویند که نهی تنزیهی است
نه تحریمی رواه ابو داود وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد
مهمله و تشدید میم همچنان رسول الله صلی الله قال روایتست از عبد الله بن بسر مازنی که صحابی
است و پدر وی که بسر است و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهر که صما نام دارد همه صحابه اند
روایت میکند از خواهر خود که صما آنحضرت گفت لا تصوموا یوم السبت روزه مدارید روز شنبه
یعنی تنها الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افتراض
بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور را لحاء
بکسر لام ممدوده و عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت را فلیمضغه پس باید که بخاید او را یعنی قطع
کند و بشکند روزه شنبه را اگر داشته است و اگر طعام نیابد بخاید پوست انگور یا چوب
درخت پس باید که سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبه
است بیهود اگر چه ایشان روز نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم
میکنند باین وجه از خدمت ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه
بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در ان بجهت آنکه عید ایشان است پس در
وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم ایشان لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد
مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل رواه احمد و ابو داود والترمذی و ابن ماجة والدارمی
وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله کسی که
روزه دارد یک روز در راه خدا جعل الله بینه و بین النار خندقا میگرداند خدا تعالی میان وی
و میان آتش خندق کما بین السماء والارض بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین است
مقصود مبالغه است و این ابلغ است از انچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد الله
وجهه عن النار سبعین خریفا خندق گوی که گرد باره شهر بکنند معرب کنده رواه الترمذی وعن
عامر بن مسعود اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی
در تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباردة الصوم فی الشتاء فرمود
روزه داشتن در زمستان غنیمت بارده است که گفته است از حصول وی بدتعب

ومشقت

ومشقت رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث مرسل و گفته است ترمذی این حدیث مرسل
است این قول ترمذی مبنی است بر بودن وی تابعی نه صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة و
ذکر کرده شده است حدیث ابو هریره که در اول اوست این لفظ ما من ایام احب الی الله
باب الاضحیة از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در ان الفصل الثالث عن ابن
عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء گفت ابن عباس
که آنحضرت قدوم آورد در مدینه پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا فقال لهم رسول الله
پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه چیست این روزی
که روزه میدارید شما او را فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روزی بزرگست انجی الله
فیه موسی وقومه رستگاری داده است خدا تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم
او را وغرق فرعون وقومه و غرق کرده است فرعون را و قوم او را غرق بفتح را است و
بکسر را مخفف نیز روایتست و بر تقدیر فرعون مرفوعست یعنی غرق شد فرعون فصامه
موسی شکرا پس روزه داشت موسی بجهت شکر از این نعمت فنحن نصومه پس ما روزه
میداریم بمتابعت موسی در شکر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فنحن احق واولی بموسی منکم پس ما سزاوار تریم و نزدیک تریم بموسی از شما [illegible]
بموافقت موسی میداریم نه بجهت موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت روز
عاشورا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بصیامه و امر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز و بعضی
اشکال می آرند که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آنحضرت بخبر ایشان
جوابش آنکه شاید که ظاهر شد صدق این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعه که
مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن سلام و جز وی از علمای ایشان و یا بوحی [illegible]
ایشان متفق علیه وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصوم یوم السبت ویوم الاحد گفت ام سلمه بود آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه
و روز یکشنبه اکثر مما یصوم من الایام بیشتر از آنچه روزه میداشت روزهای دیگر ویقول و میگفت
آنحضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین پرستی این دو روز شنبه
و یکشنبه دو روز عید [illegible] فانا احب ان اخالفهم پس دوست میدارم که مخالفت
کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی بر زبان ایشان [illegible]
بود و تثلیث پرستی نصاری خود امری مشخص بود چون روز عید ایشان است روزه نمی
دارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تمام این کلام در حدیث عائشه

بن بشر گذشت رواه احمد وعن جابر بن سمرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمر
بصيام يوم عاشوراء روایتست از جابر بن سمره که صحابی است وخواهرزاده سعد بن ابی وقاص
است گفت بود آنحضرت امر میکرد بروزه روز عاشورا ويحثنا عليه وبر انگیخت ما را بران
ويتعاهدنا عنده ونگاه میداشت ورعایت میکرد احوال ما را بموعظت ونصیحت ووصیت
میکرد بروزه روز عاشورا نزد حضور این روز فلما فرض رمضان لم يأمرنا ولم ينهنا عنه پس
وقتیکه فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بآن ولم يتعاهدنا عنده ونگاه میکرد ما را نزد
حضور این روز رواه مسلم وعن حفصة قالت اربع لم يكن يدعهن النبي گفت حفصه چهار
خصلت اند که نبود که ترک دهد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از سنن موکده اند صیام عاشوراء
روزه روز عاشورا والعشر وروزه ده ذی الحجه یعنی روزها ازان وثلثة ايام من كل شهر و
روزه سه روز از هر ماه وركعتين قبل الفجر ودو رکعت سنت پیش از نماز بامداد سنت فجر
چه مقدار موکده است روزه این روزها را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم کرده شود
تاکد آن رواه النسائي وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يفطر
ايام البيض في حضر ولا سفر نبود آنحضرت که افطار میکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر ونه
در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام وتاکد این روزها دارد رواه النسائي وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل شيء زكوة مر هر چیز را از نعمتهای الهی زکوتیست
که موجب شکران ومتعارف در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال وزکوة الجسد الصوم
وزکوة بدن ووجود وصحت وعافیت وی روزه است که گویا کم بجوع وعطش وترک شهوت
صرف میکند چیزی از بدن بسوی درگاه عزت ومیدهد بسوی جناب چنانکه چیزی از مال صرف میکند و
میدهد رواه ابن ماجة وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم يوم الاثنين والخميس و
هم از ابی هریره روایتست که آنحضرت بود که روزه میداشت در روز دوشنبه وپنجشنبه
فقيل پس گفته شد يا رسول الله انك تصوم الاثنين والخميس چه سبب است که تو روزه میداری
دوشنبه وپنجشنبه را فقال يوم الاثنين والخميس يغفر الله فيهما لكل مسلم پس گفت آنحضرت
در هر دو روز دوشنبه وپنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمانرا یعنی روزه میدارم بسبب برکت
این دو روز وشکر نعمت مغفرت ورحمت الهی را الا ذا هاجرين مي بخشد همه را مگر دو
قطع کننده رحم را وکلمه را ابره است يقول دعهما حتى يصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که
سوال مغفرت کند برای ایشان ترک کنید این دو را وبگذارید این دو را ومطلب مغفرت ایشان تا آنکه
اتفاق نمایند میان یکدیگر وصلح کنند ودر بعضی احادیث انظروا از انظار بمعنی اهمال بقضا

جمع

جمع امره رواه احمد وابن ماجة وعنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من صام يوما ابتغاء
وجه الله کسی که روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق ورضای وی تعالی
بعده الله من جهنم دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ كبعد غراب طاير دوری زاغ پرنده
وهو فرخ در حالیکه آن زاغ جوجه است حتى مات هرما تا آنکه بمیرد در نهایت پیری عمر زاغ
دراز است در تمام عمر که پرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه
احمد وروى البيهقي في شعب الايمان عن سلمة بن قيس صحابی است از اهل کوفه

باب در متممات وملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل ونقض وقضای آن

الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي گفت عائشه درآمد
بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات يوم روزی فقال هل عندكم شيء پس گفت آنحضرت
آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام فقلنا لا پس گفتیم نیست نزد ما چیزی فقال اني اذا
صائم پس گفت آنحضرت پس اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم ازینجا میشود که
نیت نفل در نهار جایز است وهمین است مذهب ما وباین قایل است امام شافعی
وامام احمد واکثر علما اما امام مالک وبعضی ائمه دیگر قایل اند که واجب است نیت
از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از رؤية الهلال ثم اتانا يوما آخر
آمد آنحضرت نزد ما روزی دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی ودر بعضی روایات
آمده که همان روز باز آمد وپرسید فقلنا پس گفتیم یا رسول الله اهدي لنا حيس
فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله وسکون تحتانیه ودر آخر سین
مهمله وآن طعامی است که ساخته میشود از تمر واقط وروغن وگاهی بجای
قط آرد یا سویق اندازند وحیس در اصل بمعنی خلط ومزج است فقال ارينيه
پس گفت آنحضرت بعایشه بنمای مرا حیس را که چگونه است وبیار ودر روایتی
قربيه نزدیک کن آنرا فلقد اصبحت صائما پس برای تحقیق صبح کرده ام مر روزه دار
یعنی برخاسته ام بنیت روزه فاكل پس خورد آنحضرت وازینجا معلوم میشود که افطار
صوم تطوع جایز است بی عذر وبرین اند اکثر علما وامام ابو حنیفه واصحاب وی بر آنند
که واجب است اتمام آن وجایز نیست افطار مگر بعذر ضیافت ومانند آن زیرا که این
ابطال عمل است وابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه ولا
تبطلوا اعمالكم وهم چنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد
بشروع واگر نقض کند واجب است قضای وی ودر روایتی جایز است مطلقا

زیرا که قضا خلف اوست پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل
نیز خلاف است و نزد مالک قضا کند اگر بی عذر نقض کرده است و این مبحث
در حدیث زهری از عروه مشرح کرده رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال دخل
النبی گفت در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم برام سلیم بضم سین که مادر
انس است فاتته بتمر وسمن پس آورد ام سلیم مر آنحضرت را خرما و روغن فقال
اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آنحضرت باز گردانید روغن خود را در مشک روغن
که در وی بود و روغن و عسل را در آنجا اکثر در مشک می اندازند وتمرکم فی وعائه
و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما فانی صائم زیرا که بدرستی من روزه دارم ای
نخورد تا که عذری نبود و در ماسبق ظاهرا عذری بود و دوم آنکه بعد از زوال باشد
یا افطار جایز است عدم افطار منافات بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت
پس برخاست در وقت آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة پس گزارد نماز غیر
فریضه یا نفل فدعا لام سلیم واهل بیتها پس دعا کرد مر ام سلیم را و اهل خانه او را اگر گوید که
از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخورد و نیز عادت شریف بود که چون در خانه
کسی می در آمد نماز میگزارد و برای وی دعا میکرد رواه البخاری وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم چون
خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی و حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم
پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نکنم و در گفتن این سخن بزبان
کلامی است که گذشت در فصل اول از کتاب صوم وفی روایة و در روایتی اینچنین
آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دعی احدکم فلیجب وقتی که دعوت کرده شود
یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت را و برود فان کان صائما فلیصل
پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز کند یا دعا کند وان کان مفطرا فلیطعم و اگر باشد
غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها
قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که روز فتح یعنی فتح مکه جاءت
فاطمة رضی الله عنها فجلست عن یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا رضی الله عنها پس
نشست بر جانب چپ پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه از جانب راست
آنحضرت فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد دخترکی خادم یا لوندی یا که در وی
چیزی از جنس نوشیدنی بود فناولته فتناوله پس داد آن ولیده آنرا آنحضرت را

بی

پس نوشید آنحضرت از آن شراب ثم ناوله ام هانی پس داد آنحضرت آنرا ام هانی فشربت
پس نوشید ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت وکنت
صائمة هر آینه بتحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده که گفت گناه کردم
پس طلب آمرزش کن برای من فقال لها پس گفت آنحضرت مر او را یعنی ام هانی را
کنت تقضین شیئا آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی از آن روزه یعنی این روزه قضا
بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی نه قضا میکردم چیزی را قال فلا یضرک گفت
آنحضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه تو روزه نفل رواه ابو داود
والترمذی والدارمی وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی مر احمد و ترمذی را مانند این
آمده که در لفظ اختلافی هست وفیه و در وی این عبارت است فقالت پس گفت ام هانی
یا رسول الله اما انی کنت صائمة آگاه باش بدرستی من بودم روزه دار فقال الصائم
المتطوع امیر نفسه پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس
خود است و اختیار او بدست اوست ان شاء صام وان شاء افطر اگر خواهد روزه
دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی
توربشتی گفته که ما و بعض اثبت کم او امیر است که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر
بشود او را از صوری که امیر وامین ساخته شده است بران چنانکه کسی ضیافت میکند قومی
را یا فرود می آید بر قومی و می بیند که در ترک افطار در وحشت انداختن است ضیافت بخش
خود را پس او امیر است که موافقت کند و مساعدت نماید برای جذب حسن موافقت
کرده بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل را که قضا حتمی بعد از الزام
خصوصا که وارد شده است در حدیث ام هانی چنانکه در حدیث آینده از عایشه باید
فافهم بدانکه در کتب بر اتفاق روایات آمده است در حدیث ام هانی چنانکه در حدیث
آینده از عایشه باید فافهم بدانکه در کتب دیگر باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در
رمضان بود و بدین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث
ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است در اسناد وی مقال است و منذری گفته
که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی
و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر
گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه امر ممتد است یعنی ایام بقای آن قضیه
دور نباشد و نیز روایات در وقت اقامت و خروج رسول الله صلی الله علیه وسلم

آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم **وعن** الزهری عن عروة عن عائشة
قالت کنت انا وحفصة صائمتین گفت عائشة بودم من وحفصه روزه دار فعرض لنا
طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد برای ما طعامی که خواهش داشتیم ما از او فاکلنا منه پس
خوردیم ما ازان طعام فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام
اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستی که ما بودیم روزه دار
پس عرض کرده شد برای ما طعامی که خواهش داشتیم ما از او پس خوردیم ما ازان طعام
قال گفت آنحضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید در روزی دیگر بجای امروز که خوردید
این حدیث دلیل حنیفه است بر وجوب قضا قوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعیه
میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است و نادر آنکه صوم نذر یا قضا بوده [illegible]
نزد ایشان آنست که واجب نیست قضا صوم نفل همچنین نزد احمد و در روایتی [illegible]
نسبت کرده و بعذر خورده واجبست قضا و هم چنین نزد مالک و نزد ما واجبست
[illegible] نفل لازم میگردد بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه رواه الترمذی [illegible]
[illegible] عن الزهری عن عائشة مرسلا ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح
روایت کرد [illegible] ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کرده [illegible]
[illegible] از عائشه [illegible] طریق ارسال و ذکر کرده در وی عن عروة را که در روایت سابق [illegible]
[illegible] عائشه و گفته است ترمذی این که ذکر نکرده است عروة را اصح است
ارسال [illegible] بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی است
[illegible] مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابه و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند
[illegible] و روا[illegible] ابو داود [illegible] مولی عروة روایت کرد این حدیث را
از [illegible] و فتح [illegible] عروة است عن عروة عن عائشة
[illegible] در این حدیث [illegible] اند **وعن** ام عمارة بضم عین و تخفیف میم بنت
کعب بن عمرو [illegible] صحابیه [illegible] است [illegible] بفتح نون و کسر سین و سکون تحتانیه
[illegible] بضم [illegible] نیز گفته اند بر لفظ تصغیر [illegible] بیعة العقبة [illegible]
حاضر شده [illegible] احد [illegible] رسید بوی [illegible] یازده جراحت و حاضر شد
بعد [illegible] حاضر [illegible] مجروح شد یازده یا دوازده جراحت [illegible]
[illegible] دست وی [illegible] رضی الله عنها روایت میکند ان النبی صلی الله
علیه وسلم [illegible] آنحضرت در آمد بوی فدعت بطعام پس طلبید وی برای آنحضرت

طعام

طعامی را فقال کلی پس گفت آنحضرت مراورا بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی
که من روزه دارم فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه
الملائکة حتی یفرغوا بدرستی که روزه دار چون خورده میشد نزد وی دعا میکنند و درود رحمت می
فرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس آنحضرت او را تا خوردن
تقریر کرد و ثنا کرد و بشارت داد و امر اباحت بود فافهم رواه احمد والترمذی وابن ماجة
والدارمی **الفصل الثالث عن** بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلامی
[illegible] ساعی جمیله دارد در حضرت نبوة و بعد از وی صلی الله علیه وسلم در عهد خلفای
راشدین بوده در حرب جمل و صفین با علی مرتضی بوده و قبر وی در مرو مشهور است زیارت کرده
قال گفت بریده دخل بلال علی رسول الله در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی
[illegible] آنحضرت [illegible] چاشت می خورد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
[illegible] یا بلال حاضر شو طعام را ای بلال غدا بفتح غین معجمه و دال مهمله چاشت طعام قال
[illegible] گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
صلی الله [illegible] وسلم ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة میخوریم ما رزق
[illegible] در بهشت است اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه [illegible]
[illegible] روزه دار تسبیح میکنند استخوانهای وی و یستغفر له الملائکة
[illegible] فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی رواه البیهقی [illegible]
باب لیلة القدر لیلة القدر را ازان گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق
[illegible] و قضا کرده میشود اجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر [illegible]
[illegible] نیز آمده است از حدیث مشهور [illegible] بعضی گفته اند
و شرف وی یا از جهت آنکه [illegible]
[illegible] اختلاف اقوال در تعیین [illegible]
است [illegible]
در تمام سال [illegible] و متحول [illegible]
[illegible] از ابی حنیفه [illegible]
حکایت کرده اند و گفته [illegible]
است [illegible] شیخ ابن الهمام [illegible]
[illegible]

متقدم میشود و گاهی متاخر و هم چنین منقول است از صاحبیه ولیکن مستقر است نزد
ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی
حنیفه است که وی منتقل میشود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان و جواب
داده است ابو حنیفه از احادیث که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر از رمضان بآنکه مراد
رمضانی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق
دلالت میکند نزد کسی که تامل کند طرق احادیث را و الفاظ آنرا معنی انتهی گفت کاتب
حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه این قول اقرب است بتطبیق
اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفاء آن اینست که مردم سعی و اجتهاد کنند در
طاعت و اتکال و اعتماد نکنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یکسال
تمام دریابد آن را ان شاء الله تعالی و در نعمی گفته است هر که گفته است من لم یعرف
قدر اللیل لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که از علامات و اشارات است
و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را ارباب کشف از
اهل بصایر و ابصار و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی است که کشف کرده شود
بروی چیزی از عالم ملکوت و نظری از قومی کرده نقل است که درختان در آن شب سجده
کنند و بزمین افتند باز بنبات خود باز گردند و سجده کنند روی هر چیزی و بیهقی در فضائل
اوقات از طریق اوزاعی از عبده بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین
کرده و ابن عبد البر از اکابر علمای حدیث از طریق زهرة بن معبد مانند این روایت نموده و
در آن شب مطلع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جاهای تاریک و شنیده میشود سلام
و خطاب از ملایکه و صواب اینست که شرط نیست دریافت آن شب مشاهده این امور پس
کرد یابد آن شب را و مشاهده نکند این امور چیزی را واست که دو کس در جایی نشسته
و آن شب را که بوده و دریابند برای یکی چیزی از این چیزها کشف کرده نه دیگری را و آنچه حاصل
کرده در روی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص
است و این اشیاء کرامات است بی شبهه و خوارق عادات محل خطرات است و جای
اشتباه است و تحقیق وارد شده است در احادیث تحریص و ترغیب در زنده
داشتن آن شب و مختار اینست که معتبر احیا اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و
منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرایض و سنن موکده نگردد افضل و اکمل است و الا
هر مقداری که توفیق قیام یابد مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و

کان سعیه مشکورا رزقنا **الفصل الاول** عن عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر من رمضان
طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر از رمضان
که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که بکار از آن
پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه مبهم است رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام روایتست
از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب فی السبع
الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخر باشد که متصل عشرین اند یا
هفت شب اخیر که متصل آخر شهر اند و این معنی ظاهر تر است والله اعلم فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اری رویاکم قد تواطأت و در بعضی نسخ تواطت
فی السبع الاواخر فرمودی بینم و میدانم خواب شما را بتحقیق موافق افتاده است در هفت
شب اخر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسی که خواهست طلب کننده شب
قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخر از اینجا معلوم میشود که رؤیا صالح را
اعتبار است در امور وجودیه و حق است خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف
احکام شرع نباشد متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایتست از ابن عباس
که آنحضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر را فی تاسعة
تبقی در شب نهم که باقی بماند مراد شب بیست و نهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم
که باقی بماند مراد شب بیست و هفتم است فی خامسة تبقی در شب بیست و پنجم که باقی
می ماند و این موافق است بحدیث عبادة بن الصامت که بیاید بیام اوتار تاسعه و سابعه
و خامسه تسعه و سبعه و خمس است چنانکه در حدیث ابی بکرة است پس نزد بود او تاری
است که واقع میشوند در روزها قبل از عشره اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم
و بیست و هفتم و نهم است یا در اوتاری که واقع میشوند در عشرة روز و آن شب
است و در اوتار واقع در پنج روز و آن ده و شب فافهم رواه البخاری وعن ابی
سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتکف العشر الاول
من رمضان روایتست از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرده در ده شب نخستین
از رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط پس از آن اعتکاف کرده ده شب میانه را فی قبة ترکیة

در جبهه ترکی کو نوعی است از خیمها که خرد می باشد از نمد و گفته میشود از الفارسی خرگاه
ثم اطلع بفتح همزه و سکون طا بتخفیف را سر بیرون اورد و در خود را یعنی از قبه
فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس گفت آنحضرت بدرستی که من
اعتکاف کردم عشر اول را در حالی که التماس میکنم این شب یعنی شب قدر را ثم اعتکفت
العشر الاوسط بعد از ان اعتکاف کردم عشر اوسط را یعنی برای التماس این شب فقیل لی
انها فی العشر الاواخر بعد از ان آمده شدم من یعنی آمد مرا اینده از فرشتگان پس گفته شد مرا
که آن شب در ده شب پسین است فمن کان اعتکف معی پس کسی که بوده که اعتکاف
کرده بود با من بطلب این شب فلیعتکف العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند ده شب
اخر را تخصیص امر با اعتکاف بانهایی که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای انست
که چون طالب و متعطش آن بوده بودند زیاده باز اعتکاف بکنند تا دریابند و اما که
طالب نیستند فارغند بنشسته یا نشسته فقد اریت هذه اللیلة پس تحقیق نموده شدم
من این شب یعنی معین در خواب در عشر اخر ثم انسیتها پس فراموش کرده شدم
از ان وقد رایتنی اسجد فی ماء وطین من صبیحتها و تحقیق دیدم خود را در خواب که سجده
میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم ورا فالتمسوها فی العشر الا
واخر پس طلب کنید آن شب را در ده شب اخر والتمسوها فی کل وتر و طلب کنید او را در هر
وتر از ان ده شب که بیرون این نیست قال گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید
آسمان در ان شب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای
درختان و عریش بفتح عین مهمله و کسر را معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ساخته شود
جای که برای تابگاهی سازند و عریش هر چیزی که در سایه ان بنشینند و سقف مسجد در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف
مسجد و وکف چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو
چشم من بنور خدا را صلی الله علیه وسلم وعلی جبهته اثر الماء والطین و حال انکه بر پیشانی
آنحضرت اثر اب و گل بود من صبیحة احدی و عشرین در صبح تاریخ بیست و یکم این روایت
مثبت انست که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم این
حدیث متفق علیه است در معنی که آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ
مسلم راست الی قوله و وکف که این است فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و
لفظ باقی حدیث مر بخاری راست و این در روایت ابی سعید خدری بود و فی روایت

عبدالله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که صحابی انصاری است
قال گفت است لیلة ثلث و عشرین صبح شب بیست و سوم رواه مسلم وعن
زر بکسر زای و تشدید رای ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه
است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام
و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی گفته صد و سی و بعضی صد و پنجاه از اکابر علمای
قراء بود از اصحاب عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود از وی چیزها
از غرایب میپرسیدند و ابی بن کعب بوی میگفت ای زر تو نمیخواهی که هیچ ایتی از
قران از تو ترک دهی مگر آنکه بپرسی مرا از ان قال گفت سالت ابی بن کعب فقلت ان
اخاک عبدالله بن مسعود میگوید من یقم الحول یصب لیلة القدر کسی که قیام لیل کند
سال تمام دریابد شب قدر را فقال پس گفت ابی بن کعب رحمه الله رحمت کند ابن
مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود و غرض وی این گفتن
انست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند و تمام
سال بارام و اسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل نمایند اما انه قد علم انها فی رمضان اگاه
باش که بدرستی ابن مسعود تحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است وانها
فی العشر الاواخر و دانسته است که شب قدر در ده اخر است وانها لیلة سبع و عشرین
و دانسته است که آن در شب بیست و هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن
کعب در حالیکه استثنا نمیکند یعنی ان شاء الله نمیگوید و جزم میکند انها لیلة سبع و عشرین
که شب قدر شب بیست و هفتم است زر بن حبیش میگوید فقلت پس گفتم یعنی ابی
بن کعب را بای شیء تقول ذلک بچه چیز و بکدام دلیل میگویی این را یا ابا المنذر کنیت ابی بن
کعب است قال بالعلامة او بالایة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانه
که خبر داده است ما را آنحضرت او بالایة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالایة گفت
و هر دو یک معنی است انها تطلع یومئذ لا شعاع لها علامت انست که افتاب
ماند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب از ایشان گفت مقیس و اکراین ان
عدد این شب یافته شود و نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله را صلی الله علیه وسلم و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند
که در ده اخر است پس گفت ابن عباس مر عمر را رضی الله عنهم که من میدانم که کدام
که این شب هفتم است که یکدرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده اول و اخر پس گفت

عمر از کجا دانستی از گفت پیدا کرد خدا تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت
روز را و دهر میگردد بر هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و سجود دارد
هفت و سجده میکند بر هفت و طواف را ذکر کرد و جمار را و چیزهای دیگر را که هفت اند
پس گفت عمر تحقیق دریافتی تو چیزی را که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند که خدای
تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است و مجموع
آن بیست و هفت حرف است این و امثال این همه امارات ظنیه است و بر دلایل
قطعیه هیچ کس را یقین حاصل نیست در ان و اگر آنحضرت را بود اذن کرده بتعیین
آن مر صحابه را و اگر از صحابه کسی با شنید اعلام کرده شود او را وی نیز ممنوع بود و از آن بجهة
حکمتی که در اخفائی است والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه
که وی پرسید رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و سوگند دادم آنحضرت را که خبر دهد او را
بآن پس در غضب آورد آنحضرت را پس فرمود اگر اذن میکرد مرا خدا تعالی که خبر دهم
بدان خبر میدادم اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم کردن وی
بدان چه بود جواب آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر غلبهٔ ظن و سوگند خوردن
بنابر غلبهٔ ظن جایز است و مواخذه نیست بر آن و هم چنین هر که گفته است بغلبهٔ ظن و
اجتهاد گفته و المجتهد یخطی و یصیب والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عائشه
بود آنحضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان آنچه نمی‌نمود
و در غیر عشر اواخر رواه مسلم وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل
العشر شد مئزره بود آنحضرت چون در آمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت
از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت است از کوتاه گرفتن از زنان و احیی
لیله زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیا
لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت
و نماز گی وی در عبادت کردن است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن
شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت است
و بیکاری حکم مرده دارد و ایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانه خود را تا ایشان نیز عبادت کنند
و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة
رضی الله عنها قالت قلت گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلة

لیلة القدر ما اقول فیها خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب است قدر و در یابم آن را چه گویم از
ذکر و دعا در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم انک عفو تحب العفو
فاعف عنی خداوندا بدرستی که تو عفو کننده دوست میداری عفو را پس عفو کن
از من رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه وعن ابی بکرة رضی الله عنه قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم یقول التمسوها روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آنحضرت را
میگفت طلب کنید آن را یعنی لیلة القدر فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین
در نه شب که باقی بماند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی میماند که سه شب است یا در
پنج شبی که باقی میمانند و آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کرده‌ایم او ثلث
اواخر لیلة یا بجویید در سه شب که باقی می‌ماند که شب بیست و نهم است یا شب آخر از
رمضان که عمل آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع
یبقین محمول است بر بیست و یکم و فی سبع بر بیست و سوم و خمس محمول بر بیست و
پنجم و ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیلة بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بعکس این تقدیر
رواه الترمذی وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لیلة القدر گفت
ابن عمر پرسیده شد آنحضرت از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت
شب قدر در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در همه رمضان است
مخصوص برمضانی دون رمضانی نیست دوم آنکه آن در همه ایام رمضان است و مخصوص
بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابوداود و قال رواه سفیان و شعبة عن ابی اسحق
و گفت ابوداود روایت کرده است از سفیان ثوری و شعبه [illegible] ابی اسحق سبیعی
که از اکابر تابعین است موقوفا علی ابن عمر موقوف را [illegible] مرفوع کرده به پیغمبر صلی الله
علیه و سلم وعن عبد الله بن انیس [illegible] گفتم من یا رسول الله ان لی بادیة
[illegible] فیها بادیه است که می باشم در آن و انا اصلی فیها و من نماز میگذارم در آن
بادیه بحمد الله فمرنی بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن مرا بشبی که فرود آیم در آن شب
بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم گویا مقصود وی شب
قدر بود فقال پس گفت آنحضرت انزل لیلة ثلث و عشرین فرود آی شب بیست و سوم
قیل لابنه کیف کان ابوک یصنع گفته شد مر پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد قال
کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی بود پدر من در می آمد مسجد را چون میگزارد
نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة حتی یصلی الصبح پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری یعنی

کاری که منافی اعتکاف باشد و در بعضی اصول الا الحاجة یعنی بیرون نمی آمد مگر برای
حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که معتکف مضطر است بدان تا که می خواند نماز صبح
فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد پس چون میگزارد صبح را می یافت چاروای
خود را بر در مسجد فجلس علیها پس می نشست بر دابه و لحق بالبادیة و می پیوست بادیه
خود را رواه ابو داود **الفصل الثالث** عن عبادة بن الصامت رضی الله عنهما قال خرج
النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت عباده بیرون آمد آنحضرت از درون خانه در
وقتی که میخواست خبر بدهد ما را بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع
نمودند و خصومت کردند یکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آنحضرت خرجت لاخبرکم
بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را از شب قدر که کدام شب است فتلاحی پس نزاع کردند
فلان و فلان فرفعت پس برداشته شد آن شب از خاطر من و فراموش گردانیده شد تعیین آن
بشومی نزاع ایشان از اینجا معلوم شد که نزاع و خصومت بیکدیگر شنیع است و سبب حرمان
از برکات و خیرات و غالبا نزاع ایشان ناحق بود یا متجاوز از حد اعتدال و عسی ان یکون
خیرا لکم و نزدیک است که باشد این برداشتن از خاطر من تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر مر
شما را که سبب جد و اجتهاد و تکثیر طاعت و عبادت گردد فالتمسوها فی التاسعة والسابعة و
الخامسة پس طلب کنید از در بیست و نهم و بیست و هفتم و بیست و پنجم و از اینجا معلوم
میشود که آن شب که نموده بودند مر و را بود میان این سه شب یا زد میان این سه شب
بغلبه ظن کرد و الله اعلم رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة چون می باشد شب قدر فرود می آید
جبرئیل علیه السلام در جماعه از فرشتگان و کبکبه بضم و فتح جماعت یصلون علی کل عبد قائم و
قاعد یذکر الله دعا میکنند و استغفار مینمایند در حق هر بنده که ایستاده
باشد یا نشسته که یاد میکند مر خدا را عز و جل فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد روز عید ایشان
یعنی یوم فطر یعنی روز فطر ایشان باهی بهم ملائکته مفاخرت میکند خدا تعالی و مینازد
به بندگان خود بفرشتگان خود در که طعنه زده بودند برایشان بعضیان فقال پس میگوید الله
تعالی یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفی عمله ای فرشتگان من چیست پاداش اجیری که تمام داده
شود اجرت وی فقال ملائکته عبدی و امائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید که
تعالی ای فرشتگان من غلامان من و اماء من گذاردند طاعت مرا که فرض کرده ام بر
ایشان که روزه ماه رمضان است ثم خرجوا یعجون الی الدعاء بعد بیرون آمدند در حالتی که بر

میدارند

میدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین و فتح آن و عج جلابه و زاری و علو و ارتفاع
مکان چه سو کند بغلبه و قدرت و بزرگی وجود و بلندی قدر و بلندی مرتبت من لاجیبنهم براینه
میکنم و قبول میکنم دعای ایشان را فیقول ارجعوا قد غفرت لکم پس میگوید خدا تعالی برگردید
بتحقیق آمرزیدم مر شما را و بدلت سیآتکم حسنات و تبدیل میکنم بدیهای شما را بنیکیها یعنی مر بدیها را
می آمرزم و محو میکنم آثار گناهان و نیکیها را می پذیرم و ثابت میکردانم انوار طاعات یا تبدیل میکنم
کل معصیت را در نفس عمل که طاعت بلکه میدهم بدل هر معصیت طاعت و ثابت میکردانم
بدل عقاب ثواب چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مر وی را بیارند و فرمان آید که
عرض کنید بر وی گناهان صغیره او را و نهان دارید گناهان کبیره را و گفته میشود مر او را کردی
تو روز چنین چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر میشود و می ترسد
از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس حکم شود که بدهید بجای هر بدی که کرده است نیکی
پس گوید بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا الحدیث قال فرجعوا مغفورا
لهم گفت آنحضرت پس برمیگردند بندگان در حالتی که آمرزیده شده است مر ایشان را رواه البیهقی
فی شعب الایمان **باب الاعتکاف** اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ کردن
و لازم بودن بجائی و لازم بودن چیزی را در وی و در آوردن نفس و در شرع درنگ کردن در
مسجد و لزوم وی بر وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت موکده است
از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه
در صحیحین از حدیث عائشه آمده است از زهری گفته که عجب است از مردم چگونه ترک
کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد نوافل گاهی و ترک میکرد و گاهی ترک نکرد اعتکاف
را هرگز و واجب نگفتند او را با وجود آنکه یکسال نشست در سال دیگر قضا کرد دو عشره
زیرا که دأب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد
بر ترک آن و در اعتکاف نگفت کسی دوست میدارد از شما اعتکاف کند باید که بکند
چنانکه در صحیحین آمده و نشستن در سال دیگر دو عشره بجهت قضا بود بلکه در سال
وفات بود بجهت کمال شوق و تهیا و استعداد بوصول درگاه و صواب است
که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف است که کسی نذر کرد بدان
و واجب گردانیده از بر نفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز
این دو قسم مستحب است و حنفیه موذن را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد
بمسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود برای نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم

که جواز اعتکاف نساست در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند از
بعضی از اصحاب مالک که اعتکاف مراة در مسجد با زوج خود جایز است و همین قایل
است امام احمد رحمة الله علیه و اذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل
است بران و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد ازان امام ابو حنیفه و امام محمد
تخصیص کرده اند بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی صلوة خمس و اعتکاف سبب
ترک جماعت که موکد تر از سنت است نگردد و باعث بر رفع پنج وقت نشود یا الکان افراد از ان
و در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد بغیر مسجد جامع است زیرا که جایز است نزد وی
اگرچه اقامت کرده نشود صلوة خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب
جایز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جایز است در غیر آن و امام مالک شرط
کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در حاوی که در مذهب شافعی است
گفته جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جایز است در هر مسجد بیشتر مدانکه نیست اگر مدت
اعتکاف را حدی معین از نیت اعتکاف مدت عمر کند روا است و اختلاف در اقل مدت
اعتکاف است که حسبت نزد شافعی بعضی اقل آن ساعتست و ازین جهت گفته اند
که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن دریافته ارد و نزد وی
این قایل نشستن نیز شرط نیست و صحیح است که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف
یک روز است و مختار در مذهب ما اینست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف
در اشتراط صوم است و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف
در کمتر از یوم چنانچه اگر مکث کند یکساعت یا دو ساعت حاصل میشود و نزد اشتراط صوم
آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جایز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن
درین ضمن بشرح احادیث باید **الفصل الاول** عن عایشة رضی الله عنها ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله گفت
عایشه که آنحضرت بود که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه بر انداورا
خدا و این بعد از آنکه در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را دریافت و با وی
نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق گذشت ثم اعتکف ازواجه
من بعده بعد ازان معتکف شدند ازواج مطهره آنحضرت بعد از وی یعنی در عشر اخیر و این
حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت موکده چنانکه
مذکور شد متفق علیه **و عن** ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله

علیه وسلم اجود الناس بالخیر بود آنحضرت جواد ترین یا جیدترین مردم به نیکی در
جمیع اوقات وکان اجود ما یکون فی رمضان و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتی
که می آمد در رمضان که اشرف و انسب اوقات است بفعل خیر کان جبرئیل یلقاه
فی کل لیلة فی رمضان بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را در هر شب در رمضان
یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن عرض میکرد بر جبرئیل آنحضرت قرآن را
وی می شنوانید و میگذرانید بروی فاذا لقیه جبرئیل کان اجود الناس بالخیر من الریح
المرسلة پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر و جید
تر و تیزتر به نیکی از باد در ما کرده شده است و فرستاده شده است بر آن که اشارت
بقول حق سبحانه وهو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته پس باد برانگیزد سحاب را و
فرود می آید امطار و پیدا میشود بوی ارزاق و برکات همچنین وجود شریف باعث و
منشاء خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین اوقات و در حدیث اشارتست بانکه
احیای ادراوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن
حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آنحضرت در رمضان معتکف می بود متفق علیه **و عن**
ابی هریرة رضی الله عنه قال کان یعرض علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة
بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و در مناقات مقصد
بیان عرض کردن آنحضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول حدیث اول است و بیان جبرئیل
قرآن را بر آنحضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که تحت جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت
بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرات بروی میباشد و در
غایت احکام مر او اتفاق اوست و وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق
مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند فعرض علیه مرتین فی العام الذی
قبض فیه پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس
وی وکان یعتکف کل عام عشرا و بود آنحضرت که اعتکاف میکرد هر سال یک عشر فا
عتکف عشرین پس اعتکاف کرد دو عشر و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند و مال هر دو
عبارت یکی است فی العام الذی قبض فیه در سالی که قبض کرده شد آنحضرت از جهت
کمال شرف و تهیا و استعداد بوصول درگاه **بیت** وعده وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد رواه البخاری **و عن** عایشة قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اعتکف ادنی الی رأسه وهو فی المسجد گفت عایشه بود آنحضرت چون

اعتکاف میکرد نزدیک میکرد بمن سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد می بود فارجله یعنی
شانه میکردم من آنحضرت را از جمله شانه کردن و موی فرو هشتن از اینجا معلوم شد که باکی نیست
برآوردن معتکف سر خود را از مسجد و کان لا یدخل البیت الا لحاجة الانسان و نبود
آنحضرت که بیرون آید از مسجد مگر برای حاجت انسان از بول و غایط و همچنین غسل
جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل
جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم جز آنکه در شرح اوراد گفته است که بیرون
آید برای غسل فرض باشد یا نفل باشد متفق علیه وعن ابن عمر ان عمر رضی الله
عنه سأل النبی روایتیست از ابن عمر بدرستی که پرسید پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
قال کنت نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی المسجد الحرام گفت عمر بودم من
که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک
گفت آنحضرت پس اگر نذر کرده بودی بس ادا کن نذر خود را متفق علیه و باین حدیث
استدلال کرده شافعی و احمد و در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر به التزام
ان نذر کرده بود اگر صوم شرط بودی امر میکرد بوفا باین نذر و جواب از این استدلال آنست
که در روایت صحیح آمده است که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس روایتی
که در وی لیله واقع شده است شب یا روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد
است و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد
یا نفل و متمسک ایشان حدیث عایشه است که باید که لا اعتکاف الا بصوم و این
حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف الفصل الثالث عن انس رضی الله
عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان گفت پس
بود آنحضرت اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان فلم یعتکف عاما پس اعتکاف
کرد ده شب و قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است و لیکن قضای سنت موکده
نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت
رواه الترمذی و رواه ابو داود و ابن ماجه عن ابی بن کعب وعن عایشه رضی الله
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آن
حضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را ثم دخل فی معتکفه پس
می در آمد در جای اعتکاف خود رواه ابو داود و ابن ماجه و گفته اند که این حدیث را بخاری
و مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سته نیز روایت کرده مطولا و مستقلا

کرده باین حدیث کسی که قایل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشر اخیر
کند و باین قایل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و
شافعی و احمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد که اعتکاف
کند و شهر را یا عشر را و محمل این حدیث آن نهاده اند که آنحضرت شب در مسجد
می در آمد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که می ساختند برای وی می در آمد و منقطع
میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای
اعتکاف او می ساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف
از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح وعنها قالت کان النبی صلی
الله علیه و سلم یعود المریض و هو معتکف و هم از عایشه روایتست که گفت بود
آنحضرت که پرسش میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت معتکف بود فیمر کما هو پس میگذشت
آنحضرت که گذشتنی مثل هیئتی که وی بر آن بود فلا یعرج پس میل نمیکرد بسوی
دیگری و می ایستاد و همان که گذشتن میرفت وی میرسید و تعریج اقامت و میل از راه
بجانبی یسأل عنه می پرسید از حال بیمار این بیان عیادت طیبی گفته که زده اند ایمه
آنست که چون بیرون آید معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض
و صلوات جنازه پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز
باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده بایستد باطل گردد و حسن نخعی گفته که
جایز است مر معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتهی
رواه ابو داود وعن قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا و لا یشهد جنازة
و هم از عایشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آن است که عیادت نکند مریض را و
حاضر نشود نماز جنازه را بآن صفت که گفته شد و لا یمس المرأة و لا یباشرها و مس نکند
زن را و مباشرت نکند او را مس سودن بدست و مباشرت نیز همین بعضی است و نیز
روی بوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را
باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی میگویند مبطل نیست
و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته
اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد و لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف
وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه اگر انزال نکند فاسد نمیگردد
اگرچه حرام است و لا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر

بای حاجتی که چاره نیست ازان چنانچه حاجت انسانی ولا اعتکاف الا بصوم و
روا نیست اعتکاف مگر بروزه وروزه شرط است در اعتکاف این دلیل حنفیه
است در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع و در روایت
اعتکاف این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتکاف الا فی
مسجد جامع و در روایتی اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا جماعت
یا بان افضل واولی است والله اعلم رواه ابو داود **الفصل الثالث وعن** ابن عمر
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا اعتکف طرح له فراشه ابن عمر روا
میکند از انحضرت که انحضرت بود چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط وی
که درته می انداخت ویوضع له سریره ونهاده میشد برای انحضرت تخت وی بمعنی چهار پایه
وی که بران می خفت وچهار پایه را عربان سریر میگویند ودر بعضی نسخ او یوضع سریره
وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد فراش وی وسریر وی پس پشت ستون مسجد که آنرا
اسطوانه توبه میگویند که ابولبابه انصاری خود را بان بربسته بود تا توبه او قبول افتاد وقصه
این در کتب سیر واحادیث مسطور ومذکور است واسطوانة بضم همزه وسکون سین
بمعنی ستون است ووراء بمعنی خلف وقدام هردو آمده رواه ابن ماجه **وعن**
ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المعتکف
از ابن عباس که انحضرت گفت در حق معتکف وهو یعتکف الذنوب معتکف منع
کرده میشود وباز داشته میشود از گناهان ویجری له من الحسنات کعامل الحسنات کلها
وجرا داده میشود مر معتکف را از حسنات وعبادات که فوت میشود او را بسبب اعتکاف
مثل عیادت مریض ونماز جنازه وزیارت اخوان وجز آن مثل عامل حسنات همه ویجری
برابر روایت کرده انما ذکر جزء رواه ابن ماجه تمام شد کتاب صوم بعون خدا وتوفیق و
تمام کرده میشود او را کتاب فضائل القرآن **کتاب فضائل القرآن** فضائل جمع فضیلت
مشتق از فضل ضد نقص وقرآن مشتق است از قرآن بمعنی جمع وضم
است ودر قرآن قصص وامر ونهی ووعد ووعید وغیره وآیات جمع شده ویکدیگر
منتظم گشته وصاحب صحاح وقاموس او را در قراءت آورده اند قرآن وهو الظاهر
الفصل الاول عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرکم
من تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را وآموخت آنرا وگفته اند مراد
آنست که از جمله بهتران است زیرا که حضرت در غیر متعلم ومتعلم نیز وارد شده است نووی ذکر کرده

خود گفته

خود گفته از قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی وتعلم فقه را بیست ودر زیاده
بر واجب فقه افضل است ازان وپوشیده نماند که این بر تقدیری است که مراد تعلم
وتعلیم کلمات قرآن باشد والا تعلم فقه نیز از لوازم ولوابع قرآن است وخود در زمان
نبوت علم فقه همین قرآن بود واحادیث نبوی تفسیر ان میکرد ولهذا در باب امامت
اقرا صحابه را اعلم ایشان دانسته اند فتدبر رواه البخاری **وعن** عقبة بن عامر
رضی الله عنه صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است قال خرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن فی الصفة گفت بیرون آمد انحضرت وما در
صفه بودیم بضم صاد وتشدید فا مراد صفه مسجد است وان موضعی بود که سقف
داشت پس مسجد وبعضی گفته اند که ان مسجد قدیم بود که قبله ان جانب بیت
المقدس بود وبعد از نسخ آن قبله او را همانجا گذاشته شد وفقراء صحابه که ایشان را اصحاب
صفه میگفتند در انجا می بودند فقال پس گفت انحضرت ایکم یحب ان یغدو کل یوم الی
بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم با وسکون
طا مهمله او العقیق یا بسوی عقیق نیک را وی است نام دو موضع است نزدیک مدینه انجا
بازار بود وشتران در وی فروخته میشد فیاتی بناقتین کوماوین پس بیارد دو ناقه
کوماوین بفتح کاف وسکون واو ناقه بزرگ کوهان فی غیر اثم ولا قطع رحم در غیر گناه معصیت
مثل دزدی وغصب وقطع رحم قرابت که واجب است پیوند بدان این تخصیص
بعد تعمیم است که از انواع معصیت است فقلنا پس گفتیم یا رسول الله
کلنا نحب ذلک همه ما دوست میداریم آنرا ودر روایتی نحب بتمامه قال گفت
انحضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی
مسجد فیعلم پس تعلیم کند یعلم او فیقرا آیتین من کتاب الله یا بخواند دو آیت
از کتاب خدا ودر بعضی نسخ فیعلم بتحقیق از علم ودرین تقدیر کلمه او برای شک است
یا تنویع کذا فی بعض الحواشی خیر له من ناقتین این تعلیم دو آیت وخواندن
ان بهتر است مر او را از دو ناقه وثلاث خیر له من ثلث وسه آیت بهتر است مر او را
از سه ناقه واربع خیر له من اربع وچهار آیت بهتر است از چهار ناقه ومن اعدادهن
من الابل وهم چنین آیتها بهتر اند از اعداد خود از شتران یعنی پنج وشش بهتر
از پنج وشش فعلی هذا القیاس والابل اسم جنس شامل نر وماده ونر را جمل
گویند وماده را ناقه چنانکه انسان مرد را هم گویند وزن را ومرد را رجل وزن را امراة

گویند اگر گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر
دارند که برانها تفضیل نهند و بان فضل قرآن بیان کنند جوابش آنست که در
حقیقت مراد آن است که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محنت و مشقت
میکشند در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد از انعام خاص و مخصوص گردانید
بآن که ما از جهت بودن آن ما از خیار اموال عرب بامراد آنست که تعلیم قرآن و اشتغال
بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب آن مزید خیر و برکت است و بیشتر از
اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست بحکم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من
حیث لا یحتسب در امر معاد خود چگوید که تمام دنیا و ما فیها در جنب او محو و متلاشی
است فافهم و بالله التوفیق وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ایحب احدکم اذا رجع الی اهله ان یجد فیه ثلث خلفات عظام
سمان گفت آنحضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون باز گردد بسوی اهل خود
که یابد در وی سه ماده شتر آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلفه بفتح خا معجمه و
کسر لام ماده شتر آبستن قلنا نعم گفتیم آری دوست میداریم آنرا قال گفت آنحضرت
فثلث آیات یقرأ بهن احدکم فی صلوته خیر له من ثلث خلفات عظام سمان یعنی سه
آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مر او را از سه
فربه و همچنین قیاس و این حدیث نیز در معنی حدیث اول رواه مسلم وعن عائشة
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الماهر بالقرآن مع السفرة
الکرام البررة روایت است از عائشه رضی الله عنها که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ماهر زیرک و نیکو در یابنده و استاد در قرآن بحفظ و تجوید است او با ملائکه
و انبیاست که بزرگانند و نیکوکار یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق
ایشانست و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق
از سفارت بمعنی ایلچی شدن و مراد ملائکه اند که انتساخ میکنند کتب سماویه را از لوح
محفوظ و ایلچی میشوند میان خدا و رسل وی یا انبیا اند که انتساخ می نمایند وحی را
و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله اند که اول انتساخ قرآن ایشان
کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و برره جمع بار بمعنی نیکوکار والذی
یقرأ القرآن و یتتعتع فیه و هو علیه شاق له اجران و آنکس که میخواند قرآن را و در میماند در
خواندن قرآن بروی دشوار است مر او را دو اجر است یکی اجر قرائت دوم اجر

مشقت

اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری
ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی
اثنین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است
او را خدای تعالی قرآن را فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار پس ایستاده میشود بقرآن و میخواند
آن را در ساعات شب و ساعات روز و رجل آتاه الله مالا دوم مردی که داده است
او را خدای تعالی مالی فهو ینفق منه آناء اللیل و آناء النهار پس او انفاق میکند از آن
مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در
فضیلت علم گذشت و بتحقیق مال هر دو یکی است چه علم قرآن است و احکام
هم مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن جز
سعید علم است فافهم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن مثل الاترجة و حال مسلمانی که میخواند قرآن را
همچو حال اترج است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترنج نیز آمده و بعجم ترنج
میگویند و ترنج در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب طعم
و طیب [illegible] فرمود ریحها طیبة و طعمها طیب بوی وی خوش و مزه وی نیکو
است و همچنین مومن که میخواند قرآن را و لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی
اشعه انوار قدسی و وصول می یابد بدیگران و مثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل
التمرة لا ریح لها و طعمها حلو و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را همچو حال خرماست که نیست
بوی مر او را و مزه وی شیرین است و مثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة
لیس لها ریح و طعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حال حنظل است که نیست
مر او را بوی و مزه تلخ است و مثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب
و طعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحانه است که بوی وی خوش است
و مزه وی تلخ است متفق علیه و فی روایة و در روایتی آمده است المؤمن الذی
یقرأ القرآن و یعمل به کالاترجة و المؤمن الذی لا یقرأ القرآن و یعمل به کالتمرة و درین روایت
و یعمل به زیاده کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مومن نموده که مستلزم عمل است
و احتمال دارد که فهم کنایت از اعتقادی که مومن بود در دل دارد باشد وعن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما

ویضع به آخرین و پست میکند خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند بدین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان
آورده‌اند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند از او اخلاص میورزند در آن و پست میگرداند
بوی گروهی دیگر را که بخلاف آن باشند رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان اسید بضم
همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصاری است از نقبای انصار
و کبار ایشان از افاضل الناس بود برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گزارد بروی
و دفن کرده شد ببقیع مات سنة عشرین و قیل احدی و عشرین قال گفت بینما هو یقرأ
من اللیل سورة البقرة در اثنا آنکه وی میخواند در شب سوره بقره را و فرسه مربوطة عنده
و اسب وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه جهید اسب فی المراغة جولان
کرد بر آمدن فسکت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسکنت پس قرار گرفت
اسب و آرام گرفت از جولان فقرأ پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسب
فسکت فسکنت پس خاموش شد اسید پس آرامید اسب ثم قرأ پس باز خواند فجالت الفرس
پس جولان کرد اسب سه بار همچنین واقع شد فانصرف پس برگشت اسید از قرائت و ترک کرد
قرائت را و کان ابنه یحیی قریبا منها و بود پسر اسید که نامش یحیی است نزدیک باسب فاشفق
ان تصیبه پس ترسید اسید که برسد اسب پسرش را و آزار رساند او را فلما اجتره رفع
راسه الی السماء چون پس انداخت اسید پسر را و دور افکند از اسب برداشت سر خود را
بجانب آسمان فاذا امثال الظلة پس ناگاه چیزی است مانند سایبان فیها امثال المصابیح
در وی امثال چراغ است مانند چراغها فلما اصبح حدث النبی صلی الله علیه وسلم فقال پس
گفت آنحضرت چون صبح کرد حضیر خبر کرد پیغمبر را فقال اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر بخوان
ای پسر حضیر بخوان ای پسر حضیر مراد دوام و استمرار بر قرائت قال گفت اسید بن حضیر بخشیة
از انصراف و ترک کردن قرائت فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله در شنوا اشفقت
ان تطأ یحیی از آنکه پایمال کند اسب یحیی را و کان منها قریبا و بود یحیی از اسب نزدیک فانصرفت
الیه پس برگشتم من بسوی یحیی و رفعت راسی الی السماء و برداشتم سر خود را بسوی آسمان
فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح پس ناگاه مانند سایبان است که در وی مانند چراغهاست
فخرجت حتی لا اراها پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نه بینم من آنها را قال گفت
آنحضرت و تدری ما ذاک و دریافتی که چیست آن گفت نه مانند ظله و مصابیح قال لا قال
اسید در نمی یابم که چیست آن قال گفت آنحضرت تلک الملائکة دنت لصوتک آن فرشتگان اند
که نزدیک شده اند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی و لو قرأت لاصبحت ینظر الناس الیها

و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکردند آن فرشتگان در حالیکه نظر میکردند مردم بسوی
ایشان و همه میدیدند لا تتواری منهم پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از او میان متفق علیه و
اللفظ للبخاری و فی مسلم و در صحیح مسلم واقع شده است این لفظ که عرجت فی الجو بالا
رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین بفتح جیم وقت میرود او میان آسمان و زمین و
گشوده وادی بدل فخرجت علی صیغة المتکلم بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم که در روایت اول
واقع شده است وعن البراء قال کان رجل یقرأ سورة الکهف گفت براء بن عازب که از
اکابر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را و الی جانبه حصان در پهلوی او اسب
بود و حصان بکسر حاء مهمله اسب نر اصیل مربوط بشطنین بسته شده بود آن اسب بدو رسن
شطن بفتحتین معجمه و طاء مهمله هر دو مفتوح رسن یا رسن دراز فتغشته سحابة پس پوشید آن
اسب را و آمد بالای سر وی ابری فجعلت تدنو و تدنو پس گشت آن ابر که نزدیک
می آید و می آید و جعل فرسه ینفر و گشت اسب وی که میگریزد و نفور میکرد
است و فرس و مذکر و مونث هر دو آید فلما اصبح اتی النبی پس چون صبح کرد آن مرد آمد
نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له پس کرد آن واقعه را برای آنحضرت فقال تلک السکینة
پس گفت آنحضرت که آن سکینه است تنزلت بالقرآن فرود آمده است بسبب قرآن سکینه
بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل گردد بوی از آرام و سکون و صفا
قلب و برد ظلمت نفسانیه و فرود آرد صفای رحمانیت و حضور و ذوق و غیبت و
گاهی صورت گیرد بصورت ابر و مانند آن و کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم در باب
برین گذشته است فتذکر متفق علیه وعن ابی سعید بن المعلی بضم میم و فتح عین و تشدید
لام صحابی انصاری مدنی است قال کنت اصلی فی المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در
مسجد فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب
ندادم من آنحضرت را تا آنکه نماز گزاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز
فقلت پس گفتم بقصد اعتذار جواب نا دادن یا رسول الله انی کنت اصلی بدرستیکه من بودم
که نماز میکردم بدین سبب جواب ندادم قال گفت آنحضرت الم یقل الله آیا نگفته است حق
تعالی استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا را و مر رسول را وقتی که بخواند
رسول خدا شما را و اطاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت
او طاعت حق ثم قال پس گفت آنحضرت الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن اما تعلیم

نکنم ونداانم ترا بزرگترین سوره که در قران است قبل ان تخرج من المسجد پس از آنکه بیرون
آمد از مسجد فاخذ بیدی پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان نخرج پس هنگامی که خواستیم
که بیرون آییم قلت گفتم من یا رسول الله انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القران هر آیینه
تو گفتی که هر آیینه بیاموزم ترا بزرگتر سوره از قران قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قران
الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانی است والقران العظیم الذی
اوتیته واین سوره قران عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانه
وتعالی ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقران العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت
آیت مکرر میشود در نماز قرات وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا
گوینده است برضای بحری که وی سبحانه اهل آنست که مراد بدان فاتحه است و داده ایم ترا
قران عظیم مراد بان نیز فاتحه است و مبالغه فرموده که قران عظیم همین است و جزو اعظم
قرانست و تحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نسبت به ابی بن کعب است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجعلوا بیوتکم مقابر مگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره که مانند
مرده در وی افتاده باشید بعد ازان ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است بر بیوت و اهل
آن که تلاوت قران است و فرمود ان الشیطان ینفر من البیت الذی یقرا فیه سورة البقرة
بدرستی شیطان میرمد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم وعن ابی امامة
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقروا القران گفت ابو
امامه شنیدم آنحضرت را میگفت بخوانید قران فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه پس
بدرستی قران می آید در قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت
میکنند بران اقرؤا الزهراوین بخوانید دو سوره روشن تر و تابان و تر و تازه را البقرة وسورة
ال عمران ان دو سوره که مانند سوره بقره و سوره ال عمران فانهما تاتیان یوم القیمة کانهما
غمامتان پس بدرستی آن دو سوره که مانند سوره بقره و سوره ال عمران فانهما تاتیان
یوم القیمة کانهما غمامتان پس بدرستی ان دو سوره می آیند روز قیامت گویا که آن
دو سوره دو ابرند غمام ابر در قاموس گفته غمام ابر سفید و غیایتان [illegible] تحتانیه هر چه
سایه کند بالای سر از ابر و جز آن او فرقان من طیر [illegible] صواف [illegible] و فرق
بکسر فا و سکون تحتانیه ... اصل گله گوسفند ... این ... است تحاجان عن
اصحابهما در حالتی که حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص

کرد بفضل سوره بقره را و فرمود اقروا سورة البقرة بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة
پس بدرستی که گرفتن سوره بقره یعنی خواندن او سبب مزید نعمت و سعادة است و ترکها
حسرة و گذاشتن ان سبب دریغ و پشیمانی است ولا یستطیعها البطلة و توانایی ندارند
اخذ ان را اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران و فاجران نیز مراد می افتد رواه مسلم
وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر ان صحابی است
ساکن شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوتی بالقران یوم القیمة واهله
گفت شنیدم آنحضرت را میگفت آورده میشود قران روز قیامت و اهل قران الذین
کانوا یعملون به آنکه بودند عمل میکنند باحکام قران و تقدمه بضم دال سورة البقرة وآل
عمران پیش میشوند قران از سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا که این دو سوره
دو ابرند او ظلتان سوداوان یا دو سایبان سیاه و وصف بسیاهی بجهت ازدحام و
تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق بیان این سوره فرجه و فرق است از
جهت فصل و تمیز به تسمیه و شرق در اصل شکافتن گوش گوسفند بعضی شرق اینجا یعنی
اشراق و درخشندگی که بند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما
رواه مسلم وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم
و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدری ای آیة من کتاب الله تعالی
معک اعظم می دانی که کدام آیت است از کتاب خدا بزرگتر قلت گفتم الله و رسوله اعلم خدا
و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب
الله معک اعظم قلت ای باز گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا الله لا اله الا هو الحی القیوم
یعنی آیة الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب فی صدری پس زد آنحضرت دست در سینه
من و در بعضی نسخ مصابیح بیده مرکبا مذکور است وقال لیهنک العلم و گفت آنحضرت
گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت بزرگتر آیات الکریم
است اگر چه آن دریافت بتصرف و القای آنحضرت بود و یهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر
نون و در بعضی نسخ لیهنک بهمزه و اصل همین است و یهنک تخفیف است رواه
مسلم ابی هریره قال وکلنی رسول الله گفت ابو هریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطره است
گویی رضی الله عنه بر و ند ... رفت دیگر بیان فقر آنش کنند فاتانی آت پس آمد مرا
آینده یعنی شخصی آمد فجعل یحثو من الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت

٥٢٨

بهر دو دست ازان طعام که صدقه فطر بود فاخذته پس گرفتم من آن شخص را و قلت
لارفعنک الی رسول الله و گفتم هر آینه برسید ارم ترا و می برم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم تا بچه خصم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال و بی
من فقیرم و بر گردن من بار عیال است و لی حاجة شدیدة و مرا حاجتی سخت است قال
گفت ابوهریره فخلیت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم
فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا اباهریرة ما فعل اسیرک البارحة چه کند
ان بندی دی روز تو قلت گفتم یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا گله کرد حاجت سخت
و عیال را فرحمته فخلیت عنه پس مهربانی کردم و او را پس رها کردم او را قال اما انه قد کذبک گفت
آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است ترا در قول او که من محتاجم و عیال
دارم و حاجت سخت دارم و سیعود و نزدیک است که باز آید فعرفت انه سیعود پس دانستم
که وی باز می آید لقول رسول الله بجهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سیعود که
وی باز می آید فرصدته پس منتظر نشستم او را فجاء یحثو الطعام پس آمد در حالی که گرد می
کرد طعام را بهر دو کف دست فاخذته پس گرفتم او را فقلت لارفعنک الی رسول الله
پس گفتم من هر آینه می برد ارم و می برم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال دعنی
فانی محتاج و علی عیال لا اعود گفت بگذار مرا بدرستی که من محتاجم و بر من بار عیال است باز
نمی آیم فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا اباهریرة ما فعل
اسیرک قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبک
دروغ گوی و احتیاج عیال و باز نا آمدن و سیعود فرصدته الثالثة فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت
لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هذا آخر ثلث مرات و این آخر سه بار است
که می انی انک تزعم لا تعود ثم تعود بدرستی که تو میگوئی که باز نمی آئی و تو بستر باز می آئی قال
گفت دعنی بگذار مرا اعلمک کلمات ینفعک الله بها تعلیم کنم ترا کلمات که سود کند ترا خدای تعالی
بآن کلمات اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی چون بیائی بگیری و بیائی تو جای خواب
پس بخوان آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم حتی تختم الآیة تا ختم میکنی آیت را و هو العلی العظیم
و این آیة را آیة الکرسی ازان گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است فانک لن یزال علیک من الله حافظ
پس بدرستی که همیشه می باشد بر تو از جانب خدا نگاهبانی و لا یقربک شیطان و نزدیک
نمی آید ترا شیطان از جن و انس حتی تصبح تا آنکه صبح میکنی فخلیت سبیله پس رها کردم او را
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا ابوهریره نقل نموده بود که او را رها میکنی و البته پس ما می

پس رها کرد او را و ابیکو بید ابوهریره فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول
الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما فعل اسیرک چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه یعلمنی
کلمات ینفعنی الله بها گفت وی که تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات
قال گفت آنحضرت اما انه قد صدقک آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است اگرچه گفته
است از خاصیت آیة الکرسی و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده است و
هو کذوب و وی در سایر احوال خود دروغ گوست تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال میدانی تو ای
ابوهریره که را خطاب میکنی و با که سخن میگوئی درین مدت سه روز قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاک
شیطان فرمود آن شیطانی است از شیاطین که برای تنقیص صدقات و اخلال بمحل
جز آمده بود رواه البخاری و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینما جبریل قاعد عند النبی
صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه جبریل نشسته بود نزد آنحضرت اذ سمع نقیضا من فوقه آنگاه
شنید جبریل یا آنحضرت آوازی را از بالا النقیض بقاف و ضاد معجمه آواز نامیدار و آواز در محمل
و پالان و اول ناب ترا است بفتح قرع را پس برداشت جبریل یا آنحضرت سر خود را
فقال پس گفت جبریل هذا باب من السماء فتح الیوم این دری است از آسمان که گشاده شد
امروز لم یفتح قط الا الیوم و گشاده نشده است هرگز مگر امروز فنزل منه ملک پس فرود آمد از
آن در فرشته و این کلام راوی است فقال پس گفت جبریل هذا ملک نزل الی الارض
لم ینزل قط الا الیوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین فرود نیامده بود هرگز
مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت فرشته
با آنحضرت شاد شو بدو نوری که داده شده بتو آن دو نور لم یوتهما نبی قبلک داده نشده آن دو
نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة دو نور کدام است یکی سوره
الحمد لله و دیگر دو آیت که در آخر سوره بقره ابتدا آمن الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف
منهما الا اعطیته هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره مگر که داده شود
ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعا که در آن هست یعنی این عمل البته مقبول است
و این دعا ها البته مستجاب اند و مراد بحرف کلامهاست که در آنها واقع اند مثل اهدنا و
ربنا لا تواخذنا و ربنا و لا تحمل و جز آن و بر تقدیر معنی اول اگر حروف که اجزاء این کلمات
از حروف تهجی مراد دارند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرف را ده اجر و ثواب
است رواه مسلم و عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان
من آخر سورة البقره رو آیت از ابی مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است

است کفت کفت آنحضرت دو آیات است از آخر سوره بقره هر که قرا بهما فی لیلة کفتاه که
بخواند آن دو آیات را در هر شب کفتاه و کفایت میکند خواننده را یعنی دفع میکنند از وی
شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت
است متفق علیه وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف کسی که یاد کرد و بخواند ده آیات از اول
سوره کهف عصم عن الدجال نگاه داشته شود از شر دجال مراد دجال معهود است که در
آخر زمان بر آید و مردم را در فتنه اندازد یا هر کذاب ملبس و دجل در لغت کذب و حیات و
خداع و تلبیس آید رواه مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیات نیز آمده
است چنانکه در فصل ثالث بیاید وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایعجز احدکم
ان یقرأ فی لیلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن
قالوا و کیف یقرأ ثلث القرآن کفتند صحابه چگونه خواند یکی از ما ثلث قرآن از ورد خود
که خاندانها است خصوصا اگر هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حقوق نفس
و زوجه کرام است عبارت ان قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن فرمود این
سوره برابر است ثلث قرآن در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی تحا
بتفضل خود تضاعیف ثواب از او بر تر اصل ثواب قرات ثلث قرآن میرسانند و کفته اند
که قرآن متضمن است واحکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید رواه مسلم
و رواه البخاری عن ابی سعید وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم
بعث رجلا علی سریة روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه
بفتح سین و تخفیف را و تشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجائی فرستند از لشکر
عظیم و کان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله احد و بود آنحضرت امر وی چون امامت
میکرد میخواند قرآن مریاران خود را در نماز که با ایشان میکرد پس ختم میکرد قرات را بقل هو الله
احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر
در آن مینماید که تمام قرات که فاتحه و سوره است میخواند اخر آن قل هو الله احد میخواند
در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند
پس بعد از وی سوره میخواند پس کفتند اصحاب وی با وی که تو افتتاح میکنی باین سوره
باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر میخوانی یا همین سوره را بخوانی یا این را بگذاری
و سوره دیگر بخوانی کفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم نماز

باین بکنید و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و او را افضل قوم میدانستند و مکروه داشتند
که جز وی امامت کند ایشان را فلما جاؤا ذکروا ذلک للنبی پس چون باز آمدند از لشکر ذکر
کردند آن قضا را مر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال پس کفت آنحضرت سلوه لای شیء یصنع
ذلک بپرسید او را از برای چه میکند آن را یعنی اقرار سوره قل هو الله احد را فسألوه پس
پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس کفت لانها صفة الرحمن از برای آن میکنم که این
سوره صفت خدای است و انا احب ان اقرأها و من دوست میدارم که بخوانم او را
فقال النبی صلی الله علیه و سلم اخبروه ان الله یحبه خبر دهید او را که خدا تعالی دوست
میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده که آنحضرت از وی پرسید که چه منع کرد ترا
از آنکه بکنی آنچه امر میکردند ترا یاران تو و چه داشت ترا بر التزام این سوره و در هر رکعت
کفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوستی داشتن تو او را در آورد
ترا به بهشت متفق علیه وعن انس ان رجلا قال روایت است از انس که مردی کفت یا رسول
الله انی احب هذه السورة بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد را قال
ان حبک ایاها ادخلک الجنة کفت آنحضرت بدرستیکه دوست داشتن تو
این سوره را در آورد ترا در بهشت و مستحق کرد انید رواه الترمذی و روی البخاری
معناه و روایت کرد بخاری معنی آن را بلفظ دیگر چنانچه ذکر کردیم وعن عقبة بن عامر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الم تر آیات انزلت اللیلة آیا نمی بینی و نمی دانستی
آیتها را که فرو فرستاده شده است امشب مقصود تعجب و تعجیب است از آن لم یر
مثلهن قط دیده و دانسته نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زیرا که در آن بنا
بجوییدن از مکاره ظاهر و باطن و جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تاکید قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره متضمن آنست رواه مسلم
وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فراشه کل
لیلة بود آنحضرت وقتی که باز می آورد و می آمد بسوی جامه خواب خود هر شب جمع کفیه
ثم نفث فیهما جمع می آورد هر دو کف دست خود را بسته در میان هر دو کف دست نفخ است
و نفث و نفل نفخ دم کردن مرفت به آنکه از آب دهن چیزی با وی باشد و تفل دمیدن با
چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل فقرأ فیهما پس میخواند آنحضرت در هر دو کف دست
قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ظاهر اول کلمه فا در فقرأ اقتضا
آن میکند که قرات بعد از نفث باشد و ظاهر آن است که بر عکس باشد اول خواندن باشد

پس ازوی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است و بعضی میگویند
فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرائت برای مخالفت سحر
مبطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است والله اعلم ثم یمسح بهما
ما استطاع من جسده یعنی مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف دست چیزی را که میتوانست
از تن شریف خود یعنی تا آنجا دست که میرسید یبدأ بهما علی رأسه ووجهه آغاز میکرد بگذرانیدن
هر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود وما اقبل من جسده و بچیزی که پیش است از جسد
شریف و بعد از وی بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات میکرد این خواندن و دمیدن و
مسح کردن را سه بار و هم در روایت عایشه آمده است که در مرض آخر گرفت هر دو دست
عایشه را و خواند و دمید در دستهای عایشه و امر کرد با مرار هر دو دست وی بر جسد
شریف خود متفق علیه و ستذکر حدیث ابن مسعود و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله
بن مسعود را که اول آن اینست لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم و در وی ذکر
اعطاء خواتیم سوره بقره است فی باب المعراج ان شاء الله ذکر کنیم در باب معراج که انسب
است بدان باب و در مصابیح در باب فضل القران مذکور است الفصل الثانی عن
عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت العرش
یوم القیمة سه چیز زیر عرش اند روز قیامت کنایت است از اختصاص این سه
بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند وی سبحانه حق ایشانرا و اجر
کسی محافظت میکند بر آن و ترک میکند مجازات عاملان ایشانرا چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین
است القران یکی از آن سه چیز قران است یحاج العباد که حجت میکند بندگان را گاهی حجت می
کند برای نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق او را و گاهی برضرر ایشان در آنچه ضایع
کردند وی را و امر شود بذا از احکام و حدود وی له ظهر و بطن مر قرانرا ظاهری است و باطنی ظاهر
آنچه همه مومنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه خبر فهم خواص بدان مرید اشارت
بلکه هر کس مطالب و مواخذ است بعد از آنچه رسیده است علم و فهم وی بقران عظیم و
الامانة دوم امانت است مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض و دمای
ایشان یا مخصوص باموال دارند که ودایع است و متبادر بفهم از ذکر امانت همینست والامانة
که در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض اشارت بدان واقع شده شامل
تمام تکالیف و احکام است والرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم است آواز میدهد و
فریاد میکند رحم و میگوید آنا آگاه باشید کسی که بپیوندد مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله

بپیوندد وی را بلطف وکرم خدا و رعایت کند او را ومن قطعنی قطعه الله وکسی که ببرد مرا
و بپیوند نکند و رعایت نکند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و براند او را از درگاه رحمت
و ندا را المخصوص بر هر سه گردانید اشارت بغایت اهتمام و اعتنا بوی رواه فی شرح السنة
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب القران اقرأ
وارتق گفته میشود مر صاحب قران و ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و بر رو وارتق امر است
از ارتقا یعنی بر رو یعنی صعود کن بر درجات جنت بقدر آنچه میخواندی از آیات قران پس اکرام
قران بخواند با رتقی درجات جنت بر آید که آماده کرده شده برای او و لایق است بحال او
پس اگر شامل است جمیع اصحاب قران را از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سایر صالحین بر قدر درجات
ایشان ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا و بترتیل و تجوید بخوان قران را چنانکه ترتیل میکردی
در دنیا فی الصراح ترتیل هموار دارایده و بیدا خواندن رتل بفتحتین سخن هموار فان منزلک
عند آخر آیة تقراها پس بدرستی منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آنرا رواه احمد و
الترمذی وابو داود والنسائی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القران کالبیت الخرب بدرستی آنکسی که
نیست در درون وی چیزی از قران همچو خانه ویران است که آدمی در وی نیست
فی الصراح جوف درون وشکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرانست و زیاده بر ما یجوز به الصلوة
و بعضی تعمیم کرده اند و گفته حفظا و نظرا والله اعلم رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث صحیح حسن وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب
میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القران عن ذکری ومسئلتی کسی که بازدارد اورا قران
از ذکر من و دعا و سوال من که درخواست اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را
بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را از انعامات که گفته شود و ذاکر کنندگانرا و لیکن
اینچنین نگفت واکتفا بذکر سوال کرد زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعاست ولیکن بطریق
کنایت و تعریض زیرا که ذکر و ثنای وی در معنی سوال و طلب است در حدیث دیگر آمده است
کسی که باز دارد ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه میدهم سوال کنندگانرا پس ذکر
افضل از دعاست و قران افضل از همه و ذکر و دعا جزوی از قرانست و قران کل الکل
و اگر بعضی از درویشان مریدان را بذکر مشغول دارند و تلاوت قران را چندگاه موقوف
گذارند مصلحت در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در
قران مبطی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است که زوال نپذیرد بلکه اثر وی نتیجه ذکر

روی آید ورزو دیر رود و ملا گر بر حد ملال رسد و بعضا تمام کند کرا لقاری لا بر ادا او صافه
و در قران در اینه و دیر باینده است کذا ذکره الشیخ شهاب الدین السهروردی
رحمة الله علیه رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب بقران و تلاوت ان در نماز و غیر
نماز بهر آرزوی که دریں دارد بیا دار در سد و فضل کلام الله علی سایر الکلام کفضل الله
علی خلقه و فضل خدا برابر کلام ها ی خلق همچو فضل خدا ست بر اسمه بر خلق وی رواه الترمذی
والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن
مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرا حرفا من کتاب
الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها کسی که بخواند یک حرف از کتاب خدا پس او را نیکی است
و مقرر است که هر نیکی را جزا داده میشود به ده مانند او و اقل این است اگر زیادت خواست اگر
گو نیدای خود در همه جا در همه نیکیها ست فضل قران جهت جو نیش اگر بود ن هر حرف
از قران نیکی از فضل قران است که بهر جزو وی فواید مرتب است و در سایر اعمال
بهر عمل یک نیکی است که هر پاره از وی نیکی جدا گانه باشد نفع علما است که مرکب از چند عمل
انجا هر عمل که جزو عمل است نیز نیکی است فافهم بعد از ان تفسیر ما بند لا اقول الم حرف بلکه گویم
الم حرف است الف حرف الف تنها حرف است و هم چنین و لام حرف و میم حرف مراد
باین کلام نفی حرفیت است از الم که مرکب از سه حرف است و مفتتح سوره است و اثبات
او مر اسامی حروف را بلکه مراد نفی از اسامی است و اثبات مر مسمیات را که ب ایند هر و فند
پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سوره بقره است مثلا تو ده باشد و اگر مراد الم ز است سی
فافهم رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناد احارث
الاعور تابعی کوفی است مشهور بصحبت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله
عنهما قال مررت فی المسجد گفت گذشتم در مسجد ظاهر انست که مسجد کوفه مراد
است فاذا الناس یخوضون فی الحدیث پس ناگاه مردم در امده اند در سخنان حوض
نا یید در آمدن و سخن در آمدن و بکاری در شدن فدخلت علی علی پس در آمدم بر امیر
المومنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم او را باین حال مردم فقال پس گفت
علی رضی الله عنه او قد فعلوها آیا اینچنین است که تو گفتی و تحقیق کردند این حضلت
شنیع را و خوض کردند در اباطیل قلت نعم گفتم اری کردند قال گفت علی اما انی سمعت
رسول الله آگاه باش بدرستی من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می
گفت الا انها ستکون فتنة آگاه باشید بدرستی قصه این است که نزدیک است پیدا
شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا قلت ما المخرج منها گفتم پس چیست
سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن ازان فتنه یا رسول الله قال کتاب الله گفت المخرج
مخرج کتاب خداست که قرائت فیه نبا ما قبلکم در قران مجید خبر چیزیست که پیش از شما
بوده است از احوال امم ماضیه و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم و در وست خبر چیزی
که پس از شما باید از احوال مردم اینده و اهوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرائت حکم احکام
و معاملات و وقایع که میان شماست وهو الفصل و وست کلام فاصل میان حق و
باطل یا کلام مبین و مفصول که نیست در وی اشتباه و ابهام لیس بالهزل نیست قران
هزل یعنی بیهوده و نا درست خلاف جد اشارتست بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما
هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسی که بگذارد او را و انقیاد نورزد بوی و سند و مستقل
گردد بعقل و برای خود از هر تکبر کنند ستمکار بشکند حق تعالی لشکند و پاره پاره کند او را ومن ابتغی
ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله و کسی که طلب کند راه راست را در غیر قران گم راه سازد
او را الله تعالی و هو حبل الله المتین و قران رسن خدا است استوار که اهل ایمان را که است
بر کار و قریب خود و بر سند ایشان بان درگاه تعلق و تمسک بدان و هو الذکر الحکیم و او
ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدا و معاد و ظاهر و باطن و هو الصراط المستقیم
و او وست راه راست که رونده را خاتم بمنزل مقصود برساند هو الذی لا تزیغ به الاهوا
قران چیزی است که میل نمیکند بسبب وی هواها ی نفس از حق بباطل مگر انکه اتباع
کنند متشابهات را و ترک کنند محکمات او را و لا تلتبس به الالسنة امیخته نمی کرد د بوی زبانها
یعنی مشتبه و مختلط نمیگردد بغیر خود از جهت غایت امتیاز و انفراد وی بفصاحت و علو
یا مراد انست که دشوار نمی آید تنگ نمیکرد د بر زبانها از جهت انشراح و ظهور تلاوت و
الناس پوشیده شدن کار بر کسی و امیخته شدن با یکی یا پوشیده شدن ولا یشبع منه
العلما و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان
مانند ایستادن کسی که سیر میشود از طعام و فارغ میگردد ازان یا سیر نمیگردد از تلاوت
وی کسی که بیاید و حاضر گردد از حلاوت الفاظ و لطافت معانی ولا یخلق عن کثرة
الرد و کهنه نمی کردد از بسیاری ترداد و تکرار و بیرون رود رونق و رواج و لذت قرات و استماع
وی و یخلق بفتح یا و ضم لام و بفتح یا و کسر لام نیز روا است ولا تنقضی عجائبه و تمام
نمیشود و بر داخته نمیگردد کارها ی شگفت و تمام نمیگردد معانی و معارف وی از ین جهت
است که بر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیگردد از تکرار هو الذی لم تنته الجن اذ سمعته

حتی قالوا قرآن چیزی است که باز نایستادند جن وقتی شنیدند او را یعنی باز نایستادند از مدح و ثنای
وی و توقف و صبر دست ندادند ایشان را تا آنکه گفتند بر سبیل مبادرت و استعجال انا
سمعنا قرانا عجبا بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت یهدی الی الرشد که راه مینماید بسوی
صلاح کار رشد بر رشد آمدن و بر پا بودن مر اشد بیان رشد فآمنا به پس ایمان آوردیم
بقرآن این چیز معقول است و تمام آیت است من قال به صدق که قایل شود و تکلم کند و
حکم بقرآن کند راست گو شود و من عمل به اجر و کسی که عمل کند بدان ثواب داده شود و من
حکم به عدل و کسی که حکم کند بوی و بر وفق وی رود عدالت کند و من دعا الیه هدی الی
صراط مستقیم و کسی که دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه نموده شود بسوی
راه راست رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول و گفت ترمذی
این حدیثی است که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی رجال در اسناده مجهول و گفت
ترمذی این حدیثی است که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی رجال در اسناد وی مجهول اند
وفی الحارث مقال و در حارث اعور که منتهای اسناد است سخن است نمی گفته
که قوی نیست در قول لیکن گفته لا باس به و شعبی گفته که کذاب است ضعیف است و بعضی
گفته اند ثقه است وعن معاذ بن الجهنی بضم جیم و فتح ها از ثقات تابعین است قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرا القرآن وعمل بما فیه کسی که بخواند قرآن را و عمل کند بآنچه
که در قرآن است البس والداه تاجا یوم القیمة پوشانیده شوند پدر و مادر او را در
روز قیامت ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی
آن تاج نیکوتر و قوی تر از روشنائی آفتاب باشد در خانهای دنیا اگر می بود آفتاب در میان
در خانهای شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی بعضی گفته اند
که الباس تاج کنایت است از ملک و سیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست
گمان شما بآنکس که بخواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را اینست و وی این درجه و
کرامت خواهد بود قیاس توان کرد که خود وی را چه مقدار خواهد بود رواه احمد و ابوداود
وعن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل القرآن فی
اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر کرده آید و نهاده شود قرآن در پوستی پس انداخته شود در
آتش نمی سوخت یعنی عظمت شان و شرف او بجایی است که اگر بفرض و تقدیر در آتش
بیندازند نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این
معجزه قرآن در زمان گذشت شان آنحضرت متحقق بوده و بعضی گفته اند که مراد از حرمت

که ممیز است میان حق و باطل و جز بین حق کار کر نیفتد و بعضی گفته اند که مراد است
که هر که قرآن خوانده و بدان عمل کرده در دوزخ نرود و مراد باهاب پوست آدمی و بدن اوست
و الاهاب بکسر همزه جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که وفا و احراق بجرم غیر
مدبوغ زودتر رایت می کند رواه احمد وابوداود وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرا القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظهره پس یاد کرد او را فاحل
حلاله و حرم حرامه پس حلال کرد اند حلال او را و حرام کرد اند حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند
بدان ادخله الله الجنة می در آرد او را خدا تعالی در بهشت و شفعه فی عشرة من اهل بیته و قبول می
کند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت و کلهم قد وجبت له النار همه اهل بیت وی و تحقیق
واجب شده است مر ایشان را آتش یعنی همچنین اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند
رواه احمد والترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان
الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرا فی الصلوة گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را
چگونه قرات میکنی در نماز یعنی چه میخوانی در نماز فقرا ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحه را
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة ولا فی الانجیل ولا فی
الزبور پس فرمود بخدا سوگند که روح من در دست او است نازل شده است در توریه و نه در انجیل و نه در زبور ولا
فی القرآن مثلها و نه در قرآن که از همه فاضل تر است مانند ام القرآن وانها سبع من المثانی و
القرآن العظیم الذی اعطیته وام القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم که داده شده
است مرا تفسیر این در فصل اول در حدیث سعد بن المعلی گذشت رواه الترمذی وروی
الدارمی من قوله روایت کرده است دارمی از قول وی ما انزلت و لم یذکر ابی بن کعب و
ذکر نکرده دارمی ابی بن کعب را و سوال و جواب او را با آنکه گفته عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت فی التوریة والقرآن مثلها یعنی ام القرآن الحدیث و قال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا القرآن
فاقرؤه بیاموزید قرآن را پس بخوانید او را فان مثل القرآن لمن تعلم فقرا وقام به پس بدرستیکه
حال قرآن مر کسی را که آموخت پس خواند او را و قیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا چون
حال انبانی است که پر کرده شده است به مشک تفوح ریحه کل مکان میدمد بوی وی در هر
جا فوح دمیدن بوی خوش و مثل من تعلمه فرقد و هو فی جوفه و حال کسی که آموخت قرآن را
پس خواب کرد و قیام لیل نکرد و حال آن قرآن در شکم اوست کمثل جراب اوکی علی مسک

همچو حال انبان مسک است که بسته شده است روی پوشیده نماند که ظاهر حدیث است
که مراد بقیام شب برخاستن وخواندن قران باشد در نماز بقرینه مقابلت وی برقود
که بمعنی خواب است وبعضی از قیام بقران عمل مراد داشته اند ورقود در آیات از غفلت
وترک عمل داشته اند فافهم رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرا حم المؤمن الی الیه المصیر کسی که بخواند سوره حم را که او را سوره مؤمن
میگویند تا قول وی والیه المصیر قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب
وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی وبخواند آیة الکرسی
حین یصبح هنگامی که صبح کند حفظ بهما حتی یمسی نگاه داشته میشود ببرکت این دو از آفات
وبلایا ظاهر وباطن تا آنکه شام کند ومن قراهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح وکسی که بخواند
آن دو را هنگامی که شام کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چهارده ماه است از هجرت
واو اول مولودی است که زاینده شده انصار را بعد از هجرت واو را ووالدین او را صحبت
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات
والارض بالفی عام بدرستی خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را بنوشتن آن
پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین را بدو هزار سال انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة وفرو
فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب وکتابت
وحی باین مدت ومشروح کرده شده است ولا تقرآن فی دار ثلث لیال فیقربها الشیطان
وخوانده نشوند آن دو آیت در هیچ سرای سه شب پس نیست این که نزدیک شود آن سرا را
شیطان رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی الدرداء رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرا ثلث آیات من اول الکهف عصم من
فتنة الدجال کسی که بخواند سه آیت را از اول سوره کهف نگاه داشته شود از فتنه دجال
چنانکه نگاه داشته شدند اصحاب کهف از فتنه جبار که نام وی دقیانوس بود در فصل اول
هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از سوره کهف نگاه داشته
شود از دجال وتواند که اول ده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد از آن نظر بر
توسیع فضل حق نموده بر سه آیت ساخته باشند یا در حفظ وقرات فرق نهند والله اعلم رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القران یس بدرستی هر چیزی را دلی است ودل قران سوره یس است

گفته اند که دل هر چیز زبده وخلاصه اوست واین سوره شریفه مشتمل است بر مقاصد قران
بر وجه اتم واکمل با قصر نظم وصغر حجم آن والله اعلم ومن قرا یس کتب الله له بقراءتها قراءة
القران عشر مرات وکسی که بخواند سوره یس را بنویسد خدای تعالی برای او بسبب خواندن
این سوره ثواب خواندن قران ده بار رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قرا طه ویس قبل ان یخلق
السموات والارض بالف عام بدرستی خدای تعالی خواند یعنی اظهار کرده سوره طه ویس
را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین را بهزار سال فلما سمعت الملائکة القران پس هر گاه
که شنیدند فرشتگان قرات طه ویس را وقران در اصل مصدر است بمعنی قرات
بعد از آن اطلاق کرده اند او را بر مقروء واینجا بمعنی نیز درست است پس یا تمام قران مراد است
که طه ویس جزو اویند یا همین طه ویس مراد باشد که قران نام جزو وکل هر دو است قالت
گفتند فرشتگان طوبی لامة ینزل هذا علیها خوشی وخوبی باد مر امتی را که فرود فرستاده شود قران
که مراد بدان این دو سوره است بر ان است وطوبی لاجواف تحمل هذا وخوشی باد مر شکمها
ودرونها را که بردارد او را وحافظان کرده وطوبی لالسنة تتکلم بهذا وخوشی باد مر زبانها
را که تکلم کنند باین وبخوانند این را رواه الدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرا حم الدخان فی لیلة کسی که بخواند حم را که او را سوره دخان میگویند در شبی اصبح
یستغفر له سبعون الف ملک صبح میکند در حالتی که امرزش میخواهند او را هفتاد هزار فرشته
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح خاء معجمه وسکون ثلثه و
فتح عین الراوی که راوی این حدیث است بضعف ضعیف داشته میشود وقال
محمد یعنی البخاری وهو منکر الحدیث وگفته است بخاری که عمر مذکور منکر الحدیث است
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرا حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له کسی که
بخواند سوره دخان را در شب جمعه آمرزیده میشود او را واین حدیث تخصیص شب جمعه
واقع شده ودر حدیث سابق هر شب که خواند شب جمعه باشد یا غیر شب جمعه پس خواندن
شب جمعه اولی است تا حاصل کرده فضیلت یقینا رواه الترمذی وقال هذا حدیث
ضعیف ودر بعضی نسخ غریب ضعیف وهشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن
العرباض بن ساریة صحابی است از اهل صفه که نازل شده در شان ولا علی الذین اذا ما اتوک
لتحملهم الایة ان النبی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرا المسبحات قبل ان
یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکه خواب کند ومسبحات بکسر با موحده سورتهای که در

اول اینها سبحان یا سبح یا سبح است کذا قال الطیبی بقول ان فیهن آیة خیر من الف آیة
میگفت آنحضرت که درین سورتها آیتی است که بهتر از هزار آیات است طیبی گفته که آن
آیت مبهم است چنانکه شب قدر و ساعت جمعه والله اعلم تواند که آخر سوره حشر مراد
باشد و وی مذکور و مشهور است در ادعیه ماثوره و اول سوره حدید تا علیم بذات الصدور
نیز مذکور است و شمول این حدیث است و بقول طیبی علی الاحتمال والله اعلم رواه الترمذی
و ابوداود و رواه الترمذی عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله مرسلا بطریق
ارسال زیراکه خالد تابعی است وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة فی القران ثلثون آیة شفعت
لرجل حتی غفر له گفت آنحضرت که سوره ایست در قرآن که سی آیت است شفاعت کرد
مردی را تا آنکه آمرزیده شد مران مرد را وهی وان سوره تبارک الذی بیده الملک رواه احمد
والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب
النبی گفت ابن عباس زد بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباء علی قبر خباء
بکسر خاء معجمه ممدوده خیمه و در بعضی نسخ خباة تا در آخر و هو لا یحسب انه قبر و وی گمان
نمی برد که آن قبر است فاذا فیه انسان یقرا ایس ناگاه دران قبر آدمی است که میخواند سوره
تبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس
قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت ابن عباس زد بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خباه علی قبر خباء بکسر خاء معجمه ممدوده خیمه و در بعضی نسخ خباة تا در آخر و هو لا یحسب انه قبر
و وی گمان نمی برد که آن قبر است فاذا فیه انسان یقرا ایس ناگاه دران قبر آدمی است که می
خواند سوره تبارک الذی بیده الملک حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را فاتی النبی پس آمد
وی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانعه است یعنی منع کننده و باز دارنده است
عذاب را از خواننده خود هی المنجیة این سوره رستگاری دهنده است خواننده خود را
ینجیه من عذاب الله رستگاری میدهد او را از عذاب خدا رواه الترمذی وقال گفت
ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا ینام حتی یقرا روایت
از جابر که آنحضرت بود که خواب نمیکرد تا آنکه میخواند الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک رواه
احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی وگفت ترمذی هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة
و همچنین گفته محیی السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب

ودر مصابیح گفته است که این حدیث غریب است مگر گفته ایم که غرابت با صحت منافات
ندارد مگر آنکه مراد بغریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس بن مالک قالا قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القران گفت ابن عباس وانس
که گفت آنحضرت سوره اذا زلزلت برابر است نصف قرآن او و ثواب قرات وی ثواب
قرات نصف قرآن است و قل هو الله احد تعدل ثلث القران برابر است ثلث قرآن او
قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القران برابر است ربع قرآن او و در توجیه بودن اذا زلزلت
نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدا و معاد میکند و درین سوره بیان معاد است
و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الکافرون
ربع قرآن است که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و نبوت و احکام و قصص و این
سوره محتوی است بر اول زیراکه برات از شرک اثبات توحید است والله اعلم رواه الترمذی
وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتیه و تخفیف مهمله صحابی
است از اهل بیعة الرضوان روایت میکند از وی حسن بصری وغیر وی عن النبی صلی
الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت آنحضرت هر که گوید هنگامی که صبح
کند سه بار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فقرا ثلث آیات من آخر سورة الحشر
پس بخواند سه آیت از آخر سوره حشر از قول وی سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره
وکل الله به سبعین الف ملک وکیل کرداند خدا تعالی بوی هفتاد هزار فرشته بروی و دعا
میکنند دام رحمت میخواهند مراو را تا آنکه شام کند وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا
و اگر بمیرد آنکس دران روز میمیرد شهید یعنی یابد ثواب شهید را ومن قالها
حین یمسی کان بتلک المنزلة وکسی که بگوید این آیات را هنگامی که شام میکند باشد
بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوة ایشان
بروی و شهید مردن اگر بمیرد دران شب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن انس من قرا کل یوم مایتی مرة کسی که بخواند هر روز دویست
بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه سال محو
پاک کردن نبشته و نقش از لوح الا ان یکون علیه دین مگر آنکه باشد بروی وام رواه
الترمذی والدارمی وفی روایة خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن وی پنجاه بار واقع
شده و لم یذکر الا ان یکون علیه دین و ذکر کرده است دارمی این استثنا را و این استثنا
و معنی دارد که اگر کسی ذکر دین است محو کرده نمیشود و دین را که گفت بجهت تغلیظ و

وقت دیگر اگر بتقدیر وجود دین گناهان محو کرده میشود و قرات این سوره در نجه
گناه دین تاثیر میکند والله اعلم وعن النبی صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینام علی
فراشه فنام علی یمینه کسی که خواهد که خواب کند بر جامه خواب خود پس خواب کند بر جانب
راست خود ثم قرا مایة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له
الرب وقتی که باشد روز قیامت میگوید او را پروردگار یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة ای
بنده من در آی بر جانب راست خود بهشت را رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقرا روایتست از ابی هریره که
آنحضرت شنید مردی را که میخواند قل هو الله احد فقال پس گفت آنحضرت وجبت واجب
گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد قال الجنة گفت آنحضرت بهشت
واجب شد رواه مالک والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فا و سکون وا[و]
[illegible] یعنی گفته اند که او را صحبتست عن ابیه روایت میکند از پدر خویش نوفل که
[illegible] قال که پدر من گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی
بیاموز مرا چیزی که بگویم آنرا وقتی که پناه آرم بسوی جای خواب خود یعنی بخوابم در وقت
[illegible] فقال پس گفت آنحضرت اقرا بخوان قل یا ایها الکافرون فانها براءة من الشرک
زیرا که این سوره [illegible] است از شرک بترک عبادت آنچه میکنند کافران پس در خواب
برو [illegible] ان واکر بمیری بر توحید بمیری رواه الترمذی والدارمی وعن
[illegible] عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله در آن اثنا که من میرفتم با پیغمبر خدا صلی الله
[علیه و]سلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا والابواء و میان ابوا بفتح همزه
و سکون [illegible] آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله شرفا و کرما
[illegible] شدیدة [illegible] باد [illegible] رسول الله گرفت
[illegible] صلی الله علیه وسلم یعوذ پناه میجوید باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس و در
بعضی از روایات [illegible] آمده [illegible] برین دو سوره جایز است [illegible] ان
[illegible] عقبة [illegible] عقبه [illegible] باین دو سوره
فما تعوذ متعوذ بمثلهما [illegible] است هیچ پناه جوینده بمانند این دو سوره یعنی این دو سوره
در تعوذ [illegible] مانند ند رواه ابو داود وعن عبد الله بن خبیب بضم خاء معجمه و فتح موحده
صحابی است [illegible] حلیف انصار قال گفت خرجنا فی لیلة مطر وظلمة شدیدة بیرون آمدیم
در شب باران و تاریکی سخت نطلب رسول الله [illegible] میجستیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه

وسلم فادرکناه پس دررسیدیم آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت قل بگو یعنی بخوان
قلت گفتم من ما اقول چه گویم یعنی چه خوانم قال گفت آنحضرت بخوان قل هو الله احد
والمعوذتین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو مراد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس است حین تصبح و حین تمسی در هنگامی که صبح کنی و هنگامی که شام کنی
ثلث مرات سه بار تکفیک من کل شیء بسنده میکند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند هر آفت
و بلا را رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وعن عقبة بن عامر قال قلت گفتم یا رسول
الله اقرا سورة هود او سورة یوسف آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف را یعنی بقصد
تعوذ و دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرا شیئا ابلغ عند الله هرگز نمیخوانی تو چیزی
را رساتر و تمامتر در باب تعوذ من قل اعوذ برب الناس و از قل اعوذ برب الناس رواه
احمد والنسائی والدارمی الفصل الثالث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعربوا القران اعراب کنید قران را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی [illegible]
در آن یعنی بیان و اظهار باید و حرکات و سکنات را که بحو بیان اعراب [illegible]
ان میگویند که ظاهر و مبین میگردد و بیان معانی و درین ترکیب [illegible] زبان عربی [illegible]
[illegible] بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و [illegible]
غرایبه و پیروی کنید غرایب قران او غرایبه و پیروی کنید غرایب از او [illegible]
و حدوده و فرمود فرایضه و حدوده و غرایب قران فرایض اوست [illegible]
حدود و فرمود فرایضه و حدوده و غرایب قران فرایض اوست یعنی احکام و [illegible]
یعنی سنن و آداب و تسمیه اینها بغرایب بجهت آن باشد که مخصوص
اند ایمان عرب است پس احکام و [illegible] عرب باشند و طیبی
مفردات مواریث است [illegible] بامراد [illegible]
اتباع ان و بحده و [illegible] وعن عایشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال قراءة القران فی الصلوة افضل من قراءة القران فی غیر الصلوة [illegible]
قران در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز [illegible]
در نماز ایستاده [illegible] وقراءة القران فی غیر الصلوة افضل من التسبیح والتکبیر
و خواندن [illegible] در غیر نماز بهتر است [illegible] تسبیح و
تکبیر و تحمید [illegible]
اشتمال [illegible] بر قرائت قران والتسبیح افضل من الصدقة [illegible]

فاضلتر است از صدقه و صرف مال در راه خداست بهر آنکه عبادت متعدی که نفع آن
بغیر رسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم
باید بر آنکه مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از ان مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه
چنانکه در احادیث صحیحه آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه
خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از
انهاست فتدبر والصدقة افضل من الصوم و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن
بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس
بعد از ان صرف کردن بران و در صدقه صرف کردن مال است بغیر چنانکه گفته است بیت
وگر نه چه حاجت که زحمت بری ۔ ز خود باز داری و هم خود خوری ۔ وجهت افضلیت صوم
که اشارت کرده شده بان بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم بوی بر دو جهت
مگر روزه که از برای من است و من جزا میدهم بان باقی است و شک نیست که اختلاف
جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسایل و باین اشارت کرده بقول خود والصوم
جنة من النار و روزه داشتن سپر است از اتش دوزخ و سبب حفظ و نگاه داشتن
است از افات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار اند و گفت طیبی که چون نظر کرده
شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یکی بحسب
اثر و خاصیت ان صوم افضل بود انتهی وعن عثمان بن عبد الله بن اوس بفتح
همزه و سکون واو الثقفی بفتح مثلثه و قاف عن جده روایت میکند عثمان از جد
خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت اوس قال رسول
الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قراءة الرجل القران فی غیر المصحف الف درجة
ثواب خواندن مرد قران را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد و قراءته فی المصحف
تضعف علی ذلک الی الفی درجة و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر
ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن بمصحف و
مساس کردن و برداشتن آن بتحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادت
است و بسیاری از صحابه و سلف دیده میخواندند آورده اند که عثمان را رضی الله
عنه دو مصحف پاره شده از جهت کثرت قراءة وی در ان و نووی گفته که این حکم علی الاطلاق
نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف
حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود

و طیبی گفته که تمکن و قدرت و تفکر و استنباط معانی در صورت قراءت از مصحف
بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید و مراد بوی آن است
که این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء و قیل
که رسد آهن را آب قیل گفته شد یا رسول الله ما جلاؤها چیست سبب روشنی دل و صفا
وی قال کثرة ذکر الموت و تلاوة القران گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد
کردن مرگ و تلاوت قران است تلاوت رفع است و بجر روایت کرده اند بر وجه اول مراد
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت ان روی البیهقی الاحادیث الاربعة فی شعب الایمان
وعن ایفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و بفا ابن عبد الکلاعی بفتح کاف و خفت لام و عین
مهمله منسوب بذی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان شد قال ایفع که قال رجل
گفت مردی یا رسول الله ای سورة القران اعظم کدام سوره قران بزرگتر است
قال گفت آنحضرت قل هو الله احد بزرگتر است سابقا گذشت که اعظم سوره در قران
فاتحة الکتاب است و معتبر تعدد جهات و حیثیات است چنانکه گفتیم قال گفت ایفع
فای ایة فی القران اعظم پس کدام ایت در قران بزرگتر است قال ایة الکرسی
بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحی القیوم است قال ای یا نبی الله تحب ان تصیبک
وامتک گفت ایفع پس کدام ایت ای پیغمبر خدا دوست میداری که برسد خیر و نعمای
او ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزاین رحمة الله تعالی زیرا که آن از
خزینهای رحمت خدا تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی اعطاها
هذه الامة داده است خدا تعالی ازا این امت مرحومه لم تترک خیرا من خیر الدنیا والاخرة
نگذاشته این خاتمه هیچ چیز را از خیر دنیا و اخرت الا اشتملت علیه ایمان و تصدیق و
سمعا و طعنا با سلام و احکام والیک المصیر بجزای عمل در اخرت و لا یکلف الله نفسا الخ
منافع دنیویه و اخرویه رواه الدارمی وعن عبد الملک بن عمیر بضم عین مهمله و فتح میم
و سکون یا مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی است ثقه قاضی کوفه بود و بعد از شعبی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فاتحة الکتاب شفاء من کل داء فاتحه شفاست
از هر درد جسمانیه و روحانیه هر که آن را بطریق ایمان و یقین بخواند رواه الدارمی و البیهقی
فی شعب الایمان وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال من قرأ اخر ال عمران فی

خواند اخر سوره ال عمران از قول وی تعالی ان فی خلق السموات والارض تا اخر فی لیلة در
شبی کتب له قیام لیلة نوشته شود انکس را ثواب بیداری شب و نماز کردن در وی
یعنی ثواب تهجد و خواندن این ایات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور
و مذکورست در احادیث وعن مکحول روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین
است قال گفت من قرا سورة ال عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة الی اللیل کسی
که بخواند سوره ال عمران را روز جمعه درود فرستند بران کس و استغفار کنند او را فرشتگان
تا شب رواهما الدارمی روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی وعن جبیر بضم جیم و فتح
موحده و سکون تحتیة بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا و در اخر را از ثقات تابعین
شام است و از محققین است جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله روایت
میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بایتین بدرستی خدای
تعالی ختم کرد سوره بقره را بدو ایات اعطیتهما من کنزه الذی تحت العرش داده شده ام
این دو ایت مرا از گنج خدای که زیر عرش اوست فتعلموهن پس بیاموزید ان کلامها
که دران دو ایات اند وعلموهن نساءکم و بیاموزانید انها را زنان خود را و اهل بیت خود را فانها
صلوة زیرا که آن کلامها که دران دو ایات اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه امده و قربان
بضم قاف و کسران سبب قربت بجناب صمدیت زیرا که ذکر نموده اند شامل مطالب دنیا و اخرة
رواه الدارمی مرسلا وعن کعب روایت است از کعب بن مالک صحابی مشهورست
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اقرأوا سورة هود یوم الجمعة بخوانید سوره هود را
روز جمعه ذکر صد اجر او ثواب ان نکرد از جهت ظهور یا اشارت بکثرت و عدم احصاء ان
رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرا سورة الکهف
فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الجمعتین روایت است از ابی سعید خدری که انحضرت
گفت کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعه روشن میگردد برای وی نور ایمان
و هدایت در میان وقفه که میان دو جمعه است رواه البیهقی فی دعوات الکبیر وعن
خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن
از صحابه را دریافته بود قال گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقرأوا
المنجیة بخوانید سوره که رستگاری دهنده است از عذاب دنیا و اخرت و هی الم تنزیل و
ان سوره الم تنزیل است که در وی ایت سجده هست فانه بلغنی ان رجلا کان یقرأها ما زیرا که
بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند اذا ما یقرا شیئا غیرها نمیخواند هیچ چیز را غیر ازان

سوره یعنی کرد اینده بود برای خود و روی جز این سوره وکان کثیر الخطایا و بود ان مرد بسیار
گناهان فنشرت جناحها علیه پس پراکنده کرد این سوره بازوی خود را بران مرد یعنی امد و بروی
افتاد و در پناه خود گرفت کنایتست از ظهور ثواب و نتیجه خواندن ان قالت رب اغفر له
پس شفاعت کرد این سوره و گفت ای پروردگار من بیامرز مر او را فانه کان یکثر قراءتی
پس بدرستیکه ان مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالی فیه پس قبول کرد
شفاعت او را پروردگار تعالی در حق ان مرد و قال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة و گفت پروردگار
بفرشتگان بنویسید برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید و نیکیها را بنویسید
بلکه بدل بدی نیکی و ثبات کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة و بعفو گناهان اکتفا
نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه و قال ایضا و گفت نیز انها تجادل عن صاحبها فی القبر
بدرستی این سوره خصومت میکند در قبر از جانب خواننده خود که ملازمت میکرد
خواندن او را تقول جدال میکند میگوید اللهم ان کنت من کتابک فشفعنی فیه
خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم
اکن من کتابک فامحنی عنه و اگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب وانها تکون
کالطیر بدرستیکه این سوره میگردد بقدرت الهی جانوری که بجناح جناحها علیه میگرداند وی را زیر
بازوی خود را خواننده خود فتشفع له پس شفاعت میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر
پس منع میکند او را از عذاب گور و قال فی تبارک مثله و گفت در سوره تبارک الذی بیده
الملک مانند این وکان خالد لا یبیت حتی یقرأهما و بود خالد بن معدان که راوی این حدیث
است شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا انکه میخواند این دو سوره را و قال طاوس گفت
طاوس که از مشاهیر تابعین است فضلتا علی کل سورة فی القران تفضیل داده شده اند
این دو سوره بر هر سوره که در قران است بستین حسنة بشصت نیکی رواه الدارمی روایت
کرد این را دارمی و این دو حدیث که دارمی روایت کرده مولف انرا جمع کرده قول
طاوس نیز حدیث دیگر است که دارمی انرا روایت کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن
در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نگردد مگر از احادیث رسول چنانکه در اول حدیث
اشارت کردیم بان وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با موحده تابعی است
از اعلام علما و اجله فقها و ثقه و کثیر الحدیث است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از انها
که دریافتم ایشانرا فاضل تر از عطاء بن ابی رباح و بود وی رضی الله عنه اسود افطس
اشل اعرج و در اخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ابی

هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشه هشتاد و هشت سال عمر یافت و در سنه
و یازده از عالم رفت قال یعنی ان رسول الله گفت سیدم اکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال من قرأ یس فی صدر النهار قضیت حوائجه گفت کسی که بخواند سوره یس در اول
روز برآورده شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا وعن معقل بفتح میم و سکون
عین مهمله و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و سین مهمله المزنی بضم میم و فتح زای و نون
نسبت بمزینه که نام قبیله ایست صحابی است از اهل بیعت رضوان روایت کرده از وی
حسن بصری و غیر وی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجه الله
تعالی کسی که بخواند سوره یس را از برای طلب رضای خدا تعالی غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناه وی فاقرؤها عند موتاکم پس
بخوانید از آن نزد مردهای خود یعنی آنهایی که مشرف موند تا بشنوانید از او بگذرانید تعالی
از او تعالی پس برکت قرائت و گردد سبب مغفرت ذنوب و احتمال
دارد که مراد خوانندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسی که مشرف گردد بر موت
و خواندن مردگان نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن مسعود
قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت ان لکل شیء سناما بدرستی مر هر چیز را قتبه
بلندی است و ان سنام القرآن سورة البقرة و بدرستی که سنام قرآن سوره بقره
سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان شتر بعد از آن استعاره کرده شد هر چیز بلند را
بعد از آن استعاره کرده شد رفعت و بلندی را و ان لکل شیء لبابا و بدرستی مر هر
چیز را خلاصه است و ان لباب القرآن المفصل و بدرستی که خلاصه قرآن مفصل است
و آن از اول حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور و در وی اقوال است که در باب القرا
از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن روایت
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت مر
هر چیز را عروس است و عروس قرآن سوره رحمن است عروس بالفتح زن و مرد
نو خواسته یکدیگر را و مراد اینجا حسن و جمال است که لازم عروس است و آن بتکرار قول
وی تعالی فبای الاء ربکما تکذبان است که حسن و جمال خاص می بخشد و مراد شیء چیزی
است که مناسب است که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا

کسی که بخواند سوره اذا وقعت الواقعه را در هر شب نرسد او را فاقه هرگز فی الصراح
فاقه درویشی و حاجتمند شدن و کان ابن مسعود یأمر بناته یقرأن بها کل لیلة و بود ابن
مسعود میفرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را هر شب بدانکه شارع ترغیب کرد
ببعضی عبادات که موثر و نافع اند در امور دنیویه نیز حصول آنها محمود و معین است در دین
تا بهر تقدیر مشغول باشد بعبادت بهر وجه که باشد و این صورت محبت است باین
عبادت و محبت آن مقتضی است بمحبت کسی که آورده است آنها را زیرا که محب منعم
جبلی است و این جهت است اقتنان وی تعالی بقول خود آمد که بانعام و بنین و
جنات و عیون و زروع و مانند آن رواهما البیهقی روایت کرد این هر دو حدیث را
بیهقی فی شعب الایمان وعن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یحب هذه السورة بود آنحضرت که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربک
الاعلی است گفته اند که دوست داشتن این سوره از جهت قول وی سبحانه است
ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن
و رد است بر مشرکان و اهل کتاب رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال اتی رجل
النبی گفت آمد مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اقرئنی پس گفت آن مرد بخوان الالی
مرا یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت اقرأ ثلثا من ذوات الر بخوان سه سوره
از سورتها که مصدر است با روان پنج سوره اند در نسخ من ذوات الر یعنی الر است تنها
که مصدر شد بر او در اینجا الر نیز داخل میشود فقال پس گفت آن مرد کبر سنی ازموم
قرات این سورتها بسبب بزرگی شد سال عمر من و اشتد قلبی و سخت شد دل من که
نگاه نمیتوانم داشت و غلظ لسانی و درشت و سطبر شد زبان من قال فاقرأ
ثلثا من ذوات حم گفت آنحضرت پس بخوان سه سوره از آن که حم است در اول
وی فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود را عذر فقال الرجل
گفت آن مرد یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة بخوان مرا سوره که فراهم آرنده است
همه مطالب دنیا و آخرت را و ثواب و عقاب را باختصار فاقرأه رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا زلزلت حتی فرغ منها پس خوانانید آن مرد را آنحضرت سوره اذا زلزلت
الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خواند فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره و با معنی که آن مرد میخواست در اینجاست فقال الرجل والذی بعثک
بالحق لا ازید علیها ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که فرستاده است ترا براستی زیاده

یکی کنیم بر این مفرد و هیچ جز امیت در الفاظ و نصیحت و عمل ثم ادبر الرجل یعنی پشت داد و رفت آن مرد
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرویجل رستگاری و بروزی
یافت این شخص و رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده یا
تصغیر رجل بمعنی مرد بطریق شفقت و تصغیر اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد و ابو
داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیة
فی کل یوم آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیه در هر روز قالوا ومن یستطیع ان یقرأ الف
آیة فی کل یوم گفتند صحابه که میتواند که بخواند هزار آیه هر روز و آرام کند بران با وجود موانع و اعمال
دیگر یعنی از هر کس نمی آید قال گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم ان یقرأ الهاکم التکاثر گفت
آنحضرت آیا نمی تواند یکی از شما که بخواند سوره الهاکم التکاثر را یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب
خواندن هزار آیت یابد و سر این عدد موکول بعلم شارع است و هم چنین سر اعداد که در احکام
شرع وارد شده حقیقت آن از اخبار شارع کسی نداند رواه البیهقی فی شعب الایمان
وعن سعید بن المسیب مروی است از ابن المسیب که از کبار تابعین است مرسلا
بطریق ارسال عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال که گفت آنحضرت من قرأ کسی که بخواند
قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له قصر فی الجنة برآورده شود برای وی کوشکی در بهشت
ومن قرأها عشرین مرة بنی له قصران فی الجنة و کسی که بخواند از بیست بار برآورده شود برای
او دو کوشک در بهشت ومن قرأها ثلثین مرة بنی له ثلثة قصور فی الجنة و کسی که بخواند از
سی بار آورده شود برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله یا
رسول الله اذن لنکثرن قصورنا اکنون چون ثواب خواندن این سوره اینچنین است
هر آینه بسیار میخوانیم این سوره را و بسیار میگردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الله اوسع من ذلک خدا فراخ تر است
از ان یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او اوسع است پس تعجب مکن و
دور مشمار آن را کذا قال الطیبی و ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل و رغبت
در تکثیر این ثواب جزیل باین عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذن لنکثرن
دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آنست
پس رغبت کنید و بر تعجب زده نعم در ذهن آدمیزاد تعجبی از آن هست و جواب نفی از آن
نیز متضمن است اما مقتضای روایات و هم استبعاد بدان چنانکه طیبی گفته چون نسبت پوشیده
نماند که عبارت مطلق است که کسی با دعای خود بخواند با هر روز و هر روز ده بارد والله اعلم وفضله واسع

رواه الدارمی وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از
حسن بصری بطریق ارسال که بدرستی آنحضرت گفت من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه
القرآن تلک اللیلة کسی که بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را
قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود مر کسی را که نخواند او را و ملازمت وی نکند
پس اینقدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب بسنده
است ومن قرأ فی لیلة مائتی آیة کتب له قنوت لیلة و کسی که بخواند دویست آیه نوشته
شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع باید و هم
قرأ فی لیلة خمسمائة آیة الی الالف اصبح وله قنطار من الاجر و کسی که بخواند در شبی پانصد
آیة تا هزار صبح میکند در حالی که مر او راست قنطاری از اجر قالوا وما القنطار گفتند صحابه
و چیست قنطار قال گفت آنحضرت اثنا عشر الفا قنطار مال کثیر مقدار دوازده هزار
در قاموس گفته قنطار وزن چهل اوقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پری جرم گاو از
طلا یا نقره و مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اجر ثواب
و داخل است در آن و طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه
بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیر قالوا برای اصحاب حسن باشد
و قال برای حسن رواه الدارمی باب آداب التلاوة در اکثر نسخ این باب بی ترجمه و
عنوان واقع شده چنانکه عادت مؤلف است در ذکر تتمات و لواحق ما سبق و در
بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قرائت قرآن است
بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظایف می باشد و قرائت قرآن از برش نیز
برای تجوید یاد کردن میکنند و قرائت عام تر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قرائت
و مدارست میان دو کس یا زیاده می باشد الفصل الاول عن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعاهدوا القرآن تیمار داری و نگاه
کنید عهد و تیمار قرآن و مراد تحفظ و نگاه داشت قرآن است بتلاوت و مواظبت بران
تا از دل نرود و فراموش نگردد و تعاهد میان دو کس باشد و ذکر آن اشارت است
بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی کند قرآن نیز عهد او را نگاه دارد
و محفوظ ماند فوالذی نفسی بیده پس سوگند بخدائی که نفس من ذات من در دست
قدرت اوست لهو اشد تفصیا من الابل فی عقلها هر آئینه قرآن سخت است از روی
رها شدن و بیرون آمدن و گریختن از شتر که بسته شده است پای وی در رسن عقل بفتح

جمع عقال بکسر ابل بند بسته متفق علیه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم بئس ما لاحدهم ان یقول نسیت آیة کیت وکیت بل هو نسی بس مرکه
از شما را اکر کوید فراموش کردم آیت چنین وچنان زاید است بلکه بکوید فراموش کردانیده
شد مرا آن آیت ووجه بدی آن قول آنست که این عبارت مشعر است بترک و عدم
مبالات وبی بروایی بدان ودر قول وی که فراموش کردانیده شد اظهار حسرت و عجز
است بر تقصیر در احراز این سعادت ونکاه داشتن این نعمت یا از جهت احتراز
واجتناب از تصریح بارتکاب معصیت که متضمن بیحیایی و بیباکی و ترک ادبست
قران و استذکروا القران فانه اشد تفصیا من صدور الرجال من النعم و مذاکره کنید و یاد
دارید قران را بمواظبت بر قرائت آن زیرا که بدرستی قران سخت تر است در کریختن و بر آمدن
از سینهای مردان از چاروایها که اکر بندند و محافظت نکنند بکریزند و برایند متفق علیه و زاد
مسلم بعقلها وزیاده کرده است مسلم ودر روایت خود لفظ بعقلها را و معنی آن معلوم
شد و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القران کمثل
صاحب الابل المعقلة نیست حال قران در یاد آمدن و فراموش شدن مکر مانند حال خداوند
شتران بسته شده بپایبندان ان عاهد علیها امسکها اکر محافظت کند بر آن نکاه دارد آن را
وان اطلقها ذهبت و اکر رها کند شتران را ببرود آن شتران و بکریزند متفق علیه
و عن جندب بضم دال و بفتح آن ابن عبد الله صحابی است و کاهی جندب بن سفیان
نیز میکویند بنسبت بجد که سفیان بود بس از آن انتقال کرد بسیره روایت میکند از وی
حسن و ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القران ما ائتلفت
علیه قلوبکم بخوانید قران را مادام که الفت و جمعیت دارد در قران دلهای شما و ذوق
قراءة و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم بس چون مختلف شوید و متغیر کردید
یعنی حاصل کردد شما را ملالت و تفرق قلوب فقوموا عنه بس برخیزید از خواندن و
بملالت و بیذوقی نخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جهد نماید
نفس را با منت فرماید تا بکثرت قرائت ملال نیارد تا اوقات ایام بر او کاملان و
استوده دلان که اغنیا دوار نیاز حق ندارند و ملول نشوند کی باشند که در قران
جزوی ماند قران ملال کیرد و دیکری ده جزو بذوق خوانند چنانکه اصلا ملالت را نیابد و بالله
التوفیق در معنی این اختلاف و قیام وجوه دیکر کفته اند که در شرح مذکور است متفق علیه
و عن قتاده قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی روایت است از قتاده که از انس بن

که پرسیده شد انس را که چکونه بود قرائت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا کفت انس
بود قراءة آنحضرت خداوند مد یا بروزن حمرا و در روایتی کانت مدا بلفظ مصدر است بهمین
معنی است و در صحیح البخاری کان یمد مدا بود آنحضرت که مد میکرد مد کردنی ثم قرأ یعنی
خواند انس بسم الله الرحمن الرحیم یمد در حالی که مد میکند ببسم الله یعنی در لفظ الله و یمد و
مد میکند بالرحمن یعنی در میم وی و یمد بالرحیم یعنی در حاء وی رواه البخاری بدانکه مراد بمد اینجا مد
اصلی است که آنرا مد طبیعی کویند از جهت بودن وی لازم ذوات حروف مد و طبایع وی
چنانکه الف و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این مد با تمام حرکات یا جزئی از اشباع
مقدار الف یا کمتر از آن زیرا که اکر اینچنین خوانده نشود تمام نمیشود نطق باین حروف و مقدار
که بحث کرده میشود آن نزد ارباب صناعت مد فرعی است و او زاید است وسکون
و همزه که بعد این حروف واقع میشود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانکه دابة والضالین یا
بی ادغام چنانکه در حروف مقطعه در اوایل سور مثل لام میم کاف صاد نون قاف و سکون که
بجهت وقف عارض میکردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه در یک کلمه
مانند السماء والسوء و جیء یا در دو کلمه مانند ما انزل السماء والسوء و جیء یا در دو کلمه مانند ما انزل و قالوا آمنا
و فی انفسهم و قرا را اختلاف است در مقدار این مد بعضی مقدار الف و نصف و بعضی دو الف
و نصف تا سه الف و چهار الف کنند و تفصیل آن در کتب تجوید است و عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذن الله لشیء استماع میکند و کوش مینهاد یعنی
راضی نمیکردد و دوست نمیدارد خدای تعالی مر هیچ چیز را از مسموعات ما اذن لنبی یتغنی
بالقران آنچنانکه استماع میکند و کوش مینهد و دوست میدارد مر آواز پیغمبر را که تغنی میکند و
سرود و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقران و میخواند آنرا بلطف با کر و نشاط متفق علیه و بمعنی
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت
بالقران یجهر به در حالی که جهر میکند و بلند میکرداند آواز را بقران و درین حدیث مقید کردانید
بخوش آوازی بس مراد هست که خوش آوازی میکند بقران و تغنی میکند بآن متفق علیه
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقران نیست از ما
یعنی از اهل طریقه و تابعان ما کسیکه تغنی نکند بقران رواه البخاری بدانکه در احادیث
استحباب تغنی در قران واقع شده خصوصا این حدیث که بوعید بزرک آن ناظر است
بس بعضی میکویند که مراد بتغنی اینجا جهر است چنانکه در حدیث یجهر به واقع شده است و
بعضی میکویند مراد بتغنی بقران استغنا از مردم است از تغنی مقصود بعضی بی نیاز

از عطا محمود و بعضی برود و بعضی گفته که او را حضرت ایتای علم داده و قران عطا کرده باید که
از همه مستغنی کرده و توکل بر خدا کند و اعتماد بر مردم نکند و به ایشان طمع نکند و خود را
نزد ایشان خوار نکرداند و علم و قران را وسیله حطام دنیا نسازد و بعضی گفته‌اند که یتغنی
بمعنی استغنا در لغت نیامده است و این سخن خطاست و صواب انست که
امده است و تحقیق انست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب و تزیین و ترقیق
و تحزین اوست چنانکه شنیدن ان در دلها کارگر افتد و موجب خشیت و جمع هم و زیادت
حضور شود و ذوق و شوق ارد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و مراعات
نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث امده زینوا القران باصواتکم و اشارت باین کرده قول
ابی موسی اشعری لحبرته لک تحبیرا و اگر این بصوت طبیعی که عرب دارند و باعانت طبیعت
و ترتیل مراد دارند ان بگوش نشاید از لحن عرب میگویند مراد دارند و لا و احسن باشد
اما تکلف بالحان موسیقی مکروه است و اگر مودی بتغیر قران گردد حرام است طیبی گفته
تحسین صوت بمعنی و تزیین و بالحان جایز است بهر وجهی که باشد مادام که خارج نگردد
از حد قرات و عن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو
علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا انحضرت و حال انکه وی بر منبر بود اقرا علی قرات کن بر من
بخوان از قران چیزی بر من فقلت پس گفتم من اقرا علیک و علیک انزل ایا بخوانم قران
بر تو و حال انکه قران بر تو فرستاده شده است یعنی قران خواندن حق تست که
خواننده منزل است دیگری را چه مجال که در حضرت تو بخواند قال انی احب ان اسمعه من غیری
گفت انحضرت من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود گویا حکمت دران انست که در
استماع لذت فهم معانی و ملاحظه و تدبر دران اتم و اسهل است و گویا از غیب
می اید بر مثال ظهور کلام از شجره موسی والله اعلم ابن مسعود میگوید فقرات سوره
النسا پس شروع کردم بخواندن سوره نسا حتی اتیت الی هذه الایة تا انکه امدم و رسیدم
باین ایت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا یعنی این
ایت انست که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران وقتی که بیاریم
از هر امت گواهی یا گواهی دهد یعنی پیغمبران بر ایشان بفساد عقاید و قبح اعمال
ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه بران پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان و درین گواهی
یا گواهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مقصود تذکیر روز قیامت
است که عجب روزی سخت است که ازان انکار خواهند کرد و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد

ابن مسعود میگوید چون این ایت را خواندم قال گفت انحضرت حسبک الان بس است
ترا اکنون بس کن و دیگر مخوان فالتفت الیه پس روی کردم بسوی انحضرت دیدم
فاذا عیناه تذرفان پس ناگاه هر دو چشم انحضرت اشک میریزند و اشک روان بود
و بکای انحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود بجهت غایت رافت و رحمت
و شفقت انحضرت بر خلق صلی الله علیه و سلم فافهم متفق علیه و عن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لابی بن کعب گفت انحضرت مر ابی بن کعب را
که از اکابر صحابه بود و کاتب وحی بود و یکی از ان شش تن بود که یاد گرفته بودند قران در
عهد انحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرا صحابه بود و او را سید القرا میگفتند و انحضرت او را
سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین می نامید پس انحضرت بوی گفت
که ان الله امرنی ان اقرا علیک القران بدرستی خدا امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قران قال
گفت ابی بن کعب الله سمانی لک ایا خدا نام برد مرا برای تو یعنی مرا بخصوص نام یاد کرده و
نام من انجا مذکور شد این را از جهت شکست نفس و کم نامی خود گفت از روی تعجب و
استغراب که من کجا لایق این مقام و مرتبه‌ام یا از غایت ذوق و لذت گفت که این چه
تشریف و اکرام است که میکنی قال نعم گفت انحضرت اری نام ترا برد و ترا بنام خواند قال
باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تحقیق حال و قد ذکرت عند رب العالمین ایا
بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار جهانیان قال نعم گفت انحضرت اری ذکر کرده
شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد
اشک از چشم وی و این گریه شادی است که از لطف محبوب و حصول وصال می
اید و بحقیقت غم از راه چشم در میرود و فی روایة و در روایتی چنین امده که چون سوره
لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد انحضرت بابی بن کعب گفت که ان الله امرنی
ان اقرا علیک بدرستی خدا تعالی امر کرده مرا که بخوانم بر تو لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی
و قد سمانی ایا بتحقیق نام برد خدا مرا قال نعم گفت انحضرت اری متفق علیه و در حدیث استحباب
قرائت است بر حفاظ و اهل علم و فضل اگرچه قاری افضل باشد از مقرو علیه و تحقیق قرات
انحضرت صلی الله علیه و سلم بروی قرات تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد از ان از دهن مبارک انحضرت
و بود ابی مقدم بر قرا صحابه و فرموده انحضرت صلی الله علیه و سلم اقراکم ابی و تحقیق اخذ
کرده اند ازوی قومی از اکابر تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره
با وجازت جامع است مر قواعد کثیره را از اصول دین و مهمات انذار و وعده و وعید

واخلاص وتطهیر قلوب کذا قال الطیبی والله اعلم بالاسرار وعن ابن عمر قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده
شود وهمراه برده شود مصحف بسوی زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که
مصحف نبود در زمان آنحضرت ونوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شد
جوابش آنست که تمام قرآن در مصحف نوشته شده بود ولیکن آنچه نازل میشد هر کس
برای خود در صحیفه می نوشت ونگاه میداشت یا این اخبار بغیب است از آنچه بعد
از زمان آنحضرت واقع شد وبعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض
قرآنست که هر کس از صحابه یاد داشت ونهی از رفتن آنجماعه است که نزد ایشان
محفوظ بود از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند وضایع نگردد آن قدر از قرآن که نزد او
اگر گفته شود تحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند وبا وجود نهی
چه صورت دارد رفتن ایشان جوابش آنست که شاید که نهی از نفر دادن ایشان بسفر باشد
وهمراهی عسکر سقیم نیست هلاک ایشان والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم و
در روایتی مر مسلم ودر روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که لا تسافروا بالقرآن سفر مکنید
بالقرآن فانی لا آمن ان یناله العدو پس بدرستی که من ایمن نیستم از آنکه یابند وبگیرند
از او دشمنان وا تمام شکنند مر آن وضایع سازند آنرا **الفصل الثانی** عن ابی سعید
رضی الله عنه قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابو سعید خدری
نشستم من در جماعه از ضعیفان وفقیران مهاجران وعصابه بکسر وعصبه بضم از مردم
ما بین عشره تا چهل وان بعضهم لیستتر ببعض من العری بدرستی بعضی از ایشان هر آینه
پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی وبیجامگی وعری بضم وسکون برهنگی مقصود بیان
فقر واحتیاج ایشانست که جامه درست نداشتند وبا یکدیگر چسپیده بیکدیگر نشسته
تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد وقاری یقرأ علینا وقاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول
الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقام علینا پس بایستاد آنحضرت بر ما فلما قام
رسول الله پس چون بایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری خاموش گشت
قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت قاری سلام داد آنحضرت را از اینجا
معلوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است وگفته اند اگر
کسی سلام داد جواب آن لازم نیست قال ما کنتم تصنعون گفت آنحضرت وپرسید چه میکردید
شما که آنحضرت قرات قاری ایشان را شنیده که استفهام بر حقیقت خود است والا مقصود

توطیه

توطیه وتمهید بشارت است که بایشان خواهد گفتیم کنا نستمع الی کتاب الله تعالی بودیم
ما که گوش می نهادیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت الحمد لله الذی
جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد مر خدای را که پیدا کرد از امت من کسی را
که امر کرده شده ام من که صبر فرمایم نفس خود را با ایشان ونشینم با ایشان در این
اشارتست بقول خداوند تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم الآیة قال گفت
ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما ووسط بسکون
سین میان وبتحریک میانه لیعدل بنفسه فینا تا برابر کرداند ذات شریف خود را در میان ما و
ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود همچنین یعنی حلقه زده
نشینید فتحلقوا پس حلقه کرده نشستند صحابه وبرزت وجوههم له وبیرون آمد
وظاهر گشت رویهای ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معشر صعالیک جمع صعلوک
یعنی فقیر که مال ندارد چنانکه ممالیک جمع مملوک بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را بنور
تمام روز قیامت تلمیح است بقول حق سبحانه ونورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم می درآئید شما بهشت را پیش
از مردم توانگر بنیم روز وذلک خمسمائة عام وآن نیم روز آن عالم پانصد سال دنیاست چنانکه در
قرآن مجید میفرماید وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون مراد از اغنیای شاکر وفقرای
صابرانند یعنی اغنیا اگرچه فاضل وبیشتر باشند در ثواب چنانکه در حدیث دیگر بران دلالت
دارد ولیکن با وجود آن این سبقت فقرا را حاصل است وظاهر این حدیث در آنست
که این فضیلت وسبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است وآن
مشترکست میان سایر فقرا حکم همه یکی باشد ودر حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که یدخل
الفقراء قبل الاغنیاء وکلام در وی در باب فضل فقرا بیاید ان شاء الله تعالی رواه ابو داود
وعن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد او خندق است وپیش از وی
صغیر بود وی از تابعان امیر المؤمنین علی است حاضر شد با وی در جمل وصفین ونهروان
مات فی زمن مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن
باصواتکم بیارائید قرآن را بآوازهای خود زیرا که آن جای کند در دل
وبخته گرداند از روی تاثیر وآن وقت بدانکه تزئین است نه آنکه بعضی
گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آرد حق را وچون در نفس مریدان
در ... حال حق ... آید ...

داروی تلخ نافع که آن را با قند مموه گردانیده در باطن در آرند و تحسین صوت در قران بغایت
مطلوب است و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است که زینوا
اصواتکم بالقران و گویا قایل این سخن ادب نگاه داشته از آنکه اصوات بندگان را
مزین قران گوید بلکه قران زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین
شی تابع شی می باشد چنانکه حلی زینت عروس گویا قران صاحب جمالی است که حسن
ذاتی دارد و آواز خوب زیوری است که حسن دیگران می افزاید و در فصل ثالث از حدیث
برا بیاید که صریح است درین معنی مراد اینجا قرات قران است که فعل بنده است نه ذات
قران که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه احمد و ابو
داود و ابن ماجه و الدارمی **وعن** سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف موحده از نقبا و از
انصار است و بهتر قوم خود و بروایت مصطفی صلی الله علیه و سلم ما من امرء یقرا القران
ثم ینساه نیست هیچ مردی که می بخواند قران را بس فراموش میکرد آن را الا لقی الله یوم
القیمة اجذم مگر آنکه بیش می آید جناب کبریائی حق را روز قیامت مقطوع الاعضا و جذم
بمعنی قطع و اجزم مردی که بقتضا اعضائی او بعلت جذام که علتی مشهور است و بعضی
گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان
افتاده و بعضی گفته زبان افتاده بصورت یا بمعنی یعنی بی حجت و بی زبان و فراموش کردن
قران بعد از حفظ از کبایر شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع است و بعضی
میگویند مراد نسیان اینجا ترک عمل بقرات اوست والله اعلم رواه ابو داود و الدارمی **وعن**
عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لم یفقه من قرا القران فی اقل من ثلث
فرمود فقیه نشد و نفهمید است معانی قران را و تامل و تدبر نکرد و در آن کسی که خواند قران را در کمتر
از سه شب رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی بدانکه عادت سلف مختلف بود در
قدری از زمان که ختم میکردند در آن قران را از ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم کردن در
روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده نه و بعضی هر هفت
ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آن است که این مختلف میکرد باختلاف اشخاص
بس کسی که ظاهر میکرد و فهم او را بدقیق فکر لطایف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که کامل
گردد و کمال فهم او بجمله آنچه بخواند و هر که مشغول است بنشر علم و درس و تصنیف یا بفصل خصومات
و وقایع و مهمات مسلمانان اقتصار کند برانقدر که مانع نیاید از آن و نقل علم و کسب
نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد **وعن** عقبة بن عامر صحابی است و والی مصر بود در سنه

معاویه بعد از برادرش عتبه بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
الجاهر بالقران کالجاهر بالصدقة جهر کننده بقران و بآواز بلند خواننده از آن هیچ انکار دهنده
است صدقه را بفقرا که فضیلت و ثواب دارد و المسر بالقران کالمسر بالصدقة و اسرار کننده
بقران و بآواز پست خواننده قران را مانند پنهان دهنده است صدقه را که افضل و اکمل است
در ثواب و از سمعه و ریا خالص است و این در صدقه نفل است و در جایی که اعلام جهر
قران واجب نیست و بالجمله مراد باین حدیث اخفا از سمعه و ایذای مصلی یا نایم و ریاست
و آن جهر که تغنی را بآن تاویل کرده اند بجای خود است و بتحقیق وارد شده است احادیث
در فضل جهر و اسرار بس هر یک در جای خود است و توسط افضل است چنانکه دلالت
میکند بدان کتاب و سنت رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب **وعن** صهیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت صهیب رومی که از فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است
که گفت آنحضرت ما آمن بالقران من استحل محارمه ایمان نیاورده بقران ایمان کامل کسی که حلال
گردانید حرامهای قران را یعنی ارتکاب محرمات و مناهی آن کرد حق ایمان آوردن آنست
که عمل کند چنانکه حق محبت آنست که متابعت کند رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس
اسناده بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد
آن قوی از جهت ضعف روات وی **وعن** اللیث بن سعد روایت است از لیث بن
سعد که فقیه تابعی است و امام اهل مصر عن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانی
که تابعی ثقه است و از اکابر علما تابعین است و سی صحابی را دریافته و قاضی مکه بود
در عهد عبد الله بن زبیر عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملک بفتح میم اول
و سکون ثانیه و فتح لام کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سال ام سلمة عن قراة النبی
که وی پرسید ام سلمه را از قرات پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بچه کیفیت میخواند فاذا هی تنعت
قراة مفسرة بس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرات بدان که است
واضح و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذی و ابو داود و النسائی **وعن**
ابن جریج بضم جیم اول و فتح را نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج از ائمه دین و اعلام
علماست و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی اعلم و اوثق از پدر است
عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة قالت کان رسول الله گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم یقطع قراته تقطیع میکرد قرات خود را تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا خواندن

حروف و کلمات را از یکدیگر جدا که معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلقی
بما بعد داشته باشند یقول میگفت و میخواند آنحضرت الحمد لله رب العالمین ثم یقف
پس وقف میکرد و می ایستاد ثم یقول پس میگفت الرحمن الرحیم ثم یقف پس وقف
میکرد و میگفت مالک یوم الدین تا آخر سوره بقواعد مقرره ارباب قرات در مثال این
آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است ولیکن اگر بر رؤس آی باشد وقف و ابتدا
بما بعد سنت است و این را وقف النبی گویند رواه الترمذی وقال اسناده لیس
بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان
اللیث روی هذا الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملک عن ام سلمة چنانکه در اسناد
حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه سماع ندارد و حدیث اللیث اصح
و حدیث لیث که متصل است صحیح تر است **الفصل الثالث** جابر قال خرج علینا رسول
الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما
میخواندیم قرآن و فینا الاعرابی والعجمی و در میان ما بودند صحرانشین و عجمیان غیر عربی
نیز بودند و لابد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرات عربان فصیح
نبود و با وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرد و تقریر و تحسین نمود فقال اقرؤا
گفت اقرؤا فکل حسن بخوانید قرآن پس همه نیکوست یعنی هر نوع که یکی از شما بخواند
خواه عرب و خواه عجم و مقصود وی صلی الله علیه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف
در استقصای کلمات تجوید بمرتبه غایت است و تنبیه بر تحری حسن نیت و اخلاص
در عمل لوجه الله و تفکر در معانیه و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید تلاوت
تا بانتهی الغایة کوشند زیرا که استقصا و اهتمام بآن یا مسامحه و تقصیر در اول چندان
نفع نکند و با اهتمام و اعتنا بآن با مسامحه در اول ضرر ندارد چنانکه فرمود و سیجیء اقوام
یقیمونه و زود باشد که بیاید گروهها از مردم که راست و درست کرداند قرآن را از رعایت
تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح
بکسر قاف و سکون دال تیر نا رسیده و پر ناگرفته و پیکان نانهاده یتعجلونه زود می طلبند اجر
از او درین جهان ولا یتأجلونه و مهلت نمی طلبند ثواب از او در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت
اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند رواه ابو داود والبیهقی فی شعب الایمان
وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن بلحون
العرب روایت است از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله است و نزد

او علم منافقان بتعلیم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود گفت آنحضرت بخوانید قرآن را
بلحنهای عرب و خوشی آوازهای ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز گردانیدن و لحن در قرات
طرب کردن بدان و تطریب کشیدن و نیکو کردن آواز میگویند فلان الحن است
یعنی نیکوتر است در قرات و سرود کردن بدان و مراد بلحون عرب تحسین صوت و تطریب
اوست بی تکلف در رعایت قواعد موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرات ایشان شنیده
می افتد و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین و دور دارید خود را از لحنهای اهل
عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق الخ می کنند
مردم در مغازلات و محادثه ایشان در اشعار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و
میخوانند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل الفسق
خوانده اند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست و سیجیء بعدی قوم یرجعون بالقرآن
ترجیع الغناء والنوح و زود باشد که بیاید پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع
سرود و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نون نوحه در ماتم کردن لا یجاوز حناجرهم
نمیگذرد قرآن از گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیرود و مقصود بقبول نمیرسد مفتونة قلوبهم در فتنه
و ابتلا انداخته شده است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم ایشان را و قلوب الذین
یعجبهم شأنهم مفتون و مبتلاست دلهای آنکسانیکه خوش می آید ایشان را حال ایشان رواه
البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت حسنوا القرآن باصواتکم نیکو کنید
قرآن را بآوازهای خود فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میکرد
قرآن را حسن رواه الدارمی وعن طاوس مرسلا روایت است از طاوس یمانی که از
تابعین است و در صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال قال گفت سئل النبی پرسیده
شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن کدام کس از آدمیان خوش آواز
تر است بقرآن قال گفت آنحضرت من اذا سمعته یقرأ خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است
که چون بشنوی او را که میخواند قرآن را اریت انه یخشی الله بپنداری و گمان بری تو که وی میترسد
و هیبت دارد از خدا قال طاوس وکان طلق کذلک گفت طاوس و بود طلق بفتح طاء مهمله
و سکون لام که یکی از تابعین است همچنین یعنی در خواندن وی از خوف و خشیت و هیبت
پر ابود رواه الدارمی وعن عبیدة بفتح عین و کسر موحده الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون
تحتانیه والملکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده و شامی است و کانت له صحبة مع رسول الله و دو

مراورا صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اصحاب گفته نیقال له صحبة گفته میشود اورا
صحبت است با رسول الله صلی الله علیه وسلم ودر بعضی نسخ بجای کلمه مع قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم وبرین نسخه این حدیث مرفوع است ودر نسخه موقوف
واین حدیث را بهر دو طریق رفع ووقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته
یا اهل القران لا تتوسدوا القرآن ای اهل قران مگردانید قرانرا بالین که تکیه کنید بدان وخواب کنید
بران کنایت است از تکاسل از تلاوت قران وتغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته
من آناء اللیل والنهار وبخوانید قرانرا واو ورد سازید از او در ساعات شب وروز وافشوه و
اشکارا کنید وبخوانید قرانرا با سماع وتعلیم ودرس وتعلیم وتفسیر وتا شایع کردد میان مردم
وتغنوه وتغنی کنید بقران بمعنی که گذشت وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون وتامل کنید در معانی
آن وبروید در دنبال آنچه درو هست از معانی واحکام تا امل ونقل تا بید اگر رستگار شوید ودر دنیا
یابید ولا تعجلوا ثوابه وشتاب نطلبید در دنیا پاداش او از او مگردانید او را از حظوظ اینجهان فان
له ثوابا زیرا که مر ثواب را ثوابی عظیم است در ان جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان و
این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود ورفع کرده وروایت کرد طبرانی برفع باب
این نیز بابیست بی ترجمه ودر بعضی نسخ باب اختلافات القران وجمع القران وظاهرا
مراد باختلافات قران اختلاف قرات ولغات اوست ومراد بجمع نوشتن او در مصحف
واحد **الفصل الاول** عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام
بکسر حا [illegible] وتخفیف زا ی صحابی است از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام
برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام
بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرأها بر وجه مغایر آنچه میخواندم
آن سوره را وکان رسول الله وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خواننده بود مرا ان
سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم و آنحضرت خواننده بود وی مخالف
آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم روی ودرافتم در وی وغضب کنم روی ثم امهلته پس
ترک دادم ومهلت دادم او را وشتاب نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرات وتمام کرد ثم
لببته بردائه پس بستم انداختم ردای او را در گردن او وکشیدم او را فی الفراغ تلبیب گریبان گرفتن
وکشیدن در خصومت لبه لبته بمعنی سینه که گریبانگیر میکند فجئت به رسول الله پس
آوردم من او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا یقرأ
سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها براستی من شنیدم این را میخواند سوره الفرقان را بر غیر

وجهی که خوانانیدی مرا آن سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
ارسله بهل او را باز هشام فرمود اقرأ بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام
آن قراءة را که شنیده بودم من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا
انزلت پس گفت آنحضرت همچنین فرود فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ
پس گفت آنحضرت مرا بخوان فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت
پس اینجا نیز گفت همچنین فرود فرستاده شده است این سوره پس چون حیران ماندیم
هر دو را چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القران انزلت علی سبعة احرف بدرستی که این
قران فرود فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرات است وهفت لغت
وتحقیق این در کتاب العلم گذشت فاقرأوا ما تیسر منه پس بخوانید هر چه آسان باشد از
قران وهر چه خوش آید شما را وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ گفت عبدالله بن
مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی یک قراءة وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها
وشنیدم آنحضرت را که میخواند مخالف ان قرات را که خواند ان مرد فجئت به النبی پس آوردم
من ان مرد را نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال
فعرفت فی وجهه الکراهیة پس شناختم من در روی مبارک آنحضرت ناخوشی را از جهت
جلال وخلاف فقال پس گفت آنحضرت کلاکما محسن هر دو شما نیک خوانده اید فلا تختلفوا
پس مختلف نشوید فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستی کسانی که بودند پیش از شما
اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوه قرات است که فرود
فرستاده شده است قران بران وقرات همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد واگر یکی را از
انها انکار کند انکار قران کرده باشند ولیکن قرات بعضی متواتر اند وبعضی احاد چنانکه
احادیث ومتواتر این هفت قرات است که میخوانند وبعضی در ده قرات ادعای تواتر
کنند وتخصیص بر قرائت بخاری مخصوص بجهت اختیار راوو اعتماد اوست از او الائمه
رحمت رواه البخاری وعن ابی بن کعب رضی الله عنه قال کنت فی المسجد فدخل رجل
یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد مردی در حالتی که نماز میکند فقرأ قراءة
انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرائتی را که انکار کردم من آن قرات را بران مرد ثم دخل آخر فقرأ
سوی قراءة صاحبه پس در آمد مردی دیگر پس خواند قرائتی را جز قرات آن یار خود ظاهرا این قرات
نزد ابی منکر نبود وظاهر [illegible] انکار را بر وی فلما قضینا الصلوة دخلنا جمیعا علی رسول الله
پس وقتی که تمام کردیم ما نماز را در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ودر بعضی نسخ فلما قضینا

بلفظ تثنیه یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا قرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم
من که این مرد خواند قراءتی را که انکار کردم آن را بروی ثم دخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و
در آمد مردی دیگر پس خواند بغیر قراءة یار خود فامرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که باز بخوانند فقرآ پس خواندند آن دو مرد فحسن شأنهما پس تحسین کرد آن
حضرت آن هر دو مرد را و مقرر داشت قرات هر دو را فسقط فی نفسی من التکذیب پس
افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آنحضرت هر دو قرات را گمان
آنکه کلام خدا باید که بر یک وجه باشد نه که بهر طور خوانند چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة
و نه بود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این مبالغه است از جهت آنکه در
جاهلیت جاهل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود و عظیم نمی نمود و بعد از
حصول یقین و معرفت عظیم بود فلما رأی رسول الله پس چون دید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ما قد غشینی چیزی که پوشیده و در گرفته مرا از وسوسه شیطان که سبب شد تکذیب و
انکار آورد ضرب فی صدری زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهة تصرف در ازاله
وسوسه و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی فیضان کردن آب چنانکه بود
کردن و ففضت بکسر فا و سکون ضاد و کانما انظر الی الله فرقا و چنان شدم گویا می بینم خدا را
از خوف فرقا بفتح فا و را بمعنی ترس فقال لی پس گفت آنحضرت مرا یا ابی ارسل الی ان اقرأ
القرآن علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآن را
بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرأ بلفظ متکلم و امر و چون دیدم
که قرات بر یک حرف تنگ خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون علی امتی پس مراجعت
کردم بدرگاه حق سبحانه که آسان گردان کار قرات را بر امت من و توسع کن بر ایشان فرد الی
پس رد کرد حق تعالی و جواب داد و وحی فرستاد الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأه علی حرفین
بخوان قرآن را بر دو حرف فرددت الیه پس مراجعت کردم بسوی وی تعالی دیگر بار ان هون
علی امتی که آسان کن بر امت من و معونت توسعه کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود
حق سبحانه بسوی من بجواب و وحی فرستاده بسوی من سیوم بار اقرأه علی سبعة احرف
بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف قرات است یا لغات و وجوه
سوال و جواب و مراجعت که اظهار توقف ذاتی مطلوب و مسئول نیست بیان حق جل و علا
و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست ... واقع شد برکت کرده و کرم نموده وی سبحانه
بیادت برکات و کرامات متعلق بامر آخرت مرامت رحمة او را بعطا و انجاح مرام و اسعاف

سوال وی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در امر دنیا تا جمع کرده تسهیل و تیسیر در امر دنیا و
آخرت پس امر کرد که سه سوال کند بعدد هر رد و مراجعتی که واقع شد پس فرمود ولک بکل ردة
رددتکها مسئلة تسئلنیها و مر تراست ای محمد ای محبوب من و ای مقبول درگاه من بهر رد و مراجعتی
که کردم از ابای تو قبول و عطائی و سوالی که بکنی از ما یعنی هر چه بخواه و سوال کن بر هم بتواز آن پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر سوال را بمغفرت باز آورد اشارت باآنکه اصل همین مغفرت است
که اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکه قول وی سبحانه و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت دو برای است
خود در امر دین در کبایر و صغایر سیوم تمام خلایق از اولین و آخرین چنانکه فرمود فقلت پس
گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاه
داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و توجه آرند بسوی من همه خلق در شفاعت
طلبیدن از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل خاصه در نفس خود چنانکه قول اوست
علیه السلام والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین یاد رحق است برای مغفرت و شفاعت
ایشان و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی
صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع شده تصریح بآن از جمهور در عزوی علیه
السلام و بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم موسی افضل انبیاست صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال گفت ابن عباس که آنحضرت گفت اقرأنی جبریل علی حرف خوانانید مرا
جبریل یعنی قرآن بوحی الهی نخست بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت مجاز است و عرب را
هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکه در اول کتاب بدر کتاب العلم گذشت فراجعته پس
مراجعت کردم جبریل را که عرض کند بدرگاه حق توسع را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که
طلب زیادت میکردم یعنی مکرر طلب زیادت کردم و وی نیز زیادت میکرد جبریل مرا یعنی بر
من حتی انتهی الی سبعة احرف تا آنکه باخر رسید تا هفت حرف این است روایت و زیادت
در همین وقت در یک مجلس واقع شد باهم و رفت کردن جبریل و عرض حال بدرگاه بجهة
باد و اوقات متعدده بود قال ابن شهاب گفت ابن شهاب که زهری مشهور است
و از اعلام علمای تابعین بود بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر یکون واحدا
رسید مرا که آن هفت حرف نشده اند در امر دین مگر که یعنی متحد و متفق اند مختلف فی
حلال ولا حرام مختلف نمیشوند در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یعنی واحد است اگرچه

الفاظ مختلف باشند چه قراآت سبع متناقض نمی باشند و همچنین لغات سبع که مراد
بحروف اند متفق علیه **الفصل الثانی عن** ابی ابن کعب رضی الله عنه قال لقی
رسول الله صلی الله علیه وسلم جبریل فقال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت
جبریل را پس گفت یا جبریل انی بعثت الی امة امیین بدرستی من فرستاده شده ام
بسوی امتی که ناخواندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز و بعضی از ایشان
پیرزنیست کلان سال عجوزه و عجوزه زن مسنه را گویند و در قاموس گفته عجوز مرد پیر
و زن پیر و عجوزه تا با مده و اگر آمده لغت وی غیر فصیح است والشیخ الکبیر و بعضی
از ایشان پیرمردی کلان سال است والغلام والجارية و بعضی از ایشان کودکانند
غلام و جاریه در اصل بمعنی کودک و دختر است و بر غلامان و دایگان که اطلاق میکنند
بجهت حقارت ایشانست چنانکه فتی و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معامله بران نمی کنند
و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده
است کتابی هرگز اگرچه آموخته باشند و علم آن داشته باشند قال گفت جبریل یا محمد ان
القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستی که قرآن فرو فرستاده شده بهفت لغت رواه
الترمذی و فی روایة لاحمد و ابی داود و در روایتی مر احمد و ابی داود را این زیادت آمده
که قال گفت جبریل لیس منها الا شاف کاف نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی است
مر علتی را که در سینهاست از کفر و جهل و کافی است در اعجاز و در حجت بر صدق نبی و حقانیت
دین و الزام منکران و معاندان و فی روایة للنسائی و در روایتی مر نسائی را همچنین آمده قال
گفت آنحضرت ان جبرئیل و میکائیل اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست
جبرئیل جانب راست من و میکائیل عن یساری و نشست میکائیل از جانب چپ من فقال
جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف پس گفت جبرئیل بخوان قرآن را در حالی که بود قراءت بر یک حرف قال
میکائیل آنحضرت را استزده طلب زیادتی کن جبرئیل را یعنی بگو باوی که بر حرف دیگر هم بخوانم حتی
بلغ سبعة احرف تا رسید قرآن یا جبرئیل بهفت حرف را فکل حرف شاف کاف پس هر حرف شافی
و کافی است و چون توسیع شد تنگی رفت و امر قراءت تسهیل و تیسیر پذیرفت هر قسمی از آنست
که مذکور شد میتوانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ می شد و بر یک حرف میماند **وعن** عمران بن حصین
صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بروی سلام میکردند و سی سال صاحب فراش بود انه مر
علی قاص یقرأ ثم سأل گذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند و از مردم سوال می
کرد و قص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسی که اخبار و قصص میخواند و قصص بر وزن عاطر

می آید فاسترجع پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله و انا الیه راجعون چنانکه در مصیبت
میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بران مصیبتی است که بدان قاص رسیده و بدان
مبتلا گشته یا ابتلای عمران بمشاهده این حالت شنیده مصیبتی است که بوی رسیده ثم قال سمعت
رسول الله پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من قرأ القرآن فلیسأل
الله بکسی که بخواند قرآن پس باید که سوال کند خدا را بقرآن و بخواهد حاجات دینیه و دنیویه خود را
از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد و ذکر جنت بطلبد از وی تعالی از او اگر بآیت عذاب و ذکر
نار برسد پناه جوید بخدا از آن یا مراد آنست که دعا کند بعد از فراغ قراءت بدعوات ماثوره فانه سیجی
اقوام یقرؤون القرآن و یسألون به الناس پس بدرستی شان اینست زود باشد که بیایند گروهها
که بخوانند قرآن او سوال کنند بان از مردم و گدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی **الفصل
الثالث عن** بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایتست از بریدة اسلمی بعلم
موحده که از مشاهیر صحابه ولد و اسامی جمیله است در حضرت نبوة و خلفای راشدین که گفت
گفت آنحضرت من قرأ القرآن یتأکل به الناس کسی که بخواند قرآن را در حالتی که طلب اکل می
کند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله حطام دنیا میگرداند جاء یوم القیمة و وجهه عظم لیس علیه لحم بیاید
آنکس روز قیامت و حال آنکه روی وی استخوانیست که نیست بروی گوشت یعنی زار و نزار
و خوار و بی عزت رواه البیهقی فی شعب الایمان **وعن** ابن عباس قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق نهادن
میان دو سوره حتی ینزل علیه تا آنکه فرود می آمد بروی بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهر این حدیث
دلالت دارد بران که بسمله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه
مذهب ماست رواه ابو داود **وعن** علقمة قال کنا بحمص روایتست از علقمه که از کبار
از بلاد شام است فقرأ ابن مسعود سورة یوسف پس خواند عبد الله بن مسعود سوره
یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی نه همچنین فرو فرستاده شده است
فقال عبد الله والله لقد قرأتها علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن مسعود
بخدا سوگند بتحقیق خوانده ام سوره را در زمان پیغمبر خدا و در حضرت وی صلی الله علیه وسلم
فقال احسنت پس گفت آنحضرت نیک خواندی فبینا هو یکلمه پس در اثنای آنکه آن مرد سخن
میگوید با ابن مسعود اذ وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد بوی می و جمله
بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب الخمر و تکذب
بالکتاب آیا می نوشی می و تکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن او را حد اگرچه ابن

مسموع خواند از قراءات مشهوره بود یقیناً کتاب الله بود و تکذیب و انکار او کفر است
قطعاً و اگر نه چنین بود و قراءت شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید
باشد و ظاهر همین است و لهذا حکم کرد بارتداد وی و اکتفا کرد بتجدید حرمت علیه وعن
زید بن ثابت از جمله فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بفرایض قال ارسل
الی ابو بکر مقتل اهل الیمامة گفت زید بن ثابت فرستاد کسی را بسوی من ابو بکر صدیق
و طلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه و این مقتل بنی حنیفه بود که گشته شد در روی
مسیلمه کذاب لعنة الله علیه در خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة گذشت و در وی
بسیاری از قراء قرآن کشته شدند پس رفتم نزد ابی بکر فاذا عمر بن الخطاب عنده پس ناگاه
عمر نزد ابی بکر بود رضی الله عنهما قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال گفت ابو بکر که عمر آمد نزد من و
گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن بدرستی که کشتن بتحقیق سخت و بسیار
شد و گرم شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و عرب کار سخت را استحر میگویند
و گفته اند که عدد کسانی که کشته شدند روی از قراء هفتصد بود و انی اخشی ان یستحر
القتل بالقراء بالمواطن و بدرستی که من میترسم که اگر سخت شود قتل بقراء در جاهای جنگ
فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کسی بر چیزی از آن یاد دارند و انی
اری ان تامر بجمع القرآن و بدرستی که من مصلحت می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در
مصحف قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابو بکر میگوید گفتم من بعمر چگونه
میکنی تو و در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم ما چیزی که نکرده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال هذا والله خیر گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بهتر است و بدعت حسنه است
و بعضی بر عهد است که واجب است کردن آن مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه
بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی پس همیشه بود
عمر که مراجعت میکرد مرا و مکرر میگفت که می باید کرد حتی شرح الله صدری لذلک تا آنکه گشاد
خدای تعالی سینه مرا برای این یعنی جمع کردن و بپسند افتاد مرا و رأیت فی ذلک الذی
رای عمر و رای زدم من درین باب آنچه رای زد عمر و دیدم خیر و مصلحت دیده بود عمر قال زید
قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر که تو مردی جوانی عاقلی لا
نتهمک متهم نمیکنیم ترا به سهو و غفلت و خیانت و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله و
بتحقیق بودی تو که می نوشتی وحی را برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن واجمعه پس
طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن از او و تتبع طلب چیزی و در پی چیزی رفتن است و گفت

زید بن ثابت فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند اگر تکلیف میفرمودند و
تکلیف میکردند مرا مردم از جایی بجایی بردن را از کوهها را ما کان اثقل علی مما امرنی
من جمع القرآن نمیبود این تکلیف گرانتر بر من از آنچه امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن
و تکلیف نه باندازه طاقت کار نمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در وی
قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر گفتم من مر ابی بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله
رسول الله چگونه میکنید شما چیزی که نکرده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هو والله خیر گفت
ابو بکر این یعنی جمع کردن قرآن امر خیر است فلم یزل ابو بکر یراجعنی حتی شرح الله صدری
للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر پس همیشه بود ابو بکر که مراجعت میکرد مرا و باز میکرد با من
سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا بچیزی که گشاده بود از آن سینه ابی بکر و عمر فتتبعت
القرآن اجمعه من العسب پس طلبیدم قرآن را در حالی که فراهم می آرم او را از عسب بضم عین
و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ نیاورده باشد یا شاخ وی که برگ از وی جدا کرده
باشند و بعضی برگ خرما تفسیر کرده اند واللخاف و تتبع کردم و فراهم آوردم از لخاف بکسر لام و تخفیف
خا معجمه جمع لخفة بفتح سنگ سپید تنک و در روایتی والرقاع و از رقعهها و پارهها از پوست یا
کاغذ و در روایتی و قطع الادیم و از پوست پارهها و در روایتی والاکتاف و از شانههای شتر
و گوسفند و در روایتی والاضلاع استخوانهای پهلو و مانند آن که هر کسی پاره از قرآن در پنها
نوشته بوده اند وصدور الرجال و از سینههای مردان که یاد داشتند از صحابه اهل و
معلم همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر و تقریب است و قرآن متواتر
است و یقینی است نزد صحابه باتفاق میکردند و اجماع مینمودند نوشتن صورت غرائب
و آنکه گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه
را با ابی خزیمه بضم خاء معجمه و فتح زای لم اجدها مع احد غیره نیافتم از او هیچ یکی غیر او و آخر سوره توبه
این است لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله
و رسوله است و از سوره توبه میگویند بعضی آنست که گذشته نزد وی بی... فقط و این
فرمودن که یکی شد رسی دو گواه مراد بیان تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است
و شیخ ابن حجر گفته که مراد دو گواه حفظ و کتابت است و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد
آنست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نوشته شده است
و بمجرد حفظ اکتفا نمینمودند گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین عاملهما الله تعالی
نیست که قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوی

حوز مجمع علیه میان همه نانکه نوشته بود و جزئی ازان نزد بعضی بود که مردم دیگر ازان نمی
شناختند یا منکر بود قرائت ازاو اثبات نمیکردند از انجلف وشهادت حاشا وکلا
دانستند از تالیف معجز و نظم معروف و تحقیق مشاهده میکردند تلاوت ازان
از انحضرت صلی الله علیه وسلم مدت بیست وسه سال و مجموع یاد داشتند از جمعی
از صحابه پس از خلط جزئی که نه از قرائت مانوس بودند و این تحقیقات و تفتیشات
برای تقریر و تاکید بوده که اصل معتمد ان بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرموده
که کتابت قران مستحدث نیست و بود انحضرت صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بکتابت
ان ولکن متفرق بود در رقاع و خرآن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانساخ ان از جای
مجتمع و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق در خانه انحضرت یافتند که دران قران
نوشته بودند لیکن منتشر بود مجتمع ساختند و در رشته انتظام والتیام کشیدند تا چیزی
ازان گم نشود و خطابی گفت که سبب انکه انحضرت جمع نکرد قران را در مصحف و اعیان
بود که انتظار ورود نسخ بعضی احکام تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول
قران برحلت انحضرت صلی الله علیه وسلم الهام کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع
ان بجهت وفای وعده صادق خود که در حفظ و نگاه داشت آن کرده بود و ابتدای
آن بر دست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب
سور و وضع ایات همه بوحی بود و جبرئیل چون ایتی از قران برحسب واقع می آورد
میگفت که این را در فلان سوره بعد از فلان ایت بنهند و احادیث درین باب بسیار
آمده است و بتحقیق حاصل شد یقین بدان نقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت
رسول و باجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند
و از انجا باسمان دنیا فرستاده و از انجا جبرئیل بحسب وقایع سور و ایات می آورد
در ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قران
بهمین ترتیب می آورد و با انحضرت بطریق مدارست میخواندند و در سالی که انحضرت صلی
الله علیه وسلم ازین عالم رحلت خواهد نمود دوبار آورده و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل
من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید چون جمع کرد از زید بن ثابت باتفاق صحابه
در صحف متعدده مکتوب شده و هنوز جمع وی در مصحف اتفاق نیفتاده و کانت
الصحف عند ابی بکر پس بودند این صحیفها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه حتی توفاه
الله تا انکه میرانید ابوبکر را خدای تعالی ثم عند عمر پس بودند صحیفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه

فی حیوته در حیات عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس بودند صحیفها نزد ام المومنین حفصه دختر
عمر رضی الله عنهما تا انکه عثمان رضی الله عنه جمع کرد از ان در یک مصحف و استکتاب فرمود
در مصاحف و فرستاد انها را به بلاد اسلام چنانکه در حدیث اینده بیاید رواه البخاری
وعن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان روایت است از انس که حذیفه
قدوم اورد بر عثمان رضی الله عنهم وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه
که غزا میکرد با اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح همزه و سکون را و کسر میم و سکون تحتیه اولی و کسر نون
و خفت تحتیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول تثلیث
همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یای ثانیه نیز گفته اند و اذربیجان مع اهل العراق غزا میکرد و اذر
بیجان را با اهل عراق و اذربیجان بهمزه و فتح ذال معجمه و سکون را و کسر موحده و سکون
تحتیه و جیم بفتح موحده نیز امده فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة پس در ترس آورد حذیفه
را اختلاف مردم در خواندن قران بلغات مختلفه که دران نوشته رفته بود فقال حذیفة
لعثمان پس گفت حذیفه مر عثمان را یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب
دریاب این امت را و دستگیری کن پیش از انکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود
والنصاری مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغیرها دادند و تحریفها
کردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگاه بانی کتابهای انها را بایشان گذاشت
چنانکه فرموده بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغیرها و تحریفها بدان راه یافت و در شان
قران مجید فرموده و انا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با نگاهبانی وی تعالی خلل
و تغیر و تبدیل محال باشد فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد
امیر المومنین کسی را بسوی ام المومنین حفصه که بفرست بسوی ما ان صحیفها را که پیش
تست ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیک تا نویسیم ما انها را در مصحفها ثم رد کنیم بتو باز میفرستیم
انها را بسوی تو فارسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه بسوی
عثمان فامر زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را و عبدالله بن الزبیر و سعید بن
العاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن ثابت
انصاری است و باقی هر کس قریش اند فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند این
صحایف در مصاحف وقال عثمان للرهط القرشیین الثلثة وگفت عثمان مر گروه قریش را
که سه بوده اند اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیء من القران چون مختلف شوید شما
که قریش اید و زید بن ثابت که از انصار است در جزئی از لغات قران فاکتبوه بلسان قریش

پس بنویسید از زبان قریش فانما نزل بلسانهم زیرا که فرود نیامده است قران مگر بزبان ایشان
و لغت ایشان سابقا معلوم شد که قران در اصل بلغت قریش فرود آمد و بالتماس آن
حضرت صلی الله علیه وسلم توسیع یافت و رخصت شد که هر کسی بلغت خود بخواند بالآن
امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط ان لغات امر کرد و همه را
قرات بلغت قریش فرمود این است معنی قول او که بنویسید از بلغت قریش ففعلوا
پس کردند این صحابه مذکورین بجا آورد حکم عثمان حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان
رضی الله عنه الصحف الی حفصة تا آنکه وقتی که نسخ کردند صحف را در مصاحف باز کرد
عثمان ان صحف را بسوی حفصه وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی
الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از ان مصاحف که انتساخ نموده بودند افق:
بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه را گویند ظاهر است از کرانه آسمان که کواکب از ان
طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را افق دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند و امر بما
سواه من القران فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق و امر کرد عثمان با آنچه بود جز ان مصاحف
از قران در هر صحیفه یا مصحف که سوخته شود یا پاره پاره کرده شود بحرق بجای مهمله و خای
معجمه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر مراد از هر صحیفه آن بود که در رقاع و
لخاف و جز ان بود و هر مصحف آنچه نزد حفصه بود و تواند که شک راوی باشد و ظاهر
حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفات وی و عده روز سوختند و اختلاف است
در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه باطراف مشهور آنست که پنج بود و ابو
داود گفته شنیدم ابا حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد انها را
بمکه و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه قال ابن شهاب
فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید
بن ثابت است اعلام علمای تابعین و یکی از فقهای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زید
بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است قال گفت زید بن ثابت فقدت
آیة من الاحزاب پس گم کردم آیتی را از سوره احزاب حین نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم
مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابو بکر بود که تفحص میکردند
آیات قرآن را و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود که متصدی نوشتن ان زید بن ثابت
بود و قد کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرا بها تحقیق بودم من که می شنیدم آن
حضرت را که میخواند آن آیت را فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم

ان آیت را پس یافتیم از ابا خزیمه انصاری صاحب الشهادتین ان آیت اینست من المومنین
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس لاحق گردانیدیم ما ان آیت
را در سوره وی که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته اند
چنانکه معلوم شد رواه البخاری قب گفته اند که جمع قران سه بار واقع شده یکی در حضور
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لیکن نه در مصحف واحد مرتب و ثانی در حضور ابی بکر رضی الله
عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را
رضی الله عنه میگفت عظیم ترین مردم در مصحفها از روی اجر و ثواب ابو بکر است رحمت
کند خدای تعالی ابو بکر را و وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل و ثالث جمع عثمان
است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی
بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود مگویید در عثمان
جز خیر بخدا سوگند که نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگویید
در شان این قراءت تحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند قرات من بهتر از قرات
تست و این نزدیک بکفر باشد گفتیم ما پس چه رای میزنی و مصلحت چه می بینی گفت آن می
بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد روی افتراق و اختلافی گفتیم ما نیکوست
آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر می کرد عثمان آنچه کرد میکردم من از ان انتهی گفته اند
که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر از بیم آن بود که مبادا از
قران چیزی برود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حارث محاسبی گفته
مشهور در مردم آنست که جامع قران عثمانست رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی
رضی الله عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان
اهل عراق و اهل شام در حروف قراات و پیش از ان بود مصاحف بر حروف سبعه که نازل شده
بران قران بجهت تیسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نماند و بر همه آسان شد آورد همه را بر یک
لغت که اصل نزول بران بود و اما سابق جمع ابو بکر صدیق بر جمله ان لغات و حروف بود انتهی
و آورده اند که امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرده قران را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر
آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از ان حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ
در وی بوده است و ما آنکه وی رضی الله عنه بترس اختلاف ازان بر روی کار نیاورد و تا عالم رنگ
دیگر نسق یا شد و الله اعلم وعن ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال
فقال چه داشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال و هی من المثانی وحال انکه این سوره از

مثانی است نزد شما یعنی از سبع یعنی که مراد بان سبع سوره طوال است که در اول قرآنست و لا
براءة و قصد کردید بسوی سوره برات و هی من المئین و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما مئین
جمع مایة است یعنی صد نام این سورتهاست که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از ان زیاده بر
صد آیات است یا نزدیک بان و بعد از مئین مثانی است و آن سورها که کم از صد آیات باشد
گویا که مثانی توابع مئین اند و مئین اوایل انها اند یا از جهت آنکه انها مثنی و مکرر ساخته میشوند
بیشتر از مئین بعد ازان مفصل است ا‌ینچنین تقسیم و تسمیه کرده اند سوره قرآن را ذکره
السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی کردید و نام سوره سبع
طوال است کردانیدید و براءة را از مئین ساختید با وجود انکه انفال کوتاه تر از براءة است و در تقدیم
که مثانی است کردانیدید [illegible] بسم میان انها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بینهما پس نزدیکی کردید میان
دو سوره [illegible] و ننوشتید سطر بسم الله الرحمن الرحیم را و وضعتموها فی السبع الطول
[illegible] سوره دراز [illegible] علی ذلک چه حامل و باعث شد شما را بر این دو
[illegible] ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان [illegible]
[illegible] این دو سوره [illegible] است بوجهی هر دو یک سورة اند و باین حیثیت [illegible]
[illegible] میان انها درست و بوجهی دیگر دو سوره اند [illegible]
[illegible] چنانکه گفت قال عثمان گفت در جواب سوال ابن عباس [illegible]
رسول الله [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] علیه الزمان می آید بروی زمان و هو تنزل علیه
السور [illegible] آنحضرت [illegible] فرستاده میشد بروی سورتها
[illegible] که در وی آیات متعدد است و کان اذا انزل علیه الشیء بود آنحضرت که
چون فرود [illegible] بروی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند و مطلب یعنی
کسی را از کاتبان وحی را [illegible] بیشتر [illegible] پس میگفت
آنحضرت ضعوا هولاء الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا [illegible] بنویسید این آیتها
در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین فاذا انزلت علیه الآیة فیقول ضعوا هذه الآیة
فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا پس چون فرود می آید بروی [illegible] آیت پس میخواند
آنکس را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود دران سوره چنین و
چنین این دو فقره بظاهر تکرار می نماید و فرقی نیست میان هر دو مگر چنین که در اول آیات
مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقیید و تکرار است و کانت الانفال من اوایل ما
نزلت بالمدینة و بود سوره انفال از جملهٔ اوایل سورتها که نازل شد بمدینه [illegible] در وی ذکر قضیه

بدر است و کانت براءة من آخر القرآن نزولا و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی
ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد الحرام است و کانت قصتها شبیهة
بقصتها و بود قصه انفال مانند بقصه براءة در اعلاء کلمه دین و نکوهیدن اعدا از مشرکین
و منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لم
یبین لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت که این سوره جزوی ازان سوره است و هر دو سوره یکی
است یا هر کدام سوره علیحده است فمن اجل ذلک قرنت بینهما پس ازین جهت نزدیکی کردم
میان هر دو سوره و لم اکتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن و وضعتها فی السبع الطول
و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن فاصله در میان کذاشتیم بجهت احتمال اشتباه
در اتحاد و تعدد سورتین و آن فاصله را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریح است در سوال ابن عباس [illegible]
فقط [illegible] تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال [illegible] و ذکر [illegible]
و هی من المثانی و هی من المئین تقریبا باشد چنان واقع شد سوال از تقدیم [illegible]
الترمذی و ابو داود تمام شد کتاب فضایل القرآن بعون الله و [illegible]
[illegible] ظاهر آنست که این امر برای اباحت یا استحباب [illegible] وجوب
الدعوات باید دانست که نزول دعا در نزول بلایا و نزد خوف مسنون [illegible]
[illegible] الله علیهم و انا تابع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین [illegible]
شده و ظاهر ان است که امر اباحت و ندب است [illegible] وجوب [illegible]
بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آمده است [illegible]
حسبی عن سوالی علمه بحالی [illegible] کتاب [illegible]
ادب [illegible] طلب [illegible] عمل [illegible]
گفته که اختلاف کرده اند [illegible] افضل است یا سکوت [illegible] بعضی گویند دعا [illegible]
خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة و ایتان بعبادت اولی است از ترک
آن است و حق خداست و اگر اجابت [illegible] بنده بحظ نفس نزدیک [illegible] روز
خود [illegible] کر [illegible] است [illegible] محروم شدن [illegible]
دعا سخت [illegible] بس از محروم شدن من الاجابت و طایفه بر آن رفته اند که سکوت
و جمود تحت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عطا اولی و افضل [illegible]
گفته که اختیار [illegible] است در اول بهتر است [illegible] وقت [illegible] در حدیث آمده است
که هر که را باز دارد [illegible] از سوال از من بدهم او را بهتر [illegible] دهم سایلان را [illegible] گفته

بنده باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام قشیری
میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا
بهتر از سکوت است و ادب همان دعاست و در بعضی احوال سکوت افضل از دعاست
و ادب همان است و این شناخته میشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت
حاصل گردد پس اگر یابد در دل خود اشارتی بدعا باید پس دعا افضل بود و اگر اشارتی
بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و
غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خود بلکه باید که رعایت کند حال
خود را پس اگر یابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند
بدل خود و یابد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعاست درین وقت و
اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است
پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است
سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در حق است بامر حق سبحانه
حق است دعا اولی و آنچه در وی نفس را حظ است سکوت اتم است در حدیث آمده است
که بنده دعا میکند والله تعالی دشمن میدارد او را پس بگوید یا جبرئیل برآر حاجت او را که من
مکروه میدارم آواز او را انتهی کلام القشیری و در رسالة النسبة المصاب کلام درین باب بسیط و طویل
و حاوی و شامل واقع شده فلینظر الیه و ذکر شرایط و لوازم و اوقات و احوال در ضمن شرح احادیث
معلوم گردد ان شاء الله تعالی **الفصل الاول** عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعائیست مستجاب است یعنی سنت الهی بران جاری است
که اذن میکند هر پیغمبر را بدعا در حق امت خود خواه رحمت برای ایشان یا وبال بر ایشان و مستجاب
میکند آن دعا را وی فتعجل کل نبی دعوته پس شتاب کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت
در دنیا اجابت از او وانی اختبأت دعوتی پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را او
یافت در دنیا اجابت از او وانی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة و من پوشیده
و پنهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن امت خود را فهی نائلة ان شاء الله تعالی
من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا پس آن دعوت در یابنده است اگر خواسته
است خدای تعالی هر کرا از امت من در حالتی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم
رفته اگرچه گناهکار بوده و اما سایر دعوات انبیاء علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب
اند و این محل توقف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود درخواستم از خدا سه چیز را

است خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی والله اعلم رواه مسلم وللبخاری اقصر منه روایت
کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت است **وعنه** قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و چنانکه در حدیث آمده است و هم از ابی هریره است که
گفت گفت آنحضرت اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه گفت آنحضرت خداوندا
بدرستی من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب و
قبول است و تحقیق رجاست گویا عهدی است که هرگز شکسته نشود و عهدی است
که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس بدرستی که من آدمی ام که خشم میگیرم گاه گاه برکت بحکم
بشریت که نگاه داشته شده است معصوما از ان در مس برای مصلحتی که تقاضا میکند فایما
فای المؤمنین آذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که برنجانم او را و دشنام
کنم او را و لعنت کنم او را بزنم او را و لعن راندن و دور کردن از نیکی و رحمت و جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست
فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس گردان آن مذکورات را برای آن مؤمن رحمت و طهارت و سبب
قرب بخود تقربه بها الیک یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود روز قیامت
و این کمال شفقت و مهربانی است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب امت مرحومه خود بد
کاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این
اتم و ابلغ است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم مخصوص بغیر مستحقان
اذیت باشد والله اعلم متفق علیه **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم
فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت چون دعا کند یکی
از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا
اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب بطریق شک و تردد
نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سوال خود را الحاح
عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع
کردن بدان انه یفعل ما یشاء لا مکره له بدرستی خدا تعالی میکند هرچه میخواهد نیست اکراه کننده
مر او را و اکراه بناحق کسی را بر کاری داشتن یعنی شما از جانب خود جزم میکنید وی تعالی
هرچه میخواهد میکند چه حاجت شما را از آنکه بگوئید و ذکر آن عبث است وی تعالی بفضل و
کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند تا بنور یقین
منشرح شود صدر وی و منور گردد قلب وی و تنگ و تیره بظلمت رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت

ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت را فان الله لا
یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بر هستی خدا تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را
پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر ندارد همت را در طلب مطالب
عظیمه رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم
قبول کرده میشود دعا بنده را مادام که دعا نکند به بزه و چیزی که بدان بزه کار شود او قطیعة رحم یا دعا
کند به بریدن خویش چنانکه دعا کند قطع مرحم دیگر که خداوندا ما از وی بیزار کن و بیوند بر یا بجز چیزی دعا
کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است ما لم یستعجل مادام که شتاب
نکند اجابت دعا مر دعا را قیل گفته شد یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال و
حصول قال گفت آنحضرت استعجال این است که یقول بگوید داعی قد دعوت وقد دعوت
و تحقیق دعا کردم و تحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار دعا کردم فلم ار یستجاب لی پس
ندیدم که استجابت کرده شد مرا فیستحسر عند ذلک پس منقطع شود و ملول گردد نزد آن و یدع الدعا
و ترک کند دعا را استحسار و تحسر مانده شدن از کاری رواه مسلم شیخ ابن عطاء الله سکندری
شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که اینست ترجمه اش تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که
موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و علا ضامن شده است اجابت را چیزی که اختیار
کند وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ با الحاح در دعا ناظر بهر دو جانب
است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ مستجاب نشد یا شیخ میگوید چون الحاح
در دعا و بر دوام آن حاصل است دیگر غم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود همین
دعا و تضرع و زاری است استجابت حظ النفس است بعضی از عارفان گفته اند که فایده دعا
اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه حق جل و علا وی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سیدی احمد زروق
در شرح کتاب الحکم میگوید دعا عبودیتی است مقرون بسبب نزول بلا یا خوف نزول او پس
همچو قرآن نماز نوقیتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل ترتب وجود ثواب است بر نماز که معین و تعیین
جزا و وقت وی در حدیث آمده است که نیست عبد داعی مگر آنکه نزد وی است شان او و بیان یکی از این
سه چیز یا زود بدهد مطلوب او را و یا نهان یا ذخیره میسازد برای وی در آن عالم یا باز میگرداند از وی
بدی که مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت
و وعده با اجابت مطلق است نه بعین و آنچه بنده میخواهد و نه در آن وقت که وی میخواهد که بدهد
الله تعالی اجابت را در مختار خود نه در مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت صلاح حال او
زیرا که بنده جاهل است کاهی گمان میبرد شر را خیر و خیر را خیال میکند شر بیت پس دعا ما

کان زبانست

کان زبانست و وبال از کرم می شنود شان ذو الجلال و نیز آن برای ابقا سطوت
ربوبیت و استیفا احکام عبودیت است تا ایمن نگردد بنده از فوات ادب پس صدق
نوزد و در رو خود طلب و از برای تحقیق اضطرار عبد است بنفی اختیار روی همیشه در باب
قرب و ملازم قرع باشد که فی الحقیقة فایده دعا همان است بیت هیچ نبود از دعا مطلوب شان
جز سخن گفتن بآن پیرزن دهان دل ز حرص مدعا خالی شده ذوق عجز و بندگی حاصل شده گر اجابت
کرد شان فهو المراد ور نه با دیدار نقد این نشاد ور کند رد لذتشان بیشتر بهر تقریب سخن بار دگر
وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب
مستجابة دعای مردی مسلمان غایبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب
است عند رأسه ملک موکل نزد سر دعا کننده فرشته ایست گماشته شده کلما دعا لاخیه
بخیر قال الملک الموکل به آمین هرگاه که دعا میکند مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته گماشته
شده است بر آن آمین و لک بمثل و مر تراست مانند آن و باز آمده است و مثل بکسر میم و سکون
مثلثه و بفتح میم و فتح مثلثه نیز روا نیست و بهر تقدیر بمثل در حدیث منون است و بمثل یاء
یا و ما ضمیر بلفظ تثنیه نیز آمده رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تدعوا علی انفسکم دعای بد مکنید بر ذاتهای خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعا بد مکنید بر فرزندان
خود و لا تدعوا علی اموالکم و دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسأل فیها عطاء
فیستجیب لکم ناموافق نیفتید از خدا ساعتی را که سوال کرده شود از خدا در آن ساعت دهش
پس استجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعتی است که هر چه در آن ساعت بخواهند
یابند پس شما دعای بد بر خود و اولاد و اموال خود مکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و
قبول کرده شود و پشیمان شوید و این نهی است مر دعا از ناداناست که در وقت خشم و مانند آن
برای خود بد میخواهند این خوب نیست و احتمال زیان دارد رواه مسلم و کرده شد ابن عباس و ذکر
کرده شد حدیث ابن عباس که در اول و این لفظ است اتق دعوة المظلوم بپرهیز از دعای مظلوم
در اول کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثانی عن النعمان بضم نون و سکون
عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه و در وقت رحلت آنحضرت هشت
ساله بود قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الدعاء هو العبادة دعا
کردن عبادتست بطریق مبالغه فرمود که همین دعا است که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده در وی
روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و امید ندارد و نمی ترسد
مگر از وی و در دعا اخلاص و حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل

و استعانت و استغاثت نیز قرا است خواندا آنحضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت
این ایت را که وقال ربکم ادعونی استجب لکم و گفت پروردکار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما
پس معلوم شد که دعا مامور به است و ترتب میکرده بروی اجر و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت
در اخر این ایت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرموده ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین بدرستی که انکسانی که بزرگی مینمایند خود و کردن کشی میکنند از عبادت من زود است
که در آیند دوزخ را خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعاست ولحوق وعید باظهر وجوب است
ولیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب ولحوق وعید بر مستکبر است فافهم رواه
احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادتست زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع
و تذلل و خواری است و این در دعا حاصل است باکمل وجوه و اتم ان و مخ بضم میم مغز استخوان
و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخ رواه ابو داود وعن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیء اکرم علی الله من الدعاء نیست
هیچ چیز گرامی تر بخدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادتست رواه
الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن سلمان الفارسی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء رد نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه
است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی است که اگر ممکن می بود رد
قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند که مراد بقضا انکه نازل شده است و بعضی گفته اند که
مراد بقضا چیزی که ترسد بنده از ان از نزول کرده و پرهیز میکند از ان و چون توفیق داده شد بنده
بدعا باز داشت خدا تعالی از وی از او اینهمه تکلف است و تحقیق معنی اینست که مراد
بقضا قضای است که معلق است که ممکن است رد این بلا بدان یعنی بدعا و گردانیده
شده است سبب ان زیرا که قضا منافات ندارد سبب و مسبب را و همه از قضاست و
در قضا رفته است که این چنین بان سبب خواهد شد و بان سبب مندفع خواهد گشت اگر
گویند پس چه فایده است در این کلام باد انچه رفته است بدان قضا الهی شده است
جواب گوییم که شاید که مراد و فایده این کلام بیان مبالغه است در ان چنانکه ذکر کردیم والله
اعلم بحقیقة الحال ولا یزید فی العمر الا البر و زیاده نمیگرداند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول
برکت است در عمر بنیکی و تحقیق همان است که در قضا ذکر کرده شد که تعلیق کرده شده است
که عمر او چندین است اگر نیکی کند چندین اگر نکند و محو و اثبات در مقام تقدیر و تسبیب واقع است

و در حقیقت نه تغیر است و نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن رواه الترمذی وعن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستی که دعا
سود کند میکند از انچه فرود آمده است از بلا بدفع وی و از انچه فرود نیامده است برد کردن ان
فعلیکم عباد الله بالدعاء پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید اشارت باینکه دعا مامور
به است طریقه بندگی است که امتثال امر باید کرد و دوم قضا را تسلیم باید بود رواه الترمذی و
رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا اتاه الله ما سال نیست هیچ کسی که دعا کند
بدعایی مگر انکه بدهد او را خدا تعالی چیزی که سوال میکند او کف عنه من السوء مثلها یا باز دارد از
وی بدی را مانند مانند انچه سوال کرده است و این لطف است از خدا در حق بنده که چون
بداند که دفع ضرر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة رحم مادام که دعا نکند بگناه یا بریدن
خویش رواه الترمذی وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله
من فضله سوال کنید خدا تعالی را از فضل و کرم وی فان الله یحب ان یسال زیرا که خدا
تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود و افضل العبادة انتظار الفرج و افضل ترین
عبادتها از روی ثواب چشم داشتن گشایش از غم و اندوه و بلاست اشارت
بصبر و ترک شکایت و بلکه جزا صبر و ثواب ان بحد و اندازه نیست و در قران مجید میفرماید
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارتست بترک استعجال است در
طلب اجابت دعا رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من لم یسال الله یغضب علیه کسی که سوال نکند و نخواهد از خدا خشم
میگیرد وی تعالی بر وی از جهت کمال جود و رافت حق به بندگان و گفته اند که رحمان کسی که
اگر از وی سوال کنند بدهد و رحیم انکه سوال نکنند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار
و استنکاف است و الا عدم سوال بر وجه استسلام در رضا بقضا مقامی عالی است یا
مقصود مبالغه است در بیان جود و رافت الهی چنانکه اشارت کردیم رواه الترمذی وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسی
که گشاده شود برای وی درهای دعا گشاده میشود برای وی درهای رحمت و اجابت و ما
سیل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدا تعالی چیزی یعنی احب الیه چیزی که دوست داشته
شده تر است نزد وی تعالی من ان یسال العافیة از سوال کردن عافیت عافیت یعنی
صحت ضد مرض امده در حدیث بمعنی سلامت از جمیع افات و علل و بلایا که در ظاهر و

باطنه در دنیا و آخرت و این شامل خیرات است همه در رفتوا عبد الطریقه گفته که العافیه سکون
القلب مع الله در هر چه دل با خدا آرام گیرد اگر چه بلا بود عافیت است و این عافیت اهل
کمال و شامل جمیع احوال است سل العافیه رواه الترمذی وعن ابی هریره قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله عند الشدائد یعنی که شاد گرداند او را که
استجابت کند خدا تعالی دعا او را از بلاهای سخت فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار
کند دعا را در حالت نرمی و این بر عکس حال سافران است که چون که سختی و زیان برسد دعا
کنند چون دور شود اسراف ورزند رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگانید
باجابت واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب غافل لاه و بدانید که خدا تعالی قبول نمیکند
دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن مالک
بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف سین مهمله و راء آخر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را بباطنهای کفهای
دست خود ولا تسألوه بظهورها و سوال نکنید او را بپشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون
اکف صورت طلب و یقین داشتن با اجابت و جمع دربن بودن بکثرت عطیه است و پشت
دست صورت رواست و در استسقا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پشتهای
دست اشارت باسمان کرده و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جنس نعمتها
است که ببطون اکف بجانب آسمان کنند و اگر برای دفع فتنه کنند پشتهای دست بجانب آسمان
کنند و کلام [illegible] در باب استسقا گذشت و فی روایت ابن عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه
بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید کفهای دست
روی ها خود را از جهت تبرک بانوار اجابت که فایض شده در ساییدن آن روی که اشرف
اعضا و اقرب آنهاست افضل است رواه ابو داود وعن سلمان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه
ان یردهما صفرا در [illegible] پروردگار شما زنده است بسیار کرم کننده شرمناک و جواد است
شرم دارد از بنده خود چون بردارد بنده هر دو دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای
بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فا خالی و اصفار تهی دست و درویش شدن و باید دانست
که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه باعتبار آثار و افعال است
نه بمعنی که از قبیل تاثر و انفعال است رواه الترمذی و ابو داود والبیهقی فی الدعوات

الکبر

الکبر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعا
بود آنحضرت چون برداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه
فرو نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی
وعن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع
من الدعاء بود آنحضرت که دوست میداشت دعاها را که جامع مطالب و خیرات دنیا
و آخرت می بود و یدع ماسوی ذلک و ترک میداد دعا را که نه جامع بود رواه ابو داود وعن
عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة
غائب لغائب هر آینه شتابنده‌ترین دعاها از روی اجابت دعای غایب مر غایب
راست از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی
و ابو داود وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال استاذنت النبی گفت امیر المومنین عمر
طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة از برای بجا آوردن عمره فاذن لی پس
اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد مرا و قال و گفت اشرکنا یا اخی فی دعائک شریک گردان
ما را ای برادرک در دعای خود و تصغیر درینجا برای تعطف و تلطف است ولا تنسنا و فراموش
مکن ما را در وقت دعا فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آنحضرت سخنی را
که شاد نمیکرد اندک مرا بدل آن کلمه تمام دنیا باشد شاید که همین سخن باشد که مذکور شد یا
سخنی دیگر غایت امر زیاده برین سخن گفته باشند رواه ابو داود والترمذی و [illegible]
روایة عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آنحضرت ولا تنسنا و این عبارت
که فقال کلمة الخ در روایت او نیست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم حین یفطر
یکی از آن سه کس روزه دار است در هنگامی که افطار میکند والامام العادل دوم پادشاه
دادگستر و دعوة المظلوم سوم از آن دعا که رد کرده نمیشوند دعای [illegible] است
ظاهر عبارت آن بود که گوید والمظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها
مظلوم است ولیکن باین عبارت فرمود از برای اهتمام ایشان دعای مظلوم
فافهم یرفعها الله فوق الغمام بر میدارد دعوت مظلوم را خدا تعالی بالای ابر
کنایتست از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات
آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام را فوق سما چنانکه فرمود یوم تشقق السماء
بالغمام ویفتح لها ابواب السماء و گشاده کرده میشود برای دعوة مظلوم درهای آسمان

٥٥٩

ویفتح بفتح یا وابواب بنصب نیز روایت است یعنی می کشاید خدای تعالی برای دعوت
مظلوم درهای آسمان را ویقول الرب و میگوید پروردگار تعالی وعزتی وجلالی لانصرنک
بعزت من سوگند که هر آینه یاری میدهم ترا ولو بعد حین واگرچه باشد پس از روزگاری خطاب
بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوة مظلوم واصل فتح است
رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات
سه دعا مستجاب اند لاشک فیهن نیست شک در استجابت آن سه دعا دعوة الوالد
لولده یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه برای دعا نیک باد دعای بد و دعای والده بطریق
اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی ودعوة المسافر دوم دعای مسافر برای خود
یا برای غیر ودعوة المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه
الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیسال احدکم ربه حاجته
کلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه حتی یسأل شسع نعله اذا
انقطع تا آنکه بخواهد از وی نعل خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین وسکون مهمله دوال
نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت
تابعی مشهور که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأل الملح تا آنکه سوال کند از خدا نمک
حتی یسأله شسعه اذا انقطع ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت است که سوال
نکنی حوائج خود را کم باشد یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق رویت
شد گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج نان شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر
فقیر رواه الترمذی وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعا
بود آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا آنکه دیده میشد
سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کم ازین برمیداشت ابط بکسر همزه
وسکون با و بکسر نیز آمده وعن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت
از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه در موت است بمدینه
قال کان یجعل اصبعیه حذاء منکبیه ویدعوا بود آنحضرت که میکرد انگشتان هر دو دست
خود را مقابل دوشهای خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع
یدین وعن السائب بن یزید عن ابیه سائب که صحابی صغیر است و در سال دوم از هجرت
زاییده شده و حاضر شده حجة الوداع را همراه پدرش روایت میکند از پدرش ان النبی صلی
الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع یدیه مسح وجهه بیدیه بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس

برمی داشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست پس مسح
وجه بهر دو دست در صورتی بود که دستها بر میداشت و چون بر نمیداشت مسح نمیکرد و همچنین
برداشتن دستها از آداب دعاست روی البیهقی الاحادیث الثلثة روایت کرد بیهقی
این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب فی الدعوات الکبیر
وعن عکرمة عن ابن عباس قال المسألة ان ترفع یدیک حذو منکبیک گفت ابن عباس که ادب
سوال و دعا این است که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود او نحوهما یا نزدیک
بجانب آنها زیرا که عادت در شان کسی که سوال کند چیزی و طلبیدن است که فراخ کند کفهای
دست جانب معطی والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب آمرزش
آنست که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است و مقصود بست کردن نفس اماره
و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا والابتهال ان تمد یدیک
جمیعا و ادب ابتهال آن است که دراز کنی هر دو دست را تمام و در قاموس گفته که
ابتهال اجتهاد در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم
نبتهل ای نخلص فی الدعا و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست و اصل وی
تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته شاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزی
است که متصور است از مقابله عذاب پس میگرداند هر دو دست را مانند سپر از آفات
مکروه وفی روایة قال و در روایتی اینچنین آمده که گفت والابتهال هکذا ابتهال اینچنین است
ورفع یدیه بر داشت آنحضرت هر دو دست خود را وجعل ظهورهما مما یلی وجهه و گردانید پشت های
دست را جانبی که متصل است روی او را رواه ابوداود وعن ابن عمر انه یقول روایت
است از ابن عمر که وی میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة بر داشتن شما دستهای
شما را یعنی بر وجهی که برمیدارید بدعت است و آن بالای سینه برمیدارید ما زاد رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی هذا زیاده نکرده آنحضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی
الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر الی الصدر که ذکر کرد ابن عمر و اشارت کرد ابن عمر
خود بها یعنی بر داشتن دستها تا سینه نه بالای سینه طیبی گفته که انکار
ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در
حالات که برای امری تا سینه بردارند و بالای سینه یا دستها را برای امری دیگر و بالای
دوشها برای دیگر فافهم رواه احمد وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه بود آنحضرت چون یاد میکرد کسی را پس دعا میکرد او را آغاز

٥٥٧

دعا برای خود چنانکه میگفت اللهم اغفر لی ولفلان و ظاهر حدیث دران است که ابتداء
بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکه در هر دعا نخست برای خود میکرد پس از ان
برای وی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح ومن ابی سعید الخدری ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست
هیچ مسلمانی که دعا کند بدعائی که نیست دران دعا بزه و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدی
ثلث مگر انکه بدهد او را خدا بسبب ان دعا یکی ازین سه خصلت اما ان یعجل له دعوته یا انکه شتاب
میکند برای او اجابت دعای او را یعنی در یجهان میدهد و اما ان یدخرها له فی الاخرة و یا انکه نگاه
نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی و میدهد در اخرت و اما ان یصرف عنه من
السوء مثلها و یا انکه بر میگرداند از وی از بدی مانند دعائی که کرده است قالوا اذن نکثر گفتند
صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجاب است بیکی ازین سه طریق اکثار مینمائیم و بسیار
میکنیم دعا را قال گفت آنحضرت الله اکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است بنسبت
دعا شما کنی و کمی نمی ارد در ثواب وی و در خزانه فضل وی دعا کنید چند انکه میخواهید رواه
احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب
لهن پنج دعاست که قبول کرده میشود ازانها دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا
انکه انتقام میکشد حق تعالی از ستم کننده و دعوة الحاج حتی یصدر دوم دعاء قصد کننده حج
تا انکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود و دعوة المجاهد سوم دعای کارزار کننده بکافران و راه دهنده
از جانب برای آن حتی یقعد و قاف یعنی انکه ترک میکند اسباب و الات او را یعنی فارغ میگردد
از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین یعنی تا انکه بنشیند از کارزار و در بعضی یفیض
بقاف و فا انکه باز می آید بجا و قفول بمعنی رجوع و دعوة المریض حتی یبرأ چهارم دعای بیمار
تا انکه به میگردد و دعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر
غایبانه ثم قال النبی گفت آنحضرت واسرع هذه الدعوات اجابة و شتابنده ترین این دعاها
از روی اجابت دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله
عز وجل والتقرب الیه بدانکه ذکر بدل می باشد و بزبان و افضل انست که بزبان و بدل هردو باشد و اگر
یکی باشد پس بدل تنها فاضلتر است ایچنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق
سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان و ذکر قلب دو نوع است یکی از دو یکی ارفع
واجل وان تفکر در عظمت خداست و جلال وی و در جبروت و ملکوت و ایات وی در ارض
و سموات و این را که حق در حدیث آمده خیر الذکر الخفی دوم ذکر وی بقلب نزد امر و نهی

وی تعالی و تقدس انتهی و بعضی فقها گویند که ذکر نمی باشد مگر بزبان و لا بد که حرف وی انست که
بشنواند خود را بر قول مختار و بدون آن معتبر نیست چنانکه در قرائت و طلاق و عتاق و انچه بدل
است ان فعل قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرائت نیست و ذکر انچه
جزئی است که فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد انست
که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف جزئی است که در کتب لغت مذکور
است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان است و این خود فعل قلب است نعم انچه
فعل لسان است انرا نیز ذکر میگویند پس ذکر لفظ مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و
در قران مجید میفرماید واذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام
باشد کلام نیز نفسی است و لفظی چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد انست که فضائل
و خواصی که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل لسان نه ذات نیست بر ذکر
که فعل قلب است و مترتب نیست بران این نیز قول بیدلیل است وچرا نباشد بعد از ان
که ذکر نام وی باشد و اگر مراد انست که افضل انست که بزبان باشد با مواطات قلب این
بسخن دیگر است و نزاع دران نیست و نزد مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر
دو نوع است قلبی و لسانی و اثر ذکر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه
حقیقت ذکر ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ماسوی الله است و قیاس
بر قرائت و طلاق و عتاق فاسد است زیرا که در شرع مر بجا ثابت شده است که ایشان فعل
لسانند و مترتب نمیشود احکام بران بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید
که مقصود ایشان انست که معتبر در اذکار و ادعیه که در شرع وارد شده اند مانند تسبیح و
تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال ان فعل لسان است و ترتب میکرد ثواب ان
که بفعل لسان چنانکه در قرائت نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزری در اول حصن
حصین منتظر در سیاق کلام اما انکه یاد کردن بدل را افضل ذکر گویند و یاد خدا اندانند و ثواب
نتیجه بران مترتب نمانند محل نظر است والله اعلم و دیگر بدانکه جهر در ذکر مشروع است
بی شبهه چنانکه در حدیث است من ذکرنی فی ملا اسقابل من ذکرنی فی نفسه واراد انست
قول حق سبحانه که ذکر کنم او را که ابن عباس میگوید میشناختیم من برگشتن مردم را از نماز در
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم مگر بذکر رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات عیدین و در
ادبار صلوة در بقور و اسفار و جزان نیز دلیل است تا انکه فرمود انحضرت صلی الله علیه
وسلم روزی که بلند کردند صحابه آواز های خود را بذکر و فریاد برآوردند یا ایها الناس اربعوا

علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غایبا فرمود ای مردمان نرمی و اسانی کنید بر نفسهای
خود زیرا که شما نمیخوانید کر را و غایب را مضمون ارفقوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت
است نه از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است انحضرت باذکار و ادعیه در مواطن
کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و همچنین سلف از صحابه
و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در قضایای
مخصوصه اند احتمال اختصاص بان مواضع دارد مگر واقفند دران پس نظر کرده بجانب بعضی
وجهات اجازت کرد از نظر علی العموم و انکه نظر بخصوص کرد قصر کرد اینها را بر موارد نص و
طریق اول موافق موافق است بمقاصد شرع و مطالب ان پس ظاهر گشت ازانچه
مذکور شد انچه صحت استحسان کرده اند بعضی مشایخ صوفیه از اجتماع برای ذکر و حلقه
بستن برای ان و حلق الذکر که در حدیث واقع شده حجت است اما مذهب مالک کراهت
است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بان و از جهت سد ذرایع تا رفته رفته
زیاده بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشایخ شاذلیه قدس الله
ارواحهم گفته اند که این از رواج دینیست که متعین است تمسک بان از جهت تا
حقایق دیانت درین ازمنه و اگر بدعتست مختلف فیه است و نهایت ان قول
کراهتست پس صحیح است عمل بان بر قول کسی که قایل است بان و شایع
شایع زعم کرده در ان برای جماعه که بعد از صدر اول باشد از جهت احتیاج ایشان
بان و گاهی مختلف میگردد حکم باباحت و مذهب باختلاف ازمنه یا امکنه بلا اختلاف
اشخاص پس متعین شد قول بجواز ان با رعایت شروط و اداب و آن مذکوره
در مواضع خود والله اعلم و منه التوفیق **الفصل الاول عن** ابی هریره و ابی سعید
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقعد قوم یذکرون الله
هیچ گروهی در جای که ذکر میکنند خدا را الا حفتهم الملائکة مگر آنکه گرد ایشان میگیرند و احاطه میکنند
ایشان را فرشتگان و غشیتهم الرحمة و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت و نزلت
علیهم السکینة و فرود می آید بر ایشان ارام و حضور انچه حاصل میشود دران وقت
از نورانیت و طمانیت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق که اثر انست و تحقیق
درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قران گذشت فذکرهم الله فیمن عنده
و یاد میکند این قوم را خدا تعالی دران جماعه که نزد اویند و مقربان جناب قدس اند از جهت
مباهات و مفاخرت کردن بر ایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملایکه که دعوی میکردند

تسبیح

تسبیح و تقدیس برای خود و فی دو سفک دما برای ادمیان رواه مسلم **و عن**
ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق مکة بود آنحضرت که سیر
میکرد و میرفت در راه مکه و از مکه بمدینه می آمد فمر علی جبل یقال له جمدان پس گذشت آنحضرت
بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله نام کوهی است نزدیک
مدینه بر مسافت یک شب فقال پس گفت آنحضرت سیروا هذا جمدان بروید و بگذرید این است
جمدان و نزدیک است سبق المفردون بفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و
تخفیف را بکسر و فتح یعنی پیشی کردند تنهاروندگان و جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت
با صحابه از سفری بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعه از ایشان مشتاق شدند بوطن
و با اهل و عیال خود جدا شدند و بشوق و ولع تمام بسوی منازل خود رفتند جماعه دیگر را شوق
دون ان کمال خود ماندند پس آنحضرت با این جماعه گفت شما زیر کنید و بزنید که منازل
نزدیک رسید و منفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعه و ما المفردون و چیستند مفردون
یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان و لیکن سوال از
حقیقت مفردان و ماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آنحضرت
همین اشخاص که پیشتر رفتند نیستند اینها خود معلوم اند که چه کسانند پس آن
حضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد و قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات فرمود
مفردان آن مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار و آن زنانند که ذکر کننده خدا را بسیار یعنی انها که
خالص و جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند و فرد گرد
بجانب از مردم و گوشه گرفته از خلق و منقطع شده اند از ما سوای حق و ترک داده اند صحبت
دوستان را و ترک کرده اند اسباب را و شهوات را و مشغول شده اند بذکر وی تعالی و
انهماک در قربات که اشارت میکند بوی قول حق تعالی و تبتل الیه تبتیلا و بعضی گفته اند
که مفردان موحدانند که غیر خدا را نمی بینند و بغیر وی را در معرض شهود نمی آیند و بعضی میگویند که
می دانند و یکی می بینند خالص شده اند برای ذکر حق بکلیت خود و در مشارق میگوید که
الرجل میگویند وقتی که تنها شود ... پس از ان گوشه گیرد از مردم و خلوت گزیند بعبادت
در مراعات امر و نهی و اشتغال بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز نقل این کرده و سره اهل در
روایت ترمذی اینچنین آمده المستهترون و در لفظ المستهترون فی ذکر الله آنکه
شیفته و ذلیف شده اند در یاد خدا و حریص اند ... گویند و مولع شده است
بجز ... میکند جز از یضع الذکر عنهم اثقالهم فرود می نهد ذکر از ایشان

609

بار ها کنند ایشان را فاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز قیامت سبک و بی تعلق
انتهی در حدیث آمده است که فقرا روز قیامت در محشر با اسلحه خود بروند و زانو بنشینند و بگویند
ما را برای چه اینجا نگاه داشته اند و چه چیز میخواهند از حساب و کتاب را امر کنید که برویم و
در بهشت در آئیم و اینجا بیایم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید وعن ابی موسی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لا یذکر ربه مثل الحی و
المیت روایت است از ابی موسی اشعری گفت گفت آنحضرت حال و صفت آنکسی که یاد
میکند پروردگار خود را و آنکسی که یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است
ذاکر بمنزلت حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و ذوق و شوق و محبت و
ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت
حیاتی که مراست زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت
آنحضرت میگوید خدا تعالی من نزد گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را
چون طلب آمرزش کند و قبول میکنم توبه او را چون توبه کند و باز ایداز کنم گمان و اجابت
میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتی که طلب کند کذا قیل و اصح آنست
که مراد باین رجاست و امید داری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد عفو می کنم و اگر عقوبت
گمان می برد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند حقیقت رجا
آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و اگر هیچ عمل نکند و عصیان و تمرد ورزد
و استغفار نیارد و توبه نکند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و این مرد
کوفتی است و بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا ناامید نباید بود بیت ناامید از در لطف تو
کجا باید رفت تو نبخشی گره از کار که ترا ثانی نیست و بعضی گفته اند که مراد بظن اینجا علم و یقین
است یعنی من نزد یقین بنده ام بمن و علم وی بآنکه بازگشت وی بسوی منست و حساب
وی بر منست و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی است یعنی میکنم
کرده بنده در مقام توجه و قرب میگردد بمن چنانکه هر چه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم
اوست بآنکه من با اویم چون یاد میکند مرا و بآنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا
و این معنی ما بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مرا و را چنانکه فرموده و انا معه اذا ذکرنی و من با بنده ام
و نزدیک اویم بتوفیق و مغفرت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد
میکند مرا فاذا ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را

ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متوحد میشوم بذات خود اثبات از آنجا که مجد اند
از آنکه هیچ کس نه فرشته و نه جز وی کذا قالوا و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم اگر
یاد میکند مرا در جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت یعنی آن جماعت
ملائکه مقربین باشد و ملا بفتح میم و لام اشراف قوم و روسای ایشان را گویند و تنکیر
که در حق سبحانه از کلام است تفخیم و لفظی چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس
ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام و لا محذور رضیه ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و از آنست
و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی سبحانه
مر بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت و مانا که باین حدیث
استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد ملا از ملائکه مقربین و ارواح
مرسلین اند ملائکه فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است چه اگر در مجلس حضرت
نبوی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گویند که روح مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات ذکر
او تعالی مر بنده خود را بوده است و بهمین سبب آن ملا خیر شده و از اینجا باید نمود که لازم
نیست که در وقت ذکر اینجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت آن جهت
نزاهت و تقدس قرب و علو ثابت است مر ملاء اعلی را و این منافات ندارد به
افضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانیه و قرب
باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشانست نزد خدا عزوجل و بودن
وی تعالی با ایشان چنانکه گفته اند که ظاهر قول وی تعالی الذین عند ربک و قول وی
سبحانه انی معکم و عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم
و اسبق است که ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر و اظهر است
اگرچه بشر افضل و اشرف است از وجه دیگر و تصریح کرده اند باختلاف چنین بسیار
از علما و الله اعلم متفق علیه وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول الله گفت ابو ذر گفت آنحضرت که میگوید خدا عزوجل من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها کسی که بیارد یک عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب که از من
نسبت دارند و بیشتر هم میدهم هر کرا خواهم بر اندازه صدق و اخلاص در عمل تا آنکه [illegible]
شده است و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها و کسی که بیارد یک بدی را پس جزای او
بدی مانند اوست یعنی یک بدی است او اغفر یا بی العزم و اصلاح او بمنزله مقصود بیان فضل
و کرم اوست تعالی تا نه فضل دیگر آنکه میفرماید و من تقرب منی شبرا و کسی که نزدیک جوید از

من مقدار یک شبر تقربت الیه ذراعا نزدیک میشوم من بسوی وی مقدار یک ذراع و من تقرب
ذراعا تقربت الیه باعا و کسی که نزدیک شود بسوی من یک ذراع نزدیک میشوم من بسوی وی
مقدار باع یعنی اندک عملی کند که فی الجملة موجب قرب درگاه من میشود جزا زیاده از ان
دهم و زیاده کردانم قرب او را بدرگاه خود از آنچه مستحق و مستوجب آن است و شبر بکسر
شین و سکون با یک بدست و ذراع یک رش دست و باع فولاج کذا فی الصراح در
قاموس گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع
وسطی و باع قدر مدیدین و من اتانی یمشی اتیته هرولة و کسی که بیاید مرا روان می آیم من
او را دوان و هرولة بفتح واو نوعی از رفتار و دویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هرولة
میانه رفتن و دویدن و این کنایت از سبق رحمت خداوند تعالی و قرب وی بآن بنده که
زیادت ثواب و عطا و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان و من لقینی بقراب
الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسی که ببیند مرا بمقدار زمین و پری آن از زمین گناهان
در حالی که انباز نمیکرد با من چیزی را لقیته بمثلها مغفرة ببینم من او را باندازه آن از رو
امرزیدن ثواب شئی بعضم و کثیر چیزی که قرب مقدار وی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال گفت
که خدای تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب کسی که دشمن دارد دوستی را از دوستان
من پس بتحقیق من آگاه میکنم او را بجنگ و دشمنی و ولی از ولایت است یعنی
محبت و تقرب بالاولیت امور و ما تقرب الی عبدی بشئی احب الی مما افترضت علیه
و نزدیکی نجست بسوی من بنده من بهیچ چیزی که محبوب تر است بسوی من تقرب از چیزی
که فرض کرده ام بر وی یعنی تقرب بفرایض احب و افضل و اکمل است از تقرب به
نوافل چه ادای فرایض محبوب تر و مرضی و مطلوب تر است نزد وی سبحانه با تقرب به
بنفل نیز نتیجه عالی و درجتی عظیم دارد از جهت بودن نوافل متمم و مکمل فرایض چنانکه میفرماید
ولا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من
بنوافل یعنی عبادات که واجب نیست حتی احببته تا آنکه دوست میدارم مر او را
بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم من بنده را
می باشم من شنوائی وی که بوی شنود بدان و بصره الذی یبصر به و می باشم بینایی
وی که میبیند بدان و یده التی یبطش بها و می باشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش
در اصل حمله کردن و سخت گرفتن و مراد اینجا مطلق گرفتن است و رجله التی یمشی بها

و می باشم پای وی که راه میرود بدان و در بعضی روایات و فؤاده الذی یعقل به می باشم
دل وی که ادراک میکند بدان و لسانه الذی یتکلم به و زبان وی که سخن میکند بآن و در آخر این
حدیث در بعضی روایات این عبارت نیز زیاده میکنند که فبی یسمع پس بمن میشنود و بی
یبصر و بمن می بیند و بی یبطش و بمن میگیرد و بی یمشی و بمن میرود یعنی نمیشنود و نمی بیند
و نمی گیرد و نمیرود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود رضای حق و طاعت اوست و
منظور و مشهود وی ذات مقدس نیست و اول این قرب عمل است از جهت
امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی سبحانه و تعالی و آخر وی فنا در توحید و مر این کلام
بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح ترجمه نیز از ان مذکور
است و چون بنده بآن مرتبه رسید مستجاب میشود دعای وی البته از جهت فنای وی
از ارادت و محض عبودیت چنانکه فرمود و ان سالنی لاعطینه و اگر سوال کند و بطلبد
این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را و لئن استعاذنی و اگر پناه جوید
این بنده مرا از شر و رو مکروهات و در روایتی استعاذ بی پناه و این اظهر است از روی
معنی اگر چه اول اشهر است از جهة روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را و چون بنا
افتتاح کلام بر ذکر ولایت و محبت بود ختم کرد با بحثی ناظر درین معنی و گفت و ما ترددت
عن شئی انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس
المؤمن یکره الموت مثل ترددم من از قبض کردن جان مومن که ناخوش میدارد آن مومن بحکم
طبیعت مرگ را و انا اکره مساءته و من ناخوش دارم اندوه گین کردن او را و در بعضی نسخ
ولا بد منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی بجهت محبتی که ببنده خود دارم تردد میکنم در میراندن
او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرگ چاره نیست و البته باید مرد و آن نیز موصل او
بکرامات و درجات عالی که حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق
تردد در شان پروردگار تعالی و تقدس جایز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض و ورود
دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتهای
که توقف و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوقین که اسناد بدرگاه عزت میکنند مثل
غضب و حیا و مکر و جز آن یعنی آنست که من تاخیر میکنم و توقف مینمایم در امری و درنگ و توقف
شخص متردد در کاری مکرر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم تا آنکه او را آسان گردد
بروی و مایل گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس متحیر گردد در سلک مقربین و توجه
کند در اعلی علیین و در بعضی گفته که مراد از تردد ازاله کراهت موت است از بنده مومن

بلطایف که بیرا میکند وی تعالی وظاهری کرد اندران بنده تا بروی کرامتی کرد در نقل وقت
بکجا که متحقق میکردد نزد وی از برکت رضوان حق وکرامت وی متقدم میشود این
حالت را احوال کثیره از مرض وجاماندگی وشدت بلا که آسان میکرداند بروی مفارقت
دنیا را وقطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی وامید وار میکردد بلقای
نزد خدا است ومشتاق میکردد بدار کرامت ونعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره بس وی
تعالی تعبیر کرد این فعل خود بتردد فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق بدرستی که مر خدا یتعالی را فرشتگانند که میکردند
در راهها کرد خانها یلتمسون اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله
تنادوا بس چون می یابند کروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند ومیخوانند یکدیگر را ومیکویند
هلموا الی حاجتکم بیایید بسوی حاجت خود که می جستید قال کفت آنحضرت فیحفونهم باجنحتهم
الی السماء الدنیا بس کرد اکرد میکیرند اهل ذکر را بالهای خود تا آسمان که پایان تر است ونزدیکتر
قال کفت آنحضرت که برمیکردند فرشتگان بدرکاه عزت فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم بس می برسد
فرشتگان را بروردکار ایشان وحال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان وفایده سوال
اظهار شوق بنی آدم وصلاح وتسبیح وتقدیس ایشان است وتعریض بملائکه که بکفتار وقتی
ایشان کواهی میدادند وتسبیح وتقدیس را بخود نسبت میکردند می برسد بروردکار تعالی
ما یقول عبادی چه میکویند وچه میکنند بندکان من قال کفت آنحضرت یقولون میکویند
فرشتگان در جواب سوال رب العزة یسبحونک ویکبرونک ویحمدونک ویمجدونک باکی وبزرکی
وثنا وعظمت یاد میکنند ترا قال کفت آنحضرت فیقول الله بس میکوید بروردکار تعالی هل
راونی ایا دیده اند ایشان مرا قال کفت آنحضرت فیقولون بس میکویند فرشتگان لا والله
ما راوک بخدا سوکند که ندیده اند ترا قال فیقول کفت آنحضرت بس میکوید خدا یتعالی کیف
لو راونی چکونه می بود حال ایشان اکر میدیدند مرا قال فیقولون کفت آنحضرت بس میکویند
فرشتگان لو راوک کانوا اشد لک عبادة اکر میدیدند ترا می بودند سخت تر در عبادت
کردن مر ترا واشد لک تمجیدا وسخت تر در تعظیم کردن وبزرک داشتن مر ترا واکثر لک تسبیحا و
بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال کفت آنحضرت فیقول بس میکوید الله تعالی فما یسألون
بس چه چیز میخواهند قالوا کویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت قال
یقول کفت آنحضرت میکوید حق تعالی وهل راوها ایا دیده اند بهشت را فیقولون لا
والله یا رب ما راوها بس میکویند فرشتگان ای بروردکار ندیده اند بهشت را یعنی اما

ایشان بحیثیت غیب است وبا وجود آن بیقین ثابت اند بخلاف ملائکه ایمان ایشان
عیانی است قال یقول کفت آنحضرت میکوید وی تعالی فکیف لو راوها بس چکونه
بود حال ایشان اکر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم راوها کانوا اشد علیها حرصا کفت
آنحضرت میکویند فرشتگان اکر میدیدند بهشت را می بودند سخت تر از روی حرص کردن
بران واشد لها طلبا ومی بودند سخت تر از روی طلب مر او را واعظم فیها رغبة ومی
بودند بزرکتر از روی رغبت کردن دران قال فمم یتعوذون کفت آنحضرت بس از چه چیز
بناه میجویند قال یقولون من النار کفت آنحضرت میکویند فرشتگان بناه می جویند از
آتش دوزخ قال یقول فهل راوها کفت آنحضرت میکوید حق تعالی بس ایا دیده اند
آتش را قال یقولون کفت آنحضرت میکویند فرشتگان لا والله یا رب ما راوها نه بخدا
سوکند ای بروردکار ما ندیده اند آتش را قال یقول فکیف لو راوها کفت میکوید
وی تعالی بس چکونه بود حال ایشان اکر میدیدند آتش را قال یقولون لو راوها کانوا اشد
منها فرارا کفت میکویند فرشتگان اکر میدیدند آتش را می بودند سخت تر از روی کریختن
از آن واشد لها مخافة ومی بودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال کفت آنحضرت
فیقول الله بس میکوید بروردکار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم بس کواه میکیرم من
شما را که بدرستی من تحقیق آمرزیدم ایشان را قال یقول ملک من الملائکة کفت آنحضرت
میکوید فرشته از فرشتگان فیهم فلان بس منهم در ایشان فلان است که نیست
از ایشان یعنی ذکر کننده نیست انما جاء لحاجة بلکه آمده است از فلان مکر از جهت کاری دیکر
آمیخته بدان درجت قال کفت خدا یتعالی هم الجلساء لا یشقی جلیسهم ایشان قوم همنشینان اند
که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اکرچه برای کاری دیکر بیاید وهمه کار ایشان باشد مثنوی
همنشین اولیا چون کیمیاست کیمیای همچنین اخر کجاست رواه البخاری وفی روایة
مسلم قال ان لله ملائکة سیارة کفت آنحضرت بدرستی مر خدا یرا فرشتگانند سیر کننده کان
وکردنده در زمین فضلا بضم فا وسکون ضاد وضم آن جمع فاضل ودر بعضی نسخ فضلاء بر وزن
فصحاء وعلما وکفته اند که اکرچه در ضبط ذات حز این لفظ فصیح است اما بحسب روایة درینجا
وهم است یتبعون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه
ذکر قعدوا معهم بس چون می یابند مجلس را که دروی ذکر است می نشینند باهم کردانکه
وحف بعضهم بعضا باجنحتهم وکرد می کنند بعضی فرشتگان بعضی را بالهای خود
حتی یملؤا ما بینهم وبین السماء الدنیا تا آنکه بر می کنند فضای میان ایشان وآسمان

آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پریشان میشوند وجدا میشوند ذاکران
عرجوا بالا می روند فرشتگان وصعدوا الی السماء وبالا میروند تا آسمان قال
گفت آنحضرت فیسالهم الله پس میپرسد فرشتگان را خدای تعالی وهو اعلم بهم و
حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم من این جئتم
از کجا می آئید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عبادک فی الارض آمدیم
ما از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک ویکبرونک ویهللونک ویحمدونک و در بعضی
نسخ یحمدونک یعنی ذکر میکنند ترا بانواع اذکار ویسألونک و دعا میکنند ترا قال می
گوید پروردگار تعالی وتقدس وماذا یسألونی و چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونک
جنتک میگویند فرشتگان سوال میکنند از تو بهشت ترا قال میگوید هل راوها و آیا
دیده اند بهشت مرا قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار قال
وکیف لو راوها میگوید پروردگار و چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قالوا
ویستجیرونک میگویند فرشتگان وطلب امن میکنند از تو وپناه می جویند بتو قال میگوید
پروردگار تعالی ومما یستجیرونی واز چه چیز طلب امن و پناه میکنند ویستجیرونی بنون مشدده
و در بعضی نسخ بدو نون است قالوا من نارک میگویند فرشتگان طلب امن و
پناه میکنند از آتش تو وعذاب تو قال میگوید پروردگار وهل راوها و آیا دیده اند آتش
مرا قالوا لا میگویند فرشتگان ندیده اند قال فکیف لو راوها میگوید خدای تعالی پس
چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا قالوا میگویند فرشتگان ویستغفرونک و
طلب آمرزش می کنند از تو قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
قد غفرت لهم تحقیق آمرزیدم مر ایشان را فاعطیتهم ما سألوا پس دادم ایشان را آنچه
که سوال کردند ایشان یعنی بهشت واجرتهم مما استجاروا و امان دادم ایشان را از آنچه
که امان خواستند ایشان یعنی آتش قال گفت آنحضرت فیقولون میگویند فرشتگان
رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده ایست که گناه
کار بدکردار است انما مر فجلس معهم نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از آن راه
پس نشست در میان ایشان اگرچه ذکر نکند قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار
وله غفرت و مر او را هم آمرزیدم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ایشان القوم اند که بدبخت
نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان وصحبت ایشان همنشین ایشان و قال
غوث الثقلین الشیخ عبد القادر رضی الله عنه انا من رجال لا یخاف جلیسهم رب

الزمان

الزمان ولا یری ما یریب وعن حنظلة بن الربیع بضم را وفتح موحده وکسر تحتانیه مشدده
الاسیدی بضم همزه وفتح سین مهمله وکسر تحتانیه مشدده وبسکون یا نیز گفته اند منسوب
باسید بن عمرو بن تمیم صحابی است کاتب وحی بود واز دهات عرب وعقلاء ایشان بود
عمر یافته و در اوایل امارت معاویه از عالم رفته قال گفت لقینی ابوبکر فقال کیف
یا حنظلة پس آمد مرا ابوبکر رضی الله عنه پس گفت چگونه تو وچیست حال تو در یقین ایمان
ای حنظلة قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال گفت ابوبکر سبحان الله ما
تقول چه میگوئی واین صدق وخلوص ایمان که داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی
قلت گفتم نکون عند رسول الله می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار
والجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آن حضرت ما را بآتش دوزخ و بهشت کانا رای عین گویا
که ما می بینیم بهشت و دوزخ را دیدن بچشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بر آمدیم
ما از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عافسنا الازواج والاولاد والضیعات مخالطت
میکنیم زنان را وفرزندان را وپیشها را و باعتبار انسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آن
چیزها که باید داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند
معافسه معالجت وممارست ومخالطت وضیعت هر چیزی که سبب معاش وی
بود چنانکه تجارت و زراعت و حرفه و بمعنی حرفه نیز آید و در قاموس گفته که ضیعت
زمینی که حاصل داشته باشد قال ابوبکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابوبکر پس بخدا سوگند
بدرستی ما هر آینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همین حال است
که بحسب غیبت وحضور تفاوتی در حال پیدا میشود اگرچه یقین ایمان بر حال خود است
حنظله میگوید فانطلقت انا وابوبکر حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتیم من و ابوبکر
تا آنکه درآمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت نافق حنظلة پس گفتم یا رسول الله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وما ذاک چیست این سخن یعنی بچه سبب میگوئی این سخن ونسبت
نفاق بخود میکنی قلت گفتم یا رسول الله نکون عندک تذکرنا بالنار والجنة کانا رای عین فاذا
خرجنا من عندک عافسنا الازواج والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ترجمه این لفظ از عبارت سابق
ظاهر شد جز آنکه اینجا بلفظ غائب بود واینجا بلفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والذی نفسی بیده پس گفت آنحضرت سوگند بآنکسی که بقای ذات من در دست قدرت
اوست لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر آن حال که میباشید نزد من فی
الذکر در یاد کردن لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جای خوابها

شما فی طرقکم یعنی بیایند و مصافحه کنند در راههای شما یعنی دایم در اوقات متضاده و احوال
متباینه ملائکه را در یابید ولکن یا حنظلة ساعة و ساعة در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی
در حضور که ادا کنید حقوق پروردگار خود را و در ساعتی در غیبت که قضا کنید حقوق نفسها
خود را و مراد می و ثبات وی حق صرف و جد محض را و دوام بران دشوار است بیت
اگر درویش بر یک حال ماندی سر دو دست از دو عالم برفشاندی گهی بر طارم اعلی نشینم
دمی بر پشت پای خود نبینم ثلاث مرات سه بار فرمود و ظاهر آنست که مقصود تکرار این
عبارتست یا حنظلة ساعة و ساعة و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی در ذکر و
ادای حق پروردگار و ساعتی در قضای حاجت نفس و ساعتی در ادای حق اهل و عیال والله
اعلم رواه مسلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آنحضرت آیا نیاگاهانم و خبر دهم شما را به بهترین عملهای
شما وازکیها عند ملیککم و پاکیزه‌ترین عملها شما نزد پادشاه شما وارفعها فی درجاتکم و بلندترین عملها
شما در پایه‌های مرتبه‌های شما و خیر لکم من انفاق الذهب والورق و عملی که بهتر است شما را از
خرج کردن زر و سیم فالورق بکسر القاف پس ورق مثلثه و بر وزن کتف و جبل دراهم مضروبه و خیر لکم
من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم و بهتر شما را از آنکه پیش آید دشمنان
خود را یعنی کفار را پس بزنید شما گردنهای ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی
قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی یا کاهان و خبر ده ما را باچنین عملی که وصف کردی
قال ذکر الله گفت آنحضرت آنچنین عمل ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال
ذکر خداست و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا فاضلتر است پس اگر گویند عبادت
متعدی فاضلتر لازم است کلیت و مخصوص است بغیر ذکر رواه مالک و احمد
والترمذی و ابن ماجه الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن آنست که مالک وقف کرده
این را بابی الدرداء و رفع نکرده بحضرت صلی الله علیه و سلم و موقوف قول صحابه را گویند
چنانکه در مقدمه گذشت و عن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است
و پدر و برادر وی را که عطیه نام دارد و خواهر او را که صما نام اوست صحبت است و آن
حضرت صلی الله علیه و سلم بزیارت ایشان آمده نزد ایشان طعام خورده و ایشان را دعا کرده
و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور قال گفت جاء اعرابی
الی رسول الله امد بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال ای الناس خیر پس
پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت

طوبی

طوبی لمن طال عمره و خوشا حال کسی که دراز شد عمر وی و حسن عمله و نیک شد کردار او یعنی
بهترین مردمان اینچنین مردی است قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل
کدام از عملها فاضلتر و زیاده‌تر است ثواب آن قال ان تفارق الدنیا ولسانک رطب من ذکر الله
گفت آنحضرت فاضلترین عملها این است که جدا شوی دنیا را و بمیری در حالیکه زبان تو تر بود از
ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت
از ضد آنست که کنایت از ملاومت بر ذکر تا قرب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده
باشد که بمیرد رواه احمد والترمذی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مررتم
بریاض الجنة فارتعوا چون بگذرید بمرغزارهای بهشت بچرید قالوا و ما ریاض الجنة گفتند صحابه
و کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم جمع
شده ذکر خدا میگویند که موصل ریاض جنت است با ذوق و حضوری که درین مجلس حاصل
می شود مثل ذوق نعیم جنت و بموازنه اوست بعضی شارح گفته‌اند که بموازنه تلذذ بهشت
در دنیا ذوق است که از تملق مناجات وقت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حاء و فتح لام مثل بدر
و بدره و قصع و قصعه حلق حلقه هردو را بفتح نیز گفته‌اند و حریری گفته که حلق و حلقه هردو بسکون
مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قعد مقعدا لم یذکر الله فیه کسی که
بنشیند در مجلسی که ذکر نکند خدا را در وی کانت له علیه من الله ترة باشد بروی از خدا حسرت
و نقصان و من اضطجع مضجعا لم یذکر الله فیه و کسی که بپهلو افتد در خوابگاهی که ذکر نکند خدا را
در وی کانت علیه من الله ترة باشد بروی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال و نشست
و خاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که خالی از
ذکر بود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در بیانست بیت جوانی شب آنکه
خواب آورم تسبیح ناخفته تاب آورم و گر نیم شب بر آرم ز خواب تا خوانم و ریزم
از دیده آب دگر بامداد است راهم تهیست همه روز تا شب باهم تهیست رواه ابوداود
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون
الله فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند مانند مردار خر و کان علیهم حسرة ترة و باشد آن مجلس
ایشان را موجب حسرت و ندامت رواه احمد و ابوداود و عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را
در آن مجلس و لم یصلوا علی نبیهم و درود نفرستند بر پیغمبر خود که ایشان مبعوث است الا

کان علیهم ترة کرا که باشد برایشان حسرت فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم پس اگر خواهد
خدای تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب
تره است و اگر خواهد بیامرزد تقصیرات ایشان را رواه الترمذی وعن ام حبیبة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له هر سخن آدمی زیان است بر وی
نه سود مر او را الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را بامر مشروع یا باز داشتن
از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی وابن ماجة قال الترمذی هذا حدیث غریب و این
حدیث معلوم میشود که در مباح نیز زیان است و این تشدید و مبالغه است و حرف مباح [illegible]
کردن موجب حساب است و موجب قساوت قلب است وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله بسیار نکنید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام
بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بسیار سخن بی ذکر خدا سبب سختی است مر دل را
قساوت کنایت است از عدم خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده وان ابعد الناس من الله
القلب القاسی و بدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است رواه الترمذی
وعن ثوبان رضی الله عنه مولی آنحضرت است در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت
لما نزلت هنگامی که فرود آمد این آیت والذین یکنزون الذهب والفضة که در ذم جمع کردن
زر و سیم است کنا مع النبی بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره در بعضی
سفرهای آنحضرت فقال بعض اصحابه پس گفتند بعضی اصحاب آنحضرت نزلت فی الذهب
والفضة فرود آمده است این آیت در شأن زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاش بدانستیم ما که کدام
مال خیر زر و سیم بهتر است فنتخذه پس بگیریم ما آن مال را و فرا نهادیم و [illegible]
نمی شیم فقال پس گفت آنحضرت افضله لسان ذاکر و قلب شاکر بهترین مال زبان ذاکر
و دل شاکر است و زوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه و زن مسلمان که اعانت کند و یاری دهد در کار ایمان
و بعضی بحفظ احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و حضور و جمعیت رواه
احمد والترمذی وابن ماجة الفصل الثالث عن ابی سعید رضی الله عنه قال خرج معاویة علی
حلقة فی المسجد گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه بیرون آمد معاویه بر جماعه که گرد کرده نشسته
بودند در مسجد فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت معاویه چه چیز نشانده است شما را اینجا و
برای چه نشسته اید و چکار میکنید قالوا گفتند ایشان جلسنا نذکر الله نشسته ایم ذکر میکنیم خدا را
قال گفت معاویه آلله ما اجلسکم الا ذلک آیا بخدا سوگند نشانده است شما را مگر آن و نه
نشسته اید مگر برای ذکر والله حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب

آید و مجرور نیز می آید بعد از آن حرف استفهام آوردند و ممدود ساختند قالوا والله ما اجلسنا غیره
گفتند بخدا سوگند نشانده است ما را غیر ذکر او و حال حرف استفهام در جواب بمثل کلام سوال
است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم تهمة لکم آگاه باشید بدرستی من سوگند ندادم
شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ بلکه بقصد اتباع آنحضرت که وی صلی الله علیه و
سلم بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من
پرسیدم بعد از آن حدیث روایت میکند و میگوید وما کان احد بمنزلتی من رسول الله و
نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا کمتر از روی تحدیث کردن [illegible]
حضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که بیشتر حدیث می
کند احتمال نسیان دارد وان رسول الله صلی الله علیه وسلم و بدرستی پیغمبر خدا خرج علی
حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت چه چیز
نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله پس گفتند اصحاب نشسته ایم ذکر می
کنیم خدا را و نحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میکنیم خدا را بر راه نمودن او ما را برای دین اسلام
ومن به علینا و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما قال گفت آنحضرت اما انی لم استحلفکم
تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل ولیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عز وجل یباهی بکم الملائکة پس
خبر داد مرا که بدرستی خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند وی با زد بشما فرشتگان
را رواه مسلم وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایتست از عبد الله بن بسر که
عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت یا رسول الله ان شرائع الاسلام
قد کثرت علی شریعتهای اسلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من فاخبرنی بشیء ان
تشبث به پس خبر ده مرا بچیزی که چنگ در زنم در او و بزنم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که مستجلب
ثوابی کثیر باشد و لازم گیرم و در وجود سازم از بعد ادای فرایض و مستغنی شوم بوی از
سایر نوافل داود را بچنین تفسیر کرده اند کلام را قال لا یزال لسانک رطبا من ذکر الله
گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی
گذشت رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی
سعید رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل و ارفع درجة
عند الله یوم القیمة روایتست از ابی سعید خدری که آنحضرت پرسیده شد که این بندگان از
بندگان فاضلتر و بلندپایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات
گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله ومن الغازی

فی سبیل الله ذکر کنندگان از غزا کننده در راه خدا بر فاضل و بلند پایه ترند قال گفت آنحضرت
بود و ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین غازی اگر زند بشمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر
و یختضب دما تا آنکه شکسته گردد و رنگین گردد بخون شمشیر یا غازی فان الذاکر لله افضل منه
درجة پس ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی از روی درجه یعنی اگر غزا و کارزار با کفار
این مرتبه بلند باشد ذاکر فاضلتر است چه جای مجرد جهاد و کارزار رواه احمد والترمذی وقال هذا
حدیث غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم شیطان نشیننده و خفته است بر دل آدمی
فاذا ذکر الله خنس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس برود و جدا میگردد شیطان و اذا غفل وسوس
و چون غافل و بی خبر میگردد از ذکر خدا وسوسه میدهد جثوم نشستن بر زمین نهادن مرغ و آدمی
وسوسه و جز آن این بچه بر زمین بسیار جانوران و خنوس سپس ماندن و سپس جری
شدن و سواس اندیشه بد در دل افکندن رواه البخاری تعلیقا روایت کرده است ابن حجر
بخاری بطریق تعلیق که بعضی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم احادیث در
تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت وعن مالک قال بلغنی ان رسول الله
روایت کرد امام مالک گفت رسید مرا که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود
که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین ذکر کننده خدا را در میان غافلان مانند
قتال کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعه گریخته از جنگ و بعد از ایشان شخصی قتال
می‌کند با کافران همین فضل دارد خصوصا بعد از گریختن جماعه و ذاکر الله فی الغافلین کغصن
اخضر فی شجر یابس مانند شاخ سبز است در درخت خشک وفی روایة و در روایتی گفته مثل
الشجرة الخضراء فی وسط الشجر مانند درخت سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین
مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک وذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده
خدا در میان غافلان یریه الله مقعده من الجنة و هو حی مینماید او را خدا جای نشست
او را در بهشت در خواب یا بیداری یا یقینی می‌بخشد چنانکه گویا می‌بیند و حال آنکه او زنده است
وذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل فصیح و اعجم آمرزیده میشود او را بشمار هر گویا
و ناگویا والفصیح بنو آدم و مراد بفصیح آدمیانند والاعجم البهائم و مراد باعجم چارپایانند رواه
رزین وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله
گفت معاذ بن جبل عمل نکرده بنده هیچ عمل رستگاری دهنده تر او را از عذاب خدا از ذکر خدا
که این همه عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالک والترمذی وابن ماجه

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی
بدرستی خدا تعالی میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا و
تحرکت بی شفتاه و می جنبد بسبب من هر دو لب او مراد اجتماع ذکر قلب و لسان است و آن فضل
است نه آنکه تفسیر ذکر نمی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان
رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول آنحضرت بود
که میگفت لکل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله مر هر چیز را از آنچه زنگ میگیرد زدودن
است و زدودن دلها بذکر خداست صقالة زدودن شمشیر و آینه و جز آن و صیقل زداینده
شمشیر صیاقل جمع آن و مصقله بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصراح و ما من شیء انجی
من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر از عذاب خدا
از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود
آن محنت و مشقت که در اوست قال گفت آنحضرت ولا ان یضرب بسیفه حتی ینقطع
و نه آنکه زند بشمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برسد نیز ذاکر فاضلتر از
است چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین الا ان یضرب بسیفه حتی
ینقطع بفوقانیه و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود که این جهاد خاص نیست
است و این مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث
بر دیگری یا قول بتوهم راوی از رواة کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یا گوئیم که مراد بجهاد مفضول
جهادی است که خالی است از ذکر و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد شک نیست که وی افضل
خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر **کتاب اسماء الله تعالی** بدانکه
اسماء الله توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در
شرع اطلاق آن بر باریتعالی آمده مجاز اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی نباید
نهاد اگر چه هر دو اسم یک معنی باشند مثلا الله تعالی را عالم گویند نه عاقل و جواد
گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد غزالی آنست که اطلاق اسما بعقل
بطریق توصیف جایز است اما بطریق تسمیه روا نبود و این سخن بیانی دارد
که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات و متخلق باخلاق
وی تعالی میگردد و معنی این سخن نه آنست که بنده بعین صفات حق متصف
گردد حاشا با صفات بنده مثل صفات وی سبحانه میشود چه مثل این گوینده بجمیع وجوه
مشارک بود وی تعالی را و لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه بر توی

از صفات حق مناسب حال بنده می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در
حقیقت اصلا مشارکت نیست مگر اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات
حق تعالی اند حقیقت دیگر دارند و آنچه در بنده پیدا میشود نه مثلا انست تعالی الله عن ذلک
و تخلق در غیر اسم الله است از اسما و صفات را تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد
معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت در آن ادا نمایند و باد جهد
آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعلق
است نه تخلق **الفصل الاول** عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان الله تسعة و تسعین اسما بدرستی که خدای تعالی را نود و نه نام است
اگر گویند که بتحقیق ثابت شده است از مذهب اهل سنت و جماعت که حق سبحانه
تعالی را هشت صفت است پس این اسامی کثیره از کجاست و نیز اسماء او تعالی
بیشتر از نود و نه است پس وجه تحقیق این عدد چیست جواب اما اول آنکه اگرچه صفات
هشت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما ازان جانب است و فی
الحقیقه راجع بیکی ازین صفات شده و از ثانی آنکه تخصیص این عدد و حصر در آن باعتبار
این صفت است که من احصیها دخل الجنه شاید که این خاصیت مخصوص باین
اسماست چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید هزار سوار است که هر جا که
فرمایم بآنجا رسند و فتح کنند اگرچه سواران بسیار ند اما این صفت مخصوص باین
هزار است کذا قالوا و بعضی از مشایخ گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه
خصلت مذموم و ظلمانی است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از
اسمای الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب ازالت کدورت و ظلمت یکی
ازان خصلتها فایض کرده تا چون بانوار این اسما ظلمات آن خصلتها زایل گردد بنوال الا
نوار رسند و الله اعلم مائة الا واحدة و در بعضی نسخ واحدا یعنی تا صد یکی کم این تاکید است
نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکند یا در کتابت اشتباه نشود در تسعه و تسعین با سبعه و
تسعین یا تسعه و سبعین بخوانند من احصاها دخل الجنه کسی که احصا کند این اسما را در آید
به بهشت با مقربان و سابقان و مراد با حصا حفظ است و بعضی گفته اند علم بمعانی
آن و ایمان بدان و تعظیم مسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی حسب
طاقت که بمعنی تعلق و تخلق است و فی روایة و در روایتی این عبارت زیاده آمده
که و هو وتر یحب الوتر و وی تعالی وتر است دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن

بمعنی

بمعنی عدد طاق است چنانکه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی
فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در صفات بمعنی لا شبیه له و لا مثل له و در
افعال بمعنی لا معین له و لا شریک و عدد فرد شمار است بوی تعالی و بعض اینها بمعنی
محبت و بمعنی ثواب دادن بران و لهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع
کثیره در شرع متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان الله تسعة و تسعین اسما من احصیها دخل الجنه هو الله الذی لا اله الا هو
الرحمن الرحیم الی آخر اراد آنچه عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند و لیکن بطریق
توصیف و اخبار ذکر کرده اند از جهت وصف کردن مر حق سبحانه را بوحدانیت و اخبار
کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر اسما را تا افاده کند بتیقظ و شوق
و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وی و او اشعار بآنکه الله اسم ذات است و این همه
صفات او نیز ثابت مر او را در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و کلمه هو اشارت است
بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت است بمرتبه جامع صفات را مجملا و الرحمن
الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال است و الله
برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات
عجیب و اشارات غریب است که نطاق بیان ازان تنگ است اکنون شروع کنیم بتوفیق
الله و کرمه الله نام موجود بر حق و جامع صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی است و هر
موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم است
وجود وی از آن جهت است که نسبتی بوی دارد و روی بآن جانب دارد و باین معنی
راست آید که کل شیء ما خلا الله باطل و چه درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات
الا الله و الله علم است مر ذات واجب الوجود را که معبود بحق است یعنی معبود مطلق است
بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است و باقی اسما دلالت
نمیکنند مگر بر آحاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند نه حقیقة و نه مجازا
و اسماء دیگر را اطلاق میکنند اگرچه مجاز بود و وی اعظم اسما باشد و اسماء دیگر را اسماء الله
میگویند نه عکس و معانی سایر اسما متصور است که متصف شود بنده بآن و متخلق گردد
بر وجهی که مذکور شد و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم
تاله است که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بما سوای وی نکند و امید بغیر
وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده شهود بجز او را نبیند **ت** رفتار و بیان

٦٥٧

همین خدا ماند خدا، الفقراء اذا تم هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم
مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرت
و مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیرات است محتاجان را و اداء
آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیاوی و اخروی و شامل ضرورات
و حاجات و مزایا و خواص بمحض عنایت خود بی شایبه غرض و عوض نصیب بنده ازین اسم آنست
که چون شناخت که منعم حقیقی وی است و نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی کند و همه
کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب رحمت او باشد و از غیر وی
خود بجوید و بغیر وی روی نیارد و این وجه تعلق و تخلق آنست که رحمت کند بندگان
خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان را
بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از او بی
وجود نیز نبود و بی غرض و عوض نباشد الملک پادشاهی که ملک دو عالم در حیطه
قدرت و تصرف اوست و پادشاهی حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب و در همه چیز
تصرف بایجاد و اعدام و احیا و اماتت و منع و عطا مر اوراست و مستغنی است در
ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات و صفات و وجود
و بقا [illegible] آنکه پس هر چیز که ماسوای اوست مملوک و منقاد اوست و وی
مستغنی است از هر چیز منفرد است بتقدیر و تدبیر خود پس هیچ کس نیست که
ارادت وی [illegible] اوست پادشاه و حاکم علی الاطلاق و کمال اخص و ابلغ است
از مالک [illegible] ملک و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق اوست
بنده درگاه و گدای او باشد و طلب عزت از آستان نعمت و طاعت وی
[illegible] دانست که هر چه ماسوای حق است محتاج [illegible] بوی و منقاد و مسخر
او و مقتضای او را واجب است که تعلق کند بجناب قدرت و تصرف وی و به
[illegible] مردم بالکلیه و ظاهر نگرداند احتیاج خود را بایشان و امید ندارد از ایشان
و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قالب خود و مالک گردد
جوارح و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود
باشد [illegible] نیز تصرف کند از بعضی مشایخ وصیت خواستند
فرمود پادشاه دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا که
پادشاهی و ملک رانند در آزادی و بی نیازی است القدوس صفات پاک و منزه از سمات

نقصان

نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی که در یابد از احس یا تصور
کند خیال و برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک و خطر فی
خیالک فالله وراء ذلک بیت هر چه اندیشه پذیرای فناست، و آنکه در اندیشه ناید آن
خداست، و نصیب بنده ازین اسم آنست که بدان ذکر ممکن نیست وصول بجناب قدس
وی مگر بعد از عروج بر عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیه و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار
و تنزیه باطن از هر چه ماسوای حق است گفت امام غزالی قدس سره قدس عبد تطهیر اوست علم
خود را از تعلق بمتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادت خود را از حظوظ بشریه
که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند او را حظی مگر در رضای خدا و نه شوقی مگر بلقای
وی و نه شادی مگر بقرب وی تعالی السلام اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا
بمعنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و تعالی
وی از [illegible] و حکمتی بود و افعال وی تعالی [illegible] الذات [illegible]
و [illegible] عارض است و طیبی در فرق میان قدوس و سلام گفته که قدوس [illegible]
بود از نقصی که مقتضای ذات بود و السلام [illegible] از نقصی که عارض گردد [illegible]
و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت [illegible]
بمعنی سلامت بخش مومنان از آفات کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده [illegible]
در قول وی سبحانه سلام قولا من رب الرحیم [illegible] دلالت دارد و امام غزالی گفت [illegible]
که سلامت ماند از [illegible] حقد و حسد [illegible] سلامت [illegible]
[illegible] سلامت باشد از [illegible] صفات و اخلاق [illegible] سلام [illegible]
[illegible] صفات [illegible] عقل
وی [illegible] شهوت و غضب [illegible] شهوت و غضب [illegible] عقل و مطیع و
باشند [illegible] وصف [illegible] سلام و اسلام [illegible] سلامت [illegible]
[illegible] وی باید [illegible] المؤمن [illegible] بنده [illegible] سبب [illegible] و
آلات [illegible] حواس [illegible] حصول [illegible] وجود [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] بنده از آفات آخرت [illegible] توحید چنانکه [illegible] لا اله الا الله حصنی و
من دخل حصنی امن من عذابی [illegible] کلمه حصن [illegible] از آفات دنیا و آخرت و این

٥٦٨

جاندار است در عزایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از اهلاک و عدم و جمیع مخافات
و مخافات و هلاک و فنا داند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مومن مطلق
و از جمله افاده امن است که تلقین کرده است مومنان را حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از
انوار یقین برای حفظ ایمان و تایید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و عصمت از
معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود بایجاد موجودات
و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق بنده آنست که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده
از شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات ظاهره و باطنه و
تخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان
گردد در دین و دنیای ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن
خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد سبیل نجات و این مرتبه
انبیاست و بزرگترین ایشان سید انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین و بعد از
ایشان وارثان ایشان از علمای دین و عباد الله چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب
امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات
ندارد ببودن او معزول و قابض و باسط و ضار و نافع ولکن اطلاق مخوف در شرع
نیامده که اسماء الله تعالی توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن در لغت گواه
و نگهبان و کاهین کننده را از خوف که بمعنی رقیب است یا بمعنی مبالغه در حفظ و
مراقبت امام غزالی گفت معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قایم است بر
خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است
و هر که مشرف و مطلع است بر کنه چیزی و مستولی است بر آن حافظ است مراورا
و مهیمن است و جمع نگردد این معانی بر وجه اطلاق و کمال مگر وی را عز و جل و بنده را باید
که چون دانسته شد که خدا تعالی مهیمن و رقیب است باحوال ظاهر و باطن او مراقبت کند
بر نهی و اوامر و احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و در زبان قوم این را
مراقبه گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و
مطلع بود بر [illegible] بر وی غالب و مستولی گردد و بر دست دراز احوال
و [illegible] [illegible] [illegible] قیام نماید بحفظ احوال بندگان

برنهج

برنهج سداد و رشاد و حظ وی ازین صفت اوفر و اتم باشد العزیز بمعنی غالب و قوی و
بی مانند آید و از آنکه وصول باو باسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام
و کمال جز حضرت پروردگار تعالی شانه را ثابت نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود
نصیبی بخشد و قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة و لرسوله و للمومنین و کسی که
شناخت که اوست تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی
نجوید و بهیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده
بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نبیند ز کس و وجه آنکه بر نفس و
هوای خود غالب بود و قوت و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی
خود را بطمع و سوال و ذلت بر در اهل دنیا نبرد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند در علم
و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی را بمعرفت کمال وی میسر نشود الجبار
جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی
علو و ارتفاع نیز آید نخله جباره گویند یعنی درخت خرما که از بلندی دست بان نرسد
جبار مبالغه در جبر است و تمام این معانی ثابت مر ذات پاک خداوند تعالی را حسب
تحقیق و کمال منحصر است در وی و اوست جبر کننده شکستها و صلاح آرنده و نیکو
گرداننده کار خراب روزگاران را و جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان مشیت اوست هیچ
کس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل و
نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را جبر حاصل شود و حال وی درست
بصلاح آرد و دایم رضا و امر و احکام شرعی و ارادی امتثال و استسلام نماید و از حول
و قوت خود بری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف
گردد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقایص خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل
جبر نماید و در مقام اصلاح بوده ساخت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس و شیطان
مسلط و غالب بوده او را بر ملازمت تقوی و مواظبت طاعات حامل گردد و همچنین
قیاس نسبت بخلق خدا جابر گردد و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و باجرای
امور شریعت امر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبر کند المعتقد بجای حق و
المتکبر کبر و استکبار بزرگی [illegible]

کبریایست و هیچ کس مستحق کبر و لایق آن غیر وی جل و علا نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هرکه
کبریای حق را و علو قدر او را بشناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند و طریق تواضع و تذلل
لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و در اوامر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم انست که
همه چیز را غیر وصول بجناب مقدس وی تعالی و انچه اسباب اصول است از شهوات دنیا بلکه
مستلذات اخرت را نیز خرد و حقیر داند و به دنیا و اهل دنیا بر عارف و شهوات آن سر فرود نیارد و
قدری ننهد از جهة علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر ذات خود
الخالق البارئ المصور این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و او بدن و اختراع نمودن یکی
اند هر یک معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و بر بمعنی ایجاد و پیدا
کردن و تصویر صورت کردن و هیئت بخشیدن و هرچه از عدم بوجود می آید محتاج است اولا
باندازه میکند بعد از آن بوجود می آرد و بعد از آن صورت میکند اگرچه در پیدا کردن حق سبحانه همه
معا بوجود می آید لیکن رتبه یکی مقدم از دیگری است و هرچه از عالم علوی و سفلی از عرش تا فرش
پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت خواهی یافت همه بتخلیق و تقدیر و ایجاد و تصویر
اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیعه برعایت حکم
و مصالح در ایجاد و وضع زینت خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که
بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور او را مشاهده کند و دایم زندگی
در استیعاب نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما جز بر سبیل مجاز نبود چه خالق همه اشیا
پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسب و پیا آفریدن را افعال خود نسبت کرده بدان کسب کمالات
و اکتساب طاعات و تحصیل صورت علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و
بتوجه و حضور متعرض نفحات الهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما انست که
در قمی کار انادای وظایف عبادت پردازد که سبب نکاری کند که بهان وجه معیشتی برای خود
پیدا کند خصوصا کسب نکاری که از آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بمردم رسد **الغفار**
مغفرت و غفران امرزیدن و خدا تعالی امرزنده گناهان بندگانست و غفار مبالغه است
در غافر و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده و وی
سبحانه پوشنده گناهان است در دنیا و در آخرت و بر زشتها قبیح و منظر جمیل است و دنو
از جمله قبایح است و از جمله ستر وی بر بنده ان هست که مقابح بدن او را در چشم قبیح نماید مثل انچه

در شکم است و باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادت قبیحه در دل اوست
از عالم خلق پنهان داشته تا هیچ کس را بر اسرار او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر انچه در دل آدمی است
از وساوس و خطرات و ارادت قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین
ایشان بودی مر او را و همه او را و هم در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و بانچه گفته شد معنی
غفار و ستار یکی آید و لیکن درین روایت ستاریست و احتیاج به بیان فرق درین دو
اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب حمل کرده میشد و ستار بر ستر عیوب چنانکه در
بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون بداند که وی سبحانه غفار
الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید نباشد و دست رد بر سینه مجرم نزند و چون
دانست که ستار العیوب است از شکر این نعمت غافل و فارغ نباشد لیکن باید که بدان
مغرور نگردد از توبه و انابت غافل نباشد لیکن باید که بدان مغرور نگردد از توبه و انابت غافل
نباشد و تا جز دران جایز ندارد که بر عمر اعتماد نیست **بیت** لطف حق گرچه بسیار اما گناه لیکن چون
از حد گذشت رسوا کند نسال الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرایم
مردم در گذرد و عیبهای ایشان را بپوشد **القهار** قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی
غالب است که شکسته است پشت جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کننده
ایشان را و تمام مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند و عاجز [illegible]
و در قبضه قدرت [illegible] عظمت وی حیران و سرگردان اند در روز [illegible] قهر و جلال وی لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار و هرکه شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهان او ترسان و
لرزان باشد و از غایت خوف ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان انست که
بسطوت سلطان عزت و قهر ان حق [illegible] اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و
چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال خود بر بندد تا از طریق حق بیرون نیارند و از
سلوک آن مانع نیایند و اعدای عدو وی نفس است که میان دو پهلوی اوست که بود تا
قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بترغیب ترهیب و قتل ترک حدود
شرع و نفس را بترک آداب سنن و اشتغال بمالایعنی تادیب و علامت تمام [illegible]
جمله قهر ان مردانند که هرکه با ایشان بمحاربت و مقاومت برآید مقهور و مغلوب گردد

صاحب فتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیات شیخ محی الدین
عبد القادر این است که و هو القاهر فوق عباده **الوهاب** وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن
موهبت بخشش و وی جل جلاله و عم نواله کثیر الهبه و دایم العطاست که بخشش او را پایان
نیست و فیض او را انقطاع نه و هبه حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه
معطی بغرض و عوض که در برابر عطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست بلکه بایع است
پس وهاب بمعنی جواد آمده و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت
منحصر است در ذات مقدس باری تعالی اوست که می بخشد هر محتاج را و هر چه احتیاج دارد
و بیشتر از آن و زیاده بران بی عوض درین جهان و در آن جهان موافق حکمت و صلاح کار بنده
و چون شناخت که وهاب مطلق اوست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از دیگری
جز وی طمع برید و روی بغیر نیارد و توقع ندارد و خواهش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید
طلب آن جناب نماید و دعای این بنده مسکین کاتب حروف در ابتدا حال بعطش که شوق
نادانی و نا عاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگر چه عموم
و اطلاق این دعا از محالات نماید و لیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظه استعداد نوعی
از قبیل استجابت نیز هست ان شاء الله و اما تخلق باین آنست که بذل کند هر چه کرده است
اوست اگر چه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظه حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب عوض
اگر چه حقیقت وهب و جود از آدمی زاد نیاید و ممکن نبود تا فعل بر قوی او که از ترکه
و غرض و غایت منظور نظر نباشد اقدام راست کنند و اکمل افراد انسانی در صدد وجود سید البشر است
صلی الله علیه و سلم که چنان عطا فرمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را در آن مدخل
نبود بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس بود همچنین همه انبیا و مرسلین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر
حیوانات مناسب حال موافق حکمت باشد اوست و رزق دو قسم است محسوس و
معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را یا رزق مضمون است که لطف باری
تعالی بضمانت آن ایستاده و مضمون شامل است تمامه جانداران را که و ما من دابة الا علی الله
رزقها و رزق موعود که بمتقیان بی تعب و مشقت از آنجا که گمان ندارند وعده کرده است
که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه و رزق مقسوم

که آنچه قسمت کرده اند برسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق
اوست انتظار رزق از غیر او نبرد و توقع از غیر وی ندارد و کار خود را بوی گذارد و توکل بروی کند و چون
دانست که روزی مقدر است از جهت روزی دلتنگ نگردد و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق آنست
که دست خود اجرای ارزاق ابدان و زبان اجرای ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار
تعالی و بندگان او در وصول ارزاق جسمانیه و روحانیه با انفاق و تعلیم و ارشاد و حاضر و نیز از وجوه
تخلق است که با اهل و عیال و هر که در مؤنت اوست معیشت بگشاید که روزی خود بر خوان تو
میخورند نه منت نهاده اند باید بهر آنکه میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن **الفتاح**
فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آید اوست تعالی شانه که بگشاید درهای رحمت بر اصناف
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها از وست و فضل هر مقصود منها از او
در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بی واسطه و حجاب و فتح بمعنی نصرت نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله
والفتح و انا فتحنا لک فتحا مبینا و تحقیق گشاینده است ابواب فضل و کرامات خود را بر انبیا و
مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و
نصرت داده است ایشان را و تابعین ایشان را بر اعدا و چنانکه فرموده و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین
انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی گشاینده است بر دلهای دوستان درهای
معرفت و گشاینده است بر عاصیان درهای مغفرت و یاری دهنده مظلومان و حکم کننده
روزگاران اوست و بالجمله فتاح اسمی جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات
و چون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید که بنشیند بر در کرم وی باید فتح و ظفر و انتظار
حصول افضال بی ملال و استعمال التسلیم و سکون تحت مجاری حکم و در تخلق کل وجه
و بنده را و کبر و دایم دل در و بند و تخلق بوی آنست که سعی کند که در بر روی طالبان جز
و علم گشاید و فصل خصومت میان مردم کند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد **العلیم**
بالغ العلم است و وی تعالی عالم است باشکارا و نهان و بخطرات دل و با چیز و جل
خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات و ظواهر اشیا و بواطن آن و کیفیات آن
آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر
و سرایر ظاهر و باطن خود را از هر چه نه پسندیده باشد پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر مخلوق
مقدم باید داشت و حظ عبد از اسم آنست که تحصیل علوم دینیه و تکمیل آن و حقایق

و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث عبادت کرده و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود
که علم نافع عبارت از آنست بر علاوه‌ای بر زدنی علما مشغول و شعوف باشد **القابض**
الباسط قبض که فعله و تنگی و بسط فراخی و کشادن یکدیگر ند و وی تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که
میخواهد و فراخ میکرداند بر هر که میخواهد رزق حسی باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح
نزد امات و بسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند در نوم و بسط میکند در استیقاظ
یا تنگ می کرداند دلها را بحزن و ملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور
صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند از ان بفقرا و
این قوم را در معنی قبض و بسط و اوابا انها کلام است که در شرح فتوح الغیب از ان تفصیل از
کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست
تعالی شانه بر قبض صبر میکند و امیدوار می باشد و بر بسط شکر می ورزد و ترسکار می باشد و بر
قبض و بسط می بیناز انجا بیابنده امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان انست که قبض
میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار بجلال خدا و کبریای او و بفنون عذاب و بلای او و بسط
میکند بشارت دادن بلطف و عطای او و بصنوف الا و نعمای او یا قبض میکند و تنگی بی
ارد و بجل می ورزد بحقایق اسرار الهی از غیر اهل ان و افاضت و نشر میکند بر اهل آن و بعضی
گفته اند که تخلق باین دو اسم انست که با نفس هم فرمای و با هرکه در تحت تسلط و ریاست
اوست باین دو صفت معامله میکند تا ترتیب بکمال باشد و هر گاه بسیار ملالت و نا
مرثیان رسد بسط دفع کند و هر گاه بسیار جرات کنند و دلیر شوند بقبض ضبط نماید و گفته
اند که در سیاست نفس اگر بطاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نیابیگر د تا بگر م دو و
ملول کار نکند که طاعت با انبساط بقبول نزدیک‌تر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و
متابعت شیطان کند بقبض و سیاست بلیغ نماید بیت که کسی یک آرزوی خود تمام در تو
صد ابلیس زاید و السلام **الخافض الرافع** خفض فرو داشتن و رفع بر داشتن وی فرو
می آرد کافران را به بدبختی و بر میدارد مومنان را به نیک بختی و بر میدارد دوستان را بنزدیک کردن
و فرو می آرد دشمنان را بدور کردانیدن و فرو می ارد کسی را که میخواهد باسفل السافلین
طبیعت و بر میدارد بعضی را باعلی علیین محبت و فرو می ارد یکی را بدرکات جحیم و بر
میدارد دیگری را بجنات نعیم و این دو صفت را مراتب و درجات بسیار است و بنده چون

شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از مخفوضی مرتبه و مجاورت
اشقیا و درخواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا در هر دو جهان و تخلق باین اسم آن است
که پست کرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان
و رفع کند دوستان حق را و دوستی دارد با ایشان که افضل اعمال الحب فی الله و البغض فی الله
است و مرتبه نفس را که اعدا الاعادی است خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند
و رتبه برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست داند
و خود را بنده و اگر بیند دنی و ناکس بیند بیت هنرمندی که ره را با و سر دید ز خود عیب و
زبیگانه هنر دید حکیمانی که دور اندیش بودند دوای خلق و درد خویش بودند **المعز**
المذل اعزاز عزیز کردانیدن اذلال خوار کردن عزیز میکرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق
طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو رتبت و نعیم
جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میکرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات
امام غزالی گفت اوست که میدهد ملک را هر که را خواهد و میکشد ملک از هر که میخواهد باضداد این
صفات و عز دایم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و حمیت
جهل است پس کسی که برو شسته شد حجابها از دل وی و مشاهده کرد جمال حضرت را و روزی
کرده شد او را قناعت و بی نیاز شد از خلق و مرد کرده شد بقوت و تایید و غالب شد بر
صفات نفس پس بتحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دراز کرد چشم
او را بسوی خلق و محتاج کرد او را بایشان و مسلط کردانید بر وی حرص و محروم کرد او را از
قناعت و مغرور کردانید بنفس و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار کردانید او را
و کشید از وی ملک انتهی و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال عز و علا است
چنانکه قوت و کمال جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و امداد
آن اگر ظاهر کرده نفع و مرز آن در دین باقی انداز آن در اهل دین و بنده چون دانست که معز
و مذل اوست تعالی عزت در طاعت است و خواری در معصیت است و بحرص و طمع و
شهوت نفس خود را خوار نکرداند حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی بان چنگ
داشت و دیگری نان و نان خورش آن کودک باز گفت ازین نان خورش بده باز گفت پابک
سک باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد و ریسمان در گردن او کرد و میکشید فتح

سو صلی دید فرمود اگر این کودک نان خشک قناعت کردی سگ با خود نگفتی بیت نان
خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق که بار محنت خود به که بار منت خلق و تخلق اینست که
عزیز دارد از آنچه خدای تعالی که عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت و خوار
دارد از آنکه خوار دارد از آنکه خوار گردانیده بکفر و ضلالت و موافقت نفس و جهالت و شهوت
السمیع البصیر این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میگردد بآنها مسموعات
و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بالت و حاسه و وی تعالی شنو است نه بگوش و بیناست
نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و الات محل تغیر و افات تند و دور و نزدیک نزد وی برابر است
و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این
دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه او تعالی از صفات جسم
ثابت شد تنزیه وی از آن و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل این
علم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نکند مگر آنچه
راضی است وی تعالی از آن و هرچه گوید با دب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح
نفس و لعن و طعن پرهیز دو نشنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان او را انچه راضی است
حق تعالی بآن و از نظر حرام و دراز کردن چشم بزهرت دنیا و زینت آن پرهیز دو نظر بصانع
صنایع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم گردد دوام مراقبه و مطالبهٔ نفس بمحاسبه و اشارت بل سمیع
بل بصیر همین است الحکم بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی
فا او ی و حکم کننده است میان خلایق برفع فاعده و ظلم و دفع طریق جفا و انصاف
ستاننده مظلوم است از ظالمان در روز جزا و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر
بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضاست و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود
قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امرات و کلمح بالبصر
است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضاست و ترتیب مسببات بر اسباب
لحظه بلحظه تقدیر او است این را با اینکه در شرح اسماء حسنی گفته و حملان در
شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که استسلام کند حکم او را و انقیاد کند
قرار او را راضی باشد بقضای او و او را از خود کند از حقوق و از خصومات خلق برحذر باشد
و اگر کسی را باو خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نگردد و در روز

که وی تعالی حاکم گردد رسوا نشود و از سابقهٔ حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آنست
که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات
و ریاضات و تقدیر سیاسات که مقتضی بصلاح دنیا و دین است العدل عدل در اصل بمعنی
داور و داد دهنده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر
کردن چیزی را بچیزی نیز آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل
عالم ملک اوست و همه افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا یعد و لا یحصی
و چنانکه باید و شاید همچنانست قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی بایکی
برابر عمل وی کند سزاوار محبت و نعمت گرداند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات
بحسنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون منزه دانست که حاکم مطلق اوست و همه تصرفات
و قدر اوست و همه افعال او را حکمتهاست باید که در افعال او و در تدبیر و حکمت او اعتراض
نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در همه عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت اوست
و در مملکت وجود اوست و شهوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین آرد
گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت سعد بارست
روان گوی سعادت برون در سنی کس که بمنزل نرود کج رفتار اللطیف لطف نرمی و نازکی و کار
کردن و نیکی کردن بکسی و لطف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است
و از جمله لطف او به بندگان اعطا اوست فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن
بسعادت ابدی بسعی ضعیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد
و در ساعت برود و گاهی شقت مجاهدت و کلفت ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند
و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل مقصود برساند و بقرب و قبول درگاه خود
مخصوص و مشرف میگرداند و لطیف را علما مستبحر بعلم بدقایق مصالح و خفیات امور نیز دانسته اند
کرده مستعمل بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه
بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی در آن از احاطه حصر و ضبط بالاتر است
و تنبیه کرده است امام غزالی بر بعضی از آن و گفته چنانکه لطف او در خلق جنین و نما
و حفظ و رسانیدن غذا به در شکم و جه در حالت رضاع و بعد از آن و بعد اخراج شیر صافی
از میان خون و سرگین و بر آوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از

کمس وابریشم ازکرم ودر از صدف وعجز از ہمہ پیدا کردن آدمی کہ مستودع معرفت وحامل امانت
وشاہد ملکوت سموات وارض وعارف ذات وصفات اوست وامثال این بیرون از حد
حصر واحصاست وہر کہ دانست کہ وی لطیف است وعالم بمکنونات ضمایرات ومومن
جلایل نعم باید کہ ظاہر وباطن از مکر وتلبیس وترک ادب واخلاق ذمیمہ نگاہ دارد وشکر نعمت وی
گوید وتوفیق خیر وطاعت ازوی جوید وتقصیر خود معترف آید وباب معتذر گردد وتخلق است
کہ بہ بندگان خدا لطف ورزد ونرمی کند چہ در وقایع حسیہ دنیویہ وچہ در منافع روحانیہ دینیہ و
دعوت الی اللہ وارشاد بطریقہ حق رفق ولطف وحکمت وموعظہ حسنہ وعلم حقایق وفہم
دقایق بوی نہد بارفق وسہولت ونرمی بخلایق برساند وافادت نماید **الخبیر** اخبر آگاہی
وخبر آگاہ بود وآن وی نیست ہیچ شئ در ملک وملکوت ومتحرک وساکن نمیشود در زمین وآسمان
ذرہ مضطرب ومطمئن نگردد وہیچ متنفسی در کون ومکان نفس نمیزند مگر آنکہ نزد او
تعالی شانہ از آن خبر ومعنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد مگر آنکہ خبیر مخصوص باخبار دارند ومعنی عالم
باخبار گویند امام غزالی گفتہ کہ خبیر بمعنی علیم است لیکن چون اضافت کردہ شود بخفایای باطن
خبرت گویند وصاحب از اخبر نامند انتہی وگاہی خبیر بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دہندہ از مکنون علم خود
ووی تعالی خبر دہندہ است از گذشتہ وآیندہ بکلام خود وباین معنی راجع بصفت کلام گردد خبر
واختیار یعنی از موعود نیز آید ووی تعالی آزمایندہ است بندگان را بامر ونہی وتکالیف شرعیہ چنانکہ
فرمود ایکم احسن عملا وبندہ چون دانست کہ حق تعالی خبیر است مراقبہ علم او از دست ندہد و
تصدیق نماید انبیا را در آنچہ خبر دادہ اند وامر ونہی را بجای آرد وتخلق آنکہ بکارہا مہتدی ودانا
وباریک بین باشد واز آنچہ در عالم قلب وقالب وی برود خبردار ونہ بصیرت وخبردار باشد
واز مکاید نفس ومکر وخداع آن برحذر بود وخبر دہندہ باشد مردم را از آن ومنذر وداعی
ایشان بود بطریق نجات واز ماندہ بود ایشان را بدان **الحلیم** حلم آہستگی وبردباری
وحلیم آنکہ او را خشم از جای نبارد وباعث بر استعجال عقوبت بندہ ومسارعت انتقام
نگردد باوجود اقتدار اگر توبہ تدارک کند عفو فرماید واگر خواہد بی توبہ نیز رحمت کند وحلیم علی
الاطلاق حق سبحانہ است وبندہ گاہی استعجال میکند در عقوبت ولیکن برعزم آن نباشد
وکینہ نگاہ میدارد تا کہ وقت فرصت کینہ را میکشد ووی سبحانہ خود را بانتقام نیز وصف کردہ
است پس حق عبد آنست کہ از انتقام وی خایف باشد واز جہت حلم وی امیدوار عفو باشد

چون در حال حلم کردہ است در مال نیز مغفرت کند وباید کہ اینچنین ذاتی را کہ با وجود کمال قدرت
بر عقوبت نمیکند وعفو میکند ونعمت کہ دادہ است باز نمی ستاند شکر گوید وشرم دارد وگاہ در نظر
چنین کریمی بیہودہ نکند وتخلق آنست کہ بہر ناپسندی کہ بیند از جا نرود وتمکین ووقار
ورزد وبعقوبت زیر دستان تعجیل نماید وصفح وعفو شیمہ خود سازد مگر در اجرای حدود
شریعت **العظیم** والعظم والعظمۃ بزرگ شدن وعظمت گاہی در اجسام کہ مدرکات
ابصارند اطلاق یابد وگویند کہ این جسم عظیم از فلانست وقتی کہ امتداد مساحت وی در
طول وعرض وعمق آن بیشتر ازین باشد باز این دو قسم است یکی آنکہ چشم او را محیط
میگردد باصرہ بدان چنانکہ فیل وامثال آن ویکی دیگر آنست کہ محیط نمیگردد بہمہ اطراف وی چنانکہ
زمین وآسمان واین اعظم است از اول وگاہی در مدرکات بصایر استعمال کنند و
اینہا نیز اقسام اند قسمی کہ محیط میشود بادراک کنہ حقیقت آن عقل وقسمی است کہ
قاصر است از آن عقول بعضی وقسمی است کہ متصور نیست ادراک عقل واحاطہ
وی بکنہ حقیقت آن وعظیم مطلق اوست کہ عظیم از ہمہ است ومتجاوز است از حد
عقول وبیرون از دایرہ ادراک کہ ہیچ عقلی بکنہ ذات وصفات وی نرسد وآن ذات حق
است تعالی وتقدس وکسی کہ بشناخت عظمت حق را مستحقر وخوار داند نفس خود را
در جنب عظمت او واقبال کند بامتثال اوامر ونواہی واحکام وی تعالی شانہ وعظیم ربانی
را باید کہ از عظمت وجلال حق جہان وجہانیان در دل فرو نیارد کہ ہیچ کس وہیچ چیز را در جنب
وجود وی ہستی نماند وتخلق آنست کہ ہمت بلند دارد واز برای دنیا فرو نیارد وملک کونین
را در جنب عظمت الہی در نظر ہمت وی جای نماند وتحصیل کند از کمالات وصفات
شریفہ آنچہ عظیم گردد بوی قدر وی بامرتبہ رسد کہ اگر عقول بکنہ قدر وی نرسند ودر
حدیث وارد شدہ است کہ عالم عامل کہ تعلیم میکند مردم را خیر را نام کردہ میشود او در ملکوت
عظیم وعظیم از بندگان انبیا وعلما اند چون عاقل صفات ایشان تصور کند بر خود عقل
وی ہیبت وعظمت واعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم کہ عظیم را از وی مخلوقی بوجود نیامدہ ودر عالم اجسام عظیم تر از عرش آفریدہ نشدہ والا
عالم ارواح از روح انسانی کہ آن نیز راجع بعظمت روح محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
است **الغفور** بمعنی غفار است وہر دو صیغہ برای مبالغہ است وغفور بمبالغہ تر از

غفار است معنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد
و غفور آنکه بخشش وی تام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او باقصی مراتب
درجات رسد و بعضی گفته اند که غفور آنست که چون بنده را نوعی از گناهها را بخشید از همه بندگان
آن نوع گناه را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه بپوشد گناهها را در دیوان اعمال
بندگان و غفور آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو کند و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند که بر
گناهکار نیز فراموش میگرداند از خجالت و شرمساری در پرده مستور نماند سر خجالت
درویش را آن بود که درویش گر گناه ببخشد شرمساری هست و وجه تعلق و تخلق در اسم
غفار مذکور شد **الشکور** شکر و سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و انعام
شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بحضرت حق تعالی نیز کنند شاکر و شکور نام وی تعالی دارند
و معنی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر
عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند که معنی شکور ثناگوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی
قریب تر است بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کردند بطریق مشاکلت و وی تعالی که
معطی ثواب جزیل است و ثناگوینده مر بنده را بر طاعت وی بنده را باید که در ثنا و
شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که ثنا گوید
مر خدا را بر نعمت وی و ثنا گوید مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات
کند و اگر مکافات از دست نشود ثنا میداد کند و اقلش آنست که گوید جزاک الله خیرا **العلی**
علو بلندی و بلند شدن جایی و بر بلندی بر آمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی
چنانکه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی
و تقدس در مرتبه بالاترست از همه و هیچ مرتبه فوق مرتبه او نیست و همه مراتب پایان تر از
رتبه اوست زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع
مسببات و معلولات است و ذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیز
فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم است
بچیزی که او را ادراک حسی نیست و آن بهیمه است و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک
عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزی که معارض است در معلومات
او شهوت و غضب و آن انسانست و چیزی که سالم است ادراک او از معارضه مکدرات یا

ممکن است که متغیر و ممتنع باشند بدان ولیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی
که محال است رحقا و انجلا و انتزاع بدان و آن حق سبحانه و تعالی است پس وی در مرتبه فوق کلی
باشد که عالی تر و کامل تر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در مرتبه بهایم اند جز علو حسی نیاید و خواص
که منتهی شده اند بادراک بصایر علو معنوی را و مراتب از بر وفق مراتب علو حسی نهند و از اینجا
معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است
و موجودی که منزه است از تحیز و تقدیر بحدود اجسام و مفاد در آن فوق تمام اجسام
باشد در مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت اوست از جمیع اجسام که چون فوق او شد
فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده
و الله غالب علی امره پس بنده باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات
او راه ندهد و چونی و چگونگی از راه معرفت روا ندارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت است
وجود او در جنب عظم امر و حکم وی تعالی نیست و نابود دارد و بامتثال و تسلیم پیش آید
و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد و درجا
لات و معالی گردد در مراتب و مقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وی
درجات انبیاست یا تفاوتی که در انجاست و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست
درجه سید الانبیاست صلی الله علیه و سلم و علو مطلق خداست جل جلاله و تعالی شانه
و نیز از وجوه تخلق آنست که بر نفس و هوا زبردست باشد و از صحبت اهل دنیا مستعلی
و در دوستی بغیر از حق فرود نیارد و مشایخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه درگاه
حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل افتد و همه از وی بترسند **الکبیر** بزرگ و صاحب
کبریا بزرگی او بزرگی دیگران نیست و کبریا عبارت است از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود
است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود او
دراز گردد گویند وی کبیر السن است و چون طویل الوجود دایم الوجود ازلی و ابدی
و اولی و آخری باشد او را اکبر خوانند دوم آنکه وجود وی تعالی وجود ذاتی است که صادر
است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل
الصفات رفیع القدر علی المرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است **الحفیظ**
حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفات و ضیاع اوست
تعالی شانه با بقا و حیات هر یک ضد و دشمن یکدیگرند چنانکه عناصر را در موالید نگاه
میدارد بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات

وجوارح در ذوات آنها چنانکه شاخها و نابها و چنگلها خارج از آن چنانکه اسلحه برای آدمی
و پیدا کردن معرفت و هدایت براست کردن آن و استعمال آن و پیدا کردن حواس
در جنگ جاسوسان اندرونی آگاه مانند بغرب اعدا و آفات آن چنانکه چشم و گوش و جز آن
و همچنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی
که از زمین میروید نگاه میدارد لباب او را بقشر و طراوت او را برطوبت و بخار ما که مرویه
از نو و خار سلاح نباتست چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و یا هر قطره از آب
حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که فرود نمی آید
قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته ایست که نگاه میدارد از آنکه تا برسد بمستقر خود
از زمین امام غزالی گفت که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصایر بران دال است
و ایشان ایمان می آرند بدان ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است
لا یعدل ولا یحصی و از جمله اوست القای ایمان در دل مومنان و حفظ عقاید ایشان
از زیغ و زلل و صیانت عقول عقاید ایشان در توحید باقامت دلایل و براهین و روشن
دین و اقوی دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته کسب و اختیار بنده را
دران قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلاف
ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا بخطور خاطر ما نیست و موجب اشکال و اختلال
عقد ایمان نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان
و حفظ بمعنی از یاد داشتن چیزی که ضد آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و این
معنی نیز اطلاق بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و
ممکن نیست زوال آن از وی بسهو و نسیان نقلست که یکی از صلحا را مال بسیار
میراث رسید گفت الهی مرا این درم محتاج نیز اما محافظت این حضور قلب مرا
تفرقه میرساند خداوندا تو حفیظی از برای من نگاه دار هر چه بود همه را بدرویشان داد پس
هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی از غیب بوی میرسانید چون بنده دانست
پروردگار را حفیظ است باید که از همه آفات محافظات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و
حمایت وی جوید الحفیظ هر کس بخدا پناه آرد او را از بلا نگاه دارد و تخلق اینست که حدود و
احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوا و سر را از ملاحظه
اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و
و فرو ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قران و حدیث گردد و

معانی آنها در دل نگاه دارد المقیت خالق اقوات و رساننده آن یا پدید آرنده قوت و خورش
و آن چیزی است که بوی بر پا است بدن ایشان از اطعمه و اقوات خورش دادن وی
قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمانست و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده
و گواه و حاضر نیز آید قوله تعالی وکان الله علی کل شیء مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع
معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا
کند از سهل تستری قدس سره پرسیدند ما القوة قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی ازینجنین
حکایت کنند از وی پرسیدند که قوة چیست گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست
گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی میپرسیم که قوام جسد ما بانست گفت قوام جسد ما
بالله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق اینست که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را
ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و در اصلاح حال خود اقدام نماید الحسیب
کافی و بسنده در جمیع کارها و حساب بسنده آمدن چیزی احسبنی الشیء میگویند بمعنی کفانی
یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب و این وصفی است که متصور نیست
بر ثبوت وی حقیقة مگر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت وجود و دوام
وجود و کمال وجود است و هیچ چیز نیست که کافی باشد هر چیز را مگر الله تعالی زیرا که
با وست وجود اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسباب که آنها را داخلی است
در وجود اشیا و کمال آن همه بخلق او بند پس اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند
که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی
تعالی حساب میکند خلایق روز قیامت و می شمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا
و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضایل و مناقب پس چون
دانست که وی تعالی کافیست باید که اکتفا کند بوی و بجستن غیر وی توکل کند در جمیع امور
بروی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را میشمرد و بران حساب
خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک کند احوال خود را و چون دانست که مراورا است
شرف و کمال و ظاهر گردد روی خساست نفس و دنائت او پس تکبر نکند بمراتب خود
و عجب نیارد بافعال خود و تخلق اینست که بکفایت حاجات محتاجان کوشد و بعضی
خود را محاسبه کند پیش از آنکه حساب کرده شود از وی و هر نفس خود را بمعرفت و طاعت
تشریف کرده اند الجلیل و الجلال بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع
نعوت جلال و صفات کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبریا راجع بکمال ذات و

جلیل بکمال صفات و عظیم بذات و صفات جمیعا منسوب بادراک بصیرت که محیط بآن نتوان
انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهر را جلال خوانند و ظهور آثار صفات لطیفه را
جمال و جمیل نزد اسمای الهی آمده اگرچه درین روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع
است مر صور ظاهره مدرک به بصر را از آنچه حسن و ملاحت ملایم و بصر و موافق
آن باشد بعد از آن نقل کرده شده بصور باطنه که مدرک ببصیرت گردد چنانکه گویند جمیل و خلق
جمیل و جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست عز اسمه زیرا که هر جا که در عالم
حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و جوینده
شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم کند مر او را و دوست
ندارد مگر او را و در بزرگی قدر او و مشاهده انوار جلال و جمال و عظمت و کبریا او جل جلاله و عظم شانه
وجود مجازی خود را در رویان و گداز نفس از دوست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه
گوید **شعر** نرمنی عزتی اخرجنی عن وطنی اذا انقیت بدا وان بدا غیبنی کم شدن در کم شدن
دین منست نیستی اندر نیستی آیین منست بود و کم شو که تجرید این بود کم شدن کم کن که تجرید
این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطله
خود را انگیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد خدا و خلق همه دوست
دارند **الکریم** بزرگ و عزیز گفته اند و چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک لا ثابت
کردی و گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد
بیش از امید دهد و هر که او بوی التجا آرد او را ضایع نگذارد و از جمیع وسایل و شفعا بی نیاز گرداند
و کریم بمعنی مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجلل گفته اند و بمعنی جواد نیز آید و تمام این معانی بر
وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است **نکته** که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
سوال کرد یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود
حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسم کرد پرسید که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب
ببیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و اکرام و عفو و جود و دو دیگر
اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کرم و تکلف کند در اتصاف بدان
تا حاصل شود او را بهره ای از آن یا بمرد بدان وجه که لایق شان اوست و انبیا صلوات الله
و سلامه علیهم بدین صفت اند بانسانه و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوة
افضلها و من التحیات اکملها از همه کامل تر و کریم تر و اوست اکرم الاکرمین بعد الله تعالی
و تابعان او از اولیا و علما اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم **الرقیب** فی اللغة

رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفت رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه
کند آنها را پس غایب نگردد از وی مقدار ذره در زمین و نه در آسمان و غزالی گفت رقیب
علیم حفیظ است پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم دایم
او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی آن بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام
تا بقا که گذشت که همین را تفسیر رقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در آن
وجه فرق بود میان هر دو وجه تعلق و تخلق آنست که نگهبان خود باشد و خود را از عوارض
نفس و قلبی از مکر و تقلب نگاه دارد و دایم در نظر حق با دب باشد و از غایت تعظیم چه بود
و مدام که وی تعالی رقیب و شاهد اوست در حال ظاهر و باطن و بداند که نفس و شیطان در
کمین او نشیند و در فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت تا چون غافل گردد
کار خود بکنند و کمین خود بگشایند پس همیشه بر حذر بود از ایشان و هشیار بود از مکر و
تلبیس ایشان و بر بندد راههای در آمد ایشان و معنی مراقبه اینست **المجیب** اجابت جواب
دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دهنده هر که او را بخواند و اجابت کننده هر دعا و
عطا کننده هر سوال اوست اجابت کننده دعا مضطرین بزبان قال و حال بلکه اجابت کرده
است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه بطلبند و از جمله اجابت اوست
دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه
پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب ارزاق و الا شد در آسمان و زمین پس بنده باید که
اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان او را بانجاح مرام و بر آوردن
حاجات ایشان آنقدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و با جابت
دعوت ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه و سلم **الواسع**
سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافه بعلم میکنند و میگویند علم و
وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان و میگویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط است
و بقدرت و ملک و غنا میکنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و اگر
گویند سعت بمعنی قول توانگری و توانایی و دست رس است بهمین علاقه هست و حق
کسی را شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را کافی نماند در مضیق
جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه کارها التجا باو کند و تنگیها باو برد
و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جود و سخاوت و برزد
سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ کرده تا بهیچ دور روی از حوادث

و ابدای جاهلان تنگ نکردد و هیچ چیز از هیچ کس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع که دوست دارند باشد
بنده بردبار اگر خواهی که دوست و دل کن اگر خواهی مراد **الحکیم** حکمت عبارتست از کمال
علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علم باشد بزیادت
احکام و بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقایق اشیا
و نیک داند دقایق صناعات و متقن و محکم کند صنع از او و کمال درین معانی جز خدا عز و جل را
نباشد و وی تعالی هرچه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از دیگر
وسستی منزه و مبراست و داناست بحقایق و دقایق اسرار و کسی که شناخت که پروردگار
تعالی حکیم است بروی باید که راضی گردد بحکم او و بداند که هیچ آن حکمت بالغ خواهد بود اگر چه
ظاهر نگردد پس اعتراض نکند و سخط نگیرد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق
بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در همه حقایق متوجه بتعیض اسم الحکیم باشد و تخلق
است که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحیین قوت عملیه و نیک نیک داند دقایق علوم و
صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس بود و باید که از سفاهت و لغو بپرهیزد و هیچ کار
بی باعث حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذو النون مصری
قدس سره که گفت شنیدم که در مصر بزرگ مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است برو رفتم
دی شدم چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و بمیان و الوقت
بازگشتی و بمن هیچ التفات نکردی از این حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد چهل روز است که اینجا
افتاده ام هیچ التفات بمن نمیکنی و سخنی نمیگویی آخر مرا پندی ده و حکمتی بیاموز تا یاد گیرم
گفت بان عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا
شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس مگیر و صحبت را بخواری را عزت دان
و حیات را موت شناس و طاعت را حرفت بین و توکل را معاش خود ساز
ازسیندگی کس بهم نام و ... بجز الله کسی که میدهد اروی شلهل تر **الودود** و دبعضم
و کسر و فتح و وداد و وداد و ... دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست
داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مؤمنان را و دوست میدارند ایشان
او را چنانچه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی محبت میکند ایشان را و جزئیات ایشان را و نعمت
... و احسان میکند ایشان را و ستایش میکند ایشان را و دوست میدارند مؤمنان
او را یعنی ... تعظیم میکنند او را و هیبت میدارند او را و ذکر میکنند او را و فرمود
وهو الغفور الودود ... غفور را با اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناه کار

آلوده غبار معصیت انیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بعفو و مغفرت از رخسار
حال عاصیان می را فشانم و پاک می گردانم بعد از آن در دایره محبوبان و مودودان خود می
درارم بیت از من کند آید و من آنم ز تو کرم آید و تو آنی و وجه تعلق با این اسم ظاهر
است و تخلق آنست که دوستدار اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر از برادر مسلمان نیز
خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این آنست که منع نکند او را از ایثار و احسان
و باز دارد او را از آثار حقد و ایذا پس بپیوندد با هر که ببرد از وی و عطا کند از آنکه محروم گردانید او را
و عفو کند از هر که ظلم کند بروی و فردا علامت این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد
و در طریقه محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را از جمله
علامات شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
که محبت و طاعت وی عین محبت حق و طاعت اوست حکایت عزیزی است از یکی
دوستان حضرت او هشتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه منوی از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن نومی را بخرید و گفت بیت
جادوی چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت
حق جل و علا رایت محبت است بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و علامت رستی محبت
مصطفی محبت اهل بیت و منتسبان اوست بیت دوستی را دوست داری که دوستش
دوست دارد دوست را دیده ما ز دیده را دوست دار یکی دوست روزی عزیزی دوست را
قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت و دی چون نا امید باشد بر هر که خیر مایتعلق
الله برما القبر چون سنگ را بارست و سنگ را ده بیار عبدالله را با توحیدی چه کار **المجید**
مبالغه ماجد است فی العراح مجید بزرگ و بحبید بزرگ حق فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و قیل
لغة مجد سعت و کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال
او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد
و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجا آورد و شکر نعمت و عطا او فرو نگذارد و تخلق
آنست که شرف و بزرگی بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا
و نوال و افاضه و افاده تمایل نماید **الباعث** بعث برانگیختن بعث از گور و بیدار کردن نا تمام از
خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی برانگیزنده مردگانست از قبور و بیدار کننده
دلهای غافلانست از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی
گفته اند برانگیزنده همتهاست بر نیکوکاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود

وازبهر نامهٔ رسول بزرگ کرده واز روز بعث ونشور یاد دارد وخود را بکار آخرت مشغول
دارد وتخلق آنکه دلهائی مرده را از کوه جهل که موت اکبر است برانگیزد وبعلم که سبب حیات
ابدی است زنده گرداند وغافلان را از خواب غفلت بیدار سازد واز روح خود داعی حق
کرد حکم رسول دارد بسوی جوارح وقوی خود بفرستد وبسوی خلق بتعلیم وارشاد رسل و
رسایل ارسال نماید وهمت را بر خیرات ومبرات بگمارد **الشهید** از شهود است بمعنی
حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق سبحانه حاضر ومطلع است بر ظاهر وباطن
ودر غیب وشهادت وگواهی دهنده است بر اعمال واحوال خلق روز قیامت ونیز
گفته اند شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله الا هو یا
شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان ونصرت دادن هر رسولی که باید این نیز
مصدق انجه باشد است چنانکه قول وی تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین الآیة
دال است بر آن وبعضی گفته که شاهد بمعنی مبین نیز آمده ووی تعالی بیان کننده است
بکلام وطریق وحی والهام احکام دین اسلام را وشهید بمعنی مشهود نیز گفته اند که
انبیا واولیا وعلما وملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات وکمال صفات وی
اگرچه در ادراک کنه ذات وصفات عاجز وقاصر اند حظ بنام تو خواهند این همه از تو خبر
نامی ندانند این همه گرچه توحید تو میخوانیم ما هم تو میدانی که نادانیم ما وبنده باید که از مراقبه
حصول واطلاع حق واز شهادت وی بر اعمال غافل نباشد ودر شهادت وی بر حقی
رسول وصدق وی مصدق بود واحکام دین اسلام را متبع وبکمال ذات وصفات
وی معروف وتخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم وخبیر است وبمعنی ثانی سعی کند بر تحصیل
عدالت وتزکیه وتصفیه از اهل شهادت در دنیا ودر روز قیامت وشهادت
بر وحدانیت حق وبر میثاق انبیا کرده تا از خواص عباد الله باشد **الحق** بمعنی ثابت
وهست ودر مقابل اوست باطل بمعنی نیست وناچیز ومعدوم وثابت وهست
مطلق الله تعالی است وسایر موجودات از حیثیت امکان معدوم وناچیز
نیستند که در حد ذات این را وجودی وثبوتی نیست چنانکه گفته است **شعر**
الا کل شیء ما خلا الله باطل وتفصیل کلام است که اینجا ظاهر است حق مطلق وباطل
مطلق وحق بوجهی وباطل بوجهی پس ممتنع بالذات باطل مطلق است وممکن لذاته
حق است بوجهی وباطل بوجهی واو را از جهت ذات خود پس وجودی نیست اصلا
پس باطل است بذاته مستفید است وجود را از غیر خود واز وجهی که بجانب مقید جود

دارد موجود است پس وی باین وجه حق است واین است بمعنی قول وی سبحانه
کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود
موجود است وهر چیز وجود از وی میگیرد وآن ذات عز وجل تعالی وتقدس وحق بمعنی
صدق وراستی ودرستی که اقوال واعتقاد است ومذاهب را بدان وصف میکنند ونیز
هر چه نسبتی بوجود حق دارد باعتبار ثبوت از جهت او را حق میگویند وحق بمعنی سزاوار نیز
می آید واوست تعالی سزاوار الوهیت واقوال وافعال وی از شایبه بطلان وکذب منزه
ومبراست وتخلق آنست که متحقق گردد بنده بمتابعت حق که شریعت نبوی است صلی
الله علیه وسلم تا از آن نوری وحضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود حق
وذکر وی وحضور وی ومتصف گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمة الله علیه
واحظ عبد از حق حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بحق او وذات
وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود ساختن حق مر او را نمی بود پس خطا
کرد کسی که گفت انا الحق مگر بیجا ازد وتاویل کمی اگر این مراد دارد که وی بحق است ومیگوید
این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این مخصوص بوی نیست
بلکه هر چه ما سوای اوست بحق است تاویل دوم که مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی
بجانب شهود گنجایش غیر نماند وهر چه کلیت غیر را او تمام او را فرو گیرد ودر وی مستغرق گردد
میگوید ومبالغه میکند که او اوست وازینجا گفته است انا من اهوی ومن اهوی انا
مراد استغراق واستهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود بحق وای نور
مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و
شهود تو ومنور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را چنانکه اسما وصورة عبد الحق
است حقیقة ومعنی نیز گردد وبا وجود آن آگاهی وهشیاری بیدار دار واز مستی وبیخودی
نگاه دار تا گوییا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر
الوکیل آنکه کار را بوی گذارند وزمام تصرف در دست وی دهند ووی تعالی خود بجود
کارهای بندگان را بر خود گرفته وقایم شده بامور عباد در مبدا ومعاد وتکفیل هر چه بدان
محتاجند وکفایت میکند بعنایت وکرم خود مهمهای همه را نه آنکه کسی توکیل وتفویض
کند ووکیل گاهی وفا نمیکند قدرت وی بامری که وکیل است در آن ووکیل مطلق
آنست که امور موکول باشد بوی ووی کافی باشد بقیام آن ووافی بود بتمام آن
وآن کرم وعنایت باری تعالی است پس بنده باید که همه کارها خود را بحضرت وی سپارد

وتدبیر و اختیار وی باز گذارد و بکلیت خود متوکل گردد بروی و بسندگی کند باستعانت
و استمداد وی از غیر وی سه کار خود را بمحمد باز گذار کت نمی بینم ازین بهتر کار و
حقیقت توکل تفقدات بضمانت حق و اگر استعمال توکل در رزق است مفهوم
او عام است و تخلق است که در کارهای ضعیفان و فرو ماندگان سعی کند و در کفایت
مهم ایشان کوشش نماید و در انجاح مآرب و تحصیل مطالب ایشان چنانکه خود را
گویا وکیل ایشان است و وکیل خود کرده و بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفای حقوق
الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی القوی المتین قوی توانا متین استوار
امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت کامل بالغه و متانت دلالت میکند بر
شدت قوت والله تعالی از آنجهت که قدرت بالغه کامل دارد قوی است و ازین جهت
که شدید القوه است متین است در قران مجید وصف کرده است خود را بذو القوه
المتین و رجوع این بمعنی قدرت است و ذکر آن باید و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف
و فرو ماندگی منزه و مبراست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت
فعیل بمعنی مفعول پس متعبد کار بما قوه و نصرت از وی خواهد و خود را و هر کس را و همه
چیز را مسخر و منقاد او داند و در وقت جرات و جهاد بجهاد و قوت و قدرت او
بها پاسان باشد و تخلق است که بهوای نفس قوی و جری باشد و در دین صلب و سخت
بود و در یقین قوی و متین باشد در اجرای احکام شرع و دین و سستی بجا در راه
نذهد بیت نفس کافر کیش را بر خلیفه سلطان مکن دشمنست او هر چه فرماید
مکن آن کن ان مکن الولی محب و ناصر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت
دهنده ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین امنوا و ولی بمعنی
متولی امور نیز آمده و وی سبحانه متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح
و توکل کرده اند بروی و تفویض کرده اند تمام امور خود را بوی و متولی امور تمام خلایق
است از انجهت محتاج اند بان از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت
وی تعالی قریب است بمحسنان و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب پس بنده
باید که تکمیل شعب ایمان خود را تا بیست میکند دوستی حق سبحانه کرده اند و در همه کارها
مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود
و التفات دل بغیر او نکند و تخلق است که دوست دارد او را و دوستان او را و
کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حوایج خلق

او و نظم مصالح ایشان مشرف گردد باین اسم و نا امید نشود او را ولی الله و یکی از
نشان ولایت است که وی تعالی دایم دارد توفیق و نصرت اولیا او مخذول و مطرود
نگرداند اورا اما اگر قصد معصیت و بدی کند نگاه دارد او را از ان و اگر با گناه در ان بیفتد
توبه و انابت روزی داده باز آرد و در ان نگذارد و اینست معنی اذا احب الله عبدا لم یضره
ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان
محل نظر حق است و چون او را در انجا باید بر قوی از ان میز را فند بیت دل بدست آر
که دلداری در ره فقر حاصل داری اللهم ارزقنا الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده
شدن و او ستاینده ذات و ستایش کننده صفات خود بکلام خود در ازل
و بعث آیات بینات در لا یزال لا احصی ثنا علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل
انست و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است به فضیلت ایمان و احسان و عرفان
و ستوده شده است بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شی
الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده
هر نوال او ست و هر حمد و ثنا راجع بذات اقدس او ست و تخلق باین اسم است
که دایم حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد بتحصیل کمال و عطای
نوال تا ممدوح و محمود گردد نزد خداوند و بندگان وی و محمود از بندگان کسی است که ستوده
است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی و اعمال وی و اقوال وی و احوال وی
بی شوب نقصان و طغیان و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله
علیه و سلم و هر که قرب است بدرجت و مقام او بقدر تفاوت مراتب و درجات قرب
از انبیا و اولیا و علما و صلحا و هر یک حمید است بقدر کمال و اندازه نوال خود و حمید
مطلق الله است جل جلاله و عم نواله المحصی احصا شمردن و وه شتن بر سبیل استقصا
و احاطت و امام غزالی محصی را بعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند
معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی است
که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بنده اگر چه ممکن است
که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای دیگر معلومات
و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس محصی مطلق نیست مگر خدا عز شانه و او ست که دانا
بر دقایق و حقایق اشیا و محیط است علم او بذرات کاینات و اعداد آن و صفت
کمال او این است که احاطه بکل شی علما و احصی کل شی عددا و بنده باید که علم الهی

رانجریات اعمال و احوال رغبت باشد و از حساب روز آخرت غافل نبود و در معاش
حساب معاد بر کرد و بماند بجای که بزرگ نیکوئی تاسف خواهد بود و بزرگ نیکوئی نیز تحسر خواهد
شد **بیت** غافل مشو که عمر عزیزت تباه شد • داد تش بده که چون شد عمری دگر نیاید
و تخلق عبد باین اسم بقدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق
اینست که احصا کند اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند
پیش از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه مبالغه کند و جهد کند تا بر دقایق اعمال و احوال
ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف گردد **المبدی المعید** ابدا ابتدا کردن و
نو آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از اعدام ایجاد کردن و نو بیرون آرنده صنایع
بقبض و باز گرداننده احیا بعد العدم اوست تعالی شانه و قدرته و همه را اشیا اول
وجود بر که از عدم بوجود آورد و بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد **بیت** اگر ما را اول از خاک
آفرید • اینچنین نابسته و پاک آفرید • گر کند ما را پس از مردن درست • نبود از قدرت
عجیب از نخست • و گاهی سعید را اعاده پروردگار تعالی عواید و فواید و الطاف
افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی عذار و تقصیرات روی بعدم
می نهد و بعفو و کرم و احسان خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند همچنین جاری
است سنت الهی تعالی که میدهد و می ستاند و باز میدهد نادر و فقر نعمت [illegible]
و شکر گوید و برین معنی [illegible] نعمت انعامات بود از وجود و لوازم آن و [illegible]
النعم قبل استحقاقها [illegible] تقدیر شده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضا
او را جوید و شکر نعمت معاش که حیات این جهانست سازگاری معاد که حیات آن جهان
بکند و تخلق اینست که سعی کند در ابتدا خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع
شده از آن بتقصیرات و فترات **المحیی الممیت** پیدا کننده حیات در جسم و دور
گرداننده آن از وی که احیا و اماتت صوری جسمانی است و زنده گرداننده دلها بایمان
و معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیا و اماتت معنوی روحانی است او تعالی
شانه • و عظم [illegible] بنده باید که بشکر این نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی
فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت موثر حقیقی
نداند و تخلق اینست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الهیه و میرانیدن نفس از قوت
غضبیه و شهویه سعی کند **شعر** حیات القلب علم فاغتنمه • و موت القلب جهل
فاجتنبه • و زنده گردانیدن دلهای طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس

ایشان از ظلمات غوایت که الشیخ یحیی و یمیت نیز ازین بابست و اعطای عز اکبر شکال
کرسبب بقای [illegible] وکردن غذا انکار فران کرسبب [illegible] تا با کالست نیز داخل تخلق
باین دو اسم عظیم الشانست **الحی** زنده ازلی و ابدی اوست تعالی شانه که هرگز نمیرد
و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی است که موجب علم و فعل ارادی است و هر کرا
ادراک و فعل ارادی نبود میت است و حی کامل مطلق آنکس است که مندرج است
جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی و بیرون نبود هیچ
مدرکی از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی از آن جهت پس اوست حی مطلق
و هر حی که سوای اوست حیات بقدر ادراک و فعل اوست و کسی که شناخت که حق
تعالی حی است که هرگز نمیرد و توکل کند بر وی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر که اعتماد بر
مخلوقی کند احتمال دارد که وقت حاجت بمیرد و ضایع گردد امید وی و تخلق آنست که بنده
باشد بوی و باد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین **شعر** قد مات قوم
و هم فی الناس احیاء **شعر** هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق • ثبت است بر جریده عالم
دوام ما **القیوم** قایم بذات خود و قایم و زنده کننده هر غیر خود که تمکن و منصوریت
اشیا را وجود و بقا جز بوی و وجود و بقای جمله موجودات بقیومیت اوست و لفظ
کر قیوم مبالغه قیم است و قیم مصلح امور را گویند و باصلاح آرنده و مدبر امور عباد و بار نماند
طریق صلاح و سداد و معاش و معاد اوست و هر که دانست که قایم باشیا و مصلح امور
اوست فارغ گردد از تعب و تدبیر و کند اشتغال و زندگانی براحت کند در رعایه توکل
و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای اوست از ما سوی الله و امداد و مردم با
اصلاح او و امور عباد الله را و گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است و هر که در سجود
بگوید یا حی یا قیوم بر تنگ استیفاء حاجت او بر آید **الواحد** وجد هست و یافتن مطلوب
و وجد و جده توانگری شدن و وی سبحانه واجب الوجودی است که هیچ کمال مراد و مقصود
از وی مفقود نیست و هیچ چیز بوجود او موجود و غنی است علی الاطلاق که هیچ چیز
و هیچ کس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر اوست بوجهی واجد است و بوجهی دیگر
فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند وجد بمعنی علم
نیز آمده است و همه اشیا بصفت که هست در علم او ثابت و موجود است و
فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود که در غنی و جوهر کثرت است و مفهوم آنچه مفهوم واجد
عدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد و باعتبار ثانیه غنی و همچنین در علیم انکشاف است

وحصول از حیثیت اول علیم است واز حیثیت ثانی واجد وابتدا علم و بنده باید که مراد
حق باشد واحتیاج بوی دارد واز علم وی آگاه باشد وتخلق آنست که سعی کند در تحصیل آنچه
لابد است از کمالات تا واجد مراد ومقصود شود ومستغنی گردد بفضل خدا از ماسوی
او مصراع چون تو داریم بمعنی همه داریم همه الماجد بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم
لیکن صیغه مجید مبالغه وتاکید است وهمه صفات الهی تعالی بالغ کامل است ولیکن
گاهی در لفظ اشعار واعلام بان میکنند وگاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در
نفس خود کامل است احتیاج بدلالت لفظ ندارد وهم بان معنی تعلق وتخلق همه در
شرح اسم المجید گذشت الوحد یکی است الوحد یگانه شدن ووی سبحانه یکی است
بذات خود ویگانه است بکمال صفات خود این نه آن احد است که مبدا اعداد است که
معدود ومنتهی است آنحضرت را حد ونهایت نیست وجامع اضداد است ووحد
در عرف بدو معنی است یکی آنکه منجزی ومتبعض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه بی مثل ومانند
بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد ولیکن ممکن است که اورا نظیر پیدا شود وموجودی که
منفرد است بخصوص وجود خود قابل انقسام نیست ووجود نظیر وی ممکن نه واحد مطلق
اوست ازلا وابدا وبنده گاهی واحد میشود وقتی که پیدا نشود مر اورا در ابنای جنس وی
نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات باوجود آنکه در خصلت دیگر ودر وقت دیگر
موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد وکسی که شناخت که حق تعالی واحد است
در صفات کمال وشریک ندارد باید که متوجه گردد بوی وشریک نگرداند غیر اورا در وی
وتخلق بان آنست که سعی کند که متوحد ویگانه گردد در فضل وکمال نسبت بکسی که ممکن است
متوحد بودن نسبت بوی وباید که متوحد باشد در عبودیت چنانکه متوحد است وی سبحانه
در الوهیت ویکجهت ویکروی ویکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف
شود ومستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید ویکی داند ویکی بیند ویکی جوید هرچه بیند او بیند
وار وداند مه از هجران یکی دو جهان دادم بباد * بیم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است
نقلست که شبلی قدس سره بدوکان فقاعی بگذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند
در رقص آمد وفریاد زد که نبود جز یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی ودعوات
بیهقی وشرح السنه اسم الاحد نیامده است لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو
آمده وفرق می نهند میان هر دو که احد باعتبار ذات است وواحد باعتبار صفات وبعضی عکس
این گفته اند وگاهی میگویند واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد واحد عدیم المثنی که نظیر

ندارد الصمد سیدی است که قصد کرده میشود بدرگاه او در جمیع مطالب ورغائب
بمعنی مقصد ومنزه است از جمیع نقایص وآفات وجامع تمامه کمالات وصمد بمعنی مصمد
که بیان نهی نباشد لغت است در وی پس بنده باید همیشه بقصد درگاه وی تعالی بوید
وجمیع مقاصد ومآرب از وی جوید واورا از جمیع نقایص وآفات منزه داند وروی
استمداد واستکمال از وی بجانب دیگر نگرداند وتخلق آنکه در کارسازی نیازمندان وبر
آوردن حاجات طالبان سعی نماید واز رذایل اخلاق واز احتیاج بالذات ونوائب
تقوی تا مقصد ومرجع بندگان خدا گردد ودر جمیع حاجات ومحفوظ ومعصوم گردد
از تمامه آفات وراسخ وصلب بود در عمل احکام دین ومتمکن ومستقیم گردد در
طریق علم ویقین القادر المقتدر قدر وقدرت ومقدرت واقتدار توانا شدن وتوانا
وقادر ومقتدر بمعنی خداوند قدرت ودر مقتدر مبالغه است وقادر آنکسی است که اگر
خواهد بکند واگر خواهد نکند وقدرت عبارت است از آن معنی که موجود میشود بوی ممکن
بر وفق ارادت وقادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد
بوی ومستغنی باشد در آن از معاونت غیر وآن خداست جل جلاله واما عبد را قدرت هست
لیکن قادر گردانیدن حق مر اورا فی الحقیقه بعضی اشیا در بعضی احوال قدرت با نقص ومحرمات
بنده واقع است بقدرت خدا پس سزاوار است که گفته نشود اورا قادر مگر بصورت مجاز
معتقد پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست قادر
بر کمال بر هرچه خواهد اگر خواهد نیست راست گرداند واگر خواهد هست را نیست گرداند هم
همیشه خایف باشد از قهر وی وامیدوار بود بلطف وی ومستسلم بود بحکم وارادت وی وتخلق
چون دانست که مولی قادر است ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرد یا رنجانید اورا
آنکه قدرت حق وانتقام وی داند وانهم است از انتقام کشیدن وی برای نفس وتخلق
آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات وبر منع از شیطان از غوایات وبر باز
داشتن طبع وهوا از میل شهوات ولذات المقدم المؤخر بکسر دال وکسر خا تقدیم ودر
پیش کردن وتاخیر پس افکندن اوست عز وعلا که پیش کرد دوستان خود را بنزدیک
گردانیدن از درگاه عزت خود وراه نمودن قرب بحجاب خویش وپس افکندن دشمنان
دین را بدور افکندن از در لطف خود وبرده افکندن میان ایشان ومیان شناخت
خود وکسی را که نزدیک گرداند پیش کرد اورا بشرف ومرتبه وکسی را که دور گرداند پس
افکند اورا از شرف ومرتبه وتقدیم وتاخیر گاهی در مکان می باشد وگاهی در زمان وگاهی

بشرف و مرتبه می باشد و رتبه همه از خداست آدم را علیه السلام درین جهان تقدیم کرد
و محمد را صلی الله علیه وسلم تاخیر داد درین و پس کرد درا نجهان بر عکس و همچنین حال امم
سابقه نسبت بامت محمدیه چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرموده
السابقون السابقون اولئک المقربون و بنده چون دانست که تقدیم و تاخیر از قبل الله است
از حول و قوت خود تبری کرده و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقصور دارد و تخلق
است که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان
را و بعضی آدمیان را که مانع خیر شوند و نیز تقدم و معظم دارد هر کرا حق تعالی تقدیم کرده و مقرب
کردانیده و موخر و محقر دارد هر کرا وی تاخیر کرده و دور افکنده الاول الآخر اولیت از آنکه وجود
او را ابتدائی نیست و او را افتتاحی نیست و آخریت دایمی ابدی که بقای او را انتهائی و
دوام او را انقضائی نه یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله ولم یکن معه شیء و آخر است
باقی بعد فنا خلق کل من علیها فان ویبقی وجه ربک یا اول است بوجود و آخر است بملک
و از وست مبدأ اول او و بسوی اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است
بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بیکانکی خود شناسا کردانیده و
آخر است که با کمال لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اول است باید که
عرف و آخر است با کمال لطف پس کسی که هدایت کرد و را ابتدا اوست و کفایت میکند انتها
الظاهر الباطن ظاهر است که بدایت وجود حست او بآیات باهره در ارض و سمائ
که محتجب است که ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا ظاهر است بنعمت و باطن است
برحمت ظاهر است بقدرت باطن است از فکرت ظاهر است بر بصایر باطن است از ابصار
ظاهر است بما فراست باطن است بی حجاب جز خفای او از جهت شدت ظهور اوست و
ظهور او سبب بطون نور او و حجاب او نور است سبحان من حتی لشدة ظهوره و احتجب
بنوره بنوره پس او دست ظاهری که نیست ظاهر تر از وی و باطنی است که نیست باطن تر
از وی و حظ بنده ازین اسماست که اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در
آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای او از ابد اندوه دل بر آن نهند و
نظر و تدبیر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و درکار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا
پس و آخر بود باجز نیت ظاهر بود و اسرار حقیقت باطن و ظاهر با خلق و باطن با خدا چنانکه
کفته اند الصوفی کاین و باین سه هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن بغیر از هو و هو
هو دیگر چیزی نمیدانم الوالی ولایت بالکسر تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یاری

کردن و پادشاهی راندن و سیبویه کفته که ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم و والی کسی
است که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت
و فعل و تا این معانی جمع نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق نیست
مگر الله سبحانه که منفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قایم
است بروی بادامت و ابقا ثالثا و بنده باید که اطاعت امر و فرمان برداری باری تعالی
لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از غارت
کران شیاطین جن و انس محفوظ کرداند و بامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و
حاکم دران باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ولایة والی و از سایر نقایص و آفات مرتفع و متعالی
و متعالی ابلغ از علی است معنی و تعلق و تخلق الجز آنچه مذکور شد البر بکسر نیکویی
کردن و بر بفتح نیکویی کننده و بحقیقت نیکویی کننده و احسان نماینده اوست جل جلاله و عم نواله
و هیچ نیکویی و احسان نیست مگر آنکه از اوست سبحانه نیکویی او و تفضیل رضا و احسان
وی بخلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که شکر
نعمت و برّ خدا بجای آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا بمادر و پدر و اقارب
و همسایه ها و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز می ارند که شخصی بحضرت
غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و کفت
مستحق را از نامستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهر که فرمایید بدهم فرمود بده مستحق
را و غیر مستحق را تا بدهد خدا تعالی ترا آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه التواب توبه باز کشتن
از کناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند
و اگر به پروردکار نسبت کنند رجوع رحمت و توفیق اراده نمایند و وی تعالی تیسیر میکند اسباب
توبه را و توفیق میدهد بنده را و بیدار میکرداند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات و تنبیهات
بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه
بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرموده ثم تاب علیهم
لیتوبوا سه توبه کم بکنم تو بده هی شکنم و بنده باید که دایم در امید زند و در نومیدی بر بلند
و از جناب حق توبه طلب دارد و از کناهان پشیمان کردد و کوشش بعزت باز دارد و در توبه تاخیر
نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی بن عیسی وزیر با کوکبه سواران
بر اند خلق را چنانکه عادت است می رسید بنداین کیست این کیست نالی بر و کذری نشسته بود
کفت چند کوئید این کیست این بنده ایست از چشم عنایت حق افتاده تا بر خارف فانیه مبتلا

گشته عیسی بن مریم شنید و بمنزل خود باز گشت و ترک وزارت کرد و به دولت توبه مشرف
شد و بمکه مبارک مجاور گشته و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نماید و
توبه کند قبول کند و بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم
اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور گناهان او آمرزیده شوند کذا جاء فی کتب الحدیث
المنتقم انتقام بعقوبت باداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله
عزیز ذو انتقام و این بعد از انذار و امهال شده و اغلظ است از معاجلت و مسارعت
و وی سبحانه انتقام میکند و عقوبت میکند کافران و متمردان را بسبب کفر و گردن کشی کردن
و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده باید که از انتقام
حق بر حذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنکه در حفظ حدود شرع و احکام آن
مساهله و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است
و سزای او این است که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید او را الم
کند و عقوبت کند بایزید بسطامی گفت که نفس من تکاسل کرد در شبی از شبها از
ورد پس عقاب کردم او را از منع کردن آب یک سال العفو محو کننده سیئات و در
گذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است و لیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران مبنی است بر
معنی ستر و کتمان است پس عفا بمعنی پوشنده گناهان و عفو مشعر بمحو و اعدام است و
بنده هر چند گناهکار بود بعفو پروردگار امیدوار بود پس دوست دارد بر بنده هیچ مجرم
نباید نهاد و نباید که مولی کریم بخشد با اقامت حد شرع و حکم دین ـه رد مکن بر در احد دعی
کز ازل نام او در زمره نیکان بود ٭ او ز وجود رجا نیکان این گمان بر تو در جزا تا وان بود
و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرایم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا درجه والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس دریابد الرؤف رافت شدت رحمت و غلیان و بعضی
گفته اند که رافت احسانی است که مبدا آن شفقت محض است و رحمت احسانی است
که مبدا آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی و وی تعالی مهربان است بندگان
بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت و عصمت
از زلات ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول
است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت مالک الملک
نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا و وجه تعلق و
تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذو الجلال والاکرام آنکه هر جلال و هر کمال ثابت مر

اورا و هر کرامت و هر مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت
ذات او ست و کرامت فعل او ست که فایض است از وی بر بندگان او و انواع
اکرام او بندگان را خارج از دایره حصر شماست و مجمل آن در ضمن قول وی و لقد کرمنا
بنی آدم و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت
تذلل نماید بدرگاه وی و هر که اکرام و را دید شکر گوید او را پس خدمت نکند غیر او را و سوال
نکند از غیر وی و تخلق آنست که تحصیل کند نفس خود را جلالی و شرفی و کمالی و انعام و اکرام
کند بندگان حق را چنانکه لایق و سزاوار است المقسط قسوط جور و بیدادی و قسط
عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف بگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی
آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث آمده است
و شرح این در اسم العدل گذشت الجامع جمع کرد آوردن گرد آرنده خلق متماثلات
چنانکه آدمیان بر روی زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمانها
و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن مختلف و همه اینها مختلف
اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند همه را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات
میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزا حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و
کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود تقدیر
تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت وسایط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان
را در طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمین القلوب و جمع کرده فضایل
و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کرده در بعضی از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت
و عزت و قدرت و جمع کرده فضایل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و
سلم و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع صنایع بدایع
الهی و افعال غیر متناهی او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه
و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حمیده و اخلاق گزیده و جمع کند در وظایف عبادات
و او خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات و سعی کند در جمع هم و سکون قلب و جمعیت
مع الله ـه در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ٭ زین سم که پراکنده شوی مات شوی
الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن و اغنا بی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات
و صفات و افعال خود از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گرداننده است دیگران را
از بندگان خود و لیکن اگر غنی گردد با غنا غیر غنی مطلق نخواهد بود و فرضا اگر از انال

خود غنی کرده بمعنی خود محتاج است غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم
الفقرا الی الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز
بحضرت او برد و چون دانست که بی نیاز او بود و بی نیاز کرداننده اوست طمع از همه قطع کند
و سوال نکند مگر از وی و روی نیاز بدرگاه وی آرد و از خلق بی نیاز گردد و متخلق باسم غنی گردد
و باز چون نیازمندان از دست گیرد و با نچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و بدانچه از فضل
نعمت حق نزد اوست بر فقرا و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند حظی از اسم الغنی
نیز یابد **المعطی المانع** هر کرا هر چه خواهد بدهد و هر کرا خواهد ندهد لا مانع لما اعطی ولا
معطی لما منع و بنده چون دانست که چون حق تعالی معطی و مانع است بعطا او امیدوار
بود و از منع وی خایف و متخلق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را از
منع نماید یا قلب و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از
هوا و شهوت مانع آید و در بعض روایات ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی
نیست و منع را درین روایت تفسیر میکنند برد اسباب هلاک و نقصان در ابدان و
ادیان بتخلق عقول و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحفیظ میشود چه منع
اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل میشود حفظ بی او لیکن
منع را اضافه بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافت بمحروس از هلاک میسازند و مقصود
از منع و حمایت وی حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق و
تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی است
که منع بمعنی اول منع از عطاست و بمعنی ثانی منع از بلا و منع از بلا و لطف ظاهر است
ازینجا و گاهی منع از عطا نیز لطف می باشد و لیکن خفی و منع میکند وی سبحانه از دوا و
شهوتها را از نفس کسی را که میخواهد مخصوص گرداند بفضل و کرامت خود و از
اهل خصوص گرداند و منع میکند ارادت و اختیارات را از قلب کسی که میخواهد و
خالص گرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند است و
بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ
خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و متخلق آنکه مانع آید و دور باشد از نظر
فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح و نگاه دارد ایشان را از آفات و مخافات **الضار النافع**
خالق خیر و شر و نفع و ضر اوست تعالی و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی
و سردی و خشکی و تری اوست و گمان نبرد که نفع نافع بذات خود است و زهر مهلک بنفس

چو

خود و طعام بنفس خود سیر گرداند و آب بذات خود سیراب میسازد اینهمه اسباب
عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه ساخته است بوساطت اینها
خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزا
عالم از علویات و سفلیات وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله اند بار تعالی اند
و ضر اینها نیست بقدرت آلهیه مانند قلم در دست کاتب اند قدرت صفتی است
شامل اکثر صفات خصوصا صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص وجهات و حیثیات
است و بنده باید که ضر و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت
او شناسد و حکم و قضای الهی را مستسلم گردد و تفویض امور بوی کند و زندگانی کند و
از خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از درد
دندان بحضرت حق نالید حکم شد فلان گیاه را بر دندان نه تا آرام گیرد گیاه بر دندان نهاد آرام گرفت
بعد از مدتی باز دندانش درد کرد همان گیاه بر دندان نهاد درد زیاده گشت گفت الهی این
همو گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی
شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه
گیاه و متخلق آنست که بامر الهی و حکم شریعت ضرر رساند و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند
و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر هر دو عمل کند جمع میان حقیقت و شریعت
اینست **النور** نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم الهی تعالی بمعنی
منور و وی تعالی روشن گرداننده سموات است بکواکب ثوابت و سیارات و روشن
گرداننده زمین با نبیا و اولیا و علما و مومنین و مومنات و ببساتین و ریاحین و روشن گرداننده
دلهای مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقایق نور
علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارتست از چیزی که ظاهر بود در خود
و ظاهر کننده غیر خود را و چون مقابل کرده شود وجود را بعدم ظهور مر وجود را باشد و خفا
مر عدم را و هیچ چیز ناپیداتر از عدم نیست پس کسی که بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم
و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود که نامیده شود
او را نور و وجود نوریست که فایض است بر جمله اشیا و همه از نور ذات اوست الله
نور السموات والارض و درین هنگام رساله در تفسیر این آیه کریمه بظهور آمده است که متکفل
ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت
و کدورات نفس بر آمده و اقتباس انوار از مشکات هدایت و مصباح شریعت نموده

585

بنور علم نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از خواطر ملکی و رحمانی جدا کند بزرگان
گفته اند که هر حالی که نتیجهٔ علم نباشد اگرچه حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که
رعایت ظاهر علم و اداب شریعت فرو گذاشت نکند حقیقت نور دل او فزود و باید و
تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت
و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بقا در نور الانوار رافنای ظلمات
بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا واعظم لی نورا
واجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه روان
اوست هر که راه دنیا برود راه نما اوست و اگر راه عقبی می برد رهبر اوست و اگر
راه وصول بجناب قرب وی برود هادی خدا و عنایت اوست بیت گر نه چراغ لطف
نور راه نماید از کرم حافظ هائی شب روان بجی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی
را حصر نیست الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد برآمدن از شکم بمکیدن
پستان هدایت کرد و جوجه را بمجرد برآمدن از بیضه بچیدن دانه راه نمود و مگس شهد
بنای خانه مشکل مسدس که موافق ترین اشکالست بوی هدایت فرمود و شرح
دور و دراز هست و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریقی که موصل بجای
نعیم و رویت وجه کریم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عباد انوار توفیق
دار از تحقیق که سبب هدایت است بطاعت و بمعرفت و بهره مندترین بندگان
بتعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلایق اند بصراط مستقیم و
طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة
طریق الحق و محی علوم الدین اللهم وفقنا واهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم المغضوب علیهم ولا الضالین ذو النون مصری گفت قدس سره سر حجر از
اخلاق عارفانست یکی غم زدگان را بلطف دعا آوردن و نعمتهای حق تعالی را بغا
فلان بیاد دادن دین ایشان و توحید و مسلمانان را بحق راه نمودن یعنی روی دل ایشان
از دنیا بدین و از معاش بمعاد آوردن البدیع بی مثل و مانند و هر که در ذات و
صفات و افعال بی مثل و مانند باشد بدیع مطلق است و این جز باری تعالی کسی
نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو برون آرنده نیز دارند و بهر دو تقدیر کرده شده است
قوله سبحانه بدیع السموات والارض و بنده را باید که در هر چه از بدایع صنایع نظر کند دلیل
بخدای بی مثل و مانند که مبدع اوست برد و از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید

وقول رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت دیدن نو و تازه هذا اقرب العهد من ربی اثر
ان معرفت هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بوجه
بی مثلی و بی نظیری یا تولید بدارنده است جزئی را از امور راجع بصفت کمال در جمیع
اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع مخلوقات محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم و اوست فرد کامل و حد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسماء وی تعالی علی الا
طلاق هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علیه شعر منزه عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم علیه الصلوة افضلها و من التحیات انماها واکملها الباقی
دایم الوجود که هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در شهود بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلق
بما سوای او نگاه دارد و تخلق بآنست که سعی کند در تحصیل کمال که باقی ماند اگر از این
جهان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات ابدی الوارث مراد
بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمام املاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و بوی
رسد و این نظر بظاهر است و الا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل
ملک و تمامه ملک و ملکوت مراوراست بی شریک و سهیم و ارباب بصایر همیشه ندای
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش میشنوند بل جلال و عظمت بنده باید که
در قبول مال و میراث با خبر بود و داند که همه گذشتنی است و از وی باز داشتنی است
مثل این مقوله اشعار عارفانست بیت دل درین منزل فانی چه نهی رخت بربند که اینجا
و تخلق آنست که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد الرشید رشد در
لغت بمعنی راه بردن بر خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او
بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل و زلل بهیچ کار او راه نیابد
و همه تدبیرات او بمساق بغایات گردد بر سنن سداد بی استشاره و بی استرشاد و
گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبدا و معاد
و کتاب و شریعت بطریق رشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است
الصبور صبر در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکه در گرفت گناه کاران شتاب نکند
در عقوبت و انتقام ایشان تعجیل ننماید و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آنست
که صبور مشعر است بآنکه اگرچه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت بگیرد و حلیم مطلق است
و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند
که صبور بمعنی صبر دهنده مر بنده را بر بلا و مصیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر رنج

هوا و شهوت و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت اوست سبحانه و بنده باید که در جمیع حالها
و زحمتها و فرقتها صبر آرزو می خواهد و از بند و بلای دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر
گفت در مکه معظمه بودم و درویشی دیدم که بمسجد حرام درآمد و طواف کرد و رقعه از جیب
بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او
بودم و بر همان منوال می آمد و میرفت روزی درآمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق
تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و تحقیق است که
هیچ کاری بیک و شتابنده نکند و آرام و تمکین ورزد در رنج فراق پناه باید و وصال برد و
درد اشتیاق را بذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا
افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین امنوا اصبروا و
صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر با شام اگر گشت
شوی شهید شوی و اگر زنده بمانی سعید باشی شعر صبر کنم تا کرم او چه میکند باری
دل تنگ شد غم او چه میکند عیبی و هم است اگر کم بکشی او بکشد و اگر نظاره کنی کردم
او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث ورود یافته رواه الترمذی روایت
کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی
در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است و قال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث
غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه الاحد و المنعم و الرب و المعطی بدل
بعضی از این اسما یا زده بران و برین تقدیر زیاده از نود و نه میشود و حق است که اسمای الهی
در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه
نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد و الله اعلم
وعن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده
اسلمی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسالک بانک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خداوندا من سوال میکنم از تو بوسیله این که تو خدای
هستی یگانه که قصد کرده میشود بسوی وی در تمامه حوایج آنکسی که نزاید و نزائیده
شد و نیست مراو را همتا هیچ یکی فقال پس گفت آنحضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند
این مرد خدا را بنام وی که بزرگتر است از همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نامی که چون
خواسته شود بآن نام میدهد خدا تعالی آن خواسته شده را و اذا دعی به اجاب و چون
دعا کرده شود بآن نام قبول میکند دعا را اینجا فرق نهادند در سوال و دعا سوال طلبیدن و

خواستن

خواستن است چنانکه گویند اللهم اعطنی و اعطا دادن آن و دعا خواندن و ندا کردن است
چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر
می آیند رواه الترمذی و ابوداود بدانکه تحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علما در اسم
اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم
که بعضی برانند که اسمای الهی همه اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضی بر بعضی و نسبت
کرده میشود این قول را به شیخ ابوالحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعه غیر ایشان
و ایشان میگویند که اینجا ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد با عظم عظیم است و
طبری گفته است که اختلاف کرده شده است تعیین اسم اعظم و نزد من آنست
که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ جزئی همه واقع نشده است که اسمی اعظم است
و اسمی دیگر از وی اعظم نیست گویا که وی قایل است که اسما را اعظم توان گفت
پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و این چنانکه گفته که اعظمی که وارد شده است در
اخبار مراد آن مزید ثواب داعی بدان است و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاری است
که قرات بعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند
و بعضی گفته اند جز وی کس نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعة گفته اند و بعضی تعیین
نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است در آن یکی از آن حدیث بریده است
که مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا هو الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که قول او ارجح است از حیثیت
سند از هرچه وارد شده است درین باب دیگر حدیث انس است که مولف گفته وعن
انس رضی الله عنه قال کنت جالسا مع النبی گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فی المسجد در مسجد و رجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگزارد فقال پس گفت
آن مرد اللهم انی اسالک بان لک الحمد خداوندا من سوال میکنم بوسیله آنکه مر تراست همه
ستایشها لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو الحنان المنان مهربان
نعمت دهنده بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم معانی اینها
در ذکر اسما گذشت اسالک سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه
الاعظم الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی رواه الترمذی و ابوداود و النسائی
و ابن ماجه دیگر حدیث اسما که مولف گفت وعن اسماء بنت یزید رضی الله عنها صحابیه
جلیله انصاریه از خداوندان عقل و دین حاضر شد بر معرکه و کشته نه کافر را بچوب خیمه

رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت
آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت است والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و
فاتحه آل عمران در اول سوره آل عمران که اینست الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی
وابو داود وابن ماجه والدارمی پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم
باشد **وعن** سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذا دعا وهو
فی بطن الحوت دعا یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد وحال آنکه وی در شکم ماهی بود
که دعا اینست لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء
دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب مگر آنکه قبول کرد خدا تعالی دعا
او را رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین [illegible] صریح درین حدیث نفرموده که این اسم اعظم است ولیکن
[illegible] احتمال [illegible] است که این اسم اعظم است یا رعایت اداب و [illegible]
[illegible] است در بعضی روایات صریح نیز آمده **الفصل الثالث** عن بریدة رضی
الله عنه قال دخلت مع رسول الله گفت بریده در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
[illegible] فاذا رجل یقرأ یرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند
[illegible] پس یا رسول الله اتقول هذا مرائیا یا میگوئی تو [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گفت آنحضرت بلکه مسلمان رجوع کننده بخدا روی
[illegible] بریده [illegible] موسی الاشعری [illegible] یرفع صوته وابو موسی
[illegible] پس [illegible] حدیث مذکور بود [illegible]
[illegible] پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] بنهاد [illegible] پس ابو موسی یدعو [illegible] ابو موسی
[illegible] فقال [illegible] اللهم [illegible] الله [illegible]
[illegible] لا اله الا انت [illegible] احد [illegible] بود در روایتی
[illegible] لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم [illegible] قال [illegible] اجابت قلت گفت بریده
گفتم یا رسول الله اخبره [illegible] یا خبر دهم من ابو موسی را [illegible]
از تو قال نعم گفت آنحضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول رسول الله پس خبر دادم
او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت

ابو موسی مرا تو امروز مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله حدیث کردی تو مرا بحدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این که در وی بشارت استجابت است ابو موسی منسوب بما
نطاق حدیث آورده اشارت کرد که موجب اخوت وصداقت مجرد تحدیث بحدیث نبوی
است صلی الله علیه وسلم رواه رزین الخ مولف آورده از احادیث این است و در
جا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم
و بعضی مالک الملک و بعضی کلمه توحید و بعضی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم و
فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را
اسم اعظم پس نمود او را در جواب که اسم اعظم لا اله الا الله و بعضی گفته اند که اسم
اعظم مخفی است در اسماء حسنی ومویدست این قول را حدیث عایشه که وی [illegible]
دعا کرد و بعضی اسماء حسنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم درین [illegible]
است که دعا کردی تو بآن و بعضی اللهم گفته تو رشتی در [illegible]
نقل کرده که گفته اند کسی که اللهم گفت دعا کرد خدا را [illegible]
[illegible] نقل کرده اند و بعضی الم گفته نقل کرده شده [illegible] بن [illegible]
و بعضی گفته اند هر اسمی از اسماء الهی بخواند [illegible]
جا که در باطن او در آن حالت غیر حق تعالی نباشد [illegible] این حالت [illegible]
شده دعا [illegible] واین قول از امام جعفر سلام [illegible]
[illegible] منقول است و ابن نعیم [illegible]
آورده که شخصی از [illegible] اسم اعظم سوال کرد [illegible]
[illegible] حق [illegible] ابن [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible] دل [illegible] گفت وقتی [illegible] دل
[illegible] حاجت [illegible] اسم اعظم
[illegible] اسم اعظم
[illegible] اجابت کنم [illegible]
[illegible] **باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر** تسبیح پاکی تنزیه کردن و پاکی یاد نمودن [illegible]
ذکر او با بعضی [illegible] تحمید [illegible] تهلیل لا اله

الا الله گفتن و مراد بان احادیث است که وارد شده در ثواب سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و بهتل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون بسیار گردد استعمال
استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف دیگر مثل حولقه و
بسمله و میگویند هیلل الرجل و هلل وقتی که گوید لا اله الا الله و حیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح
الفصل الاول عن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور
کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلترین و زیاده
تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب
الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت
زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام این کلمات مستقل است
در افادهٔ مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر دران تفاوت نمیکند ولیکن
این ترتیب را رعایت مناسبه است زیرا که ناظر در معرفت ذات خدا نخست تنزیه
وی می باید از نقصان بعد ازان متخبر باید بنعم و کمالات در ذات اقدس وی تعالی
بعد ازان منکشف میگردد در وی توحید بعد ازان عاجزی باید ساخت خود را از ثنا و توصیف
پس بگوید الله اکبر کذا قال التوربشتی و مراد افضلیت و اجیت بعد از کلام خداست
و هم این کلمات نیز از قرآنند و جز کلمهٔ رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد کتاب
الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر احب الی مما طلعت علیه الشمس
هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی
که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت است از مخلوقات همه
مخصوص نیست بنسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و اجب است از تمامه
عالم رواه مسلم وعنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال کسی که بگوید سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه
افکنده شود و کم و بخش کرده میشود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر و اگرچه باشد
گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی کسی که گوید در هنگامی که صبح کند و در
هنگامی که شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة صد بار لم یأت احد
یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر ازانچه آورده است

وی ان عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر کسی که گفته است وی یا زیاده کرده است
بران چه وجه گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این
مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت افضل او رواز آنچه وی آورده باشد و
اینچنین نیست بلکه هر که گفت مانند آنچه وی گفت آورده مثل آنچه وی آورده نه افضل
ازان و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع در اعداد جایز نیست
چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گذارد مثلا پس زیادة آوردن چون جایز باشد
جواب اشکال اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آنست که نیارد مساوی آنچه وی آورده و نه افضل
از آنچه وی آورده کسی مگر کسی که گفت مثل آنچه وی گفت پس وی مساوی آورده یا
کسی زیادت گفت آنچه وی گفت پس وی افضل ازان آورده و جواب از اشکال
ثانی آنکه زیادت بر تقدیری جایز نیست که از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامده
است و درین حدیث چون تصریح زیاده کرده که زیادت جایز است معلوم شده پس
این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت
رکعت آمده و اگر تا بده و دوازده بگزارد نیز جایز است بلکه افضل است و ثواب بر آن
بما زاد اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند
سبک بر زبان گران در میزان اعمال این دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم
متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
روایتست از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آنحضرت پس گفت
آنحضرت ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند
هر روز هزار نیکی فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آنحضرت
را پرسنده از همنشینان وی چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی را هر روز قال
یسبح مائة تسبیحة گفت آنحضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته
شود مر او را هزار نیکی زیرا که حسنه ده است او یحط عنه الف خطیئة یا افکنده شود ازوی
هزار بدی که این نیز حکم کتابت هزار حسنه دارد و از آنچه تقریر کرده شده ضمیر جلسائه با آنحضرت
راجع است الا اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست و تواند که ضمیر به سعد
ابن ابی وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از همنشینان وی ازو استفسار
کرد پس از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم وفی کتاب فی جمیع

الروایات عن موسی الجهنی او بخطوه در کتاب مسلم یعنی صحیح وی در همه روایات از
موسی جهنی بضم جیم وفتح ها که از ثقات اوست او بخط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر
کرده شده قال ابو بکر البرقانی گفت ابو بکر برقانی بفتح با وضم وکسر آن نسبت به برقان
که نام قریه است از خوارزم ورواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید القطان عن موسی و روایت
کرده اند این حدیث را این ایمه از موسی جهنی مذکور فقالوا وبخط الف بس گفتند و
بخط بوا وبی الف بس هم کتابت الف حسنة میشود و هم حط الف خطیئة وظاهر همین است
بر ترکار حسنات دور بکند سیئات را الحمدانی کتاب الحمیدی الجمع بین الصحیحین بیان کرده است حمیدی
در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام
افضل گفت ابو ذر که پرسیده شد آنحضرت که کدام کلام فاضلتر است قال ما اصطفی الله
لملائکته گفت آنحضرت فاضلترین کلام کلامی است که برگزیده واختیار کرده است خدای تعالی
مر فرشتگان خود را که تسبیح میگفتند او را بآن کلام تلمیح است بقول حق تعالی ونحن نسبح
بحمدک ونقدس لک زیرا که این تعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم
لنا الا ما علمتنا ان کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة رضی الله عنها
بضم جیم وفتح واو وسکون تحتانیه که از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج من عندها بکرة روایت است از جویریه که آنحضرت بیرون آمد از نزد وی در بامدادی حین صلی
الصبح هنگامی که گزارد آنحضرت نماز بامداد وهی فی مسجدها بفتح جیم وحال آنکه جویریه در
سجده گاه خود بود یعنی در جائی که نماز گزارده بود ونشسته بذکر وتسبیح میکرد شاید که مراد
مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گزاردن واز اینجا است که مسجد بکسر جیم نیز میگویند
ثم رجع بعد ان اضحی باز گشت آنحضرت بعد بر وی آمد بعد ان اضحی بعد از آن که چاشت کرد آنحضرت
یعنی در آمد وقت چاشت وهی جالسة وحال آنکه جویریه نشسته بود قال ما زلت
علی الحال التی فارقتک علیها گفت آنحضرت آیا همیشه هستی تو بر حالی که جدا شدم از تو
بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الان که وقت چاشت است بر حال خود نشسته
ذکر میگوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان حال بودم قال النبی گفت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات بر آینه گفتم من بعد از تو یعنی
بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم لوزنتهن اگر سنجیده شوند این کلمات
با آنچه گفته شوند و مقابل کرده شوند بچیزها که گفته و خوانده تو امروز هر آینه
برابری آید این کلمات یا راجح شوند در سنجش هر دو معنی گفته اند بان تسبیحات وتحمیدات

که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه این
است که مقید ساخته و کمال اند در تسبیح وتحمید مشترک است میان اینها از ابد بران نیست
یعنی تسبیح وتحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو که در شمار و در اندازه اند و چنانکه موجب
رضائی تو شود و بوزن عرش تو که عظیم است و مقدار کلمات تو که مراد کلام اوست یا
سماء وصفات او یا علم اوست هم و از آن میشوند رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسی که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر فی یوم مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب با شد
او را ثواب برابر برده که آزاد کند وعدل بکسر عین وفتح آن هر دو روایت است بمعنی مثل
و برابر چیز و بعضی گفته اند که بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس او وکتبت له مائة حسنة
ونوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة ومحو کرده شود از وی صد بدی این
حدیث موید آنست که در حدیث سعد ابن ابی وقاص وبخط بوا وبی الف است وکانت له
حرزا من الشیطان یومه ذلک و باشند این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وی در آن
روز که گفته است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حای استوار وتعویذ
ولم یات احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک ونیاورد هیچ کس عمل فاضلتر از آنچه
آورده است او مگر مردی که عمل کرده بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال
او این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آمد سالم است متفق علیه وعن ابی
موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابو موسی اشعری
بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز میکنند
بتکبیر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایها الناس اربعوا علی انفسکم
ای مردم نرمی کنید بر جانهای خود و نفس گشید بلند کردن آواز ودرین اشارت است
که منع از جهر برای مبالغه وزیادتی است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر بی شروع
بی شبهه مگر معارض واین را در رساله اوراد اثبات نموده ایم پس از آن تاکید منع را فرمود
خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا بدرستی که شما نمیخوانید کر را ونه غایب را انکم تدعون سمیعا بصیرا
بدرستی شما میخوانید شنوا را و بینا را وهو معکم و او با شماست بعلم وحضور زیادت نصرت بکر
حاجت مر او نیست ذکر بصیر بمناسبت سمیع است که هر دو در اکثر مواضع معا مذکور شوند
و با وجود آن اشارت است بآنکه وی می بیند شما را و مطلع است بر احوال شما از آن هیبت شما و صورت
شما و طلبی کنند که بصیرت بجهت آن زیاده گردد که سمیع بصیر ادراک کننده آواز است از تسبیح

از سمیع اعمی فانه والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکه می‌خوانید
شما او را نزدیکتر است یکی از شما از گردن شتر وی قال ابو موسی وانا خلفه گفت ابو موسی
اشعری و من پس آنحضرت بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی در
نفس خود آهسته فقال پس گفت آنحضرت یا عبد الله بن قیس ابو موسی اشعری آیا
الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة یا راه نمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت پس گفتم
بلی ارینما یا رسول الله قال گفت آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله آن گنجی از گنجهای
بهشت است این کلمات باین معنی که گفتن این کلمه گوینده خود را ثوابی می‌بخشد که مثل گنجهای
دنیا است بلکه گنجها دنیا در جنب آن لاشی است و مشایخ گفته اند که هیچ ذکری معین
تر و ممد تر بر عمل از این کلمه نیست که معنی آن بری از حول و قوت و عدم اعتماد و اتکال بر نفس
است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب قدس سره میخواند
و از کیفیت و حقیقت این گنج رسید تاویلات و توجیهات که در شرح حدیث
گفته‌اند بیان کردند بعد از آن فرمودند تا آنجا معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حاجت
به بحث نیست متفق علیه الفصل الثالث جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قال کسی که گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود
برای وی درخت خرما در بهشت رواه الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی که صبح میکنند در وی
بندگان الا منادیا ینادی مگر آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند سبحوا الملک القدوس تسبیح
و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالک الملک و پاک از جمیع نقایص است و بگویید سبحان
الملک القدوس رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکرها لا اله الا الله است از جهت آنکه کلمه
است و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است ولیکن این
کلمه توحید است و ایمان بدان صحیح شود و اشتغال بمداومت این کلمه را خواص عجیب
و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است
در دل و لهذا اختیار کرده اند مشایخ از اوراد بیست مریدان وافضل الدعاء الحمد لله
و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا
و سوال است و افضل از جهت آنکه حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است
و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی و ابن ماجه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است
یا بجهت انعام بدل یا ثنا کردن بزبان و خدمت کردن با عضاء و جوارح و فعل لسان اظهر
و اول است بر آن اما فعل قلب خفی است و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه
است ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را و درین کلام اشارت
بآن است که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نکند و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز
نماید تا ظاهر و باطن بکمال و تمام برسد وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء
نخستین کسانی که خوانده شوند و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت آنکسانند که
حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی
فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آنحضرت که گفت موسی ای پروردگار
من بیاموزان مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز ادعوک به بخوانم ترا بدان چیز یک روایت
اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ و ادعوک به است بواو پس مطلوب
ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی قل ای موسی بگو لا اله
الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقولون هذا ای پروردگار همه بندگان تو میگویند
این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من چیزی را که مخصوص گردانی مرا بدان تو مرا بدان
چیز یعنی ذکر و دعای خاص فرمائی که دیگران شریک در آن نباشند قال گفت پروردگار
تعالی یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان
و آبادان کنندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثناء حق تعالی از عامر
سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح و بنده و نگاه دارنده و اجلال
و اطلاق بر آمده و بر این معنی استثناء وی تعالی بحقیقت است والارضین السبع و
هفت زمین و عامر زمینها را ذکر کرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات فی کفة
کفه نهاده شوند آسمانها و زمینها در یک پله ترازو ولا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا
اله الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن هرآینه میل کند کفه لا اله الا الله و راجح می‌آید
از آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید وابی هریرة رضی
الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسی که گوید لا اله الا الله
والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند و راست گوید او را پروردگار او تعالی قال یقول

پروردگار لا اله الا انا و انا اکبر نیست اکبر از من و من بزرگترم و اذا قال و چون میگوید بنده
لا اله الا الله وحده لا شریک له یقول الله میگوید خدا لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و اذا
قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له الملک و له الحمد قال میگوید خدا لا اله الا انا لی
الملک و لی الحمد و اذا قال لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله قال لا اله الا انا لا
حول و لا قوة الا بی یعنی مقرر میدارد پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق
آنچه میگوید بنده و قبول میکند از وی و درین فضلیت است مر ان کلمات را و کان
یقول و بود آنحضرت میگفت من قالها فی مرضه کسی که گوید این کلمات را در بیماری
خود ثم مات پس بمیرد در ان بیماری لم تطعمه النار نخورد او را آتش دوزخ رواه الترمذی
و ابن ماجة وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم
علی امرأة روایت است از سعد بن ابی وقاص که وی درآمد با آنحضرت بر زنی در بعضی روایات
آمده است که ان زن از امهات المومنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم و بین یدیها نوی
و پیش آن زن خستهای خرما بود او حصی یا سنگ ریزها بود شک راوی است تسبح تسبیح
میکرد آن زن باین خستها یا باین سنگریزها تسبیح باین وضع که الان متعارف است
زمان شریف نبود بعضها خستها یا سنگریزها نگاه میداشتند بان شمار میکردند و بعضی در
رشته و اذکرها می بستند و مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالة فقال الا اخبرک بما هو
ایسر علیک من هذا او افضل پس گفت آنحضرت آیا خبر دهم ترا ای زن چیزی که آسان
تر است بر تو ازین تسبیح کردن بخستهای یا سنگها یا فاضلتر است و فاضلتر است
از روی کیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق فی السماء پاکی خدا را
بشمار چیزی که پیدا کرده است در آسمان و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض و پاکی
خدا را بشمار چیزی که پیدا کرده است در آسمان و سبحان الله عدد ما بین ذلک و
پاکی خدا را بشمار چیزی که میان آسمان و زمین است و سبحان الله عدد ما هو خالق
بشمار هر چیزی که پدید آرنده است وی تعالی تا ابد و الله اکبر مثل ذلک یعنی گفت
لفظ و الله اکبر عدد ما خلق فی السماء الخ و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را گفته باشد
یکبار عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم و الحمد لله مثل ذلک و لا اله الا الله مثل
ذلک و لا حول و لا قوة الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة کسی که پاکی یاد کند خدا را و گوید سبحان الله صد بار

در بامداد و مائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن حج مائة حجة باشد همچو کسی که
گذارده است صد حج این از ارباب الحقایق ناقص بکامل می دارند از برای مبالغه
در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعف این با اصل ثواب آن رسد و با
وجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل الله واسع ومن حمد الله مائة بالغداة
و مائة بالعشی و کسی که حمد گوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه
کان کمن حمل علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچو کسی که سوار کرده است مردم را بر صد اسب
در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة و مائة بالعشی و کسی که تهلیل کند و بگوید لا اله الا
الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد
مانند کسی که آزاد کرده صد برده را از اولاد اسمعیل اختلاف است علما را در [illegible]
عرب بعضی میگویند در شرع کان اینان یا قتل است بالایمان و این حدیث مثبت
قول اول است یا توانند که کسی بنظر یاد داشته مردم از آن کرده باشد و بعضی گفته اند
که این مبالغه است ومن کبر الله مائة بالغداة و مائة بالعشی و کسی که بزرگی یاد کند خدا را
و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یأت فی ذلک الیوم احد باکثر
مما اتی الا من قال مثل ذلک بار در آن روز هیچ کس عملی بسیار از آنچه آورده است
آن کس از آنکه کسی که گفته است مثل آنچه او زاد علی ذلک یا زیاده کرده است بر آن و درین
حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است رواه الترمذی
و قال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال است یعنی تسبیح
کفه را تمام اعمال را بر کفه و الحمد لله یملأه و الحمد لله گفتن پر میکند ترازو را یعنی حمد تمام
ترازو را پر میکند و فاضلتر است از سبحان زیرا که الحمد لله شکر است بر نعمتهای خدا و
شکر مستلزم مزید است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و بعضی گفته اند که مراد آن است
که وی معادل و مساوی سبحان الله است در نصف این و نصف آن و بهر دو پر
میشود والله اعلم و لا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله نیست مر این کلمه را
پرده فرود خدا یعنی تخلص الیه تا آنکه برسد بسوی خدا و در راه محجوب و موقوف نمی ماند
زیرا که این حدیث توحید حق تعالی است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و
لیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ما قال عبد نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا از روی اخلاص در توحید قط

695

هرگز الا فتحت لها ابواب السما مگر آنکه گشاده شود مران بنده را درهای آسمان حتی تفضی
الی العرش تا آنکه برسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن
او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان کبیره
و کسی شود و ازان تقیید باجتناب کبائر برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان
بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی
و قال هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لقیت ابراهیم گفت آنحضرت ببینم ابراهیم را علیه السلام لیلة اسری بی در
شب اسرا کردم از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرأ
امتک منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام اقرأ
بفتح همزه و کسر راست انا قرا یعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرأ بکسر همزه و فتح
را از قرات یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر
کنایت کرده شده است واخبرهم ان الجنة طیبة التربة و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او
خوش بوی و پاک است و عذبة الماء شیرین و خوش است آب او وانها قیعان و خبر ده
که بهشت یعنی زمینهای او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست در آن
درویی و ان غراسها و خبر ده که درختان وی این کلمات است سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر یعنی درختان بجز اعمال مردم در آنجا نیست هر که این کلمه
کلمات است که کسی میگوید در عوض در بهشت برای وی درختان نشانده شود چون درختان حرم
این کلمات گویا عین کلمات قیعان جمع قاع زمین هموار و نرمی که بست نهاده در
وی نبات شوند و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب اسنادا وعن یسیره بضم تحتانیه اول و سکون ثانیه و فتح مهمله و همزه
لطموه بجای یا نیز میگویند بنت یاسر صحابیه است و کانت من المهاجرات و بود
این زن از زنان که هجرت کرده بود از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصاریات
است و قول اول صحیح است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت مارا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتقدیس بر شما باد ای جماعه زنان که یاد کنید
خدا را براست و پاکی بگفتن سبوح قدوس رب الملائکة والروح یا بگفتن سبحان الملک
القدوس یا مانند آن یعنی اینست کذا قالوا واعقدن بالانامل و عقدن بالانامل
و عقد کنید و گره بندید به سر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و اهل حساب را عقدهاست

موضوع از برای اعداد شود میان ایشان فانهن مسئولات زیرا که بدرستی که انامل
یا اصابع پرسیده میشوند روز قیامت از آنچه کسب میکنند مستنطقات بفتح
طالب نطق کرده شده و گویا کرده اینده میشوند چنانکه تمام اعضا و جوارح گویا میکردند و
گواهی میدهند برایشان ولا تغفلن فتنسین الرحمة غافل مباشید ای زنان از ذکر خدا و
تسبیح و تقدیس پس فراموش کرده شوید و محروم گردانیده شوید از رحمت و نسیان
بلفظ معلوم نیز روا نیست یعنی در نیابید رحمت را رواه الترمذی و ابو داود الفصل
الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال گفت سعد بن ابی وقاص آمد اعرابی نشینی نزد آنحضرت پس گفت علمنی
کلاما اقوله بیاموز مرا کلامی و ذکری و دعایی که میگفته باشم آنرا فقال قل گفت آنحضرت
بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین
ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم و در روایتی العلی العظیم قال فهؤلاء لربی فما لی
گفت اعرابی این ذکرها برای خداست و حمد و ثنای وست پس چیست برای من که دعا
کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم اغفر لی
وارحمنی واهدنی وارزقنی و عافنی شک الراوی فی عافنی شک کرده است راوی
در عافنی که گفته است یا نه رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم مر علی شجرة یابسة الورق وآن حضرت گذشت بر درخت خشک برگ فضرب
بعصاه پس زد آن درخت را بچوبی که در دست آنحضرت بود فتناثر الورق پس
افتاد و ریزان گشت برگها فقال ان الحمد لله و سبحان الله ولا اله الا الله والله
اکبر لتساقط ذنوب العبد پس گفت آنحضرت که گفتن این کلمات می افگند گناهان
بنده را پس میریزد گناهان او کما تساقط ورق هذه الشجرة چنانکه میریزد برگهای این
درخت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن مکحول عن ابی هریرة قال
قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله روایت
کرد مکحول شامی که از مشاهیر اکابر تابعین است از ابی هریره که گفت مرا آن حضرت
بسیار گو لا حول ولا قوة الا بالله زیرا که در وی برات است از حیل نفس و توانایی
وی که مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی قدس
سره گفت صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کرد مرا و گفت
نیست در اقوال چیزی معین تر و ممد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوة الا بالله و

نیست در افعال چیزی مدد و معین تر از کریختن بسوی خدا و اعتصام بفضل وی
و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهی فانها من کنز الجنة پس هر کسی
که این کلمه کنجی از کنجهای بهشت است قال مکحول فمن قال کفت مکحول پس کسی که
کوید لا حول ولا قوة الا بالله نیست حیلت و باز کشتن از معصیت و قدرت و
توانایی بر طاعت مکر بتوفیق خدا و لا منجا من الله الا الیه و نیست رستکاری و کریز
از خدا مکر بسوی او و در بعضی روایات و لا ملجا نیز زیاده کرده اند و منجا مقصور است
و ملجا مهموز کشف الله عنه سبعین بابا من الضر ادناها الفقر کشاده کند و دور کرده
خدای تعالی از آن کس هفتاد در از کزند که کمترین آن هفتاد در فقر است رواه الترمذی
و قال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل و کفته است ترمذی این حدیثی است که نیست
اسناد وی متصل و مکحول لم یسمع من ابی هریرة زیرا که مکحول نشنیده است از ابی هریره
در کاشف ذهبی کفته که مکحول روایت میکند از عایشه و ابی هریره بطریق ارسال وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله دواء من
تسعة و تسعین داء ایسرها الهم این کلمه داروست از نود و نه درد که آسان ترین آن
دردها درد باطنی است از کرفتاری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و ترک حق یا
عام باطنی و ظاهری و هذا اظهر وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة و هم از ابی هریره است که کفت
کفت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص کبریا و
عظمت و قدرت حق سبحانه است که آن کلمه کنجی از کنج بهشت است این کلمه کدام
است لا حول ولا قوة الا بالله یقول الله تعالی میکوید خدای تعالی یعنی در وقتی که
میکوید بنده این کلمه را اسلم عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من
باعتقاد و اخلاص و استسلم و تفویض کرد امر خود را بسوی من و بعضی کفته اند
اسلم و استسلم یک معنی است و مقصود از تکرار تاکید و تقریر است رواهما
البیهقی روایت کرد این هر دو حدیث را بیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عمر رضی
الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هی صلوة الخلائق
این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلایق همه تسبیح و تنزیه
او قائل و ناطق اند چنانکه فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن و چنانچه
فرموده کل قد علم صلوته و تسبیحه و از زبان حال یا قال و الحمد لله کلمة الشکر و الحمد لله

کلمة الشکر است که هر چیزی و هر کسی شکر نعمت الهی میکوید و لا اله الا الله کلمة الاخلاص
و کلمه لا اله کلمه اخلاص و توحید است و الله اکبر ملاء ما بین السماء و الارض و الله اکبر
پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین است زیرا که کبریا و عظمت الهی همه را محیط
است و شامل و تواند که بین السماء و الارض کنایت از تمام عالم باشد و اذا قال العبد
و وقتی که میکوید بنده لا حول ولا قوة الا بالله قال الله تعالی میکوید خدای تعالی اسلم
و استسلم اسلام آورد و استسلام کرد بنده من رواه رزین باب الاستغفار و التوبة
استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن کناه و بخشیدن آن و توبه
در لغت بمعنی رجوع از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکه باز نکردد و توبه
را کاهی اسناد کنند بحق تعالی و کویند تاب الله علیه بمعنی رجوع برحمت و توفیق توبه
یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از حظر باباحت و از سید الطایفه جنید بغدادی پرسیدند
که توبه چیست فرمود فراموش کردن کناه یعنی چنان حلاوت کناه از دل برآید که بر دل
آن نشود که می شناسد کناه را و از سهل تستری پرسیدند که توبه چیست کفت
توبه آنست که فراموش نکنی کناه را کذا فی التعرف و در شرح تعرف کفته که سهل اشارت
کرد با حال مریدان از جهت خوف عقوبت و دوام مجاهدت ایشان و جنید اشارت
بتوبه محققین کرد که ذکر ذنوب نمی کنند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر
ایشان مر او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی کفته اند مراد بنسیان ترک عود
است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والله انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آنحضرت بخدا
سوکند بدرستی من هر آینه استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی وی تعالی بیش
از هفتاد بار رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی
بضم میم و فتح زای منسوب بمزینه که قبیله مشهوری است از عرب صحابی است معروف
و از اهل کوفه و بعضی کفته اند از اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه لیغان علی قلبی بدرستی که هر آینه پرده کرده میشود بر دل من و غین غیم است
ابر فی الصراح غین ابر و تیره کی و بعضی کفته اند مراد غین ابر رقیق را کویند و انی لاستغفر
الله فی الیوم مائة مرة و بدرستی من هر آینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم
بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث و دریافت آن رحمهم الله و فراوان است
ایشان زاهد را ان شوند و توقف کنند زیرا که مجال بحث هیچ کس نیست که دریافت حقیقت قلب

۵۹۴

مصطفوی را واحوالی که عارض میگردد بران وهرچه دروی گفته اند ومیگویند همه بظن
وتخمین است اگرچه دعوی کشف ویقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین
عارفین از بوزمین آنحضرت بریق افتد والله اعلم پس بعضی علما گفته که این از
جهت غم واندوه است بود وسبب او معاد واز آنچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه
وسلم از احوال ایشان بعد از خود واستغفار هم برای ایشان بود اما لفظ اتوب
الیه که در حدیث سابق گذشت ابا کونه ازین معنی دارد مگر آنکه مراد طلب توبه وتوفیق آن
باشد مر ایشان را وبعضی گویند آن چیزی بود که مشتغل بود آنحضرت بآن از نظر کردن
در کار رویا رات ومصالح ایشان وارشاد وهدایت ومخالطت ازواج واکل
وشرب ومحاربه با اعدای دین تا جایی مینمود که گویا شاغل است از کمال جمعیت و
حضور اگرچه اعظم طاعت واشرف عبادات بود واز جهت علو مقام ورفعت
درجت وی وفقر وی صلی الله علیه وسلم بپروردگار وخلوص قلب وهمت وی از
هرچه ماسوای اوست واین را گناهی می پنداشت از آن استغفار میکرد چنانکه گفته اند
حسنات الابرار سیئات المقربین وبعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه
غین اغیار واین اشارت است بآنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده میشد بر
قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات حق وترقی میکرد در
هر آن درین تجلیات وی شمرده در ترقیات رابعد از ترقی بدرجه فوق آن بمثابه ذنب که
استغفار کرده شود از آن وهمچنین بود حال قلب شریف وی دایم وانوار صفات
همه حجاب داند که جاشش اگر حجاب نورانی اند وباین اشارت بقول وی صلی الله
علیه وسلم ان الله سبعین الف حجاب من نور وظلمة وارفع کلام درین مقام قول اصمعی
است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سایل اگر از قلب دیگری
پرسیدی میگفتم وبیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله علیه وسلم
نتوانم بوم زدگی جمعیت وحال وی از جمله متشابهات است که در انجام ونتوان زد
شیخ نوربخشی میگوید رحمة الله علیه که خدا جزا دهد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب
واجلال واعظام وی شان دل او را که موقع وحی ومنزل فرود آمدن است بعد از آن
میگوید که ما درین مسلک بر وروشن میرویم که ای اگر گوییم هرگاه قلب مصطفوی
صلی الله علیه وسلم تمامترین وکاملترین وروشنترین وعارفترین دلها بود اعتنا و
اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت وتاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن

بر تر رفض والتفات ببعضی حظوظ نفس وممتحن بود باحکام بشریت وچون از کمال
میکرد ومیگرفت فرود میدید چیزی را از نهاد کدورت ومقدار موی از جهت کمال رقت وفرط
نورانیت چشمی چنانکه رقیق وصاف تر رود تاثیرات بروی ظاهرتر وپیداتر وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم هرگاه چیزی از آن می دریافت از از جمله گناهان می شمرد واز آن استغفار
میکرد واز این باب بود استغفار وی نیز در وقت بیرون آمدن از متوضا ومیگفت غفرانک
دوم آنکه گوییم که خدا تعالی چنانکه برگزیده او را از عالمیان وفرستاد برای ایشان خواست که باقی
دارد میان ایشان تا منتفع شوند بوی تا آن زمان که تمام وکمال رسد مهم ارشاد وهدایت
وتکمیل ایشان وآنحضرت اگر گذاشته میشد بآنچه ودر آنچه بود از حضور وتجلیات الهیه
وفراغ وفرصت نمی یافت برای تعریف جاحد وتعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه
برگماشت نوعی از احتجاب واستتار بر قلب شریف وی تا مشغول گردد باین عالم
وتمام گردد حفظ وانتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بکمال خود این را
گناه می پنداشت واستغفار میکرد این حاصل کلام توربشتی است ووجه اول راجع
بوجهی است که سابق مذکور شد ووجه ثانی نیز موجه است وطیبی اشتر دو وجه از
افادات شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن تا یک دو وجهی
است که توربشتی ذکر کرده ودر رساله مرج البحرین قدس سره این وجوه مقرون بتحقیق
تقریر وتحریر بیان نموده شده است ونزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوشتر است
والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس توبوا الی الله ای
ای مردمان توبه کنید ورجوع آرید بسوی خدا فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة پس بدرستی که من
توبه میکنم بسوی وی تعالی در روزی صد بار رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما روی عن الله روایت است از ابی ذر که
گفت آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدا تبارک وتعالی انه قال که وی تعالی گفت
یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی ای بندگان من بدرستی که من حرام کرده ام
ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از ذات خود که آن است از تنزه وتقدس
وی تعالی از آن وذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او که فرمود وجعلته بینکم
محرما وکرده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم مکنید بر
یکدیگر وتجاوز مکنید از حد اعتدال وانصاف یا عبادی کلکم ضال الا من هدیته ای گروه بندگان
من همه شما گمراه اید مگر آنکس که راه نمودم مر او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید

ازمن تا هدایت کنم شمارا یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته ای بندگان من همه شما گرسنه اند
مگر کسی که طعام بخورانم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا طعام
کنم شمارا یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اند
مگر کسی که جامه پوشانم من او را پس طلب کسوه کنید از من تا کسوه دهم شمارا یعنی هم
ازمن است چه نعمت دینی که هدایت است وچه نعمت دنیا که طعام وجامه است لیکن اول
مخصوص است ببعضی وثانی عام است همه را پس توجه نشود سوال که جهت معنی الا
در الا من اطعمته والا من کسوته وحال آنکه همه را ثابت است وهیچ کس محروم نیست ازان و
طیبی گفته است که مراد با طعام وکسوت بسط در رزق وغناست فافهم یا عبادی انکم
تخطئون بضم تا وسکون خا وکسر طا باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من هر
شما گناه میکنید در شب وروز ومن می آمرزم گناهان همه را فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب
آمرزش کنید از من تا بیامرزم شمارا یا عبادی انکم لن تبلغوا ضری فتضرونی ای بندگان من
بدرستی شما هرگز نمیرسید بگزند من تا آنکه گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت وضر گزند رسیدن
بضم ضاد وفتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است وبضم اسم کذا فی القاموس ولن تبلغوا
نفعی فتنفعونی وهرگز نمیرسید سود مرا تا سود رسانید مرا بطاعت یعنی در معصیت بندگان
زیانی ونقصانی بدرگاه صمدیت حق نمیرسد ودر طاعت ایشان سودی وکمالی نه بلکه
سود وزیان برای ایشانست یا عبادی لو ان اولکم واخرکم وانسکم وجنکم ای بندگان
من اگر باشند این که اول شما واخر شما وادمیان شما وجنیان شما بر تقوای کننده ترین
کننده ترین دل یکمرد از شما کم نکند ان از ملک من چیزیرا یا عبادی لو ان اولکم واخرکم وانسکم وجنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشند اول شما واخر شما وادمیان شما وجنیان شما ایستاده
در یک روی زمین پس سوال کنند مرا وبخواهند هرچه خواهند فاعطیت کل انسان مسئلته
بدهم هر آدمی را حق است او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن دادن از آنچه نزد من
است از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانکه کم میگرداند سوزن یعنی از
آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من
نیست این عملهای نیک وبد مگر عملهای شما که میدانم ومی شمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پس تمام دهم جزا شمارا جزای ان اعمال فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسی که بیابد نیکی یا نیک
در عملهای خود پس باید که شکر کند وثنا گوید خدارا که توفیق ان داد وجزا این جزا ان مرتبت
که داده ومن وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه وکسی که بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که

ملامت نکند مگر نفس خود را که بسوی آن بجزای بد رسید رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة
وتسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود نود ونه آدمی را ثم خرج یسال پس
بیرون آمد در حالتی که می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و
استغفار میکند ومعنی اول انسب والصق بقول وی فاتی راهبا فساله فقال له هل من توبة پس
آمد راهبی را پس پرسید او را یا پرسید مرا او را توبه وقبول می افتد از وی توبه ودر بعضی
نسخ الی توبة یا مرا توبه هست این اگرچه بحسب معنی ظاهرتر است اما از حیث روایت
صحیح تر است قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله پس کشت این مرد راهب
را وجعل یسال ودر ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ائت قریة کذا وکذا پس
گفت او را مردی بیا قریه چنین وچنین را که محل رحمت است ودر بعضی روایات
آمده که در وی عالمی است یعنی در وی کسی هست که حل مشکل تو خواهد کرد فادرکه
الموت پس دریافت او را امارات وعلامات مرگ یعنی مرگ وی در رسید فناء بصدره
نحوها پس میل میکرد او بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیده مرگ
سینه را بر زمین کشیده بانجانب رفت فاختصمت فیه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب
پس بیکار کردند ونزاع نمودند در شان این مرد فرشتگان رحمت وفرشتگان عذاب
فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم ومغفور است وفرشتگان عذاب
بران آمدند که مغضوب ومعذب است فاوحی الله الی هذه ان تقربی پس وحی فرستاد
خدای تعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن که نزدیک شو وبعده ان
تباعدی ووحی فرستاد بسوی آن قریه ظالم که وی از ان هجرت کرده بود که دور رو
فقال قیسوا ما بینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید وپیمایید مسافتی
را که میان دو قریه است ببینید که کدام ازین دو نزدیکتر است فوجد الی هذه اقرب
بشبر پس یافته شد میت را بسوی این قریه رحمت نزدیکتر بیک بدست فغفر له پس آمرزیده
شد مر او را درین حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الهی وامیدواری بمغفرت
وی تعالی وان بصدق نیت او بود در توبه واستغفار متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم سوگند
بخدای که بقای ذات من بدست قدرت اوست اگر گناه نکنید شما هر آینه ببرد حق
تعالی شمارا ولجاء بقوم یذنبون وهر آینه می آرد قومی را که گناه کنند فیستغفرون پس طلب

امرزش کند از خدای فیغفر لهم پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه
است گناهان را از برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفور که جرم زندگان نباید عفو
نو جمال کی کنید و ناراغبت کنند در توبه و استغفار و حث بر ذنوب و عدم مبالات
بدان زیرا که خدا تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده پیغمبران را تا باز دارند ایشان را
فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستی که خدا تعالی
فراخ میکرداند دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده روز و یبسط یده با
لنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود را بروز تا توبه کند بدی کننده شب
و بسط ید کنایت است از توسعه در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا
آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب چه که در آنوقت درهای توبه بسته گردد و بیان این در اواخر
کتاب در بیان علامات ساعت بیاید رواه مسلم ومن عایشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا اعترف بدرستی بنده وقتی که اقرار میکند
یعنی بگناه خود ثم تاب بعد توبه میکند و رجوع مینماید بدرگاه رحمت حق تاب الله
علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند برحمت بروی متفق علیه ومن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تاب قبل ان تطلع
الشمس من مغربها تاب الله علیه کسی که توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب
خود توبه کند خدا تعالی بروی و قبول توبه واجب است بفضل الهی و کرم او رواه مسلم
ومن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لله اشد فرحا بتوبة
عبده حین یتوب الیه هر آینه خدا تعالی سخت تر است از روی شادمانی بتوبه بنده
خود و رضامندی وی تعالی از بنده هنگامی که توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدا من
احدکم کان راحلته بارض فلاة از یکی از شما که بود شتر سواری او بارکش وی بر زمین
دشت فانفلتت منه پس رمید و گریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه
و بران راحله بود خورش وی و آب وی فایس منها پس ناامید شد آن کس ازان
راحله فاتی شجرة پس آمد آنکس درختی را فاضطجع فی ظلها پس پهلو نهاد در سایه
آن درخت بسبب کوفت و ملالت قد ایس من راحلته در حالی که بتحقیق ناامید شده
است از راحله خود فبینا هو کذلک اذ هو بها قائمة عنده پس در اثنای آنکه آنکس همچنین
بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس ملتبس و حاضر است براحله در حالتی که ایستاده است

راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله ثم قال من شدة الفرح پس گفت
آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی و انا ربک خداوندا توئی بنده من و منم خداوند
تو خطا من شدة الفرح خطا کرد آنکس از سختی فرح و گفت تو بنده منی و من پروردگار
تو بجای آنکه باید گفت پروردگار منی و منم بنده تو مقصود بیان شدت رضای حق و
شادان است بتوبه شخصی که گم شده و گریخته خود را یابد و بنده که بکار بنده گریخته از
پروردگار است و توبه حکم باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم رواه مسلم ومن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستی بنده از بندگان
کرد گناهی فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم
پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی با ملائکه اعلم عبدی ان له
ربا یغفر الذنوب و یاخذ به آیا دانست بنده من که مر او را پروردگاریست که میآمرزد گناه را
و میگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم بنده را چون علم ثم مکث ما شاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا
فاغفره پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار گناه کردم پس بیامرز این گناه
فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنوب و یاخذ به
غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی
درین مرتبه لفظ آخر و لی زیاده است و در بعضی نسخ در اول و در دوم آخر و لی نیز موجود
است و در نسخ مصححه همین مقدار است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر
الذنوب و یاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گو بکند بنده هر چه میخواهد از گناه
مادام که استغفار آرد مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر وی در غفران
هر گناه متفق علیه ومن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر
غفاری رضی الله عنه از اکابر صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه
دیگر هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب
که آنحضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند که نمی آمرزد خدا تعالی مر فلان را ظاهرا
مردی فاسق مصر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدا تعالی او را
نمی آمرزد و ان الله تعالی قال و بدرستی خدا تعالی گفت من ذا الذی یتالی علی ان
لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که من نمی آمرزم فلان را تا آخر بعجز و گستاخی

مشدده و ابلا سوگند خوردن فانی قد غفرت لفلان قد غفرت لفلان پس بدرستی که
تحقیق امرزیدم من فلان را و امرزیدم فلان را واحبطت عملک و باطل کردانیدیم عمل ترا
خطاب بان مرد است که گفت خدای تعالی نمی امرزد فلان را یا مراد او را و این عمل ات
کر سوگند خوردن یعنی دروغ کردانیدیم ترا و باطل کردانیدیم سوگند ترا و بیامرزیدم او را او کما
قال یا چنانچه گفت راوی یا انحضرت این عبارت را و در جای میگوید که راوی را لفظ
حدیث بعینه محفوظ نمانده است رواه مسلم و درین حدیث زجر است مر کسی را که بر
شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و بدکردار باشد شاید که مولی تعالی او را
بخشد و این را کبر دار نیکو گفته است شعر نا امیدم مکن از سابقهٔ لطف ازل • تو چه دانی
که پس پرده که خوبست و که زشت وعن شداد بشین معجمه و تشدید دال الاول بن اوس
بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول
(افضل استغفار این است که بگوئی تو اللهم انت ربی خدایا خداوندا توئی پروردگار من لا اله
الا انت نیست معبود بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا و انا عبدک و من بنده توام
و انا علی عهدک و وعدک من ثابتم و دایم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده که با تو
کرده ام اگرچه وفا نمی آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل
ایمان و طاعت کرده پس من مقیم بر عهد تو و مصدقم بوعده تو و دل بر بسته و بر در
امید نشسته ام اگرچه طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت اقدر که شایست
دارم و می توانم نه انچنانکه لایق درگاه تو باشد و اداء حق تو نتوانم کرد که آن متعذر
نیست و از طاقت بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بد
آنچه کرده ام از کناهان بلکه از این طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و احسان خالی
است و متضمن دعوی و حول و قوت است فنعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک
علی اعتراف میکنم برای تو بنواز فیضان نعمت بر سر تو ابوء بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و
استمرار وجود کناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این بمعنی دایم است بی انقطاع
وجود نعمت از جانب مولی و صدور کناه از بنده و نیاز آمده است که پروردگار تعالی
میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت بر تو نازل باشد و شر و کفران از تو بسوی من صادر گردد
و من محبت و تودد میکنم بتو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی می ورزی بمن بمعصیت
و بی فرمانی کردن با آنکه محتاجی بمن فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب الا انت بدرستی

نمی امرزد کناهان را هیچ کس مگر تو درین غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار
و انکسار است و لهذا آیه الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع اینمعانی در وی و سید قوم
رئیس و مقدم را کویند که مرجع حوائج و رجوع در امور بوی باشد و حاصل این استغفار
انست که بنده باید که همیشه نظر بر کناهان و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض
باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را و معلولیت عمل خود را داند که صلاحیت
درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران
نشود • راضیم گر مدد علت عصیان نشود • و قال آخر بیت کر طاعت خود نقش کنم
بر نانی • وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی • وان سگ سالی گرسنه در زندانی • از ننگ وی آن
نان نزند دندانی • رحمه الله قائله و اگر فرضا عملی خالص کرده و حالی صحیح شود و وقتی
حاصل کردد منت فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نکردد و خود را اهل
و مستحق آن نداند پس بنده دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و رؤیت منت
و فضل خدا است و این از اجل معارف و انفع و اسلم احوال است برای بنده و باوجود
ان متمسک بوعده حق و متوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت است
بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله بعد از ان فضیلت این حدیث
استغفار بیان می کند و میگوید قال گفت انحضرت و من قالها من النهار یعنی
کسی که بگوید این کلمات را در جزوی از روز موقنا بها در حالیکه یقین دارنده و اعتقاد دارنده
است بان فمات من یومه پس بمیرد در همان روز قبل ان یمسی پیش از انکه شام کند فهو
من اهل الجنة پس آنکس از اهل بهشت است و من قالها من اللیل و هو موقن بها
فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و کسی که بگوید از در جزوی شب و حال آنکه وی
یقین دارنده است بدان پس بمیرد پیش از انکه صبح کند پس وی از اهل بهشت است
رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک
گفت انحضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستی مادام که دعا کنی تو مرا بیامرزیدن
و امیدواری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از کناهان و لا ابالی و باک ندارم از بسیاری
کناهان چرا که بنده کاری که سزاوار عقاب بود بخشیدم یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء
ثم استغفرتنی غفرت لک ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسد کناهان تو بر آسمان و تو طلبی از
بستر طلب امرزش میکردی تو مرا امرزم ترا و باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و انات او

باسمان رای بالا در علو و ارتفاع اوست عنان بکسر عین نیز روایتست یعنی اگر
فی بر شود تا ز اسمان چون برداری سر خود را و بنگری بجانب آن و عنان بمعنی نواحی جمع
عین نیز روایتست ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم مرتر
که تو اگر بیش آئی مرا از دیگر بری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا تقر
بس آئی تو مرا در حالیکه شرک نیکرده باشی بمن چیزی را و کفر نمیورزی بمن لا تیتک بقرابها
مغفرة هر آینه می آیم مرترا از دیگر بری زمین از روی آمرزیدن یعنی بر مقداری که گناها
کنی ترا بیامرزم سن شرط ایمان بمن و قراب بضم و کسر چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس
قراب الارض قریب بری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان
دیلاز که در وی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و نوشته سوار که
یک باشد نیز دارند و بضم یعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده انتهی رواه
الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب ابن
عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم
انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آنحضرت
که گفت خدای تعالی که گفت بدرستی من خدا و ندقدرتم بر آمرزیدن گناهان
مر آنکس را و باک ندارم مالم یشرک بی شیئا مادام که شرک نکرد بمن چیزی را و آنکه
چون بیند که خدای تعالی [illegible] آمرزیدن گناهان امید بیدار [illegible]
دارد [illegible] ایمانی بجواز [illegible]
[illegible] نیز دارد [illegible] قادر را رحم میکند او [illegible] شخص [illegible]
بخدا و صفات وی [illegible] مغفور [illegible] ذکر [illegible] در علم تاکید
رواه فی شرح السنة وعن [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار
جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسی که لازم گردد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را
از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن و من کل هم فرجا و میگرداند او را از هر اندوهی
گشادگی و رزقه من حیث لا یحتسب و روزی میرساند او را از جائیکه گمان ندارد
او امید ندارد [illegible] کثرت میکند استغفار را امر [illegible] میشود مرا و [illegible]
[illegible] می باشد [illegible] حال متقی اینست رواه احمد وابو داود
وابن ماجه [illegible] ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما اصر من استغفر [illegible] که استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة واگر

بازگردد در معصیت در روزی هفتاد بار اصرار دایم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار
بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس بنمایید که هر که استغفار میکند از
اصراری بر آید وجه استغفار معتبر است بعضی گفته اند حد اصرار ذنب است چنانکه
در دل خود بی باکی یابد پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابو داود وعن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان آدم
که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت است فی الجملة یا برای مبالغه
و خطا ضد صواب و هر که هست از آدمیان جز انبیا صلوات الله و سلامه علیهم که معصوم
اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صغایر دارند بر قول کسی که صدور صغیره را از
انبیا جایز میدارد انبیا نیز داخل این حکم باشند و خیر الخطائین التوابون و بهترین
خطا کنندگان توبه کنندگان اند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی
قلبه بدرستی مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه [illegible] سوداء و نیز
نیز روایتست یعنی میگردد آن سیه پیدا شدن [illegible]
[illegible] آمده و در اصل از چوبیکه بدان زمین بکاوند فان تاب و استغفر [illegible]
اگر توبه میکند از وی [illegible] میشود دل وی مرده از [illegible] و ان زاد [illegible]
که [illegible] میکند گناه [illegible] میشود آن نقطه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دل [illegible] قول الله تعالی [illegible] الرین [illegible]
که [illegible] خدای تعالی [illegible] کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
زنگ گرفته و غالب آمده است [illegible] کارهای [illegible] رواه احمد والترمذی
وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستی [illegible]
تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی برسد روح در حلقوم و غرغره آمد و شد
کردن آواز در گلو و بیان در حلق و غرغره در اصل تعبیه آب در حلق او [illegible] شل او ار [illegible]
پیدا میشود و ظاهر این حدیث است که توبه در حضور موت خواه از کفر یا معصیت
قبول می افتد و ظاهر کریمه انما التوبة نیز همین است ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که
توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس [illegible] ایمان یأس غیر مقبول [illegible]
و توبه یأس مقبول رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول

[illegible]

الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدرستی
شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من همیشه از جای خود گمراه میکنم بندگان ترا
مادامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشانست فقال
الرب پس گفت پروردگار عز وجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت
خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آمرزم
بندگان را مادام که طلب آمرزش کنند از من رواه احمد وعن صفوان بن عسال بفتح
عین وتشدید سین مهملتین صحابی است ساکن کوفه مر او را دوازده غزوه است
وگویند که عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة بدرستی خدای
تعالی گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است
مر توبه را لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی برآید آفتاب
از جانب مغرب وذلک قول الله تعالی واین است مراد بقول خدای تعالی که فرموده
است یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل و
لیکن ظاهر این در عدم قبول ایمانست که توبه از کفر است وحدیث دلالت دارد
بر عدم قبول مطلقا چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابن ماجه وعن معویة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده میگردد و بر طرف میشود هجرت حتی
تنقطع التوبة تا آنکه بریده میگردد توبه تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب وغرض مراد بهجرت
اینجا هجرت متعارف از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد هجرت
از ذنوب وخطایاست چنانکه در حدیث آمده المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا
هجرت از مقامی که قدرت بر امر معروف ونهی منکر نباشد واین منقطع میگردد بانقطاع
حکم الهی و شریعت وی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد وابو داود و
الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین
کانا فی بنی اسرائیل متحابین بدرستی دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را
احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت والآخر یقول
مذنب و مرد دیگر میگفت آنحضرت که ام گناهکار هست یا میگفت آن مرد من گناهکارم
والمعنی اظهر وانسب است بسیاق حدیث فجعل یقول اقصر عما انت فیه پس ایستاد
آن مرد که عبادت میکرد میگفت دیگری را که گناهکار بود باز آی از آنچه تو در آن هستی یعنی از

کی

گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجده یوما علی
ذنب استعظمه تا آنکه یافت مرد عابد او را بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا فقال اقصر
پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت علی
رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگاهبان وموکل وگویا آن مرد استغفار میکرد و
اعتذار مینمود وباین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد وظاهر از سیاق حدیث
انست که بمحض فضل ورحمت خود وبخشش در آورد پس مناسب آن بود که این
حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله لک
ابدا بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا همیشه ولا یدخلک الجنة و در نمی آرد ترا بهشت را
فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو مرد فرشته فقبض
ارواحهما پس میرانید هر دو مرد را فاجتمعا عنده پس جمع شدند نزد وی دو مرد نزد خدا
فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را در آی در بهشت
برحمت من وفضل من وقال للآخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی وگفت وی
تعالی مرد دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا ومنع کنی از
او فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا به الی النار گفت
پروردگار تعالی ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب واعتماد وی بر عمل خود وحکم
وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی از گناهکار [illegible] که او را نیز بخشیده در
بهشت آورده باشد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
یعنی بسابقه شقاوت از در رانده اند و دور انداخته اند بیت نومید هم مباش که
رندان باده نوش ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده و مقبول درگاه
شده اند آخر هم امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام است و وی قادر مختار است بیت
ای سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از تو افروختنی تا کی گویی که بر عمر رحمت کن جود
حق را تو کجا بی رحمت او سوختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید انصاریه صحابیه جلیله ا
از خداوندان عقل و دین وشجاعت حاضر شد در موک او کشت نه تن از کفار [illegible]
تیمم قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ می
خواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی و باک ندارد ظاهر آنست که این قول رسول الله است صلی الله
علیه وسلم یعنی خدای امرزنده همه [illegible] و باک ندارد و ظاهر آنست که این قول رسول الله است صلی

علیه وسلم یعنی خدای آمرزد گناهان را و باک ندارد چنانکه در فصل اول گذشت عفرت لک
ولا ابالی واحتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواندند این آیت را و باکی
نمیداشت و پنهان نمیکرد در فصل ثالث بیان این حدیث ثوبان بیاید رواه احمد والترمذی
وقال کفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب وفی شرح السنة یقول بدل یقرا و در شرح
السنة لفظ یقول است بجای یقرا و این چنین روایت کرده است که سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة ابن عباس
رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم این آیت است که والذین یجتنبون کبائر الاثم
والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة میفرماید آنکسانی که یکسو می
شوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از حد در گذرد و لمم را یعنی آنچه از
گناه صغیره و قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت است فی الفراح لمم گناه صغیره
کردن قال رسول الله کفت پیغمبر خدا در بیان این کلام را که ان تغفر اللهم تغفر
جما اگر می آمرزی بار خدایا می آمرزی گناه بزرگ را جم بفتح جیم و تشدید میم یعنی کبیر عظیم
وای عبد لک لا الما و کدام بنده است مر ترا که گناه صغیره نکرده است یعنی شان تو و فضل
تو آنست که اگر خواهی می بخشی گناهان کبیره را اصغار خود چه باشد و کیست از بندگان
تو که صغایر را نکند و تو می بخشی بلکه مکفر میکرداند بحسنات و این بیت امیه بن الصلت
است که از شعرای جاهلیت بود و در آن زمین بر زبان می شود و بحکمت تکلم میکرد و
آنحضرت شعر او را می شنید و خود نیز میخواندند احوال او در باب البیان والشعر
یاد کرده شد آنست که الله تعالی و صحیح نیست که سخنی از آنحضرت ان الله شعر است
اثبات دان رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب ابی ذر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله میکوید خدا تعالی کلکم ضال الا من
هدیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر آنکه راه نمایم من فاسألونی الهدی اهدکم پس
سؤال کنید و در خواهید از من راه راست را نمایم شما را راه راست وکلکم فقراء
الا من اغنیت و همه شما فقرایند و نیازمند مگر کسی که غنی گردانم و بی نیاز سازم
فسألونی ارزقکم پس سؤال کنید و در خواهید از من رزق دهم شما را غنی گردانم
وکلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناه کنندگانید مگر کسی که عافیت بخشم و سلامت
دارم گر کسی گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناه کاری است
واتم لو لکمل افراد است قوله علم منکم انه ذو قدرة علی المغفرة پس کسی که بداند که

من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له
ولا ابالی می آمرزم ولو ان اولکم و آخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم پس اگر ثابت شود که اول
و آخر شما و زنده شما و مرده شما و تر شما و خشک شما که عبارتست از جمیع بندگان بهر صفت که باشند
چنانکه فرموده است لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعضی گفته اند که مراد از رطب
نبات و شجر است و یابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هر چه در زمین است از سنگ و درخت
انسان شوند و میتوان گفت که مراد از رطب و یابس انس و جن باشد زیرا که خلق انس از
آبست و خلق جن از آتش و مویدا بمعنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت
جنکم وانسکم واقع شده میفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من
عبادی بر پرهیزگارترین دل بنده از بندگان من ما زاد ذلک فی ملکی جناح بعوضة زیاده نکرد
در ملک من مقدار بال پشه ولو ان اولکم و آخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا
علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح بعوضة و اگر همه بندگان جمع
شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان من کم نکردانند از ملک من مقدار بال پشه
ولو ان اولکم و آخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد و اگر همه بندگان
جمع شوند در یکروی زمین فسال کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سوال کند و طلبد هر
آدمی از شما چیزی که نهایت رسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم هر سائل
هر چه خواهد ما نقص ذلک من ملکی کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة مگر چنانکه اگر بگذرد یکی
از شما در دریا پس فرو برد در دریا سوزن ثم رفعها بعد ازان برداردآن سوزن را معلوم
است چه قدر از آب دریا در آن می آید نزد دریا نهایتی دارد آنجا خود بی نهایت است
این مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده اند ذلک بانی جواد ماجد این بجهة آنست که منم بخشنده
و بخشایش کننده بزرگم وجود صفت ذاتی منست و تمام عالم ربست از آثار جود
من و انوار وجود من و هیچ غرضی و حاجتی در عطا و افاضه نعمایم و بزرگ و کرامم و تفضیل
این معنی در شرح اسما گذشت افعل ما ارید هر چه میخواهم یعنی همه جود و کرم باراده و اختیار
من است اراده بنده و خواهش او را دخل نیست عطائی کلام و عذابی کلام داد نم
سخن است و عذاب کردن من سخن است یعنی بیک سخن ایجاد را میکنم محتاج و موقوف
اسباب نیستم و این طویله است مر قول وی را که گفت انما امری لشیء اذا اردت ان
اقول له کن فیکون نیست امر من هر چیز را وقتی که خواهم مگر آنکه بگویم مر آن چیز را بشو پس
میشود آنچیز و این تمثیل است برای سرعت ایجاد وجود و میتوان گفت که مراد ازان قاید

شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میگردد والله اعلم رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
قرأ، روایتست از انس که آنحضرت خواند این آیت را هو اهل التقوی واهل المغفرة
وی جل وعلا اهل تقوی است واهل مغفرت است قال گفت آنحضرت در تفسیر این
کریمه قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوارم که پرهیز کرده و ترسیده
شود از عذاب من فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له پس کسیکه تقوی کند و ترسد از من
پس سزاوارم که بیامرزم او را رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابن عمر رضی
الله عنهما قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر بتحقیق بودیم ما که میشمردیم مر پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فی المجلس در مجلسی که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفر لی وتب
علی انک انت التواب الغفور مائة مرة صد بار رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه
وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله بن زید مولی النبی صلی الله علیه وسلم
صفت زید است وابن عمر زید بن حارثه است و زید بن بولی است بفتح موحده و
سکون واو و مقصود بنده نوبی بود صحابی است و این بلال و پدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جد قال وگفت بلال حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که
یسار است عن جدی از جد من که زید است انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه غفر له هر که بگوید این استغفار را آمرزیده شود مر او را وان کان فر من الزحف اگرچه
گریخته باشد از جنگ کفار که آن گناه کبیره است رواه الترمذی وابوداود ولکنه عند ابی داود هلال
بن یسار و در قاموس نیز هلال بن یسار گفته و مشهور بلال بن یسار است و در اکثر کتب مثل
جامع الاصول والکاشف وغیرهما همچنین است وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل
الثالث عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل
لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة هر آینه خدای تعالی بلند میگرداند پایه را مر بنده صالح را
در بهشت فیقول یارب انی لی هذه پس میگوید آن بنده صالح ای پروردگار من از کجاست این
درجه برای من فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار
فرزند تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و اعظم فواید ویست و یکی از آن سه چیز است
لاحق میشود مومن را از عمل او و حسنات وی بعد از موت وی چنانکه در اول کتاب گذشت
رواه احمد وعن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما

المیت

المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند کسیکه آب از سر وی گذشته
است و فریاد میکند که کسی دست وی بگیرد ینتظر دعوة من اب او ام چشم میدارد دعای
را که برسد او را از پدر یا مادر او اخ یا برادر او صدیق یا دوستی فاذا لحقته کان احب الیه من
الدنیا وما فیها پس چون برسد مر او را دعای باشد آن دعا بسوی وی دوست داشته
شده تر از دنیا و هر چه که در دنیاست از متاع دنیا وان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می درآرد بر مردگان از دعای اهل زمین
مانند کوهها یعنی از ثواب وآن هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم و بدرستیکه تحفه
زندگان بسوی مردگان طلب آمرزش کردن است برای ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان
وعن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر و برادر و خواهر او
همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشان را دعا کرده
... کرده نزد کردش ... و وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی لمن
وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار
بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجه وروی
النسائی فی یوم ولیلة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول روایت
از عائشه که آنحضرت بود که میگفت و میخواند این دعا اللهم اجعلنی من الذین اذا
احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا خداوندا بگردان مرا از آنکسانی که چون نیکی کنند خوش
و شادمان شوند از جهة شکر توفیق الهی و رویت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار
کنند از جهت رویت تقصیر و رستن از عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که زین
دعا اینست که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود رواه
ابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن الحارث بن سوید رضی الله عنه بضم سین و فتح واو
و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشانست احمد را از حال وی پرسیدند گفت
از اینهاست که از وی پرسید یعنی حال وی بیرون از حیطه بیان است قال گفت حارث
حدثنا عبدالله بن مسعود حدیثین حدیث کرد ما را ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله
یکی از این دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه و حدیث دیگر از خود ویش حدیث که
از خود ویست این است که قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن
مسعود بدرستی مومن می بیند وی بیند گناهان خود را گویا وی نشسته است زیر کوهی
یخاف ان یقع علیه میترسد که بیفتد بر وی از جهت غایت خوف و استعظام وی گناه را

وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه بر بینی که فاسق که مبالات ندارد بذنب می بیند
گناهان خود را مانند مگسی که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد بان مگس
اینچنین ای بیده یعنی اشارت کرد بدست خود فذبه عنه پس براند ورا از بینی خود یعنی اگر
بر بداز کند او وقوع در هلاک بخاری ان وان حدیثی که از آنحضرت تحدیث کرد اینست ثم قال
سمعت رسول الله پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت لله افرح بتوبة عبده المومن هر اینه خدایتعالی خوشتر وشادمان شونده تر است بتوبه
بنده خود که مومن است من رجل نزل فی ارض دویة از مردی فرود آمد در زمین بیابان مهلکة
که جای هلاک است بفتح میم ولام نیز آمده ومهلکة بضم میم وکسر لام نیز روایت است
یعنی هلاک کننده ودویة بفتح دال وکسر واو شدده وتشدید یا یعنی بیابان وزمین
خالی که در وی گیاه نروییده بود او نیز بادت الف نیز روایت است واصل بدو تشدید واو یعنی
بیابان ارض را بوی نسبت کردند والف در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی طائی
میگویند معه راحلته با آن مرد هست سواری او بود علیها طعامه وشرابه بران راحله خوراک
وی بود که با خود برداشته بود فوضع راسه پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بزمین فنام
بود پس خواب کرد خواب کردنی فاستیقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد او وحال آنکه
تحقیق رفته وگریخته بود راحله وی فطلبها پس جست راحله را حتی اذا اشتد علیه الحر و
العطش تا آنکه سخت شد بروی گرمی وتشنگی او وما شاء الله یا سخت شد بلا ومحنت دیگر که خواست
بود خدا قال ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام گفت او باز برگردم بجای خود که بودم
دران پس خواب کنم حتی اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه علی ساعده لیموت پس نهاد سر خود را
بر بازوی خود چنانکه عادت است تا بمیرد فاستیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر
او حاضر است نزد او وعلیها زاده وشرابه بروست طعام توشه او وآب او فالله
اشد فرحا بتوبة العبد المومن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت تر است از روی فرح وشادمانی
ازین مرد که خوش شد وشادمان شد بیافتن راحله خود وتوشه خود که گریخته بود وگم
شده بود وهمچنین بنده گناهکار که گریزنده تر است از مولی تعالی وتوبه بازیافتن اوست روی
الاول مرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فخبب روایة کرد مسلم این دو حدیث
همه را مرفوع است بسوی پیغمبر خدا که در وی قصه گریختن راحله است وبازیافتن او وبر
وحدیث موقوف بابن مسعود که دیدن مومن گناه را مانند کوه ودیدن منافق مثل ذباب
[illegible] کرده وروی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا وروایت کرده بخاری حدیث موقوف

را نیز ابن مسعود رضی الله عنه وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله یحب العبد المومن المفتن التواب هر اینه خدایتعالی دوست میدارد بنده مسلمان
مبتلا ممتحن بمعاصی که توبه میکند ورجوع می آرد بجناب رحمت ومغفرت حق ومحبت بجهت
توبه است نه معصیت وهمین جهت بعضی تفضیل داده اند تایب را که لذت شهوت و
معصیت چشیده خود را ازان کشیده است بخلاف آنکه از اول رشد عفت وصلاح
بدان شده وعن ثوبان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب ان لی
الدنیا بهذه الایة گفت ثوبان که مولی آنحضرت بود ودر سفر وحضر ملازم درگاه بود شنیدم
آنحضرت را که میگفت دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که
بشارت بمغفرت تمام گناهان میدهد قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله الایة فقال رجل پس گفت مردی ومن اشرک پس کسی که شرک آورده و
کفر ورزیده چه حال دارد واو هم می آمرزند فسکت رسول الله النبی پس خاموش شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ثم قال پس گفت الا ومن اشرک آگاه باشید وبشنوید هر کسی را
که شرک آورده نیز ولکن بتوبه هم می آمرزد اگر خواهد بگفت ثلث مرات سه بار گفت
آنحضرت این کلمه را وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی لیغفر لعبده هر اینه خدایتعالی هر آینه می آمرزد مر بنده خود را ما لم یقع الحجاب
مادام که واقع نشود پرده میان بنده ورحمت حق قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما
الحجاب وچیست پرده قال ان تموت النفس وهی مشرکة گفت آنحضرت پرده نیست
که بمیرد نفس وحال آنکه وی شرک آرنده است روی الاحادیث الثلثة احمد روایت کرده
این سه حدیث را امام احمد وروی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور وروایت
کرده بیهقی حدیث اخیر که ابی ذر است در کتاب بعث ونشور که نام کتاب اوست
وعن [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا [illegible] کسی که ملاقات کند
خدایتعالی را در آخرت در حالتی که برابر نمی سازد یعنی شریک نمیگرداند بوی خدایتعالی
[illegible] ثم کان علیه مثل جبال ذنوب [illegible] غفر الله له
آمرزد خدایتعالی او را یعنی اگر بخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور وعن
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب
من الذنب کمن لا ذنب له توبه کننده از گناه مثل کسی است که نیست گناه مر او را وچنانچه

گر گویا بکردہ است آن گناہ را در نارسیدن زبان کنہ را در نارسیدن زبان گناہ و گفتہ
اند کہ این ازباب الحاق ناقص بکامل است واللہ اعلم رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی شعب
الایمان وقال تفرد بہ النہرانی وہو مجہول و گفت بیہقی متفرد است باین حدیث نہرانی
ونہرانی مجہول است وفی شرح السنۃ روی عنہ موقوفا و در شرح السنۃ روایت
کردہ است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود الندم التوبۃ پشیمانی
شدن از گناہ توبہ است وعزم بر عدم رجوع را نیز در مفہوم ندم داخل ساختہ اند والتائب
من الذنب کمن لا ذنب لہ و توبہ کنندہ از گناہ ہمچو کسی است کہ نیست گناہ مر اورا **باب**
در شمول وسعت رحمۃ اللہ و ادخل ابواب سابقہ در بعضی نسخ باب فی سعۃ رحمۃ اللہ و این ترجمہ
مناسب احادیث باب است **الفصل الاول** ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قضی اللہ الخلق کتب کتابا وقتی کہ بیافرید خدا تعالی خلق
را و تقدیر نمود و حکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را فہو عندہ فوق عرشہ پس آن
کتاب نزد خداست بالای عرش و این تخصیص بالای عرش تنبیہ است بر تعظیم امر و جلالت
شان آن کہ ان رحمتی سبقت غضبی ان کتاب یعنی مکتوب این است یا در آن
کتاب این است کہ رحمت من پیشی کردہ است غضب مرا وفی روایۃ غلبت غضبی
و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیہ و معنی
سبقت رحمت و غلبہ وی بر غضب بغایت آثار رحمت وجود و انعام اوست تعالی کہ تمامہ مخلوق
را در گرفتہ است و غیر متناہی است بخلاف از غضب کہ بعضی بنی آدم ظاہر است بعضی
وجوہ چنانکہ فرمودہ وان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوہا و فرمودہ خدا لیصیب بہ من اشاء
ورحمتی وسعت کل شیء و نیز نہان و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمتہای حق جل جلالہ
و عزم نوال زیادہ از حد تعدد و احصاست چنانکہ فرمودہ ولو یؤاخذ اللہ الناس بظلمہم
ما ترک علی ظہرہا من دابۃ پس از رحمت حق تعالی است کہ باقی میدارد ایشان را و روزی
میدہد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیاست و ظہور رحمت وی در آخرت
حدیث اینکہ متکفل بیان اوست کہ فرمود **وعنہ** وہم از ابی ہریرہ است قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للہ مائۃ رحمۃ مر خدای تعالی را صد رحمت است ظاہر است
کہ کنایت از کثرت ہست یا مراد انواع کلیات است کہ در زیر ہر نوعی افراد غیر متناہی است
یا حصر باعتبار این وصفہاست چنانکہ ان للہ تسعۃ وتسعین اسما گفتہ شدہ اند
انزل منہا رحمۃ واحدۃ بین الجن والانس فرود فرستادہ است از آن صد رحمتی از یان

پریان و آدمیان والبہایم و میان چارپایہا والہوام و ہر جنبندہ بر روی زمین فبہا یتعا
طفون پس بان رحمت مہربانی میکنند بر یکدیگر و بہا یتراحمون و بان رحمت می بخشایند بر
یکدیگر و بہا تعطف الوحش علی ولدہا و بان رحمت مہربانی میورزند جانوران دشتی بر
فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر بجہت آنست کہ انس و الفت و مہربانی
از ایشان مستغرب و مستبعد است واخر اللہ تسعا وتسعین رحمۃ یرحم بہا عبادہ
یوم القیمۃ و پس گذاشتہ و نگاہ داشتہ است خدای تعالی نود و نہ رحمت کہ رحم میکند
بحق ایشان بنماید بان رحمتہا بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است کہ بخشش و
رحمت مخصوص بمومنان است مراد بندگان مومن خواہند بود متفق علیہ وفی روایۃ
لمسلم عن سلمان نحوہ و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمدہ است
کہ در بعضی متفق علیہ است و در لفظ اختلافی دارد وفی آخرہ و در آخر روایت مسلم از سلمان
آمدہ این عبارت است کہ قال گفتہ است آنحضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمۃ اکملہا
بہذہ الرحمۃ پس چون باشد روز قیامت و تمام و کمال میکرداند خدای تعالی آن نود و نہ
رحمت را باین رحمت کہ در دنیا فرستادہ بود بر جن و انس و جمیع ایشان و از این
روایات لازم می آید کہ در روز قیامت این رحمت ہم باشد و نود و نہ دیگر با وی ہم
گشتہ مجموع صد رحمت ہمہ کار خود کنند **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لو یعلم المؤمن ما عند اللہ من العقوبۃ اگر بداند مومن چیزی را کہ نزد خداست از عذاب کہ
بان سزا دہد ما طمع بجنتہ احد طمع نکند و امید ندارد در بہشت خدای ہیچ یکی از مومنان
ولو یعلم الکافر ما عند اللہ من الرحمۃ ما قنط من جنتہ احد و اگر بداند کافر چیزی کہ نزد خداست
است از رحمت نا امیدی نکرد از بہشت او ہیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون
بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و ضرب و سمع گفتہ و در قاموس القنوط
و حسب و کرم داشتہ متفق علیہ و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف
قہر و رحمت و غضب است کہ ہیچ یکی کنہ آن نمی تواند رسید پس مومنان کہ مظاہر
رحمت و لطف خدا اند اگر قہر او را تصور کنند ہیچ یکی از ایشان طمع بہشت نکند
و کافران کہ مظہر غضب و قہر اند اگر نظر رحمت و لطف او را نیز بینند نا امید نشوند
و این مقصود دیگر است کہ منافات سبق و غلبہ رحمت بر غضب بر وجہی کہ مرضی
گشت ندارد فافہم و گویا درین معنی گفتہ است **بیت** ہمچو بیکر بزرگ شیخ حکم نہاد
کہ و بان صنم کم • و گر در دہد یک صلای کرم • عزازیل گوید نصیبی برم فقدرت او ہمہ را شامل

است ولیکن با بجا ارادت او رفته همان میشود بفعل الله ثابت و بحکم ما یرید وان
الله علی کل شیء قدیر وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از شما دوال نعل
وی والنار مثل ذلک و آتش مانند آن است یعنی وی نیز نزدیکتر است از شراک نعل واین
تمثیل و تشبیه است برای قرب جنت و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده
و حکم خدمت و این هردو بالفعل موجود و حاصل اند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت آنحضرت که گفت مردی
که کرده بود هیچ عمل خیر را هرگز کلا اهله گفت مر کسان خود را وفی روایة و در روایتی این
چنین آمده است که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود و از حد در گذرانید
گناها را فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامی که حاضر شد و در رسید او را مرگ اندرز
کرد پسران خود را اذا مات فحرقوه وقتی که بمیرد وی پس بسوزند او را ثم اذروا نصفه
فی البر و نصفه فی البحر پس براکنده و بیفشانند نیمه او را در دشت و نیمه او را در دریا و اصل
در ذال معجمه راندن و باد بر افشاندن و از در وصل همزه و قطع آن هردو روایت و ذروه بمعنی
بفتح دال و ضم آن تشدید نیز روایت کرده اند و از بمعنی تشدید تفریق گویا این مرد
گمان برده که عذاب مخصوص بجسمی است که او را گور کنند و با وجود آن گفت فوالله لئن
قدر الله علیه پس بخدا سوگند اگر قادر شود خدا تعالی روی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من
العالمین هر اینه عذاب کند او را عذابی که نکند آن عذاب هیچ یکی از جهانیان را فلما مات
فعلوا ما امرهم پس هنگامی که مرد امر کرد و کردند کسان او و پسران انچه وصیت کرده بود ایشان را
فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد خدا تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی
که در دریا بود از اجزا خاکستر که در وی بود وامر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد انچه
در وی بود از اجزا او ثم قال لم فعلت هذا پس گفت خدا تعالی مر آن مرد را بعد از زنده
کردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتک یارب گفت از ترس عذاب
تو ای پروردگار من وانت اعلم و تو دانا تری بحال من فغفر له پس بیامرزید خدا تعالی
مر او را متفق علیه بدانکه در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در
قدرت باری تعالی وان کفر است وازین توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی
گفته اند قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدّر
آمده بتشدید دال و آن صریح است در معنی تقدیر و این توجیه در قول یونس علیه السلام

فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی
ومن قدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است از کلام عرب که او را
تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند در صورت شک است ولیکن مراد
بوی تعین و بعضی گفته اند که این مردی است که جاهل است بصفتی از صفات حق
سبحانه و متکلمین خلاف دارند در انکه جهل بعضی از صفات اکفر است یا نه یا وی
در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید دران کافی و نافع است و بعضی گفته اند که
این کلامی است که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت و خوف و خشیت که مرد و
در و حکم مجنون و مغلوب العقل دارد و بر ان ماخوذ نیست چنانکه قول آنکس که در
وجدان راحله گفت در غایت فرح و سرور و بیخودی انت عبدی و انا ربک والله اعلم وعن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی قدوم آورده
آمد بر آنحضرت برده بندو اسیران از بعضی غنایم فاذا امراة من السبی قد تحلب ثدیها
پس ناگاه زنی از ان بندیان بتحقیق بر شد پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت شیر
در حالیکه دوید و ان زن و در روایتی مسلم را تبتغی یعنی می طلبید فرزند خود را اذا وجدت
صبیا فی السبی اخذته چون می یافت کودکی را در بندیان بگیرد او را برحمت فرزند خود فا
لصقته ببطنها و ارضعته پس می چسپاند او را بشکم خود و شیر میداد او فقال النبی
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان میبرید
شما و میدانید این زن را انداز نده فرزند خود را در آتش و ترون بضم تا است و بفتح نیز
قلنا لا پس گفتیم ما گمان نمیبریم از وی فقال و هی تقدر علی ان لا تطرحه و حال آنکه او قادر است
بر انکه نیندازد او را فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها پس گفت آنحضرت هر اینه خدای
تعالی مهربان تر است بر بندگان خود از این زن که مهربان است بر فرزند خود و وی تعالی نیز
قادر است بر انکه نیندازد او را در آتش پس اگر گوینده پس چون می اندازد خدا تعالی کافران
سوید و عاصیان را گوییم که خواهد در آتش انداخت که کافران بانکار و سنگباره و عاصیان
بعدم انقیاد و ترک اطاعت از بندگی بر آمده و عبید بودند چنانکه در فصل ثالث از حدیث
عبد الله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لن ینجی احدا منکم عمله هرگز رستگاری نمیدهد هیچ یکی از شما را عمل او یعنی نجات
بفضل و رحمت الهی است قالوا و لا انت گفتند صحابه بطریق استفهام و لا انت و نه تو رستگاری
می یابی بعمل تو با وجود علم عظیم کامل که تو داری یا رسول الله قال و لا انا گفت آنحضرت و

من الاان تتغمدنی الله برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود ماخوذ
است از غمد که بمعنی غلاف شمشیر وچون این کلام مشعر بود بانتفای عمل در علیت
نجات واین منافی بنسبت سببیت عمل را ومدخلیت او را در نجات این بحکم حق
تعالی ووضع وی اشارت کرد باثبات آن وفرمود فسددوا پس راست ودرست
کنید عمل را چنانکه سزاوار است بروی فی الصراح سداد بفتح درستی وراستی کردار وگفتار
وقاربوا ونزدیک روی کنید در عمل بی افراط وتفریط این در معنی تقریر وتاکید سددوا
واغدوا وروحوا وسیر کنید در بامداد وشبانگاه وشیء من الدلجة بضم دال وسکون لام
یکبند چیزی اندکی در شب کنایت از نماز تهجد است وشی بجر ورفع هر دو روایت آمده است
والقصد القصد ولازم گیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود این جواب امر
است از اغدوا وروحوا ودلجوا متعلق است بالزام قصد زیرا که افراط وتفریط هر دو
مانع وصول بمقصد است متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را الا عمل او به بهشت را ولا یجیره
من النار ونمی رهاند عمل او وا او را از آتش دوزخ ولا انا ونه من محمد را هم وی برهم الا
برحمة الله مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه وقتی که اسلام آرد مرد پس
نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود بیقین واخلاص بی شائبه شک ونفاق چنانکه
باید یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها بپوشد ومحو کند خدای تعالی از وی هر بدی
که بود آنکس که پیش کرده وسابق گذشته وزلفها بتشدید لام است وبتخفیف
لام نیز روایت کرده شده است زلف زلف وزلف هم بمعنی است واصل ازلاف
زلفی است بمعنی قرب وکان بعد القصاص وهی باشد بعد از آن قصاص یعنی مجازات
ومماثلت در عمل وجزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن وبازگشتن
مرد بجای که از آنجا آمده است وچون جزا در پی عمل می آید از قصاص نام کردند
وجزای عمل حسب الحسنة بعشر امثالها یکی به ده چند مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد
مثل یعنی یکی به ده بلکه بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال بسیار وبیشتر از هفتصد نیز
بحسب شفقت وصدق واخلاص والسیئة بمثلها وبدی یک مانند وی الا ان
یتجاوز الله عنها مگر آنکه درگذرد خدای تعالی از آن ویک بدی هم مجرا این فضل وکرم و
رحمت الهی است که جزای نیکی ده تا هفتصد برسانند واز بدی میگذرد واگر جزا هم دهد یکی به یکی دهد

رواه

رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات بدرستی خدای تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را
فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آنرا وبفعل نیارد
کتبها الله له عنده حسنة کاملة می نویسد آنرا خدای تعالی نیکی کامل کامل برای تاکید
است وعنده نیز افادهٔ تاکید واهتمام میکند فان هم بها فعملها پس اگر قصد کند نیکی
پس در عمل آرد کتبها الله له عنده عشر حسنات می نویسد آنرا برای وی نزد خود ده نیکی الی
سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم
یعملها کتبها الله له عنده حسنة کاملة وکسی که قصد کرد بدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا
خدای تعالی نیکی کامل فان هم بها فعملها کتبها الله له سیئة عنده کاملة وکسی که قصد
کرد بدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدای تعالی نیکی کامل فان هم بها فعملها کتبها الله
له سیئة واحدة پس اگر وی قصد کرد بدی را پس کرد آنرا می نویسد آنرا یک بدی حق تعالی
درین حدیث مبالغتهاست در فضل خدا وکرم وعفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه
الفصل الثالث عن عقبة بن عامر رضی الله عنه صحابی مشهور است قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات
بدرستی که حال وقصه آنکس که میکند بدیها را پس میکند نیکیها کمثل رجل کانت علیه
درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردی است که هست بروی زره تنگ که بتحقیق خفه
کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس عمل کرد نیکی را پس جدا شد وگشاده
شد حلقه ثم عمل اخری پس بکرد نیکی دیگر را فانفکت اخری پس گشاده شد حلقه دیگر حتی تخرج
الی الارض تا آنکه بیرون می آید درع از تن او ومی افتد بزمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب
سینه وفرح است وبدی کردن موجب ضیق صدر وتنگی دل است وتشبیه کرد آنرا
بپوشیدن درع تنگ که سبب خفه شدن وگشوده شدن وی سبب فراخی وخوشی شد
است رواه فی شرح السنة وعن ابی الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه
وسلم یقص علی المنبر وهو یقول روایت است از ابی الدرداء که وی شنید آنحضرت
را که حدیث میکرد ووعظ میگفت بر منبر وحال آنکه وی میگفت ولمن خاف مقام ربه
جنتان مرکسی را که بترسید بر پروردگار خود را یا ایستادن وی برای حساب در درگاه وی
دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق سوال واستفهام واگرچه
زنا کند ودزدی کند یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آنحضرت بار دوم ولمن خاف

مقام ربه جنتان فقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم وان زنی وان سرق یا رسول الله
فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم من بار سوم وان
زنی وان سرق یا رسول الله قال گفت آنحضرت وان رغم انف ابی الدردا ذکر چه کار
بکند یعنی ابی الدردا کنایت است از کراهت وخواری چون ابو الدردا درین حکم
استبعادی کرده استبعاد نمود آنحضرت بر ضد وخلاف قول وی مکرر فرمود ودر
بیان خواری بحال ابی الدردا را دیافت وانکه در عرف میگویند بر رغم وی چنین کردم و
چنین گفتم همین معنی دارد واین گفتن مستلزم نیست خلاف نفس الامر است چنانکه
در عرف مردم همین معنی متوهم میگردد رواه احمد **وعن** عامر الرام صحابی است و رام بخفف
رامی است یعنی تیرانداز وبعضی عامر بن الرام گفته اند واول صحیح تر است قال بینما
نحن عنده گفت عامر در آن اثنا که ما نزد وی بودیم یعنی النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا اقبل رجل علیه کساء ناگاه روی آورد وپیش آمد نزد آنحضرت مردی که بر وی گلیمی بود
وفی یده شیء قد التف علیه ودر دست او چیزی است که تحقیق پیچیده است گلیم را
بران چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشه درختان
وغیضة بفتح غین معجمه وسکون تحتانیه وضاد معجمه بیشه وجنگل که درو بسیار درختان باشند
فسمعت فیها اصوات فراخ طایر پس شنیدم در ان بیشه آوازهای چوچهای مرغکان
فراخ بکسر جمع فرخ بفتح چوچه فاخذتهن پس گرفتم آن چوچها را فوضعتهن فی کسائی پس
نهادم آن چوچها را در گلیم خود فجاءت امهن پس آمد مادر این چوچها فاستدارت علی راسی
پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من فکشفت لها عنهن پس کشادم و دور کردم
برای مادر ایشان پرده از روی این چوچها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر چوچها
فلففتهن بکسائی پس پیچیدم آن چوچها را بگلیم خود فهن اولاء معی پس این چوچها اینها
اند با من فقال ضعهن پس گفت آنحضرت بنه این چوچها را فوضعتهن پس نهادم
انهارا وابت امهن الا لزومهن وابا کرد وامتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و
چسپیدن
ایشان را فعجب اصحابه لرحم ام الافراخ فراخها ایا شگفت دارید مهربانی کردن مادر
چوچها جوچها را و در بعضی نسخ بفراخها ورحم بضم را وسکون حا وضم ان بمعنی رحمت
ومهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بانکسی که فرستاده است مرا براستی
لله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدا تعالی مهربانتر است به بندگان

خود از مادر چوچها بچوچها که چندین نعمتها وکرامتها نثار حال ایشان کرده است ومیخواهد که
سوی وی بیایند وتوبه کنند ودر درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن باز گردان این چوچها را
حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشان را از انجا که گرفته ایشان را وامهن معهن و
مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس باز گردانید آن مرد ایشان را رواه ابو داود **الفصل
الثالث عن** عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و
سلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او فمر
بقوم پس گذشت آنحضرت بگروهی فقال گفت آنحضرت من القوم کیستند این گروه
قالوا نحن المسلمون گفتند آن قوم مسلمانانیم وامراة تحضب بقدرها وزنی آتش می افروخت
زیر دیگ خود تحضب بحا مهمله وضاد معجمه آتش افروختن وچیزی که بوی آتش افروزند مثل
حضب بضاد معجمه معنیها این طابود بان زن پسری همراه زن فاذا ارتفع وهج پس چون
بالا می شد گرمی آتش سخت یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا گرمی آتش آزاری نبودی که
فی الصراح وهج بفتحتین سوزانیدن آتش فاتت النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد آن زن نزد
آنحضرت فقالت انت رسول الله پس پرسید آن زن تو ئی پیغمبر خدا قال نعم گفت
آنحضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو
باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا مهربانترین مهربانان قال بلی گفت آنحضرت
بلی خدا مهربانترین مهربانان است قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها
آیا نیست خدا مهربانتر به بندگان خود از مادر که مهربان است بفرزند خود قال بلی گفت
آنحضرت بلی مهربانتر است خدا با بندگان خود از مادر به فرزند خود فقالت ان الام لا تلقی ولدها
فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا چون می اندازد
بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس شروع کرد ولازم
گرفت پیغمبر خدا گریستن را اصل کباب بمعنی بر روی افتادن است واینجا بمعنی لزوم
واقبال است وبمعنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته ودر بعضی احادیث
آمده وبعضی گویند بمعنی سر فرو افگندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها
پس بر داشت آنحضرت سر خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا
المارد المتمرد پس گفت آنحضرت جواب آن زن که خدای واجب ان یقول لا اله الا الله تمرد و
گشته از اقرار توحید آنکه مارد ومرید از شیاطین جن وانس آنکه متمرد وعاری است از
خیرات وبیرون آمده است از حکمی که وجهست بر نوع وعدو متمرد مبالغه است در انهمه ضلل

ماده مرد برای تجرد و تعری است امرد میگویند که ریش را و شجر امرد درختی را که برگ
ندارد رواه ابن ماجه وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان
العبد لیلتمس مرضات الله گفت آنحضرت بدرستی بنده هر آینه طلب میکند رضای خدا را
بطاعات و مرضات بسکون را بمعنی رضاست و لفظ فرد است فلا یزال بذلک پس همیشه
است ملتبس و متعلق باین یعنی بطلب رضای حق فیقول الله عز وجل لجبرئیل پس میگوید
خدا امر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستی که فلان بنده من طلب میکند
و میخواهد که راضی گرداند مرا الا وان رحمتی علیه آگاه باشید و بدرستی رحمت من بر وی است
فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان ویقولها حملة
العرش و میگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش ویقولها من حولهم و میگویند آنرا
کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان حتی یقولها اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا
کسان هفت آسمان ثم تهبط له الی الارض پس فرود آورده میشود رحمت برای وی بسوی زمین
و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوط فرود آمدن اهباط فرود آوردن رواه احمد و
نقل این حدیث انجا آمده است در تفسیر قول حق سبحانه ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آنکسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را
سرانجام هست که گرداند ایشان را خدای مهربان محبت را در تفسیر این آمده است که چون
دوست میدارد رضا بعملی بنده را از بندگان خود خبر میدهد بجبرئیل که من دوست میدارم فلان
بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن ملائکه که دوست دارند او را بعد از آن می اندازند
محبت او در دل آدمیان تا همه دوست میدارند او را انتهی اینست سبب قبول
و شهرت اولیا و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشان را الا آنکه بحیله و اسباب
و مکر و تلبیس طلب قبول عوام میکنند و گردی ازو خارج انداخته اعتبار است اعاذ الله
العباد عن ذلک وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قول الله عز وجل
اسامه بن زید بن حارثه که محبوب و مقرب درگاه نبوت بود و او را حب رسول الله میگویند
[illegible] و زید بن حارثه متبنای آنحضرت بود روایت میکند از آنحضرت در قول خدای تعالی
فمنهم ظالم لنفسه اول ایشان است که میفرماید پس دادیم کتاب و شریعت را
بآنکسانیکه برگزیدیم از بندگان ما با ایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده کسی است
که ظلم کننده است بنفس خود را بتقصیر در عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است
که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات اعمال صد و اجتهاد کری باید کرد میکند

ومنهم سابق بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رونده است بخیرات که تمام
جد و اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند
که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و بهمین قیاس در انواع خیرات و برات مرتبه ادنی
و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر قسم از بندگان از برگزیدگانند قال گفت آنحضرت
کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت مراتب و درجات و از وسعت
رحمت الهی تعالی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور باب ما یقول عند
الصباح والمساء والمنام صباح و صبح فجر و در اول نهار برآمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و وقت
صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مسا شامل است از آنکه خوانده شود پیش از صلوة فجر
و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر است مراد نوم لیل است
شامل قیلوله نیست دلالت میکند برین قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه فتدبر
والله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا امسی قال بود آنحضرت چون شبانگاه میکرد و میگفت
امسینا وامسی الملک لله شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را والحمد لله
ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألک
من خیر هذه اللیلة خدایا من سوال میکنم ترا از نیکی کردن این شب و خیر ما فیها و خیر
نیکی کائنات و حوادث که درین شب است واعوذ بک من الکسل خدایا پناه
جویم بتو از کاهلی والهرم بفتحتین و باء پناه میجویم بتو از نهایت کلان سالی و سوء الکبر
کاف مفتوح بابری بدگویا تفسیر هرم تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت
بمعنی تکبر و روایت اول اصح و اظهر است وفتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و
بلاها و آزمایشهای آن وعذاب القبر و عذاب قبر فتنه عذاب قبر واذا اصبح قال ذلک
و چون صبح میکرد میگفت آنرا در بعضی نسخ لفظ ایضا نیز هست و میگفت اصبحنا و
اصبح الملک لله بجای امسینا و امسی الملک گفته و فی روایة و در روایتی آمده است
که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار ومن عذاب فی القبر رواه مسلم وعن
[illegible] رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آنحضرت که
چون میگرفت خوابگاه خود را از شب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع بفتح جیم جای
پهلو نهادن و مضطجع نیز میگویند وضع یده تحت خده می نهاد آنحضرت دست خود را
زیر رخسار خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن ثم

یقول بستر میگفت اللهم باسمک اموت واحیی خداوندا بنام تو میرم و زیم یعنی خواب
میکنم وبیدار میشوم و توانکه مراد حقیقت موت وحیات باشد واذا استیقظ قال و
جون بیدار میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا شکر خدا را که زنده کردانید مرا
بعد ازانکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اولست والیه النشور وبسوی اوست برگشتن
شدن یا بیدار شدن یا در روز رستخیز رواه البخاری روایت کرد این حدیث از حذیفه بخاری
و رواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را
بخاری و مسلم هردو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آنست که در حدیث متفق
علیه بحسب اصطلاح شرط است که از یک صحابی روایت باشد چون بخاری از حذیفه کرده و مسلم
از براء این حدیث متفق علیه نبود کذا قال الشیخ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد و باز گشت کند یکی
از شما بسوی بساط خود که افکنده است برای خواب اوی بنفسه یعنی پناه داده و کاهی یعنی
بکمید بکر نیز آیند و اول اکثر واصح است پس اینجا لفظ باشد و بکمد نیز روایتست و او ایکو
در حدیث انس باید بجهت سیفرمایید چون بیاید یکی از شما بجای خواب خود فلینفض فراشه
بداخلة ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بجانب درونی لنگ خود و آن طرف ازار
که متصل بجسد است فانه لا یدری ما خلفه علیه زیرا که وی در نمی یابد که چه چیز پس از وی آمده است
و افتاده است بر فراشش یعنی بخفت باید که بیفشاند بجامه خود فراش را پس از آن بحد
تا نیابد کرمی و خسی و خاشاکی و خاکی بروی افتاده باشد ثم یقول بستر بگوید بعد از پهلو نهادن
این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را و بک ارفعه
و بنام تو برمیدارم از آن ان امسکت نفسی فارحمها اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا
یعنی روح مرا پس رحم کن او را وان ارسلتها فاحفظها واگر باز فرستی نفس مرا پس
نگاه دار او را بما تحفظ به عبادک الصالحین بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند
آدمی خواب برود حکم فرماید حق تعالی روح او را بستاند پس از آن یا نگاه میدارد روح
او را و میمیراند یا باز میفرستد و میزیاند پس دعا میکند که خداوندا اگر نگاه داشتی و میرانیدی
مرا بیامرز او را اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری
و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم
لیضطجع علی شقه الایمن بستر باید که پهلو نهد بر جانب راست خود ثم لیقل بستر باید که بگوید
باسمک ربی تا آخر متفق علیه قطعا دلالة و در روایتی باین لفظ آمده فلینفض بصنفة ثوبه ثلث مرات

بستر باید که بیفشاند فراش خود را بکنار جامه خود که ازار باشد صنفه بفتح صاد مهمله و
کسر نون بفا طرف ازار از جانب کناره اوست و در این روایت وان امسکت نفسی
فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها و گفته اند که حکمت در خواب به پهلوی راست آنست که
دل وی در پهلوی چپ است پس خواب کند بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل
نمیشود زیادت استراحت و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری برای نماز
شب و بخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار می یابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب
گران میشود و در شرح کتاب سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است بجا
باید نگریست وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی
الی فراشه نام علی شقه الایمن بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب
میکرد بر جانب راست خود ثم قال بستر میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم
نفس خود را بسوی تو و وجهت وجهی الیک و آوردم روی خود را بسوی تو و فوضت امری
الیک سپردم کار خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو و پناه آوردم بتو والجأت ظهری
الیک و تکیه دادم پشت خود را رغبة و رهبة الیک از جهت میل و خواهش نمودن بسوی تو
و جهت ترسیدن از تو لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه و رهائی از تو مگر بسوی تو
یعنی از صفات قهریه تو بصفات لطیفه تو ملجا جز تو نیست ومنجا بالف است مکتوب
الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که فرستاده و بنبیک الذی ارسلت و به پیغمبر تو که فرستادی
یعنی بهر کتاب و هر پیغمبری که فرستاده یعنی هر کتاب و هر پیغمبر با قرآن و ذات شریف خود
اراده نموده و بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بوجود قرآن و خود اول مومنان
اوست و همچنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من قالهن کسی که بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر شب
خود یعنی در خلال شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات
علی الفطرة بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت
آنحضرت مر مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة ای فلان
وقتی که خواهی پناه آری و باز گشت کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضو که
برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن بستر پهلو بنه بر جانب راست خود ثم قل بستر
بگو اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله ارسلت یعنی تمام آن ذکر کرد و
قال و گفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری در همین

۶۰۹

شب می بری بردین وان اصبحت اصبحت خیرا واگر صبح کنی می یابی خیر اکثر اوورده
ان صبحت اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آنحضرت چون می آمد بفراش خود بگفت
الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا واوانا حمد مر خدایرا که خورانید مارا و نوشانید مارا و کفایت کرد
تمام مهمات مارا ودفع کرد شر موذیات را واوانا و پناه داد و جای باش داد مارا او
اوانا اینجا بمعنی است و بتقدیر نیز روا است فکم ممن لا کافی له ولا موؤی پس بسا مردم از کسی
که نیست هیچ کفایت کننده مهمات ایشان را بلکه گذاشته است ایشان را با غیر ایشان
ونه جای دهنده مر ایشان را بلکه گذاشته ایشان را تمایم وحایر در مغاوز وبوادی بامراد کیفا
ونفر مخصوص بمومنان است چنانکه در قران مجید فرموده است ذلک بان الله مولی
الذین امنوا وان الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة
رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه
زهرا امد نزد آنحضرت تشکوا الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالی که گله میکند مشقتی که
می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن و بلغها انه جاءه رقیق ورسیده بود فاطمه را
که تحقیق امده است آنحضرت را بندها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمه آنحضرت
را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت لعایشه پس ذکر کرد حال را بعایشه که
چون آنحضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت لعایشه پس ذکر کرد حال
بعایشه که چون آنحضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته عایشه پس هنگامی که آمد آنحضرت
خبر کرد عایشه آنحضرت را بانچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت علی رضی الله
عنه فجانا پس چون شنید آنحضرت این خبر را از عایشه آمد نزد ما وقد اخذنا مضاجعنا
وحال انکه تحقیق گرفته بودیم ما خوابگاهای خود را فذهبنا نقوم پس در ایستادیم که قصد
کردیم ما بایستیم برای آنحضرت و برخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آنحضرت علی مکانکما
بر جای خود باشید و بحال خود باشید وقعد بیننا آنحضرت پس آمد آنحضرت
ونشست میان من و میان فاطمه واین غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی است
از آنحضرت نسبت بایشان چنانچه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت
برد قدمه علی بطنی تا آنکه یافتم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تواند والله اعلم که مراد
برد یقین باشد که از پای مبارک حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم باطن شریف مرتضی قرار
کرد فقال الا ادلکما علی خیر مما سالتما پس گفت آنحضرت آیا راه نمایم شمارا بهتر از آنچه

سوال

سوال کردید وخواستید که خدمتکار باشد ان بهتر این است که اذا اخذتما مضجعکما
وقتی که بگیرید شما خوابگاه خود فسبحا ثلثا وثلثین پس سبحان الله بگوئید سی وسه بار
وحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سی وسه بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر گوئید
سی وچهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد بهتر است شمارا از خادم که طلبیده
بودید و خادم واحد خدم است واقع میشود بر مذکر وانثی فی الصراح خادم چاکر و ظاهر
انست که سوال فاطمه از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریره رضی الله عنه قال جاءت
فاطمه رضی الله عنها النبی صلی الله علیه وسلم تسأله خادما گفت ابوهریره آمد فاطمه
نزد آنحضرت در حالی که سوال میکند ومی طلبد خادم را فقال الا ادلک علی ما هو خیر من خادم
پس گفت آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آن بهتر است از خادم تسبحین الله ثلثا وثلثین
وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله اربعا وثلثین عند کل صلوة وعند منامک نزد هر نماز
ونزد خواب خود ودرین حدیث بعد از نماز وتر در خواب رفتن هر دو واقع شده ودر
حدیث سابق نزد خوابست فقط وخواندن آن بعد از نماز مقرر است ومشهور
از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد
حتی در شب صفین نیز رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریره رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت
اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت خداوندا بتو یعنی بقدرت تو وبحفظ تو
وبنام تو صبح کردیم وبتو شام کردیم وبتو می زیم وبنام تو می میریم والیک المصیر وبسوی تو است
بازگشت واذا امسی قال وچون شبانگاه میکرد میگفت اللهم بک امسینا وبک اصبحنا
والیک النشور در بحدیث ذکر اصبحنا وامسینا هر دو هست لیکن در صبح تقدیم اصبحنا
است بر امسینا ودر شام تقدیم امسینا بر اصبحنا ودر صبح ودر شام امسینا والیک النشور
ومشهور روایت اصبحنا است فقط والیک النشور در صبح ودر شام امسینا والیک
المصیر وهمه صحیح است فافهم وبک نحیی وبک نموت در صبح مذکور شده ودر شام دوام
الترمذی وابو داود وابن ماجه وعنه قال قال ابوبکر قلت وهم از ابی هریره است گفت
گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت و
اذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم وچون شام کنم
قال قل گفت آنحضرت بگو اللهم عالم الغیب والشهادة ای خداوند ای داننده ناپدید و
حاضر وغایب فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها وزمین رب کل شیء وملیکه ای

٦١٠

پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد ان لا اله الا انت گواهی میدهم که نیست
هیچ معبود بحق مگر اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس من و من شر
الشیطان و شرکه و پناه میجویم از شر شیطان و از شرک وی که میخواند و باعث میشود
مر ایشان و شرکه بفتح شین و را نیز روایت است بمعنی دام صیاد و مراد آنچه در فتنه و ابتلا
می اندازد و گرفتار میکند و شیطان اولیا را بسبب آن مثل زنان و اموال و اولاد که
از یاد خدا و فرموده وی باز دارند قل اذا اصبحت و اذا امسیت بگو این را چون صبح
کنی و چون شام کنی و اذا اخذت مضجعک و چون بگیری خوابگاه خود را رواه الترمذی
و ابو داود و الدارمی وعن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است
و در ضرب جمل با عایشه بود و تخت که گرفت وی بود و احوال او ارض و اصم بود
و در آخر بفالج در مانده شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه قال سمعت
ابی یقول قال النبی گفت شنیدم پدر خود را میگفت که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ما من عبد یقول فی صباح کل یوم و مساء کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح
هر روز و مساء هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء
صبح کردم و شام کردم بنام خدای که زیان نمیکند با نام وی هیچ چیز در زمین و آسمان
و هو السمیع العلیم و اوست شنوای دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شیء
پس زیان کند او را چیزی و رسد او را آفتی فکان ابان قد اصابه طرف فالج پس بود
ابان بتحقیق رسیده او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرضی مشهور است که بر جای ماند که
آن عبارت از سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب بحتش خلط بلغمی که سد مسالک
روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد مردی که روایت حدیث میکند از وی
که می نگرد بسوی ابان یعنی شما روایت میکردید که هر که این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی بوی
نرسد و میخواندید از اکنون چون شما آفت فالج رسید فقال له ابان ما تنظر الی ایس
گفت مر آن مرد را چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتک آگاه باش هر آئینه
حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است و لکنی لم اقله یومئذ و لیکن من
نگفتم و نخواندم از امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا بدان لیمضی الله علی قدره تا بگذراند
و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را رواه الترمذی و ابن ماجه و ابو داود و فی روایة
و در روایت ابی داود و اجلین آمده است که هر که بگوید این را هر سه بار لم تصبه
فجاءة بلاء حتی تمسی و کسی که بگوید از در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلائی ناگهان وقتی که

شام کند وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول اذا امسی
روایت است از عبد الله بن مسعود که آنحضرت بود که میگفت چون شب میکرد امسینا
و امسی الملک لله شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام ملک خدا و الحمد لله و لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رب اسئلک خیر ما فی هذه
اللیلة ای پروردگار من سوال میکنم از نیکی آنچه درین شب واقع شود و خیر ما بعدها
و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب و اعوذ بک من شر ما فی هذه اللیلة و شر ما بعدها رب
اعوذ بک من الکسل و من سوء الکبر و الکفر بجای الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت
و فی روایة من سوء الکبر بکسر کاف و فتح با و الکبر بکسر کاف و سکون با و در روایت اولی
نیز هر دو وجه روایت است رب اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال
ذلک ایضا و چون صبح میکرد میگفت این را نیز اصبحنا و اصبح الملک لله رواه ابو داود و الترمذی
و فی روایة لم یذکر من سوء الکبر وعن بعض بنات النبی روایت است از بعضی دختران پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ان النبی پرستی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد او را
فیقول پس میگفت آنحضرت قولی تعلیمی بگو هنگامی که صبح کنی سبحان الله و بحمده لا قوة الا
بالله و در روایتی و لا حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی
کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما فانه من قالها حین یصبح پس بدرستی که کسی که
بگوید این کلمات را هنگامی که صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاه داشته شود از آفات
و آفات تا آنکه شب کند و من قالها حین یمسی حفظ حتی یصبح و کسی که بگوید از هنگامی که
که شب کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند رواه ابو داود وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامی که صبح
کند این آیت را فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون پس پاکی یاد کنید خدا را
هنگامی که شام میکنید و هنگامی که صبح میکنید و له الحمد فی السموات و الارض و مر خدای راست
حمد در آسمانها و زمین و عشیا و حین تظهرون و در وقت شبانگاه از وقت مغرب
تا عشا و در هنگام پیشین از زوال الی قوله یا قول وی و کذلک تخرجون و چون
اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در مجلس بیان کرده شده است و کسی که بخواند
این آیات را در وقت صبح ادرک ما فاته فی یومه ذلک دریابد چیزی را که گذشته است او را در آن
روز و من قالهن حین یمسی ادرک ما فاته فی لیلته و کسی که بگوید این را هنگامی که شام کند دریابد
چیزی را که فوت شده است در آن شب رواه ابو داود وعن ابی عیاش

معجم صحابه است نام وی زید بن صامت انصاری و ابن عیاش تابعی نیز هست
و وی زید بن عیاش مخزومی است روایت میکند ابو عیاش صحابی ان النبی که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قال کفت من قال اذا اصبح کسی که کوید چون صبح کند لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل
باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن برده از اولاد اسمعیل بیان این در فصل
ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمرو بن شعیب کذشت
وکتب له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر سیئات و فرود افکنده
شود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات و بلند کردانیده شود برای وی ده پایه وکان
فی حرز من الشیطان و باشد در پناه و جای استوار از شیطان حتی یمسی تا آنکه شب کند
باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند راوی از ابی عیاش میکوید که
فرأی رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم در
آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس کفت ای یا رسول الله ان ابا عیاش
یحدث عنک بکذا وکذا ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کفت
از مضمون این حدیث که مذکور شد قال صدق ابو عیاش کفت آنحضرت راست کفت
ابو عیاش رواه ابو داود و ابن ماجه وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از
حارث بن مسلم تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله پدرش از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم انه اسر الیه که آنحضرت پوشیده و پنهان کفت بوی سخن را و از اسرار
کفت بوی راز کفتن فقال پس کفت آنحضرت اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان
تکلم احدا و چون برکردی از نماز مغرب و سلام دهی پس بکوی پیش از آنکه سخن بکوئی با کسی
اللهم اجرنی من النار بار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بکو هفت بار فانک اذا قلت
ذلک پس بدرستی تو وقتی که بکوئی آن را ثم مت فی لیلتک پس بمیری تو در همین شب کتب
لک جوار منها نوشته شود مر ترا روان شدن و کذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل
کذلک و چون بکذاری نماز صبح را پس بکو همچنین این کلمه را هفت بار فانک اذا مت
فی یومک پس بدرستی تو وقتی که بمیری در آن روز کتب لک جوار منها رواه ابو داود وعن
ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین یمسی وحین یصبح
نبود آنحضرت که ترک نمیداد و میکفت این کلمات را بنکاهی که شب میکرد و بنکاهی که صبح
میکرد اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة خدایا من سوال میکنم و میخواهم از تو سلامت

از جمیع

از جمیع آفات در دنیا و آخرت اللهم انی اسألک العفو والعافیة خدایا من سوال میکنم عفو
و عافیت و سلامت را فی دینی ودنیای ودر دین من ودنیای من واهلی ومالی و در
کسان من و مال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای مرا فی الصراح عورت
اندام شرم مردم و هرچه از دیدن و نمودن از شرم آید عورات جماعت و امن روعاتی و
ایمن کردان ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی خدایا نکاه دار مرا
از پیش من و از پس من وعن یمینی وعن شمالی و از جانب راستای من و از جانب چپ
من ومن فوقی و نکاه دار مرا از بالای من که عذابی و آفتی از آسمان نازل شود واعوذ
بعظمتک ان اغتال من تحتی و پناه میجویم به بزرکی تو از آنکه ناکاه هلاک کرده شوم من از
زیر من از آنجا که شعور ندارم و معنی اغتیال اینست یعنی الخسف میخواهد از اغتیال خسف را
یعنی بزمین بردن رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال حین یصبح کسی که کوید بنکاهی که صبح کند اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة
عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالتی که کواه میکیریم ما ترا و کواه میکیریم برداشتکان
عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان کوش و دوش ایشان دو هزار سال
و در روایتی هفت هزار راه است وملائکتک و کواه میکیریم همه فرشتکان ترا وجمیع خلقک
و کواه میکیریم همه خلق ترا انک انت الله بر آنکه توئی لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدک
تنها لا شریک لک نیست انباز مر ترا در خدائی و در آفرینش و معبودیت وان محمدا عبدک
ورسولک و بر آنکه محمد بنده تو و فرستاده تست الا غفر الله له ما اصاب فی یومه ذلک
من ذنب نکوید کسی این کلمات را در وقت صبح مکر آنکه بیامرزد خدا تعالی مر او را هر چه
که رسیده است او را در آن روز از کناه وان قالها حین یمسی غفر الله له
ما اصاب فی تلک اللیلة من ذنب واکر بکوید این کلمات را بنکاهی که شب کند می آمرزد خدا
تعالی مر او را هر چه که رسیده است او را در آن شب از کناه و در شب اللهم امسینا
میکوید رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ثوبان رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا امسی واذا
اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که میکوید چون شام کند و چون صبح کند سه بار
٦١٣ این کلمات را رضیت بالله ربا راضی شدیم بخدا از آنکه پروردکار است وبالاسلام دینا
و راضی شدم باسلام از آنکه دین است و بمحمد نبیا و راضی شدم بمحمد از آنکه پیغمبر است شرح
این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان کذشته است فیذکر حمة الا کان

حقا على الله ان يرضيه يوم القيمة مگر آنکه باشد حق و واجب بر خدا بفضل و کرم وی این که
راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بهر جا و ابواب جنها مگر راضی کرد رواه احمد
والترمذی وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان ينام وضع
يده تحت راسه بود آنحضرت وقتی که میخواست که خواب کند می نهاد دست مبارک
خود را زیر سر خود سابق در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث حفصه
می آید که دست مینهاد در زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب رو و رخساره
بیکدیگر باشد و یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت در آن یعنی
سرا هی تیقظ است چنانکه حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت قال
اللهم قنى عذابك خدایا نگاه دار مرا از عذاب خود يوم تجمع عبادك در روزی که فراهم
می آری بندگان خود را یعنی روز محشر او تبعث عبادك شک راوی است بجای
تجمع تبعث گفت یعنی می برانگیزی بندگان خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء
وعن حفصة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يرقد
وضع يده اليمنى تحت خده ثم يقول اللهم قنى عذابك يوم تبعث عبادك مضمون این
حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خد و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار
رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
يقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بوجهك الكريم وكلماتك التامات خداوندا براستی
می پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمات تام و کامل تو که اسما و صفات است یا کلمات قرآن
من شر ما انت آخذ بناصيته از بدی چیزی که تو گیرنده موی پیشانی او یعنی در هر جنبنده
بر زمین بحکم قول وی سبحانه و ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها اللهم انت تكشف المغرم
والمأثم خدایا تو میکشائی دور میکنی وام و گرفتاری از او بزه را یعنی چیزی که از آن
بزه لازم آید اللهم لا يهزم جندك خدایا شکست نمیشود لشکر تو ولا يخلف وعدك
و خلاف کرده نمیشود وعده تو و در بعضی نسخ ولا تخلف وعدك بفتح تا و کسر لام بر
لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعده خود را ولا ينفع ذا الجد منك الجد و سود نمیکند
خداوند بخت را از عذاب تو بخت او و جد بمعنی پدر بزرگ را اراده نموده اند یعنی سود
نمیکند نسب و جد بکسر جیم یعنی کوشش نیز گفته اند در باب رکوع ذکر آن گذشته
و وجه اول اصح و اشهر و اظهر است سبحانك وبحمدك تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق
ذات تست و ملتبس بحمد تو تسبیح میکنم رواه ابو داود وعن ابي سعيد قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يأوي الى فراشه کسی که بگوید هنگامی که
اراده و قصد بالش کند یعنی جامه خواب خود این کلمه را استغفر الله الذي
لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ثلث مرات سه بار غفر الله له ذنوبه می آمرزد خدا تعالی
مر او را گناهان او را وان كانت مثل زبد البحر واگرچه باشند گناهان وی مانند
کف دریا در بسیاری او وعدد رمل عالج باشند گناهان وی بشمار ریگ عالج بفتح
لام و کسر آن نام وادی است در زمین عرب که ریگ وی بسیار است و بعضی
عالج را بمعنی ریگ بسیار بهم افتاده گفته اند پس یعنی عالج صفت رمل است او عدد
ورق الشجر باشند بشمار برگ درختان او عدد ايام الدنيا یا باشند بشمار
روزهای دنیا در چهار جز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام که از همها بیشتر است
رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب وعن شداد بن اوس صحابی است برادر
زاده حسان بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم
يأخذ مضجعه بقراءة سورة من كتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را
بخواندن سوره از کتاب خدا الا وكل الله به ملكا مگر آنکه وکیل میگرداند خدا تعالی بر وی
فرشته را توکیل گذاشتن کار کسی فلا يقربه شيء يؤذيه پس نزدیک نمیشود او را
چیزی که ایذا کند او را حتی يهب متى هب تا آنکه بیدار شود هرگاه که بیدار شود رواه الترمذی
وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان
لا يحصيهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت است که محافظت نکند و نگاه ندارد
یا رد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه در آید بهشت را الا وهما يسير الا و آگاه باشید
که آن دو خصلت اندک واسانند ومن يعمل بهما قليل و کسی که عمل کند بآن دو خصلت
اندک است یکی خصلت این است يسبح الله في دبر كل صلوة عشرا تسبیح کند خدا تعالی را
یعنی سبحان الله گوید پس هر نماز ده بار ويحمده عشرا و حمد گوید او را و الحمد لله گوید
ده بار ويكبره عشرا و تکبیر گوید و الله اکبر ده بار قال گفت عبد الله بن عمر فانا رايت رسول
الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يعقدها بيده می شمرد این کلمات را و عقد
میکرد آنها را بدست خود قال قال گفت آنحضرت فتلك خمسون ومائة باللسان
پس آن صد و پنجاه است در شمار روز بزبان والف وخمس مائة في الميزان و هزار و
پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این است که واذا
اخذ مضجعه يسبحه ويحمده ويكبره [illegible] که بگیرد و جا بیند خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را

وحمد گوید و تکبیر گوید او را صد بار و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت
فتلک مائة فی اللسان والف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در
میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین و
خمسمائة سیئة پس کدام کس از شما بکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد و
بران پس لابد باید که باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود قالوا وکیف لا نحصیها گفتند
وچگونه احصا نکنیم این کلمات را با این مذکورات را یعنی هرگاه که احصا این کلمات را
اینچنین ثواب است چرا نکنیم از او و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخصلتین
قال گفت آنحضرت یأتی احدکم الشیطان وهو فی صلوته می آید یکی از شما را شیطان و
حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا پس میگوید شیطان یاد کن
چنین را کنایت است از خطرات و وساوس که شیطان در دل می اندازد حتی ینفتل فلعله
ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار
و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و
گفتن میسر گردد این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی شد که ذکر این کلمات است
بعد از نماز و بیان عدم احصا خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن
این است که فرمود ویأتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا
یزال ینومه پس همیشه است شیطان که بخواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس
فرصت ذکر نمی یابد رواه الترمذی وابوداود والنسائی و فی روایة ابی داود و در
روایت ابی داود اختلافی در بعضی الفاظ است یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده
است خصلتان او خلتان بشک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف
این است که گفته لا یحافظ علیهما عبد مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم وکذا فی روایة
بعد قوله و همچنین در روایت ابوداود بعد از قول وی که گفته والف وخمسمائة فی المیزان
اینچنین واقع شده است که قال ویکبر اربعا وثلثین اذا اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین
ویسبح ثلثا وثلثین بتقدیم تکبیر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و
تسبیح و بیان عدد هر یک در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر
تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدد نیست فافهم و فی اکثر نسخ المصابیح عن
عبدالله بن عمر و بیان فایده دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبدالله
بن عمرو بن العاص کرده و در اکثر نسخ مصابیح از عبدالله بن عمر بن الخطاب وعن

عبدالله بن غنام بفتح معجمه و تشدید نون صحابی انصاری معدود است در اهل حجاز
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامی که صبح
کند اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک خدایا آنچه صبح کرده است
بمن از نعمت یا صبح کرده است یکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لا شریک
لک نیست انبازی مر ترا در دادن آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه
هم از تست و بقدرت و ارادت تست فلک الحمد ولک الشکر پس مر تراست ستایش
و مر تراست سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد پس کسی که در
وقت صبح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را
و من قال مثل ذلک حین یمسی فقد ادی شکر لیلته و کسی که بگوید مانند این هنگامی
که شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را و در اخبار وارد شده است که داود
علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم فرمان
آمد یا داود چون دانستی که آنچه نزد تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر
گفتی تو از ان رواه ابوداود وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان
یقول اذا اوی الی فراشه روایت میکند ابو هریره از آنحضرت که میگفت چون می
آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات ورب الارض ای خدا پروردگار آسمانها
و پروردگار زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم و رب کل شیء و پروردگار
هر چیز تعمیم ربوبیت است نسبت بهر چیز از آنچه در میان آسمان و زمین از عناصر و
موالید و افراد و جزئیات آن فالق الحب والنوی شکافنده دانه و هسته اشارت است به
ارزاق جسمانیه که آن بقای جسم است و سبب در طعام استعمال یابد و بودنی در
ثمر و مانند آن منزل التوریة والانجیل والقرآن فرود فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل
الشان این اشارت است بارزاق روحانیه متعلق تدبیر احوال آخرت و ذکر ذنوب از جهت
عدم استعمال آن در احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی مذکور است اذکار و دعوات
و مناجات است و بتحقیق وی جزوی از نبوت است کذا قالوا اعوذ بک
من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم از تو از بدی هر صاحب بدی که تو گیرنده
موی پیشانی او و او را مسخر داری او را بقدرت خود انت الاول فلیس قبلک شیء
تو یی اول پس نیست پیش از تو چیزی و انت الآخر فلیس بعدک شیء و تو یی آخر
پس نیست پس از تو چیزی و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و تو یی ظاهر و بدا بعث

۶۱۴

بالای تو چیزی وانت الباطن فلیس دونک شیء تویی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی
چون هرچه بالاست ظاهر باشد و هرچه پایانست باطن پس نفی فوقانیت ظهور را
و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقض عنی الدین بگزار
از من وام را یعنی بری گردان مرا از آن و توفیق ده که قضا کنم آنرا با عطای اسباب قضای
وام گزاردن و رسانیدن و رواکردن حاجت واغننی من الفقر و توانگر ساز مرا از فقر و سن یعنی
بعد از است رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه ورواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کرد آنرا
مسلم با اندک اختلاف در الفاظ وعن ابی الازهر الانماری بفتح همزه و سکون نون صحابی ا
که چاکش شام بود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن
حضرت چون بخوابگاه برفت در شب قال یکفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا
نهادم پهلوی خود را اللهم اغفر ذنوبی واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا و
مراد قرین اوست یا هر که قصد اغوای او کند و خسای راندن سگ را و فک رهانیده و بر
و بیرون آر کردن مرا و خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن
مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رهینة و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو کسی را
و رهانیدن کسیر را از گرو واجعلنی فی الندی الاعلی و بگردان مرا در ملأ اعلی ملائکه کرام که مقربین
اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یا بمعنی مجلس است و اهل مجلس نیز خوانده شود
آنحضرت اگرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما سوق
لقا و قرب درگاه و علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در انجا باشد
و از مباشرت و مخالطت ناسوت الحکم بترتیب درینجاست مراد و معلا باشد فافهم و
بالله التوفیق رواه ابوداود وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی وآوانی واطعمنی وسقانی شکر خدای را
که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا والذی من علی فافضل و
آنکه که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد والذی اعطانی فاجزل و آنکه عطا
کرد مرا پس بسیار کرد قرب بفقره اولی است ان باعتبار کیفیت است و این باعتبار
کمیت الحمد لله علی کل حال حمد خدا را بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که در هر
نقمت و لطف و قهر ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیء وملیکه واله کل شیء
اعوذ بک من النار رواه ابوداود وعن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی
خالد بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال گله کرد خالد بن ولید بسوی آنحضرت پس

کفت

گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم کرد شب از بیداری و ارق
بفتح همزه و را بیقراری علتی است که خواب میبرد فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اویت الی فراشک فقل وقتی که جای گیری تو بفراش خود پس بگو این کلمات را
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار
زیر آنها و چیزی که سایه افگنده اند آسمانها و رب الارضین وما اقلت و پروردگار
زمینها و چیزی که بار آنها برداشته اند زمینها ارضین اگاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی
همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را
به آفاق و اقالیم والله اعلم ورب الشیاطین وما اضلت و پروردگار شیاطین و کسی که گمراه
می کنند شیاطین مراد جنود شیاطین اند یا شامل جن و انس باشد کن لی جارا من شر خلقک باش
مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم از آنکه جنس کسی کند
و بگذرد و دست دراز کند بر من یکی از ایشان او ان یبغی یا آنکه ستم کند بر من و از حد درگذرد و
بفتح غین معجمه عز جارک غالب و قوی است همسایه تو و زنهار داده تو که در پناه عزت
و قدرت تو آمده و جای گرفته است و جل ثناؤک و بزرگ است ستایش تو و هیچ کس نمی
تواند بجای آورد ولا اله غیرک لا اله الا انت تاکید و تقریر توحید است و از اینجا معلوم
میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
لیس اسناده بالقوی والحکم بفتحتین بن ظهیر بضم ظاء معجمه و فتح ها راوی که راوی
این حدیث است ترک حدیثه بعض اهل الحدیث و تحقیق ترک داده اند حدیث او را
بعضی از اهل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابوزرعه و نسائی و ابن ابی حاتم
و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر
محفوظ است و در بعضی نسخ الحکم یا است و در حاشیه نوشته که صواب
حکم است یائی چنانکه در تقریب و کاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن
ابی مالک روایت است از ابو مالک اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی است و
در نام وی اختلاف است اشهر آنست که نام وی کعب بن مالک است ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین
اللهم انی اسئلک خیر هذا الیوم خدایا من سوال میکنم ترا نیکی این روز را یا آنکه چیز را بقبول
خود فتحه کشایش او که ابواب خیرات در وی کشاده کردد و نصره و یاری دادن قوم را در وی
روز مبهی و نباه و هداه رهنمائی کرد در عمل و اعتقاد بر حق و صواب باشم و اصل برکه

وشامل همه خیرات این است واین خیر بتوفیق و تایید الهی میسر نگردد وفقنا الله واعوذ بک
من شر ما فیه و پناه میجویم بتو از بدی چیزی که درین روز است از اضداد این خصال
مذکوره و شر ما بعده و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد ازین روز است و ذکر این مبالغه
و تاکید است نادر استعاذه از ترک متوالی و متواتر نگردد و نعوذ بالله من ذلک
ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک پس چون شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه
ابوداود وعن عبد الرحمن بن ابی بکرة بفتح نادر اخر صحابه مشهور است که خود
را در روز طایف از درون حصن بچرخ چاه بسته در پایان افکنده و در خدمت آنحضرت
آمده اسلام آورد و آنحضرت او را ابی بکره کنیت کرده و بکرة البیر چرخ چاه و عبد الرحمن
بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت قلت لابی گفتم پدر خود را که ابی بکرة
[illegible] یا ابت اسمعک کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگویی هر بامداد بعد از
[illegible] یوم [illegible] شامل [illegible] اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت
[illegible] اللهم عافنی فی سمعی [illegible] عافیت بخش مرا در شنوایی من اللهم
عافنی فی بصری خداوندا عافیت ده مرا در بینایی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا
[illegible] بجهت شرف آنها است [illegible] طلب عافیت سمع [illegible]
[illegible] این دو صفت [illegible]
[illegible] تصحیح [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
[illegible] پس گفت [illegible]
[illegible] این دعا [illegible] این کلمات [illegible] دعا را فانا احب ان
[illegible] بطریقه آنحضرت
[illegible] باشد
[illegible] دعا رواه ابوداود وعن عبد الله [illegible] صحابه [illegible]
قال کان رسول الله صلی الله علیه [illegible] اذا اصبح قال [illegible] آنحضرت [illegible] صبح میکرد
میگفت اصبحنا واصبح الملک لله والحمد لله [illegible] والعظمة [illegible] والخلق والامر
واللیل والنهار [illegible] و ما [illegible]
مخلوق [illegible] اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان
اول این روز را [illegible] صلاح [illegible] بگردان [illegible] این روز را [illegible]

وبرآمد حاجت واخره فلاحا و بگردان پایان این روز را رستگاری یا ارحم الراحمین
ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمام اوقات و احوال است ذکره النووی
فی کتاب الاذکار بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون وعن عبد الرحمن بن
ابزی رضی الله عنه بفتح همزه و سکون موحده و زای مقصوره آنحضرت را دریافته و
پس وی صلی الله علیه وسلم نماز گزارده و عامل امیر المومنین علی بود رضی الله عنه بر
خراسان و اکثر روایات وی از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب است رضی الله عنهم قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح می گفت آنحضرت چون صبح
میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام صبح کردیم بر دین اسلام وکلمة الاخلاص و کلمه اخلاص
و کلمه اخلاص که لا اله الا الله است وعلی دین نبینا محمد و بر دین پیغامبر ما محمد است صلی الله
علیه وسلم ظاهر است که آنحضرت مبعوث بود بسوی [illegible] خود [illegible]
ابراهیم و بر دین پدر ما که ابراهیم است علیه السلام حنیفا [illegible] بحق [illegible]
وما کان من المشرکین نبود ابراهیم از مشرکان رواه احمد والدارمی [illegible]
فی الاوقات باب در ذکر دعاها که خوانده [illegible] اوقات مخصوص [illegible]
[illegible] مخصوص کرده [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] احوال مخصوص [illegible]
[illegible]
است [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] الفصل الاول [illegible]
ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان احدهم اذا اراد
ان یاتی اهله [illegible]
بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان [illegible] از شیطان [illegible]
الشیطان ما رزقتنا [illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
مرد و داده [illegible] شیطان [illegible]
متفق علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] ابن عباس است که

بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب بود میگفت نزد اندوه فی الفراح کرب
اندوه کردم باز کردار روی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب
العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب العرش الکریم عظیم وکریم صفت عرش
است یا صفة الله اگر گفته شود که این ذکر است دعا جواب گوییم آنکه ذکر در حکم دعاست
زیرا که ثنا کردن در معنی سوال است ونیز وارد شده است که حق تعالی میگوید که کسی
بازدارد او را ذکر من بدهم او را زیاده از آنچه بدهم سائلان را متفق علیه سلیمان بن
صرد بضم صاد وفتح را صحابی بود خیر فاضل عابد بس عالی داشت وشریف قوم خود
بود وامیر بود در لشکری که بکینه خون امام شهید حسین بن علی بن ابی طالب
برآمدند وله قصة قال گفت سلیمان استب رجلان عند النبی دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ونحن عنده جلوس وما صحابه نزد آنحضرت نشسته بودیم واحدهما
سب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه وحال آنکه یکی از آن دو مرد دشنام میداد یار خود را در
حالیکه در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی فقال
النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستی من هر آینه
میدانم کلمه را که اگر بگفت وی آن کلمه را لذهب عنه ما یجد هر آینه برفت از وی
آنچه می یابد از غضب ان کان اینست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل
پس گفتند صحابه بر آن مرد الا تسمع ما یقول النبی نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی
الله علیه وسلم قال گفت انی لست بمجنون بدرستی من نیستم دیوانه واین کلمه
کسی را گوید که مجنون است وگفته اند که این کلام کسی است که نگزاریده است
بانوار شریعت وتفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون می
باشد ونفهمیده است که غضب از نزعات شیطانی است وگفته اند احتمال دارد که مرد
منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که
بشنوید بانگ خروسان را ودیکه بکسر دال وفتح تحتانیه جمع دیک بکسر وسکون مثل قرد و
قردة فاسئلوا الله من فضله پس سوال کنید خدا را از فزونی کرم وی فانها رأت ملکا
پس بدرستی که خروس دیده است فرشته را ووی بانگ که میکند بدیدن فرشته
میکند پس دعا کنید باشد آمین فرشته مر او را واحادیث در فضایل خروس بسیار
آمده است ومحدثان از اکثر آنها سخن است ودر حدیث خروس سفید که در زیر

عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است واین بحث بتفصیل
در شرح سفر السعادة مذکور ومسطور است واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من
الشیطان وقتی که بشنوید آواز خر را پس پناه جویید بخدا از شر شیطان وبگویید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا پس بدرستی وی دیده است شیطانی را از
شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
اذا استوی علی بعیره بود آنحضرت که چون برمی آمد وقرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا
الی سفر بیرون آینده بسوی سفر کبر ثلثا تکبیر می آورد سه بار ثم قال پس میگفت سبحان
الذی سخر لنا هذا پاکی مر خدای را که فرمان بردار گردانید برای ما این را یعنی شتر را وما کنا
آن از راکب وما کنا له مقرنین ونبودیم ما مر او را طاقت آرنده در واقع این حیوانات
مثل اسپ وشتر وفیل اگر تسخیر الهی نباشد آدمیان را چه طاقت سواری ورام کردن
اینها دارند محض قدرت واقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الفراح
اقران توانایی وقوت دادن مقرن نگهدارنده واربابی که نباشد دستور رام کردن و
کشاورزی نمودن وانا الی ربنا لمنقلبون بدرستی ما بسوی پروردگار خود هر آینه
بازگردنده ایم ورجوع کننده ایم ووجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که گویا
از برای انقلاب وانتقال از مکانی بمکانی است وانتقال عظمی انقلاب بسوی
خداست جل جلاله ونیز سواری محل خطر وهلاک است پس سوار را باید که غافل نباشد
از آن ومستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است اللهم انا نسئلک فی سفرنا هذا البر
والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی وپرهیزگاری ومن العمل ما ترضی و
سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان کن
گردان بر ما این سفر ما را تا تعب ورنج نکشیم واطو لنا بعده ودر نورد برای
ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا تویی یار وهمراه در سفر و
الخلیفة فی الاهل ونگاه بان وستوده امور پس از ما در اهل خانه ما اللهم انی اعوذ بک
من وعثاء السفر خداوندا من پناه میجویم بتو از مشقت ودرد وغم ودر مانم عیان ووعث
جای نرم که پای فرو رود در وی باسانی نتوان رفتن بروی وپای بلغزد وکآبة المنظر وا
شکستگی نفس در جای نگریستن وکآبة بفتح کاف بروزن رافت وبمعنی شکستگی
وبدحالی از غم واندوه یعنی در جایی که نظر افتد مثل اموال واولاد واهل ونفس
شکسته بود از غم واندوه خورد چنانکه فرمود وسوء المنقلب بفتح لام فی المال والاهل

وبدی بازگشتن در مال وکسان خانه یعنی که غم واندوه گشتم بسبب آنکه در شان
مکاره بینم از فقد ونقصان یا برگردم بحالت بدی در قضای حاجت وحصول مقصود و
اذا رجع قالهن وزاد فیهن وچون برمیگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره را و
زیاده میکرد درینها این کلمات را آئبون تائبون عابدون رجوع کنندگانیم توبه کننده
گانیم بندگی کنندگانیم لربنا حامدون پروردگار ما را حمد گوینده گانیم ودر بعضی الفاظ آئبون
تائبون عابدون لربنا حامدون نیز آمده رواه مسلم عبد الله بن سرجس بفتح سین
مهمله وسکون را وکسر جیم صحابیه بصری است قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا سافر یتعوذ من وعثاء السفر وکآبة المنقلب والحور بعد الکور وپناه می جست
از نقصان بعد از زیادت واز کمی بعد از بسیاری واز فساد امور بعد از صلاح آن
واز وحدت بعد از جماعت وبعد الکون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن بعد از
هستی بعد از بودن واز تغیر بعد از ثبات واصل کور پیچیدن دستار است وچون
نکستن آن ودعوة المظلوم وپناه میجست از دعای مظلوم وپناه جستن از دعوت
مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعای نکند
برمن وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خوله بفتح خای معجمه وسکون واو وبا
حکیم رضی الله عنها صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آنحضرت را که میگفت
کسی که فرود آید منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق الله
پناه میجویم بکلمات خدا که تام وکامل اند ونقصان را در آن راه نیست مراد کلمات قرآنی
است وبعضی گفته اسماء وصفات حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شیء
حتی یرتحل من منزله ذلک زیان نکند آنکس را چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل
رواه مسلم وعن ابی هریره جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی
آنحضرت فقال پس گفت آنمرد یا رسول الله ما لقیت من عقرب لدغتنی البارحة چه
عجیب وسخت یافتم من از الم وتشویش از کژدم که گزید مرا دی شب قال گفت آنحضرت
اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو هنگامی که شب کردی این دعا را
اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک زیان نمیکرد عقرب ترا ونمیکرد رواه
مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر واسحر یقول از ابو هریره است
که آنحضرت چون میبود در سفر وسحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا میرد در وقت سحر

میکرد میگفت سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت
کرده اند یکی بکسر میم وتخفیف آن از سماع بمعنی شنیدن دوم بفتح وتشدید از
تسمیع بمعنی شنوانیدن مر غیر را وبهر تقدیر خبر است بمعنی امر وبر تقدیر اول معنی
آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما را خدا را وخوبی نعمت وی بر ما تا اتباع کند وگواه
شود بران وبلا بمعنی نعمت نیز آید وحقیقت وی ابتلا وامتحان خدا است مر بنده
وحق تعالی بنده را گاهی امتحان بمضرت میکند تا صبر کند وگاهی بمسرت تا شکر گوید
وهر دو نعمت است باعتبار حصول تعرف وترتب اجر وکمال ایمان ومعنی بر تقدیر
ثانی آنست باید که بشنواند مر غیر را وبرساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن
در ثبوت چنانکه امر تبلیغ شاهد مر غایب را آمده است وبعضی بر خبر نیز حمل کرده اند
یعنی آنکه هر کرا سمع است شنیده است حمد گفتن ما را وشنوانیده است واین امر
است مشهور ومستفیض که بر هیچ احد مخفی نیست ربنا صاحبنا پروردگار ما مصاحب
شو ما را بعنایت وکلائت ورعایت وافضل علینا واحسان کن بتفرج کرم وعطا
طلب هستیم بدوام نعمت وحصول برکت را ودرین اشارت است بآنکه بنده با
وجود افاضت نعم وتوالی آن مستغنی نیست از طلب مزید آنها که غنی ترند محتاج
ترند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالی که پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی
آنست که میگفت آنحضرت این قول در حالی که عائذ بود وبر تقدیر اول این قول قول
است وبر تقدیر ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آنحضرت چون
باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره یکبر علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات تکبیر می
برآورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم
در جمیع احوال که چون بر جای بلند می برآمد تکبیر می برآورد وتوریشتی گفته که سر آن استحباب
ذکر است نزد تجدد احوال وتغیر دوران ورعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن
در زمان ومکان چنانکه در صباح ومسا وتیقظ ومنام وذکر میکرد اشارت است که آدمی
را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد وبعضی گفته اند تواند که وجه
تشریع تکبیر آن باشد که چون برآمدن بر جای بلند علو وارتفاع حسی حاصل میکرد باید
که در نفس نیز چیزی از آن راه یابد پس رفع کرد از آن بشهود کبریای حق وعظمت وی
ومیتوان گفت که برآمدن بمکان عالی تذکر میکرد مر عارف را کبریای حق عزوجل وعلو وی مشهود

عظمت وی بجا آکد رنفس وی جبرتی ازان حاصل کردد وایمعنی احسن واولے است
بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر آخر فصل ثالث بیاید که تسبیح میکرد
نزد نزول ودر بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد نزد هبوط وآن بجهت آنکه
حاصل میشود از ذلت وانکسار ونزول پس تنزیه میکرد حق تعالی را ازان جهة که ظاهر
میشود از قول وی ثم یقول بعد میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شیء قدیر آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله
وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت وتایید دین اسلام ونصر عبده ویاری
داد بنده خود را عبادت از ذات شریف خودش است وهزم الاحزاب وحده شکست
داد گروههای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جهاد کردند وشکست دادند ولیکن بتحقیق
همه بقدرت اوست تعالی واحتمال دارد که مراد باحزاب گروههاست از طوائف
مشرکین وقبایل یهود که در غزوه خندق که از اغزوه احزاب تعبیر میکنند جمع شده بودند و با
ساخته در محاربه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند پروردگار تعالی باد
فرستاده ولشکرهای ملایکه برگماشته دمار از روزگار ایشان برآورده ودر قول وی
وحده تلمیح است بقول وی سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق
علیه عن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه وسکون واو وبعد صحابی مشهور است وامر کرده
است که مرد در کوه از صحابه رضی الله عنهم قال گفت دعا کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد آنحضرت در روز غزوه احزاب که غزوه
خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای بارخدای فرو فرستنده
کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب بشتابنده کیرنده حساب از بندگان
بجهت علم واحاطه باعمال بندگان قلیل کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده
این گروههای کافر را اللهم اهزمهم وزلزلهم خداوندا شکست ده ایشان را وبجنبان ایشان را
وبلرزان پای اثبات ایشان را متفق علیه عن عبد الله بن بسر بضم موحده وسکون مهمله
صحابی مشهور است که او وپدر ومادر او وبرادر وخواهر او در صحبت است وآنحضرت
در خانه ایشان آمده وطعام خورده ودعا کرد ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آنحضرت وآمد بر پدر من فقربنا الیه طعاما
پس نزدیک کردانیدیم وپیش آوردیم بسوی آنحضرت طعامی ووطبة فاکل منها وپیش
آوردیم وطبه را پس خورد آنحضرت از وطبه این لفظ را بروجوه متعدده روایت کرده اند

واختلاف

واختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف و
او وطبه گفته بکسر طا وهمزه ممدوده بعد وی تمر است که حشفه از او بر آرند ودر شیر خمیر
کنند واین ورند گفته که وطبه عصیده تمر است واختلاف ووهم درین لفظ بسیار است
وصحیح اینست ودر حرف را گفته است که سم قذ بضم را وفتح طا واحد رطب بمعنی
خرمای تر روایت کرده ووطبه بسکون الطا بعد وی با موحده انتهی ونقل کرده اند از
نووی که روایت اکثر بواو واسکان طا وبا موحده است وموجود در نسخ مشکوة
همین است ومعنی وی مشک شیر والله اعلم ثم اتی بتمر بعد آورده شده خرمای
خشک فکان یاکله ویلقی النوی بین اصبعیه پس بود آنحضرت که میخورد ومی انداخت
حسته را میان دو انگشت خود ویجمع السبابة والوسطی وجمع میکرد این دو انگشت را
وفی روایة ودر روایتی اینچنین آمده است که فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة
والوسطی پس کردانید که می انداخت حسته را بر پشت این دو انگشت خود ثم اتی
بشراب فشربه بعد آورده شد آب خوردن پس نوشید او را فقال ابی پس گفت
پدر من با آنحضرت واخذ بلجام دابته وگرفت لجام چارپایه او را که بروی سوار بود ادع
الله لنا دعای کن خدا را برای ما فقال پس گفت آنحضرت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم
خداوندا برکت ده مر ایشان را در چیزی که روزی داده ایشان را واغفر لهم وارحمهم وبیامرز
ایشان را ورحمت کن ایشان را رواه مسلم الفصل الثانی عن طلحة بن عبید الله روایت
از طلحه رضی الله عنه که از عشره مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رای الهلال
قال بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان خداوندا
کردان هلال را بر ما ودیدن ما او را با امن از آفات نفس ومحن آفات دهر وبا ثبات بر ایمان والسلامة
والاسلام وبا سلامت قلب واحوال واسلام واستسلام احکام الهی یعنی ظهور
کردان رویت از برای ما باین اشیا که اصول عطا وعظایم نعم است بلکه شامل است
تمام نعمتها او هلال مشهور است که تا سه شب از اول ماه است وبعد از وی قمر گویند
ودر قاموس گفته که هلال غره قمر است تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت ودو شب از
آخر ماه بیست وشش وبیست وهفت ودر جز آن قمر گویند انتهی وظاهر است که بعضی
در وی عا اول شهر والحجه مشهور است از اقوال باشد والله اعلم وبطی وربک الله ودر وی کار
تو ای هلال خیر است ودرین تنبیه است مر خلق را از ترک وی ودست برد بره فو در
حدیث نیز آنست بر استحباب دعا نزد ظهور آیات وتقلیب احوال وعبور ماه

619

مانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب
وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رجل رأی مبتلی فقال
نیست هیچ مردی که دید شخصی را که ببلائی گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی
مما ابتلاک به شکر خدا را که عافیت دادم از آنچه مبتلا کرد ایزد است ترا بدان و
فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از
کسانیکه پیدا کرده است تفضیلت وادیج الالم یعنیه ذلک کرا لم زنسیا او را البلا
کائنا ما کان هر بلائی که باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدبدن کسی است
که مبتلا بنقص و معصیت است و مجاهر است بان تا متنبه و منزجر گردد و اما اگر بیمار
و ناقص الخلقت بود باید جدا فاسق مستور الحال را باید خطاب نکند و باید که گوید
بلکه در دل بگوید و پس با سلامتی شکر کرد رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن عمر
وقال الترمذی هذا حدیث غریب و عمرو بن دینار الراوی لیس بالقوی وعن عمر رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسی که در آید بازار را
پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا
یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدا تعالی
مر او را هزار هزار نیکی ومحی عنه الف الف سیئة و بشوید و پاک کند از وی هزار هزار بدی ورفع له الف الف
درجة بلند کرد اند برای وی هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة و برآورد برای وی خانه در بهشت
طیبی در تقریر این حدیث اطناب نموده و بیان وافی کرده حاصلش اینست که ابنهم انواع
از جهت اینست که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوگندهای دروغ است ظلمت
غفلت را چون در ظلمت غافلت و شدت اجر دانا را آن نیز کثیر و عظیم شد
بجهت وجود اینها و هدایت کامل بسته کمال است رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع
فیه کسیکه بگوید در بازاری که جمع کننده است مردم را که خرید و فروخت کرده میشود در و
بدل من دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اول مذکور است وعن معاذ
بن جبل قال سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم رجلا یدعو یقول دعا
کرد عا میکند میگوید اللهم انی اسئلک تمام النعمة خداوندا من میطلبم از تو تمامی نعمت
را فقال ای شیء تمام النعمة پس گفت آنحضرت و پرسید از آن مرد داعی چه چیز است
تمامی نعمت که تو میطلبی قال دعوة ارجو بها خیرا پس گفت او این دعائیست که امید

میدارم بان نیکی را و مجملا میدانم که نزد خدا نعمتی تمام بهشت و من میطلبم از او حقیقت
آن را بتفصیل نمیدانم پس آنحضرت تعلیم کرد او را فقال پس گفت آنحضرت ان من تمام
النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جمله تمام نعمت در آمدن بهشت است و
رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا بنعمتهای حق تعالی محظوظ و مسرور شده
و در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت در آید و در روی بدیدار وی جل و علا
مشرف گردد زیاده برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول و شنید آنحضرت مردی را که می
گفت یا ذا الجلال والاکرام فقال پس گفت آنحضرت قد استجیب لک فسل بتحقیق
قبول کرده شد و آماده کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هر چه خواهی
وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول و شنید آنحضرت مردی را و حال
آنکه او میگوید اللهم انی اسئلک الصبر خداوندا من می طلبم از تو صبر فقال سالت الله البلا
پس گفت آنحضرت که میطلبی طلب بلا کردی از خدا چه صبر بر بلا می باشد فسله العافیة
پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع آفات و بلایا نگاه دارد که تحمل بلا سخت است
بلا نمی باید طلبید اگر نازل گردد صبر باید کرد طریقه این است و ادب و صلاح حال همین
است رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه کسی که نشیند نشستگاهی را پس بسیار گردد
دران مجلس بانگ و خروش وی در قاموس گفته اللغط بغین معجمه مفتوحه و
سکون نیز آمده و طاء مهمله آواز با آواز که فهمیده نشود دان و مراد اینجا کلام لا طائل
یعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه بایستد سبحانک اللهم وبحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک الا غفر له ما کان فی مجلسه که گوید
این کلمات را در مجلس مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هر چه بود و گذشته دران مجلس
رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها روا
از امیر المومنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چار پائی تا سوار شود بروی پس
فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس آنگاه که نهاد وی رضی الله عنه پای خود در رکاب
گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس گفت هرگاه که بر آمد و برابر شد و
نشست بر پشت دابه گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا
له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمه این در فصل اول گذشته ثم قال پس گفت الحمد
لله ثلث مرات والله اکبر ثلث مرات و گفت سبحانک انی ظلمت نفسی پاکی یاد میکنم

زا بر ستی من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب
پس بدرستی شان اینست که نمی آمرزد گناهان هیچ کسی مگر تو ثم ضحک پس خندید و
رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر المومنین
قال رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم کما صنعت کرد چنانکه من
کردم از ذکر و تسبیح ثم ضحک پس خنده کرد آنحضرت فقلت من ای شیء ضحکت پس گفتم
از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربک لیعجب من عبده گفت آنحضرت این
جهت خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بنده خود اذا
قال وقتی که میگوید بنده رب اغفرلی ذنوبی یقول الله یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری
میگوید خدا تعالی که میداند این بنده که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر من پس آن حضرت صلی
الله علیه وسلم از قول حضرت رب العزة جل شانه خنده کرد و حضرت امیر بقصد اتباع با آنحضرت
همان فعل خنده کرد رواه احمد والترمذی وابوداود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آنحضرت چون وداع کردی
مردی را بگرفت دست او فلا یدعها پس نگذاشتی آنحضرت دست او را و این از
غایت تواضع آنحضرت و رفق او ست با امت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه بود
آن مرد که وی بگذاشتی دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چنانکه آن مرد که گرفت دست
آنحضرت را بعد از آنکه دست داده بود [illegible] خوش و لیست آنکه از او دست گرفته
است ویقول استودع الله دینک و میگفت ودیعت می نهم و نگاه میدارم تو و رضای حق تعالی
دین تو را و امانتک را یعنی اموال که معامله کنی از مردم و دعا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحفظ امور دین و دنیای وی بسبب آنکه بر سر راه او در سفر است مشتغلی که سبب اهمال
طاعات او را و معامله و معاشرت با مردم میشود و بعضی گفته که مراد امانات اهل و اولاد
وآخر عملک تا وفی روایة خواتیم عملک و در روایتی [illegible] خواتیم عملک واقع
[illegible] باخر عمل بجهت آنکه اعتبار خاتمه راست رواه الترمذی وابوداود و
ابن ماجه وفی روایتهما و در روایت ابی داود و ابن ماجه لم یذکر ذکر کرده نشده است
و آخر عملک لاجرم و خواتیم عملک که بجمله او ست نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی
بفتح خا معجمه و سکون طا مهمله صحابی انصاری است هفده ساله بود که در غزوه حدیبیه
حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود
آنحضرت چون میخواست که وداع کند لشکر را وقت وداع لشکر را میگفت استودع الله

دینکم وامانتکم وخواتیم عملکم رواه ابوداود وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی
صلی الله علیه وسلم گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت فقال گفت یا رسول الله انی ارید
سفرا فزودنی بدرستی میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن
با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال دارد که مراد از ان مرد توشه متعارف باشد فقال پس
گفت آنحضرت زودک الله التقوی توشه دهد ترا خدا یتعالی تقوی را که توشه راه آخرت
قال زدنی گفت آن مرد زیاده دعا کن قال گفت آنحضرت وغفر ذنبک و بیامرزد خدا یتعالی
گناه ترا قال زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول
الله قال ویسر لک الخیر [illegible] آسان گرداند خدای بر تو [illegible] و توفیق دهد خیر را [illegible]
هر جا که باشی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی
الله عنه ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله انی
ارید ان اسافر فاوصنی میخواهم که مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیک بتقوی
الله فرمود و لازم گیر بر خود تقوی خدا را والتکبیر علی کل شرف ولازم گیر تکبیر گفتن را چون بر
جای بلند برائی فلما ولی الرجل پس هنگامیکه باز گشت [illegible] مرد قال گفت آنحضرت
دعا کرد اللهم اطو له البعد خدایا ببیچان برای وی دوری راه را و هون علیه [illegible]
آسان کن بر وی سفر را رواه الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آنحضرت چون [illegible]
پس روی می آورد بر وی شب قال میگفت یا ارض ربی وربک الله [illegible]
من و پروردگار تو خداست اعوذ بالله من شرک [illegible]
ذات تو حادث کرد [illegible]
در تو از حیوانات و حشرات [illegible]
تو از تمام حیوانات که بر روی تو [illegible] واعوذ بالله من اسد واسود [illegible]
از شیر و مار سیاه که [illegible] ومن الحیة والعقرب [illegible]
یعنی [illegible] ومن شر ساکن البلد [illegible]
[illegible] و بعضی گفته مراد [illegible]
مراد [illegible] والد وما ولد [illegible]
[illegible] رواه ابوداود وعن انس رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا غزا قال [illegible]

بگفت اللهم انت عضدی ونصیری خداوندا تو بازوی منی ویاری دهندهٔ منی عضد بفتح عین
وضم ضاد در استعمال اشهر نام عضو مشهور است ودر عرف بمعنی نام ومعین آید پس
قول وی نصیری تفسیر وبیان اوست وبک احول وبقدرت تو حیله میکنم در دفع کید اعدا
یا بتو می جنبم از حالی بحالی وبک اصول وبقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین وبک اقاتل و
بتایید ونصرت تو کارزار میکنم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی موسی رضی الله عنه ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آنحضرت چون بترسید گروهی را می
گفت اللهم انا نجعلک فی نحورهم خداوندا ما میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر بالای سینه
است که محل ذبح است ومنحر نحر ران جای عرب میگوید جعلت فی نحر العدو گردانیدم
او را در نحر عدو وقتی که او را در مقابله عدو برکاری تا قتال کند از جانب تو وحایل گردد میان تو
ومیان عدو وتخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد اقدام بقتال تا که درین
درین اشارتی بذبح وقتل او نیز هست ونعوذ بک من شرورهم وپناه می جوییم بتو از شرهای ایشان
رواه احمد وابو داود وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج
من بیته قال بود آنحضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله
اللهم انا نعوذ بک من ان نزل خداوندا ما پناه میجوییم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پاست در ره
کنایتست از وقوع ذنب بی قصد او نضل یا گمراه شویم وراه راست بگذاریم وبراه کج رویم
کنایتست از صدور ذنب باختیار او نظلم بفتح نون وکسر لام او نظلم بضم نون وفتح لام
یعنی ما ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم وکسی بر ما ظلم کند این هر دو مذموم است که سبب ذل
واهانت وزبونی است اگرچه اجری باشد ودر روی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم
واز حد تجاوز نماید در مکافات ومجازات ان زیاده کند ظلم بوی عود کند وسلامت
درین است که نه ظالم باشد ونه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی که مثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا
واضرار او یجهل علینا یا جهل کنیم بر کسی مثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا واضرار او یجهل علینا یا
جهل یا جهل کرده شود بر ما وبر مردم ما را ایذا کنند رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی
هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة ابی داود وابن ماجة ودر روایت این دو کس چنین آمده
که قالت ام سلمة گفت ام سلمه ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من
بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع طرفه الی السماء مگر که بر داشت نظر خود را بسوی آسمان
طرف بسکون چشم وگریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بک ان اضل پناه میجویم بتو
ازان که گمراه شوم او اضل یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه کرده شوم یعنی گمراه گردانند مرا کسی تو

اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی ودرین روایت ان نزل روایت نیست و اضل بصیغه
مجهول زیاده است ودعا بلفظ مفرد است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس
بگوید بسم الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ گفته میشود
مران مرد را درین هنگام که این کلمات گفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از
برآمدن که راه روی وکاری بر وفق صواب وسداد کنی یا مراد انست که این نام خدا را
گرفتی وتوکل بروی کردی واز حول وقوة خود برآمدی هدایت یافتی براه راست وراه
راست اینست که بنده در یاد خدا باشد وکارهای خود را بوی بسپارد وکفیت کار خود
را بخدا باز گذار که نمی بینم ازین بهتر کار وکفیت ووقیت وکفایت کرده شدی
تمامی مهمات ونگاه داشته شدی از جمیع شرور وتنحی له الشیطان پس یکسو
میشود برای وی شیطان وباز می ایستد از اضلال واغوا وایذای وی ویقول شیطان
آخر ومیگوید شیطان دیگر این شیطان که محبوس شده وخاسر وخایب شده از اغوا واضلال
وی ومأیوس ومتحیر گشت از برای اینکه وی کیف لک برجل قد هدی وکفی ووقی چگونه
میسر شود ترا تعرض وتسلط بر مردی که بتحقیق هدایت وکفایت ووقایت کرده شده
تقریر طیبی اینست ومیتوان گفت که شیطان بعد از تنحی وتحیر وخیبت وخسران باز
خیال اغوا واضلال میکرده باشد در فکر مکری دیگر وحیله دیگر شده که بر انگیزد وکار خود کند
این شیطان بوی میگوید این خیال بگذار ودور رو وناامید باش که بیفایده است فافهم
رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان وروایت کرده ترمذی تا قول وی
فیتنحی له الشیطان وقول شیطان دیگر با وی روایت نکرده وعن ابی مالک الاشعری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتی
که در آید مرد در خانه خود پس باید که بگوید اللهم انی اسئلک خیر المولج خداوندا من سوال
میکنم ترا نیکی در آمدن درین خانه را وخیر المخرج ونیکی بر آمدن را که در آمدن وبر آمدن همه نیک
باشد ومتضمن نیکی گردد مولج بکسر لام است ومخرج بفتح را بسم الله ولجنا بنام خدا
در آمدیم وعلی الله ربنا توکلنا وبر خدا که پروردگار ماست کار وبار خود را گذاشتیم ثم
لیسلم علی اهله پس باید که سلام گوید بر کسان خانه خود وگفته اند که اگر در خانه کسی نباشد
نیز سلام گوید باین عبارت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در انجا اند رواه
۶۲۲ ابو داود وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفا الانسان اذا تزوج

قال بود الحضرت چون دعا میکرد مردی را وقتی که تزوج کرده و زن خواسته میگفت بارک
الله لک برکت دهد خدا تعالی مر ترا خطاب بر و میکرد باز خطاب بر دو زن هر دو میکرد
و میفرمود و بارک علیکما برکت کند بر هر دو شما و برکت در لغت کوالدین افزون
شدن و تبریک دعا کردن برکت و جمع بینکما فی خیر و جمع کند والتیام و اتفاق دهد میان
شما در خیر و رفاء بفا و همزه در اصل از ترفیه در فود ر بوستن و نیکو کردن ... و در یکی جا
و در جاهلیت دعاء تزوج باین لفظ میکردند بالرفاء والبنین یعنی اتفاق والتیام
باد میان شما و پسران زاینده باد باین جهة ترفیه نام دعای متزوج شد در شرع از آن نهی
کردند واز جهت اشعار این کراهت بنات و الحضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارک الله
لک الخ رواه الترمذی احمد والترمذی وابوداود وابن ماجة **وعن** عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا تزوج احدکم امراة او اشتری خادما فلیقل
چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکاری را خادم برده و غلام هر دو اطلاق می
کنند پس باید که بگوید اللهم انی اسئلک خیرها و خیر ما جبلتها علیه خداوندا من سوال میکنم
نیکی این زن یا این خادم را و نیکی خصلتها و عادتهای که پیدا کرده تو او را بر آن و اعوذ بک
من شر ما جبلتها علیه و پناه میجویم بتو از بدی او و بدی چیزی که پیدا کرده او را بر آن و اذا
اشتری بعیرا و چون بخرد یکی از شما شتر را فلیاخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلند
کوهان او را ولیقل مثل ذلک و باید که بگوید مانند آن که در تزوج امراة و شراء خادم
گفت و ذروه بالضم والکسر بالای هر چیزی و بالای کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان وفی
روایة فی المراة والخادم و در روایتی در زن و خادم این آمده که ثم لیاخذ بناصیتها ولیدع
بالبرکة پس باید که بگیرد موی پیش زن یا خادم را و باید دعا کند برکت رواه ابوداود
وابن ماجة **وعن** ابی بکرة بفتح با و سکون کاف تا در آخر صحابی است هو جا گذشت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب دعاهای کسی که اندوه
گین است یعنی دعای که آن را بخواند اندوه نماند و چون این دعاها متعدده بود لفظ
جمع آورد دعوات گفت دعا این است اللهم رحمتک ارجو خداوندا رحمت ترا امید
میدارم فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن و اصلح
شانی کله و نیک گردان همه کار مرا و حال مرا لا اله الا انت رواه ابوداود **وعن** ابی سعید
الخدری رضی الله عنه قال قال رجل گفت ابوسعید که گفت مردی هموم لزمتنی و دیون
اندوهها چسپیده است مرا و وامها یا رسول الله ... و کذا اختی بیماری نمی را قال

گفت الحضرت افلا اعلمک کلاما اذا قلته اذهب الله همک آیا پس نیاموزانم ترا کلامی
که چون بگوئی تو آن را ببرد خدا تعالی اندوه ترا وقضی عنک دینک و بگذارد خدا از تو وام ترا
یعنی سبب سازد که وام تو گزارده شود قال گفت امرد قلت بلی گفتم بیاموزان مرا آن
کلام را قال قل گفت الحضرت بگو اذا اصبحت واذا امسیت چون صبح کنی و چون شبانگاه
کنی اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن خداوندا من پناه میجویم بتو از هم و حزن هر دو بمعنی
اندوه است ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع واعوذ بک من العجز والکسل
و پناه میجویم بتو از ناتوانی و کاهلی و اعوذ بک من البخل والجبن و پناه میجویم بتو از بخیلی و نا
جوانمردی و بددلی و نابسندکی واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال و پناه میجویم بتو
از چیره شدن وام و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلک گفت ابو امامه پس
کردم پس از آنکه فرمود الحضرت گفتم در صباح و مساء این کلمات را فاذهب الله همی
پس ببرد خدا تعالی اندوه مرا وقضی عنی دینی و گزارد وی تعالی از من وام مرا رواه ابو
داود **وعن** علی رضی الله عنه انه جاءه مکاتب روایت است از امیر المؤمنین علی که آمد او را
مکاتبی و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادا کند آزاد شود فقال انی عجزت
عن کتابتی پس گفت آن مکاتب بدرستی من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعنی
پس یاری کن مرا یعنی چیزی ده که بدل کتابت میشود و یکی از مصارف زکوة مکاتب
است که در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم بدان
بدل کتابت خلاص شوم قال الا اعلمک کلمات علمنیهن رسول الله گفت علی رضی الله
عنه آیا نیاموزانم ترا چند کلمه که آموزانیده است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لو کان علیک مثل جبل کبیر دینا اداه الله عنک اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد
آن وام خدا تعالی از تو قل بگو اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک خداوندا کفایت کن مرا
بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که باز از حرام بی نیاز شوم واغننی بفضلک
عمن سواک و بی نیاز گردان مرا بفضل و کرم خود از هر کسی که غیر تست رواه الترمذی والبیهقی
فی الدعوات الکبیر و دانسته که حدیث جابر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر که در اول
امنیت اذا سمعتم نباح الکلاب فی باب تغطیة الاوانی در باب پوشیدن اوانی مذکور در
غشیان الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان اذا جلس مجلسا او صلی تکلم بکلمات گفت عائشه که
الحضرت بود چون می نشست در نشستگاهی یا چون نماز میگزارد تکلم میکرد بچند کلمات فسالته

کفت

عن الكلمات پس پرسیدم من آنحضرت را از آن کلمات که کدام اند آن کلمات و چیست
فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آنحضرت تحت در فضیلت آن تکلم اگر
کلام کرده بخیر یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثواب است یا در وی عقاب نیست
و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی یا مردی بخیر و برین
تقدیر بفتحات است کان باشد این کلمات که مذکور شدند در ما بعد طابعا علیهن مهر
دلیل صحت و حقیقت این کلمات که تکلم کرده شده است بآنها الی یوم القیمة
وان تکلم بشر و اگر تکلم کرده شده است بشری یا تکلم کرده است بدی کان کفارة
له باشد سبب پوشیدن گناه او و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت این ها
اند سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک رواه النسائی
وعن قتاده از اجله علمای تابعین و مشاهیر اهل السنت و اکثر روایت وی از
انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بطور رسیده است قتاده را ان
رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان اذا رای الهلال قال بود آنحضرت چون می دید
ماه نو را میگفت هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد سه بار است مکرر میگفت
و رشد بضم را و سکون معجمه با ایمان بودن و بر ره بودن خلاف غی بعد از آن خطاب بهلال
میکرد و میگفت آمنت بالذی خلقک ایمان آوردم بآنکسی که پیدا کرده است ترا ثلث
مرات این عبارت را هم سه بار میگفت ثم یقول پس میگفت الحمد لله الذی ذهب
بشهر کذا و جاء بشهر کذا شکر مر خدا را که برد ماه چنین را نام ماه ابنده میگرفت شکر را
بر که نمی و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت رواه ابو داود وعن ابن
مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من کثر همه فلیقل روایت است
از ابن مسعود که بر رسی که آنحضرت گفت کسی که بسیار گردد اندوه وی پس باید که
بگوید اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک خداوندا من بنده توام و پسر بنده توام
و پسر داه توام که پدر و مادر منند و فی قبضتک و در قبضهٔ قدرت توام کنایت از
ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف
و فتح هر دو روا است ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و ارادهٔ تست
ماض فی حکمک گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هرچه گوئی و
خواهی همان شود عدل فی قضاءک عدل است در من قضای تو عدل داد خلاف جور را
اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام

نهاده و خوانده بآن نام ذات خود را بهر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که
بعد از وی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرو فرستاده آن نام را در کتاب های
خود او است اثرت به فی مکنون الغیب عندک یا باشد و متفردی بآن نام در پردهٔ غیب از
تو و در بعضی نسخ در حاشیه علامت ح ملحق بصحیح بعد از انزلته فی کتابک نوشته
او علمته احدا من خلقک یا دانیده از آنکسی از خلق خود ان تجعل القرآن ربیع قلبی سوال میکنم
که بگردانی قرآن را بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است
معارف قرآن دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند و جلاء همی و غمی و بگردانی قرآن را
بردن هم و غم من هرد و بمعنی اندوه است و لیکن هم در مستقبل می باشد و غم در ماضی ما قال
عبد قط الا اذهب الله عنه بگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز الا آنکه ببرد خدا تعالی غم و اندوه
او را و ابدله مکانه فرجا و بدهد او را عوض غم گشایش و راحت فرح بفتح جیم و بفتح را کشایش میگوید
فرج الله عنک غمک و فرح بحا مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است
و در اینجا در بعضی نسخ بحا مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر رضی الله عنه
قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم بر زمین بلند الله اکبر می
گفتیم و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میگفتیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جای ان
در باب التسبیح و التکبیر و التهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا کربه امر یقول بود آنحضرت چون اندوه گین میگ
گردانید او را کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده بحیات حقیقی ای برپا
دارنده خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و لیس
بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری گفتیم ما
روز خندق یا رسول الله هل من شیء نقوله است چیزی یعنی ذکری و دعائی که بگوئیم ما از آن
و بخوانیم تا کشایش در کار ما پدید آید فقد بلغت القلوب الحناجر پس تحقیق رسید
دلهای ما گلوهای ما را کنایت از اندوه و تنگدلی و بی قراری شخص می آید از سختی
ترس پس بلند میگردد و میرسد تا راس حنجره و آن منتهای حلقوم است که مدخل طعام
و شراب است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن
مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است قال نعم گفت
آنحضرت آری هست چیزی که بگوئید اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوشان عیبهای ما را و عورت
هرچه از نمودن و دیدن آن شرم آید و آمن روعاتنا و ایمن گردان و امن ده ترسهای

۶۲۴

ما الروع بفتح را ترسیدن و منه الروع یعنی دل می آید قال فقرب الله وجوه اعدائه بالریح
گفت ابو سعید پس زد خدا تعالی رویهای دشمنان خود را بادی که فرستاد فهزم الله با
لریح پس شکست داد خدا لشکر دشمنان را باد و این بمعنی منطوق قران است و قصه غزوه
خندق که از غزوه احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد وعن بریدة قال
کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا دخل السوق قال بود آنحضرت که چون می در آمد بازار را
بگفت بسم الله بنام خدا در آمدم اللهم انی اسألک خیر هذه السوق و خیر ما فیها خداوندا
بدرستی من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزها که درین بازار است و اعوذ بک من شرها
و شر ما فیها و پناه میجویم بتو از شر این بازار و شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ بک
ان اصیب فیها صفقة خاسرة بدرستی من پناه میجویم بتو از آنکه برسم در وی بیع
و شرای زیان کار را صفقه دست بهم زدن که اول از اید و دست بر دست دیگر زدن در
بیع و بیعت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر **باب الاستعاذة** عوذ و عیاذ و معاذ
بمعنی استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت بپناه بردم بوی و هو عیاذی و اوست
پناه من اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند
که مدلول ظاهر قران مجید است قوله تعالی و اذا قرات القران فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم و اخبار و آثار در اول نیز وارد شده اند و این در قرات قران است و در ادعیه ماثوره
لفظ اعوذ واقع شده و سخنی نیست سخن در لفظ است **الفصل الاول** عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذوا بالله من جهد البلاء
پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن و بلا حالتی که امتحان کرده شود آدمی دران و دشوار
آن بر وی و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب
تر است بعضی گفته اند که مراد از آن حالتی است که اختیار کند آدمی در وی موت را بر حیات
و بعضی گفته اند قلت مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست که عام تر است
و درک الشقاء و پناه جوئید از لاحق شدن و دریافتن سختی و دشواری شقا بفتح و مد
شدت و سوء القضاء و پناه جوئید از قضائی بد و مراد بقضا اینجا بد آنکه بد آید آنرا و
کرده از او و بدی راجع بمقضی است و قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب
است بمقضی و شماتة الاعداء و پناه جوئید از شاد شدن دشمنان دین و دنیا
که متعلق بدین باشد و اما که متعلق باشد بدنیا ... و جا امر اف میکند و فسق و فجور
و ظلم میکند و دشمنان اند بر زوال این شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن

در بعضی طلب و فسق و ظلم است و دعا بدان جایز متفق علیه وعن انس قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و العجز و الکسل و الجبن و
البخل و ضلع الدین و غلبة الرجال معانی این الفاظ در ابواب سابق معلوم شده است و
ضلع بفتح لام بار گران متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله
بود پیغمبر علیه و سلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الهرم و المغرم و المأثم اللهم
انی اعوذ بک من عذاب النار و فتنة النار یعنی فتنه که رساند بعذاب نار و سبب آمدن آن
در وی شود و فتنة القبر و عذاب القبر و من شر فتنة الغنی و من شر فتنة الفقر زیادتی شر
گویا اشارت بآنست که در غنی و فقر و ابتلا آنست و بعد ... طلب آن نیست
استعاذه از شر آنست که در فسق و اسراف و در حرج و فزع میفتد و من شر فتنة المسیح الدجال
بیان این نیز در اول کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید
اللهم اغسل خطایای بماء الثلج و البرد خداوندا بشوی گناهان مرا بآب برف و ژاله و در بعضی
روایات بالماء و الثلج و البرد بآب و برف و ژاله و نق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس
پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامه سفید از چرک و تخصیص جامه سفید
بجهت آنست که نقاوه و نظافت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارتست
بصفائی فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بران و باعد بینی و بین خطایای
کما باعدت بین المشرق و المغرب و دوری انداز میان من و میان گناهان من چنانچه
دوری افگنده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرا بعد التکبیر
واقع شده است متفق علیه وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت
صلی الله علیه و سلم هفده غزوه حاضر بوده از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله
عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بود آنحضرت که میگفت اللهم
انی اعوذ بک من العجز و الکسل و الجبن و البخل و الهرم و عذاب القبر اللهم آت نفسی
تقواها خداوندا بده نفس مرا تقوی و پرهیزکاری که حاصل شود او را و زکها انت خیر
من زکاها و پاکیزه گردان او را تو بهترین کسی که پاکیزه کرد او را انت ولیها و
مولاها توئی متولی امر و صاحب تصرف وی و ضامن و نگهدارنده وی اللهم انی اعوذ بک
من علم لا ینفع خداوندا من پناه میجویم بتو از دانشی که سود نکند یعنی آنکه عمل بآن نکند یا علمی که خلق
بدین بدان احتیاج ندارد و علم بدان لازم نیست و من قلب لا یخشع و از دلی که نترسد و فروتنی نکند
و من نفس لا تشبع و از نفسی که سیر نشود و ... و من دعوة لا یستجاب لها

که اجابت کرده نشود مرا رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال کان من دعاء رسول
الله صلی الله علیه وسلم بود از جمله دعای آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال
نعمتک خداوندا پناه میجویم بتو از دور شدن نعمت تو که عطا کرده وتحول عافیتک واز
برگشتن عافیت تو که روزی کرده فجاءة نقمتک وناگهان عتاب کردن تو فجاءة بضم فا
وبالمد وبفتح فا وسکون جیم بی مد نیز ضبط کرده اند ناگاه گرفتن ونقمت بفتح نون وکسر قاف
وجمیع سخطک وپناه میجویم بتو از همه بی رضای وخشم گرفتن تو رواه مسلم وعن
عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت
عائشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل
خداوندا پناه میجویم بتو از بدی کاری که کرده ام واز بدی کاری که نکرده ام یعنی در مستقبل
کاری کنم که راضی نباشی تو از آن یا بنابر آنکه ترک قبایح با وجود عدم ترک رواه مسلم وعن
ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم لک اسلمت
خداوندا مر ترا اسلام آوردم وانقیاد واطاعت کردم وبک آمنت وبتو ایمان آوردم
وبگرویدم وعلیک توکلت وبر تو توکل کردم وکار خود را بتو گذاشتم والیک انبت و
بسوی تو بازگشتم وروی آوردم وبک خاصمت وبقدرت تو ویاری دادن تو جنگ
کردم اللهم انی اعوذ بعزتک خداوندا من پناه میجویم بغلبه وقوت تو لا اله الا انت نیست
الهی مگر تو ان تضلنی از آنکه گمراه کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت تویی زنده که نمیرد و
الجن والانس یموتون وپریان وآدمیان همه بمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ
بک من الاربع خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع
ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمی که نفع نرساند عالم
بران بخلق واز دلی که نترسد از عذاب خدای روز قیامت واز نفسی که سیر نشود از
حرص متاع وزخارف دنیویه واز دعای که شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد رواه
احمد وابن ماجه ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما این حدیث را احمد
وابو داود وابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند وترمذی از عبد الله بن عمرو ابن
العاص ونسائی از هر دو عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یتعوذ من خمس بود آنحضرت که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر
واز بدی عمر ودرازی زیستن که قوی وحواس که قوت طاعت وبندگی نماند وفتنة الصدر واز

که ابتلای سینه کردی اخلاق ذمیمه وعقاید باطله جای کند یا تنگی آرد از قبول حق و
تحمل بلایا وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریره ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقری است که در وی صبر
نباشد ودر حقیقت استعاذه از فتنه فقر است والقلة واز کمی خیرات ومبرات
والذلة وکم ذال واز خواری نفس که نزد خدا ونزد ارباب دین عزیز که اشارت میکند
بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند واعوذ بک ان اظلم او اظلم و
پناه میجویم از خصومت وعداوت اهل دین والنفاق اصل معنی نفاق در دین اخفای
کفر است واظهار ایمان وشاید که مراد اینجا عام تر است شامل وعلامات نفاق
از کذب وخیانت وخلف وعده واظهار آنچه خلاف مضمر است با احباب واصحاب
وسوء الاخلاق وپناه میجویم از بدی اخلاق رواه ابو داود والنسائی وعن ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوندا پناه میجویم بتو از
گرسنگی فانه بئس الضجیع پس بدرستی که بد همخوابی است که گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت
تفرق انسان است در بدن وقوی حواس ظاهره وباطنه وحصول فتور در جمعیت
وحضور ومنع وی از طاعات وخدمت ولهذا تعبیر کرد از وی بضجیع که بمعنی
لزوم وصحبت است ودرین اشارت است که جوع مذموم آن است که ملازم حال انسان
صورت ضرر باشد واگر باختیار وارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال کرده شد ضرر نیست
بلکه موجب صفای باطن ونورانیت دل وصحت وسلامت بدنست از امراض و
اعراض واعوذ بک من الخیانة پناه میجویم بتو از بی امانتی وبد دیانتی ونا راستی در کم
کردن حق کسی را فانها بئست البطانة پس بدرستی که بد باطن است خیانت بطانه بکسر
با در اصل بمعنی آستر جامه ضد ظهاره که آبره جامه را گویند رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه
وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک
من البرص بفتح با ورا پیسی وسپید شدن وسفیدی که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت غلبه
مزاج او والجذام بضم جیم ودال معجمه بیماری مشهور که حادث می گردد از انتشار سودا در
بدن وفاسد میگرداند مزاج اعضا وهیات آنها را والجنون واز دیوانگی وپوشیده
شدن عقل وسیئ الاسقام واز همه بیماریهای بد رواه ابو داود والنسائی وعن
قطبة بن مالک بضم قاف وسکون طاء مهمله وبا موحده صحابی کوفی است رضی الله
عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من منکرات الاخلاق

والاعمال والاهوا خداوندا پناه میجویم بتو از خلقهای بد و کارهای بد و هواها و خواهشهای
بد که نفس بدان میل دارد و منکر انکار کرده شده در شرع و نااسناد دین که وجود او شناخته
نمیشود ضد معروف رواه الترمذی وعن شتیر بضم شین معجمه و فتح مثناة و سکون
تحتانیه و راء ابن شکل بفتح شین معجمه و فتح کاف بن حمید بضم حاء و فتح میم تابعی کوفی
است و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه روایت میکند شتیر از پدر
خود شکل عن ابیه که پس از وی روایت کرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعوذا اتعوذ به گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ افسون
قال قل گفت آنحضرت بگو اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از
بدی شنوای من که سخن بد را بشنوم و شر بصری از بدی بینائی من که چیز بد را ببینم و شر
لسانی و از بدی زبان من که سخن بد را بگویم و شر قلبی و از بدی دل من که خاطر
بد را ببیند و شر منیی و پناه میجویم از بدی آب منی خود که در زنا بیفتد و نظر بمحارم
بشهوت بکنم که آن نیز از شر منی است رواه ابوداود والترمذی والنسائی وعن ابی
الیسر بفتح تحتانیه و سین مهمله و او صحابی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه
را و بدر را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو بود آنحضرت دعا میکرد باین
دعا اللهم انی اعوذ بک من الهدم بفتح ها و سکون دال مهمله افکندن و ویران کردن بنا
یعنی از مردن زیر دیواری که افتد و هدم بفتح دال نام آن خانه که بیفتد و کسر دال آن
شخص که بمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است چنانکه
در هر این اوست و بفتح نیز روایت است و من التردی و پناه میجویم از افتادن
از جای بلند و اعوذ بک من الغرق والحرق و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب و
سوختن در آتش و غرق و حرق هر دو بحرکت راء و سکون مروی است تورپشتی
گفته که اسکان در حرق خطاست والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت و اعوذ بک
ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و پناه میجویم از اینکه مس کند شیطان نزد مردن
یعنی در وسوسه افکند و اینکه کند و تباه گرداند فی الصراح تخبط بدبو آنکی داشتن
دیو مردم را و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من المس ای یفسده و اعوذ بک
من اموت فی سبیلک مدبرا و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن
از جنگ کافران است و تواند که گریختن از شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق
آن و توجه بعد از آن و مردی طلب پس اگر نعوذ بالله من ذلک و اعوذ بک من

ان اموت لدیغا و پناه میجویم بتو از آنکه بمیرم گزیده مار و کژدم و جز آن رواه ابوداود والنسائی
وزاد فی روایة اخری و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ والغم و پناه میجویم
بتو از غم و اندوه وعن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا
بالله من طمع یهدی الی طبع پناه جویید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان
در مروت و مراد از طمع چیزی که امید داشتن مال از مردم و طبع بفتحتین در اصل زنگ گرفتن
شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که
طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمة الله علیه میفرمود که طمع امید داشتن
مالی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره دارد یا وعده صادق و یا
محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون گشتیها بجزیره مکران رسید در عرب در کسوت
صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم گشتیها رسید در باطن ما امیدی پیدا آید که
مردم خواهند رسید و با چیزی خواهند داد آیا این از ارباب طمع و اسراف که نزد این طایفه
مذموم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم گشتی که در حق شما حکم موسم
باران دارد اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اسراف نباشد
رواه احمد والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله
علیه وسلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه کرد بسوی
ماه پس گفت یا عائشة استعیذی بالله من شر هذا ای عائشه پناه بخدا جو از شر
این اشارت بقمر کرده فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستی اینست غاسق
وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق واقع شده است ومن شر غاسق اذا
وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک گردد بغیبوبت شفق و بقمر وقتی
که گرفته شود و بالت مرد وقتی که غایب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی
فرو شدن آفتاب و جز آن است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث
تفسیر کرده بقمر وقتی که خسوف کند و سبب استعاذه از آن است که خسوف و کسوف
از آیات خداوندی است که منذر است بوجود حوادث و نزول نوائب چنانکه در حدیث
آمده است که ایستاده آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد
باین حوادث و نوائب که منجمان از احکام کسوف و خسوف اثبات کنند زیرا که آن نزد
اسلامیان معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که منذر است بدان نقل اگر عبرت گیرند
و بترسند که چون قمر با این نورانیت در ساعتی منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت

بباد انوار ایمان و عمل از وی زایل کرده و امثال آن رواه الترمذی وعن عمران بن حصین
بضم حا و فتح صاد رضی الله عنه صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال
النبی صلی الله علیه وسلم لابی گفت عمران بن حصین گفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکه
ایمان آرد یا حصین کم تعبد الیوم الها چند خدا را عبادت می کنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من
هفت خدا را عبادت میکنم ستا فی الارض و واحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن
یغوث و یعوق و نسر و لات و منات و عزی و این شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در
آسمان که خالق همه اشیاست قال گفت آنحضرت فایهم تعد لرغبتک و رهبتک پس کدام
یکی از ایشان را می شماری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین آنکه در آسمان
است قال گفت آنحضرت یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین تنفعانک گفت حصین
آگاه باش ای حصین بدرستی که تو اگر مسلمان بشدی می دانانیدم ترا دو کلمه که سود میکرد ترا
قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامی که مسلمان شد حصین پدر من قال گفت
یا رسول الله علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموزان مرا آن دو کلمه که وعده کرده بودی
مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خدایا ملهم گردان و الهام کن مرا رشد
مرا و رشد بضم را و سکون شین بر شدن و اعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدیهای
نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آنحضرت چون بترسد یکی از شما در خواب پس
بگوید اعوذ بکلمات الله التامات پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل اند از نقصان
اند من غضبه از خشم وی و عقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان و شر عباده و از شر
بندگان وی و من همزات الشیاطین و پناه میجویم از وسوسه های شیطان و خطرات
ایشان که در دل اندازند و ان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا فانها لن تضره
پس بدرستی که شیاطین زیان نرسانند گوینده این کلمات را از پی معلوم میشود
که ترس در خواب از تصرف شیطان است وکان عبد الله بن عمرو یعلمها من بلغ
من ولده و بود عبد الله بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث تعلیم
میکرد این کلمات را کسی که بالغ می بود از اولاد وی و من لم یبلغ منهم و کسی که بحد بلوغ
نرسیده بود از اولاد وی کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را
در صکی یعنی در پاره کاغذ پس می آویخت این کلمات را در گردن او و از اینجا جواز آویختن
تعویذات در گردن اولاد و سلیم میکرده و بعضی علما را در اینجا خلاف مختار است

که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسماء الهی تعالی بنویسند باکی
نیست چنانکه در باب رقیه این را تفصیل کرده اند رواه ابو داود و الترمذی و هذا لفظه و آنچه مذکور
شد عبارت ترمذی است و عبارت ابی داود دیگر است وعن انس رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الله الجنة ثلث مرات کسی که بخواهد
از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قال الجنة میگوید بهشت
با نطق گردانیدن حق تعالی او را اللهم ادخله الجنة خداوندا در آور او را در بهشت ومن استجار
من النار ثلثا قالت النار اللهم اجره من النار بگوید آتش خداوندا امان ده او را از آتش رواه الترمذی
والنسائی الفصل الثالث عن القعقاع بفتح قاف و سکون عین مهمله تابعی است
کنانی ان کعب الاحبار قال و وی نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را
دریافته اما آنحضرت را ندیده در زمان عمر بن الخطاب ایمان آورده روایت از
قعقاع که مر بدرستی کعب احبار گفت لولا کلمات اقولهن لجعلتنی یهود حمارا اگر نمی
بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آینه میگردانیدند مرا یهود خر یعنی بسحر که ایمان من بر ایشان شاق
آمد و مراد بخر ساختن یا ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب حقیقت
کذا ذکره الطیبی فقیل له ما هن پس گفته شد مر کعب را چه چیزند و کدام اند آن کلمات
قال گفت کعب آن کلمات این است که اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم
منه پناه میجویم بذات خدا که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن
بر ولا فاجر و پناه میجویم بکلمات خدا که تام اند چنان کلمات تامه که در نمیگذرد از آن
هیچ کس نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفات حق است همه اشیا در احاطه
آنند و اگر کلمات قرآنی است از وعد و وعید قرآن و ثواب و عقاب نیز هیچ کس خارج نیست
و باسماء الله الحسنی و پناه میجویم باسماء خدا که نیکترند از همه اسما و اشیا ما علمت منها و ما لم
اعلم آنچه میدانم از آن اسما و آنچه نمیدانم من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرد خدا و ذرأ
و برأ که پیدا کرد و آفرید و برا و ذرا و شیوه پیدا آوردن از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی
با یک تفاوت و در حواشی در تفسیر برا نوشته بری گردانید مخلوقات را از تفاوت
و تفاوت بد در آنچه تقاضا کرد حکمت رواه مالک وعن مسلم بن ابی بکرة رضی الله تعالی عنه
قال گفت کان ابی یقول فی دبر الصلوة گفت بود پدر من میگفت در پس نماز اللهم
انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و عذاب القبر فکنت اقولهن پس بودم من میگفتم این
کلمات را فقال ای بنی عمن اخذت هذا پس گفت ای پسرک من از که گرفتی این را قلت عنک گفتم از تو

از تو وازینجا معلوم میشود که دراوراد واذکار اخذ از مشایخ مستحسن است قال ان
رسول الله گفت پدر من بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة
بود که میگفت این کلمات را در پس نماز رواه النسائی والترمذی الا انه لم یذکر
الا آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که فی دبر الصلوة باشد وروی احمد لفظ الحدیث
وروایت کرده است احمد لفظ حدیث را لیکن ذکر قصه پدر وعنده ونزد احمد اینچنین است
که فی دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل وظاهر آنست که در روایت نسائی نیز همین مراد است
وعن ابی سعید رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت
ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین پناه میجویم
بخدا از کفر ووام فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اتعدل الکفر بالدین آیا برابر
میکنی وذکر میکنی کفر را با وام قال نعم گفت آنحضرت آری برابر حق ستم این هردو را ووجه از
ذکر کفر میشود ووجه آنست که مردم بقرض ووام دروغ میگویند وخلاف وعده میکنند
واین از صفات کافرانست ومنافقان چنانچه در احادیث آمده است وفی روایة ودر
روایتی اینچنین آمده است اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر درین روایت در کفر وفقر
برابری کرده قال رجل وبعد لان گفت مردی بطریق استفهام وبرابر کرده میشوند کفر وفقر
قال نعم گفت آنحضرت آری برابر اند زیرا که فقر گاهی بکفر میکشد اگر نه صبری کند وچیزی بگوید
ونکند که مستلزم کفر است رواه النسائی **باب جامع الدعاء** آنچه در ابواب سابق
گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذه واین هردو مخصوص اند باوقات
واحوال واین باب در ذکر ادعیه است که جامع اند مقاصد ومطالب را ومخصوص
نیستند بوقتی وحالی یا مراد ادعیه ایست که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ قلیل مثل
جامع الکلم **الفصل الاول** عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی
الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسی که آنحضرت دعا
میکرد باین دعا اللهم اغفر لی خطیئتی خداوندا بیامرز مرا گناه مرا وجهلی ونادانی مرا یعنی بحکم نادانی
آنکه کاری کردم باشم واسرافی وبیامرز اسراف کردن واز حد درگذشتن مرا وامری فی صدد قصد یعنی
میانه روی کردن است در هر چیزی فی امری در کار من واسراف کردن من در کار من وما انت اعلم
به منی وبیامرز مرا چیزی که تو دانا تری بدان از من اللهم اغفر لی جدی وهزلی وخطئی
وعمدی جد کوشیدن در کار وهزل بیهوده گفتن وخطا بی قصد ونادانسته
کاری کردن وعمد بقصد وکل ذلک عندی وهمه این اقسام نزد من است این تواضع

وهضم نفس وتضرع است از آنحضرت بجناب عزت وکبریای حق وحقیقت این تعلیم است
که اینچنین استغفار کنند وتوجیهات دیگر در قول وی تعالی لیغفر لک الله گفته اند نیز جاری
است اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و
چیزی که پس کرده ام کنایت است از جمیع گناهان با قطع نظر از معنی پیش وپس یا مراد پیش
از نبوت وبعد از وست یا باعتبار آنکه کرده شود نسبت بعضی از گناهان ببعض از گناهان
که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی وواقع میشود بعضی از بعضی پستر یا مراد با اخرت
گناهان است که هنوز بوقوع نیامده ومراد غفران آنهاست بتقدیر وقوع وما اسررت
وما اعلنت وچیزی که پنهان کرده ام از گناهان وچیزی که آشکارا کرده ام وما انت اعلم به منی
وچیزی که تو دانا تری بآن از من انت المقدم وانت المؤخر توی پیش کننده هر کسی که خواهی
بتوفیق وقرب درگاه خود وتوی پس افکننده هر که را خواهی وتحقیق این معنی در باب اسماء
الله معلوم وانت علی کل شئ قدیر وتو بر هر چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة رضی
الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة
امری خداوندا نیک گردان برای من آن دین مرا که آن نگاهدارنده کار من است زیرا که
عصمت در نفس ومال ودر عرض بدین حاصل میشود وباعث بر عصمت از ذنوب
وامان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای التی فیها معاشی ونیک
گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست وزندگانی من است واصلح لی آخرتی
التی فیها معادی ونیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت وقرارجای من است
وصلاح نیکی صدق دین واصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا تمام کرده
باز امر معیشت وحاصل کرده عون بر طاعت وبلاست از آفاتی که موجب
خلل وتشویش در وقت کرده واصلاح آخرت بتوفیق بچیزی که سبب نجات
از عذاب وفوز بسعادت آنجهان بود واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر وبگردان
حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار بریم توکل ما چیز بسیار کنم وخود کار
خیر سبب نهایت حیات وبرکت رحمت واجعل الموت راحة لی من کل شر و
بگردان موت مرا سبب آسایش ورهایی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کرد ودکان عیش
بر آنکه گناه وبرون آمدن از دین واحکام ایمان کرده بردار مرا پیش از آنکه در بلا
بیفتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون
رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه

کان یقول اللهم انی اسئلک الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی و پرهیزکاری
والعفاف و باز داشتن از آنچه حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن
فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال والغنی و توانگری تمام
و بدل و اصل توانگری بدل است و بی نیازی از مالی حتی رواه مسلم وعن علی رضی الله
عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت امیر المومنین علی گفت مرا آنحضرت
بگو اللهم اهدنی خداوندا راه راست نما مرا و سددنی و راست گردان مرا فی الصراح سداد
درستی و راستی کردار و گفتار واذکر بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدایتک
الطریق راست رفتن و نمودن تو راه را چنانکه راهی میباشد راست و میانه و بی بی راهی
و کجی یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی دارد در دل بگذران این تشبیه و تفهیم معقول
است بمحسوس و بالسداد سداد السهم و یاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی
چون تیر راست شود رواه مسلم وعن ابی مالک الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر
خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم
میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهولاء الکلمات پس
امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی رواه
مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار این دعا جامع خیرات و
حسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوة و صفای باطن
همگی از افراد حسنات دنیا و آخرت و ظاهر و باطن را تصور نموده درخواهد امید که ذوق و
جمعیت و نورانیت و سعادت در کار روی کشد متفق علیه الفصل الثانی
ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدعو یقول بود آنحضرت
که دعا میکرد و میگفت رب اعنی پروردگارا یاری ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا
از نفس و شیطان و جن و انس ولا تعن علی و یاری مده اعدا را بر من وانصرنی
ولا تنصر علی و فتح و ظفر ده مرا بر ایشان و نصرت مده بر من ایشان را و نصر نیز بمعنی یاری
دادن است اما نصر بر تو فیروز گردیم یا مغایر شود با اعانت و در صراح نصر را بمعنی عطا
نیز گفته وامکر لی ولا تمکر علی و مکر کن یعنی برای من و بجهت یاری دادن من و مکر مکن بر
من و مکر بمعنی خداع است در اینجا مکر خدا ایستادن بلا بر اعدای من از آنجا که گمان
ندارند چنانکه معنی استدراج که خدا اندر فی القرآن [illegible] و فرقینش والم

ویسر الهدی لی و راه راست نما مرا و آسان گردان براه راست رفتن وانصرنی علی من بغی
علی و نصرت ده مرا برکسی که ستم کرد و برآمد بر من رب اجعلنی لک شاکرا ای پروردگار من
گردان مرا شکر گوینده ترا بر تمامه نعمتهای خود لک ذاکرا گردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال
و در روایات دیگر شکارا و ذکارا در هر دو با صیغه مبالغه واقع شده لک راهبا ترسنده مر ترا
این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه وحشت و
نفرت که باعث بر فرار و فراق بود لک مطواعا بسیار اطاعت و فرمان برداری کننده ترا
لک مخبتا تواضع و فروتنی کننده مر ترا و خبت در اصل زمین پست نرم را گویند الیک اواها
منیبا آه و ناله کننده و توبه کننده و رجوع آرنده بسوی تو و اواه شدید بوده و کثیر الدعاء و از خوف
و بر کلامی که دلالت بر حزن کند آنرا آوه گویند و اواه تعیین کرده در دعا و مهربان و نرم دل
و فقیه و مومن و فروتنی کننده را نیز گویند رب تقبل توبتی خداوندا بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی
بفتح حا و بضم آن و بشوی گناه و بزه مرا واجب دعوتی و قبول کن دعای مرا وثبت حجتی
و برجای دار دلیل و برهان مرا و سدد لسانی و راست و درست گردان زبان مرا واهد
قلبی و راه نما دل مرا واسلل سخیمة صدری و کش سیاهی دل مرا تا از غل و حقد و حسد
و سایر صفات ذمیمه سفید و پاک گردد رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه وعن ابی بکر
رضی الله عنه قال قام رسول الله گفت ابوبکر رضی الله عنه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم علی المنبر بر منبر ثم بکی پس گریست فقال پس گفت سلوا الله العفو و
العافیة بخواهید از خدا عفو از گناهان و سلامت از محنت و بلا فان احدا لم یعط بعد
الیقین خیرا من العافیة بدرستی که هیچ کسی داده نشده است بعد از یقین ایمان چیزی نعمتی بهتر
از عافیت و گویا که آنحضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا دراست بود از حروب و [illegible]
شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر رذایل و غیره والله اعلم رواه الترمذی
وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب الاسناد وعن انس رضی الله
عنه ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال روایت از انس که بدرستی که
مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله ای الدعاء افضل کدام دعا فاضل تر و قوی تر
است در منفعت قال گفت آنحضرت سل ربک العافیة سوال کن از پروردگار
خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن والمعافاة سوال کن عافیت و جز آنکه
تعالی از مردم دور گرداند تو را از ایشان و ایشان را از تو [illegible] سلامت
باشند فی الدنیا والآخرة در دنیا و در آخرت ثم اتاه فی الیوم الثانی پس آمد آنحضرت را در

روز دوم فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال مثل ذلک پس گفت آنحضرت مر
اورا جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک پس
آمد آنمرد آنحضرت را در روز سوم و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مر او را مانند آن
که در روز اول گفته بود فقال فاذا اعطیت العافیة والمعافات فی الدنیا والآخرة
پس چون داده شوی عافیت و معافات در دنیا و آخرت فقد افلحت پس بتحقیق
رستگاری و فیروزی یافتی تو رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن
غریب اسنادا وعن عبد الله بن یزید الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت
بخطمه قبیله ایست از اوس صحابی است هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد عن رسول
الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه روایت میکند از آنحضرت که میگفت
در دعای خود اللهم ارزقنی حبک خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را و حب من ینفعنی
حبه عندک و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللهم ما رزقتنی مما
خداوندا چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من فاجعله قوة لی فیما تحب
پس بگردان آن را سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتهایی که داده
از مال و عافیت و سایر نعم دنیاوی باعث شکر و طاعت خود ساز اللهم ما زویت عنی
مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب خداوندا چیزی که قبض کرده و در کشیده از من از آنچه
دوست میدارم از اشیاء مذکوره پس بگردان او را سبب در چیزی که دوست
میداری تو یعنی فراغ بال بی موانع و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل
آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم و اگر منع کنی
و ندهی مرا از آن فارغ دار دل مرا از آن و تعلق با آن تا از فقرای صابر شوم رواه
الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات الکلمات لاصحابه کم بود آنحضرت
که برخاستی از مجلسی تا آنکه دعا نکردی باین دعاها مر یاران خود را زیرا که این دعا کلمه
[illegible] بهر تعلیم ایشان اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا و بین
معاصیک خداوندا ببخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حایل شوی آن
قسم از خشیت میان ما و گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان
آید و نگذارد که گناه کنیم ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک و ببخش و بهره ده از طاعت
فرمانبرداری خود چیزی که برساند ما را بسبب آن طاعت بهشت خود ومن الیقین ما

تهون به علینا مصیبات الدنیا و بهره ده از یقین چیزی که آسان گرداند بآن یقین بر ما مصیبتهای
دنیا را و مصیبت نعمت و سختی و اندوه رسیده بکسی ومتعنا باسماعنا و ابصارنا
وقوتنا و بهره مند گردان ما را از شنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما در
بعضی روایات و قوانا بضم قاف جمع قوه که از اعضاست ما احییتنا تا آنکه زنده دار
ما را واجعله الوارث منا و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود
بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرد کسی باشد که بعد از وی باقی بود مراد بقای
حس و صحت [illegible] پس بگردان آن مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث
ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضا و حواس ما را سلامت دار
واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان کینه ما را از کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از
ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کش چه اگر ما کشیم و گفته اند که یعنی عادت ما نیست
که کینه کشی ما را مقصود در ظالم ساز که تعدی و تجاوز نکنیم در کینه کشی بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت
میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هر که را از قبیله خونی [illegible]
کشتند و نیز وانصرنا علی من عادانا و یاری ده ما را بر کسی که دشمنی دارد با ما از
اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما ولا تجعل الدنیا
اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مگردان دنیا را بزرگترین اندوه و اندیشه ما [illegible] محل رسیدن علم ما که تمام
کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اگر از جهت آنکه فکر هیچ کس [illegible]
دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا و
مگمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن
غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سود مند گردان مرا بچیزی که تعلیم کرده مرا [illegible]
کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند مرا اشارتست با آنکه [illegible]
ندهد حیف است که هر که عمل کند با آنچه دانسته است [illegible] آنچه ندانسته است [illegible]
فرمود و زدنی علما و زیاده گردان مرا علم الحمد لله علی کل حال شکر خدای را بر هر حال نعمت
و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی و [illegible]
بر بی بلا [illegible] دلیل است با آنچه بعضی عرفا گفته اند که [illegible] در بلا [illegible]
شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت برای حصول معرفت [illegible]
[illegible] واعوذ بالله من حال

اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست بشکر نعمت ایمان که نفس تمام
نعم است و اگر قضا تمام بلاها در دنیا باشد نجات از دوزخ در آخرت بس است و [illegible]
شکر است رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسناداً وعن عمر
بن الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی بود
آنحضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی سمع عند وجهه کدوی النحل شنیده
میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز
دوی الریح میگویند وزیدن باد و آواز وی را و همچنین دوی نحل و ظاهر علیهم دوی
یا اجمالاً وحی بود که می شنیدند آن را اصحاب و منکشف میشد برایشان انکشاف تمام
و لیکن فهمیده نمی شد چنانکه شنیده نمی شد آنکه کسی از دوی صوتی می شنود و حی فهمیده با آواز بی
بود که می شنیدند آن را آنحضرت از سختی نفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی و
آواز ظاهر تر است زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس میبود
فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بروی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ
کردیم ساعتی فسری عنه پس کشاده شد و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض
شده بود و اصل تسریه کشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آنحضرت
قبله را و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را وقال گفت اللهم زدنا ولا تنقصنا
خداوندا زیاده گردان ما را نعمتهای دنیا و آخرت و کم گردان واکرمنا ولا تهنا و گرامی دار
ما را و اهانت مکن ما را و اعطنا و عطا ده و مهانت خواری و سبک داشت اهانت تنگ داشتن
و سبک انگاشتن و اعطنا ولا تحرمنا و بده ما را چیزها و آخرت را و محروم مگردان
ما را آن و حرم نومید کردن کسی را از چیزی وآثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر
اعدای دین و برمگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی
جلال ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار ما ده که سبب رضای تو
باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آنحضرت انزل علی عشر
آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شد بر من ده آیت که هر که برپا دارد
احکام او و عمل کند بآن در آید بهشت را ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیات را قد
افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرد ده آیت را از اول این سوره رواه احمد
والترمذی

الفصل الثالث

عثمان بن حنیف بضم حاء مهمله و فتح نون و سکون
تحتانیه صحابی است از اشراف انصار بعد و در است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریرا

لبصر أتی النبی گفت بدرستی مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان
یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینایی
فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت پس گفت آنحضرت اگر خواهی دعا
کنم و اگر میخواهی صبر بکن فهو خیر لک پس صبر کردن تو بر نابینایی بهتر است مر ترا بجهت
ثواب آخرت زیرا که ثواب او بهشت است و در حدیث آمده است که فرمود حق تعالی
چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم بوی
قال فادعه گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را و این از جهت اضطرار و
عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آنحضرت راضی نشد از دعای وی پس فرمود
مستفید بدعا نشد و هم او را امر نمود که دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعای تلقین کرد
مر او را و خود را شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن
حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آنحضرت او را که وضو کند پس نیک کند وضو را
رعایت شرایط و آداب و اسباغ و اکمال ویدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی
اسئلک واتوجه الیک خداوندا بدرستی من سوال میکنم و روی می آرم بسوی تو بنبیک
محمد بوسیله پیغمبر تو که نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین
فرستاده اند و نبی الرحمة یکی از نامهای آنحضرت است یا محمد انی توجهت بک الی ربی
در حاجتی بدرستی من روی آوردم بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطاب بآن حضرت است و
در بعضی روایات صریح تر آمده که یا محمد انی توجهت بک الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه
تا حکم کند برای من در حاجت من که اینست و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه
واصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعاء داود پیغمبر علیه السلام اینکه میگفت
اللهم انی اسئلک حبک وحب من یحبک خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی
کسی را که دوست میدارد ترا والعمل الذی یبلغنی حبک و میخواهم کاری را که برساند مرا
دوستی ترا اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی واهلی خداوندا بگردان دوستی ترا دوستتر
بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من ومن الماء البارد و از آب سرد
و در بعضی روایات الی العطشان زیاده کرده و یعنی آب سرد تر و تشنه قال وکان رسول
الله گفت ابو الدرداء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول کان

ذکر میکرد داود علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد ازوی میگفت کان اعبد البشر بود
داود بنده گی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن عطاء بن السایب عن ابیه قال عطا که از ثقات تابعین است روایت میکند
از پدر خود سایب که صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار
بن یاسر نمازی را یعنی امامت کرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد دران نماز یعنی
قرات دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر دران است فقال له بعض
القوم پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که با وی نماز گزاردند لقد خففت واوجزت الصلوة
بتحقیق سبک گزاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلان
بر سبیل موجب زبان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات بتحقیق دعا کردم درین
نماز بدعاهایی که شنیدم من رسول الله شنیدم ان دعاها از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ظاهر است که این دعاها را که در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده
باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قرات باشد بان معنی است که گفت اگرچه
ایجاز در قرات کرده ام ولیکن بتطویل دعا بر نقصان ان نموده ام واگر ایجاز در دعا باشد
ظاهر است یعنی من دعایی که از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم
فلما قام تبعه رجل من القوم پس هنگامی که برخاست عمار پیروی کرد او را از القوم و در پی او در
هو ابی یکوید عطا ان مرد پدر من بود سایب بغیر انکه کنی عن نفسه یعنی کنایت کرد از
نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسیدم که پدر من باشد
عمار را ازان دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد پدر من در جماعت و خبر داد بان دعا قوم را و دعا این است
اللهم بعلمک الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بدانستن تو غیب را که پوشیده است بر خلق
و قدرتک علی الخلق و بقدرت و توانایی تو بر خلق که هر چه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که خواهی
رانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا انکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من و
توفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن را بهتر و مصلحت تر برای من
اللهم و اسألک خشیتک فی الغیب والشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان
و آشکارا و اسألک کلمة الحق فی الرضا والغضب و سوال میکنم ترا سخن حق در حالت رضا
و خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق راضی باشند یا نه راضی
چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا مراد انست که در حالتی که راضی باشم از خلق یا در حالت
خشم برایشان چنانکه ناگویم و بستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوهش

اگر ناراضی باشم چنانکه عادت عوام خلق است و اسألک القصد فی الفقر والغنی
و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار
کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و ازراف کنم و گفته اند که کفاف افضل است از فقر
و غنا و اسألک نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که بری نشود که نعمت بهشت باشد
یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند و اسألک قرة عین لا تنقطع و سوال میکنم ترا قرة
عینی که گسسته و فانی نگردد مراد بقای اولاد است بعد از وی چنانکه در قران مجید میفرماید
و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب آن چنانکه فرموده
و جعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین یعنی خنکی چشم و قرار وی و دیدن بدیدن آن
محبوب خنک گردد و قرار یابد بوجه درست نه بمنزلة و اسألک الرضا بعد القضاء و سوال
میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا و اسألک برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا از خوشی
زندگانی و آسایش مردن و اسألک لذة النظر الی وجهک و سوال میکنم ترا لذت دیدن
روی تو اگر دیدن بچشم مراد است ان در آخرة خواهد بود و اگر مراد دل است هم در دو
والشوق الی لقائک و سوال میکنم از رسیدن بسوی لقاء تو که کنایت از موت است
فی غیر ضراء مضرة و بغیر حالت سخت که زیان کننده است یا متعلق است بشوق و
لقا و مراد انست که شوق میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من از طریق
ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بان مرتبه رساند که زیان میکند رد تمکن حال و ظهور سکر و
همین است مراد بقول وی که فرموده و لا فتنة مضلة و نه از آزمایش و ابتلای گمراه کننده و یا
متعلق است با احینی که در بالا مذکور است تا همه اینها حاصل باشد یعنی زنده دار مرا باین
نعمتهای مذکور در حال بودن من در غیر ضررهایی که دران صبر نکنم و شکر نکویم اللهم زینا بزینة الایمان
خداوندا آراسته گردان ما را بآراستگی ایمان و اجعلنا هداة مهتدین و بگردان ما را راه
نماینده راه درست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نماییم و خود نیز براه درست رویم رواه
النسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ فی دبر صلوة الفجر
بود آنحضرت که میگفت در پس نماز بامداد اللهم انی اسألک علما نافعا خداوندا من سوال
میکنم ترا علم سود کننده و عملا متقبلا و عمل قبول کرده شده و رزقا طیبا روزی پاک یعنی
حلال و ذکر صلوة فجر اتفاقی است یا راوی در نوقت شنیده که میخوانده با تخصیص بصلوة
فجر بحکمت انست که ابتدای نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم

رواه احمد وابن ماجه والبيهقي في الدعوات الكبير وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال دعا
حفظته من رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ادعه گفت ابو هريره که دعائی یاد گرفتم
از آنحضرت که ترک نمیکنم آن را اللهم اجعلني اعظم شكرك خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و
بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند و اکثر ذکرك
و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را بهمان دو وجه تصحیح نموده اند و اتبع نصحك و پیروی کنم نصیحت
ترا و احفظ وصيتك و نگاه دارم اندرز ترا نصیحت در اصل خالص شدن عمل ناصح یعنی
گویند شهد خالص را یعنی راه صدق و خلوص تو دوم در ادای حق گذرانیدت رسن و
نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طیبی گفته که نصیحت و وصیت در حدیث قریب اند
در معنی رواه الترمذي وعن عبد الله بن عمرو قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
اللهم اني اسألك الصحة ظاهر آنست که مراد صحت بدن است والعفة و پارسائی و باز ایستادن
از حرام و سوال والامانة و راست بودن با مردم یا در جمیع حقوق شرعی وحسن الخلق و خوشخوئی
والرضا بالقدر و خشنودی در قدر وعن ام معبد نام دو زن است هر دو صحابیه یکی آنکه آنحضرت
در سفر هجرت در منزل وی نزول فرمود دوم بنت کعب بن مالک و ظاهر آنست که مراد
اینجا این باشد والله اعلم قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله
عليه وسلم يقول میگفت اللهم طهر قلبي من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و
صفات و علامات آن وعملي من الرياء و پاک گردان عمل مرا از ریا و یا خویشتن را نیکو خلق
نمودن ولساني من الكذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ وعيني من الخيانة و چشم مرا از بی
دیانتی که نظر حرام باشد في الصراح خیانت نا راستی و کم کردن حق کسی فانك تعلم خائنة
الاعين وما تخفي الصدور پس بدرستی که تو میدانی نظره را که خیانت کننده چشمهاست
در نظر حرام و چیز را که پوشیده میدارند سینها از شهوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر
خائنة الاعين مروی است که مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان
گذشت از نظر کند نگاه بان نکردند چون چشمها خواب اند مردی در میان چشم
بر وی انداخت و دزدی بوی نگاه کرد رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را البيهقي في الدعوات
الكبير وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عاد رجلا من المسلمين قد خفت
روایت است از انس که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق تضعیف شده
بود جان که او روی شنیده بمثل خفت بیستی و از زیستن و از خفت الصوت میگویند
وقتی که خاموش کرده شود و منقطع شود کلام او فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند جوجه مرغ

فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم هل كنت تدعو الله بشيء
او تسأله اياه آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی
و میخواستی از خدا چیزی را و کلمه او احتمال شک و تنویع هر دو دارد قال نعم كنت اقول گفت
آری بودم من که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة
فعجله لي في الدنيا خداوندا عذابی که هستی تو عذاب کننده من بعذاب در آخرت پس شتاب کن
آن عذاب برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم سبحان
الله لا تطيقه طاقت نمی آری تو عذاب خدا را ولا تستطيعه ... افلا قلت
آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار قال فدعا الله به گفت انس پس دعا کرد خدا را باین قول فشفاه الله
پس تندرستی داد او را خدا برکت این دعا رواه مسلم وعن حذيفة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن ان يذل نفسه نمی باید و نمی سزد
مسلمانی را که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا كيف يذل نفسه قال يتعرض من البلاء لما لا يطيق گفت
آنحضرت خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت
ندارد رواه الترمذي وابن ماجه والبيهقي في شعب الايمان وقال الترمذي هذا حديث
حسن غريب وعن عمر رضي الله عنه قال علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو اللهم اجعل سريرتي خيرا من علانيتي
خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای من واجعل علانيتي صالحة و بگردان آشکارای
مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیه باشد پس فرمود علانیه
باشد و سریرت بهتر از آن اللهم اني اسألك من صالح ما تؤتي الناس من الاهل والمال
والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه میدهی تو مردم را از اهل و مال و ولد غير الضال
ولا المضل که این اهل و ولد غیر گمراه و گمراه کننده باشد رواه الترمذي تمام شد کتاب
الدعوات بتوفیق واهب العطیات و کلمات او را كتاب المناسك جمع منسک
بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان مشتق از نسک و مثلثة النون و
بضمتین و بمعنی عبادت و نسک بمعنی ذبح نیز آید و بسیار بحج را گویند و غالب
است بعمال وی در اسوه حج و صحیح آنست که فرض شد حج بعد از هجرت و آنکه
از حج گزاردن آنحضرت پیش از هجرت ... بنا بر عادت قریش است کرد در جاهلیت
حج میکرد و جمهور بر آنند که در سال ششم از هجرت و طائفه میگویند که در سال

تمام است و هم درین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بتجهیز اسباب سفر
حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام شریعت و تعلیم
و تنویه میسر نشد پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج بمردم بگزارد و از
عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد چون علی آنجا رسید ابوبکر گفت امیر او مامور
علی گفت بل مامور و علی مرتضی را برای مصلحت دیگر فرستاده بود که خواندن سوره
توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مفوض می باشد
الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال یا ایها الناس قد فرض الله علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض کرده شده
است بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت مردی که نام وی
اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد حابس کرد نفر لکن
دیگر مکرر ند فسکت حتی قالها ثلاثا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد آن کلمه را
سه بار فقال پس گفت آنحضرت لو قلت نعم لوجبت اگر بگفتمی من آری هر آینه واجب
میشد حج هر سال و لما استطعتم هر آینه نمی توانستید کرد ظاهر این حدیث در آنست که
احکام مفوض اند با آنحضرت چنانکه مذهب بعضی است و لهذا در بعضی روایات آمده
است که بیان مرد فرمود نگذارد و بار جواب ندهند که قول عام است که بوحی باشد یا از
بخش خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آنحضرت بگذارید مرا و بپرسید از من
چند است و چونست مادام ترک دهم شما را و بیان نکنم که چند است و چون است یعنی هر چه
من نگویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید تعدد من عمل با طلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چند بار
کنید همان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرایع و رسانیدن احکام فرستاده اند هر
مرحمت من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد فانما هلک من کان قبلکم
بکثرة سوالهم پس هلاک شدند آنکه پیش از شما بودند که بسبب بسیار پرسیدن
ایشان واختلافهم علی انبیائهم و بسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان از
قوم بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشیء فاتوا منه ما استطعتم پس چون امر کنم
من شما را بچیزی پس بیارید از آن و بکنید آنچه بتوانید و در طاقت شما گنجد و این کلمه
و مبالغه است در اتیان مامور به و بذل طاقت و مجهود در آن یا اشارت است بتیسیر و رفع
حرج چنانکه در نماز ارکان و شرایط وی و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای
آرد باز آنکه تواند و آن در امر است اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل

تمام جهد آنکه توانند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه و چون
نهی کنم و باز دارم شما را از چیزی بگذارید آن را بتمام و کمال رواه مسلم **وعنه** قال سئل رسول
الله پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل کدام کار افزونتر است در ثواب
قال ایمان بالله و رسوله گفت آنحضرت فاضلترین اعمال ایمان آوردن بخدا و رسول خدا
ثم قیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا اگر فرض باشد قیل ثم ماذا گفته شد
پس کدام قال حج مبرور حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند
آنکه در وی ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح است و اصح آنست که مراد
بدان حج است که در درگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول تمامت که گفته اند ولیکن
فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات وی و عفو وی
کند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر گردد و بیاید راغب در آخرت
و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احادیث مختلف در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق
اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سالکین و مخاطبین است چنانکه در
اول کتاب الصلوة بدان اشاره کرده ایم فتذکر **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه کسی که حج کند برای خدا نه
بروی ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد و پاک از گناهان همچو پاک
بودن او از گناهان که در روزی که زاینده است او را مادر او و مراد برفث فحش را
و فا جماع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث فحش
از آنست که خطاب کرده شود بدان زن و اگر شنیده زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق
خروج از حدود و شرع است بارتکاب محرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد
بدان جنگ و جدل با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و در حدیث
ذکر آن نکرد گویا از داخل فسوق داشت متفق علیه **وعنه** قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارت است مر گناهان را که واقع
شد در میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در تکفیر مخصوص
بصغایر داشته اند و ظاهر آنکه اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارات از کبایر مخصوص بحج
است فقد بر والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مر او را جزا مگر بهشت
متفق علیه **وعن** ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ان عمرة في رمضان تعدل حجة بدرستي كه عمره بجاي آوردن در رمضان برابر حج گزاردن است
در ثواب ودر بعضي روايات آمده برابر حجي كه همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گزارده شد
واين مبالغه است بطريق الحاق ناقص بكامل چنانكه در امثال اين واقع شده است متفق
عليه وعنه قال ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي ركبا بالروحاء وهم از ابن عباس است
كه گفت بدرستي آنحضرت پس آمد سواري چند را بروحا بفتح را وسكون واو وحاء مهمله
بنام جايي است بر سه مرحله از مدينه مطهره فقال من القوم پس گفت آنحضرت
كيستيد شما گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانيم فقالوا من انت گفتند تو كيستي قال
رسول الله گفت پيغمبر خدا ام فرفعت اليه امرأة صبيا پس برداشت بسوي آنحضرت و
پيش آورد زني كودكي را فقالت ألهذا حج پس گفت آيا مر اين كودك را اگر حج
كند ثوابي واجر هست باوجودآنكه بالغ نيست وحج بروي فرض نه قال نعم ولك اجر گفت
آنحضرت آري مر او را ثوابي هست ومر ترا كه او را برداري وبيداري وغم خواري ميكني اجر
وثوابي است وصبي اگر در حالت صبا حج كند واجب است بروي حج چون بالغ گردد وهم
چنين بنده چون آزاد گردد اما فقير اگر حج گزارد از واجب واقع شود وبعد از غنا اعاده وي
نشود رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت وهم از ابن عباس است گفت
كه زني از قبيله خثعم بفتح خا وسكون ثاء وفتح عين مهمله گفت يا رسول الله ان فريضة الله
على عباده في الحج ادركت ابي بدرستي كه فرض خدا بر بندگان اوست در حج گزاردن ادراك كرده است شيخا كبيرا
در حالتي كه پير است وبسيار پير است در حالتي كه وي كبير است وضعيف است
بحدي كه لا يثبت على الراحلة نمي تواند بر جاي ماند بر پشت شتر افاحج عنه آيا پس حج كنم از
جانب وي قال نعم گفت آري بكن حج وحج گزاردن از جانب غير اگر فرض باشد جايز است
نزد عجز اگر عاجز گردد عجز تا وقت مرگ ودوام كند ان عجز او نفقه كند وبعد از موت اگر وصيت
كند واگر نفل است جايز است باوجود قدرت مطلقا ودر بعضي روايات آمده كه از
والدين جايز است بي امر وي ووصيت وتفصيل اين در كتب فقه است وذلك في
حجة الوداع واين گفتن زن خثعميه قال پدر خود را وجواب دادن آنحضرت بود ودر
غايت حسن وجمال وجواني بود پس اين زن بنا هر جمال او ووالد ونگران او شد
واين زن نيز صاحب حسن بود واكثر زنان خثعميه صاحب حسن مي باشند هر دو چشم در يك
ديگر دوختند آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون اين حال مشاهده كرد دست بر چشمان
فضيل بن عباس نهاد وگردانيد او را پس عباس گفت يا رسول الله چرا روي برادرزاده

كردن پسر عم خود را فرمود اي عم شيطان مسلط است بر بني آدم ودرانيده است در رگ
وپوست ايشان كما قال متفق عليه وعنه قال اتى رجل النبي صلى الله عليه وسلم فقال
ان اختي نذرت ان تحج وانها ماتت وهم از ابن عباس است كه گفت آمد مردي
نزد آنحضرت پس گفت بدرستي خواهر من نذر كرده كه حج كند ووي مرده است فقال النبي
صلى الله عليه وسلم لو كان عليها دين اكنت قاضيه پس گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم
اگر مي بود بر خواهر تو وامي آيا مي بودي تو كه ميگزاردي وام وي را قال نعم گفت آن مرد
آري ميگزاردم قال فاقض دين الله گفت آنحضرت پس گذار دوام خدا را فهو احق بالقضاء
زيرا كه وام خدا اولى تر است بگزاردن ودر اين صورت نيز جايز است مگر بوصيت
واتفاق واين مذهب ما است نزد شافعي هر كه مرده در گذرد وحق خداست حج يا غير
حج واجب است قضاي آن از راس مال وي مقدم بر وصايا وميراث متفق عليه وعنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخلون رجل بامرأة بايد كه خلوت نكند مردي
بازني يعني با زن بيگانه خلوت تنهائي ساختن ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم بايد كه سفر
نكند زني مگر آنكه باشد باوي محرمي ومحرم است كسي كه نكاح باوي جايز نباشد ابدا چون
باشد يا برود ودر بعضي روايات مذهب آمده است كه اگر باوي زني باشد ثقه روي وثوق
واعتماد صلاح است جايز است وبعضي گفته اند زنان باشند ثقات باكمك زن
روا نيست وبعضي گفته اند كه در هجرت از دار حرب صحبت شرط نيست زيرا كه اقامت
وي در آن حرام است فقال رجل يا رسول الله اكتتبت بضم همزه وسكون كاف
اول وكسر تاء ثانيه وسكون باء نوشته شده ام من وثابت كرده شده است نام من در ديوان
في غزوة كذا وكذا در جنگ چنين وچنين يعني نام مرا با جماعه كه بجنگ كافران در غزوات
نوشته اند كه همراه ايشان بروم وخرجت امرأتي حاجة وبيرون آمده است زن من قصد
كننده خانه كعبه را چگونه كنم به جهاد بروم وزن را تنها بگذارم كه بحج رود يا همراه زن روم قال
اذهب واحجج مع امرأتك گفت آنحضرت برو وحج كن با زن خود زيرا كه غازيان بسيار
وبا زن تو جز تو كسي نيست كه برود متفق عليه وعن عائشة رضي الله عنها قالت استاذنت
النبي صلى الله عليه وسلم في الجهاد گفت عائشه طلب دستوري كردم از آنحضرت در
جهاد يعني اذن طلبيدم كه بروم به جهاد روم فقال جهادكن الحج پس گفت آنحضرت
جهاد شما اي طايفه زنان حج است يعني بس است مر زنان را كه بحج بيرون آمده جهاد
جسته كه جهاد برايشان متفق عليه وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

علیه وسلم لا تسافر امرأة مسيرة يوم وليلة الا ومعها ذو محرم سافر نشود زنی در مسیر یک روز و شب
مگر آنکه باشد با وی محرم ولفظ ذو زاید است ودر بعضی روایات مسیره سه روز واقع
شده وگفته اند بهر تقدیر مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر ورد تحدید
در سفر واحکام وی حدی معین از شارع ثابت نشده است وتحقیق این در باب صلوة
سفر گذشت متفق علیه وعن ابن عباس قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم
لاهل المدينة ذا الحليفة میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام
جائی است قریب بمدینه بر شش میل ووقت بمعنی وقت نهادن ومیقات کار وجای آن ونهایت
آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند ومردم آفاق را مواضع معین
ساخته اند که از آنجا احرام بندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه میقات ساخته اند ولاهل
الشام الجحفة ومر اهل شام را الجحفه بضم جیم وسکون حاء مهمله وفاء نیز نام موضعی است
میانه مدینه ومکه ولاهل نجد قرن المنازل وبرای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل
است ونجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است
والان نام بلاد عرب است که از تهامه تا زمین عراق است وقرن بفتح قاف و
سکون راء که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طایف قرن که اویس
رضی الله عنه بوی نسبت کنند بفتح را است که از بلاد یمن کذا فی القاموس ولاهل
اليمن يلملم وبرای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه وفتح لام وسکون میم هر دو مکرر نام موضعی
است فهن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این مواضع مذکوره میقات اند
برای اهل این مواضع که مذکور شد ومر کسی را که بیاید ورسد بر این مواضع ونگذرند
از این جا مگر اهل مدینه بر سر راه شام رسد واز جحفه احرام ببندند واهل هندوستان بر راه
یمن رسند واز سمت یلملم احرام بندند فمن کان یرید الحج والعمرة این مواقیت
است مر کسانی که اراده کنند حج وعمره را واز این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات
گذرد بی اراده حج وعمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه وصحیح از مذهب
شافعی همین است ونزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراده حج وعمره
ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرما واین
حدیث مطلق است مقید باراده حج وعمره نه ووجوب احرام برای تعظیم این بقعه است
پس برابر باشند تاجر ومعتمر وجز ایشان واما هر که داخل میقات است او را جایز است
دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود ودر اینجا

احرام بر ما بر حج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة فمن کان دونهن فمهله
بضم میم وفتح ها وتشدید لام من اهله پس کسی که باشد ورای این مواضع ودر داخل
آن پس اهلال واحرام وی از جای اوست که در آنجا ساکن است واهلال در اصل
بمعنی آواز بلند کردن واینجا احرام مراد است که در وی تلبیه آواز بلند میکنند وکذاک کذاک
همچنین وهم چنین یعنی هر که ساکن است میان میقات ومکه معظمه موضع احرام وی
همانجا که ساکن است در آن حتی اهل مکة یهلون منها تا آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه
واین مخصوص است بحج واز برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام می بندند واز آن تنعیم
موضعی است که نام او تنعیم است واین موضع قریب ترین مواضع حل است بمکه و
عایشه صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ودر آنجا موضعی است که او را مسجد عایشه نامند گوی رضی الله عنها
آنجا نماز گزارده احرام بسته چنانکه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه وعن جابر عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدينة من الحليفة والطريق الآخر الجحفة
ومهل اهل العراق من ذات عرق اهل نجد قرن ومهل اهل اليمن يلملم رواه مسلم زیر این
حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الآخر الجحفة آنست که
گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام باشند جحفه میقات ایشان میگردد ودر وقت که
از اینجا احرام نبندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفته شد در آن حدیث مذکور نیست و
عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل وعرض از قادسیه تا حلوان وتسمیه
او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات افتاده وعراق ساحل بحر را گویند
وذات عرق نام موضعی است عرق بکسر عین کوه خرد را گویند وعن انس رضی الله عنه
قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اربع عمر گفت انس عمره بجا آورد آنحضرت چهار عمره
كلهن في ذي القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بوده اند الا التي كانت مع حجته مگر آن عمره
که بود همراه حج آنحضرت که از آورده در ذی الحجه در ایام حج بر آورده عمرة برفع ونصب من الحديبية
في ذي القعدة اول عمره از آن چهار عمره که آنحضرت کرده که از حدیبیه است بضم حا وفتح دال مهمله
وکسر موحده وتخفیف تحتانیه وتشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر است نام قریه
است نزدیک مکه اکثر آن در حرم است باقی حل وبعضی گویند نام جایی است وبعضی
گویند نام درختی است که آن بقعه را بوی نام کردند وبیعة الرضوان که تحت شجره بوده وقرآن
مجید در شان آن میگوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود

برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم
از هجرت بقصد عمره در یکهزار و چهار [illegible] نفر و جمع شدند قریش و بازداشتند او را از
در آمدن مکه پس صلح کرده بازگشت شد و عهد کردند که سال آینده بیاید و عمره بگذارد پس
بحقیقت انجا عمره نبود ولیکن از آن عمره شمرده اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد
و این را فتح نیز گفته اند مبدا فتوحات بود و بعد از وی فتح خیبر بود و جز آن و تمامه
قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد و عمرة من
العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده که در وقت
صلح قرار یافته بود و آنحضرت بمکه در آمد و عمره گذارد سه روز در انجا بود و روز چهارم برآمد
و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم روی نیز در احادیث واقع شده و این
موید مذهب حنفیه است که میگویند که محرم باحصار از احرام برآید و واجب است قضا
ما فات و نزد شافعی بروی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث واقع شده است
بمعنی صلح است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا از روی این زبان بمعنی است که
عمره بمقاضات و مصالحه قریش در سال آینده کردند و عمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم
حنین فی ذی القعدة سوم عمره آنست که از جعرانه بمکه رفته برآوردند انجا قسمت کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین را و جعرانه بکسر جیم و عین مهمله و تشدید
را موضعی است بیک مرحله از مکه که در آن سنه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حا و فتح
نون کرده و غنائم بسیار بیشمار انجا حاصل شده و در جعرانه یازده یا دوازده روز اقامت
فرموده آن غنائم را انجا قسمت نمود گویند که آنحضرت شب بعد از گزاردن نماز عشا سوار
شده بمکه آمده عمره گزارد و در همان شب بازگشت و نماز صبح بجعرانه گزارد و عمره مع حجه
عمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار
عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کرده و اما حج اسلام جز یکی نبود و در ایام جاهلیت
قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکرد و تعیین عدد آن در ضبط علما نیامده است
والله اعلم متفق علیه وعن البراء بن عازب قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
ذی القعدة قبل ان یحج مرتین [illegible] عمره کرد آنحضرت در ذی القعده پیش از حج گزارد
دو بار گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را بشمار در نیاورد بحقیقت در وی عمره نبود چنانکه
معلوم شد پس عمره آنحضرت سه باشد پیش از حج یکی عمره قضا دیگر از جعرانه و یکی بعد از
حج که همراه حجة الوداع کرد رواه البخاری بیان کیفیت حج و عمره آنحضرت مجملش آنست که

که حج وقوف بعرفه و طواف بیت و سعی میان صفا و مروه است و عمره طواف و سعی است
و احرام در هر دو شرط است و حج فرض میباشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند الفصل
الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
آنحضرت بعد از نزول آیه فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدر
ستی خدای تعالی نوشت یعنی فرض کرد و اینه بر شما حج را فقام الاقرع بن حابس پس برخاست
اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورد و از مولفة القلوب بود و در اسلام
و جاهلیت شریف بود و شانی عظیم داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال
فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آری هرآینه
یعنی برای وجوب وی آری هر سال فرض است هرآینه واجب میگردد در هر سال ولو وجبت لم
تعملوا بها ولم تستطیعوا اگر واجب گردد هر سال عمل نکنید بدان و نمیتوانید کرد بجهت غایت
مشقتی که در وی است بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد
بعیده را الحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض است فمن زاد فتطوع پس کسی که زیاده برآن
کند نفل است رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ملک زادا و راحلة تبلغه الی بیت الله کسی که مالک باشد توشه را و چهار [illegible]
دار اهل عیال خود را و شتر سواری که برساند او را تا بخانه خدا و لم یحج و حج نگزارد فلا علیه ان
یموت یهودیا او نصرانیا پس نیست تفاوت بروی که بمیرد کافر در دین یهود یا در دین نصاری
و در این غایت تغلیظ و تشدید است بر تارک حج و یهود و نصاری گفت زیراکه صاحب
کتاب و ملت اند اگرچه کافرند بخلاف مشرکان از مجوس و جز ایشان که از ایمان و ملت محروم
و مهجورند و ذلک ان الله تبارک و تعالی یقول بیان و عید بجهت آنست که خدای تعالی
گوید و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و حق است مر خدای را بر
مردم قصد خانه کعبه بر هر که می تواند راه رفتن بسوی وی در اعراب میگوید ومن کفر فان
الله غنی عن العالمین و کسی که کفر ورزد و کفران نعمت خدا کند پس خدای بی نیاز است
از عالمیان نکته اوله ازان سودی و از زیان وی فایده و ضرر [illegible] است و تغلیظ
در اینجا موافق آنکه در حدیث واقع شد گویا مراد تمام نیست رواه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب و فی اسناده مقال و هلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث
این هر دو راوی این حدیث یکی مجهول است دیگری ضعیف وعن ابن عباس رضی
الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورة

۶۲۸

في الاسلام صرورة بصاد مهمله بوزن ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج وفي الصراح اگر حج
نکرده باشد وگر زن نکرده صارورة وصراة نیز گویند واصل کلمه از صرست بمعنی حبس
ومنع یعنی باید مسلمان را که ترک زوج و حج نکند رواه ابو داود وعنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من اراد الحج فليتعجل کسے که خواهد حج را و قادر باشد بر ادای آن
بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند
که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد رواه ابو داود والدارمی وعن ابن مسعود
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تابعوا بين الحج والعمرة متابعت
کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس
بدرستی که حج و عمره دور میکنند فقر را و گناهان را کما ینفی الکیر خبث الحدید والذهب و
الفضة چنانکه دور میکند دم آهنگری ریم و چرک آهن و زر و نقره را کیر بکسر کاف و سکون تحتانی
سنگ کوره دمی دمند و روی آهنگر وگویند بضم آن خانه که از گل ساخته وکذا فی القاموس
و بعضی کیر را نیز بدین معنی گفته اند خبث بفتحتین چرک که برون می اندازد از آتش آهن
چرم بر مسعد و بضم خا و سکون با روایت کرده بمعنی شی خبیث و اول اشهر و اظهر
است و ما که شیبا در نفی حج و عمره فقر و گناهان را آن باشد که در آن صرف اموال کرده
میشود پس جزای آن اضعاف مضاعف می باشد و در حج و عمره تعب و مشقت بسیار
میکشد که موجب عفو و مغفرت میگردد ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة و
نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ماجه
وعنه قال قال رجل من رسول الله ومراد از ابن عمر است که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فقال پس گفت الرما الحاج جیست حج کننده و چیست صفت او قال
الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده موی گرد سر التفل بفتح مو قایه دکر قاموس
بگذار ... [illegible] عرق و چرکین و ... این دو صفت الملح بود ... سمت محرم و ریاضت است
... تحسیس کرده شد بذکر فقام اخر فقال پس استاد مردی دیگر پس گفت یا
رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر و افزونتر است در حصول ثواب
قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید جیم و برداشتن آواز بلبیه و
الثج بفتح ثاء مثلثه و جیم مشدد روان کردن خون قربانی فقام اخر فقال پس استاد
مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت قرآنی مذکور
است من استطاع الیه سبیلا قال الزاد والراحلة گفت توشه و سواری رواه فی

في شرح السنة وروى ابن ماجه في سننه الا انه لم يذكر الفصل الاخير لكن است که ابن ماجه
ذکر کرده است فصل اخیر که در وی بیان سبیل است وعن ابي رزين العقيلي بفتح را و کسر زای العقيلي
بضم عين و فتح قاف نام او لقیط است صحابی مشهور و عدد وی در اهل طائف است از
انه اتی النبی روایت است از وی که آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله
ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج ولا العمرة بدرستی پدر من پیر کلان سن است که توانائی ندارد
حج را و نه عمره را و نه سبب عدم اسباب سفر از زاد و راحله ولا الظعن و نه طاقت سواری بر شتر دارد
والظعن بفتح طاء معجمه و سکون عین مهمله و فتح وی بر و سفر وفي الصراح ظعن بالتحريك و بسكون کوچ
کوچ کردن قال حج عن ابیک واعتمر گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن و اگر
حج فرض است چنانچه ظاهر است امر و جوبی و نفقه در حج خواهد و اگر نفل است ثواب آن بوی
بخشد چنان در وی است با اختلافی که در عبادت بدنیه است و نزد بعضی از والدین در
[illegible] مطلق اداء حج حیث و طرف آن بجنس مر او را والله اعلم رواه الترمذی وابو داود والنسائی
وقال الترمذی هذا حديث حسن صحيح وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم سمع رجلا يقول گفت شنید آنحضرت مردی را که تلبیه میکند و
میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه از جانب
او میگفت و میخواست که حج بگذارد از وی قال گفت آنحضرت من شبرمة کیست شبرمه
قال اخ لی گفت برادری است مرا او قریب لی یا گفت خویشی مر است راوی قال حججت
عن نفسک گفت آنحضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت نه امر بکرد و ام قال حج
عن نفسک ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از خود بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت
میکند که نایب از غیر جایز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و بدین رفته اند جماعه
از ائمه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعه دیگر میگویند جایز است و مذهب ما و مذهب
مالک این است رواه الشافعی وابو داود وابن ماجه وعنه قال وقت رسول الله
صلى الله عليه وسلم لاهل المشرق العقيق
توقیت کرده یعنی میقات کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق
برای اهل مشرق عقیق را بفتح عین و کسر قاف موضعی است قریب ذات عرق که میقات
اهل عراق است و لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید که بهتر آن است که از عقیق
احرام بندند احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینه منوره است
بیرون ... [illegible] و ظاهر آنست که ... [illegible] از جای دیگر ... [illegible]
... [illegible] والله اعلم و طیبی گفته که اصح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

مر اهل شرق را میقات نه بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را رواه الترمذی
و ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت
لاهل العراق ذات عرق اهل شرق و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نزدیکی اند
باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابو داود والنسائی وعن ام سلمة قالت
سمعت رسول الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می
گفت من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام هر کسی که احرام
بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد
حرام که نام کعبه است غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر آمرزیده شود مر او را چیزی که
پیش رفته است از گناهان او و چیزی که پس می آید یعنی همه گناهان اول و آخر او
آمرزیده شود و وجبت له الجنة او شک راوی است چون از مسجد اقصی که جای بعثت
مطهره در راه نیز جایی برسید مشرف میشود با فضل مقامات در اول و اوسط و آخر
لابد از این ثواب عظیم روزی کرده فافهم رواه ابو داود و ابن ماجة الفصل الثالث
ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل الیمن یحجون گفت ابن عباس بودند اهل
یمن که بر آمدند بحج فلا یتزودون پس توشه راهی برنداشتند ویقولون نحن المتوکلون
و میگفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سألوا الناس پس وقتی که قدوم می آوردند به مکه
بمکه سوال می کردند از مردم و گدایی میکردند فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدای
تعالی این آیت را وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید و تقوی کنید و
پرهیز نمایید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت گویا که ایشان
توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهتر از آن است که او را توشه گردانند و
در حقیقت توکل هم نبود و وفا بحق آن نکردند فافهم رواه البخاری وعن عائشة رضی
الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه که گفت گفتم یا رسول الله علی
النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آنحضرت آری بر
زنان جهادی هست که نیست قتال در وی یعنی آن جهاد که نیست قتال در وی کدام است
الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزل جهاد است از مردان رواه ابن ماجة وعن
ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة
کسی که باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جابر
یا قهرمان ستمگر سلطان جائر یعنی سلطنت و قهرمان هست والا ان ...

می باید در ذات صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری بازدارنده یعنی بیماری که نه توانم
با آن سفر کرد فمات ولم یحج پس بمرد آن کس که این مانع ندارد و حج نکرد فلیمت ان شاء
یهودیا وان شاء نصرانیا پس گو بمیرد آن کس که این مانع ندارد اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی
شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترمذی و در بعضی اصول
ان حدیث طعن کرد اما در این حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم رواه الدارمی وعن
ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال روایت است از ابی هریره از آنحضرت که گفت
الحجاج والعمار گزارندگان حج و عمره بر آورندگان یعنی آنان که بحج و عمره بر آمده اند یا آنان که حج و عمره کرده
اند هر دو را شامل است و حج در اصل بمعنی قصد است وفد الله وفود آمدگان اند بدرگاه وی
و وفادت بالکسر رسولی بر آمدن یعنی آیندگان بسوی پادشاه وفد بفتح واو و سکون فا و وفود
بضم واو و وفادت جماعت ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و
قبول میکند دعای ایشان را وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش کنند ایشان را
خدا می آمرزد ایشان را رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است
که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة وفد آن خدا سه گروه اند
الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقیت الحاج فسلم علیه وصافحه چون
ببینی حاج را پس سلام کن بر وی و دست وی را بگیر مصافحه دست بگیر و
حاج اسم مفرد است و جماعت نیز اطلاق میکنند ومره ان یستغفر لک و بفرما او را که
طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید در خانه خود فانه مغفور له زیرا که
وی آمرزیده شده است مر او را استغفار مغفور و دعای او مستجاب است و وجه
قبل ان یدخل بیته برای آن گفت که وی بنور دیدار و خطایا است باهل و عیال مشغول شده
پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعا در وی اقرب باجابت است و
حقیقت آنست که ثواب حاج و بودن او وفد الله ثابت است از زمان خروج او
در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن ابی هریرة رضی الله عنه [illegible]
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او [illegible]
بحج یا عمره یا بغزا ثم مات فی طریقه پس بمرد در راه کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر
نوشت خدای تعالی مر او را اجر غازی و حج گذارنده و عمره گذارنده و در حکم او نیست هیچ شغلم
بیهم والاحکام دین ... رواه البیهقی فی شعب الایمان

احرام و تحریم حرام کردانیدن چیزرا و در حج و عمره چیزی چند حرام میکرد و کر بیان آن خواهد آمد
و تحریمه نماز نیز ازین معنی است یا احرام بمعنی در حرم در آمدن است و چون احرام سبب
استباحت دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه باید الفصل
الاول عن عایشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم
لاحرامه قبل ان یحرم گفت عایشه بودم من که خوش میکردم آنحضرت را وی مالیدم طیب را
برای احرام وی پس از آنکه احرام بندد و لحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل وی یعنی بیرون
آمدن از احرام پس از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که آنرا یوم النحر گویند بمنی می
آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام بر می آیند و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند
و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک
تطیب میکردم بطیبی که در وی مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال
کنند کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عایشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن
طیب را در تارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق
بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهاده‌اند
و هو محرم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بر بدن بعد از احرام مضر نیست احرام
منع از استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه طیبی که در وقت احرام استعمال کرده
باقی ماند زیان ندارد و مشهور در مذهب ما و احمد این است مستند باین حدیث و
نزد مالک و شافعی و بروایتی از محمد مکروه است تطیب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام
و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته و
نسبه ذکر کرده ایم مذکور است در هدایه و در شرح آن کتاب مصرح که در مذهب امام احمد
ذکر کرده که از عبدالله بن عمر پرسیدند از مردی که خواست احرام بست و تطیب کرد و بر ذات
چیزی طیب می آید از وی گفت اگر سر طلا کنم بقطران دوست تر دارم که از آنکه وی
جز عایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبدالله بن الزبیر را
در احرام طیب بود و در روایتی در وی طیب بود والله اعلم وعن ابن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا اکبر با مشغوله گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را
که اهلال میکرد ... اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و تلبیه کرد این بدان محرم در سر خود
چیزی از ... صمغ و نطیمی تا موی ... شود ... و غبار آلوده نگردد و از هوام محفوظ

این را روایت کرده اند و در افراد حج نیز احادیث بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی
شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند قران را ترجیح داده اند
و در شرح سفر السعادة از آن ذکر کرده شده است اینجا باید نگریست و بعضی ملاحده را از اهل
اسلام در اینجا طعن کرده شده و گفته اند چه شد شمارا ای معاشر مسلمانان که صفت
کرده حال پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد با وجود اینهمه کثرت و اجماع که شما را در آن
موطن بود و ندانسته شد این گروه نادان که همین کثرت و اجماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین
شده با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود شمارا که بی تشخیص زبان
طعن میکشاید سبحانه خموشی جدا بهتر است الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی الله
عنه انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله واغتسل روایت است از زید بن ثابت که
از فقها صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم و فرایض بود که وی دید آنحضرت
را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد و اهلال بمعنی آواز بلند کردن است برای تلبیه و مراد
اینجا احرام است که سبب اهلال است و در شرح مصابیح لاحرامه واقع شده و غسل کردن
برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کند نیز کفایت است رواه الترمذی والدارمی
وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالغسل روایت است از ابن عمر که آنحضرت
چسبانید موی سر مبارک را بغسل بکسر غین معجمه چیزیستی چنانکه خطمی و گل و جز آن و تلبید برای آن
بود تا منتشر نگردد موی و ژولیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی عسل را خوانده اند
یعنی شهد و این تصحیف است رواه ابوداود وعن خلاد بفتح معجمه و تشدید لام بن السائب
از ثقات تابعین است من تابعین روایت میکند از پدر خود که صحابی است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اتانی جبریل فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال
پس امر کرد مرا جبریل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را باهلال و التلبیة
تلبیه گفت بیجا نمود اهلال و مراد یکی است اگرچه اعتقاد ذکر افضل است اما اینجا افضل ...
صوت رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وعن سهل بن
سعد روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابه است که
در مدینه وفات یافت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه و
شماله جیج مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه میکند کسی که از جانب دست راست وی است و
چپ اوست من حجر او شجر او مدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و ... که عین یمینه و شماله
حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا تا منقطع و منتهی گردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت

۱۲۶

ازمنتهای ارض از جانب یمین و شمال رواه الترمذی و ابن ماجه وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی الحلیفة رکعتین بود آنحضرت
میگزارد برای احرام بذو الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة
پس وقتیکه بر میگشت او را ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که در جای نزول آنحضرت
بنا کرده اند اهل بهولاء الکلمات و بقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک
اللهم لبیک لبیک وسعدیک یعنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری
دادن بعد از یاری دادنی بعد از یاری دادنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و
امتثال امر تو ام والخیر فی یدیک و نیکی در دو دست تو و در قدرت و تصرفات تست و
الرغباء الیک والعمل و رغبت و طلب خیر بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا
بفتح را و سکون معجمه و مد و بضم را و بفتح هر دو روا نیست والعمل و عمل نیز منتهی
بسوی تست و ثواب و مقصودی از عمل بسوی تو صعود میکند متفق علیه و لفظ
لمسلم وعن عمارة بضم عین و تخفیف میم ابن خزیمة بضم معجمه و فتح زای ابن ثابت از
ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود خزیمة بن ثابت که او را ذوالشهادتین
[illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة
[illegible] میکند که آنحضرت بود چون فارغ میشد از تلبیه خود سوال میکرد از خدا تعالی رضای
[illegible] و عمره که مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد خالص
[illegible] الحج المبرور ثواب الجنة و استعفا برحمته من النار و طلب عفو میکرد
[illegible] تعالی [illegible] شرح و بهشت است که هر بار که تلبیه گفت این دعا بگفت رواه
[illegible] الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج
[illegible] روایت است از جابر که آن حضرت هنگامی که خواست که حج
[illegible] او و خبر کرد که اراده حج است فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء
احرم [illegible] که بیدا [illegible] آنحضرت در بیدا که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام
[illegible] احرام خود در مسجد ذی الحلیفه بسته بود تلبیه اینجا کرد و روایتی تلبیه هم
[illegible] روایتی بعد از بر آمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق بیان روایات
[illegible] وعن ابن عباس قال کان المشرکون یقولون بود مشرکان
[illegible] لا شریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم و
[illegible] قاف و سکون دال و تنوین این هر دو روایت الا شریکا هو

لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را و چیزی را که مالک است این
شریک الحجر را یقولون هذا و هم یطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را در حال [illegible]
طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و طواف و استلام حجر میکردند و این
خانه را اهمیت تعظیم میکردند و لیکن بجهت شرک تلبیه را هیچ عبارت میکردند و تجاوز از استثنا
میکردند که آنها شریک خدا اند و لیکن مملوک او یند و اگر مالک هم باشند الحجر که مالک باشند
آن نیز مملوک خداست و چون اینجا میرسیدند که لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمود پس پس همین مقدار بگویید که نیست شریک خدا و زیاده بر آن مگویید
که الا شریکا الخ و حقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد و مملوک شریک مالک نمی باشد
رواه مسلم باب حجة الوداع وداع بفتح واو و بر وزن تودیع و بر وزن کردن و حجی که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم مناسک نمود و وداع
کرد و خبر داد برحلت خود و امت را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشر
بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر اجمع و اتم احادیث است درین
باب و وی مروی است از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد
جابر بود و سماع حدیث از وی دارد رضی الله عنهم اجمعین و گویند آنحضرت بشارت داده بود
جابر را که بیابد او را و سلام رساند از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین بود که علما بود
امر رضی الله عنه و عن آبائه الکرام الفصل الاول عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج روایت است از جابر که
حضرت توقف نمود در مدینه نه سال که حج نکرد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
حاج بخبر داد و ندا داده شد در سال دهم که آنحضرت اراده است یعنی اراده دارد که حج برون
آید فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند بمدینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم
بیشتر از حصر و احصا بودند تعیین کرده اند عدد ایشان در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم سی هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لا بد [illegible]
شده باشد و در روایتی که صد و بیست و چهار هزار و الله اعلم فخرجنا معه پس بر آمدیم با وی یعنی
همراه آن حضرت حتی اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنکه آمدیم ذو الحلیفه را که رسیدیم [illegible] و ولدت
اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنها پس زایید اسماء دختر عمیس بضم عین و فتح
میم که زوجه ابو بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را یعنی [illegible]
صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عمیس بضم مهمله و فتح میم [illegible]

۲۴۶

می خواستند تحت بود تحت ابوبکر صدیق بعد ازان علی مرتضی خواست بعد ازان جعفر بن
ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حج بر آمد نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را
زایید و ارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسما نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم کیف اصنع
که چکار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم قال گفت آنحضرت اغتسلی غسل کن و استثفری
بثوب و در بند جای خون را بجامه و احرمی و احرام بند و صورت استثفار [illegible] آنست که
چیزی پاک که در کمر خود ربندد و خرقه پهن کرفته بر جای خون نهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بان
کمربند محکم کنند تشبیه داده از اثفر بفتح تا و فا بمعنی پاردم و این حدیث دلیل است بر آنکه صحت
احرام نفسا و این مجمع علیه است فصلی رسول الله پس نماز کزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القصواء پس سوار شد
ناقه خود را که نام وی قصوی است بفتح قاف و سکون صاد مهمله و الف مقصوره بقصوا بجهت
آنست که سابق بود در سیر و در [illegible] و غایت جری بود و بعضی کفته اند که تسمیه او بقصوا
بجهت آن بود که جانب کوش وی بریده بود و قصوی آن ناقه را کویند که طرف کوش او بریده
باشد و شاة قصوی و ناقه قصوا و جمل اقصی کویند و کفته اند که قصوی و عضبا بفتح
عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بالجیم و دال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت
را بود صلی الله علیه وسلم و کفته اند که اکر از ربع بریده اند جدعاست و اکر ربع بریده قصوا
و اکر زیاده بر ربع عضباست و اکر پنج بریده اند صلماست بصاد مهمله و همه این الفاظ
روایات واقع شده است و کفته اند که طرف کوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه
در اصل خلقت همچنین واقع شده حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء اهل بالتوحید تا آنکه
چون راست شد آنحضرت را ناقه وی بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد از تلبیه است چنانکه بیان
کردند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک
قال جابر لسنا ننوی الا الحج کفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مکر حج را لسنا نعرف العمرة
نمیدانستیم ما که مشروع است عمره را یعنی در شهور حج حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون
آمدیم بخانه کعبه با آنحضرت بوسه داد آنحضرت حجر اسود را ای رکن را از خانه و مراد آن رکنی است
که در وی حجر اسود مذکور است و از او رکن اسود نیز کویند و آنجا که رکن مطلق واقع شود معین
مراد کرده شود و مراد باستلام بوسه دادن او دست باسودن بدست افتعال است از سلام
بمعنی تحیت و سلام [illegible] کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا کویند
بفتح میم و تشدید یا که او را تحیت میکنند یعنی سلام میکویند و بعضی کویند از اسلام است که سین

بمعنی حجاره واحد وی سلمه بکسر لام پس استلام از وست چنانکه اکتحال از کحل است
الحجر بمعنی بوسه داده و وجوه دیکر نیز هست که در شرح از اذکار کرده ایم فرمل ثلثا و مشی اربعا
پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه کشت و کام زده رفت در چهار کشت و ذکر طواف
کرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الحجر و رمل
بفتحتین جهیدن در رفتن که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان
در میان دو صف قتال کنند [illegible] رمل که [illegible] زندو اصل در تشریع این فعل
آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان کفتند که ایشان را تب یثرب لاغر
و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را امر نمود که بجهت دفع این سخن و حرکت اظهار جلادت
و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اکرچه کاهی بعد زوال علت
حکم نیز زایل میکردد چنانکه نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در
هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف افاضه [illegible] و فقها در معنی
الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده است الله تعالی و درین حدیث ذکر اضطباع
[illegible] مذکور نیست با آنکه آن نیز مسنون است و در احادیث دیکر ذکر آن [illegible] کیفیت
اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازوست و بمعنی زیر
بغل نیز آمده و درین نیز صورت تحمیل است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پس بعد از طواف
پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنکی است که در وی نشان پایهای ابراهیم است علیه
السلام و الان در پیش خانه در حجره نهاده اند فقرا پس خواند آنحضرت این آیت را
اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بکیرید مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا بفتح خا و کسر آن هر دو
هر دو قراتست و روایت در حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس کزارد آنحضرت دو رکعت
نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر و سنت
نزد شافعی سنت است فجعل المقام بینه و بین البیت پس کردانید مقام ابراهیم را میان خود
و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل موضع است برای کذاردن این دو
رکعت جایز است هر جا کزارد و فی روایة انه قرا فی الرکعتین و در روایتی آمده است
که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو
الله احد بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت [illegible]
و توجیه یکی از آنکه قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای
نفی از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اتمام کمال اثبات توحید و در بعضی روایات

۳۲۷

تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره
متأخر بر سوره متقدم جایز است و این را شواهد کثیره است در احادیث ثم رجع الی الرکن
فاستلمه باز برگشت آنحضرت بسوی رکن پس بوسه داد او را ثم خرج من الباب الی
الصفا باز بیرون آمد از در مسجد بسوی کوه و صفا در لغت سنگ سطح صاف املس آن
نام کوهی است متصل با ابوقبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامی که نزدیک شد آنحضرت
خواند ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستی صفا و مروه از نشانهاست که
ساخته است خدا تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله آغاز میکنم بچیزی که آغاز کرده خدای
تعالی بآن فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانکه خدا تعالی در آیت کریمه آغاز
بآن کرده فرقی علیه پس بالا برآمد آنحضرت بر صفا حتی رای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه
از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الان بناء حرم پوشیده است از او با وجود آن نظر
بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل القبلة پس روی
آورد آنحضرت قبله را فوحد الله وکبره پس یگانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را و قال
وگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله
وحده انجز وعده روا گردانید و راست کرد وعده خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد ونصر عبده و یاری داد بنده خود را که ذات شریف وی باشد وهزم
الاحزاب وحده و شکست داد گروهها کافران و دشمنان دین را ثم دعا بین ذلک
پس دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلاث مرات گفت مانند این سه بار یعنی
ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل باز فرود آمد از صفا ومشی الی المروة ورفت
بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی
سعی تا آنکه بنشیب فرود آمد هر دو پای آنحضرت در مسعای وادی یعنی از بلندی وادی بنشیب
آمده و بدویدن شتاب رفت انصباب در اصل ریخته شدن آب است و صبب بفتحتین نشیب
چون پای از بلندی بنشیبی زیر می آمد تعبیر بانصباب کرده اند و بطن شکم و مسعای زمین
حتی اذا صعدتا یعنی بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون شروع در بالا برآمدن کرد هر دو
قدم آنحضرت یعنی از نشیبی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت و سعی بگذاشت
و اصعاد در اصل بمعنی در زمین رفتن خواه در بلندی باشد یا در نشیب و اینجا ارتفاع مراد
کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی و اصل درین باب
آنست که مادر اسمعیل صلوات الله علیهما در وقتی که اسمعیل طفل بود روزی بطلب

مانند یقول میگفت آنحضرت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک می ایستم برای
خدمت و طاعت تو ای بار خدای ایستادنی مکرر از برای استحقاق خدمت و طاعت ان
الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روا است والنعمة لک بدرستی ستایش و نیکویی و منت مر ترا است
والملک بضم میم یعنی پادشاهی لا شریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات زیاده نمیکرد آنحضرت
در تلبیه برین کلمات در بعضی روایات زیاده هم آمده و ابن عمر میگوید انجه من شنیدم
همین کلمات است زیاده بران و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیه وعنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله فی الغرز وهم از ابن عمر است گفت بود آنحضرت
چون در می آورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه و سکون راء و زای معجمه رکاب که از
چرم باشد و چون از چوب باشد یا آهن باشد از رکاب خوانند واستوت به ناقته قائمة و راست شد
ناقه آنحضرت وا ایستاد ناقه وی ایستاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفة بلند کردی برآورد آنحضرت
تلبیه از مسجدی که در ذی الحلیفه است که در آن میقات اهل مدینه است و مسجد را
بعد از زمان آنحضرت بنا کرده اند و آنحضرت نماز ظهر گزارده در مدینه گزارده روان شده و نماز
عصر در ذی الحلیفه گزارده و شب آنجا گذرانیده و صباح احرام بست و چون برنشست ناقه
برآمد و وا ایستاد تلبیه گفت متفق علیه از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از
برآمدن بر پشت شتر وا ایستادن شتر تلبیه گفت و با این اخذ کرده شافعی وغیره و انچه بعد
از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در هدایه میگوید که تلبیه گوید عقیب
صلوة که مروی از آنحضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت راحله گوید نیز درست باشد
ولکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد نیز بعد از نماز است
مختار نزد بعضی اصحاب وی بعد از استوا است در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن
جبیر گفتم با ابن عباس عجب از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند
در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه
پس گفت ابن عباس بدرستی من داناترم بحقیقت حال اهلال کردن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بعد از فراغ از رکعتین احرام پس شنیدند از او قومی و یاد گرفتند [illegible]
سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند قومی و گفتند اهلال آنحضرت حین [illegible]
بود و بعد از آن روان شد و بر سر آنکه موضعی بلند است برآمد و اهلال کرد [illegible]
و گمان بردند که الان ابتدای اهلال کرد و علم الله ابتدای اهلال وی صلی الله علیه وسلم
در مصلای او بود و انجا حاصل شد توفیق میان روایات مختلفه در اهلال و اجماع نیز

در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار برون بود و از صد هزار کس بیشتر و از هر طرف تا آنجا که
چشم کار میکرد آدمی بود وعن ابی سعید الخدری قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
نصرخ بالحج صراخا بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حالتی که فریاد می برآوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی
نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است شرح در احادیث آینده مبین گردد صراخ
بضم صاد و خا معجمه داد و فریاد و فریاد رواه مسلم وعن انس قال کنت ردیف ابی طلحة
گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که بر پس وی بود سوار شونده وانهم
لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة و بدرستی ایشان یعنی صحابه بر آوردند آواز بر آوردن به هر دو
بحج و عمره رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم ما با آنحضرت در سال حجة الوداع که آنحضرت بحج بر آمده بود
و وجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد گشت فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما کسانی بود
که بانگ می برآوردند بعمره تنها ومنا من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند که لبیک میگفتند
بحج و عمره هر دو ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که لبیک میکردند بحج تنها و اهل
کرد رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالحج بحج تنها فاما من اهل بعمرة فحل اما کسی که اهلال
کرد بعمره پس حلال شد یعنی برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج واما من اهل بالحج
او جمع الحج والعمرة فلم یحل واما کسی که اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج و عمره پس حلال نشد
و بر نیامد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر
که روز عید که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام اوست اگرچه طواف باقی است
متفق علیه وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج
تمتع کرد آنحضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج و تفسیرش پس است که گفت بدا فاهل بالعمرة
ثم اهل بالحج پس آغاز کرد بعمره و پس اهلال کرد بحج تحقیق ترجمه تا سکان مناسک حج بر سه قسم
است مفرد بضم میم وسکون فا و کسر را یعنی افراد کننده احرام برای حج تنها است یا برای
عمره تنها دوم قارن قران یعنی کننده که احرام برای حج و عمره هر دو بست سوم متمتع صورت
تمتع آن است که اول عمره کند اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده از
احرام می برآید بعد از آن در مکه می نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند
چنانکه تفصیل احکام باید و فضیلت تمتع آن است که این هر دو نسک در یک سال بدست
آمد و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد بحج بودند یا قارن یا متمتع و همچنین در فعل
آنحضرت اکثر احادیث صحیحه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قارن بود و بعضی صحابه

آب رفت چون درون وادی می در آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا
و مروه می در آمد تا بروی نگاه کند و این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد و الان چون
زمین بلند را خاک پر کرده و مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب تمام
تکلف باید کرد در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتی اتی علی المروة تا آنکه آمد آنحضرت بر مروه
که کوهی دیگر است مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش
بجهد ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه مانند آنچه کرد بر صفا از تکرار توحید
و ذکر و دعا و سعی بین الصفا والمروة هفت بار است از صفا بمروه یکبار و از مروه بصفا دو
پس ابتدا از صفا است و ختم بمروه چنانکه فرمود حتی اذا کان آخر طواف علی المروة تا آنکه
چون یافته شد آخر طواف بمروه فقال پس گفت آنحضرت لو انی استقبلت من امری
ما استدبرت اگر من یافتمی پیش از آنچه پشت دادم از امر خود و حال خود چیزی که از پس آن شدم
لم اسق الهدی نمی راندم هدی را و نمی آوردم هدی با خود و هدی بفتح ها و سکون دال
قربانی که بحرم مکه برده شود و جعلتها عمرة و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام فمن
کان منکم لیس معه هدی فلیحل پس کسی که هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که
حلال شود و برآید از احرام و لیجعلها عمرة و بگرداند آن را عمره شرح این کلام بسطی می طلبد
حاصلش آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر
کرد اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که از ادای ایام نحر ذبح کند نیاورده عمره
کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام بندد و حج بگذارد و هر که
سوق هدی نموده است عمره کند و در احرام خود بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام برآید و
خود سوق هدی نموده بود و با احرام باقی مانده بود برآمدن و این معنی بر وجوه بر صحابه گران آمد
بجهت آنکه از احرام برآیند و رسول الله صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت
او کنند در میان منا و عرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نیست که از احرام برآییم
پس زنان برویم و هنوز از ذکر ما منی می چکیده باشد بعرفه در آییم و حج کنیم سوم آنکه در
جاهلیت عمره در شهور حج از اشنع شنایع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمد و فرمود چکار کنم حکم الهی چنین است اگر من پیش از این میدانستم که برآمدن از احرام بر شما
شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام برمی آمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من
نمی دانستم که حکم الهی خواهد شد فقام پس ایستاد سراقة بن مالک بن جعشم بضم
جیم و سکون عین و ضم شین معجمه فقال پس گفت یا رسول الله العامنا هذا ام لابد ابد

اسال ماست این حکم یا برای همیشه است فشبک رسول الله پس درهم آورد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اصابعه انگشتان خود را واحدة فی الاخری یک انگشت را در انگشت دیگر برای
تمثیل و قال دخلت العمرة فی الحج و گفت در آمد عمره در حج مرتین دو بار گفت این کلام و
گفت لا لا بل همچنین نیست که تو گفتی که این حکم با سال مخصوص باشد بل لابد ابد ابد یعنی برای
همیشه همیشه مقصود ابطال آنست که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وقدم
علی رضی الله عنه من الیمن امیر المومنین علی را که بقضای یمن فرستاده بود بدنها یا مرج
قدوم آورد ببدن النبی بدنهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدن بضم با و سکون دال جمع بدنه بفتح
با و دال شتر و گاو قربانی که کنند و در عرف مخصوص بشتر است یعنی علی رضی
الله عنه آورد بدنها بسیار برای آنحضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج پس
گفت آنحضرت بعلی چه گفتی و چه نیت کردی تو هنگامی که فرض کردی حج را و احرام بستی
قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفتم و نیت کردم که اللهم انی اهل بما اهل به رسولک
خداوندا بدرستی من احرام بستم بچیزی که احرام بست با آن پیغمبر تو قال گفت آنحضرت
فان معی الهدی پس بدرستی با من هدی است و از احرام نمی برآیم و نباید بر آمد فلا تحل
پس حلال مشو تو و از احرام بر میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است فکان
جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله
عنه از یمن والذی اتی به النبی و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه
همراه خود مائة صد قال گفت جابر فحل الناس کلهم پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم همه
وقصروا و قصر موی کردند مردم که یافتند موی با وجود افضلیت حلق چنانکه در حدیث آمده است
برای آن بود تا بقیه از موی بماند در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بر
آمدن از احرام پس تقصیر کردند تا بقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قدر
کفایت الا النبی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از احرام بر نیامد و کسی که با او هدی بود
و دیگر کسانی که نبود با وی هدی فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه توجهوا الی
منی روی آوردند بسوی منی و منی ازان گویند که در وی ریخته میشود خونها یا بجهت آنکه جبرئیل
برین جا رسیدند که مفارقت کنند آدم را علیه السلام گفت تمنی کن هرچه خواهی گفت
بهشت فاهلوا بالحج و احرام بستند برای حج و یوم الترویه نام روز هشتم از ذی
الحجه که آب بردارند و سیراب میکردند یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای دید و نظر میکرد
در رؤیای خود که ذبح کند و در حجه بود که فی الیقین پس در عرفه فهمید و بیتوت در این روز ما

واجب نیست بلکه سنت است و رکب النبی صلی الله علیه وسلم فصلی بها الظهر
والعصر والمغرب والعشاء والفجر و سوار شد آنحضرت بسوی منی و رسید بمنی پس
بگزارد در منی این پنج نماز و شب در منی بیتوت کرد ثم مکث قلیلا پس درنگ کرد اندکی
بعد از گزاردن نماز فجر حتی طلعت الشمس تا آنکه بر آمد آفتاب و امر بقبة من شعر تضرب له بنمرة
و امر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمرة بفتح نون و
کسر میم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است
که بر وی نشانهاست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم نهاده است
و عرفات از حل است و تمام حیوان مشهور است که اعراب کوچیده این کوه کتابهای
سیاه و سفید ... فسار رسول الله پس رفت رسول خدا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات ولا تشک قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام
و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام نام کوهی است
بمزدلفه که از اقزح میگویند کما کانت قریش تصنع فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش میکردند
در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و از وقوف حمس و اهل حرم اند
میگفتند و بعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان
بردند که آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد و در گذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح را اسم روز نهم
مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است و وجه تسمیه بعرفات
باید فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی
بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی که گشت
آفتاب یعنی وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا که ناقه آنحضرت بود فرحلت له
پالان کرده شد قصوا را برای آنحضرت فاتی بطن الوادی پس آمد آنحضرت در درون
وادی عرنه و عرفات از آن فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را و قال و گفت
ان دماءکم و اموالکم حرام علیکم بدرستی خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما کحرمة
یومکم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است فی شهرکم هذا در این ماه شما یعنی ذی الحجه
فی بلدکم هذا در این شهر شما یعنی مکه این تاکید و تقریر است حرمت دماء و اموال را و اولاد عرب
همه قایل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که ... الا کل شیء
من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع آگاه باشید که هر چیزی ... از کارهای جاهلیت زیر دو پای

من نهاده شده و بیت دبا بمال است یعنی خوار و باطل و متروک است و دماء الجاهلیة موضوعة
خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و هدر است یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که
کینه نگاه میداشتند هر کس از قبیله که خون کرده بر جنگ مر تهابران میکردند کینه میکشیدند و
کشتند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و فرمود و ان اول دم اضع
من دمانا دم ابن ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است صلی
الله علیه وسلم و ربیعه پسر وی صحابیست در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات
یافت او را پسری بود نا شیر آدم با نام یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود طفلی بود
و کشته شده و کان مسترضعا فی بنی سعد و بود شیر داده شده در قبیله بنی سعد فقتله
هذیل پس کشتند او را هذیل بضم حاء و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل بود طفلی بود
رسیده و کشته شده وکان مسترضعا فی بنی سعد و بود طفل ربیعه شیر داده شده در
قبیله بنی سعد فقتله هذیل پس کشتند او را هذیل بضم حاء و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و
هذیل شده و از اینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ابی ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در جامع
مشکات الروایات مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح دم ربیعه واقع شده بعد از که
لهذا ابن و بعضی از اهل علم گفته که راویان حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده و صواب
دم ابن ربیعه است پس لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده و توربشتی میگوید که ما تسلیم
نمیکنیم این تخطئه را با وجود امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب و حال آنکه این روایت
ثابت است و جماعه از علما و حفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه و وجه صحت آنست که
اضافت دم ربیعه بجهت آنست که وی ولی دم است و دم را جانکه اضافت مقبول
بود مذکور بود وی نیز توان کرده و هیچ در کان مسترضعا راجع بمقتول است فافهم باز فرمود
آنحضرت و ربا الجاهلیة موضوع و رباهای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط کرده اید شده
است و اول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب و نخست ربائی که می نهم از رباهای
قبیله ما ربا عباس بن عبد المطلب است فانه موضوع کله بدرستی که ربا عباس موضوع
و باطل است و عباس بن عبد المطلب است فانه موضوع کله بدرستی که ربا عباس
موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] اموال [illegible] مردم بودن همه را از ذمه ایشان نهاد و
باطل کرد [illegible] باز فرمود فاتقوا الله فی النساء پس تقوی کنید و بپرهیزید از عذاب
خود در [illegible] فانکم اخذتموهن بامان الله پس بدرستی که شما گرفته اید

زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان
واستحللتم فروجهن بکلمة الله و حلال کرده اید فرجهای زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا است یا
بایجاب و قبول که بدان امر کرده یا کلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را و لکم
علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه و مر شما راحق است بر زنان این که پامال کردانند فرشهای
شما را هیچ کسی را که ناخوش میدارید شما او را ایطا از وطی است یعنی پی سپر کردن کنایت است از در
کردانیدن بیگانه در آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن که این طور عادت عرب بود فان
فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح پس اگر کنند زنان این پس بزنید ایشان را زدنی غیر سوزنده و
مبرح بجا [illegible] سخنی و گزنده و شکسته و اینجا معلوم میشود که ایطاء فرش کنایت از زنا نیست
والا عقوبت آن عقوبت زنا بودی و لهن علیکم رزقهن و کسوتهن بالمعروف و مر زنان را
بر شما روزی ایشان و جامه ایشان بر وجه پسندیده روا [illegible] رزق روزی و روزی دادن
وکسوت جامه و جامه پوشانیدن و قد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به
و بتحقیق که گذاشتم در شما چیزی را که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی یا بعد از وجود وی
یا بعد از اخذ و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بان چیز که علم است او
کتاب الله کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت در حکم وی و تتمه اوست یا
حجت خدا و فرض کردانیده است بر شما و فرموده وانتم تسألون عنی و شما پرسیده میشوید
روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت
فما انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد انک قد بلغت و ادیت و نصحت گفتند
صحابه گواهی میدهیم ما یعنی پیش خدا که تو تحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را
و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و جز خواهی نمودن فقال باصبعه
السبابة پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت ثم یرفعها الی السماء و
که رسید اروان انگشت را بسوی آسمان و ینکتها الی الناس و مایل میکردانید وی را
بسوی مردم فی الصراح النکت کالمقطع یعنی [illegible] اللهم اشهد اللهم اشهد ای خدا
گواه باش ثلث مرات سه بار گفت این کلمه را سه بار کرد این اشارت و نکت و
را و بعضی گفته اند که ینکبها [illegible] است که با سرعت باشد [illegible]
گفته روایت [illegible] و ضبط وفق اوست و بعضی تقیید گفته که [illegible]
نقطه و معنی تنکیب بر گردانیده [illegible] و میل کردن یعنی [illegible] بجانب مردم [illegible]
گفته زیرا که آنحضرت سوار بود [illegible]

بقرینه کلمه الی مجاز اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته یفوقا بنه
بعید المعنی ثم اذن بلال بستر بانگ نماز گفت بلال ثم اقام بستر اقامت کرد و بگزارد
آورده فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین را ثم اقام بستر اقامت گفت بلال
فصلی العصر پس گذارد آنحضرت نماز عصر را ولم یصل بینهما شیئا و نگزارد در میان نماز
ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و درین استعجال وقوف است اینجا بستر
هیچ جای کاست که فرض را بجهت نفل ترک دهند و جواب میگویند در عرفات جمع کرده فرض
وقت نماز عصر است بجهت استعجال وقوف که نفل است ترک میباید ثم رکب
حتی اتی الموقف بستر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات فجعل بطن
ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوی بود بسوی صخرات جمع
صخره سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر و سنگهای کلان سیاه نزدیک
بجبل رحمت که آن جای موقف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و جعل حبل المشاة بین یدیه
واستقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی است بحذر آنجا پیش دو دست
خود یعنی پیش خود و روی آورد بجانب قبله حبل بفتح حا مهمله و سکون با موحده ریگ
که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ سطر و جمع وی حبال است و بعضی گفته اند حبال
بجادر ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مشاة بضم میم جمع ماشی و اضافت حبل مشاة
از جهت اجتماع ایشان است در وی و قاضی عیاض گفت که مراد بحبل المشاة صف
مشاة و محل اجتماع ایشانست تشبیه کرده صف ایشان را بحبل رمل که موقف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در عرفات در آنجا بود و اگرچه موقف شریف آنحضرت متعین نشده
است اما اظهر کرده که همین موضع که گفته شد گاهی اینجا و گاهی اینجا نزدیک بنا
قدیم که اینجا است که عامه مردم از او اصطلاح آدم علیه السلام میگویند شاید که موقف شریف
تا آنکه رود و بدین جهت مشرف شود فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود
حضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب و ذهبت الصفرة قلیلا و رفت زردی
اندکی حتی غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است اصلی
که آن بود که مراد قرب غروب است و اردف اسامة خلفه و سوار کرد اسامه را بر پس خود و دفع
و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر حتی اتی المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را
که موضعی است میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد ما واجب است و همچنین نزد امام
احمد و بعض شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه مزدلفه که مشتق

از زلف بمعنی قربت یعنی آنست که مردم در وی قرب میجویند که محل مناسک است میآیند
و نیز زلف بمعنی زمین هموار آمده بفتح جیم و سکون میم نیز میگویند و مروی است از ابن
عباس که میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و ازدلافی حاصل شد و تعارف در عرفات
شده بود و الله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا را باذان
واحد و اقامتین بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این
مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ایمه است و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از امام احمد و بعضی
از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود است پس احتیاج اقامت
جدا نباشد و اعلام حاضر شده بخلاف عصر که در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در صحیح
مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و نووی عکس این را تحسین و تصحیح نموده و لم یسبح
بینهما شیئا و نگزارد نماز در میان مغرب و عشا چیزی و تسبیح بمعنی نماز نفل است میگویند ثم اضطجع
بستر پهلو نهاد آنحضرت بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب تهجد
نخاست با وجود آنکه سنت دایمی وی صلی الله علیه و سلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس
بگزارد نماز فجر را در هنگامی که ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام مفهوم میگردد که بعد از آن طلوع صبح ظاهر
شده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد در غیر وقتش و در روایتی گزارد در تاریکی و صواب آنست
که در وقت گزارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بوحی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گزارد یعنی در غیر وقت
معهود گزارد و سخن درین باب در مواقیت صلوة گفته شده است فصلی ذکر باذان و اقامة
گزارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه مستعجل بود و بگزارد
گذارد با اذان و اقامت که سنت مستمره بود ثم رکب القصوی حتی اتی المشعر الحرام بستر
سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بمشعر حرام که نام موضعی است در مزدلفه که آنرا قزح میگویند بضم قاف
و فتح زای و حا مهمله و آخر قزح در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت و با آنکه در باب
حج مشعر حرام و مشاعر حج و شعار حج چنانکه میگویند شعایر جمع شعیره است و شعار جمع شعیره
مراد مواضع حج و مناسک است و علامات و اصل از شعور بمعنی علم است فاستقبل القبلة پس
روی آورد آنحضرت بقبله فدعاه و کبره و هلله و وحده پس دعا کرد حق را و تسبیح و تکبیر و تهلیل و توحید
یاد کرد او را فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح
خوب و تمام چنانکه میرسید نزدیک طلوع و این وقوف بمزدلفه واجب است فدفع قبل ان تطلع الشمس
پس راند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب و اردف الفضل بن عباس و ردیف

٩٤٨

کردانید فضل بن عباس را انجا که از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن
محسر الخ آمد بطن وادی محسر بضم میم و فتح در ردیف کردانید فضل بن عباس حا و کسر سین
مشدد که میان مزدلفه و مناست و برزخ است میان هردو باره ازان است و باده این
مشتق است از حسور یعنی مانده شدن و تحیر مانده کردن و این وادی مانده میکرداند کسانرا
مانده کردانیده است اصحاب فیل را انجا که در بیان حکایت ان معلوم کردد فحرک قلیلا یعنی جنبانید
ناقه را اندکی و تیز راند و از بعضی احادیث مفهوم میشود که بجهت تیز راندن نباید که قلت
اشتباه زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است بشتاب رفتن از ین
وادی که پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و امتثال
کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن ان حضرت صلی الله علیه وسلم ناقه را درین وادی و مشهور
است که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله بودند تعظیما
و تکریما امره بوده پس مستحب داشت بشتاب رفتن و کذشتن ازان و ثابت شده است
در صحیح امر کردن انحضرت صلی الله علیه وسلم کذرندکان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز
کذشتن و کریه کردن و عبرت کرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شد
در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از استوکی که از علمای شافعیه است نقل کرده است
که سبب انست که نصاری می ایستادند در وی جا که راهبی کفته اند مشرکان عرب می ایستادند
بجا که در وی سلطکفتند و امر کرده شد بمخالفت ایشان و امام شافعی در املا کفته که جایز است
که این کذشتن از جهت فراخی موضع باشد و بعضی کفته اند از جهت انکه این جای
بودن شیاطین است و شاید که بعضی از فرار کنندکان از طاعون را دریجا متمسک شوند
کردد که چون کذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز از ین باب است و این
از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت کذرندکان را به تیز کذشتن
بجهت خوف حق و شهود قهر جلال اوست تعالی و نیز از شومی ازان موضع ناکه
انجا عذاب نازل شده اکر می ایستد نازل می کردد عذاب ایشان را اصلا نمی ماند و با وجود
چون صریح نهی و منع و وعید در کریختن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص
فایده ندارد و کریختن در بعضی مواضع دیکر آمده است جنانکه کسی در خانه نشسته و زلزله آمده
جنانکه غالب ظن با فتادن خانه است یا خانه را اتش کرفت و اکر می ایستد می سوزد اینجا
بر آمد اکر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه انجا غالب ظن و اینجا توهم محض است
و فرق هست میان اسباب ظنیه و وهمیه در اسباب ظنیه مباشرت از منافی توکل نیست و در

منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع نشده و بر ارتکاب ان وعید و رزک مواعید واقع
شده دیکر چه جای سخن است عاذ با الله من موجبات سخطه و اسباب عذابه ثم سلك
الطریق الوسطی یعنی رفت انحضرت راه میانه را و این غیر راهی است که ازان راه رفته بود و
ان راه تحت را الطریق ضب میکویند بضاد معجمه و تشدید موحده و این راه طریق مازمین که نام دو
کوه است بکسر زای و فتح میم و لهذا در وقت رفتن نیز بوادی محسر نکذشته بود التی تخرج علی
الجمرة الکبری یعنی ان طریق که بر مین می آید بر جمره و منتهی کردد بجانب مزدلفه قریب مسجد خیف است
مقصود تعیین طریق است اما امروز ازان جمره میکذرند و بجمره می ایند که در جانب مکه است
و او را جمره عقبه میکویند و عقبه بفتح عین و قاف راه کوه و این جمره و رزن ما و حت و بیوع العقبة
که اعتبار کرده اند نیز مضاف باوست و احکام جمیع جمار تفصیل در باب خود بیاید یعنی اتی الجمرة التی عند
الشجرة تا انکه آمد انحضرت جمره را که در نزد درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد
فرماها بسبع حصیات یعنی انداخت در وی هفت سنکریزه یکبر مع کل حصاة منها یعنی تکبیر
میکفت با هر سنکریزه ازان سنکریزها مثل حصی الخذف مانند سنکریزهای خذف بفتح خا و سکون ذال
معجمتین سنکریزه انداختن با انکشتان تحذف کرسیم و سکون خا فا حصی و صورت خذف است
که سنکریزه را بر بالای انکشت سبابه نهند و بانکشت ابهام بیندازند یا اندازند با خذف
می سازند از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده و اینجا مقصود بیان
مقدار سنکریزهاست در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی
کفته اند کلانتر از نخود و خورد تر از فندق و بعضی مثل بندق کوسفند میکویند رمی من بطن
الوادی انداخت انحضرت سنکریزها را از میانه وادی که جمره در انجاست ثم انصرف الی المنحر
باز کشت انحضرت بسوی قربان جای که در میانه ان وادی بود بفتح نا و سکون نون
بدنة بیده پس نحر کرد انحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن
در سینه زدن به نیزه و بان نحر و ذبح الکرنت در شتر نحر است و در غیر وی ذبح و تحقیق
این در باب اضحیه کذشت ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحر ما غبر یعنی داد انحضرت شتر ان باقی را
بعلی پس نحر کرد علی انچه که باقی ماند بعد نحر انحضرت غبر بفتح غین معجمه و با موحده بمعنی باقی از ان
و ما بقی معلوم شد که جمله صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشند و اشرکه فی هدیه و شریک کرد
انحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را در قربانی خود ثم امر من کل بدنة ببضعة پس
امر کرد انحضرت که کرفتن کوشت پاره از هر شتری بضعه بفتحات و احد بدان بضم و سکون فجعلت
فی قدر پس کردانیده شد این کوشت پاره ها در دیکی فطبخت پس پخته شد این کوشت پاره ها

فکلا من لحمها پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی
رضی الله عنه از گوشت هدایا یا از گوشت قدری و قدری نوشیدند از شوربا پس ثم قدها فقضی
از شوربا آن مرق بفتح میم و راء شوربا بجهت آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی
بخورد و باقی گوشتها بخش کردند و در روایتی آمده که نا گردند دو خود شد که هر که خواهد بگیرد
تا بلاع کند رکب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافاض
الی البیت پس شتابید راند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این
رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و بآن تمام میشود حج و این افضل است روز
نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بمکة الظهر پس گذارد در مکه نماز پیشین را این روا
جایز است و عایشه نیز بهمین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که گذارد پیشین
را بمنی بعد از برگشتن از مکه هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است در
شرح بیان شده والله اعلم فاتی علی بنی عبد المطلب پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب
که عباس و اولاد وی بودند عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه زمزم
بدست ایشان بود یسقون علی زمزم و در حالتی که آب میدادند مردم را از زمزم فقال پس گفت
حضرت انزعوا انزعوا بنی عبد المطلب بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب فلولا ان
یغلبکم الناس علی سقایتکم پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب زمزم
و اجتماع و ازدحام ایشان بر آن از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما
لنزعت معکم هر آینه میکشیدم من آب زمزم از جهت فضل و شرف این فعل فناولوه دلوا فشرب
منه پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آنحضرت از آن آب این احکام
در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی از
میگذرد در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی رواه مسلم وعن عایشه رضی الله عنها قالت
خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت در
حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست
و تلبیه کرد بعمره و از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بحج فلما قدمنا مکة پس چون آمدیم مکه
قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل بعمرة ولم یهد فلیحلل کسی که اهلال کرد بعمره و هدی
نفرستاد پس باید که حلال شود و بر آید از احرام یعنی احرام ببندد بحج در ایام حج و من احرم
بعمرة واهدی فلیهلل بالحج مع العمرة و کسی که احرام بست بعمره و هدی فرستاد پس باید که اهلال
کند بحج با عمره ثم لا یحل حتی یحل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو و فی روایة

فلا یحل حتی یحل نحر هدیه و در روایتی این چنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود بنحر کردن هدی
خود و من اهل بعمرة این حکم دارد و من اهل بحج فلیتم حجه و کسی که احرام بست بحج پس باید که
تمام کند حج خود را قالت گفت عایشه فحضت پس حیض کردم من ولم اطف بالبیت و
طواف نکردم بخانه کعبه برای عمره ولا بین الصفا والمروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه که
ذکر طواف مجاز است یا مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل
حائضا پس همیشه بودم من حائض حتی کان یوم عرفة تا آنکه شد روز عرفه ولم اهلل الا بعمرة و
احرام نبسته بودم من مگر از برای عمره فامرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انقض راسی و امتشط
پس امر کرد آنحضرت که بگشایم موی سر خود را و شانه کنم یعنی برآیم از احرام و مباح کردن آنچه حرام شده
بود باحرام واهل بالحج و احرام بندم بعد از آن بحج واترک العمرة و ترک کنم عمره را ففعلت پس
کردم من ذلک فرمود آنحضرت حتی قضیت حجی تا آنکه تمام کردم حج خود را فبعث معی عبد الرحمن بن
ابی بکر و فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر زاده عایشه
بود از یک مادر و امرنی ان اعتمر مکان عمرتی و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود
از من بجهت حیض در آمده بودم ما از احرام آن من التنعیم احرام بندم این عمره را از تنعیم که جایی است
بیرون مکه سه میل نزدیکتر زمین حل بحرم و احرام عمره شرط است که از حل بسته شود و در آنجا جا
است که از آن مسجد عایشه میگویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و عوام الناس تنعیم
را عمره میگویند چون از برای عمره احرام از آنجا می بندند قالت گفت عایشه فطاف الذین
کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت پس طواف کردند آنکه احرام بسته بودند برای عمره بخانه کعبه
وبین الصفا والمروة و سعی کردند میان صفا و مروه ثم حلوا پس حلال شدند و بر آمدند از احرام
ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی بعد از آن طواف کردند بعد از آن که باز برگشتند و آمدند
از منا روز نحر طواف زیارت واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا واما آنکه
که جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف و روز نحر برای حج و عمره
متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج تمتع کرد آنحضرت
بعمره سوی حج فساق معه الهدی من ذی الحلیفة پس راند و برد با خود هدی را از ذو الحلیفة که جای احرام
بستن وی است فاهل بالعمرة و آغاز کرد پس اهلال کرد بعمره ثم اهل بالحج بعد از آن اهلال کرد بحج فتمتع
الناس مع النبی پس تمتع کردند مردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج بعمره سوی
حج جا که صورت تمتع است فکان من الناس من اهدی فساق الهدی ومنهم من لم یهد پس بود از مردم
کسی که هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی نبرد فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم

حتی یحل

فی حجة الوداع

٦٥٠

ثم قال للناس پس هنگامی که قدوم آورد آنحضرت بمکه گفت مردم را من کان منکم اهدی
فانه لا یحل من شیء حرم منه کسی که هست از شما اهدا کرده پس بدرستی وی حلال نشود از
هیچ چیز که حرام شده از وی یعنی از احرام بر نیاید و بر همان حال که بود باشد حتی یقضی حجه تا
آنکه بگذارد حج خود را ومن لم یکن منکم اهدی فلیطف بالبیت وبالصفا والمروة وکسی که
نباشد از شما که اهدا کرده پس باید که طواف کند به خانه کعبه و بصفا و مروه ولیقصر و باید که تقصیر کند
موی خود را ادنی اینست والا حلق افضل است ولیحلل و باید که حلال شود و بجا آرد
مناسک و اعمال عمره است بجای آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در تحقیق آنست
که از این حدیث معلوم شود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بوده و اصح آنست که آنحضرت
قارن بوده و تاویل این حدیث آنست که مراد به تمتع معنی لغوی است که انتفاع و التذاذ
است و شک نیست که این معنی در قران موجود است از جهت اکتفا از دو نسک به یک
واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وی بطریق اسناد
بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهر را زیرا که چون بنا بامر اوست گویا
بنا کرد و اما روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم منفرد بود وجه وی آنست که نخست احرام
حج بست پس از آن نیت عمره کرد و قارن شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها
برای حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند
کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادة ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب
بعد از آن حال متمتع را که هدی نکرد بیان میکند که چون از احرام بر آمد و طواف کرد و سعی نمود و عمره
تمام کرد ثم لیهل بالحج پس باید که چون ایام حج رسد احرام بندد برای حج ولیهد و باید که اهدا
کند که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب است بر متمتع برای شکرگزاری این نعمت
که توفیق ادای هر دو نسک یافت فمن لم یجد هدیا پس کسی که نیابد هدی فلیصم ثلثة
ایام فی الحج پس باید که روزه دارد سه روز در حج و سه روز که باشد افضل آنست که روز
سابع و ثامن و تاسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الی
اهله و روزه دارد هفت روز وقتی که برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روزه باشد
و در قران مجید مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضی
تفسیر کرده اند آنرا برجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و بر آمدن از منا و رجوع بمکه
بعضای گفته که مذهب ابی حنیفه است و طیبی نیز موافق آن گفته اما و بجماعه گفته که از حج
الی اهله و ظاهر آنست حدیث [illegible] آنحضرت قدوم آورد بمکه و امر

کرد اصحاب را بانچه کرد و طاف حین قدم مکة پس طواف کرد هنگامی که رسید بمکه واستلم
الرکن اول شیء بوسه داد حجر اسود در نخست از هر چیز ثم خب ثلثة اطواف پس رمل کرد در مل
کردنی چنانکه گذشت در سه طواف که از اشواط میگویند که یکبار گرد کعبه گشتن است ومشی اربعا
و مشی کرد بطریق معتاد در چهار مجموع هفت طوف و شوط شده از اطوف گویند فرکع
حین قضی طوافه بالبیت عند المقام رکعتین پس بگذارد هنگامی که تمام کرد طواف بیت را
نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز را ثم سلم پس سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز
فاتی الصفا پس آمد کوه صفا را فطاف بالصفا والمروة سبعة اطواف پس طوف کرد
بصفا و مروه هفت طوف مراد به طوف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار
که از سعی بین الصفا والمروة گویند چنانکه سابقا گفته شد ثم لم یحلل من شیء حرم منه پس حلال
نشد آنحضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی از احرام بر نیامد زیرا که قارن بوده و اگر متمتع هم بود
هدی با خود داشت حتی قضی حجه ونحر هدیه یوم النحر تا آنکه گزارد حج خود را و نحر کرد هدی خود را
روز نحر وافاض و رفت بسوی مکه یعنی از منی بمکه آمد فطاف بالبیت پس طواف کرد
بخانه کعبه طواف زیارت ثم حل من کل شیء حرم منه پس حلال شد از هر چیزی که حرام
شده بود از وی حتی زن و پیش از طواف بعد از نحر هم حلال شده بود ولیکن از غیر زن
و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام بر آمد وفعل مثل ما فعل رسول الله و کرد مانند آنچه کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ساق الهدی من الناس کسی که هدی کرد و روان از مردم
متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذه عمرة استمتعنا بها این عمره ایست که منفعت گرفتیم ما بدان فمن لم یکن عنده الهدی
فلیحل الحل کله پس کسی که نباشد نزد وی هدی پس باید که حلال شود حلال شدنی همه فان
العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم القیمة زیرا که عمره بتحقیق در آمد در حج تا روز قیامت شرح این
معنی گذشت رواه مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب تهی است از
فصل ثانی **الفصل الثالث** عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس معی [illegible]
از عطا گفت شنیدم جابر را در میان مردمی که شریک بود و ندیم من در شنیدن قال کنت جابر
اهللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما که یاران محمدیم صلی الله علیه وسلم بالحج خالصا وحده
حج ساده تنها از پیش عمره تنها قال عطاء قال جابر گفت عطا که گفت جابر فقدم النبی
قدوم آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة و در صبح شب چهارم
که گذشته بود از ماه ذی الحجه [illegible] پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم قال گفت

۵۰۱

آنحضرت حلوا و اصیبوا النساء از احرام برآئید و برسید زنان را و قال عطاء و لم یعزم علیهم و واجب
نکرد اینرا برایشان رسیدن بزنان و لکن احلهن لهم و لیکن گردانید زنان را برای ایشان مباح
گردانید وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفة الا خمس پس گفتیم ما هنگامی که نباشد
میان ما و میان عرفه مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را که برسیم بسوی
زنان خود و مباشرت کنیم ایشانرا فنأتی عرفة تقطر مذاکیرنا المنی پس بیاییم عرفه را در حالیکه
چکاننده باشد مردهای ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکرست بغیر قیاس بر
خلاف قیاس قال گفت عطا یقول جابر بیده در حالیکه اشارت میکند جابر بدست
خود از برای تمثیل چکانیدن منی اگرچه سخن را عادتست عرب که در حرف و حکایات اشارت
بدست کنند و جابر رضی الله عنه در آخر عمر اعمی هم شده بود ظاهرا این تأثیر دست کانی انظر
الی قوله بیده گویا عطا میگوید گویا من نگاه میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود
که می جنباند دست خود را برای نمودن صورت ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستاد
خطبه می خواند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فینا در میان ما فقد علمتم انی اتقاکم لله بتحقیق دانسته اید
شما که بدرستی من پرهیزگارترین شمام مر خدا را و در بعضی نسخ علی الله یعنی گرامی ترین شما
بر خدا و اصدقکم و راست گوترین شمام و ابرکم و نیکوکارترین شمام و لولا هدیی لحللت کما
تحلون و اگر نمی بود هدی من هر آینه حلال میشدم من چنانچه شما حلال میشوید و لو استقبلت
من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و اگر پیش میدانستم از کار خود چیزی را که پس دانستم
یعنی اگر میدانستم که آمدن از احرام اینچنین بر شما شاق خواهد آمد نمی راندم هدی را و من نیز از
احرام برمی آمدم فحلوا پس حلال شوید و برآیید از احرام که حکم الهی عز شانه چنین فحللنا و
سمعنا و اطعنا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را السمع رضا و اطاعت
و فرمان برداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت عطا که گفت جابر فقدم علی رضی الله
عنه من سعایته پس قدوم آورد امیر المؤمنین علی از یمن که برای گرفتن صدقات رفته
بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان قال بم اهللت گفت آنحضرت علی را
بچه چیز بچه نوع احرام بستی تو قال بما اهل به النبی گفت علی رضی الله عنه احرام بستم
بچیزی که احرام بسته است بآن پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال له رسول الله پس گفت
مر علی را آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاهد و امکث حراما پس [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] قال [illegible] گفت جابر
پس [illegible] رضی الله عنه فقال سراقه بن مالک بن جعشم [illegible]

سراقه بن جعشم بضم جیم و سکون عین مهمله و ضم شین و تحقیق که گذشته است ذکر وی در
قضیه هجرت یا رسول الله الکعامنا هذا ام للابد یا برای امسال ماست این حکم یا برای
همیشه است قال لا بل للابد گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت روی
مسلم عن عایشه رضی الله عنها انها قالت قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم لاربع مضین
من ذی الحجه گفت عایشه قدوم آورد آنحضرت یعنی بمکه هنگامی که چهار شب گذشته بود
از ذی الحجه او خمس یا پنج شب فدخل علی و هو غضبان پس درآمد آنحضرت بر من و وی
اگر وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من که در غضب آورد ترا یا رسول الله
ادخله الله النار درآرد او را خدا تعالی در آتش قال گفت آنحضرت او ما شعرت انی امرت
الناس بامر یا نمیدانی و خبر نداری که من امر کردم مردم را بامری فاذا هم یترددون پس ناگاه مردم
تردد و توقف میکنند در امتثال آن و لو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت
الهدی معی و اگر می بود پس می دانستم من از کار خود چیزی را که پس دانستم نمی راندم و نمی
آوردم هدی را همراه خود حتی اشتریه تا آنکه بخرم هدی را اکنون بعد از احرام ثم احل کما حلوا

باب دخول مکة و الطواف

پس حلال میشدم چنانچه حلال شدند مردم را و [illegible]
ذکر کرده درین باب کیفیت دخول مکه که از کدام سو درآید و از کدام جانب برود و جز آن
درآید و ذکر کرده کیفیت طواف را و آنچه لازم است او را از استلام حجر و جز آن و مکه
یعنی هلاک و نقصان کردن و این بلده شریف را از آنجهت مکه گویند که وی هلاک میکند
و ناقص و فانی میگرداند گناهان را و هلاک میکند مر کسی را که ظلم کند و الحاد ورزد در آن و بکه نیز
میگویند و بک بمعنی کوفتن از جهت کوفتن وی با اتفاق جباران یا از جهت از دحام خلایق
[illegible]
[illegible]

الفصل الاول

عن نافع قال ان ابن عمر [illegible]
کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی گفت نافع که ابن عمر بود که قدوم نمی آورد بمکه [illegible]
[illegible] ذی طوی بفتح طاء مهمله و بضم و کسر [illegible] و افصح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بذی طوی واغتسال وصلوة ودرین حدیث استحباب درآمدن مکه است در روز تا ببیند
کعبه را ودعا کند والان عادت جاری شده بدرآمدن وقت سحر که شاید اکثری این
از جهة وقت سوافق اول است واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی وحالتی دیگری بخشد ولیکن
ظهور سلطان عزت وابهت وجلالت بیت زادها الله تعظیما وتشریفا در روز وقت
چاشت اظهر وابهر است عرف ذلک بالذوق والحمد لله متفق علیه وعن عائشة رضی
الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه که آنحضرت
هنگامی که می آمد مکه را درمی آمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی است و معلاة که مقبره مکه
است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین و تخفیف لام است و عامه معلا
میگویند بضم میم وفتح عین وتشدید لام وخرج من اسفلها وبرون آمد از پایان او که جانب دیگر است
متفق علیه وعن عروة بن الزبیر از کبار تابعین وثقات ایشان است و خواهرزاده عائشه
صدیقه است وپدر او اسماء بنت ابی بکر روایت میکند که قد حج النبی بتحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدأ به حین قدم مکة انه توضأ ثم طاف بالبیت
پس خبر داد عائشه را که نخست چیزی که آغاز کرد آنحضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد
مکه را این بود که آنحضرت وضو کرد پس طواف کرد بخانه و این طواف را طواف قدوم گویند
ثم لم تکن عمرة پس نبود عمره ثم حج ابوبکر پس حج کرد ابوبکر وکان اول شیء بدأ به الطواف
بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این
خلفای ثلثه رضی الله عنهم که آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند
در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است
ولیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه
بعد از قدوم بجا عمره کردند ولیکن هرکه سوق هدی کرده بود با احرام باقی ماند و هرکه سوق هدی
نکرده بود از احرام برآمد مگر اگر مراد نفی عمره و فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام است و عروه
این کلام را در رد کسی گفت که زعم کرد که آنحضرت فسخ حج بعمره نموده و بیان کرد که آنحضرت
بقران خود باقی بود مگر آنکسی که سوق هدی نکرده او را فرموده که از احرام برآمده و فسخ حج و عمره
کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج بندد متفق علیه وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا طاف فی الحج والعمرة اول ما یقدم بود آنحضرت که چون طواف میکرد در حج یا
در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد
رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار شوط طواف

عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک از گشتن را شوط گویند بمعنی یک
ودر رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده ودر قاموس گفته که جماعه از فقها
اطلاق این لفظ را مکروه داشته اند وبجای آن طوف را اطلاق میکنند ووجه بیان
نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است
جماعه کرده که اهیت اطلاق یثرب بر مدینه مطیبه گفته اند ثم سجد سجدتین پس سجده کرد دو بعد از
طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پس طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان
صفا و مروه پس رمل در طوافی بود که بعد از وی سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول
الله وهم از ابن عمر است گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا از حجر
اسود تا حجر اسود سه بار ومشی اربعا ومشی کرد چهار بار وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف
بین الصفا والمروة وبود آنحضرت سعی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان
صفا و مروه وبیان این در حدیث جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر قال ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم لما قدم مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامی که قدوم آورد آنحضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی
ابتدای طواف از حجر اسود کرد و بوسه داد او را ثم مشی علی یمینه پس رفت بجانب دست
راست خود از برای طواف فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد در سه طوف ومشی کرد
در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر وغیر وی از او
کرده است از وی یک حدیث در استلام حجر قال سال رجل ابن عمر عن استلام الحجر
سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت ابن عمر رایت رسول
الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را
ازینجا معلوم شد که استلام غیر لمس بید و تقبیل بعد آن هر دو دست گویا مراد بالاستلام
اینجا لمس بید است بقرینه مقابلت بتقبیل رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت ابن عمر
ندیدم من آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه دو رکن یمانی که حجر اسود است ورکن
یمانی که محاذی او است رکن یمانی نام همین رکن است ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خوانده
بطریق تغلیب وبیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی ودیگر رکن شامی وهر دو را شامیین
میگویند ونبودن آن دو رکن بجا در افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام
از جهت تخصیص کرده شده اند باستلام ورکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی
ولهذا تقبیل کرده میشود ودر رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند واز حضرت رسول علیه السلام تقبیل

رکن یمانی یافت نشده وجمهور برین اند در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کردیم
آنرا در شرح سفر السعادة وتصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق علیه وعن
ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس
قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد
آنحضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن بمحجن در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچوبی
که در دست وی بود بآن چوب اشارت بحجر میکرد وچوب را بوسه میداد ومحجن بکسر میم وسکون
حاء مهمله وفتح جیم چوبی سرکج مانند چوگان متفق علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
طاف بالبیت علی بعیر وهم از ابن عباس است که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی
علی الرکن اشار الیه بشیء فی یده هرگاه که می آمد ونمیرسید بحجر اسود اشارت میکرد بسوی
وی چیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود وکبر وتکبیر میگفت ودرین حدیث بوسه
دادن آن چیز مذکور نیست رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است آخر صحابه بود تا
واز خواص یاران وتابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن
بمحجن معه ویقبل المحجن طواف میکرد بخانه واستلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود وبوسه
میداد محجن را درین حدیث استلام رکن است بچوب وتقبیل آن ودر حدیث سابق اشارت
بمحجن بود ومحمل آنکه بوجه استطاعت وارد گشته بوسه باستلام یا اشارت بدست یا بچوب وهمه
آن رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه بیرون
آمدیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالیکه ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج
فلما کنا بسرف طمثت پس هنگامیکه بودیم ما بسرف حیض کردم من وسرف بفتح سین وکسر را
وفا در آخر نام موضعی است نزدیک مکه که جدا کرده بجانب قدوم ام المؤمنین میمونه است ونکاح وی
رضی الله عنها در آنجا شده وهم در همو موضع اتفاق افتاده بود فدخل النبی صلی الله علیه وسلم
وانا ابکی پس در آمد آنحضرت وحال آنکه من گریه میکردم از وقوع حیض که مبادا مانع شود از ادای
حج فقال لعلک نفست بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت شاید که تو حیض کردی مراد
اینجا حیض است در ولادت نفست بلفظ مجهول میگویند قلت نعم گفتم آری قال
فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم گفت آنحضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزی است
که نوشته است یعنی تقدیر کرده است خدا تعالی آنرا بر دختران آدم یعنی زنان یا دختران
آدم بواسطه در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از زنان بنی اسرائیل است وکلام

در وی در باب حیض کردنت فافعلی ما یفعل الحاج پس بکن ای عائشه چیزی که میکنند حاجیان
غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف مکنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق علیه
وعن ابی هریرة قال بعثنی ابو بکر رضی الله عنه فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم گفت
ابو هریره فرستاد مرا ابو بکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آنحضرت بران حج یعنی بر اهل حج قبل
حجة الوداع یعنی پیش از حجة الوداع که آنحضرت بنفس شریف خود کرد سابقا معلوم شد که چون
حج فرض شد آنحضرت بجهة اشتغال بعرفات نتوانست رفت وابو بکر رضی الله عنه را
امیر حاج ساخت یوم النحر فی رهط فرستاد مرا ابو بکر روز نحر در گروهی که امر میکرد یؤذن فی الناس
امر کرد ابو بکر آن گروه را که آواز کنند واعلام کنند در مردم احتمال دارد که ضمیر امر بابی هریره رود الا لا یحج
بعد العام مشرک آگاه باشید که حج نکند بعد این سال هیچ مشرکی یعنی حج کردن مخصوص مسلمانان
باشد ولا یطوفن بالبیت عریان وباید که طواف نکند بخانه کعبه هیچ برهنه واین عادت
اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند ومیگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهائی که گناه میکنیم
در آن متفق علیه الفصل الثانی عن المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه
گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شده جابر را از مردی که می بیند بیت را برمیدارد دو دست
خود را فقال حججنا مع النبی گفت جابر تحقیق حج کرده ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم نکن
نفعله پس نبودیم یعنی نبودیم ما که بکنیم آنرا وبا این روایت یعنی نبود آنحضرت که بکند آنرا ومذهب
ایمه ثلثه این است وامام احمد گفته که دست بردارد ودعا کند ودر شرح کتاب خرقی که
در مذهب امام احمد است حدیث درین باب روایت کرده است ودر بعضی رسائل که
در مذهب حنفی است ذکر کرده اند که اول که نظر بر بیت افتد دعا کند ولا بد رفع یدین از
سنن دعا است والله اعلم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی هریرة قال اقبل رسول الله صلی
الله علیه وسلم فدخل مکة روی آورد آنحضرت پس در آمد مکه را فاقبل الی الحجر پس روی
آورد بسوی حجر اسود ثم طاف بالبیت پس طواف کرد بخانه ثم اتی الصفا بعد از ان آمد بکوه
صفا فعلاه پس بالا بر آمد او را حتی ینظر الی البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع یدیه پس
برداشت هر دو دست را فجعل یذکر الله ما شاء ویدعو پس گشت که ذکر میکند خدا را
آن قدر که میخواهد ودعا میکرد مراد از حدیث سابق دیگر این حالت که صعود صفا
باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
الطواف حول البیت مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب الا
انکم تتکلمون فیه پس فرق است که شما سخن میکنید در آن وسخن کردن مفسد نیست

ازانجا که نماز زاده درین عبارت ایمائی است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه
فلا یتکلمن الا بخیر پس کسی که سخن نیک کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر به نیک یعنی
سخن نیک کند اگرچه از جنس کلام الناس باشد باین حدیث استدلال کرده شده است
بر اشتراط طهارت در طواف چنانکه در نماز شرط است ومذهب ایمه همین است ولیکن
پوشیده نماند که تشبیه من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت ثوب واستقبال قبله و
قرات وسایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما واتفاق دارند در ان
که نماز افضل است از طواف وبعضی میگویند که برای غربا طواف افضل است که غنیمت
است وجای دیگر نخواهد یافت رواه الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی جماعة و
قفوه علی ابن عباس وذکر کرده است ترمذی جماعة را از رواة که وقف کرده اند این حدیث
را بر ابن عباس وگفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر انست که این موقوف
در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل الحجر
الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت وهو اشد بیاضا من اللبن وحال آنکه
در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودته خطایا بنی آدم پس سیاه کرد انرا
گناهان اولاد آدم ورسیدن دستهای ایشان رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث صحیح
گفته اند درین حدیث امتحان ایمان مردم است واگر کامل الایمان است قبول میکند از ان بی تردد
وبی تاویل وضعیف الایمان تردد میکند وکافر منکر می شود ولعمری درین حدیث چیزی نیست
که مخالف دلیل قاطع که حکم باستحاله ان کند باشد تا تاویل کنند وصرف از ظاهر نمایند وقول
اهل زیغ که ماده انسنگ مخصوص که بهشت و بجز درست از جواهر ساین ومخالف است
بحقیقت جرمها که مخلوق اند درین دار فانیه در خواص ولوازم دور زوال وفنا واحاطه
آفات بدان وباین حجر چون فات شد دیدنا انکار از دست قرامطه وملاحده شکست که هنوز از ان
در ان باقی است وجوهیش نیست که تواند که بعد از نزول در دار دنیا احوال متبدل شده باشد
چنانکه آدم علیه السلام را نیز گرسنگی وتشنگی ومانند آن وبعضی میگویند که مراد بودن
او از جنت وجود یمن وبرکت وشرف وکرامت که گویا چیزی است که از بهشت آمده است
وسفید بودن او وسیاه گشتن او بگناهان او بیان قضیه است مراد مبالغه اگر غیرت کرده
که گناهان ودر جماد تاثیر میکند چه جای دلهای ایشان واین همه تردد در شک وتاویل از ظلمت
باطن وخلل نفس است وراه استه است که بظاهر ایمان بیارند وحقیقت از اعلم
الهی تفویض نمایند وگویند ان الله علی کل شیء قدیر در شرع زیاده برین تبیین وتفصیل

وبسط وتطویل کرده شده است وبالله التوفیق فایده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است
در حجر اسود سفیدی چون آن سفیدی می آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت وفقیر
حقیر درین متحیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه که فاسی بنظر است این مضمون
رابعینه در ود کر کرده است وگفته که در حجر اسود نقطه سفید دیده ام صغیر ومشرق بوده و
این خبر در سنه پانصد وهفتاد ونه بوده وبافته است ابن فقیر که سلطان عسقلانی ومسالک
خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی وبعد از ان دیدم که هر وقت در نقصان بود
واین در هفتصد وهشت بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
الحجر وهم از ابن عباس است که گفت آنحضرت در شان حجر اسود والله لیبعثنه الله یوم القیمة له
سوگند که هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت وله عینان چشم میدارد در حالیکه مر او را
دو چشم است که می بیند از ان دو چشم ومی شناسد کسی را که استلام کرده او را ولسان
ینطق به وزبانی است که سخن میگوید بان یشهد علی من استلمه بحق گواهی میدهد بر کسی
وحافظ می گردد بر کسی که استلام کرده بحق یعنی با ایمان وصدق وتعیین چه
با گواهی میدهد بحق وراستی واین حدیث بر محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است
بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آنکسانی که در دل ایشان زیغ تعسف است
ومیگویند که این کنایت است از تحقیق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب
از بیضاوی که میگوید غالب ظن انست که مراد همین است اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر
وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول است بر تعسف وتاویل در تفسیر قران وفهم
احادیث تجاوز الله عنه رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام یاقوتتان من یاقوت الجنة گفت ابن عمر رضی
الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستی که رکن یعنی حجر اسود ومقام یعنی مقام
ابراهیم وآن سنگی است که در ان اثر پایهای اوست علیه السلام هر دو یاقوتند از یاقوت
بهشت ویاقوت نام جوهری مشهور است طمس الله نورهما ومحو ونابود کرده است خدای تعالی
نور این هر دو را ولو لم یطمس نورهما لاضاءتا ما بین المشرق والمغرب واگر نابود نمیکرد نور
هر دو را هر اینه روشن میشد هر چه میان مشرق ومغرب است یعنی تمام دنیا وگویا حکمت در
طمس نور ان است که تا ایمان بغیب باشد امتحان ایمان درین صورت است رواه الترمذی
والامام احمد حنبل در مسند خود وابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند وعن عبید بن عمیر
لفظ تفسیر ازکی با بعین است ودر زمان نبوت وولایت یافته وبعضی گفته اند آنحضرت

600

دیده والله اعلم روایت میکند ان ابن عمر کان یزاحم علی الرکنین که ابن عمر بود که انبوهی میکرد بر
هر دو رکن اسود و رکن یمانی زحاما ما رایت احدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
یزاحم علیه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ یکی از یاران آنحضرت را که انبوهی میکرد بر رکنها این دو
رکن قال ان افعل فانی سمعت رسول الله گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی نکر نشوید بر من
که محبت دارم بران زیرا که من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان مسحهما کفارة
للخطایا بدرستی مالیدن این دو رکن بدرست پوشنده است مرگناهان را وسمعته یقول و شنیدم
آنحضرت را میگفت من طاف بهذا البیت اسبوعا که گرد کرد این خانه هفت طوف
فاحصاه پس محافظت کند بر رعایت واجبات و سنن و آداب آن کان کعتق رقبة یعنی باشد
ثواب آن مانند ثواب آزاد کردن بنده وسمعته یقول و شنیدم آنحضرت را میگفت لا یضع قدما
ولا یرفع اخری ننهد کسی قدمی را در طواف و برندارد بار دیگر الا حط الله عنه خطیئة مگر فرود
می آورد و کم میکند خدا تعالی از آن کس بسبب آن قدم نهادن و برداشتن گناهی را وکتب له بها
حسنة و می نویسد برای وی نیکی را یعنی بهر دو قدم گناهی کم میکند و حسنه می نویسد رواه
الترمذی وعن عبد الله بن السائب صحابی است اهل مکه قرائت از وی دارند و مجاهد بروی خوانده
قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما بین الرکنین
گفت آنحضرت میان رکن یمانی و رکن حجر اسود این دعا را ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الا
خرة حسنة وقنا عذاب النار و گفته اند که صحیح نشده از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم دعائی در طواف مگر این دعا و دعاهای دیگر که میخوانند از صحابه و تابعین و سلف
کرام آمده والله اعلم رواه ابوداود وعن صفیة بنت شیبة بعضی گفته اند که وی
حضرت را دیده و بعضی گفته اند ندیده و ابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشته
و دیگر صفیه بنت شیبه بن عثمان بن ابی طلحه حجبی است که کلید خانه کعبه در دست ایشان
بود قالت اخبرتنی گفت صفیه خبر داد مرا بنت ابی تجراة بضم فوقانیه و سکون جیم و فتح راء و بعد
از الف و در بعضی نسخ بهمزه قالت دخلت مع نسوة من قریش دار آل ابی حسین گفت
بنت ابی تجراة در آمدم با زنانی چند از قریش در سرای آل ابی حسین ننظر الی رسول الله در حالی
که نگاه میکنیم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یسعی بین الصفا والمروة و آنحضرت می
دوید میان صفا و مروه فرأیته یسعی وان مئزره لیدور من شدة السعی پس دیدم آنحضرت را که
سعی میکند و میگردید ازار آنحضرت از سختی دویدن مئزر بکسر میم و سکون تحتانیه
بمعنی ازار آید که زیر می بندند و بعضی لحاف و ملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالای جامه پوشند

باشد تیز می آمد و اینجا این مراد است وسمعته یقول اسعوا فان الله کتب علیکم السعی و شنیدم
آنحضرت را میگفت سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است و واجب کرده است بر شما سعی را و
سعی فرض است نزد مالک و شافعی و احمد و نزد ما واجب است و بعضی تطوع گفته اند [illegible]
فلا جناح علیه ان یطوف بهما رواه فی شرح السنة ورواه احمد مع اختلاف روایت کرده است
این حدیث را در شرح السنة با این لفظ که گذشت و روایت کرده است احمد با اختلاف در لفظ
قدامة بضم قاف و تخفیف دال مهمله بن عبد الله بن عمار صحابی است قدیم الاسلام ساکن شد مکه را
و هجرت نکرد از آن قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسعی بین الصفا والمروة علی
بعیر گفت دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه بر شتر سوار لا ضرب ولا طرد نه زدن
بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند ولا الیک الیک و نبود گفتن
دور شو دور شو رواه فی شرح السنة وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله ابن امیه بضم همزه و
فتح میم و تشدید یا صحابی است حلیف قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف
و تبوک را و عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف
بالبیت مضطبعا گفت بدرستی که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در حالیکه مضطبع است و مضطبع آن
است که زیر بغل راست بر کتف چپ انداخته برد اخضر بچادر سبز رواه الترمذی وابوداود و
ابن ماجه والدارمی وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه اعتمروا من الجعرانة
روایت است از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه
در بیان عمرهای آنحضرت سابقا معلوم شد فرملوا بالبیت ثلثا پس رمل کردند بطواف بیت
در سه شوط وجعلوا اردیتهم تحت آباطهم و کرده اند رداهای خود را زیر بغلهای خود ثم قذفوها
علی عواتقهم الیسری باز انداختند رداها را بر دوشهای چپ خود که بمعنی اضطباع است
مشهور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شب بمکه آمد و هیچ کس را خبر نکرد
ظاهرا صحابه اوقات دیگر کرده باشند از روایت میکنند والله اعلم رواه ابوداود

الفصل الثالث

عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء گفت
ابن عمر رضی الله عنهما ترک کردم من بوسه دادن این دو رکن را که رکن یمانی و حجر اسود است در
سختی و نرمی یعنی در ازدحام و در خلوت منذ رایت رسول الله ازان بار که دیدم پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم یستلمهما که بوسه میداد این دو رکن را متفق علیه وفی روایة لهما و در روایت
بخاری و مسلم را آمده است که قال نافع رایت ابن عمر یستلم الحجر بیده گفت نافع دیدم
ابن عمر را که بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل یده و بعد تر بوسید دست خود را وقال ما

ترکت مذرایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله وگفت ابن عمر ترک کردم این را ازان باز
کردیدم آنحضرت را که میکرد این را **عن** ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول
الله صلی الله علیه وسلم انی اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آنحضرت که من بیماری دارم یعنی
بیاده طواف میتوانم کرد شکوی وشکوه وشکایت بمعنی گله کردن و شعنی بیمار شدن نیز می آید و این
نیز راجع بمعنی اول است گویا عضوی گله میکند از حال خود یا وی گله میکند از عضو گله کرده وی کند
فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس گفت آنحضرت طواف کردم از پس مردم
وحال آنکه تو سواره هستی فطفت ورسول الله پس طواف کردم و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یصلی الی جنب البیت نماز میکرد در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور وکتاب مسطور
حال آنکه میخواند سوره والطور وکتاب مسطور را متفق علیه **عن** عابس یعنی [illegible]
[illegible] بن ربیعة بعضی ورا از اصحاب شمرده اند و [illegible] از تابعین ذکر کرده
واکثر بر آنند قال رایت عمر یقبل الحجر ویقول گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله [illegible]
که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت انی لا علم انک حجر ما تنفع ولا تضر [illegible]
[illegible] با اعتبار صورت ظاهر [illegible] سوده [illegible] ولولا انی رایت رسول
الله [illegible] کردیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقبلک بوسه میداد ما قبلتک [illegible]
[illegible] قول [illegible] که [illegible] باسلام در [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] سنکی [illegible] نفع و [illegible]
عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال و [illegible] بسبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی روایت
میکند ابو هریره که گفته آنحضرت موکل کرده اند [illegible] یعنی رکن یمانی هفتاد فرشته
فمن قال اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قالوا آمین [illegible] این هفتاد [illegible] رکن [illegible]
را این فضیلت باشد [illegible] العفو [illegible] با [illegible]
و حاجت منصوص [illegible] بوده و رکن اسود را [illegible] جل و اعظم [illegible]
رواه ابن ماجه **عنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا
که طواف کند سبع بار و سخن نکند مگر بسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا
قوة الا بالله [illegible] عنه عشر سیئات [illegible] عشر حسنات و [illegible]
[illegible] و رفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه ومن طاف

منکلم وکسی که طواف کند پس سخن کند یعنی بان کلمات مذکوره وهو فی تلک الحالة وحال آنکه
وی در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحالة خاض فی الرحمة برجلیه می در آید در رحمت
بر و پای خود کی یعنی الماء برجلیه همچو در آینده آب بر و پای خود را بحنین تقریر کرد طیبی بمعنی این
حدیث را او گفت نبه ضعیف عنه الله که در خاطر چنان خلجان میکند که معنی حدیث این است
که اگر چه تکلم بکلام تام کند نا بجد [illegible] شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او
ولا یتکلم الا سبحان الله والحمد لله الخ با وجود آن او را ثواب است که می باشد خایض در دریای رحمت
[illegible] اسفل [illegible] خویش از جهت بودن او عامل و [illegible] باسفل [illegible] رحمت
[illegible] او از جهت بودن او [illegible] چرا چون تکلم [illegible] مستغرق میکرد [illegible]
[illegible] از اسفل تا اعلی [illegible] اعلم فافهم و بالله التوفیق رواه ابن ماجه
الوقوف بعرفة وقوف بعرفه [illegible] رکن حج است و رکن عظیم است چنانکه وارد شده
که الحج عرفه عرفه اسم مکان مخصوص است و بعضی [illegible] که [illegible] عرفه است [illegible]
[illegible] بمعنی مکان [illegible] باعتبار نواحی و اطراف و [illegible] وقوف
است و وجه تسمیه عرفات [illegible] در ان مکان [illegible] چنانکه
[illegible] است که از جهت [illegible] جبرئیل تعلیم میکرد ابراهیم خلیل الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] عرفه [illegible]
بان و [illegible] استعمال کرده [illegible]
[illegible]
و وقوف [illegible]
که در ین موضع [illegible] **الفصل الثانی**
عن [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال [illegible]

307

بود پس انکار کرده بنیت بروی و کبر الله اکبر و لا اکبر و تکبیر میگفت هرکه تکبیر گوینده بود پس انکار
کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند رواست و اگر تکبیر گویند نیز روا و لیکن
گفته اند که تکبیر گفتن رخصت و سنت است که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر حاج را سنت نیست
است که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میکرده باشند و اما تکبیر سنت است در پس نمازها حاج را و غیر حاج
متفق علیه وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا و اینجا از جابر که گفت
آنحضرت نحر کردم من اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آنحضرت در اینجا نحر کرده و
الان نیز آن موضع معلوم و معروف است که از مسجد النبی نامند و تبرکا در اینجا عمارتی کرده
اند و منی کلها منحر و منا همه محل نحر است در هر موضع از منا که نحر کننده جایز است فانحروا فی
رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جاهای رخت خود این را در منا گفت و در عرفات گفت و
وقفت ههنا و عرفة کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و عرفات گفت و وقفت
همه محل وقوف است و مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم و حوا در وی و از
و لا زیر یعنی قرب و اجتماع است گفت و وقفت ههنا و جمع کلها موقف و وقوف
کردم من اینجا جمع همه موقف است و شک نیست که مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا من النار من یوم عرفة
گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را
از آتش دوزخ از روز عرفه است و انه لیدنو و بدرستی که وی تعالی نزدیک میشود برحمت
و مغفرت ثم یباهی بهم الملائکة بعد از آن مفاخرت می نماید و نازش میکند بنیکان که حاضر شده در
موقف ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید ملائکه چه میجویند این نیکان من بلفظ استفهام
تعجبا ملائکه را اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه
مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن عبد الله بن صفوان تابعی است ثقه ذکر کرده
او را ابن حبان در ثقات خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند از خالی که مر او راست
گفته میشود او را یزید بن شیبان صحابی است قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت زید بن
شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را در عرفه در قدیم از زمان در عهد جاهلیت بمیراث از آبا و اجداد قوم
ما آنجا وقوف کرده آمده اند یباعده عمرو من موقف الامام جدا و دور می انداخت یعنی وصف
میکرد بعد آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام سید دولت فاتانا پس آمد ما را ابن مربع
الانصاری بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید است یا یزید بن عبد الله فقال انی رسول الله

گفت من فرستاده پیغمبر خدا ام صلی الله علیه وسلم الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن
حضرت وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم پس هر آینه شما بر ارثید
از میراث پدر کلان که ابراهیم خلیل است علیه السلام حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله
از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند موقف قبیله
ابن یزید بن شیبان در جای بود که بسیار دور بود از موقف آنحضرت که موقف امام عبارت
از آنست پس اینها خواستند که عرض نمایند که دور تر بایستند با آنحضرت و آنحضرت خود
نفرستد مر خود که خواهند در خوب است پس صحابه را که ابن مربع میگفتند بر ایشان فرستاد که
بجای خود باشید از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست
انتقال نکنید که عرفات همه موقف است دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا
در شارع و تخالف نیفتید رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه وعن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه و هر جزو وی موقف است
هر جا که وقوف کنند صحیح است و کل منی منحر و همه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنند جایز
است و کل المزدلفة موقف و همه مزدلفه موقف است و کل فجاج مکة طریق و منحر همه راههای
مکه راه است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه گشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آیند درست
و هر جا که در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید و مکه حرم است و لیکن در منی عادت شده
است و روز نحر که دهم ذی الحجه است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند و دعای دیگر
مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جزای آنها را اگر در مکه کنند قصور ندارد و مقصود از تنبیه
مواضع مذکور اصل جواز و خروج از عهده است و الا فضیلت موقف آنحضرت و منحر وی
وی باقی است کما لا یخفی رواه ابو داود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها و سکون واو
و ذال معجمه قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم عرفة خطبه
میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در رکاب
رکاب گویا که این بقصد ارتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک مردم بشنوند
رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعاها دعای روز عرفه است اگر در عرفات کنند یا هر جا که کنند و
مقصود اعلی ذکر احوال حج و حاجیان است و خیر ما قلت انا والنبیون من قبلی و بهترین دعا
و ذکری که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند این است لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا

608

برکت او وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف وکسر را وسکون تحتیه ودر آخر زای وعبید الله
بلفظ تصغیر این چنین واقع شده است در نسخ مشکات موافق ابجد واقع شده است در
بعضی نسخ مصابیح وکاشف ذہبی وبعضی کتب دیگر وصواب عبد الله بدون یا موافق
ابجد ذکر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل وحماد بن
سلمه ومالک وغیر ایشان در تهذیب او مرسل است وطلحة بن عبید الله از عشره مبشره است
و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان است وعثمان نام ابو قحافه است والد ابو بکر صدیق
رضی الله عنه وطلحه برادر زاده ابو بکر است رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ما رای الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آنحضرت دیده نشده است شیطان را در هیچ
روزی که وی در آن روز باشد ذلیلتر ولا ادحر خوار ومطرود ودورتر ولا احقر
خوارتر وحقیرتر ولا اغیظ منه خشم وغضب ناکتر فی یوم عرفه از خود در آن روز
عرفه یعنی شیطان در هیچ روزی زبون وخوارتر از آن نمی باشد از روز عرفه
ودر روز عرفه از همه روزها بیشتر وزیاده تر است خواری وغضب وی وما ذاک الا لما یری
من تنزل الرحمة وسبب آن زبونی وخواری وغضب شیطان در روز عرفه از جهت
چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان وتجاوز الله عن الذنوب العظام ودر
گذشتن خدای تعالی از گناهان بزرگ ایشان الا ما رای یوم بدر مگر آنچه دیده شد از خوار
وزاری شیطان روز بدر که روز فتح ونصرت مسلمانان وعزت وشوکت اسلام
بود در آن روز خواری وی مانند روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبریل یزع الملائکة پس
بدرستی که شیطان بتحقیق دید جبریل را در روز بدر که ترتیب میداد ملائکه را وصفها
میکند برای جنگ مشرکان ویزع برای وعین مهمله یعنی باز داشتن ومنع کردن ولشکر را فراهم
آوردن ووزوع بفتح واو سرهنگ وسالار لشکر وباز دارنده را گویند واد مالک مرسلا
وفی شرح السنة بلفظ المصابیح وروایت کرده این حدیث را در شرح السنه بلفظی
که در مصابیح مذکور است وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان
یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون می باشد روز عرفه وبدرستی که خدای تعالی فرود
می آید باسمان دنیا این نزول بمعنی قرب میشود برحمت واحسان وکرم فیباهی بهم الملائکة
پس مباهات وبیان فخر میکند ایشان را ملائکه فیقول انظروا الی عبادی پس میگوید وی سبحانه
بنگرید بسوی بندگان من اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند درگاه رحمت مرا ژولیده موی
غبار آلوده داد وفریاد کننده بدعا ولبیک یعنی بلند آواز کنندگان بلبیک وذکر وشعث بضم شین جمع اشعث وغبر بضم

بین جمع اغبر وضج بتشدید جیم جمع ضاج است وفریاد کردن سن کل فج عمیق از هر راه کشاده ودور و
دور اشهدکم انی قد غفرت لهم گواه میکنم شما را بر اینکه بدرستی من آمرزیدم ایشان را فیقول
الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان برای پروردگار فلان کس از بندگان
این حاضران بود که نسبت برهق کرده میشد ورهق بدی کردن وارتکاب محارم کردن وظلم
کردن وفلان وفلانة وفلان مرد وفلانه زن چنین وچنان اند قال گفت آنحضرت فیقول الله
میگوید خدای عز وجل قد غفرت لهم بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر
آزاد شده در وی از آتش دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة الفصل الثالث
عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها گفت عائشه بودند قریش
وکسی که گرفته بود دین قریش را وتابع ایشان بود یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند
بمزدلفه از جهت ترفع وتفوق بر مردم ومی گفتند ما اهل الله وساکن حرم اویم بیرون نمی
آییم از حرم ومزدلفه حرم است وعرفات حل وکانوا یسمون الحمس وبودند قریش که نام
کرده میشدند حمس بضم حا وسکون سین مهمله جمع احمس یعنی شجاع که حماسه
یعنی شدت وشجاعت داد از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای
ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند ومایل بسفیدی وآن
سخت می باشد فکان سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکنند
بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه پس هنگامی که آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود
را صلی الله علیه وسلم ان یأتی عرفات باید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی
ثم یفیض منها بضم یا از افاضت یعنی اشک وآب بکثرت ریختن وروان شدن از عرفات
فذلک قوله تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس بس روان شوید بسوی مزدلفه از جای
که روان می شوند عامه مردم این خطاب برای قریش ولازم می آید این امر مطلقا
بر متفق علیه وعن عیاش بن مرداس پس صحابی از مولفة القلوب اسلام آورد پیش از
فتح مکه گویند ونیکو شد اسلام وی وی شریف بود در قوم خود حرام کرده بود
قوم خود وی از جاهلیت که حرام کرده باید بر خود نبیذ را بنفس خود در جانب آن رسول الله
روایت کرده وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مر
امت خود را شبانگاه روز عرفه یا بر زبان مغفرت کنانیدن مراد آن است که طلب مغفرت برای
ایشان کرد مطلق است فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد وقبول کرده

دعای آنحضرت باین طریق که بدرستی من بتحقیق امر زیدم ایشانرا همه گناهانرا جز مظالم که مراد
از آن حقوق عبادست جمع مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را منکرند و بعضی ضم را نیز
تجویز کرده اند و مظالم عاجز است که در مال باشد یا در عرض یا در بدن هم فانی آخذ بیشتر ازین
من که بدرستی من البته از برای مظلوم حق او را از ظالم و این قسم از گناهانرا نمی بخشم و چون
لفظ مشکل نیز روایتست قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة گفت آنحضرت
ای پروردگار من اگر میخواهی میدهی مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم
گرفته است و غفرت الظالم یعنی امرزی مظالم را فلم یجب عشیة پس اجابت کرده نشد آن
حضرت و قبول کرده نشد دعای وی در شبانگاه عرفه فلما اصبح بالمزدلفة پس بهنگامی
که صبح کرد آنحضرت بمزدلفه اعاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سال پس اجابت کرده شد
آنحضرت بسوی چیزی که سوال کرد و قبول افتاد دعای آنحضرت امرزیده شدن تمام گناهان
اگرچه مظالم باشند قال فضحک رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم او قال تبسم یا گفت راوی بجای ضحک تبسم فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند مر
آنحضرت را ابو بکر و عمر بابی انت وامی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها پدر و مادر ما
فدای تو باد بدرستی این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و
مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاویل
از برای آن میکنیم که ابو بکر و عمر آنحضرت را هرگز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند
که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله سنک پس چه چیز خنده آورد
ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایتست از شادی و خوشحالی قال گفت
آنحضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائی وغفر لامتی
بدرستی دشمن خدا که ابلیس است هنگامی که دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعا
مرا و بیامرزید امت مرا اخذ التراب فجعل یحثوه علی راسه گرفت خاک را ابلیس گرفت که می انداخت
بهر دو دست خاک را بر سر خود ویدعو بالویل والثبور و دعا میکند بویل و ثبور و هلاک و
میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه و ویل یعنی وای و سختی و ثبور یعنی هلاک در قاموس گفته
که ویل یعنی حلول شر است و ثبور یعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام وادی است در
دوزخ فاضحکنی ما رایت من جزعه پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بیصبری و ناله
و فریاد او رواه ابن ماجه وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور بر آنکه ازین حدیث
معلوم میگردد که جمیع مظالم نیز میشود و طایفه گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده

عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته که مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح
ثابت شود و الا پس قول حق سبحانه ویغفر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل در مادون
شرک است و در شواهد بلد میگویم که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح
آمده است که کسی که حج گذارد و رفث نکند و فسق نورزد همچون آید از گناهان همچو روز
که زاییده است او را مادر او مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق العباد و در حقوق الله
نیز ساقط نمیگردد نفس حقوق بلکه کسی که بر ذمه او نماز باشد کفارت است و مانند آن
از حقوق الله ساقط نمیگردد زیرا که آن حقوق است نه ذنوب ذنب ست که تاخیر
وی پس نفس تاخیر جزوی ساقط میگردد نه آن حقوق بانفاسها پس حج مبرور ساقط
میکرداند اثم مخالفت را بحقوق و این تمیز که ازو شاید علما محدثین است گفته که
اعتقاد کنند که حج ساقط میگرداند چیزیرا که واجب است بر وی از حقوق خدا همچو نماز که بر
ذمه او وقت ثلاثه تو ... داده شود او را ازین قول و اگر تو بکند قتل کرده شود و ساقط
کرده حق ادمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام از شاید و تصیق چیزی است که مخفی نیست و
مشهور نیست که حقوق الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلافست و جمهور بر آنند
که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است والله اعلم باب الدفع من عرفة والمزدلفة
باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر است که بجای
دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن
دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است و تعبیر بدفع بجهت آن کرده اند که چون از دحام بود و
برگشتن بعضی مردم را دفع میکرد یعنی مراد دفع نفس است و مرکب و ذکر آن در احادیث
سابقه معلوم شد اینجا بیان کیفیت آن میکند الفصل الاول عن هشام بن عروة تابعی
است نقل بدرستی عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت که سئل اسامة بن زید کیف
کان رسول الله پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سیر میکرد
فی حجة الوداع حین دفع یعنی کیفیت سیر میکرد در حجة الوداع بهنگامی که برگشت از عرفات قال
گفت اسامه کان یسیر العنق بود آنحضرت که سیر میکرد و شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع
و بعضی گفته اند میان آهستگی و شتابی زیاده بر رفتن و بعضی گفته که مرکب را دو ساختن باو ادا
وجد فجوة نص پس چون مییافت فرجه زیرا فی الفراغ فجوة بفتح فا و سکون جیم فرجه
قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف وهم فی فجوة منه و نص بفتح نون و تشدید فوق عنق دق
الفراخ نص تنگ راندن نص نافه میگویند وقتی که ران تو نهایت آنچه در وست از سیر وجه

رسیدن بنهایت جزاست متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی
صلی الله علیه وسلم یوم عرفة روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد وبیرون آمده
همراه آنحضرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل
پس شنید آنحضرت در پس خود منع سخت وزدن مر شتران را که مردم بجهت تعجیل میزدند
وشتاب رفتن واضطراب نمودن فاشار بسوطه الیهم وقال پس اشارت کرد آنحضرت
تازیانهٔ خود بسوی مردم وگفت یا ایها الناس علیکم بالسکینة ای مردمان بر شما باد که آهستگی
وآرام ووقار ورزید فان البر لیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن وثواب یافتن در باب حج
وجز آن نیست بتیز راندن واضطراب نمودن وشتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات
ومکروهات نمودن واز رفث وفسوق دور بودن رواه البخاری وعن اسامة بن زید
کان ردف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة وهم از ابن عباس است که اسامه
بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل
من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آنحضرت در پس خود فضل بن عباس را که پسر اولاد
عباس بود در سواری از مزدلفه بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم
پس هر دو یعنی اسامه وفضل روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یلبی
حتی رمی جمرة العقبة تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را در روز نحر وبعد از رمی تلبیه تمام کرد
ذکر جمرة العقبه در احادیث سابق گذشت ودر باب رمی الجمار نیز باید متفق علیه وعن
ابن عمر قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء بجمع گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت
نماز مغرب وعشا هر دو را در یک وقت که وقت عشاست در جمع که نام مزدلفه
است گذشت کل واحد منهما باقامة گذارد هر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی هر یکی
را بآورد اگر چه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت ولم یسبح
بینهما ونگذارد نماز نفل میان این دو نماز ولا علی اثر کل واحد منهما ونه در پی هر یکی از آنها یعنی
نماز نفل اصلا نگزارد نه در عقب مغرب ونه عشا رواه البخاری وعن عبد الله بن مسعود قال
ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الا لمیقاتها گفت ابن مسعود ندیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که ادا کرده باشد هیچ نمازی را مگر در وقتش الا صلوتین المغرب
والعشاء بجمع مگر دو نماز را که نماز مغرب وعشا باشد در مزدلفه ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوتین
که در سفر روایت میکنند بران وجهی که شافعیه گفته اند محل سخن است واگر جمع میان
ظهر وعصر را در روز عرفه پیش از وقت وی یعنی در وقت معتاد وی که همیشه میگزارد

در تاریکی

در تاریکی گذارد چنانکه مردم در شک وشبهه بودند که وقت شده است یا نه وفجر طلوع کرده یا نه
وآنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافت بنور وحی یا بمزید علمی که داشت وحدیثی دیگر در صحیح
بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث ومصرح است بآنکه بعد از طلوع
فجر گذارد نه پیش از وی ودر بعضی روایات بخاری از ابن مسعود آمده که وی گذارد نماز
فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر وگفت گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت وبعضی توهم
کرده اند که پیش از دخول وقت گذارد واین خطا ومخالف اجماع است متفق علیه
وعن ابن عباس قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة فی ضعفة اهله
گفت ابن عباس من از جماعتی بوده ام که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه
در ضمن ضعیفان واهل وعیال خود از زنان واطفال چنانکه در احادیث باید وخود بعد از
اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شده وشب این است واین جماعه را در شب
فرستاده بود وبود که رمی جمره العقبه کنند مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن
عباس باید وقول امام ابی حنیفه همین است ودر بعضی احادیث مطلق آمده که برفته
ورمی جمره العقبه کنند ونظر باین اطلاق امام شافعی وامام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل
کرده اند وپوشیده نماند که حمل برظاهر بقاعده مستقر شافعیه این است که مطلق را حمل برمقید
نکرده اند واقتدا علیه متفق علیه وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت است از فضل بن عباس رضی الله عنهما وبود وی در پس آنحضرت
نشسته بر ناقه انه قال فی عشیة عرفة وغداة جمع للناس حین دفعوا گفت آنحضرت
در شبانگاه عرفه وبامداد مزدلفه مردم را هنگامی که بزور راندند ودفع وزجر وضرب میکردند
علیکم بالسکینة بر شما باد ای مردم که وقار وآرام کنید وشتابی واضطراب نورزید وهو کاف
ناقته وحال آنکه آنحضرت باز دارنده بود ناقه خود را از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف
یعنی باز داشتن حتی دخل محسرا تا آنکه در آمد وادی محسر را البته بکسر سین مشدد وهو
من منی واین وادی محسر از منا است وبعضی میگویند از مزدلفه است وتحقیق آنست
که برزخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال علیکم بحصی الخذف الذی یرمی به الجمرة
گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها ازین وادی مانند سنگریزه خذف که
کرده شود بان جمره وسابقا بیان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آنست که از راه
برداشته شود ودر بعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند واین منقول است
از ابن عمر وسعید بن جبیر واز هر جا که خواهند بردارند جایز است مگر از جمرات که بوی رمی کرده

شده است که اینها را برنیاید داشت واگر از اینها نیز بردارند اصل جواز باقی است ولیکن
خلاف اولی وافضل است ونیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای
رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهد بردن یا هفتاد که هفت که امروز خواهند انداخت وشصت
وسه برای روزهای دیگر وقال لم یزل رسول الله وگفت فضل ابن عباس همیشه بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم یلبی لبیک میگفت حتی رمی جمرة العقبة بعد از آن ترک لبیه
نمانده رواه مسلم وعن جابر قال افاض النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینة
افاضه کرد یعنی روان شد آنحضرت از مزدلفه وحال آنکه بود بروی قرار وآرام وامرهم بالسکینة
وامر کرد مردم را تا آرام کنند وسکینه داشته باشند واوضع فی وادی محسر ونیز راند در وادی محسر بیان این
سابقا گذشت وامرهم ان یرموا بمثل حصی الخذف وامر کرد مردم را که رمی کنند مانند سنگریزه
خذف که مقدار نخود یا مقدار سنگ کوچک باشد چنانکه گذشت وقال لعلی لا اراکم بعد
عامی هذا وگفت آنحضرت باصحاب شاید که من نبینم شما را بعد ازین سال من یعنی بمیرم
باموزید احکام دین را وازین جهت این حج را حجة الوداع گویند که آنحضرت تعلیم احکام
ووداع کرد یاران را ومولف مشکوة میگوید لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث
را در احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم وذکر کردن صاحب مصابیح او را در فصل اول دلالت
میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی جامع الترمذی ولیکن در جامع الترمذی او را یافتم مع تقدیم وتاخیر
یا تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی وتاخیر بعضی از بعضی ومقتضای این آنست که در فصل ثانی
ذکر کرده میشد الفصل الثالث عن محمد بن قیس بن مخرمة بفتح میم سکون خا معجمه وفتح را
وکسر میم تابعی ثقه است قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة
کانوا یدفعون من عرفة حین تکون الشمس کانها عمائم الرجال فی وجوههم خطبه خواند
حضرت پس گفت در هنگامی که اهل جاهلیت بودند روان میشدند از عرفه وقتی که بود آفتاب
[illegible] مردان در روی ایشان قبل ان تغرب یعنی پیش از آنکه فرو رود آفتاب
[illegible] قاضی نقل کرده است [illegible] از نور آفتاب [illegible]
[illegible] بر روی مردان مانند عمامها [illegible]
[illegible] وبعضی گفته اند که گویا آفتاب بنگامی که [illegible]
[illegible] ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حتی تکون علیها
کانها عمائم الرجال فی وجوههم وروان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامی که
میشد آفتاب گویا که عمامه مردان است در روی ایشان وانا لا ندفع من عرفة حتی تغرب الشمس

پرستی ما روان میشویم از عرفه تا آنکه غروب میکند آفتاب وندفع من المزدلفة وروان میشویم
از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان
وسیرت وروش ما مخالف است سیرت پرستندگان بتان را واهل شرک ومخالف است سیرت
شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال فیه وگفته است بیهقی در روی
خطبنا وساق بنحوه ورانده است حدیث را وذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف در بعضی
الفاظ واهل [illegible] بالجمله [illegible] است این عبارت را جزری نوشته ودر تخریج ابن حجر آمده
البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة بنحوه وعن ابن عباس قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیلة المزدلفة [illegible] پیش فرستاد ما را آنحضرت در شب مزدلفه اغیلمة بنی عبد المطلب
ما کودکان اولاد عبد المطلب را علی حمرات سوار بر خرکان فجعل یلطخ افخاذنا
گشت آنحضرت که میزد بکف دست رانهای ما را بروجه تلطف ودر وداع فی الصراح لطخ نطاو
[illegible] یک کف دست بر پشت زدن [illegible] را نرم زدم ویقول ومیگفت ابینی بضم همزه
وفتح موحده وسکون تحتانیه وکسر نون وفتح یا مشدده وای بسر [illegible] در تصحیح این لفظ
سخن بسیار است در شرح بیان کرده ایم لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس رمی مکنید جمره
تا آنکه طلوع کند آفتاب ووقت مستحب برای رمی نزد ما این است تا وقت زوال وبعد از
طلوع فجر نیز جایز است ولیکن اساءت دارد نزد شافعی واحمد ودر روایتی بعد از طلوع فجر
روا است بی اساءت بلکه بعد از نصف لیل باشد رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی صلی الله علیه وسلم بام سلمة لیلة النحر
گفت عائشه فرستاد آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد
جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس رفت ام سلمه پس طواف افاضه کرد
کان ذلک الیوم الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله علیه وسلم عندها وبود آن روز روزی
که می بود در آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت است بسبب تعجیل
وی در رمی وافاضت والله اعلم وگفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه ودرین حدیث
مقال است واساطین علما این حدیث منکر [illegible] رواه ابوداود ودر [illegible] اسناد او ام [illegible]
بوده نیز احادیث امده وظاهر آنست که [illegible] وعن ابن عباس قال
یلبی المقیم والمعتمر حتی یستلم الحجر لبیک میگوید مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میکند وشروع
در طواف مینماید [illegible] مقیم کسی است که [illegible] اقامت [illegible] کرده است
[illegible] مراد معتمر وتمتع [illegible] که مقصود آنست [illegible]

حجر میکند چنانکه در حج رمی جمرة العقبه می نمایند رواه ابوداود روایت کرده است این
حدیث را ابوداود یعنی مرفوعا بحضرت وقال وگفته است وروی موقوفا علی ابن عباس
وروایت کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم رفع
خواهد بود **الفصل الثالث** عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید یقول
از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است وی شنید شرید بفتح
شین معجمه وکسر را سکون تحتانیه و دال مهمله در آخر که از اصحاب است و وی نیز ثقفی است
و بعضی گفته اند از حضرموت یقول میگفت شرید افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت فما مست قدماه الارض حتی اتی جمعا پس نشود
پایهای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سوار رفت
و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد بر زمین والا در صحیح بخاری از حدیث اسامه آمده
است که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت
الصلوة یا رسول الله فرمود نماز در پیش است یعنی در مزدلفه رواه ابوداود وعن
ابن شهاب از مشاهیر تابعین و آنکه زهری گویند او است قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف
عام نزل بابن الزبیر گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله بن عمر که حجاج بن یوسف
ثقفی ظالم مشهور در سالی فرود آمد بجنگ عبد الله بن الزبیر از جانب عبد الملک بن
مروان و حج گزارد سأل عبد الله کیف نصنع فی الموقف یوم عرفة پرسید از عبد الله
بن عمر که چگونه کنیم نماز روز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبد الله بن عمر است
ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو میخواهی سنت را تهجیر کن
نماز را در نیم روز بگذار یعنی در عرفه و هجر و هاجره سخت گرمی در نیم روز و تهجیر و ابتدا بسیر کردن
در نیم روز فقال عبد الله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم انهم کانوا
یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة ایشان هر آینه بودند یعنی اصحاب آنحضرت بودند
که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که گفت
ابن عمر راست و درست نام کرده است او را مادر او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم
و سلامت ماند از مداهنت در پیش اینچنین ظالمی فقلت لسالم زهری میگوید که پس گفتم
مر سالم را که آیا ابن عمر فعل صحابه نقل کرد افعل ذلک رسول الله آیا کرده است این را رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم وهل یتبعون فی ذلک الا سنته و آیا هست
که پیروی میکردند ایشان یعنی در تهجیر و گزاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

رواه البخاری **باب رمی الجمار** جمار یعنی سنگهای خرد آمده و جمار جمع جمره نام سنگریزها
است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که جمار رمی میکنند جمرات میگویند بجهت
رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصاست و جمره بمعنی جمع می آید و بعضی
گویند که اجمار بمعنی اسراع است یعنی شتابیدن کردن و وارد است که آدم علیه السلام
رمی کرد ابلیس را یعنی پس گریخت ابلیس از پیش وی بشتاب **الفصل الاول**
عن جابر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته
یوم النحر گفت دیدم من آنحضرت را که رمی میکرد سواره بر شتر خود روز نحر و یقول
لتأخذوا مناسککم و میگفت باید که بگیرید و بیاموزید از من اعمال حج خود را و مناسک در اصل
بمعنی عبادت است و اکثر اطلاق وی در اعمال و عبادات حج است و درین کلام
اشارتست بعذر سواری او است که همه ببینند و در یابند فانی لا ادری لعلی لا احج
بعد حجتی هذه زیرا که هر آینه من در نمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج من که اینست
رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در هدایه گفته است
که هر رمی که بعد از وی رمی است چنانکه در رمی جمرات دیگر غیر جمرة العقبه افضل است
که پیاده کند زیرا که بعد از وی ایستادن است و دعا کردن و تضرع نمودن است
و حالت مشی اقرب است بتضرع و بیان افضلیت وی است از ابی یوسف
حکایت کرده شده است از ابراهیم بن جراح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در
مرض موت وی پس بگشاد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر است یا پیاده
گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت
خطا کردی بعد از آن گفت هر رمی که بعد از آن ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه
بعد از وی ایستادن نیست سواره فاضلتر است بر خاستم از وی تا بدر خانه رسیده
بودم که آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از حرص وی بر علم در
مثل این حالت رحمة الله علیه و بجز در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رمی جمرة عقبه کرد در روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده و در کل وعن
قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف وهم از جابر
است که گفت دیدم من آنحضرت را که رمی جمره کرد بمثل حصی خذف شرح این گذشت
در باب حجة الوداع رواه مسلم وعنه رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم
النحر ضحی و هم از جابر است که رمی کرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد

بعد ذلک فاذا زالت الشمس و اما بعد از ان روز دیگر وقتی که برگشت آفتاب چنانکه بیان
آن باید متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه انه انتهی الی الجمرة الکبری روایت
است از ابن مسعود که وی رسید بجمره کبری که در جانب مسجد خیف است فجعل البیت
عن یساره ومنی عن یمینه یعنی پس گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود و گردانید
منی را از جانب دست راست خود و رمی بسبع حصیات و انداخت بهفت سنگ
ریزه را یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود هکذا
رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة همچنین رمی کرد آنکس که فرود آورده شده است
بروی سوره بقره عبارت است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود از ال
زانست که سوره بقره اطول و ارفع سور قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است
که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة کذا قالوا و در رسایل مناسک نوشته اند که می
ایستاد بعد از رمی ابن جمره در دعای مقدار یک خواندن سوره سوره بقره متفق علیه وعن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد
طاق مراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از غایط یعنی سنت در پاک کردن
موضع استنجا است که به کلوخ و سنگ کند و شیخ ابن در کتاب الطهارة در باب
آداب الخلا گذشت و بعضی گفته اند که مراد است که در بخور سوزد سه قطعه از عود مثلا یکبر
یا سه بار برکردانند و رمی الجمار تو انداختن سنگریزها در حج نیز طاق است که هفت سنگ ریزه
می اندازند و در بعضی روایات رمی الجمار مذکور نیست و مراد باستجمار همین است و
السعی بین الصفا و المروة تو و سعی کردن میان صفا و مروه نیز هفت بار است و الطواف
تو و گشتن گرد خانه کعبه نیز هفت و اذا استجمر احدکم فلیستجمر تو و چون استجمار کند یکی از شما
استجمار کند بطاق تکریر و تاکید است حکم سابق را بجهت اهتمام و مبالغه در جانب خلت
رواه مسلم الفصل الثالث عن قدامة بضم قاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار
بفتح عین و تشدید میم صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و هجرت
نکرد بمدینه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت
دیدم آنحضرت را که رمی میکرد جمره را و روز نحر سوار بر ناقه صهبا یعنی که در کاکلی موی سرخ بود
فی الصحاح اطلب شتری که سفید بود و بجابا سرخی آمیخته بود و این نوع که بالای پشم
وی سرخ بود و درون وی سفید لیس ضرب و لا طرد بود در وی زدن و نه راندن یعنی مردم

از پس برانده باشند و برزده باشند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند هیچ نبود و لیس
قیل الیک الیک و نبود گفتن که یک سو شو و دور شو قیل بمعنی قول است رواه الشافعی
و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
انما جعل رمی الجمار و السعی بین الصفا و المروة لاقامة ذکر الله فرمود آنحضرت که گردانیده نشده
است انداختن سنگریزها و دویدن میان صفا و مروه مگر از برای یاد کردن خدا عز و جل
چون افعال حج اکثر از ان قبیل بود که عقل در نمی یابد اسرار او و درک نمی کند معنی عبادت
در ان خصوص سنگریزها بکیفیت مخصوص انداختن و امثال اینها بجا آوردن که این امور تعبدی
محض اشارت فرمود که تشریع این امور از برای اقامت ذکر خدا و یاد کردن اوست
تعالی در صفات شان و ما بجا آوردن اینهاست از دا عبد و ادکار اکر جه هرزه عقل تمام
اعتقاد کند بلکه عاقل که تفکر کند در سعی و دوی شال متحیر میشود و فهم میکند از ان که تعبد محض
و میداند که عقل خود را معزول و مضمحل و می بیند که امر شارع را و یاد نمی آرد ما سوی حق را این
قسمها از قماش که اخص انواع ذکر حقیقی است و این باعتبار اصل است اما الان
تصور فعل آنحضرت و وجود و وقوف آنحضرت در ان اماکن و مواقف و اتباع و متابعت
وی صلی الله علیه وسلم و رسیدن در ان و دست و پای در آنجا که وی صلی الله علیه
وسلم نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثرها و دو فهاء در باطن
می آرد که زبان تعبیر از بیان ان قاصر است عرف من ذاق ذوق این کیفیت ما هی
بکذا نا یجنی اللهم ارزقنا رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح وعنها قالت قلنا و هم از عائشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول
الله الا نبنی لک بناء یظلک بمنی آیا نه برآریم برای تو بنایی خانه که سایه کند ترا بمنی قال لا
گفت آنحضرت نباید کرد منا خانه بمنی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن و خفتن
کسی است که پیشی کرده و رسیده پیشتر آنجا مناخ در اصل لغت جای نشستن
شتر است و مراد اینجا منازل است یعنی جای نیست که مخصوص کسی باشد
جای عبادت است که در آنجا خانها ساختن تنگ کرده جای بر بندگان خدای این توجیه
است و در ... رسول
الله صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را و وقف کرد این زمین حرم را پس مالک سوم
از انجمله که و الان عربان جا جا بی عمارت و محلها بنا کرده اند و عمارتها عالی بنا نموده که کسی
را مجال حیت کرد در ان نتواند شیخ حکایتی از شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید

رحمه الله که خادمان ایشان جای بکر ادر منا گرفته و منعش ساخته بودند چنانکه الان عادت
قاضی صالح سندی مدینه که مردی عالم و فاضل بود اینجا آمد و نشست خادمان بحضرت
شیخ گفتند که قاضی آمده از ما بزور اینجا گرفته نشسته فرمودند تعرض نکنید و بگذرید و چند
طبق از فواکه و طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض
کنید که ملازمان خوب کردند که اینجا آمده نشستند جای شماست و غایت الجه مقتضای
حسن خلق و مباسطت است کار فرمودند رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی
الفصل الثالث عن نافع قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین
نافع که بنده آزاد کرده ابن عمر بود گفت می ایستاد نزد دو جمره اول یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا
ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد و یکبر الله یکبر یعنی بگفت خدا را و یسبحه و تسبیح می
کرد وی تعالی را و یحمده و حمد میگفت او را و یحمده تخفیف و تشدید هر دو روایت است
و یدعو الله و دعا میکرد خدا را بسیار ایستادن درین مقام و دعا کردن و تضرع نمود
مستحب و مسنون است و گفته اند مقدار قرات سوره بقره می باید ایستادن و
بعضی از عربای ... رحمت چنان ایستاده اند که پای ایشان آماسیده
شده و بالله التوفیق ولا یقف عند جمرة العقبة و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه
در روز نحر و نه در ایام دیگر و در باب یوم النحر بیاید که گفت ابن عمر همچنین دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و سلم و عقبه راه بر آمدن بکوه و این جمره در پایان کوه واقع
شده است و وجه عدم وقوف نزد این جمره و طول وقوف نزد دو جمره دیگر همانجا
مذکور گردد ان شاء الله تعالی رواه مالک باب الهدی بفتح و سکون و بفتح
و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآنست و ثانی لغت بنی
تمیم و هر دو قرات است و واحد هدیه و هدیه است و وی نام چیزیست که فرستاده
میشود از چارپایها بمکه تا ذبح کرده شود و وجه تسمیه هدی آنست که هدیه میفرستند
بجناب حق و تقرب میجویند نزد وی بدان و هدی از ابل و بقر جایز است باتفاق
و در غنم خلافست نزد ما جایز نیست ... جایز است در شتر یا الفصل
الاول عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر بذی الحلیفة گفت
ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتی که بر آمد بحج در ذی الحلیفه که میقات
اهل مدینه است ثم دعا بناقته پستر خوانده وطلبید ناقه خود را که می خواست این هدی
گرداند فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن پس نیزه زد آن ناقه را در کرانه راست کوهان و

فی الصراح صفحه کرانه هر چیز صفحتان پهلوی وی وسلت الدم عنها و بستر و پاک کرد
خون را از آن وقلدها نعلین و او یخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در
گردن ستور قربانی در او یختن بجهت علامت هدی و این از عادت جاهلیت بود که
میکردند تا معلوم گردد که هدی است و هیچ کس نزد وی در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت
صحت غرض ثم رکب راحلته بعد از آن سوار شد آنحضرت بر شتر سواری خود که ناقه قصوا
بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامی که برداشت ناقه آنحضرت را بر بیداء که نام
موضعی است لبیک گفت بحج رواه مسلم و اما اشعار پاره کردن یک جانب کوهان است تا آنکه
روان شود از وی خون مشتق از شعور است بمعنی اعلام تا بدانند که این هدی است و
متمیز گردد نزد اختلاط و شناخته شود نزد گم شدن و باز آیند از آن دزدان و بخورانند از آن
فقرا اگر هلاک گردد و اتفاق دارند در ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وی و نیز مستور
میگردد در پشمهای او و در غنم تقلید بس است و اشعار سنت است نزد جمهور ائمه
و روایت کرده شده است از امام ابی حنیفه که مستحب است تقلید و مکروه است
اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوانست و آن حرام است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که کرده بود از جهت آن کرده که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض
آن مگر با شعار و مردم بر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند این مخالف احادیث
صحیحه است که وارد شده اند در اشعار این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت
و ختان و داغ است که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت
بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا تعد ولا
تحصی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را
اهل زمان خود بوده که مبالغه می کردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو
بودی پس بگفت تقلید بس است در اعلام و حصول غرض و با شعار حاجت
نیست نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا از مکروه می پنداشت که اشعار کنند و
تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و
اشعار علامت احرام نمانده بود پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم و توضیح
در توضیح این سخن زیادت تقریر و تحریر کرده در شرح از آن نقل کرده ایم و بالله التوفیق
وعن عائشة رضی الله عنها قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت
غنما گفت عائشه هدی فرستاد آنحضرت یکبار بخانه کعبه گوسفندان را فقلدها پس تقلید کرد

۶۶۵

ازواو اشعار کرد متفق علیه وعنه جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد انحضرت از جانب عائشه و از جهت گاو در روز
روز نحر و گفته اند شاید که این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رواه
مسلم وعن نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجة وهم از جابر است که نحر
کرد انحضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر که بمعنی
نیزه زدن است مخصوص بشترانست و مشهور نزد ایمه آنست که گاو از هفت کس بود
نزد امام مالک از اهل بیت تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت احتجاج مالک دارد
اگر زیاده از هفت کس کرده باشند رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت
فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه تافتم رسن گردن بندها که شتران پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم هدی بر دو دست خود بدن بضمتین بضم و سکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها
واشعرها بعد تقلید کرد بدن را و انداخت قلادها در گردن انها و اعلام ها و فرستاد نهادا
بکه یعنی همراه ابو بکر در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود فما حرم علیه
کان احل له پس حرام نشد بران حضرت چیزی که بود که حلال کرده شده بود مرا و را یعنی
جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای آن گفت که رسید بوی که ابن عباس
میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میگوید بر روی آنچه حرام میشود بر محرم تا رسیدن
بجم و نحر کرده شود و رد کرده شود پس رد کرده بر ابن عباس این قول و را متفق
علیه قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی وهم از عائشه است که گفت
تافتم قلاید بدن انحضرت را از صوفی که بود نزد من عهن بکسر و سکون پشم یا پشم
رنگین ثم بعث بها مع ابی بکر فرستاد انحضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابو بکر
صدیق رضی الله عنهما متفق علیه وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
رای رجلا یسوق بدنة انحضرت دید مردی را که میراند شتر را فقال ارکبها پس گفت
انحضرت سوار شو از او فقال انها بدنة پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر
هدی است چون سوار شوم قال ارکبها فرمود سوار شو فقال انها بدنة پس گفت
این بدنه است چون سوار شوم قال ارکبها ویلک بار دیگر فرمود سوار شو از وای بر تو
میفرمایم که سوار شو تو عذر میگوئی فی الثانیة والثالثة در کرت دوم گفت انحضرت
این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرده در حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرمود
اما ابن در بن روایت و در روایتی دوم بار آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار
شدن بر هدی درست باشد قومی بر آنند که درست اگر زیان نکند او را و جمعی میگویند اگر
مضطر گردد درست والا نه و قول امام ابی حنیفه این است و حال این رجل معلوم نیست
که چه بود و الله اعلم متفق علیه وعن ابی الزبیر امام او محمد بن مسلم مکی است تابعی است واسع
العلم قال سمعت جابر بن عبد الله سئل عن رکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که
پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر
را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال و انتها نه بی
افراط و تجاوز از حاجت الا اذا الجئت الیها این جزویست که مضطر گردانیده شوی و فرورت افتد
و تو اند که این بیان معروف باشد حتی تجد ظهرا تا آنکه بیابی تو پشت را یعنی مرکب دیگر را برکوبت
او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
ستة عشر بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد انحضرت شانزده بدنه را بمکه همراه
مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب اسلمی است وامره فیها و امر و حاکم گردانید او را در
بدنها که نگاه بانی آن بکند و خبردار باشد فقال پس گفت امر و یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع
علی منها چکونه بکنم چه سازم بدنه که مانده شود و هلاک گرد ابداع باز آمدن شتران از سیر که
ماندگی یا بار گران ابدع بضم همزه و سکون موحده و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی دارد
زبان علم در شرح گفته شده است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت انحضرت
انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها فی دمها بعد از ان رنگ کن هر دو نعل بدنه را که تقلید کرده شده
است بدان در خون وی ثم اجعلها علی صفحتها بعد از ان بگردان نعل را که یا هر دو نعل را که انداخته
در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرده بر صفحه یعنی بر سنام بدنه تا بدانند که ان
که هدی است پس بخورند از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تأکل
منها انت ولا احد من اهل رفقتک و مخور از ان بدنه تو و نه خورد هیچ یکی از رفیقان تو که در
سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر
باشند قطع طمع و خیانت ایشانست از ان و دفع تهمت تا نکشند و نخورند و ابداع
را بهانه نسازند و رفقه بضم راء و کسر نیز گفته اند و سکون فا جماعه رفیق راه و در بعضی
نسخ بلفظ اهل بیت ولیکن صحیح ثبوت اوست در روایت و اضافت بدینه
است و گفته اند که این در بدنه است که واجب کرده باشد بر خود و اما بدنه تطوع
بنوان خورد اگر کویند چون هیچ کس نخورد سباع بخورند و درین تضییع مال است
جوابش اگر عادت بران است که اهل بوادی می آیند پس ایشان میخورند و نفع می

گیرند و کاهی فائده دیگر هم میرسد و منتفع میگردد رواه مسلم وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله
گفت جابر نحر کردیم ما با آنحضرت صلى الله عليه وسلم عام الحديبية البدنة عن سبعة والبقرة عن
سبعة در سال حدیبیه که عمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس نحر کردند و گاو را از
هفت کس و بدین نزد شافعیه مخصوص بشتر است و نزد حنفیه بقر را هم بدنه میگویند و لیکن
حدیث بظاهر موید قول شافعیه است که بدنه را با بقره مقابل نهاده و در باب الجمعة نیز همچنین
آمده است غالب این است و لیکن ما میگوئیم که این قرینه مقابل شتر واقع شده و اگر
شامل ابل و بقر و غنم است کذا قال اهل اللغة رواه مسلم وعن ابن عمر انه اتى على رجل قد اناخ
بدنته ینحرها و از ابن عمر آمده که برسید وی آمد بر وی که خوابانیده است بدنه خود را و حالانکه نحر می
کند او را فقال ابعثها قياما مقيدة سنة محمد صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر برانگیز آنرا در حال که ایستاده است بسته شده
یعنی پای چپ سنت محمد را صلی الله علیه وسلم وسنت در شتر نحر است
و طریق نحر آنست که پای چپ شتر را بر بسته بند دو در بالای سینه نیزه زند و گاو
را و گوسفند را ذبح است و در شتر نیز ذبح رواست و لیکن سنت
نحر است بر وجه مذکور متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال امرني رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان اقوم على بدنه گفت امیر المؤمنین علی که امر کرد مرا آنحضرت که بایستم بر شتران وی
و قربانی کنم و ان اتصدق بلحمها وامر کرد که صدقه کنم گوشت آن و جلودها
و پوستهای آن واجلتها و جلهای آن وان لا اعطى الجزار منها و امر کرد که ندهم قصاب
را یعنی اجرت او را از آن قال گفت آنحضرت نحن نعطيه من عندنا ما ... از نزد خود
متفق علیه وعن جابر قال كنا لا ناكل من لحوم بدننا فوق ثلث گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از
گوشتهای قربانیهای خود بالای سه روز یعنی در سه روز بخشش میکردیم و میخوردیم و بیشتر ... دادیم
زیاده بر سه روز جایز نبود نگاهداشتن ان فرخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را آنحضرت
صلى الله عليه وسلم فقال كلوا وتزودوا الیس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده
بر سه روز فاكلنا وتزودنا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج مردم و راندن ...
امر بیار بود حکم کرده بود که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه روز نگاه ندارند
بعد از آنکه احتیاج بر طرف شد رخصت کرد و بیشتر ... کرد که اگر زیاده بر سه
روز نگاه دارند باکی نیست حکم حدیث سلمة ... متفق علیه و ... باب ...
و ناسخ است کار ... مسلم ... تمتع و قران بخورد وار دم جنایات نخورد الفصل الثانی
عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم اهدى عام الحديبية في هدايا رسول الله

صلى الله عليه وسلم جملا كان لابي جهل روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرستاد
در سال حدیبیه که محصر شد و بمکه نتوانست رفت قربانیها بمکه در آید و عمره بر آرد در هدیهای خود
شتری را که مر ابو جهل را بود و در روز بدر بغنیمت آمده بود في راسه برة من فضة در آن
شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره و برة بضم با و فتح را مخفف حلقه که در بینی شتر ها
در اندازند کذا فی القاموس يغيظ بذلك المشركين در خشم می انداخت و غمگین
میساخت بسبب آن مشرکان را آنها بینند از دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا
معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است
قوله تعالی ليغيظ بهم الكفار رواه ابو داود وعن ناجية الخزاعي بكسر سماجة است نام وی
ذکوان بود آنحضرت ناجیه نام کرده و همراه خود قربانی سپرده و بمکه فرستاده بود و همراه قربان
فصل اول گذشت و ما گفتیم اینجا باز بحث نجات داده بود از قریش قال قلت گفت
ناجیه گفتم من یا رسول الله كيف اصنع بما عطب من البدن چگونه معامله کنم بآنچه که هلاک شود
گرد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها في دمها گفت آنحضرت نحر کن آنرا بسته ... نعل او
... ثم خل بين الناس وبينها بسپرده و بگذار ... میان مردم و میان آن بدنه
فیاکلونها پس بخورند مردم از آن یعنی فقرا هر جا که ... ناجیه رواه
مالک والترمذی وابن ماجه ورواه ابو داود والدارمی عن ناجیة الاسلمی
اختلاف ... است زیرا که ناجیه در صحابه بیکی است و در کتاب ... اسلمی گفته
... خزاعی گفته وعن عبد الله بن قرط بضم قاف و سکون را و ... صحابی ...
او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان اعظم
الايام عند الله يوم النحر گفت آنحضرت ... بزرگترین روزها ... روز نحر است
ثم يوم القر بفتح قاف و تشدید را قال ... گفت ... و هو اليوم ...
النفر ... روز دوم از روز نحر است که ... از اعمال مردم ... بدان ...
مردم و سکونت ... مناسک ...
گرد ... اعظم ایام روز نحر است ... افضل ایام روز عرفه است
پس افضل ایام عشره ذی الحجه است و روز نحر از جمله این ایام است و روز جمعه ...
که افضل ایام هفته است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام
حال روز عرفه است والله اعلم قال گفت عبد الله بن قرط قرب الى رسول الله صلى الله عليه
وسلم بدنات خمس او ست و نزدیک کرده شد از برای آنحضرت پنج یا شش ...

نزد لعض با بیشتر بیرا پس درایستادند بدنها نزدیک می شدند بسوی آنحضرت تا بکدام
از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنوبها پس بجائی که ساقط شدند و افتادند بر زمین پهلوهای
بدنها یعنی سرد شدند و افتادند قال گفت راوی فتکلم بکلمة خفیة پس تکلم کرد آنحضرت
بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت لم افهمها که نفهمیدم من آن کلمه را قال فقلت ما قال گفت
راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آنحضرت بود و در بعضی نسخ ما قال
الذی یلیه یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت چه گفت آنحضرت قال قال
گفت آن کس که گفت آنحضرت من شاء اقتطع هر که خواهد ببرد ازین شتران برای خود
قطعه رواه ابوداود و ازینجاست دلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت
نثار بعد ازان مالک وذکر حدیثا ابن عباس وجابر فی باب الاضحیه و ذکر کرده شد دو حدیث
ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در باب اضحیه **الفصل الثالث**
عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با
سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ضحی منکم فلا
یصبحن بعد ثالثة گفت سلمه گفت آنحضرت کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند کس
بعد از شب سیوم و فی بیته منه شیئا و حال آنکه باشد در خانه وی ازان چیزی فلما کان العام
المقبل قالوا پس هنگامی که شد سال آینده گفتند یا رسول الله نفعل کما فعلنا العام الماضی
بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت اضحیه را بعد از سه روز قال گفت
آنحضرت کلوا واطعموا وادخروا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فان ذلک العام کان بالناس
جهد زیرا که بودند مردم در ان سال مردم را مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فاردت ان تعینوا
فیهم پس خواستم من تا شما ادخار نکنید اعانت کنید مردم را و بخورانید ایشان را چون سال
احتیاج برطرف شد نهی نیز برطرف گشت و اگر نهی حرمت است متفق علیه
نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر
میگویند قال قال رسول الله انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تاکلوها فوق ثلث گفت آنحضرت
بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که بخورید آنرا بالای سه روز
و زیاده بران لکی تسعکم برای آنکه گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و همه کس
پس جاء الله بالسعة آورد خدا تعالی فراخی و گنجایش فکلوا وادخروا پس بخورید
و ذخیره کنید واتجروا یعنی طلب کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت والا تتجرید نامی بود
و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را و شاید که خوردن

نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله است چنانکه فرمود الا ان هذه الایام ایام اکل و شرب
دانا و آگاه باشید بدرستی که این روزها یعنی روزهای منی و روزهای قربانی روزهای خوردن
و آشامیدن است چون سال تمام ریاضت کشیده و محنت دیدن در چند روز که حج کردید
و مغفور شدید بخورید و بنوشید و روی آسایش ببینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از
ذکر خدا غافل نباشید چنانکه فرمود و ذکر الله و این روزهای ذکر خداست رواه ابوداود **باب
الحلق** حلق کردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج را و معتمر را مگر زنان
را که حلق حرام است برایشان و وجه افضلیت آنست که مقصر باقی دارنده است بعض خود
زینت را از موی و حاج و معتمر مامورند بترک زینت و تبذل و اگر روا دید قصر آنست که ببرد
از موی سر خود مقدار سرانگشت و کفایت میکند در حلق نزد ما حلق ربع راس و حلق تمام سر
اولی و انسب است چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و
عمره و در حلق سایر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نیست کلام در اصل جواز ولیکن
اولی ترک است **الفصل الاول** ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حلق راسه فی
حجة الوداع آنحضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع واناس اصحابه و حلق کردند جماعه از
اصحاب وی نیز از جهة دریافت شرف متابعت و فضیلت و حلق که بیان کرد آن حضرت از
بدعا محلقین را چند بار و قصر بعضهم و تقصیر کردند بعضی از اصحاب از جهت اخذ رخصت
بعد از دعای آنحضرت مقصر را نیز در مرة اخر بالتماس ایشان چنانکه حدیث است متفق
علیه **و عن** ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من راس النبی
صلی الله علیه وسلم عند المروة بمشقص گفت ابن عباس گفت مرا معاویه که من قصر
کرده ام موی سر آنحضرت نزد مروه بمشقص و مشقص بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح
قاف پیکان عریض طویل یا تیر که این پیکان دروست و بعضی گفته اند که مشقص نام
جلم است بفتح جیم و لام مقراضی که بوی موی و پشم گوسفند و شتر را ببرند و این
معنی انسب و اظهر است متفق علیه و در تحقیق این اشکال که در شرح بیان کرده شده
است و آن اینست که دریافته نمیشود تقصیر راس شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که خبر داده است بان معاویه در حج بود یا در عمره و صحیح نیست حمل بر اول زیرا که حلق یا تقصیر
از حاج در مقامی باشد نزد مروه و نیز ثابت شده است حلق راس و از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در حج پس متعین است که در عمره باشد پس در کدام عمره از عمرهای آنحضرت بود
جایز نیست که در عمره حکمیه بوده باشد زیرا که آنحضرت در ان روز حلق کرده در جایی که راس بوده

۶۶۸

کی باشد معاویه دران وقت اسلام نیاورده بود و صحیح نیست که در عمرهٔ قضا باشد زیراکه بتحقیق
ثابت شده از اهل علم سیر که معاویه اسلام در سال فتح آورده اگرچه نقل میکنند از خویش
که گفت که من در عام قضیه اسلام آورده بودم و این نقل سستی ضعیف است یا حمل کرده شود
بر عمرهٔ جعرانه و آن در ذی القعده بود از عام الفتح و این هم صحیح نیست زیراکه در بعضی الفاظ
صحیح آمده است که ان در حج حضرت بودند در عمره و در روایت نسائی باسناد صحیح آمده که
آن در ایام عشر بود و این عبارت مواهب لدنیه است پس متعین شد حمل آن بر عمرهٔ حجة
الوداع و بتحقیق ثابت شده است که آنحضرت در وی از احرام بر آمد و نکسی که با وی
هدی بود چنانکه سابقا گذشت و گفته اند که صحیح بنگر شده این قول را از معاویه و
تغلیط کرده اند او را چنانکه انکار کرده اند بر ابن عمر در قول وی که یک عمره حضرت در رجب بود
و گفته عایشه که هیچ عمره نبود که ابن عمر همراه آنحضرت نبود گویا سهو کرده و خطا کرده و فتح نور
بشتے میگوید که وجه اینست که نسیان کرده معاویه که این در حجة الوداع بود و چندان مستبعد
نیست سهو از کسی که تا مل شده او را شواغل و منازعت کرده او را و بوده و عصار
در سمع و بصر و ذهن وی و بتجاوز کرده از هشتاد سال و زندگانی کرده معاویه بعد از حجة
الوداع بیجاه سال انتهی پس برین تقدیر حمل باید کرد این حکایت را در عمرهٔ جعرانه و ذکر حج
در ایام عشر که در روایات آمده سهو باشد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در حجة الوداع
در وقت برآمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سرسترندگان را
قالوا والمقصرین گفتند صحابه کوتاه کنندگان موی را نیز در دعا رحمت کن یا رسول الله
قال اللهم ارحم المحلقین باز دعا کرد آنحضرت محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقین را
قالوا والمقصرین یا رسول الله باز صحابه التماس دعا برای مقصرین کردند درین مرتبه
قال گفت والمقصرین مقصران را هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص محلقین کرده
و در بار سوم مقصران را جمع کرده با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت المحلقین چهارم
بار گفت والمقصرین متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را و التماس
صحابه دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را
برآمدن از احرام حکم کرده یا در روز نحر بود که از احرام حج برآمدند و بعضی گفته اند که در حدیبیه
بود که بعلت احصار از احرام برآمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بحلق و در امثال این
امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار باید والله اعلم وعن یحیی بن الحصین بعض جا ابی

ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جدهٔ خود که صحابیه است و کنیت وی ام
الحصین است انها سمعت النبی پرسشی که جدهٔ وی شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آنحضرت محلقین
را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر حدیث اینست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم
بار گفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشند و ثالث دعا مقصرین بوده
در قول او والمقصرین که مقصد اشتراک محلقین است با مقصرین فافهم ثم عجبت
تو قع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهة تقصیر خود در امتثال امر محروم شدند از دعای آن
حضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منا فاتی
الجمرة فرماها روایت است از انس که بدرستی آنحضرت آمد بمنا پس آمد جمرة العقبه را پس
رمی کرد او را و این در روز نحر است که از مزدلفه آمده چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنا ونحر نسکه
بعد آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق پس طلبید سر تراش را
که نام او معمر بن عبد الله است قرشی عدوی قدیم الاسلام و در روایت امام احمد آمده که
چون معمر آمد و استره در دست گرفته است برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده آنحضرت
گفت یا معمر متمکن کرده اند ترا پیغمبر خدا از بن گوش خود و در دست تو استره است یعنی
هشیار باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت والله یا رسول الله بدرستی که این نعمت از
خداست و منت او ست بر من آنحضرت گفت آری همچنین است و ناول الحالق شقه
الایمن وداده سر تراش را جانب راست خود ظاهر این حدیث اینست که معتبر ابتدا یمین محلوق
است یعنی یمین حالق ابتدا کنند حالقه پس حلق کرد جانب راست آنحضرت را ثم
دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس خواند آن حضرت ابو طلحه انصاری را که از
صحابه است و او ست که لحد قبر شریف را حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس
مالک است و ازین جهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر
فقال احلق پس داد بحلاق جانب چپ خود را پس گفت سرتراش را تراش فحلقه فاعطاه
ابا طلحة پس داد موی را به ابو طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت آنحضرت قسمت کن
این را میان مردم پس هر یک از موی یاد و تار موی رسید و گویا شاعر بدین قطعه اشارت
کرده است که بیت مرا از زلف تو موی بسند است فضول بیکنم بوی بسند است و هم
چنین ناخنان نیز تقلیم کرده بر فقرا قسمت فرموده و این برکات در ایشان است الی یومنا
هذا الی ما بعد باعث تذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

کویا بوی آن بسیار است که گفته است یعنی مراد آن است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کنت اطیب رسول الله گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر قبل ان یطوف بالبیت بطیب
میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه بعد از حلق و پیش از ثیاب بطیب و مسک
بخوشبوی که در وی مسک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می
برآیند همه چیز حلال میشود مگر زنان ، و بعد از طواف آن نیز حلال میشوند متفق علیه وعن
ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنی روایت
از ابن عمر که آنحضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد پس باز گشت بمنی پس گذارد ظهر را بمنی رواه
مسلم و در حدیث جابر و عائشه آمده که گذارد ظهر بمکه و درین دو حدیث تعارض است
سخن در ترجیح یکی از دیگری است و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم است و حدیث
ابن عمر متفق علیه است متفق علیه و اگر چه اینجا از مسلم آورده الفصل الثانی عن
علی و عائشه رضی الله عنهما قال نهی رسول الله گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان تحلق المرأة رأسها از حلق کردن زن سر خویش را رواه الترمذی وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق
و چون این عبارت محتمل جواز حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر
نیست بر زنان مگر تقصیر رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی [illegible]
[illegible] الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی
حجة الوداع بمنی للناس یسألونه آنحضرت توقف کرد و ایستاد در حجة الوداع بمنی برای خاطر مردم
که سوال میکردند و استفسار و تعلم احکام و استکشاف ابهام مینمودند فجاء رجل فقال لم اشعر
فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آنحضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس حلق کردم
پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح ولا حرج پس گفت آنحضرت
ذبح کن و هیچ تنگی نیست فجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس
گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم فقال ارم ولا حرج گفت آنحضرت بینداز و نیست
هیچ حرج فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده
نشد آنحضرت از هیچ چیز تقدیم کرده شده و نه چیزی که تاخیر کرده شده مگر که گفت بکن و هیچ باک
متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که آمد او را رجل فقال حلقت قبل
ان ارمی آمد آنحضرت را مردی پس گفت حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آنحضرت

می کن و هیچ باک نیست و اتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج
تقدیم و تأخیر در منصوص شرع و اسقاط است وعن ابن عباس قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس بود آنحضرت که پرسیده
میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست حرج فسأله رجل فقال پس پرسید آنحضرت را مردی
پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه وقت رمی
بامداد است فقال پس گفت آنحضرت لا حرج و نزد بعضی اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد
دم و هر او را رسانید ذبیحه بعد العصر است و نزد بعضی اگر در شب کرد لازم میشود جزای
و اگر تاخیر کرد تا فردا لازم میشود دم رواه البخاری بدانکه افعال روز نحر چهار است رمی و
ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما
برآنند و شافعی و احمد از ایشان اند که سنت است و متمسک این حدیث و مانند آن و امام
ابو حنیفه از ایشان است و مالک نیز میگویند واجب است و مراد بنفی حرج رفع اثم است از
جهت جهل و نسیان ولیکن دم واجب است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل
این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نفهمیده وی این معنی را نمیکرد بخلاف آن
والله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آنحضرت
را مردی و گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از
حلق کنم قال احلق او قصر ولا حرج گفت آنحضرت مر او را حلق کن یا تقصیر کن نیست
حرج چون تخفیف کرد بروی در ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی و تقصیر
کنی نیز جایز است وجاء آخر فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش
از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج این دو صورت در احادیث سابق مذکور شده بود رواه
الترمذی الفصل الثالث عن اسامة بن شریک بفتح شین و کسر را صحابی است روایت
کرد کوفی را صحبت او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
حاجا فکان الناس یاتونه گفت برآمدم من با آنحضرت قصد حج کنان پس بودند مردم که می
آمدند آنحضرت را فمن قائل پس بعضی گوینده بودند یا رسول الله سعیت
قبل ان اطوف سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم او اخرت شیئا او قدمت
شیئا یا گوینده بود که گفت تاخیر کردم چیزی را که پیشتر کردم او را و پیشتر کردم از آن
فکان یقول لا حرج پس بود آنحضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه الا علی رجل اقترض
عرض مسلم و لیکن حرج و بزه بر مردی است که بریده و پاره کرده آبروی مسلمانی را بغیبت و اهانت

وجزان فی الصراح عرض بکسر عین حسب مردم وفی القاموس عوض محل مدح وذم از آدمی
خواه در نفس وی باشد یا در بدن یا در هرچه لازم وی از امر اوست و فخر میکند بدان از حسب وی
و ننگ میدارد از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و بناحق
آزار رساننده است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود
تفسیق و تکذیب و مانند آن می کنند فذلک الذی جرح و هلک پس آن کس است که برده کار
و هلاک گشته بمعصیت و جرح بکسر است و زن سمع رواه ابوداود باب خطبة یوم
النحر ورمی ایام التشریق و التودیع خطب بفتحتین نشان و امری که واقع
میشود و روی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کذا فی القاموس و بمعنی خطاب کردن
نیز آید و غالب آمده در عرف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خا در طلب امراة و ایام
تشریق نام سه روز بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانیها
بها درین ایام قدید میکنند ایام تشریق گفتند و از جهتان نیز گفته اند که قربانیها را ذبح
در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق بمعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است
من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد بتودیع وداع کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع
کردن آنحضرت است مردم را و هذا الحج آنحضرت را حجة الوداع نام کردند الفصل الاول
عن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف نام آخر صحابه مشهور است قال خطبنا النبی صلی
الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر قال ان الزمان قد استدار
کهیئته یوم خلق الله السموات والارض گفت آنحضرت که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت
بهیئت و حالت وی یعنی وضع حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی آسمانها را بود
اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است
ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا یوم خلق السموات والارض الآیة یعنی
کلام اینست که عرب تاخیر میکردند محرم را صفر را قتال کنند در وی و میگردانیدند در هر سالی و در هر سال
یک روز میفزودند تا سال بعد از چند سال بیزده ماه میآمد و این را کبیسة العرب میگویند
و این حال که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در وی حج گزارد بهمان زمان مخصوص بجای
خود باز آمده بود آمد محرم را محل خود و نسخه نبود بجای خود آمد و میگویند ازینجهت تاخیر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود که میقات اوست منها
اربعة حرم از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است ثلث متوالیات
سه ماه حرام پیهم آینده اند ذو القعدة بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در وی

از سفرها ذو الحجه بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح است و رجب مضر و
مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نزار که ابو قبیلها است و مفرد از اصل شیر ترش را گویند که خورات
است و وی دوست میداشت و بسیار میخورد از این جهت نام او مضر افتاد یا از جهة
سفیدی رنگ او نام کردند و اضافه رجب بمضر بجهت آنست که بسیار تعظیم میکردند ایشان در
محافظت تحریم وی الذی بین جمادی و شعبان آن ماه که میان جمادی الاخر و
شعبان است صفت مضر است از برای زیادت بیان و قال ای شهر هذا کلام
نام است مقصود این سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود است و تقرر آن بیان
است قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم ما خدا و رسول خدا دانا تر است عادت صحابه بود که
نزد سوال با آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام گفته دادی ادب میداشتند اگرچه خود جواب
از آن دانسته حضور صحابه در بیجا با وجود آنکه معلوم و متعین بود برسیدند شاید که غرض
دانسته باشد که برسند فسکت خاموش ماند آنحضرت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه تا آنکه گمان
بردیم ما که آنحضرت نزدیک است که نام می برد او را بجز نام مشهور که دارد فقال الیس ذا الحجة
پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه قلنا بلی گفتیم آری این ماه ذی الحجه است قال گفت
ای بلد هذا کدام شهر است این شهر قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه
بغیر اسمه قال الیس البلدة گفت آیا نیست این بلده قلنا بلی گفتیم آری این شهر بلده است
بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلبه نام مکه شده و مکه فرد کامل شهرهاست
است که بلده جامع خیرات و برکات و فضایل و کمالات است گویا شهر همین است
چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده و بلد شد در لغت بمعنی اقامت است قال فای یوم
هذا گفت آنحضرت پس کدام روز است این روز قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی
ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم
علیکم حرام گفت آنحضرت پس بدرستی خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما بر شما حرام
است که بی حق شرعی تعرض کنید بآن کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا مانند حرام
بودن روز شما که این روز است در شهر شما که این شهر است در ماه شما که این ماه
است این تاکید است برای حرمت که هر یک از این سه محل حرمت و احتیاط است
خصوصا نزد اجتماع و ستلقون ربکم و نزدیک است که ببینید پروردگار خود را و ببینید
شوید در حضرت وی فیسالکم عن اعمالکم پس بپرسد پروردگار شما از کردارهای
شما الا ادانا و آگاه باشید فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس گردید بعد از رفتن من از دنیا

کرامان و در روایتی کفار العرب بعضکم رقاب بعض زنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم
انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و در گذشتن از حد شرع در حفظ حرمت دماء و اموال
و اعراض است و وجه روایت کفار اجند و چه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مراد
کفران نعمت است و تقبیح حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام مودی
بکفر میگردد و نزدیک آن می سازد یا گفته افعالی کرد شما افعال کافران است در خون
ریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر بمعنی لبس سلاح می
آید بعد از ان خطاب بمسلمانان کرده فرمود الا هل بلغت دانا و آگاه باشید آیا است
که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را فقالوا نعم گفتند صحابه آری رسانیدی قال
اللهم اشهد گفت آنحضرت خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا
روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند فلیبلغ الشاهد الغائب پس باید که برساند
اینجا کسی که حاضر است احکام را بهر کسی که غائب است فرب مبلغ اوعی من سامع
پس بسا کسی که رسانیده شده است بوی یاد دارنده تر و [illegible] تر باشد از کسی که شنیده
است از من و رسانیده است متفق علیه وعن وبرة بفتح واو و بفتح موحده و سکون
رای و را از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سألت
ابن عمر متی ارمی الجمار گفت پرسیدم ابن عمر را که کی سنگ زنم قال گفت ابن عمر اذا رمی امامک
فارمه چون سنگ زند امام تو پس سنگ زن تو ظاهر آنست که مراد سلطانست یا امیری
که نایب او است در اقامت مناسک حج لیکن بشرطی که اعلم باشد و لهذا تفسیر
کرده آنرا ابن الطیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که اکمل و اعلم است از تو بوقت
رمی سنگ فاعدت علیه المسئلة پس باز عرض کردم بروی مسئله را فقال کنا نتحین
پس گفت ابن عمر بودیم که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی
فاذا زالت الشمس رمینا پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم رواه البخاری
وعن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از
ابن عمر که وی بود که رمی میکرد جمره اولی که نزدیکتر است از منازل که در جانب مسجد خیف
است بهفت سنگریزه یکبر علی اثر کل حصاة در عقب هر سنگی تکبیر میگفت برمی هر سنگریزه
ثم یتقدم پس پیش تر میرفت حتی یسهل تا آنکه بیاید در زمین نرم و سهل
[illegible] بفتح [illegible] مهمله و سکون لام ای زمین درشت فیقوم مستقبل القبلة طویلا پس می ایستاد
[illegible] قبله ایستادنی دراز که مقدار آن ایستادن که سوره بقره بخواند [illegible]

گذشت و بعد از ان دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست خود را ثم یرمی الوسطی
پس رمی میکرد جمره میانه را بهفت حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هرگاه که رمی میکرد
سنگریزه را ثم یأخذ بذات الشمال پس میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ
فیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم
یرمی جمرة العقبة من بطن الوادی پس رمی میکرد جمره العقبه را از مغاک وادی بهفت حصاة
یکبر عند کل حصاة و لا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمره العقبه ثم ینصرف پس برمیگشت
فیقول هکذا رأیت رسول الله پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
یفعله میکرد این را رواه البخاری مراد از گذشت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره
اول می باید ایستاد و بسیار ایستادن و دعا و ذکر کرد و چون جمره اخیر را رمی کنند بر گردند و مکث نکنند
و دعا نکنند از این جهت شارع کس نموده و تعظیم ارکان حج و افعال آن تعبدی است که
عقل را بدریافت که آن راهی نیست و این نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر
رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در آنجا آن بود که در
روز نحر عمل بسیار بود و ماند از حج و حلق و ذبح و طواف [illegible] برای طواف اما [illegible] در ایام معدود
است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف در آن موجب ازدحام
و تضییق طریق است و الحقوق مضر است بگذرندگان راه بخلاف دو جمره دیگر که در راه نه
در میان آن و بعضی گفته اند دعا در طلب عبادة و وسطی می باشد در نهایت وی
و دعا در طلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه
و سلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و برآمدن از نماز و دو جمره اولی در وسط اند پس
دعا کرد در آنها و بعد از جمره عقبه منتهی گشت عبادت و بدین وجه اشارت کرده [illegible]
بدایه و شمنی در سفر السعادت نیز همین وجه ذکر کرده و این وجه نیز خالی از [illegible] نیست
چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده
و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق کرده اند که دعا [illegible] از احوال اجابت
و دعا عقب نمازهای فرض و عقب تلاوت قرآن و ختم آن و بنده ضعیف عفی الله عنه
عفا چون مشرف شده باین سعادت [illegible] نهایت الطریق
الهام گرفتم [illegible] جمره یعنی جمرة العقبه [illegible] صواب باشد
و آن اینست که [illegible] خوف [illegible] جمره [illegible] از رب رحیم و رسول کریم
در دو جمره اولی [illegible] مبالغه کرده در آن و با ایستادن [illegible]

رحمت و دعا کرد و سوال نمود و او اگر در حق خدمت بر وسع طاقت خود آسان گردانید و وی
تعالی بروی و مباح کرد انید او را آسود گی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بروی آثار
رحمت و عفو و مغفرت خود لایما درین عبادت که حج است که ثمرات آثار رحمت
و نتایج مغفرتست چنانکه یک دفعه در عرفات تمام گناهان می بخشند گویا که گفته بود کار
تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده کردید بکنید می آرام کنید و آسوده
باشید که من همه شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را که بر علما گفته درین
وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن جار
جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن الظهیره پس همه قبول کردند و
استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم **وعن** ابن عمر رضی الله عنهما قال
استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی
منی روایتست از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که
شب باش کند بمکه در شبهای منی من اجل سقایة از بهر منصب سقایه زمزم که حواله
بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در ان وقت و سقایه جای آب
دادن حاج است پس اذن کرد آنحضرت عباس را ببیتوته که متفق علیه بدانکه بیتوته بمنی
واجبست نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و همچنین در روایتی از
شافعی و احمد و معتبر در بیتوته اکثر لیل است و همچنین است حکم در مواضعی که قیام
لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوته بیک ساعت کفایتست و
تمسک بقول سنت بودن آن باین حدیث است که اگر واجب می بود چون اذن
میفرمود بترک بیتوته و جواب میگویند که بجهت عذر بود و ضرورت بود و در بعضی
روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت
بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن ترک میرفت و این سخن ضعیف است
زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصا در مثل این مقام از جهت لزوم
مخالفت و مخالفت تمام مردم ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و
شک نیست در ترک سنت اسائت هست و استیذان برای ارتفاع اساءت بود و
در نهایه گفته است که بیتوته بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای انتفاع
رمی است و اگر کسی بیتوته کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بروی
جبری و لیکن لازم می آید که متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین عمر رضی الله

عنه ادب بکند مردم را که ان نبیتوا **وعن** ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
وسلم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت
از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوی سقایه زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از ابن
عباس که سقایه حواله وی بود فقال العباس یا فضل اذهب الی امک پس گفت عباس
مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فات رسول الله صلی الله علیه
وسلم بشراب من عندها پس بیار آنحضرت را چیزی از نوشیدنی خود فقال اسقنی من هذا پس گفت
ابن عباس یا رسول الله انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم
قال اسقنی باز فرمود آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه پس خورد
آنحضرت آب زمزم ثم اتی زمزم پس آمد آنحضرت بر آب زمزم وهم یسقون و یعملون فیها و
ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم را و کار میکردند در سقایه فقال پس گفت
آنحضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت کشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالحید
یعنی آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است ثم قال لولا ان تغلبوا پس گفت
آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن
بجهة اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب بکشید و این کار از دست شما برود لنزلت حتی اضع
الحبل علی هذه هر آینه فرود می آمدم یعنی از ناقه آنحضرت آن روز سوار بود تا مردم ببینند و احکام
بیاموزند تا آنکه مینهادم ریسمان را برین و اشار الی عاتقه و اشارت کرد آنحضرت بطرف گردن
بسوی کتف خود رواه البخاری **وعن** انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر
والعصر و المغرب و العشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایتست از انس که آنحضرت گزارد نماز
پیشین را و دیگر و شام را و خفتن را بمحصب و خواب کرد یکان بخوابی بمحصب بفتح میم و تشدید
هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الآن نام موضعی معین است بیرون مکه در
جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نیز گویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین
مکان بعد از بر آمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر که سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت
فطاف به پس بعد از خواب سوار شده بمکه و بکعبه آمد و طواف کرد طواف وداع رواه
البخاری **وعن** عبد العزیز ابن رفیع رفیع بضم را و فتح فا از اخیار تابعین و ثقات
است قال سألت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء عقلته عن رسول الله گفت
پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته یاد داری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
این صلی الظهر یوم الترویة کجا گزارد آنحضرت نماز پیشین روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است

ومردم از که بمنا بروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر گذشت قال یعنی گفت
انس نماز ظهر یعنی گذارد پس از که پیش از ظهر برآمد فقال فاین صلی العصر یوم النفر گفت ابن
رفیع انس را و ظاهر موافق باقاین بود که گوید فقلت پس کجا گذارد نماز عصر را روز نفر یعنی
فاین جا بود است ام روز چارم از روز نحر است که از منا می راند فی القراح نفر سکون کرده
با کسرتین از حاجیان از منا قال بالابطح گفت گذارد نماز عصر با بطح ان محصب است ثم
قال افعل گفت انس افعل کما یفعل امراءک یعنی چنانکه میکنند امرای تو یعنی آنحضرت خود اینچنین کرده
و تو مجبانی کن کار امرای تو میکنند و مخالفت مکن که باعث تهییج فتنه گردد و ام ضروری نیست
وعن عائشه رضی الله عنها قالت نزول بالابطح لیس بسنة گفت عائشه فرود آمدن آنحضرت
ابطح را سنت نیست وار مناسک حج و آنحضرت از طریق سنت و قصد فرود نیامد الا انما نزله رسول
الله فرود آمد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم الا انه کان اسمح لخروجه اذا خرج مگر لاجل آنکه
نزول دران موضع سهل تر آسان تر بود برای بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آمد
بجانب مدینه چون ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در انجا گذاشت و بمکه درآمد و طواف کرد و
همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان بود متفق علیه مذاکر اختلاف هست در آنکه تحصیب یعنی
نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند این قول ابن عمر است که آن از سنن حج و تمم
مناسک او سنت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منا گفت ما فرود آینده ایم انشاء الله
فردا بخیف بنی کنانه که انجا مشرکان بکفر عهد کرده بودند و سوگند خورده که با بنی هاشم
بنی عبدالمطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم
نکنند و همان قسم باشد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که اظهار کرده باشد شعار اسلام را
در مکانی که اظهار کرده بودند شعار کفر او شکر نعمت خدا و فضل وی عز وجل و علا اوامایه قطبیه
در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جملت سنت است نزول ابطح
در لیله یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفت که اصح آنست که نزول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن شعار کافران بود و لطف صنع باری تعالی را
پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امری
اتفاقی بود و ابو رافع سوی آنحضرت که کماشته و عهده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و
خیمه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنجا زده حسب اتفاق و رای خود نه بمقتضای امر
آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
بخاری از وی آورده و عائشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه اما محقق تمام

که هرگاه

که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ینجا بوده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود
اتباع وی اجب و حسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز از آن میکردند امام محمد در موطای
خود گفته که نزول در محصب حسن است و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است
و بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین اصلح الله حاله و حسن مبدأه و مآله چون در خدمت
شیخ امام اجل و اکرم اوحد عبدالوهاب رحمة الله علیه حج گذارد و نفر موده با وی از منا در
محصب نزول فرمود حضرت شیخ و گذارد نماز ظهر را و بخواب رفت و گذارد بعد از آن نماز
عصر را بعد از آن فرمود سوار شوید انفر در رو یافته سعادت اتباع کافی است و وجود
یکی نیز آید و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول محصب سنت است و لکن تو
آنحضرت تا عنا انتظار ابی عمره عائشه بود چنانکه بیاید و الله اعلم وعنه قالت احرمت من
التنعیم بعمرة گفت عائشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره فدخلت مکه پس درآمدم مکه را
فقضیت عمرتی پس قضا کردم عمره خود که از جهت حدوث حیض فوت شده بود چنانکه در
باب قصه حجة الوداع گذشت و انتظرنی رسول الله و انتظار میکرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بالابطح در ابطح که در انجا نزول فرموده بود حتی فرغت تا آنکه فارغ شدم من فامر الناس بالرحیل
رحیل پس امر کرد مردم را کوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آنحضرت تا کعبه
پس امر کرد مردم را کوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آنحضرت تا کعبه
پس گذشت بخانه کعبه فطاف قبل صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه پیش از نماز بامداد
و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز گویند و در وی رمل نیست و
بعد از آن سعی نه ثم خرج الی المدینة متوجها پس بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته بروایة
الشیخین مولف میگوید که این حدیث را نیافتم من از روایت بخاری و مسلم بل بروایة ابی داود
بلکه یافتم ام روایت ابی داود و مع اختلاف یسیر فی آخره آنکه اختلافی در آخر حدیث وعن ابن
عباس قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه بود مردم که بر میگشتند در هر طرف و منقضی در
آمدن در مکه و برآوردن طواف وداع منقضی شدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لا ینفرن احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت باید که بیرون آید یکی از شما
و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان بودن وی بخانه کعبه یعنی طواف وداع الا انه
خفف ... که نیست کرده شده است کار بر حایض و ساقط کرده اند ...
... حدیث دلالت دارد
از وی طواف وداع و هر که طواف نیاورد ... برو
بر وجوب طواف وداع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی ره

۶۷۴

است نزدیک مالک و فرض نیست باتفاق واما حدیث سابق اگرچه ظاهر وی درام
رجل است بی تقیید بطواف محمول است برین بقرینهٔ این حدیث ومن عائشة
قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه در شب نفر مراد همین شب است که
آنحضرت در محصب بود و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میگردد نه آینده چنانکه شنیدی
فقالت ما ارانی الا حابستکم نمی بینم مر خود را مگر موقوف دارنده و مانع آینده شما را یعنی از
رحیل بمدینه زیرا که من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین
وسکون قاف حلقی بفتح حا وسکون لام واین دعائیست که زنان کنند ولیکن حقیقت دعا
مراد نیست و همچنین زبان زد عادت عرب شده است چنانکه در امثال وعقر مجروح کردن
و قتل کردن و هلاک ساختن یا بمعنی پی زدن و حلق رسیدن درد در حلق یا زدن جزء ی
در حلق و اصمعی گفته که این کلامیست که در محل تعجب استعمال میکنند واین دو کلمه را باده درین
تحقیق است که در شرح کرده شده است اطافت یوم النحر آیا طواف کرده است روز
نحر طواف زیارت قیل نعم گفتند آری کرده است قال گفت آنحضرت خطاب بصیغهٔ فانفری
برای و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عمرو بن الاحوص رضی الله عنه بفتح همزه و
سکون حاء مهمله و بعد واو صاد مهمله صحابی است روایت کرده است از وی پسر وی سلیمان قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا گفت شنیدم
آنحضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قالوا یوم الحج الاکبر گفتند
روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است وی
گویند که اکبر در مقابلهٔ اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنکه الان مردم رایج
گرفته روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علما و شریعت نیست و حدیثی هم روایت
کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است
نعم حجی که آنحضرت کرده صلی الله علیه وسلم روز جمعه بود و بی شک حج در روز جمعه فضلی
خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم بینکم
حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی جان علی
نفسه آگاه باشید باید که گناه نکند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود مقصود
نهی از گناه کردن و ستم کردن است بغرض هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود می
کند که اثم و جزای آن راجع بدوست پس این خبر بمعنی نهی است و در روایتی آمده است
الا علی نفسه و برین تقدیر بمعنی خبر است یعنی نهی الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشید

باید که گناه نکند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن
و ستم کردن است بغرض هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند که اثم و جزای آن راجع
بدوست پس این خبر بمعنی نهی است و در روایتی آمده است الا علی نفسه و برین
تقدیر بمعنی خبر است یعنی نهی خیانت نکند هیچ خیانت کننده بر فرزند خود ولا مولود علی
والده و باید که خیانت نکند هیچ فرزندی بر والد خود و ذکر این حدیث بجهت آنست که قبح و
شناعت این بیشتر است از خیانت بر اجانب با آنکه این نیز در حکم خیانت بر نفس
است بجهت جریان عادت جاهلیت باخذ اقارب شخص بجنایت وی و این
وجه این تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی بلدکم
هذا آگاه باشید بدرستی شیطان بتحقیق ناامید شد از آنکه عبادت کرده شود او
کنایت است از نرسیدن در شهر شما که این است یعنی مکه ابدا امینه تا روز
قیامت ولکن سیکون له طاعة فیما تحتقرون من اعمالکم ولیکن مر او را انجام است که
باشد مر شیطان را فرمان برداری در چیزی که حقیر و کم می شمارید شما از عملهای خود یعنی
کارها میکنید و گناهان میشود پندارید از آن خرد و حقیر می پندارید و در آن عملها طاعت
شیطان است که راضی میگردد شیطان از او در آن عملهای سوء نیت و هیجان حرب
و شر و بیکر در رواه ابن ماجه والترمذی و صححه و حکم بصحت کرده است ترمذی این
حدیث را ومن رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه صحابی است
روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در یک حدیث قال رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آنحضرت را که خطبه
میکرد مردم را بمنا هنگامی که بلند شد چاشتگاه علی بغلة شهباء سوار بر استر شهباء و
شهباء ناقه که بالای سیم وی سرخی بود و در درون سفیدی چنانکه شقرا بشین معجمه و قاف
وعلی یعبر عنه و علی مرتضی رضی الله عنه تعبیر و تفسیر میکرد از آنحضرت و مردم را میشنواند
وی فهمانید و میرسانید بانک آن کرد دور بودند آنچه حضرت پیغمبر میفرمود والناس بین قائم
و قاعد و بعضی ایستاده بودند و بعضی نشسته و در حج سه خطبه مسنون است یکی در
روز نروی یکی دوم روز عرفه سوم در منا و بیان احکام که بعد از آن باید کرد تعلیم و تلقین می
فرمود رواه ابو داود ومن عائشة و ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و ابن عباس که آنحضرت
تاخیر کرد طواف زیارت یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و ابن عباس که

٦٧٥

الحضرت تا خر کرد طواف زیارت را تا شب ظاهر این حدیث معارض است بحدیث
عایشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر بمکه گذارد و این اضطرابی است که در حدیث عایشه
واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع
شده که آنحضرت ظهر بمنا گذارد چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی وابوداود وابن
ماجه وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذی افاض فیه
روایت است از ابن عباس که آنحضرت رمل نکرد در طواف افاضت ازینجا معلوم شود
که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست مگر در
طواف قدوم رواه ابوداود وابن ماجه وعن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آنحضرت
وقتی که رمی کند یکی از شما جمرة العقبه را پس بتحقیق از احرام برآمد و حلال شد او را همه چیز مگر
زنان رواه فی شرح السنة وقال اسناده ضعیف وفی روایة احمد والنسائی وعن
ابن عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل له کل شیء الا النساء وعنها قالت افاض رسول
الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت عایشه افاضه کرد و روان گشت
یعنی برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گذارد ظهر را ظاهر این حدیث همین است
که ظهر بمکه گذارد ثم رجع الی منی پس برگشت بسوی منا فمکث بها لیالی ایام التشریق پس
درنگ کرد بمنا در شبها و روزهای تشریق یرمی الجمرة اذا زالت الشمس رمی کرد جمره را وقتی که
برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب کل جمرة بسبع حصیات هر جمره را بهفت سنگریزه
یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ویقف عند الاولی والثانیة و می ایستاد
نزد جمره اولی و ثانیه بعد از رمی ویطیل القیام و دراز میکرد ایستادن را ویتضرع و زاری
میکرد و دعا چنانکه گذشت ویرمی الثالثة فلا یقف عندها و رمی میکرد جمره سیوم را پس
نمی ایستاد نزد آن رمی میکرد و میگذشت رواه ابوداود وعن ابی البداح بفتح موحده
و تشدید دال مهمله بن عاصم بن عدی ابو البداح تابعی ثقه است و پدر وی صحابیه عن
ابیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم لرعاء الابل فی
البیتوتة گفت رخصت کرد آنحضرت برای چرانندگان شتران در شب باشی یعنی اگر در منا
بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر که رمی کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم
النحر پس جمع کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است فیرمونه فی احدهما پس رمی کنند
در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح باب

باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزها که پرهیز میکند از آن محرم یعنی حرام است بروی کردن آن
خواه واجب گردد بروی دم یا صدقه یا نه و صدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیر یا چیزی
قلیل غیر مقدر بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسایل مناسک و جمله از آن در
رساله فارسیه مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبدالله بن عمر رضی الله
عنهما ان رجلا سأل رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من
الثیاب چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامهها و چه چیز نپوشد فقال پس گفت آنحضرت محرم
بپوشید و لیکن لا تلبسوا القمیص و لیکن نپوشید پیراهنها را القمص بضمتین جمع قمیص ولا العمائم
و نپوشید دستارها را ولا السراویلات و نپوشید شلوارها را و مراد بپوشیدن قمیص و سراویل
پوشیدن اینهاست بوجه متعارف در آن چنانکه پیراهن را در بر افکنند و شلوار را در پا کنند
و الا اگر بر بدن افکنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید نیز اگر در بر صورت میکنو یند که پیراهن بپوشند
و ازار بپوشند ولا البرانس و نپوشید برنسها را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در
بیان اینها تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و این تفسیر ظاهر است در عرف
این دو آن چیزی مشهوری است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در
وقت باران می پوشند ولا الخفاف و نپوشید موزهها را الا احد لا یجد نعلین فلیلبس خفین
مگر کسی که نیابد نعلین را پس بپوشد موزهها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که ببرد
موزهها را پایین تر از بند و باشند تا از حد موزگی برآیند ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه
زعفران و نپوشید از جامهها چیزی را که سوده است از زعفران ولا ورس و نه جامه که سوده
از ورس بفتح واو و سکون را گیاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و از آن رنگ
گویند متفق علیه و زاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت
را ولا تنتقب المرأة المحرمة و نقاب بر روی نیفکند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنتقب
ثابت است نقاب بکسر نون روی بند ولا تلبس القفازین و نپوشد دستانهها را
قفازین را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع
سرما در دستها می پوشند با انگشتان و کف و ساعد همراهی بود و در بیان آن بیت
برکرده شده است و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستهای خود پوشند
وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب
وهو یقول گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت
اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین و وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزهها را و اذا لم

ازار البس سراویل و چون نیابد ترتبد ابو پوشند تبان را ولیکن قطع میکند موزها را از زیر
باشنه ها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد جمهور برین اند واگر همان طور درست بپوشند فدیه دهد
امام احمد میگوید قطع نکند که دران اضاعة مال است و بحکم ضرورت چنانکه گشته کال خود بپوشد
و فدیه نیست در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابو حنیفه باید که بگشاید و ازار سازد متفق علیه
یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله ابن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام
آورد روز فتح حاضر شد حنین و طایف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاء
رجل اعرابی گفت بودیم حاضر در آنحضرت در جعرانه که یک منزل از مکه است و آنحضرت از آنجا احرام بعمره
آورده ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه علیه جبة و هو متضمخ بالخلوق بران مرد جبه بود و حال آنکه آن مرد
آلوده بود بخلوق بفتح خاء معجمه و قاف و در آخر نام طیبی است که عبارت از زعفران و دران زعفران
[illegible] است بیان ایشان و ضمخ بضاد و خاء معجمتین آلودن جسد بطیب [illegible]
زعفرانی گویا [illegible] آمد وی فقال یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی
[illegible] پس گفت او را یا رسول الله [illegible] و حال آنکه این جبه بر بدن من بود فقال البس گفت آنحضرت
اما الطیب الذی بک فاغسله [illegible] ثلاث مرات اما خشبو که بر تست و آلوده است بدن تو بدان
[illegible] بار [illegible] زعفران حرام است بر مردان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] احرام است فاقلعها و اما الجبة فانزعها و اما جبه که پوشیده پس بکش آنرا
[illegible] اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک [illegible] در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا
[illegible] حج و عمره پس [illegible] آنحضرت عمره با حج و فرمود [illegible] احکام و ارکان
حج است [illegible] و شرایط ان احکام عمره همان است [illegible] و فرق [illegible] حج و عمره مگر
[illegible] وقوف بعرفه و [illegible] آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لا ینکح المحرم و لا ینکح و لا یخطب [illegible] و نهی است و اول صحیح
یا وفانی نیز [illegible] آن نکاح نکند محرم خود را و نکاح نکند دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری
نکند زن را [illegible] جایز خواستن و این مذهب شافعی و جمهور علماست لیکن نهی از نکاح
و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جایز است همه و دلیل ما تزوج میمونه رضی الله
عنها رواه مسلم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوج میمونة و هو محرم روایت
است از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آنحضرت محرم بود در
عمره قضا متفق علیه و عن یزید بن الاصم ابن اخت میمونة خواهرزاده میمونه بعضی گویند که او صحابی
است و صحیح است که تابعی است [illegible] عن میمونة روایت میکند از خاله خود میمونه

٦٧٧

رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها و هو حلال که آنحضرت تزوج کرد او را و حال
آنکه محرم نبود رواه مسلم قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله و الاکثرون علی انه تزوجها حلالا
گفت محیی السنه اکثر بر آنند که آنحضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود و ظهر امر تزویجها
و هو محرم و ظاهر شد امر تزویج وی در حالی که آنحضرت محرم بود ثم بنی بها و هو حلال بسرف باز کرد
یعنی دخول کرد بمیمونه و حال آنکه وی حلال بود بسرف فی طریق مکه میمونه و بانوی در سرف
بود بفتح سین مهمله و کسر راء و بفا نام موضعی است در راه مکه بر ده میل از مکه و از عجایب
اتفاقات آنکه فوت میمونه رضی الله عنها درین موضع اتفاق افتاد و الآن در آنجا مرقد
وی عمارتی است بعضی از اساتذه اند بدانکه حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم
هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام
بود و این حدیث اصم دلالت دارد بآنکه در حالت حل بود و اصحاب ما ترجیح کرده اند حدیث
ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که وی افضل و اکمل است و حفظ و اتقان وی [illegible]
و حدیث متفق علیه است اما آنکه حدیث امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که دال است بر نهی
ما دال است بآنکه مراد است که نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست که
مشغول است بکار دیگر یا آنکه مراد تحریم است [illegible] حمل کرده اند شافعیه حدیث ابن عباس
را بآنکه ظاهر شد امر تزوج وی در احرام یا بر این اعتبار [illegible] تزوج و هو محرم
است و مبنی [illegible] حلال است که قبل الاحرام بوده و حال [illegible]
[illegible] بوده [illegible] احرام [illegible] باشد و [illegible] حدیث ابن اصم [illegible]
مراد [illegible] که ظاهر شد امر تزویج و حال آنکه حلال بوده [illegible]
برین [illegible] حمل از ان [illegible] و عن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه
[illegible] و هو محرم [illegible] انصاری [illegible]
[illegible] سر مبارک خود را و حال آنکه وی محرم است متفق علیه [illegible]
[illegible] باتفاق و [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] و در هدایه گفته [illegible] است [illegible]
[illegible] و در [illegible] و [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] طیب است و وی [illegible] و عن ابن عباس رضی
الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم و هو محرم [illegible] ابن عباس که [illegible]
حضرت و حال آنکه وی محرم بود [illegible] محرم اند [illegible]

علیه و عن عثمان یحدث عن رسول الله حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه و هو محرم در حق مرد چون شکایت کند مرد هر دو چشم خود را
یعنی چون چشمان او بدرد آیند ضمدهما بالصبر تضمید کند هر دو چشم را بصبر و فیه عینیه اتفاقی
است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست بطریق اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و
سکون آن جایز نیست مگر در ضرورت شعر داروی تلخ مشهور است که درد چشم را
بان دوا کنند و در چشم کنند و تضمید جراحت بستن است بضماده یعنی بعصابه و نهادن
دارو را بر جراحت نیز گویند اگر چه بسته نشود و ظاهر است که مراد اینجا بستن عصابه باشد
نیز اگر وی می بوشد جزوی از روی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت
است موجب جنایت برای محرم نباشد رواه مسلم و عن ام الحصین صحابیه است حاضر
شده حجة الوداع را قالت رایت اسامة و بلالا و احدهما اخذ بخطام ناقة رسول الله گفت
دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی از این دو کس گیرنده بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم و الاخر رافع ثوبه یستره من الحر و دیگری بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آن
حضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی رمی جمرة العقبة تا آنکه رمی میکرد آنحضرت جمرة
العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزی بر روی و این حدیث دلیل است
بر جواز استظلال مر محرم را الطیبی گفته که این قول اکثر علماست و مالک و احمد مکروه میدارند
آنرا رواه مسلم و عن کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و را صحابه انصاری است
از اصحاب شجره گویند او راضی بود که می گریست از او عبادة بن صامت با روی بود روزی
بروی در آمد دید که بتی پرستید از خانه بیرون آمدن عبادة بن صامت در خانه در آمد و بت را
بشکست و چون کعب در آمد و بت را دید شکسته شده بخشم آمد و خواست دشنام بن
صامت کند باز فکر رفت و گفت اگر در این بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را و اسلام
آورد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر به و هو بالحدیبیة قبل ان یدخل مکة روایة میکند که آنحضرت
گذشت بر وی و وی با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید مکه و هو محرم و هو یوقد
تحت قدر و حال آنکه کعب محرم بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی و القمل تتهافت
علی وجهه و شپشان می افتادند بر روی وی فقال اتؤذیک هوامک پس گفت آنحضرت
ایا آزار میکنند ترا شپشهای تو قال نعم گفت آری آزار میکنند قال فاحلق راسک گفت
آنحضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را و اطعم فرقا بین ستة مساکین و قسمت
کن فرق را میان شش مسکین و الفرق بفتح فا و را آن شانزده رطل است و فرق سه صاع است پس

بر مسکینی را نیم صاع از گندم بره و آصع بمد همزه و ضم صاد جمع صاع و اصل وی اصوع است
قلب کردند و آصع خوانند چنانکه آرا آرام میخوانند و آدر در جمع دار میگویند او صم ثلثة ایام یا
روزه دار سه روز او انسک بضم سین لفظ امر یعنی یا ذبح کن ذبیحه را متفق علیه الفصل
الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی النساء
فی احرامهن عن القفازین و النقاب و مامس الورس و الزعفران من الثیاب ترجمه
این از حدیث ابن عمر در فصل اول ظاهر شد و لیلبس بعد ذلک ما احب من الوان الثیاب
و باید که بپوشد بعد از برآمدن از احرام هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد
آنرا بقول خود معصفرا او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا فی القاموس عصفر رنگ سرخ
معصفر معروف و خز بفتح خا معجمه و زای نیز نوعی از جامه در قاموس گفته عصفر نوعیست
معروف معصفر جامه رنگ کرده شده بان و حلی زیور او نیز داخل لباس اعتبار
کرد رواه ابو داود و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا بودند
سواران که می گذشتند بما و نحن مع رسول الله و ما یعنی زوجات آنحضرت با پیغمبر
صلی الله علیه و سلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا جلبابها بس
چون نزدیک می آمدند یعنی مردان از ما و می گذشتند از پیش ما فرو می هشت یکی از ما چادر
خود را من راسها علی وجهها از سر خود بر روی خود لفظ حاذوا بمعنی واقع شده
است از محاذات در سنن ابی داود و در مصابیح جاوزوا از مجاوزت و در بعضی لفظ
حاذوا بحا مهمله و دال معجمه نیز آمده فاذا جاوزونا کشفناه پس چون میگذشتند از پیش ما کشف
دور میکردیم ما چادر را از روی و میگشادیم و برهنه میکردیم روی را رواه ابو داود و لابن
ماجه معناه و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم ادهن بفتح یا و تشدید دال بالزیت
و هو محرم بود آنحضرت طلا میکرد روغن زیت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود غیر المقتت
اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبو کرده نشده و مقتت بضم میم و فتح قاف و تای
تا زیبی که پخته شود در وی ریاحین یا آمیخته شده روغنهای خوشبو و فرق و مقتت
روغن در کل پرورده و نزد امام ابو حنیفه زیت مطلق از طیب است از آنکه اصل او
کذا قال رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع
نیما از پس جامه را ای نافع کردی سجودم نافع میگوید فالقیت علیه برنسا ای اندازم
بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علی هذا او قد نهی رسول الله پس گفت ابن عمر آیا
می اندازی بر من این را یعنی برنس را و حال آنکه تحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله

۴۷۸

علیه وسلم ان یلبسه المحرم این که پوشد برنس را المحرم ظاهرا مذهب ابن عمر اجتناب مخیط
بود مطلق بهر نوع که پوشند سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بر وجهی که متعارف
در آن است باکی ندارد یا از جهت احتیاط کرده والله اعلم رواه ابو داود وعن عبد الله بن
مالک ابن بحینة مالک بتنوین است وابن صفت ثانیه عبد الله است وبحینه بضم با وفتح حاء مهمله
وسکون یا نام مادر عبد الله است ومالک نام پدر اوست واگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه
مادر مالک باشد وحال آنکه وی مادر اوست واین را نیز در موضع دیگر پیش ازین همچنین بیان کردیم
قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم خون کشید آن حضرت وحال آنکه وی
محرم بود بلحی جمل بفتح لام وسکون حاء مهمله وجمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است
میان مکه ومدینه چنانکه گفت من طریق مکة فی وسط رأسه خون کشید در میانه سر خود ووسط
اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند وفرق میان وسط ووسط بفتح سین وسکون مشهور است
وگفته اند اگر این محمول بر ضرورت است زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود واگر در موضعی باشد
که در آنجا موی نیست جایز است فی مذهب متفق علیه وعن انس قال احتجم رسول الله صلی
الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آن حضرت وحال آنکه وی محرم بود بر پشت
پای من وجع کان به از جهت دردی که بود در پشت پای جایی که موی نیست غالبا و با وجود
آن دردی مهم داشت رواه ابو داود والنسائی وعن ابی رافع مولی آن حضرت وی
غلام عباس بود که آن حضرت بخشید وقبطی بود وچون خبر اسلام عباس رسانید آزادش
کرد [illegible] اسمش بعضی مصعب گفته اند وبعضی ابراهیم وبعضی غیر آن و
اسلام او پیش از بدر بود ولیکن در بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم
میمونة وهو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را وحال آنکه آن حضرت حلال بود وبنی بها وهو حلال و
دخول کرد بوی وحال آنکه وی حلال بود وکنت انا الرسول بینهما وبودم من پیامی(?) میان آن حضرت
ومیمونه رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب المحرم یجتنب الصید بدانکه
صید کردن محرم وراه نمودن وی دیگری را بصید واشارت کردن بدان حرام است باتفاق
واگر چیزی ازین افعال کند لازم میکرد(?) جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود
صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق واگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای
محرم باذن وی یا بی اذن وی درین جا مذاهب واقوال است مر علما را مذهب بعضی
صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس وطاوس وثوری آنست که حرام است محرم را اکل
صید مطلق بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامة که بیاید ومذهب مالک وشافعی واحمد آنست

که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن حرام است واگر غیر محرم
صید کند برای خود چیزی از آن برای محرم هدیه کند حلال است ومذهب امام ابو حنیفه واصحاب
وی آنست که حلال است اکل لحم صید محرم را مادام که خود صید نکند وامر بدان نکند وامر بدان(?)
نکند ودلالت واشارت واعانت بران ننماید وی یا محرمی دیگر اگرچه برای وی صید کرده
شود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب واحادیث
درین باب بحسب ظاهر مخالف ومعارض اند که در شرح سفر السعادات از تفصیل وجوه
تمام آن استیفا کرده شده است اینجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن
الصعب بفتح الصاد وسکون عین مهملتین بن جثامة بفتح جیم وتشدید مثلثه صحابی است
ابن عباس از وی روایت دارد ومات فی خلافة ابی بکر الصدیق انه اهدی لرسول الله
روایت است از وی که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا گورخری که
شکار کرده بود وهو بالابواء او بودان وآن حضرت در ابواء بفتح همزه وسکون موحده او بودان بواو
ان بوده بفتح واو وتشدید دال نام دو موضع است میان مکه ومدینه نزدیک بیکدیگر
وسکون [illegible] که قبر عبد الله والد آن حضرت در ابوا است واین صعب بن جثامة در آنجا ساکن
بود فرده علیه پس برگردانید آن حضرت بر وی وقبول نکرد فلما رأی ما فی وجهه پس چون که دید
آن حضرت چیزی که در روی او بود از ناخوشی وانفعال وامده از قبول ناکردن آن حضرت
هدایا او را قال گفت آن حضرت انا لم نرده علیک الا انا حرم بدرستی که ما برنگردانیدیم او را بر تو مگر از
جهت آنکه ما محرمانیم وحرم بضمتین جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس ودر صحاح
گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامة
وحشی زنده هدیه آورده ومحرم را جایز نیست قبول آن ولیکن مستحضر(?) گوشت شکار است
که محرم را خوردن آن روا نیست [illegible] ودر روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس
روایات مسلم اند که هدیه کرد رجل حمار وحشی را که خون از وی می چکید ودر روایتی عجز حمار وحشی
بکسر [illegible] چیزی ودر روایتی آورد عضوی را از وی ودر روایتی پای او را پس [illegible]
روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود وعن ابی قتاده انه خرج مع رسول الله صلی
الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت
واین در علم حدیبیه بود در سال ششم من الهجرة فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون وهو
غیر محرم باز ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود ویاران وی محرم بودند واو غیر محرم بود فرأوا
حمارا وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وی او را

٦٧٩

فلما اتوا رکوه پس هنگامی که دیدند یاران او که شما و را او دلالت و اشارت نکردند ان
حتی راه ابو قتاده تا آنکه دید ازا ابو قتاده فرکب و نسا لپس سوار شد ابو قتاده اسپ را
که همراه او بوده فسألهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی
تازیانه او را و بعضی گفته اند که مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات باسوطه
و رمحه نیز مذکور است فأبوا پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت
احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید فتناوله پس فرود آمد ابو قتاده از اسپ و گرفت سوط
را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه پس حمله آورد و تاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد
و بیفکند و بکشت او را ثم اکل فأکلوا پس خورد ابو قتاده پس خوردند یاران نیز فندموا پس
پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار را در حالت احرام خوردند و ابو قتاده
پاره از گوشت را نگاه داشته بود فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سألوه پس
هنگامی که دریافتند آنحضرت را و بملازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند
پرسیدند آنحضرت را از حکم اگر روا بود خوردن آن یا نی قال هل معکم منه شیء گفت آنحضرت
آیا هست با شما از آن چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای اوست و در روایتی بازوی
او فأخذها النبی پس گرفت آن را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فأکلها پس خورد پای از متفق
علیه و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را اینچنین آمده که فلما اتوا رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود امنکم احد امره ان یحمل علیها
او اشار الیها آیا از شما هیچ کسی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند بر او و یا اشارت کرده
باشد بجانب وی یا بعضی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه در شکار کردن ازا قالوا لا گفتند
نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آنحضرت خوب کرده که خوردید و الحال باقی مانده است
از گوشت وی نیز بخورید این حدیث دلالت صریح است بر خوردن گوشت صید که ما دامی که
حلال صید کرده باشد با دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده و حدیث سابق بر حرمت آن مطلق
و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق
فی موضعه وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم
والاحرام پنج جانوراند که نیست گناهی بر کسی که بکشد ایشان را در زمین حرم اگرچه با احرام باشد
الفأرة بتخفیف راو الغراب و زاغ والحدأة بکسر حاء و فتح دال و همزه بر وزن عنبه جانوری معروف
است که ازا چیلواز میگویند و در [illegible] گفته والعقرب و کژدم والکلب العقور و سگ
جراحت کننده متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس

فواسق یقتلن فی الحل والحرم پنج جانوراند فاسق اند کشته میشوند در زمین حل و زمین
حرم و بیکشند ایشان را محرم و محل الحیة مار والغراب الابقع و زاغ ابلق و آن زاغ بشد که سیاه و سپید
باشد در پشت و شکم وی سپیدی باشد و این در ظهر و کلاب میباشد و فی الصراح ابقع پیسه که در
مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام واقع شده
است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت گویا من می بینم بسوی کلب ابقع که ولغ میکند در خون
اهل بیت من و بود شمر ملعون علیه اللعنة ابرص والفأرة و موش والکلب
العقور و سگ گزنده والحدیا تصغیر حداة است که در حدیث سابق مذکور است متفق علیه
بدانکه در هر یکی از این دو حدیث پنج جانور از جنس موذیات مذکور است لیکن در حدیث سابق
عقرب مذکور است و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی
موصوف بابقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر در پنج
نیست بلکه همه موذیات را حکم اینست و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب
عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم غراب را و هر موذی جایز است قتل وی
در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جایز است نزد شافعی و نزد
ما اگر در حرم کرده باشد بحرم برده تنگ ساخته شود بروی مجال تا [illegible] ناچار گردد و
بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود وعن الصعب [illegible] ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه او یصد لکم [illegible] آنحضرت
گفت گوشت شکار بر شما در احرام حلال است ما دام که صید نکنید شما آن را یا صید کرده نشود برای شما و حکم
یا صید کرده شود برای خاطر شما اگرچه صید کند غیر محرم بود مذهب مالک و شافعی همین است و این
متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور شد رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر گفت آنحضرت که ملخ از
شکار دریاست یعنی حکم وی حکم صید بحر است و وارد شده است که جراد از عطسه ماهی [illegible]
ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد وی را دریا به ساحل
و بروریش می یابد و باین حدیث تجویز کرده اند بعضی علما که صید کند او را محرم و لازم نکرده اند بروی جزا
بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر [illegible] حلال است و اما اکثر علما بر آن اند که
تجویز نمیکنند و میگویند که وی صید بر است که استقرار او در بر است [illegible] میکنند در زمین و [illegible]
میکند از نبات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آنحضرت [illegible] در حکم صید
بحر است [illegible] رواه ابو داود و الترمذی وعن ابی سعید

خدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود بکشد محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته است رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه وعن عبدالرحمن بن ابی عمار بفتح عین مهمله وتشدید میم تابعی است مکی قرشی عابد بود مشعوف بعبادت ومشمول عفت وصلاحیت قال سالت جابر بن عبدالله عن الضبع اصید هی گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح ضاد معجمه وضم موحده حیوان معروف که از آن کفتار گویند آیا شکار است وشکاری که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است قلت ایوکل پس گفتم آیا خورده میشود وحلال است خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده میشود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیده‌ام از آنحضرت رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده‌اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد واز ابن عباس نیز اباحت مرویست وامام شافعی وامام احمد باین رفته‌اند وامام ابوحنیفه وامام مالک بکراهت آن رفته‌اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از خوردن ذی ناب از سباع وحدیثی در کراهت [illegible] بخصوص نیز روایت کرده‌اند لیکن میگویند که این حدیث ضعیف است شافعیه گویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر ذی ناب از سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم وعنه رضی الله عنه قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت پرسیدم آنحضرت را از ضبع که آیا آن صید است که کشتن آن بر محرم جنایت ثابت می شود گفت آنحضرت ضبع صید است ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم ومیگرداند ومیدهد محرم در جزای آن کفتار را قوچی که بره ورسیده است از آن المحرم رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی وعن خزیمه بضم خاء معجمه وفتح زای بن جزی بفتح جیم وکسر زای بعد از وی همزه وبا نیز میگویند و بعضی جزی گفته‌اند قال سالت رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال او یاکل الضبع احد گفت آنحضرت آیا میخورد ضبع را کسی یعنی نخورد هیچ کسی او را بخورد وسالته عن اکل الذئب گفت پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر گفت آیا میخورد گرگ را کسی که در وی نیکی است رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی

الفصل الثالث

عن عبدالرحمن بن عثمان التیمی عبدالرحمن بن عثمان بن عبدالله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعت الرضوان وبعضی گفته‌اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر

روایت از جابر که آنحضرت درآمد روز فتح مکه وی دستار سیاه بود بغیر احرام درآمد بی احرام رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن سواد چنانکه مذهب حنفی است وبعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن وسودن آهن سیاه می نمود ونیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل مکه را اگر نیت حج وعمره نکند واصح قولین شافعی است وجواب مرحنیفه را آنست که حلال کرده شده مر آنحضرت را ساعتی وعن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبه قصد میکند لشکری که را تا خراب کنند آنرا واین خبریست از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر سیاهی است از شاه مصر در عهد مهدی موعود وتفصیل آن از کتب سیر وتواریخ باید جست فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم وآخرهم پس چون میباشند در بیداء از زمین فرود میشوند اول ایشان تا آخر ایشان وبعضی گویند بیدا نام موضعی است میان مکه ومدینه قالت عائشه میگوید عائشه گفتم من یا رسول الله وکیف یخسف باولهم وآخرهم وفیهم اسواقهم وچگونه خسف کرده شود باول ایشان وآخر ایشان وحال آنکه در میان ایشان اند اهل بازار های ایشان وبعضی گفته‌اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت ومن لیس منهم وکسی که نیست از ایشان یعنی شریک در کفر ومعصیت وقصد تخریب کعبه وغزا کردن با اهل این مکه [illegible] قال یخسف باولهم وآخرهم گفت آنحضرت خسف کرده شود [illegible] ایشان وآخر ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پس برانگیخته میشوند بر نیات ایشان [illegible] است جریان عادت الهی غزاسمه بآنکه بلا عام میرسد [illegible] بعد از آن بر نیت [illegible] کرده میشود بیان ایشان در روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب الکعبه ذو السویقتین من الحبشه خراب کند کعبه را شخصی که او را ذو السویقتین میگویند از حبشه وسویقه تصغیر ساق است [illegible] تصغیر وتحقیر [illegible] باقتضا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آخر زمان باشد وحکم الهی بآن رفته [illegible] کعبه خراب [illegible] [illegible] است علامت [illegible] که کعبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میکرده وسبحانیان بآن شوکت وعظمت [illegible] وی هلاک میشوند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کعبه خراب شود قیامت قایم گردد [illegible] [illegible] که بقای این عالم وآبادانی آن منوط ومربوط بوجود این خانه است متفق علیه وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانی به گفت آنحضرت گویا که من مشاهده میکنم آنرا که خراب کند کعبه را

ومی بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بفا و تقدیم حاء مهمله و جیم
اگر در دو پای فرجه و کشادگی باشد و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در نسخی وی بالای فحج عین
نزدیکی باشد و دور باشند پاها و ربی و بعضی گفته اند که میان پاهای وی دوری بود چنانکه
سینه و کاو تردد و کشیده کنند یقلعها حجرا حجرا بر میکند آن دو شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر
اینست که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم باشد با وی کسان
بود رواه البخاری **الفصل الثانی عن** یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه غله نگاه داشتن تا گران فروشند در حرم حضرت
و نام نمود گردن است احتکار در همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت
آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب انچه حرام است در حرم رواه ابو داود **وعن** ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد چه عجب خوشی شهری
تو و احبک الی و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخرجونی منک
ما سکنت غیرک اگر نمی بود آنکه قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمی کردم من جز
تو رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا **وعن** عبد الله بن عدی
بن حمراء قرشی زهری است و بعضی گفته ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است سعدی و در
اهل حجاز قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا علی
الحزورة ایستاده بر حزوره بفتح حاء و سکون زای و فتح واو و را و در آخر و بعضی بفتح
زای و تشدید واو روایت کرده اند و عوام که تصحیف میکنند و عوره میگویند بعین مهمله
در اصل تل صغیر را گویند و الآن نام موضعی است نزد منارهٔ مسجد که متصل باب حیاطت
فقال والله انک لخیر ارض الله و احب ارض الله الی الله پس گفت آنحضرت خطاب
بمکه معظمه کرده بدرستی تو بهترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدا نزد خدا و لولا انی
اخرجت منک ما خرجت و اگر نمی بود که من بیرون آورده شدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی
روایات بجای الی الله لی است یعنی بهتر و دوست داشته شده تر بسوی من و بود
این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرهٔ قضا زیرا که قریش گفته
که بعد از سه روز برآید و نشیند و بعضی گمان برده اند که نزد خروج هجرت بود و این سخن
صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آنحضرت گفت و وی سوار
بود بر ناقه خود و در خروج هجرت ناقه نبی صفت نبود بلکه پنهان برآمد و در این است
کرد تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه نزد که حال

سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجه **الفصل الثالث عن** ابی شریح العدوی
بفتح عین و دال صحابی است روایتست از وی انه قال لعمرو بن سعید بن عاص اموی
که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان و هو یبعث البعوث الی مکة و حال آنکه عمرو بن
سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن
لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله صلی الله علیه وسلم دستوری ده مرا ای امیر تا
حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای
روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است آن سخن را هر دو گوش من و وعاه قلبی و یاد
داشته است از دل من و ابصرته عینای و دیده است او را هر دو چشم من یعنی در حضور
شنیده ام نه در پرده حین تکلم به هنگامی که گفت آنحضرت آن سخن را حمد الله و اثنی علیه
ستایش کرد مر خدا را و ذکر کرد صفات بزرگ وی تعالی را ثم قال ان مکة حرمها الله پس
گفت بدرستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها الناس و حرام گردانیده اند
او را مردم فلا یحل لامرء یؤمن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد
بخدا و روز آخرت ان یسفک بها دما آنکه بریزد در مکه خونی را و لا یعضد بها شجرة و نه حلال
است که ببرد در وی درختی را فان احد ترخص لقتال رسول الله پس اگر رخصت جوید
یکی و رخصت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیها در مکه و گوید که پیغمبر قتال
کرده ما نیز کنیم فقولوا ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد مر پیغمبر
خود را و لم یأذن لکم و اذن نکرده است مر شما را و انما اذن لی فیها ساعة من النهار و اذن
کرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت در زمان قلیل از روز و قد عادت
حرمتها الیوم کحرمتها بالامس و تحقیق باز گشته است حرمت وی امروز همچو حرمت
او دیروز و لیبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم هر که حاضر است بکسی که
است از من هر که غایب است فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابو
شریح گفت عمرو بن سعید انا اعلم بذلک منک من داناترم بآن حدیث که تو گفتی ای ابا شریح
یعنی من هم میدانم که مکه حرم است و لیکن ان الحرم لا یعید عاصیا بدرستی که حرم پناه نمی دهد گناه
کار را که خلاف امر والی کند و خروج نماید بر وی و لا فارا بدم و پناه نمیدهد گریزنده بخون را
یعنی کسی که خون کسی را ریخته در حرم در آمده و لا فارا بخربة بفتح خاء معجمه و سکون را و باء
نیز گفته اند و هو خرب فساد در دین و خیانت و لمت یعنی گریخته بفسادی در دین کند و
خیانتی و دیگر کند چنانکه مال کسی را تلف کند یا حقی کسی را ضایع سازد و بجرم کرده جزای آن از وی

نافظ نکرده ومقصود آنکه عبدالله بن الزبیر عاصی است واز طاعت امام برآمده واگر از حرم بر
آید بجنگ او نشاید وگرنه در حرم بکشند متفق علیه وفی البخاری الخربة الخیانة یعنی در
صحیح بخاری تفسیر کرده است خربه را بخیانت عیاش بفتح عین وتشدید تحتانیه وآخر
شین معجمه بن ربیعه بفتح را وکسر موحده المخزومی نام صحابی است قدیم الاسلام برادر
ابو جهل است از مادر بحبشه رفت وآنحضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ابی ربیعه چنانکه
در باب القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما
عظموا هذه الحرمة حق تعظیمها این امت بخیر وصلاحست در دین ودنیا مادامی که تعظیم کنند این
حرمت را یعنی حرم مکه وحرم خدا را واجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حرم
تعظیمها چنانچه باید وشاید تعظیم وی کرده ومبالغه واحتیاط در آن نموده فاذا ضیعوا ذلک هلکوا
پس چون ضایع کردند آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجه باب حرم المدینة
حرسها الله احادیث در تحریم حرم مدینه آمده واختلاف کرده اند علما در ثبوت حکم تحریم در مذهب
امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت وی در وی آن مجرد تعظیم وتکریم است نه ثبوت احکام
دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا اگر کسی چیزی از آن اتلاف کرد ودر وی جزا
نیست بر آن وان نیست قول مالک ودر روایتی است از احمد وهمچنین است مذهب شافعی را و
نووی گفته مشهور از مذهب مالک وشافعی وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه
وقطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان وثوری گفته که قائل شده بتحریم صید مدینه
گر جدی سعد ووداز صحابه وجمهور [illegible] احتیاط وطیور را در مدینه ورسیده
است بما معنی آن از آن بطریقی که اعتماد توان کرد بر آن وبعضی علما گفته اند که واجب است
در وی جزا چنانکه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از حدیث
سلب کردن سعد بن ابی وقاص باید وقاضی عیاض گفته که قائل نشده باین کسی بعد از قول
[illegible] الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحیفة گفت امیر المومنین علی ننوشتیم ما از آنحضرت از وقتی
جمله کلمه قرآن و[illegible] در این صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه آنحضرت رسول صلی
الله علیه وسلم مخصوص گردانیده است بصحیفه دیگر غیر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه
که ننوشتیم ما از آنحضرت غیر قرآن او وچیزی غیر صحیفه [illegible] او در وی احکام
دیات بود وبعضی احکام دیگر بود که در قرابت وی رضی الله عنه میبود ودر این حکم حرم مدینه
نیز بود که بیان میکند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین عیر الی ثور حرام است

وعیر وثور عیر بفتح عین مهمله وسکون تحتانیه ثور بفتح مهمله وسکون تحتانیه ثاقور بفتح ثلثه و
سکون واو واین نام دو کوه است بمدینه مطهره که حرم است فمن احدث فیها حدثا یعنی پس کسی
که نو پدید آورد در آن بعضی را یعنی آنچه نهی کرده اند از ارتکاب آن در این حرم او آوی محدثا یا جای
دهد وروی وپناه دهد واعانت کند حدث پدید کننده را ومحدث بفتح دال نیز روایت است یعنی
امر محدث مبتدع واوی بمعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد بدعت امر غیر خود فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر وست لعنت خدا ولعنت فرشتگان وآدمیان
همه لا یقبل منه صرف ولا عدل پذیرفته نشود از آن کس [illegible] نفل وبعضی تفسیر کرده اند صرف
را بشفاعت یعنی که آن باز نمیگردانند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است [illegible] زیرا که وی
باز میگرداند [illegible] را از معصیت وتفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل ومساوی
مفدی است واز جمله احکام که در صحیفه نوشته بود این بود که ذمة المسلمین واحدة یسعی
بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی میکند بآن نزدیکترین مسلمانان یعنی هر کرا از
مسلمانان اگرچه وضیع وحقیر بود مثل بنده وزن امان دهد کافری را وعهد بندد بوی ودر پناه
خود در آرد لازم است بر همه رعایت وحفظ آن وجایز نیست نقض آن عهد وعهد را د
امان گویند که نقض آن موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمان را
یعنی عهدی ووثیقتی که با مسلمانی بسته باشد وآن عهد را بشکند وعذر کند باهمین عهدی
که مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق کلام در آن است فعلیه لعنة الله و
الملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه یعنی کسی
دوستی وپیوستگی کند گروهی را بی اذن ورضای دوستان وی فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل بدانکه ولاء دو قسم است یکی را ولاء الموالات گویند
وعادت عرب بود که با یکدیگر دوستی وپیوستگی میکردند وعهدی میبستند وسوگند میخوردند
که در جنگ وبا یکدیگر شریک ومدد ومعاون باشند با دوستان یکدیگر دوست باشند وبا
دشمنان دشمن ودر جنایت در باطل وناحق نیز امداد ومعاونت میکردند [illegible] در اسلام
در حق میکردند واکثر اهل عجم که تابعین وتبع تابعین باشند در عرب آمده با موالی عقد و
الاه میبستند دوم ولاء عتاقت است که آزاد کرده بنده را آزاد کننده را [illegible]
حق ولاء ثابت شده ونزد عدم وارثان تعصیب وارث میگردد [illegible] پس احتمال [illegible]
اینجا مولی بولاء موالات باشند ومعنی آن که باشد که در [illegible] موالی باشند پس باید که
دیگر را مولی گیرد بی اذن موالی خود که او را [illegible] استشاره [illegible] نقض عهد

۶۸۶

وابنا ست که نباید کرد و بعضی گفته اند که موالات کند کافران را بقصد ایذا اسلمانان و
احتمال دارد که ولا، عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد که هر که نسبت کند بغیر خود معتق خود را
مستحق لعنت گردد چنانکه اگر کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه وفی روایة
لهما من ادعی الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه کسی که دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود
یا دوالی کرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا
عدل این روایت تایید اراده ولایت عتاقت میکند چنانکه در حدیث آمده است الولاء لحمة
کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب تنبیه
گفته در این حدیث شده است این است که عیر بفتح عین نام کوهی است بمدینه منوره و اما جبل ثور
یکی هست نه بمدینه و آن کوهیست که آنحضرت در غار آن بهجرت مختفی شده بود و اما در
مدینه جبل مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر روات بجای ثور از ابهام گذشته
و بعضی علامت کذا نوشته و بعضی بجای ثور یا احد گذاشته و در فتح الباری
گفته که ظاهر است که اصل ما بین عیر الی احد بوده است و ثور و احد هر دو طرف در صحیحین واقع
شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی است بمکه یعنی حدیث این است که حرم مدینه مقدار
ما بین عیر و ثور است بمکه و شیخ مجد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی
صغیر بمدینه در حد احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه اینها گمان برده اند
و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح از آن نقل کرده ایم و عن
سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها
او یقتل صیدها گفت سعد ابن ابی وقاص که گفت آنحضرت هر آینه من حرام میکنم
میان هر دو لابه مدینه که بریده شود درختان آن و کشته شود شکاران او لابه بتخفیف
سنگستان و هر طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان است
و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه درختان خار دار و قال و گفت
آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند حدیث دیگر
آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت
و مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها الا ابدل الله فیها من هو
خیر منه نگذارد مدینه را هیچ کس از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل کند
و بجای او بهتر از وی خدا تعالی ولا یثبت احد علی لاوائها
و جهدها ثابت نماند هیچ کسی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه

الاکنت

الاکنت له شفیعا او شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گناهان
او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت گفته اند که جهد ها را در نسخ بضم تصحیح کرده
اند و ظاهر است که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است و بعضی
گفته اند که در هر دو لغت است بهر دو معنی رواه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد من امتی گفت
آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا کنت له شفیعا یوم
القیمة مگر آنکه باشم من مر او را شفاعت کننده روز قیامت رواه مسلم و عنه
قال کان الناس اذا راوا اول الثمر جاءوا به الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره
است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که از نو باوه گویند می آوردند آنرا
بسوی آنحضرت فاذا اخذه قال پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند
این دعا را اللهم بارک لنا فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را و کاف
و بارک لنا فی مدینتنا و برکت ده ما را در شهر ما و
بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما که پیمانه ما است و در مد ما بضم
میم و تشدید دال صاع و مد دو پیمانه است و لیکن هر یک مد رطل و ثلثی نزد اهل حجاز و دو
رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد و مراد دعا به برکت در آن است اللهم ان ابراهیم
عبدک و خلیلک و نبیک خداوندا ابراهیم بنده تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست و
انی عبدک و نبیک و هر آینه من بنده توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود
ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و حبیب که اکمل از
خلت است زیرا که حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و فاضلتر ذات شریف او ست
از جهت تواضع و اکتفا کرده بثبوت عبودیت خاصه که اکمل صفات و ارفع مقامات است
و عبودیت حقیقیه خاصه مقام احدیت است و هر که ...
وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانکه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد از
وقت مخصوص و ملقب بآن مقامات شده باشد والله اعلم و انه دعاک لمکة و هر آینه
ابراهیم علیه السلام دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی و انی ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة
مکه و هر آینه من ابراهیم علیه السلام دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی و انا ادعوک
بمثل ما دعاک لمکة و مثله معه ترا برای مدینه بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم برای مکه و مثله
معه و مانند آن با آن یعنی دو چندان ... قال ثم یدعو ... ابو هریره

صغر ولیدا که میخواند آنحضرت خردترین خردی را که بود مر آنحضرت را از اهل بیت وی فیعطیه
ذلک الثمر پس میداد آن خرد را آن میوه را و تخصیص خردان از جهت رعایت مناسبتی
است که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان راغب تر و مایل تر
و خوشحال شونده تر بدان و در آن اشارت بارشاد و تعلیم است مر امت را بر ترفع شره
و شهوت خصوصا در اکل و میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه رواه مسلم
وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما گفت آنحضرت
بدرستی ابراهیم علیه السلام حرام کردانید مکه را و من حرام کردانیدم مدینه را ما بین مازمیها حرمی که میان دو طرف
اوست از کوهها و مازم بکسر زای تنگی میان کوهها که بهم پیوسته باشد و مراد لابتین است
که در حدیث سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود در وی خون ولا یحمل فیها سلاح
لقتال و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن ولا یخبط فیها شجرة الا لعلف
و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور و خبط زدن درخت بعصا تا برگ ریزد
برگهای او و خبط بفتحتین برگ افتاده از درخت بمعنی مخبوط و چون ریختن برگ از درخت جایز
نباشد بریدن بطریق اولی روا نخواهد بود رواه مسلم وعن عامر بن سعد تابعی ثقه است و
پدر او سعد بن ابی وقاص است ان سعدا رکب الی قصره بالعقیق روایت است که
سعد که پدر اوست سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی
است مشهور و ذکر آن در اشعار واقع شده است و در حدیث او وادی
مقدس گفته اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه پس یافت سعد غلامی را که میبرید درختی
را و برگ میریخت از آن پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس
وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند اهل آن غلام فکلموه ان یرد علی غلامهم پس گفت سعد
باز گردانند بغلام ایشان [illegible] علیهم یا بر ایشان [illegible] راوی است که بجای علی غلامهم علیهم
[illegible] یعنی [illegible] ایشان [illegible] غلامهم [illegible] گرفته است از غلام ایشان از انعام
[illegible] سلاح فقال معاذ الله [illegible] رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که
[illegible] چیزی را که عطا کرده [illegible] غنیمت کردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی
[illegible] آنحضرت که هر [illegible] غنیمت است هر کسی را که بگیرد آن را
نقل [illegible] غنیمت فعقال [illegible] وابی ان یرده علیهم و ابا آورد سعد
[illegible] ایشان [illegible] کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه
[illegible] وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله

روز قال کنا مع طلحة بن عبید الله ونحن حرم گفت بودیم ما با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم فاهدی له
طیر پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان بچه و طلحه راقد و طلحه در خواب بود فمنا من
اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع و بعضی از ما کسی بود که پرهیزکاری
نمود و نخورد فلما استیقظ طلحة وافق من اکل پس چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها
که خورده بودند بقول و موافقت کرد با جمعی از آن که باقی مانده بود بخورد و قال فاکلناه مع رسول
الله گفت طلحه پس خوردیم ما آن را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی برای آنحضرت نیز آورده
کرده بودند و بخوردند زیرا که برای ایشان صید کرده بود و این تاویل کسی است که میگوید بخورد
محرم هرگاه نه بجهت وی صید کرده باشند و ظاهر آن مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمال
دیگر جهت مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم باب الاحصار وفوت الحج
حصر و احصار منع و حبس از بداشتن کسی را از سفر و کاری [illegible] یکی احصره المرض
[illegible] سلطان میگویند یعنی که باز داشت [illegible] بیماری یا پادشاه و منع کرد از کار و مقصدی که داشت
میگویند حصر همین یعنی و چون محصر شد محرم نتوانست بمقصد رسید جایز است او را که
احرام [illegible] بگوید احصار [illegible] مگر [illegible] که در واقع حدیبیه شده [illegible]
[illegible] در احرام [illegible] فوت شد [illegible] از احرام [illegible] عمره [illegible]
[illegible] در حدیث آمده [illegible]
[illegible] درین باب خلاف دیگر است [illegible]
[illegible] محرم [illegible] است [illegible] قربت و عبادت [illegible]
[illegible] و نزد شافعی موقوف نیست بر حرم [illegible]
صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم [illegible] حدیبیه ذبح کردند [illegible]
[illegible] است که ممکن نبود فرستادن [illegible] هدی [illegible] حرم [illegible]
و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل و پاره از حرم است [illegible]
[illegible] طرفی آورده که حدیبیه [illegible] و خلاف دیگر آنکه چون
محصر شد قضا کند [illegible] و نزد شافعی قضا نیست [illegible] مذهب ما است
ایشان میگویند قضا [illegible] لازم است الفصل الاول عن ابن عباس قال احصر رسول
الله فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت
یعنی در حدیبیه منع کرده شد [illegible] از در آمدن بمکه [illegible] گزاردن [illegible] آن
حضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران هدی خود را

685

داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده بود رواه البخاری

وعن عبد الله بن عمر قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر بیرون
آمدیم ما با آنحضرت بعمره پس نزول کرد آنحضرت یعنی بحدیبیه فحال کفار قریش دون البیت
پس حایل شدند و در میان آمدند و مانع شدند کافران قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس
نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدایاه هدیهای خود را که همراه داشت وحلق کرد آنحضرت
وقصر اصحابه تقصیر کردند اصحاب آنحضرت وحلق کردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی
حلق کردند بعد از توقف بسیار در برآمدن از احرام بجهت عزم و امید که داشتند از منع از
وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی از احرام و حلق کن هرچه خواهند کرد پس
آنحضرت از احرام برآمد و حلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند
بعضی قصر کردند و بعضی دیگر از آن که بیان کرد آنحضرت فضل حلق را وجود آن تقصیر کردند
رواه البخاری وعن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون
خا و فتح را قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلک نحر
کرد آنحضرت پیش از حلق چنانکه معهود است و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر محصر
در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف میگوید باید کرد و اگر نکند جزا نیست زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت
بر تقدیری است که مرتب کرده شد بر افعال حج و عمره و پیش از ان نسک نیست و آنحضرت وصحابه
که کردند جهت آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری وعن
ابن عمر انه قال الیس حسبکم سنة رسول الله گفت ابن عمر آیا کافی نیست شما را سنت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سنت اینست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت وبا
لصفا والمروة اگر منع کرده شود و باز داشته شود یکی از شما از حج طواف کند بخانه کعبه
وبصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شیء پس حلال شود و برآید از هرچه حرام شده بود
حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی پس ذبح کند هدی را ویصوم ان لم
یجد هدیا و روزه دارد اگر نیابد هدی را در این حدیث بیان احکام کرد گویا بعضی مردم جاهل
بودند بیان یا خلاف میکردند در آن پس گفت که ابن عمر که سنت آنحضرت اینست که اگر حصر
وحبس کرده شود از حج عمره بر آرد و از احرام برآید بعد از آن حج را قضا کند رواه البخاری وعن
عایشة رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر
گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آنحضرت

و تقریر است لا یعضد شوکه بریده نشود خار او و چه جای اشجار او و در هدایه گفته که هرکه
حشیش حرم یا درخت از ان برید که مملوک نیست خود رسته است بروی قیمت آن
مگر آنچه خشک شده است از ان و در آنچه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست
و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن
از جهت وجود ضرورت و تعذر منع دواب از ان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این
حدیث است و نیز برداشتن از حل ممکن است پس ضرورت نباشد و اذخر مستثنی است
زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد شافعی و هرکه موافق است با او جایز است رعی بهایم
در کلاء حرم و مذهب امام احمد بیچو مذهب امام احمد است شیخ امام اجل عارف ورع
بایع عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه از عارف علمی خود که در آخر عمر ساکن شده بود حکایت میکرد
از اصحاب خود نامردی که وی را احمد سقامی گفتند روزی گلی از حرم آورد و بدست ما میداد و
تقدیر الهی سبوت شد و ما از بوی کردیم بجو بوی کردن الی در سینه ما دو بهر جاکه موسوم جده و دو
بر دماغ بود و چشم آمد و روز بروز زیاده شد تا رسید بجائی که رسید ما شاء الله و بعد از
ولا ینفر صیده و رمانیده و بجانیده نشود شکار او و چون تنفر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی
حرام باشد و اگر تنفر کرد و صید در تفارش پس از سکون نشسته مماس کرد و ولا یلتقط لقطته
الا من عرفها و برداشته نشود در زمین افتاده حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند ازو یعنی
در لقطه حرم نیست که تعریف تا آنکه بیابد مالک آن پس خرج بکند ازو و مالک پیدا گردد و تعطل
میکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف کند اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب
او را یابد بدهد اما اینجا یعنی در لقطه حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است
واکثر علما فرق نکرده اند میان لقطه حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما نیز همین است و دلیل
بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید ان شاء الله تعالی
میگویند یعنی قول وی الا من عرفها و در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه
همه جا میکنند مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام
بیان فضل حرم کرده و ذکر حفظ آن یعنی اوست و اگر حکم لقطه وی حکم لقطه سایر بقاع باشد ذکر آن از
فایده نمی باشد ولا یختلی خلاها و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور است علف تر و حشیش
خشک را گویند و قطع حشیش نزد ما رسته نیست زیرا که حاکم شوکه دارد و بعضی علما از علم
روایت کرده اند و آن خطاست کذا قال التوربشتی فقال العباس پس گفت عباس
رسول الله الا الاذخر مگر اذخر را استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال

معجم نام گیاهی است مشهور خوشبو فانه لقینهم زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است
و در بعضی روایات لقینونا قیون بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته
آهنگر و زرگر یعنی محتاجند باذخر در گداختن آهن و زر و لبیوتهم و اذخر برای خانهای مردم نیز
کار می آید که بدان سقف خانه میسازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا
زیرا که ما میکنیم اذخر را در قبرهای ما و خانهای ما اذخر را عرب در میان گور نیز می اندازند
فقال و چون التماس کرد عباس استثنا اذخر را آنحضرت وحی آمد پس استثنا کرد و
فرمود الا الاذخر مگر اذخر که روا است قطع کردن و در مذهب بعضی است که احکام مفوض بود
بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بهر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند
اجتهاد کرد و اول اصح و اظهر است والله اعلم و فی روایة لا یعضد شجرها
ولا یلتقط ساقطتها الا لمنشد و برندارد بر زمین افتاده مگر که اعلام کند و اعلان و تعریف
کند گمشده را و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحدکم ان
یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آنحضرت را میگفت روا نیست کسی را از شما که بر
دارد بمکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند مکروه است مطلقا و اول اصح
و قول جمهور علما است زیرا که آنحضرت در عمره قضا با سلاح در آمده و در روایت وارد است که
روز فتح نیز مسلح آمده رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
دخل مکة یوم الفتح و علی رأسه المغفر روایت است از انس که آنحضرت در آمد بمکه روز فتح و بر
سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فاء زره خود که در زیر کلاه پوشند [illegible]
السلاح فلما نزعه جاءه رجل و قال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة پس چون کشید آنحضرت
مغفر را از سر آمد مردی بآنحضرت و گفت ابن خطل بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله آویخته است
بپردهای کعبه فقال اقتلوه پس گفت آنحضرت بکشید وی را ابن خطل نام او عبدالعزی است
و بعضی گفته اند غالب آنست که مسلمان شده بود و مسلمانی را کشته مرتد شد و آنحضرت را و مسلمانان را
هجو میکرد و کنیزکان داشت که هجو [illegible] میکردند و نووی گفته که در این
حدیث دلیل است که حرم کسی را که روا داشته اند اقامت حدود و قصاص در حرم چنانکه
مالک و شافعی و در روایه ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل استثنا است
چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم من دخل المسجد فهو آمن کسی که در آید مسجد را
ایمن است فهمیده میشود که اباحت قتل وی در ساعت اباحت حرم بود و شاید که [illegible] گشته
باشند والله اعلم و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة و علیه عمامه

و حمزة بن عبدالمطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اسلام مشرف شده صحابیه است از مهاجرات
آنحضرت بروی در آمد فقال لعلک اردت الحج پس گفت آنحضرت شاید که اراده میکنی حج را
استفسار است بر سبیل لطف و مهربانی قالت گفت ضباعه آری اراده حج دارم و لیکن و الله
ما اجدنی الا وجعة نمی یابم خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم نمی دانم که قدرت
بر اتمام حج یابم یا نه و وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانکه ورع و ورع فقال لها حجی پس گفت
آنحضرت مر ضباعه را حج کن یعنی احرام حج بند و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی
حیث حبستنی خدایا مکان بر آمدن من از احرام همانجا است که حبس کنی و باز داری تو مرا در آنجا و محل
بفتح میم و کسر حا مکان باز آمدن حل متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق احصار بمرض
لیکن دلالت دارد بر اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو میگویند که اگر مرض مبیح
تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است
که اگر اشتراط نبود منتظر میباشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط
بیش از آنکه هدی تحلل می تواند کرد و همچنین است مذهب امام ابی حنیفه و هر که موافق است او را
در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جایز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص
است بضباعه والله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی انکار میکرد اشتراط را در
حج و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول الله بجهت این است و این مفهوم
میکرد که ابن عمر قایل است باحصار از جهت مرض فافهم الفصل الثانی عن
ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی
الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء روایت است از ابن عباس که آنحضرت
امر کرد اصحاب خود را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه در عمره قضا یعنی بدل آنها
در وقت احصار نحر کرده بودند در سال آینده که عمره قضا بجای آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر
در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه در مذهب امام
ابو حنیفه است و این بر تقدیری است که نحر در حدیبیه در غیر حرم بوده باشد و اگر گویند در
حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثر وی در حرم است چنانکه در شرح ذکر کرده شد بدل
کردن پس تبدیل بجهت احتیاط و ادراک فضیلت است اینجا و امر برای استحباب است رواه
ابوداود و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که و فیه ضعف و فی اسناده محمد بن
اسحق و عن الحجاج بن عمرو الانصاری صحابی است [illegible] در اهل مدینه و حدیث وی
نزد کوفیان است روایت کرد از وی عکرمه [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

من کسر کسی که شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او او عرج کسی که لنگ شود بلفظ معلوم یا لنگ شود فقد
حل پس بتحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام بر آید وعلیه الحج من قابل یعنی واجبست حج از سال
آینده این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و
تقیید باشتراط تکلف است رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه والدارمی وزاد
ابو داود فی روایة اخری زیاده کرده است ابو داود در روایتی دیگر او مرض یا بیمار شود وقال
الترمذی هذا حدیث حسن ودر نسخه حسن صحیح وفی المصابیح ضعیف ودر مصابیح گفته
است که این حدیث ضعیف است وتوربشتی گفته که حکم بضعف این حدیث باطل است و
گفتن این حدیث نمود ایشان از قول عکرمه وی یکی از راویان از حجاج بن عمرو است وان قول
این است که گفت فذکرت ذلک لابی هریرة وابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من
الزام را ابی هریره وابن عباس را که حجاج بن عمرو احیانا میگوید فقالا صدق پس گفتند ابو هریره
وابن عباس راست گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله
وفتح میم الدیلی بکسر دال مهمله وسکون تحتانیه صحابی است نزول کرد بکوفه وفات یافت
بخراسان قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آنحضرت را
که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج ومعظم ارکان وی وقوف بعرفه است اگرچه
طواف نیز رکن است اما این اعظم تر است از انکه فی وی حج اصلا صورت نمی بندد من
ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرک الحج کسی که دریابد وقوف بعرفه را در شب مزدلفه
که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول
وقت وقوف بعرفه بعد از زوال روز عرفه است واخر وی تا طلوع روز عید است ومعنی
وقوف ایستادن در آن وادی است اگرچه یک ساعت بود واگرچه در خواب باشد اینجا مسئله
است که اگر در عرفه اخیر شب در آنجا رسید ونماز عشا ادا کرده است یعنی که اگر وقوف
کند نماز از دست رود واگر مشغول بنماز شود حج نیابد چه کار کند نماز کند یا حج گذارد بعضی گفته اند
که حج کند که در قضای او عسر تمام ومشقت عظیم است وهو المختار ایام منی ثلثة روزهای
منی سه روز است یازدهم ودوازدهم وسیزدهم که آنها را ایام تشریق گویند در این سه روز
منی باید بود ورمی باید کرد فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند ودو روز
آنجا باشد در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ گناه بروی ونیست در وی زیادتی
ومن تاخر فلا اثم علیه وکسی که پس ماند وروز سیوم هم باشد پس نیست در وی
زده بار نکاه بدعت ومجاورت از حد یعنی هر دو جایز اند هر چند که توقف تا اجر افضل

است از جهت کثرت عبادت وحصول زیادت وآورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه بوده اند
بعضی تعجیل را گناه می دانستند وبعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل وتاخیر هر دو برابر اند
ودر حج یکی است وحرجی نیست رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه والدارمی وقال
الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب حرم مکة حرسها الله حرم که زمینی است که احاطه کرده است آن
وگردانیده است او را خدا تعالی در حکم بیت است که حرام گردانیده است وی سبحانه
در وی بسیار چیزها که حرام نیست در غیر وی وسبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم
علیه السلام را بزمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک کنند او را پس فرستاد وی
سبحانه ملائکه را تا نگاه بانی وپاسبانی وی کنند پس در این هوا منع کرده حدود حرم استاده
جانب ایستاده اند هر چه از زمین در میان مکه ومواقف ملائکه بود حرم گشت وبعضی گفته اند
که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله علیه در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت وی
در یمین وشمال ومشرق ومغرب وی پس هر چه از زمین روشن شد بنور حرم شد وحدود حرم را
علامتهاست وآن منارهاست که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مکه در جانب جده وجعرانه که در آن
دو جانب اتفاق نیفتاده واول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل بود علیه السلام بدلالت جبرئیل
بعد از وی پسرش وبعد از وی قصی وبعضی گفته اند عدنان بن اد اول کسی است که نصب
کرد انصاب حرم را در وقتی که ترسید که مندرس گردد حرم وبعد از وی قریش کردند بعد از آن
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان بن عفان
بعد از وی معاویه بن ابی سفیان وحدود حرم از همه جوانب مساوی نیست ونزدیکتر از همه
جانب تنعیم است ودر تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد
ونیة گفت آنحضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن باقی است جهاد ونیت
که هجرت از مکه بمدینه فرض بود بر کسی که استطاعت داشت بعد از هجرت آوردن رسول
صلی الله علیه وسلم بمدینه وچون فتح کرده شد منقطع شد آن هجرت که فرض بود نیز از مکه که دار
الحرب نماند باقی ماند هجرت از دیاری که در آن اسلام از برای صیانت دین وحفظ احکام وی
داخل است تحت جهاد ونیت یعنی باقی ماند جهاد که ثواب آورده شود بدان از فضیلتی که بود
آنچه فوت نیز رفته از هجرت وباقی ماند تصحیح نیت ونیک کردن آن در هر عمل وهر بر نیز معنی
هجرت است یعنی ترک هوای نفس وبیرون آمدن از اوطان طبیعت وترک کردن آنچه نهی کرده
شارع از آن واذا استنفرتم فانفروا وچون خوانده شوید وبر آورده شوید بر آورده شوید برای

۶۸۸

جهاد یعنی حکم کند امام که رانید بجنگ کافران ونصرت دهید مسلمانان را فانفروا پس رانید
واجابت نماید وامتثال کنید امر او را وقال یوم فتح مکة وگفت آنحضرت روز فتح مکه ان هذا
البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض بدرستی که این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است
او را خدای تعالی ومنهی کرده است از ارتکاب جرمی چند در آن روزی که پیدا کرده است آسمانها را
وزمینها را یعنی تحریم وی امری قدیم وشریعتی مستقیم است مبالغه است ونیست
از آن قبیل که حادث بوده ومخصوص باشد بشرعی دون شرعی یا مراد آنست که
این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده است واین صفت در
وی نهاده واگر گفته شود که در باب حرم المدینة چنین آمده که ابراهیم حرام گردانیده است مکه را وساخته
است او را حرم ومن گردانیده ام مدینه را وساخته ام او را حرم واگر حرام ساختن وی قدیم
باشد وجه اسناد با ابراهیم علیه السلام چیست جوابش آنکه اسناد تحریم با ابراهیم از جهت
آن باشد که وی رسانید واعلام کرد حکم قدیم الهی را زیرا که حکم شرایع واحکام خدای تعالی
است وحکم وی قدیم است وانبیا صلوات الله وسلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام
اند واما چون بر داشته شد خانهٔ کعبه بیت المعمور با آسمان در وقت طوفان ومندرس
ومنطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام بر طرف شد حرمت او وگشت حرمت
متروک ونسیا منسیا اگر احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة پس این بلد
حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت وانه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی وبدرستی
شان اینست که هرگز حلال نکرده کارزار کردن در این بلد هیچ کس را پیش از من ولم یحل لی الا ساعة
من نهار وحلال نشده مرا مگر یک ساعت از روز واشارت است بوقوع قتال از خالد بن الولید
وایشان بامر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود وللهذا اکثر علما وامام ابوحنیفه
از آنان است میگویند فتح مکه بقهر وغلبه است که از آن در کتب فقه فتح عنوة میگویند
ومذهب شافعی وبروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان منتهی بوده
برای حرب ووقوع آن اتفاقی بود بعد از [illegible] خالد رضی الله عنه وتعرض بعضی مشرکان
مر او را واعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را [illegible] صریح است در وقوع قتال
وفتح عنوة وثمرهٔ خلاف آنست که کسی میگوید فتح عنوة بوده وجایز نمیدارد فروختن خانه
واجارهٔ زمین وخانهٔ مکه را زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار ووقف گردانید میان مسلمانان
وکسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند بیع واجاره را زیرا که بر این تقدیر آن مملوک صاحبان
اوست وباقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة مکرر آن برای تاکید

علیه او وسلم المدینة وعک ابوبکر وبلال گفت عایشه رضی که قدوم آورد آنحضرت مدینه
را تب زده شد ابوبکر وبلال رضی الله عنهما وعک تب یا درد تب وفی الصراح وعک تب
تب گرفتن فجئت رسول الله فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را
فقال پس گفت آنحضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان
بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سختر وبیشتر از محبت مکه وصححها ودرست وتنگ گردان
هوای مدینه را صحت یعنی تندرستی است مراد تندرستی ساکنان مدینه است وبارک لنا
فی صاعها ومدها وبرکت ده مارا در صاع ومد مدینه وانقل حماها بجای دیگر ترتیب مدینه را
فاجعلها بالجحفة پس بگردان وبرتب مدینه را در جحفه والجحفة بضم جیم وسکون حای مهمله و
فتح فا موضعی است میان مدینه ومکه وساکنان آن در آن وقت یهود تا یهود بوده اند
گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا وبلا وتب و
بیماری بود پس امر کرد از آنکه بر زمین کفار رود ودر این حدیث دلیل است بر جواز دعا بر
کفار بامراض واسقام وموت وهلاک وفساد بلاد ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمر
فی رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم فی المدینة رأیت امرأة سوداء ثائرة الرأس روایت
از ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه ژولیده
موی خرجت من المدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهیعة تا آنکه فرود آمد بموضعی را
که نام او مهیعه بفتح میم وسکون های وفتح تحتانیه وعین مهمله [illegible] فاولتها ان وباء المدینة
گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این رؤیا را آن زن را که تب وبیماری است نقل الی مهیعة کرده
شد ونقل کرده شد بسوی مهیعه که نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح
وبا بمد وقصر بیماری عام که او را مرگی گویند وفی القاموس والطاعون یا هر بیماری عام و
در حرف نون گفته الطاعون وبا وفی الصراح طاعون مرگ ووبا رواه البخاری وعن
سفیان بن ابی زهیر بضم زای وفتح ها وسکون تحتانیه صحابی است معروف ودر [illegible]
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون بفتح تحتانیه
وضم موحده وفتح [illegible] گفت شنیدم آنحضرت [illegible] فتح کرده میشود یمن
پس می آیند گروهی که سیر میکنند [illegible] پس ببرند [illegible]
[illegible] در قرآن مجید واقع است [illegible] فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم
پس کوچ میکنند با کسان خود وبا کسانی که اطاعت ایشان [illegible] برداری میکنند [illegible]
با اهل وعیال وخدام [illegible] والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ویفتح [illegible]

٦٨٩

میسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ولا بتهادر اسلام فتح
میشوند و مردم بروی طلب سعت معیشت و حطام دنیا و حظوظ فانیه وی از مدینه بیرون
بروند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اقامت در مهبط وحی و منزل برکات اعراض
میکنند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبدل و مآل را اقامت بمدینه بهتر یابند
و بعضی گفته که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد برآیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود
مدح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح وارجح است و اظهر است از حدیث والله
اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت
بقریة تاکل القری امر کرده شده ام من بهجرت کردن بقریه که بخورد قریهای دیگر را یعنی غالب
می آید و فرو می برد همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن می سازد غالب می آید و فتح
میکند همه بلاد را و این خاصیت این بلد عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب
گردید تخت عمالقه آمدند و غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسیدند و غالب شدند
بر یهود پس سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند
بر همه بلاد و ولایات روی زمین و وجه فضائلی که از ان حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب
در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب من دیار المحبوب تاریخ
مدینه مطهره است ذکر کرده ایم و یکی از اسما این بلده مطهره آکالة القری و آکالة البلدان
آمده از جهت تسلط اهل وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامه اهل اقطار و حمل
کرده اند بعضی بر زیادت فضل وی چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت و عراقت
وی نسبت بسایر قطاع ارض و گفته اند که مضمون آکالة القری اتم واکمل از معنی ام القری
است چه ام بودن تقاضا می کند محو و اهلاک را مگر ثبوت اصالت و حق ام بودن را
بخلاف اکل که مقتضی تواری و اضمحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار [illegible]
مدح [illegible] معنی آن نهاد در کتاب مذکور نقل کرده ایم یقولون یثرب میگویند مردم در زمان
قدیم این بلده را یثرب [illegible] المدینة [illegible] نام وی الآن مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از
نزول [illegible] بود [illegible] پس آنحضرت او را مدینه نام نهاد از جهت
تمدن و اجتماع مردم [illegible] ازین روی نهی کرد از خواندن یثرب با
از جهت آنکه ان اسم جاهلیت [illegible] مشتق از ثرب یعنی هلاک و فساد
و تثریب بمعنی توبیخ و ملامت است [illegible] یثرب در اصل نام صنمی یا کسی از جابره بود
[illegible] آمده که هر که یثرب بگوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی

آن کند و در روایتی دیگر آمده که باید استغفار کند و بعضی گفته اند تعزیر باید کرد قایل را زا
و اگر در قران مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان است که تذکار ان بقصد
اهانت آن میکردند تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید بدر میراند و دور میکند مدینه مردم
بد را و پلید را چنانکه دور میکند کوره آهنگران چرک و پلیدی را از آهن و کیر بکسر کاف و سکون
تحتانیه بمعنی کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند و بعضی
گفته اند که بنا کرده شده از گل را کوره گویند و مشک را که بدان بدمند کیر خوانند و این
قول اصوب وارجح است و مراد اهل کفر و شرک اند که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند
و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده شد متفق علیه وعن جابر بن سمرة
بفتح سین وضم میم صحابی مشهور و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمی المدینة طابة بدرستی که خدای
تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طابه و همچنین طیبه بفتح طا و سکون
تحتانیه و طیبه بتشدید و طاب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای
وی طبایع سلیم را و از اطیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب را بجز وی و [illegible]
وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی روایح طیبه می آید که در
می یابد از آنکس که شناسا باطن وی بر کام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید
که بمشام بعضی از غربای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و بحس باطن و ظاهر ادراک
دریافته باشند شعر در آن زمین که نسیمی وزد ز طره دوست چه جای دم زدن نافهای
تاتاریست ابو عبدالله عطار گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما
المسک والکافور والمندل الرطب رواه مسلم وعن جابر بن عبدالله ان اعرابیا بایع
رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت میکند جابر که اعرابی بیعت کرد آنحضرت
فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة پس رسید اعرابی را تبی بمدینه فاتی النبی پس آمد
آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال گفت یا محمد اقلنی بیعتی بازگردان بیعت
مرا که کرده بودم فی [illegible] رسول الله [illegible] نزد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم از باز گشتن بیعت [illegible]
آن اعرابی نزد آنحضرت فقال پس گفت [illegible] فقال اقلنی بیعتی
فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] انما المدینة کالکیر تنفی [illegible]
طیبها نیست مدینه مگر مانند کوره آهنگر که دور میکند پلیدی خود را و خالص [illegible]

۵۹۰

یعنی این اگر بوی دم کرده شده است مراد آنست که دور میکرداند و بیرون میکنند مردم پلید را و
خالص میکرداند مردم پاک را از مردم پلید و تنصیع بصاد و عین مهملتین از نصوع است
بمعنی خلوص و ناصع از هر چیز و بر هر تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند تنصع بمعنی
خالص کردانیدن و بدین وجه طیبها منصوب است و بعضم تا و فتح نون و کسر صاد مشدده
از تنصیع نیز روایتست و تبضع بموحده بجای نون و صاد مهمله نیز روایت کرده اند از بضع
بمعنی جمع و بموحده و صاد معجمه نیز بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طا و سکون
یا و بفتح طا و کسر یا مشدده هر دو روایتست ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند
که این نفی و تصع یا در زمان آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم که کافران و منافقان [illegible]
رفتند و مسلمانان متمکن و مستقر گشتند یا در آخر زمان خواهد بود هنگامی که دجال بیرون
می آید و جنبانیده و افشانده میشود مدینه بحرکت پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر
کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز
که مرتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه طیبه بود چون بیرون آورد نداو را گفت
که میترسم که از آنها باشم که مدینه نفی آنها میکند و همچنین میترسیدند بزرگان از سکان شریف
رانده است با رب مکر بعظره و بکم شرع و رعایت حق شرعی باشد بیت گفت
و اگر اعدای سیدانند که ترک صحبت جانان نه اختیار رفت بیت دوری ز حضرت تو نکنم
اختیار خود ز راه [illegible] بجوهر خورده است نسال الله العافیة و حسن العاقبة
وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة
شرارها کما ینفی الکیر خبث الحدید یعنی قائم نشود قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان را که در روی اند
خبث الحدید این حدیث ظاهر است در آنکه نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا
الدجال بر راههای مدینه فرشتگان نگاه میدارند که در نمی آید مدینه را نگاه بانی آنها و باو نه
دجال انقاب بفتح نون و ضم نیز آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فرجه میان دو
کوه و در آمدن دجال بشک در آخر زمان خواهد بود با همه است متفق علیه
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس من بلد الا سیطؤه الدجال
شهری مگر آنکه زود که [illegible] بدهد و سپرد آنرا دجال و درآید الا مکة والمدینة
لیس نقب من انقابها الا علیها الملائکة صافین یحرسونها نیست هیچ راهی از راههای مدینه مگر آنکه بروی فرشتگان
صف زده اند [illegible] نگاه میدارند و او را [illegible] السبخة پس فرود میکند دجال دروی

آید دجال

آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و سبخه بسین مهمله و موحده و خا معجمه مفتوحات
و بسکون موحده و کسران نیز آمده شورستان فترجف المدینة باهلها پس بجنبانیده مدینه
ساکنان خود را ثلث رجفات سه بار جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید
بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء بد سگالی نکند و بد اندیشد اهل مدینه را هیچ
کس مگر آنکه بگدازد و فانی گردد عنقریب چنانکه میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال یزید
شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بعقاب الهی و الم دق و سل بگداخت
و فانی شد متفق علیه وعن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قدم من سفر
فنظر الی جدرات المدینة روایت است از انس که آنحضرت چون قدوم می آورد از سفر
پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضع راحلته نیز میراند شتر سواری خود را و ان
علی دابة و اگر سوار میشود بر دابه دیگر که مراد بدان اسب و استر و مانند آنست حرکها من حبها
می جنبانید از ایجاد محبت مدینه استعمال ایضاع مخصوص اشتر است و در غیر شتر تحریک
استعمال می یابد رواه البخاری وعنه ان النبی صلی الله علیه و سلم طلع له احد فقال هذا
جبل یحبنا و نحبه بعنی نظر شریف وی بدان افتاد فقال پس گفت این
است که ظاهر شد مر آنحضرت را جبل احد یعنی نظر شریف وی بدان افتاد فقال پس گفت آنحضرت
حضرت هذا جبل یحبنا و نحبه این کوهی است که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را
اللهم ان ابراهیم حرم مکة خداوندا بدرستی ابراهیم حرام کردانید مکه را و انی احرم ما بین لابتیها و من
حرام میکردانم زمینی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت احد را
بعضی تاویل میکنند و میگویند که این تکلم مجاز است باعتبار محبت اهل آن که بوستان و موضع
باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است شعر و من مذهبی حب الدیار لاهلها و در مقابل
این در بعضی روایات زیاده آمده است و عیر جبل ینغضنا و ننغضه عیر بفتح عین مهمله مفتوحه
کوهی است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداریم ما او را زیرا که ساکنان وی منافقان
بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بظاهر است از جهت بر اوج علم و فهم و لوازم
آن از محبت و عداوت و جمادات بر آن وجهی که لایق [illegible] است خصوصا با انبیا و
اولیا خصوصا سید انبیا و سلطان اولیا که محبوب [illegible] لیان و محبوب پروردگار
جهانیان و هر کرا خدا دوست دارد [illegible] دوست دارند زیرا که هر چیز
خلق او و محکوم اوست و حنین جذع حیب شکستن مفارقت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم اول دلیل است بر آن و صریحتر [illegible] حرم بیت [illegible] قدر حقوق از نسب [illegible]

وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سهل بن سعد ساعدی
که از مشاهیر صحابه است گفت گفت آنحضرت احد جبل یحبنا ونحبه رواه البخاری الفصل
الثانی عن سلیمان بن عبد الله تابعی است بسیاری از مهاجرین را دریافته روایت
میکند از سعد بن ابی وقاص وابی هریره وصهیب وثقه است قال رایت سعد بن ابی
وقاص اخذ رجلا یصید فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت دیدم
سعد بن ابی وقاص وابی هریره وصهیب وثقه است قال رایت سعد بن ابی وقاص
اخذ رجلا یصید فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت دیدم سعد بن
ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار میکرد در حرم مدینه که حرام گردانیده آنحضرت وحمایت
نموده ومردم را از ارتکاب صید وجز آن در وی منع کرده فسلبه ثیابه پس بود سعد که گرفت
جامهای آنمرد را فجاء موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آنمرد پس سخن کردند سعد را در
شان او که جامهای او را ده فقال ان رسول الله پس گفت سعد که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حرم هذا الحرم حرام گردانیده است این حرم را یعنی حرم مدینه را وقال من اخذ
احدا یصید فیه فلیسلبه ثیابه وگفت هرکس که بگیرد کسی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد
سلاح او را فلا ارد علیکم طعمة اطعمنیها رسول الله پس باز نمیگردانم بر شما چیزی که خورانیده
گردانیده است مرا آن خورش را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعطا کرده است بمن
وفی الصراح طعمه بالضم خورش وروزی یعنی چیزی که نمیدهم از آنجهت که این عطایی
است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمن وگیرا است که من بغیر موده آنحضرت حاصل کردم
لکن ان شئتم دفعت علیکم ثمنه ولکن اگر بخواهید بهای او بسیار بدهید میدهم شما را بهای
آن از پیش خود رواه ابوداود وعن صالح مولی لسعد روایت است از صالح که مولی بود سعد
بن ابی وقاص را ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة سعد یافت
چند غلام را از غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت
رخت وجامه ایشان را وقال وگفت سعد یعنی بموالی ایشان که طلب کردند رد کردن متاع را
بسوی ایشان سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم نهی ان یقطع من
شجر المدینة شیء نهی میکرد از آنکه برید [illegible] مدینه چیزی وقال وگفت آنحضرت
من قطع منه شیئا فلمن اخذه [illegible] از درختان مدینه چیزی را پس مر کسی را که گرفته ا
این برنده را متاع او رخت او را رواه ابوداود وعن الزبیر روایت است از زبیر بن العوام
واو یکی از عشره مبشره است وابن عمه رسول الله است صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله

٦٩٢

صلی الله علیه وسلم ان صید وج وعضاهه گفت آنحضرت که شکار وج ودرختان وج بفتح واو
وتشدید جیم نام وادیست بطایف حرم محرم است حرم بکسر حاء وسکون راء یعنی حرام محرم شده
حرام کرده شده است برای خدا اکید حرم است رواه ابوداود وقال محیی السنة رحمه
الله وج ذکروا انها من ناحیة الطایف وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب
طایف است وقال الخطابی وگفته است خطابی انه بغیر مذکر بل انها بضم سوث که
در روایت محیی السنة است وبرهر تقدیر راجع بوج است ودر اسما مواضع تذکیر وتانیث
هردو درست است تانیث بتاویل بقعه وناحیه وتذکیر باعتبار موضع ومکان وگفته اند که حرم
وج برسبیل حمی بوده بطریق حرم واگر بطریق حرم بوده در وقتی بود بعد از آن منسوخ شد
شافعیه برین اند وحنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند واکثر علما بر آنند که حرم مدینه ووج باعتبار
رعایت تعظیم واحترام است نه باعتبار تحریم وجنایات ووجوب جزا وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت
گفت آنحضرت کسی که میتواند که بمیرد بمدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی اینقصد ونیت داشته
باید که بشغل ارد او را واقامت کند در وی تا اگر بمیرد در وی فانی اشفع لمن یموت بها
درستی که من شفاعت میکنم کسی را که بمیرد بمدینه ودر بعضی نسخ اشفع [illegible]
یعنی مقبول الشفاعة گردانیده میشود ودعای [illegible] عمر است که میگفت اللهم ارزقنی
شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شده دعای وی
رضی الله عنه [illegible] اللهم رب العالمین شفاعة آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم [illegible] واجب بکردد بار او
شفاعت حاضرات برای بخشیدن تمام گناهان ورفع مراتب ودرجات عظیم
این کی فضیلت از انکه موت در بین بلده مطهره والبته [illegible] شفاعت مر او
را باشد [illegible] قبور [illegible] توجیهات کرده اند ومثل این بشارت در
موت بحرم مکه نیز واقع شده است [illegible] رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
آخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة [illegible] آخر شهری که خراب شود از
شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است [illegible]
وبعد از همه بجریان حکم الهی تعالی [illegible]
ترتیب اسما برین طریق است که [illegible]

٦٩٣

اندر مصر و بعضی بلد و مدینه را در مرتبه نهاده اند و مدینه الان نام شهر حضرت سید
کاینات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث حسن صحیح غریب وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است شریف و
مطاع و جلیل و جمیل بوده و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر المومنین عمر گفته است
و نمیدانم هیچکس را از امت خوبروتر از جریر مگر انچه حکایت کرده اند از حسن یوسف و
صفات حمیده وی بسیار است رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله
علیه و سلم قال که گفت آنحضرت ان الله اوحی الی ای هولاء الثلث نزلت فهی دار هجرتک
بدرستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جای که فرود آئی بسکنی
ان جای و جای هجرت تست یعنی مرا مخیر ساخته که هر کدام ازینجا که خواهی جای هجرت
المدینة یکی مدینه و البحرین یا البحرین که جزیره ایست بحر عمان مشهور [illegible]
و فتح نون شده و سکون سین و کسر را و فتح ان هر دو و کسر نون نیز گفته اند [illegible]
بعضی است از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید مخیر ساخته شد آنحضرت بشش از هجرت [illegible]
[illegible] تعیین کرده شده مدینه را رواه الترمذی الفصل الثالث عن
ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آنحضرت
طایف را محاصره داشته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افکنده بجانب لشکر حضرت امده
و اسلام اورد و او را ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی صلی الله علیه و سلم روایت
میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال
در نمی آید بمدینه ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان [illegible]
که دجال آید بعد [illegible] مدینه [illegible] رواه
البخاری وعن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت میکند انس از آنحضرت
که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة خداوندا بگردان در مدینه دو چند
انچه گردانیده در مکه از برکت چنانکه در فصل اول فرموده و مثل معنی این حدیث و امثال
این دلالت دارند بر فضیلت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و
دلایل جانبین را در کتابی [illegible] ذکر کرده ایم فلینظر ثمه متفق علیه عن رجل من ال خطاب
[illegible] ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال گفت آن
حضرت [illegible] کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل
[illegible] روز قیامت [illegible] بعضی عارفان می ارند که وی حج کرده

بزیارت نیامد و گفت زیارت آنحضرت را میخواهم که بتبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق
و ناو ب جناب رسالت است و لیکن صواب آنست که قصد حج یا قصد زیارت منافات
ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود انست که مشوب بغرض دنیاوی
و قصد سیر و تفرج نباشد بیت رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری
داشت غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و
امتثال وی صلی الله علیه و سلم هر دو جای نیست یا مراد الله جاء من سکن بالمدینة و صبر
علی بلاها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة و کسی که سکونت ورزد در مدینه و صبر کند
بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان آنحضرت بوده و در بعض روایات
علی لاوایها چنانکه سابق گذشت باشم من مر او را گواه و شفاعت کننده در روز قیامت
گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت در معاصی و من مات فی احد الحرمین
بعثه الله من الامنین یوم القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین که مکه و مدینه است بر انگیزد او را
خدای تعالی از ایمنان از عذاب روز قیامت [illegible]
در بهشت بی سوال و حساب و گناه جاء وعن ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا من حج فزار
قبری بعد موتی کسی که حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من کان کمن زارنی
فی حیوتی باشد همچو کسی که زیارت کرده و ملاقات نموده مرا در حیات من [illegible]
زیارت شریف انست که زایر را از فیض صحبت معنوی [illegible]
[illegible] حیات [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
و جاودانی و بخلاف شهدا که حیات معنوی [illegible]
در جذب القلوب بیان کردیم و بالله التوفیق رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید یحیی بن سعید [illegible]
قطان [illegible] حدیث و ثقات [illegible] روایت میکند از مالک و شعبه و ثوری [illegible]
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان جالسا و قبر یحفر بالمدینة از حضرت [illegible]
بود و گوری کنده میشد در مدینه فاطلع رجل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بئس
مضجع المومن پس گفت [illegible] فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بئس ما قلت [illegible]
[illegible] سلمان قال الرجل انی لم ارد هذا [illegible]
رای مومن انما اردت القتل فی سبیل الله [illegible]

خدا لک مردن بمدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان یکون قبری بها منها
نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در ان جا از مدینه ثلث
مرات سه بار گفت آنحضرت این سخن را بچنین تقریر کرده طیبی این حدیث را و از اینجا
لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون
شدن در جایی دیگر و این ابلغ و ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی
اما پوشیده نماند که ظاهر بر این تقدیر و تقریر آنست که گفته میشود بنسبت قتل در راه خدا مانند
موت بمدینه و لفظ حدیث احتمال این معنی دارد که گفته شود که مراد آنست که آنحضرت وجود
صلی الله علیه و سلم ارزی نیست موت بمدینه مثل قتل فی سبیل الله که افضل و اعظم است از
همه و لیکن اگر آن روزی شود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد
و لیکن باقی بماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و رواه
که مرسلا روایت کرده است این حدیث را امام مالک بطریق ارسال و آنچه معلوم
میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعی است و امام مالک و هشام بن عروه و
شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید القطان که از ثقات ائمه اهل حدیث
و اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری
و شعبه و ثوری دارد و قد برو ی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب
سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله
عنه که شنیدم آنحضرت را و هو بوادی العقیق و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق
بود که نام وادی است از اودیه مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع
شده و آنحضرت آنجا رفت و نماز میگزارد و میفرمود میگفت آنحضرت اتانی اللیلة آت من ربی ای آمد
مرا امشب آینده از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بگذار نماز درین
وادی مبارک و قل عمرة فی حجة و بگو عمره داخل در حج یعنی حساب کن این نماز را برابر با عمره که در حج باشد
و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی روایة و قل عمرة و حجة مقصود بیان فضیلت
نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره و حج
دارد رواه البخاری
تم کتاب المناسک
بعون الله
و توفیقه
تم